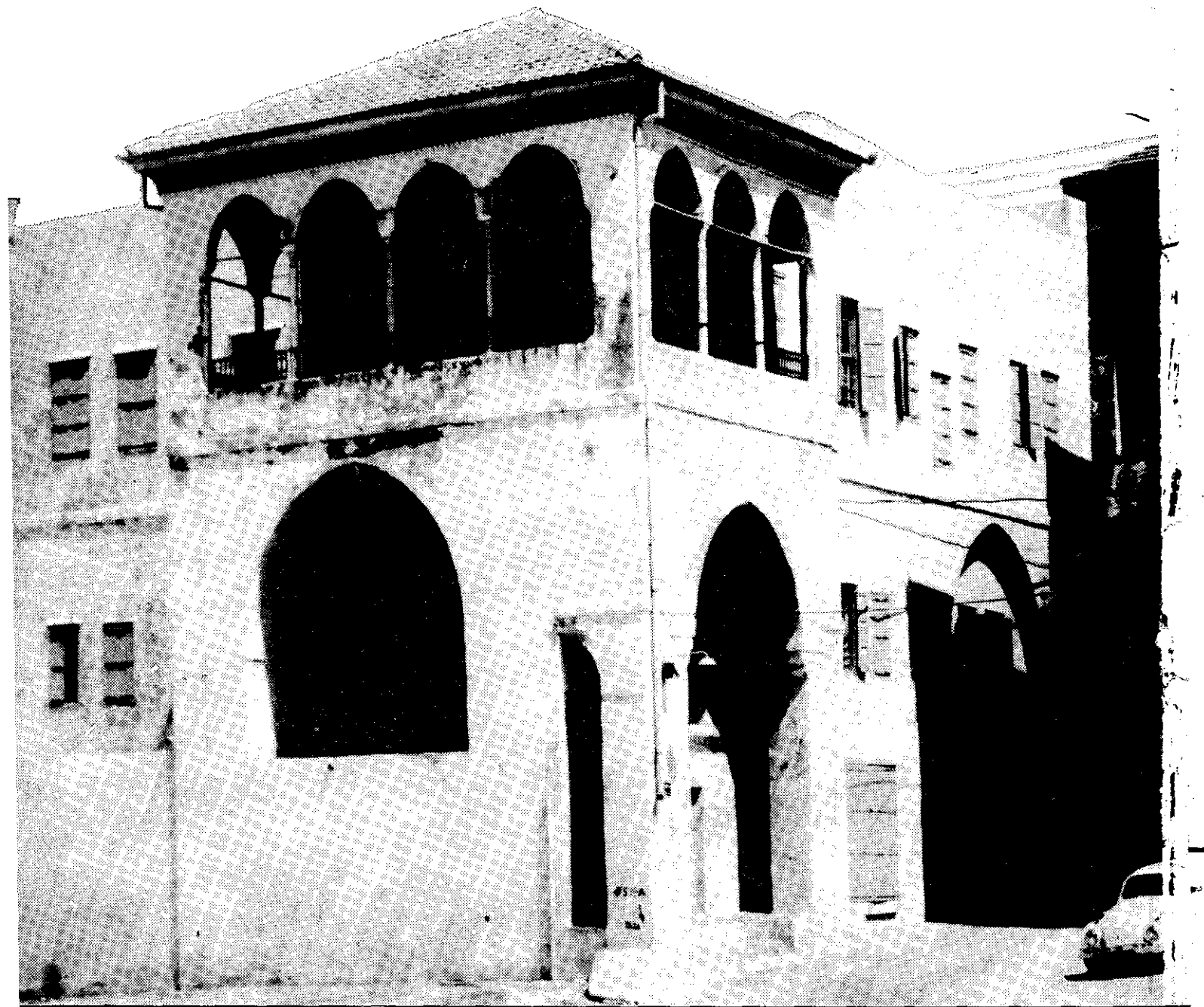


آهنگ بدیع

سال بیست و هشتاد و یک - شماره های ۱ و ۲



«اجتبا قطعاً نباید هیچ ضربی داخل شوند و در امور سیاسیته مداخله نمایند»

«حضرت عبدالبهاء»

فهرست

صفحه

- | | |
|----|---|
| ۲ | ۱- آیاتی از کتاب مستطاب اقدس |
| ۳ | ۲- ترجمه قانون اساسی بیت العدل اعظم |
| ۱۹ | ۳- سرگذشت نزول و انتشار کتاب اقدس |
| ۴۴ | ۴- اقدس مقدس (شعر) |
| ۴۸ | ۵- کتاب اقدس |
| ۵۸ | ۶- درباره کتاب مستطاب اقدس |
| ۷۰ | ۷- اخبار مصور |
| ۷۴ | ۸- بمناسبت صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس (شعر) احمد نیکونژاد (فاضل) |

شماره مخصوص صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس

آهنگ بدیع

سال
۲۸

روی جلد و صفحه ۱۸

شمارهای ۱ و ۲

اول شهر البهاء تا پنجم شهر العظمة ۱۳۰ بدیع

عکسها: محمد لیب
طرح و تنظیم: آهنگ بدیع

فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۲

مخصوص جامعه بهائی است

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وجهه ومطلع

امره الذي كان معتمداً نفسه في عالم الامر واخلق

من فاز به قد فاز بكل الخير والذي منع انه من اهل الضلال

ولو ياتي بكل الاعمال . (آية ١)

اذا فرتم بهذا المقام الاستنى والائق الاعلى ينبغي

لكل نفس ان تتبع ما امر به من لدى المقصود لانهما معا لا يقبل

احدهما دون الآخر هذا ما حكم به مطلع الالهام .

(آية ٢)

كتاب مستطاب اقدس .

ترجمه قانون اساسی

بيت العدل اعظم

شامل

بیان نامہ و نظام نامہ

بسم الله الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم

"النور الساطع من افق سماء العطاء والصلاة المشرقة من مطلع ارادة الله مالك ملكوت الاسماء على الواسطة الكبرى والقلم الاعلى الذي جعله الله مطلع اسمائه الحسنی ومشرق صفاته العليا وبه اشرق نور التوحيد من افق العالم و حكم التفريد بين الامم الذين اقبلوا بوجوه نورا الى الافق الاعلى واعترفوا بما نطق به لسان البهان في ملكوت العرفان الملك والملكوت والعظمة والجبروت لله المقتدر العزيز الفياض".

باقلوبى طامح از سرور و امتنان شهادت میدهیم بر وفور رحمت الهیه و کمال عدالت ربانیه و تحقق نبوات قدیمه حضرت احدیسه .

حضرت بهاء الله مصدر وحی الهی در این دور افخم و مطلع امر و منشاء عدل و رافع صلح اعظم و بانی نظم بدیع در انجمن بنی آدم و منبع الهام و واضع اساس مدنیت الهیه در عالم و مؤلف قلوب و مخفی اعم و داور کردگار و شارع امر پروردگار استقرار ملکوت الله را در بسط ضمیرا اعلان و حدود و احکامش را نازل و اصولش را معین و موسساتش را ایجاد فرمود . و برای آنکه قوای قدسیه منبعثه از ظهور اعظمش از مجرای صحیح و درجهت مقصود همچنان سریان و جریان یابد اساس عهد و میثاق مبینی را بنیاد نهاد که قوه دفعه اش متناهما در دوره مرکز میثاق و دوره ولایت امر نیز آفاق ضامن اصالت و کافل وحدت اصلیه امر مبینش بوده و باعث ترقی و تقدم جهانگیر آئین نازنینش گردیده است . و حال همان قوه عظیمه میثاق مقاصد جانفزایش را بواسطه اجراءات بیت العدل اعظم استقرار بخشد . و بیت العدل اعظم که یکی از دو وصی حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء است مقصد اعلایش آنکه قدرت و سیطره الهیه که از مصدر شریعه ربانیه جاری گشته تسلسل و استمرار یابد و وحدت جامعه پیروانش محفوظ گردد و تعالیعش از تصرف و انحراف و تصلب و انجماد مبری و مصون ماند .

حضرت بهاء الله میفرماید :

" دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است و او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا می نماید . اینست راه مستقیم و اس محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا و او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند . "

همچنین حضرت عبدالبهاء میفرماید :

" مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی " منشاء " بیت العدل اعظم و سلطه و اختیار و وظائف و دائره اقداماتش کمال منبعث از آیات منزله حضرت بهاء الله است . این آیات با هرات با تہینات و توضیحات مرکز ميثاق و ولی امرالله که بعد از حضرت عبدالبهاء بیگانه مبین منصوص بیانات مقدسه اند کل مجموعاً " مرجع واجب اطاعه و اس اساس بیت العدل اعظم محسوب . مرجعیت و حاکمیت مطلقه و قاطعیت این نصوص مبارکه ثابت و لن بتغیر خواهد بود تا زمانیکه بارادہ الهیه مظهر امرجدیدی در عالم ظاهر شود و در آن بوم زمام امر و حکم در قبضه قدرت او قرار گیرد . "

چون بعد از حضرت شوقی افندی جانشینی در مقام ولایت امرالله موجود نه ریاست امرالله با بیت العدل اعظم است که معبد اعلی و مرجع اهل بهاء و بالمال مسئول حفظ وحدت و تعمیم ترقی و تقدّم امرالهی است و لاجرم اداره امور و تعشیت خدمات ایادی امرالله و تامین استمرار مسئولیت مخصوصه شان در سبیل صیانت و ترویج امرالله و اتخاذ ترتیب وصول و صرف حقوق الله باین مجمع راجع .

اما وظائف و اختیارات مختصه بیت العدل اعظم : از جمله حفاظت نصوص مقدسه است و صیانتشان از تصرف و تحریف . تجزیه و تفکیک و تنظیم و تنسیق و ربط و تطبیق آیات و آثار مبارکه است و مدافعه و محافظه امر حضرت احدیت و استخلاصش از قیود مقهوریت و مظلومیت .

از جمله ترویج مصالح امرالله است و اعلان و انتشار و تبلیغ دین الله . اتّسع و استحکام موسسات نظم اداری امرالله است و تمهید مقدمات تاسیس نظم بدیعی جهان آرای جمال الیهی . همت در تحسین اخلاق و اتّصاف بصفات و کمالات رحمانیه است که مابه الامتیاز حیات فردی و اجتماعی بهائی است و جهد بلیغ در

تقویت مبانی الفت و تفاهم بین اقوام و ملل و استقرار صلح عمومی و مجاهدت در سبیل نورانیت و تهذیب نفوس و ترقی و اصلاح عالم .

از جمله تشریح قوانین و احکام غیر منصوصه است و نسخ و تعدیل آن بمقتضای زمان . توضیح مسائل مبهمه است و عقد شور و اخذ تصمیم در جمیع قضایای مابیه - الاختلاف . حفظ حقوق شخصی و تامین ابتکار و آزادی افراد است و حفظ ناموس نفوس و تحکیم معالک و تعمیر بلاد .

از جمله ترویج و تنفیذ احکام و مبادی امرالله است و صیانت و تعمیم حسن - اخلاق بموجب حدود و احکام نیر آفاق . محافظه و اتساع و ارتقا مرکز دائم الاستقرار روحانی و اداری امرالله در دین و مدینه عکا و حیفاست و اداره امور جامعه یساران در سراسر دنیا . هدایت و تمشیت و توحید مساعی و تحکیم وحدت مجهودات اهل بهاست . ایجاد موسسات لازمه است . اتخاذ تدابیری است در مواظبت از معاهد و تشکیلات امریه که مبادا از مقامات مخصوصه خود تخطی نمایند یا از حقوق و مزایای خویش غفلت ورزند . تمهید وسائلی است جهت وصول و صرف و اداره و حفظ تبرعات و موقوفات و سایر املاکی که تحت اشراف خود دارد .

از جمله فیصله اختلافات مرجوعه است و صدور حکم و تعیین مجازات در موارد کسر حدود و احکام الهیه تدارک و وسائل فعاله جهت تنفیذ آراء صادره است و تهیه اسباب حکمیت و حل اختلافات حاصله بین بریه . ترویج و صیانت عدل الهی است که یگانه ضامن امن و امان و استقرار حکومت نظم و قانون در عالم امکان است .

اعضاء بیت العدل اعظم که از قلم اعلی بخطاب " رجال العدل " - " اهل البیضاء الذین ذکرهم فی کتاب الاسماء " - " و کلام الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاد " مخاطب گشته اند در جمیع احیان در ایفا و وظائف خویش این بیسان حضرت شوقی افندی ولی امرالله را میزان اتم خویش دانند که میفرماید :

" باید متذکر بود که از بیانات مبارکه حضرت بها " الله صریحا " مستفاد میشود که اعضاء بیت العدل اعظم در تمشیت امور اداری امرالله و تشریح قوانین لازمه مکمله احکام کتاب اقدس نه مسئول مولکین خویشند و نه محکوم عواطف و آراء عمومی حتی عقاید جمهور مومنین و ناخبین بلکه متضرعا " مبتهلا " از حکم و نسیبای

وجدان تبعیت نمایند و برخود فرض و واجب دانند که با اوضاع و احوال جامعه
آشنائی کامل حاصل کنند و قضایای محوله را بدون شائبه غرض غور و ملاحظه نمایند
ولیکن در جمیع احوال اخذ تصمیم بلا قید و شرط راجح مسلم خود دانند - و این
بها ن مبارک حضرت بهاء الله اطمینانی کامل بخشد که میفرماید : " انه یلمهم
ما یشاء " چه که هدایت الهیه که قوه حیات و اعمال کافل صیانت شریعه الله است
شامل حال آن نفوس منتخبه گردد نه نفوسیکه مستقیم یا غیر مستقیم بانتخابشان
پردازند . " (ترجمه)

بیت العدل اعظم نخستین بار یوم اول عید رضوان سنه ۱۲۰ تاریخ بدیع
انتخاب گردید و در آن یوم اعضا محافل روحانیه طبق الواح و صایای حضرت
عبد الهیا بدعوت حضرات ابادی امرا لاله حراس اعظم جامعه جنینی جهانسی
حضرت بهاء الله این اکتیل جلیل نظم اداری بهائی را که اصل و طلیعه نظم
بدیع جهان آرای جمال الهی است در عالم وجود استقرار بخشیدند . لهذا
حال ما اعضا بیت العدل اعظم اتباعا لمرالله و متوکلا علیه بر این بهان نامه که
بانضمام نظامنامه ضمیمه معا قانون اساسی بیت العدل اعظم را تشکیل میدهد
صححه و مهر مینهیم .

هیوجانس هوشمند فتح اعظم ایما س گیسون دیوید هوفمان
پورا کاولین علی نخجوانی دیوید روح ایان سمبل چارلز ولکات
در مدینه منوره حیفا در چهارم شهر القبول یکصد و بیست و نه تاریخ بدیع مطابق با
بیست و ششم ماه نوامبر ۱۹۷۲ میلادی با مضا رسید .



نظامنامه

بیت العدل اعظم معهد اعلاى نظم اداری جمال ابهی است - نظمی که
خصائص بارزه وسلطه و اختیار ونحوه اقداماتش در آیات نازله وتبیینات منصوصه
بالصراحه معلوم ومشخص گردیده است. این نظم اداری از جهت مرکب از یک
سلسله هیئتهای منتخبه بین المللی وخصوصی ومحلی است که قوه تشریحیه و
تنفیذیه وقضائیه جامعه بهائی به آن راجع وازجهت دیگرشامل جمعی از نفوس
ممتازه مخلصه است که تحت هدایت مقام ریاست امرالله بایفا^د دو وظیفه مخصوصه
صیانت وترویج امرحضرت بهاء^{الله} منصوب و مامور.

این نظم اداری اصل ونمونه نظم بدیع جهان آرای جمال ابهی است که
بمشیت الهی بنشوءنمای ذاتی وحرکت جوهرهاش ادامه دهد وطنی این نشوء
و ارتقا^د بر وفق تعالیم ونوایای جمال قدم که برای ترقی و اصلاح عالم نازل -
گشته دایره موسساتش اتساع یابد وفروعات تمدنهاش امتداد جوید ومتفرعات
تابعهاش ارتفاع گیرد ووظائفش تنوع یابد واجرائاتش ازدیاد پذیرد .
ماده اول . عضویت درجامعه بهائی :

جامعه بهائی مرکب از افرادی است که بیت العدل اعظم
آنانرا واجد شرایط لازمه ایمان وعمل بموجب شریعت بهائی شناخته باشد .
بند اول . یک فرد بهائی برای آنکه حائز شرایط راهی دادن وانتخاب
شدن گردد باید بسن بیست ویکسالگی بالغ شده باشد .

بند دوم . حقوق ومزایا ووظائف افراد بهائی عبارتست از آنچه در آن
باره در آثار مبارکه حضرت بهاء^{الله} وحضرت عبدالبهاء^و حضرت شوقی افندی
منصوص ودراقرارهای بیت العدل اعظم مقررشده باشد .

ماده دوم . محافل روحانیه محلیه

هروقت که عده بهائیان ساکن محل معینی که بسن بیست و
یک سالگی بالغ شده باشد از نه نفر تجاوز نماید این اشخاص در اول عید
رضوان جمع شده یک هیئت اداری محلی نه نفری را انتخاب نمایند که بنام

محل روحانی بهائیان آن محل موسوم خواهد بود و از آن بعد همه ساله در روز اول عید رضوان محل مزبور را مجدداً انتخاب خواهند نمود و اعضأ محل مدت یکسال و تا وقتیکه قائم مقامان آنان انتخاب شوند بعضرت باقی خواهند بود ولی هرگاه عده بهائیان محلی فقط نه نفر باشد این نفوس در اول عید رضوان تشکیل محفل روحانی خود را مجتمعاً اعلان نمایند .

بند اول . اختیارات و وظائف عمومیه هر محفل روحانی محلی عبارتست از آنچه در آن باره در آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی منصوص و در قرارهای بیت العدل اعظم مقرر شده باشد .

بند دوم . هر محفل روحانی محلی بر جمیع امور و خدمات بهائی محصل خویش طبق اصول مدونه در قانون اساسی محفل روحانی محلی حاکمیت کامل دارد .

بند سوم . حوزه حاکمیت هر محفل روحانی محلی را محفل روحانی ملری بر وفق اصولیکه بیت العدل اعظم برای هر مملکت وضع نماید معین خواهد کرد ماده سوم . محافل روحانیه ملیه .

هرگاه بیت العدل اعظم تصمیم بر تشکیل محفل روحانی ملی در مملکت یا ناحیه ای گیرد افراد جامعه بهائی در آن مملکت یا ناحیه بترتیب و زمانیکه بیت العدل اعظم مقرر دارد مبارزت به انتخاب نمایندگان انجمن شور روحانی ملی خود خواهند نمود این نمایندگان بنوبه خود بر طبق اصول و مقررات قانون اساسی ملی جامعه بهائی هیئتی را مرکب از نه نفر بنام محفل روحانی ملی بهائیان آن مملکت یا ناحیه انتخاب خواهند کرد اعضأ منتخبه بعدت یکسال یا تا زمانیکه قائم مقامان آنان انتخاب شوند بعضویت محفل باقی خواهند بود .

بند اول . اختیارات و وظائف عمومیه محافل روحانیه ملیه عبارتست از آنچه که در آن باره در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی منصوص و در قرارهای بیت العدل اعظم مقرر شده باشد .

بند دوم . محفل روحانی ملی منحصراً دارای حاکمیت و سلطه و اختیار نسبت بکلیه عملیات و شئون جامعه بهائی در سراسر حوزه خود خواهد بود و در

تشویق و توحید و تنظیم اقدامات متنوعه محافل روحانیه محلیه و افراد بهائی در حوزه حاکمیت خود جهد بلیغ مبذول خواهد داشت و آنانرا در ترویج وحدت عالم انسانی بجمیع وسائل ممکنه معاضدت خواهد نمود بعلاوه محفل روحانی ملی هر مملکت در روابط خود با سایر جامعه‌های ملی بهائی عالم وهمچنین بی‌بیت العدل اعظم نمایند و جامعه ملی خویش خواهد بود .

بند سوم . حوزه حاکمیت هر محفل روحانی ملی را بی‌بیت العدل اعظم معین خواهد کرد .

بند چهارم . وظیفه اصلیه انجمن شور روحانی ملی مشورت در اقدامات و نقشه‌ها و خط مشی بهائی و نیز انتخاب اعضا محفل روحانی ملی اقلیم خویش مطابق قانون اساسی ملی جامعه بهائی خواهد بود .

الف . هرگاه در یکی از سنوات محفل روحانی ملی تشخیص دهد که تشکیل انجمن شور روحانی ملی غیر عملی یا مخالف حکمت است آن محفل تدابیری اتخاذ خواهد کرد تا انتخابات سالانه و سایر امور اصلیه انجمن شور روحانی بنحو مقتضی صورت گیرد .

ب . هرگاه محل یک یا چند نفر از اعضا محفل روحانی ملی خالی بماند برای تکمیل اعضا همان نمایندگان انجمن شور روحانی که با انتخاب آن محفل پرداخته‌اند مجدداً ابداء رأی خواهند کرد این آراء بوسیله مکاتبه یا بهر نحو دیگری که محفل روحانی ملی صلاح بداند جمع‌آوری خواهد شد .

ماده چهارم . وظائف اعضا محافل روحانیه :

از جمله وظائف خطیره مقدسه اعضا محافل روحانیه که عهده دار تمشیت و هدایت و تنظیم امور امرالله اند آنکه : باید حتی القیوه اعتماد و محبت نفوسی را که برخد متشان مفتخرند جلب نمایند و نظریات ملحوظه و عواطف عمومیه و اعتقادات شخصیه بهارانی را که بر ترویج مصالح عالیه شان مکلفند تحری کنند و با آن آشنائی یابند و مذاکرات و تمشیت امور عمومیه خویش را بنحوی انجام دهند تا از اینکه شائبه نفرد و کناره جوئی باشد و تهمت استتار پذیرد و فضای اختناق آور تحکم و استبداد در رای را بوجود آورد بکلی پاک و مبری و از هر قول و فعلی که رائجه غرض ورزی و خود خواهی و تعصب از آن استشما

شود کاملاً فارغ و مقدس باشد و در همین آنکه حق مقدس اتخاذ تصمیم نهائی را برای خود مسلم و محفوظ میدانند باید باب مذاکره و محاوره با افراد جامعه را مفتوح دارند و به گله و شکایات نفوس توجه نمایند و از پیشنهادها و نظریاتشان حسن استقبال کنند و احساس تعاون و تعاضد و شرکت در امور و حسن تفاهم و اعتماد متقابل را بین خود و سایر بهائیان تقویت نمایند .
ماده پنجم . بیت العدل اعظم :

بیت العدل اعظم مرکب از نه نفر عضو از رجال است که شرح ذیل از میان افراد جامعه بهائی انتخاب شده باشند :

بند اول . انتخابات :

اعضاء بیت العدل اعظم بوسیله اعضاء محافل روحانیه ملیه در مؤتمری بنام انجمن شور روحانی بین المللی با ابداء رأی سری انتخاب خواهند گردید الف . انتخابات بیت العدل اعظم هر پنج سال یکبار صورت میگیرد مگر اینکه در این باره بیت العدل اعظم قرارداد دیگری دهد .

اعضاء منتخبه تا زمانیکه قائم مقامان آنان انتخاب نشده و اولین جلسه خود را تشکیل نداده باشند بعضویت باقی خواهند بود .

ب . محافل روحانیه ملیه بعد از آنکه برای شرکت در انجمن شور روحانی بین المللی دعوت گردیدند صورت اسامی اعضاء خود را به بیت العدل اعظم اعلام و ارسال خواهند داشت و تصویب صلاحیت و شرکت نمایندگان در انجمن شور روحانی بین المللی با اختیار بیت العدل اعظم خواهد بود .

ج : وظیفه اصلیه انجمن شور روحانی بین المللی انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم و مشورت در مسائل مربوط به امر بهائی در سراسر عالم و ایصال نظریات و پیشنهادهائی جهت ملاحظه بیت العدل اعظم خواهد بود .
د : جلسات انجمن شور روحانی بین المللی بطریقیکه در هر زمان بیت العدل اعظم معین نماید منعقد خواهد شد .

ه : بیت العدل اعظم برای نمایندگانیکه شخصاً نتوانند در انجمن شور روحانی بین المللی حضور یابند قراری خواهد داد تا بتوانند رأی خود را جهت انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم ارسال دارند .

و : هرگاه بیت العدل اعظم در موقع انتخابات تشخیص دهد که تشکیل انجمن شور روحانی بین الملی غیر عملی و یا مخالف حکمت است در باره طرز اجرای انتخابات تصمیم خواهد گرفت .

ز : در روز انتخاب باید آراء منتخبین رسیدگی و شمرده شود و همیشه نظار که بدستور بیت العدل اعظم معین شده اند آنرا تصدیق نمایند .

ح : اگر یکی از اعضا محفل روحانی ملی که قبلاً رأی خویش را باپست ارسال داشته در فاصله بین اهدا رأی و تاریخ شمردن آراء از عضویت محفل روحانی ملی خارج شده باشد رأی ارسالی او معتبر خواهد بود مگر آنکه در آن فاصله جانشین او انتخاب و رأی عضو جدید به هیئت نظار رسیده باشد .

ط : اگر بعلمت تساوی آراء انتخاب اعضای بیت العدل اعظم در تصویب اول تکمیل نگردد باید بین نفوسیکه آراء مساوی دارند یکبار یا بیشتر اخذ رأی شود تا تمام اعضا بیت العدل اعظم انتخاب گردند و در این انتخابات اضافی انتخاب کنندگان عبارت از اعضا محافل ملیهای خواهند بود که زمان اخذ رأی عضو محفل باشند .

بند دوم . خالی مانده محل عضویت :

محل عضوی در بیت العدل اعظم وقتی خالی میباشد که عضوی از اعضا فوت نماید یا مشغول یکی از مواد ذیل گردد :

الف : هرگاه عضوی از اعضا بیت العدل اعظم گناهی ارتکاب نماید که در حق صوم ضرری حاصل شود در اینصورت بیت العدل اعظم میتواند او را اخراج نماید .

ب : چون بیت العدل اعظم تشخیص دهد عضوی از اعضا قادر بایفاء وظایف محوله نیست میتواند او را از عضویت معاف دارد و محلش را خالی اعلان نماید .

ج : عضو بیت العدل اعظم فقط هنگامی میتواند از عضویت بیت العدل اعظم کناره گیری نماید که استعفای او مورد تصویب بیت العدل اعظم قرار گیرد .

بند سوم . انتخاب تکمیلی :

هرگاه در عضویت بیت العدل اعظم محلی خالی بماند این هیئت در اولین فرصت ممکنه دعوت با انتخابات تکمیلی را اعلان خواهد نمود مگر آنکه خالی بودن محل در تاریخی باشد که به تشخیص بیت العدل نزدیک به تاریخ انتخابات مقرر کلیه اعضا^{اعظم} بیت العدل اعظم باشد در چنین مورد بیت العدل اعظم میتواند اكمال عضویت را به انتخابات مقرره موکول نماید . اگر انتخابات تکمیلی صورت گیرد همان اعضا محافل ملیه ایکه در وقت انتخابات تکمیلی سمت عضویت محافل را دارند باین انتخاب خواهند پرداخت .

بند چهارم . جلسات :

الف : چون نتیجه انتخابات بیت العدل اعظم معلوم شود عضویکه پیش از دیگر اعضا رای داشته باشد اولین جلسه بیت العدل اعظم را دعوت خواهد کرد و در صورت غیبت یا عدم استطاعت او این دعوت با عضو دیگری است که بعد از او پیش از دیگران حائز رای باشد و هرگاه دو نفر یا بیشتر متساویا حائز اکثر آراء باشند تشکیل جلسه بدعوت فردی صورت خواهد گرفت که بحکم قرعه بین این نفوس تعیین شده باشد . کلیه جلسات بعدی بنحوی که بیت العدل اعظم معین نماید تشکیل خواهد شد .

ب : بیت العدل اعظم هیئت عامله ندارد و برای اداره جلسات و تصمیمات امور در هر زمان بنحوی که صلاح داند اقدام خواهد کرد .

ج : تصمیمات بیت العدل اعظم با مشورت تمام اعضای آن هیئت صورت میگیرد مگر در مواردیکه بیت العدل اعظم اجازه دهد برای رسیدگی بامور مشخصه معینه کمتر از نه نفر از اعضا بذاکره و اخذ تصمیم بپردازند .

بند پنجم . امضاء :

امضاء بیت العدل اعظم " The Universal House Of Justice " یا بلسان فارسی " بیت العدل اعظم " است که با اجازه و تصویب بیت العدل اعظم توسط یکی از اعضا ذیل اوراق صادره مرقوم و به مهر مخصوص هیئت مهور خواهد شد .

بند ششم . سوابق :

بیت العدل اعظم برای ثبت وضبط مصوبات خود هر زمان ترتیبی
را که مقتضی داند اتخاذ خواهد نمود .
ماده ششم . انتخابات بهائی :

برای اینکه مقصد و کیفیت روحانی انتخابات بهائی محفوظ بماند باید
از تسمیه نفوس و سائس تبلیغاتی انتخاباتی یا هر نوع روش یا عمل دیگری که
مضر بحال آن مقصد و کیفیت روحانی باشد بکلی احتراز واجتناب نمود . در هنگام
انتخابات حالت سکون و توجه لازم تا در آن محیط شخص انتخاب کننده بتواند
فقط بنفوس رای دهد که بر اثر دعا و توجه و تعمق بقلبش القا شده باشد .
بند اول . کلیه انتخابات بهائی باستثنای انتخابات هیئت عامله
محافل روحانیه محلیه و ملیه و لجنات امریه با اکثریت نسبی با رای
مخفی بعمل میآید .

بند دوم . انتخابات هیئت عامله محافل روحانیه با لجنات با اکثریت
مطلق برای مخفی صورت میگیرد .

بند سوم . هرگاه در انتخاب هیئتی بعلت تساوی آراء تمام عده اعضا
در انتخاب اول تعیین نشوند انتخاب یا انتخابات دیگری میان
نفوس متساوی الرای مجری خواهد شد تا اینکه کلیه اعضا تماما
انتخاب گردند .

بند چهارم . هیچ فردی از افراد بهائی نمیتواند وظائف و حقوق
انتخاباتی خود را بد دیگری واگذار و یا وکاله از طرف دیگری این
وظیفه را انجام دهد .

ماده هفتم . حق تجدید نظر :

بیت العدل اعظم حق تجدید نظر در تصمیمات و اقدامات محافل
روحانیه اعم از ملیه و محلیه دارد و میتواند آن تصمیمات و اقدامات
راتا بعد یا تعدیل یا نسخ و تبدیل نماید و حق آنرا دارد که
در هر امری که یک محفل روحانی از اقدام و اخذ تصمیم اهمال
ورزد مداخله کند و چنانچه مقتضی داند به آن محفل دستور
اقدام دهد و یا راساً در آن باره خود اقدام نماید .

ماده هشتم. استیناف :

حق استیناف در موارد ذیل محفوظ و طرز اجرای آن بدینقرار

است :

بند اول .

الف . هر فردی از افراد يك جامعه بهائی میتواند از تصمیم محفل روحانی محلی خود به محفل ملی استیناف دهد و محفل ملی میتواند قضاوت در قضیه محوله را خود برعهده بگیرد و یا برای تجدید نظر مجدداً به محفل محلی احواله دهد . هرگاه این استیناف مربوط به عضویت فردی از افراد در جامعه باشد محفل روحانی ملی موظف است رسیدگی به موضوع را خود برعهده گیرد و رأی صادر نماید .

ب : هر فردی از افراد بهائی میتواند از رأی محفل روحانی ملی خود به بیت العدل اعظم استیناف دهد و بیت العدل اعظم میتواند قضاوت در قضیه محوله را خود برعهده گیرد و یا آنرا به همان محفل روحانی ملی برای اخذ تصمیم نهائی مرجوع دارد .

ج : هرگاه فیما بین دو یا چند محفل از محافل محلیه اختلافی حاصل شود که بر حلش قادر نباشند هر يك از آن محافل میتواند موضوع را به محفل روحانی ملی ارجاع نماید و در اینصورت محفل ملی بنفسه قضاوت در موضوع را برعهده خواهد گرفت و اگر رأی محفل روحانی ملی راهریك از آن محافل مزبور نامناسب داند و یا هرگاه هر يك از محافل محلیه اقدامات محفل روحانی ملی خود را مخالف مصالح و حفظ وحدت جامعه محلی خویش تشخیص دهد در هر دو مورد چنانچه بذل مساعیش در رفع اختلاف نظر با محفل ملی به نتیجه نرسد حق خواهد داشت موضوع را به بیت العدل اعظم استیناف دهد و بیت العدل اعظم میتواند قضاوت در موضوع را خود برعهده گیرد و یا آنرا برای اخذ تصمیم نهائی به محفل روحانی ملی ارجاع دهد .

بند دوم. استیناف دهندہ اعم از فرد یا موسسه باید در وهله اولی بہمان محفلی کہ در بارہ رأیش تقاضای استیناف دادہ مراجعہ و استدعا نماید کہ آن محفل یا در موضوع تجدید نظر نماید و یا آنرا بمقام بالاتر احالہ دہد در صورت اخیر محفل مکلف است استیناف را با شرح وتفصیل کامل تقدیم دارد چنانچہ محفلی از ارجاع استیناف بمقام بالاتر امتناع ورزد و یا ارجاعش را بعہدہ تاخیر اندازد استیناف دهندہ میتواند رأیاً قضیہ را بمقام بالاتر احالہ دہد .

مادہ نہم. ہیئت های مشاورین :

موسسه ہیئتہای مشاورین را بیت العدل اعظم ایجاد نمودہ است تا وظائف مخصوصہ صیانت وترویج امراللہ را کہ بہ حضرات ایادی امراللہ تفویض گشتہ بہ آیندہ ایام امتداد بخشد اعضا این ہیئتہارا بیت العدل اعظم معین ومنسوب میکند .

بند اول . دورہ خدمت ہر عضو مشاور و همچنین تعداد مشاورین ہر ہیئت و حوزہ اقدامات و عملیات ہر یک از ہیئتہای مشاورین را بیت العدل اعظم تعیین میکند .

بند دوم . ہر یک از مشاورین بعنوان مشاور فقط در حوزہ خدمت خود انجام وظیفہ مینماید و چون محل اقامت خود را بنقطہای خارج از حوزہ مذکورہ انتقال دہد بالطبع انتصاب خویش را از دست خواہد داد .

بند سوم . رتبہ ومقام و وظائف مخصوصہ یک مشاور او را از عضویت در تشکیلات اداری محلی و ملی معاف میدارد ولی چنانچہ بعضویت بیت العدل اعظم انتخاب گردد از عضویت در ہیئت مشاورین معاف خواہد بود .

مادہ دہم . ہیئتہای معاونت :

ہر حوزہای دارای د ہیئت معاونت است یکی جهت صیانت ودیگری — جهت ترویج امراللہ وتعداد اعضای ہر یک از این ہیئتہارا بیت العدل

اعظم معین میکند اعضای این هیئتهای معاونت تحت اداره هیئتهای مشاورین در هر قاره خدمت مینمایند و نماینده و مساعد و مستشار آنان خواهند بود .

بند اول . اعضای هر هیئت معاونت راهیئتهای مشاورین قاره از بین باران هر حوزه معین خواهند کرد .

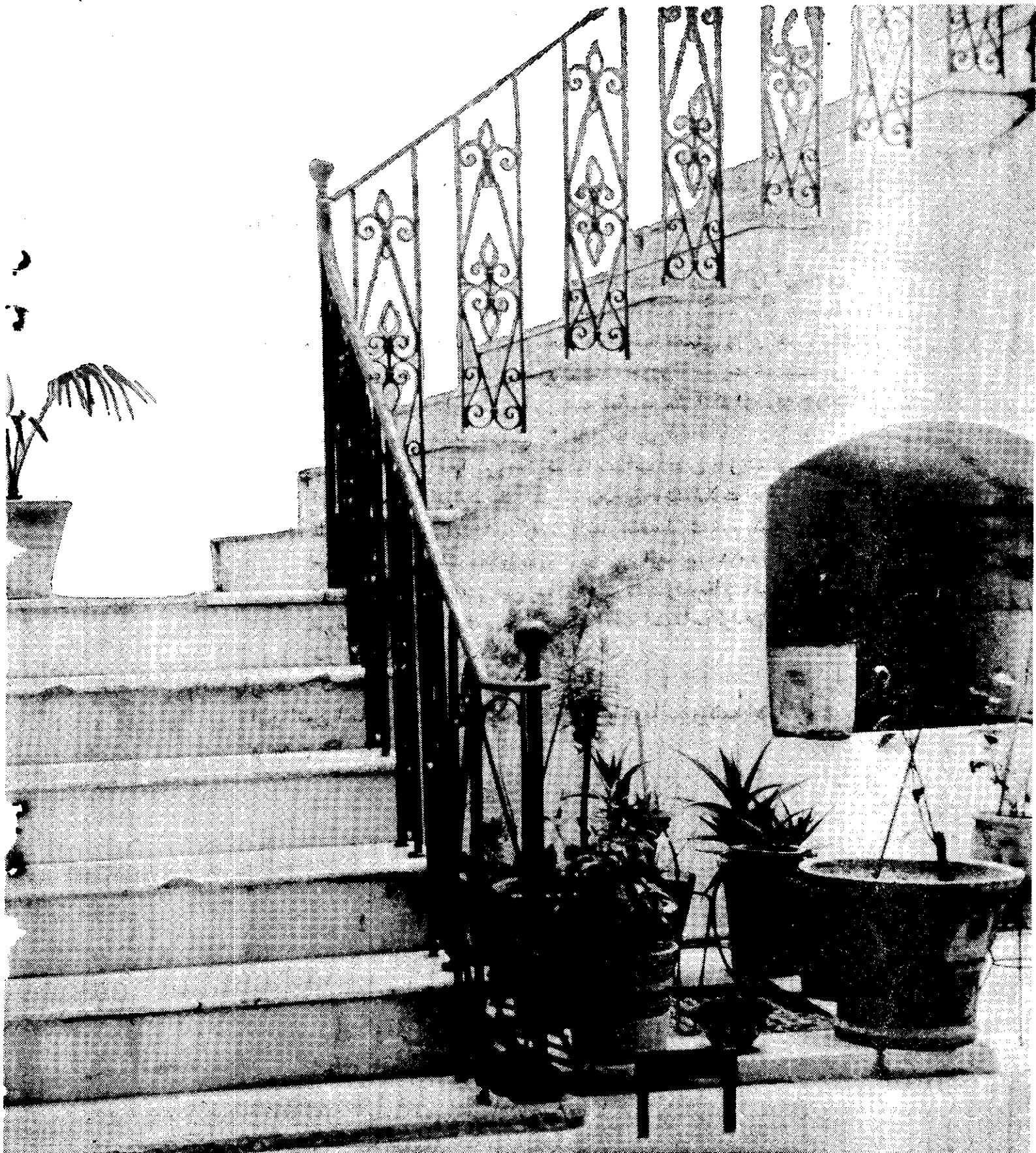
بند دوم . بهر يك از اعضا هیئت معاونت ناحیه معینی برای خدمت واگذار میشود و نمیتوانند در خارج از حوزه ما مورثت خود بعنوان عضو معاونت انجام وظیفه نمایند مگر آنکه از طرف هیئت مشاورین وظائف مخصوصی به آنان محول گردد .

بند سوم . عضو هیئت معاونت صلاحیت انتخاب شدن در تشکیلات اداری امری را دارد ولی هرگاه بعضویت تشکیلات اداری چه ملی وجه محلی انتخاب گردد باید شخصا تصمیم بگیرد که آنها میخواهد در هیئت معاونت بخدمت پردازد و یا خدمت اداری را تعهد نماید زیرا در عین حال نمیتواند در مقام باقی بماند و در صورتیکه بعضویت بیت العدل اعظم انتخاب گردد از عضویت در هیئت معاونت معاف خواهد بود .

ماده یازدهم . تعدیل و اصلاح

این قانون اساسی را بیت العدل اعظم میتواند با حضور کلیه اعضا تعدیل و اصلاح نماید .





پله داخلی بیت عبود منتهی به اطاق محل نزول کتاب مستطاب اقدس در طبقه فوقانی

تنتشا

والا

نزول

تنت

سرگرد

کتاب اقدس

نصرت الله محمد حسینی

بافتعاست. این صحیفه* علیا از قلم اعلیٰ به
القاب و اسما* عدیده چون ناموس اکبر - لوح
اقدس - امّ الکتاب - مرجع اعلیٰ - فرات الرحمہ
مشکوٰۃ الفلاح - قسطاس الہدای - امّ الالواح

کتاب مستطاب اقدس امّ الالواح و
امّ الکتاب دور مقدس بہائی بتصریح حضرت
ولی عزیز امر اللہ در سال ۱۸۷۳ میلادی و در
سجن عکا از براہ ابھی جل شانہ عز نزول

روح الكتب - ميزان الله - حجه العظمى -
برهان الرحمن - روح الحيوان - ميزان العدل
و سفینه الاحكام تسمیه گردیده است .

مصطلح ام الكتاب در دور اسلام به آیات
محکمتان فرقان حمید اطلاق گردیده و به استناد
آیه کریمه " کتاب احکمت آیاته " و نظائر آن به
اعتبار دیگر تمامی قرآن شریف بوده است .

بامراجعه به معاجم و کتب لغت موجود
چون فرهنگ دهخدا - فرهنگ معین -
برهان قاطع - لسان العرب منتهی الارب
اسرار الاثار عمومی و خصوصیه (فاضل مازندرانی)
و نیز تفاسیر موثق اسلامی توان دریافت که
ام در لغت بمعنای مادر و اصل و مایه ، و
کتاب بمعنای نوشته - فریضه - حکم و مقرر
است و این ترکیب اضافی چنانکه معروض افتاد
در دور اسلام به معظم قرآن و محکمتان آن و به
ام الفرقان یعنی سوره فاتحه قرآن اطلاق
شده است .

در آثار مقدسه حضرت رب اعلی کل آثار
صادره از قلم نقطه و در مواضعی کتاب بهمان
فارسی و نیز علم الهی و فیض اقدس ربانی به
ام الكتاب تسمیه گردیده و حتی پیش از نزول
کتاب اقدس در الواح جمال ابهی این
عنوان به آثار نقطه اولی اطلاق شده است
چنانچه در لوح ملا احمد یزدی صادر از قلم
مبارک بسال ۱۲۸۲ قمری در آورده در خصوص
حضرت اعلی میفرمایند " انه لسلطان الرسل
و کتابه لام الكتاب " .

زیلا " به نقل شمه ای از بیانات حضرت
نقطه اولی در خصوص معنای عام ام الكتاب
می پردازد :

" ان اصبر یاز کرالله ولا تحزن فان ایامک
فی ام الكتاب . . . لسطور " .

صحیفه بین الحرمین "

" ان هذا صراط علی عند ربک بالعق
قد کان فی ام الكتاب لدینا لعلی و علی الحق
الاکبر قد کان عند الرحمن حکیم و انه الحق
من عند الله و علی الدین الخالص قد کان فی ام
الكتاب حول الطور مسطورا " .
" قیوم الاسماء "

" ان هذا لهو السر فی السموات و الارض
و علی الامر البدیع بایدی الله العلی قد کان
بالحق فی ام الكتاب مکتوبا " .
" قیوم الاسماء "

" یا عباد الرحمن ان الله ما خلقکم و ما رزقکم
الا لامر قد کان عند الله فی ام الكتاب علی الحق
بالحق عظیما " .
" قیوم الاسماء "

" یا قره العین قل للعالم الجلیل جعفر
العلوی انک علی الحق لو کنت بالباب لله
ساجدا " لقد کنت فی ام الكتاب عند الله
محمودا " .

" قیوم الاسماء و خطاب به سید جعفر کشفی
والد جناب وحید دارابی "

در آثار نازله از قلم ابهی بلحاظی مراد از
ام الكتاب و ام اللواح و بعضا " صحیفه " حصرا
و ام البیان فیض اقدس و وحی مقدس است و نیز
به کل آثار صادره از مخزن قلم اعلی و خاصا
به الواحی چند اطلاق شده و در مفهوم اخص
نفس کتاب اقدس است و بعضا " به الواح متمم
کتاب اقدس نیز عنایت شده است . در الواح
جمال قدم جل جلاله لفظ کتاب و لوح بارها
با ترادف مضمون و مفهوم و بجای هم نازل گشته
است چنانچه خود میفرمایند " انا نسفی الكتاب
مره باللوح و اخری باسم آخر ثم اللوح بالكتاب
و باسم " اخری انه لهو الحاکم علی ما یرید .
" اسرار الاثار ذیل کلمه لوح "

لفظ کتاب حاوی معانی بسیار است در این
مقام استناد به بیان طلعت ابهی بجاست
قولها اعلی :

" هوالمین العظیم امروز کتاب من غیر
ستر و حجاب جمیع احزاب را بافق اعلی دعوت
فرمود اوست کتاب اعظم که در فرقان به ام الكتاب
و نها عظیم مذکور و از برای کتاب معانی
لا تحصى بوده و هست و همچنین دفاتر لا تعد
یک دفتر او دنیاست و نفس دنیا از کتاب
محسوبست و اوست کتابی که دارای جمیع اشیا
و اقالیم عالمست یک کتاب از قلم قدرت و صنع
مکتوب و یک کتاب از قلم عباد مسطور کلمتی
احصیناه کتابا" و لکن این کتاب از قلم اعلی جاری
و نازل و اقتدار قلم اعلی خارج از حد احصا
... و یک کتاب بصحیفه حمرا" و او مخصوص
است به ذکر جواهر وجود (۱)

در آثار جمال ابهی الواحی بانام اقدس
و قدس نیز نازل گردیده که تفصیل هر یک
مخالف ایجاز و خروج کامل از موضوع مقال است.
لوح اقدس از الواح متمم کتاب اقدس و در عکس
به افتخار فارس سوری از علمای مسیحی مومن
به امر مبارک نازل شده است. سپس فارس سوری
در زندان اسکندریه وسیله یار محمد نبیل
زندی به امر اعظم هدایت گشته و بعد هسا
مصدر خدمات عظیمه شده و تنی چند از
مسیحیان را در ظل امر مبارک وارد کرده است
لوح مبارک اقدس چنین آغاز میشود " هذا
لوح الاقدس نزل من الملکوت المقدس لمن
اقبل الي قبله العالم الذی اتى من سما القدر

بمجده الاعظم ."

بخش اعظم لوح اقدس شامل بیان تحقق
بشارت و نبوات انبیا بنی اسرائیل و حضرت
مسیح نسبت به امر مبارک است و جمال قدم
جل جلاله در این اثر نفیس مسیحیان را بسه
اقبال به امر بدیع دعوت میفرمایند .

آغاز چند لوح که باثر خامه ابهی به لوح
القدس تسمیه یافته بدین گونه است :

" هذا لوح القدس قد نزل بالحق من
لدن عزیز حکیم"

" هذا لوح القدس قد فصلنا من ام الیهان"
" هذا لوح القدس قد جعل الله مقام

النقطه"

" هو الاقدس الامنع ابهی هذا لوح
القدس یذکر فیہ ما یشتعل به قلوب العباد"

(اسرار الاثار ذیل کلمه قدس)

و نیز لوح ملاح القدس که بکرات زیارت
آنها به احباب توصیه فرموده اند در قریه و
مزرعه وشواش ملکی جناب کلیم در کنار بغداد
و در سال ۱۸۶۳ میلادی نازل گردیده است .

در بیانات مبارکه ذیل صادر از قلم اعلی
عبارات ام الكتاب و ام اللواح وارد شده که

مفهوم خاص و عام آنها از متن بیان توان دریافت :

" امروز آیات ام الكتاب بمشابه آفتاب
مشرق و لایح بکلمات قبل و بعد مشتبه نشده و
نمیشود"

(کلمات فرد وسیه)

" حمد مقدس از ادراک عقول ساحت
امنع اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزااست که

(۱) ماخذ این بیان مبارک الواح فتوکی شده موجود در محفظه آثار ملی است که وسیله
جناب احمد یزدانی علیهها الله ضمن استخراج و تنظیم عمومی آیات استنساخ گردیده
است. نصوص ابهی که از مجموعههای خطی در این نوشته نقل شده از منبع مذکور
اخذ گردیده است.

بیک کلمه علیا که از مشرق سما ام کتاب اشراق نمود بحر بیان ظاهر و امواجش باهر

(کتاب اشراقات ص ۲۲۵)

" بیقین مبین بدان هر کلمه از کلمات که از افق سما علم الهی اشراق نماید آن در نامه های آسمانی و صحیفه حمراء که ام کتاب جزوی از آنست ثابت و محقق است .

(مجموعه الواح خطی)

" هو العزیز الباقی القیوم هذا لوح قد انزلہ اللہ حینئذ بالحق وجعلہ حجۃ للعالمین و انه بنفسه لکتاب مبین تنزیل من اللہ العزیز المقتدر الجمیل و فیہ احصی اللہ علوم الاولین والاخرین و قدر فیہ حکم الباقیة التي لن یطلع بحرف منہا کل من فی السموات والارضین الا من شاء اللہ و هذا من فضل اللہ علی الخلق اجمعین قل انه لا مال کتاب لان فیہ لا یری الا اللہ و امر . ان انتم من العارفين و انه لا مال الواح لان منه فصلت الواح للمبین العزیز القدر

(مجموعه الواح خطی لوح مبارک رضوان

الاقرار)

" انا انزلنا فی کل شأن مالاتعادلہ

کتب العالم شهد بذلك ام کتاب

(مائده آسمانی جزء ۴ ص ۲۲۵)

" طوبی لنفس عملت بما انزلہ الرحمن فی کتابها لا قدس الذی تزین بالا حکام قل ان کتاب هوسما قد زینها بانجم الا و امر والنواهي شهد بذلك من عنده ام الالواح .

(مجموعه الواح خطی)

" در هر کسره لوحی از الواح ویا بهائی از ام کتاب ارسال شود محبوب است چه کسه کلمه الهی بر روح بیفزاید و قلب را بدریسای فرح و آزادی راه نماید .

(مجموعه الواح خطی)

" یشهد بذلك من عنده ام ان کتاب

(بارها در الواح مختلف)

" بشارت اول که از ام کتاب در ایمن

ظهور اعظم بجمع اهل عالم عنایت شد محسو حکم جهان است از کتاب

(لوح بشارات)

" قل هذه لسما فیها کنزام الکتاب لو انتم تعقلون

(کتاب اقدس)

" امروز ام کتاب امام وجوه احزاب ذکر

مبدأ و مآب میفرماید .

(اسرار الاثار ذیل کلمه ام)

" بسم المہمین علی ماکان کتاب نزلت آیاته

لعن شاء انه فصل من ام کتاب من لسی العزیز الوهاب

(اسرار الاثار ذیل کلمه مہمین)

" هذا کتاب من نقطه الارضی بهائیه

الی الذی سعی فی جہودہ الاسما بالکاظم و کان من المومنین فی ام الالواح مکتوبا

(دعا مصدره بیان بدعوہ محیی الانام)

" عنقریب آنچه مشہود مفقود خواهد شد و

آنچه باقی و دامنست کلمه الله بوده و هست و

آثارش را مجو نیاید ویا و نرسد و ثمراتش بدوام

ملک و ملکوت باقی و پایند ماست بمحواللسه

ما یشاء و یثبت و عنده ام کتاب .

(مجموعه الواح خطی)

بهر حال همانگونه که معروض افتاد مراد

از ام کتاب در معنای اخص ام کتاب دور

بهائی و آن کتاب اقدس است که بفرموده مرکز

میثاق خاتم کل کتب و ناسخ جمیع صحائف

و زبر الواح است و اینست عین بیانات مبارکه

در مدلول فوق در خطاب به جناب فاضل

مازندرانی قوله الاتم : کتاب اقدس که مہمین بر

جميع كتب وصحف و زبراست و كل آنچه در آن مذکور ناسخ جميع صحائف و كتب حتى اوامر و احكام و اعلان و اظهار آن ناسخ جميع اوامر غير مطابق و احكام غير متساوى مگر امرى و حكمى كه در آن كتاب مقدس الهى غير مذکور.

و نهز در خطاب مبارك به جناب على قبل اكبر است قوله لا على : " كتاب شريعت الهيه ايسن حزب بهائى كتاب اقدس است و او خاتم كل كتب و بنص قاطع ناسخ احكام بيان ."

در اين مقام شايسته است در بيان جامعيت و اعظمت و اهميت كتاب مستطاب اقدس چند فقره از بيانات مباركه جمال الهى نقل شود و هى هذه :

" تمسكوا بالكتاب الا قدس الذى انزلناه الرحمن من جبروته المقدس المنيع انه لميزان الله بينكم يوزن به كل الاعمال من لدن قوى قد بر طوبى لمن وجد منه حلاوة بيان ربه و شرب من كلماته كوثرا و امر الله رب العالمين "

(لوح عند ليهب)

" كتاب اقدس از ملكوت مقدس الهى نازل بايد كل بان عمل نمايند قسم بمرى امكان كه بحر حيوان در او مستور است و نفعه رحمان از او در مرور ."

(مجموعه الواح خطسى)

" اليوم بايد جميع باوامر الهيه كه در كتاب اقدس نازل شده متمسك باشند و بكامل حكمت ما بين خلق مشى كنند اينست امر الله طوبى لك و للعاملين "

(مجموعه الواح خطى)

" حضرت مبشروح ماسواه فداه احكامسى نازل فرموده اند وليكن عالم امر معلق بود بقبول لذا اين عهد مظلوم بعضى را اجرا نمود و در كتاب اقدس عبارات اخري نازل و در بعضى توقف

نموديم الامر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو العزيز الحميد و بعضى احكام هم بدعا نازل طوبى للفائزين و طوبى للعاملين ."

(كتاب اشراقات ص ۸۳)

" قد انزلنا فى السجن كتابا سمى لدى العرش بالكتاب الا قدس و فيه شرعنا الشرايع و زيناه باوامر ربك الامر على من فى السموات و الارضين قل يا قوم تمسكوا به ثم اعلموا بما نزل فيه من بدايح احكام ربكم الغفور الكريم ."

(لوح مير عبد الرحيم)

" هذا كتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الا قوم بين العالمين قل انه لعطية علم الله لو انتم تعلمون و مشرق او امر الله لو انتم تعرفون "

(كتاب اقدس)

" قل تالله الحق لا يفتنكم اليوم كتب العالم ولا ما فيه من الصحف الا بهذا الكتاب الذى ينطق فى قطب الابداع انه لا اله الا انا الحكيم العليم ."

(كتاب اقدس)

مقدمات نزول كتاب اقدس

با آنكه نزول كتاب اقدس مقدر و مسلم بود و جمال قدم جل جلاله در رساله شريفة ايقان نيز به صدور آن اثر جليل اشاره نموده و فرموده حضرت ولي امر الله آن سفر عظيم را مهيمن بر جميع صحف و كتب الهيه بيان فرموده بودند معذلك چون ميقات الهى نرسیده بود در آغاز

الاعمال • اذا فزتم بهذا المقام الاسنى .
والا فاق الاعلى . ينبغي لسكل نفس ان
يتبع ما امر به من لدى المقصود لانيهما
مما لا يقبل احدهما دون الآخر هذا
ماحكم به مطلق الالهام • ان الذين
اوتوا بصائر من الله يرون حدود الله
السبب الاعظم لتنظيم العالم وحفظ الامم
والذى غفل أنه من همج رعا • انا
امرناكم بكم حدود النفس والموى

بسمه الصاكن على ما كان وما يكون
ان اول ما كتب الله على المباد عرفان
مشرق وجهه ومطلع امره الذى كان
مقام نفسه فى عالم الامر والخلق من
فاز به قد فاز بكل الخير والذى منع
انه من اهل الضلال ولو ياتى بكل

ورود به ادرنه نفوس را به اتباع از او امر بیهان
 دعوت میفرمودند تا آنکه فصل اکبر واقع و بحر
 بیان الهی اشد از قبل موج گشت بشا'نسی
 که نفوس کثیره از کاتبین آثار روز و شب به تحریر
 ما'لوف و میرزا آقا جان کاشانی خادم اللسه
 روزان و شبان در محضر مبارک حاضر و به تحریر
 و کتابت آیات مشغول و حضرت غصن اعظم بسه
 تسوید آن ما'نوس بودند و میرزا باقر شیرازی از
 کتاب وحی هر روز د و هزار بیت تحریر میکرد
 معذلك چنانکه باید از عهده' انجام این مهم
 برنی آمدند . در آن ایام باران ایران نیز به
 دفاع از امر جدید برخاستند و اصطلاح اهل
 بیان به اهل بها تغییر یافت و تحیت الله اکبر
 که معمول در میان بود به تکبیر الله ابهسی
 تبدیل شد . در آن اوقات که فصل اکبر به اوج
 اعتلاء' میرسید و حجاب اکبر بکلی خرق و امر الله
 به ملوک و سلاطین و فلاسفه و علما' و دیگر طبقات
 ملل مختلفه' عالم ابلاغ عمومی میشد بتدریج
 احکام جدید که رافع احکام بیان بود صادر
 و نازل و منتشر میگردد و بخشی از احکام و
 حدود بلسان پارسی نازل ولی بجهتی ارسال
 نشد چنانکه نفس جمال قدم جل جلاله بدین
 امر در لوح مبارک با مضاء' خادم مورخ ۱۵ جمادی
 الاولی ۱۲۹۰ قمری تصریح میفرمایند قولها العزیز
 " در سنین معدوده از اطراف بعضی مسائل
 در احکام الهیه سئوال نمودند ولیکن قلم اعلی
 متوقف در ارض سر بلسان پارسی مختصری نازل
 ولیکن بطرفی ارسال نشد حب الامر در محل
 محفوظ بود . "

پس از استقرار جمال قدم در سجن عکا
 عرائض دوستان مبنی بر استعلام از احکام
 جدید پیش از پیش بساحت مبارک متواصل گشت
 و حجم آن عرائض بشا'نسی عظیم شد که بروایت

آقا رضا قناد همراه ده الهی بیست عریضه در
 این خصوص بسمع مبارک میرسید . از جمله
 نفوسی که کرا را' رجای صدور و نزول کتاب
 احکام داشتند در انطباعات بهائی حد حاج
 میرزا حیدر علی اصفهانی - ملا علی اکبر آبادی
 شه میرزای - ملازین العابدین نجف آبادی
 ملقب به زین العقرین - حاجی شاه محمد امین
 منشادی ملقب به امین -
 البیان رانام برد هاند . سرانجام کتاب اقدس
 عز نزول یافت و شمس او امر الهیه از افق
 ام الکتاب طالع شد ولی بملاحظات بجهتی
 ارسال نگشت تا میقات معین رسید و امر به
 ارسال و انتشار کتاب اقدس شد . لطائف
 و دقائق این منع و ارسال را از مطاوی چند
 فقره از بیانات مبارک الهیه که ذیلا' رج میشود
 توان دریافت:

" در این ظهور اعظم اکرم مع آنکه ایامی از
 ظهور قلم نگذشته حکمتی مستور و سرپست
 مقتوع و وقتی بوده مخصوص مطلع نشده و نخواهد
 شد با و نفسی مگر آنکه در کتاب مکتوب نظر نماید
 پس از خدا بخواه که بآن کتاب فائز شوی چه که
 هنوز ظاهر ننمودیم و ظهور آن در سه' مشیت
 معلق بوده و خواهد بود . " (مجموعه الواح خطی)
 " قد حضرت لدی العرش عرائض شستی
 من الذین آمنو و سئلوا فیها الله رب ما یسری
 و ما لا یری رب العالمین لذا نزلنا اللوح
 و زیناه بطراز الامر لعل الناس با حکام ربهم
 یعملون و كذلك سئلنا من قبل فی سنین
 متوالیات و اسکتنا القلم حکمه من لدنا الهی
 ان حضرت کتب من انفس معدودات فی تلك
 الا یام لذا اجبناهم بالحق بما تحیی بسه
 القلوب " (کتاب اقدس)

" این بسی واضح و معلومست از یومیکه

کتاب اقدس از سما مشیت نازل شده در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقته از اطراف از احکام الهی سئوال نمودند و بکمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد .

(مجموعه الواح خطی)

" واما درباره کتاب اقدس مرقوم داشته بودید مخصوص جناب آقا محمد باقر علیه ۶۶۹ بفرستید فارسی آن چند فقره از قبل نازل و بعد قلم اعلی توجه بیبانی نفرمود لذا ارسال نشد . (لوح مبارک مورخ ۱۲۹۶ قمری بامضا خادم خطاب به زین العقرین)

" در سنین معدودات از اطراف عراق بعضی ناس بشطر اقدس وارد و از او امر الهیه سئوال مینمودند انا امسکنا القلم علی ذکرها الی ان اتی المیقات اذا اشرفت من افق اراده ربک شمس الا و امر والا حکام فضلا علی الانام انسه لیهوالغفور الکریم چه که او امر الهیه بمنزله بحر است و ناس بمنزله حیثان سوهم یعرفون ولیکن بحکمت باید بآن عمل نمود مثلا از جمله احکام حلیت الحان و نغمات بوده حال اگر نفسی از اهل بیان جهره باین عمل قیام نماید خلاف حکمت نموده چه سبب اجتناب عباد واضطراب من فی البلاد خواهد شد اکثری ضعیفند و از مقصود الله بعید باید در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری احداث نشود که سبب ضوضا و نفاق و نفاق نفوس غافله گردد .

(مجموعه الواح خطی)

" و در این ایام کتاب اقدس از سما مقدس نازل طوی لمن ینظر فیه ویتفکر فیما نزل من آیات ربه المهیمن القیوم و سبب آنکه در سنین معدوده از اطراف بعضی مسائل در احکام الهیه سئوال نمودند ولیکن قلم اعلی متوقف

در ارض سر بلسان پارسی مختصری نازل و لکن بطرفی ارسال نشد حسب الامر در محل محفوظ بود تا آنکه در این ایام مجدداً عرائف سائلین بساحت اقدس حاضر لذا باهدع الحان بلسان آیات این کتاب بدیع منبع نازل و چون جناب آقا ج م علیه بها الله در اینجا تشریف داشتند آنچه حال مصلحت اظهار آن بود بایشان عنایت فرمودند یعنی اذن فرمودند که نسخه از آن بردارند انشاء الله بآن فائز خواهید شد و بمقتضای حکمت عمل خواهید نمود طوی لذائقه بجد حلاوتها و لذی بصر بعرف مافیها و لذی قلب بطلع برموزها و اسرارها . (لوح مبارک به امضا خادم و بافتخار ملاعلی اکبر ایهادی مورخ ۱۲۹۰ قمری)

محل نزول کتاب اقدس

رود هیکل اطهر جمال قدم به سجن اعظم در ۳۱ اگست ۱۸۶۸ برابر با ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵ بود مدت ۲ سال و دو ماه و پنج روز در قشله عسگریه محبوس و مسجون بودند سرانجام چهار ماه پس از شهادت حضرت غصن اطهر چون قشله مورد نیاز عساکر عثمانی بود امر صادر که حضرت بها الله آن مکان را ترک نمایند لذا حضرت بها الله و عائله مبارکه به بیت ملک که در بخش غربی عکا قرار داشت تشریف بردند و پس از حدود ۳ ماه اقامت در بیت ملک به بیت خوام که مقابل بیت مذکور قرار داشت نقل مکان فرمودند و پس از چند ماه به بیت رابعه تشریف بردند و بعد از چهار ماه اقامت در بیت رابعه بیت عبود محل استقرار طلعت قدم شد . خانه عبود ملکی عبود تاجر

زمان نزول کتاب اقدس

از صرايح الواح جمال قدم و قرائن موجود در کتاب اقدس و دیگر نصوص الهیه توان دریافت که آغاز نزول این اثر جلیل در نخستین سالهای ورود آن حضرت به سجن عکا بوده است.

در خصوص ذلت و خسران ناپلئون سوم پادشاه فرانسه در نفس کتاب و خطاب به ویلهلم اول امپراطور آلمان چنین صادر گردیده است قوله الحق: "اذکر من کان اعظم منك شاهنا و اکبر منك مقاما" این هو و ما عنده انتهه و لا تکن من المراقدين انه نبذ لوح اللّٰه ورائه اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنس و الظالمین لذا اخذته الذلّه من کل الجهات الی ان رجع الی التراب بخسران مبین.

ناپلئون سوم در سال ۱۸۷۰ میلادی برابر با ۱۲۸۷ هجری قمری در جنگ با ویلهلم اول مغلوب گشته خائبا "خاسرا" در نهایت ذلت در سال ۱۸۷۳ (۱۲۹۰ قمری) درگذشت.

و نیز در خصوص شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام در حقوق و فقه اسلام که در سال ۱۲۸۶ قمری درگذشت چنین مسطور است قوله العتین: "اذکروا شیخ الذی سعی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصر لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی اللّٰه من ینق القمح و الشعیر و کان ینکتب علی زعمه احکام الله فی اللیل و النهار و لما اتی المختار مانعه حرف منها . . ."

که از مدلول بیان مبارک توان مستفاد داشت این بیان پس از درگذشت شیخ مذکور صادر شده است. و نیز در خطاب مبارک به میرزا یحیی ازل در این صحیفه علیا چنین صادر

مسیحی و شامل در بخش بود بخش شرقی که معروف به بیت عودی خمار است و بخش غربی که موسوم به بیت عبود است در حقیقت بخش شرقی یا عودی خمار مقر جمال ابهی و عائله علیا گشت و تقدیری کوچک بود که سیزده نفر از افراد عائله رجالا "ونسا" در یک حجره مستقر شدند و در حجره مذکوره بود که تنی از منسوبان که در رف خوابیده بود هنگام خواب در غلطید و بر روی هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء که در کف حجره استراحت فرموده بودند افتاد. در آن احوال گروهی از اصحاب و همراهان در منازل و اماکن دیگر و اکثرا در کاروانسرای معروف به خوان عوامید اقامت کردند و محل مذکور تا صعود جمال قدم و جلوس مرکز میثاق محل استقرار آنان بود. حضرت بهاءالله نیز در بخش شرقی حجرهای را اختصاص بخویش داده بودند و در آن حجره بظاهر محقر بود که ام الکتاب امر بهائیس و اعظم و اکبر صحف عالم کتاب اقدس شرف نزول یافت. پس از اقتران حضرت عبدالبهاء با منیره خانم عبود بخش غربی بیت را نیز تحویل هیکل اطهر نمود این بود که حضرت بهاءالله حجره محل نزول کتاب اقدس را به حضرت عبدالبهاء داده و خویش در یکی از حجرات بخش غربی اقامت فرمودند. اقامت حضرت بهاءالله در دو بخش شرقی و غربی بیت عبود رویهم هفت سال طول کشید و در آن احوال وقایع هائلهای رخ داد که شرحش به تفصیل در متون الواح و آثار الهیه و کتب تاریخیه این امر اعظم درج است و ذکرش مخالف ایجاز در کلام.

يا ملاء الارض اعلوا انوا و امرى سبح
 عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی
 لبریتی کذلک نزل الامر من سما
 مشیتہ ربکم مالک الادیان

(آیة ع)

رکتاب متطاب اقدس،

قمری چنین نازل: " در این ایام کتاب اقدس
 از سما مقدس نازل طویس لمن ینظر فیه ویتفکر
 فیها نزل من آیات ربہ المہیمن القیوم."
 و در لوح اشراقات نازل: " و این آیات در
 این مقام در کتاب اقدس در اول ورود سجن از
 سما مشیت الهی نازل . . ."

" قد اخذ الله من اغواک فارجع الیه خاضعا"
 خاشعا" متذللا" . . ."
 که مراد قتل سید محمد اصفهانی است
 که در سال ۱۲۸۸ قمری واقع گردید و روشن است
 که در آن ایام کتاب اقدس در نزول بود فاسخ
 و در لوح مبارک جمال قدم موخ ۱۲۹۰

ان الذی احذہ جذب محبة

اسمى الرحمن انه یقرء آیات الله

على شان تنجذب به افئدة الراقدين

(آیه ۳۶۴)

(کتاب مستطاب اقدس)

در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و کمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد .

(ماخذ اسرار الاثار)

و در آثار حضرت عبدالهیها بتقریب ۵۰

و در لوح مبارک بامضاء خادم : " در این
حین بآیه مبارکه کتاب اقدس که در اول سجده از
ملکوت مقدس نازل متذکر شد م . "

(ماخذ مجموعه امر و خلق)

و در لوح جمال نیازل : " این بسی
واضح که کتاب اقدس از سما مشیت نازل شد و

سال پیش و بیست و پنج سال پیش بیان فرمودند که همه مبین شروع نزول کتاب اقدس در اوائل ورود به سجن عکا بود ماست. به یقین میتوان بیان نمود که خاتمه نزول این سفر عظیم در سال ۱۲۹۰ قمری برابر با ۱۸۷۳ میلادی واقع و این همان تاریخی است که هیکل اطهر حضرت ولی امرالله را آثار مبارکه خویش خصوصاً "گد پاسزهای تصریح فرموده فاند .

انتشار و طبع و ترجمه کتاب اقدس

کتاب اقدس در اوایل سال ۱۲۹۰ قمری به ایران ارسال گشت و از آن پس نسخ متعدد آن در جمع احباب انتشار یافت ولیکن بعدها حضرت عبدالبها امر به تطبیق نسخ کتاب اقدس با نسخه خط جناب زین المقربین فرمودند چنانکه در لوح مبارک به افتخار میرزا فضل الله معاون التجار شهید نراقی است قوله المتین :
" کتاب اقدس را بخط من ادرك لقاء ره
حضرت زین المقربین تطبیق نمائید . . . خط جناب زین صحیح است . "

تاریخ امر مبارک گوید که نسخه اولین پیش از سایر بلاد در قزوین و طهران زیارت گردید و از آن دیار بسائر انحاء انتشار یافت و بهمان مبارک جمال قدم نازل در لوح حاج محمد رضای اصفهانی در خصوص شربت افیون که در آفتاب و پیش از ایمان بدان مبتلا بود به امر مبارک جمال ابهی به کتاب اقدس ضم شد و بعدها در لوح مبارک اشراقات حکم جواز اخذ رسد

نقود را از کتاب اقدس محسوب داشته و در اشراق ششم در خصوص تعلق امور ملت به بیت عدل میفرمایند " این فقره از قلم اعلی در ایمن حین مسطور و از کتاب اقدس محسوب امور ملت معلق است بر جمال بیت عدل الهی . "

و در لوح بشارت عظمی از قلم مالك قدم نازل قوله الافضل در ایامی که احکام از سما مشیت مولی الانام نازل بعضی ارسال شد و بعضی حسب الامر از کتاب اخذ شد

و تمامیت آن کتاب مقدس از اقلام مبارکه شایع اعظم و مرکز میثاق اتم و هیکل ولایت اتم تصریح گردید . و در خصوص ورقه آخری که صلاه تسع رکعاه در آن نازل حضرت عبدالبها در لوح میرعلی اصفرا اسکوشی چنین فرمودند " در خصوص صلوه تسع رکعات سؤال فرموده امید آن صلوه با کتبی از آثار درست ناقضان گرفتار منحصر بآن نه جمیع امانات این عهد را مرکز نقض سرقت نموده جمیع احباب در ارض اقدس مطلع بر آن . "

و نیز در لوح مبارک بافتخار میرزا مهدی - شریک حاجی امین میفرمایند : " از کتاب اقدس سؤال نموده بودی همین است که طبع شده چند حکم متمم دارد که با اثر قلم مبارکست لکن اوراق عبدالبها را ناقضین سرقت نمودند و آن ورقه نیز در بین آن اوراق است . "

طبع اول کتاب اقدس در سال ۱۳۰۸ قمری به ضمیمه الواحی چند در بمبئی میسر گردید و این مجموعه مطبوعه در نزد بهائیان به کتاب اقدس بزرگ معروف گردید . طبع ثانی نیز پس از صعود جمال مبارک بعین طبع اول مطبوعه و منتشر شد و پس از آن دیوار نیز در ایران تنها کتاب اقدس بقطع کوچک طبع و انتشار یافت و در کتب مطبوعه غیر بهائیان نیز گاه تمام و گاه بخشی

بِسْمِ الْخَامِ عَلَى مَا كَانَ وَيَكُونُ

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وجهه ومطلع
امره الذي كان مقام نفسه في عالم الامر والخلق من فاز به قد
فاز بكل الخير والذي منع الله من اهل الضلال ولو يأتى بكل
الاعمال * اذا فوتم بهذا المقام الاسنى والافق الاعلى يبينى
لكل نفس ان يتبع الامر به من لدى القصور ولا تهايماً لا يقبل
احدها دون الاخر هذا ما حكم به مطلع الاطام * ان الذين
او تواجوا من الله يرون حدود الله السبب الاعظم لنظر
العالم وحفظ الاسم والذي غفل عنه من منح رفاع * انا
امرناكم بكسر حدود النفس والمعوى لا مالم من القسم
الاعلى انه لروح الجيوان لمن في الامكان * قد ماجت بحور
الملكة والبيان بما حاجت سمعة الرحمن اغتموا بالولي الاليل
ان الذين تكفوا عهد الله في اوامره وكفوا على اعقابهم اتركوا

من اهل الضلال لدى العنى الشمال * يابلاً الارض اغلوا
ان اوامرى سورج عنايتى بين عبادى ومفاتيح رحمتى ليرتقى
كذلك نزل الامر من سما مشية ربكم مالك الاديان *
لويجد احد حلاوة البيان الذي ظهور من ثم مشية الرحمن
لينفق ما عنده ولو يكون خزائن الارض كلها ليبيت امراً من
اوامره المشرقة من افق العناية والالطاف * قل من حدودى
يترعرف فيسمى ويحانصب اعلام النصر على الفتن والاللال *
قد تكلم لسان قدرنى في جهوت عظمتى غاطباً لهيرى ان
اعملوا حدودى حياً لجمالى طوبى لطيب وجد عرف الحبوب
من هذه الكلمة التي فاحت منها نجات الفضل على شأ * لا
توصف بالادكار * لعمري من شرب رحيق الانصاف من
ابادى الالطاف انه يطوف حول اوامرى المشرقة من افق
الابداع * لا تحسبن انا نزلناكم الاحكام بل قمنا بخلق الخلق
الخشوم باصابع القدره والافتدال * يشهد بذلك ما نزل من
قلم الوحي فكفوا بالولي الاكثار * قد كتب عليكم الصلوة تسع
ركعات لله ينزل الايات حين الزوال وفي الكفور والاصال *
وعفونا عدة اخرى اسماً في كتاب الله انه لعلو الامر القدر
المنفرد * واذا اردتم الصلوة ولوا وجوهكم شطرى الاندس
المقام القدر من الذي جعله الله مطاف اللالطاع ومقبل اهل

از آیات کتاب اقدس نقل و درج گردیده چنانچه تمامی کتاب اقدس در ضمن کتاب معروف^۳ البهائون و البهائیین فی حاضرهم و ماضیهم^۴ من شده است.

و از قلم حضرت ولی امرالله خطاب به احبای طهران چنین صادر: "از قرار معلوم کتاب اقدس بدون اجازه حکومت طبع شده و این منافی نص قاطع الهی است و البته مرتکب آن باید توبه نماید و استغفار کند و اگر کتابی بدون اذن و اجازه حکومت طبع شود جائز نیست."

و در لوح مبارک خطاب به محفل مرکزی ایران نازل: راجع به انتشار جزوه^۵ مطبوعه سؤال و جواب انتشارش بین مؤمنین جائز ولی تجدید طبع آن جزوه و کتاب اقدس مقتضی نه وقتش خواهد رسید."

اما در خصوص ترجمه کتاب اقدس بعرض میرسانم که حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوح مبارک به افتخار مهربان رستم بطور کلی در خصوص ترجمه آیات میفرمایند قوله الاحلی: "در خصوص ترجمه آیات مبارکه سؤال نموده بودید ترجمه نباید در نهایت فصاحت و بلاغت باشد ولی هر قدر ترجمه نصیح و بلیغ باشد قیاس باصل نمیشود کرد زیرا آن الفاظ از فم مطهر صادر و این الفاظ از قلم بشر صادر فرق بی منتهی در میان ... ولی باید نفوس که در عربی و فارسی هردو نهایت اطلاع و اختیار دارند و بقریحه^۶ سیاله ترجمه مینمایند بترجمه پردازند."

ابتناء بر مقصود مبارک در بیان فنون در خطابی دیگر میفرمایند: "در خصوص ترجمه کتاب اقدس که یکی از احبای الله نموده مرقوم فرموده بودید اگرچه مقاصد جناب مترجم خیر بود لکن از این جهت که اینگونه امور در این ایام سبب اختلاف میشود لهذا جائزه."

(ماخذ مائده آسمانی جزء دوم)

و نیز حضرت ولی امرالله جل سلطانه در توفیق مورخ ۱۹۲۴ میلادی برابر با ۱۳۴۲ هجری قمری چنین میفرمایند "ترجمه کتاب مستطاب اقدس بواسطه جناب فاضل یزدی اید الله علی نشر آثاره و ترویج کلماته بارض اقدس و اصل و چون طبع و نشر آن حال موافق و مناسب اوضاع حالیه ایران نه نسخه آن نزد این عبد محفوظ است تا انشاءالله من بعد دستور العمل مخصوص و کاملی بواسطه^۷ محفل روحانی طهران ابلاغ گردد و این مهم تحقق یابد."

عرض این نکته ضروری است که ترجمه و تدوین و تنظیم کلی کتاب اقدس در ظل هدایت بیت العدل اعظم و در آتیه اوقات انجام خواهد شد چنانکه اینک ظلیعه^۸ آن نمودار گشته است.

کتاب مستطاب اقدس بتمامه و یا بعضاً از آیاتش وسیله غیربهایان بزبانهای مختلف ترجمه شده که بی شک نزد اهل بها مستند نتواند بود. مترجمین کتاب اقدس بر اثر آگاهی اندک از معارف بهائی و عدم اطلاع بـ مصطلحات و الحان آیات دچار اشتباهات فراوان گشته اند که حتی ذکرش هم از آن مخالف اختصار در گفتار است. از جمله نفوس مذکوره پروفیسور برون مستشرق انگلیسی است که گهگاه در تالیفات خویش به ترجمه فقراتی از کتاب اقدس پرداخته است و نیز آکار میسینس

ای - ای برتلس (E. E. Bertels) / خاور شناس فقید روس چند فقره از این اثر جلیل را به روسی ترجمه کرده است. برتلس از مستشرقین و ایران شناسان بنام جهان است که آثار نفیسی در خصوص ادبیات و عرفان و آئین ایرانیان از خویش بیادگار نهاده است. مجموعه ای از آثار برتلس طی سالهای ۱۹۶۰ الی ۱۹۶۵ در چهار جلد و در ۲۱۳۲ صفحه در مسکو بطبع رسیده

است. کتاب مبارک کلمات مکتونه همواره بر روی میز کار برتلسن دیده می‌شده و در توصیف آیات کتاب اقدس بدین مضمون سخنی ایراد نموده است "کتاب اقدس دارای اوج و حسیف خاصی است که بر لطافت و عظمت این کتاب افزون می‌کند گاه سخن در اوج اغتلاء و بیان از وحدت عالم انسان و کره ارض و بلوغ عالم است و گاه حسیف خاصی طی نموده سخن در خصوص نظافت بدن و اجتناب از مسکرات و عدم ادخال یسد در صحاف و صحن است (۱) متن کامل کتاب اقدس به انگلیسی در سال ۱۹۶۱ میلادی وسیله انجمن سلطنتی آسیائی (The Royal Asiatic Society) در لندن به طبع رسیده است و در چند موضوع از کتاب صفحاتی از اصل نسخه مطبوعه سال ۱۳۰۸ قمری که در پیشش مذکور افتاد، کلیشه شده است. مترجمین کتاب دکتر ارل-ای - الدر Earl E. Elder و ویلیام مک میلر William Mc. Miller هستند که نگارنده شخص اخیرالذکر را با سمیت شبان کلیسای انجیلی طهران بارها در طهران ملاقات نموده و با وی مذاکرات امری داشته است این ترجمه نیز دارای اغلاط و اشتباهات فراوان است و مترجمین مذکور ضمن مقدمه‌های جداگانه که بر ترجمه متن افزودند، بذکر مسائلی پرداخته‌اند که بکلی دور از حقیقت و گویای آگاهی اندک آنان از معارف امر مبارک بهائی است.

پروفسور آ. گ. تومانسکی

(A.G. Taumanski) استشرق و ایران‌شناس

بد و از جمله

کتاب اقدس بر روی میز کار برتلسن دیده می‌شده و در توصیف آیات کتاب اقدس بدین مضمون سخنی ایراد نموده است "کتاب اقدس دارای اوج و حسیف خاصی است که بر لطافت و عظمت این کتاب افزون می‌کند گاه سخن در اوج اغتلاء و بیان از وحدت عالم انسان و کره ارض و بلوغ عالم است و گاه حسیف خاصی طی نموده سخن در خصوص نظافت بدن و اجتناب از مسکرات و عدم ادخال یسد در صحاف و صحن است (۱) متن کامل کتاب اقدس به انگلیسی در سال ۱۹۶۱ میلادی وسیله انجمن سلطنتی آسیائی (The Royal Asiatic Society) در لندن به طبع رسیده است و در چند موضوع از کتاب صفحاتی از اصل نسخه مطبوعه سال ۱۳۰۸ قمری که در پیشش مذکور افتاد، کلیشه شده است. مترجمین کتاب دکتر ارل-ای - الدر Earl E. Elder و ویلیام مک میلر William Mc. Miller هستند که نگارنده شخص اخیرالذکر را با سمیت شبان کلیسای انجیلی طهران بارها در طهران ملاقات نموده و با وی مذاکرات امری داشته است این ترجمه نیز دارای اغلاط و اشتباهات فراوان است و مترجمین مذکور ضمن مقدمه‌های جداگانه که بر ترجمه متن افزودند، بذکر مسائلی پرداخته‌اند که بکلی دور از حقیقت و گویای آگاهی اندک آنان از معارف امر مبارک بهائی است.

ترجمه روسی تومانسکی از کتاب اقدس در سال ۱۸۹۹ میلادی ضمن نشریات فرهنگستان امپراطوری روسیه در سنت پترزبورگ به طبع رسیده و بعد ها طبع دیگری خورد است. این ترجمه نیز خالی از اشتباه نمی‌باشد و چنانچه معروف شد در مورد این مهم از طریق دیوان عدل اعظم الهی اقدام شده و خواهد شد و ترجمه یا ترجمه‌های رسمی کتاب اقدس انتشار خواهد یافت.

در خاتمه این بحث معروف میدارد که هیکل اطهر حضرت ولی امرالله (و نیز تنی چند از یاران رحمان در غرب به ترجمه فقراتی از کتاب اقدس می‌بادرت فرموده‌اند که در لاحق ایام راهنمای مترجمین این سفر جلیل خواهد بود

الواح متبرک کتاب اقدس

الواح صادره از قلم ابهی هریک بلحاظی متمم و شارح دیگری است بدین اعتبار کتاب اقدس متمم الواح اخیری منظور و بعضاً از الواح

(۱) ماخذ عبارات اخیر در خصوص تجلیل پروفسور برتلسن از کلمات مکتونه و محتوای کتاب اقدس تقریرات حضرت ایادی امرالله جناب فروتن در کلاس درس امری سال ۱۳۳۰ شمسی در طهران است.

و آثار نازله دیگر متمم کتاب اقدس ملحوظ و کسل آثار نازله از قلم اعلیٰ بنص جمال ابهسی یک کتاب محسوب است. در بسیاری از الواح صادره پس از نزول کتاب اقدس اوامر و احکام و در تالیق و لطایف بدیعی نازل که درجای خویش مکمل و متمم کتاب اقدس است. واضح است که کتاب اقدس ناسخ جمیع صحائف و کتبی است که با منطوق و مدلول آن اثر جلیل مابینت دارد بنابراین آنچه از مضامین الواح که با مندرجات آن صحیفه علیات تطابق و توافق داشته و با متضمن بدایع اوامر و نواهی است متمم کتاب اقدس محسوب است و آنچه با موارد مذکور در این سفر کریم مابین است مرفوع است. کثیری از الواح نازله پس از صدور کتاب اقدس به تلویح از الواح متمم بشمار رفته که از آن جمله تسوان الواح مبارکه حکمت - کرمل و ابن الذئب را نوشت و نیز کتاب عهدی یعنی کتاب وصیت جمال قدم که به اکبر الواح و صحیفه حمراء تسمیه شده شارح و متمم کتاب اقدس است.

رساله سؤال و جواب نیز از آثار متمم کتاب اقدس محسوب است. تدوین و تنظیم بیانات جمال قدم بعنوان رساله سؤال و جواب وسیله جناب ملا زین العابدین نجف آبادی ملقب به زین المقربین انجام یافت و شرح ما وقع آنکه شخصی مذکور پس از نزول کتاب اقدس هنگامیکه در روم اقامت داشت در خصوص پیاره‌های از احکام آن کتاب مقدس از محضر ابهسی سئوالاتی نمود و در پاسخ اجوبه لازم صادر گردید این پرسش‌ها و پاسخها وسیله جناب زین تدوین و تنظیم و بساحت جمال قدم تقدیم گردید هیکل اطهر ضحیه نهادند و انتشار آنرا اجازت فرمودند و بعدها به رساله سؤال و جواب مشهور شد حضرت ولی امرالله نیز در آثار مبارکه

خویش همین عنوان را در خصوص اثر یاد شده تکرار فرموده‌اند. به استناد تتبع و تحقیق استاد فقید جناب فاضل مازندرانی شایسته نخستین نسخه منتشره از رساله سؤال و جواب مربوط به سال ۱۳۱۲ هجری قمری و بخط ملا محمد خوانساری خوانسار باشد در این مقام بجاست شمای از بیانات جمال قدم جل جلاله خطاب به حضرت زین المقربین درج گردد:

"جناب زین المقربین انشالله بعنایه الله در کل عوالم فائز باشید سئوالات شما لودی العرش مقبول چه که منفعت کل خلق در اوست و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات الهیه سؤال نمائی انا جعلناک مطلع الخیر للعباد در این ایام بعضی از آیات کتاب اقدس بلسان پارسی بیان میشود و در بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد."

حضرت ولی امرالله به تصریح الواح مبارکه و صایای حضرت عبدالبها را متمم کتاب اقدس ذکر فرموده‌اند که خود موضوع بحث مفصل و مشروحی است. ولیکن الواح مبارکه معینه‌ای از جمال قدم که جمیعاً در عکا نازل شده بتصریح حضرت ولی امرالله از جمله الواح متمم کتاب اقدس محسوب گشته است و ذیلاً در خصوص هر یک شرحی مینگاریم این الواح و نیز نفس کتاب مستطاب اقدس از قلم مرکز میثاق جلیل سلطانه به خواتم الواح و کتب ملقب شده اند قوله الاعلیٰ: "در الواح تجلیات و اشارات و بشارات و کلمات که قبل از صعود مبارک بعدت قلیله نازل و از خواتم الواح است ملاحظه کنند کتاب شریعت الهیه این حزب بهائیس کتاب اقدس است و او خاتم کل کتب و بنص قاطع

ناسخ احکام بیان (لوح مبارک بافتخار
جناب فلاعلی اکبرایادی امرالله)

این آواچ معینه متممه کتاب اقدس
بتصریح حضرت ولی امرالله در گام پاسزهای
عبارتند از الواح اشراقات - بشارات -
طرزات - تجلیات - کلمات فردوسیه - لوح
اقدس - لوح دنیا و لوح مقصود (کتاب قمرن
بدیع جزه دوم ص ۲۹۸) و فرموده هیگل اطهر
" در عداد اعلی و ابهی شعرات جنبه آن
خزانه علم الهی و هدف غائی و کمال نهائی
رسالت چهل ساله آن جمال مبین است "
(ماخذ اخیر الذکر)

لوح مبارک اشراقات که آنرا با کتاب
مجموعه اشراقات نباید اشتباه گرفت به افتخار
جلیل خوئی که بعدها از جمع اهل بهاء مطرود
گردید نازل شده است و شامل مسائل مهمه ای
در خصوص عصمت مظاهر الهیه و مقام امانت و
صداقت و اتحاد و اتفاق عبد و صلح اکبر و دو
رکن نظم عالم مجازات و مکافات و لزوم اجرای -
حدود الهی و اهمیت و اعظمیت تعلیم و تربیت
اطفال و وظائف رجال بیت عدل الهی و لزوم
رعایت حرمت دین و وسیله اهل ثروت و اصحاب
عزت و قدرت است و حکم جواز ریح نقود نیز
در آخر این لوح مبارک نازل شده است .

لوح مبارک بشارات جاوی تعالیم و حیدودی
چون معاشرت با احزاب عالم بروج و ریحان -
تجویز تعلیم السن مختلفه - امانت و صدق و
صفای اهل بهاء نسبت به دولت متبوع -
صلح اکبر - اختیار عباد در ترتیب البسه
و لحنی و اصلاح آن - استغفار عند الله و منع
رهبانیت - تجویز تحصیل علوم و فنون مثبتیه
و جوپ اشتغال به کار و صنعت - وظائف بیت
العدل الهی و منع شد رحال برای زیارت

اهل قبور است .

در لوح منبع طرازات مباحثی چون عظمت
امرالله - لزوم معرفت انسان به نفس خود -
معاشرت با دیان به روح و ریحان - حسن خلق
انسان - مقام امانت و دانائی مطرح است .
لوح مقدس تجلیات به افتخار جناب استاد
علی اکبر شهید یزدی است مشارالیه در واقع
هائله شهدای یزد مورخه ۱۳۲۱ هجری قمری
بدرجه منیع شهادت عظمی فائز گردید .
خدمات فنناپذیر آن شهید مجید در مطاوی
کتب تاریخ امریهائی به تفصیل درج است .
این لوح مبارک علاوه بر بیاناتی در خصوص
مفتریات اعداء امرالله شامل مباحثی چون
عرفان سلطان قدم و معرفت اسم اعظم و استقامت
بر امرالله و مقام علوم و فنون و صنایع است .

مخاطب لوح افخم کلمات فردوسیه مبلغ مخلص
شهیر بهائی جناب حاجی میرزا حیدرعلی
اصفہانی مؤلف کتاب نفیس بهجه الصدور است
این اثر جلیل (کلمات فردوسیه) علاوه بر
مطالبی در باره لزوم اجتناب از اوهام و نییز
بمان شرایط مبلغین مشتمل بر نکاتی در خصوص
خشیه الله - لزوم تمسک ملوک و سلاطین و روسا
و امراء و علماء و عرفاء به دین - مقام و مرتبت خرد
و عدل و داد - عدم قبول انزوا و ریاضات شاقه
در ساحت الهی - لزوم توجه به یگانگی لزوم
تکلم به دلسان مادری و جهانی و اعتدال در
امور است و ضمن همین لوح مبارک است که
میفرمایند : " اسباب عجیبه غریبه در ارض موجو
و لکن از افئده و عقول مستور و آن اسبابی است
که قادر است بر تبدیل هوا ارض کلبها و سمیت
آن سبب هلاکت سبحان الله امر عجیبی مشاهده
گشت برق یا مثل آن قائد است و به امر او حرکت
مینماید . "

نمود تا در خاتمه مقال بدرج آن مبادرت نماید
 ولكن چون خطاب بیت عدل اعظم الهی به جمع
 اهل بهاء رسید که در رضوان سنه ۱۳۰ بدیع
 این مهم که مدتی است وسیله آن مرجع اعلی
 انجام شده بر یاران رحمان افاضت خواهد
 شد شایسته دید از درج فهرست مذکور
 خود داری کند و بجا دانست در توضیح
 محتوای ام الكتاب در بهائی به نقل بیسان
 هیکل اطهر حضرت ولی امرالله در اثر جلیل
 خویش گاد پاسزبای پردازد لذا عیناً ترجمه
 بیانات مبارکه از صفحه ۲۹۲ الی ۲۹۸ جز
 دوم کتاب قرن بدیع درج میگردد لیکن ختامه
 مسکا.



لوح اقدس بشرحی که قبلاً مذکور افتاد به
 افتخار قسیس فارس سوری نازل گردیده است
 در این لوح مبارک خطابات مهینهای به ملت
 روح خصوصاً علمای مسیحی فرموده و تحقیق
 بشارات وارده در کتب مقدسه من جمله انجیل
 را بدانان اظهار و اعلام مینمایند.

لوح مبارک دنیا در سال ۱۳۰۸ هجری
 قمری و در حقیقت به افتخار جناب ملاعلی اکبر
 ایاری و حاجی ابوالحسن امین اردکانی نازل
 شده است. شرح احوال این دو نفس جلیل به
 تفصیل در تاریخ امرالله مثبت و ذکر خدماتشان
 جاودانه است. این دو شخص بزرگوار در آن سال
 محبوس و محاط در بلایا بودند که لوح امنیع
 ابهی نازل گردید. در آغاز لوح چنین نازل
 قوله الاعلی: "حمد وثنا سلطان مبین را لایق
 و سزااست که سجن متین را به حضور حضرت علی
 قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود و بانسوار
 ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت علیهما
 بهاء الله و بهاء من فی السموات والارضین."

لوح مقدس دنیا که در جمع اهل بهاء به
 لوح العالم نیز مشهور گردیده حاوی مسائل
 مهمه ایست که از جمله توان وحدت لسان و لزوم
 تمسک به اتحاد و نیز اشتغال به حرفت و صنعت
 را مذکور داشت.

لوح مقصود در نهم صفر سال ۱۲۹۹ هجر
 قمری و به افتخار میرزا مقصود ساکن قسندس
 شریف و در پاسخ مرقوماتو اشعار مدحیه تقدیمی
 وی نازل شده و توان گفت که حاوی چکیدهای از
 تعالیم سامیه جمال قدم جل اسم اعظم
 است.

در خاتمه معروض میدارد که نویسندگ مدتی
 کوشید تا فهرستی بالنسبه جامع از مطالب وارده
 در کتاب مستطاب اقدس فراهم کرد و فصل بندی



کتاب اقدس سرور از انتقال جمال اقدس ابی به بیت عودی خمار
(در سال ۱۸۷۳ میلادی) در ایامی که هنوز آن وجود مبارک از طرف
دشمنان خارج و دوستان داخل هردو بمصائبی منتهی محاط و
گرفتار از سما * مشیت رحمانیه نازل گردیده است * این سفر کریم
مخزن لثالی الهیه و منبع فیوضات سبحانیه نظر بوضع اصول و تعالیم
ضعیفه و تأسیس مؤسسات بدیع و تحیین وظایف مقدمه مرجوعه
بجانشین شارع قدیر در بین صحف و اسفار سماویه بی نظیر و مثیل
و عدیل است زیرا بر خلاف توراة و سایر زبر آلهیه که قبل از آن کتاب

نازل و در هیچیک اوامر و دستورات شارع شریعت و حامل رسالت
 ربانیه به نحوی که خود بیان فرموده بدون و مسطور نیست و برخلاف
 انجیل که در آن کلمات و بیانات معدودی که بحضرت مسیح نسبت
 داده شده هیچیک حائز دستور صریح و روشنی نسبت بطرز اداره ...
 امور آتیه آن دیانت نمیشد و حتی برخلاف قرآن که با وجود صراحت
 و قطعیت احکام و حدود منزله از لسان پیغمبر اکرم در مسئله خطیر
 و مهم خلافت ساکت و صامت باقیمانده کتاب مستطاب اقدس من البذر
 الی الختم از قلم شارع مقدس این دور اعظم تنظیم و تدوین گشته
 و این سفر تویم نه تنها شامل احکام و قواعد و حدود و فرائضی است که
 نظم بدیع الهی بر آن قائم و مؤسس است بلکه وظیفه مقدسه تبیین
 و تفسیر آیات را که بمرجع منصوص و بین مخصوص محول گردیده همچنین
 مؤسسات ضروریه ای را که حافظ وحدت و جامعیت امر الهی است -
 تعیین و تنصیف مینماید .

در این منشور مدنیّت جهانی مؤسس و واضح مقدسش که باوصاف
 والقباق قاضی القضاة " و " شارع اعظم " و " منجی و متحد کننده -
 عالم " موسوم و موصوف تأسیس " ناموس اکبر " را بملوک و سلاطین
 ارض ابلاغ و آنان را " ملوک " و خود را " ملک الملوک " میخوانند و
 بصراحت بیان اعلام میفرماید که حق جل جلاله اراده تصرف ممالک
 آنها را نداشته بلکه برای تقلیب نفوس و تسخیر مدائن قلوب ظاهر
 شده است و علما و روسای ادیان را تحذیر میفرماید که " کتاب الله

را با اصول و موازین مصطلحه قوم قیاس ننمایند و در شأن آن میفرماید
 "انه لقسطناس الحق بین الخلق". در آن سفر کریم مؤسسه عظیم الشان
 "بیت العدل" را انشا و وظائف مخصوصه آن را تعیین و ارادات
 آن را مشخص و اعضا آن را بعنوان "رجال عدل" و "وکلاء الله
 و" اما "الرحمن" تسمیه میفرماید و همچنین مقرامرو مرکز عهد و
 پیمان خویش را تلویحاً تعیین و اختیار تبیین آیات و تفسیر کلمات
 کتاب را بفرع مشعب از اصل قدیم مفوض مینماید و نیز مؤسسه ولایت
 امر را با اشاره ضمنی پیش بینی و توه نفاذه دافقه نظم بدیجش را
 تبشیر مقام عظیم و منبع "عصمت کبری" را توضیح و اختصاص و
 تعلق آن را بمظاهر مقدسه الهیه تشریح و عدم امکان ظهور مظهر
 امر و شارع جدیدی را قبل از اتمام الف سنه کامله تصریح میفرماید.
 در این کتاب مقدس قلم اعلی صوم و صلوة را واجب و حکم نماز
 جماعت را جز در صلوة میت مرتفع و قبله اهل بها را تعیین حقوق الله
 و احکام ارت را تشریح و مؤسسه مشرق الاذکار را تثبیت و ضیافتات
 نوزده روزه را مقرر و اقامه ضیافت و اطعام را در ایام زائده که به
 ایام ها مذکور و موصوف گردیده تنصیح میفرماید و نیز پیشوائی و
 ریاست روحانی را نسخ و حمل ریاضات و انزوا و ارتقا بر منابر و اقرار
 بمعاصی نزد خلق را نهی و بیع اما و غلمان و تکدی و تقبیل ایادی
 و غیبت و افترا و میسر و شرب افیون و خمر و سایر مسکرات را حرام
 میفرماید بطالت و کسالت را سردود و طلاق را مذموم و آزار و تحمیل بر

حیوان را ممنوع می‌شمارد احکام قتل نفس و حرق بیت و ارتکاب فحشا و سرقت را تعیین و امر ازدواج را تشویق و اصول و شرایط آن را تبیین و اقتناع بزوجهٔ واحده را تصریح می‌فرماید اشتغال بکسب و کار و صنعت و اکتزاف را واجب و آن را نفس عبادت پروردگار محسوب می‌داند لزوم تربیت و تعلیم اولاد همچنین تنظیم وصیت نامه و اطاعت محضه حکومت - متبوعه را تأکید مینماید .

علاوه بر احکام و فرائض مذکوره حضرت بها^۱ الله در این سفر شیع پیروان امر بدیع را بنصایح آلهیه و مواعظ و حکم ربانیه دعوت - می‌فرماید که با جمیع اهل ادیان بکمال روح و ریحان معاشرت نمایند تحصیب و فساد و نزاع و جدال و غرور و استکبار را منع و به تقوی و - طهارت و عفت و امانت و صدق و صفا و مهر و وفا و صبر و اصطبار و عدل و انصاف دلالت و نصیحت می‌فرماید و اهل بها را باین کلمه مبارکه علیا که از مخزن قلم اعلی نازل هدایت می‌فرماید که " کونوا کالاصابع فی - الید و الارکان للبدن " و همچنین بقیام بر خدمت امر و ارتفاع شریعهٔ مقدسهٔ آلهیه تشویق و آنان را بنصرت محتومه رحمانیه مطمئن و - مستظهر مینماید بانقلاب امور اشاره نموده و حریت حقیقی را در - اتخاذ و اتباع سنن و اوامر ربانی می‌شمارد و نصیحت می‌فرماید که در اجرای حدود و مقررات آلهیه آنان را رأفت اخذ ننمایند و مقدم بر کل دو وظیفهٔ اصلیه و فریضهٔ اساسیه را که عرفان مشرق و وحی و مطلع امر آلهی و اتباع از حدود و احکام مقدسه یزدانی است تصریح و

بنهایت تأکید اعلام میفرماید که این دو اصل اصیل پیوسته ملازم
یکدیگر بوده و هیچیک از آن دو بدون دیگری در ساحت قدس الهی
مدوح و مقبول نه " لایقبل احدهما دون الآخر "

دیگر از مسائل مهمه و حقایق بدینه مندرجه در این سفر جلیل
خطبات منیعه ایست که بر رؤسای جماهیر قاره امریک صادر شده و در
آن خطبات شارع قدیر آنان را دعوت میفرماید که یوم الله را مختم
شمارند و هیکل ملک را بطراز عدل مزین دارند و نیز اعضا مجالس
شور عالم را تعلیم میفرماید که یک لسان و خطعمومی اختیار کنند
و یلهلم اول امپراطور فاتح و غالب آلمان را از غرور و نخوت تحذیر و
فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش را بغفلت و قنوت خویش متوجه میفرماید
به " حنین برلین " اشاره نموده و " شواطی نهرین " را بانذارا
شدیده مخاطب میسازد با استقرار " کرسی ظلم " در بدینه کبیره و
فنا " زینت ظاهره " و محن و بلا یائی که سکان آن را احاطه
خواهد کرد اخبار مینماید . ارض طامولد جمال اقدس الهی را بخطاب
روح بخش و تسلیم آمیز " یا ارض الطام " لا تحزنی من شئی قد جعلک
مطلع فرح العالمین " مستبشر و امیدوار میفرماید به " صوت رجال
خراسان در ذکر خداوند رحمن و ظهور اصحاب " باس شدید " در
ارض کرمان که بارتفاع امر الهی در آن سرزمین قیام خواهند نمود و عده
میفرماید و بصرف فضل و عطا برادر بیوفائی را که چنان ظلم و عدوان در
حق آن جوهر محبت و وفا پسندیده مطمئن میسازد که اگر چنانچه

از غرور و استکبار بگذرد و بساحت قدس الهی رجوع و استعفار نماید
خداوند " غفور و کریم از سیئات او درگذرد و مشمول عفو و غفران خویش
نماید . این مسائل و حقایق مندرجات کتاب مقدسی را که از قلم شارع
عظیم بالقاب فخیمه " فرات الرحمه " و " قسطاس الهدی " و " صراط
الاقوم " و " حیوة العالم (۱) " ملقب و موصوف گردیده است تکمیل
مینماید .

جمال اقدس الهی احکام و حدود آلهیه را که مشتمل بر قسمت
اعظم این کتاب مبین است به " روح الحیوان لمن فی الامکان " و " .
حصن حصین (۱) " و " انمار سدر " امرالله (۱) " و " السبب -
الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم " و " مصباح الحکمه والفلاح " .
و " عرف قمیص " و " مفاتیح رحمت " الهی برای عباد تعبیر و توصیف
نموده است و نیز در شان این صحیفه علیا میفرماید " قل ان الکتاب
هو سطره قد زیناها بانجم الاوامر والنواهی " و همچنین " طوسی از
برای نفسی که آن را تلاوت نماید و در آیات منزله از ساحت خداوند
مقتدر کریم تأمل و تدبر کند بگوای مردمان بید قبول آن را اخذ نمائید
قسم بجانم که این کتاب بشارتی نازل شده که عقول انسانی را متحیر
نماید این است اعظم گواه من برای اهل عالم و اقوی دلیل خداوند
رحیم برای من فی السموات و الارضین (۱) . " و نیز میفرماید " خوشا
بحال ذائقه ای که حلاوت آن را درک نماید و دیده ای که اسرار
(۱) ترجمه

مودعه در آن را مشاهده کند و قلبی که اشارات و رموز آن را بیابد
 قسم بخدا بیانات ضمیمه و اشارات مستوره آن بدرجه ای عظیم
 است که فرائض عالم از تفصیل و تشریح آن مرتعش و مرتعد گردد (۱)
 و بالاخره میفرماید " کتاب اقدس شائق نازل شده که جاذب و -
 جامع جمیع شرایع الهیه است طوبی للقارئین طوبی للمعارفین طوبی
 للمتفکرین طوبی للمتفلسفین و بانبساطی نازل شده که کل را قبیل از
 احاطه نموده سوف یظهر فی الارض سلطانه و نفوذه و اقتداره " .
 پس از نزول کتاب مستطاب اقدس و تشریح حدود و احکام
 الهیه الواح شمالیه دیگری نیز از یراعه مشیت مالک بریه عز نزول
 یافت که در آن صحائف مقدسه اصول و مبادی سامیه این امر اعظم
 تشریح و بعضی از تعالیم و احکامی که از قبل از قلم اعلی نازل شد
 بود تبیین و تکمیل گردید و در این الواح بدیعه منیعہ بشارات و -
 انذارات جدیدی از سما " اراده رحمن ظاهر و پاره ای اوامر و نواهی
 که فی الخقیقه مکمل حدود و احکام کتاب اقدس محسوب است وضع و
 مقرر گردید از آن جمله است الواح اشراقات و بشارات و طرازات و
 تجلیات و کلمات فردوسیه و لوح اقدس و لوح دنیا و لوح مقصود .
 این اسفار جلیله که از آثار عظیمه و اخیره قلم خستگی ناپذیر
 جمال اقدس ربیبی محسوب در عداد اعلی و ابهی ثمرات جنیه آن -
 خزانه علم الهی و هدف غائی و کمال نهائی رسالت چهل ساله آن

جمال مبین است .

(۱) ترجمه

د کتر توکل عنقائی

روز عید رضوان است
جشن اهل ایمان است
شاه لامکان امروز
بر سریر امکان است
د رکلام حق این عید
عید حق سبحان است

چونکه د رچنین روزی
اصل نار و نور آمد
مظهر ظهور آمد
با بهاء الابهی گو

مژده باد یاران را
نور کوه طور آمد
یعنی از سواد نسور
نور، فوق نور آمد
مالک ملک غیب
یهوه غیور آمد

بر دل این ندا از عرش
با چه شوق و شور آمد
مظهر ظهور آمد
با بهاء الابهی گو



بین چگونه از مشرق
شمس حق درخشیده
بر جمیع اهل ارض
نور محض پاشیده
از ضمیر خود هر کس
خار شك تراشیده

سینه‌اش چو آئینه
مستضیء ز نور آمد
مظهر ظهور آمد
یا بهاء‌الابهی گو

البشارت‌ای یاران
خیم باد در جوش است
زین رحیق رحمانی
عالی قدح نوش است
بی هُش از چنین باد
باد رایت و هوش است

بیل ز جمله باهوشان
هوش او وفور آمد
مظهر ظهور آمد
یا بهاء‌الابهی گو

صور امر اعظم را
گوش هر که بشنیده
از مقابیر اموات
پای دل فرا چیده

جام باده هستی

جاودانه نوشیده

ساقی بقا امروز
با می ظهور آمد
مظهر ظهور آمد
یا بهای الاهی گو

مژده باد باران را
خاصه اهل ایران را
آنکه رشك رضوان كرد
این خراب و ویران را
آنکه روشن از رویش
ساخت چشم کیهان را

با جلال سبحانی
با سپاه و صور آمد
مظهر ظهور آمد
یا بهای الاهی گو

مفخر جهان و جان
خاک پاک ایران است
چونکه از چنین مطلع
نور حق نمایان است
پای فخر این ملت
بر فراز کیهان است

چشم عالم از این خاک
بر جلا و نور آمد

مظهر ظهور آمد
با بهاء‌الابهی گو

اقدس مقدس را
حق به این چنین روزی
بر جهانیان فرمود
از هزائش روزی
بر همه مبارک باد
این عطاء و فیروزگی

بی نصیب از این روزی
هر که با فرود آمد
مظهر ظهور آمد
با بهاء‌الابهی گو

این ترانه را عنقا
با خلوص کامل گفت
تهنیت احبا را
از سراجبه دل گفت
تیرشان بجه اهداف
نشر امر و اصل گفت

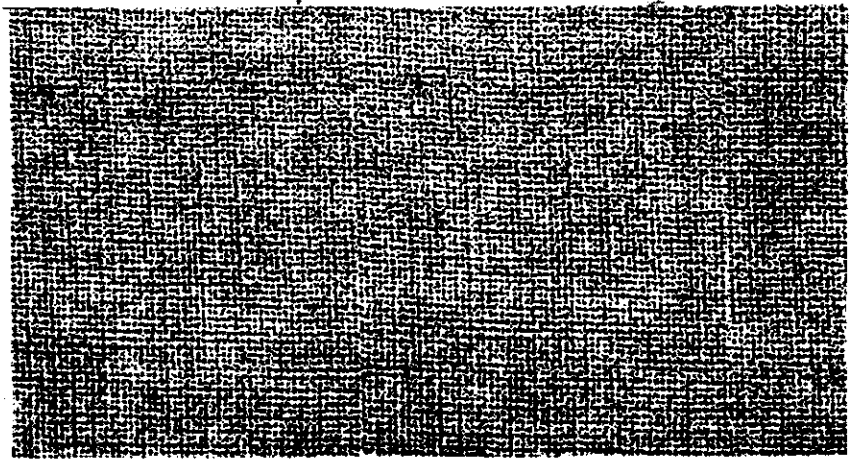
ای بهائیان امروز
وقت عیش و سرور آمد
مظهر ظهور آمد
با بهاء‌الابهی گو

کتاب اقدس

در تابستان سال ۱۳۴۸، جمعی از جوانان مدینه طهران در محضر فاضل جناب اشراق خاوری کلاسی ترتیب دادند تا کتاب مستطاب اقدس را زیارت و در مورد معانی و مفاهیم آیات مبارکه مندرجه در این سفر کریم مطالعه و مذاقه نمایند. در جلسه افتتاحیه این کلاس که روز دوشنبه هفتم شهرالرحمه ۱۲۶۰ بدیع مطابق نهم تیرماه ۱۳۴۸ تشکیل شد، جناب اشراق خاوری مقدّماتی در باره محل نزول، تاریخ نزول، مقام و مرتبت این کتاب مبارک در میان آثار مبارکه و مطالب مهمه مندرجه در آن، در حد و دی که مقتضای کلاس مزبور بود، بیان فرمودند. این گفتار روی نوار ضبط شد و اینک با اندک تغییری در آن درج میگردد. متصفاً عبدالحی الله جناب اشراق خاوری در مورد کتاب مستطاب اقدس تحقیق و مطالعه بسیار داشته و حاصل این مطالعات در کتابی مفصل در پنج جلد بنام "الطراز الاطلس للکتاب الاقدس" گرد آمده است که کتاب گنجینه حدود و احکام خلاصه‌ای از آن کتاب مفصل است. اکنون که سالی از صعود آن محقق برجسته میگذرد، با درج این مقاله یادش را عزیز میداریم.

آهنگ بدیع

جناب اشراق خاوری



دلیل است که چون در کتاب مستطاب اقدس ذکر مسافرت ملك نمسه به اراضی مقدسه شده و سال این مسافرت معلوم است لهذا کتاب مستطاب اقدس در حدودی نازل شده است که این مسافرت اتفاق افتاده بود. یعنی تقریباً در اواخر سال ۱۲۸۶ ه. ق. از جمله مطالبی که در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده است مسأله سقوط ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است که با کمال ذلت و بدبختی از سریر سلطنت حکمرانی ساقط شد و بعد از تحمل زجر و مشقت بسیار وفات یافت. البته در کتاب اقدس خطاب اصلی به قیصر آلمان است که میفرمایند *متذکر باش، متنبه باش، ندای الهی را بشنو و از امر الهی اعراض مکن، مغرور به جاه و جلال سلطنت و حکمرانی خود مشو، زیرا قبل از تو سلاطین بسیاری بودند دارای عظمت و جلال و آنها امر الهی را نشنیدند و با کمال ذلت به خاک فنا راجع شدند.*

میفرمایند *"انکر من کان اعظم منک شاءنا"* و اکبر منک مقاما" این هو و امثالهم" و مقصود از این بیان مبارک همان ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است. سقوط امپراطوری این شخص در سال ۱۸۷۰ و کسری بود که مطابق میشود با سال ۱۲۸۷ ه. ق. ذکر این جریان

کتاب مستطاب اقدس در سجن اعظم در عکا در اواخر سال ۱۲۸۶ ه. ق. از قلم مبارک نازل شده است. محل نزول کتاب اقدس در بیت عبود بود که الان در سجن اعظم مشهود و معین و محل زیارت زائرین ارض اقدس است.

از جمله مطالبی که دلیل است برای اینکه آغاز نزول کتاب مستطاب اقدس در سال مزبور بود است مطالبی است که در نفس کتاب مستطاب اقدس مندرج است. آغازش در آن سال بود ولیکن چقدر طول کشید تا کتاب اقدس بتمامه از قلم مبارک نازل شده درست معلوم نیست. در کتاب مستطاب اقدس ذکر مسافرت ملك نمسه "فرانسوا ژوزف" نازل شده است. این شخص که در آن ایام از جمله سلاطین معروف بود برای شرکت در جشن افتتاح کانال سوئز با سایر مشاهیر عالم به مصر رفت و بعد از اینکه مراسم افتتاح کانال خاتمه یافت برای زیارت مقامات متبرکه اورشلیم عازم ارض اقدس شد. افتتاح کانال در سال ۱۲۸۶ ه. ق. بود. در کتاب مستطاب اقدس خطاب به ملك نمسه میفرمایند که تو زیارت مقامات متبرکه در اراضی مقدسه آمدی. بیت را زیارت کردی ولی از عرفان صاحب بیت محروم ماندی. این مسأله

در کتاب مبارک اقدس نشان میدهد که نزول کتاب اقدس تا حدود آن سال هنوز جریان داشته است. يك مطلب دیگر هم در کتاب مستطاب اقدس مذکور است که سال را تعیین میکند و آن عبارت از این مطلب است که در ضمن خطاب به یحیی ازل در کتاب اقدس میفرمایند "یا مطلع الاعراض مع الاغراض" که مقصود از مطلع اعراض یحیی است. وی را نصیحت میکنند متنبه باش میفرمایند که دست از سوء نیست بردارد، دست از حسادت بردارد، مخالفت با حق نکند و با مرالله ساجد باشد و احکام الهی را خاضع و عامل شود. بعد برای تذکر او میفرمایند "قد اخذ الله من اغواك" میفرمایند ای یحیی متنبه شو. خداوند هلاک کرد آن کسی را که ترا گمراه کرد. مقصود از "من اغواك" سید محمد اصفهانی است که از اول ماه فتنه و فساد وبلا و اعراض بود. برای یحیی و امثال یحیی. و این شخص با چند نفر دیگر از پیروان یحیی که نهایت عناد و دشمنی را نسبت بامیر مبارک داشتند در سال ۱۲۸۸ ه. ق. در عکا بدست جمعی از احباب کشته شدند. قتل او سر و صدائی در عکا بجا کرد و حتی کار منجر شد به اینکه جمال مبارک را بدار الحکومه احضار و مورد استنطاق قرار دادند و حضرت عبدالبهاء را در محبس لیسان قریب ۶۰ ساعت محبوس کردند و خیلی اسباب زحمت شدند. چون ذکر کشته شدن سید محمد و هلاکت او در کتاب مستطاب اقدس نازل شده است، از جریان معلوم است که تا اینسال هنوز نزول کتاب اقدس تمام نشده است. در هر حال نزول کتاب اقدس در اواخر ۱۲۸۶ ه. ق. شروع شده و شاید در آخر سال ۱۲۸۸ نزول آن با تمام رسیده باشد.

این بود شرحی درباره سال یا سالهائی که کتاب مستطاب اقدس از قلم مبارک در سجن عکا و در بیت عبود بتدریج نازل شده است. حال نکته دیگری را مورد توجه قرار دهیم. به بینیم که مقام و رتبه کتاب اقدس چیست و چگونه است. در الواح جمال مبارک که شاید متجاوز از پنجاه لوح باشد و بافتخار و اعزاز احبای ایران و غیر ایرانی نازل شده است راجع به کتاب اقدس بیانات مفصله ای میفرمایند. در يك لوح میفرمایند عنقریب احکام کتاب اقدس در شرق و غرب عالم جاری خواهد شد و سبب حیات و زندگی انسانی جاودانی افراد بشر خواهد شد، جامعه بشری را با اتحاد و وحدت و یگانگی در خواهد آورد و نور هدایت الهی را در شرق و غرب عالم منتشر خواهد کرد. و از این قبیل مطالب در الواح در خصوص کتاب اقدس بسیار است. در بعضی الواح از کتاب مستطاب اقدس بالقاب عظیمه متعدد های تعبیر شده است. در يك مقام میفرمایند "فوات الرحمه" فوات الرحمه لقبی است که جمال قدم در باره کتاب اقدس بیان فرموده اند و القاب مهمه دیگر: قسطاس اعظم ام الكتاب و امثال ذلك. درباره هیچیک از الواح مبارکه کلمه ام الكتاب اطلاق نشده و این ام الكتاب اختصاصاً از قلم جمال قدم در باره کتاب اقدس نازل شده است. خلاصه بسیار کتاب مهمی است و همین کتاب اقدس است که سرچشمه و منبع اصلی نظم بدیع الهی است زیرا در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند "قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم" میفرمایند هر سر نظمی، هر قانونی که در عالم باشد متزلزل است ناقص است، سقیم است، نارساست مگر نظم الهی که در کتاب مستطاب اقدس اساسش ذکر شده است و بعد میفرمایند تمام انظمه سقیمه عالم

از بین خواهد رفت و نظم الهی که احکام کتاب اقدس و سایر شوقنی که باجمال یا بتفصیل در این لوح مبارک ذکر شد است سبب حیثیات عالم خواهد شد .

حال به بنیم ، بطور اجمال ، که در کتاب اقدس چه مطالبی ذکر شد است . عده آیات کتاب اقدس ، به شمارهای که بنده خود در نهایت وقت انجام داده ام ۴۸۷ آیه است . باستثنای آیه عنوان کتاب اقدس که آیه " بسمه الحاکم علی ماکان وما یکون " میباشد . این شعر در نشده زیرا بمنزله عنوان است و از اول " ان اول ماکتب الله علی العباد " تا آخرین آیه ۴۸۷ آیه میشود .

مدرجات کتاب اقدس اولاً " یک سلسله مواظ و نصایح است . دلالت میفرمایند جامعه بشر را به توجه باخلاق نیکو ، صفات پسندیده ، مراعات با مردم ، محبت عمومی ، اجتناب از فتنه و فساد و غیبت و بدگویی و سایر شوون و اجتناب از انتقام جوئی و کینه جوئی و مطالبی از این قبیل که در سراسر کتاب اقدس به تناوب منتشر است . اینها یک سلسله از مطالب است . مطلب دیگری که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده است احکام فرعیهاست . از قبیل صلوة و صیام و مراعات لطافت و نظافت و قیام به تبلیغ امر و وجوب تعلیم و تربیت فرزندان اعم از دختر و پسر و مساکله و مساکله و وظائف اعضا " بیت العدل اعظم و احکام ازدواج و طلاق و از این قبیل مطالب . بعضی از احکام مجمل است و شرحش در الواح دیگر نازل شده است و بعضی هم به تفصیل ذکر شد است .

مطلب دیگری که در کتاب مستطاب اقدس ذکر شد است آیاتی است خطاب به معرضین اهل بیان . یعنی نفوس که بعد از اظهار امر جمال قدم به عرفان حق فائز نشدند و راه امراض

و اعتراض پیمودند . شبهههایی ایجاد کرد و بودند و مورد م این شبهات را القا میکردند و بوسیله این شبهات مانع عرفان عباد از وجود مقدس من بظهره الله بودند . مثل مساله مکتوب من بظهره الله که اگر خدا خواهد در ضمن زیارت آیات کتاب اقدس در محل خودش بیان خواهیم رسید . این یکی از اعتراضاتی بود که معرضین بیان آنرا علم کرده بودند و همه جا میگفتند . در کتاب اقدس در ضمن آیات مفصله ای جواب این اعتراض بیانیها را فرموده اند .

در خاتمه همین موضوع است که بحیثی را با عنوان " یا مطلع الاعراض " مخاطب فرموده و او را نصیحت میکنند که دست از مخالفت بردارد و همانطور که عرض کردم با او متذکر میشوند که خداوند آن کسی را که تورا گمراه کرده بود یعنی سید محمد اصفهانی را هلاک کرد و از بین برد . تو مواظب باش که بهلاکت ابدی فائز نشوی و از عذاب ابدی برهی و به عرفان الهی مفتخر بشوی .

مهرسیم بیایاتی که جنبه انذار دارد : از جمله قیصر آلمان است که مورد خطاب آیات مبارکه قرار گرفته است . او را دعوت میفرمایند که بحق توجه کند و عرفان الهی فائز شود ، امر را تحقیق کند و مثل سلاطین معرض یا اعتراض اقدام نکند ، بلکه از بیایاتی که بر معرضین قبل وارد آمده بود تذکر پیدا کند ، تنبه پیدا کند و حقیقت امر را بشناسد . و نیز انذار به ملک نمسه ، فرانسوا ژوزف شده است که مختصری در باره او عرض شد . روسای جمهور آمریکا را نیز طرف خطاب قرار داده اند و آنها را دعوت بحق و حقیقت میکنند . نصایح مشفقانه بیایها میفرمایند که همیشه راه عدالت و رعیت پروری را در نظر داشته باشند . و همچنین انذار سلطان

طوبى لمن توجه الى مشرق الاذكار

في الاسحار ذاكرا متذكرا مستغفرا

واذا دخل بقيد صامتا لا صغاء

آيات الله الملك العزيز الحميد

(آية ٢٦٤)

كتاب مستجاب القبول

قد كتب لمن دان بالله الديان ان
يعسل في كل يوم يديه ثم وجهه ويقعد
مقبلاً الى الله ويذكر خمساً وتسعين مرة
الله ايهي كذلك حكم فاطر السماء اذ
استوى على اعراش الاسماء بالعظمة والاقطار

(آية ٤٨)

(كتاب مطاب اقدس)

عبدالعزیز خلیفه عثمانی است. این مرد سسی و سومین خلیفه آل عثمان و معاصر بانا صبر - الدین شاه بود. کسیکه فرمان مسجونیت جمال قدم را امضا کرد همین شخص بود. از سال ۱۲۷۷ ه. ق. خلافت او شروع شد و تا سال ۱۲۹۳ ه. ق. ادامه داشت. دیگر از انذارات کتاب اقدس یکی هم راجع باسلامبول است که میفرمایند "یا ایتها النقطه الواقعه فی شاطی البحرین" ای نقطه مهمی که در کنار دو دریا قرار گرفته‌ای. مقصود اسلامبول است که در آن ایام پایتخت خلفای عثمانی بود. صریحا "انذار میفرمایند که عنقریب بذلت و خواری گرفتار خواهی شد. نفوسی که در تو ساکنند همه بنوحه وند به میبرد ازند و تو خود خراب و عزت از تو سلب خواهد شد. میفرمایند "اغرتك العزتک الظاهره" آیا این عزت ظاهره تو را مفروز کرده؟ یقین بدان که عنقریب از تو سلب خواهد شد. بعد راجع بسطان عبدالحمید نبوت و پیشگویی میفرمایند. میفرمایند "یا معشر الروم نسمع بینکم صوت الیوم". در جغرافیای سابق و در اصطلاح عرف مردم بخاک عثمانی - میگفتند مملکت روم (که اینک دریای مدیترانه را میگفتند دریای روم). میفرمایند یا معشر الروم". یعنی ای مردم مملکت عثمانی، "نسمع بینکم صوت الیوم"، صدای بوم را در بین شما میشنویم. مقصود از بوم سلطان عبدالحمید است که مقرر بود است بعد از گذشته شدن سلطان عبدالعزیز بخلافت برسد.

یک سلسله بشارات هم در کتاب مستطاب اقدس هست. بشارت بارض طاکه طهران باشد که میفرمایند لحظات عنایت الهی هیچگاه از تو دور نخواهد شد. زیرا تو محل تولد جمال قدم و اسم اعظم هستی. تو ای طهران محلی

هستی که حضرت من پظهرالله در تو متولد شده است. بعد خبر میدهند از انقلاب و اضطراب ایران و اینکه این انقلاب و اضطراب مدتی ادامه خواهد داشت تا وقتی که موقع معینی برسد و دوره اطمینان فرا رسد. "سوف یاخذک الاطمینان بعد الاضطراب" همچنین بشارتی راجع بسرزمن خراسان است. با خطاب "یا ارض الخاء" میفرمایند ای سرزمین خراسان ما صدای رجال الهی را از تو میشنویم. عنقریب رجالی مبعوث خواهند شد که با مرشد متها خواهند کرد والی آخر. راجع به سرزمین کرمان اول انذار میفرمایند. که ای سرزمین کرمان در باطن تو سروصداهائی بلند است. یعنی نفوسی فاسد و مفسد از تو ظهور خواهند کرد که سبب تزییع امرالله خواهند شد و خودشان را رادع امر الهی خواهند پنداشت و بعد میفرمایند مطعن باش ای ارض کرمان که عنقریب نفوسی اولوالبعث شدید یعنی شجاع، نیرومند، قوی، علاقمند و جانفشان از تو ظاهر خواهند شد و امر الهی را نصرت خواهند کرد.

نام یکی دوتن از علماء هم در کتاب اقدس ذکر شده است یکی ذکر حاج کریمخان کرمانی است. میفرمایند، این مرد مدعی مقامی بود و مظهر امر الهی او را براه حق و حقیقت دعوت کرد، الواح برایش فرستادند، آیات برایش فرستادند ولی او اعراض کرد و بحق نائل نشد. یکی هم شیخ محمد حسن پیشوای شیعیان بود که در آن ایام در نجف ساکن و معروف بشیخ نجفی بود. لقب این شخص یا بهتر بگوئیم شهرت این شخص صاحب جواهر الکلام است و باختصار میگویند شیخ محمد حسن صاحب جواهر". جواهر یا جواهر الکلام کتابی است بسیار مفصل در فقه شیعه که شیخ محمد حسن

نجفی در شش جلد بسیار قطور تالیف کرده است و این کتاب در شرح کتاب شرایع الاسلام مرحوم محقق است. کتاب شرایع الاسلام از کتب معروفه فقه شیعه است که خیلی شسته و رفته و جامع تمام ابواب فقه را از کتاب الطهاره تا کتاب النکاحات شامل است. شیخ محمد حسن کتاب شرایع را که خود کتاب مفصلی است شرح کرده است. شش جلد خیلی مفصل تالیف کرده و چاپ رسیده و در نجف و کربلا هنوز هم طلاب علوم دینی از جمله کتبی که باید مطالعه کنند و بخوانند یکی هم همین کتاب "جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام" است. جمال مبارک میفرمایند پادی از شیخ حسن صاحب جواهر کن که این مرد خیال میکرد عالم است، دانشمند است. عمرش را صرف کرد بتالیف کتاب فقه و اصول. ولی وقتی که حق ظاهر شد ندای حق را نشنید. موفق بایمان با امر مبارک نشد. لذا تمام زحماتش هدر شد و از بین رفت. و در ضمن ذکری از جناب ملامحمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی فرموده اند: میفرمایند ملاحظه کنید شیخ محمد حسن با آن عظمت و کبریا و دانش محروم ماند ولی یک گندم پاک کن اصفهانی که خالص و مخلص بود بحسب توجه کرد و با امر مبارک (الیه) در دوره حضرت اعلی (مومن شد). این ملامحمد جعفر که بسه گندم پاک کن معروف است در کتاب مبارک بیان هم ذکرش جاری شده است و این شخص همانست که در قلعه طبرسی در خدمت جناب قاسم و س بشهادت رسید.

مطلب دیگری هم ذکرش لازم است.

میدانیم کتاب الاقدس، اسمی است که حق روی این کتاب نهاد است و کتاب الاقدس بسیار لوح الاقدس نباید اشتباه شود. یک لوح الاقدس

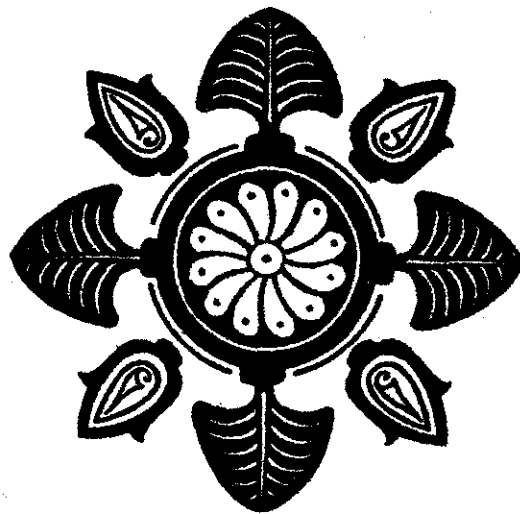
هست که از قلم جمال مبارک نازل شده و در کتاب مبین طبع شده است و تشابه اسمی با کتاب الاقدس دارد. برای اینکه مبارک این تشابه اسمی سبب اشتباه شود مختصری در باره آن عرض میکنم. نزول لوح الاقدس تاریخچه ای دارد: در ایامی که جمال مبارک در ادرنه تشریف داشتند، نبیل زرنده را امر فرمودند بروند به مصر برای تبلیغ امر و ماموریتی که بسا داده بودند. نبیل رفت طرف مصر و در آنجا بواسطه سعایت و اقدام مفسدانه قنصل ایران بحبس افتاد. این واقعه مقارن شد با سفر جمال مبارک از ادرنه بطرف عکا. حکم حکومتی صادر شد که جمال قدم و یاران و اصحاب و عائله مبارکه بیرونند به عکا. بعد از مصیبتهای بسیار وسائل ناقص حرکت فراهم شد و جمال مبارک با عائله و مامورین دولتی از ادرنه بطرف عکا حرکت کردند، تا رسیدند به اسکندریه، محلی که نبیل در آنجا محبوس بود. نبیل وقتی وارد زندان شد، بود خیلی غمگین بود. یک هم زندانی داشت که کشیشی بود مسیحی بنام فارس الخولسی نبیل در زندان با وی دوست شد و مذاکرات امری کرد تا وی بظهور پدر آسمانی و رجعت مسیح و سایر نبواتی که در انجیل مذکور است مومن شد. روزی کشیش برای انجام کاری که داشت بیرون رفت و نبیل چند ساعتی تنها ماند. دلش گرفته بود. پشت پنجره محبس نشسته بود و کوجه را تماشا میکرد. با خود زمزمه میکرد و در یاد ایام تشریف بحضور جمال مبارک بود ناگهان دید کسی از جلو پنجره رد شد که بنظرش آشنا بود. خوب نگاه کرد دید آقا محمد ابراهیم ناظر است. آقا محمد ابراهیم کسی بود که در ادرنه ناظر خرج جمال مبارک بود. یعنی مخارج زیر نظر وی اداره میشد و لهذا بسه

ناظر موسوم بود . نبیل از دیدن وی تعجب کرد و صدا زد " آقا محمد ابراهیم" . . " آقا محمد ابراهیم" . وی متوجه شد و آمد پشت پنجره زندان و نبیل جوپای حال شد . آقا محمد ابراهیم گفت جمال مبارك را حکومت حرکت داده و قرار است الان کشتی عوض کنند و من آمده ام با ما مورین دولتی که بعضی احتیاجات را بخرم و بپریم به کشتی . این مژده بزرگی بود برای جناب نبیل اما جلوش میله های آهن بود و نمیتوانست پرواز کند ، از حبس بیرون بیرون و بحضور جمال مبارك شرف شود . ولی با همین شنیدن خبر ورود جمال مبارك باسکله اسکندریه روح جدیدی در نبیل پیدا شد از جا برخاست و شروع کرد به رقص و شعر گفتن (نبیل کارش این بود که هر وقت خیلی مسرور یا خیلی غمگین بود شعر میگفت) . در این بین جناب کشیش وارد شد . دید نبیل طوری بگری شده گفت برادر چه شده ؟ چرا اینقدر خوشحال و مسروری ؟ نبیل آغوش باز کرد و کشیش را در بغل گرفت و غرق بوسه کسرد (حالا نبوس کی بیوس) . او را هم با خود در رقص و پایکوبی شریک کرد . کشیش مرتب میپرسید برادر چه شده ؟ بمن هم بگو . ولی نبیل مرتب شعر میخواند و مشغول ذکر الهی بود . تا بالاخره ماجرا را گفت . گفت که جمال مبارك با ما حکومت با اصحاب و همراهان در اسکله هستند و قرار است بروند به عکا . و نغمه رقصند بالای پشت بام زندان و از دور کشتی را مشاهده کردند . کشیش به نبیل گفت که کاش کسی پیدا میشد و من نامه ای مینوشتیم و او عریضه مرا بحضور مبارك تقدیم میکرد . نبیل گفت . تو نامه را بنویس ، خدا بزرگ است . جناب کشیش نامه ای نوشت خیلی مفصل (البته بحریمی در جبه) و منتظر شد کسی پیدا شود . تصادفاً

جوانی از آشنایان کشیش بنام کنستانتین به ملاقات وی آمد . نبیل و کشیش بسیار مسرور شدند کشیش به کنستانتین گفت که : خدا ترا رسانده این نامه را بگیر و ببر لب دریا در کشتی سراغ میرزا آقا جان خادم را بگیر و نامه را بآویز . کنستانتین نامه را گرفت و رفت . نبیل و کشیش باز رفتند روی پشت بام تا جریان را تماشا کنند کنستانتین رسید لب دریا . کشتی لنگر انداخته بود . سوار قایقی شد و بطرف کشتی حرکت کرد . ناگهان نبیل و کشیش که از روی بام ناظر بودند ، دیدند که کشتی حرکت کرد و قایق با او نرسید . فریاد کشیش بلند شد و زار گریست . نبیل هم شادش به غم تبدیل شد و بگریه افتاد . چشم بکشتی داشتند که در حرکت بود و قایق هم بدنبال آن در حرکت . ناگهان مثل اینکه پشامدی شده باشد کشتی ایستاد . گویا ناخدای کشتی مشاهده کرد که قایق بسرعت در پی آن روان است و فهمید کاری دارد لهذا امر کرده بود کشتی متوقف شود . کنستانتین بکشتی رسید . میرزا آقا جان را پیدا کرد و نامه کشیش فارس الخسولی را باو داد و بهام عیودیت جناب نبیل زرنده را هم ابلاغ کرد . نامه بوسیله میرزا آقا جان حضور جمال مبارك تقدیم شد . امر فرمودند نامه کشیش را بعدای بلند خوانند و همه شنیدند در همان حین لوجی نازل شد خطاب به نبیل زرنده . حضرت عبدالبهاء غصن اعظم و حضرت میرزا مهدی غصن اطهر هم بپستهای کنستانتین دادند که در آن چند تا دستمال ، چند شیشه عطر و مقداری گل خشکیده بود و فرمودند اینرا از طرف ما بده به نبیل زرنده و کشیش فارس الخسولی . نبیل و کشیش زرنده ان باین موهبت رسیدند .

جمال قدم دریاها را پیمودند ، وارد حیفا شدند ، و در محل آن سروها که الان معین است قدری استراحت کردند و بعد بطرف عکا تشریف بردند و در عکا پیاده شدند و پاچه مصیبتی راه را از لب دریا تا سجن اعظم طی کردند و در همه حین آیات عظمت و جلال از لسان مبارک جاری بود . حتی معروف است که همینطور که از کوچه و بازار تشریف میبردند بطرف محل سجن ، مردم عکا که جمع شده بودند ، جمال مبارک را بیکدیگر نشان میدادند و میگفتند " هذا الله العجيم " این خدای ایرانیان است . جمال مبارک در طی راه شاخه خشکیده ای در مقابل خود مشاهده فرمودند که آنرا با پا کنار زدند و فرمودند : جزئیات وقایع این ایام از تاریخ ساقط نخواهد شد . حتی ذکر این شاخه خشکیده هم که در

مقابل پای من بود و آنرا بکنار زدیم در تاریخ امر ثبت خواهد شد . وقتی تشریف بردند در سجن و مستقر شدند ، لوحی نازل شد خطاب به فارس کشیش و نام این لوح را فرمودند " هذا لوح الاقدس " . این لوح بکشیش رسید و نسخه ای از آن در کتاب مبین مندرج است (شرح اجمالی این واقعه ، و مقداری از عریضه کشیش و چند لوح از جمال مبارک در اینخصوص در گنج شایگان مندرج است ، طالبان مراجعه کنند) . پس لوح الاقدس با کتاب الاقدس نباید اشتباه شود . لوح الاقدس خطاب به کشیش فارس الخولی است که در عکا نازل شده و کتاب الاقدس ، کتاب آسمانی است شامل احکام و دستورات الهی که باید تا مدت هزار سال جهان بشریت را اداره کند .





"قد انعمت الاشياء في بحر الطهاره في اول
الرضوان اذ تجلينا على من في الامكان
باسمائنا الحسنی وصفاتنا العلیا هذا من
فضلی الذی احاط العالمین لتعاشروا
مع الادیان وتبلغوا امر ربکم الرحمن هذا
لا کلیل الاعمال لو انتم من العارفين"
"کتاب مستطاب اقدس"

مخفف علی فیضی



وهرشکوه وعظمت آن افزوده وقلوب یاران الهی
در شرق و غرب و جنوب و شمال جهان طافح از
سرور و حسیوراست. (۱)
خاتمه موفقیت آمیز نقشه نه ساله که
مجاهدین و مهاجرین عزیز در این مدت با سعی
و کوشش متعادی خود و مقاومت با مشکلات و
موانع زیاد بفتح نقاط جدید و تشکیل محافل
و جمعیتها و نقاط منفرد توفیق حاصل نموده
و بر تعداد پیروان اسم اعظم افزوده اند خود
موجب دیگری است که ارواح را باهتزاز آورد
است

صبا به تهنیت پیر میفروش آمدند
که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای
درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

در این ایام مبارک به مناسبت گذشتن
یک قرن از نزول کتاب مستطاب اقدس نساموس
اکبر جامعه بهائی در سراسر جهان به تشکیل
محافل جشن و سرور پرداخته میمنت و مبارکسی
عید اعظم رضوان را صد چندان جلوه گری ساخته

کل امر مستتر من لدن مالک القدر الذی به
ات الساعه وانشق القمر و فصل کل امر محتوم

(۱) در کتاب مستطاب اقدس صفحه ۲۴ خطاب
بسلطین عالم نازل گشته: (یا معشر الملوک
قد نزل الناموس الاکبر فی المنظر الا نور و ظهیر

زیارت پیامهای روح بخش و بشارت و مژده های هیجان انگیز از ساحت منبع بیت العدل اعظم یکی راجع به تدوین قانون اساسی اعظم هیئت تشریحیه جامعه بهائی که حضرت ولی عزیز امرالله در توقیعات مبارکه به (ناموس اعظم) تسمیه فرموده اند (۲) و دیگری تنظیم و تدوین احکام منصوصه کتاب مستطاب اقدس (۳) و دیگری بشارت خرید قصر مبارک مزرعه اولین محلی که حضرت بهال الله جل ثنائه پس از نه سال مسجونیت در قلعه محصنه عکا بآنجا نزول اجلال فرمودند (۴) خاطر احوای الهی را بعنایات والطف غیبیه و تائیدات لاریبیه الهیه که بیش از پیش شامل اقدامات و فعالیتهای خستگی ناپذیر یگانه ملجاء و ملاز اهل بها بیت العدل اعظم الهی است بیشتر امید وارساخته است . اجتماع نمایندگان جامعه بهائی اعضای محافل روحانیه ملیه در ارض اقدس و تشکیل احتفال عظیم روحانی در جوار بقاع متبرکه علیا و تجدید انتخاب اعضای آن معهد اعظمی جهانپان ربه تحولات بزرگی که عالم بشریت را در آتیه نزدیکی به شناسائی یگانه پناهگاه تمدن مادی که بسرعت در پیشرفت و تقدم است امیدوار میسازد .

در این حال بشکرانه این موهبت عظمی و عنایات لاتحصی دست تضرع و ابتهال باستان غنی متعال برداشته و باین راز و نیاز دمساز

میشوم :

" پروردگارا تویی پادشاهی که امرت را جنود عالم منع ننمود . وسطوت ام از اقتدارت باز نداشت تویی آن کریمی که عصیان اهل امکان ملکوت غفرانت را منع ننمود رحمت بمشابه غیث هاطل برعاصی و مطیع نازل . ای رحیم بندگانت را از درهای بخششت منع منما و محسروم مساز تویی بخشنده و مهربان "

برای درك مقام قدرت و عظمت و نفوذ و خلاقیت امر مبارک حضرت بهال الله جلست عظمتی که چگونه سفینه الهی را که در عهد اعلی و عهد ابهی با امواج سهمگین مخالفت و معاندت دشمنان پرکین مواجه بوده هدایت فرموده و عاقبت آنرا بساحل نجات رساند مانند بهتر آنستکه باین قسمت از بیانات مبارکه حضرت عبدالبها توجه نمائیم :

قسمتی از خطابه مبارک در رمله اسکندریه در ماه ربیع الاول سال ۱۳۳۰ " امسال جمال مبارک و حضرت اعلی در زمانی ظاهر شدند که قوه قاهره دول زلزله بر ارکان عالم انداخته بود در محلی معتکف دور از عمار نبود . در قطب آسیا ظاهر شدند و اعدا بجمع انواع اسلحه مسلح بودند . حکایت قبیله قریش نبود . هر دولتی با پنجهزار توپ ده کرور لشکر در میدان حرب جولان میداد . یعنی جمیع دول در نهایت اقتدار بودند و جمیع ملل در نهایت

(۲) در توقیع مبارک ۱۰ صفحه ۱۸۴ " ناموس اعظم نظامنامه و قانون اساسی اعظم هیئت

تشریحیه جامعه بهائی بکمال اتقان تدوین گردید .

(۳) در توقیع مبارک ۱۱۰ هدف یازدهم " تنظیم و تدوین احکام منصوصه کتاب مقدس اقدس

ام الكتاب آئین بهائی ناموس اکبر میزان الهدی بین النوری و برهان الرحمن لمن فی الارضین و السموات "

(۴) تلگراف مورخه ۱۷ مارچ ۱۹۷۳ بیت العدل اعظم الهی خطاب بعموم محافل روحانیه ملیه

قوت و عظمت اکبر بتاریخ رجوع نمائید از
 بدایت تاریخ الی یومنا هذا در هیچ عصر
 و قریں دول عالم باین اقتدار نبودند و ملل
 عالم باین انتظام نبودند در همچو وقتی شمس
 حقیقت از افق رحمانیت طلوع نمود . ولی در
 نهایت مظلومی وحید و فرید و بی معین و نصیر
 و قوای عالم بر مقاومت جمال مبارک دائماً
 قیام داشت . در موارد بلا هر مصیبتی بوجود
 مبارک وارد شد . بلیه‌ئی نماند که بنهایت درجه
 بوجود مبارک وارد نیامد جمیع تکفیر کردند
 تحقیر نمودند . ضرب شدید زدند . مسجون
 کردند . سرگون نمودند . و هاقبت در نهایت
 مظلومیت از وطن اخراج و نفی بعراق نمودند
 و باره با سلامبول و از اسلامبول بار سوم
 بر میلی منفی نمودند و بعد بخراب تریس
 قلعه‌های عالم مانند قلعه عکافرستانند و در
 آنجا مسجون نمودند . دیگر از این جا موقعی
 بدتر . اعظم برای نفی و حین متصور نمیشد .
 و سرگونی اعظم از این ممکنه . که چهار مرتبه و
 بالاخره در قلعه‌ئی مثل عکا مسجون کردند .
 چنین واقعه‌ئی یعنی چهار مرتبه نفسی از محل
 سرگونی بمحل نفی و از محل نفی بسجن اعظم
 افتد در تاریخ نیست . باوجود این در سجن
 در زیر زنجیر مقاومت به من علی الارض یعنی با
 جمیع ملوک و ملل فرمود . در وقتیکه در زیر چنگ
 و زجر آنها بود آن الواح ملوک صدور یافت
 و اندازات شدیده شد و ابداً در سجن اعتنائی
 بدولتی نفرمودند . مختصر اینست که امرش
 را در سجن جهانگیر کرد . در زیر زنجیر آوازه
 کلمه الله بشرقی و غرب رساند و رایت ملکوت مرتفع
 نمود و انوارش ساطع گردید و جمیع قوای عالم
 مقاومت نتوانست . هر چند بظاهر مسجون بود
 ولی از سایر مسجونین ممتاز بود چه که هر مسجونی

در سجن ذلیل است . حقیر است . و قاعده
 چنین است . ولی او چنین نبود مثلاً جمیع
 ارباب منصب و ما مورین که بودند در ساحت
 اقدس خاضع و خاشع بودند و جمیع زائرین
 احباب مشاهده عیانا مینمودند که بعضی از
 امرا ملکه و سگریه نهایت التماس مینمودند که
 مشرف شوند قبول نمیفرمودند . متصرف عکا
 مصطفی ضیا پاشا خواست پنج دقیقه مشرف
 شود قبول نشد . فرمان پادشاهی این بود که
 جمال مبارک در اطاقی مسجون باشند و اگر نفسی
 بخوهد بحضور مبارک مشرف شود حتی
 متعلقین مبارک ، نگذارند . و در نهایت مواظبت
 باشند که مبادا نفسی حضور رود در همچو
 وقتی مسافر خانه برپا بود و خیمه مبارک در کوه
 کرمل برپا و مسافرین از شرق و غرب میآمدند
 باوجودیکه حکم پادشاهی این بود ولی ابداً
 بحکم پادشاه بتضیق حکومت اعتنا نمیفرمودند .
 در سجن بودند . اما کل خاضع بودند بحسب
 ظاهر محکوم بودند اما بحقیقت حاکم . بحسب
 ظاهر مسجون بودند ولی در نهایت عزت .
 مختصر اینست که جمال مبارک امرش را در زیر
 حکم زنجیر بلند نمود . این برهانست که کسی
 نمیتواند انکار کند . هر نفسی را سرگسون
 مینمودند زار و زبون میشد . معدوم میشد .
 ولی جمال مبارک را سرگونی سبب علو امر شد
 و هر نفسی را مسجون میکنند سبب اضمحلال
 اوست . اما مسجون جمال مبارک سبب
 استقلال او شد . هر نفسی را بر او جمیع
 هجوم میکنند معدوم میشود . لکن هجوم
 جمهور بر جمال مبارک سبب اشراق نور گشت .
 انوارش ساطع شد . ایاتش لامع گشت . حجتش
 کامل شد . برهانش واضح و لامع گردید .
 حضرت بهاء الله در عهد اعلی قیام به

نصرت امر حضرت اعلی فرمودند و در سنه نسه از
ظهور در حالیکه باجمعی از مومنین در سیاه
چال طهران بانهایت مظلومیت اسیر غل و زنجیر
اعدا بودند مرحله اولی تجلیات انوار الهی
بر قلب مصفای آن حضرت که بسنه تسع بشارت
داده شده بود تحقق یافت و اساس سعادت
آته عالم بشریت باراده الهی در آن امکان
انتسن اظلم پایه گذاری شد .

ابیات مبارک که معروف به رشح عماست
از قلم معجز شمیم آن حضرت در آن ایام نازل
گشته و به تلویحی ابلغ از تصریح به تجلی انوار
الهی اشاره میفرمایند . قوله الاحلی :

رشح عما از جذبه ما میریزد
سر وفا از نغمه ما میریزد
از باد صبا مشک ختا گشته پدید
این نغمه خوش از جمده ما میریزد
بحر خفا از موج لقا کرده ظهور
وین طرفه عطا از جذبه ما میریزد
نقره ناقوری جذبه لاهوتی
این هرد و زیک نغمه از جو سما میریزد
دور انا هو از چهره ما کرده ظهور
کور هو هو از طغه ما میریزد
یوم خدا از جلوه رب شد کامل
این نغز حدیث از غنه ما میریزد

الی آخر

پس از خاتمه دوران چهار ماهه سجن
طهران فرمان تبعید آن حضرت از ایران
بخارج صادر گردید و آن حضرت باجمعی از
عائله مبارکه و همراهان بطرف بغداد حرکت
فرمودند . این نغی و تبعید آن حضرت فصل
جدیدی در تاریخ قرن اول بهائی باز نمود که
پرحادثه ترین لحظات در تاریخ ادیان عالم

محسوب گردید . موکب مبارک پس از سه ماه
طی طریق در تاریخ ۲۸ جمادی الثانی از سال
۱۲۶۹ مطابق با ۸ آوریل سال ۱۸۵۳ به
بغداد ورود فرمودند و بعد از چند روز به
کاظمین تشریف بردند ولی نماینده ایسران از
حضور مبارک تقاضا نمود که بغداد را برای اقامت
دائمی اختیار فرمایند لذا بعد از یکماه یعنی
اواخر ماه رجب از سال ۱۲۶۹ به بیت حاجیعلی
مدر در یکی از محلات قدیم بغداد که اجازه
فرمودند با عائله مبارکه و همراهان منتقل
گردیده و بعداً بمنزل سلیمان فنام واقع در
محله کرخ که معروف به منزل میرزاموسی بابی
بود نقل مکان فرمودند و این منزل بعداً بسر
حسب خواهش جناب میرزاموسی صاحب منزل
فرزند حاج میرزاهادی جواهری که از قلم اعلی
به حرف البقا ملقب گردید به تملك آن حضرت
درآمده و به بیت الله الاعظم و زیارتگاه اهل
بها منصوص گردید .

در تمام مدت اقامت در عراق تا موقع
سرگونی باسلامبول باستثنای ایام دو ساله
هجرت بسلیمانیه و اعتکاف در کوه سرگلو
در مدینه الله بغداد تشریف دادند کینه
بدرالسلام ملقب گشته و در آیات قرآنی اشاره
باین مدینه منوره گردیده است .

از افق همین مدینه منوره است که انوار
قدرت و جلال الهی ساطع گردید و امرالله که
سراجش خاموش و اصول و مبادیش از اذهان
فراموش شده بود حیات تازه یافت و انهار
معارف الهیه به نزول اثار قلعی آن وجود
مبارک مانند غیث هاطل قلوب و ارواح را زنده
و نشاء جدید بخشید مانند کتاب مستطاب
ایقان در جواب سئوالات جناب حاج سید محمد
خال اکبر و مجموعه جواهراسای کلمات مبارکه

النعوشة في اصابعهم انه طو
المشدة والعليم بكب الارحال
ويده صافي السموات والارض
وساينها وكان الله بكل شئ
علما ولورثك وبقه ملك
السموات والارض وما بينهما
وكان الله على كل شئ قديرا
هنا ما نقل من قبل وشاذي
نقطة البيان ويقول بالعبودية

استلوا ما بينكم في امر الله و
سلطانة قد فتح باب الفصل
على من في السموات والارض
ان عنة الشهور وشعبه عشرها
في كتاب الله قد زين اولها
الاسم لهم على العالمين قد
حكيم الله في الاموات في الآل
والاخبار المبتدئة والاختساب
القضايا الطمينة ووضع الخواص
المنيرة

صفحات از كتاب مستطاب اقدس

مکتونه فارسی و عربی که جوهر تعالیم انبیاء الهی است و رساله هفت وادی در بیان رموز و اسرار عرفانی در جواب سئوالات شیخ محی الدین قاضی خانقین و رساله چهارم وادی که بافتخار شیخ عبد الوحمن کرکوکي نازل گردید و لوح مبارک جواهر الاسرار و لوح مبارک ملاح القدس و لوح مبارک در تفسیر حروف مقطعه قرآن بافتخار میرزا آقا رکا بساز شیرازی و الواح و آثار مبارکه دیگر که نشر و انتشار آن آثار ثمینه باعث انتشار امر حضرت باب و تقویت روح ایمان و ایقان و تهذیب اخلاق پیروان آئین جدید میگردد .

ظهور و بروز اینگونه آثار که عظمت و جلال آن حضرت را بیش از پیش در انظار جلوه گستر میساخت و توجه عامه مردم از هر طبقه بیساحت اقدس آن حضرت سبب بروز کینه و بغض در صدور اعدا از شیعه و سنی گردیده و ورود شیخ عبد الحسین مجتهد معروف جهت تعمیر بقاع متبرکه به اعتبار و ملاحظه این شور و نشور و انجذابات عموم خلق سبب تشدید امر و تحریک تعصبات جاهلانه عوام گردید و بامیرزا بزرگ خان قونسول ایران در بغداد به ضدیت و مخالفت آن حضرت همت گماشتند و آنقدر کوشیدند تا بدستورات اکیده ناصرالدین شاه و وزیر خارجه حاج میرزا حسین خان سپهسالار نماینده ایران در دربار عثمانی موفق گردید که موافقت سلطان عثمانی را نسبت بانقتال حضرت بهائیه الله و همراهان باسلامبول بدست آورد .

نامق پاشا نامه عالی پاشا صدراعظم عثمانی را بوسیله منشی خود بنظر مبارک رسانید و آنحضرت حاضر برای عزیمت باسلامبول گردیدند .
باغ نجیبیه روز ۲۱ اپریل از سال ۱۸۶۳ در هنگام حرکت از بغداد محل نزول اجلال

آن حضرت قرار گرفت و مدت دو واژه روز در آن محل مصفا اقامت فرموده و جمع زیادی از یار و اغیار بحضور مبارک مشرف گشته و هر یک بنحوی اخلاص و ارادت و تعلق قلبی خود را بآن مظهر ذوالجلال ابراز داشتند . در این ایام است که مرحله ثانی از اظهار امر مبارک تحقق یافت و ابواب لطف و عنایت الهی باردیگر بوجه اهل عالم مفتوح گردید .

و این ایام دو واژه روزه بنام عید اعظم رضوان . عید گل شهرت یافته بیش از پیش عظمت امر الهی ظاهر و مقام موعود بیان و حضرت من یظهره الله بقیام آن حضرت پرده از وجه خود بگشود و مصداق بیان حضرت اعلی راجع به (رضوان) که فرمود " و ان تمن علی بلقائك فی الرضوان و نجاتك فی دارالسلام " تحقق پذیرفت . جناب عند لیب در توصیف این عید اعظم

چنین سرودهاست :

سحر نسیم صبا مزده داد امکان را
که عید رضوان خوش تازه میکند جانرا
نسیم جنت برخاست بوی مشک و زبید
مگر بفضل گشودند باب رضوان را
ز مصر باغ عیان شد جمال یوسف گل
بگو بشهر دهد مزده پیر کعبان را
ز شاخ هر شجری بر فروخت آتش طور
خبر دهید از این قصه پور عمران را
ز چشم کوه ببارید بسکه گریه شوق
بکرد غیرت جیحون و دجله دامان را
بصد شکوه بر افراشت میر جیش بهار
بسان رایت منصور سرو بستان را
خزان دواسبه بملک عدم نمود فسرار
بهار کرد مسخر فضای کعبان را
تمام مرغان در باغ بسته صف گوئی
فکند باد درو مسند سلیمان را

١٨٧
فدمصم عليكم شرب الأفيون
أنا خذناكم عن ذلك خطبا عظيما
في الكتاب والذي شربنا آله
حتى اتوا أئمة باطل
الآيات

١٨٤
إن الله يبين لكم ما ينصركم ويثبتكم
عن دوزكم أنه هو الفصل السابع
الخير هنا سبب الأفعال التي
تعلو والحمد الكبري الأتق
والآدم من لو انتم تشكرون أنا
جعلنا الأرضين علا من بلو
العلم الأول وهو الأتق الأتق
تؤمن في الواج أخرى والثاد
تزل في هذا الأتق البديع
وغير

مفاتيح از كتاب مستطاب القديس

کشید دست صبا پرده تاز چهره گل
درید پرده طاقت هزار دستان را
بیا که خیمه بیستان ز نیم و یاده کشیم
که عید گل شده ظاهر بهل شبستان را

ورود مبارک بشهر اسلامبول که در آنزمان پایتخت امپراطوری عظیم عثمانی بود در اول ماه ربیع الاول از سال ۱۲۸۰ مطابق با ۱۶ اوت از سال ۱۸۶۳ مییاشد. مدت توقف همگی مبارک و همراهان در این شهر چهار ماه بطول انجامید تا دستور دولت مجدد صادر شد که از اسلامبول بادرنه تشریف ببرند. با آنکه در این مورد و موارد دیگر سفیر ایران حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله طبق دستور اکید ناصرالدین شاه نهایت سعی و کوشش را برای تبعید و حرکت آن حضرت بکار برد ولی طرز سلوک و رفتار حضرت بهالاله با ما مورین دولت و سایر نفوس بطوری توأم با استغناء طبع و بزرگواری بود که سفیر مشارالیه همه جا زبان بتحریف و تمجید گشوده و نزد اولیای امور ایران منصفانه محامد اطوار و محاسن صفات و اخلاق مبارک را ستوده و سخنان افترا آمیز معاندین را تکذیب نموده رفع سوء تفاهات را نمود. در هر حال هنوز پیش از چهار ماه از ورود مبارک و همراهان با اسلامبول نگذشته بود که در اثر تاکیدهات مستمر حکومت ناصرالدین شاه به سفیر ایران در اسلامبول که موجبات کدورت اولیای امور رانسبت بآن حضرت فراهم سازد فرمان ظالمانه‌ئی از طرف سلطان عبدالعزیز صادر گردید که آن حضرت و همراهان را در حبس و محبوسه سرمای زمستان بارض سر (ادرنه) تبعید نمایند در این مورد است که اولین لوح مبارک متضمن خطابات قهرآمیز از قلم مبارک نازل و توسط شمس بیگ میهماندار بجهت

عالی پاشا صدراعظم عثمانی ارسال فرمودند. حرکت مبارک از اسلامبول بادرنه بانهایت سختی و مشقت واقع گردید. و مدت چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز توقف مبارک در این محل بطول انجامید و در این شهر قضایا و وقایعی رخ داد که سبب شهرت و عظمت امر مبارک و شرمساری ناقضین و مخالفین گردید. از آن جمله موضوع تقاضای مبالغه است که از طرف ناقضین بعمل آمد و آن حضرت قبول فرموده و تا مدت سه روز در وقت معین به مسجد سلطان سلیم تشریف بردند ولی آنها حاضر نشده و عجزشان ظاهر گردید. در این ایام مرحله سوم اظهار امر مبارک بوسیله نزول الواح خطاب به سلاطین و امرا و دعوت آنان باطاعت از اوامر الهی و ترک جنگ و جدال پرده از رخ بگشود و پیش از پیش اثار عظمت و جلال آن حضرت آشکار و عیان گردید بطوریکه توقف و سکون آن حضرت را در آن محل پیش وایان قوم جایز نشمرده آنقدر اصرار و پافشاری نمودند تا آن حضرت و عائله مبارکه و همراهان بشهر عکا که خراب‌ترین بلاد و بد آب و هوایترین نقاط ارض بود انتقال داده شد و دستور اکید و فرمان سخت پادشاهی صادر شد که آنحضرت و همراهان را در زندان آن شهر که قلعه‌ئی بنام قشله عسگریه بود جای داده مراقبت سخت بعمل آورند که با اخدی ملاقات ننمایند. و روز آنحضرت و همراهان بشهر عکا روز دوازدهم جمادی الاولی از سال ۱۲۸۵ مطابق با ۳۱ اوت از سال ۱۸۶۸ میلادی است.

حضرت عبدالبها ارواحنا لرمسه الاظهر
فدا کیفیت ورود به عکا و احوال همراهان را
چنین بیان میفرمایند:
"وقتیکه وارد عکا شدیم در چنان مصیبتی

که جمیع در زحمت و بلا بودیم لذت و سروری
داشتیم که بگفتن نباید وقتی هفتاد نفر اصحاب
در قلعه محبوس بودند همه مبتلای تب شدند
بدرجه‌ئی که هیچیک قادر بر حرکت نبود
الا من و آقا رضا که مشغول پرستاری احباب
و تهیه دوا و شوری بودیم اتفاقاً منزل من هم
در اطاقی واقع که فرش آن از سنگ بود و بسیار
رطوبت داشت و آن اطاق را بجهت غسالخانه
ساخته بودند با آن حالت ابتلا در ظل
حضرت بهاء الله چنان سرور بودیم که هر
زحمتی را راحت میدانستیم.

در ایام سجن عدّه‌ئی از احباب ستم دیده
ایران رنج سفر را تحمل نموده و اکثر پای پیاده
خود را به عکا می‌رساندند ولی از ورود ممنوع
و از زیارت محروم بودند فقط از کنار خاکریز
خندق از دور زیارت جمال بی‌مثال آن حضرت
و اشاره دست که از پشت میله‌های آهنین پنجره
اطاق مبارک نمودار بود قناعت نموده با و طمان
خود باز می‌گشتند و خود را برای فداکاری و جان
نشاری حاضر و آماده مینمودند. از جمله نفوس
مهمه‌ئی که در آن ایام پرآلام در سال ۱۲۸۶ -
مشرف گردید جناب میرزا بزرگ خراسانی فرزند
جناب حاج عبدالمجید نیشابوری بقیه السیف
اصحاب قلعه بود. او جوانی بود در سن هفده
سالگی و با استحضار از مخاطراتی که در پیش
بود بطیب خاطر قبول رسالت لوح مبارک
خطاب بناصرالدین شاه را نمود و با شور و
انجذابی بی نظیر بسمت ایران عزیزت نموده
در نیاوران بدست خود لوح مبارک را بشاه
تسلیم نمود و بدستور شاه او را بحبس انداخته و
بشکنجه و عذاب او پرداختند و هر دم که
عیر فضیله‌ها بر شکنجه‌های گوناگون می‌افزودند از
او جز تسلیم و رضا و شکر باستان الهی کلمه‌ئی

نشنیدند و آثار بشاشت و مسرت از چهره او
آشکار می‌دیدند و این بر تعجب و شگفتی دژخیمان
می‌افزود تا آنکه روح مقدسش بعد از سه روز
تحمل آن همه رنج و عذاب از قفس تن رهائی یافت.
یکی از حوادث غم انگیزی که در ایام
سجن واقع شد و سبب تاثر شدید خاطر مبارک
و عائله مبارک و همراهان گردید واقعه شهادت
حضرت غصن اطهر است که در سن ۲۲ سالگی در
حین مشی و خرام بر بام قشله و تلاوت آیات
و مناجات ناگهان از بام بزیرافتاده و پس از
بسیست و دو ساعت روح مقدسش بعالم الهی
پرواز نمود. این حادثه موجب حزن و اندوه جمیع
از یار و انصار گردید و این شهادت سبب شد
که باب‌لقا بر وجه اهل بها مفتوح و تضییقات
سجن تخفیف یافت زیرا پس از چهار ماه که از این
فاجعه عظمی گذشت چون محل قشله مسور
احتیاج عساکر ترک واقع گردید ما مورین دولت
مقرر داشتند که حضرت بهاء الله و همراهان
پس از مدت دو سال و دو ماه و پنج روز در سال
۱۲۸۷ از سجن اعظم قدم بیرون گذارند و در
محل دیگر منزل اختیار نمایند لذا پس از
تغییر چند منزل که اقامت مختصری فرمودند
عاقبت در بیت عبودی خمار آن حضرت و عائله
مبارک استقرار یافتند ولی محل گنجایش آن
جمعیت را نداشت لذا بقیه اصحاب در منازل
دیگر و جمعی هم در کاروانسرای که به خان
عوامیه نامیده میشد منتقل گردیدند. در بیت
عبودی خمار که به بیت عبود معروف است در
حجره‌ئی که واقع در ضلع شرقی آنست و اختصاص
بسکونت حضرت بهاء الله داشت در سال ۱۸۷۳
کتاب مستطاب اقدس. ام الكتاب از سما مشیت
الهی نازل گردیده است که اهل بها و راکبین
سفینه حمرا اکنون در جمیع جهان بمناسبت

گذشتن يك قرن از نزول این كتاب الهی بسه
 انعقاد جلسات جشن و سرور پردازد اخته اند .
 حضرت ولی عزیزا مرالله در كتاب گاد پاسز
 بای که در سال ۱۹۴۴ از قلم مبارك آن حضرت
 شرفصدور یافته در باره عظمت مقام و موقعیت این
 كتاب مستطاب چنین میفرمایند :

" كتاب اقدس پس از انتقال جمال اقدس
 الهی به بیت عودی خمار (در سال ۱۸۷۳
 میلادی) در ایامی که هنوز آن وجود مبارك از
 طرف دشمنان خارج و دوستان داخل هر دو
 بمصائب بی منتهی محاط و گرفتار از سما مشیت
 رحمانیه نازل گردیده است . این سفر کریم و
 مخزن لثالی الهیه و منبع فیوضات سبحانیه نظر
 بوضع اصول و تعالیم منیع و تاسیس موسسات
 بدیعه و تعیین وظائف مقدسه مرجوعه بجانشین
 شارع قدیر در بین صحف و اسفار سماوییه
 بی نظیر و مثیل عهد پهل است . زیرا برخلاف
 تورات و سایر زیر الهیه که قبل از آن كتاب نازل
 و در هیچیک اوامر و دستورات شارع شریعت و
 حامل رسالت ربانیه به نحوی که خود بیان
 فرموده مدون و مسطور نیست و برخلاف انجیل
 که در آن کلمات و بیانات معدودی که بحضرت
 مسیح نسبت داده شده هیچیک حائز دستور
 صریح و روشنی نسبت بطرز اداره امور آتیه آن
 دیانت نمیشد و حتی برخلاف قرآن که با وجود
 صراحت و قطعیت احکام و حدود منزله از لسان
 پیغمبر اکرم در مسئله خطیر و مهم خلافت ساکت
 و صامت باقیمانده ، كتاب مستطاب اقدس من
 الهدی الی الختم از قلم شارع مقدس ایمن دور
 اعظم تنظیم و تدوین گشته و این سفر قویم نه تنها
 شامل احکام و قواعد و حدود و فرائضی است که
 نظم بدیع الهی بر آن قائم و موسس است بلکه
 وظیفه مقدسه تبیین و تفسیر آیات را که بمرجع

منصوص و مبین مخصوص محول گردیده . همچنین
 موسسات ضروریه ای را که حافظ وحدت و جامعیت
 امر الهی است تعیین و تنصیب مینماید .

در این منشور مدنیته جهانی موسس و واضع
 مقدسش که باوصاف و القاب (قاضی القضاة) و
 (شارع اعظم) و " منجی و متحد کننده عالم "
 موسوم و موصوف تاسیس (ناموس اکبر) را بملوك
 و سلاطین ارض ابلاغ و آنانرا ملوك و خود را
 ملك الملوك میخواند و بصراحت بیان اعلان
 میفرماید که حق جل جلاله اراده تصرف ممالک
 آنها را نداشته بلکه برای تقلیب نفوس و تسخیر
 مدائن قلوب ظاهر شده است و علما و روسای
 ادیان را تحذیر میفرماید که كتاب الله را با
 اصول و موازین مصطلحه قوم قیاس ننمایند و در
 شأن آن میفرماید انه لقسطاس الحق بین -
 الخلق " و در آن سفر کریم موسسه عظیم الشان
 " بیت العدل " را انشا و وظائف مخصوصه آنرا
 تعیین و واردات آنرا مشخص و اعضاء آنرا
 بعنوان " رجال عدل " و (وكلاء الله) و
 " امناء الرحمن " تسمیه میفرماید و همچنین مقرر
 امر و مرکز عهد و پیمان خویش را تلویحا تعیین
 و اختیار تبیین آیات و تفسیر کلمات كتاب را بفرع
 منشعب از اصل قدیم مفوض مینماید و نیز موسسه
 ولایت امر را با اشاره ضمنی پیش بینی و قسوه
 نافذ و دافعه نظم بدیعش را تبشیر و مقام عظیم
 و منبع " عصمت کبری " را توضیح و اختصاص
 و تعلق آنرا بمظاهر مقدسه الهیه تشریح و عدم
 امکان ظهور مظهر امر و شارع جدیدی را قبل از
 اتمام الف سنه کامله تشریح میفرماید در این
 كتاب مقدس قلم اعلی صوم و صلوه را واجب و حکم
 نماز جماعت را جز در صلوه میت مرتفع و قبله اهل
 بها را تعیین حقوق الله و احکام ارث را تشریح
 و موسسه مشرق الانکار را تثبیت و ضیافات نوزده

روزه را مقرر واقامه ضیافت و اطعام را در ایام زائده که به ایام ها مذکور و موصوف گردیده تنصیف میفرماید . و نیز پیشوائی و ریاست روحانی را نسخ و حمل ریاضات و انزوا و ارتقاء بر منابر و اقرار بمعاصی نزد خلق رانهی و بیع اسامه و غلمان و تکدی و تقبیل ایادی و غیبت و افترا و میسر و شرب افیون و خمر و سایر مسکرات را حرام میفرماید . بطالت و کسالت را سرود و طلاق را مذموم و آزار و تحمیل بر حیوان را منکر می شمارد . احکام قتل نفس و حرق بیست و ارتکاب فحشا و سرقت را تعیین و امر از واج را تشویق و اصول و شرایط آنرا تعیین و اقتناع بزوجه واحد را تصریح میفرماید . اشتغال بکسب و کار و صنعت و اقتصراف را واجب و آن را نفس عبادت پروردگار محسوب میدارد . لزوم تربیت و تعلیم اولاد همچنین تنظیم وصیت نامه و اطاعت محضه حکومت مشیوعه را تاکید مینماید .

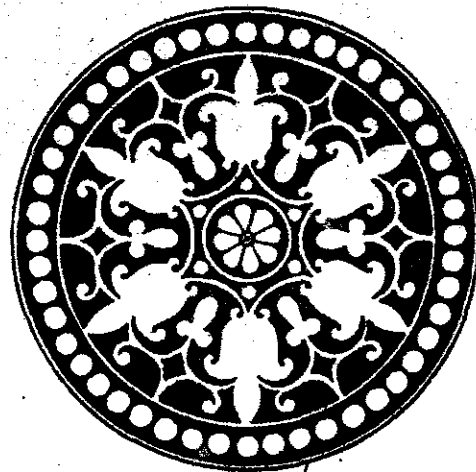
علاوه بر احکام و فرائض مذکوره حضرت بها^ه الله در این سفر کرم پیروان امر بدیع را بنصایح الهیه و مواظقت و حکم ربانیه دعوت میفرماید که با جمیع اهل ادیان بکمال روح و ریحان معاشرت نمایند . تعصب و فساد و نزاع و جدال و فرور و استکبار را منع و به تقوی و طهارت و عفت و امانت و صدق و صفا و مهر و وفا و صبر و اضطبار و عدل و انصاف دلالت و نصیحت میفرماید و اهل بهارا باین کلمه مبارکه علیها که از مخزن قلم اعلی نازل هدایت میفرماید که کونوا کا الا صابع فی الید و الارکان للبیعدن و همچنین بقیام برخد مت امر و ارتفاع شریعه مقدسه الهیه تشویق و آنان را به نصرت محتومه رحمانیه مطمئن و مستظهر مینماید بانقلاب امور اشاره نموده و حریت حقیقی را در اتعزاز و اتساع سنن و اوامر ربانی می شمارد و

نصیحت میفرماید که در اجرای حدود و مقررات الهیه آنان را راهت اخذ ننمایند و مقدم بر کل د و وظیفه اصلیه و فریضه اساسیه را که عرفان مشرق وحی و مطلع امر الهی و اتساع از حدود و احکام مقدسه بزدانی است تصریح و بنهایت تاکید اعلام میفرماید که این د و اصل اصیل پیوسته ملازم یکدیگر بوده و هیچیک از آن د و بدون دیگری در مساحت قدس الهی مدوح و مقبول نیست لا یقبل احد همدون الاخر .

دیگر از مسائل مهمه و حقائق بدیهه مندرجه در این سفر جللیل خطابهات منیعیه است که به روسای جماهیر قاره امریک صادر شده و در آن خطابهات شارح قدیر آنان را دعوت میفرماید که بوم الله را مفتنم شمارند و هیکل ملک را بطراز عدل مزین دارند و نیز اعضا^ه مجالس شور عالم را تعلیم میفرماید که بک لسان و خط عمومی اختیار کنند و بپلهم اول امیرا طور فاتح و غالب آلمان را از فرور و نخوت تحذیر و فرانسوا ژوزف امیرا طور اطریش را بخلقت و فتور خویش متوجه میفرماید . به چنین برلین اشاره نموده و شواطی نهر رین را بانذارات شدیده مخاطب میسازد . با استقرار کرسی ظلم در مدینه کبیره و فنا^ه زینت ظاهره و محن و بلا یائی کسه سگان آنرا احاطه خواهد کرد اخبار مینماید . ارض طاه^ه مولد جمال اقدس الهی را بخطاب روح بخش و تسلیمت آمیز با ارض الطاه^ه لا تحزنی من شی^ه قد جعلک الله مطلع فرج العالمین . مستبشر و امید وار میفرماید . به صوت رجبال خراسان در ذکر خداوند رحمن و ظهور اصحاب بها^ه س عدید در ارض کرمان که با ارتفاع امر الهی در آن سرزمین قیام خواهند نمود و عد میفرماید و بصرف فضل و عطا برادر بیوفائی را که چنان ظلم و عدوان در حق آن جوهر نصیحت و وفا

پسندیده مطمئن میسازد که اگر چنانچه از غرور و استکبار بگذرد و بساحت قدس الهی رجوع و استغفار نماید خداوند غفور و کریم از سیئات او در گذرد و مشمول عفو و غفران خویش نماید . این مسائل و حقائق مندرجات کتاب مقدس را که از قلم شارع عظیم بالقاب فخیمه (فرات الرحمه) و (قسطاس الهدی) و (صراط الاقوم) و (حیوه العالم) ملقب و موصوف گردیده است تکمیل مینماید جمال اقدس الهی احکام و حدود الهیه را که مشتمل بر قسمت اعظم این کتاب مبین است بنسبت روح الحیوان لمن فی الامکان و (حصن حصین) و اثمار سدره امرالله و (السبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم) و (مصباح الحکمه و الفلاح) و (عرف قمیه) و (مفاتیح رحمت الهی برای عباد) تعبیر و توصیف فرموده است و نیز در شان این صحیفه علیا میفرماید (قل ان الكتاب هو سماء قد زینتها بانجم - الاوامر والنواهی) و همچنین (طوبی از برای

نفسیکه انرا تلاوت نماید و در آیات منزله از ساحت خداوند مقتدر کریم تأمل و تدبیر کند . بگوای مردمان بید قبول آنرا اخذ نمائید قسم بجانم که این کتاب بشانهی نازل شده کسب عقول انسانی را متحیر نماید این است اعظم گواه من برای اهل عالم واقوی دلیل خداوند رحیم برای من فی السموات والارضین) و نیز میفرماید : (خوشا بحال ذائقهائی که حلاوت آنرا درک نماید و دیدهائی که اصرار مودعه در آنرا مشاهده کند و قلبی که اشارات و رموز آنرا بیابد . قسم بخدا بیانات منیع و اشارات مستوره آن بدرجهئی عظیم است که فرائض عالم از تفصیل و تشریح آن مرتعش و مرتعد گردد . و بالاخره میفرماید " کتاب اقدس بشانهی نازل شده که جاذب و جامع جمیع شرائع الهیه است طوبی للقارئین طوبی للمعارفین طوبی للمفکرین طوبی للمتفرسین و بانبساطی نازل شده که کل را قبل از اقبال احاطه نمود و سوف یظهر فی الارض سلطانه و نفوذ و اقتداره "



اخبار محمد نور

رضوان ۱۳۰ پدید - ارض اقدس



اعضای جدید بیت العدل اعظم الهی پس از انتخابات
از چپ به راست
ایان سمل - هیو جانس - چارلز ولکات - علی نجوانی
دیوید هوفمان - ایماز کیسون - دیوید روح - بورا
Ian Semple - Hugh Chance - Charles Wolcott - Ali Nakhjavani
David Hofman - Amoz Gibson - David Ruhe - Borrah Kavelin
Hushmand Fatheazam





حضرات اہل بیت و ائمہ عظام علیہم السلام هنگام زیارت بیت عبود
در مراسم جشن یکم من سال نزول کتاب مستطاب اللہ من

۲



حضرات ایلادی امرالله... اجزاء بہت تعدد اعظم... خانوادہ آنها و اصفاء ہیئت
مشاورین و ہیئت‌های معاونت در مقابل قصر مزینہ در ارض اقدس .



نمایندگان کانونشن بین الطلی (اعضای محافظ طیبہ عالم) در حدائق
حول مقام اعلیٰ در ارض اقدس .



بهنا سبت صد مین سال نزول کتاب مستطاب اقدس

عالم از نو گشت زیبا خیز و عالم را نگر
دیده بگشای و بهار سبز و خرم را نگر
بوستان بهجت افزای منظم را نگر
هر طرف سرو و گل پیچیده درهم را نگر
بزمهای شادی و عیش فراهم را نگر

شد زمین رشک بهشت از مقدم ارد بهشت
آفرین بادا بماه خرم ارد بهشت
جسم گیتی یافت جان باز از دم ارد^{بهشت}
نام ابهی گشت نقش خاتم ارد بهشت
ایکه جوئی اسم اعظم نقش خاتم را نگر

بیرما چون منزل اندر خانه خمار کرد
خانه را امرش ز خمر معنوی سرشار کرد
خانه را شمس جمالش غرق در انوار کرد
خانه را جنات تجری تحتها الانهار کرد
این بهشت عدن فرزندان آدم را نگر

بیرماد رخانه خمار بار عام داد
جمله را از جام اقدس باده احکام داد
ساقی آنجا - من بخاص و عام از یکجام داد
باهمین یکجام تسکین دو صد آلام داد
فیض این صهیای جانبخش دادم را نگر

شکر ایزد کز خمار دیرگه رستم ما
ناشرین امر یزدانیم تا هستیم ما
از می صد ساله احکام حق مستیم ما
زانکه از روز الست این عهد را بستیم ما
امر مبرم را بهین عهد محکم را نگر

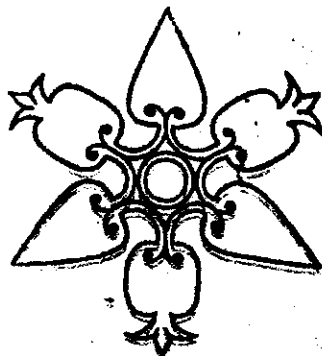
راستی تاثیر خون رب اعلی را ببین
 حاصل رنج و بلاهای احبا را ببین
 پرتو خورشید عالمتاب ایهی را ببین
 خیره بر نور جمالش چشم دنیا را ببین
 جبهه سا پر آستانش اهل عالم را نگر

تا شناسی بعد از این راه خطارا از صواب
 تا دگر بکسان نیاید در نظر آب و سراب
 تا شود انگیزه جور و ستم نقش بر آب
 تا کند بر فرق ظالم ظلم را بنیان خراب
 کاخ کیوانسای بیت العدل اعظم را نگر

ما صف خود برخلاف مردم جنگی زدیم
 پشت پا بر اختلاف روس و زنگی زدیم
 بر همه عالم صلاهی صلح و یکرنگی زدیم
 ما نه از خود ساز جانبخش هماهنگی زدیم
 ملهم این نغمه پردازان ملهم را نگر

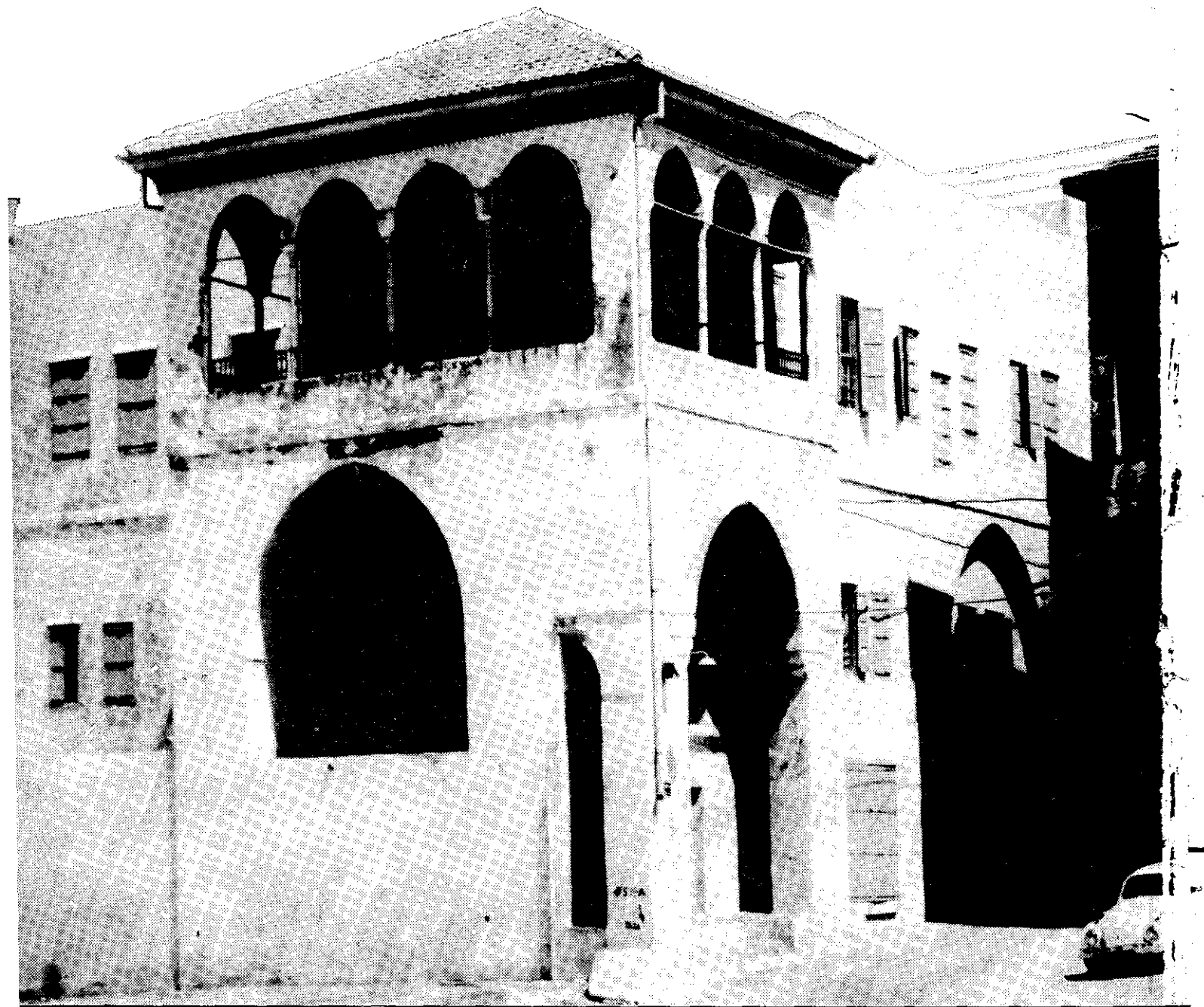
حیف باشد گردانی قدر این ایام را
 یا بغفلت بگردانی صبح و ظهر و شام را
 ای خوش آنکو بیند از آثار کار انجام را
 فاضلا بر خیز و نه در راه خدمت گام را
 واندر این ره نیز یاران مصمم را نگر

از احمد نیکونژاد (فاضل)



آهنگ بدیع

سال بیست و هشتاد و شش - شماره های ۱ و ۲



« اجبا قطعاً نباید هیچ ضربی داخل شوند و در امور سیاسیته مداخله نمایند »

« حضرت عبدالبهاء »

فهرست

صفحه

- | | |
|----|--|
| ۲ | ۱ - آیاتی از کتاب مستطاب اقدس |
| ۳ | ۲ - ترجمه قانون اساسی بیت العدل اعظم |
| ۱۹ | ۳ - سرگذشت نزول و انتشار کتاب اقدس |
| ۴۴ | ۴ - اقدس مقدس (شعر) |
| ۴۸ | ۵ - کتاب اقدس |
| ۵۸ | ۶ - درباره کتاب مستطاب اقدس |
| ۷۰ | ۷ - اخبار مصور |
| ۷۴ | ۸ - بمناسبت صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس (شعر) احمد نیکونژاد (فاضل) |

شماره مخصوص صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس

آهنگ بدیع

سال
۲۸

روی جلد و صفحه ۱۸

شمارهای ۱ و ۲

اول شهر البهاء تا پنجم شهر العظمة ۱۳۰ بدیع

عکسها : محمد لیب
طرح و تنظیم : آهنگ بدیع

فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۲

مخصوص جامعه بهائی است

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وجهه ومطلع

امره الذي كان معتمداً نفسه في عالم الامر واخلق

من فاز به قد فاز بكل الخير والذي منع انه من اهل الضلال

ولو ياتي بكل الاعمال . (آية ١)

اذا فرتم بهذا المقام الاستنى والائق الاعلى ينبغي

لكل نفس ان تتبع ما امر به من لدى المقصود لانهما معا لا يقبل

احدهما دون الآخر هذا ما حكم به مطلع الالهام .

(آية ٢)

كتاب مستطاب اقدس .

ترجمه قانون اساسی

بيت العدل اعظم

شامل

بیان نامہ و نظام نامہ

بسم الله الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم

"النور الساطع من افق سماء العطاء والصلاة المشرقة من مطلع ارادة الله مالك ملكوت الاسماء على الواسطة الكبرى والقلم الاعلى الذى جعله الله مطلع اسمائه الحسنى ومشرق صفاته العليا وبه اشرق نور التوحيد من افق العالم و حكم التفريد بين الامم الذين اقبلوا بوجوه نورا الى الافق الاعلى واعترفوا بما نطق به لسان البهان فى ملكوت العرفان الملك والملكوت والعظمة والجبروت لله المقتدر العزيز الفياض".

باقلوبى طامح از سرور و امتنان شهادت میدهیم بر وفور رحمت الهیه و کمال عدالت ربانیه و تحقق نبوات قدیمه حضرت احدیسه .

حضرت بهاء الله مصدر وحی الهی در این دور افخم و مطلع امر و منشاء عدل و رافع صلح اعظم و بانی نظم بدیع در انجمن بنی آدم و منبع الهام و واضع اساس مدنیت الهیه در عالم و مؤلف قلوب و مخفی اعم و داور کردگار و شارع امر پروردگار استقرار ملکوت الله را در بساط خیرا اعلان و حدود و احکامش را نازل و اصولش را معین و موسساتش را ایجاد فرمود . و برای آنکه قوای قدسیه منبعثه از ظهور اعظمش از مجرای صحیح و درجهت مقصود همچنان سریان و جریان یابد اساس عهد و میثاق مبینی را بنیاد نهاد که قوه دفعه اش متناهما در دوره مرکز میثاق و دوره ولایت امر نیز آفاق ضامن اصالت و کافل وحدت اصلیه امر مبینش بوده و باعث ترقی و تقدم جهانگیر آئین نازنینش گردیده است . و حال همان قوه عظیمه میثاق مقاصد جانفزایش را بواسطه اجراءات بیت العدل اعظم استقرار بخشد . و بیت العدل اعظم که یکی از دو وصی حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء است مقصد اعلایش آنکه قدرت و سیطره الهیه که از مصدر شریعه ربانیه جاری گشته تسلسل و استمرار یابد و وحدت جامعه پیروانش محفوظ گردد و تعالیعش از تصرف و انحراف و تصلب و انجماد میبری و مصون ماند .

حضرت بهاء الله میفرماید :

" دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است و او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا می نماید . اینست راه مستقیم و اس محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا و او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند . "

همچنین حضرت عبدالبهاء میفرماید :

" مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی " منشاء " بیت العدل اعظم و سلطه و اختیار و وظائف و دائره اقداماتش کمال منبعث از آیات منزله حضرت بهاء الله است . این آیات با هرات با تہینات و توضیحات مرکز ميثاق و ولی امرالله که بعد از حضرت عبدالبهاء بیگانه مبین منصوص بیانات مقدسه اند کل مجموعاً " مرجع واجب اطاعه و اس اساس بیت العدل اعظم محسوب . مرجعیت و حاکمیت مطلقه و قاطعیت این نصوص مبارکه ثابت و لن بتغیر خواهد بود تا زمانیکه بارادہ الهیه مظهر امرجدیدی در عالم ظاهر شود و در آن بوم زمام امر و حکم در قبضه قدرت او قرار گیرد . "

چون بعد از حضرت شوقی افندی جانشینی در مقام ولایت امرالله موجود نه ریاست امرالله با بیت العدل اعظم است که معبد اعلی و مرجع اهل بهاء و العالم مسئول حفظ وحدت و تعمیم ترقی و تقدّم امرالهی است و لاجرم اداره امور و تعشیت خدمات ایادی امرالله و تامین استمرار مسئولیت مخصوصه شان در سبیل صیانت و ترویج امرالله و اتخاذ ترتیب وصول و صرف حقوق الله باین مجمع راجع .

اما وظائف و اختیارات مختصه بیت العدل اعظم : از جمله حفاظت نصوص مقدسه است و صیانتشان از تصرف و تحریف . تجزیه و تفکیک و تنظیم و تنسیق و ربط و تطبیق آیات و آثار مبارکه است و مدافعه و محافظه امر حضرت احدیت و استخلاصش از قیود مقهوریت و مظلومیت .

از جمله ترویج مصالح امرالله است و اعلان و انتشار و تبلیغ دین الله . اتّسع و استحکام موسسات نظم اداری امرالله است و تمهید مقدمات تاسیس نظم بدیعی جهان آرای جمال الیهی . همت در تحسین اخلاق و اتّصاف بصفات و کمالات رحمانیه است که مابه الامتیاز حیات فردی و اجتماعی بهائی است و جهد بلیغ در

تقویت مبانی الفت و تفاهم بین اقوام و ملل و استقرار صلح عمومی و مجاهدت در سبیل نورانیت و تهذیب نفوس و ترقی و اصلاح عالم .

از جمله تشریح قوانین و احکام غیر منصوصه است و نسخ و تبدیل آن بمقتضای زمان . توضیح مسائل مبهمه است و عقد شور و اخذ تصمیم در جمیع قضایای مابیه - الاختلاف . حفظ حقوق شخصی و تامین ابتکار و آزادی افراد است و حفظ ناموس نفوس و تحکیم معالک و تعمیر بلاد .

از جمله ترویج و تنفیذ احکام و مبادی امرالله است و صیانت و تعمیم حسن - اخلاق بموجب حدود و احکام نیرآفاق . محافظه و اتساع و ارتقا مرکز دائم الاستقرار روحانی و اداری امرالله در دین و مدینه عکا و حیفاست و اداره امور جامعه یساران در سراسر دنیا . هدایت و تمشیت و توحید مساعی و تحکیم وحدت مجهودات اهل بهاست . ایجاد موسسات لازمه است . اتخاذ تدابیری است در مواظبت از معاهد و تشکیلات امریه که مبادا از مقامات مخصوصه خود تخطی نمایند یا از حقوق و مزایای خویش غفلت ورزند . تمهید وسائلی است جهت وصول و صرف و اداره و حفظ تبرعات و موقوفات و سایر املاکی که تحت اشراف خود دارد .

از جمله فیصله اختلافات مرجوعه است و صدور حکم و تعیین مجازات در موارد کسر حدود و احکام الهیه تدارک وسائل فعاله جهت تنفیذ آراء صادره است و تهیه اسباب حکمیت و حل اختلافات حاصله بین بریه . ترویج و صیانت عدل الهی است که یگانه ضامن امن و امان و استقرار حکومت نظم و قانون در عالم امکان است .

اعضاء بیت العدل اعظم که از قلم اعلی بخطاب " رجال العدل " - " اهل البیاء الذین ذکرهم فی کتاب الاسماء " - " و کلام الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاد " مخاطب گشته اند در جمیع احیان در ایفا وظایف خویش این بیسان حضرت شوقی افندی ولی امرالله را میزان اتم خویش دانند که میفرماید :

" باید متذکر بود که از بیانات مبارکه حضرت بها " الله صریحا " مستفاد میشود که اعضاء بیت العدل اعظم در تمشیت امور اداری امرالله و تشریح قوانین لازمه مکمله احکام کتاب اقدس نه مسئول مولکین خویشند و نه محکوم عواطف و آراء عمومی حتی عقاید جمهور مومنین و ناخبین بلکه متضرعا " مبتهلا " از حکم و نسیبای

وجدان تبعیت نمایند و برخود فرض و واجب دانند که با اوضاع و احوال جامعه
آشنائی کامل حاصل کنند و قضایای محوله را بدون شائبه غرض غور و ملاحظه نمایند
ولیکن در جمیع احوال اخذ تصمیم بلا قید و شرط راجح مسلم خود دانند - و این
بها ن مبارک حضرت بهاء الله اطمینانی کامل بخشد که میفرماید : " انه یلمهم
ما یشاء " چه که هدایت الهیه که قوه حیات و اعمال کافل صیانت شریعه الله است
شامل حال آن نفوس منتخبه گردد نه نفوسیکه مستقیم یا غیر مستقیم بانتخابشان
پردازند . " (ترجمه)

بیت العدل اعظم نخستین بار یوم اول عید رضوان سنه ۱۲۰ تاریخ بدیع
انتخاب گردید و در آن یوم اعضا محافل روحانیه طبق الواح و صایای حضرت
عبد الهیا بدعوت حضرات ابادی امرا لله حراس اعظم جامعه جنینی جهانسی
حضرت بهاء الله این اکیل جلیل نظم اداری بهائی را که اصل و طلیعه نظم
بدیع جهان آرای جمال الهی است در عالم وجود استقرار بخشیدند . لهذا
حال ما اعضا بیت العدل اعظم اتباعا لا مرالله و متوکلا علیه بر این بهان نامه که
بانضمام نظامنامه ضمیمه معا قانون اساسی بیت العدل اعظم را تشکیل میدهند
صح و مهر مینهیم .

هیوجانس هوشمند فتح اعظم ایما س گیسون دیوید هوفمان
پورا کاولین علی نخجوانی دیوید روح ایان سمبل چارلز ولکات
در مدینه منوره حیفا در چهارم شهر القبول یکصد و بیست و نه تاریخ بدیع مطابق با
بیست و ششم ماه نوامبر ۱۹۷۲ میلادی با مضا رسید .



نظامنامه

بیت العدل اعظم معهد اعلاى نظم اداری جمال ابهی است - نظمی که
خصائص بارزه وسلطه و اختیار ونحوه اقداماتش در آیات نازله وتبیینات منصوصه
بالصراحه معلوم ومشخص گردیده است. این نظم اداری از جهتى مرکب از يك
سلسله هیئتهای منتخبه بین الملی وخصوصی ومحلی است که قوه تشریحیه و
تنفیذیه وقضائیه جامعه بهائی به آن راجع وازجهت دیگرشامل جمعی از نفوس
ممتازة مخلصه است که تحت هدایت مقام ریاست امرالله بايقاف^د و وظیفه مخصوصه
صیانت وترویج امرحضرت بهاءالله منصوب و مامور.

این نظم اداری اصل ونمونه نظم بدیع جهان آرای جمال ابهی است که
بمشیت الهی بنشوءنمای ذاتی وحرکت جوهرهاش ادامه دهد و طی این نشوء
و ارتقا^د بر وفق تعالیم و نوایای جمال قدم که برای ترقی و اصلاح عالم نازل -
گشته دائره موسساتش اتساع یابد وفروعات متعددش امتداد جوید و متفرعات
تابعهاش ارتفاع گیرد و وظائفش تنوع یابد واجراعاتش ازدیاد پذیرد .
ماده اول . عضویت درجامعه بهائی :

جامعه بهائی مرکب از افرادی است که بیت العدل اعظم
آنانرا واجد شرایط لازمه ایمان وعمل بموجب شریعت بهائی شناخته باشد .
بند اول . يك فرد بهائی برای آنکه حائز شرایط راهی دادن وانتخاب
شدن گردد باید بسن بیست ویکسالگی بالغ شده باشد .

بند دوم . حقوق و مزایا و وظائف افراد بهائی عبارتست از آنچه در آن
باره در آثار مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی
منصوص و در قرارهای بیت العدل اعظم مقرر شده باشد .

ماده دوم . محافل روحانیه محلیه

هروقت که عده بهائیان ساکن محل معینی که بسن بیست و
يك سالگی بالغ شده باشد از نه نفر تجاوز نماید این اشخاص در اول عیسه
رضوان جمع شده يك هیئت اداری محلی نه نفری را انتخاب نمایند که بنام

محل روحانی بهائیان آن محل موسوم خواهد بود و از آن بعد همه ساله در روز اول عید رضوان محل مزبور را مجدداً انتخاب خواهند نمود و اعضاء محل مدت یکسال و تا وقتیکه قائم مقامان آنان انتخاب شوند بعضرت باقی خواهند بود ولی هرگاه عده بهائیان محلی فقط نه نفر باشد این نفوس در اول عید رضوان تشکیل محفل روحانی خود را مجتمعاً اعلان نمایند .

بند اول . اختیارات و وظائف عمومیه هر محفل روحانی محلی عبارتست از آنچه در آن باره در آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی منصوص و در قرارهای بیت العدل اعظم مقرر شده باشد .

بند دوم . هر محفل روحانی محلی بر جمیع امور و خدمات بهائی محصل خویش طبق اصول مدونه در قانون اساسی محفل روحانی محلی حاکمیت کامل دارد .

بند سوم . حوزه حاکمیت هر محفل روحانی محلی را محفل روحانی ملری بر وفق اصولیکه بیت العدل اعظم برای هر مملکت وضع نماید معین خواهد کرد ماده سوم . محافل روحانیه ملیه .

هرگاه بیت العدل اعظم تصمیم بر تشکیل محفل روحانی ملی در مملکت یا ناحیه ای گیرد افراد جامعه بهائی در آن مملکت یا ناحیه بترتیب و زمانیکه بیت العدل اعظم مقرر دارد مبارزت به انتخاب نمایندگان انجمن شور روحانی ملی خود خواهند نمود این نمایندگان بنوبه خود بر طبق اصول و مقررات قانون اساسی ملی جامعه بهائی هیئتی را مرکب از نه نفر بنام محفل روحانی ملی بهائیان آن مملکت یا ناحیه انتخاب خواهند کرد اعضاء منتخبه بعدت یکسال یا تا زمانیکه قائم مقامان آنان انتخاب شوند بعضویت محفل باقی خواهند بود .

بند اول . اختیارات و وظائف عمومیه محافل روحانیه ملیه عبارتست از آنچه که در آن باره در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی منصوص و در قرارهای بیت العدل اعظم مقرر شده باشد .

بند دوم . محفل روحانی ملی منحصراً دارای حاکمیت و سلطه و اختیار نسبت بکلیه عملیات و شئون جامعه بهائی در سراسر حوزه خود خواهد بود و در

تشویق و توحید و تنظیم اقدامات متنوعه محافل روحانیه محلیه و افراد بهائی در حوزه حاکمیت خود جهد بلیغ مبذول خواهد داشت و آنانرا در ترویج وحدت عالم انسانی بجمیع وسائل ممکنه معاضدت خواهد نمود بعلاوه محفل روحانی ملی هر مملکت در روابط خود با سایر جامعه‌های ملی بهائی عالم وهمچنین بی‌بیت العدل اعظم نمایند و جامعه ملی خویش خواهد بود .

بند سوم . حوزه حاکمیت هر محفل روحانی ملی را بی‌بیت العدل اعظم معین خواهد کرد .

بند چهارم . وظیفه اصلیه انجمن شور روحانی ملی مشورت در اقدامات و نقشه‌ها و خط مشی بهائی و نیز انتخاب اعضا محفل روحانی ملی اقلیم خویش مطابق قانون اساسی ملی جامعه بهائی خواهد بود .

الف . هرگاه در یکی از سنوات محفل روحانی ملی تشخیص دهد که تشکیل انجمن شور روحانی ملی غیر عملی یا مخالف حکمت است آن محفل تدابیری اتخاذ خواهد کرد تا انتخابات سالانه و سایر امور اصلیه انجمن شور روحانی بنحو مقتضی صورت گیرد .

ب . هرگاه محل یک یا چند نفر از اعضا محفل روحانی ملی خالی بماند برای تکمیل اعضا همان نمایندگان انجمن شور روحانی که با انتخاب آن محفل پرداخت نمایند مجدداً ابداء رأی خواهند کرد این آراء بوسیله مکاتبه یا بهر نحو دیگری که محفل روحانی ملی صلاح بداند جمع‌آوری خواهد شد .

ماده چهارم . وظائف اعضا محافل روحانیه :

از جمله وظائف خطیره مقدسه اعضا محافل روحانیه که عهده دار تمشیت و هدایت و تنظیم امور امرالله اند آنکه : باید حتی القوه اعتماد و محبت نفوسی را که بر خد متشان مفتخرند جلب نمایند و نظریات ملحوظه و عواطف عمومیه و اعتقادات شخصیه بهارانی را که بر ترویج مصالح عالیه شان مکلفند تحری کنند و با آن آشنائی یابند و مذاکرات و تمشیت امور عمومیه خویش را بنحوی انجام دهند تا از اینکه شائبه نفرد و کناره جوئی باشد و تهمت استتار پذیرد و فضای اختناق آور تحکم و استبداد در رای را بوجود آورد بلکه پاک و مبری و از هر قول و فعلی که رائجه غرض ورزی و خود خواهی و تعصب از آن استشما

شود کاملاً فارغ و مقدس باشد و در همین آنکه حق مقدس اتخاذ تصمیم نهائی را برای خود مسلم و محفوظ میدانند باید باب مذاکره و محاوره با افراد جامعه را مفتوح دارند و به گله و شکایات نفوس توجه نمایند و از پیشنهادها و نظریاتشان حسن استقبال کنند و احساس تعاون و تعاضد و شرکت در امور و حسن تفاهم و اعتماد متقابل را بین خود و سایر بهائیان تقویت نمایند .
ماده پنجم . بیت العدل اعظم :

بیت العدل اعظم مرکب از نه نفر عضو از رجال است که شرح ذیل از میان افراد جامعه بهائی انتخاب شده باشند :

بند اول . انتخابات :

اعضاء بیت العدل اعظم بوسیله اعضاء محافل روحانیه ملیه در مؤتمری بنام انجمن شور روحانی بین المللی با ابداء رأی سری انتخاب خواهند گردید الف . انتخابات بیت العدل اعظم هر پنج سال یکبار صورت میگیرد مگر اینکه در این باره بیت العدل اعظم قرارداد دیگری دهد .

اعضاء منتخبه تا زمانیکه قائم مقامان آنان انتخاب نشده و اولین جلسه خود را تشکیل نداده باشند بعضویت باقی خواهند بود .

ب . محافل روحانیه ملیه بعد از آنکه برای شرکت در انجمن شور روحانی بین المللی دعوت گردیدند صورت اسامی اعضاء خود را به بیت العدل اعظم اعلام و ارسال خواهند داشت و تصویب صلاحیت و شرکت نمایندگان در انجمن شور روحانی بین المللی با اختیار بیت العدل اعظم خواهد بود .

ج : وظیفه اصلیه انجمن شور روحانی بین المللی انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم و مشورت در مسائل مربوط به امر بهائی در سراسر عالم و ایصال نظریات و پیشنهادهائی جهت ملاحظه بیت العدل اعظم خواهد بود .
د : جلسات انجمن شور روحانی بین المللی بطریقیکه در هر زمان بیت العدل اعظم معین نماید منعقد خواهد شد .

ه : بیت العدل اعظم برای نمایندگانیکه شخصاً نتوانند در انجمن شور روحانی بین المللی حضور یابند قراری خواهد داد تا بتوانند رأی خود را جهت انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم ارسال دارند .

و : هرگاه بیت العدل اعظم در موقع انتخابات تشخیص دهد که تشکیل انجمن شور روحانی بین الملی غیر عملی و یا مخالف حکمت است در باره طرز اجرای انتخابات تصمیم خواهد گرفت .

ز : در روز انتخاب باید آراء منتخبین رسیدگی و شمرده شود و همیشه نظار که بدستور بیت العدل اعظم معین شده اند آنرا تصدیق نمایند .

ح : اگر یکی از اعضا محفل روحانی ملی که قبلاً رأی خویش را باپست ارسال داشته در فاصله بین اهدا رأی و تاریخ شمردن آراء از عضویت محفل روحانی ملی خارج شده باشد رأی ارسالی او معتبر خواهد بود مگر آنکه در آن فاصله جانشین او انتخاب و رأی عضو جدید به هیئت نظار رسیده باشد .

ط : اگر بعلمت تساوی آراء انتخاب اعضای بیت العدل اعظم در تصویب اول تکمیل نگردد باید بین نفوسیکه آراء مساوی دارند یکبار یا بیشتر اخذ رأی شود تا تمام اعضا بیت العدل اعظم انتخاب گردند و در این انتخابات اضافی انتخاب کنندگان عبارت از اعضا محافل ملیهای خواهند بود که زمان اخذ رأی عضو محفل باشند .

بند دوم . خالی مانده محل عضویت :

محل عضوی در بیت العدل اعظم وقتی خالی میباشد که عضوی از اعضا فوت نماید یا مشمول یکی از مواد ذیل گردد :

الف : هرگاه عضوی از اعضا بیت العدل اعظم گناهی ارتکاب نماید که در حق صوم ضرری حاصل شود در اینصورت بیت العدل اعظم میتواند او را اخراج نماید .

ب : چون بیت العدل اعظم تشخیص دهد عضوی از اعضا قادر بایفاء وظایف محوله نیست میتواند او را از عضویت معاف دارد و محلش را خالی اعلان نماید .

ج : عضو بیت العدل اعظم فقط هنگامی میتواند از عضویت بیت العدل اعظم کناره گیری نماید که استعفای او مورد تصویب بیت العدل اعظم قرار گیرد .

بند سوم . انتخاب تکمیلی :

هرگاه در عضویت بیت العدل اعظم محلی خالی بماند این هیئت در اولین فرصت ممکنه دعوت با انتخابات تکمیلی را اعلان خواهد نمود مگر آنکه خالی بودن محل در تاریخی باشد که به تشخیص بیت العدل نزدیک به تاریخ انتخابات مقرر کلیه اعضا^{اعظم} بیت العدل اعظم باشد در چنین مورد بیت العدل اعظم میتواند اكمال عضویت را به انتخابات مقرره موکول نماید . اگر انتخابات تکمیلی صورت گیرد همان اعضا محافل ملیه ایکه در وقت انتخابات تکمیلی سمت عضویت محافل را دارند باین انتخاب خواهند پرداخت .

بند چهارم . جلسات :

الف : چون نتیجه انتخابات بیت العدل اعظم معلوم شود عضویکه پیش از دیگر اعضا رای داشته باشد اولین جلسه بیت العدل اعظم را دعوت خواهد کرد و در صورت غیبت یا عدم استطاعت او این دعوت با عضو دیگری است که بعد از او پیش از دیگران حائز رای باشد و هرگاه دو نفر یا بیشتر متساویا حائز اکثر آراء باشند تشکیل جلسه بدعوت فردی صورت خواهد گرفت که بحکم قرعه بین این نفوس تعیین شده باشد . کلیه جلسات بعدی بنحوی که بیت العدل اعظم معین نماید تشکیل خواهد شد .

ب : بیت العدل اعظم هیئت عامله ندارد و برای اداره جلسات و تصمیمات امور در هر زمان بنحوی که صلاح داند اقدام خواهد کرد .

ج : تصمیمات بیت العدل اعظم با مشورت تمام اعضای آن هیئت صورت میگیرد مگر در مواردیکه بیت العدل اعظم اجازه دهد برای رسیدگی بامور مشخصه معینه کمتر از نه نفر از اعضا بذاکره و اخذ تصمیم بپردازند .

بند پنجم . امضاء :

امضاء بیت العدل اعظم " The Universal House Of Justice " یا بلسان فارسی " بیت العدل اعظم " است که با اجازه و تصویب بیت العدل اعظم توسط یکی از اعضا^{اعظم} ذیل اوراق صادره مرقوم و به مهر مخصوص هیئت مهور خواهد شد .

بند ششم . سوابق :

بیت العدل اعظم برای ثبت وضبط مصوبات خود هر زمان ترتیبی
را که مقتضی داند اتخاذ خواهد نمود .
ماده ششم . انتخابات بهائی :

برای اینکه مقصد و کیفیت روحانی انتخابات بهائی محفوظ بماند باید
از تسمیه نفوس و سائس تبلیغاتی انتخاباتی یا هر نوع روش یا عمل دیگری که
مضر بحال آن مقصد و کیفیت روحانی باشد بکلی احتراز واجتناب نمود . در هنگام
انتخابات حالت سکون و توجه لازم تا در آن محیط شخص انتخاب کننده بتواند
فقط بنفوس رای دهد که بر اثر دعا و توجه و تعمق بقلبش القا شده باشد .
بند اول . کلیه انتخابات بهائی باستثنای انتخابات هیئت عامله
محافل روحانیه محلیه و ملیه و لجنات امریه با اکثریت نسبی با رای
مخفی بعمل میآید .

بند دوم . انتخابات هیئت عامله محافل روحانیه با لجنات با اکثریت
مطلق برای مخفی صورت میگیرد .

بند سوم . هرگاه در انتخاب هیئتی بعلت تساوی آراء تمام عده اعضا
در انتخاب اول تعیین نشوند انتخاب یا انتخابات دیگری میان
نفوس متساوی الرای مجری خواهد شد تا اینکه کلیه اعضا تماما
انتخاب گردند .

بند چهارم . هیچ فردی از افراد بهائی نمیتواند وظائف و حقوق
انتخاباتی خود را بد دیگری واگذار و یا وکاله از طرف دیگری این
وظیفه را انجام دهد .

ماده هفتم . حق تجدید نظر :

بیت العدل اعظم حق تجدید نظر در تصمیمات و اقدامات محافل
روحانیه اعم از ملیه و محلیه دارد و میتواند آن تصمیمات و اقدامات
راتا بعد یا تعدیل یا نسخ و تبدیل نماید و حق آنرا دارد که
در هر امری که یک محفل روحانی از اقدام و اخذ تصمیم اهمال
ورزد مداخله کند و چنانچه مقتضی داند به آن محفل دستور
اقدام دهد و یا راسا در آن باره خود اقدام نماید .

ماده هشتم. استیناف :

حق استیناف در موارد ذیل محفوظ و طرز اجرای آن بدینقرار

است :

بند اول .

الف . هر فردی از افراد يك جامعه بهائی میتواند از تصمیم محفل روحانی محلی خود به محفل ملی استیناف دهد و محفل ملی میتواند قضاوت در قضیه محوله را خود برعهده بگیرد و یا برای تجدید نظر مجدداً به محفل محلی احواله دهد . هرگاه این استیناف مربوط به عضویت فردی از افراد در جامعه باشد محفل روحانی ملی موظف است رسیدگی به موضوع را خود برعهده گیرد و رأی صادر نماید .

ب : هر فردی از افراد بهائی میتواند از رأی محفل روحانی ملی خود به بیت العدل اعظم استیناف دهد و بیت العدل اعظم میتواند قضاوت در قضیه محوله را خود برعهده گیرد و یا آنرا به همان محفل روحانی ملی برای اخذ تصمیم نهائی مرجوع دارد .

ج : هرگاه فیما بین دو یا چند محفل از محافل محلیه اختلافی حاصل شود که بر حلش قادر نباشند هر يك از آن محافل میتواند موضوع را به محفل روحانی ملی ارجاع نماید و در اینصورت محفل ملی بنفسه قضاوت در موضوع را برعهده خواهد گرفت و اگر رأی محفل روحانی ملی راهریك از آن محافل مزبور نامناسب داند و یا هرگاه هر يك از محافل محلیه اقدامات محفل روحانی ملی خود را مخالف مصالح و حفظ وحدت جامعه محلی خویش تشخیص دهد در هر دو مورد چنانچه بذل مساعیش در رفع اختلاف نظر با محفل ملی به نتیجه نرسد حق خواهد داشت موضوع را به بیت العدل اعظم استیناف دهد و بیت العدل اعظم میتواند قضاوت در موضوع را خود برعهده گیرد و یا آنرا برای اخذ تصمیم نهائی به محفل روحانی ملی ارجاع دهد .

بند دوم. استیناف دهنده اعم از فرد یا موسسه باید در وهله اولی بهمان محفلی که درباره را پیش تقاضای استیناف داده مراجعه و استدعا نماید که آن محفل یا در موضوع تجدید نظر نماید و یا آنرا بمقام بالاتر احاله دهد در صورت اخیر محفل مکلف است استیناف را با شرح و تفصیل کامل تقدیم دارد چنانچه محفلی از ارجاع استیناف بمقام بالاتر امتناع ورزد و یا ارجاعش را بعهدہ تاخیر اندازد استیناف دهنده میتواند را «سا» قضیه را بمقام بالاتر احاله دهد.

ماده نهم. هیئت های مشاورین:

موسسه هیئتهای مشاورین را بیت العدل اعظم ایجاد نموده است تا وظائف مخصوصه صیانت و ترویج امرالله را که به حضرات ایادی امرالله تفویض گشته به آینده ایام امتداد بخشد اعضا این هیئتها را بیت العدل اعظم معین و منصوب میکند.

بند اول. دوره خدمت هر عضو مشاور و همچنین تعداد مشاورین هر هیئت و حوزه اقدامات و عملیات هر یک از هیئتهای مشاورین را بیت العدل اعظم تعیین میکند.

بند دوم. هر یک از مشاورین بعنوان مشاور فقط در حوزه خدمت خود انجام وظیفه مینماید و چون محل اقامت خود را بنقطه ای خارج از حوزه مذکور انتقال دهد بالطبع انتصاب خویش را از دست خواهد داد.

بند سوم. رتبه و مقام و وظائف مخصوصه يك مشاور او را از عضویت در تشکیلات اداری محلی و ملی معاف میدارد ولی چنانچه بعضویت بیت العدل اعظم انتخاب گردد از عضویت در هیئت مشاورین معاف خواهد بود.

ماده دهم. هیئتهای معاونت:

هر حوزه ای دارای دو هیئت معاونت است یکی جهت صیانت و دیگری جهت ترویج امرالله و تعداد اعضای هر یک از این هیئتها را بیت العدل

اعظم معین میکند اعضای این هیئتهای معاونت تحت اداره هیئتهای مشاورین در هر قاره خدمت مینمایند و نماینده و مساعد و مستشار آنان خواهند بود .

بند اول . اعضای هر هیئت معاونت راهیئتهای مشاورین قاره از بین باران هر حوزه معین خواهند کرد .

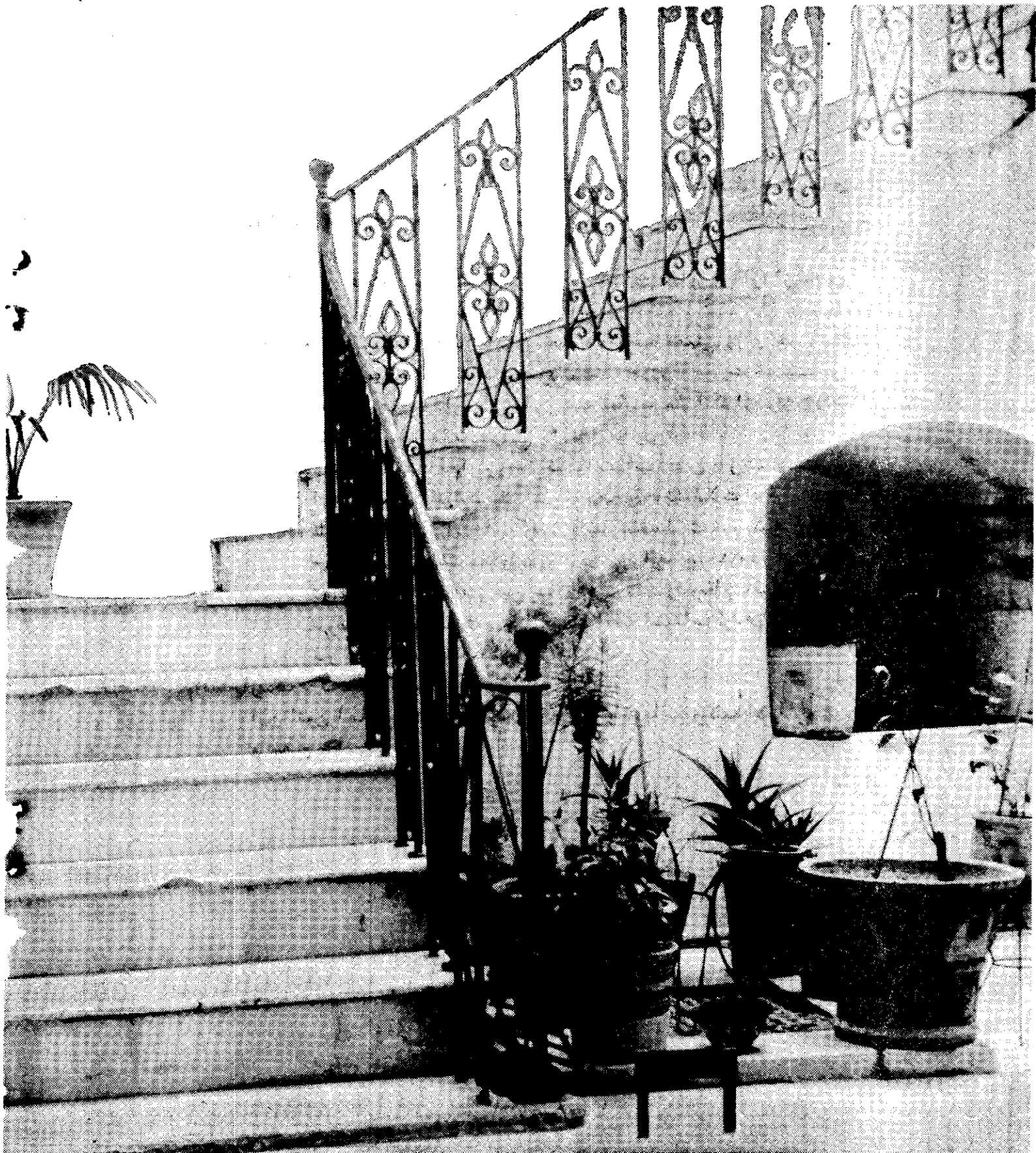
بند دوم . بهر يك از اعضا هیئت معاونت ناحیه معینی برای خدمت واگذار میشود و نمیتوانند در خارج از حوزه ما مورثت خود بعنوان عضو معاونت انجام وظیفه نمایند مگر آنکه از طرف هیئت مشاورین وظائف مخصوصی به آنان محول گردد .

بند سوم . عضو هیئت معاونت صلاحیت انتخاب شدن در تشکیلات اداری امری را دارد ولی هرگاه بعضویت تشکیلات اداری چه ملی وجه محلی انتخاب گردد باید شخصا تصمیم بگیرد که آنها میخواهد در هیئت معاونت بخدمت پردازد و یا خدمت اداری را تعهد نماید زیرا در عین حال نمیتواند در مقام باقی بماند و در صورتیکه بعضویت بیت العدل اعظم انتخاب گردد از عضویت در هیئت معاونت معاف خواهد بود .

ماده یازدهم . تعدیل و اصلاح

این قانون اساسی را بیت العدل اعظم میتواند با حضور کلیه اعضا تعدیل و اصلاح نماید .





پله داخلی بیت عبود منتهی به اطاق محل نزول کتاب مستطاب اقدس در طبقه فوقانی

تنتشا

والا

نزول

تنت

سرگرد

کتاب اقدس

نصرت الله محمد حسینی

بافتعاست. این صحیفه* علیا از قلم اعلیٰ به
القاب و اسما* عدیده چون ناموس اکبر - لوح
اقدس - امّ الکتاب - مرجع اعلیٰ - فرات الرحمہ
مشکوٰۃ الفلاح - قسطاس الہدای - امّ الالواح

کتاب مستطاب اقدس امّ الالواح و
امّ الکتاب دور مقدس بہائی بتصریح حضرت
ولی عزیز امر اللہ در سال ۱۸۷۳ میلادی و در
سجن عکا از براہ ابھی جل شانہ عز نزول

روح الكتب - ميزان الله - حجه العظمى -
برهان الرحمن - روح الحيوان - ميزان العدل
و سفینه الاحكام تسمیه گردیده است.

مصطلح ام الكتاب در دور اسلام به آیات
محکمتان فرقان حمید اطلاق گردیده و به استناد
آیه کریمه " کتاب احکمت آیاته " و نظائر آن به
اعتبار دیگر تمامی قرآن شریف بوده است.

بامراجعه به معاجم و کتب لغت موجود
چون فرهنگ دهخدا - فرهنگ معین -
برهان قاطع - لسان العرب منتهی الارب
اسرار الاثار عمومی و خصوصیه (فاضل مازندرانی)
و نیز تفاسیر موثق اسلامی توان دریافت که
ام در لغت بمعنای مادر و اصل و مایه، و
کتاب بمعنای نوشته - فریضه - حکم و مقرره
است و این ترکیب اضافی چنانکه معروض افتاد
در دور اسلام به معظم قرآن و محکمتان آن و به
ام الفرقان یعنی سوره فاتحه قرآن اطلاق
شده است.

در آثار مقدسه حضرت رب اعلی کل آثار
صادره از قلم نقطه و در مواضعی کتاب بهمان
فارسی و نیز علم الهی و فیض اقدس ربانی به
ام الكتاب تسمیه گردیده و حتی پیش از نزول
کتاب اقدس در الواح جمال ابهی این
عنوان به آثار نقطه اولی اطلاق شده است
چنانچه در لوح ملا احمد یزدی صادر از قلم
مبارک بسال ۱۲۸۲ قمری در آورده در خصوص
حضرت اعلی میفرمایند " انه لسلطان الرسل
و کتابه لام الكتاب " .

زیلا " به نقل شمه‌ای از بیانات حضرت
نقطه اولی در خصوص معنای عام ام الكتاب
من پردازد :

" ان اصبر یانکر الله ولا تحزن فان ایامک
فی ام الكتاب . . . لمسطور " .

صحیفه بین الحرمین "

" ان هذا صراط علی عند ربک بالعقیق
قد کان فی ام الكتاب لدینا لعلی و علی الحق
الاکبر قد کان عند الرحمن حکیمًا و انه الحق
من عند الله و علی الدین الخالص قد کان فی ام
الكتاب حول الطور مسطورًا " .
" قیوم الاسماء "

" ان هذا لهو السر فی السموات و الارض
و علی الامر الیدیع بایدی الله العلی قد کان
بالحق فی ام الكتاب مکتوبًا " .
" قیوم الاسماء "

" یا عباد الرحمن ان الله ما خلقکم و ما رزقکم
الا لامر قد کان عند الله فی ام الكتاب علی الحق
بالحق عظیمًا " .
" قیوم الاسماء "

" یا قره العین قل للعالم الجلیل جعفر
العلوی انک علی الحق لو کنت بالباب لله
ساجدًا " لقد کنت فی ام الكتاب عند الله
محمودًا " .

" قیوم الاسماء " و خطاب به سید جعفر کشفی
والد جناب وحید دارابی "

در آثار نازله از قلم ابهی بلحاظی مراد از
ام الكتاب و ام اللواح و بعضاً " صحیفه " حصراً
و ام البیان فیض اقدس و وحی مقدس است و نیز
به کل آثار صادره از مخزن قلم اعلی و خاصاً
به الواحی چند اطلاق شده و در مفهوم اخص
نفس کتاب اقدس است و بعضاً " به الواح متمم
کتاب اقدس نیز عنایت شده است . در الواح
جمال قدم جل جلاله لفظ کتاب و لوح بارها
با ترادف مضمون و مفهوم و بجای هم نازل گشته
است چنانچه خود میفرمایند " انا نسفی الكتاب
مره باللوح و اخری باسم آخر ثم اللوح بالكتاب
و باسمًا " اخری انه لهو الحاکم علی ما یرید .
" اسرار الاثار ذیل کلمه لوح "

لفظ کتاب حاوی معانی بسیار است در این
مقام استناد به بیان طلعت ابهی بجاست
قولها اعلی :

" هوالمین العظیم امروز کتاب من غیر
ستر و حجاب جمیع احزاب را بافق اعلی دعوت
فرمود اوست کتاب اعظم که در فرقان به ام الكتاب
و نها عظیم مذکور و از برای کتاب معانی
لا تحصى بوده و هست و همچنین دفاتر لا تعد
یک دفتر او دنیاست و نفس دنیا از کتاب
محسوبست و اوست کتابی که دارای جمیع اشیا
و اقالیم عالمست یک کتاب از قلم قدرت و صنع
مکتوب و یک کتاب از قلم عباد مسطور کلمی
احصیناه کتابا" و لکن این کتاب از قلم اعلی جاری
و نازل و اقتدار قلم اعلی خارج از حد احصا
... و یک کتاب بصحیفه حمرا" و او مخصوص
است به ذکر جواهر وجود (۱)

در آثار جمال ابهی الواحی بانام اقدس
و قدس نیز نازل گردیده که تفصیل هر یک
مخالف ایجاز و خروج کامل از موضوع مقال است.
لوح اقدس از الواح متمم کتاب اقدس و در عکس
به افتخار فارس سوری از علمای مسیحی مومن
به امر مبارک نازل شده است. سپس فارس سوری
در زندان اسکندریه وسیله یار محمد نبیل
زندی به امر اعظم هدایت گشته و بعد هسا
مصدر خدمات عظیمه شده و تنی چند از
مسیحیان را در ظل امر مبارک وارد کرده است
لوح مبارک اقدس چنین آغاز میشود " هذا
لوح الاقدس نزل من الملکوت المقدس لمن
اقبل الي قبله العالم الذی اتى من سما القدر

بمجده الاعظم ."

بخش اعظم لوح اقدس شامل بیان تحقق
بشارت و نبوات انبیا بنی اسرائیل و حضرت
مسیح نسبت به امر مبارک است و جمال قدم
جل جلاله در این اثر نفیس مسیحیان را بسه
اقبال به امر بدیع دعوت میفرمایند .

آغاز چند لوح که باثر خامه ابهی به لوح
القدس تسمیه یافته بدین گونه است :

" هذا لوح القدس قد نزل بالحق من
لدن عزیز حکیم"

" هذا لوح القدس قد فصلنا من ام الیهان"
" هذا لوح القدس قد جعل الله مقام

النقطه"

" هو الاقدس الامنع ابهی هذا لوح
القدس یذکر فیہ ما یشتعل به قلوب العباد"

(اسرار الاثار ذیل کلمه قدس)

و نیز لوح ملاح القدس که بکرات زیارت
آنها به احباب توصیه فرموده اند در قریه و
مزرعه وشواش ملکی جناب کلیم در کنار بغداد
و در سال ۱۸۶۳ میلادی نازل گردیده است .

در بیانات مبارکه ذیل صادر از قلم اعلی
عبارات ام الكتاب و ام اللواح وارد شده که

مفهوم خاص و عام آنها از متن بیان توان دریافت :

" امروز آیات ام الكتاب بمشابه آفتاب
مشرق و لایح بکلمات قبل و بعد مشتبه نشده و
نمیشود"

(کلمات فرد وسیه)

" حمد مقدس از ادراک عقول ساحت
امنع اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزااست که

(۱) ماخذ این بیان مبارک الواح فتوکی شده موجود در محفظه آثار ملی است که وسیله
جناب احمد یزدانی علیهها الله ضمن استخراج و تنظیم عمومی آیات استنساخ گردیده
است. نصوص ابهی که از مجموعههای خطی در این نوشته نقل شده از منبع مذکور
اخذ گردیده است.

بیک کلمه علیا که از مشرق سما ام کتاب اشراق نمود بحر بیان ظاهر و امواجش باهر

(کتاب اشراقات ص ۲۲۵)

" بیقین مبین بدان هر کلمه از کلمات که از افق سما علم الهی اشراق نماید آن در نامه های آسمانی و صحیفه حمراء که ام کتاب جزوی از آنست ثابت و محقق است .

(مجموعه الواح خطی)

" هو العزیز الباقی القیوم هذا لوح قد انزلہ اللہ حینئذ بالحق وجعلہ حجۃ للعالمین و انه بنفسه لکتاب مبین تنزیل من اللہ العزیز المقتدر الجمیل و فیہ احصی اللہ علوم الاولین والاخرین و قدر فیہ حکم البالغۃ التي لن یطلع بحرف منہا کل من فی السموات والارضین الا من شاء اللہ و هذا من فضل اللہ علی الخلق اجمعین قل انه لام کتاب لان فیہ لا یری الا اللہ و امر . ان انتم من العارفين و انه لام الواح لان منه فصلت الواح المبین العزیز القدر

(مجموعه الواح خطی لوح مبارک رضوان

الاقرار)

" انا انزلنا فی کل شأن مالاتعادلہ

کتب العالم شهد بذک ام کتاب

(مائده آسمانی جز ۴ ص ۲۲۵)

" طوبی لنفس عملت بها انزلہ الرحمن فی کتابها لا قدس الذی تزین بالاحکام قل ان کتاب هوسما قد زینها بانجم الا و امر والنواهي شهد بذک من عنده ام الالواح .

(مجموعه الواح خطی)

" در هر کسره لوحی از الواح ویا بهائی از ام کتاب ارسال شود محبوب است چه کسه کلمه الهی بر روح بیفزاید و قلب را بدریسای فرح و آزادی راه نماید .

(مجموعه الواح خطی)

" یشهد بذک من عنده ام ان کتاب

(بارها در الواح مختلف)

" بشارت اول که از ام کتاب در ایمن

ظهور اعظم بجمع اهل عالم عنایت شد محسو حکم جهان است از کتاب

(لوح بشارات)

" قل هذه لسما فیها کنزام الکتاب لو انتم تعقلون

(کتاب اقدس)

" امروز ام کتاب امام وجوه احزاب ذکر

مبدأ و مآب میفرماید .

(اسرار الاثار ذیل کلمه ام)

" بسم المہمین علی ماکان کتاب نزلت آیاته

لعن شاء انه فصل من ام کتاب من لسی العزیز الوهاب

(اسرار الاثار ذیل کلمه مہمین)

" هذا کتاب من نقطه الارضی بهائیه

الی الذی سعی فی جہودہ الاسما بالکاظم و کان من المومنین فی ام الالواح مکتوبا

(دعا . مصدره بیان بدعوہ محیی الانام)

" عنقریب آنچه مشہود مفقود خواهد شد و

آنچه باقی و دامنست کلمه الله بوده و هست و

آثارش را مجو نیاید و با و نرسد و ثمراتش بدوام

ملک و ملکوت باقی و پایند ماست بمحواللسه

ما یشاء و یثبت و عنده ام کتاب .

(مجموعه الواح خطی)

بهر حال همانگونه که معروض افتاد مراد

از ام کتاب در معنای اخص ام کتاب دور

بهائی و آن کتاب اقدس است که بفرموده مرکز

میثاق خاتم کل کتب و ناسخ جمیع صحائف

و زبر الواح است و اینست عین بیانات مبارکه

در مدلول فوق در خطاب به جناب فاضل

مازندرانی قوله الاتم : کتاب اقدس که مہمین بر

جميع كتب وصحف و زبراست و كل آنچه در آن مذکور ناسخ جميع صحائف و كتب حتى اوامر و احكام و اعلان و اظهار آن ناسخ جميع اوامر غير مطابق و احكام غير متساوي مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور.

و نیز در خطاب مبارک به جناب علی قبل اکبر است قوله لا علی : " کتاب شریعت الهیه ایمن حزب بهائی کتاب اقدس است و او خاتم کل کتاب و بنص قاطع ناسخ احکام بیان ."

در این مقام شایسته است در بیان جامعیت و اعظمت و اهمیت کتاب مستطاب اقدس چند فقره از بیانات مبارکه جمال الهی نقل شود و هی هذه :

" تمسکوا بالکتاب الا قدس الذی انزلناه الرحمن من جبروته المقدس المنیع انه لیسزان الله بینکم یوزن به کل الاعمال من لدن قوی قدیر طوی لمن وجد منه حلاوه بیان ربه و شرب من کلماته کثیرا و امر الله رب العالمین "

(لوح عند لیسب)

" کتاب اقدس از ملکوت مقدس الهی نازل باید کل بان عمل نمایند قسم بمری امکان که بحر حیوان در او مستور است و نفعه رحمان از او در مرور ."

(مجموعه الواح خطی)

" الیوم باید جميع باو امر الهیه که در کتاب اقدس نازل شده متمسک باشند و کمال حکمت مابین خلق مشی کنند اینست امر الله طویسی لك وللعاملین "

(مجموعه الواح خطی)

" حضرت مبشروح ماسواه فداه احکامی نازل فرموده اند ولیکن عالم امر معلق بود بقبول لذا این عهد مظلوم بعضی را اجرا نمود و در کتاب اقدس عبارات اخری نازل و در بعضی توقف

نمودیم الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید و بعضی احکام هم بدعا نازل طوی للفائزین و طوی للعاملین ."

(کتاب اشراقات ص ۸۳)

" قد انزلنا فی السجن کتابا سمن لدی العرش بالکتاب الا قدس و فیه شرعنا الشرایع و زیناه باو امر ربک الامر علی من فی السموات و الارضین قل یا قوم تمسکوا به ثم اعملوا بما نزل فیه من بدایع احکام ربکم الغفور الکریم ."

(لوح میر عبد الرحیم)

" هذا کتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الا قوم بین العالمین قل انه لمطیع علم الله لو انتم تعلمون و مشرق او امر الله لو انتم تعرفون "

(کتاب اقدس)

" قل تالله الحق لا یغنیکم الیوم کتیب العالم ولا ما فیه من الصحف الا بهذا الکتاب الذی ینطق فی قطب الابداع انه لا اله الا انا الحکیم العلیم ."

(کتاب اقدس)

مقدمات نزول کتاب اقدس

بنا آنکه نزول کتاب اقدس مقدر و مسلم بود و جمال قدم جل جلاله در رساله شریفه ایقان نیز به صدور آن اثر جلیل اشاره نموده و فرموده حضرت ولی امر الله آن سفر عظیم را " مهیمن بر جميع صحف و كتب الهیه " بیان فرموده بودند معذک چون میقات الهی نرسیده بود در آغاز

الاعمال • اذا فزتم بهذا المقام الاسنى
والا فاق الاعلى ينبغي لسكل نفس ان
يتبع ما امر به من لدى المقصود لانيهما
مما لا يقبل احدهما دون الآخر هذا
ماحكم به مطلق الالهام • ان الذين
اوتوا بصائر من الله يرون حدود الله
السبب الاعظم لتنظيم العالم وحفظ الامم
والذى غفل أنه من همج رجاج • انا
امرناكم بكم حدود النفس والموى

بسمه الصالح على ما كان وما يكون
ان اول ما كتب الله على المباد عرفان
مشرق وجهه ومطلع امره الذى كان
مقام نفسه فى عالم الامر والخلق من
فاز به قد فاز بكل الخير والذى منع
انه من اهل الضلال ولو ياتى بكل

ورود به ادرنه نفوس را به اتباع از او امر بیهان
 دعوت میفرمودند تا آنکه فصل اکبر واقع و بحر
 بیان الهی اشد از قبل موج گشت بشا'نسی
 که نفوس کثیره از کاتبین آثار روز و شب به تحریر
 ما'لوف و میرزا آقا جان کاشانی خادم اللسه
 روزان و شبان در محضر مبارک حاضر و به تحریر
 و کتابت آیات مشغول و حضرت غصن اعظم بسه
 تسوید آن ما'نوس بودند و میرزا باقر شیرازی از
 کتاب وحی هر روز د و هزار بیت تحریر میکرد
 معذلك چنانکه باید از عهده' انجام این مهم
 برنی آمدند . در آن ایام باران ایران نیز به
 دفاع از امر جدید برخاستند و اصطلاح اهل
 بیان به اهل بها تغییر یافت و تحیت الله اکبر
 که معمول در میان بود به تکبیر الله ابهسی
 تبدیل شد . در آن اوقات که فصل اکبر به اوج
 اعتلاء' میرسید و حجاب اکبر بکلی خرق و امر الله
 به ملوک و سلاطین و فلاسفه و علما' و دیگر طبقات
 ملل مختلفه' عالم ابلاغ عمومی میشد بتدریج
 احکام جدید که رافع احکام بیان بود صادر
 و نازل و منتشر میگردد و بخشی از احکام و
 حدود بلسان پارسی نازل ولی بجهتی ارسال
 نشد چنانکه نفس جمال قدم جل جلاله بدین
 امر در لوح مبارک با مضاء' خادم مورخ ۱۵ جمادی
 الاولی ۱۲۹۰ قمری تصریح میفرمایند قولها العزیز
 " در سنین معدوده از اطراف بعضی مسائل
 در احکام الهیه سئوال نمودند ولیکن قلم اعلی
 متوقف در ارض سر بلسان پارسی مختصری نازل
 ولیکن بطرفی ارسال نشد حب الامر در محل
 محفوظ بود . "

پس از استقرار جمال قدم در سجن عکا
 عرائض دوستان مبنی بر استعلام از احکام
 جدید پیش از پیش بساحت مبارک متواصل گشت
 و حجم آن عرائض بشا'نسی عظیم شد که بروایت

آقا رضا قناد همراه ده الهی بیست عریضه در
 این خصوص بسمع مبارک میرسید . از جمله
 نفوسی که کرارا' رجای صدور و نزول کتاب
 احکام داشتند در انطباعات بهائی حد حاج
 میرزا حیدر علی اصفهانی - ملا علی اکبر آبادی
 شه میرزای - ملا زین العابدین نجف آبادی
 ملقب به زین المقربین - حاجی شاه محمد امین
 منشادی ملقب بسه امین -
 البیان رانام برد هاند . سر انجام کتاب اقدس
 عز نزول یافت و شمس او امر الهیه از افق
 ام الکتاب طالع شد ولی بملاحظات بجهتی
 ارسال نگشت تا میقات معین رسید و امر بسه
 ارسال و انتشار کتاب اقدس شد . لطائف
 و دقائق این منع و ارسال را از مطاوی چند
 فقره از بیانات مبارک الهیه که ذیلا' رج میشود
 توان دریافت:

" در این ظهور اعظم اکرم مع آنکه ایامی از
 ظهور قلم نگذشته حکمتی مستور و سر بیست
 مقتوع و وقتی بوده مخصوص مطلع نشده و نخواهد
 شد با و نفسی مگر آنکه در کتاب مکتون نظر نماید
 پس از خدا بخواه که بآن کتاب فائز شوی چه که
 هنوز ظاهر ننمودیم و ظهور آن در سه' مشیت
 معلق بوده و خواهد بود . " (مجموعه الواح خطی)
 " قد حضرت لدی العرش عرائض شستی
 من الذین آمنو و سئلوا فیها الله رب ما یسری
 و ما لا یسری رب العالمین لذا نزلنا اللوح
 و زیناه بطراز الامر لعل الناس با حکام ربهم
 یعملون و كذلك سئلنا من قبل فی سنین
 متوالیات و اسکتنا القلم حکمه من لدنا الهی
 ان حضرت کتب من انفس معدودات فی تلك
 الا یام لذا اجبناهم بالحق بما تحیی بسه
 القلوب " (کتاب اقدس)

" این بسی واضح و معلومست از یومیکه

کتاب اقدس از سما مشیت نازل شده در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقته از اطراف از احکام الهی سئوال نمودند و بکمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد .

(مجموعه الواح خطی)

" واما درباره کتاب اقدس مرقوم داشته بودید مخصوص جناب آقا محمد باقر علیه ۶۶۹ بفرستید فارسی آن چند فقره از قبل نازل و بعد قلم اعلی توجه بیبانی نفرمود لذا ارسال نشد . (لوح مبارک مورخ ۱۲۹۶ قمری بامضا خادم خطاب به زین العقبین)

" در سنین معدودات از اطراف عراق بعضی ناس بشطر اقدس وارد و از او امر الهیه سئوال مینمودند انا امسکنا القلم علی ذکرها الی ان اتی المیقات اذا اشرفت من افق اراده ربک شمس الا و امر والا حکام فضلا علی الانام انسه لیهوالغفور الکریم چه که او امر الهیه بمنزله بحر است و ناس بمنزله حیثان سوهم یعرفون ولیکن بحکمت باید بآن عمل نمود مثلا از جمله احکام حلیت الحان و نغمات بوده حال اگر نفسی از اهل بیان جهره باین عمل قیام نماید خلاف حکمت نموده چه سبب اجتناب عباد واضطراب من فی البلاد خواهد شد اکثری ضعیفند و از مقصود الله بعید باید در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری احداث نشود که سبب ضوضا و نفاق و نفاق نفوس غافله گردد .

(مجموعه الواح خطی)

" و در این ایام کتاب اقدس از سما مقدس نازل طوی لمن ینظر فیه ویتفکر فیما نزل من آیات ربه المهیمن القیوم و سبب آنکه در سنین معدوده از اطراف بعضی مسائل در احکام الهیه سئوال نمودند ولیکن قلم اعلی متوقف

در ارض سر بلسان پارسی مختصری نازل و لکن بطرفی ارسال نشد حسب الامر در محل محفوظ بود تا آنکه در این ایام مجدداً عرائف سائلین بساحت اقدس حاضر لذا باهدع الحان بلسان آیات این کتاب بدیع منبع نازل و چون جناب آقا ج م علیه بها الله در اینجا تشریف داشتند آنچه حال مصلحت اظهار آن بود بایشان عنایت فرمودند یعنی اذن فرمودند که نسخه از آن بردارند انشاء الله بآن فائز خواهید شد و بمقتضای حکمت عمل خواهید نمود طوی لذائقه بجد حلاوتها و لذی بصر بعرف مافیها و لذی قلب بطلع برموزها و اسرارها . (لوح مبارک به امضا خادم و بافتخار ملا علی اکبر ایهادی مورخ ۱۲۹۰ قمری)

محل نزول کتاب اقدس

رود هیکل اطهر جمال قدم به سجن اعظم در ۳۱ اگست ۱۸۶۸ برابر با ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵ بود مدت ۲ سال و دو ماه و پنج روز در قشله عسگریه محبوس و مسجون بودند سرانجام چهار ماه پس از شهادت حضرت غصن اطهر چون قشله مورد نیاز عساکر عثمانی بود امر صادر که حضرت بها الله آن مکان را ترک نمایند لذا حضرت بها الله و عائله مبارکه به بیت ملک که در بخش غربی عکا قرار داشت تشریف بردند و پس از حدود ۳ ماه اقامت در بیت ملک به بیت خوام که مقابل بیت مذکور قرار داشت نقل مکان فرمودند و پس از چند ماه به بیت رابعه تشریف بردند و بعد از چهار ماه اقامت در بیت رابعه بیت عبود محل استقرار طلعت قدم شد . خانه عبود ملکی عبود تاجر

زمان نزول کتاب اقدس

از صرايح الواح جمال قدم و قرائن موجود در کتاب اقدس و دیگر نصوص الهیه توان دریافت که آغاز نزول این اثر جلیل در نخستین سالهای ورود آن حضرت به سجن عکا بوده است.

در خصوص ذلت و خسران ناپلئون سوم پادشاه فرانسه در نفس کتاب و خطاب به ویلهلم اول امپراطور آلمان چنین صادر گردیده است قوله الحق: "اذکر من کان اعظم منک شاهنا و اکبر منک مقاما" این هو و ما عنده انتهه و لا تکن من المراقدين انه نبذ لوح اللّٰه ورائه اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنس و الظالمین لذا اخذته الذلّه من کل الجهات الی ان رجع الی التراب بخسران مبین.

ناپلئون سوم در سال ۱۸۷۰ میلادی برابر با ۱۲۸۷ هجری قمری در جنگ با ویلهلم اول مغلوب گشته خائبا "خاسرا" در نهایت ذلت در سال ۱۸۷۳ (۱۲۹۰ قمری) درگذشت.

و نیز در خصوص شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام در حقوق و فقه اسلام که در سال ۱۲۸۶ قمری درگذشت چنین مسطور است قوله العتین: "اذکروا شیخ الذی سعی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصر لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی اللّٰه من ینق القمح و الشعیر و کان ینکتب علی زعمه احکام الله فی اللیل و النهار و لما اتی المختار مانعه حرف منها . . ."

که از مدلول بیان مبارک توان مستفاد داشت این بیان پس از درگذشت شیخ مذکور صادر شده است. و نیز در خطاب مبارک به میرزا یحیی ازل در این صحیفه علیا چنین صادر

مسیحی و شامل در بخش بود بخش شرقی که معروف به بیت عودی خمار است و بخش غربی که موسوم به بیت عبود است در حقیقت بخش شرقی یا عودی خمار مقر جمال ابهی و عائله علیا گشت و تقدیری کوچک بود که سیزده نفر از افراد عائله رجالا "ونسا" در یک حجره مستقر شدند و در حجره مذکوره بود که تنی از منسوبان که در رف خوابیده بود هنگام خواب در غلطید و بر روی هیکل اطهر حضرت عبد البهاء که در کف حجره استراحت فرموده بودند افتاد. در آن احوال گروهی از اصحاب و همراهان در منازل و اماکن دیگر و اکثرا در کاروانسرای معروف به خوان عوامید اقامت کردند و محل مذکور تا صعود جمال قدم و جلوس مرکز میثاق محل استقرار آنان بود. حضرت بهاء الله نیز در بخش شرقی حجره ای را اختصاص بخویش داده بودند و در آن حجره بظاهر محقر بود که ام الكتاب امر بهائیس و اعظم و اکبر صحف عالم کتاب اقدس شرف نزول یافت. پس از اقتران حضرت عبد البهاء با منیره خانم عبود بخش غربی بیت را نیز تحویل هیکل اطهر نمود این بود که حضرت بهاء الله حجره محل نزول کتاب اقدس را به حضرت عبد البهاء داده و خویش در یکی از حجرات بخش غربی اقامت فرمودند. اقامت حضرت بهاء الله در دو بخش شرقی و غربی بیت عبود رویهم هفت سال طول کشید و در آن احوال وقایع هائله ای رخ داد که شرحش به تفصیل در متون الواح و آثار الهیه و کتب تاریخیه این امر اعظم درج است و ذکرش مخالف ایجاز در کلام.

يا ملاء الارض اعلوا انوا و امرى سبح
 عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی
 لبریتی کذلک نزل الامر من سما
 مشیتہ ربکم مالک الادیان

(آیة ع)

ر کتاب متطاب اقدس ،

قمری چنین نازل: " در این ایام کتاب اقدس
 از سما مقدس نازل طویس لمن بنظر فیه وبتفکر
 فیها نزل من آیات ربہ المہیمن القیوم."
 ودر لوح اشراقات نازل: " و این آیات در
 این مقام در کتاب اقدس در اول ورود سجن از
 سما مشیت الهی نازل . . ."

" قد اخذ الله من اغواك فارجع اليه خاضعا"
 خاشعا" متذللا" . . ."
 که مراد قتل سید محمد اصفهانی است
 که در سال ۱۲۸۸ قمری واقع گردید و روشن است
 که در آن ایام کتاب اقدس در نزول بود فاسخ
 ودر لوح مبارک جمال قدم موخ ۱۲۹۰

ان الذی احذہ جذب محبة

اسمى الرحمن انه یقرء آیات الله

على شان تنجذب به افئدة الراقدين

(آیه ۳۶۴)

(کتاب مستطاب اقدس)

در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و کمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد .

(ماخذ اسرار الاثار)

و در آثار حضرت عبدالهیها بتقریب ۵۰

و در لوح مبارک بامضاء خادم : " در این
حین بآیه مبارکه کتاب اقدس که در اول سجده از
ملکوت مقدس نازل متذکر شد م . "

(ماخذ مجموعه امر و خلق)

و در لوح جمال نیازل : " این بسی
واضح که کتاب اقدس از سما مشیت نازل شد و

سال پیش و بیست و پنج سال پیش بیان فرمودند که همه مبین شروع نزول کتاب اقدس در اوائل ورود به سجن عکا بود ماست. به یقین میتوان بیان نمود که خاتمه نزول این سفر عظیم در سال ۱۲۹۰ قمری برابر با ۱۸۷۳ میلادی واقع و این همان تاریخی است که هیکل اطهر حضرت ولی امرالله را آثار مبارکه خویش خصوصاً "گد پاسزهای تصریح فرموده فاند .

انتشار و طبع و ترجمه کتاب اقدس

کتاب اقدس در اوایل سال ۱۲۹۰ قمری به ایران ارسال گشت و از آن پس نسخ متعدد آن در جمع احباب انتشار یافت ولیکن بعدها حضرت عبدالبها امر به تطبیق نسخ کتاب اقدس با نسخه خط جناب زین المقربین فرمودند چنانکه در لوح مبارک به افتخار میرزا فضل الله معاون التجار شهید نراقی است قوله المتین :
" کتاب اقدس را بخط من ادرك لقاء ره
حضرت زین المقربین تطبیق نمائید . . . خط جناب زین صحیح است . "

تاریخ امر مبارک گوید که نسخه اولین پیش از سایر بلاد در قزوین و طهران زیارت گردید و از آن دیار بسائر انحاء انتشار یافت و بهمان مبارک جمال قدم نازل در لوح حاج محمد رضای اصفهانی در خصوص شربت افیون که در آفتاب و پیش از ایمان بدان مبتلا بود به امر مبارک جمال ابهی به کتاب اقدس ضم شد و بعدها در لوح مبارک اشراقات حکم جواز اخذ رسد

نقود را از کتاب اقدس محسوب داشته و در اشراق ششم در خصوص تعلق امور ملت به بیت عدل میفرمایند " این فقره از قلم اعلی در ایمن حین مسطور و از کتاب اقدس محسوب امور ملت معلق است بر جمال بیت عدل الهی . "

و در لوح بشارت عظمی از قلم مالك قدم نازل قوله الافضل " در ایامی که احکام از سما مشیت مولی الانام نازل بعضی ارسال شد و بعضی حسب الامر از کتاب اخذ شد "

و تمامیت آن کتاب مقدس از اقلام مبارکه شایع اعظم و مرکز میثاق اتم و هیکل و لایت اتم تصریح گردید . و در خصوص ورقه آخری که صلاه تسع رکعاه در آن نازل حضرت عبدالبها در لوح میرعلی اصفرا اسکونی چنین فرمودند " در خصوص صلوه تسع رکعات سؤال فرموده امید آن صلوه با کتبی از آثار درست ناقضان گرفتار منحصر بآن نه جمیع امانات این عهد را مرکز نقض سرقت نموده جمیع احباب در ارض اقدس مطلع بر آن . "

و نیز در لوح مبارک بافتخار میرزا مهدی - شریک حاجی امین میفرمایند : " از کتاب اقدس سؤال نموده بودی همین است که طبع شده چند حکم متمم دارد که با اثر قلم مبارکست لکن اوراق عبدالبها را ناقضین سرقت نمودند و آن ورقه نیز در بین آن اوراق است . "

طبع اول کتاب اقدس در سال ۱۳۰۸ قمری به ضمیمه الواحی چند در بمبئی میسر گردید و این مجموعه مطبوعه در نزد بهائیان به کتاب اقدس بزرگ معروف گردید . طبع ثانی نیز پس از صعود جمال مبارک بعین طبع اول مطبوعه و منتشر شد و پس از آن دیوار نیز در ایران تنها کتاب اقدس بقطع کوچک طبع و انتشار یافت و در کتب مطبوعه غیر بهائیان نیز گاه تمام و گاه بخشی

بِسْمِ الْخَامِ عَلَى مَا كَانَ وَيَكُونُ

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وجهه ومطلع
 امره الذي كان مقام نفسه في عالم الامر والخلق من فانه قد
 فاز بكل الخير والذي منع منه اهل الضلال ولو يأتى بكل
 الاعمال * اذا فوتم بهذا المقام الاسنى والافق الاعلى يبينى
 لكل نفس ان يتبع الامر به من لدى القصور ولا تهايماً لا يقبل
 احدها دون الاخر هذا ما حكم به مطلع الاطام * ان الذين
 اتوا بصائر من الله يرون حدود الله السبب الاعظم لنظر
 العالم وحفظ الاسم والذي غفل عنه من منح رفاع * انا
 امرناكم بكسر حدود النفس والمعوى لا ما تم من القسم
 الاعلى انه لروح الجيوان لمن في الامكان * قد ماجت بحور
 الملكة والبيان بما حاجت سمعة الرحمن اغتموا بالولي الاليل
 ان الذين تكفوا عهد الله في اوامره وكفوا على اعقابهم اتركوا

من اهل الضلال لدى العنى الشمال * يابلاً الارض اعلموا
 ان اوامرى سورج عنايتى بين عبادى ومفاتيح رحمتى ليرتقى
 كلكم نزل الامر من سما مشية ربكم مالك الاديان *
 لويجد احد حلاوة البيان الذي ظهور من ثم مشية الرحمن
 لينفق ما عنده ولو يكون خزائن الارض كلها ليبيت امراً من
 اوامره المشرقة من افق العناية والالطاف * قل من حدودى
 يترعرف فيسمى ويحانصب اعلام النصر على الفتن والاللال *
 قد تكلم لسان قدرنى في جهوت عظمتى غاطباً لهيرى ان
 اعملوا حدودى حياً لجمال طوبى لطيب وجد عرف الحبوب
 من هذه الكلمة التي فاحت منها نجات الفضل على شأ * لا
 توصف بالادكار * لعمري من شرب رحيق الانصاف من
 ابادى الالطاف انه يطوف حول اوامرى المشرقة من افق
 الابداع * لا تحسبن انا نزلناكم الاحكام بل قمنا ختم الزحيق
 الختم باصابع القدره والافتدال * يشهد بذلك ما نزل من
 قلم الوحي فكروا بالولي الاكثار * قد كتب عليكم الصلوة تسع
 ركعات لله ينزل الايات حين الزوال وفي الكفور والاصال *
 وغفونا عدة اخرى اسماً في كتاب الله انه لعلو الامر القدر
 المنفل * واذا اردتم الصلوة ولوا وجوهكم شطرى الاندس
 المقام القدر من الذي جعله الله مطاف اللأ اعلى ومقبل اهل

از آیات کتاب اقدس نقل و درج گردیده چنانچه تمامی کتاب اقدس در ضمن کتاب معروف^۳ الهابیون و البهائیون فی حاضرهم و ماضیهم^۴ من شده است.

و از قلم حضرت ولی امرالله خطاب به احباب طهران چنین صادر: "از قرار معلوم کتاب اقدس بدون اجازه حکومت طبع شده و این منافی نص قاطع الهی است و البته مرتکب آن باید توبه نماید و استغفار کند و اگر کتابی بدون اذن و اجازه حکومت طبع شود جائز نیست."

و در لوح مبارک خطاب به محفل مرکزی ایران نازل: راجع به انتشار جزوه^۵ مطبوعه سؤال و جواب انتشارش بین مؤمنین جائز ولی تجدید طبع آن جزوه و کتاب اقدس مقتضی نه وقتش خواهد رسید."

اما در خصوص ترجمه کتاب اقدس بعرض میرسانم که حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوح مبارک به افتخار مهربان رستم بطور کلی در خصوص ترجمه آیات میفرمایند قوله الاحلی: "در خصوص ترجمه آیات مبارکه سؤال نموده بودید ترجمه باید در نهایت فصاحت و بلاغت باشد ولی هر قدر ترجمه نصیح و بلیغ باشد قیاس باصل نمیشود کرد زیرا آن الفاظ از فم مطهر صادر و این الفاظ از قلم بشر صادر فرق بی منتهی در میان ... ولی باید نفوس که در عربی و فارسی هر دو نهایت اطلاع و اختیار دارند و بقریحه^۶ سیاله ترجمه مینمایند بترجمه پردازند."

ابتناء^۷ بر مقصود مبارک در بیان فنون در خطابی دیگر میفرمایند: "در خصوص ترجمه کتاب اقدس که یکی از احباء الله نموده مرقوم فرموده بودید اگرچه مقاصد جناب مترجم خیر بود لکن از این جهت که اینگونه امور در این ایام سبب اختلاف میشود لهذا جائزه."

(ماخذ مائده آسمانی جزء دوم)

و نیز حضرت ولی امرالله جل سلطانه در توفیق مورخ ۱۹۲۴ میلادی برابر با ۱۳۴۲ هجری قمری چنین میفرمایند "ترجمه کتاب مستطاب اقدس بواسطه جناب فاضل یزدی اید الله علی نشر آثاره و ترویج کلماته بارض اقدس و اصل و چون طبع و نشر آن حال موافق و مناسب اوضاع حالیه ایران نه نسخه آن نزد این عبد محفوظ است تا انشاءالله من بعد دستور العمل مخصوص و کاملی بواسطه^۸ محفل روحانی طهران ابلاغ گردد و این مهم تحقق یابد."

عرض این نکته ضروری است که ترجمه و تدوین و تنظیم کلی کتاب اقدس در ظل هدایت بیت العدل اعظم و در آتیه اوقات انجام خواهد شد چنانکه اینک ظلیعه^۹ آن نمودار گشته است.

کتاب مستطاب اقدس بتمامه و یا بعضاً از آیاتش وسیله غیربهایان بزبانهای مختلف ترجمه شده که بی شک نزد اهل بها مستند نتواند بود. مترجمین کتاب اقدس بر اثر آگاهی اندک از معارف بهائی و عدم اطلاع بـ مصطلحات و الحان آیات دچار اشتباهات فراوان گشته اند که حتی ذکرش هم از آن مخالف اختصار در گفتار است. از جمله نفوس مذکوره پروفیسور برون مستشرق انگلیسی است که گهگاه در تالیفات خویش به ترجمه فقراتی از کتاب اقدس پرداخته است و نیز آکار میسینس

ای - ای برتلس (E. E. Bertels) / خاور شناس فقید روس چند فقره از این اثر جلیل را به روسی ترجمه کرده است. برتلس از مستشرقین و ایران شناسان بنام جهان است که آثار نفیسی در خصوص ادبیات و عرفان و آئین ایرانیان از خویش بیادگار نهاده است. مجموعه ای از آثار برتلس طی سالهای ۱۹۶۰ الی ۱۹۶۵ در چهار جلد و در ۲۱۳۲ صفحه در مسکو بطبع رسیده

است. کتاب مبارک کلمات مکنونه همواره بر روی میز کار برتلسن دیده می‌شده و در توصیف آیات کتاب اقدس بدین مضمون سخنی ایراد نموده است "کتاب اقدس دارای اوج و حسیف خاصی است که بر لطافت و عظمت این کتاب افزون می‌کند گاه سخن در اوج اغتلاء و بیان از وحدت عالم انسان و کره ارض و بلوغ عالم است و گاه حسیف خاصی طی نموده سخن در خصوص نظافت بدن و اجتناب از مسکرات و عدم ادخال یسد در صحاف و صحن است (۱) متن کامل کتاب اقدس به انگلیسی در سال ۱۹۶۱ میلادی وسیله انجمن سلطنتی آسیائی (The Royal Asiatic Society) در لندن به طبع رسیده است و در چند موضوع از کتاب صفحاتی از اصل نسخه مطبوعه سال ۱۳۰۸ قمری که در پیشش مذکور افتاد، کلیشه شده است. مترجمین کتاب دکتر ارل-ای - الدر Earl E. Elder و ویلیام مک میلر William Mc. Miller هستند که نگارنده شخص اخیرالذکر را با سمیت شبان کلیسای انجیلی طهران بارها در طهران ملاقات نموده و با وی مذاکرات امری داشته است این ترجمه نیز دارای اغلاط و اشتباهات فراوان است و مترجمین مذکور ضمن مقدمه‌های جداگانه که بر ترجمه متن افزودند، بذکر مسائلی پرداخته‌اند که بکلی دور از حقیقت و گویای آگاهی اندک آنان از معارف امر مبارک بهائی است.

پروفسور آ. گ. تومانسکی

(A.G. Taumanski) استشرق و ایران‌شناس

بد و از جمله

کتاب اقدس بر روی میز شهادت حاج محمد رضای اصمعی تا آنجا که در توان داشت بسود احباب کوشید و بدین لحاظ نام خویش جاودان ساخت و هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء در خطاب به او عبارت "ای مسین مظلومان" بکار بردند.

ترجمه روسی تومانسکی از کتاب اقدس در سال ۱۸۹۹ میلادی ضمن نشریات فرهنگستان امپراطوری روسیه در سنت پترزبورگ به طبع رسیده و بعد ها طبع دیگری خورد. است. این ترجمه نیز خالی از اشتباه نمیباشد و چنانچه معروف شد در مورد این مهم از طریق دیوان عدل اعظم الهی اقدام شده و خواهد شد و ترجمه یا ترجمه‌های رسمی کتاب اقدس انتشار خواهد یافت.

در خاتمه این بحث معروف میدارد که هیکل اطهر حضرت ولی امرالله (و نیز تنی چند از یاران رحمان در غرب به ترجمه فقراتی از کتاب اقدس میادرت فرموده‌اند که در لاحق ایام راهنمای مترجمین این سفر جلیل خواهد بود

الواح متبرک کتاب اقدس

الواح صادره از قلم ابهی هریک بلحاظی متمم و شارح دیگری است بدین اعتبار کتاب اقدس متمم الواح اخیری منظور و بعضاً از الواح

(۱) ماخذ عبارات اخیر در خصوص تجلیل پروفسور برتلسن از کلمات مکنونه و محتوای کتاب اقدس تقریرات حضرت ایادی امرالله جناب فروتن در کلاس درس امری سال ۱۳۳۰ شمسی در طهران است.

و آثار نازله دیگر متمم کتاب اقدس ملحوظ و کسل آثار نازله از قلم اعلیٰ بنص جمال ابهسی یک کتاب محسوب است. در بسیاری از الواح صادره پس از نزول کتاب اقدس اوامر و احکام و در تالیق و لطایف بدیعی نازل که درجای خویش مکمل و متمم کتاب اقدس است. واضح است که کتاب اقدس ناسخ جمیع صحائف و کتبی است که با منطوق و مدلول آن اثر جلیل مابینت دارد بنابراین آنچه از مضامین الواح که با مندرجات آن صحیفه علیات تطابق و توافق داشته و با متضمن بدایع اوامر و نواهی است متمم کتاب اقدس محسوب است و آنچه با موارد مذکور در این سفر کریم مابین است مرفوع است. کتبی از الواح نازله پس از صدور کتاب اقدس به تلویح از الواح متمم بشمار رفته که از آن جمله تسوان الواح مبارکه حکمت - کرمل و ابن الذئب را نوشت و نیز کتاب عهدی یعنی کتاب وصیبت جمال قدم که به اکبر الواح و صحیفه حمراء تسمیه شده شارح و متمم کتاب اقدس است.

رساله سؤال و جواب نیز از آثار متمم کتاب اقدس محسوب است. تدوین و تنظیم بیانات جمال قدم بعنوان رساله سؤال و جواب وسیله جناب ملا زین العابدین نجف آبادی ملقب به زین المقربین انجام یافت و شرح ما وقع آنکه شخصی مذکور پس از نزول کتاب اقدس هنگامیکه در روم اقامت داشت در خصوص پیاره‌های از احکام آن کتاب مقدس از محضر ابهسی سئوالاتی نمود و در پاسخ اجوبه لازم صادر گردید این پرسش‌ها و پاسخها وسیله جناب زین تدوین و تنظیم و بساحت جمال قدم تقدیم گردید هیکل اطهر ضحیه نهادند و انتشار آنرا اجازت فرمودند و بعدها به رساله سؤال و جواب مشهور شد حضرت ولی امرالله نیز در آثار مبارکه

خویش همین عنوان را در خصوص اثر یاد شده تکرار فرموده‌اند. به استناد تتبع و تحقیق استاد فقید جناب فاضل مازندرانی شایسته نخستین نسخه منتشره از رساله سؤال و جواب مربوط به سال ۱۳۱۷ هجری قمری و بخط ملا محمد خوانساری خوانسار باشد در این مقام بجاست شمای از بیانات جمال قدم جل جلاله خطاب به حضرت زین المقربین درج گردد:

"جناب زین المقربین انشالله بعنایه الله در کل عوالم فائز باشید سئوالات شما لودی العرش مقبول چه که منفعت کل خلق در اوست و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات الهیه سؤال نمائی انا جعلناک مطلع الخیر للعباد در این ایام بعضی از آیات کتاب اقدس بلسان پارسی بیان میشود و در بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد."

حضرت ولی امرالله به تصریح الواح مبارکه و صایای حضرت عبدالبها را متمم کتاب اقدس ذکر فرموده‌اند که خود موضوع بحث مفصل و مشروحی است. ولیکن الواح مبارکه معینه‌ای از جمال قدم که جمعا در عکا نازل شده بتصریح حضرت ولی امرالله از جمله الواح متمم کتاب اقدس محسوب گشته است و ذیلا در خصوص هر یک شرحی مینگاریم این الواح و نیز نفس کتاب مستطاب اقدس از قلم مرکز میثاق جلیل سلطانه به خواتم الواح و کتب ملقب شده اند قوله الاعلیٰ: "در الواح تجلیات و اشارات و بشارات و کلمات که قبل از صعود مبارک بعدت قلیله نازل و از خواتم الواح است ملاحظه کنند کتاب شریعت الهیه این حزب بهائسی کتاب اقدس است و او خاتم کل کتب و بنص قاطع

ناسخ احکام بیان * (لوح مبارک بافتخار
جناب فلاعلی اکبرایادی امرالله)

این آواچ معینه متممه کتاب اقدس
بتصریح حضرت ولی امرالله در گام پاسزهای
عبارتند از الواح اشراقات - بشارات -
طرزات - تجلیات - کلمات فردوسیه - لوح
اقدس - لوح دنیا و لوح مقصود (کتاب قمرن
بدیع جزه دوم ص ۲۹۸) و فرموده هیگل اطهر
" در عداد اعلی و ابهی شعرات جنبه آن
خزانه علم الهی و هدف غائی و کمال نهائی
رسالت چهل ساله آن جمال مبین است "
(ماخذ اخیر الذکر)

لوح مبارک اشراقات که آنرا با کتاب
مجموعه اشراقات نباید اشتباه گرفت به افتخار
جلیل خوئی که بعدها از جمع اهل بهاء مطرود
گردید نازل شده است و شامل مسائل مهمه ای
در خصوص عصمت مظاهر الهیه و مقام امانت و
صداقت و اتحاد و اتفاق عبد و صلح اکبر و دو
رکن نظم عالم مجازات و مکافات و لزوم اجرای -
حدود الهی و اهمیت و اعظمیت تعلیم و تربیت
اطفال و وظائف رجال بیت عدل الهی و لزوم
رعایت حرمت دین و وسیله اهل ثروت و اصحاب
عزت و قدرت است و حکم جواز ریح نقود نیز
در آخر این لوح مبارک نازل شده است .

لوح مبارک بشارات جاوی تعالیم و حیدودی
چون معاشرت با احزاب عالم بروج و ریحان -
تجویز تعلیم السن مختلفه - امانت و صدق و
صفای اهل بهاء نسبت به دولت متبوع -
صلح اکبر - اختیار عباد در ترتیب البسه
ولحی و اصلاح آن - استغفار عند الله و منع
رهبانیت - تجویز تحصیل علوم و فنون مثبتیه
و جوپ اشتغال به کار و صنعت - وظائف بیت
العدل الهی و منع شد رحال برای زیارت

اهل قبور است .

در لوح منبع طرازات مباحثی چون عظمت
امرالله - لزوم معرفت انسان به نفس خود -
معاشرت با دیان به روح و ریحان - حسن خلق
انسان - مقام امانت و دانائی مطرح است .
لوح مقدس تجلیات به افتخار جناب استاد
علی اکبر شهید یزدی است مشارالیه در واقع
هائله شهدای یزد مورخه ۱۳۲۱ هجری قمری
بدرجه منیع شهادت عظمی فائز گردید .
خدمات فنناپذیر آن شهید مجید در مطاوی
کتب تاریخ امریهائی به تفصیل درج است .
این لوح مبارک علاوه بر بیاناتی در خصوص
مفتریات اعداء امرالهی شامل مباحثی چون
عرفان سلطان قدم و معرفت اسم اعظم و استقامت
بر امرالله و مقام علوم و فنون و صنایع است .

مخاطب لوح افخم کلمات فردوسیه مبلغ مخلص
شهیر بهائی جناب حاجی میرزا حیدرعلی
اصفہانی مؤلف کتاب نفیس بهجه الصدور است
این اثر جلیل (کلمات فردوسیه) علاوه بر
مطالبی در باره لزوم اجتناب از اوهام و نییز
بمان شرایط مبلغین مشتمل بر نکاتی در خصوص
خشیه الله - لزوم تمسک ملوک و سلاطین و روسا
و امراء و علماء و عرفاء به دین - مقام و مرتبت خرد
و عدل و داد - عدم قبول انزوا و ریاضات شاقه
در ساحت الهی - لزوم توجه به یگانگی لزوم
تکلم به دلسان مادری و جهانی و اعتدال در
امور است و ضمن همین لوح مبارک است که
میفرمایند : " اسباب عجیبه غریبه در ارض موجو
و لکن از افئده و عقول مستور و آن اسبابی است
که قادر است بر تبدیل هوا ارض کلبها و سمیت
آن سبب هلاکت سبحان الله امر عجیبی مشاهده
گشت برق یا مثل آن قائد است و به امر او حرکت
مینماید . "

نمود تا در خاتمه مقال بدرج آن مبادرت نماید
 ولكن چون خطاب بیت عدل اعظم الهی به جمع
 اهل بها رسید که در رضوان سنه ۱۳۰ بدیع
 این مهم که مدتی است وسیله آن مرجع اعلی
 انجام شده بر یاران رحمان افاضت خواهد
 شد شایسته دید از درج فهرست مذکور
 خود داری کند و بجا دانست در توضیح
 محتوای ام الكتاب در بهائی به نقل بیسان
 هیکل اطهر حضرت ولی امرالله در اثر جلیل
 خویش گاد پاسزبای پردازد لذا عیناً ترجمه
 بیانات مبارکه از صفحه ۲۹۲ الی ۲۹۸ جز
 دوم کتاب قرن بدیع درج میگردد لیکن ختامه
 مسکا.



لوح اقدس بشرحی که قبلاً مذکور افتاد به
 افتخار قسیس فارس سوری نازل گردیده است
 در این لوح مبارک خطابات مهینهای به ملت
 روح خصوصاً علمای مسیحی فرموده و تحقیق
 بشارات وارده در کتب مقدسه من جمله انجیل
 را بدانان اظهار و اعلام مینمایند.

لوح مبارک دنیا در سال ۱۳۰۸ هجری
 قمری و در حقیقت به افتخار جناب ملاعلی اکبر
 ایاری و حاجی ابوالحسن امین اردکانی نازل
 شده است. شرح احوال این دو نفس جلیل به
 تفصیل در تاریخ امرالله مثبت و ذکر خدماتشان
 جاودانه است. این دو شخص بزرگوار در آن سال
 محبوس و محاط در بلایا بودند که لوح امنیع
 ابهی نازل گردید. در آغاز لوح چنین نازل
 قوله الاعلی: "حمد و ثنا سلطان مبین را لایق
 و سزااست که سجن متین را به حضور حضرت علی
 قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود و بانسوار
 ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت علیهما
 بها الله و بها من فی السموات والارضین."

لوح مقدس دنیا که در جمع اهل بها به
 لوح العالم نیز مشهور گردیده حاوی مسائل
 مهمه ایست که از جمله توان وحدت لسان و لزوم
 تمسک به اتحاد و نیز اشتغال به حرفت و صنعت
 را مذکور داشت.

لوح مقصود در نهم صفر سال ۱۲۹۹ هجری
 قمری و به افتخار میرزا مقصود ساکن قسندس
 شریف و در پاسخ مرقوماتو اشعار مدحیه تقدیمی
 وی نازل شده و توان گفت که حاوی چکیدهای از
 تعالیم سامیه جمال قدم جل اسم اعظم
 است.

در خاتمه معروض میدارد که نویسند مدتی
 کوشید تا فهرستی بالنسبه جامع از مطالب وارده
 در کتاب مستطاب اقدس فراهم کرد و فصل بندی



کتاب اقدس سرور از انتقال جمال اقدس ابی به بیت عودی خمار
(در سال ۱۸۷۳ میلادی) در ایامی که هنوز آن وجود مبارک از طرف
دشمنان خارج و دوستان داخل هردو بمصائبی منتهی محاط و
گرفتار از سما * مشیت رحمانیه نازل گردیده است * این سفر کریم
مخزن لثالی الهیه و منبع فیوضات سبحانیه نظر بوضع اصول و تعالیم
ضعیفه و تأسیس مؤسسات بدیعه و تحیین وظایف مقدمه مرجوعه
بجانشین شارع قدیر در بین صحف و اسفار سماویه بی نظیر و مثیل
و عدیل است زیرا بر خلاف توراة و سایر زبر آلهیه که قبل از آن کتاب

نازل و در هیچیک اوامر و دستورات شارع شریعت و حامل رسالت
 ربانیه به نحوی که خود بیان فرموده بدون و مسطور نیست و برخلاف
 انجیل که در آن کلمات و بیانات معدودی که بحضرت مسیح نسبت
 داده شده هیچیک حائز دستور صریح و روشنی نسبت بطرز اداره ...
 امور آتیه آن دیانت نمیشد و حتی برخلاف قرآن که با وجود صراحت
 و قطعیت احکام و حدود منزله از لسان پیغمبر اکرم در مسئله خطیر
 و مهم خلافت ساکت و صامت باقیمانده کتاب مستطاب اقدس من البذر
 الی الختم از قلم شارع مقدس این دور اعظم تنظیم و تدوین گشته
 و این سفر تویم نه تنها شامل احکام و قواعد و حدود و فرائضی است که
 نظم بدیع الهی بر آن قائم و مؤسس است بلکه وظیفه مقدسه تبیین
 و تفسیر آیات را که بمرجع منصوص و بین مخصوص محول گردیده همچنین
 مؤسسات ضروریه ای را که حافظ وحدت و جامعیت امر الهی است -
 تعیین و تنصیف مینماید .

در این منشور مدنیّت جهانی مؤسس و واضح مقدسش که باوصاف
 والقباقاضی القضاة " و " شارع اعظم " و " منجی و متحد کننده -
 عالم " موسوم و موصوف تأسیس " ناموس اکبر " را بملوک و سلاطین
 ارض ابلاغ و آنان را " ملوک " و خود را " ملک الملوک " میخوانند و
 بصراحت بیان اعلام میفرماید که حق جل جلاله اراده تصرف ممالک
 آنها را نداشته بلکه برای تقلیب نفوس و تسخیر مدائن قلوب ظاهر
 شده است و علما و روسای ادیان را تحذیر میفرماید که " کتاب الله

را با اصول و موازین مصطلحه قوم قیاس ننمایند و در شأن آن میفرماید
 "انه لقسطاس الحق بین الخلق". در آن سفر کریم مؤسسه عظیم الشان
 "بیت العدل" را انشا و وظائف مخصوصه آن را تعیین و ارادات
 آن را مشخص و اعضا آن را بعنوان "رجال عدل" و "وکلاء الله
 و" اما "الرحمن" تسمیه میفرماید و همچنین مقرامرو مرکز عهد و
 پیمان خویش را تلویحاً تعیین و اختیار تبیین آیات و تفسیر کلمات
 کتاب را بفرع مشعب از اصل قدیم مفوض مینماید و نیز مؤسسه ولایت
 امر را با اشاره ضمنی پیش بینی و توه نفاذه دافقه نظم بدیجش را
 تبشیر و مقام عظیم و منبع "عصمت کبری" را توضیح و اختصاص و
 تعلق آن را بمظاهر مقدسه آلهیه تشریح و عدم امکان ظهور مظهر
 امر و شارع جدیدی را قبل از اتمام الف سنه کامله تصریح میفرماید.
 در این کتاب مقدس قلم اعلی صوم و صلوة را واجب و حکم نماز
 جماعت را جز در صلوة میت مرتفع و قبله اهل بها را تعیین حقوق الله
 و احکام ارت را تشریح و مؤسسه مشرق الاذکار را تثبیت و ضیافتات
 نوزده روزه را مقرر و اقامه ضیافت و اطعام را در ایام زائده که به
 ایام ها مذکور و موصوف گردیده تنصیح میفرماید و نیز پیشوائی و
 ریاست روحانی را نسخ و حمل ریاضات و انزوا و ارتقا بر منابر و اقرار
 بمعاصی نزد خلق را نهی و بیع اما و غلمان و تکدی و تقبیل ایادی
 و غیبت و افترا و میسر و شرب افیون و خمر و سایر مسکرات را حرام
 میفرماید بطالت و کسالت را سردود و طلاق را مذموم و آزار و تحمیل بر

حیوان را ممنوع می‌شمارد احکام قتل نفس و حرق بیت و ارتکاب فحشا و سرقت را تعیین و امر ازدواج را تشویق و اصول و شرایط آن را تبیین و اقتناع بزوجهٔ واحده را تصریح می‌فرماید اشتغال بکسب و کار و صنعت و اکتزاف را واجب و آن را نفس عبادت پروردگار محسوب می‌داند لزوم تربیت و تعلیم اولاد همچنین تنظیم وصیت نامه و اطاعت محضه حکومت - متبوعه را تأکید مینماید .

علاوه بر احکام و فرائض مذکوره حضرت بها^۱ الله در این سفر شیع پیروان امر بدیع را بنصایح آلهیه و مواعظ و حکم ربانیه دعوت - می‌فرماید که با جمیع اهل ادیان بکمال روح و ریحان معاشرت نمایند تحصیب و فساد و نزاع و جدال و غرور و استکبار را منع و به تقوی و - طهارت و عفت و امانت و صدق و صفا و مهر و وفا و صبر و اصطبار و عدل و انصاف دلالت و نصیحت می‌فرماید و اهل بها را باین کلمه مبارکه علیا که از مخزن قلم اعلی نازل هدایت می‌فرماید که " کونوا کالاصابع فی - الید و الارکان للبدن " و همچنین بقیام بر خدمت امر و ارتفاع شریعه^۲ مقدسه آلهیه تشویق و آنان را بنصرت محتومه رحمانیه مطمئن و - مستظهر مینماید بانقلاب امور اشاره نموده و حریت حقیقی را در - اتخاذ و اتباع سنن و اوامر ربانی می‌شمارد و نصیحت می‌فرماید که در اجرای حدود و مقررات آلهیه آنان را رأفت اخذ ننماید و مقدم بر کل دو وظیفهٔ اصلیه و فریضهٔ اساسیه را که عرفان مشرق و وحی و مطلع امر آلهی و اتباع از حدود و احکام مقدسه یزدانی است تصریح و

بنهایت تأکید اعلام میفرماید که این دو اصل اصیل پیوسته ملازم
یکدیگر بوده و هیچیک از آن دو بدون دیگری در ساحت قدس الهی
مدوح و مقبول نه " لایقبل احد هما دون الآخر "

دیگر از مسائل مهمه و حقایق بدینه مندرجه در این سفر جلیل
خطبات منیعه ایست که بر رؤسای جماهیر قاره امریک صادر شده و در
آن خطبات شارع قدیر آنان را دعوت میفرماید که یوم الله را مختم
شمارند و هیکل ملک را بطراز عدل مزین دارند و نیز اعضا * مجالس
شور عالم را تعلیم میفرماید که یک لسان و خطعمومی اختیار کنند
و یلهلم اول امپراطور فاتح و غالب آلمان را از غرور و نخوت تحذیر و
فرانسوا ژرف امپراطور اطیش را بغفلت و قنوت خویش متوجه میفرماید
به " حنین برلین " اشاره نموده و " شواطی نهرین " را بانذارا
شدیده مخاطب میسازد با استقرار " کرسی ظلم " در بدینه کبیره و
فنا " زینت ظاهره " و محن و بلا یائی که سکان آن را احاطه
خواهد کرد اخبار مینماید . ارض طامولد جمال اقدس الهی را بخطاب
روح بخش و تسلیت آمیز " یا ارض الطام * لا تحزنی من شئی قد جعلک
مطلع فرح العالمین " مستبشر و امیدوار میفرماید به " صوت رجال
خراسان در ذکر خداوند رحمن و ظهور اصحاب " باس شدید " در
ارض کرمان که بارتفاع امر الهی در آن سرزمین قیام خواهند نمود و عده
میفرماید و بصرف فضل و عطا برادر بیوفائی را که چنان ظلم و عدوان در
حق آن جوهر محبت و وفا پسندیده مطمئن میسازد که اگر چنانچه

از غرور و استکبار بگذرد و بساحت قدس الهی رجوع و استعفار نماید
خد اوند " غفور و کریم از سیئات او درگذرد و مشمول عفو و غفران خویش
نماید . این مسائل و حقایق مندرجات کتاب مقدسی را که از قلم شارع
عظیم بالقاب فخیمه " فرات الرحمه " و " قسطاس الهدی " و " صراط
الاقوم " و " حیوة العالم (۱) " ملقب و موصوف گردیده است تکمیل
مینماید .

جمال اقدس الهی احکام و حدود آلهیه را که مشتمل بر قسمت
اعظم این کتاب مبین است به " روح الحیوان لمن فی الامکان " و " .
حصن حصین (۱) " و " انمار سدر " امرالله (۱) " و " السبب -
الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم " و " مصباح الحکمه والفلاح " .
و " عرف قمیص " و " مفاتیح رحمت " الهی برای عباد تعبیر و توصیف
نموده است و نیز در شان این صحیفه علیا میفرماید " قل ان الکتاب
هو سطره قد زیناها بانجم الاوامر والنوامی " و همچنین " طوسی از
برای نفسی که آن را تلاوت نماید و در آیات منزله از ساحت خداوند
مقتدر کریم تأمل و تدبر کند بگوای مردمان بید قبول آن را اخذ نمائید
قسم بجانم که این کتاب بشارتی نازل شده که عقول انسانی را متحیر
نماید این است اعظم گواه من برای اهل عالم و اقوی دلیل خداوند
رحیم برای من فی السموات و الارضین (۱) . " و نیز میفرماید " خوشا
بحال ذائقه ای که حلاوت آن را درک نماید و دیده ای که اسرار
(۱) ترجمه

مودعه در آن را مشاهده کند و قلبی که اشارات و رموز آن را بیابد
 قسم بخدا بیانات ضمیمه و اشارات مستوره آن بدرجه ای عظیم
 است که فرائض عالم از تفصیل و تشریح آن مرتعش و مرتعد گردد (۱)
 و بالاخره میفرماید " کتاب اقدس شائق نازل شده که جاذب و -
 جامع جمیع شرایع الهیه است طوبی للقارئین طوبی للمعارفین طوبی
 للمتفکرین طوبی للمتفلسفین و بانبساطی نازل شده که کل را قبیل از
 احاطه نموده سوف یظهر فی الارض سلطانه و نفوذه و اقتداره " .
 پس از نزول کتاب مستطاب اقدس و تشریح حدود و احکام
 الهیه الواح شمالیه دیگری نیز از یراعه مشیت مالک بریه عز نزول
 یافت که در آن صحائف مقدسه اصول و مبادی سامیه این امر اعظم
 تشریح و بعضی از تعالیم و احکامی که از قبل از قلم اعلی نازل شد
 بود تبیین و تکمیل گردید و در این الواح بدیعه منیعہ بشارات و -
 انذارات جدیدی از سما * اراده * رحمن ظاهر و پاره ای اوامر و نواهی
 که فی الخقیقه مکمل حدود و احکام کتاب اقدس محسوب است وضع و
 مقرر گردید از آن جمله است الواح اشراقات و بشارات و طرازات و
 تجلیات و کلمات فردوسیه و لوح اقدس و لوح دنیا و لوح مقصود .
 این اسفار جلیله که از آثار عظیمه و اخیره قلم خستگی ناپذیر
 جمال اقدس ربیبی محسوب در عداد اعلی و ابهی ثمرات جنیه آن -
 خزانه علم الهی و هدف غائی و کمال نهائی رسالت چهل ساله آن

جمال مبین است .

(۱) ترجمه

د کتر توکل عنقائی

روز عید رضوان است
جشن اهل ایمان است
شاه لامکان امروز
بر سریر امکان است
د رکلام حق این عید
عید حق سبحان است

چونکه د رچنین روزی
اصل نار و نور آمد
مظهر ظهور آمد
با بهاء الابهی گو

مژده باد یاران را
نور کوه طور آمد
یعنی از سواد نسور
نور، فوق نور آمد
مالک ملک غیب
یهوه غیور آمد

بر دل این ندا از عرش
با چه شوق و شور آمد
مظهر ظهور آمد
با بهاء الابهی گو



بین چگونه از مشرق
شمس حق درخشیده
بر جمیع اهل ارض
نور محض پاشیده
از ضمیر خود هرکس
خار شك تراشیده

سینه‌اش چو آئینه
مستضیء ز نور آمد
مظهر ظهور آمد
یا بهاء‌الابهی گو

البشارت‌ای یاران
خیم باد در جوش است
زین رحیق رحمانسی
عالمی قدح نوش است
بی هُش از چنین باد
باد رایت و هوش است

بیل ز جمله باهوشان
هوش او وفور آمد
مظهر ظهور آمد
یا بهاء‌الابهی گو

صور امر اعظم را
گوش هر که بشنیده
از مقابیر اموات
پای دل فرا چیده

جام باده هستی

جاودانه نوشیده

ساقی بقا امروز
با می ظهور آمد
مظهر ظهور آمد
یا بهای الاهی گو

مژده باد باران را
خاصه اهل ایران را
آنکه رشك رضوان كرد
این خراب و ویران را
آنکه روشن از رویش
ساخت چشم کیهان را

با جلال سبحانی
با سپاه و صور آمد
مظهر ظهور آمد
یا بهای الاهی گو

مفخر جهان و جان
خاک پاک ایران است
چونکه از چنین مطلع
نور حق نمایان است
پای فخر این ملت
بر فراز کیهان است

چشم عالم از این خاک
بر جلا و نور آمد

مظهر ظهور آمد
با بهاء‌الابهی گو

اقدس مقدس را
حق به این چنین روزی
بر جهانیان فرمود
از هزائش روزی
بر همه مبارک باد
این عطاء و فیروزگی

بی نصیب از این روزی
هر که با سرور آمد
مظهر ظهور آمد
با بهاء‌الابهی گو

این ترانه را عنقا
با خلوص کامل گفت
تهنیت احبا را
از سراجبه دل گفت
تیرشان بجه اهداف
نشر امر و اصل گفت

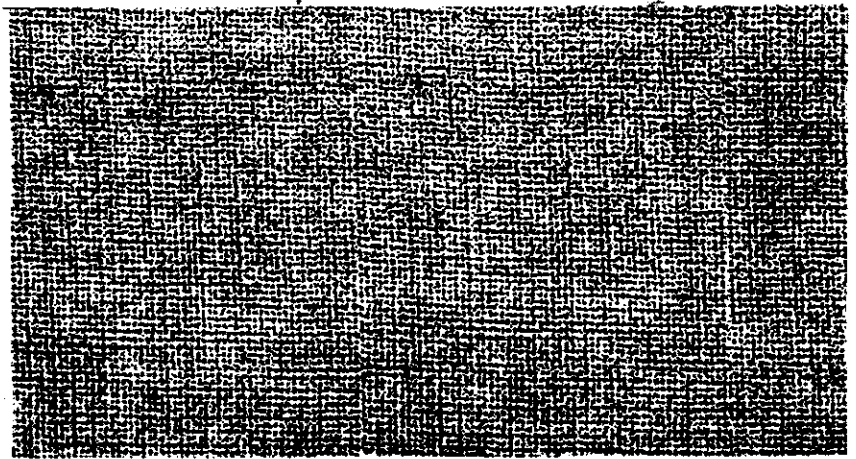
ای بهائیان امروز
وقت عیش و سرور آمد
مظهر ظهور آمد
با بهاء‌الابهی گو

کتاب اقدس

در تابستان سال ۱۳۴۸، جمعی از جوانان مدینه طهران در محضر فاضل جلیل جناب اشراق خاوری کلاسی ترتیب دادند تا کتاب مستطاب اقدس را زیارت و در مورد معانی و مفاهیم آیات مبارکه مندرجه در این سفر کریم مطالعه و مذاقه نمایند. در جلسه افتتاحیه این کلاس که روز دوشنبه هفتم شهرالرحمه ۱۲۶۰ بدیع مطابق نهم تیرماه ۱۳۴۸ تشکیل شد، جناب اشراق خاوری مقدّماتی در باره محل نزول، تاریخ نزول، مقام و مرتبت این کتاب مبارک در میان آثار مبارکه و مطالب مهمه مندرجه در آن، در حد و دی که مقتضای کلاس مزبور بود، بیان فرمودند. این گفتار روی نوار ضبط شد و اینک با اندک تغییری در آن درج میگردد. متصفاً عبدالحی الله جناب اشراق خاوری در مورد کتاب مستطاب اقدس تحقیق و مطالعه بسیار داشته و حاصل این مطالعات در کتابی مفصل در پنج جلد بنام "الطراز الاطلس للکتاب الاقدس" گرد آمده است که کتاب گنجینه حدود و احکام خلاصه‌ای از آن کتاب مفصل است. اکنون که سالی از صعود آن محقق برجسته میگذرد، با درج این مقاله یادش را عزیز میداریم.

آهنگ بدیع

جناب اشراق خاوری



دلیل است که چون در کتاب مستطاب اقدس ذکر مسافرت ملك نمسه به اراضی مقدسه شده و سال این مسافرت معلوم است لهذا کتاب مستطاب اقدس در حدودی نازل شده است که این مسافرت اتفاق افتاده بود. یعنی تقریباً در اواخر سال ۱۲۸۶ ه. ق. از جمله مطالبی که در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده است مسأله سقوط ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است که با کمال ذلت و بدبختی از سریر سلطنت حکمرانی ساقط شد و بعد از تحمل زجر و مشقت بسیار وفات یافت. البته در کتاب اقدس خطاب اصلی به قیصر آلمان است که میفرمایند *متذکر باش، متنبه باش، ندای الهی را بشنو و از امر الهی اعراض مکن، مغرور به جاه و جلال سلطنت و حکمرانی خود مشو، زیرا قبل از تو سلاطین بسیاری بودند دارای عظمت و جلال و آنها امر الهی را نشنیدند و با کمال ذلت به خاک فنا راجع شدند.*

میفرمایند *"انکر من کان اعظم منک شاءنا"* و اکبر منک مقاما" این هو و امثالهم" و مقصود از این بیان مبارک همان ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است. سقوط امپراطوری این شخص در سال ۱۸۷۰ و کسری بود که مطابق میشود با سال ۱۲۸۷ ه. ق. ذکر این جریان

کتاب مستطاب اقدس در سجن اعظم در عکا در اواخر سال ۱۲۸۶ ه. ق. از قلم مبارک نازل شده است. محل نزول کتاب اقدس در بیت عبود بود که الان در سجن اعظم مشهود و معین و محل زیارت زائرین ارض اقدس است.

از جمله مطالبی که دلیل است بر اینکه آغاز نزول کتاب مستطاب اقدس در سال مزبور بود است مطالبی است که در نفس کتاب مستطاب اقدس مندرج است. آغازش در آن سال بود ولیکن چقدر طول کشید تا کتاب اقدس بتمامه از قلم مبارک نازل شده درست معلوم نیست. در کتاب مستطاب اقدس ذکر مسافرت ملك نمسه "فرانسوا ژوزف" نازل شده است. این شخص که در آن ایام از جمله سلاطین معروف بود برای شرکت در جشن افتتاح کانال سوئز با سایر مشاهیر عالم به مصر رفت و بعد از اینکه مراسم افتتاح کانال خاتمه یافت برای زیارت مقامات متبرکه اورشلیم عازم ارض اقدس شد. افتتاح کانال در سال ۱۲۸۶ ه. ق. بود. در کتاب مستطاب اقدس خطاب به ملك نمسه میفرمایند که تو زیارت مقامات متبرکه در اراضی مقدسه آمدی. بیت را زیارت کردی و کسی از عرفان صاحب بیت محروم ماندی. این مسأله

در کتاب مبارک اقدس نشان میدهد که نزول کتاب اقدس تا حدود آن سال هنوز جریان داشته است. يك مطلب دیگر هم در کتاب مستطاب اقدس مذکور است که سال را تعیین میکند و آن عبارت از این مطلب است که در ضمن خطاب به یحیی ازل در کتاب اقدس میفرمایند "یا مطلع الاعراض مع الاغراض" که مقصود از مطلع اعراض یحیی است. وی را نصیحت میکنند متنبه باش میفرمایند که دست از سوء نیست بردارد، دست از حسادت بردارد، مخالفت با حق نکند و با مرالله ساجد باشد و احکام الهی را خاضع و عامل شود. بعد برای تذکر او میفرمایند "قد اخذ الله من اغواك" میفرمایند ای یحیی متنبه شو. خداوند هلاک کرد آن کسی را که ترا گمراه کرد. مقصود از "من اغواك" سید محمد اصفهانی است که از اول ماه فتنه و فساد وبلا و اعراض بود. برای یحیی و امثال یحیی. و این شخص با چند نفر دیگر از پیروان یحیی که نهایت عناد و دشمنی را نسبت بامیر مبارک داشتند در سال ۱۲۸۸ ه. ق. در عکا بدست جمعی از احباب کشته شدند. قتل او سر و صدائی در عکا بجا کرد و حتی کار منجر شد به اینکه جمال مبارک را بدار الحکومه احضار و مورد استنطاق قرار دادند و حضرت عبدالبهاء را در محبس لیسان قریب ۶۰ ساعت محبوس کردند و خیلی اسباب زحمت شدند. چون ذکر کشته شدن سید محمد و هلاکت او در کتاب مستطاب اقدس نازل شده است، از جریان معلوم است که تا اینسال هنوز نزول کتاب اقدس تمام نشده است. در هر حال نزول کتاب اقدس در اواخر ۱۲۸۶ ه. ق. شروع شده و شاید در آخر سال ۱۲۸۸ نزول آن با تمام رسیده باشد.

این بود شرحی درباره سال یا سالهائی که کتاب مستطاب اقدس از قلم مبارک در سجن عکا و در بهت عبود بتدریج نازل شده است. حال نکته دیگری را مورد توجه قرار دهیم. به بینیم که مقام و رتبه کتاب اقدس چیست و چگونه است. در الواح جمال مبارک که شاید متجاوز از پنجاه لوح باشد و بافتخار و اعزاز احبای ایران و غیر ایرانی نازل شده است راجع به کتاب اقدس بیانات مفصله ای میفرمایند. در يك لوح میفرمایند عنقریب احکام کتاب اقدس در شرق و غرب عالم جاری خواهد شد و سبب حیات و زندگی انسانی جاودانی افراد بشر خواهد شد، جامعه بشری را با اتحاد و وحدت و یگانگی در خواهد آورد و نور هدایت الهی را در شرق و غرب عالم منتشر خواهد کرد. و از این قبیل مطالب در الواح در خصوص کتاب اقدس بسیار است. در بعضی الواح از کتاب مستطاب اقدس بالقاب عظیمه متعدد های تعبیر شده است. در يك مقام میفرمایند "فوات الرحمه" فوات الرحمه لقبی است که جمال قدم در باره کتاب اقدس بیان فرموده اند و القاب مهمه دیگر: قسطاس اعظم ام الكتاب و امثال ذلك. درباره هیچیک از الواح مبارکه کلمه ام الكتاب اطلاق نشده و این ام الكتاب اختصاصاً از قلم جمال قدم در باره کتاب اقدس نازل شده است. خلاصه بسیار کتاب مهمی است و همین کتاب اقدس است که سرچشمه و منبع اصلی نظم بدیع الهی است زیرا در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند "قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم" میفرمایند هر سر نظمی، هر قانونی که در عالم باشد متزلزل است ناقص است، سقیم است، نارساست مگر نظم الهی که در کتاب مستطاب اقدس اساسش ذکر شده است و بعد میفرمایند تمام انظمه سقیمه عالم

از بین خواهد رفت و نظم الهی که احکام کتاب اقدس و سایر شوقی که باجمال یا بتفصیل در این لوح مبارک ذکر شد است سبب حیثیات عالم خواهد شد .

حال به بنیم ، بطور اجمال ، که در کتاب اقدس چه مطالبی ذکر شد است . عده آیات کتاب اقدس ، به شمارهای که بنده خود در نهایت وقت انجام داده ام ۴۸۷ آیه است . باستثنای آیه عنوان کتاب اقدس که آیه " بسمه الحاکم علی ماکان وما یکون " میباشد . این شعر نشده زیرا بمنزله عنوان است و از اول " ان اول ماکتب الله علی العباد " تا آخرین آیه ۴۸۷ آیه میشود .

مدرجات کتاب اقدس اولاً " یک سلسله مواظ و نصایح است . دلالت میفرمایند جامعه بشر را به توجه باخلاق نیکو ، صفات پسندیده ، مراعات با مردم ، محبت عمومی ، اجتناب از فتنه و فساد و غیبت و بدگویی و سایر شوون و اجتناب از انتقام جوئی و کینه جوئی و مطالبی از این قبیل که در سراسر کتاب اقدس به تناوب منتشر است . اینها یک سلسله از مطالب است . مطلب دیگری که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده است احکام فرعیهاست . از قبیل صلوة و صیام و مراعات لطافت و نظافت و قیام به تبلیغ امر و وجوب تعلیم و تربیت فرزندان اعم از دختر و پسر و مساکله و مساکله و وظائف اعضا " بیت العدل اعظم و احکام ازدواج و طلاق و از این قبیل مطالب . بعضی از احکام مجمل است و شرحش در الواح دیگر نازل شده است و بعضی هم به تفصیل ذکر شد است .

مطلب دیگری که در کتاب مستطاب اقدس ذکر شد است آیاتی است خطاب به معرضین اهل بیان . یعنی نفوس که بعد از اظهار امر جمال قدم به عرفان حق فائز نشدند و راه امراض

و اعتراض پیچودند . شبهههایی ایجاد کرد و بودند و مورد این شبهات را القا میکردند و بوسیله این شبهات مانع عرفان عباد از وجود مقدس من بظهره الله بودند . مثل مساله مکتوب من بظهره الله که اگر خدا خواهد در ضمن زیارت آیات کتاب اقدس در محل خودش بیان خواهیم رسید . این یکی از اعتراضاتی بود که معرضین بیان آنرا علم کرده بودند و همه جا میگفتند . در کتاب اقدس در ضمن آیات مفصله ای جواب این اعتراض بیانیها را فرموده اند .

در خاتمه همین موضوع است که بحیثی را بعنوان " یا مطلع الاعراض " مخاطب فرموده و او را نصیحت میکنند که دست از مخالفت بردارد و همانطور که عرض کردم با او متذکر میشوند که خداوند آن کسی را که تورا گمراه کرده بود یعنی سید محمد اصفهانی را هلاک کرد و از بین برد . تو مواظب باش که بهلاکت ابدی فائز نشوی و از عذاب ابدی برهی و به عرفان الهی مفتخر بشوی .

مهرسیم بیایاتی که جنبه انذار دارد : از جمله قیصر آلمان است که مورد خطاب آیات مبارکه قرار گرفته است . او را دعوت میفرمایند که بحق توجه کند و عرفان الهی فائز شود ، امر را تحقیق کند و مثل سلاطین معرض یا اعتراض اقدام نکند ، بلکه از بیایاتی که بر معرضین قبل وارد آمده بود تذکر پیدا کند ، تنبه پیدا کند و حقیقت امر را بشناسد . و نیز انذار به ملک نمسه ، فرانسوا ژوزف شده است که مختصری در باره او عرض شد . روسای جمهور آمریکا را نیز طرف خطاب قرار داده اند و آنها را دعوت بحق و حقیقت میکنند . نصایح مشفقانه بیایها میفرمایند که همیشه راه عدالت و رعیت پروری را در نظر داشته باشند . همچنین انذار سلطان

طوبى لمن توجه الى مشرق الاذكار

في الاسحار ذاكرا متذكرا مستغفرا

واذا دخل بقيد صامتا لا صغاء

آيات الله الملك العزيز الحميد

(آية ٢٦٤)

كتاب من كتاب اقدس

قد كتب لمن دان بالله الديان ان
يعسل في كل يوم يديه ثم وجهه ويقعد
مقبلاً الى الله ويذكر خمساً وتسعين مرة
الله ايهي كذلك حكم فاطر السماء اذ
استوى على اعراش الاسماء بالعظمة والاقطار

(آية ٤٨)

(كتاب مطاب اقدس)

عبدالعزیز خلیفه عثمانی است. این مرد سسی و سومین خلیفه آل عثمان و معاصر بانا صبر — الدین شاه بود. کسیکه فرمان مسجونیت جمال قدم را امضا کرد همین شخص بود. از سال ۱۲۷۷ ه. ق. خلافت او شروع شد و تا سال ۱۲۹۳ ه. ق. ادامه داشت. دیگر از انذارات کتاب اقدس یکی هم راجع باسلامبول است که میفرمایند "یا ایتها النقطه الواقعه فی شاطی البحرین" ای نقطه مهمی که در کنار دو دریا قرار گرفته‌ای. مقصود اسلامبول است که در آن ایام پایتخت خلفای عثمانی بود. صریحا "انذار میفرمایند که عنقریب بذلت و خواری گرفتار خواهی شد. نفوسی که در تو ساکنند همه بنوحه وند به میبرد ازند و تو خود خراب و عزت از تو سلب خواهد شد. میفرمایند "اغرتك العزتک الظاهره" آیا این عزت ظاهره تو را مفروز کرده؟ یقین بدان که عنقریب از تو سلب خواهد شد. بعد راجع بسطان عبدالحمید نبوت و پیشگویی میفرمایند. میفرمایند "یا معشر الروم نسمع بینکم صوت الیوم". در جغرافیای سابق و در اصطلاح عرف مردم بخاک عثمانی — میگفتند مملکت روم (که اینک دریای مدیترانه را میگفتند دریای روم). میفرمایند یا معشر الروم". یعنی ای مردم مملکت عثمانی، "نسمع بینکم صوت الیوم"، صدای بوم را در بین شما میشنویم. مقصود از بوم سلطان عبدالحمید است که مقرر بود است بعد از گذشته شدن سلطان عبدالعزیز بخلافت برسد.

یک سلسله بشارات هم در کتاب مستطاب اقدس هست. بشارت بارض طاکه طهران باشد که میفرمایند لحظات عنایت الهی هیچگاه از تو دور نخواهد شد. زیرا تو محل تولد جمال قدم و اسم اعظم هستی. تو ای طهران محلی

هستی که حضرت من پظهرالله در تو متولد شده است. بعد خبر میدهند از انقلاب و اضطراب ایران و اینکه این انقلاب و اضطراب مدتی ادامه خواهد داشت تا وقتی که موقع معینی برسد و دوره اطمینان فرا رسد. "سوف یاخذک الاطمینان بعد الاضطراب" همچنین بشارتی راجع بسرزمن خراسان است. با خطاب "یا ارض الخاء" میفرمایند ای سرزمین خراسان ما صدای رجال الهی را از تو میشنویم. عنقریب رجالی مبعوث خواهند شد که با مرشد متها خواهند کرد والی آخر. راجع به سرزمین کرمان اول انذار میفرمایند. که ای سرزمین کرمان در باطن تو سروصداهائی بلند است. یعنی نفوسی فاسد و مفسد از تو ظهور خواهند کرد که سبب تزییع امرالله خواهند شد و خودشان را رادع امر الهی خواهند پنداشت و بعد میفرمایند مطعن باش ای ارض کرمان که عنقریب نفوسی اولوالبعث شدید یعنی شجاع، نیرومند، قوی، علاقمند و جانفشان از تو ظاهر خواهند شد و امر الهی را نصرت خواهند کرد.

نام یکی دوتن از علماء هم در کتاب اقدس ذکر شده است یکی ذکر حاج کریمخان کرمانی است. میفرمایند، این مرد مدعی مقامی بود و مظهر امر الهی او را براه حق و حقیقت دعوت کرد، الواح برایش فرستادند، آیات برایش فرستادند ولی او اعراض کرد و بحق نائل نشد. یکی هم شیخ محمد حسن پیشوای شیعیان بود که در آن ایام در نجف ساکن و معروف بشیخ نجفی بود. لقب این شخص یا بهتر بگوئیم شهرت این شخص صاحب جواهر الکلام است و باختصار میگویند شیخ محمد حسن صاحب جواهر". جواهر یا جواهر الکلام کتابی است بسیار مفصل در فقه شیعه که شیخ محمد حسن

نجفی در شش جلد بسیار قطور تالیف کرده است و این کتاب در شرح کتاب شرایع الاسلام مرحوم محقق است. کتاب شرایع الاسلام از کتب معروفه فقه شیعه است که خیلی شسته و رفته و جامع تمام ابواب فقه را از کتاب الطهاره تا کتاب النکاحات شامل است. شیخ محمد حسن کتاب شرایع را که خود کتاب مفصلی است شرح کرده است. شش جلد خیلی مفصل تالیف کرده و چاپ رسیده و در نجف و کربلا هنوز هم طلاب علوم دینی از جمله کتبی که باید مطالعه کنند و بخوانند یکی هم همین کتاب "جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام" است. جمال مبارک میفرمایند پادی از شیخ حسن صاحب جواهر کن که این مرد خیال میکرد عالم است، دانشمند است. عمرش را صرف کرد بتالیف کتاب فقه و اصول. ولی وقتی که حقیق ظاهر شد ندای حق را نشنید. موفق بایمان با امر مبارک نشد. لذا تمام زحماتش هدر شد و از بین رفت. و در ضمن ذکری از جناب ملامحمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی فرموده اند: میفرمایند ملاحظه کنید شیخ محمد حسن با آن عظمت و کبریا و دانش محروم ماند ولی یک گندم پاک کن اصفهانی که خالص و مخلص بود بحقیق توجه کرد و با امر مبارک (الیه) در دوره حضرت اعلی (مومن شد). این ملامحمد جعفر که بسه گندم پاک کن معروف است در کتاب مبارک بیان هم ذکرش جاری شده است و این شخص همانست که در قلعه طبرسی در خدمت جناب قاسم و س بشهادت رسید.

مطلب دیگری هم ذکرش لازم است.

میدانیم کتاب الاقدس، اسمی است که حق روی این کتاب نهاد است و کتاب الاقدس بسیار لوح الاقدس نباید اشتباه شود. یک لوح الاقدس

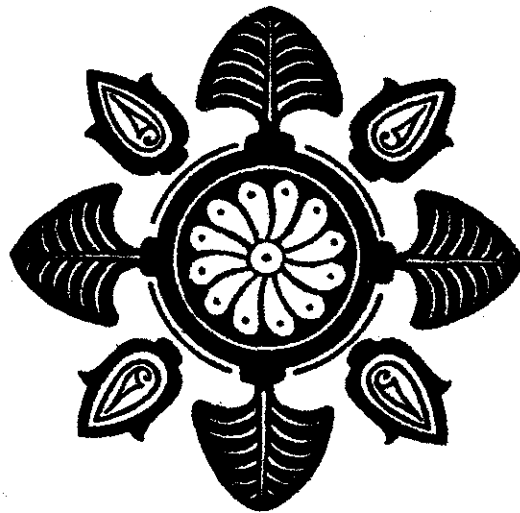
هست که از قلم جمال مبارک نازل شده و در کتاب مبین طبع شده است و تشابه اسمی با کتاب الاقدس دارد. برای اینکه مبارک این تشابه اسمی سبب اشتباه شود مختصری در باره آن عرض میکنم. نزول لوح الاقدس تاریخچه ای دارد: در ایامی که جمال مبارک در آدرنه تشریف داشتند، نبیل زرنده را امر فرمودند بروند به مصر برای تبلیغ امر و ماموریتی که بسا داده بودند. نبیل رفت طرف مصر و در آنجا بواسطه سعایت و اقدام مفسدانه قنصل ایران بحبس افتاد. این واقعه مقارن شد با سفر جمال مبارک از آدرنه بطرف عکا. حکم حکومتی صادر شد که جمال قدم و یاران و اصحاب و عائله مبارک بیرونند به عکا. بعد از مصیبتهای بسیار وسائل ناقص حرکت فراهم شد و جمال مبارک با عائله و مامورین دولتی از آدرنه بطرف عکا حرکت کردند، تا رسیدند به اسکندریه، محلی که نبیل در آنجا محبوس بود. نبیل وقتی وارد زندان شد، بود خیلی غمگین بود. یک هم زندانی داشت که کشیشی بود مسیحی بنام فارس الخولسی نبیل در زندان با وی دوست شد و مذاکرات امری کرد تا وی بظهور پدر آسمانی و رجعت مسیح و سایر نبواتی که در انجیل مذکور است مومن شد. روزی کشیش برای انجام کاری که داشت بیرون رفت و نبیل چند ساعتی تنها ماند. دلش گرفته بود. پشت پنجره محبس نشسته بود و کوجه را تماشا میکرد. با خود زمزمه میکرد و در یاد ایام تشریف بحضور جمال مبارک بود ناگهان دید کسی از جلو پنجره رد شد که بنظرش آشنا بود. خوب نگاه کرد دید آقا محمد ابراهیم ناظر است. آقا محمد ابراهیم کسی بود که در آدرنه ناظر خرج جمال مبارک بود. یعنی مخارج زیر نظر وی اداره میشد و لهذا بسه

ناظر موسوم بود . نبیل از دیدن وی تعجب کرد و صدا زد " آقا محمد ابراهیم" . . " آقا محمد ابراهیم" . وی متوجه شد و آمد پشت پنجره زندان و نبیل جوپای حال شد . آقا محمد ابراهیم گفت جمال مبارك را حکومت حرکت داده و قرار است الان کشتی عوض کنند و من آمده ام با ما مورین دولتی که بعضی احتیاجات را بخرم و بپریم به کشتی . این مژده بزرگی بود برای جناب نبیل اما جلوش میله های آهن بود و نمیتوانست پرواز کند ، از حبس بیرون بیرون و بحضور جمال مبارك شرف شود . ولی با همین شنیدن خبر ورود جمال مبارك باسکله اسکندریه روح جدیدی در نبیل پیدا شد از جا برخاست و شروع کرد به رقص و شعر گفتن (نبیل کارش این بود که هر وقت خیلی مسرور یا خیلی غمگین بود شعر میگفت) . در این بین جناب کشیش وارد شد . دید نبیل طوری بگری شده گفت برادر چه شده ؟ چرا اینقدر خوشحال و مسروری ؟ نبیل آغوش باز کرد و کشیش را در بغل گرفت و غرق بوسه کسرد (حالا نبوس کی بیوس) . او را هم با خود در رقص و پایکوبی شریک کرد . کشیش مرتب میپرسید برادر چه شده ؟ بمن هم بگو . ولی نبیل مرتب شعر میخواند و مشغول ذکر الهی بود . تا بالاخره ماجرا را گفت . گفت که جمال مبارك با ما حکومت با اصحاب و همراهان در اسکله هستند و قرار است بروند به عکا . و نغمه رقصند بالای پشت بام زندان و از دور کشتی را مشاهده کردند . کشیش به نبیل گفت که کاش کسی پیدا میشد و من نامه ای مینوشتیم و او عریضه مرا بحضور مبارك تقدیم میکرد . نبیل گفت . تو نامه را بنویس ، خدا بزرگ است . جناب کشیش نامه ای نوشت خیلی مفصل (البته بحریمی در جبهه) و منتظر شد کسی پیدا شود . تصادفاً

جوانی از آشنایان کشیش بنام کنستانتین به ملاقات وی آمد . نبیل و کشیش بسیار مسرور شدند کشیش به کنستانتین گفت که : خدا ترا رسانده این نامه را بگیر و ببر لب دریا در کشتی سراغ میرزا آقا جان خادم را بگیر و نامه را بآویز . کنستانتین نامه را گرفت و رفت . نبیل و کشیش باز رفتند روی پشت بام تا جریان را تماشا کنند کنستانتین رسید لب دریا . کشتی لنگر انداخته بود . سوار قایقی شد و بطرف کشتی حرکت کرد . ناگهان نبیل و کشیش که از روی بام ناظر بودند ، دیدند که کشتی حرکت کرد و قایق با او نرسید . فریاد کشیش بلند شد و زار گریست . نبیل هم شادش به غم تبدیل شد و بگریه افتاد . چشم بکشتی داشتند که در حرکت بود و قایق هم بدنبال آن در حرکت . ناگهان مثل اینکه پشامدی شده باشد کشتی ایستاد . گویا ناخدای کشتی مشاهده کرد که قایق بسرعت در پی آن روان است و فهمید کاری دارد لهذا امر کرده بود کشتی متوقف شود . کنستانتین بکشتی رسید . میرزا آقا جان را پیدا کرد و نامه کشیش فارس الخسولی را باو داد و بهام عیودیت جناب نبیل زرنده را هم ابلاغ کرد . نامه بوسیله میرزا آقا جان حضور جمال مبارك تقدیم شد . امر فرمودند نامه کشیش را بعدای بلند خوانند و همه شنیدند در همان حین لوجی نازل شد خطاب به نبیل زرنده . حضرت عبدالبهاء غصن اعظم و حضرت میرزا مهدی غصن اطهر هم بپشتهای پشته کنستانتین دادند که در آن چند تا دستمال ، چند شیشه عطر و مقداری گل خشکیده بود و فرمودند اینرا از طرف ما بده به نبیل زرنده و کشیش فارس الخسولی . نبیل و کشیش زرنده ان باین موهبت رسیدند .

جمال قدم دریاها را پیمودند ، وارد حیفا شدند ، و در محل آن سروها که الان معین است قدری استراحت کردند و بعد بطرف عکا تشریف بردند و در عکا پیاده شدند و پاچه مصیبتی راه را از لب دریا تا سجن اعظم طی کردند و در همه حین آیات عظمت و جلال از لسان مبارک جاری بود . حتی معروف است که همینطور که از کوچه و بازار تشریف میبردند بطرف محل سجن ، مردم عکا که جمع شده بودند ، جمال مبارک را بیکدیگر نشان میدادند و میگفتند " هذا الله العجيم " این خدای ایرانیان است . جمال مبارک در طی راه شاخه خشکیده ای در مقابل خود مشاهده فرمودند که آنرا با پا کنار زدند و فرمودند : جزئیات وقایع این ایام از تاریخ ساقط نخواهد شد . حتی ذکر این شاخه خشکیده هم که در

مقابل پای من بود و آنرا بکنار زدیم در تاریخ امر ثبت خواهد شد . وقتی تشریف بردند در سجن و مستقر شدند ، لوحی نازل شد خطاب به فارس کشیش و نام این لوح را فرمودند " هذا لوح الاقدس " . این لوح بکشیش رسید و نسخه ای از آن در کتاب مبین مندرج است (شرح اجمالی این واقعه ، و مقداری از عریضه کشیش و چند لوح از جمال مبارک در اینخصوص در گنج شایگان مندرج است ، طالبان مراجعه کنند) . پس لوح الاقدس با کتاب الاقدس نباید اشتباه شود . لوح الاقدس خطاب به کشیش فارس الخولی است که در عکا نازل شده و کتاب الاقدس ، کتاب آسمانی است شامل احکام و دستورات الهی که باید تا مدت هزار سال جهان بشریت را اداره کند .





"قد انعمت الاشياء في بحر الطهاره في اول
الرضوان اذ تجلينا على من في الامكان
باسمائنا الحسنی وصفاتنا العلیا هذا من
فضلی الذی احاط العالمین لتعاشروا
مع الادیان وتبلغوا امر ربکم الرحمن هذا
لا کلیل الاعمال لو انتم من العارفين"
"کتاب مستطاب اقدس"

مخفف علی فیض



وهرشکوه وعظمت آن افزوده وقلوب یاران الهی
در شرق و غرب و جنوب و شمال جهان طافح از
سرور و حسیوراست. (۱)
خاتمه موفقیت آمیز نقشه نه ساله که
مجاهدین و مهاجرین عزیز در این مدت با سعی
و کوشش متعادی خود و مقاومت با مشکلات و
موانع زیاد بفتح نقاط جدید و تشکیل محافل
و جمعیتها و نقاط منفرد توفیق حاصل نموده
و بر تعداد پیروان اسم اعظم افزوده اند خود
موجب دیگری است که ارواح را باهتزاز آورد
است

صبا به تهنیت پیر میفروش آمدند
که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای
درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

در این ایام مبارک به مناسبت گذشتن
یک قرن از نزول کتاب مستطاب اقدس نساموس
اکبر جامعه بهائی در سراسر جهان به تشکیل
محافل جشن و سرور پرداخته میمنت و مبارکسی
عید اعظم رضوان را صد چندان جلوه گری ساخته

کل امر مستتر من لدن مالک القدر الذی به
ات الساعه وانشق القمر و فصل کل امر محتوم

(۱) در کتاب مستطاب اقدس صفحه ۲۴ خطاب
بسلطین عالم نازل گشته: (یا معشر الملوک
قد نزل الناموس الاکبر فی المنظر الا نور و ظهیر

زیارت پیامهای روح بخش و بشارت و مژده های هیجان انگیز از ساحت منبع بیت العدل اعظم یکی راجع به تدوین قانون اساسی اعظم هیئت تشریحیه جامعه بهائی که حضرت ولی عزیز امرالله در توقیعات مبارکه به (ناموس اعظم) تسمیه فرموده اند (۲) و دیگری تنظیم و تدوین احکام منصوصه کتاب مستطاب اقدس (۳) و دیگری بشارت خرید قصر مبارک مزرعه اولین محلی که حضرت بهال الله جل ثنائه پس از نه سال مسجونیت در قلعه محصنه عکا بآنجا نزول اجلال فرمودند (۴) خاطر احبای الهی را بعنایات والطف غیبیه و تائیدات لاریبیه الهیه که بیش از پیش شامل اقدامات و فعالیتهای خستگی ناپذیر یگانه ملجاء و ملاز اهل بها بیت العدل اعظم الهی است بیشتر امید وارساخته است . اجتماع نمایندگان جامعه بهائی اعضای محافل روحانیه ملیه در ارض اقدس و تشکیل احتفال عظیم روحانی در جوار بقاع متبرکه علیا و تجدید انتخاب اعضای آن معهد اعظمی جهانپان ربه تحولات بزرگی که عالم بشریت را در آتیه نزدیکی به شناسائی یگانه پناهگاه تمدن مادی که بسرعت در پیشرفت و تقدم است امیدوار میسازد .

در این حال بشکرانه این موهبت عظمی و عنایات لاتحصی دست تضرع و ابتهال باستان غنی متعال برداشته و باین راز و نیاز دمساز

میشویم :

" پروردگارا تویی پادشاهی که امرت را جنود عالم منع ننمود . وسطوت ام از اقتدارت باز نداشت تویی آن کریمی که عصیان اهل امکان ملکوت غفرانت را منع ننمود رحمت بمشابه غیث هاطل برعاصی و مطیع نازل . ای رحیم بندگانت را از درهای بخششت منع نما و محسروم مساز تویی بخشنده و مهربان "

برای درك مقام قدرت و عظمت و نفوذ و خلاقیت امر مبارک حضرت بهال الله جلست عظمتی که چگونه سفینه الهی را که در عهد اعلی و عهد ابهی با امواج سهمگین مخالفت و معاندت دشمنان پرکین مواجه بوده هدایت فرموده و عاقبت آنرا بساحل نجات رساند مانند بهتر آنستکه باین قسمت از بیانات مبارکه حضرت عبدالبها توجه نمائیم :

قسمتی از خطابه مبارک در رمله اسکندریه در ماه ربیع الاول سال ۱۳۳۰ " امسال جمال مبارک و حضرت اعلی در زمانی ظاهر شدند که قوه قاهره دول زلزله بر ارکان عالم انداخته بود در محلی معتکف دور از عمار نبود . در قطب آسیا ظاهر شدند و اعدا بجمع انواع اسلحه مسلح بودند . حکایت قبیله قریش نبود . هر دولتی با پنجهزار توپ ده کرور لشکر در میدان حرب جولان میداد . یعنی جمیع دول در نهایت اقتدار بودند و جمیع ملل در نهایت

(۲) در توقیع مبارک ۱۰ صفحه ۱۸۴ " ناموس اعظم نظامنامه و قانون اساسی اعظم هیئت تشریحیه جامعه بهائی بکمال اتقان تدوین گردید .

(۳) در توقیع مبارک ۱۱۰ هدف یازدهم " تنظیم و تدوین احکام منصوصه کتاب مقدس اقدس ام الکتاب آئین بهائی ناموس اکبر میزان الهدی بین النوری و برهان الرحمن لمن فی الارضین و السموات "

(۴) تلگراف مورخه ۱۷ مارچ ۱۹۲۳ بیت العدل اعظم الهی خطاب بعموم محافل روحانیه ملیه

قوت و عظمت اکبر بتاریخ رجوع نمائید از
 بدایت تاریخ الی یومنا هذا در هیچ عصر
 و قریں دول عالم باین اقتدار نبودند و ملل
 عالم باین انتظام نبودند در همچو وقتی شمس
 حقیقت از افق رحمانیت طلوع نمود . ولی در
 نهایت مظلومی وحید و فرید و بی معین و نصیر
 و قوای عالم بر مقاومت جمال مبارک دائماً
 قیام داشت . در موارد بلا هر مصیبتی بوجود
 مبارک وارد شد . بلیه‌ئی نماند که بنهایت درجه
 بوجود مبارک وارد نیامد جمیع تکفیر کردند
 تحقیر نمودند . ضرب شدید زدند . مسجون
 کردند . سرگون نمودند . و هاقبت در نهایت
 مظلومیت از وطن اخراج و نفی بعراق نمودند
 و باره با سلامبول و از اسلامبول بار سوم
 بر میلی منفی نمودند و بعد بخراب تریس
 قلعه‌های عالم مانند قلعه عکافرستانند و در
 آنجا مسجون نمودند . دیگر از این جا موقعی
 بدتر . اعظم برای نفی و حین متصور نمیشد .
 و سرگونی اعظم از این ممکنه . که چهار مرتبه و
 بالاخره در قلعه‌ئی مثل عکا مسجون کردند .
 چنین واقعه‌ئی یعنی چهار مرتبه نفسی از محل
 سرگونی بمحل نفی و از محل نفی بسجن اعظم
 افتد در تاریخ نیست . باوجود این در سجن
 در زیر زنجیر مقاومت به من علی الارض یعنی با
 جمیع ملوک و ملل فرمود . در وقتیکه در زیر چنگ
 و زجر آنها بود آن الواح ملوک صدور یافت
 و اندازات شدیده شد و ابداً در سجن اعتنائی
 بدولتی نفرمودند . مختصر اینست که امرش
 را در سجن جهانگیر کرد . در زیر زنجیر آوازه
 کلمه الله بشرقی و غرب رساند و رایت ملکوت مرتفع
 نمود و انوارش ساطع گردید و جمیع قوای عالم
 مقاومت نتوانست . هر چند بظاهر مسجون بود
 ولی از سایر مسجونین ممتاز بود چه که هر مسجونی

در سجن ذلیل است . حقیر است . و قاعده
 چنین است . ولی او چنین نبود مثلاً جمیع
 ارباب منصب و ما مورین که بودند در ساحت
 اقدس خاضع و خاشع بودند و جمیع زائرین
 احباب مشاهده عیانا مینمودند که بعضی از
 امرا ملکه و سگریه نهایت التماس مینمودند که
 مشرف شوند قبول نمیفرمودند . متصرف عکا
 مصطفی ضیا پاشا خواست پنج دقیقه مشرف
 شود قبول نشد . فرمان پادشاهی این بود که
 جمال مبارک در اطاقی مسجون باشند و اگر نفسی
 بخوهد بحضور مبارک مشرف شود حتی
 متعلقین مبارک ، نگذارند . و در نهایت مواظبت
 باشند که مبادا نفسی حضور رود در همچو
 وقتی مسافر خانه برپا بود و خیمه مبارک در کوه
 کرمل برپا و مسافرین از شرق و غرب میآمدند
 باوجودیکه حکم پادشاهی این بود ولی ابداً
 بحکم پادشاه بتضیق حکومت اعتنا نمیفرمودند .
 در سجن بودند . اما کل خاضع بودند بحسب
 ظاهر محکوم بودند اما بحقیقت حاکم . بحسب
 ظاهر مسجون بودند ولی در نهایت عزت .
 مختصر اینست که جمال مبارک امرش را در زیر
 حکم زنجیر بلند نمود . این برهانست که کسی
 نمیتواند انکار کند . هر نفسی را سرگنون
 مینمودند زار و زبون میشد . معدوم میشد .
 ولی جمال مبارک را سرگونی سبب علو امر شد
 و هر نفسی را مسجون میکنند سبب اضمحلال
 اوست . اما مسجونی جمال مبارک سبب
 استقلال او شد . هر نفسی را بر او جمهور
 هجوم میکنند معدوم میشود . لکن جمهور
 جمهور بر جمال مبارک سبب اشراق نور گشت .
 انوارش ساطع شد . ایاتش لامع گشت . حجتش
 کامل شد . برهانش واضح و لامع گردید .
 حضرت به الله در عهد اعلی قیام به

نصرت امر حضرت اعلی فرمودند و در سنه نسه از
ظهور در حالیکه باجمعی از مومنین در سیاه
چال طهران بانهایت مظلومیت اسیر غل و زنجیر
اعدا بودند مرحله اولی تجلیات انوار الهی
بر قلب مصفای آن حضرت که بسنه تسع بشارت
داده شده بود تحقق یافت و اساس سعادت
آته عالم بشریت باراده الهی در آن امکان
انتسن اظلم پایه گذاری شد .

ابیات مبارک که معروف به رشح عماست
از قلم معجز شمیم آن حضرت در آن ایام نازل
گشته و به تلویحی ابلغ از تصریح به تجلی انوار
الهی اشاره میفرمایند . قوله الاحلی :

رشح عما از جذبه ما میریزد
سر وفا از نغمه ما میریزد
از باد صبا مشک ختا گشته پدید
این نغمه خوش از جمعه ما میریزد
بحر خفا از موج لقا کرده ظهور
وین طرفه عطا از جذبه ما میریزد
نقره ناقوری جذبه لاهوتی
این هرد و زیک نغمه از جو سما میریزد
دور انا هو از چهره ما کرده ظهور
کور هو هو از طغه ما میریزد
یوم خدا از جلوه رب شد کامل
این نغز حدیث از غنه ما میریزد

الی آخر

پس از خاتمه دوران چهار ماهه سجن
طهران فرمان تبعید آن حضرت از ایران
بخارج صادر گردید و آن حضرت باجمعی از
عائله مبارکه و همراهان بطرف بغداد حرکت
فرمودند . این نغی و تبعید آن حضرت فصل
جدیدی در تاریخ قرن اول بهائی باز نمود که
پرحادثه ترین لحظات در تاریخ ادیان عالم

محسوب گردید . موكب مبارك پس از سه ماه
طی طریق در تاریخ ۲۸ جمادی الثانی از سال
۱۲۶۹ مطابق با ۸ آوریل سال ۱۸۵۳ به
بغداد ورود فرمودند و بعد از چند روز به
کاظمین تشریف بردند ولی نماینده ایسران از
حضور مبارك تقاضا نمود که بغداد را برای اقامت
دائمی اختیار فرمایند لذا بعد از یکماه یعنی
اواخر ماه رجب از سال ۱۲۶۹ به بیت حاجیعلی
مدر در یکی از محلات قدیم بغداد که اجازه
فرمودند با عائله مبارکه و همراهان منتقل
گردیده و بعداً بمنزل سلیمان فنام واقع در
محله کرخ که معروف به منزل میرزاموسی بابی
بود نقل مکان فرمودند و این منزل بعداً بسر
حسب خواهش جناب میرزاموسی صاحب منزل
فرزند حاج میرزاهادی جواهری که از قلم اعلی
به حرف البقا ملقب گردید به تملك آن حضرت
درآمده و به بیت الله الاعظم و زیارتگاه اهل
بها منصوص گردید .

در تمام مدت اقامت در عراق تا موقع
سرگونی باسلامبول باستثنای ایام دو ساله
هجرت بسلیمانیه و اعتکاف در کوه سرگلو
در مدینه الله بغداد تشریف دادند کنه
بدرالسلام ملقب گشته و در آیات قرآنی اشاره
باین مدینه منوره گردیده است .

از افق همین مدینه منوره است که انوار
قدرت و جلال الهی ساطع گردید و امرالله که
سراجش خاموش و اصول و مبادیش از اذهان
فراموش شده بود حیات تازه یافت و انهار
معارف الهیه به نزول اثار قلعی آن وجود
مبارک مانند غیث هاطل قلوب و ارواح را زنده
و نشاء جدید بخشید مانند کتاب مستطاب
ایقان در جواب سئوالات جناب حاج سید محمد
خال اکبر و مجموعه جواهراسای کلمات مبارکه

النعوشة في اصابعهم انه طو
المشدة والعليم بكب الارحال
ويده صافي السموات والارض
وساينهما وكان الله بكل شئ
علما ولله وفاء الله ملك
السموات والارض وما بينهما
وكان الله على كل شئ قديرا
هنا ما نقل من قبل وشاذي
نقطة البيان ويقول بالعبودية

استلوا ما بين يديكم في امر الله و
سلطانة قد فتح باب الفصل
على من في السموات والارض
ان عنة الشهور وشعبه عشرها
في كتاب الله قد زين اولها
الاسم لهم على العالمين قد
حكيم الله في الاموات في الآل
والاخبار المبتدئة والاختساب
القضايا الطمينة ووضع الخواص
المنيرة

صفحات از كتاب مستطاب اقدس

مکتونه فارسی و عربی که جوهر تعالیم انبیاء الهی است و رساله هفت وادی در بیان رموز و اسرار عرفانی در جواب سئوالات شیخ محی الدین قاضی خانقین و رساله چهار وادی که بافتخار شیخ عبدالرحمن کرکوکلی نازل گردید و لوح مبارک جواهر الاسرار و لوح مبارک ملاح القدس و لوح مبارک در تفسیر حروف مقطعه قرآن بافتخار میرزا آقا رکا بساز شیرازی و الواح و آثار مبارکه دیگر که نشر و انتشار آن آثار ثمینه باعث انتشار امر حضرت باب و تقویت روح ایمان و ایقان و تهذیب اخلاق پیروان آئین جدید میگردد .

ظهور و بروز اینگونه آثار که عظمت و جلال آن حضرت را بیش از پیش در انظار جلوه گستر میساخت و توجه عامه مردم از هر طبقه بیساحت اقدس آن حضرت سبب بروز کینه و بغض در صدور اعدا از شیعه و سنی گردیده و ورود شیخ عبدالحسین مجتهد معروف جهت تعمیر بقاع متبرکه به اعتبار و ملاحظه این شور و نشور و انجذابات عموم خلق سبب تشدید امر و تحریک تعصبات جاهلانه عوام گردید و بامیرزا بزرگ خان قونسول ایران در بغداد به ضدیت و مخالفت آن حضرت همت گماشتند و آنقدر کوشیدند تا بدستورات اکیده ناصرالدین شاه و وزیر خارجه حاج میرزا حسین خان سپهسالار نمایندگی ایران در دربار عثمانی موفق گردید که موافقت سلطان عثمانی را نسبت بانقتال حضرت بهائیه الله و همراهان باسلامبول بدست آورد .

نامق پاشا نامه عالی پاشا صدراعظم عثمانی را بوسیله منشی خود بنظر مبارک رسانید و آنحضرت حاضر برای عزیمت باسلامبول گردیدند .

باغ نجیبیه روز ۲۱ اپریل از سال ۱۸۶۳ در هنگام حرکت از بغداد محل نزول اجلال

آن حضرت قرار گرفت و مدت دوازده روز در آن محل مصفا اقامت فرموده و جمع زیادی از پیار و اغیار بحضور مبارک مشرف گشته و هر یک بنحوی اخلاص و ارادت و تعلق قلبی خود را بان مظهر ذوالجلال ابراز داشتند . در این ایام است که مرحله ثانی از اظهار امر مبارک تحقق یافت و ابواب لطف و عنایت الهی باردیگر بوجه اهل عالم مفتوح گردید .

و این ایام دوازده روزه بنام عید اعظم رضوان . عید گل شهرت یافته بیش از پیش عظمت امر الهی ظاهر و مقام موعود بیان و حضرت من یظهره الله بقیام آن حضرت پرده از وجه خود بگشود و مصداق بیان حضرت اعلی راجع به (رضوان) که فرمود " و ان تمن علی بلقائك فی الرضوان و نجاتك فی دارالسلام " تحقق پذیرفت . جناب عند لیب در توصیف این عید اعظم

چنین سرودهاست :

سحر نسیم صبا مزده داد امکان را
 که عید رضوان خوش تازه میکند جانرا
 نسیم جنت برخاست بوی مشک و زبید
 مگر بفضل گشودند باب رضوان را
 ز مصر باغ عیان شد جمال یوسف گل
 بگو بشهر دهد مزده پیر کعبان را
 ز شاخ هر شجری بر فروخت آتش طور
 خبر دهید از این قصه پور عمران را
 ز چشم کوه ببارید بسکه گریه شوق
 بکرد غیرت جیحون و دجله دامان را
 بصد شکوه بر افراشت میر جیش بهار
 بسان رایت منصور سرو بستان را
 خزان دواسبه بملک عدم نمود فسرار
 بهار کرد مسخر فضای کههان را
 تمام مرغان در باغ بسته صف گوئی
 فکند باد درو مسند سلیمان را

١٨٧
فدمصم عليكم شرب الأفيون
أنا خذناكم عن ذلك خطبا عظيما
في الكتاب والذي شربنا آله
حتى اتوا أئمة باطل
الآيات

١٨٤
إن الله يبين لكم ما ينصركم ويثبتكم
عن دوزكم أنه هو الفصل السابع
الخير هنا سبب الأفعال التي
تعملون والحمد لله الذي لا ينقض
والآيات من أولهم ثمرون أنا
جعلنا الأرضين علائق يلبس
العلم الأول وهو الأثر الأظم
تزيناه في الواقع اخرى والثاني
تزل في هذا الأثر البديع
وهو

مفاتيح از كتاب مستطاب القديس

کشید دست صبا پرده تاز چهره گل
درید پرده طاقت هزار دستان را
بیا که خیمه بیستان ز نیم و یاده کشیم
که عید گل شده ظاهر بهل شبستان را

ورود مبارک بشهر اسلامبول که در آنزمان پایتخت امپراطوری عظیم عثمانی بود در اول ماه ربیع الاول از سال ۱۲۸۰ مطابق با ۱۶ اوت از سال ۱۸۶۳ مییاشد. مدت توقف همگیل مبارک و همراهان در این شهر چهار ماه بطول انجامید تا دستور دولت مجدد صادر شد که از اسلامبول بادرنه تشریف ببرند. با آنکه در این مورد و موارد دیگر سفیر ایران حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله طبق دستور اکید ناصرالدین شاه نهایت سعی و کوشش را برای تبعید و حرکت آن حضرت بکار برد ولی طرز سلوک و رفتار حضرت بهالاله با ما مورین دولت و سایر نفوس بطوری توأم با استغناء طبع و بزرگواری بود که سفیر مشارالیه همه جا زبان بتحریف و تمجید گشوده و نزد اولیای امور ایران منصفانه محامد اطوار و محاسن صفات و اخلاق مبارک را ستوده و سخنان افترا آمیز معاندین را تکذیب نموده رفع سوء تفاهات را نمود. در هر حال هنوز پیش از چهار ماه از ورود مبارک و همراهان با اسلامبول نگذشته بود که در اثر تاکیدهات مستمر حکومت ناصرالدین شاه به سفیر ایران در اسلامبول که موجبات کدورت اولیای امور رانسبت بآن حضرت فراهم سازد فرمان ظالمانه‌ئی از طرف سلطان عبدالعزیز صادر گردید که آن حضرت و همراهان را در حبس و محبوسه سرمای زمستان بارض سر (ادرنه) تبعید نمایند در این مورد است که اولین لوح مبارک متضمن خطابات قهرآمیز از قلم مبارک نازل و توسط شمس بیگ میهماندار بجهت

عالی پاشا صدراعظم عثمانی ارسال فرمودند. حرکت مبارک از اسلامبول بادرنه بانهایت سختی و مشقت واقع گردید. و مدت چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز توقف مبارک در این محل بطول انجامید و در این شهر قضایا و وقایعی رخ داد که سبب شهرت و عظمت امر مبارک و شرمساری ناقضین و مخالفین گردید. از آن جمله موضوع تقاضای مبالغه است که از طرف ناقضین بعمل آمد و آن حضرت قبول فرموده و تا مدت سه روز در وقت معین به مسجد سلطان سلیم تشریف بردند ولی آنها حاضر نشده و عجزشان ظاهر گردید. در این ایام مرحله سوم اظهار امر مبارک بوسیله نزول الواح خطاب به سلاطین و امرا و دعوت آنان باطاعت از اوامر الهی و ترک جنگ و جدال پرده از رخ بگشود و پیش از پیش اثار عظمت و جلال آن حضرت آشکار و عیان گردید بطوریکه توقف و سکون آن حضرت را در آن محل پیش وایان قوم جایز نشمرده آنقدر اصرار و پافشاری نمودند تا آن حضرت و عائله مبارکه و همراهان بشهر عکا که خراب‌ترین بلاد و بد آب و هوایترین نقاط ارض بود انتقال داده شد و دستور اکید و فرمان سخت پادشاهی صادر شد که آنحضرت و همراهان را در زندان آن شهر که قلعه‌ئی بنام قشله عسگریه بود جای داده مراقبت سخت بعمل آورند که با اخدی ملاقات ننمایند. و در آن حضرت و همراهان بشهر عکا روز دوازدهم جمادی الاولی از سال ۱۲۸۵ مطابق با ۳۱ اوت از سال ۱۸۶۸ میلادی است.

حضرت عبدالبها ارواحنا لرمسه الاظهر
فدا کیفیت ورود به عکا و احوال همراهان را
چنین بیان میفرمایند:
"وقتیکه وارد عکا شدیم در چنان مصیبتی

که جمیع در زحمت و بلا بودیم لذت و سروری
داشتیم که بگفتن نباید وقتی هفتاد نفر اصحاب
در قلعه محبوس بودند همه مبتلای تب شدند
بدرجه‌ئی که هیچیک قادر بر حرکت نبود
الا من و آقا رضا که مشغول پرستاری احباب
و تهیه دوا و شوری بودیم اتفاقاً منزل من هم
در اطاقی واقع که فرش آن از سنگ بود و بسیار
رطوبت داشت و آن اطاق را بجهت غسالخانه
ساخته بودند با آن حالت ابتلا در ظل
حضرت بهاء الله چنان سرور بودیم که هر
زحمتی را راحت میدانستیم.

در ایام سجن عدّه‌ئی از احباب ستم دیده
ایران رنج سفر را تحمل نموده و اکثر پای پیاده
خود را به عکا می‌رساندند ولی از ورود ممنوع
و از زیارت محروم بودند فقط از کنار خاکریز
خندق از دور زیارت جمال بی‌مثال آن حضرت
و اشاره دست که از پشت میله‌های آهنین پنجره
اطاق مبارک نمودار بود قناعت نموده با و طمان
خود باز می‌گشتند و خود را برای فداکاری و جان
نشاری حاضر و آماده مینمودند. از جمله نفوس
مهمه‌ئی که در آن ایام پرآلام در سال ۱۲۸۶ -
مشرف گردید جناب میرزا بزرگ خراسانی فرزند
جناب حاج عبدالمجید نیشابوری بقیه السیف
اصحاب قلعه بود. او جوانی بود در سن هفده
سالگی و با استحضار از مخاطراتی که در پیش
بود بطیب خاطر قبول رسالت لوح مبارک
خطاب بناصرالدین شاه را نمود و با شور و
انجذابی بی نظیر بسمت ایران عزیزت نموده
در نیاوران بدست خود لوح مبارک را بشاه
تسلیم نمود و بدستور شاه او را بحبس انداخته و
بشکنجه و عذاب او پرداختند و هر دم که
صبر فضیله‌ها بر شکنجه‌های گوناگون می‌افزودند از
او جز تسلیم و رضا و شکر باستان الهی کلمه‌ئی

نشنیدند و آثار بشاشت و مسرت از چهره او
آشکار می‌دیدند و این بر تعجب و شگفتی دژخیمان
می‌افزود تا آنکه روح مقدسش بعد از سه روز
تحمل آن همه رنج و عذاب از قفس تن رهائی یافت.
یکی از حوادث غم انگیزی که در ایام
سجن واقع شد و سبب تاثر شدید خاطر مبارک
و عائله مبارک و همراهان گردید واقعه شهادت
حضرت غصن اطهر است که در سن ۲۲ سالگی در
حین مشی و خرام بر بام قشله و تلاوت آیات
و مناجات ناگهان از بام بزیرافتاده و پس از
بسیست و دو ساعت روح مقدسش بعالم الهی
پرواز نمود. این حادثه موجب حزن و اندوه جمیع
از یار و اعتبار گردید و این شهادت سبب شد
که باب‌لقا بر وجه اهل بها مفتوح و تضییقات
سجن تخفیف یافت زیرا پس از چهار ماه که از این
فاجعه عظمی گذشت چون محل قشله مسود
احتیاج عساکر ترک واقع گردید ما مورین دولت
مقرر داشتند که حضرت بهاء الله و همراهان
پس از مدت دو سال و دو ماه و پنج روز در سال
۱۲۸۷ از سجن اعظم قدم بیرون گذارند و در
محل دیگر منزل اختیار نمایند لذا پس از
تغییر چند منزل که اقامت مختصری فرمودند
عاقبت در بیت عبودی خمار آن حضرت و عائله
مبارک استقرار یافتند ولی محل گنجایش آن
جمعیت را نداشت لذا بقیه اصحاب در منازل
دیگر و جمعی هم در کاروانسرای که به خان
عوامیه نامیده میشد منتقل گردیدند. در بیت
عبودی خمار که به بیت عبود معروف است در
حجره‌ئی که واقع در ضلع شرقی آنست و اختصاص
بسکونت حضرت بهاء الله داشت در سال ۱۸۷۳
کتاب مستطاب اقدس. ام الكتاب از سما مشیت
الهی نازل گردیده است که اهل بها و راکبین
سفینه حمرا اکنون در جمیع جهان بمناسبت

گذشتن يك قرن از نزول این كتاب الهی بسه
 انعقاد جلسات جشن و سرور پردازد اختهاند .
 حضرت ولی عزیزا مرالله در كتاب گاد پاسز
 بای که در سال ۱۹۴۴ از قلم مبارك آن حضرت
 شرفصدور یافته در باره عظمت مقام وموقعیت این
 كتاب مستطاب چنین میفرمایند :
 " كتاب اقدس پس از انتقال جمال اقدس
 الهی به بیت عودی خمار (در سال ۱۸۷۳
 میلادی) در ایامی که هنوز آن وجود مبارك از
 طرف دشمنان خارج ودوستان داخل هر دو
 بمصائب بی منتهی محاط و گرفتار از سما مشیت
 رحمانیه نازل گردیده است . این سفر کریم و
 مخزن لثالی الهیه ومنبع فیوضات سبحانیه نظر
 بوضع اصول وتعالیم منیعہ وتاسیس موسسات
 بدیعه وتعیین وظائف مقدسه مرجوعه بجانشین
 شارع قدیر در بین صحف و اسفار سماویسه
 بی نظیر ومثیل عهد پهل است . زیرا برخلاف
 تورات وسایر زیر الهیه که قبل از آن كتاب نازل
 ودر هیچیک اوامر و دستورات شارع شریعت و
 حامل رسالت ربانیه به نحوی که خود بیان
 فرموده مدون و مسطور نیست و برخلاف انجیل
 که در آن کلمات و بیانات معدودی که بحضرت
 مسیح نسبت داده شده هیچیک حائز دستور
 صریح و روشنی نسبت بطرز اداره امور آتیه آن
 دیانت نمیباشد وحتی برخلاف قرآن که باوجود
 صراحت وقطعیت احکام و حدود منزله از لسان
 پیغمبر اکرم در مسئله خطیر ومهم خلافت ساکت
 وصامت باقیمانده ، كتاب مستطاب اقدس من
 الهدی والی الختم از قلم شارع مقدس ایمن دور
 اعظم تنظیم وتدوین گشته و این سفر قویم نهتنها
 شامل احکام وقواعد وحدود وفرائضی است که
 نظم بدیع الهی بر آن قائم وموسس است بلکه
 وظیفه مقدسه تبیین وتفسیر آیات را که بمرجع

منصوص و مبین مخصوص محول گردیده . همچنین
 موسسات ضروریهائی را که حافظ وحدت وجامعیت
 امر الهی است تعیین وتنصیب مینماید .
 در این منشور مدنیته جهانی موسس وواضع
 مقدسش که باوصاف والقباب (قاضی القضاة) و
 (شارع اعظم) و " منجی ومتمدنکننده عالم "
 موسوم وموصوف تاسیس (ناموس اکبر) را بملوک
 وسلاطین ارض ابلاغ وآنانرا ملوک وخود را
 ملك الملوك میخواند وبصراحت بیان اعلان
 میفرماید که حق جل جلاله اراده تصرف ممالک
 آنها را نداشته بلکه برای تقلیب نفوس وتسخیر
 مدائن قلوب ظاهر شده است وعلماء وروسای
 ادیان را تحذیر میفرماید که كتاب الله را با
 اصول وموازنین مصطلحه قوم قیاس ننمایند ودر
 شأن آن میفرماید انه لقسطاس الحق بین
 الخلق " ودر آن سفر کریم موسسه عظیم الشان
 " بیت العدل " را انشا ووظائف مخصوصه آنرا
 تعیین و واردات آنرا مشخص واعضاء آنرا
 بعنوان " رجال عدل " و (وكلاء الله) و
 " امناء الرحمن " تسمیه میفرماید وهمچنین مقرر
 امر ومركز عهد وپیمان خویش را تلویحا تعیین
 واختیار تبیین آیات وتفسیر کلمات كتاب را بفرع
 منشعب از اصل قدیم مفوض مینماید ونیز موسسه
 ولایت امر را با اشاره ضمنی پیش بینی وقسوه
 نافذہ دافعه نظم بدیعش را تبشیر ومقام عظیم
 ومنبع " عصمت کبری " را توضیح واختصاص
 وتعلق آنرا بمظاهر مقدسه الهیه تشریح وعدم
 امکان ظهور مظهر امر وشارع جدیدی را قبل از
 اتمام الف سنه کامله تصریح میفرماید در این
 كتاب مقدس قلم اعلی صوم وصلوه را واجب وحکم
 نماز جماعت را جز در صلوه میت مرتفع وقبله اهل
 بها را تعیین حقوق الله واحکام ارث را تشریح
 وموسسه مشرق الانکار را تثبیت و ضیافات نوزده

روزه را مقرر واقامه ضیافت و اطعام را در ایام زائده که به ایام ها مذکور و موصوف گردیده تنصیف میفرماید . و نیز پیشوائی و ریاست روحانی را نسخ و حمل ریاضات و انزوا و ارتقاء بر منابر و اقرار بمعاصی نزد خلق رانهی و بیع اسامه و غلمان و تکدی و تقبیل ایادی و غیبت و افترا و میسر و شرب افیون و خمر و سایر مسکرات را حرام میفرماید . بطالت و کسالت را سرود و طلاق را مذموم و آزار و تحمیل بر حیوان را منکر می شمارد . احکام قتل نفس و حرق بیست و ارتکاب فحشا و سرقت را تعیین و امر از واج را تشویق و اصول و شرایط آنرا تعیین و اقتناع بزوجه واحد را تصریح میفرماید . اشتغال بکسب و کار و صنعت و اقتصراف را واجب و آن را نفس عبادت پروردگار محسوب میدارد . لزوم تربیت و تعلیم اولاد همچنین تنظیم وصیت نامه و اطاعت محضه حکومت مشیوعه را تاکید مینماید .

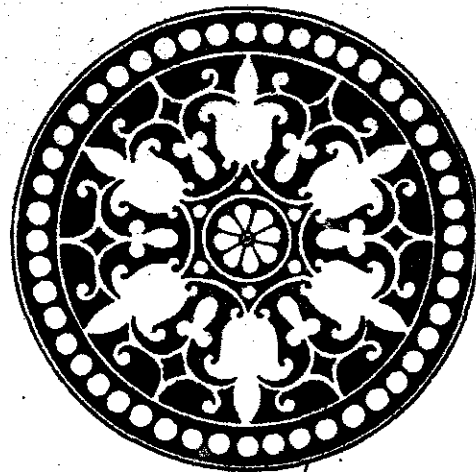
علاوه بر احکام و فرائض مذکوره حضرت بها^ه الله در این سفر کرم پیروان امر بدیع را بنصایح الهیه و مواظقت و حکم ربانیه دعوت میفرماید که با جمیع اهل ادیان بکمال روح و ریحان معاشرت نمایند . تعصب و فساد و نزاع و جدال و فرور و استکبار را منع و به تقوی و طهارت و عفت و امانت و صدق و صفا و مهر و وفا و صبر و اضطبار و عدل و انصاف دلالت و نصیحت میفرماید و اهل بهارا باین کلمه مبارکه علیها که از مخزن قلم اعلی نازل هدایت میفرماید که کونوا کا الا صابغ فی الید والارکان للیسدن و همچنین بقیام برخد مت امر و ارتفاع شریعه مقدسه الهیه تشویق و آنان را به نصرت محتومه رحمانیه مطمئن و مستظهر مینماید . بانقلاب امور اشاره نموده و حریت حقیقی را در آغاز و اتساع سنن و اوامر ربانی می شمارد و

نصیحت میفرماید که در اجرای حدود و مقررات الهیه آنان را راهت اخذ ننمایند و مقدم بر کل د و وظیفه اصلیه و فریضه اساسیه را که عرفان مشرق وحی و مطلع امر الهی و اتساع از حدود و احکام مقدسه بزدانی است تصریح و بنهایت تاکید اعلام میفرماید که این دو اصل اصیل پیوسته ملازم یکدیگر بوده و هیچیک از آن دو بدون دیگری در مساحت قدس الهی مدوح و مقبول نیست . لا یقبل احد همدون الاخر .

دیگر از مسائل مهمه و حقائق بدیهه مندرجه در این سفر جللیل خطابات مینماید که به روسای جماهیر قاره امریک صادر شده و در آن خطابات شارح قدیر آنان را دعوت میفرماید که بوم الله را مفتنم شمارند و هیکل ملک را بطراز عدل مزین دارند و نیز اعضا^ه مجالس شور عالم را تعلیم میفرماید که یک لسان و خط همومسی اختیار کنند و یلهلم اول امیرا طور فاتح و غالب آلمان را از فرور و نخوت تحذیر و فرانسوا ژرف امیرا طور اطریش را بغفلت و فتور خویش متوجه میفرماید . به چنین برلین اشاره نموده و شواطی نهر رین را بانذارات شدیده مخاطب میسازد . با استقرار کرسی ظلم در مدینه کبیره و فنا^ه زینت ظاهره و محن و بلا یائی کسه سگان آنرا احاطه خواهد کرد اخبار مینماید . ارض طاه^ه مولد جمال اقدس الهی را بخطاب روح بخش و تسلیم آمیز با ارض الطاه^ه لا تحزنی من شی^ه قد جعلک الله مطلع فرج العالمین . مستبشر و امید وار میفرماید . به صوت رجبال خراسان در ذکر خداوند رحمن و ظهور اصحاب بها^ه س شددید در ارض کرمان که با ارتفاع امر الهی در آن سرزمین قیام خواهند نمود و حد میفرماید و بصرف فضل و عطا برادر بیوفائی را که چنان ظلم و عدوان در حق آن جوهر نصیحت و وفا

پسندیده مطمئن میسازد که اگر چنانچه از غرور و استکبار بگذرد و بساحت قدس الهی رجوع و استغفار نماید خداوند غفور و کریم از سیئات او در گذرد و مشمول عفو و غفران خویش نماید . این مسائل و حقائق مندرجات کتاب مقدس را که از قلم شارع عظیم بالقاب فخیمه (فرات الرحمه) و (قسطاس الهدی) و (صراط الاقوم) و (حیوه العالم) ملقب و موصوف گردیده است تکمیل مینماید جمال اقدس الهی احکام و حدود الهیه را که مشتمل بر قسمت اعظم این کتاب مبین است بنسبت روح الحیوان لمن فی الامکان و (حصن حصین) و اثمار سدره امرالله و (السبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم) و (مصباح الحکمه و الفلاح) و (عرف قمیه) و (مفاتیح رحمت الهی برای عباد) تعبیر و توصیف فرموده است و نیز در شان این صحیفه علیا میفرماید (قل ان الكتاب هو سماء قد زینها بانجم - الاوامر والنواهی) و همچنین (طوبی از برای

نفسیکه انرا تلاوت نماید و در آیات منزله از ساحت خداوند مقتدر کریم تأمل و تدبر کند . بگوای مردمان بید قبول آنرا اخذ نمائید قسم بجانم که این کتاب بشانهی نازل شده کسب عقول انسانی را متحیر نماید این است اعظم گواه من برای اهل عالم واقوی دلیل خداوند رحیم برای من فی السموات والارضین) و نیز میفرماید : (خوشحال زانقشهی که حلاوت آنرا درک نماید و دیدهی که اصرار مودعه در آنرا مشاهده کند و قلبی که اشارات و رموز آنرا بیابد . قسم بخدا بیانات منیع و اشارات مستوره آن بدرجهی عظیم است که فرائض عالم از تفصیل و تشریح آن مرتعش و مرتعد گردد . و بالاخره میفرماید " کتاب اقدس بشانهی نازل شده که جاذب و جامع جمیع شرائع الهیه است طوبی للقارئین طوبی للمعارفین طوبی للمفکرین طوبی للمتفرسین و بانبساطی نازل شده که کل را قبل از اقبال احاطه نمود . سوف یظهر فی الارض سلطانه و نفوذ و اقتداره "



اخبار محمد نور

رضوان ۱۳۰ پدیدع - ارض اقدس



اعضای جدید بیت العدل اعظم الهی پس از انتخابات
از چپ به راست
Ian Semple - Hugh Chance - Charles Wolcott - Ali Nakhjavani
David Hofman - Amoz Gibson - David Ruhe - Borrah Kavelin
ایان سمل - هیو چانس - چارلز ولکات - علی نخبوانی
Hushmand Fatheazam
دیوید هوفمان - ایماز گیسون - دیوید روح - بورا





حضرات اہل بیت و ائمه اطہار علیہم السلام کے عظیم الشان اجتماع کے موقع پر
در مراسم جشن یکم من سال نزول کتاب مستطاب اللہ من

۲



حضرات ایلادی امرالله... اجزاء بہت تعدد اعظم... خانوادہ آنها و اصفاء ہیئت
مشاورین و ہیئت‌های معاونت در مقابل قصر مزینہ در ارض اقدس .



نمایندگان کانونشن بین الطلی (اعضای محافظ طیه عالم) در حدائق
حول مقام اعلی در ارض اقدس .



بهنا سبت صد مین سال نزول کتاب مستطاب اقدس

عالم از نو گشت زیبا خیز و عالم را نگر
دیده بگشای و بهار سبز و خرم را نگر
بوستان بهجت افزای منظم را نگر
هر طرف سرو و گل پیچیده درهم را نگر
بزمهای شادی و عیش فراهم را نگر

شد زمین رشک بهشت از مقدم ارد بهشت
آفرین بادا بماه خرم ارد بهشت
جسم گیتی یافت جان باز از دم ارد ^{بهشت}
نام ابهی گشت نقش خاتم ارد بهشت
ایکه جوئی اسم اعظم نقش خاتم را نگر

بیرما چون منزل اندر خانه خمار کرد
خانه را امرش ز خمر معنوی سرشار کرد
خانه را شمس جمالش غرق در انوار کرد
خانه را جنات تجری تحتها الانهار کرد
این بهشت عدن فرزندان آدم را نگر

بیرماد رخانه خمار بار عام داد
جمله را از جام اقدس باده احکام داد
ساقی آنجا - من بخاص و عام از یکجام داد
باهمین یکجام تسکین دو صد آلام داد
فیض این صهیای جانبخش دادم را نگر

شکر ایزد کز خمار دیرگه رستم ما
ناشرین امر یزدانیم تا هستیم ما
از می صد ساله احکام حق مستیم ما
زانکه از روز الست این عهد را بستیم ما
امر مبرم را بهین عهد محکم را نگر

راستی تاثیر خون رب اعلی را ببین

حاصل رنج و بلاهای احبا را ببین

پرتو خورشید عالمتاب ایهی را ببین

خیره بر نور جمالش چشم دنیا را ببین

جبهه سا پر آستانش اهل عالم را نگر

تا شناسی بعد از این راه خطارا از صواب

تا دگر بکسان نیاید در نظر آب و سراب

تا شود انگیزه جور و ستم نقش بر آب

تا کند بر فرق ظالم ظلم را بنیان خراب

کاخ کیوانسای بیت العدل اعظم را نگر

ما صف خود برخلاف مردم جنگی زدیم

پشت پا بر اختلاف روسی و زنگی زدیم

بر همه عالم صلاهی صلح و یکرنگی زدیم

ما نه از خود ساز جانبخش هماهنگی زدیم

ملهم این نغمه پردازان ملهم را نگر

حیف باشد گردانی قدر این ایام را

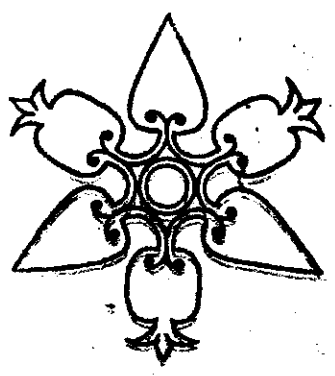
با بغفلت بگردانی صبح و ظهر و شام را

ای خوش آنکو بیند از آثار کار انجام را

فاصلا بر خیز و نه در راه خدمت گام را

واندر این ره نیز یاران مصمم را نگر

از احمد نیکونژاد (فاصلیل)





«اجبا قطعیا نباید هیچ مرزبی داخل شوند و در امور سیاسته مداخله نمایند»
«حضرت عبدالباہ»

آہنگ بدیع

سال

۲۸

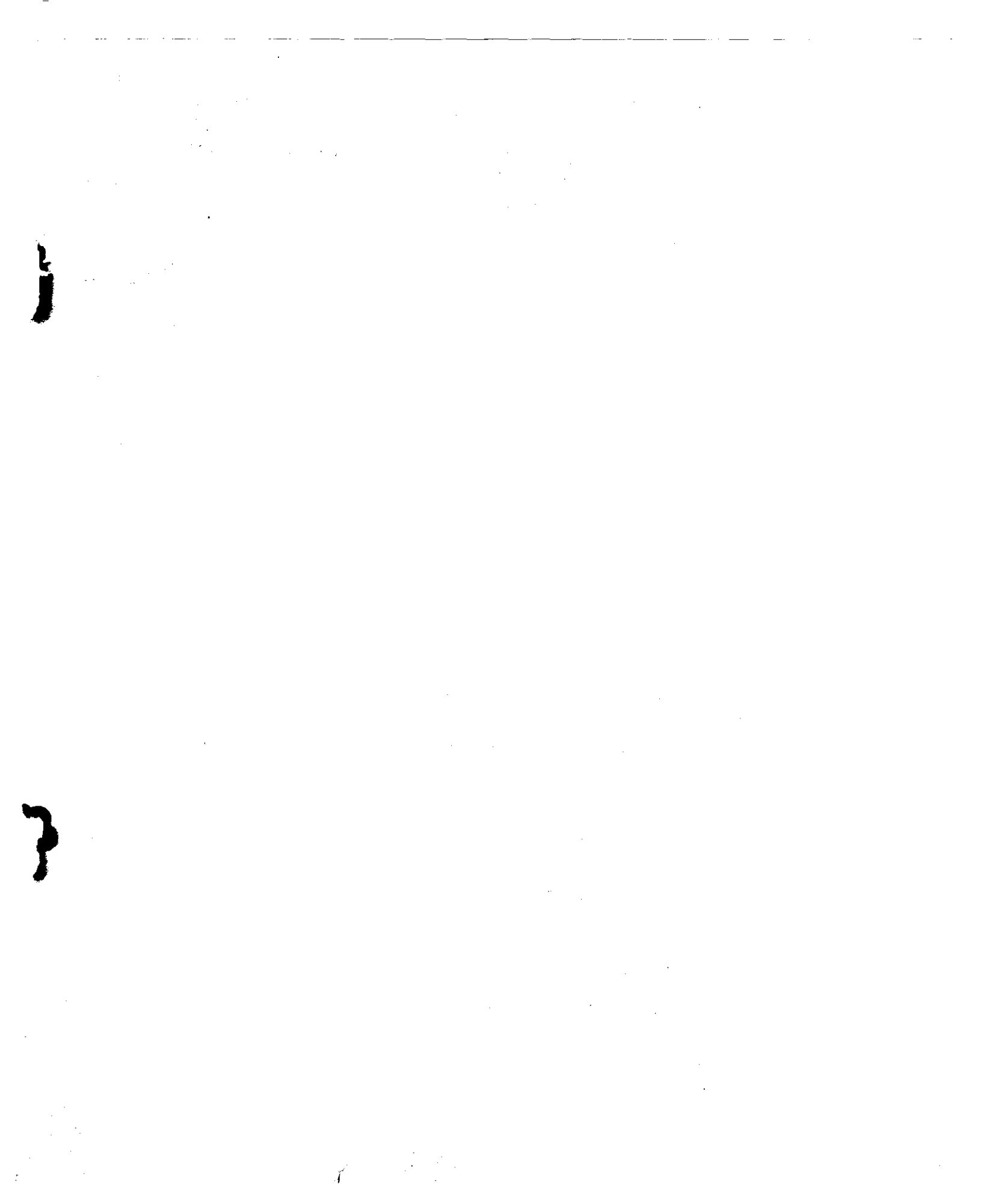
شماره‌های

۴ و ۳

۶ شہر العظمتہ الی ۱۰ شہر الکلمات ۱۳۰ بدیع

خرداد و تیر ۱۳۵۲

مخصوص جامعہ بہائی است



فہرست

صفحہ

۱- لوح مبارک حضرت عبدالبہاء ۲

۲- فرمان الخ ۴

۳- کوہ مقدس کرمل واستقرار عرش مبارک

در مقام اعلیٰ بدیع بشری ۶

۴- از خلقت ما مقصد معرفت بود (شعر)

نعمت اللہ زکائی بیضائی ۲۲

۵- گفتگوئی با گلوریا فیضی "مؤلف کتابی بابت اثر نامحدود

ع - صادقیان ۲۴

۶- اخبار مصور ۳۰

۷- قسمت نوجوانان ۳۳

در شیرین بشیر مصر حار قیص یوسف کعبه زبده زانو پت
 مصر حار بین تفاوت ره در کجاست تا بجای ولی قوت
 کعبه لازم تار کعبه یوسف یوسف استنشق ایام و قدر است
 اکثر و جیب تار کعبه بخیر یوسف ایام یوسف الکرام استنشق
 ببرد و کعبه درین پس هر دم چون دشمن را مطر و برف ببارد
 نرگوم محسوم است و محمد الداع ما یسر و مشوم تو ایام
 را عرضه کن یوسف یوسف لایحه لا حاشی بر من شاه فلیتم

1

2

فرمان ...

۱-خ

فرمان اینست که فتوحات باهره، متعایزه، مشمشعه، سنه ۱۲۹، که بمسودر همت و غیرت یاران جانفشان مهد امرالله بدست آمده، و به اکتیل تقدیر و تنفیذ ساحت رفیع دیوان عدل اعظم الهی متسوج و مفتخر گردیده، حفظ و حراست و تحکیم و تکمیل شود و زمینه، مساعد برای وصول به اهداف و مقاصد متعالیه آینده فراهم آید.

فاتحین و مهاجرینی که باقیام مردانه و عاشقانه اجرای نقشه، منیعه نه ساله را در خطه مقدس ایران ممکن ساختند در نقاط و خطوط و شعور فتح شده باقی بمانند و از بازگشت، که به معنی انصراف از پیروزی است، پرهیز کنند.

یارانی که موفق نشدند در زمان نقشه سهمی بعهده بگیرند، اینک قیام کنند و به صف مهاجرین به پیوندند و اگر هنوز چنین آمادگی ندارند با مسافرت به مراکز و نقاط و ملاقات دوستان موجبات تشویق و دلگرمی ایشان را فراهم آورند.

فتوتمندانی که با تقدیم تبرعات کریمانه فاتحین و مهاجرین را یاری و یساری نمودند به حمایت و پشتیبانی خود از آنان ادامه دهند.

محافل روحانیه مراکز قسمتها و نیز محافل روحانیه محلیه تمام نیروی خود را برای حفظ جمعیتها و نقاط و تبدیل آنها به محفل و جمعیت و ازدیاد نفوس ذیرای در مکانهایی که محفل وجود دارد و افزایش نقاط جدید و از جهت کیفیت تقویت حس خود یساری و اتکاء به ذات یاران و تشکیلات، بسیج نمایند.

لجنات مله فعالیت خود را در سطح داخله بعد اکثر ممکن گسترش دهند
و رابطه محفل ملی و جوامع محلی را منظم، مستمر و نزدیک سازند .
لجنات محلیه محافل متبوعه خود را در راه تقویت بنیه روحانی منطقه
مجدانه یاری نمایند و معنای کامل کلمه اجنحه محفل گردند تا محفل روحانی
بتواند آزاد و سبکبال به وظائف مهمه وجدانیه خویش پردازد .
جمع اهل بها با همان حرارت و شور و اشتیاقی که به موفقیتهای اخیر انجامید
به مساعی جمیله خود در راه تحقق اهداف الهیه ادامه دهند و نگذارند خاکستر
فراموشی آن آتش تابنده را محو و ناپدید نمایند .
نیرو، حرکت، انقیاد، صمیمیت و ایمان نسل جوان در طریق گسترش فتوحات
و ابلاغ جمعی کلمه در بین طوائف و قبائل بکار گرفته شود .
حیات بهائی بیش از پیش در عائلهها راه یابد و سطح علم و عرفان امری و عمومی
باران ارتقا پیدا کند .

فرمان اینست که سال ۱۳۰۱ را، آنگونه که سالهای قبل و بعد، خاموش منشینید
و رسالت ملکوتی خود را طبق نقشه یکساله محفل مقدس روحانی ملی ادامه دهید چه
شما سعادت آنرا دارید که عضو سپاه ملکوت با ^{شید} سپاهی که سر داریش حضرت بهاالله
و هدفتش استقرار ملکوت اعلی در ساحت غیراست .

چنین سپاه آسودگی و بیببودگی نمی شناسد
بد رقصه راهتان تا رسیدات جمال ابهی

گروه انتشارات



کرم

و

استغفرار عرش مبارک

در مقام اعلیٰ

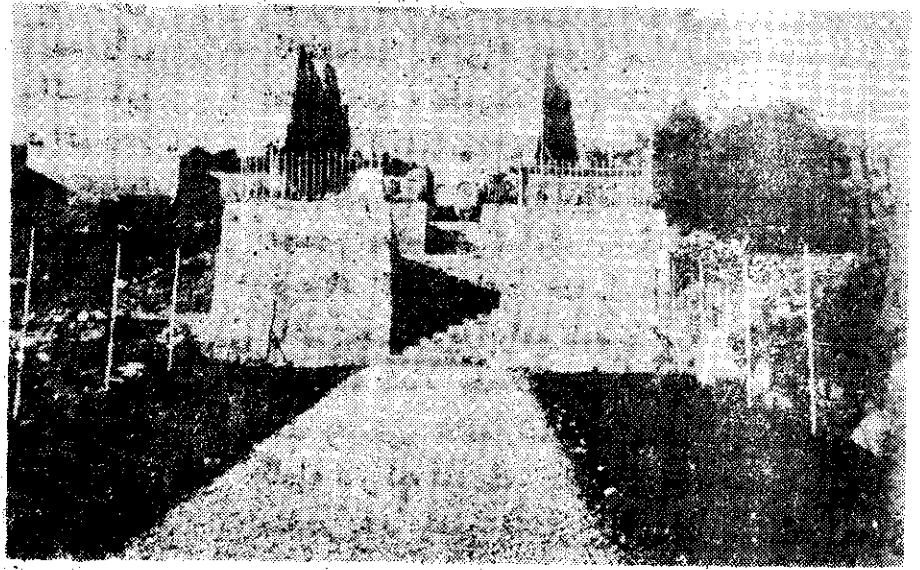
سید اکبر خطاب نموده آرزوی سب و لعن و —
شهادت در سبیل او فرمود و در راه محبتش
بشهادت عظمی نائل و هدف هزار تیر بسلا
گردید و در قایل این فداکاری و جانبازی و
شهادتی این عاشق دل داده نفس من بظہرہ اللہ
و معشوق نقطہ اولی باسم این عاشق د چسار

دوره شش هزار ساله خلقت روحانی
ابوالبشر بظہور مبارک حضرت نقطہ اولی روح
ما سواہ فداہ بانتهی رسید و تباشیر دوره
عظیمی جدید چون برق روحانی بر عالمیان نمایان
گشتہ و خاتم این دوره اولی بشارت بسنذات
اقدس انور اعظم ظہور کنی الہی فرمود و او را

صدمات و بلیات و حصن و زجر و نهب و غارت و نغی
 گردید و اسم او را قطار بلند فرمود و پیروان
 ششست رادظل خویش جمع فرمود و آشوارو
 الواح و تواقیع او را جمع فرموده محفوظ داشت
 تا اینکه پرده از جمال بهمثالی برداشت و خود
 را براهل بیان و عالمیان ظاهر فرمود و چنان
 هیمنه و عظمت و نفوذ کلمه مبارکش فرائض اسم را
 بلرزه آورد که دولت اسلامی عظیم خائف
 گشته و متحداً در صدب اطفاء این نور مهین
 برآمدند و بعد از مشورت و مذاکرات متواصله
 بین مندوبین دولتین در اسلامبول اتفاق
 آراء منجر باین شد که با حرب الدیار یعنی
 مدینه عکا که مفسای مجرمین بود و بندرت از
 بدی آب و هوا کسی جان بدر میبرد بفرستند
 بزعم آنکه بمحض وصول اثری از آنان نخواهد
 ماند . و لکن بدالله فوق ایدیهم و ان جندنا
 لهم الغالبون و هیکل مبارک اقدس ایمنی در
 نهایت عظمت و اقتدار وارد سجن اعظم شدند
 و تحت رقابت شدید واقع گشتند و مصداق
 نبوات کتب مقدسه راجع بمدینه محصنه عکا
 گشتند و کم کم چون قیودات و موانع حکومتی
 تخفیف یافت خیمه مبارک در قلب جبل کرمیل
 منصوب گشت و نبوات کتب مقدسه بیشتر تحقق
 یافت و چون بعد از سالهای چند زندان
 مناظر لطیفه این جبل را مشاهده فرموده
 بهناد عاشق دلداد خویشت افتاد و به پسر
 ارشد خود غصن الله الاعظم اشاره فرموده
 و مناسب دانسته که زمینی را که بقصدوم
 مبارکش متبرک شده و مقرانبیا و اولیا بوده
 خریده شود و جسد مبارکش در آنجا استقرار
 یابد . موقع نصیمه مبارک حضرت جمال
 ایمنی که در حدود سنه ۱۸۷۷ م یعنی
 بیست و هفت سال بعد از شهادت نقطه اولی

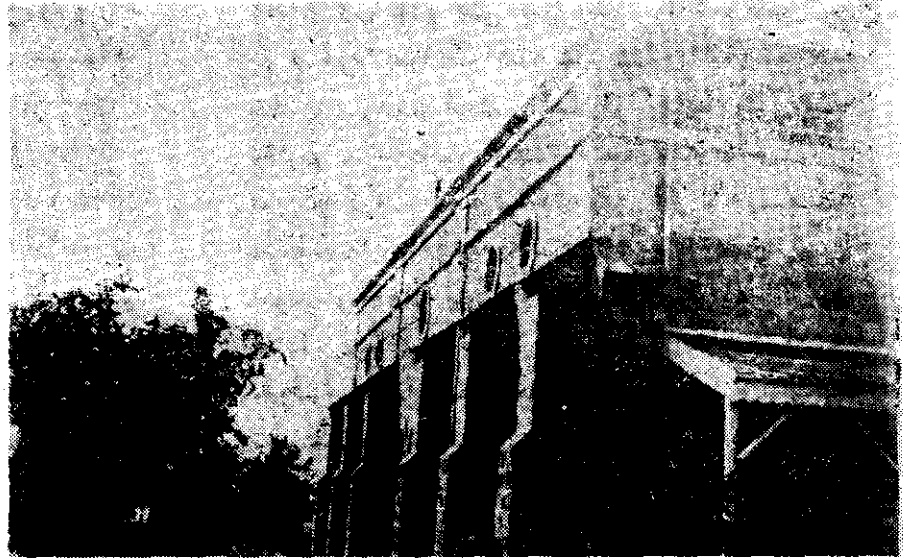
عبارت است از ده درخت سرو که دائره وضع
 کاشته شده و این درختها حالا بلند شده و در
 هم پیچیده بطوریکه چون انسان داخل شود
 بیرون را نمینند و از جهت بالا آسمان پیدا
 و در ایام جنگ ۱۹۱۴ روزی کشتی فرانسوی
 موسوم به جان دارك بحیفا آمد و خبیر
 فرستاد که میخواهد قنصل خانه آلمان را که
 پائین جبل کرمیل واقع و نزدیک بیت مبارک بود
 بتوپ به بندد و فعلاً این انذار تنفیذ
 شد و قنصل خانه را خراب کردند و از قضا يك
 گلوله در کوه نزدیک همین سروها افتاد و لسی
 منفجر نشد و هیچ آسیبی از آن حاصل نگشت.
 باری حضرت عبدالبهاء همه فکر مبارک را متوجه
 تنفیذ این اراده مبارک فرمود و در صد
 خرید این زمین برآمدند و با الهام

که از اعیان
 حیفا بود مخایره فرمودند و او طمع کرده هزار
 لیره طلبید ولی در آن وقت این مبلغ میسر نبود
 و زمین هم بهراتب بیش از قیمت معروض بود و باین
 جهت موکول بوقت دیگر گردید بعد از
 صعود حضرت جمال ایمنی حضرت عبدالبهاء
 باز در صد خریدن این زمین برآمدند و به
 تا امدادات غیبیه صاحب زمین قبول فروش نمود
 بد و بست و پنجاه لیره که به پنج قسط داده شود
 و هر قسط سه ماه فاصله و انجام این امر عظیم
 سبب سرور خاطر مبارک حضرت عبدالبهاء و جمیع
 ثابتین بر عهد و میثاق ایمنی گردید از سوم
 شهادت حضرت نقطه اولی تا تهیه زمین از برای
 استقرار آن جسد مبارک پنجاه سال طول کشید
 و تمام این مدت این جسد مطهر بامر مبارک
 حضرت بهالله محافظه شد و هرگاه که بوسی
 خطری بحشام میرسید فوراً بمحل دیگر نقل
 میشد اول در کارخانه ابریشم سازی یکی از احباب



و یا علی الاعلی بخط جلا نگاشتند و بحیثیفا
 فرستادند و این صندوق را ماه مورین گمبک
 ابداً متعرض نشدند و محضر وصول تسلیم
 دادند و در محلی که اجاره شده بود و بعضی
 از اعیان از برای محافظت ساکن بودند امانت
 گذاردند بعد از چندی حضرت عبدالبهاء در
 سنه ۱۸۹۹ با وجود شدائد روزی بحیثیفا
 تشریف بردند و سنک اساسی مقام اعلی را به
 دست مبارک خود گذاردند دشمنان و بدخواهان
 و مخالفین عهد و پیمان الهی میدان فساد
 را وسیع دیدند و فوراً بیاب عالی و حکومت
 مرکزی سعایت نمودند که عباس افندی تابوت
 مرمری از هندوستان آورده و میخواید در کوه
 کرمل زیارت گاه عظیمی بنا نماید و ضمناً قلعه‌ای
 بنا کند این لوائح و تقاریر مقدمه بیاب عالی
 سبب تشویش افکار سلطان عبدالحمید گردید
 و از مرکز سلطنت تلگرافاً از حکومت محلی در
 حیفا استفسار از چگونگی عمارت معهود گردید

میانی در تبریز و بعد نقل بطهران و و دیعه
 گذاردن در امام زاده حسن و بعد در خانه
 حاجی سلیمان خان در طهران در سرچشمه
 و بعد در امام زاده معصوم و بعد در مسجد
 ماشاء الله و بعد ۱۴ ماه در خانه میرزا حسن
 وزیر و بعد در امام زاده زید و بعد در خانه
 حسین علی اصفهانی و بعد در خانه آقا محمد کریم
 عطار مدت ششماه تا اینکه حضرت عبدالبهاء
 شخصی را ماه مور فرمودند که جسد مطهر را از
 راه اصفهان و کرمانشاه و بغداد و شام و بیروت
 بعکا آرند و در روز ۳۱ فوری ۱۸۹۹ مطابق ۱۶
 رمضان ۱۳۱۶ وارد ارض مقصود شد و صندوق
 مبارک در محل امنی تحت اشرف شخصی
 حضرت عبدالبهاء بود و در این ضمن نیز امر
 مبارک با حیا میسده در هندوستان صادر که
 صندوقی از مرمر خالص بسازند و بفرستند و اعیان
 آن دیار بجان و دل همت گماشتند و تابوت مرمر
 را ساختند و اطراف آن را بکلمات یا بهاء الابهی



داشت در جواب اشاره فرمودند که مهندسین حکومتی ما مور تحقیق کردند و تقریر تقدیم کنند لهذا دو مهندس امین افندی و صالح افندی معین شدند و بعد از کشف و تفتیش تقریر دادند که این بنا عبارت از شش اطاق عادی است و در اطراف این عمارت عمارات دیگر مانند دیر بزرگ مارالهاس و اوتیل آلمانی و محلات دیگر که متعلق بالمانی های حیفنا است موجود و هیچ مانع و محظوری منظور نظر نه این بود که متصرف این تقریر را بجهت قائم مقام ارسال داشت و امر داد که بر حسب این تقریر در ساختن این بنا تعرض جایز نه. معذک شکاوی و سعایت بجهت اسلامبول متواصل بود و اوامر از برای تحقیق بی در پی میرسید و هر دفعه حکومت محلی جواب میداد که این تفاسیل مذکوره عاری از حقیقت است باری با وجود این مشاغل و صعوبات تا بهیادت ملکوت ابهی بی در پی میرسید و

قائم مقام حیفنا و قاضی که بحضور مبارک ارادت داشتند جواب دادند که این بنا تفصیلسی ندارد اساس شش اطاق است متصل بهم در جهل که محل تابستانی محسوب است دشمنان چون از این طریقه نتیجه نبردند بوساطت دیگر تشبیه نمودند و بنا مور طابو پیوسته و بنا و رشوت دادند تا اینکه تقریر داد که بر حسب نظام و قوانین اینیه انشاء عمارات خارج از منطقه مدن و دور از شهر باید به اراده سنیه باشد و این عمارت عباس افندی در دامنه کوه کرمل و خارج از شهر و مقصد و غایت آن مجهول و بر حسب قانون باید منع کرد تا اینکه شروط مطلوبه مجری گردد قائم مقام حیفنا قضیه را به متصرف عکا محرم بک محمول نمود و تعلیمات لازمه در این خصوص درخواست کرد متصرف شخصی بود خوش فطرت و سلیم النیبه و نهایت احترام را از حضرت عبد البها منظور میداشت مسئله معروض

مشاکل حل و برطرف میشد . زمین مقام اعلی که خرید شد محاط بزمین های مجاور بود و راه آمد و شد نداشت و از برای حمل و نقل مسوا د بناش، راه مخصوص لازم و مسئله راه باز سبب صدمات و مشاکل جدیده گردید زیرا راه موجود از میان باغ خواجه (۱) که قنسول روسی بود و شخصی تاجر و متعصب و گذشته از این دشمنان با و فهمانیده بودند که در فروش عجله نکند و سخت بگیرد زیرا هر قدر طلبی نماید پرداخته خواهد شد مدت شش ماه اشکالا مختلفه رخ میداد و حضرت عبدالبها مستعد قبول هرگونه شروط بودند و اوراق لازمه را بجهت امضا و اتمام بیع بصادق پاشا که متصرف سابق عکا بود و برادر کامل پاشا صدر اعظم عثمانی و بحضرت عبدالبها اخلاص داشت تسلیم فرمودند که بخانه خواجه (۲) رفته معامله را تمام کند روزی بود بارانی و لای خیز و قنسول خبر میفرستد که بصادق پاشا بگویند در خانه نیست و حال اینکه موجود بود صادق پاشا بی نهایت متاثر میشود و فوراً بحضور حضرت عبدالبها مراجعت نموده شمشیر بارانی و برگ خود را بزمین میاندازد و میگوید این برادر شما نمیگذارد که این کار تمام بشود. حضرت عبدالبها بی نهایت متاثر و دلگیر میشوند و از شدت تحسرت آن روز از اطاق مبارک خارج نگشتند و بدعا و مناجات مشغول بودند و نگری از حضرت نقطه اولی از برای فرج در امور خلاوت میفرمودند فردای آن روز قنسول آلمان خبر میفرستد که زمینی در جوار زمین مقام است و من وکیل هستم و آن زمین را تقدیم مینمایم که راه بسازید و قنسول روس نیز خبر میفرستد که اوراق حاضر است و بیایید امضا کنید . چون مسئله راه بانتهی رسید مهندسی

آلمانی مشغول بساختن راه شدند و بنای اطاقهای مقام اعلی شروع شد و اساس متین رزین بر صخره صما گذاشته شد و شش اطاق ساخته شد و درهای آهنین استوار گردید ولی بساز تقاریر بیاب عالی فرستاده میشد که عباس افندی در کوه کرمل قلعه ساخته و در فکر تاسیس سلطنت است و جمیع قبائل عرب را بخود رام نموده و علم با بها الابهی بلند کرده و در بین قبائل عرب گردانیده و این افتراءات بیشتر سبب خوف سلطان عبدالحمید گردید و دو هیئت تفتیشیه معروف هردو بمقام اعلی رفتند و خیلی وقت نمودند و رئیس یکی از این دو هیئت دست بدیوار زده و میگوید بخادم مقام آقا رحمت الله که " اما جقوق متین در " یعنی حقیقتا خیلی متین است و معلوم بود که نیات هیئت تفتیشیه نیز مبنی بر شر بود ولی قدرت غیبیه الهیه چنان غلبه نمود که جمیع این نقشه های مخالف بکلی زائل گردید و معبد الهی در قلب کرمل مرتفع شد و بارها از قم مبارک شنیده شد که میفرمودند که هر سنگ این بنا عظیم با اشک چشم روی هم گذارده شده . چسب اطهر حضرت اعلی پنجاه سال مقرر امنی نیافت تا اتمام از محلی بمحل دیگر انتقال میشد تا آنکه بنا بیدات جمال ابهی در چنین کوه مقدسی که در نهایت حلاوت و طراوت است آسایش جست . لهذا احبای الهی باید شکر نعمتهای جمال قدم را بنمایند قدر دان باشند تا روز بروز روحانیت و سرور و اشتهاج آنها زیادتر و فراوان تر گردد .
توه قاهره امرالله غمام تیره ظلم و اعتساف که بنای مقام اعلی را احاطه نموده بود زائل و برطرف فرمود و نغمه حریت و عدالت و مساوات اقطار بلاد عثمانیان را فرا گرفت

وسلطان عبدالحمید که در خراب و دمار این مقام مقدس سعی و کوشش مینمود نفس خود خائب و خاسر از تخت سلطنت و خلافت محروم و در قعر زندان جای گرفت و چنانچه از قم مبارک شنیده شده که خداوند عالمیان زنجیر را از گردن عبدالبهاء برداشت و برگردن عبدالحمید گذاشت سپس شعاع جهانتاب مقام اعلی پرتو افکند و موانع و مشاکل را برطرف فرمود و یگانه صدف در قلب کرم مستمسک استقبال عرش مطهر حضرت نقطه اولی جهان جهانی دیگر و عالم کون به لباس تازه مفتخر و ماده حیات تازه در عروق و شریان جمیع کائنات جاری در چنین روز فیروز اول نوروز روز یکشنبه ۱۹۰۹ حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فدا با بعضی از اهل بیست مبارک و احبا قدما در عرابه خادم با وفا اسفندیار از عکا بطرف حیفا حرکت فرمودند و بمقام اعلی تشریف برده و معلوم شد که نه سال قبل از آن جسد مطهر حضرت اعلی در این مقام اسمی و دیعه گذارده شده بود و وقت آن رسیده بود که علنا در محل اخیر امانت الله استقرار یابد صندوق مرمیکه احباء رنگون در هندوستان مخصوص جسد مبارک درست کرده بودند به اشاره حضرت عبدالبهاء به اطاقیکه در زیر زمین بنا شده بود پائین بردند این اطاق مبارک بنور یک شمع روشن بود . بعد از انزال صندوق و اجراء آت لازمه حضرت عبدالبهاء تاج مبارک را از سر برداشته و جبهه را بکنار انداخته پای برهنه سجده کنان باموهای سفید نقره‌ای پریشان و روی روشن تابان باکمال خورسندی و نهایت سکون و وقار و جلال جسد مبارک حضرت نقطه اولی را در صندوق مرمی گذارده و بعد از اتمام این کار

پیشانی مبارک را بر آن صندوق نهادند و های های گریه و زاری فرمودند بدرجهای که جمیع احباء که از شرق و غرب در آن موقع حاضر بودند گریستند و باندازه‌ای وجود مبارک متاثر بود که آن شب را ابداء استراحت نفرمودند ولی قلب مبارک راحت و مطمئن که بعد از سنین متوالیات و صعوبات لاتحد ولا تحصى و قیام اعداء داخل و خارج این بنا با تمام رسید در حینیکه مندوبین بهائی در خطه امریک مشغول نقشه ریزی اول مشرق الانکار در غرب بودند این واقعه تاریخی عظیم در قلب کسوه مقدس کرم تحقق یافت . و باین مناسبت این لوح منیع از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء صادر :

هوالله

ای یاران الهی بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدس حضرت اعلی روحی له الفدا بعد از آنکه شصت سال از تسلط اعداء و خوف از اهل بغضا همواره از جایی بجایی نقل شد و ابداء سکون و قرار نیافت بفضل جمال ابهسی در یوم نیروز در نهایت احتفال باکمال جلال و جمال در جبل کرم در مقام اعلی در صندوق مقدس استقرار یافت هذا هوالمرقد الجلیل وهذا هوالجدث المطهر وهذا هورمس العنور لهذا قلوب احبای الهی جمعا مستبشر و بشکرانه این الطاف الهیه جمیع بستایش و نهایت اسم اعظم پر داختیم اگر چنانچه منبعد کسی

روایتی و یا حکایتی نماید که اثری از هیگسل مقدس در جای دیگر است کذاست قد اختسری علی الله این تنبیه بجهت آنست که مبادا من بعد شخص لثمی را غرض و مرض حاصل شود روایت و حکایتی نماید که دلیل بر آن باشد اثری از آن هیگل مکرّم در جای دیگر است فانقیهوا یا احبّاء الله لهذا الامر العظیم و چون چنین تایید و توفیقی رسید که بعنايت جمال مبارك جبل كرم ای جبل الرب یعنی باغ الهی زیرا کرم بمعنی باغ و جبل خداست این مواهب حاصل شد و الرب بهاء کرم منصوص کتب ربانی ظاهر گشت لهذا امید چنانست که بعینت این امر عظیم امر الله در جمیع اطراف و اکناف جلوه دیگر نماید و طلوع و اشراق عظیم فرماید و هذا من فضل ربی این تاییدات و توفیقات از فم مطهر جمال قدم موعود بود الحمد لله بحیز حصول رسید فاشکروا لله علی هذه النعمة العظمی والموهبة الکبری التي شملتنا اجمعین من رب العالمین ع

بر حسب بیان مبارك که بعینت این امر عظیم امر الله جلوه دیگر نماید طولی نکشید که حضرت عبد البهاء بعصر اروپا و امریک مسافرت فرمودند و امر الله جلوه دیگر نمود و سنگ زاویه اول مشرق الانکار غرب که نقشه آن با استقرار اخیر جسد مبارك مطهر مصادف بود بدست مبارك گذاشتند و بعد از مراجعت بارض مقصود مقام اعلی مزار جمیع اهل بها از شرق و غرب و جنوب و شمال بود و در ایام جنگ ۱۹۱۴ اکثر

اوقات حضرت عبد البهاء در جوار مقام اعلی بودند و هر تابستان تلامذه بهائی مدرسه امریکائی در بیروت ایام تعطیل را در محضر انور در مسافر خانه جوار مقام اعلی میگذراندند و با امر مبارك مجالس منعقد و خطابه‌های امری حتی بعضی اوقات در حضور مبارك القا میشد. معذک باز دشمنان مشغول فساد بودند و مقام اعلی باز در معرض خطر بود. قائد عام اردوی رابع مملکت عثمانی سردار سوریه و فلسطین بود و شخصی سفاک و قسی القلب و ظالم و مستبد و اکثری از نفوس را با سم خیانت بوطن بدار زد و سفاکی او در بیروت و شام و قدس ضرب المثل بود دشمنان عهد و میثاق الهی باز بحرکت آمدند و هدایائی ترتیب دادند و شخصی معین وهیئت تشکیل دادند و بملاقات جمال پاشا فرستادند و میرزا محمد علی ناقض اکبر قطعه بخط خود نوشت. ان الله جمیل و یحب الجمال و تقدیم نمود و ضمناً نیش عقرب خود را زدند و آنچه توانستند فساد کردند و جمال پاشا را در اذیت با خود هم راهی نمودند بدرجهای که گفته بود که چون من بر مصر غلبه نمایم اول کاری که بکنم عباس افندی را در قدس بدار زخم و این طائفه را محو و نابود نمایم و ابی الله الا ان یتنعم نوره جمال پاشا شکست خورد و از میدان جنگ فرار نمود و بالاخره در قفقاز یا در غربت کشته شد و مقام اعلی رغماً لآلاف کل جهول عنود محفوظ ماند تا اینکه دوره عثمانی بهچیده شد و حکومت خلفا اختلال نمود و مقام اعلی منظور نظر جمیع طبقات نفوس از شریف و ضعیف و کبیر و صغیر گردید سردار کل حمله فلسطین جنرال النبی بنفسه بزیمارت مقام اعلی در حضور حضرت عبد البهاء مشرف شد و بحکام عسکر بیسن

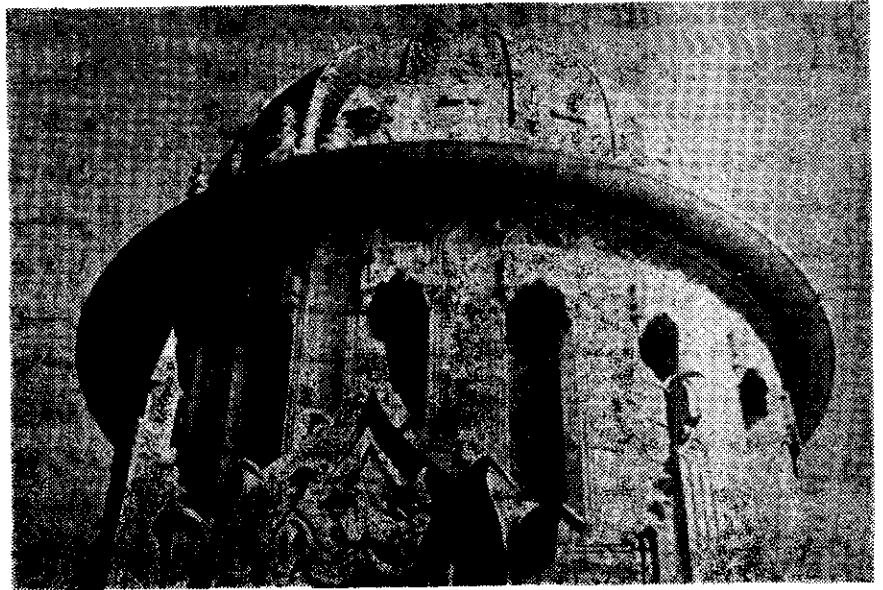
سفارش نمود که مقامات مقدسه بهائیان باید در تحت محافظت و حراست حکومت باشد و کسی تعدی نکند و عجب در اینست که در قلعه کوه بالای مقام اعلی تویی بزرگ تسمای سوار کرده بودند که مدافعه از حیفا چه از جهت بر و چه از جهت بحر بنماید و مسافت بعیده را میزد ولی باز قوه غیبیه الهیه در کار بود زیرا سربازان هندی از طرف کوه این توپ را محاصره نمودند و مجال ندادند که بضرر مشغول شود و روز بیست و سوم سپتمبر ۱۹۱۸ بعد از ظهر در مسافرخانه مقام اعلی نشسته بودیم که ناگهان جیش اختلال از طرف کوه و از طرف ناصره وارد شد و مجال جنگ نشد و زد و خورد در حیفا حاصل نگشت و بساط حکومت مرحومه بکلی پیچیده شد.

حکومت جدید از بی ترتیب و تنظیم بر نظام جدید برآمد و دواثر مختلفه از نو ترتیب داد و از جمله دواثر جدیده دایره مالیات و تنظیم مدن بود و در فکر تنظیم و تحسین و تجمیل شهر حیفا و توسیع شوارع و طرق برآمدند و از جمله غرائب اینکه روزی حضرت عبدالبهاء در جلو مقام اعلی که مظلم بر کسوفی آلمانی است و منتهی بدریا میشود جالس بودند و نظاره میفرمودند. از محل جلوس مبارک تا اول کوچه پائین کوه خالی بود و ردیف خانهها از اول کوچه شروع میشد و تماماً در مقابل در آخر حدود اراضی از طرف شمال خانه شخص آلمانی بود که حائل بین اراضی ما بین مقام و کوچه آلمانی بود و حضرت مولائی فرمودند که چقدر خوب میشد اگر این خانه نبود تا اینکه منظر متوالی تا آخر دریا نمایان بود. این مسئله جلب نظر بعضی از اعیان حاضر نمود و در ضد تحقیق این میل مبارک برآمدند ولی مسئله بگوش قنسول

آلمان رسید و گفته بود که این خانه ملك رعایای آلمان است و هیچ قوه نیست در عالم که بتواند آن را خراب کند. چند سال از این قضیه گذشت تا اینکه اختلال واقع شد و از قضا همین خانه چون مدتی مهجور بود در آن خلل حاصل شد و در معرض خطر بود و موجب انتباه هیئت بلدییه گشت و مهندس بلدییه تقریر داد که این خانه مخطر است و بر حسب قانون ابنیه باید بصاحب خانه اخطار داد که در مدت ۴۸ ساعت باید خراب بکند و اگر نکرد بلدییه خراب خواهد کرد و مصاریف را از صاحب خانه خواهند گرفت چون حکومت نظامی بود حاکم شهر فوراً تصدیق نمود و خانه مذکور را خراب کردند و سدسکندرنه مانع است و نه حائل و دلخواه حضرت مولی الوری تحقق یافت.

از جهت مالیات نیز حکومت اعتراف به مقامات مقدسه بهائیه مینمود و از مالیات معاف داشت و از جهت تنظیم و تحسین و تجمیل شهر نیز مقام اعلی مرکز عظیمی بود از برای مشاریع آئینده از آنجائیکه ابنیه و شوارع مدن فلسطین بر منوال قدیم بود حکومت موجوده خبیری معروف از اسکاتلند پروفیسور پاتریک گیدیس را طلبید و تکلیف نمود که موضوع تنظیم مدن علی الخصوص قدس و حیفا و یافا شرایط و تصمیمات مهیا سازد و این شخص عالم در سفر اروپا در شهر ادنبورگ بحضور مبارک مشرف شده بود و چون در سلك حکومت فلسطین درآمد چند دفعه بحضور مبارک مشرف شد و خطه و تصمیمات خویش را بحضور مبارک معروض داشت. از جمله یادداشت های او بعد از یکی از شرفیابی های او بحضور مبارک از قرار ذیل است:

اول آشنائی من باریس جلیل مقدس امر



آن جمعیه را بحضور مبارک معروض دارم و این جمعیه مانند جمعیه تحسین و تجمیل قدس شریف از اهل شهر تشکیل یافته و مقصد آن ترویج مصالح عامیه شهر بصرف نظر از تعصبات دینیه و جنسی و حزبی و نمایندگی تمام طبقات نفوس در شهر. رغبت و رجاء این جمعیت این بود که حضرت عبدالبهاء ریاست این جمعیت را قبول فرمایند زیرا باین واسطه مسلم و یهودی و مسیحی و بهائی در ادای خدمات اجتماعی و تنظیم و تحسین مدن و قری از تمام نواحی چه اخلاقی و چه ثقافتی و چه مادی و صحتی و معماری و فنی و غیره متحد گردند.

این پیشنهاد و اشراف بر این مجبوبات را قبول فرمودند و سبب سرور جمیع اعضا گردید زیرا شهر حیفای نهایت افتخار را دارد که چنین مواظبت عظیم جلیل دارد. و در این وقت خریطه منی را که من و مهندس بلدی حیفای

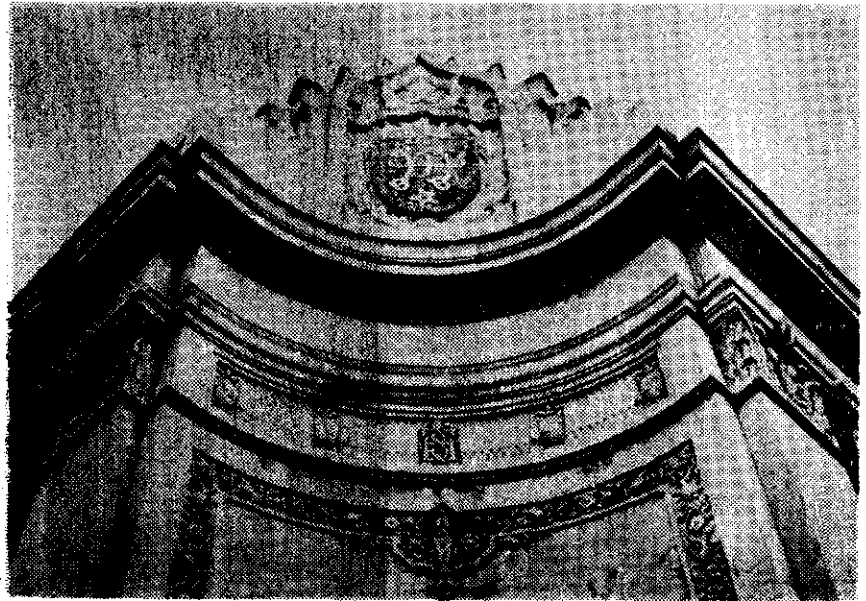
بهائی در ادنبورک قبل از جنگ در مجلسی که ایشان نطق میدادند بود. بعد از این تشرف از اصول عملی که در بنای برج مشرف بر شهر ادنبورک بکار برده بودم بسیار خوشنود شدند زیرا در این بنیان علم در حیز حیات عملی جلوه نمود و طبعاً این جنبه عملی در عالم دین بروز نماید و این از جمله مبادی امر بهائی است که در تحت قیادت ایشان جلوه بازی در بین ادیان عالم امروزه دارد حتی از من خواستند که نطقی در خصوص این مبادی عظامی بنفوسیکه بجهت استماع تعالیم ایشان آمده بودند بدهم و چنانچه اراده فرمودند عامل شدم و خود ایشان رئیس آن جلسه بودند. در مدت دو سال که در فلسطین مشغول تخطیط و تنظیم مدن بودم علی الخصوص قدس و حیفای چند مرتبه بحضور ایشان مشرف شدم. هنگام تشرف اخیر خوشبختانه از طرف جمعیه تحسین و تجمیل کوه کرمل مکلف بودم که قرار بالا جماع



دکتر صفیرین بجهت ترتیب و تنظیم
شهر حیفا حاضر نموده بودیم و قسمتی از اراضی
واسعه ایشان در دامنه کوه کرمل در آن
خریطة مندرج تصویب فرمودند فوراً زمین
که برای فتح دروازه تازه بموجب خریطه بود بطول
تقابل تقدیم نمودند و همچنین تقریباً چهار
هزار متر مربع که در آن حدود بجهت تاسیس
مدرسه‌ای لازم بود عنایت کردند دکتر صفیرین
که مهندس فنسائی است نقشه بسیار جمیلی
کشیده که عبارت است از ساختن پله‌های تذکاری
که دو طرف درختهای سرو کاشته شده باشد از
کوچه تمبلرهای آلمان از پای کوه تا مرکز
اجتماعات طائفه بهائیه در حیفا و مقام حضرت
باب. خریطه این مشروع را دکتر صفیرین
برسم هدیه بجمعیت تقدیم نموده و از برای
تنفیذ آن از دو هزار تا سه هزار لیره لازم است
من و دکتر صفیرین و مجندیسن این مشروع
بر آنیم که بهائیان عالم بسهولت در مسدودت

معینی بتوانند این تبرع را ادا نمایند. سید
عباس فوراً تصویب فرمودند و بنا بر این پله‌کان
را لازم دانستند و مشروع جمیل و تذکاری است و
مستعد شدند که زمین لازم را تهیه کنند و ایضا
قبول کردند که تعویض زمین یکی از مسلمین که
زمین او داخل این مشروع بود بدهند و صد
لیره عنایت فرمودند که این مشروع شروع شود و
هر چند اجازه فرمودند که قائمه تبرعات
شروع شود و بدوستان و جنس‌دان فرستاده
شود. تاکید فرمودند که صریحاً بیان شود که
این مسئله اختیاری است و کسی استنباط نکند
که حضرتش نفوس را مجبور به تبرع باین قضیه
میفرماید و تعهد نمودیم که باین مطلوب عامل
گردیم. و مانعی نیست که بیان کنیم که تمام
تبرعات باین عنوان فرستاده شود.

امین صندوق - پله‌های تذکاری مقام باب
بواسطه دکتر صفیرین - مهندس
بلدی - حیفا - فلسطین



باری حکومت مختله در تنظیم و ترقی و تقدم و تامین صحت عمومی و توسیع شوارع و بناها و حدائق عامه و تنویر و تنظیف سعی بلیغ نمود و اطراف اراضی مقام اعلی شوارع و عمارات بنیاد گردید ولی بارها شنیده شد که میفرمودند نشد مقام اعلی ساخته شود . ده بیست هزار لیبره میخواهد انشاء الله میشود دیگر ما باینقدر رساندایم . این امل و آرزو همیشه منظور نظر مبارک بود تا سنه ۱۹۲۱ که واقعه عظمی و رزیه کبری و غروب شمس مبارک مرکز میثاق از عالم ادنی و استقرار آن جسد مطهر مبارک در جوار مقام مبارک اعلی رخ داد .

از آثار قوت و قدرت الهیه اینکه در سنه ۱۸۴۴ ذات ازلی الهی اراده فرمود که دو ذات عظیم از برای استوار نمودن امر مظهر کلی الهی در عالم انفس و آفاق مخصص فرماید و این وجودات مقدسه محو و فانی کامل در پیشگاه

آن ذات سرمدی گردند و خلقت روحانی و جسمانی این دو را توأم فرمود . ذات مقدس حضرت اعلی بر جهانیان فداکاری خود را اعلان فرمود و عسلاً ثابت نمود و نفس مبارک حضرت عبدالهیبا قدم بعالم فانی گذاشت و از اول نفس فدائی و واله و شهیدائی جمال اقدس ابهی بود و در تمام بلایا و مصائب و نفی و سجن با اب عظیم خویش شریک و سهیم بود و در جمیع احوال سپر بلایا و ناصر و معین جمال ابهی و در ایام شدائد حافظ و حارس مقامات مقدسه حضرت بهال الله و حضرت اعلی بود و بالاخره این دو کوکب عظیم در جوار یکدیگر در یک مکان و مقام حاکی و شاهد بر عظمت و جلال و قدرت - جمال قدم همانطوریکه اراده جمال مبارک ابهی تعلق گرفت که زمین از برای استقرار جسد مبارک حضرت اعلی ایتباع شود و بسعی و کوشش مرکز میثاقش این اراده بحیز شهود و بقدر استطاع

در تکمیل آن جهد فرمودند و چون بنا بر حکمت‌های بالغه الهیه حیات عنصری مبارک قبل از اتمام منقضی شد ولی این شجره مبارکه که بید مبارک جمال اقدس ابهتی نشانده شد و بآبیاری حضرت عبدالبهاء شاخ و برگ پیدا نمود و ریشه محکم کرد بهمت و کوشش و سعی مستدیم حضرت ولی امرش از آفات و عوارض متتابعه محفوظ ماند و گل و شکوفه نمود و بشارت حمل شمر و میوه از اطراف و اکناف آن ظاهر آن وجود مبارک بعد از صعود مرکز میثاق الهی هم‌افکار را حصر در تنفیذ آرزوی حضرت من اراده الله بالنسبه بمقام اعلی فرمودند اولاً آنکه هم‌آن بود که ملل سائره که کوه کرم‌ل را مقدس می‌شمارند اراضی نزدیک مقام اعلی را از برای مقاصد طائفی خویش استملاک نمایند لهذا قبل از فوت وقت ترتیبات لازمه مجری داشتند و در خرید اراضی و توسعه اطراف مقام

اعلی اجراءات سریعه مجری داشتند و اراضی مذکوره خریده شد و وقف مقام آن پیغمبر شهید الهی گردید و نقشه اولیه بنا که نه اطاق بود و در ایام حضرت عبدالبهاء شش اطاق آن بنا شده بود تکمیل شد و سه اطاق دیگر اضافه گردید و پله‌ها و طبقاتی که منظور بود که از مقام اعلی تا شارع کرم‌ل ساخته شود بنیاد گردید و این اراضی بامر منسوب سامی و حاکم عام جمیع فلسطین از مالیات معاف گردید و قسمتی از این اراضی با اسم شعبه فلسطین محفل روحانی مرکزی امریک و قسمتی با اسم شعبه فلسطین محفل روحانی مرکزی هند و ستان تسجیل شد و عجب‌تر اینکه پسر ناظر اکبر ما مور تسجیل اراضی بود و بدست خود این تسجیل را امضا نمود و پسر از این اجراءات حضرت بمن ممتاز ارواحنا فداه می‌اشهر بگل‌کاری و درختکاری و تحسین و تجمیل این اراضی گشتند و سنگ و خاک را مبدل به گل

و ریاحین و اشجار باسقه فرمودند بد رجهای که یار و اغیار و دوست و دشمن کلاً شاهد و گواه که اراضی مقام حقیقه جنت نعیم و بهشت برین و از آن هیاکل مبارکه حضرت غصن اطهر و حضرت ورقه علیا و والده حضرت عبدالبهاء و حرم مبارک در آن جوار استقرار یافت و اساس قصر مشید مرکز اداری امرالله بیاد مبارک حضرت غصن ممتاز گذارده شد و چون از یوم اعلان ظهور حضرت نقطه اولی ارواحنا لمظلومیتة الفدا صد سال بگذشت و مجالس جشن و سرور و ابتهاج در جمیع بلاد منعقد گردید و جمیع قلوب متوجه بارض مقصود بود و طائفین کعبه مقصود و مستظلمین در ظل شجره انیسا بمیمنت این روز عظیم بحمد و ثنا و تمجید و تسبیح رب قدیر مشغول که بارقه تحقق دلخواه حضرت عبدالبهاء در جوار مقام اعلی بدرخشید و الهامات روحانی که بر قلب خادم صادق مخلص حضرت بهالاله از برای تصمیم نقشه قبیه ذهبیه این مقام رفیع نازل شده بود بحیز عمل درآمد و پرده از روی آن برداشته شد و از حسن تصادف که این خدمت عظیم از یکی از افراد اهل غرب که در کتاب قیوم الاسماء اشاره بان شده صادر و مقبول درگاه حضرت ولی امرالله المحبوب چون آتش جنگ فرونشست و همدنسه بین دول متخاصمه اعلان گردید نائره فتنه و فساد و مشاحنه بین عناصر مختلفه در اراضی مقدسه زیانه کشید . اوضاع مملکت مضطرب و امن و امان مغفود و شب و روز صدای توپ و گلوله از هیر گوشه و کرانه مرتفع و انفجار مواد ملتهبه باعث ترس و هول کوچک و بزرگ از جمیع طبقات مقام اعلی در حیفا و روضه مبارکه در عکا محاط بالآلات جهنمیه و لکن بظاهر ظاهر در کرب و سلام و محفوظ و مصون بتاییدات غیبیه حضرت

مولی الانام در اکثر اوقات که در مسافرخانه محلی بود و در محضر مبارک احبا مشرف و مشغول تلاوت الواح و مناجات در اطراف صدای گلوله بمنان آسمان میرسید و نفوس متحیر که بهائیان را چه قوه قلب که بتوانند در این اوضاع ضابط اعصاب خویش باشند در چنین اوقات حضرت ولی امرالله مهندسین و مقاولین خبیر طلبیده و ترتیب و نوع بنا را بیان فرموده و از برای تهیه تنفیذ این مشروع جناب مستر ماکسول و مستر بن ویدن ما مور بسفر ایتالیا و روم شدند و از حضرت ولی امرالله دستور العمل کامل گرفته تا با معامل معروفه مخابره نمایند و بهترین نوع سنگ و مرمر که لایق ساختمان مقام اعلی باشد اختیار کنند . در ۱۹۴۸ در وقتیکه انقلاب حکومت انگلیس در فلسطین منتهی شد و زد و خورد و جنگ و جدال در نهایت شدت و دول مجاوره لشگر کشی میکردند و عاقبت امور بسیار دشوار و تاریک بنظر میآمد و تعهد نامه بحیث بنای مقام با هیئت مختلفه امضاء گردید و کار شروع شد . مقاولین در ایتالیا مشغول بسنگ تراشی ولی در حیفا کار بسیار سخت زیرا بواسطه حالت جنگ داخلی کارگر کمیاب همه مشغول بنا مستحکات ضد غارات هوایی یا اینکه مشغول ترمیم ابنیه مهدومه و احتیاجات قشون ولی تاییدات ملکوتی در کار و در ماه دسمبر ۱۹۴۸ اول حمل که عبارت از ۳۲ ستون گرانبهت بود وارد حیفا شد و در ماه اگست ۱۹۴۹ این ستون ها در مشرف استوار بود و اینک ترجمه و تلگراف مبارک راجع باین مسئله :

(۱) باحبای ایران و محافل روحانیه در اقالیم شرقیه ابلاغ نمائید که باوجود موانع حاصله از اوضاع کنونی سی و دو ستون یک پارچه

گرانیت سالما" بجبل کرمل واصل گردید این ستونها اولین محموله سنگهای مقام اعلی است که وزن مجموع سنگها از ششصد تن متجاوز و بلافاصله صرف بنای ایوان حول مرقد مقدس خواهد شد و مرقد مقدس را که بید مبارک مولای محبوب بنا شده احاطه و محافظه خواهد نمود . امید و طید آن است که ساختمان طبقه اول بزودی خاتمه یافته موجبات بنای طبقه فوقانی بوضعی که حضرت عبدالبها" پیش بینی فرموده اند فراهم و با استقرار قبه نهی که چهل متر از سطح زمین مرقد مبارک ارتفاع خواهد داشت منتهی گردد . استقرار این قبه نشانه اتمام مشروع تاریخی است که شصت سال قبل شارع امرالله ابداع و مرکز میثاق بر حسب دستورات بزرگوارش به بنای آن مبادرت فرمود .

(۲) بیاران بشارت دهید که یکسال بعد از نصب اولین سنگهای عتبه مقدسه بر روی پایه ایوان ساختمان طارمی فوق جبهه شرقی مقام اعلی قبل از حلول نوروز پایان یافت . زیبایی و عظمت لوحه های سنگی منقوش و ظریف بر فراز طاقهای مرتفعی که ستونهای سنگی یکپارچه گلگون را بهم متصل ساخته بطور جالبی نمایان گردیده کتیبه فوق این ستونها با موزائیک سبز زمردین و سرخ فام که رمزی از سیادت و شهادت حضرت اعلی است تزئین یافته ساختمان اصلی که بدست مرکز میثاق مرتفع گشته و محل استقرار عرش مطهر مبشر شهید است اکنون مانع گوهری گرانها در صدف قشر خارجی بنا که برای تزئین و حفاظت آن است قرار گرفته . بنای کنونی یک سوم بر ارتفاع و یک پنجم بر عرض بنای اصلی افزوده و موجب مزید عظمت آن در دامنه جبل الرب گردیده و مبشر ارتفاع قبه نهیهاست که بالمال با شکوه

و جلال بی نظیر از قلب کرمل ظاهر و لایع خواهد شد " شوقی .

و ایضا " ترجمه قسمتی از توقیع منبع مبارک که بافتخار جناب علی محمد و رقا علیه بهاللسه صادر گردیده است :

" چنانکه میدانید موانع و مشکلات در اینجا خیلی شدید است و بصرف قوه الهی است که حضرت ولی امرالله در چنین موقعی قادر بر سه ساختمان مقام اعلی گردید هاند فی الحقیقه آنچه پیش از همه شایان توجه است اینست که هرچند ممکن بود سنگ از محل دیگر تهیه شود اما خرید و حجاری آن هر دو در ایتالیا مناسبتر و ارزان تر تمام میشد و یقیناً " ظرافت و دقت در حجاری که در ایتالیا صورت میگرفت با آنچه در محل میسر بود بهیچوجه قابل قیاس نیست حتی جنس سنگ بعراتب مرغوب تر و استحکام و دوام آن قرنهای پیش از سنگهای است که ممکن بود در نزدیکی حیفا تهیه گردد و همه این مطالب را با اطلاع پدر عزیزتان برسانید تا سبب سرور خاطر ایشان گردد . هنگامیکه باب تشرف مجدد " مفتوح شود واحبای الهی بچشم خود ملاحظه نمایند چه رویای شگرفی در جبل کرمل تحقق یافته قلبشان معلو از شادی و سرور خواهد شد .

ترجمه قسمتی از مرقومه جناب حسین اقبال علیه بهاء الله الابهی : " این بنای عظیم مبارک از دو سال پیش بوسیله مهندسین شروع گردیده شاید تا چهار سال تکمیل و تمام شود . بنای فعلی تا ده متر رسیده بنای فوقانی و رواق قبه طلائی فوق آن با ارتفاع چهل متر میرسد تمام سنگها و ستونها متدرجا " بمقصد رسیده و میرسند . این سنگها از اروپا یعنی از رم ایتالیا واصل میشود و هزار و پانصد صندوق

۱- بنظر میرسد نوشته کاتب یا قسمتی از دستخط یکی از بهاران باشد که

جناب علی محمد و رقا نوشته اند و نه توقیع مبارک . ا . ب .

بعلاوه ۳۲ ستون که وزن هر يك ده خسرور و طول هر کدام پنج متر است و هر ستونی را در يك صندوق جا داده اند رسیده الوان احجار هر طبقه از این بنا با طبقه دیگر متفاوت است رنگ طبقه اول سرخ فام و گلگون است که علامت شهادت بشمار می رود و طبقه دوم سبز رنگ یعنی علامت سیادت است و قطعه اسم اعظم بخط مرحوم مشکین قلم از چهار طرف دیده میشود و این قطعات خیلی بزرگ شده یعنی هر حرفی بطول دو متر از مس ساخته شده و روکش آن طلائی خالص است بطوریکه هیچوقت تغییر رنگ نمیدهد. پوشیده نماند که تمام این عبارات از فم مبارک بلسان نورا (فارسی) صادر گشته ... توضیح آنکه بنای قبلی مقام اعلی بازتفاح ده متر است که پس از بنای رواق طبقه ثانیه بنا میشود و بالای آن قبه طلائی با ارتفاع چهل متر بسالا می رود تاج سبز که علامت سیادت حضرت علی اعلی است سبز سیر رنگ است و دایره زیرین سبز کم رنگ بعلاوه لباس مبارک است که اکنون در محفظه آثار موجود و جمیع اعیان آن راهرتبا زیارت میکنند.

همچنین صف دوم سنگهای گلگون علامت دم مطهر و شهادت آنحضرت جل ثنائه است این طبقات از شهر حیفا شروع میشود و بطرف کوه بالا می رود و جمعا نوزده طبقه است و هر طبقه با اسم یکی از حروف حی تسمیه خواهد شد و طبقه نوزدهمی مقام اعلی است که فوق همه طبقات است و بالای همه اسم اعظم بخط مرحوم مشکین قلم و مذهب با ذهب ابریز است که هر حرفش بطول دو متر و در استرالیا ساخته شده بطوریکه از مسافت دور دیده میشود و بسا آلات و ادوات برقی شبها غرق نور است. حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا فرمودند

بزودی موانع برداشته شده و احبا فوج فوج برای زیارت می آیند و باز در خاتمه قلب پساك احبا ی الهی را بعزته سلامت و اعتدال هیکل اطهر مستبشر میدارم. خادم ولی امرالله حسین اقبال فرزند محمد مصطفی بغدادی. و ایضا " در رفیقه دیگر این عبارات موجود :

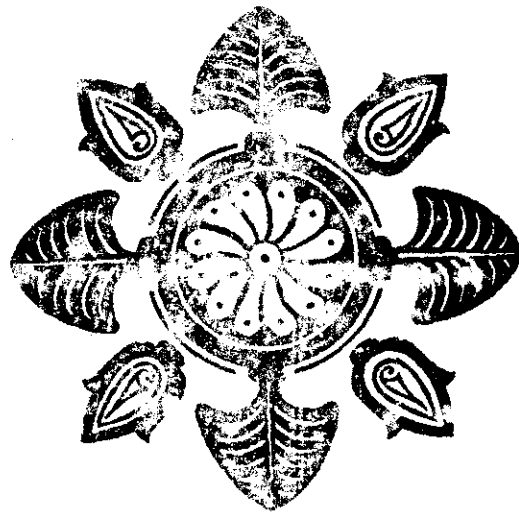
حضرت ولی امرالله باین عبد خطاب فرمودند ملاحظه معجزات مقام اعلی را بنمائید و قتیکه صندوقهای بزرگ سنگ مرمر و ستونهای ثقیل و ضخیم و طویل که وزنا هشتصد تن بودند غرق شد بدون ادنی صدمه ای از قعر دریا بیرون آوردند بعد هم که کشتی آنها گرفت بصدق و قهای مذکور آسیبی نرسید بعد هم که يك صندوق دیگر بقعر دریا فرورفت آنها هم سالما " كاملا " بی عیب و نقص بمقام اعلی رسید این سه سانحه بدون کوچکترین آسیب و زیانسی واقع گردید آیا جای تهنیت نیست؟

خلاصه این مجهود عظیم جبار فسوق تصور بشری در سال ۱۰۶ بهائی و سنه ۱۹۴۹ میلادی شروع شد و ایوان و رواق منشور در روز نهم جولای ۱۹۵۰ که صدسال از شهادت آن نورمبین گذشته بود بقوت نیروی حضرت غضن ممتاز ارواح الثابتین له الفدا اکمال و اتمام پذیرفت و بشارت آسمانی در توفیق مبارک حضرت ولی امرالله در رضوان ۱۰۵ صادر که " تشیید مقام بهی الانوار نقطه اولی در قلب کرمل مطابقا " لما وعدنا مولانا و محبوبنا انجام پذیرد و قبه ذهبیه اش شهره آفاق گردد.

حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه يك قرن پیش به تاجدار مملکت ایران محمد شاه قاجار در نهایت قدرت و عظمت خطاب فرمود که کل الخیر در اطاعت من است و کل الشر در عدم آن قوله الا علی :

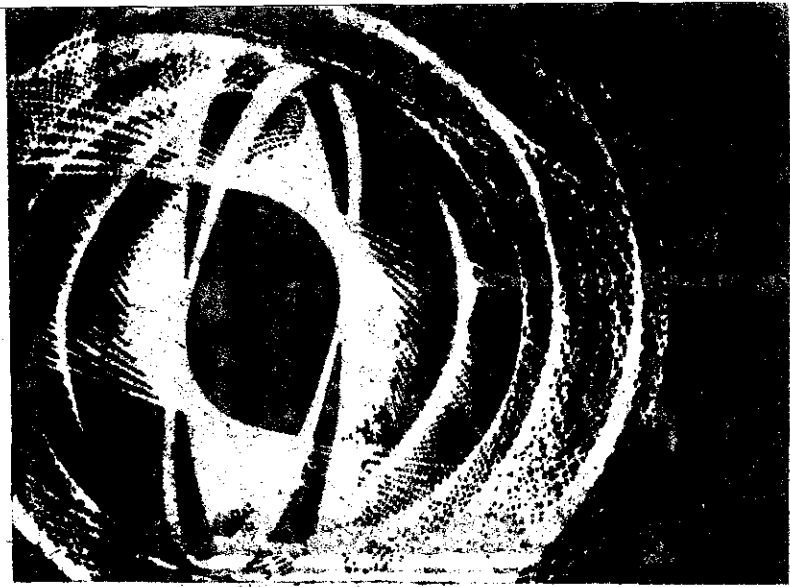
((لان الله قد جعل كل خير احاط
به علمه في طاعتى وكل نثار يحصيها كتابه
في معصيتى وان اليوم كائن اشاهد في مقامى
هذا كل اهل محبتى وطاعتى في عرفات
الرضوان واهل عداوتى في دركات النيران))

آن تخت و تاج و سلطنت و نژاد بکلی منقرض و
شمس کلمه مبارکه حضرت اعلى مشرق بر عالميان
و در صد مملکت در نيوم صدمين از شهادت
مبارکش يار و اغيار مترنم بر عظمت و اقتدار و خلقيت
و مظلوميت و جانبازي آن ذات مطهر



از خلقت

نعمت الله زکائی بیخانی



وی در رخت انوار مهر تابان
وی آفت عقل و بلای ایمان
بر پا کن صدها هزار داستان
بشتاب که سرو است و لاله ریان
پر کس ز گسرخ و زرد دامنه
هر جا که یکی عاشق است نالان
روزی است فراهم همه رفیقان
بلبل شده بر شاخ گل غزلخوان
آفاق در آسار صنع حیران
در هر جان یابی هوای جانان
کز بهر جهت آفرید پسران
گو فرقی من و تو چه بود و حیوان
باور نکسی کنت کنز پر خوان
بی راهنما طی راه نشوان
عیمی و محمد رسول سبحان

ای در سخنت شهید ناب پنهان
ای آیت لطف و عطای بیاری
روشنگر بزم جهان هستی
بر خیز که باغ است و راغ خرم
منشین که بهار است و گاه صحرا
آهنگ نشاط از روان برآرد
فصلی است همه عشق و شور و مستی
گل خنده زنده بر فراز شناسار
درات چو خورشید از تجلی
از هر دل خیزد نوای توحید
ای خفته غفلت یکی بخوش آی
گر بهر خور و خواب بود تنها
از خلقت ما قصد معرفت بود
بیواسطه عرفان کجاست ممکن
شعیا و شعیب و خلیل و موسی

ست ما قصد معرفت بود

در اوج شرف اختران تابان
با لطف صفا رهنمای انسان
در بادیه جهل زار و حیران
در وادی حیرت اسیر شیطان
وا سودی از آسیب روزگاران
بنیوش و بجای آرش از دل و جان
بی این نتوان برد بهره از آن
فعل است و عمل بر عقید مبرهان
شاد است تو را دل بنزد وجدان
ور مشکلی از خلق کردی آسان
زیبید که بر آفتی بر اوج عرفان
توفیق محبت بنوع انسان
تا ماه شود در فضا نمایان

دیگر سفرای خدای بکشا
هریک بودند در زبانها
دریاب که بی رهنما نمانی
هشدار که بی راهبر نباشی
ره چون بخداوند گسار بردی
بنگر که چه فرمایدت پیغمبر
چون معرفت و طاعت است با هم
ایمان نه بقول است و گفت تنها
با مردم اگر خدمتی نمودی
دستی گر از افتادهای گرفتی
شاید که کنی دعوی دیانت
از درگه یزدان طلب نکائی
تا نور دهد در سپهر خورشید

هرگز نشود منقطع ز گیتی
الطاف خداوند حس سبحان

گفتگوشی با گلوریا فیضی

مؤلف کتابی
با تیراژ
نامحدود



ع - صادقیان

بهمراه خود ببرید ، اگر اینطور باشد یقین بدانید موفق خواهید شد . سپس اضافه فرمودند " هر وقت در عربستان از حوادث مختلف ناراحت میشوم وقتی به پشت سر نگاه میکنم و " گل " (مقصودشان گلوریا خانمشان بود) را ثابت و پاهرجا مشوق و پشتیبان خود می بینم تمام خستگی ها و ناراحتی های خود را فراموش میکنم و براه خود ادامه میدهم "

اولین بار ایشان را در ۲۵ سال قبل دیدم . چند سال بود که همراه همسرشان جناب ابوالقاسم فیضی ابادی امرالله بمهاجرت بحرین رفته بودند ، آن زمان جناب فیضی در کلوب جوانان در حظیره القدس ملی صحبت میکردند از جمله سخنانشان این بود که " هر وقت خواستید به مهاجرت بروید بایید حتماً خانمتان موافق باشد سعی کنید او را

از آن سال تا کنون يك ربع قرن میگذرد ،
 خانم فیضی را از آن وقت می شناسم ، در آن
 اوقات دو جلد کتاب قصه برای بچه ها بنام
 " قصه های پای کرسی " با امضای " اردشیر "
 تالیف کرده بودند که اگر از اولین کتب فارسی
 برای کودکان نباشد حداقل جزو کتابهای
 متقدم است که در این زمینه بچاپ رسیده
 است. سالهاست که خانم فیضی از ایران دور
 بوده و اکنون که پس از سالیان دراز به مهد
 امرا لاله بازگشته اند در اواخر سفر هشت ماهه
 ایشان با ایران روزی به دیدنشان رفتم و در باره
 کتابی که اخیراً به انگلیسی منتشر کرده اند
 اطلاعاتی بدست آوردم که برایتان نقل خواهم
 کرد .

بهبتر است قبلاً شرح حال مختصری از
 ایشان را بیان کنم ، خانم فیضی نوه جناب
 ناظم الحکما و از خانواده متقنندم و
 سرشناس (علائی) میباشد (ایادی امرالله
 جناب علائی عموی ایشان هستند) . در سن
 ۵ سالگی از طهران به بیروت رفته ، در حدود
 شش سال در آنجا به تحصیل مشغول بودند
 در همین سنین کودکی چند بار بحضور حضرت
 ولی امرالله در اعباب مقدسه حیفاً مشرف
 شدند .

ایشان تحصیلات خود را بطور پراکنده در
 بیروت و طهران انجام داده ، در حدود سسی
 سال قبل با ایادی امرالله جناب فیضی ازدواج
 فرمودند و باتفاق ایشان به نجف آباد اصفهان
 رفته و از همان ایام در خدمات همسر بزرگوار
 خود شریک و سهیم شدند . پس از دو سال به
 قزوین رفته و سپس بعد از یکسال خدمت در این
 شهر در سال ۱۳۲۱ باتفاق همسر به قصد
 مهاجرت به بحرین عزیمت فرمودند .

در مدت ۱۴ سال اقامت در آن اقلیم ،
 با وجود سختی شرایط زندگی و معاش و آب
 و هوا بخدمت امر جمال مبارک قائم بوده و
 فی الواقع پایه تشکیلات امری در عربستان و سواحل
 خلیج فارس در این مدت استوار گردید . دو
 فرزندشان " می " و " نیسان " در این ایام در
 بحرین متولد شدند . در سال ۱۹۵۲ جناب
 فیضی از طرف هیکل اطهر بسمت ایادی امرالله
 انتخاب گردیده و پس از صعود حضرت ولی امرالله
 از طرف هیئت ایادی امرالله برای اقامت در
 ارض اقدس برگزیده شدند .

خانم فیضی حسب الامر محفل مقدس ملی
 بهائیان هند باتفاق اطفال خود به آن دیار
 سفر کرده و برای فتح نقطه غیر مفتوحه ای بنام
 (ساری) که در جبال هیمالیا واقع است عازم
 آنجا گردیدند و دو سال ساکن آن محل بودند
 پس از آن اداره مدرسه بهائی (عصر جدید)
 در پنج گنسی هند را بعهده گرفتند و پس از
 ۶ ماه بامر هیئت ایادی امرالله به ارض اقدس
 مشرف شدند و مدت دو سال ونیم در جوار بقاع
 متبرکه بخدمت مشغول بودند .

خانم فیضی برای ادامه تحصیلات فرزندان
 خود عازم انگلستان شدند و در محل مهاجرتی
 بهیمنگام سکونت گزیدند در ضمن به سفرهای
 تشویقی و تبلیغی زیادی در داخله این کشور
 مبادرت ورزیدند .

در خلال این مدت سفر تبلیغی پرثمری به
 هند فرمودند و طبق برنامه مدت ۱۰۰ روز در
 چهل و هشت دانشگاه هند ۲۲۵ کنفرانس
 تشکیل دادند و برای متجاوز از ۴ هزار استاد
 و دانشجوی آن اقلیم در باره امر مقدس
 صحبت و سخنرانی فرمودند . کنفرانسهای مزبور
 و علاوه بر آن مصاحبه هایی که با مخبرین جراید

درباره امر میشد در دهها روزنامه و مجله مهم هند منعکس گردید و بارها از فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی پخش گردید. ایشان چندین بار به جزایر شمالی اسکاتلند بسفر تبلیغی رفته و اولین ایرانی بودند که پای به این جزایر مینهادند، طی این سفرها که غالباً با قایق موتوری یا قایق‌های ماهیگیری انجام میشد به عده کثیری امر مبارک را ابلاغ فرمودند و با آنها دوست شدند. در ایام اقامت در انگلستان گاهی به ارض اقدس مشرف میشدند

و خدمات محوله میپرداختند و سفرهای تشویقی و تبلیغی متعددی به ممالک اروپائی انجام دادند. بامر محفل ملی انگلستان برای حصول به فتح نقطه بکری در نقشه نه ساله به هر فوراً مهاجرت کردند و به فتح آن محل موفق گردیدند طی اقامت در انگلیس فرصتی پیش آمده به اخذ درجه لیسانس در زبان انگلیسی از دانشگاه معروف کمبریج نائل شدند و همچنین از طرف "انستیتوی زبان‌دانان" (۱) که وجهه‌ای جهانی دارد و مرکز آن در لندن است باخند



خانم فیضی در مدرسه ناهستانه " حدیقسه "

درجه عالی عضویت نائل آمدند (این درجه مخصوص اشخاص غیرانگلیسی زبان است که در این زبان تبحر داشته باشند.)

ام‌الله گلوریا فیضی در اوایل خرداد ماه ۱۳۵۱ بامر بیت‌العدل اعظم الهی بایران سفر کرده، در حدود ۸ ماه در مهد امرالله طی

برنامه منضمی به غالب نقاط امری مسافرت کردند، همچنین در کلاس "اما الرحمن در حدیقه و کانونشن‌های اما الرحمن، جوانان و مهاجرت شرکت فرمودند. طی کنفرانسهای متعددی اخبار را به وظایف خطیر خود بخصوص در ماههای باقیمانده نقشه ۹ ساله تشویق و تحریص کردند. بدانستم که ایشان طی یکی دو سال گذشته دست اندر کار تالیف و نشر کتابی در باره معرفی امر در میادین تبلیغ دسته جمعی میباشند که در این باره باهم گفتگویی داشتیم: — ممکن است اطلاعاتی درباره کتاب

اخیرتان بدهید؟

— کتاب بنام "معرفی امر بهائی" (۱) است و به زبان انگلیسی ساده نگارش یافته است تا مردم عادی که فرصت و حوصله مطالعه کتب سنگین را ندارند بتوانند اطلاعاتی درباره مسائل مختلفه مربوط به دیانت بهائی بدست آورند. مندرجات آن شامل تاریخ، احکام، مبادی و نظامات بهائی است که در ۱۳۰ صفحه به قطع جیبی بچاپ رسیده است. چاپ اول آن در ده هزار نسخه در سال ۱۹۷۱ در بیروت با نظارت خودم به چاپ رسید و بسرعت بفروش رفت، چاپ دوم در ۲۰ هزار نسخه تجدید شد و مسود تقاضای روزافزون احبای ممالک مختلف قرار گرفته و برای ایشان ارسال شد. اکنون محفل ملی امریکا در صد تجدید چاپ آن در ۱۰ هزار نسخه و محفل ملی هند ۲۰ هزار نسخه چاپ کرده است.

در اندونزی ۱۰ هزار نسخه چاپ و ترجمه آن به اسپانیولی و آلمانی نشر شده است.

ترجمه‌های هندی و عربی تمام شده و اکنون به زبانهای چینی و مالزی و چندین زبان محلی هندی، چندین زبان محلی آفریقائی، زبان سرخ پوستان امریکا در دست ترجمه و انتشار است. (تاکنون در ادبیات بهائی کتاب بهاءالله و عصر جدید پیش از هر کتاب دیگری تجدید چاپ شده بود ولی از قرار معلوم این کتاب از نوشته دکتر اسلمنت پیشی گرفته و بسا چاپهایی که به زبانهای مختلف تجدید میشود میتوان تیراژ نامحدودی را برای آن پیش بینی کرد)

آیا غیر از این کتاب تالیف دیگری هم دارید — به غیر از "قصه‌های پای کرسی" که سه سالهای قبل بفارسی نوشته‌ام کتابی بااسم آتش بر قله کوه (۲) و دیگری بنام "ایام محرّم بهائی" (۳) که هر دو به زبان انگلیسی نگارش یافته که قریباً در انگلستان منتشر خواهد شد. (پس از اینکه گفتگوی ما درباره کتاب ایشان بپایان رسید در مورد سفرشان بایران صحبت خود را ادامه دادیم)

— در سفرهای خود به نقاط مختلفه ایران،

احبای مهد امرالله را چگونه یافتید؟

— احبای ایران استعداد خدمات فراوان دارند، ولی متأسفانه هنوز بدستی راه آنها نمیدانند، دوستان مهد امرالله مانند معادن سرشار و عظیم هستند که باید استخراج شوند.

احبای هموطن جمال مبارک مسئولیت فردی را کمتر حس میکنند و همیشه در انتظارند که محافل و تشکیلات وظایف آنها را انجام

1- The "BAHĀ'Ī FAITH" An Introduction)

2..Fire on the Mountain Top

3- Bahā'ī Holy Days .

*"A new life is, in this age, stirring
within all the peoples of the earth..."*

THE BAHÁ'Í FAITH

An Introduction

by

GLORIA FAIZI

صفحه اول کتاب " معرفی امر بهائی "

بسیار ناراحت میشود و باحالتی مغموم و منقلب
براه میافتد که دستی به شانه اش میخورد ، سر
بر میگردد اندکی از احباء که مواظب او بوده
میگویند مثل اینکه خیلی ناراحت شده ای پسند ؟
چدم جواب میگوید بلی ، میپرسد آیا میخواهید
علت شهادت این دو نفر سید را که (حضرت
سلطان الشهداء و محبوب الشهداء بودند) -

دهند در صورتی که بیت العدل اعظم الهی از
پیر و جوان ، سالم و مریض ، فقیر و غنی و عالم و
سایر خواسته اند که در خدمات امری بخصوص
در نقشه نه ساله شرکت کنند .

احبای ایران به تأیید عمیق دعا و
مناجات کسر توجه دارند حتی در خدمات کمتر
بآن توجه انده است . باید بدانیم شرکت در
خدمات امری برای طبقه معینی از جامعه نیست
بلکه برای عموم است و کسی از آن مستثنی نمیشود .
- بنظر شما تکلیف بسیاری از جوانان و -
خانواده هایشان که بسبب تحصیلات عالییه
ملزوم به اقامت در طهران هستند چیست ؟
- بنظر من تحصیلات عالییه برای جوانان
و والدین آنان بهانه ای بیش نیست چرا که
مسلم است اگر تحصیلات عالییه و امر مهاجرت را
در مقابل هم قرار دهیم مهاجرت به درجات
مهم تر خواهد بود . من در ۲۳ کشور که تاکنون
بودم مشاهده کرده ام جوانانی که مهاجرت
کردند در تحصیلات عالییه و خدمات موفق
شده اند . البته با تحصیلات عالییه جوانان
بخلاف نیستیم و آنرا برای هر دختر و پسر بهائی
لازم میدانم ولی این " لزوم " را تا درجه ای
میدانم که مانع اطاعت امر بیت العدل اعظم
نشود .

- چه خاطره جالبی از سفرهای خود در
داخله ایران دارید ؟

- روزی در اصفهان از خانمی از
خانواده های متقدم پرسیدم شرح تصدیق
جدتان را میدانید ؟ شرح دادند چدم
روزی از یکی از خیزانیهای اصفهان عبور
میکردم و جمع کثیری را مشاهده میکنم که
در خیابان دو سید که آنرا به قتل گاه میخوانند
براه افتاده اند . آنرا به قتل میرسانند چدم

بدانید ؟ اگر مایلید امشب فلان ساعت بسه
فلان آدرس بیایید . جدم قبول میکند و شب
به همان محل میرود ، محفل تبلیغی بوده است
و عده های از احبای آن زمان حضور داشته اند
باو ابلاغ کلمه میشود و خلاصه وی مومن به امر
جمال مبارک میگردد و خانواده بزرگی را که امروز
یکی از خانواده های قدیمی بهائی هستند
تشکیل میدهد .

باتوجه به این داستان آیا بنظر شما
تضییقات حالا بیشتر است یا دوره سلطان -
الشهدا و محبوب الشهدا ؟
در آن زمان با آن شرایط سخت و مرگبار
بطوری احبای مترصد ابلاغ کلمه الهی به اشخاص
مستعد بودند که حتی در آن ضوضای عام
وقتی فردی را مستعد میدیدند با جان خود
بازی میکردند و باو ابلاغ کلمه میفرمودند و لیس
حالا وقتی میپرسیم چرا در ایران عده قلیلی تازه
تصدیق داریم جواب میدهند تضییقات داریم .
انصاف بدهید شرایط امروز سخت تر
است یا شرایط دوره جمال مبارک یا حضرت
عبدالبهاء ؟

علت عدم توفیق مادر تبلیغ اینست که مادر
اجرای وظایف اولیه خود تعلل میورزیم آنوقت توقع
داریم دیگران حرف مارا فوراً قبول کنند .
البته منکر خدمات احبای ایران در میان
داخله و خارجه نمیتوان شد ولی با سابقه تاریخی
دوستان مهد امرالله خیلی پیش از این از ایشان

انتظار میزود . مادر سرزمینی زندگی میکنیم که
وجب به وجب خاک آن از خون پاک شهیدا
آبیاری شده ، باید خیلی پیش از آنچه هستیم
توکل و انقطاع و فداکاری داشته باشیم .

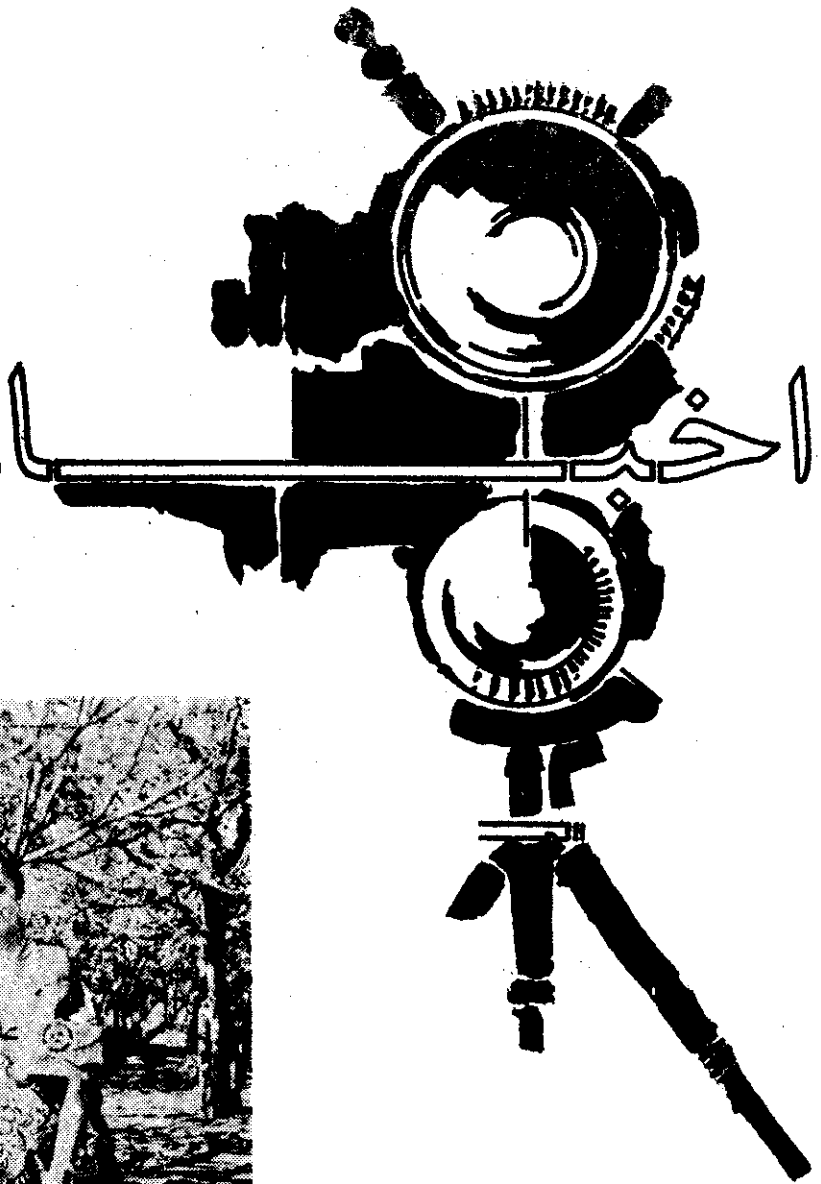
- نظرتان درباره نسوان بهائی چیست ؟
- من به نسوان بهائی مانند جوانان
بسیار امیدوارم ، آنان با استعداد و نفوذی که
دارند میتوانند مشوق و سرمشق مردان قرار
گیرند و یقین است که این قابلیت در آنان
موجود است . در بسیاری از ولایات مشاهده
کردم که امام الرحمن مصدر خدمات مهمی میباشند
امیدوارم سایر خواهران بهائی به آنان تاسی
کنند .

خانم فیضی در بهمن ماه در ادامه سفر
دور دنیا که بامر بیت العدل اعظم در پیش
دارند به افغانستان عزیمت کردند و از آنجا
به هندوستان و مشرق دور و زاین ، کره ، ویتنام
لائوس ، برمه ، نیوزلاند ، جزایر پاسفیک و
استرالیا سفر خواهند کرد سپس به امریکا
میروند . این سفر دور و دراز بیش از یکسال
بطول خواهد انجامید .

ایشان در پایان نشست که باهم داشتیم
اضافه کردند : در حال منتظر دستور بیت
العدل اعظم هستند که هر جا امر کنند خواهند
رفت .

- موفق باشید خانم فیضی ، دعای خیر
احبای ایران بدرقه راهتان باد ، ای فخر رجال

ارمنستان



حضرت روحیه خانم بهمراهی پرنسس
Gcinaphi و خانم ویولت نخجستانی
در لباس ملی سوازیلند در محوطه
منزل پرنسس .



حضرت امه البها روحیه خلم هنگام ورود به
سالن پذیرائی زائرین پس از ورود شان
به ارض آفسدس .



احیای دهکده دواناو - کونگانگور
Daidanaw, Kungangood «Township» تانسیپ
در برصصه که بنام "دهکده عهد البها"
موسوم شده در حالیکه با مبلغ بسیار
جناب کری دال Greg. Dahl مشغول
نوشیدن چای هستند (دو نفر
سمت راست ایشان اعضای محفل طوسی برمه
میباشند)



يك مدرسه دولتي در رود اناز .
كه همه شاگردان آن اطفال بهائي هستند .

فهرست

صفحه

۳۴

۳۶

۳۷

۴۰

۴۳

۴۴

۴۶

۵۹

۱- شعار روحانی

۲- عید، عید رضوان است

۳- «عبد سلیمان عشق

۴- چند داستان دل انگیز

۵- نوجوان نمونه

۶- نغمات آسمانی

۷- قطب شمال (از سری بیخ سفر پرخطر علی)

۸- شیخ الرئیس و سیاست

« از بیانات حضرت عبدالبهاء در حیفاء »

فرهمنند طوسی

به انتخاب س-م

ترجمه س-ر

ترجمه هوشمند فتح اعظم

فهرست نوجوانان

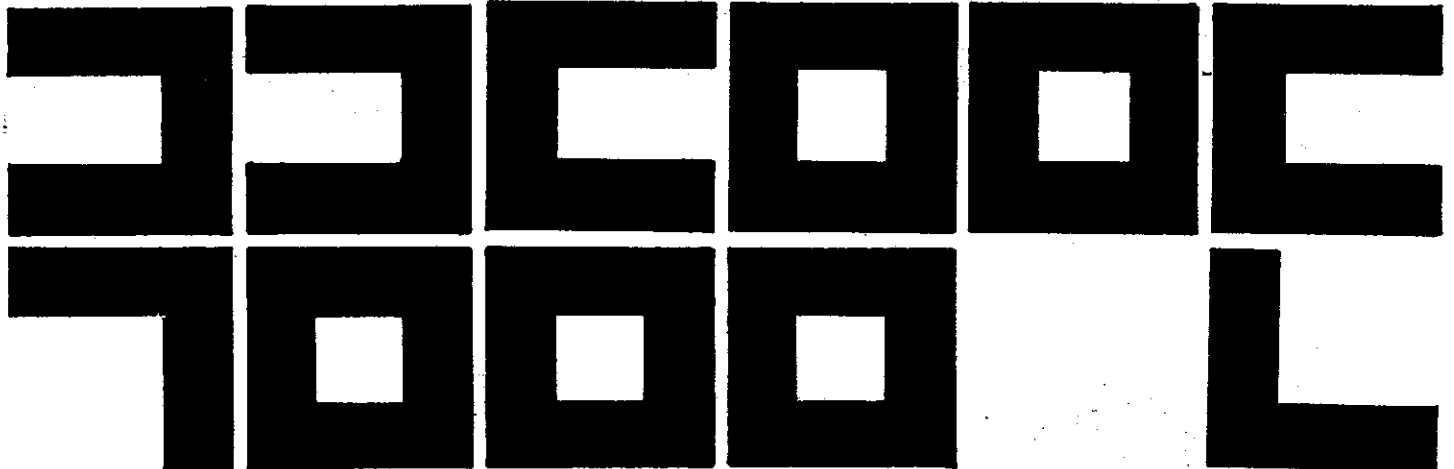
نوجوانان عزیز

از دریافت نامه ها و آثار شما

متشکر خواهیم شد.

نشانی: طهراز خیابان سنوچهری

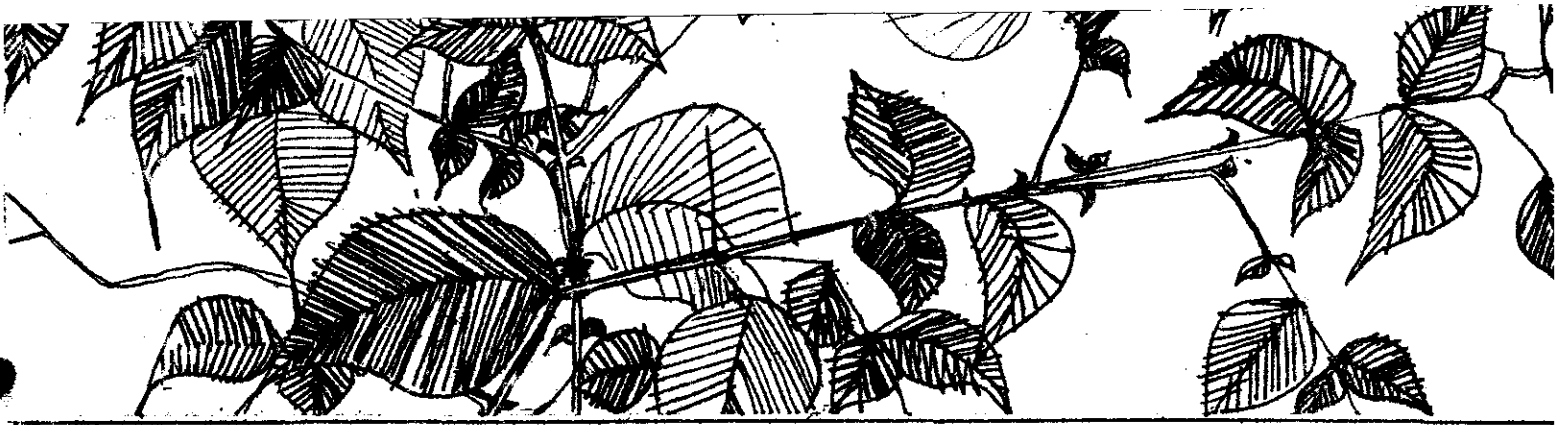
شرکت سهامی نونهالان



ای نگار از روی تو آمد بهار
هر گل از وی دفتری از حسن دوست
این بهاران را خزان ناید ز پی
این بهاری نه که جان درکش کند
آن بهاران شوق خویان آورد
آن بهاران را فنا باشد عقب
آن بهار از فضل خیزد در جهان
آن بهاران لالهها آرد بسرون
این بهار سرمدی از نور شاه
جمله در خرگاه او داخل شدند
شاه ما چون پرده از رخ بگفتند
یار ما چون بگفتند از رخ نقاب

زین بهار آمد حقائق بی شمار
هر دل از وی کوشری از فضل دوست
جمله گلهای طائف اندر حول وی
این بهاری که روانها را کند
و این بهاران عشق بزدان آورد
و این بهاران را بقا باشد لقب
و این بهار از نور روی دلستان
و این بهاران نالهها دارد کنون
بر زده خرگاه تا عرش اله
گر تو چشمت هست بنگر هوشمنند
این بهاران خیمه بر گردون زند
این بهاران هر فروزد بی حجاب





عید،

عید رضوان است



● شب در بیت مبارک جمعی از احباب مشرف بودند . ناگه صدای دو تیر تفنگ شنید شد . حضرت عبدالبها* فرمودند : " این صفحات اظهار شعفا و سرور خود را با گوله میکنند ، ماراد زهر میبمانی کرده بودند ، از بس گوله خالی کردند خسته شدیم ، آخر بسدا در آمد ، گفتم : این علامت سرور نیست ، پس است تا حضرات ساکت شدند . در ایران هم همینطور بود . در عید های نوروز معرکه میکردند ، واقعا " خوب عید میگیرند . حضرات اروااثها نیز يك عید را خوب میگیرند ، آنهم عید میلاد . ملاقات میکنند ، جشن و سرور میگیرند ، از برای همه هدایا میفرستند ، اوراق تبریک و تهنیت میفرستند مختصر آنکه خوب عید میگیرند ، اما عید ، عید رضوان است ، مدتش هم طویل است . فصل بهار و در نهایت خوبی . ماکه چندین سال است عید نگرفتیم ، شاید انشاء الله امسال موفق شویم عید بگیریم "

از بیانات حضرت عبدالبها* در حیفنا

هشتم فوریه ۱۹۱۵

نقل از کتاب خاطرات حبیب ص ۲۲۶

جام می ساقیه مرشار کسن
 طور جان راز میت پر نسا رکن
 ساغری درده ز صهبای الست
 تا بهوش آیم من مخمور مست



فرهمنند طوسی

راستی که چه شیرین است این اشعار
 وجه دلنشین است ترنم این نغمات. شایسته
 بسی شگفت انگیز باشد بیان این نکته کسه
 گوینده این اشعار در سنی حدود دوازده در
 راه امر الهی شهید شد اما حقیقتی است
 مسلم و غیر قابل انکار. همین گوینده در جای
 دیگری میسراید :

همت ای یاران که وقت خدمت است
 گاه کسب فیض و بوم نصرت است
 رونمائید ای احبای بهیا
 سوی عالم با علمهای هدی
 تا بهوش آیند این مخلوق مست
 از ظنون و وهم بردارند دست

پدرش موقعیکه هر دو در زنجیر اسیر
 کرده بودند به او فرمود : ای فرزند این را
 بدان از دوره آدم تا بحال در راه حق طفل
 دوازده ساله که - محبوس شده و کند بهایش
 زده شود و زنجیر به گردنش، اول سید الساجدین
 حضرت امام زین العابدین است دوم توشی
 ثالث ندارد. بی گمان متوجه شده اید که این
 شخصیت بزرگ کسی جز روح الله نیست.
 روح الله فردی که بفرموده حضرت مولی السوری

و حمد و حمد

سالیپیان

گشتی

بر گردن امپراطور سوار شد . نام پدرش ورقسا
و پدر ویسر هر دو از جانبازان بنام این آئین
مبین هستند .

جمال قدم جل اسمع الاعظم خطاب به او
فرمودند (یا روح الله قد اقبل اليك الروح
الاعظم من شطر السجن ویدک رک بمالا ینفذ - عرفه
بدوام ملکوتی و جبروتی -) .

راستی که روح الله را باید بحق یکی از
نوادر روزگار شمرد زیرا در سنی بسیار قلیل
آثاری بسیار عظیم بر جانها داند آنجا که هیچکس
مبارک حضرت بهیال الله او را احضار و فرمودند
روح الله امروز چه میگردی ؟ عرض کرد پیش سلطان
مبلغ درس میخواندم . فرمودند در چه موضوعی
درس میخواندی ؟ عرض کرد در موضوع رجعت
فرمودند بیان کن . عرض کرد مقصود از رجعت
رجعت اقربان و امثال است - فرمودند این عین
بیان معلم است که طوطی وار ادا میکنی فهم
خودت را بیان کن . عرض کرد مثلاً شاخه گلی
که امسال روئیده و گل آورده و انسان چیده و
در طاقچه اطاق گذاشته باشد بوته آن گل
سال دیگر هم گل میآورد ولی عین گل پارسالی
نیست بلکه مانند آنست . جمال قدم فرمودند
آفرین خوب فهمیدی . از آن پس همواره او را
مزد نوازش قرار داده و باو جناب مبلغ خطاب
میفرمودند .

حکایت زیر نیز دیگر دلایلی است برای بیان
علو مقام او و عزتی که در نزد حضرت عبدالبهاء
داشتهاست :

گویند - روزی جناب روح الله و برادرشان
و عده دیگری از اطفال مشغول بازی بودند
در بین بازی پسر یکی از احمای الهی بعلت
بر زبان آوردن حرف نامربوط از دست روح الله
سلیلی خورده دندانهاش میشکند حضرت ورقسا

قصد تنبیه روح الله را مینمایند ایشان فرار کرد
به بیت مبارک سرکار آقا میروند و در گوشه ای
می ایستند ورقا از پشت پنجره اشاره میکند بیجا
بمرون ، روح الله سر را بعلمت منفی تکان میدهد
تا اینکه سرکار آقا میفرمایند روح الله چه خبر است
که اینقدر سرترا تکان میدهی ؟ او قضیه را
خدمت هیکل اطهر عرض میکند حضرت عبدالبهاء
جناب ورقا را بداخل اطاق طلبیده و با تشدد
باو میفرمایند که بعد از این حق نداری بیجا
روح الله تعرض نمایی .

سراسر ۱۲ سال زندگی این طفل پراز -
وقایع و ماجراهائی است که میتواند در سهایی
برای ما باشد . برای نمونه بنقل از تاریخ بعضی
از آنها را در اینجا ذکر میکنیم .

معروفست که در کودکی مادر بزرگش که پسر
زنی متعصب بود برای اینکه باعث قتل حضرت
ورقا بشود روح الله را به منزل یکی از مجتهدین
تبریز میبرد تا مجتهد از زبان روح الله بهائیس
بودن ورقا را بشنود روح الله بخمال اینکه این
مرد بهائیس است به محض ورود الله ابهی گفته
می نشیند مادر بزرگش به مجتهد میگوید این
آقا پسر نماز را خوب میخواند مجتهد به روح الله
میگوید پسر جان نماز بخوان بهینم روح الله فوراً
برخواستہ میبرد قبله این منزل کجاست ؟ یک
طرف را باو نشان میدهند روح الله صلوة کبیر
را با صدای بلند میخواند بعد از آنکه نماز را
بپایان میبرد مجتهد متغیرانه خطاب به پسر
میگوید خانم از توقاحت دارد کسیکه طفل خود
را باین صغر سن اینطور بدبانت و خداپرستی
تربیت کرده چگونه من فتوی قتل او را بدهم .
یکی از شنیدنیهای جالب زندگی روح الله
نیز این واقعه است :

روزی حضرت ورقه علیا روح الله و سرادش عزیزالله را احضار فرمودند و آنگاه خطاب به عزیزالله فرمودند در ایران چه میکردید؟ روح الله بجواب مبادرت کرده عرض کرد تبلیغ میکردیم. فرمودند در وقت تبلیغ چه میگفتید؟ عرض کرد میگفتیم خدا ظاهر شده. خانم لب را بدندان گزیده گفتند شما بمردم میگفتید خدا ظاهر شده روح الله عرض کرد ما فقط بکسانی میگفتیم که استعداد شنیدن این کلمه را داشته باشند خانم فرمودند این اشخاص را چگونه میشناختید؟ عرض کرد بانگ آه کردن به چشمهایشان. فرمودند بیا به چشم من نگاه کن ببین میتوانی این کلمه را به من بگویی روح الله اطاعت کرده و بعد از مدتی نگاه کردن در چشمهای حضرت خانم گفت شما خودتان تصدیق دارید بعد حضرت ورقه علیا میرزا بدیع الله و میرزا ضیا الله را که در گوشه ای نشسته مشق مینوشتند نشان داده فرمودند به چشم آقایان هم نگاه کنید ببینید چطورند؟ روح الله نزد آنها رفته به چشمهایشان نگاه کرده و بعد عرض کرد بزحمتش نمی آرد و همانطور که همه شما مستحضرید بعدها همین ضیا الله و بدیع الله جزء ناقضین در آمدند و زحمات زیادی را برای حضرت عبدالبهاء ایجاد کردند.

بلی، ماجراهای زندگی این طفل هر کدام بازگو کننده همت والا و مقام و منزلت رفیع او است. باری روح الله و پدرش در طهران بدست حاجب الدوله آن مرد شفی و فرومایه به شهادت رسیدند و در این مقام چه بجاست اگر قسمتهائی از اشعار نیر و سینا که در مرثیه این دو وجود عزیز سروده شده ذکر شود:

آه آه ای ارض طا و رقا چه شد
مرغ باغ طلعت ابهسی چه شد
آن تذرو گلشن توحید کسو
و آن غزال قدس این صحرا چه شد
ای صبا فرزند دلبندش کجاست
آن خوش الحان بلبل گویا چه شد
صوت روح افزای روح الله کسو
نغمه جانپور و رقا چه شد
بمحضورش انجمن را نور نیست
ای درخ آن انجمن آرا چه شد

در پایان بی مناسبت نمیداند قسمتی از اشعار مثنوی جناب روح الله را در این مقام عرضه دارد:

این چنین فرمود سلطان قدم
در کتاب اقدس خود بر اضم
هر که بنماید با مرحق قسام
بنماید نصرتش رب الانام
هر که جان در عهد حق سازد فدا
سوی او ناظر بود وجه خدا
ساقیا جامی کرم کسن از عطا
تا شوم ظاهر زهر جرم و خطا
گرچه عصیانم فزون است از شمار
لیک از فضل حقم امید وار
مرحبا ای ساقی بمزم قدم
رشحهئی افشان بر این خاک از کرم
تا زجودت ذرها تابان شود
نزد جانان قابل قربان شود
کی شود باران که اندر کوی او
جان فداسازم بعشق روی او
خرم آن روزیکه در میدان عشق
جان دهم اندر ره جانان عشق

پت
در نوشتن این مقاله از کتاب مصابیح هدا جلد اول تألیف جناب سلیمانی استفاده شده است.

چند

داستان دل انگیز...

به انتخاب: س. م

اشاره: بخش "چند داستان دل انگیز" همانگونه که انتظار میرفت مورد توجه بسیاری از دوستان عزیز ما قرار گرفت و موجب شد که در این شماره نیز مجموعه دل انگیزی از این داستانها را فراهم آوریم و بنظرتان برسانیم.

● بنقل از بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء (ک)
يك وقتي جمال مبارك فرمودند كه من نه سال است يك زمين سبز ندیدم. ميل مبارك به سبزه و صحرا بود. میفرمودند عالم صحرا عالم ارواح است عالم شهر عالم اجسام. از این فرمایش مبارك فهمیدم اشاره است. يك پاشائی بود در عكا (محمد پاشا صفت) نام، خیلی با ما ضد بود. در يك فرسخی عكا قصر داشت (مزرعه) در اطراف باغستان بود، بسیار جای باصفائی بود و آب جاری داشت. رفتم خانه آن پاشا گفتم پاشا آن قصر را تواند اخی آمدی توی عكا نشسته ای؟ گفت من علیهم نمیتوانم در خارج شهر بنشینم و آنجا محل خالی است کسی نیست که با او معاشرت کنم. من از اشاره مبارك فهمیدم که ميل مبارك است بیرون بروند فهمیدم که هر کاری بکنم پیش میروم، گفتم مادام تونی نشینم آنجا خالیست بده بما. تعجب کرد. آن پاشا خیلی تعجب کرد از پاشا اجازه گرفتم بقیمت خیلی ارزان در سالی پنج لیره، خیلی غریب است، پنجساله پولش را دادم بعد بنا فرستادم تعمیر کرد، حمام ساختم آنجا، بعد آمدم يك كالمسكه درست كردم بزرگ يك روز خودم گفتم اول بروم من همچو تنها از دروازه بیرون آمدم قراول ایستاده بود هیچ حرفی نزد همینطور رفتم هیچ ننگت فردا عصر رفتم به بهجی هیچکس حرفی نزد اهدا بعد يك روز آمدم حضور مبارك عرض كردم قصر حاضر است عرابه هم حاضر است. آنوقت در عكا هیچ کورسه نبود. فرمودند من نعبروم من محبوسم. يك

دفعه دیگر عرض کردم همان چو اب را فرمودند
دفعه ثالث عرض کردم فرمودند نه، دیگر جسارت
نتوانستم بکنم. يك شخصي از اسلام بود آنجا
خیلی شهرت و نفوذ داشت. او را خواستم گفتم
کیفیت اینست لکن حضرت بهاء الله از ما قبول
نمیکنند. آن شخص محبت داشت گفتم تو
جسوری برو حضور مبارک مشرف شو دست مدار
تا وعد قوی بگیری. این عرب بود. رفت و آمد
مقابل دو زانوی مبارک نشست، دست مبارک را
گرفت بوسید عرض کرد که چرا بیرون تشریف
نمی برید؟ فرمودند من مسجونم گفت استغفرالله
کیست که بتواند شمارا محبوس کند شما خود
خود را حبس کرده اید. اراده خود شما چنین
است حالا من خواهش دارم بیرون تشریف
بیاورید. سبزه است، خرم است، درختها خیلی
با صفاست برگها سبزه است، پرتقالها قرمز است
هرچه فرمودند من مسجونم نمیشود، باز دست
مبارک را بوسید بقدر یک ساعت متعاد یا رجسار
میکرد بعد فرمودند (خیلی خوب) فردا سوار
کالسکه شدند، منبهم حضور مبارک بودم از شهر
بیرون آمدم هیچ نکفت، رفتیم مزرعه
من برگشتم، دیگر یا در مزرعه تشریف داشتند
یا در عکا تشریف داشتند یا در حیفا یا در صحرا
تا دو سال در آن محل خوش با صفا تشریف
داشتند بعد قصد فرمودند که به محل دیگر
بهبی نقل کنیم.

در حضور مبارک (حضرت عبدالبهاه)
قدم زنان بگردش در کنار دریا رفتیم (۲) ...

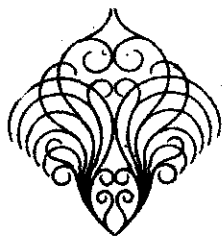
نزد يك پسر کوچکی رسیدیم که پرتقال میفروخت
فرمودند: "پرتقال میل دارید؟" عرض شد بله،
دانه دانه ابتیاع فرمودند. در این بین دو دختر
عرب هم آمدند و نگاه میکردند. فرمودند شما هم
هر نفری پنج دانه بردارید. یکی عرض کرد
ماغذیش مصاری (پول نداریم) فرمودند
"عیب ندارد من میدهم" چون این دخترها
پرتقالها را نزد مادرهایشان بردند زنهای
دیدند پسر پرتقال فروش بیش از قیمت پرتقال
پول گرفته و یک مرتبه هجوم آوردند که پرتقال
بیشتری بگیرند، ناگاه پسر پرتقال فروش فرار
کرد و زنهای عرب دنبالش میدویدند عجب
تماشایی بود ...

(میس نوپلاک) خانسی بود آلمانی -
الاصل ساکن کانادا (۳) وقتیکه در امریکا
ندای اسر را میشنود مو من میشود و آلمان
میرود و بهدایت اینای وطنش میرد از. این
خانم ۶۰-۷۰ ساله خیلی کوتاه قد بود که
اغلب وقتیکه بمجالس میآمد او را مانند عروسکی
در بغل میگرفته و بجای آنکه پشت میز خطابه
برود بالای میز میرفت و بقدر يك دو ساعت مثل
دریای موج از نطق موج میزد که به جمیع
مستمعین اثر عمیق می بخشید. حضرت عبدالبهاه
مکرر مزاحا میفرمودند:
"آلمان دنیا را بزلزله انداخت و فتوحات
عظیمه کرد ولی ما آلمان را بوسیله يك دختر
دو وجهی فتح نمودیم."

۲- کتاب خاطرات حبیب تالیف دکتر حبیب مؤید صفحات ۳۷۲-۳۷۳

۳- همان مرجع صفحه ۳۵۹ زیر نویس

از خاطرات حضرت روحیه خانم حرم
 مبارک حضرت ولی امرالله (ع) . . .
 خوب یاد دارم وقتی در قطار درجه سوم
 راه آهن روی نیمکت‌های چوبی نشسته بودیم
 ناگهان دیدم هیگل مبارک با یکنفر مشغول
 صحبت شدند و او جوان رشیدی از روس‌های
 سفید و ساکن امریکا بود. برای اولین بار در
 سوئیس سفر میکرد. حضرت شوقی افندی
 با نهایت بهجت و سرور و کمال محبت با وی گفتگو
 فرموده او را از جزئیات اماکن دیدنی مطلع
 مینمودند که مبارک در ظرف مدت کمی که دارد
 محل معینی را از نظر دور بردارد، حتی نقشه
 سوئیس را در آورده با او نشان میدادند که از کجا
 بکجا برود و چه خطی را بگیرد. من تکیه داده
 بچهره ساده آن جوان که حکایت از قلب پاک
 او مینمود نظر دوخته بودم و میدیدم که او
 چقدر مودب و تاجه حد از این عنایت و توجهی
 که شخص غریبی بوی مبذول میدارد متشکسر و
 سپاسگزار است و در تمام مدت از اعماق قلب دعا
 میکردم که روزی به علو مقام این عنایت و موهبت
 بی برده و با مبارک زنده شود. و بدانند این
 شخص غریبی که صاحب اینقدر بزرگی و بزرگواری
 است ولی امر دنیانت جهانی بهائی میباشد.
 همه باید بدانند که طبق دستور هیگل مبارک
 این کمینه ابد الحق نداشتم آن وجود عزیز را در دیار غربت
 با حدی معرفی نسایم . . .





نوجوان نمونه

... علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم سبب کشف حقایق است ولی علم برد و قسم است علوم ماده و علوم الهیه ... عالم انسانی باید تحصیل هرد و علم کند اکتفای به یک علم ننماید ... (۱)
چه افتخار آمیز است وجود افرادی که بنحوی از انحاء مایه سر بلندی جامعه امر میگردند بویژه اگر این افراد از نوجوانان و جوانان عزیز باشند .

خوشا از برای اینگونه نفوس که علاوه بر حلیه تقدیس و تنزیه یعنی حیات بهائی آراسته به علوم مادی نیز هستند چرا که مطابق بیان مبارک فوق عمل نمود هاند .

● جناب سهی رستگار علیه بهاء الله که ساکن شهر بابل میباشند نمونه ای از جوانانی هستند که بحق باید ایشان را نمونه ای از جوانان عزیز قرن یزدان نامید .

ایشان در تمام دروس دبیرستانی در میان دوستان و همشاگردان خود بنحو بارزی درخشید هاند بطوری که در بین کلیه دانش آموزان دبیرستانهای استان مازندران در امتحان زبان انگلیسی رتبه اول را حائز شده و باین سبب بوزارت آموزش و پرورش معرفی و در امتحانات " آمریکن فیلد سرویس " برای اعزام بخارج با درجه عالی قبول گردید هاند . مهمترین همه اینکه اخلاق بهائی و صفات پسندیده ، ایشان را در نزد همه شاگردان دبیرستان و دوستان دیگرشان مشارالینان ساخته است .

ما نیز حصول این موفقیتها را به جناب رستگار تبریک و تهنیت گفته و امید داریم که در ظل الطاف جمال قدم جل جلاله بیش از پیش در خدمت به سر بلندی و اعلاء جامعه بهائی موید و موفق باشند .

نغمات آسپ

آرزوی بزرگ

تنظیم آهنگ از "راس و جینا گارسیا"

ترجمه س. ر

آرزوی یگانگی جهان در راسر عالم شنیده میشود

این آرزوی است از دنیائی که تشنه صلح است

بگذارید انسانها گرد هم آیند بگذارید با هم زندگی کنند

تا با خوشحالی و سرور در هر حال آهنگ صلح ساز کنند

● ● ● ● آهنگ صلح

● ● ● ● آهنگ صلح

انى

A Plea for One World

Arranged by
Russ and Gina Garcia

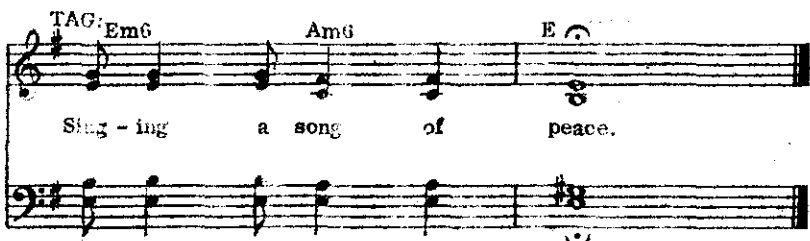
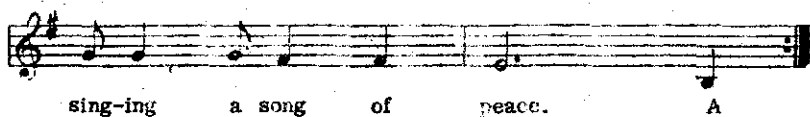
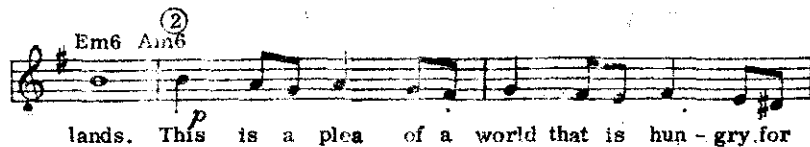
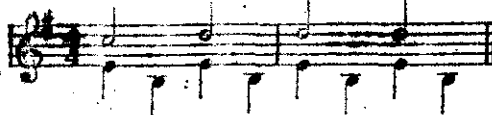
Guitar

Em6 Am6 Em6 Am6

INTRO: 2 Bars Guitar

1st Chorus: Unison

2nd Chorus: Round and Tag.



قطب‌شمال

دوست و دشمن بشر

هیات اکتشافی کانادایی در سفر ۱۹۱۳-۱۹۱۸ بقطب شمال از سری پنجم سفر پرخطر علمی

ترجمه جناب هوشمند فتح اعظم

که تشنه معلومات راجع بآن نقاط بوده، گمراه
نساخته است. بهائید نظری بقطب شمال
اندازیم، در وقتی که ناخدا "رابرت پیئری
Robert Peary" روز ششم آوریل سال
۱۹۰۹ بآنجا رسید. چنانکه همه میدانند
قطب شمال يك چیز، یا واقعا "يك جانیست.
بلکه حالی و وضعی است. این نامی است که
به انتهای شمالی محوری داده اند که زمین
بر گردش میچرخد.

حتی پیشینیان از چند هزار سال قبل
میدانستند که قطب شمال هرچه باشد پر برف
و یخ است. چیزی که ما اخیراً دریافته ایم

از زمانی که بشر در زمین پیدا شده
کوشیده است که بردانش خود راجع بجهان
ببفزاید و بیشتر بداند که درجهان چیست. گاهی
راه یافتن دانش آسان بود و گاه اندیشه ها
نا درست بشر را سخت گمراه ساخته و پیشرفتش
را مشکل کرده است.

قورباغه ای را پیدا کرد که در چاه افتاده
باشد و بخواهد بیرون آید؟ در هر دو قدم
که به پیش می آید گامی بعقب میگذرد. بشر نیز
در تکمیل دانش خود چنین پیشرفت کرده
است. این اندیشه های خطا در هیچ جا مانند
نواحی قطبی در قطب شمال و جنوب، بشر را



شناور تا دومین بنشین میرسد . اگر ناخدا
 پیری بر آن یخ پاره‌های قطب شمال تا مدتی
 می نشست پس از زمانی دراز درمییافت کسه

آنست که یخ بر آن کله زمین ، یخی ثابت و یاسر
 جانیست ، بلکه توده‌های شناوری است که هر
 روز در جایی است . و قطر این یخ پاره‌های

بجائی دیگر رفته، زیرا یخ پاره‌ها در حرکت بوده است.

شاید ما از زمانی که ناخدا به قطب شمال رفته بر معلومات خود راجع بانجا افزوده باشیم، اما کاری که وی کرده کاری بزرگ و در خور مردان دلیر بوده. وی اگر توانست به قطب برسد برای این بود که توانست بداند چگونه بر یخ، سفر میتوان کرد. و این نکته‌ای بود که هیچ مکتشفی پیش از وی ندانسته بود. و اگرچه ارزش سایر کشفیات قطب در آن سفر اندک باشد همین نکته که پیری در یافت، نکته با ارزشی است. قطب شمال یگانه بهانه‌ای نبود که بشر را بان مناطق منجمد میکشاند. سبب‌های فراوان دیگری در این مورد هست که از آن میان دو نکته بسیار اهمیت دارد. نکته اول همان بود که کریستف کلمب را به عبور از اقیانوس اطلس برانگیخت، یعنی یافتن راهی دریائی از شرق بغرب و از غرب به شرق. نکته دوم آرزوی اکتشاف یک سرزمین ناشناخته بود. محرک بشر در کشف قطب شمال هرچه بود و در صدها سال هر که بقصد آنجا رفته بود، مجبور بود با یک دشمن بزرگ مقابله نماید. آن دشمن چیزی جز یخ نبود. از این جهت عجیبی نیست که بسیاری از سفرکنندگان به قطب معتقد بودند که هر کس بر یخ پیروز گردد بر قطب پیروز آمده است. چنین احساسی یکی از نکاتی است که در نظریه انسان نسبت به قطب یا اکتشافات قطبی او تاثیر داشته است.

یخ بیکران و دائم بنظر مردم، سبب باسری است و حال صحرای لم یزرعی را دارد. و باسری ظاهراً سبب مردگی و بیجانی است. از این روی مردم سفر به قطب شمال را مانند این می‌پنداشتند که کسی مجبور باشد مسافت زیادی را در زیر

آب سرد شناکند. اگر زیر آبی بروید ناچار اول نفس عمیقی میکشید و بعد آنرا نگاه میدارید و فقط تا زمانی که نفس دارید در آب میتوانی بمانی. مردانی که بسوی قطب می‌رفتند نیز چنین می‌پنداشتند که باید با خوردن خواربار و لوازم دیگر بحد کفایت بردارند و فقط تا زمانی میتوانند آنجا بمانند که خواربارشان تمام نشده باشد.

حال فرض کنید نفسی عمیق کشیدید و بزیر آب رفتید، اگر میان دو سنگ گیر کنید نفس شما تمام میشود و قرق میگردد.

همچنین است حال کسانی که به قطب شمال سفر میکنند. اگر در یخ‌های قطبی بتله افتادند چون خواربارشان تمام شود زندگانشان سر آید. تمام آنان که چنان سفری را پیش گرفتند در وقتی بدان تله افتادند. و با آنکه بشر برای رفع موانع تقریباً محال از خود استعداد فراوانی نشان داد، اما چون در مورد سفر به قطب شمال روش حبس نفس را بکار برده است جان صدها نفر را تلف کرده است. چنین طرز فکری سبب یکی از بزرگترین فاجعات قطب شمال شد، اما همین فاجعه بنوبه خود باعث شد که سفرهای قطبی با روشهای جدید ممکن گردد. در سال ۱۸۴۵ دو کشتی مستحکم بنام "اروس Erebus" و "ترور Terror" از نیروی دریائی انگلیس فرماندهی سرجان فرانکلین با ۱۲۹ نفر سرنشین براه افتاد. هدف این سفر آن بود که از میان سرزمین یخ‌آلود ناشناس شمال کانادا راهی را بیابند که اقیانوس اطلس را به اقیانوس کبیر متصل سازد. "سرجان" لاگرانده بود ولی فرماندهی ممتاز بشمار میرفت. هم دلیر بود و هم خردمند. کشتی‌ها پیش مستحکم وزیر دستانش همه نیرومند

و مجرب بودند . خوار بار و وسائش برای پنج سال کافی مینمود . این دو کشتی را آخرین بار که دیدند در اواخر ژوئیه سال ۱۸۴۵ بود که يك کشتی نهننگ گیری در مدخل خلیج " لانکاستر ساند Lancaster Sound "

آنها را دید ویس . لانکاستر ساند در ۸۰۰ میلی شمال مقطع علیای خلیج هود سن و ۹۰۰ میلی مشرق دریای " بیافورت Beaufort " واقع است .

دیگر شاید جز اسکیموها کسی يك تن از آن یکصد و بیست و نه نفر رازنده ندید و معلوم نشد بر سر کشتی ها چه آمد .

در یکی از سفرهای اکتشافی بعدی کتابچه‌ای را پیدا کردند که ماجرای آن سفر را تا آوریل ۱۸۴۸ در آن نوشته بودند . اما باز از سرنوشت کسانی که تا این تاریخ زنده بوده اند خبری نیست و فقط حدس میزنند که چه بر سرشان آمده است .

سالیان دراز پس از آن دسته‌های منظمی را بجستجوی فرانکلین فرستادند ، اما فقط آثار پراکنده‌ای از آن سفر بدست آمد . این جویندگان کشتی‌های گمشده بردانش مادر باره قطب چنان افزودند که اگر درین یافتن قهرمان گمشده‌ای نمیرفتند تا پنجاه سال هم آن اطلاعات جمع نمی‌آمد . باین نحو سرجان فرانکلین بیش از آنچه خود میدانست بردانش بشتری در بازه قطب شمال اضافه کرد . با وجود این حتی تجربه دیده‌ترین و ماهرترین جویندگان نیز چنانکه میبایست از مصیبت و مرگ دیگران درس نمی‌آموخت . و فقط شصت و هشت سال بعد بود که سفر دیگری بدانجا شد و راه رانشان داد که چگونه بر قطب شمال میتوان پیروز شد و از خطرهایش کاست . در سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۸ يك

دسته کانادایی برهبری " ویلیامورا استفانسن Vilhjalmur Stefanson " بقطب شمال رفت و بدوران " حبس نفس " در سفرهای قطبی خاتمه داد . عجايب آن سفر آخرین سفر زمینی مجهز و بزرگ بقطب شمال نیز بود .

استفانسن جوانی از نژاد آیسلند بود که در کانادا متولد شده و در آمریکا تعلیم یافته بود . در سال ۱۹۱۳ سی و چهار سال بیشتر نداشت . اما قبل از آن شش سال تمام با دو هیأت جهاننگاو در قطب شمال کار کرده بود . تحصیلات وی در علم مردم شناسی بود . و در سفر اولش بنواحی قطبی ، در باره بومیان آن ناحیه مطالعاتی کرد و دستهای از اسکیموها را یافت که تقریباً هیچ از مدنیت سفید پوستان نمیدانستند . از بسیاری جهات چنان بدوی و غیر متدین بودند که گوئی هنوز در عصر ماقبل تاریخند .

استفانسن اسکیموها را بمنزله " نمونه‌های موزه " مردم شناسی مطالعه نکرد .

آنان را انسان میدانستند آدمیانی که در جایی زندگی میکنند که هیچ سفید پوستی نمیتوانست خوراک و روش‌های شکار و خانه‌سازی و پوشاک و وسیله سفر ایشانرا مطالعه نماید . وی باین نتیجه رسید که اگر این تدبیرها اسکیموها را قادر ساخته تا در آن ناحیه زندگی کنند ، سفید پوستان را نیز میتواند مدد کند تا بتوانند در آن ناحیه قطبی زندگی کنند . هر چه بیشتر در میان اسکیموها ماند بیشتر از ایشان آموخت . بحدی که بزودی در زمستان یا تابستان قطب شمال و در هوای بد یا خوب آنجا ، براحات طاقت آورد .

استفانسن تنها به معلومات اسکیموها قناعت نکرد بلکه اندیشه‌هایی از خود نیز پرورش

داد که ربطی به خرافات و آراء ابتدائی اسکیموها نداشت و حتی در نظرایشان متابعت از اندیشه‌های تازه اوسبب هلاکت میشد .
استفانسن چندی در شکار سنگ آبی و خرس در دریای منجمد شمال آلاسکا بسربرد و از تجربهای که یافت دانست نباید قول اسکیموها را باورد داشت که میگویند اگر زیاد بمیان دریا رویم دیگر نه سنگ آبی و نه خرس میتوان یافت .

در سال ۱۹۱۳ استفانسن پیشنهاد سفری را بقطب شمال در سر پروراند . این سفر یکی از کاملترین سفرهای علمی است که تا بحال کسی پیش گرفته است . وی دو دسته را بسفر دعوت کرد ، یکی دسته‌ای که قرار بود هر چه ممکن باشد از میان یخ یا از روی آن بسوی شمال رود و ببیند زمینی در آنجا هست یا نه . دسته دوم قرار بود بکار نقشه کشی و پیمایش و مطالعه بومیان و نباتات و جانوران دریائی و زمینی و مواد معدنی آن نواحی بپردازد و اطلاعات هواشناسی و اطلاعات مفید دیگری را جمع آوری کند .

چون ناحیه‌ای که در نظر داشت بیشترش شمال کانادا بود ، دولت کانادا خود وسائل چنین سفری را آماده کرد . استفانسن پس از آنکه خوب آماده شد از بندر " نوم Nom " در آلاسکا در ماه ژوئیه ۱۹۱۳ حرکت کرد . سه کشتی همراه داشت یکی بزرگ و دو کشتی کوچک و رهبر سه آنها عده فراوانی سوار بودند که همه دانشمندان عضو هیات یا ناویان کشتی بر بودند . بار کشتی نیز بهترین و مجهزترین وسائل بود که تا آن زمان برای اکتشافات قطبی بکار رفته بود .

طرح این سفر را چنان ماهرانه ریخته بودند که حتی پیش آمد ها نیز پیش بینی شده بود که اگر اوضاع چنین نشد و چنان شد چه باید

کرد .

ارزش چنین پیش بینی ها زود تر از آنچه تصور میرفت بر مسافران معلوم شد . کشتی های کوچکتر که نام " آلاسکا Alaska " و " ماری ساش Mary Sachs " داشتند بسوی شرق بنزد يك كناره های شمالی آلاسکا رفتند و بجای رسیدند که میتوانستند منزلگاه زمستانی برای خود بسازند . کشتی بزرگتر بنام " کارلوك Karluk " کاورش چنین آسان نبود . در هفته دوم ماه اوت در یخ گیر کرد . و هرگز نتوانست بان نیروی خود حرکت کند . در آن زمان نمیدانستند که کار کارلوك ساخته شده و میبنداشتند که فقط زمستان را باید در یخ برجای بماند .

این پیش آمد ضربتی بکار سفروزد اما چنین ضربتی نیز پیش بینی شد بود .

این واقعه بر مسافران مخصوصاً از آن جهت گران آمد که قرار بود خود را به منزلگاه زمستانی برسانند و در آنجا دسته دانشمندان گرد هم آیند و وسائل و تجهیزات میان ایشان تقسیم شود . حال نتیجه این پیش آمد آن شد که برخی که قرار بود در ساحل باشند در کارلوك بودند و آنان که در ساحل بودند و ساقلشان در کشتی کارلوك بود .

یکی از کارهای مهم آن بود که سر نشینان تله افتاد کارلوك را شادمان و راحت نگاهدارند استفانسن میدانست که اگر گوشت تازه برای ایشان فراهم آید کار تا اندازهای سهل میشود . کشتی نزد يك ناحیه‌ای به یخ نشسته بود که نا خدا استفانسن میدانست نزد يك شکارگاه خوبی است . نا خدا سه تن از اعضا هیات را که دو تن از آنها اسکیمو بودند با سه سورتنه برفی برداشت و از روی یخ حرکت کرد . قصدش آن بود که یکی دو هفته بیشتر از کشتی دور نباشد



هیچ يك از افراد دسته اکتشاف که در کناره مانده بودند آنها ندیدند . استفانسن حدس میزد که شاید کارلوک در بهار باز پیدا شود اما ضمناً ترس داشت که شاید اصلاً پیدا نشود . اینجا در میان صحرای یخ و یخ و یخ ناخداشی مانده بود که نیمی از مردان و وسائش با نیرومندترین کشتیش را از دست داده بود . چه وضع مشکلی داشت . قسمتی از کارهای اکتشافی استفانسن قرار بود در اکتشاف دریای "Beaufort" که میان دماغه "Barrow" در آلاسکا و جزایر

یکی از همسفران استفانسن يك عکاس جوان استرالیایی بود که بعداً "بنام" سرهوسرت ویلکینز Sir Hubert Wilkins در تاریخ قطب شمال و جنوب شهرت فراوان یافت . زمانی که این دسته شکاری بطرف ساحل میرفت طوفانی سخت در گرفت و آنان را ناچار کرد که اردوشی بپا کنند و آنقدر بمانند تا طوفان تمام شود . پس از طوفان چون اینان بدریای نگریمتند کارلوک را ندیدند . کشتی غیب شده بود . اگرچه بعداً "خبر دادند" که در چند نقطه از سواحل آلاسکا کارلوک را دیده اند

پری Parry در کانادا است صرف شود. استفانسن تصمیم گرفت که از دست رفتن کشتی کارلوك نباید سبب بیکاری ایشان در فصل زمستان باشد و عزم کرد که هرطور که باشد بایستد نقشه‌های خود را عملی سازد. همچنین راجع بسرنوشت مردانی که در کارلوك بودند نگران نبود زیرا میدانست در صورتی هم که کشتی درهم شکند آنان وسائل دارند که بتوانند خود را از روی یخ بساحل رسانند و خواربار و وسائل نیز بحد کافی دارند.

برای اجرای این تصمیم استفانسن پاییز و زمستان سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ را در راه پیمائی در سواحل دریای بوآفورت در آلاسکا صرف کرد و اسکیموها و سگها و سورتها و تدارکات دیگر را گرد میآورد و برای هر دو دسته اکتشاف نقشه میکشید.

دسته‌ای از دانشمندان که قرار بود در منطقه جنوبی کار کنند به قرارگاه زمستانی بازگشتند و می‌پنداشتند که تا بهار نباید کاری از ایشان ساخته نیست و هم ایشان موافق استفانسن نبودند که میخواست بجهان‌سکاوی خویش بر یخهای دریای بوآفورت ادامه دهد. بیشتر آنان چنین می‌پنداشتند که بی‌کشتی کاری نمیتوان کرد. اما استفانسن بهتیر شروع کرد. در ماه مارس ۱۹۱۴ سفر خود را شمال آلاسکا می‌ایستاد و بسوی قطب می‌نگریست تقریباً صحرای خلوتی را از یخ میدید که زیر آسمان پولادگون افتاد داشت و در آن وصله‌های تیره رنگی دیده میشود. این وصله‌ها انعکاس ابرها در آبهای یخ نابسته بود. اما یخی که به چشم آن بیننده می‌آمد بایخی کوه در میدانهای ورزشهای زمستانی و در کارناوال‌های

زمستانی دیده میشد تفاوت داشت. فرسنگ‌ها در فرسنگها رشته‌های کوههای کوتاهی بود که یخ پاره‌های عظیمی به بلندی خانه‌ها بر آنها افتاده، آبگذرهای میان آنها نیز از پرف تازہ انباشته بود.

استفانسن و دوتن از همراهانش با یخ سورتها و سگ روز ۲۲ مارس ۱۹۱۴ قبل از آنکه غریب طوفان برخیزد بچنین جهان وحشت زائی قدم نهادند.

هرچند که همراه خود غذا و وسائلی که یکماه ایشانرا نگاهدارد آورده بودند، باز استفانسن تصمیم داشت که اگر لازم باشد چندین ماه نیز بر یخ‌ها بماند. عقیده داشت که با لباس و تجهیزات علمی و ابزار طباطخی و تفنگ و فشنگ کافی حتی عده کمی از مردم میتوانند هر قدر که بخواهند در قطب بمانند.

اما در میان جناح جنوبی هیأت اکتشاف کسانی بودند که برخلاف او می‌پنداشتند و مخالفت خود را نیز ابراز میداشتند و همین میگفتند که ناخدا اندکی دیوانه شده. و معتقد بودند که وی با شجاعت خود کشتی بی‌شمی میکند.

پیش از آنکه استفانسن حرکت کند خواهش کرد که کشتی نورث استار یا ستاره شمال را برای او به جزائر بنکز Banks که جزیره بزرگی در جناح شرقی دریای بوآفورت است، بفرستند. ولی چون استفانسن پس از چند ماه باز نگشت، مخالفینش در دسته جنوبی گفتند که فرستادن کشتی بیفایده خواهد بود. و چرا باید کشتی خوبی را در یخها بخطر انداخت. حال آنکه استفانسن و همراهان سورتها سوارش البته کشته شدند و جسدشان هم پیدا شدنی نیست این حکم برای ایشان حکم دودوتا چهارتا

بود، میگفتند استفانسن غذا برای چهل روز برده بود و حال از چهل روز بسیار گذشته است پس چگونه زنده تواند بود؟ اما بیایید بمیان برف و یخ بازگردیم و ببینیم بر سرناخسداي "نیمه دیوانه" و همراهانش چه آمد.

وقتی استفانسن از ساحل آلاسکا حرکت کرد، چندین سگ سورتمه کش و مرد مجرب دیگر را که همه غذائی بیشتر داشتند یا خود برد. روز ۷ آوریل ناخدا این عده را با نامه‌هایی به پنجاه میلی بازگرداند تا دیگران را از نقشه‌هایش باخبر کند. در این نامه‌ها نیز دستور داده بود که کشتی ستارمه‌مال را با فوسنگ و سورتمه و تجهیزات علمی بار کنند و از کناره جزیره بنک‌زراه شمال را بگیرند تا در اوائل فصل به جزایر شمالی برسند و او را در آنجا بیایند.

پس از این دستورها دسته‌ای که قرار بود در یخها با استفانسن سفر کنند از راه شمال بسوی مقصدی نا معلوم پیش رفتند. این دسته مرکب بود از خود او و "ستور کورستور کرسن Storker Storkerson" و "ال اندراسن Ole Andreason" و یک سورتمه ۲۰۰ پوندی که بر آن ۱۲۰۰ پوند بار بود و با شش سگ کشیده میشد.

روز اول هنوز چند صد متر پیش نرفته بودند که جوی آب غیر منجمدی پیش ایشان پیدا شد. روز دوم این "آبگدر" یخ بست. اما هنوز یک میل نرفته بودند که آبگدر دیگری پیش آمد و ایشان را ناچار ساخت تا اردو زنند و منتظر بمانند. روز سوم سه میل دیگر بشمال رفتند. این بار طوفان و باد سخت آنانرا متوقف ساخت و چون اردو زدند باد و طوفان سخت تر شد. طوفان در حول و حوش خیمه لرزان ایشان

میفرید. سه تن سفری جهان‌کاو درون خیمه گوش به صدای تند آسای شکافتن و شکستن یخ پاره‌های عظیمی میدادند که بر اثر فشار باد از پشته‌ها فرو میریخت. این پشته‌ها گاهی ۳۰ تا ۴۰ پا ارتفاع داشت. در اوایل خیمه مردم بلندتر میشد. گاه پشته‌ها چنان نزدیک چادر بود که اگر یخ پاره‌ای از آن فرو میافتاد خیمه و مردان و سورتمه و سگها را چنان خرد میکرد که موری بزیر پای شما خرد شود. در آن تاریکی خروشان قطبی، بفاصله ۱۵ پا از چادر و پنج پا از سگانه، یک خرس قطبی گذشته بود و صبح جای پایش را دیده بودند.

غرش طوفان چنان سخت بود که نه سنگان و نه مردان هیچ یک متوجه صدای آن حیوان عظیم نشدند. شاید حیوان نیز ندانسته بود که چه لقمه چربی را از کف داده است. پس از طوفان یخ پاره‌ها باز بهم از سرما جوش خورد و راه سفر را اندکی هموارتر ساخت. اما هنوز این سفر از فراز یخ پاره‌های شکسته بسته بدان میماند که بخواهند در جنگلی از راه نوسک درختانش بگذرند.

هرچه باشد این سه نفر بسوی شمال میرفتند. مرتباً "عمق دریا را اندازه میگرفتند و هرچه میرفتند می‌دیدند که دریا گودتر میشود تا بجائی رسیدند که دیگر سیم دستگاه گودی سنج ایشان که ۵۰۰ پا طول داشت برای اندازه‌گیری نارسا بود.

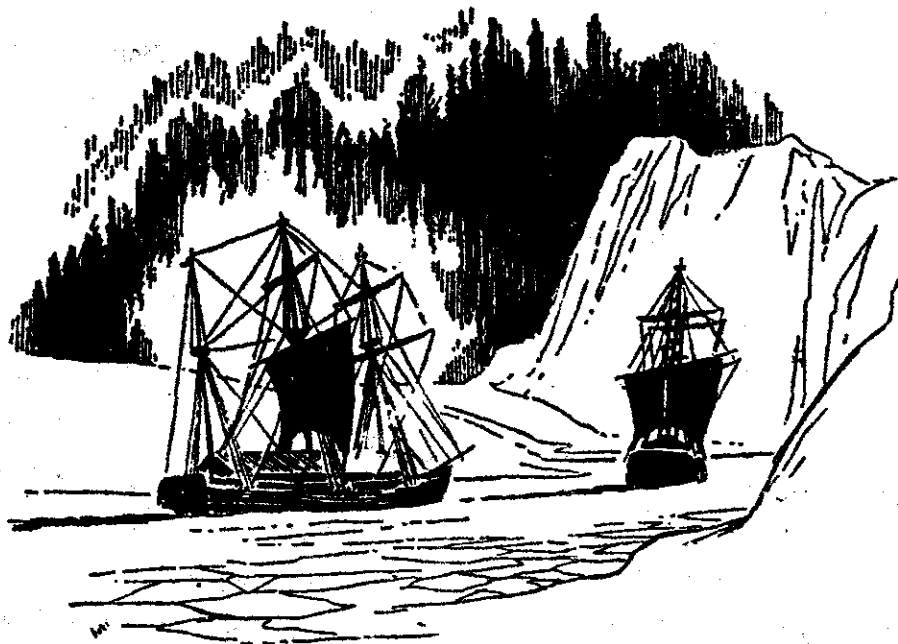
کوشش داشتند که تا قبل از بهار آنچه بتوانند آن سرزمین از یخ پوشیده را بپیمایند. زیرا اگر آفتاب نسبتاً گرم بهاری میتابید، یخ‌های زیر ایشان را آب میکرد و کارشان خطرناک میشد و چون برفتن شتاب داشتند وقت صرف شکار نکردند. فقط وقتی خسوار و

بارشان به ته کشید بفر شکار افتادند .
 پس از يك ماه که بر سرزمین یخ گذشتند
 تحقیقا^{نشان} نشان میداد که ۲۰۰ میل روی دریا
 پیش آمده اند و در شمال شرقی نقطه‌ای که از آن
 سفرخویش را آغاز کرده بودند ، میباشند . هنوز
 اثری از زمین پیدا نبود و هنوز اقیانوس گودتر
 میشد و یخ پاره‌ای که بر آن بودند چنیبن
 مینمود که قدری بطرف شرق شناور است .
 از ۲۵ آوریل استغناسن تصمیم گرفت که
 شبها حرکت کند و روزها آرام گیرد . زیرا شبها
 یکنی تاریک نبود و چون حرارت آفتاب کمتر بود
 یخ‌ها وضع بهتری داشتند . بزودی معلوم شد
 که در آن بهار طولانی نمیشد سفر روی یخ را تا
 زمان نامعلومی ادامه داد ، آبگذرهائی که در
 یکشب یخ می بست و ایشانرا قادر میساخت تا از
 رویش با سورتیه و سگ بگذرند حال در اواخر

آوریل دیگر يك پارچه نمیشد و بر تکه‌های یخ
 هم حتی راه یافتن خطرناک بود تا چه رسد
 به سورتیه کشیدن .

در چنین نقطه‌ای که هیچ انسانی چه
 اسکیمو و چه سفید پوست تا کون قدم ننهاد
 بود و ۲۰۰ میل از هرزمینی دور بود استغناسن
 ناچار بود که از تردید دست بردارد . بخود
 گفت که " آیا بهتر است بهمانجا که از آن آمده
 بودم بازگردم و یا چنانکه از اول مصمم بودم
 بطرف شرق بسوی جزائر بنکز و یا پرنس پتريک
 Prince Patrick روم .

بازگشت مستلزم آن بود که از روی یخپهائی
 که هر روز وضعشان بدتر میشود بگذرد . پس
 استغناسن تصمیم دوم را گرفت . از این راهناچار
 از قسمتی از دریائی میگذشت که تا آنوقت هرگز
 کشتی بخود ندیده و ناشناخته و موضوع مناسبی



برای تحقیق بود .

از این تصمیم استفانسن و همراهانش
چندان شادمان نبودند زیرا معنایش آن بود
که اقلاً شش هفته دیگر روی یخ بگذرانند .

غذائی را که با خود داشتند بیش از چند
روز نمی ماند و نیز چندی بود که خرس با سنگ آبی
کمتر بچشمشان می خورد .

روز هفتم ماه سگی آبی پیدا شد . بسیار
دور بود و یخها نیز بسیار نازک بودند . اما
بهر حال آنجا یک سنگ آبی بود و توشه ایشان
محدود . خیال میکنید این مردان چه کردند ؟

بجای آنکه برای یافتن سنگ آبی وقت تلف کنند
نشستند و شکمی سیراز غذائی که باخود
داشتند و به ته کشیده بود خوردند ، زیرا
میدانستند که باز بکشور سگان آبی رسید هانند

و بزودی از داشتن ذخیره خوراک بی نیاز
خواهند شد . یک هفته گذشت تا آنان نخستین
سنگ آبی بتورشان افتاد ، و این حیوان بایشان
هم روغن میداد که سوختشان باشد و هم گوشت

که غذایشان . از آن پس دیگر گرسنه نماندند .
حتی روز ۲۱ به ناچار شدند از پس که روز قبل
پر خورده بودند در اردو بمانند و استراحت
کنند .

حال از آنجا که روزها گرمتر از پیش میشد
آبگدرها پهن تر بیشتر میشدند و برای گذشتن
این آبگدرها ناچار بودند سورتها را در پارچه

آب ناپذیری که برزنت میگویند بپیچند و از آن
زورقی بسازند و خود با سگان و بار از آب بگذرند
روز ۲۲ مه دوماه بود که روی یخ بودند . اما

از این روز یخ پاره ها بجای آنکه بطرف مشرق
جریان داشته باشد بسوی مغرب شناور بود
و آنان مقصدشان در مشرق بود . و چون کوشیدند
که بزحمت خود را بسوی شرق برند ، جریان

مخالف مانع میشد و منتهی کاری کسه
میتوانستند کرد این بود که بر سر جای خود
بمانند .

روز ۲۴ مه قدم بر جزیره بزرگی از یخ
نهادند که ۵۰ پا یا بیشتر کلفتی و چهارپا
پنج میل مربع ، مساحت داشت . گرداگردش را

آب یخ تابسته ای گرفته بود که پهن تر از آن بود
تا بتوانند با سورتها در پارچه پیچیده از آن
بگذرند . بر چنین جزیره شناوری نشستن ، ترس
از آن نبود که یخها بشکنند .

استفانسن میدانست که آنقدر میتوان بر آن
یخ پاره نشست تا آنکه در سرما باز یخ بندد
و قطعات دیگر پیوند . اما چنین کاری معنایش

آن بود که آنان تمام تابستان و شاید زمستان
را بر آن جزیره یخ بگذرانند و میبایست در
تابستان سنگ آبی کافی شکار کنند و از این راه
سوخت و خوراک زمستان را فرا آورند ، زیرا در

تاریکی زمستان هیچ شکاری ممکن نمیشد .
در آن حوالی سنگ آبی فراوان بود اما
باین آسانی بدست نمی آمد . هر جا سنگ آبی

بود خرس هم بود . خرسهای قطبی چندان
دوست و مهربان نیستند ، همچنان سگان را رم
میدادند . تا سوم ژوئن مردان پنج خرس

شکار کردند . روز پنجم روشن که جزیره شناور
۹۰ میل ایشانرا بدینراه برده بود توانستند
از آبگری بسوی شرق بگذرند و . . . پونصد

گوشت و چربی که از شکار یافته بودند بر جزیره
شناور کوچکتری منتقل کنند . حال مردان بسا
حرکت بسوی شمال شرقی پیوسته و آهسته بسوی
جنوب شرقی میرفتند . روز بیست و دوم ژوئن
سه ماه از زمانی گذشته بود که استفانسن از
آلاسکا حرکت کرده بود ، امروز که بسوی شرق
نگریست بنظرش آمد که سواد خاکی پیدا است .

آن قطعه خاک بیش از ده میل دورتر نمینمود. اینجا خاک نویافته‌ای نبود. همان جزیره "نوروی" Norway بود که قطعه خاک کوچکی در مغرب جزیره بنکز بشمار میرفت. اگرچه این جزیره بدانگونه که در نقشه کشیده بودند نبود، اما همان بود که در پی اش بودند.

در یخ‌های جزیره نوروی گاه حوضچه‌هایی پیدا میشد و گاه انبوه برفهای آب شده، که از آنها مردان تا زانو میگذشتند و سگان شننا میکردند و سورت‌ها را بر سطح آن میکشیدند. کار آسانی نبود. اما لااقل یخهای این منطقه بر زمین بود نه بر آب. و از این روی نمیتوانست شناور باشد و مسافران جهان‌کاو را بهرجا که بخواهد بکشاند. روز ۲۵ ژوئن پس از آنکه مسافران ۹۶ روز در دریای منجمد گذراندند بساحل رسیدند. در آن مدت ۷۰۰ میل راه پیمائی کرده ولی فقط ۵۰۰ میل را طی نموده بودند.

در ساحل سبزه و گل فراوان دیدند. مرغان و زنبورهای عسل و مگسها و گله‌های گوزن قطبی بسیار بود. استفانسن قدم در چنین سرزمینی گذاشت. اول کاری که کرد آن بود که بشکار فراوان رفت و در جایی که جانوران را شکار کرده بود قرارگاهی ساخت. گوزنهای قطبی بعد از خوراک یکنواخت سنگ آبی و خرس چه غذای گوارائی بودند. تمام تابستان مطبوع قطبی بشکار گوزن و خشک کردن گوشت و پرداخت کردن چرم گذشت تا بعداً "بهنگام زمستان بکارشان آید. ضمناً" بداخل جزیره بنکز رفته بسیاری از سواحل غربیش را نقشه برداری کردند. و در همه حال چشم بجنوب داشتند و منتظر بودند که کشتی ستاره شمال را در انتظار خود ببینند. ماه اوت که بهترین فصل کشتی رانی

ساحلی است بپایان رسید و از ستاره شمال اثری نیامد. تقریباً "یقین کردند که دیگر نخواهد آمد.

استفانسن که از حقیقت خبرنداشت می پنداشت که بر سر ستاره شمال بلائی آمده است و هرگز بمقلش نمیرسید که اصلاً او را نفرستاده‌اند روز اول سپتامبر این سه مرد رنج کشیده از سواحل جزیره بنکز بجنوب بطرف نقطه‌ای بنام "کلت" Kellet سرازیر شدند. زیرا آنجا را پناهگاه خوبی برای کشتی میدانستند استفانسن تصور کرد که اگر خبر بدی شده باشد شاید کشتی نشینان در آنجا پناهی و یا مخزن خواربار و اجناسی برجای نهاده باشند.

روز یازدهم سپتامبر مسافران به دماغه کلت رسیدند. بکلی نا امید بودند. ناگهان نومییدی ایشان بامید تبدیل شد زیرا جای پائی در گله‌ها و دکل يك کشتی را در دریا دیدند. چون استفانسن نزدیک کشتی شد دید آن ستاره شمال نبود که فرمان داده بود بآنجا آید بلکه کشتی ماری شاسی بود. چنانکه میدانید ماری شاسی یکی از آن دو کشتی بود که ماه مور جنوب شده بود. این کشتی را از آب بیرون آورده و بارش را خالی کرده بودند. نزدیک آن چند مرد بخانه سازی مشغول بودند.

چون استفانسن نزدیک آمد چنین پنداشت که مردان او را دیده‌اند. اما آنان توجهی بوی نکردند و بکار خود مشغول شدند. تعجب کرد و بیشتر رفت. ناگهان یکی از آن میان سرش را بالا کرد و فریادی زد و ابزارهای را که در دستش بود بر زمین انداخت، چون او را شناخت فریاد زد:

"استفانسن زنده‌است، استفانسن در همین جا است."

"Hbuert Wilkins" "سوت ویاکنز"

یکی از طرفداران استفانسن در کشتی ساشی بود، اما هم او باورنداشت که ناخدا زنده مانده باشد. ویلکنز در سرداشت که برای یافتن اثری از استفانسن در آن سواحل بگذرد اما امید نداشت که او را بیابد.

اگرچه ماری ساشی مقداری خواربار و تجهیزات آورده بود، بقدری نبود که بتواند تمام تابستان، آنهمه را نگاهدارد. گوشت تازه لازم بود و دیرمیشد. شکاری ماهرنیز در آن میان نبود. حال استفانسن تفنگ در دست گرفت و برای ایشان بشکار رفت. آنکس که بجناتش آمده بودند، حال منجیان خود را نامیداد. استفانسن پس از آنکه در دماغه کلبت زمستان را گذراند و خوراک و پوشاک سالهاسته را فراهم آورد باز بسوی شمال رفت. باز هم به همان شیوه‌ای سفر را پیش گرفت که دسته جنوبی هیات اکتشافش حتی تا یکسال بعد از آن تاریخ نیز می‌پنداشتند که آن شیوه سفر سبب مرگش شده بود. وقتی که او و همراهانش بخاک اصلی برگشتند زودتر از سپتامبر ۱۹۱۷ نبود.

از مارس ۱۹۱۴ تا آن تاریخ همیشه در راه بودند. هرچه داشتند میخوردند و بعد با هر غذایی که یافت میشد میساختند و از شکار خود سوخت و پوشاک نیز برمیگرفتند و در خانه‌های برفی پناهی برای خویش میساختند.

در آن سه سال سرزمینهای ناشناس بسیاری کشف کردند که از جمله جزایری است که حال نام‌های "بوردن Borden" و "بروک Brock" و "لائید Loughood" و "مکنزی کینگ Mackenzie King" و "میهن Meighen" دارند و نیز نقشه

این شگفتی مردان سبب تعجب خود استفانسن شد. مگر نه آن بود که بایشان گفته بود که در حدود همین ایام باینجا خواهد رسید؟ پس چرا از دیدن او تعجب کردند. حقیقت آن بود که چون استفانسن رامرده گرفته بودند ناچار زیر دست او بنام دکتر "اندرسن Andersen" بفرماندهی هیات رسید و فرماندهی او سبب شد که فرمانهای استفانسن نقض گردد. ویکی از فرمانها هم آن بود که ستاره شمال را بی او با مردان و تدارکات بفرستند. چون دکتر اندرسن میخواست ستاره شمال را نگهدارد بجایش کشتی ساشی را فرستاده بود. حال آنکه استفانسن میدانست که کشتی ساشی با دو پروانه‌ای که دارد مناسب بانقاط یخ خیز نیست.

این احساس استفانسن با حقیقت موافق افتاد. زیرا در آن سفر کشتی ساشی یکی از پروانه‌هایش را از دست داده بود و آب چنان در آن رخنه میکرد که ملاحان ناچار بودند در هر ۶۰ دقیقه ۴ دقیقه تلمبه بزنند تا آب درون کشتی را بدریا ریزند. سرعش هم بدو میل در ساعت تقلیل یافته بود.

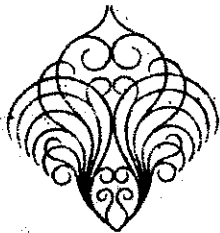
از این روی ملاحان کشتی را بساحل کشیدند و یادشان نبود که دیگر الوار محکمی نیست که پس از تعمیر بتوانند دوباره آنرا با آب اندازند. بدینگونه کار کشتی ساخته بود. ملاحان چاره را در آن دیدند که خانه‌ای بسازند تا زمستان ایشانرا پناهی باشد. و امیدوار بودند که چندی بعد رفیقان دسته جنوبی بجنات ایشان آیند.

چون دسته جنوب استفانسن را مرده می‌پنداشتند لازم نشمردند که وسائل و تجهیزات را که خواسته بود برایش بفرستند.

نقشه‌های نقاط شناخته راتصحیح میکردند و نیز اثبات کردند که سرزمینی که سالها در نقشه‌ها بصورت قطعه خاکی نمایانده شده بود وجود ندارد. وقتی استفانسن در بهار سال ۱۹۱۵ از دماغه گلت بسوی شمال رفت میدانست که یخ پاره‌ها کشتی کارلوک را در صد هامیل دورتر در مغرب آن ناحیه شکسته است. اما معتقد بود که سرنشینان آن مانند خود او از راه مسافرت بر یخ سلامت بساحل رسیده‌اند. اما نمیدانست که بعضی از سرنشینان آن کشتی اوضاع را که جزئی از زندگی روزانه استفانسن را تشکیل میداد تحمل ناپذیر شمرده بنحو اندوه باری مرگی را که میتوانند از آن اجتناب کنند برای خویش خریدند. در تاریخ سفرهای قطبی هیچ پیروزی

بپای پیروزی استفانسن نرسیده است. واگر این جهانکاوی استفانسن از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸ که درست پیش از ظهور هواپیما و ورود آن به سفرهای قطبی نبود، ریشهایی که استفانسن کشف کرد قطعا "انقلابی در سفرهای قطبی ایجاد میکرد. و حال نیز آن روشها بمنزله" — دروازه‌ای است که بروی دانش مادر براه سرزمینهای قطبی گشود مانند.

چون پرده خرافات و تعصبات از پیش چشم بشر برداشته شود دیگر برای او کردن کارهایی که نیاکانش محال می‌پنداشتند آسان میگردد. حتی اگر اکتشافات و جهانکاوی‌هایی نظیر آنچه استفانسن کرد، فقط اندکی و آنهم در مدتی کوتاه، بمعلومات بشر بیفزاید، باز نشانه آنست که بشر از محال نمی‌هراسد.



شیخ الرئیس و سیاست

کتاب محاضرات از آثار فاضل جلیل فقید، جناب اشراق خاوری میباشد که در آن به تخیل مجمعی پرداخته اند که احباب در آنجا سئوالاتی مطرح میکنند و دیگران بفرآخور حال جواب میدهند این اثر نفیس از کتب بسیار با ارزش حضرت اشراق خاوری میباشد و در اینجا به درج قسمتی از آن میپردازیم:

"قبر شاهزاده شیخ الرئیس قاجار ابوالحسن میرزاهم در جوار قبر شاه است و عکس او که با سیاه قلم کشیده شده بر دیوار نصب گردیده. شاهزاده شیخ الرئیس با مر مبارک مومن بوده و الواحی چند باعزاز او از قلم مبارک مرکز میثاق جل شانہ نازل گردیده است و لکن در دوره سلطنت محمد علی شاه قاجار در سیاست دخالت کرد و با آنکه نهی شدید در الواح مبارکه از دخالت در سیاست نسازل گردیده شیخ باین عمل مبادرت و در نتیجه محمد علی شاه او را محبوس و مغلول ساخت و در زنجیر عکسی از او برداشتند و این زنجیر برای خاطر امر مبارک نبوده بلکه برای دخالت در امور سیاست بوده است. از محبس شیخ الرئیس این بیت را پشاه نوشت:

بردار تو از گردن من سلسله از لطف

بر گردن من يك سلسله منت بنه ای شاه

محمد علی شاه او را طلب کرد شیخ در حالیکه محمد علی شاه بخوردن انجیر مشغول بود نزدش رفت شاه از حالتش جوپاشد شیخ گفت "خوردن انجیر از شاه و کشیدن زنجیر از بنده درگاه آنگاه گفت که من بتقسیر خود معترفم زیرا برخلاف امر مولای خود عمل کردم و در سیاست دخالت نمودم. شاه گفت چطور؟ شیخ چند فقره از الواح مبارکه را که در باره نهی از دخول در سیاست بود تلاوت کرد. شاه گفت تو را بهمین الواح مبارکه بخشیدم آنگاه از محبس رهایی یافت و بالاخره پس از وفات او در جوار حضرت عبدالعظیم دفن کردند... شیخ الرئیس در هنگام مکالمات و موعظه در بالای منبر کلمات زیبا مسجع استعمال میکرده و برخی از جملات او هنوز بر سر زبانهاست. از قبیل "رحمت باران موجب رحمت پساگان است" و "تافلک اطلس در دوران است ملک اقدم در طهران... و غیره.



«اجبا قطعياً نباید هیچ مرزبی داخل شوند و در امور سیاسته مداخله نمایند»
«حضرت عبدالبهاء»

آهنگ بدیع

سال

۲۸

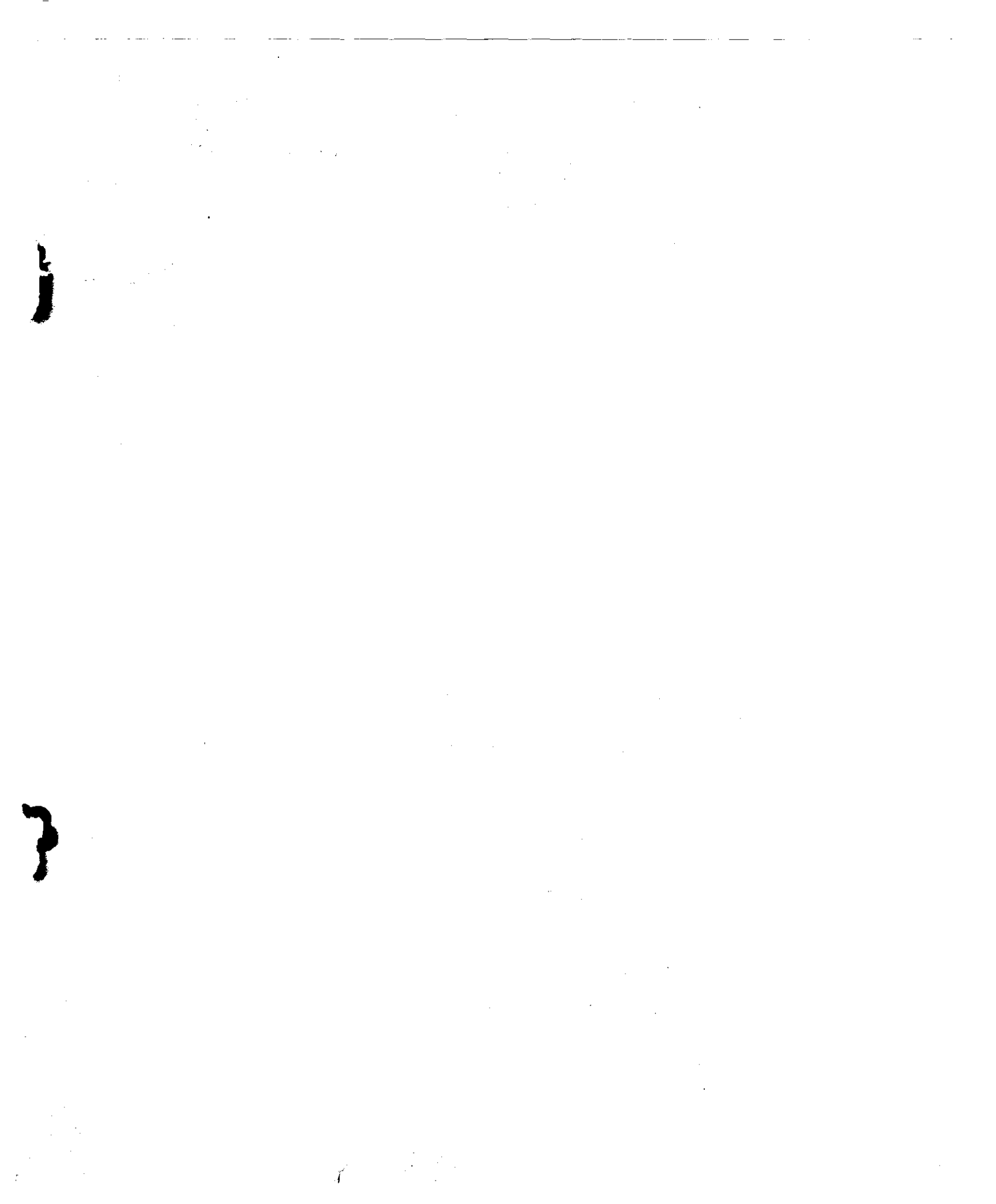
شماره‌های

۴ و ۳

۶ شهر العظمة الی ۱۰ شهر الکلمات ۱۳۰ بدیع

خرداد و تیر ۱۳۵۲

مخصوص جامعه بهائی است



فہرست

صفحہ

۱- لوح مبارک حضرت عبدالبہاء ۲

۲- فرمان الخ ۴

۳- کوہ مقدس کرمل واستقرار عرش مبارک

در مقام اعلیٰ بدیع بشری ۶

۴- از خلقت ما مقصد معرفت بود (شعر)

نعمت اللہ زکائی بیضائی ۲۲

۵- گفتگوئی با گلوریا فیضی "مؤلف کتابی بابت اثر نامحدود

ع - صادقیان ۲۴

۶- اخبار مصور ۳۰

۷- قسمت نوجوانان ۳۳

در شیرین بشیر مصر حار قیص یوسف کعبه زبده زانو پت
 مصر حار بین تفاوت ره در کجاست تا بجای ولی توت
 کعبه لازم تار کعبه یوسف یوسف استنشق ایام و قدر است
 اکثر و جیب تار کعبه بخیر یوسف ایام یوسف الکعبه استنشق
 ببرد و کعبه درین پس هر دم چون دشمن را مطر و برف ببارد
 نرگوم محسوم است و محمد الداع ما یسر و مشوم تو ای کعبه
 را عرضه کن یوسف یوسف لایحه لا حاشی بر من شاه فلیتم

1

2

فرمان ...

۱-خ

فرمان اینست که فتوحات باهره، متعایزه، مشمشعه، سنه ۱۲۹، که بمسودر همت و غیرت یاران جانفشان مهد امرالله بدست آمده، و به اکیل تقدیر و تنفیذ ساحت رفیع دیوان عدل اعظم الهی متسوج و مفتخر گردیده، حفظ و حراست و تحکیم و تکمیل شود و زمینه، مساعد برای وصول به اهداف و مقاصد متعالیه آینده فراهم آید.

فاتحین و مهاجرینی که باقیام مردانه و عاشقانه اجرای نقشه، منیعه نه ساله را در خطه مقدس ایران ممکن ساختند در نقاط و خطوط و شعور فتح شده باقی بمانند و از بازگشت، که به معنی انصراف از پیروزی است، پرهیز کنند.

یارانی که موفق نشدند در زمان نقشه سهمی بعهده بگیرند، اینک قیام کنند و به صف مهاجرین به پیوندند و اگر هنوز چنین آمادگی ندارند با مسافرت به مراکز و نقاط و ملاقات دوستان موجبات تشویق و دلگرمی ایشان را فراهم آورند.

فتوتمندانی که با تقدیم تبرعات کریمانه فاتحین و مهاجرین را یاری و یساری نمودند به حمایت و پشتیبانی خود از آنان ادامه دهند.

محافل روحانیه مراکز قسمتها و نیز محافل روحانیه محلیه تمام نیروی خود را برای حفظ جمعیتها و نقاط و تبدیل آنها به محفل و جمعیت و ازدیاد نفوس ذیرائی در مکانهائی که محفل وجود دارد و افزایش نقاط جدید و از جهت کیفیت تقویت حس خود یساری و اتکاء به ذات یاران و تشکیلات، بسیج نمایند.

لجنات مله فعالیت خود را در سطح داخله بعد اکثر ممکن گسترش دهند
و رابطه محفل ملی و جوامع محلی را منظم، مستمر و نزدیک سازند .
لجنات محلیه محافل متبوعه خود را در راه تقویت بنیه روحانی منطقه
مجدانه یاری نمایند و معنای کامل کلمه اجنحه محفل گردند تا محفل روحانی
بتواند آزاد و سبکبال به وظائف مهمه وجدانیه خویش پردازد .
جمع اهل بها با همان حرارت و شور و اشتیاقی که به موفقیتهای اخیر انجامید
به مساعی جمیله خود در راه تحقق اهداف الهیه ادامه دهند و نگذارند خاکستر
فراموشی آن آتش تابنده را محو و ناپدید نمایند .
نیرو، حرکت، انقیاد، صمیمیت و ایمان نسل جوان در طریق گسترش فتوحات
و ابلاغ جمعی کلمه در بین طوائف و قبائل بکار گرفته شود .
حیات بهائی بیش از پیش در عائلهها راه یابد و سطح علم و عرفان امری و عمومی
باران ارتقا پیدا کند .

فرمان اینست که سال ۱۳۰۱ را، آنگونه که سالهای قبل و بعد، خاموش منشینید
و رسالت ملکوتی خود را طبق نقشه یکساله محفل مقدس روحانی ملی ادامه دهید چه
شما سعادت آنرا دارید که عضو سپاه ملکوت با ^{شید} سپاهی که سر داریش حضرت بهاالله
و هدفتش استقرار ملکوت اعلی در ساحت غیراست .

چنین سپاه آسودگی و بیببودگی نمی شناسد
بد رقصه راهتان تا رسیدات جمال ابهی

گروه انتشارات



کرم

و

استغفرار عرش مبارک

در مقام اعلیٰ

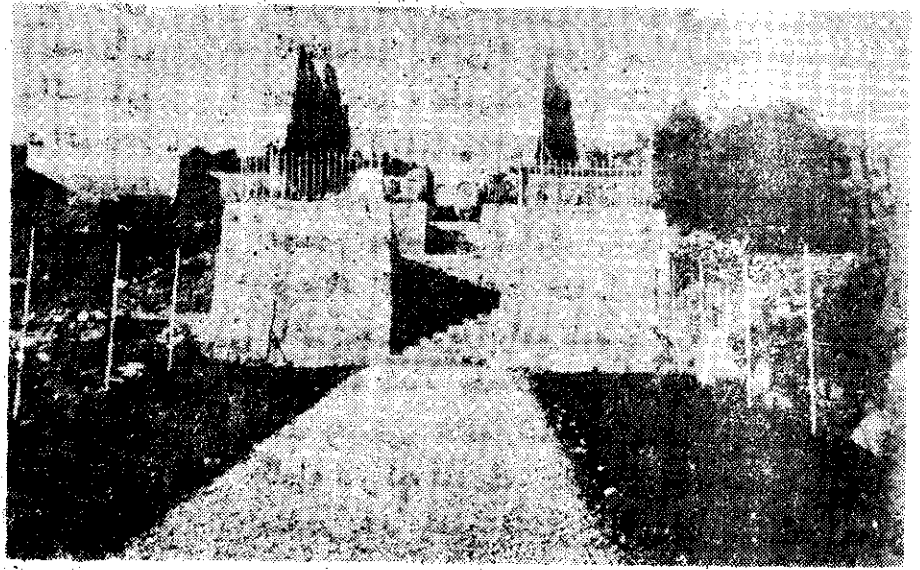
سید اکبر خطاب نمود آرزوی سب و لعن و —
شهادت در سبیل او فرمود و در راه محبتش
بشهادت عظمی نائل و هدف هزار تیر بسلا
گردید و در قافل این فداکاری و جانبازی و
شهادتی این عاشق دل داده نفس من بظہرہ اللہ
و معشوق نقطہ اولی باسم این عاشق د چسار

دوره شش هزار سالہ خلقت روحانی
ابوالبشر بظہور مبارک حضرت نقطہ اولی روح
ما سواہ فداہ بانتهی رسید و تباشیر دورہ
عظیمی جدید چون برق روحانی بر عالمیان نمایان
گشتہ و خاتم این دورہ اولی بشارت بسنذات
اقدس انور اعظم ظہور کنی الہی فرمود و اورا

صدمات و بلیات و حصن و زجر و نهب و غارت و نغی
 گردید و اسم او را قطار بلند فرمود و پیروان
 ششست رادظل خویش جمع فرمود و آشوارو
 الواح و تواقیع او را جمع فرموده محفوظ داشت
 تا اینکه پرده از جمال بهمثالی برداشت و خود
 را براهل بیان و عالمیان ظاهر فرمود و چنان
 هیمنه و عظمت و نفوذ کلمه مبارکش فرائض اسم را
 بلرزه آورد که دولت اسلامی عظیم خائف
 گشته و متحداً در صدب اطفاء این نور مهین
 برآمدند و بعد از مشورت و مذاکرات متواصله
 بین مندوبین دولتین در اسلامبول اتفاق
 آراء منجر باین شد که با حرب الدیار یعنی
 مدینه عکا که مفسای مجرمین بود و بندرت از
 بدی آب و هوا کسی جان بدر میبرد بفرستند
 بزعم آنکه بمحض وصول اثری از آنان نخواهد
 ماند . و لکن بدالله فوق ایدیهم و ان جندنا
 لهم الغالبون و هیکل مبارک اقدس ایمنی در
 نهایت عظمت و اقتدار وارد سجن اعظم شدند
 و تحت رقابت شدید واقع گشتند و مصداق
 نبوات کتب مقدسه راجع بمدینه محصنه عکا
 گشتند و کم کم چون قیودات و موانع حکومتی
 تخفیف یافت خیمه مبارک در قلب جبل کرمیل
 منصوب گشت و نبوات کتب مقدسه بیشتر تحقق
 یافت و چون بعد از سالهای چند زندان
 مناظر لطیفه این جبل را مشاهده فرموده
 بهناد عاشق دلداده خویش افتاد و به پسر
 ارشد خود غصن الله الاعظم اشاره فرموده
 و مناسب دانسته که زمینی را که بقصدوم
 مبارکش متبرک شده و مقرانبیا و اولیا بوده
 خریده شود و جسد مبارکش در آنجا استقرار
 یابد . موقع نصیمه مبارک حضرت جمال
 ایمنی که در حدود سنه ۱۸۷۷ م یعنی
 بیست و هفت سال بعد از شهادت نقطه اولی

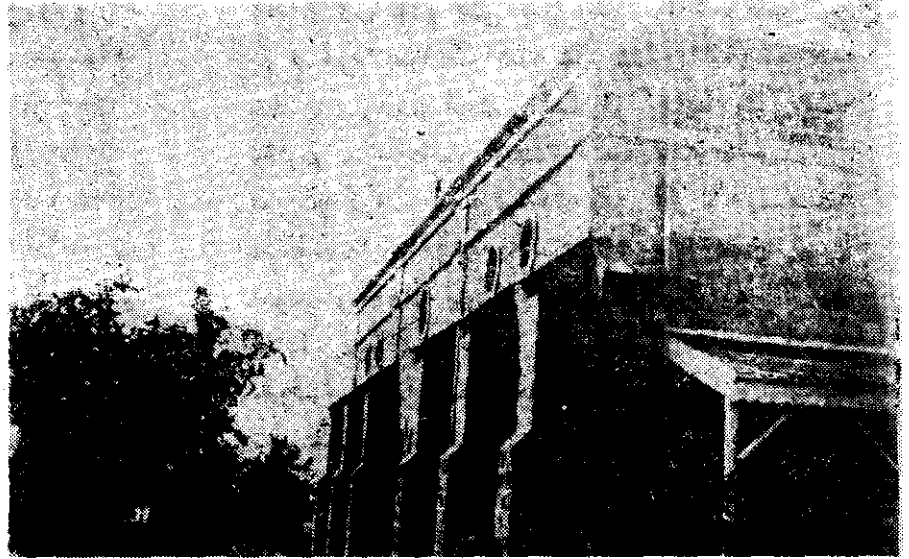
عبارت است از ده درخت سرو که دائره وضع
 کاشته شده و این درختها حالا بلند شده و در
 هم پیچیده بطوریکه چون انسان داخل شود
 بیرون را نمیبیند و از جهت بالا آسمان پیدا
 و در ایام جنگ ۱۹۱۴ روزی کشتی فرانسوی
 موسوم به جان دارك بحیفا آمد و خبیر
 فرستاد که میخواهد قنصل خانه آلمان را که
 پائین جبل کرمیل واقع و نزدیک بیت مبارک بود
 بتوپ به بندد و فعلاً این انذار تنفیذ
 شد و قنصل خانه را خراب کردند و از قضا يك
 گلوله در کوه نزدیک همین سروها افتاد و لسی
 منفجر نشد و هیچ آسیبی از آن حاصل نگشت.
 باری حضرت عبدالبهاء همه فکر مبارک را متوجه
 تنفیذ این اراده مبارک فرمود و در صد
 خرید این زمین برآمدند و با الهام

که از اعیان
 حیفا بود مخایره فرمودند و او طمع کرده هزار
 لیره طلبید ولی در آن وقت این مبلغ میسر نبود
 و زمین هم بهراتب بیش از قیمت معروض بود و باین
 جهت موکول بوقت دیگر گردید بعد از
 صعود حضرت جمال ایمنی حضرت عبدالبهاء
 باز در صد خریدن این زمین برآمدند و به
 تا امدادات غیبیه صاحب زمین قبول فروش نمود
 بد و بست و پنجاه لیره که به پنج قسط داده شود
 و هر قسط سه ماه فاصله و انجام این امر عظیم
 سبب سرور خاطر مبارک حضرت عبدالبهاء و جمیع
 ثابتین بر عهد و میثاق ایمنی گردید از سوم
 شهادت حضرت نقطه اولی تا تهیه زمین از برای
 استقرار آن جسد مبارک پنجاه سال طول کشید
 و تمام این مدت این جسد مطهر بامر مبارک
 حضرت بهالله محافظه شد و هرگاه که بوسی
 خطری بمشام میرسید فوراً بمحل دیگر نقل
 میشد اول در کارخانه ابریشم سازی یکی از احباب



و یا علی الاعلی بخط جلا نگاشتند و بحیفا
 فرستادند و این صندوق را ماه مورین گم-
 ایداً متعرض نشدند و محضر وصول تسلیم
 دادند و در محلی که اجاره شده بود و بعضی
 از اعیان از برای محافظت ساکن بودند امانت
 گذاردند بعد از چندی حضرت عبدالبهاء در
 سنه ۱۸۹۹ با وجود شدائد روزی بحیفا
 تشریف بردند و سنک اساسی مقام اعلی را به
 دست مبارک خود گذاردند دشمنان و بدخواهان
 و مخالفین عهد و پیمان الهی میدان فساد
 را وسیع دیدند و فوراً بیاب عالی و حکومت
 مرکزی سعایت نمودند که عباس افندی تابوت
 مرمری از هندوستان آورده و میخواید در کوه
 کرمل زیارت گاه عظیمی بنا نماید و ضمناً قلعه‌ای
 بنا کند این لوائح و تقاریر مقدمه بیاب عالی
 سبب تشویش افکار سلطان عبدالحمید گردید
 و از مرکز سلطنت تلگرافاً از حکومت محلی در
 حیفا استفسار از چگونگی عمارت معهود گردید

میانی در تبریز و بعد نقل بطهران و و دیعه
 گذاردن در امام زاده حسن و بعد در خانه
 حاجی سلیمان خان در طهران در سرچشمه
 و بعد در امام زاده معصوم و بعد در مسجد
 ماشاء الله و بعد ۱۴ ماه در خانه میرزا حسن
 وزیر و بعد در امام زاده زید و بعد در خانه
 حسین علی اصفهانی و بعد در خانه آقا محمد کریم
 عطار مدت ششماه تا اینکه حضرت عبدالبهاء
 شخصی را ماه مور فرمودند که جسد مطهر را از
 راه اصفهان و کرمانشاه و بغداد و شام و بیروت
 بعکا آرند و در روز ۳۱ فوری ۱۸۹۹ مطابق ۱۶
 رمضان ۱۳۱۶ وارد ارض مقصود شد و صندوق
 مبارک در محل امنی تحت اشرف شخصی
 حضرت عبدالبهاء بود و در این ضمن نیز امر
 مبارک با حیای مندره در هندوستان صادر که
 صندوقی از مرمر خالص بسازند و بفرستند و اعیان
 آن دیار بجان و دل همت گماشتند و تابوت مرمر
 را ساختند و اطراف آن را بکلمات یا بهاء الابهی



داشت در جواب اشاره فرمودند که مهندسین حکومتی ما مور تحقیق کردند و تقریر تقدیم کنند لهذا دو مهندس امین افندی و صالح افندی معین شدند و بعد از کشف و تفتیش تقریر دادند که این بنا عبارت از شش اطاق عادی است و در اطراف این عمارت عمارات دیگر مانند دیر بزرگ مارالهاس و اوتیل آلمانی و محلات دیگر که متعلق بالمانی های حیفسا است موجود و هیچ مانع و محظوری منظور نظر نه این بود که متصرف این تقریر را بجهت قائم مقام ارسال داشت و امر داد که بر حسب این تقریر در ساختن این بنا تعرض جایز نه. معذک شکاوی و سعایت بجهت اسلامبول متواصل بود و اوامر از برای تحقیق بی در پی میرسید و هر دفعه حکومت محلی جواب میداد که این تفصیل مذکوره عاری از حقیقت است باری با وجود این مشاغل و صعوبات تا ابیادات ملکوت ابهی بی در پی میرسید و

قائم مقام حیفسا و قاضی که بحضور مبارک ارادت داشتند جواب دادند که این بنا تفصیلی ندارد اساس شش اطاق است متصل بهم در جهل که محل تابستانی محسوب است دشمنان چون از این طریقه نتیجه نبردند بوساطت دیگر تشبیه نمودند و بنا مور طابو پیوسته و بنا و رشوت دادند تا اینکه تقریر داد که بر حسب نظام و قوانین اینیه انشاء عمارات خارج از منطقه مدن و دور از شهر باید به اراده سنیه باشد و این عمارت عباس افندی در دامنه کوه کرمل و خارج از شهر و مقصد و غایت آن مجهول و بر حسب قانون باید منع کرد تا اینکه شروط مطلوبه مجری گردد قائم مقام حیفسا قضیه را به متصرف عکا محرم بک محمول نمود و تعلیمات لازمه در این خصوص درخواست کرد متصرف شخصی بود خوش فطرت و سلیم النیبه و نهایت احترام را از حضرت عبد البها منظور میداشت مسئله معروض

مشاگل حل و برطرف میشود . زمین مقام اعلی که خریدہ شد محاط بزمین های مجاور بود و راه آمد و شد نداشت و از برای حمل و نقل مسواد بناش ، راه مخصوص لازم و مسئله راه باز سبب صدمات و مشاگل جدیدہ گردید زیرا راه موجود از میان باغ خواجہ (۱) که قنسل روسی بود و شخصی تاجر و متعصب و گذشته از این دشمنان با و فهمانیدہ بودند کہ در فروش عجلہ نکند و سخت بگیرد زیرا ہر قدر طلب نماید پرداختہ خواهد شد مدت شش ماہ اشکالا مختلفہ رخ میداد و حضرت عبدالبہاء مستعد قبول ہرگونہ شروط بودند و اوراق لازمہ را بجهت امضاء و اتمام بیع بصادق پاشا کہ متصرف سابق عکا بود و برادر کامل پاشا صدر اعظم عثمانی و بحضرت عبدالبہاء اخلاص داشت تسلیم فرمودند کہ بخانہ خواجہ (۲) رفتہ معاملہ را تمام کند روزی بود بارانی و لای خیز و قنسل خبر میفرستد کہ بصادق پاشا بگوئید در خانہ نیست و حال اینکہ موجود بود صادق پاشا ہی نہایت متاثر میشود و فوراً بحضور حضرت عبدالبہاء مراجعت نمودہ شمشیر بارانی و برگ خود را بزمین میاندازد و میگوید این برادر شما نمیگذارد کہ این کار تمام بشود . حضرت عبدالبہاء بہینہایت متاثر و دلگیر میشوند و از شدت تحسرت آن روز از اطاق مبارک خارج نگشتند و بدعا و مناجات مشغول بودند و زکری از حضرت نقطہ اولی از برای فرج در امور خلاوت میفرمودند فردای آن روز قنسل آلمان خبر میفرستد کہ زمینی در جوار زمین مقام است و من وکیل هستم و آن زمین را تقدیم مینمایم کہ راه بسازید و قنسل روس نیز خبر میفرستد کہ اوراق حاضر است و بیائید امضاء کنید . چون مسئلہ راه بانتهی رسید مہندسین

آلمانی مشغول بساختن راه شدند و بنای اطاقهای مقام اعلی شروع شد و اساس متین رزین بر صخرہ صما گذاشته شد و شش اطاق ساخته شد و درهای آهنین استوار گردید ولی بساز تقاریر بہاب عالی فرستادہ میشود کہ عباس افندی در کوه کرمل قلعہ ساخته و در فکر تاسیس سلطنت است و جمیع قبائل عرب را بخود رام نمودہ و علم با بہاء الایہی بلند کردہ و در بین قبائل عرب گردانیدہ و این افتراءات بیشتر سبب خوف سلطان عبدالحمید گردید و دو ہیئت تفتیشیہ معروف ہردو بمقام اعلی رفتند و خیلی دقت نمودند و رئیس یکی از این دو ہیئت دست بدیوار زدہ و میگوید بخادم مقام آقا رحمت اللہ کہ " اما جقوق متین در " یعنی حقیقتاً خیلی متین است و معلوم بود کہ نیات ہیئت تفتیشیہ نیز مبنی بر شر بود ولی قدرت غیبیہ الہیہ چنان غلبہ نمود کہ جمیع این نقشہ های مخالف بکلی زائل گردید و معبد الہی در قلب کرمل مرتفع شد و بارہا از قم مبارک شنیدہ شد کہ میفرمودند کہ ہر سنگ این بنا عظیم با اشک چشم روی ہم گذاردہ شدہ . چسب اطہر حضرت اعلی پنجاہ سال مقرر امنی نیافت دافعا از محلی بمحل دیگر انتقال میشد تا آنکہ بنا بہیدات جمال الہی در چنین کوه مقدسی کہ در نہایت خلوت و طراوت است آسایش جست . لہذا احبای الہی باید شکر نعمتہای جمال قدم را بنمایند قدر دان باشند تا روز بروز روحانیت و سرور و اہتہاج آنها زیادتر و فراوانتر گردد .

توہ قاہرہ امراللہ غمام تیرہ ظلم و اعتساف کہ بنای مقام اعلی را احاطہ نمودہ بود زائل و برطرف فرمود و نغمہ حریت و عدالت و مساوات اقطار بلاد عثمانیان را فرا گرفت

وسلطان عبدالحمید که در خراب و دمار این مقام مقدس سعی و کوشش مینمود نفس خود خائب و خاسر از تخت سلطنت و خلافت محروم و در قعر زندان جای گرفت و چنانچه از قم مبارک شنیده شده که خداوند عالمیان زنجیر را از گردن عبدالبهاء برداشت و برگردن عبدالحمید گذاشت سپس شعاع جهانتاب مقام اعلی پرتو افکند و موانع و مشاکل را برطرف فرمود و یگانه صدف در قلب کرم مستعد استقبال عرش مطهر حضرت نقطه اولی جهان جهانی دیگر و عالم کون به لباس تازه مفتخر و ماده حیات تازه در عروق و شریان جمیع کائنات جاری در چنین روز فیروز اول نوروز روز یکشنبه ۱۹۰۹ حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فدا با بعضی از اهل بیست مبارک و احبا قدما در عرابه خادم با وفا اسفندیار از عکا بطرف حیفا حرکت فرمودند و بمقام اعلی تشریف برده و معلوم شد که نه سال قبل از آن جسد مطهر حضرت اعلی در این مقام اسمی و دیعه گذارده شده بود و وقت آن رسیده بود که علنا در محل اخیر امانت الله استقرار یابد صندوق مرمیکه احباء رنگون در هندوستان مخصوص جسد مبارک درست کرده بودند به اشاره حضرت عبدالبهاء به اطاقیکه در زیر زمین بنا شده بود پائین بردند این اطاق مبارک بنور یک شمع روشن بود . بعد از انزال صندوق و اجراء آت لازمه حضرت عبدالبهاء تاج مبارک را از سر برداشته و جبهه را بکنار انداخته پای برهنه سجده کنان باموهای سفید نقره‌ای پریشان و روی روشن تابان باکمال خورسندی و نهایت سکون و وقار و جلال جسد مبارک حضرت نقطه اولی را در صندوق مرمی گذارده و بعد از اتمام این کار

پیشانی مبارک را بر آن صندوق نهادند و های های گریه و زاری فرمودند بدرجهای که جمیع احباء که از شرق و غرب در آن موقع حاضر بودند گریستند و باندازه‌ای وجود مبارک متاثر بود که آن شب را ابداء استراحت نفرمودند ولی قلب مبارک راحت و مطمئن که بعد از سنین متوالیات و صعوبات لاتحد و لا تحصی و قیام اعداء داخل و خارج این بنا با تمام رسید در حینیکه مندوبین بهائی در خطه امریک مشغول نقشه ریزی اول مشرق الانکار در غرب بودند این واقعه تاریخی عظیم در قلب کسوه مقدس کرم تحقق یافت . و باین مناسبت این لوح منیع از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء صادر :

هوالله

ای یاران الهی بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدس حضرت اعلی روحی له الفدا بعد از آنکه شصت سال از تسلط اعداء و خوف از اهل بغضا همواره از جایی بجایی نقل شد و ابداء سکون و قرار نیافت بفضل جمال ابهسی در یوم نیروز در نهایت احتفال باکمال جلال و جمال در جبل کرم در مقام اعلی در صندوق مقدس استقرار یافت هذا هو المرقد الجلیل وهذا هو الجسد المطهر وهذا هو رمس المنور لهذا قلوب احبای الهی جمعا مستبشر و بشکرانه این الطاف الهیه جمیع بستایش و نهایت اسم اعظم پرداختیم اگر چنانچه منبع کسی

روایتی و یا حکایتی نماید که اثری از هیکل مقدس در جای دیگر است کذاب است قد اختسری علی الله این تنبیه بجهت آنست که مبادا من بعد شخص لثمی را غرض و مرض حاصل شود روایت و حکایتی نماید که دلیل بر آن باشد اثری از آن هیکل مکرم در جای دیگر است فانقیهوا یا احببوا الله لهذا الامر العظیم و چون چنین تایید و توفیقی رسید که بعنایت جمال مبارک جبل کرمل ای جبل الرب یعنی باغ الهی زیرا کرم بمعنی باغ و ثیل خداست این مواهب حاصل شد و الرب بهاء کرمل منصوص کتب ربانی ظاهر گشت لهذا امید چنانست که بعینت این امر عظیم امر الله در جمیع اطراف و اکناف جلوه دیگر نماید و طلوع و اشراقی عظیم فرماید و هذا من فضل ربی این تاییدات و توفیقات از فم مطهر جمال قدم موعود بود الحمد لله بحیز حصول رسید فاشکروا لله علی هذه النعمة العظمی والموهبة الکبری التي شملتنا اجمعین من رب العالمین ع

بر حسب بیان مبارک که بعینت این امر عظیم امر الله جلوه دیگر نماید طولی نکشید که حضرت عبد البهاء بعصر اروپا و امریک مسافرت فرمودند و امر الله جلوه دیگر نمود و سنگ زاویه اول مشرق الانکار غرب که نقشه آن با استقرار اخیر جسد مبارک مطهر مصادف بود بدست مبارک گذاشتند و بعد از مراجعت بارض مقصود مقام اعلی مزار جمیع اهل بها از شرق و غرب و جنوب و شمال بود و در ایام جنگ ۱۹۱۴ اکثر

اوقات حضرت عبد البهاء در جوار مقام اعلی بودند و هر تابستان تلامذه بهائی مدرسه امریکائی در بیروت ایام تعطیل را در محضر انور در مسافر خانه جوار مقام اعلی میگذراندند و با امر مبارک مجالس منعقد و خطابه‌های امری حتی بعضی اوقات در حضور مبارک القا میشد. معذک باز دشمنان مشغول فساد بودند و مقام اعلی باز در معرض خطر بود. قائد عام اردوی رابع مملکت عثمانی سردار سوریه و فلسطین بود و شخصی سفاک و قسی القلب و ظالم و مستبد و اکثری از نفوس را با سم خیانت بوطن بدار زد و سفاکی او در بیروت و شام و قدس ضرب المثل بود دشمنان عهد و میثاق الهی باز بحرکت آمدند و هدایائی ترتیب دادند و شخصی معین وهیبتی تشکیل دادند و بملاقات جمال پاشا فرستادند و میرزا محمد علی ناقض اکبر قطعه بخط خود نوشت. ان الله جمیل و یحب الجمال و تقدیم نمود و ضمناً نیش عقرب خود را زدند و آنچه توانستند فساد کردند و جمال پاشا را در اذیت با خود هم راهی نمودند بدرجهای که گفته بود که چون من بر مصر غلبه نمایم اول کاری که بکنم عباس افندی را در قدس بدار زخم و این طائفه را محو و نابود نمایم و ابی الله الا ان یتنعم نوره جمال پاشا شکست خورد و از میدان جنگ فرار نمود و بالاخره در قفقاز یا در غربت کشته شد و مقام اعلی رغماً لانی کل جهول عنود محفوظ ماند تا اینکه دوره عثمانی بهچیده شد و حکومت خلفا اختلال نمود و مقام اعلی منظور نظر جمیع طبقات نفوس از شریف و ضعیف و کبیر و صغیر گردید سردار کل حمله فلسطین جنرال النبی بنفسه بزیمارت مقام اعلی در حضور حضرت عبد البهاء مشرف شد و بحکام عسکر بیسن

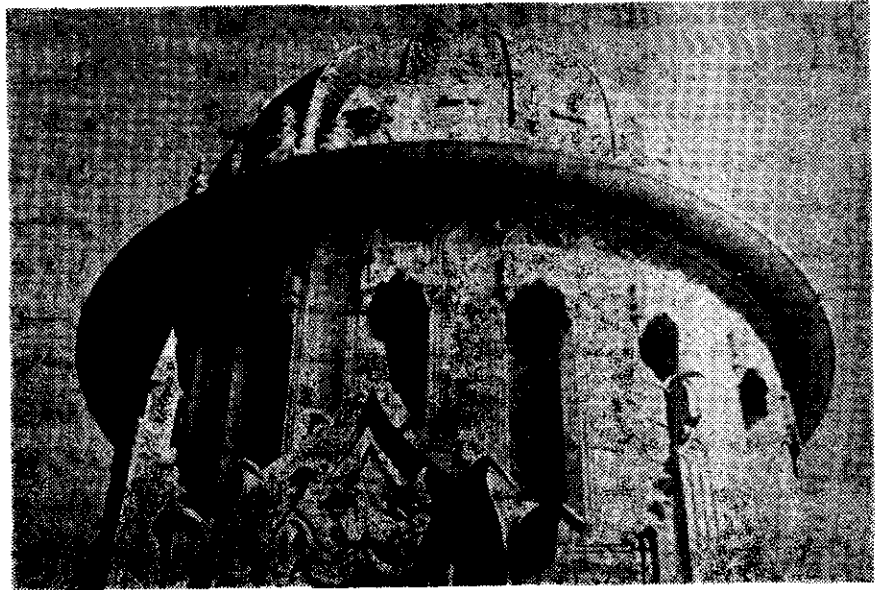
سفارش نمود که مقامات مقدسه بهائیان باید در تحت محافظت و حراست حکومت باشد و کسی تعدی نکند و عجب در اینست که در قلعه کوه بالای مقام اعلی تویی بزرگ تسمای سوار کرده بودند که مدافعه از حیفا چه از جهت بر و چه از جهت بحر بنماید و مسافت بعیده را میزد ولی باز قوه غیبیه الهیه در کار بود زیرا سربازان هندی از طرف کوه این توپ را محاصره نمودند و مجال ندادند که بضرر مشغول شود و روز بیست و سوم سپتمبر ۱۹۱۸ بعد از ظهر در مسافرخانه مقام اعلی نشسته بودیم که ناگهان جیش اختلال از طرف کوه و از طرف ناصره وارد شد و مجال جنگ نشد و زد و خورد در حیفا حاصل نگشت و بساط حکومت مرحومه بکلی پیچیده شد.

حکومت جدید از بی ترتیب و تنظیم بر نظام جدید برآمد و دواثر مختلفه از نو ترتیب داد و از جمله دواثر جدیده دایره مالیات و تنظیم مدن بود و در فکر تنظیم و تحسین و تجمیل شهر حیفا و توسیع شوارع و طرق برآمدند و از جمله غرائب اینکه روزی حضرت عبدالبهاء در جلو مقام اعلی که مظلم بر کسونی آلمانی است و منتهی بدریا میشود جالس بودند و نظاره میفرمودند. از محل جلوس مبارک تا اول کوچه پائین کوه خالی بود و ردیف خانه‌ها از اول کوچه شروع میشد و تماماً در مقابل در آخر حدود اراضی از طرف شمال خانه شخص آلمانی بود که حائل بین اراضی ما بین مقام و کوچه آلمانی بود و حضرت مولائی فرمودند که چقدر خوب میشد اگر این خانه نبود تا اینکه منظر متوالی تا آخر دریا نمایان بود. این مسئله جلب نظر بعضی از احباء حاضر نمود و در ضد تحقیق این میل مبارک برآمدند ولی مسئله بگوش قنسول

آلمان رسید و گفته بود که این خانه ملك رعایای آلمان است و هیچ قوه نیست در عالم که بتواند آن را خراب کند. چند سال از این قضیه گذشت تا اینکه اختلال واقع شد و از قضا همین خانه چون مدتی مهجور بود در آن خلل حاصل شد و در معرض خطر بود و موجب انتباه هیئت بلدییه گشت و مهندس بلدییه تقریر داد که این خانه مخطر است و بر حسب قانون ابنیه باید بصاحب خانه اخطار داد که در مدت ۴۸ ساعت باید خراب بکند و اگر نکرد بلدییه خراب خواهد کرد و مصاریف را از صاحب خانه خواهند گرفت چون حکومت نظامی بود حاکم شهر فوراً تصدیق نمود و خانه مذکور را خراب کردند و سدسکندرنه مانع است و نه حائل و دلخواه حضرت مولی الوری تحقق یافت.

از جهت مالیات نیز حکومت اعتراف به مقامات مقدسه بهائیه مینمود و از مالیات معاف داشت و از جهت تنظیم و تحسین و تجمیل شهر نیز مقام اعلی مرکز عظیمی بود از برای مشاریع آئینده از آنجائیکه ابنیه و شوارع مدن فلسطین بر منوال قدیم بود حکومت موجوده خبیری معروف از اسکاتلند پروفیسور پاتریک گیدیس را طلبید و تکلیف نمود که موضوع تنظیم مدن علی الخصوص قدس و حیفا و یافا شرایط و تصمیمات مهیا سازد و این شخص عالم در سفر اروپا در شهر ادنبورگ بحضور مبارک مشرف شده بود و چون در سلك حکومت فلسطین درآمد چند دفعه بحضور مبارک مشرف شد و خطه و تصمیمات خویش را بحضور مبارک معروض داشت. از جمله یادداشت های او بعد از یکی از شرفیابی های او بحضور مبارک از قرار ذیل است:

اول آشنائی من باریس جلیل مقدس امر



آن جمعیه را بحضور مبارک معروض دارم و این جمعیه مانند جمعیه تحسین و تجمیل قدس شریف از اهل شهر تشکیل یافته و مقصد آن ترویج مصالح عامیه شهر بصرف نظر از تعصبات دینیه و جنسی و حزبی و نمایندگی تمام طبقات نفوس در شهر. رغبت و رجاء این جمعیت این بود که حضرت عبدالبهاء ریاست این جمعیت را قبول فرمایند زیرا باین واسطه مسلم و یهودی و مسیحی و بهائی در ادای خدمات اجتماعی و تنظیم و تحسین مدن و قری از تمام نواحی چه اخلاقی و چه ثقافتی و چه مادی و صحتی و معماری و فنی و غیره متحد گردند.

این پیشنهاد و اشراف بر این مجبوبات را قبول فرمودند و سبب سرور جمیع اعضا گردید زیرا شهر حیفای نهایت افتخار را دارد که چنین مواظبت عظیم جلیل دارد. و در این وقت خریطه منی را که من و مهندس بلدی حیفای

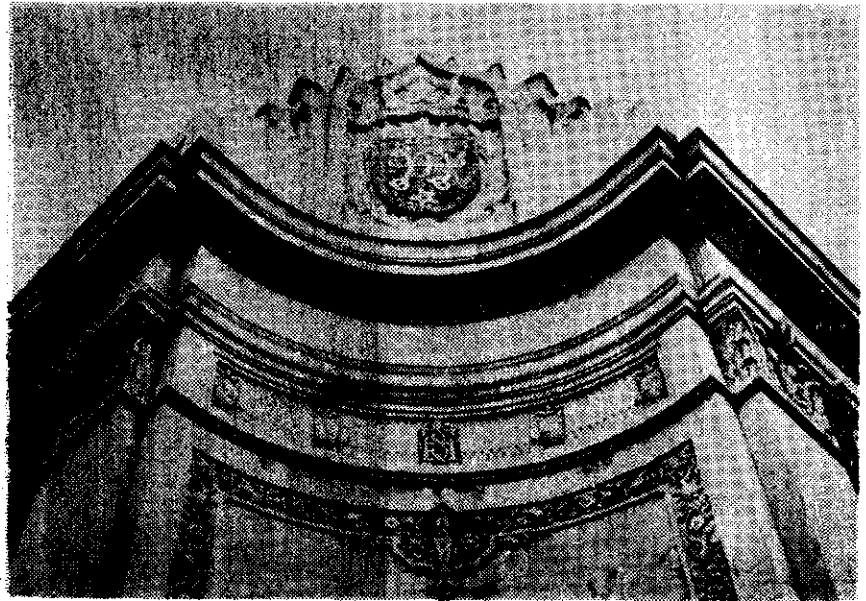
بهائی در ادنبورک قبل از جنگ در مجلسی که ایشان نطق میدادند بود. بعد از این تشرف از اصول عملی که در بنای برج مشرف بر شهر ادنبورک بکار برده بودم بسیار خوشنود شدند زیرا در این بنیان علم در حیز حیات عملی جلوه نمود و طبعاً این جنبه عملی در عالم دین بروز نماید و این از جمله مبادی امر بهائی است که در تحت قیادت ایشان جلوه بازی در بین ادیان عالم امروزه دارد حتی از من خواستند که نطقی در خصوص این مبادی عظامی بنفوسیکه بجهت استماع تعالیم ایشان آمده بودند بدهم و چنانچه اراده فرمودند عامل شدم و خود ایشان رئیس آن جلسه بودند. در مدت دو سال که در فلسطین مشغول تخطیط و تنظیم مدن بودم علی الخصوص قدس و حیفای چند مرتبه بحضور ایشان مشرف شدم. هنگام تشرف اخیر خوشبختانه از طرف جمعیه تحسین و تجمیل کوه کرمل مکلف بودم که قرار بالا جماع



دکتر صفیرین بجهت ترتیب و تنظیم
شهر حیفا حاضر نموده بودیم و قسمتی از اراضی
واسعه ایشان در دامنه کوه کرمل در آن
خریطة مندرج تصویب فرمودند فوراً زمین
که برای فتح دروازه تازه بموجب خریطه بود بدون
تقابل تقدیم نمودند و همچنین تقریباً چهار
هزار متر مربع که در آن حدود بجهت تاسیس
مدرسه‌ای لازم بود عنایت کردند دکتر صفیرین
که مهندس فنسائی است نقشه بسیار جمیلی
کشیده که عبارت است از ساختن پله‌های تذکاری
که دو طرف درختهای سرو کاشته شده باشد از
کوچه تمبلرهای آلمان از پای کوه تا مرکز
اجتماعات طائفه بهائیه در حیفا و مقام حضرت
باب. خریطه این مشروع را دکتر صفیرین
برسم هدیه بجمعیت تقدیم نموده و از برای
تنفیذ آن از دو هزار تا سه هزار لیره لازم است
من و دکتر صفیرین و مجندیسن این مشروع
بر آنیم که بهائیان عالم بسهولت در مسدود

معینی بتوانند این تبرع را ادا نمایند. سید
عباس فوراً تصویب فرمودند و بنا بر این پله‌کان
را لازم دانستند و مشروع جمیل و تذکاری است و
مستعد شدند که زمین لازم را تهیه کنند و ایضا
قبول کردند که تعویض زمین یکی از مسلمین که
زمین او داخل این مشروع بود بدهند و صد
لیره عنایت فرمودند که این مشروع شروع شود و
هر چند اجازه فرمودند که قائمه تبرعات
شروع شود و بدوستان و جنس‌دان فرستاده
شود. تاکید فرمودند که صریحاً بیان شود که
این مسئله اختیاری است و کسی استنباط نکند
که حضرتش نفوس را مجبور به تبرع باین قضیه
میفرماید و تعهد نمودیم که باین مطلوب عامل
گردیم. و مانعی نیست که بیان کنیم که تمام
تبرعات باین عنوان فرستاده شود.

امین صندوق - پله‌های تذکاری مقام باب
بواسطه دکتر صفیرین - مهندس
بلدی - حیفا - فلسطین



باری حکومت مختله در تنظیم و ترقی و تقدم و تامین صحت عمومی و توسیع شوارع و بناها و حدائق عامه و تنویر و تنظیف سعی بلیغ نمود و اطراف اراضی مقام اعلی شوارع و عمارات بنیاد گردید ولی بارها شنیده شد که میفرمودند نشد مقام اعلی ساخته شود . ده بیست هزار لیبره میخواهد انشاء الله میشود دیگر ما باینقدر رساندایم . این امل و آرزو همیشه منظور نظر مبارک بود تا سنه ۱۹۲۱ که واقعه عظمی و رزیه کبری و غروب شمس مبارک مرکز میثاق از عالم ادنی و استقرار آن جسد مطهر مبارک در جوار مقام مبارک اعلی رخ داد .

از آثار قوت و قدرت الهیه اینکه در سنه ۱۸۴۴ ذات ازلی الهی اراده فرمود که دو ذات عظیم از برای استوار نمودن امر مظهر کلی الهی در عالم انفس و آفاق مخصص فرماید و این وجودات مقدسه محو و فانی کامل در پیشگاه

آن ذات سرمدی گردند و خلقت روحانی و جسمانی این دو را توأم فرمود . ذات مقدس حضرت اعلی بر جهانیان فداکاری خود را اعلان فرمود و عملاً ثابت نمود و نفس مبارک حضرت عبدالهیبا قدم بعالم فانی گذاشت و از اول نفس فدائی و واله و شهیدائی جمال اقدس ابهی بود و در تمام بلایا و مصائب و نفی و سجن با اب عظیم خویش شریک و سهیم بود و در جمیع احوال سپر بلایا و ناصر و معین جمال ابهی و در ایام شدائد حافظ و حارس مقامات مقدسه حضرت بهال الله و حضرت اعلی بود و بالاخره این دو کوکب عظیم در جوار یکدیگر در یک مکان و مقام حاکی و شاهد بر عظمت و جلال و قدرت - جمال قدم همانطوریکه اراده جمال مبارک ابهی تعلق گرفت که زمین از برای استقرار جسد مبارک حضرت اعلی ایتباع شود و بسعی و کوشش مرکز میثاقش این اراده بحیز شهود و بقدر استطاع

در تکمیل آن جهد فرمودند و چون بنا بر حکمت‌های بالغه الهیه حیات عنصری مبارک قبل از اتمام منقضی شد ولی این شجره مبارکه که بید مبارک جمال اقدس ابهتی نشانده شد و بآبیاری حضرت عبدالبهاء شاخ و برگ پیدا نمود و ریشه محکم کرد بهمت و کوشش و سعی مستدیم حضرت ولی امرش از آفات و عوارض متتابعه محفوظ ماند و گل و شکوفه نمود و بشارت حمل شمر و میوه از اطراف و اکناف آن ظاهر آن وجود مبارک بعد از صعود مرکز میثاق الهی هم‌افکار را حصر در تنفیذ آرزوی حضرت من اراده الله بالنسبه بمقام اعلی فرمودند اولاً آنکه هم‌آن بود که ملل سائره که کوه کرم‌ل را مقدس می‌شمارند اراضی نزدیک مقام اعلی را از برای مقاصد طائفی خویش استملاک نمایند لهذا قبل از فوت وقت ترتیبات لازمه مجری داشتند و در خرید اراضی و توسعه اطراف مقام

اعلی اجراءات سریعه مجری داشتند و اراضی مذکوره خریده شد و وقف مقام آن پیغمبر شهید الهی گردید و نقشه اولیه بنا که نه اطاق بود و در ایام حضرت عبدالبهاء شش اطاق آن بنا شده بود تکمیل شد و سه اطاق دیگر اضافه گردید و پله‌ها و طبقاتی که منظور بود که از مقام اعلی تا شارع کرم‌ل ساخته شود بنیاد گردید و این اراضی بامر منسوب سامی و حاکم عام جمیع فلسطین از مالیات معاف گردید و قسمتی از این اراضی با اسم شعبه فلسطین محفل روحانی مرکزی امریک و قسمتی با اسم شعبه فلسطین محفل روحانی مرکزی هند و ستان تسجیل شد و عجب‌تر اینکه پسر ناقض اکبر ما مور تسجیل اراضی بود و بدست خود این تسجیل را امضا نمود و پسر از این اجراءات حضرت بمن ممتاز ارواحنا فداه می‌اشهر بگل‌کاری و درختکاری و تحسین و تجمیل این اراضی گشتند و سنگ و خاک را مبدل به گل

و ریاحین و اشجار باسقه فرمودند بد رجهای که یار و اغیار و دوست و دشمن کلاً شاهد و گواه که اراضی مقام حقیقه "جنت نعیم و بهشت برین" و از آن هیاکل مبارکه حضرت غصن اطهر و حضرت ورقه علیا و والده حضرت عبدالبهاء و حرم مبارک در آن جوار استقرار یافت و اساس قصر مشید مرکز اداری امرالله بیاد مبارک حضرت غصن ممتاز گذارده شد و چون از یوم اعلان ظهور حضرت نقطه اولی ارواحنا لمظلومیته الفدا صد سال بگذشت و مجالس جشن و سرور و ابتهاج در جمیع بلاد منعقد گردید و جمیع قلوب متوجه بارض مقصود بود و طائفین کعبه مقصود و مستظلمین در ظل شجره انیسا بمیمنت این روز عظیم بحمد و ثنا و تمجید و تسبیح رب قدیر مشغول که بارقه تحقق دلخواه حضرت عبدالبهاء در جوار مقام اعلی بدرخشید و الهامات روحانی که بر قلب خادم صادق مخلص حضرت بهالاله از برای تصمیم نقشه قبیه ذهبیه این مقام رفیع نازل شده بود بحیز عمل درآمد و پرده از روی آن برداشته شد و از حسن تصادف که این خدمت عظیم از یکی از افراد اهل غرب که در کتاب قیوم الاسماء اشاره بآن شده صادر و مقبول درگاه حضرت ولی امرالله المحبوب چون آتش جنگ فرونشست و همدنسه بین دول متخاصمه اعلان گردید نائره فتنه و فساد و مشاحنه بین عناصر مختلفه در اراضی مقدسه زیانه کشید. اوضاع مملکت مضطرب و امن و امان مغفود و شب و روز صدای توپ و گلوله از هیر گوشه و کرانه مرتفع و انفجار مواد ملتهبه باعث ترس و هول کوچک و بزرگ از جمیع طبقات مقام اعلی در حیفا و روضه مبارکه در عکا محاط بآلات جهنمیه و لکن بظاهر ظاهر در کرب و سلام و محفوظ و مصون بتاییدات غیبیه حضرت

مولی الانام در اکثر اوقات که در مسافرخانه محلی بود و در محضر مبارک احبا مشرف و مشغول تلاوت الواح و مناجات در اطراف صدای گلوله بمنان آسمان میرسید و نفوس متحیر که بهائیان را چه قوه قلب که بتوانند در این اوضاع ضابط اعصاب خویش باشند در چنین اوقات حضرت ولی امرالله مهندسین و مقاولین خبیر طلبیده و ترتیب و نوع بنا را بیان فرموده و از برای تهیه تنفیذ این مشروع جناب مستر ماکسول و مستر بن ویدن ما مور بسفر ایتالیا و روم شدند و از حضرت ولی امرالله دستور العمل کامل گرفته تا با معامل معروفه مخابره نمایند و بهترین نوع سنگ و مرمر که لایق ساختمان مقام اعلی باشد اختیار کنند. در ۱۹۴۸ در وقتیکه انقلاب حکومت انگلیس در فلسطین منتهی شد و زد و خورد و جنگ و جدال در نهایت شدت و دول مجاوره لشگر کشی میکردند و عاقبت امور بسیار دشوار و تاریک بنظر میآمد و تعهد نامه بحیث بنای مقام با هیئت مختلفه امضاء گردید و کار شروع شد. مقاولین در ایتالیا مشغول بسنگ تراشی ولی در حیفا کار بسیار سخت زیرا بواسطه حالت جنگ داخلی کارگر کمیاب همه مشغول بنا مستحکات ضد غارات هوایی یا اینکه مشغول ترمیم ابنیه مهدومه و احتیاجات قشون ولی تاییدات ملکوتی در کار و در ماه دسمبر ۱۹۴۸ اول حمل که عبارت از ۳۲ ستون گرانبهت بود وارد حیفا شد و در ماه اگست ۱۹۴۹ این ستون ها در مشرف استوار بود و اینک ترجمه و تلگراف مبارک راجع باین مسئله:

(۱) باحبای ایران و محافل روحانیه در اقالیم شرقیه ابلاغ نمائید که باوجود موانع حاصله از اوضاع کنونی سی و دو ستون یک پارچه

گرانیت سالما" بجبل کرمل واصل گردید این ستونها اولین محموله سنگهای مقام اعلی است که وزن مجموع سنگها از ششصد تن متجاوز و بلافاصله صرف بنای ایوان حول مرقد مقدس خواهد شد و مرقد مقدس را که بید مبارک مولای محبوب بنا شده احاطه و محافظه خواهد نمود . امید و طید آن است که ساختمان طبقه اول بزودی خاتمه یافته موجبات بنای طبقه فوقانی بوضعی که حضرت عبدالبها" پیش بینی فرموده اند فراهم و با استقرار قبه نهی که چهل متر از سطح زمین مرقد مبارک ارتفاع خواهد داشت منتهی گردد . استقرار این قبه نشانه اتمام مشروع تاریخی است که شصت سال قبل شارع امرالله ابداع و مرکز میثاق بر حسب دستورات بزرگوارش به بنای آن مبادرت فرمود .

(۲) بیاران بشارت دهید که یکسال بعد از نصب اولین سنگهای عتبه مقدسه بر روی پایه ایوان ساختمان طارمی فوق جبهه شرقی مقام اعلی قبل از حلول نوروز پایان یافت . زیبایی و عظمت لوحه های سنگی منقوش و ظریف بر فراز طاقهای مرتفعی که ستونهای سنگی یکپارچه گلگون را بهم متصل ساخته بطور جالبی نمایان گردیده کتیبه فوق این ستونها با موزائیک سبز زمردین و سرخ فام که رمزی از سیادت و شهادت حضرت اعلی است تزئین یافته ساختمان اصلی که بدست مرکز میثاق مرتفع گشته و محل استقرار عرش مطهر مبشر شهید است اکنون مانع گوهری گرانبها در صدف قشر خارجی بنا که برای تزئین و حفاظت آن است قرار گرفته . بنای کنونی یک سوم بر ارتفاع و یک پنجم بر عرض بنای اصلی افزوده و موجب مزید عظمت آن در دامنه جبل الرب گردیده و مبشر ارتفاع قبه نهیبه ایست که بالمال با شکوه

و جلال بی نظیر از قلب کرمل ظاهر و لایع خواهد شد " شوقی .

و ایضا " ترجمه قسمتی از توقیع منبع مبارک که بافتخار جناب علی محمد و رقا علیه بهاللسه صادر گردیده است :

" چنانکه میدانید موانع و مشکلات در اینجا خیلی شدید است و بصرف قوه الهی است که حضرت ولی امرالله در چنین موقعی قادر بر سه ساختمان مقام اعلی گردید هاند فی الحقیقه آنچه پیش از همه شایان توجه است اینست که هرچند ممکن بود سنگ از محل دیگر تهیه شود اما خرید و حجاری آن هر دو در ایتالیا مناسبتر و ارزان تر تمام میشد و یقیناً " ظرافت و دقت در حجاری که در ایتالیا صورت میگرفت با آنچه در محل میسر بود بهیچوجه قابل قیاس نیست حتی جنس سنگ بعراتب مرغوب تر و استحکام و دوام آن قرنهای پیش از سنگهای است که ممکن بود در نزدیکی حیفا تهیه گردد و همه این مطالب را با اطلاع پدر عزیزتان برسانید تا سبب سرور خاطر ایشان گردد . هنگامیکه باب تشرف مجدد " مفتوح شود واحبای الهی بچشم خود ملاحظه نمایند چه رویای شگرفی در جبل کرمل تحقق یافته قلبشان معلو از شادی و سرور خواهد شد .

ترجمه قسمتی از مرقومه جناب حسین اقبال علیه بهاء الله الابهی : " این بنای عظیم مبارک از دو سال پیش بوسیله مهندسین شروع گردیده شاید تا چهار سال تکمیل و تمام شود . بنای فعلی تا ده متر رسیده بنای فوقانی و رواق قبه طلائی فوق آن با ارتفاع چهل متر میرسد تمام سنگها و ستونها متدرجا" بمقصد رسیده و میرسند . این سنگها از اروپا یعنی از رم ایتالیا واصل میشود و هزار و پانصد صندوق

۱- بنظر میرسد نوشته کاتب یا قسمتی از دستخط یکی از بهاران باشد که

جناب علی محمد و رقا نوشته اند و نه توقیع مبارک . ا . ب .

بعلاوه ۳۲ ستون که وزن هر يك ده خسرور و طول هر کدام پنج متر است و هر ستونی را در يك صندوق جا داده اند رسیده الوان احجار هر طبقه از این بنا با طبقه دیگر متفاوت است رنگ طبقه اول سرخ فام و گلگون است که علامت شهادت بشمار می رود و طبقه دوم سبز رنگ یعنی علامت سیادت است و قطعه اسم اعظم بخط مرحوم مشکین قلم از چهار طرف دیده میشود و این قطعات خیلی بزرگ شده یعنی هر حرفی بطول دو متر از مس ساخته شده و روکش آن طلائی خالص است بطوریکه هیچوقت تغییر رنگ نمیدهد. پوشیده نماند که تمام این عبارات از فم مبارک بلسان نورا (فارسی) صادر گشته ... توضیح آنکه بنای قبلی مقام اعلی بازتفاه دو متر است که پس از بنای رواق طبقه ثانیه بنا میشود و بالای آن قبه طلائی با ارتفاع چهل متر بسالا می رود تاج سبز که علامت سیادت حضرت علی اعلی است سبز سیر رنگ است و دایره زیرین سبز کم رنگ بعلاوه لباس مبارک است که اکنون در محفظه آثار موجود و جمیع اعیان آن راهرتبا زیارت میکنند.

همچنین صف دوم سنگهای گلگون علامت دم مطهر و شهادت آنحضرت جل ثنائه است این طبقات از شهر حیفا شروع میشود و بطرف کوه بالا می رود و جمعا نوزده طبقه است و هر طبقه با اسم یکی از حروف حی تسمیه خواهد شد و طبقه نوزدهمی مقام اعلی است که فوق همه طبقات است و بالای همه اسم اعظم بخط مرحوم مشکین قلم و مذهب با ذهب ابریز است که هر حرفش بطول دو متر و در استرالیا ساخته شده بطوریکه از مسافت دور دیده میشود و بسا آلات و ادوات برقی شبها غرق نور است. حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا فرمودند

بزودی موانع برداشته شده و احبا فوج فوج برای زیارت می آیند و باز در خاتمه قلب پساك احبا ی الهی را بفرزده سلامت و اعتدال هیکل اطهر مستبشر میدارم. خادم ولی امرالله حسین اقبال فرزند محمد مصطفی بغدادی. و ایضا " در رفیقه دیگر این عبارات موجود :

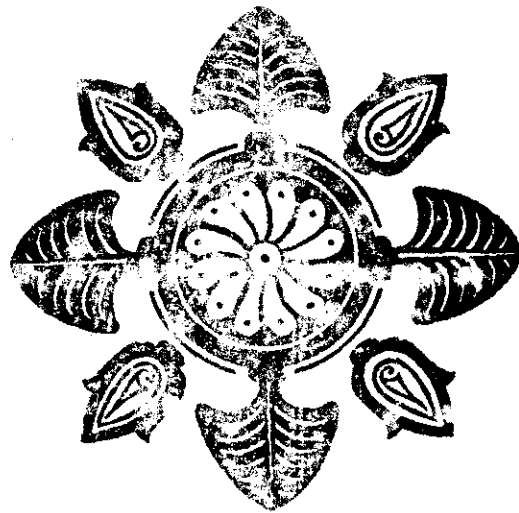
حضرت ولی امرالله باین عبد خطاب فرمودند ملاحظه معجزات مقام اعلی را بنمائید و قتیکه صندوقهای بزرگ سنگ مرمر و ستونهای ثقیل و ضخیم و طویل که وزنا هشتصد تن بودند غرق شد بدون ادنی صدمه ای از قعر دریا بیرون آوردند بعد هم که کشتی آنها گرفت بصدق و قهای مذکور آسیبی نرسید بعد هم که يك صندوق دیگر بقعر دریا فرورفت آنها هم سالما " كاملا " بی عیب و نقص بمقام اعلی رسید این سه سانحه بدون کوچکترین آسیب و زیانسی واقع گردید آیا جای تهنیت نیست؟

خلاصه این مجهود عظیم جبار فسوق تصور بشری در سال ۱۰۶ بهائی و سنه ۱۹۴۹ میلادی شروع شد و ایوان و رواق منشور در روز نهم جولای ۱۹۵۰ که صدسال از شهادت آن نورمبین گذشته بود بقوت نیروی حضرت غضن ممتاز ارواح الثابتین له الفدا اکمال و اتمام پذیرفت و بشارت آسمانی در توفیق مبارک حضرت ولی امرالله در رضوان ۱۰۵ صادر که " تشیید مقام بهی الانوار نقطه اولی در قلب کرمل مطابقا " لما وعدنا مولانا و محبوبنا انجام پذیرد و قبه ذهبیه اش شهره آفاق گردد.

حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه يك قرن پیش به تاجدار مملکت ایران محمد شاه قاجار در نهایت قدرت و عظمت خطاب فرمود که کل الخیر در اطاعت من است و کل الشر در عدم آن قوله الاعلی :

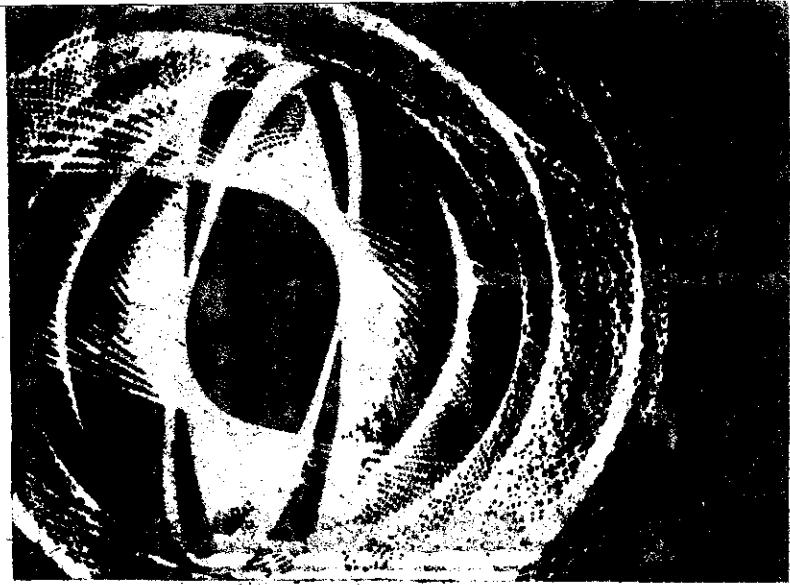
((لان الله قد جعل كل خيرا احاط
به علمه في طاعتى وكل نارا يحصيها كتابه
في معصيتى وان اليوم كائن اشاهد في مقامى
هذا كل اهل محبتى وطاعتى في عرفات
الرضوان واهل عداوتى في دركات النيران))

آن تخت و تاج و سلطنت و نژاد بکلی منقرض و
شمس کلمه مبارکه حضرت اعلى مشرق بر عالميان
و در صد مملکت در نيوم صدمين از شهادت
مبارکش يار و اغيار مترنم بر عظمت و اقتدار و خلقيت
و مظلوميت و جانبازي آن ذات مطهر



از خلقت

نعمت الله زکائی بیخانی



وی در رخت انوار مهر تابان
وی آفت عقل و بلای ایمان
بر پا کن صدها هزار داستان
بشتاب که سرو است و لاله ریان
پر کس ز گسرخ و زرد دامنه
هر جا که یکی عاشق است نالان
روزی است فراهم همه رفیقان
بلبل شده بر شاخ گل غزلخوان
آفاق در آسار صنع حیران
در هر جان یابی هوای جانان
کز بهر جهت آفرید پسران
گو فرقی من و تو چه بود و حیوان
یاور نکسی کنت کنز پر خوان
بی راهنما طی راه نشوان
عیمی و محمد رسول سبحان

ای در سخنت شهد ناب پنهان
ای آیت لطف و عطای بیاری
روشنگر بزم جهان هستی
بر خیز که باغ است و راغ خرم
منشین که بهار است و گاه صحرا
آهنگ نشاط از روان برآرد
فصلی است همه عشق و شور و مستی
گل خنده زند بر فراز شناسار
درات چو خورشید از تجلی
از هر دل خیزد نوای توحید
ای خفته غفلت یکی بخوش آی
گر بهر خور و خواب بود تنها
از خلقت ما قصد معرفت بود
بیواسطه عرفان کجاست ممکن
شعیا و شعیب و خلیل و موسی

ست ما قصد معرفت بود

در اوج شرف اختران تابان
با لطف صفا رهنمای انسان
در بادیه جهل زار و حیران
در وادی حیرت اسیر شیطان
وا سودی از آسیب روزگاران
بنیوش و بجای آرش از دل و جان
بی این نتوان برد بهره از آن
فعل است و عمل بر عقید مبرهان
شاد است تو را دل بنزد وجدان
ور مشکلی از خلق کردی آسان
زیبید که بر آفتی بر اوج عرفان
توفیق محبت بنوع انسان
تا ماه شود در فضا نمایان

دیگر سفرای خدای بکشا
هریک بودند در زبانها
دریاب که بی رهنما نمانی
هشدار که بی راهبر نباشی
ره چون بخداوند گسار بردی
بنگر که چه فرمایدت پیمبر
چون معرفت و طاعت است با هم
ایمان نه بقول است و گفت تنها
با مردم اگر خدمتی نمودی
دستی گر از افتادهای گرفتی
شاید که کنی دعوی دیانت
از درگه یزدان طلب نکائی
تا نور دهد در سپهر خورشید

هرگز نشود منقطع ز گیتی
الطاف خداوند حس سبحان

گفتگوشی با گلوریا فیضی

مؤلف کتابی
با تیراژ
نامحدود



ع - صادقیان

بهمراه خود ببرید ، اگر اینطور باشد یقین بدانید موفق خواهید شد . سپس اضافه فرمودند " هر وقت در عربستان از حوادث مختلف ناراحت میشوم وقتی به پشت سر نگاه میکنم و " گل " (مقصودشان گلوریا خانمشان بود) را ثابت و پاهرجا مشوق و پشتیبان خود می بینم تمام خستگی ها و ناراحتی های خود را فراموش میکنم و براه خود ادامه میدهم "

اولین بار ایشان را در ۲۵ سال قبل دیدم . چند سال بود که همراه همسرشان جناب ابوالقاسم فیضی ابادی امرالله بمهاجرت بحرین رفته بودند ، آن زمان جناب فیضی در کلوب جوانان در حظیره القدس ملی صحبت میکردند از جمله سخنانشان این بود که " هر وقت خواستید به مهاجرت بروید بایید حتماً خانمتان موافق باشد سعی کنید او را

از آن سال تا کنون يك ربع قرن میگذرد ،
 خانم فیضی را از آن وقت می شناسم ، در آن
 اوقات دو جلد کتاب قصه برای بچه ها بنام
 " قصه های پای کرسی " با امضای " اردشیر "
 تالیف کرده بودند که اگر از اولین کتب فارسی
 برای کودکان نباشد حداقل جزو کتابهای
 متقدم است که در این زمینه بچاپ رسیده
 است. سالهاست که خانم فیضی از ایران دور
 بوده و اکنون که پس از سالیان دراز به مهد
 امرا لاله بازگشته اند در اواخر سفر هشت ماهه
 ایشان با ایران روزی به دیدنشان رفتم و در باره
 کتابی که اخیراً به انگلیسی منتشر کرده اند
 اطلاعاتی بدست آوردم که برایتان نقل خواهم
 کرد .

بهبتر است قبلاً شرح حال مختصری از
 ایشان را بیان کنم ، خانم فیضی نوه جناب
 ناظم الحکما و از خانواده متقنندم و
 سرشناس (علائی) میباشد (ایادی امرالله
 جناب علائی عموی ایشان هستند) . در سن
 ۵ سالگی از طهران به بیروت رفته ، در حدود
 شش سال در آنجا به تحصیل مشغول بودند
 در همین سنین کودکی چند بار بحضور حضرت
 ولی امرالله در اعباب مقدسه حیفاً مشرف
 شدند .

ایشان تحصیلات خود را بطور پراکنده در
 بیروت و طهران انجام داده ، در حدود سسی
 سال قبل با ایادی امرالله جناب فیضی ازدواج
 فرمودند و باتفاق ایشان به نجف آباد اصفهان
 رفته و از همان ایام در خدمات همسر بزرگوار
 خود شریک و سهیم شدند . پس از دو سال به
 قزوین رفته و سپس بعد از یکسال خدمت در این
 شهر در سال ۱۳۲۱ باتفاق همسر به قصد
 مهاجرت به بحرین عزیمت فرمودند .

در مدت ۱۴ سال اقامت در آن اقلیم ،
 با وجود سختی شرایط زندگی و معاش و آب
 و هوا بخدمت امر جمال مبارک قائم بوده و
 فی الواقع پایه تشکیلات امری در عربستان و سواحل
 خلیج فارس در این مدت استوار گردید . دو
 فرزندشان " می " و " نیسان " در این ایام در
 بحرین متولد شدند . در سال ۱۹۵۲ جناب
 فیضی از طرف هیکل اطهر بسمت ایادی امرالله
 انتخاب گردیده و پس از صعود حضرت ولی امرالله
 از طرف هیئت ایادی امرالله برای اقامت در
 ارض اقدس برگزیده شدند .

خانم فیضی حسب الامر محفل مقدس ملی
 بهائیان هند باتفاق اطفال خود به آن دیار
 سفر کرده و برای فتح نقطه غیر مفتوحه ای بنام
 (ساری) که در جبال هیمالیا واقع است عازم
 آنجا گردیدند و دو سال ساکن آن محل بودند
 پس از آن اداره مدرسه بهائی (عصر جدید)
 در پنج گنسی هند را بعهده گرفتند و پس از
 ۶ ماه بامر هیئت ایادی امرالله به ارض اقدس
 مشرف شدند و مدت دو سال ونیم در جوار بقاع
 متبرکه بخدمت مشغول بودند .

خانم فیضی برای ادامه تحصیلات فرزندان
 خود عازم انگلستان شدند و در محل مهاجرتی
 بهیمنگام سکونت گزیدند در ضمن به سفرهای
 تشویقی و تبلیغی زیادی در داخله این کشور
 مبادرت ورزیدند .

در خلال این مدت سفر تبلیغی پرثمری به
 هند فرمودند و طبق برنامه مدت ۱۰۰ روز در
 چهل و هشت دانشگاه هند ۲۲۵ کنفرانس
 تشکیل دادند و برای متجاوز از ۴ هزار استاد
 و دانشجوی آن اقلیم در باره امر مقدس
 صحبت و سخنرانی فرمودند . کنفرانسهای مزبور
 و علاوه بر آن مصاحبه هایی که با مخبرین جراید

درباره امر میشد در دهها روزنامه و مجله مهم هند منعکس گردید و بارها از فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی پخش گردید. ایشان چندین بار به جزایر شمالی اسکاتلند بسفر تبلیغی رفته و اولین ایرانی بودند که پای به این جزایر مینهادند، طی این سفرها که غالباً با قایق موتوری یا قایق‌های ماهیگیری انجام میشد به عده کثیری امر مبارک را ابلاغ فرمودند و با آنها دوست شدند. در ایام اقامت در انگلستان گاهی به ارض اقدس مشرف میشدند

و خدمات محوله میپرداختند و سفرهای تشویقی و تبلیغی متعددی به ممالک اروپائی انجام دادند. بامر محفل ملی انگلستان برای حصول به فتح نقطه بکری در نقشه نه ساله به هر فوراً مهاجرت کردند و به فتح آن محل موفق گردیدند طی اقامت در انگلیس فرصتی پیش آمده به اخذ درجه لیسانس در زبان انگلیسی از دانشگاه معروف کمبریج نائل شدند و همچنین از طرف "انستیتوی زبان‌دانان" (۱) که وجهه‌ای جهانی دارد و مرکز آن در لندن است باخند



خانم فیضی در مدرسه ناهستانه " حدیقسه "

درجه عالی عضویت نائل آمدند (این درجه مخصوص اشخاص غیرانگلیسی زبان است که در این زبان تبحر داشته باشند.)

ام‌الله گلوریا فیضی در اوایل خرداد ماه ۱۳۵۱ بامر بیت‌العدل اعظم الهی بایران سفر کرده، در حدود ۸ ماه در مهد امرالله طی

برنامه منضمی به غالب نقاط امری مسافرت کردند، همچنین در کلاس "اما الرحمن در حدیقه و کانونشن‌های اما الرحمن، جوانان و مهاجرت شرکت فرمودند. طی کنفرانسهای متعددی اخبار را به وظایف خطیر خود بخصوص در ماههای باقیمانده نقشه ۹ ساله تشویق و تحریص کردند. بدانستم که ایشان طی یکی دو سال گذشته دست اندر کار تالیف و نشر کتابی در باره معرفی امر در میادین تبلیغ دسته جمعی میباشند که در این باره با هم گفتگویی داشتیم: — ممکن است اطلاعاتی درباره کتاب

اخیرتان بدهید؟

— کتاب بنام "معرفی امر بهائی" (۱) است و به زبان انگلیسی ساده نگارش یافته است تا مردم عادی که فرصت و حوصله مطالعه کتب سنگین را ندارند بتوانند اطلاعاتی درباره مسائل مختلفه مربوط به دیانت بهائی بدست آورند. مندرجات آن شامل تاریخ، احکام، مبادی و نظامات بهائی است که در ۱۳۰ صفحه به قطع جیبی بچاپ رسیده است. چاپ اول آن در ده هزار نسخه در سال ۱۹۷۱ در بیروت با نظارت خودم به چاپ رسید و بسرعت بفروش رفت، چاپ دوم در ۲۰ هزار نسخه تجدید شد و مسرود تقاضای روزافزون احبای ممالک مختلف قرار گرفته و برای ایشان ارسال شد. اکنون محفل ملی امریکا در صد تجدید چاپ آن در ۱۰ هزار نسخه و محفل ملی هند ۲۰ هزار نسخه چاپ کرده است.

در اندونزی ۱۰ هزار نسخه چاپ و ترجمه آن به اسپانیولی و آلمانی نشر شده است.

ترجمه‌های هندی و عربی تمام شده و اکنون به زبانهای چینی و مالزی و چندین زبان محلی هندی، چندین زبان محلی آفریقائی، زبان سرخ پوستان امریکا در دست ترجمه و انتشار است. (تاکنون در ادبیات بهائی کتاب بهاءالله و عصر جدید پیش از هر کتاب دیگری تجدید چاپ شده بود ولی از قرار معلوم این کتاب از نوشته دکتر اسلمنت پیشی گرفته و بسا چابهای که به زبانهای مختلف تجدید میشود میتوان تیراژ نامحدودی را برای آن پیش بینی کرد)

آیا غیر از این کتاب تالیف دیگری هم دارید — به غیر از "قصه‌های پای کرسی" که سه سالهای قبل بفارسی نوشته‌ام کتابی بااسم آتش بر قله کوه (۲) و دیگری بنام "ایام محرّم بهائی" (۳) که هر دو به زبان انگلیسی نگارش یافته که قریباً در انگلستان منتشر خواهد شد. (پس از اینکه گفتگوی ما درباره کتاب ایشان بپایان رسید در مورد سفرشان بایران صحبت خود را ادامه دادیم)

— در سفرهای خود به نقاط مختلفه ایران،

احبای مهد امرالله را چگونه یافتید؟

— احبای ایران استعداد خدمات فراوان دارند، ولی متأسفانه هنوز بدستی راه آنها نمیدانند، دوستان مهد امرالله مانند معادن سرشار و عظیم هستند که باید استخراج شوند.

احبای هموطن جمال مبارک مسئولیت فردی را کمتر حس میکنند و همیشه در انتظارند که محافل و تشکیلات وظایف آنها را انجام

1- The "BAHAI FAITH" An Introduction)

2..Fire on the Mountain Top

3- Bahai Holy Days .

*"A new life is, in this age, stirring
within all the peoples of the earth..."*

THE BAHÁ'Í FAITH

An Introduction

by

GLORIA FAIZI

صفحه اول کتاب " معرفی امر بهائی "

بسیار ناراحت میشود و باحالتی مغموم و منقلب
براه میافتد که دستی به شانه اش میخورد ، سر
بر میگردد اندکی از احباء که مواظب او بوده
میگویند مثل اینکه خیلی ناراحت شده اید ؟
چدم جواب میگوید بلی ، میپرسد آیا میخواهید
علت شهادت این دو نفر سید را که (حضرت
سلطان الشهداء و محبوب الشهداء بودند) -

دهند در صورتی که بیت العدل اعظم الهی از
پیر و جوان ، سالم و مریض ، فقیر و غنی و عالم و
سایم خواسته اند که در خدمات امری بخصوص
در نقشه نه ساله شرکت کنند .

احبای ایران به تأیید عمیق دعا و
مناجات کسر توجه دارند حتی در خدمات کمتر
بآن توجه انده است . باید بدانیم شرکت در
خدمات امری برای طبقه معینی از جامعه نیست
بلکه برای عموم است و کسی از آن مستثنی نمیشد .
- بنظر شما تکلیف بسیاری از جوانان و -
خانواده هایشان که بسبب تحصیلات عالییه
ملزوم به اقامت در طهران هستند چیست ؟
- بنظر من تحصیلات عالییه برای جوانان
و والدین آنان بهانه ای بیش نیست چرا که
مسلم است اگر تحصیلات عالییه و امر مهاجرت را
در مقابل هم قرار دهیم مهاجرت به درجات
مهم تر خواهد بود . من در ۲۳ کشور که تاکنون
بودم مشاهده کرده ام جوانانی که مهاجرت
کردند در تحصیلات عالییه و خدمات موفقی
شده اند . البته با تحصیلات عالییه جوانان
بخلاف نیستیم و آنرا برای هر دختر و پسر بهائی
لازم میدانم ولی این " لزوم " را تا درجه ای
میدانم که مانع اطاعت امر بیت العدل اعظم
نشود .

- چه خاطره جالبی از سفرهای خود در
داخله ایران دارید ؟

- روزی در اصفهان از خانمی از
خانواده های متقدم پرسیدم شرح تصدیق
جدتان را میدانید ؟ شرح دادند چدم
روزی از یکی از خیزانیهای اصفهان عبور
میکردم و جمع کثیری را مشاهده میکنم که
در خیابان دو سید که آنرا به قتل گاه میخوانند
براه افتاده اند . آنرا به قتل میرسانند چدم

بدانید ؟ اگر مایلید امشب فلان ساعت بسه
فلان آدرس بیایید . جدم قبول میکند و شب
به همان محل میرود ، محفل تبلیغی بوده است
و عده های از احبای آن زمان حضور داشته اند
باو ابلاغ کلمه میشود و خلاصه وی مومن به امر
جمال مبارک میگردد و خانواده بزرگی را که امروز
یکی از خانواده های قدیمی بهائی هستند
تشکیل میدهد .

باتوجه به این داستان آیا بنظر شما
تضییقات حالا بیشتر است یا دوره سلطان -
الشهدا و محبوب الشهدا ؟
در آن زمان با آن شرایط سخت و مرگبار
بطوری احبای مترصد ابلاغ کلمه الهی به اشخاص
مستعد بودند که حتی در آن ضوضای عام
وقتی فردی را مستعد میدیدند با جان خود
بازی میکردند و باو ابلاغ کلمه میفرمودند و لیس
حالا وقتی ما میسریم چرا در ایران عده قلیلی تازه
تصدیق داریم جواب میدهند تضییقات داریم .
انصاف بدهید شرایط امروز سخت تر
است یا شرایط دوره جمال مبارک یا حضرت
عبدالبهاء ؟

علت عدم توفیق مادر تبلیغ اینست که مادر
اجرای وظایف اولیه خود تعلل میورزیم آنوقت توقع
داریم دیگران حرف مارا فوراً قبول کنند .
البته منکر خدمات احبای ایران در میان
داخله و خارجه نمیتوان شد ولی با سابقه تاریخی
دوستان مهد امرالله خیلی پیش از این از ایشان

انتظار میزود . مادر سرزمینی زندگی میکنیم که
وجب به وجب خاک آن از خون پاک شهیدا
آبیاری شده ، باید خیلی پیش از آنچه هستیم
توکل و انقطاع و فداکاری داشته باشیم .

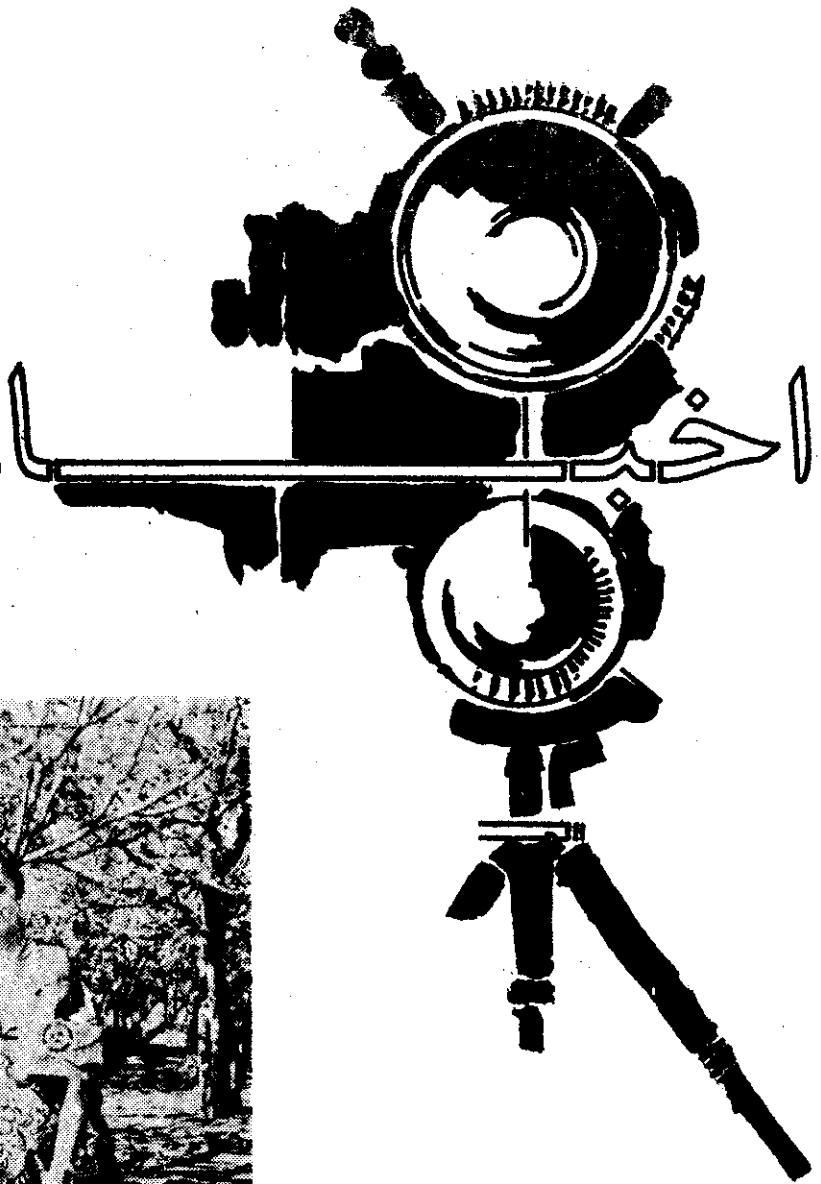
- نظرتان درباره نسوان بهائی چیست ؟
- من به نسوان بهائی مانند جوانان
بسیار امیدوارم ، آنان با استعداد و نفوذی که
دارند میتوانند مشوق و سرمشق مردان قرار
گیرند و یقین است که این قابلیت در آنان
موجود است . در بسیاری از ولایات مشاهده
کردم که امام الرحمن مصدر خدمات مهمی میباشند
امیدوارم سایر خواهران بهائی به آنان تاسی
کنند .

خانم فیضی در بهمن ماه در ادامه سفر
دور دنیا که بامر بیت العدل اعظم در پیش
دارند به افغانستان عزیمت کردند و از آنجا
به هندوستان و مشرق دور و زاین ، کره ، ویتنام
لائوس ، برمه ، نیوزلاند ، جزایر پاسفیک و
استرالیا سفر خواهند کرد سپس به امریکا
میروند . این سفر دور و دراز بیش از یکسال
بطول خواهد انجامید .

ایشان در پایان نشست که باهم داشتیم
اضافه کردند : در حال منتظر دستور بیت
العدل اعظم هستند که هر جا امر کنند خواهند
رفت .

- موفق باشید خانم فیضی ، دعای خیر
احبای ایران بدرقه راهتان باد ، ای فخر رجال

ارمنستان



حضرت روحیه خانم بهمراهی پرنسس
Gcinaphi و خانم ویولت نخجستانی
در لباس ملی سوازیلند در محوطه
منزل پرنسس .



حضرت امه البها روحیه خلم هنگام ورود به سالن پذیرائی زائرین پس از ورود شان به ارض افسوس .



احیای دهکده داناوو - کونگانگور
 تانسیپ Daidanaw, Kungangood Township
 در برصصه که بنام "دهکده عهد البها" موسوم شده در حالیکه با مبلغ بسیار جناب کری دال Greg Dahl مشغول نوشتن چای هستند (دو نفر سمت راست ایشان اعضای محفل طوسی برمه میباشند)



يك مدرسه دولتي در رود اناز . كه همه شاگردان آن اطفال بهائي هستند .

فهرست

صفحه

۳۴

۳۶

۳۷

۴۰

۴۳

۴۴

۴۶

۵۹

۱- شعار روحانی

۲- عید، عید رضوان است

۳- «عبد سلیمان عشق

۴- چند داستان دل انگیز

۵- نوجوان نمونه

۶- نغمات آسمانی

۷- قطب شمال (از سری بیخ سفر پرخطر علی)

۸- شیخ الرئیس و سیاست

« از بیانات حضرت عبدالبهاء در حیفاء »

فرهمنند طوسی

به انتخاب س-م

ترجمه س-ر

ترجمه هوشمند فتح اعظم

فهرست نوجوانان

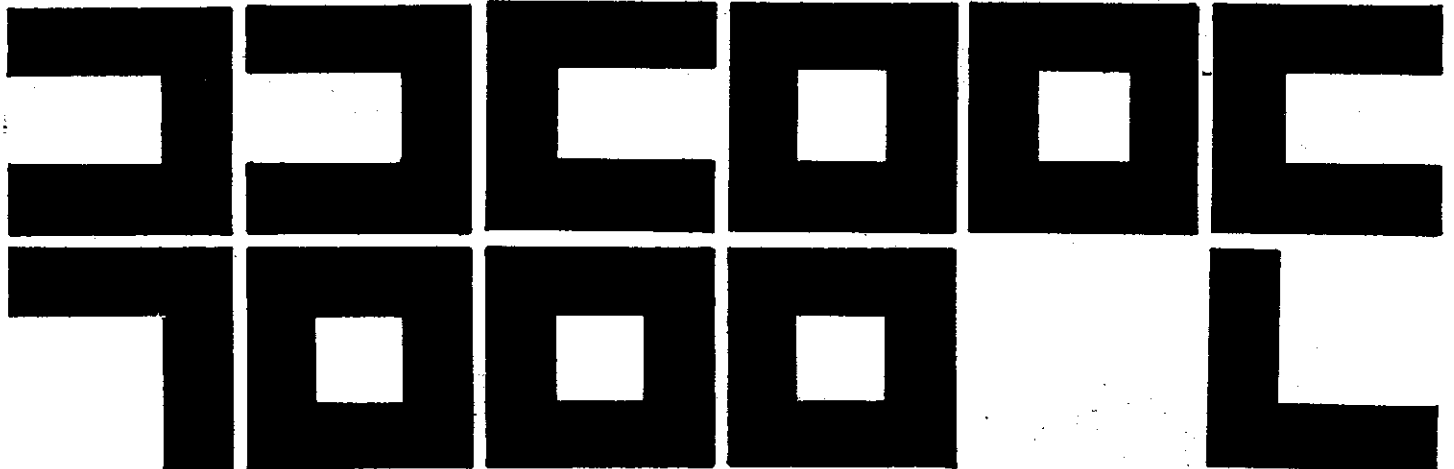
نوجوانان عزیز

از دریافت نامه ها و آثار شما

متشکر خواهیم شد.

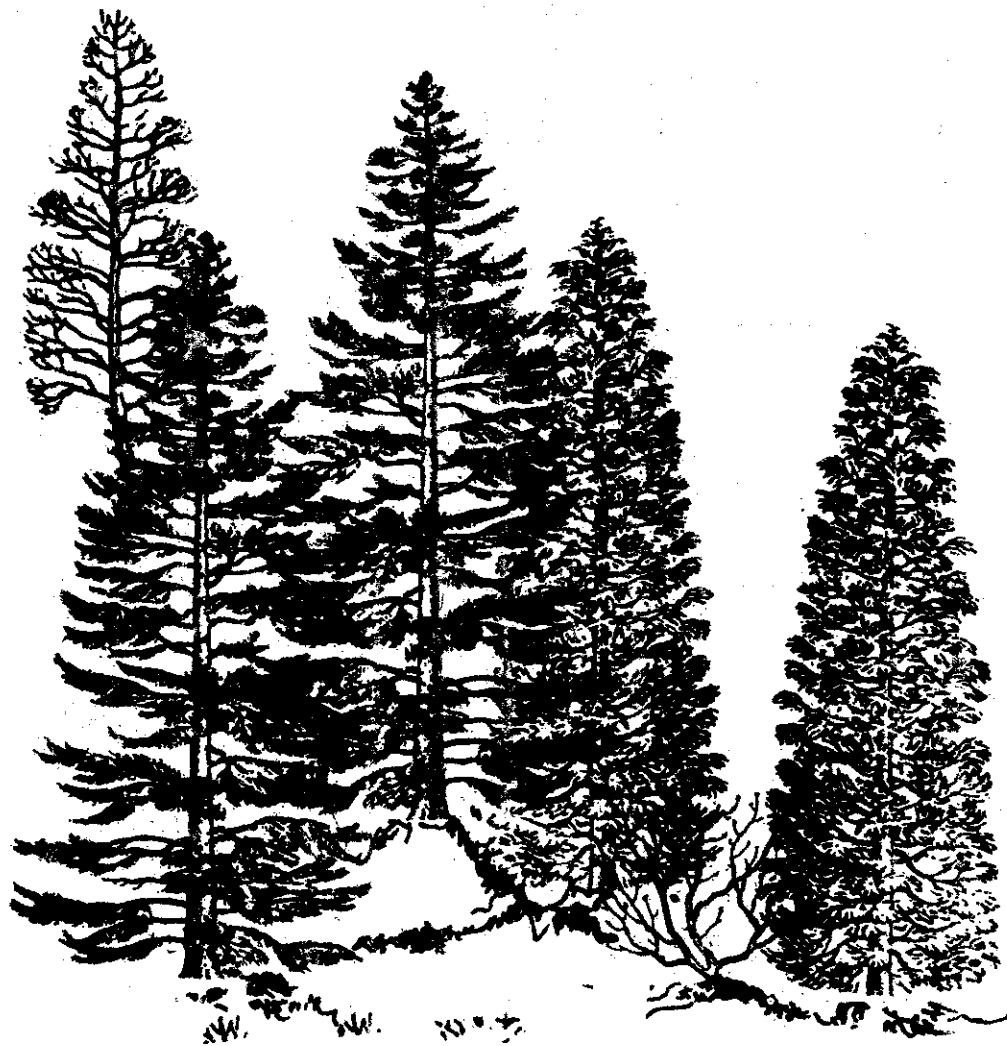
نشانی: طهر از خیابان سنوچهری

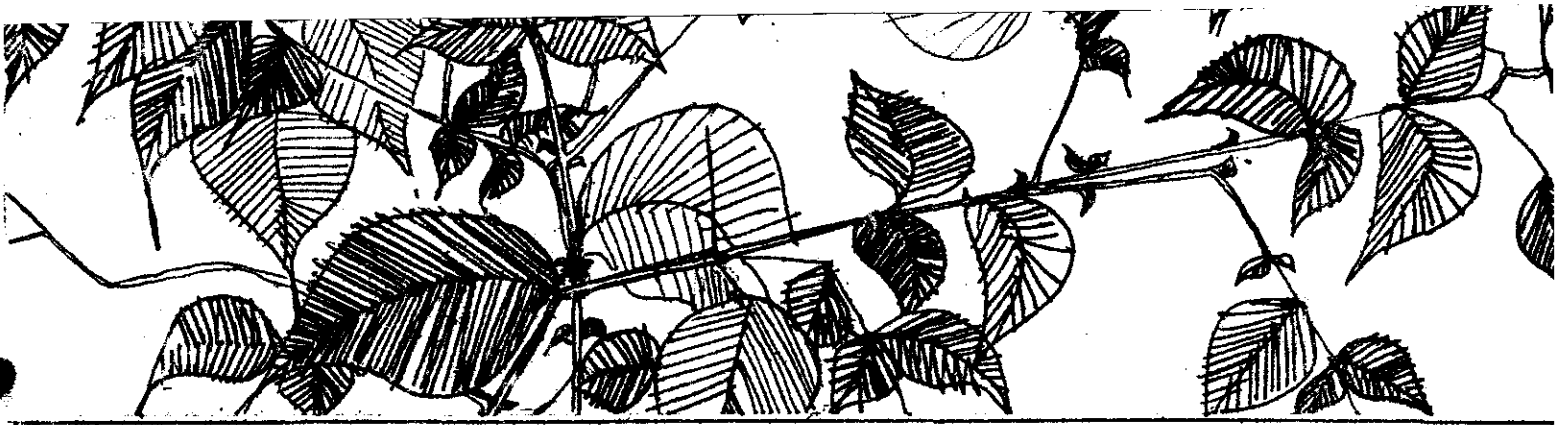
شرکت سهامی نونهالان



ای نگار از روی تو آمد بهار
هر گل از وی دفتری از حسن دوست
این بهاران را خزان ناید ز پی
این بهاری نه که جان درکش کند
آن بهاران شوق خوین آورد
آن بهاران را فنا باشد عقب
آن بهار از فضل خیزد در جهان
آن بهاران لالهها آرد بسرون
این بهار سرمدی از نور شاه
جمله در خرگاه او داخل شدند
شاه ما چون پرده از رخ بگفتند
یار ما چون بگفتند از رخ نقاب

زین بهار آمد حقائق بی شمار
هر دل از وی کوشری از فضل دوست
جمله گلبها طائف اندر حول وی
این بهاری که روانها را کند
و این بهاران عشق بزدان آورد
و این بهاران را بقا باشد لقب
و این بهار از نور روی دلستان
و این بهاران نالهها دارد کنون
بر زده خرگاه تا عرش اله
گر تو چشمت هست بنگر هوشمنند
این بهاران خیمه بر گردون زند
این بهاران هر فروزد بی حجاب





عید،

عید رضوان است



● شب در بیت مبارک جمعی از احباب مشرف بودند . ناگه صدای دو تیر تفنگ شنید شد . حضرت عبدالبها* فرمودند : " این صفحات اظهار شعفا و سرور خود را با گوله میکنند ، ماراد زهر میبمانی کرده بودند ، از بس گوله خالی کردند خسته شدیم ، آخر بسدا در آمد ، گفتم : این علامت سرور نیست ، پس است تا حضرات ساکت شدند . در ایران هم همینطور بود . در عید های نوروز معرکه میکردند ، واقعا " خوب عید میگیرند . حضرات اروااثها نیز يك عید را خوب میگیرند ، آنهم عید میلاد . ملاقات میکنند ، جشن و سرور میگیرند ، از برای همه هدایا میفرستند ، اوراق تبریک و تهنیت میفرستند مختصر آنکه خوب عید میگیرند ، اما عید ، عید رضوان است ، مدتش هم طویل است . فصل بهار و در نهایت خوبی . ماکه چندین سال است عید نگرفتیم ، شاید انشاء الله امسال موفق شویم عید بگیریم "

از بیانات حضرت عبدالبها* در حیفنا

هشتم فوریه ۱۹۱۵

نقل از کتاب خاطرات حبیب ص ۲۲۶

جام می ساقیه مرشار کسن
 طور جان راز میت پر نسا رکن
 ساغری درده ز صهبای الست
 تا بهوش آیم من مخمور مست



فرهمنند طوسی

راستی که چه شیرین است این اشعار
 وجه دلنشین است ترنم این نغمات. شایسته
 بسی شگفت انگیز باشد بیان این نکته کسه
 گوینده این اشعار در سنی حدود دوازده در
 راه امر الهی شهید شد اما حقیقتی است
 مسلم و غیر قابل انکار. همین گوینده در جای
 دیگری میسراید :

همت ای یاران که وقت خدمت است
 گاه کسب فیض و بوم نصرت است
 رونمائید ای احبای بهیا
 سوی عالم با علمهای هدی
 تا بهوش آیند این مخلوق مست
 از ظنون و وهم بردارند دست

پدرش موقعیکه هر دو در زنجیر اسیر
 کرده بودند به او فرمود : ای فرزند این را
 بدان از دوره آدم تا بحال در راه حق طفل
 دوازده ساله که - محبوس شده و کند بهایش
 زده شود و زنجیر به گردنش، اول سید الساجدین
 حضرت امام زین العابدین است دوم توشی
 ثالث ندارد. بی گمان متوجه شده اید که این
 شخصیت بزرگ کسی جز روح الله نیست.
 روح الله فردی که بفرموده حضرت مولی السوری

و حمد و حمد

سالیپیان

گشتی

بر گردن امپراطور سوار شد . نام پدرش ورقسا
و پدر ویسر هر دو از جانبازان بنام این آئین
مبین هستند .

جمال قدم جل اسمع الاعظم خطاب به او
فرمودند (یا روح الله قد اقبل اليك الروح
الاعظم من شطر السجن و يذكرك بما لا ينغذ - عرفه
بدوام ملکوتی و جبروتی -) .

راستی که روح الله را باید بحق یکی از
نوادر روزگار شمرد زیرا در سنی بسیار قلیل
آثاری بسیار عظیم بر جانها و آنجا که هیگل
مبارک حضرت بهیال الله او را احضار و فرمودند
روح الله امروز چه میگردی ؟ عرض کرد پیش سلطان
مبلغ درس میخواندم . فرمودند در چه موضوعی
درس میخواندی ؟ عرض کرد در موضوع رجعت
فرمودند بیان کن . عرض کرد مقصود از رجعت
رجعت اقربان و امثال است - فرمودند این عین
بیان معلم است که طوطی وار ادا میکنی فهم
خودت را بیان کن . عرض کرد مثلاً شاخه گلی
که امسال روئیده و گل آورده و انسان چیده و
در طاقچه اطاق گذاشته باشد بوته آن گل
سال دیگر هم گل میآورد ولی عین گل پارسالی
نیست بلکه مانند آنست . جمال قدم فرمودند
آفرین خوب فهمیدی . از آن پس همواره او را
مزد نوازش قرار داده و باو جناب مبلغ خطاب
میفرمودند .

حکایت زیر نیز دیگر دلایلی است برای بیان
علو مقام او و عزتی که در نزد حضرت عبدالبهاء
داشتهاست :

گویند - روزی جناب روح الله و برادرشان
و عده دیگری از اطفال مشغول بازی بودند
در بین بازی پسر یکی از احمای الهی بعلت
بر زبان آوردن حرف نامربوط از دست روح الله
سلیلی خورده دندانهاش میشکند حضرت ورقسا

قصد تنبیه روح الله را مینمایند ایشان فرار کرد
به بیت مبارک سرکار آقا میروند و در گوشه ای
می ایستند ورقا از پشت پنجره اشاره میکند بیجا
بمرون ، روح الله سر را بعلمت منفی تکان میدهد
تا اینکه سرکار آقا میفرمایند روح الله چه خبر است
که اینقدر سرترا تکان میدهی ؟ او قضیه را
خدمت هیگل اظهار عرض میکند حضرت عبدالبهاء
جناب ورقا را بداخل اطاق طلبیده و با تشدد
باو میفرمایند که بعد از این حق نداری بیجا
روح الله تعرض نمایی .

سراسر ۱۲ سال زندگی این طفل پراز -
وقایع و ماجراهایی است که میتواند در سهایی
برای ما باشد . برای نمونه بنقل از تاریخ بعضی
از آنها را در اینجا ذکر میکنیم .

معروفست که در کودکی مادر بزرگش که پسر
زنی متعصب بود برای اینکه باعث قتل حضرت
ورقا بشود روح الله را به منزل یکی از مجتهدین
تبریز میبرد تا مجتهد از زبان روح الله بهائیس
بودن ورقا را بشنود روح الله بخمال اینکه این
مرد بهائیس است به محض ورود الهی گفته
می نشیند مادر بزرگش به مجتهد میگوید این
آقا پسر نماز را خوب میخواند مجتهد به روح الله
میگوید پسر جان نماز بخوان بهینم روح الله فوراً
برخواستہ میبرد قبله این منزل کجاست ؟ يك
طرف را باو نشان میدهند روح الله صلوة کبیر
را با صدای بلند میخواند بعد از آنکه نماز را
بپایان میبرد مجتهد متغیرانه خطاب به پسر
میگوید خانم از توقاحت دارد کسیکه طفل خود
را باین صغر سن اینطور بدبانت و خداپرستی
تربیت کرده چگونه من فتوی قتل او را بدهم .
یکی از شنیدنیهای جالب زندگی روح الله
نیز این واقعه است :

روزی حضرت ورقه علیا روح الله و سرادش عزیزالله را احضار فرمودند و آنگاه خطاب به عزیزالله فرمودند در ایران چه میکردید؟ روح الله بجواب مبادرت کرده عرض کرد تبلیغ میکردیم. فرمودند در وقت تبلیغ چه میگفتید؟ عرض کرد میگفتیم خدا ظاهر شده. خانم لب را بدندان گزیده گفتند شما بمردم میگفتید خدا ظاهر شده روح الله عرض کرد ما فقط بکسانی میگفتیم که استعداد شنیدن این کلمه را داشته باشند خانم فرمودند این اشخاص را چگونه میشناختید؟ عرض کرد بانگ آه کردن به چشمهایشان. فرمودند بیا به چشم من نگاه کن ببین میتوانی این کلمه را به من بگویی روح الله اطاعت کرده و بعد از مدتی نگاه کردن در چشمهای حضرت خانم گفت شما خودتان تصدیق دارید بعد حضرت ورقه علیا میرزا بدیع الله و میرزا ضیا الله را که در گوشه ای نشسته مشق مینوشتند نشان داده فرمودند به چشم آقایان هم نگاه کنید ببینید چطورند؟ روح الله نزد آنها رفته به چشمهایشان نگاه کرده و بعد عرض کرد بزحمتش نمی آرد و همانطور که همه شما مستحضرید بعدها همین ضیا الله و بدیع الله جزء ناقضین درآمدند و زحمات زیادی را برای حضرت عبدالبهاء ایجاد کردند.

بلی، ماجراهای زندگی این طفل هرکدام بازگوکننده همت والا و مقام و منزلت رفیع او است. باری روح الله و پدرش در طهران بدست حاجب الدوله آن مرد شفی و فرومایه به شهادت رسیدند و در این مقام چه بجاست اگر قسمتهائی از اشعار نیر و سینا که در مرثیه این دو وجود عزیز سروده شده ذکر شود:

آه آه ای ارض طا و رقا چه شد مرغ باغ طلعت ابهسی چه شد آن تذروگلشن توحید کسو و آن غزال قدس این صحرا چه شد ای صبا فرزند دلبندش کجاست آن خوش الحان بلبل گویا چه شد صوت روح افزای روح الله کسو نغمه جانپرور ورقا چه شد بی حضورش انجمن را نور نیست ای درخ آن انجمن آرا چه شد

در پایان بی مناسبت نمیداند قسمتی از اشعار مثنوی جناب روح الله را در این مقام عرضه دارد:

این چنین فرمود سلطان قدم در کتاب اقدس خود بر امم هر که بنماید با مرحق قسام بنماید نصرتش رب الانام هر که جان در عهد حق سازد فدا سوی او ناظر بود وجه خدا ساقیا جامی کرم کسن از عطا تا شوم ظاهر زهر جرم و خطا گرچه عصیانم فزون است از شمار لیک از فضل حقم امید وار مرحبا ای ساقی بمزم قدم رشحهئی افشان بر این خاک از کرم تا زجودت ذرها تابان شود نزد جانان قابل قربان شود کن شود باران که اندر کوی او جان فداسازم بعشق روی او خرم آن روزیکه در میدان عشق جان دهم اندر ره جانان عشق

دروستن این مقاله از کتاب مصابیح هدا^{بت} جلد اول تالیف جناب سلیمانی استفاده شده است.

چند

داستان دل انگیز...

به انتخاب: س. م

اشاره: بخش "چند داستان دل انگیز" همانگونه که انتظار میرفت مورد توجه بسیاری از دوستان عزیز ما قرار گرفت و موجب شد که در این شماره نیز مجموعه دل انگیزی از این داستانها را فراهم آوریم و بنظرتان برسانیم.

● بنقل از بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء (ک)
يك وقتي جمال مبارك فرمودند كه من نه سال است يك زمين سبز ندیدم. ميل مبارك به سبزه و صحرا بود. میفرمودند عالم صحرا عالم ارواح است عالم شهر عالم اجسام. از این فرمایش مبارك فهمیدم اشاره است. يك پاشائی بود در عكا (محمد پاشا صفت) نام، خیلی با ما ضد بود. در يك فرسخی عكا قصر داشت (مزرعه) در اطراف باغستان بود، بسیار جای باصفائی بود و آب جاری داشت. رفتم خانه آن پاشا گفتم پاشا آن قصر را تواند اختی آمدی توی عكا نشسته ای؟ گفت من علیهم نمیتوانم در خارج شهر بنشینم و آنجا محل خالی است کسی نیست که با او معاشرت کنم. من از اشاره مبارك فهمیدم که ميل مبارك است بیرون بروند فهمیدم که هر کاری بکنم پیش میروم، گفتم مادام تونی نشیننی آنجا خالیست بده بما. تعجب کرد. آن پاشا خیلی تعجب کرد از پاشا اجازه گرفتم بقیامت خیلی ارزان در سالی پنج لیره، خیلی غریب است، پنجساله پولش را دادم بعد بنا فرستاد. تعمیر کرد، حمام ساختم آنجا، بعد آمدم يك كالمسكه درست کردم بزرگ يك روز خودم گفتم اول بروم من همچو تنها از دروازه بیرون آمدم قراول ایستاده بود هیچ حرفی نزد همینطور رفتم هیچ نگفت فردا عصر رفتم به بهجی هیچکس حرفی نزد اهدا بعد يك روز آمدم حضور مبارك عرض کردم قصر حاضر است عرابه هم حاضر است. آنوقت در عكا هیچ کورسه نبود. فرمودند من نعبروم من محبوسم. يك

دفعه دیگر عرض کردم همان چو اب را فرمودند
دفعه ثالث عرض کردم فرمودند نه، دیگر جسارت
نتوانستم بکنم. يك شخصي از اسلام بود آنجا
خیلی شهرت و نفوذ داشت. او را خواستم گفتم
کیفیت اینست لکن حضرت بهاء الله از ما قبول
نمیکنند. آن شخص محبت داشت گفتم تو
جسوری برو حضور مبارک مشرف شو دست مدار
تا وعد قوی بگیری. این عرب بود. رفت و آمد
مقابل دو زانوی مبارک نشست، دست مبارک را
گرفت بوسید عرض کرد که چرا بیرون تشریف
نمی برید؟ فرمودند من مسجونم گفت استغفرالله
کیست که بتواند شمارا محبوس کند شما خود
خود را حبس کرده اید. اراده خود شما چنین
است حالا من خواهش دارم بیرون تشریف
بیاورید. سبزه است، خرم است، درختها خیلی
با صفاست برگها سبزه است، پرتقالها قرمز است
هرچه فرمودند من مسجونم نمیشود، باز دست
مبارک را بوسید بقدر یک ساعت متعاد یا رجسا
میکرد بعد فرمودند (خیلی خوب) فردا سوار
کالسکه شدند، منم حضور مبارک بودم از شهر
بیرون آمدم هیچ چکس هیچ نگفت، رفتیم مزرعه
من برگشتم، دیگر یا در مزرعه تشریف داشتند
یا در عکا تشریف داشتند یا در حیفا یا در صحرا
تا دو سال در آن محل خوش با صفا تشریف
داشتند بعد قصد فرمودند که به محل دیگر
بهبی نقل کنیم.

● در حضور مبارک (حضرت عبدالبهاه)
قدم زنان بگردش در کنار دریا رفتیم (۲) ...

نزد يك پسر کوچکی رسیدیم که پرتقال میفروخت
فرمودند: "پرتقال میل دارید؟" عرض شد بله،
دانه دانه ابتیاع فرمودند. در این بین دو دختر
عرب هم آمدند و نگاه میکردند. فرمودند شما هم
هر نفری پنج دانه بردارید. یکی عرض کرد
ماغدیش مصاری (پول نداریم) فرمودند
"عیب ندارد من میدهم" چون این دخترها
پرتقالها را نزد مادرهایشان بردند زنهای
دیدند پسر پرتقال فروش بیش از قیمت پرتقال
پول گرفته و یک مرتبه هجوم آوردند که پرتقال
بیشتری بگیرند، ناگاه پسر پرتقال فروش فرار
کرد و زنهای عرب دنبالش میدویدند عجب
تماشایی بود ...

● (میس نوپلاک) خانسی بود آلمانی -
الاصل ساکن کانادا (۳) وقتیکه در امریکا
ندای اسر را میشنود مو من میشود و آلمان
میرود و به هدایت اینای وطنش میرد از این
خانم ۶۰-۷۰ ساله خیلی کوتاه قد بود که
اغلب وقتیکه بمجالس میآمد او را مانند عروسکی
در بغل میگرفته و بجای آنکه پشت میز خطابه
برود بالای میز میرفت و بقدر يك دو ساعت مثل
دریای موج از نطق موج میزد که به جمیع
مستمعین اثر عمیق می بخشید. حضرت عبدالبهاه
مکرر مزاحا میفرمودند:
"آلمان دنیا را بزلزله انداخت و فتوحات
عظیمه کرد ولی ما آلمان را بوسیله يك دختر
دو وجهی فتح نمودیم."

۲- کتاب خاطرات حبیب تالیف دکتر حبیب مؤید صفحات ۳۷۲-۳۷۳

۳- همان مرجع صفحه ۳۵۹ زیر نویس

از خاطرات حضرت روحیه خانم حرم
 مبارک حضرت ولی امرالله (ع) . . .
 خوب یاد دارم وقتی در قطار درجه سوم
 راه آهن روی نیمکت‌های چوبی نشسته بودیم
 ناگهان دیدم هیگل مبارک با یکنفر مشغول
 صحبت شدند و او جوان رشیدی از روس‌های
 سفید و ساکن امریکا بود. برای اولین بار در
 سوئیس سفر میکرد. حضرت شوقی افندی
 با نهایت بهجت و سرور و کمال محبت با وی گفتگو
 فرموده او را از جزئیات اماکن دیدنی مطلع
 مینمودند که مبارک در ظرف مدت کمی که دارد
 محل معینی را از نظر دور بردارد، حتی نقشه
 سوئیس را در آورده با او نشان میدادند که از کجا
 بکجا برود و چه خطی را بگیرد. من تکیه داده
 بچهره ساده آن جوان که حکایت از قلب پاک
 او مینمود نظر دوخته بودم و میدیدم که او
 چقدر مودب و تاجه حد از این عنایت و توجهی
 که شخص غریبی بوی مبذول میدارد متشکسر و
 سپاسگزار است و در تمام مدت از اعماق قلب دعا
 میکردم که روزی به علو مقام این عنایت و موهبت
 بی برده و با مبارک زنده شود. و بدانند این
 شخص غریبی که صاحب اینقدر بزرگی و بزرگواری
 است ولی امر دنیانت جهانی بهائی میباشد.
 همه باید بدانند که طبق دستور هیگل مبارک
 این کمینه ابد الحق نداشتم آن وجود عزیز را در دیار غربت
 با حدی معرفی نسایم . . .





نوجوان نمونه

... علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم سبب کشف حقایق است ولی علم بر دو قسم است علوم مادی و علوم الهیه ... عالم انسانی باید تحصیل هردو علم کند اکتفای به یک علم ننماید ... (۱)

چه افتخار آمیز است وجود افرادی که بنحوی از انحاء مایه سربلندی جامعه امر میسر گردند بویژه اگر این افراد از نوجوانان و جوانان عزیز باشند .

خوشا از برای اینگونه نفوس که علاوه بر حلیه تقدیس و تنزیه یعنی حیات بهائی آراسته به علوم مادی نیز هستند چرا که مطابق بیان مبارک فوق عمل نمود هاند .

● جناب سہی رستگار علیہ بہا اللہ کہ ساکن شہر بابل میباشند نمونہای از جوانانی هستند کہ بحق باید ایشان را نمونہای از جوانان عزیز قرن یزدان نامید .

ایشان در تمام دروس دبیرستانی در میان دوستان و همشاگردان خود بنحو بارزی درخشید هاند بطوری کہ در بین کلیہ دانش آموزان دبیرستانہای استان مازندران در امتحان زبان انگلیسی رتبہ اول را حائز شدہ و بایسن سبب بوزارت آموزش و پرورش معرفی و در امتحانات "آمریکن فیلد سرویس" برای اعزام بخارج با درجہ عالی قبول گردید ہاند . مہمتر از ہمہ اینکہ اخلاق بہائی وصفات پسندیدہ ، ایشان را در نزد ہمہ شاگردان دبیرستان و دوستان دیگرشان مشارالہنہا ساختہ است .

ما نیز حصول این موفقیتہا را بہ جناب رستگار تبریک و تہنیت گفتہ و امید داریم کہ در ظل الطاف جمال قدم جل جلالہ بیش از پیش در خدمت بہ سربلندی و اعلاء جامعه بہائی موید و موفق باشند .

نغمات آسپ

آرزوی بزرگ

تنظیم آهنگ از "راس و جینا گارسیا"

ترجمه س. ر

آرزوی یگانگی جهان در راسر عالم شنیده میشود

این آرزوی است از دنیائی که تشنه صلح است

بگذارید انسانها گرد هم آیند بگذارید با هم زندگی کنند

تا با خوشحالی و سرور در هر حال آهنگ صلح ساز کنند

● ● ● ● آهنگ صلح

● ● ● ● آهنگ صلح

انى

A Plea for One World

Arranged by
Russ and Gina Garcia

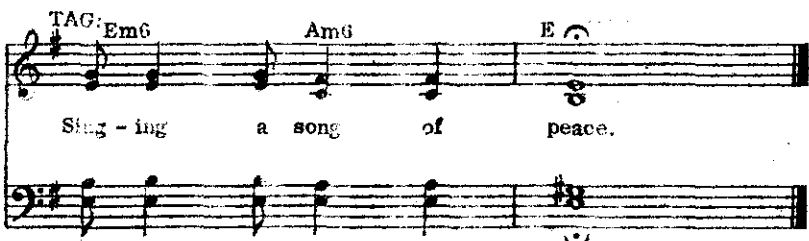
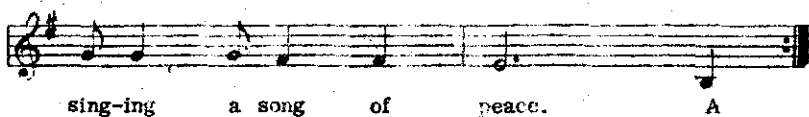
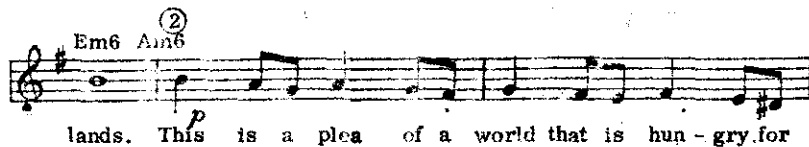
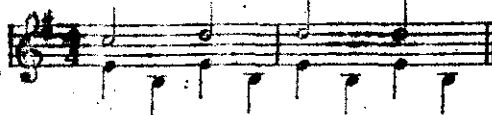
Guitar

Em6 Am6 Em6 Am6

INTRO: 2 Bars Guitar

1st Chorus: Unison

2nd Chorus: Round and Tag.



قطب‌شمال

دوست و دشمن بشر

هیات اکتشافی کانادایی در سفر ۱۹۱۳-۱۹۱۸ بقطب شمال از سری پنجم سفر پرخطر علمی

ترجمه جناب هوشمند فتح اعظم

که تشنه" معلومات راجع بان نقاط بوده، گمراه
نساخته است. بهائید نظری بقطب شمال
اندازیم، در وقتی که ناخدا "رابرت پیوری
Robert Peary" روز ششم آوریل سال
۱۹۰۹ بانجا رسید. چنانکه همه میدانند
قطب شمال يك چیز، یا واقعا" يك جانیست.
بلکه حالی و وضعی است. این نامی است که
به انتهای شمالی محوری داده اند که زمین
بر گردش میچرخد.

حتی پیشینیان از چند هزار سال قبل
میدانستند که قطب شمال هرچه باشد پر برف
و یخ است. چیزی که ما اخیرا" دریافته ایم

از زمانی که بشر در زمین پیدا شده
کوشیده است که بردانش خود راجع بجهان
ببفزاید و بیشتر بداند که درجهان چیست. گاهی
راه یافتن دانش آسان بود و گاه اندیشه ها
نا درست بشر را سخت گمراه ساخته و پیشرفتش
را مشکل کرده است.

قورباغه ای را پیدا کرد که در چاه افتاده
باشد و بخواهد بیرون آید؟ در هر دو قدم
که به پیش می آید گامی بعقب میگذرد. بشر نیز
در تکمیل دانش خود چنین پیشرفت کرده
است. این اندیشه های خطا در هیچ جا مانند
نواحی قطبی در قطب شمال و جنوب، بشر را



شناور تا دومین بنیادین میرسد . اگر ناخدا
 پیری بر آن یخ پاره‌های قطب شمال تا مدتی
 می‌نشست پس از زمانی دراز درمییافت کسه

آنست که یخ بر آن کله زمین ، یخی ثابت و یاسر
 جانیست ، بلکه توده‌های شناوری است که هر
 روز در جایی است . و قطر این یخ پاره‌های

بجائی دیگر رفته، زیرا یخ پاره‌ها در حرکت بوده است.

شاید ما از زمانی که ناخدا به قطب شمال رفته بر معلومات خود راجع بانجا افزوده باشیم، اما کاری که وی کرده کاری بزرگ و در خور مردان دلیر بوده. وی اگر توانست به قطب برسد برای این بود که توانست بداند چگونه بر یخ، سفر میتوان کرد. و این نکته‌ای بود که هیچ مکتشفی پیش از وی ندانسته بود. و اگرچه ارزش سایر کشفیات قطب در آن سفر اندک باشد همین نکته که پیری در یافت، نکته با ارزشی است. قطب شمال یگانه بهانه‌ای نبود که بشر را بان مناطق منجمد میکشاند. سبب‌های فراوان دیگری در این مورد هست که از آن میان دو نکته بسیار اهمیت دارد. نکته اول همان بود که کریستف کلمب را به عبور از اقیانوس اطلس برانگیخت، یعنی یافتن راهی دریائی از شرق بغرب و از غرب به شرق. نکته دوم آرزوی اکتشاف یک سرزمین ناشناخته بود. محرک بشر در کشف قطب شمال هرچه بود و در صدها سال هر که بقصد آنجا رفته بود، مجبور بود با یک دشمن بیرحم بزرگ مقابله نماید. آن دشمن چیزی جز یخ نبود. از این جهت عجیبی نیست که بسیاری از سفرکنندگان به قطب معتقد بودند که هر کس بر یخ پیروز گردد بر قطب پیروز آمده است. چنین احساسی یکی از نکاتی است که در نظریه انسان نسبت به قطب یا اکتشافات قطبی او تاثیر داشته است.

یخ بیکران و دائم بنظر مردم، سبب باسری است و حال صحرائی لم یزرعی را دارد. و باسری ظاهراً سبب مردگی و بیجانی است. از این روی مردم سفر به قطب شمال را مانند این می‌پنداشتند که کسی مجبور باشد مسافت زیادی را در زیر

آب سرد شناکند. اگر زیر آبی بروید ناچار اول نفس عمیقی میکشید و بعد آنرا نگاه میدارید و فقط تا زمانی که نفس دارید در آب میتوانید بمانید. مردانی که بسوی قطب می‌رفتند نیز چنین می‌پنداشتند که باید با خوردن خواربار و لوازم دیگر بحد کفایت بردارند و فقط تا زمانی میتوانند آنجا بمانند که خواربارشان تمام نشده باشد.

حال فرض کنید نفسی عمیق کشیدید و بزیر آب رفتید، اگر میان دو سنگ گیر کنید نفس شما تمام میشود و قرق میگردد.

همچنین است حال کسانی که به قطب شمال سفر میکنند. اگر در یخ‌های قطبی بتله افتادند چون خواربارشان تمام شود زندگانشان سر آید. تمام آنان که چنان سفری را پیش گرفتند در وقتی بدان تله افتادند. و با آنکه بشر برای رفع موانع تقریباً محال از خود استعداد فراوانی نشان داد، اما چون در مورد سفر به قطب شمال روش حبس نفس را بکار برده است جان صدها نفر را تلف کرده است. چنین طرز فکری سبب یکی از بزرگترین فاجعات قطب شمال شد، اما همین فاجعه بنوبه خود باعث شد که سفرهای قطبی با روشهای جدید ممکن گردد. در سال ۱۸۴۵ دو کشتی مستحکم بنام "اروس Erebus" و "ترور Terror" از نیروی دریائی انگلیس فرماندهی سرجان فرانکلین با ۱۲۹ نفر سرنشین براه افتاد. هدف این سفر آن بود که از میان سرزمین یخ‌آلود ناشناس شمال کانادا راهی را بیابند که اقیانوس اطلس را به اقیانوس کبیر متصل سازد. "سرجان" لاگراندا هوود ولی فرماندهی ممتاز بشمار میرفت. هم دلیر بود و هم خردمند. کشتی‌ها پیش مستحکم وزیر دستانش همه نیرومند

و مجرب بودند . خوار بار و وسائش برای پنج سال کافی مینمود . این دو کشتی را آخرین بار که دیدند در اواخر ژوئیه سال ۱۸۴۵ بود که يك کشتی نهننگ گیری در مدخل خلیج " لانکاستر ساند Lancaster Sound "

آنها را دید ویس . لانکاستر ساند در ۸۰۰ مایلی شمال مقطع علیای خلیج هود سن و ۹۰۰ مایلی مشرق دریای " بیافورت Beaufort " واقع است .

دیگر شاید جز اسکیموها کسی يك تن از آن یکصد و بیست ونه نفر رازنده ندید و معلوم نشد بر سر کشتی ها چه آمد .

در یکی از سفرهای اکتشافی بعدی کتابچه‌ای را پیدا کردند که ماجرای آن سفر را تا آوریل ۱۸۴۸ در آن نوشته بودند . اما باز از سر نوشت کسانی که تا این تاریخ زنده بوده اند خبری نیست و فقط حدس میزنند که چه بر سرشان آمده است .

سالیان دراز پس از آن دسته‌های منظمی را بجستجوی فرانکلین فرستادند ، اما فقط آثار پراکنده‌ای از آن سفر بدست آمد . این جویندگان کشتی‌های گمشده بردانش مادر باره قطب چنان افزودند که اگر درین یافتن قهرمان گمشده‌ای نمیرفتند تا پنجاه سال هم آن اطلاعات جمع نمی‌آمد . باین نحو سرجان فرانکلین بیش از آنچه خود میدانست بردانش بشتری در بازه قطب شمال اضافه کرد . با وجود این حتی تجربه دیده‌ترین و ماهرترین جویندگان نیز چنانکه میبایست از مصیبت و مرگ دیگران درس نمی‌آموخت . و فقط شصت و هشت سال بعد بود که سفر دیگری بدانجا شد و راه رانشان داد که چگونه بر قطب شمال میتوان پیروز شد و از خطرهایش کاست . در سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۸ يك

دسته کانادائی برهبری " ویلیامورا استفانسن Vilhjalmur Stefanson " بقطب شمال رفت و بدوران " حبس نفس " در سفرهای قطبی خاتمه داد . عجايب آن سفر آخرین سفر زمینی مجهز و بزرگ بقطب شمال نیز بود .

استفانسن جوانی از نژاد آیسلند بود که در کانادا متولد شده و در آمریکا تعلیم یافته بود . در سال ۱۹۱۳ سی و چهار سال بیشتر نداشت . اما قبل از آن شش سال تمام با دو هیأت جهاننگاو در قطب شمال کار کرده بود . تحصیلات وی در علم مردم شناسی بود . و در سفر اولش بنواحی قطبی ، در باره بومیان آن ناحیه مطالعاتی کرد و دستهای از اسکیموها را یافت که تقریباً هیچ از مدنیت سفید پوستان نمیدانستند . از بسیاری جهات چنان بدوی و غیر متدین بودند که گوئی هنوز در عصر ماقبل تاریخند .

استفانسن اسکیموها را بمنزله " نمونه‌های موزه " مردم شناسی مطالعه نکرد بود .

آنان را انسان میدانستند آدمیانی که در جایی زندگی میکنند که هیچ سفید پوستی نمیتوانست خوراک و روش‌های شکار و خانه‌سازی و پوشاک و وسیله سفر ایشانرا مطالعه نماید . وی باین نتیجه رسید که اگر این تدبیرها اسکیموها را قادر ساخته تا در آن ناحیه زندگی کنند ، سفید پوستان را نیز میتواند مدد کند تا بتوانند در آن ناحیه قطبی زندگی کنند . هر چه بیشتر در میان اسکیموها ماند بیشتر از ایشان آموخت . بحدی که بزودی در زمستان یا تابستان قطب شمال و در هوای بد یا خوب آنجا ، براحات طاقت آورد .

استفانسن تنها به معلومات اسکیموها قناعت نکرد بلکه اندیشه‌هایی از خود نیز پرورش

داد که ربطی به خرافات و آراء ابتدائی اسکیموها نداشت و حتی در نظرایشان متابعت از اندیشه‌های تازه اوسبب هلاکت میشد .
استفانسن چندی در شکار سنگ آبی و خرس در دریای منجمد شمال آلاسکا بسربرد و از تجربهای که یافت دانست نباید قول اسکیموها را باور داشت که میگویند اگر زیاد بمیان دریا رویم دیگر نه سنگ آبی و نه خرس میتوان یافت .

در سال ۱۹۱۳ استفانسن پیشنهاد سفری را بقطب شمال در سر پروراند . این سفر یکی از کاملترین سفرهای علمی است که تا بحال کسی پیش گرفته است . وی دو دسته را بسفر دعوت کرد ، یکی دسته‌ای که قرار بود هر چه ممکن باشد از میان یخ یا از روی آن بسوی شمال رود و ببیند زمینی در آنجا هست یا نه . دسته دوم قرار بود بکار نقشه کشی و پیمایش و مطالعه بومیان و نباتات و جانوران دریائی و زمینی و مواد معدنی آن نواحی بپردازد و اطلاعات هواشناسی و اطلاعات مفید دیگری را جمع آوری کند .

چون ناحیه‌ای که در نظر داشت بیشترش شمال کانادا بود ، دولت کانادا خود وسائل چنین سفری را آماده کرد . استفانسن پس از آنکه خوب آماده شد از بندر " نوم Nom " در آلاسکا در ماه ژوئیه ۱۹۱۳ حرکت کرد . سه کشتی همراه داشت یکی بزرگ و دو کشتی کوچک و رهبر سه آنها عده فراوانی سوار بودند که همه دانشمندان عضو هیات یا ناویان کشتی بر بودند . بار کشتی نیز بهترین و مجهزترین وسائل بود که تا آن زمان برای اکتشافات قطبی بکار رفته بود .

طرح این سفر را چنان ماهرانه ریخته بودند که حتی پیش آمد ها نیز پیش بینی شده بود که اگر اوضاع چنین نشد و چنان شد چه باید

کرد .

ارزش چنین پیش بینی ها زود تر از آنچه تصور میرفت بر مسافران معلوم شد . کشتی های کوچکتر که نام " آلاسکا Alaska " و " ماری ساش Mary Sachs " داشتند بسوی شرق بنزد يك كناره های شمالی آلاسکا رفتند و بجای رسیدند که میتوانستند منزلگاه زمستانی برای خود بسازند . کشتی بزرگتر بنام " کارلوك Karluk " کاورش چنین آسان نبود . در هفته دوم ماه اوت در یخ گیر کرد . و هرگز نتوانست بان نیروی خود حرکت کند . در آن زمان نمیدانستند که کار کارلوك ساخته شده و میبنداشتند که فقط زمستان را باید در یخ برجای بماند .

این پیش آمد ضربتی بکار سفروزد اما چنین ضربتی نیز پیش بینی شد بود .

این واقعه بر مسافران مخصوصا از آن جهت گران آمد که قرار بود خود را به منزلگاه زمستانی برسانند و در آنجا دسته دانشمندان گرد هم آیند و وسائل و تجهیزات میان ایشان تقسیم شود . حال نتیجه این پیش آمد آن شد که برخی که قرار بود در ساحل باشند در کارلوك بودند و آنان که در ساحل بودند و ساقلشان در کشتی کارلوك بود .

یکی از کارهای مهم آن بود که سر نشینان تله افتاد کارلوك را شادمان و راحت نگاهدارند استفانسن میدانست که اگر گوشت تازه برای ایشان فراهم آید کار تا اندازهای سهل میشود . کشتی نزد يك ناحیه‌ای به یخ نشسته بود که نا خدا استفانسن میدانست نزد يك شکارگاه خوبی است . نا خدا سه تن از اعضا هیات را که دو تن از آنها اسکیمو بودند با سه سورتنه برفی برداشت و از روی یخ حرکت کرد . قصدش آن بود که یکی دو هفته بیشتر از کشتی دور نباشد



هیچ يك از افراد دسته اکتشاف که در کناره مانده بودند آنها ندیدند . استفانسن حدس میزد که شاید کارلوک در بهار باز پیدا شود اما ضمناً ترس داشت که شاید اصلاً پیدا نشود . اینجا در میان صحرای یخ و یخ و یخ ناخدائی مانده بود که نیمی از مردان و وسائش با نیرومندترین کشتیش را از دست داده بود . چه وضع مشکلی داشت . قسمتی از کارهای اکتشافی استفانسن قرار بود در اکتشاف دریای "Beaufort" که میان دماغه "Barrow" در آلاسکا و جزایر

یکی از همسفران استفانسن يك عکاس جوان استرالیائی بود که بعداً "بنام" سرهوسرت ویلکینز "Sir Hubert Wilkins" در تاریخ قطب شمال و جنوب شهرت فراوان یافت . زمانی که این دسته شکاری بطرف ساحل میرفت طوفانی سخت در گرفت و آنان را ناچار کرد که اردوشی بپا کنند و آنقدر بمانند تا طوفان تمام شود . پس از طوفان چون اینان بدریای نگریمتند کارلوک را ندیدند . کشتی غیب شده بود . اگرچه بعداً "خبر دادند" که در چند نقطه از سواحل آلاسکا کارلوک را دیده اند

پری Parry در کانادا است صرف شود. استفانسن تصمیم گرفت که از دست رفتن کشتی کارلوک نباید سبب بیکاری ایشان در فصل زمستان باشد و عزم کرد که هرطور که باشد بایست نقشه‌های خود را عملی سازد. همچنین راجع بسرنوشت مردانی که در کارلوک بودند نگران نبود زیرا میدانست در صورتی هم که کشتی درهم شکند آنان وسائلی دارند که بتوانند خود را از روی یخ بساحل رسانند و خواربار و وسائلی نیز بحد کافی دارند.

برای اجرای این تصمیم استفانسن پاییز و زمستان سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ را در راه پیمائی در سواحل دریای بوآفورت در آلاسکا صرف کرد و اسکیموها و سگها و سورتیه‌ها و تدارکات دیگر را گرد می‌آورد و برای هر دو دسته اکتشاف نقشه میکشید.

دسته‌ای از دانشمندان که قرار بود در منطقه جنوبی کار کنند به قرارگاه زمستانی بازگشتند و می‌پنداشتند که تا بهار نباید کاری از ایشان ساخته نیست و هم‌اینان موافق استفانسن نبودند که میخواست بجهان‌سکاوی خویش بر یخهای دریای بوآفورت ادامه دهد. بیشتر آنان چنین می‌پنداشتند که بی‌کشتی کاری نمیتوان کرد. اما استفانسن بهتیر شروع کرد. در ماه مارس ۱۹۱۴ سفر خود را شمال آلاسکا می‌ایستاد و بسوی قطب می‌نگریست تقریباً "صحرای خلوتی را از یخ میدید که زیر آسمان پولادگون افتاد داشت و در آن وصله‌های تیره رنگی دیده میشود. این وصله‌ها انعکاس ابرها در آبهای یخ ناپسته بود. اما یخی که به چشم آن بیننده می‌آمد بایخی کوه در میدانهای ورزشهای زمستانی و در کارناوال‌های

زمستانی دیده میشد تفاوت داشت. فرسنگ‌ها در فرسنگها رشته‌های کوههای کوتاهی بود که یخ پاره‌های عظیمی به بلندی خانه‌ها بر آنها افتاده، آبگذرهای میان آنها نیز از برف تازه انباشته بود.

استفانسن و دوتن از همراهانش با یخ سورتیه و سگ روز ۲۲ مارس ۱۹۱۴ قبل از آنکه غریب طوفان برخیزد بچنین جهان وحشت‌زائی قدم نهادند.

هرچند که همراه خود غذا و وسائلی که یکماه ایشانرا نگاهدارد آورده بودند، باز استفانسن تصمیم داشت که اگر لازم باشد چندین ماه نیز بر یخ‌ها بماند. عقیده داشت که با لباس و تجهیزات علمی و ابزار طب‌اخی و تفنگ و فشنگ کافی حتی عده کمی از مردم میتوانند هر قدر که بخواهند در قطب بمانند.

اما در میان جناح جنوبی هیأت اکتشاف کسانی بودند که برخلاف او می‌پنداشتند و مخالفت خود را نیز ابراز میداشتند و همین میگفتند که ناخدا اندکی دیوانه شده. و معتقد بودند که وی با شجاعت خود کشتی بی‌شمی میکند.

پیش از آنکه استفانسن حرکت کند خواهش کرد که کشتی نورث استار یا ستاره شمال را برای او به جزائر بنکز Banks که جزیره بزرگی در جناح شرقی دریای بوآفورت است، بفرستند. ولی چون استفانسن پس از چند ماه باز نگشت، مخالفینش در دسته جنوبی گفتند که فرستادن کشتی بیفایده خواهد بود. و چرا باید کشتی خوبی را در یخها بخطر انداخت. حال آنکه استفانسن و همراهان سورتیه سوارش البته کشته‌شد هاند و جسدشان هم پیدا شدنی نیست این حکم برای ایشان حکم دودوتا چهارتا

بود ، میگفتند استفانسن غذا برای چهل روز برده بود و حال از چهل روز بسیار گذشته است پس چگونه زنده تواند بود ؟ اما بیایید بمیان برف و یخ بازگردیم و ببینیم بر سرناخدا ای " نیمه دیوانه " و همراهانش چه آمد .

وقتی استفانسن از ساحل آلاسکا حرکت کرد ، چندین سگ سورتمه کش و مرد مجرب دیگر را که همه غذائی بیشتر داشتند یا خود برد . روز ۷ آوریل نا خدا این عده را با نامهائی به پنجاه میلی بازگرداند تا دیگران را از نقشه هایش باخبر کند . در این نامه ها نیز دستور داده بود که کشتی ستار شمال را با فوسنگ و سورتمه و تجهیزات علمی بار کنند و از کناره جزیره بنکز راه شمال را بگیرند تا در اوائل فصل به جزایر شمالی برسند و او را در آنجا بیایند .

پس از این دستورها دسته ای که قرار بود در یخها با استفانسن سفر کنند از راه شمال بسوی مقصدی نا معلوم پیش رفتند . این دسته مرکب بود از خود او و " ستور کورستور کرسن Storker Storkerson " و " ال اندراسن Ole Andreason " و یک سورتمه ۲۰۰ پوندی که بر آن ۱۲۰۰ پوند بار بود و با شش سگ کشیده میشد .

روز اول هنوز چند صد متر پیش نرفته بودند که جوی آب غیر منجمدی پیش ایشان پیدا شد . روز دوم این " آبگذر " یخ بست . اما هنوز یک میل نرفته بودند که آبگذر دیگری پیش آمد و ایشان را ناچار ساخت تا اردو زنند و منتظر بمانند . روز سوم سه میل دیگر بشمال رفتند . این بار طوفان و باد سخت آنانرا متوقف ساخت و چون اردو زدند باد و طوفان سخت تر شد . طوفان در حول و حوش خیمه لرزان ایشان

میفرید . سه تن سفری جهان کاو درون خیمه گوش به صدای تند آسای شکافتن و شکستن یخ پاره های عظیمی میدادند که بر اثر فشار باد از پشته ها فرو میریخت . این پشته ها گاهی ۳۰ تا ۴۰ پا ارتفاع داشت . در اوایل خیمه مردم بلند تر میشد . گاه پشته ها چنان نزدیک چادر بود که اگر یخ پاره ای از آن فرو می افتاد خیمه و مردان و سورتمه و سگها را چنان خرد میکرد که موری بزیر پای شما خرد شود . در آن تاریکی خروشان قطبی ، بفاصله ۱۵ پا از چادر و پنج پا از سگانه ، یک خرس قطبی گذشته بود و صبح جای پایش را دیده بودند .

غرش طوفان چنان سخت بود که نه سنگان و نه مردان هیچ یک متوجه صدای آن حیوان عظیم نشدند . شاید حیوان نیز ندانسته بود که چه لقمه چربی را از کف داده است . پس از طوفان یخ پاره ها باز بهم از سرما جوش خورد و راه سفر را اندکی هموارتر ساخت . اما هنوز این سفر از فراز یخ پاره های شکسته بسته بدان میماند که بخواهند در جنگلی از راه نیک درختانش بگذرند .

هرچه باشد این سه نفر بسوی شمال میرفتند . مرتباً " عمق دریا را اندازه میگرفتند و هرچه میرفتند می دیدند که دریا گود تر میشود تا بجائی رسیدند که دیگر سیم دستگاه گودی سنج ایشان که ۵۰۰ پا طول داشت برای اندازه گیری نارسا بود .

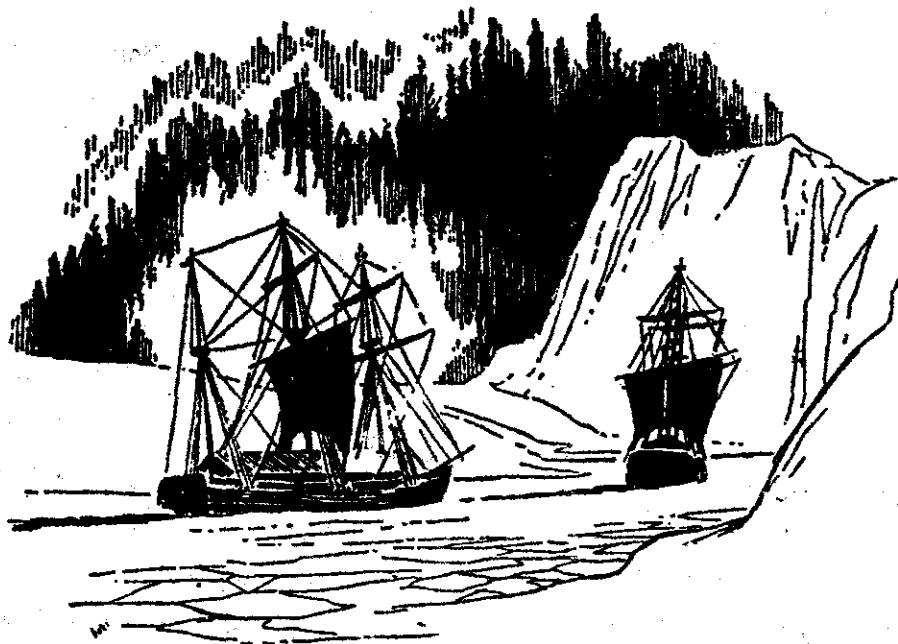
کوشش داشتند که تا قبل از بهار آنچه بتوانند آن سرزمین از یخ پوشیده را بپیمایند . زیرا اگر آفتاب نسبتاً گرم بهاری میتابید ، یخ های زیر ایشان را آب میکرد و کارشان خطرناک میشد و چون برفتن شتاب داشتند وقت صرف شکار نکردند . فقط وقتی خسوار و

بارشان به ته کشید بفر شکار افتادند .
 پس از يك ماه که بر سرزمین یخ گذشتند
 تحقیقا^{نشان} نشان میداد که ۲۰۰ میل روی دریا
 پیش آمده اند و در شمال شرقی نقطه‌ای که از آن
 سفرخویش را آغاز کرده بودند ، میباشند . هنوز
 اثری از زمین پیدا نبود و هنوز اقیانوس گودتر
 میشد و یخ پاره‌ای که بر آن بودند چنیمن
 مینمود که قدری بطرف شرق شناور است .
 از ۲۵ آوریل استغناسن تصمیم گرفت که
 شبها حرکت کند و روزها آرام گیرد . زیرا شبها
 یکنی تاریک نبود و چون حرارت آفتاب کمتر بود
 یخ‌ها وضع بهتری داشتند . بزودی معلوم شد
 که در آن بهار طولانی نمیشد سفر روی یخ را تا
 زمان نامعلومی ادامه داد ، آبگذرهائی که در
 یکشب یخ می‌بست و ایشانرا قادر میساخت تا از
 رویش با سورتیه و سگ بگذرند حال در اواخر

آوریل دیگر يك پارچه نمیشد و بر تکه‌های یخ
 هم حتی راه یافتن خطرناک بود تا چه رسد
 به سورتیه کشیدن .

در چنین نقطه‌ای که هیچ انسانی چه
 اسکیمو و چه سفید پوست تا کون قدم ننهاد
 بود و ۲۰۰ میل از هرزمینی دور بود استغناسن
 ناچار بود که از تردید دست بردارد . بخود
 گفت که " آیا بهتر است بهمانجا که از آن آمده
 بودم بازگردم و یا چنانکه از اول مصمم بودم
 بطرف شرق بسوی جزائر بنکز و یا پرنس پتريک
 Prince Patrick روم .

بازگشت مستلزم آن بود که از روی یخپهائی
 که هر روز وضعشان بدتر میشود بگذرد . پس
 استغناسن تصمیم دوم را گرفت . از این راهناچار
 از قسمتی از دریائی میگذشت که تا آنوقت هرگز
 کشتی بخود ندیده و ناشناخته و موضوع مناسبی



برای تحقیق بود .

از این تصمیم استفانسن و همراهانش
چندان شادمان نبودند زیرا معنایش آن بود
که اقلاً شش هفته دیگر روی یخ بگذرانند .

غذائی را که با خود داشتند بیش از چند
روز نمی ماند و نیز چندی بود که خرس با سنگ آبی
کمتر بچشمشان می خورد .

روز هفتم ماه سگی آبی پیدا شد . بسیار
دور بود و یخها نیز بسیار نازک بودند . اما
بهر حال آنجا یک سنگ آبی بود و توشه ایشان
محدود . خیال میکنید این مردان چه کردند ؟

بجای آنکه برای یافتن سنگ آبی وقت تلف کنند
نشستند و شکمی سیراز غذائی که باخود
داشتند و به ته کشیده بود خوردند ، زیرا
میدانستند که باز بکشور سگان آبی رسید هانند

و بزودی از داشتن ذخیره خوراک بی نیاز
خواهند شد . یک هفته گذشت تا آنان نخستین
سنگ آبی بتورشان افتاد ، و این حیوان بایشان
هم روغن میداد که سوختشان باشد و هم گوشت

که غذایشان . از آن پس دیگر گرسنه نماندند .
حتی روز ۲۱ به ناچار شدند از پس که روز قبل
پر خورده بودند در اردو بمانند و استراحت
کنند .

حال از آنجا که روزها گرمتر از پیش میشد
آبگدرها پهن تر بیشتر میشدند و برای گذشتن
این آبگدرها ناچار بودند سورتیه را در پارچه

آب ناپذیری که برزنت میگویند بپیچند و از آن
زورقی بسازند و خود با سگان و بار از آب بگذرند
روز ۲۲ مه دومه بود که روی یخ بودند . اما

از این روز یخ پاره ها بجای آنکه بطرف مشرق
جریان داشته باشد بسوی مغرب شناور بود
و آنان مقصدشان در مشرق بود . و چون کوشیدند
که بزحمت خود را بسوی شرق برند ، جریان

مخالف مانع میشد و منتهی کاری کسه
میتوانستند کرد این بود که بر سر جای خود
بمانند .

روز ۲۴ مه قدم بر جزیره بزرگی از یخ
نهادند که ۵۰ پا یا بیشتر کلفتی و چهارپا
پنج میل مربع ، مساحت داشت . گرداگردش را

آب یخ تابسته ای گرفته بود که پهن تر از آن بود
تا بتوانند با سورتیه در پارچه پیچیده از آن
بگذرند . بر چنین جزیره شناوری نشستن ، ترس
از آن نبود که یخها بشکنند .

استفانسن میدانست که آنقدر میتوان بر آن
یخ پاره نشست تا آنکه در سرما باز یخ بندد
و قطعات دیگر پیوند . اما چنین کاری معنایش

آن بود که آنان تمام تابستان و شاید زمستان
را بر آن جزیره یخ بگذرانند و میبایست در
تابستان سنگ آبی کافی شکار کنند و از این راه
سوخت و خوراک زمستان را فرا آورند ، زیرا در

تاریکی زمستان هیچ شکاری ممکن نمیشد .
در آن حوالی سنگ آبی فراوان بود اما
باین آسانی بدست نمی آمد . هر جا سنگ آبی

بود خرس هم بود . خرسهای قطبی چندان
دوست و مهربان نیستند ، همچنان سگان را رم
میدادند . تا سوم ژوئن مردان پنج خرس

شکار کردند . روز پنجم روشن که جزیره شناور
۹۰ میل ایشانرا بدینراه برده بود توانستند
از آبگری بسوی شرق بگذرند و . . . پونصد

گوشت و چربی که از شکار یافته بودند بر جزیره
شناور کوچکتری منتقل کنند . حال مردان بسا
حرکت بسوی شمال شرقی پیوسته و آهسته بسوی
جنوب شرقی میرفتند . روز بیست و دوم ژوئن
سه ماه از زمانی گذشته بود که استفانسن از
آلاسکا حرکت کرده بود ، امروز که بسوی شرق
نگریست بنظرش آمد که سواد خاکی پیدا است .

آن قطعه خاک بیش از ده میل دورتر نمینمود. اینجا خاک نویافته‌ای نبود. همان جزیره "نوروی" Norway بود که قطعه خاک کوچکی در مغرب جزیره بنکز بشمار میرفت. اگرچه این جزیره بدانگونه که در نقشه کشیده بودند نبود، اما همان بود که در پی اش بودند.

در یخ‌های جزیره نوروی گاه حوضچه‌هایی پیدا میشد و گاه انبوه برفهای آب شده، که از آنها مردان تا زانو میگذشتند و سگان شش‌نا میگردند و سورت‌ها را بر سطح آن میکشیدند. کار آسانی نبود. اما لاقط یخهای این منطقه بر زمین بود نه بر آب. و از این روی نمیتوانست شناور باشد و مسافران جهان‌کاو را بهرجا که بخواهد بکشاند. روز ۲۵ ژوئن پس از آنکه مسافران ۹۶ روز در دریای منجمد گذراندند بساحل رسیدند. در آن مدت ۷۰۰ میل راه پیمائی کرده ولی فقط ۵۰۰ میل را طی نموده بودند.

در ساحل سبزه و گل فراوان دیدند. مرغان و زنبورهای عسل و مگسها و گله‌های گوزن قطبی بسیار بود. استفانسن قدم در چنین سرزمینی گذاشت. اول کاری که کرد آن بود که بشکار فراوان رفت و در جایی که جانوران را شکار کرده بود قرارگاهی ساخت. گوزنهای قطبی بعد از خوراک یکنواخت سنگ آبی و خرس چه غذای گوارائی بودند. تمام تابستان مطبوع قطبی بشکار گوزن و خشک کردن گوشت و پرداخت کردن چرم گذشت تا بعداً "بهنگام زمستان" بکارشان آید. ضمناً بداخل جزیره بنکز رفته بسیاری از سواحل غربیش را نقشه برداری کردند. و در همه حال چشم بجنوب داشتند و منتظر بودند که کشتی ستاره شمال را در انتظار خود ببینند. ماه اوت که بهترین فصل کشتی رانی

ساحلی است بی‌پایان رسید و از ستاره شمال اثری نیامد. تقریباً "یقین کردند که دیگر نخواهد آمد."

استفانسن که از حقیقت خبرنداشت می پنداشت که بر سر ستاره شمال بلائی آمده است و هرگز بمقلش نمیرسید که اصلاً او را نفرستاده‌اند روز اول سپتامبر این سه مرد رنج کشیده از سواحل جزیره بنکز بجنوب بطرف نقطه‌ای بنام "کلت" Kellet سرازیر شدند. زیرا آنجا را پناهگاه خوبی برای کشتی میدانستند استفانسن تصور کرد که اگر خبر بدی شده باشد شاید کشتی نشینان در آنجا پناهی و یا مخزن خواربار و اجناسی برجای نهاده باشند.

روز یازدهم سپتامبر مسافران به دماغه کلت رسیدند. بکلی نا امید بودند. ناگهان نومییدی ایشان بامید تبدیل شد زیرا جای پائی در گله‌ها و دکل يك کشتی را در دریا دیدند. چون استفانسن نزدیک کشتی شد دید آن ستاره شمال نبود که فرمان داده بود بآنجا آید بلکه کشتی ماری شاسی بود. چنانکه میدانید ماری شاسی یکی از آن دو کشتی بود که ماه مور جنوب شده بود. این کشتی را از آب بیرون آورده و بارش را خالی کرده بودند. نزدیک آن چند مرد بخانه سازی مشغول بودند.

چون استفانسن نزدیک آمد چنین پنداشت که مردان او را دیده‌اند. اما آنان توجهی بوی نکردند و بکار خود مشغول شدند. تعجب کرد و بیشتر رفت. ناگهان یکی از آن میان سرش را بالا کرد و فریادی زد و ابزارهای را که در دستش بود بر زمین انداخت، چون او را شناخت فریاد زد:

"استفانسن زنده‌است، استفانسن در همین جا است."

"Hbuert Wilkins" "سوت ویاکنز"

یکی از طرفداران استفانسن در کشتی ساشی بود، اما هم او باورنداشت که ناخدا زنده مانده باشد. ویلکنز در سرداشت که برای یافتن اثری از استفانسن در آن سواحل بگذرد اما امید نداشت که او را بیابد.

اگرچه ماری ساشی مقداری خواربار و تجهیزات آورده بود، بقدری نبود که بتواند تمام تابستان، آنهمه را نگاهدارد. گوشت تازه لازم بود و دیرمیشد. شکاری ماهرنیز در آن میان نبود. حال استفانسن تفنگ در دست گرفت و برای ایشان بشکار رفت. آنکس که بجناتش آمده بودند، حال منجیان خود را نامیداد. استفانسن پس از آنکه در دماغه کلبت زمستان را گذراند و خوراک و پوشاک سالهاسته را فراهم آورد باز بسوی شمال رفت. باز هم به همان شیوه‌ای سفر را پیش گرفت که دسته جنوبی هیات اکتشافی حتی تا یکسال بعد از آن تاریخ نیز می‌پنداشتند که آن شیوه سفر سبب مرگش شده بود. وقتی که او و همراهانش بخاک اصلی برگشتند زودتر از سپتامبر ۱۹۱۷ نبود.

از مارس ۱۹۱۴ تا آن تاریخ همیشه در راه بودند. هرچه داشتند میخوردند و بعد با هر غذایی که یافت میشد میساختند و از شکار خود سوخت و پوشاک نیز برمیگرفتند و در خانه‌های برفی پناهی برای خویش میساختند.

در آن سه سال سرزمینهای ناشناس بسیاری کشف کردند که از جمله جزایری است که حال نام‌های "بوردن Borden" و "بروک Brock" و "لائید Loughood" و "مکنزی کینگ Mackenzie King" و "می‌هن Meighen" دارند و نیز نقشه

این شگفتی مردان سبب تعجب خود استفانسن شد. مگر نه آن بود که بایشان گفته بود که در حدود همین ایام باینجا خواهد رسید؟ پس چرا از دیدن او تعجب کردند. حقیقت آن بود که چون استفانسن رامده گرفته بودند ناچار زیر دست او بنام دکتر "اندرسن Andersen" بفرماندهی هیات رسید و فرماندهی او سبب شد که فرمانهای استفانسن نقض گردد. ویکی از فرمانها هم آن بود که ستاره شمال را بی او با مردان و تدارکات بفرستند. چون دکتر اندرسن میخواست ستاره شمال را نگهدارد بجایش کشتی ساشی را فرستاده بود. حال آنکه استفانسن میدانست که کشتی ساشی با دو پروانه‌ای که دارد مناسب بانقاط یخ خیز نیست.

این احساس استفانسن با حقیقت موافق افتاد. زیرا در آن سفر کشتی ساشی یکی از پروانه‌هایش را از دست داده بود و آب چنان در آن رخنه میکرد که ملاحان ناچار بودند در هر ۶۰ دقیقه ۴ دقیقه تلمبه بزنند تا آب درون کشتی را بدریا ریزند. سرعش هم بدو میل در ساعت تقلیل یافته بود.

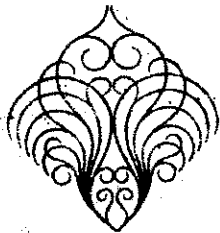
از این روی ملاحان کشتی را بساحل کشیدند و یادشان نبود که دیگر الوار محکمی نیست که پس از تعمیر بتوانند دوباره آنرا با آب اندازند. بدینگونه کار کشتی ساخته بود. ملاحان چاره را در آن دیدند که خانه‌ای بسازند تا زمستان ایشانرا پناهی باشد. و امیدوار بودند که چندی بعد رفیقان دسته جنوبی بجنات ایشان آیند.

چون دسته جنوب استفانسن را مرده می‌پنداشتند لازم نشمردند که وسایل و تجهیزات را که خواسته بود برایش بفرستند.

نقشه‌های نقاط شناخته راتصحیح میکردند و نیز اثبات کردند که سرزمینی که سالها در نقشه‌ها بصورت قطعه خاکی نمایانده شده بود وجود ندارد. وقتی استفانسن در بهار سال ۱۹۱۵ از دماغه گلت بسوی شمال رفت میدانست که یخ پاره‌ها کشتی کارلوک را در صد هامیل دورتر در مغرب آن ناحیه شکسته است. اما معتقد بود که سرنشینان آن مانند خود او از راه مسافرت بر یخ سلامت بساحل رسیده‌اند. اما نمیدانست که بعضی از سرنشینان آن کشتی اوضاع را که جزئی از زندگی روزانه استفانسن را تشکیل میداد تحمل ناپذیر شمرده بنحواندوه باری مرگی را که میتوانستند از آن اجتناب کنند برای خویش خریدند. در تاریخ سفرهای قطبی هیچ پیروزی

بپای پیروزی استفانسن نرسیده است. واگر این جهانکاوی استفانسن از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸ که درست پیش از ظهور هواپیما و ورود آن به سفرهای قطبی نبود، ریشهایی که استفانسن کشف کرد قطعا "انقلابی در سفرهای قطبی ایجاد میکرد. و حال نیز آن روشها بمنزله" — دروازه‌ای است که بروی دانش مادر براه سرزمینهای قطبی گشود مانند.

چون پرده خرافات و تعصبات از پیش چشم بشر برداشته شود دیگر برای او کردن کارهایی که نیاکانش محال می‌پنداشتند آسان میگردد. حتی اگر اکتشافات و جهانکاوی‌هایی نظیر آنچه استفانسن کرد، فقط اندکی و آنهم در مدتی کوتاه، بمعلومات بشر بیفزاید، باز نشانه آنست که بشر از محال نمی‌هراسد.



شیخ الرئیس و سیاست

کتاب محاضرات از آثار فاضل جلیل فقید، جناب اشراق خاوری میباشد که در آن به تخیل مجمعی پرداخته اند که احباب در آنجا سئوالاتی مطرح میکنند و دیگران بفرآخور حال جواب میدهند این اثر نفیس از کتب بسیار با ارزش حضرت اشراق خاوری میباشد و در اینجا به درج قسمتی از آن میپردازیم:

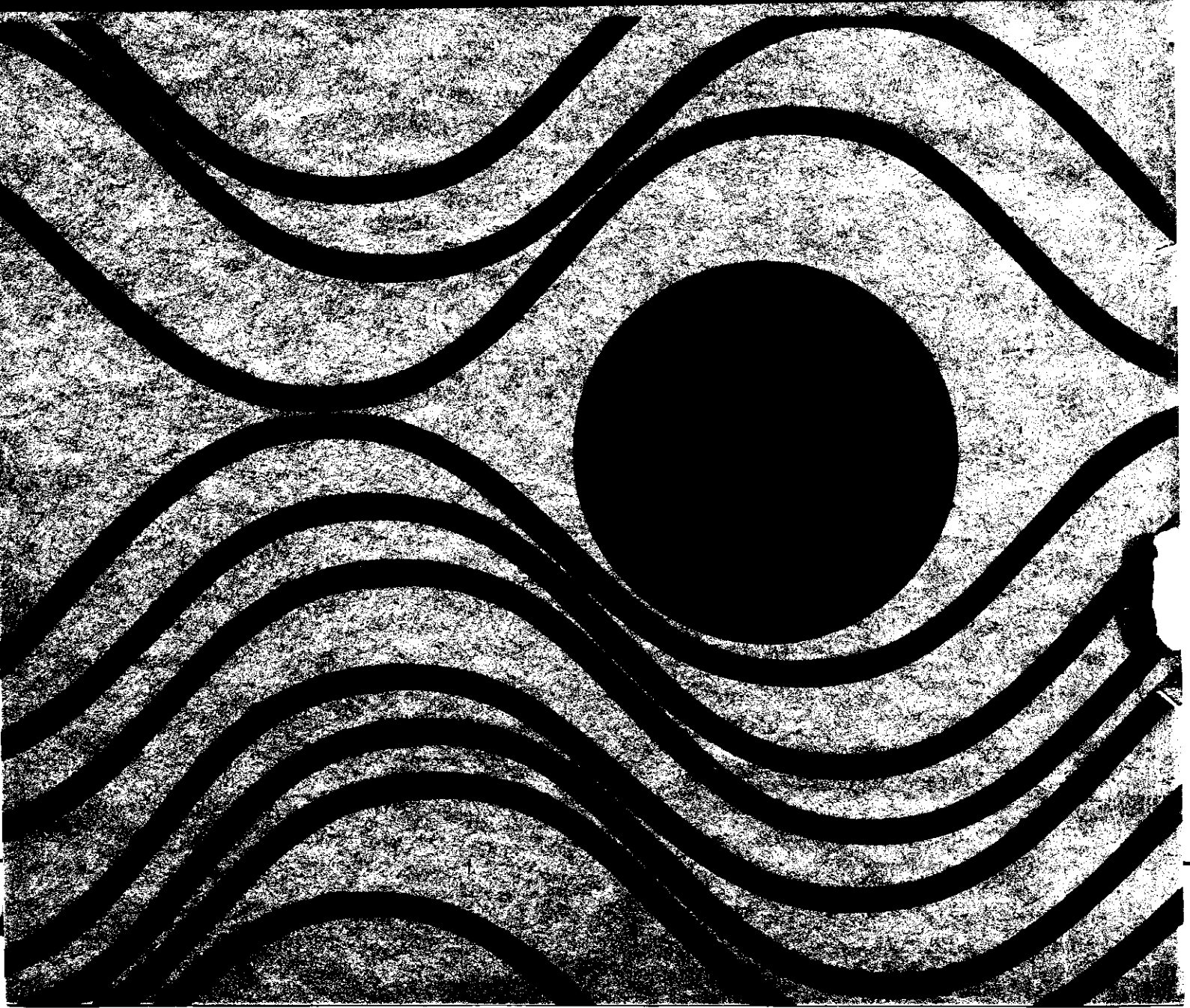
"قبر شاهزاده شیخ الرئیس قاجار ابوالحسن میرزاهم در جوار قبر شاه است و عکس او که با سیاه قلم کشیده شده بر دیوار نصب گردیده. شاهزاده شیخ الرئیس با مر مبارک مومن بوده والواحی چند باعزاز او از قلم مبارک مرکز میثاق جل شانہ نازل گردیده است ولیکن در دوره سلطنت محمد علی شاه قاجار در سیاست دخالت کرد و با آنکه نهی شدید در الواح مبارکه از دخالت در سیاست نسازل گردیده شیخ باین عمل مبادرت و در نتیجه محمد علی شاه او را محبوس و مغلول ساخت و در زنجیر عکسی از او برداشتند و این زنجیر برای خاطر امر مبارک نبوده بلکه برای دخالت در امور سیاست بوده است. از محبس شیخ الرئیس این بیت را پشاه نوشت:

بردار تو از گردن من سلسله از لطف

بر گردن من يك سلسله منت پنه ای شاه

محمد علی شاه او را طلب کرد شیخ در حالیکه محمد علی شاه بخوردن انجیر مشغول بود نزدش رفت شاه از حالتش جوپاشد شیخ گفت "خوردن انجیر از شاه و کشیدن زنجیر از بند" درگاه "آنگاه گفت که من بتقسیر خود معترفم زیرا برخلاف امر مولای خود عمل کردم و در سیاست دخالت نمودم. شاه گفت چطور؟ شیخ چند فقره از الواح مبارکه را که در باره نهی از دخول در سیاست بود تلاوت کرد. شاه گفت تو را بهمین الواح مبارکه بخشیدم آنگاه از محبس رهایی یافت و بالاخره پس از وفات او در جوار حضرت عبدالعظیم دفن کردند... شیخ الرئیس در هنگام مکالمات و موعظه در بالای منبر کلمات زیبا کسج استعمال میکرده و برخی از جملات او هنوز بر سر زبانهاست. از قبیل "رحمت باران موجب رحمت پساگان است" و "تافلک اطلس در دوران است ملک اقدم در طهران... و غیره.

سال ۲۸ - شماره ۱۰۰



«اجتبا قطعاً نباید هیچ غربی داخل شوند و در امور سیاستیه داخله نمایند»
«حضرت عبدالباہ»

آہنگ بدیع

سال

۲۸

شماره‌های

۶۹۵

۱۱ شہر الکلمات الی ۱۵ شہر العزۃ ۳۰ بدیع

مرداد و شہر یور ۱۳۵۲

مخصوص جامعہ بہائی است

فہرست

صفحہ

- ۱- لوح مبارک حضرت عبدالبہاء ۲
- ۲- آیہ مبارکہ «هل من مفرج ...» ۳
- ۳- یادداشت ۱-خ ۴
- ۴- «کنت کنزاً مخفیاً ...» ۵
- ۵- سہ رباعی از عزیز اللہ مصباح ۱۸
- ۶- تضادف یا ارادہ دکترا میں اللہ مصباح ۱۹
- ۷- اخبار مصوّر ۲۵
- ۸- شرح زندگانی جناب استاد محمود سلمانی محمد منوچہری ۲۸
- ۹- از نامہ های دوستان ۳۰
- ۱۰- قسمت نوجوانان ۳۳

1

2

3

بهر

سیلابه جناب محترم عدیه به آتیه الابر

بهر الابر

اسحق جابر زو اکتلاں چشم پریش که نور ملا غلط مشایخ نماید
 کوشش نابین که در این ملکوت هم پریش مشایخ کن
 که نفحات قدس تشهام نماید و زبانی بگشت که بی سرراری حق نماید
 و قدمی بردار که از مغان تا لامکان نفس طر نماید و کفر سفین

که در اسرار و در مواسب مبذول نماید .

ع ع

هَلْ مِنْ مَفْجٍ غَيْرِ اللَّهِ فُلٌ سُبْحَانَ اللَّهِ
هُوَ اللَّهُ كُلُّ عِبَادِهِ وَكُلُّ نَامِرَةٍ فَأَمُّونَ

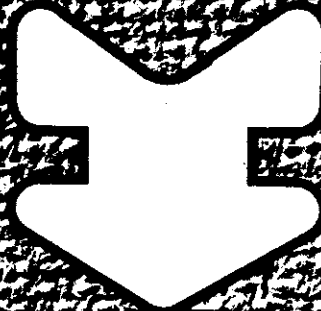


یادداشت...

۱-خ

دوشنبه ۲۹ مرداد ۵۲: جلسه ای داشتیم در حضور جناب دکتر روح عضو محترم بیت العدل اعظم . از خیلی چیزها صحبت داشتند . از آرزوی سی ساله خود و خانمشان برای زیارت خطه مقدس ایران . از عوالمی که در بیت مبارک طهران ، بیت مبارک شیراز ، تاکر و سایر امکنه مقدسه این مرز و بوم داشته اند . از شکوه و زیبایی و پیشرفت ایران که بیش از انتظارشان - با علم باینکه مهد امر جمال اقدس ابهی باید چنین باشد - بوده است . از تمدن تابناک اسلامی که به برازنده ترین صورت ممکن در مساجد و مناره های اصفهان منعکس گردیده است . از تمدن پاک زرتشتی که با عظمتی جاودانه در تخت جمشید جلوه گری میکند . از بازاری این قروغ ایزدی از بطن خورشید نوار امر آنگونه که آفاق را منور ساخته است . از ایمان و اخلاص و عشق و محبت احبای کشور نازنین ایران . از سهم بزرگی که اینان در ساختن تمدن جهانی امر بعهده داشته اند . از آینده ای که شکوهمند و نه بس دور در انتظار این خاک پاک خواهد بود . از سیل زائرین بهائی که از سراسر عالم بقصد دیدار زادگاه نقده اولی و جمال ابهی به این کشور سرازیر خواهند شد . از موفقیت تحسین انگیز یاران ایران در بیایان رساندن نقشه نه ساله . از قدرت جهانی امر و انسجام و نیرومندی اندام و عضلات آن . از نقشه آینده بیت العدل اعظم که ابواب فضل و رحمت آن در رضوان ۱۳۱ بروی مشتاقان و منتظران باز خواهد شد . از کیفیت عظیم و ابعاد و اهداف حیرت انگیز این نقشه ، از موسسه جلیله دار التبلیغ و اهمیتی که از نظر هماهنگ کردن اقدامات تبلیغی خواهد داشت ، از ابتیاع قصر مزرعه و اراضی حول آن ، از اتمام آخرین ضلع حول حرم اقدس ، از ارتفاع ساختمان مرکز اداری جهانی امر در قلب کرمان و در کنار مرکز روحانی امر ، از اساسنامه دیوان عدل اعظم الهی و عظمت و اهمیست آن ، از پیام محبت آمیز رجبال بیت العدل اعظم ، از صلح ، از یگانگی ، از انسانیت ، از عشق ، از محبت ، کمال ، آزادی ، از همه خوبیها ، از همه زیباییها

کنت کنز امخفیا



معیین افغانسی

الخلق لاعرف) مرقوم فرمایند . جمال کبریائی انجام این امر را به حضرت مولی البری محسول فرمودند در نتیجه لوح مهیمن کنت کنز (۲) در بغداد (۳) از کلک گهر بار مرکز میثاق الهی شرف صدور یافت که ما خدا صلی حقیر در نگارش این مقاله همان لوح مبارک است .

در ایامیکه جمال قدیم از کوههای سلیمانیه مراجعت فرموده و در بغداد تشریف داشتند شخصی از عرفا موسوم به علی شوکت پاشا (۱) بحضور انور مشرف گردید و تقاضا نمود که هیکل مبارک شرحی در باره حدیث معروف قدسی (کنت کنز " مخفیا " فاحبیت ان اعرف فخلقت

(۳) حضرت ولی مقدس امرالله در گاد پاسزیای در حین شرح ایام بغداد تصریح میفرمایند که نزول این لوح در بغداد بود ما است .

(۱) صفحه ۴ مکاتیب عبدالبها جلد دوم .
(۲) این لوح در ابتدای مکاتیب عبدالبها جلد ثانی مندرج است .

این لوح اعتراف منع که در عالم عرفان و تصوف نادر و در جامعیت و کاملیت فرید و بی مثل میباشد صدورش از جوانی ۱۵ ساله سبب تحیر و تعجب و فیر ظما و عرفا گردید .

قبل از آنکه به تشریح این لوح بپردازیم اشاره به دو نکته لازم و ضروری بنظر میرسد :

نکته اول اینکه متشرعین فقها اساس حدیث کنت کنز را متزلزل پنداشته اند و آنرا صادر از لسان پیغمبر ندانسته و معمول میدانند و دلیلی که بر ادعای ایشان اقامه میکنند اینست که میگویند در این حدیث مذکور است که کنت کنز " مخفیا " و میگویند که کلمه مخفیا از نقطه نظر علم صرف صحیح نیست زیرا که عرب نگفته است الطاف مخفیه بلکه گفته است الطاف خفیه و چون کلمه مخفیا اشتباه میباشد و از لسان پیغمبر هم کلام خدا صادر نمیشود بنا " علی ذلک این حدیث از حضرت رسول اکرم نیست .

ولی این علمای ظاهرین که صرفاً " به شئون و نبوی توجه داشته و هر آنچه را که مخالف امیال و احوال نفسانی خود میدیدند نفی و رد میکردند واقف نبوده اند که کلمه مخفیا درست استعمال گردیده و اشتباه نیست زیرا مجرد این کلمه خفی میباشد که از باب آمده است یکی باب فعل یخفی (باب دوم) که کلمه خفی در اثر ورود به این باب بصورت خفی یخفی درمیآید مانند ضرب یضرب و دیگری باب فعل یفعل (باب چهارم) که کلمه خفی پس از ورود به این باب به خفی یخفی تبدیل میشود مانند علم یعلم . کلمه مخفیا از باب دوم بدست آمده و صحیح میباشد مانند کلمه رمی که چون به باب دوم برده شده کلمه رمی بر وزن مخفی

و رمیا " بر وزن مخفیا " از آن استعمال گردیده است . علیهذا کلمه مخفیا " صواب بوده و اشتباه نمیباشد .

صرفنظر از مطلب فوق حدیث مزبور از ناحیه جمیع عرفا و صوفیه اعم از شیعه و سنی تصدیق گردیده و به آن صحه گذاشته اند . حتی ملامحسن فیض کاشانی که از جمله فقها و مجتهدین میباشد این حدیث را در کتاب کلمات مکتوبه و سایر کتب خود ذکر کرده است .

نکته ثانی آنکه مطالبی را که حضرت عبدالبهیاء روح العالمین له الفداء در این لوح فخیه تفسیر و تشریح میفرمایند بهیچ وجه من الوجوه عقاید اهل بهاء نیست و حضرتشان مسائیل مندرجه در این لوح را از دیدگاه عرفا و اهل تصوف بیان فرموده اند ، گویانکه خود هیکل مبارک باین مطلب در لوح دیگر اشاره فرموده اند که (بعضی تعبیرات نظریه مشرب بعضی ذکر شده است) (۱) و عقیده دیانت بهائی را در انتهای لوح کنز با جمال بیان میفرمایند که از بعد خواهد آمد . حضرت محمد فرمودند که خداوند گفته است : " کنت کنزاً مخفياً " ما حبیبت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف " . یعنی حق فرموده است ، که من گنجی پنهان بودم پس دوست داشتم که شناخته شوم لذا موجودات و کائنات را خلق کردم تا اینکه مرا بشناسند .

رعایه " للاختصار میتوان بیان داشت که در حدیث کنز به چهار مقام اشاره شده است :

- ۱ - مقام کنز مخفی و مراتب آن .
- ۲ - مقام محبت و اقسام آن .
- ۳ - مقام خلقت و انواع آن .
- ۴ - مقام عرفان و طرق آن .

قبل از تشریح مطالب فوق خاطر قارئین کرام را باین نکته مهم معطوف میدارد که ترقیم جمیع حقایقی که حضرت عبدالبها در لوح کنت کنز بیان فرموده اند از عهدہ این مقال خارج است و برای توضیح و تشریح حقایق مندرجہ در لوح مزبور شایسته است که قاموسی در زمینہ این لوح مبارک توسط اساتید فن نگارش یابد و آنچه که در اینجا تحریر میآید عسری از اعشار محسوب است .

۱- مقام رکنز مخفی :

محققین عرفا و صوفیہ معتقدند کہہ برای حق جل جلالہ مراتب و مقاماتی موجود است یکی از این مراتب کہ اعلیٰ ترین مقام و مستورترین مرتبہ بودہ ، رتبہ احدیت است و میگویند حقیقت وجود کہ عبارت از خداوند است مقام ذاتی و حقیقی اش مرتبہ احدیت میباشد کہ عقول بشری از عرفان این مقام قاصر و عاجز است و معتقدند کہ در این مقام ہمہ چیز ذات است و جز ذات حق چیز دیگری نیست . در مقام احدیت تشبیه میکنند ذات خداوند را بہ معشوق زیبا کہ در نہایت عظمت و زیبایی در پس پردہ غیب نشسته است و کس دیگری جز او در آنجا نیست .

دل را شاہدی در حجلہ غیب
میرا دامنش از تہمت عیب
نہ با آئینہ رویش در میانہ
نہ زلفش را کشیدہ دست شانہ
صبا از طرہ اش نگسسته تباری
ندیدہ چشمش از سرمہ غباری
و چون غیر از ذات حق در آنجا کس دیگری

وجود ندارد لذا عاشق نیز خودش است ، یعنی حق تعالی با اعتقاد صوفیہ در آن مقام بہ ذات خود عشق میورزد .

نمای دلبری با خویش میساخت

قمار عاشقی با خویش میساخت

و چون عالم احدیت است و جز ذات چیز دیگری در آنجا یافت نمیشود لازم میآید کہہ عشق نیز خودش باشد . بنابراین اتحاد عشق و عاشق و معشوق در پس پردہ احدیت تحقق مییابد . در این مقام نشانه ای از اسماء و صفات موجود نیست ، صحبت از کائنات و موجودات نیست صحبت از عوالم مختلفہ وجود نیست ، صحبت از فرشتہ و ملکوت نیست ہمہ در آنجا معدومند ، در حقیقت در رتبہ احدیت عالم وجود در کنج عدم افتادہ است و اثری از آن مشہود نبودہ و معرفت این مقام ہم برای کسی میسر و مقدور نیست . باین جهت آنرا تعبیر میکنند بذات غیب منبع لایدرک .

دل سوخت بر عارفی رہ نمود

کہ میگفت با آہ و افغان و درد
کہ عمری در این راه بشتانستم
نہ رستم نہ وارستم ای یافتم

اسم دیگری این مقام ، غیب هویت است یعنی هویت و حقیقت وجود در مقام احدیت غیب و پنهان شدہ است .

نام دیگری منقطع وجدانی است بدین معنی کہ قلوب صافیہ و عقول منورہ بشر کہ قادر بہ درک روابط عالم وجود هستند چون بآن مقام میرسند منقطع شدہ و رشتہ تفکراتشان گسسته میشود . صوفیہ برای اینکہ بگویند عرفان را اہدا بآنجا راہی نیست نام دیگری برایش قائم شدہ اند موسوم بہ مجهول مطلق ، مدل بر این معنی کہ بہیچ نحوی از انحاء قابل شناخت

نیست زیرا انسان مجهول را بوسیله مقدمات معلومه میشناسد و وقتی چیزی من جمیع الجها مجهول شد دیگر معلومی موجود نیست تا بتوان بوسیله قیاس با آن پی به مجهول برد .

این اولین رتبه از مقام کنز مخفی بود که شناسائی آن یعنی معرفت ذات الهی برای احدی مقدور نیست .

جمال اقدس الهی در لوح معروف به حمد مقدس در مورد عجز عقول بشری از عرفان ذات پروردگار میفرمایند :

(.) چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئون قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الهی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود ، صد هزار موسی در طور طلب به ندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سما قرب از اصفای کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل به طور تقدیس و تنزیه در مکن ذات خود بوده و لا یزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود)

ثانی رتبه کنز مخفی رتبه واحدیت است که عالم اسما و صفات است . در عالم واحدیت حق تجلی ذات خود را در مرایای اسما و صفات مشاهده مینماید . بعبارة آخری حق که از پس پرده احدیت بیرون آمد عالم اسما و صفات شروع شد .

بیرون آمدن از قلیم تقدس

تجلی کرد بر آفاق و انفس

بهر آئینه‌ئی بنمود روئی

بهر جا خاست از وی گفتگوئی

از جمله اسما اسم عظیم است که صفت مشبیه است . این کلمه دلالت بر روشنی دارد یکی علم که مفهوم یا حقیقت خاص مستقلی است و دیگری آن کسی که دارای این علم است در حالیکه در عالم احدیت بحثی از صفت و اسم نبود .

البته مراد این نیست که در مقام واحدیت اسما و صفات مجزا از ذات باشند بلکه صفت در این مقام عین ذات است فی المثل وقتی که گفته میشود خداوند عالم است ، مقصود این است که ذات حق علم صرف است ، نه آنکه ذاتی باشد که متعلق بنام علم داشته باشد چه اگر قائل به انفصال شویم لازم میآید که ذات پروردگار مرکب باشد و شیئی مرکب در وجود و تحقق خود احتیاج به اجزایش دارد و چون احتیاج بمیان آید از رتبه خدائی هبوط میکند چه که خداوند غنی بالذات است گذشته از این ترکیب و تحلیل از خصائص ماده است و این مسلم است که ذات الهی در عالم تحیز نبوده و منزله از شئون مادی است .

کلمه احد دلالت بر یکتائی داشت ولی کلمه واحد اسم فاعل است یعنی ذات دارای وحدت . لهذا چون در رتبه دوم ذات الهی به قید اسما و صفات تلقی میشود میسوم به عالم واحدیت میباشد ، یعنی عالم تجلی ذات در مرایای اسما و صفات .

حضرت عبدالهبا جل شانه در باره مقامین احدیت و واحدیت در لوح جناب محب علی میرزای شیرازی میفرمایند :

(. نور حقیقت چون در زجاجه احدیت اشراق نمود عاشق و معشوق دست در آغوش گشتند و احدیت حکمش چنان نافذ و قاطع که گوئی معشوق بود نه عاشق یا عاشق بود نه معشوق و اسما و صفات و تشخصات و تعینات

ونسب و افاضات شئون ذات بودند بنحو اشرف
بکمال بساطت و وحدت و چون آن نور هویت
در زجاجه واحدیت جلوه فرمود اسما^۱ و صفات
پدیدار گشت و صور علمیه الهی اعیان ممکنات
نمودار گردید (۱) .

از مقام احدیت به فیض اقدس و از رتبه
واحدیت به فیض مقدس نیز تعبیر نموده اند
چنانکه قیصری در مقدمه شرح فصوص الحکم فرموده
است که (فان الغیض الالهی ینقسم بالغیض
الاقدم و الغیض المقدس و بالاول یحصل الاعیان
الثابتة و استعداداتها الاصلیه فی العلم و
بالثانی یحصل تلك الاعیان فی الخارج) .

ای که در ظاهر مظاهر آشکار کرده ای
سر پنهان هویت راهبید اکرده ای

تا بود در واحدیت مرا حد را فتح با رب
از تجلی اول و افتح اسما^۲ کرده ای

اولاً " از فیض اقدس قابلیت وجود

داده وز فیض مقدس بذل آلاء کرده ای

فیض اقدس که بنامهای قضا^۳ ازلی و مقام

جلا^۴ و کتم بطون و خفا و مرتبت غیب الغیب و ب

نیز خوانده میشود عبارت از ثبوت اشیا^۵ است

در علم حق و فیض مقدس که از آن به اسامی وجود

منبسط و هویت ساریه و مقام استجلا^۶ و نفس

رحمانی نیز یاد نموده اند عبارت از تحقق اشیا^۷

است در عالم عین .

در اینجا مشکلی بروز مینماید و آن عبارت

از اینست که بیان شد خداوند عالم است لکن

در حالی که معلومی موجود نیست حق به چه

چیزی عالم است ، این علم باید موردی داشته

باشد معلومات حق چیست ، عالم به معدوم که

نمیتوان شد زیرا که علم به عدم تعلق نمیگیرد

بعبارة اخری بیان شد که در مقام واحدیت

خداوند عالم است و علمهم منفک از ذات نیست

یعنی صفت در این رتبه عین ذات است پس

معلوم حق کیست یا چیست . میگویند خداوند

رازق است ولی اگر مرزوقی نباشد حق چگونه

رازق تواند بود . عالم بدون معلوم و رازق بسی

مرزوق و خالق بدون مخلوق که مفهومی ندارد .

عرفا و متصوفه به زعم خود این مشکل را حل

کردند یعنی برای رفع این نقیصه گفتند که

معلومات حق در رتبه واحدیت اعیان ثابت

هستند . باید تجسس نمود که مقصود صوفیه

از اعیان ثابت چیست .

اعیان جمع عین است بزرگان و برادران هم

چشمان و ذاتها را گویند و اعیان در فلسفه بمعنی

خارج است وجود در اعیان یعنی وجود در خارج

و بطور کلی موجودات خارجی را اعم از جواهر و

اعراض اعیان گویند . در اصطلاح سالکان اعیان

صور علمیه را گویند و در اصطلاح حکما ماهیات

اشیا^۸ را نامند . اصطلاح اعیان ثابت از

اصطلاحات اصیل فلسفی نیست لکن منشاء آن

در کلمات افلاطون و پیروانش که قائل بمثل نوریه

و صور علمیه بودند دید میشود این اصطلاح

در اثنای گذشت زمان تحولات خاصی پیدا

کرده و در کلمات متکلمان بصورت ثبوت ازلیه

و در سخنان عرفا بصورت صور علمیه و کونین (۲)

در آمده است و همین اصطلاح را نیز فلاسفه

اسلامی مورد توجه قرار داده و بکار برده اند .

سید شریف (۴) در تعریفات گوید :

(اعیان ثابت در کلمات عرفا بمعنای

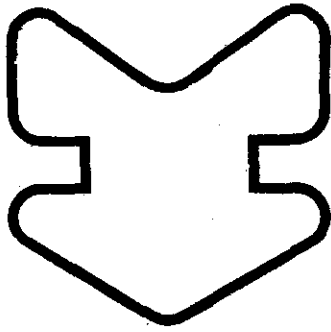
۳ - مراد اعیان ثابت است .

۴ - شریف الدین علی بن محمد بن علی بن علی بن علی

الحسینی الجرجانی معروف به سید شریف .

۱ - صفحه ۱۶ مائده آسمانی جلد پنجم .

۲ - دیوان حسین منصور حلاج .



۲- مقام محبت :

حضرت مولی‌الوری در لوح کنز اشاره فرموده اند
که مقام محبت فوق عالم احصاء و بیان طاثر است
و سالکین سهیل عرفان و متمسکین بحور ایمان
بجهتی خاص در این مقام سکوت اختیار نمودند
و لب نگشودند زیرا عشق و محبتی که حق قبل از
ظهور کائنات و موجودات به جمال خود میبخت که
سرچشمه جمیع محبتها و عشقها شد، عین ذات حق
بود و انفضالی بین محبت و ذات احدیت نبود
و این مبرهن است که ذات الهی لم یزل مقدس از عرفا
ولا یزال منزّه از توصیف و بیان بود و هست و اگر
ارجل عقول انسانی قرون متعادی در برپه شناسایی
ذات احدیت سالک گردند شهری طی ننمایند .
هرچه گویم عشق را وصف و بیان

چون به عشق آیم خجل مانم از آن
معهدا برخی از عرفا مقامات محبت را در
چهار رتبه منحصر دانسته اند و حضرت عبدالبهاء

حقایق ممکنات است در علم حق تعالی و معیاری
دیگر صور ممکنات را در علم حق که حقایق موجودات
است اعیان ثابتة گویند (۱)

حکما کلیات را ماهیات و حقایق و جزئیات
آنها را هویات نامند و بنا بر این ماهیات عبارت
از صور کلیه اسمائیه اند که متمسکین در حضرت علم اند
و بواسطه فیض اقدس اعیان ثابتة و استعدادات
اصلی آنها در علم حاصل میشوند و بواسطه
فیض مقدس آن اعیان در خارج تحصیل مییابند (۲)
بنا بر این اعیان ثابتة عارفان همان نقشی
را در وجود دارد که مثل افلاطونی و عقول و نفوس
طولیة فلاسفه مشاء دارند .

بعضی از متکلمین حد فاصلی میان موجودات
و معدومات قائل بوده و گویند ممکنات قبل از
وجود نه معدومند و نه موجود بلکه ثابت اند .

بنا بر این مقصود آنها از اصطلاح اعیان
ثابتة و ثابتات واسطه میان وجود و عدم است .
اعیان ثابتة را موجودات ذهنیه نیز میگویند زیرا
دارای ثبوت ذهنی هستند نه وجود عینی مانند
زمان که موجودی ذهنی است و وجود خارجی ندارد .

حضرت عبدالبهاء جل شانه در یکی از
الواح میفرمایند : (زمان ثبوت دارد ولی
وجود ندارد) . و بالجمله صوفیه معتقدند
که اعیان ثابتة صور علمیه الهیه بودند که راحه
وجود عینی استشمام ننموده و صرفاً " بوجود علمی
موجود شدند .

گویند وجود خارجی منشأ اثر است و یا اشیا در
خارج منشأ اثرند و یا آثار وجودی اشیا منوط به وجود
خارجی و عینی آنها است (فرهنگ علوم عقلی صفحه
۲۴۴)
۴- صفحه ۱۰۳ مائده آسمانی مجلد ثانی .

۱- تعریفات جرجانی صفحه ۱۹ .

۲- شرح فصوص الحکم قیصری و شرح گلشن راز .

۳- کلمه خارج در فلسفه در مقابل ذهن است چنانکه

عز سلطانہ مراتب محبت را درینج رتبه قلمداد فرموده اند .

و اما آن محبت یا از مقام جمع به جمع است و آن عبارت از مقامی است که ذات احدیت بدون توسط مرایا و مجالی موجودات بجمال خود عشق مییافت و این ظهور و تجلی ذات است در نفس ذات . در این مقام حقایق عاشقین در کتم عدم مستور ولی ذات احدیت رایت عشق و محبت پرافراشته است .

و این محبت از مقام جمع به تفصیل است و این مقامی است که حق انوار جمال خود را در مظاهر بی شمار و مرایای کائنات مشاهده مینماید یعنی در این مقام آیات و نشانه های عشق الهی در مجالی موجودات عیان گردیده و آن ذات یگانه تصویر طلعت خود را در این مجالی ملاحظه فرماید .

تا که عشق نهان نشد پیدا

اثری از جهان نشد پیدا

تا دل از سوز نار عشق نسوخت

پرتو نور جان نشد پیدا

کنت کنز ابیان این نکته است

آه کین نکته دان نشد پیدا

عشق تا جلوه بدیع نکرد

زین معانی بیان نشد پیدا

و این محبت و میل روحانی از مقام تفصیل به تفصیل است و این مرتبه ای است که میفرماید (سنویہ آیاتنا فی الافاق) . یعنی نفوس بشری لیمان جمال مطلق را در مرایای ممکنات و تجلیات انوار فجر ربانی را در مظاهر کائنات مشاهده مینماید .

در این مقام هر چه عشاق الهی در موجودات

نظر مینمایند جز حق وجودی نمیبینند و نشانه ای جز آیات توحید نمیبینند . این مقام را اصطلاح عرفا به توحید شهودی تعبیر شده است به این معنی که مجرد و بان حضرت احدیت بهره چه که نظر میافکنند آنرا دلیل و آیتی بر توحید حق مبینند . صوفیه معتقدند که تمام جهان جلوه گاه جمال خداوند است و هر یک از کائنات بمثابة آئینه ای است که عکس آن معشوق روحانی را منعکس مینماید الا ای گوهر بحر مصفا

که در عالم توئی پنهان و پیدا

برای جلوه عشق جهان نسوز

بسی آئینه ها کردی زاشیا (۲)

و این حب و عشق از مقام تفصیل به جمع است و این رتبه ای است که عشاق آن ذات یگانه جمال معشوق را منزه از وسائل و میرا از مرایا و مجالی مشاهده مینمایند . یعنی در این مقام محبان طلعت محبوب از تکثر وجود به واحد حقیقی پی برند و مطلقا " بحق ناظر گردند و چنان مجرد و بان جمال قدیم شوند و مستغرق لمعات آن آفتاب سلطان احدیه گردند که از عالم و ما فیها بی خبر شوند ، و فرموده مبارک حضرت مولی الوری " از قطره فانی به بحر باقی راجع گردند " .

و اما پنجمین رتبه مراتب محبت یعنی رتبه که حضرت عبدالبها " عز اسمعلا علی آنرا بقاید صوفیه اضافه فرموده اند عبارت از میل روحانی و محبت واقعی مجتذ بین جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود که این مقام از رتبه محبت جمع به جمع حکایت نماید . سالک در این مقام لواحق آن شمس احدیت را از مشرق جمال خود مشرق بیند و از فقرات بفتنای بخت فائز شود و جمال خود را در جمال حق فانی نگرد و جمال حق

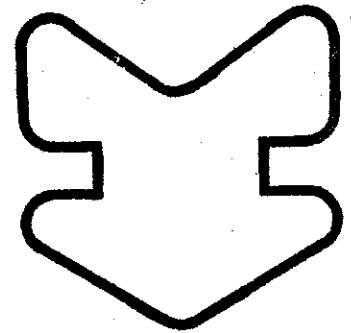
۲- ترجیع بند پنجم حسین منصور حلاج .

۱- ترجیع بند حسین منصور حلاج .

رادرجمال خود باقی یابد . در باره این مقام جمال قدیم عزکبریا در کلمات مبارکه مکتوبه پایین کلمات علیا ترنم فرموده اند . قوله الاحلی :

(ادخل يدك في جيبی لارفع راءسی عن جیبك مشرقا مهیثا) . وحضرت رسول اکرم باین بیانات عظمی تغنی فرموده اند که : (لی مع الله حالات هوا ناوانا هوا لاهوهو وانا نا (۱) .

باری این مقام منبع در رتبه اول مختص بمظاهر قدسیه الهیه است که انوار طلع مشرق لا نهاییه بر کائنات مشرق و لایح است و در رتبه ثانی مربوط است به انفس مجردة انسانیه و صدور ملکوتیه که تجلیات مقام مذکور از شمس مظاهر مقدسه الهیه در مرآت قلوب صافیه ایشان تجلی نموده است .



۳- مقام خلقت :

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح میفرماید
(..... بدانکه خلقت بر دو قسم است ، خلق

- ۱- این حدیث بهانه مختلف روایت گردیده از جمله علامه فیض کاشانی آنرا در کتاب کلمات مکتوبه خود بروایت از حضرت صادق ذکر کرده است .
 - ۲- صفحه ۱۴۰ مکاتیب عبدالبهاء
- مجلد ثانی .

جسمانی و خلق روحانی (۰۰) (۲) مقصود از خلق جسمانی تحقق اشیاء است به فیض وجود و لکن مراد از خلقت روحانی ترقی در مراتب وجود و کسب فضائل و کمالات رحمانی و تربیت حقایق انسانی است و این مقامی است که تعلق به آفرینش ارواح مقدسه در هیاکل انسانی دارد و تحقیقش منوط است بظهور مظاهر مقدسه الهیه در عالم کونیه . فرد انسانی در اثر خلق روحانی تولد جدید یابد گویی از عالم اموات بعالم روح و حیات قدیم نهاده و نفسی که از این مقام محجوب ماند از سببین محسوب است و لولاینکه بظواهر دارای حیات و حرکت باشد چنانکه در قرآن کریم در باره حمزه سیدالشهدا^ع عم رسول خدا و ابوجهل این آیه نازل گردید که : (اومن کان میتا فاحییناه وجعلناله نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها) (۳) . چون حمزه بحضرت رسول (ص) مؤمن گردید حیات روحانی بوی اعطاشد و منظور از شخصی که قادر بخرج از ظلمت نبود ابوجهل است که چون فاقد حیات ایمانی بود در زمیره اموات محسوب گردید . عرفا و صوفیه از نظر اعتقاد به خلقت ماهیات و کائنات بدو دسته تقسیم شده اند . برخی از ایشان معتقدند که موجودات و کائنات مجعول (۴) و مخلوق نیستند و الهی نیز در اثبات این قول ارائه نموده اند . از جمله دلائل آنکه گفته اند : لزوم ذاتی

- ۳- سوره الانعام .
- ۴- جعل بمعنی نهادن و آفریدن و گردانیدن و اعطاکردن آمده است و در اصطلاح فلاسفه عبارت از اثر خاص فاعل است که مناسب با معنای آفریدن میباشد .

مخلوقات و مجعولات حدوث است و حسادت آن است که متصف بعدم (۱) باشد، یعنی قبلاً نبوده و بعد مکنون گردد. ماهیات و اعیان لم یزل در علم حضرت احدیت بوده اند چه که مذکور شد صفات حق عین ذات هستند و نیز علم بی معلوم تحقق نیابد لهذا اگر گفته شود که ماهیات و قابلیات حادث و مخلوق اند لازم می آید که زمانی نبوده و بعد ایجاد شده باشند در این صورت سلب علم از خداوند قبل از خلق حقایق و ماهیات امریست تعبدی و اجباری و این کفری است صریح و آشکار.

دلیل ثانی که ما قلم نموده اند آنست که گفته اند اگر کائنات خلق و جعل شده باشند ناچار باید معتقد بظلم و جور در خلقت خداوند شویم چه که سرشتی بر سعادت و کینونتی بر شقاوت آفریده شده است و همه موجودات از فیض وجود به یکسان و یک نسبت بهره نبرده اند در این صورت مخلوقات مسئول سعید و شقی بودن خود نیستند.

بهر تقدیر این دسته از صوفیه به ادگه مذکوره و براهین دیگر معتقد گردیده اند که کائنات و حقایق مجعول و مخلوق نیستند بلکه لم یزل در مراتب علم الهی بنحو ساطت و وحدت وجود موجود بوده و از شئون ترکیب و کثرت بری بوده چه که وجود کثرت در ذات احدیت مدلل بر احتیاج و نقص است و حق منزله از این شئون است.

ولکن برخی دیگر از طایفه گلشن عرفان بر آنند که علم الهی مستلزم و تابع معلومات نبوده و نیست و معتقد بخلق کائنات میباشند و در اثبات این مقوله دلائلی چند ابراز داشته :

اول آنکه گفته اند جمیع اسما و صفات الهی از قبیل علیم و سمیع و بصیر و غیره در مقام احدیت عین ذاتند چه اگر بین صفات و ذات حق انفصالی موجود بود بیش از دو حالت متصور نبود، یا اسما و صفات جزء ذات بودند یا خارج ذات. اگر جزء ذات بودند در ذات حق ترکیب لازم می آمد و از قبیل بیان شد که این گفته باطل است و ذات احدیت مرکب نمیباشد و اگر خارج از ذات بودند تعدد قدماء لزوم مییافت یعنی باید بتعداد ماهیات و اعیان قدیم وجود می داشت که این مطلب نیز قابل پذیرش نیست پس مبرهن گشت که در مرتبه احدیت چنانکه از قبیل مذکور گردیده بود صفات عین ذات هستند و این مسلم است که معرفت ذات الهی برای احدی مقدور نبوده و هیچ نفسی تاکنون به شناسائی آن قادر نگردیده است. بنا بر این معرفت صفات حق نیز که عین ذاتند مستحیل و محال است واحدی الی یومنا هذایی نبرده است که علم حق به اشیا چگونه است آیا مستدعی معلومات است یا نه.

دلیل ثانی اینکه گفته اند: اگر علم حق مستدعی معلومات بود چون علم حق عین ذات است و تهاین و تغایری بین آن و موجود نیست ناچار از قبول این مطلب بودیم که ذات حق نیز مستدعی و مقتضی معلومات باشد و این مطلب مردود است زیرا طلب و اقتضا حاکی از احتیاج است و احتیاج صفت امکان است نه وجوب و حق تعالی غنی بالذات است.

دلیل ثالث آنکه بیان نموده اند، مخلوقات و مجعولات سعید و شقی خلق نشده اند و خداوند در خلقت موجودات ظلم و جور روا نداشته

است بلکه هر يك از كائنات به اقتضای خود کینونتی را پذیرا شده و رتبه بی از وجود را قبول نموده اند .

حضرت عبدالبهاء روحی لعنیه الفدادر باره این مطلب میفرمایند :

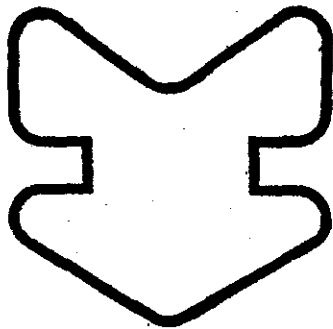
(. . . .) در شمس و اشعه آن ملاحظه نمائید که نسبت افاضه و فعل او بجمیع اشعه یکسان است و لکن اشعه بطلب و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ در و از شمس مفرگزیده است و بعضی در قریب و حول شمس طائف گشته اند . . . (۱) مراد اینست که هر يك از حقایق و قابلیتات که از وجود علمی و معالِم وجود عینی قدام نهادند ذات خود را بروز دادند و حق مسئول نیک بود و مخلوقات نیست . باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خشن گوا اینکه اصولاً در عالم وجود بد و شر موجود نیست و بفرموده حضرت عبدالبهاء در کتابت مفاوضات ، شراز اعدام است زیرا که خوبی عبارت از رسیدن بدرجه کمال است ، بنابراین هم گل خوب موجود است و هم خار خوب ، و لکن چون مقام مقایسه پیش میآید بدی و نیکی ظاهر میشود . مثلاً میگویند گل نسبت به خار خوبست لذا بد مطلق در عالم موجود نیست و همه موجودات در ره کمال گام بر میدارند .

باری دسته اخیر از متصوفه اعتقادشان بر اینست که کائنات مخلوق و مجعولند و در باره خلقت معتقدند که منشاء موجودات هیولای اولی است . یعنی میگویند مبداء عالم عین عبارت است از هیولای و صورت (۱) . هیولای

جنبه مقبولیت دارد و صورت جنبه قابلیت ، مثلاً یک قطعه چوب را میتوان بد و قطعه تقسیم کرد این استعداد قبول در قطعه شدن را مقبولیت گویند و شکلی را که آن چوب پس از شکستن بخود میگیرد قابلیت نامند . هیولای و صورت همیشه ملازم یکدیگرند و یکی بدون دیگری تحقق نمییابد اعیان و حقایقی که در علم حق بودند از

وجود علمی بوجود عینی راه یافتند ، یعنی در ظل اتحاد هیولای و صورت کائنات خلقت یافتند و موجود شدند . عرفا و صوفیه معتقدند که این خلقت کماکان ادامه خواهد داشت تا وقتی که هیولای اولی به تمام معنی از قوه به فعل بیاید آنوقت دوره بلوغ عالم فرا رسیده است و زمانی است که بساط خلقت مادی برچیده میشود زیرا دیگر هیولای موجود نیست که از قوه به فعل نگراشیده باشد و معتقیده اهل تصوف در آن زمان بساط عالم بعد یعنی قیامت گسترده میشود .



۴- مقام عرفان :

آخرین مقام از مقامات اربعه مذکوره در این حدیث شریف مقام عرفانست . البته مراد از

۱ - فلاسفه قدیم ماده را هیولای اولی و هیولای صورت مینامیدند .

۱ - صفحه ۳۸ مکاتیب جلد سوم .

عرفان معرفت ذات احدیت نیست چه که از حیثی امکان خارج است و قابل ادراک نیست زیرا ادراک هر شیئی مرتکن بر دو رکن است . رکن اول - احاطه است باین معنی که انسان به سراسر شناختن يك شیئی باید به آن محیط گردد یعنی کیفیات عوارض و اثراتش را بشناسد .

انسان من حیث جمیع الاعضاء موجودی است متناهی و محدود . مثلاً "چشم بشر تا حد معینی قادر بر دیدن اجسام و تشخیص آنها از یکدیگر است و اگر فاصله جسمی از چشم انسان از آن حد معین تجاوز کند از نظر دید انسانی قابل رویت نخواهد بود . بنا بر این چشم انسان محدود است . همچنین گوش انسان نیز عضو است محدود چه که قادر بر شنیدن جمیع اصوات و صداها نیست بلکه تا يك فاصله معین میتواند صداها را بشنود و هر قدر شنونده از منبع صوت دور شود صدا ضعیف تر میگردد و بعدی که دیگر قابل شنیدن نخواهد بود یعنی گوش در آن فاصله قادر بر استماع نیست آزمایشهای متعدد منتج باین مطلب گردیده است که گوش انسان صرفاً "صوتها سی را میشنود" بشنود که تواتر (فرکانس) آنها بین ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ باشد یا بعبارت دیگر زمان تناوب آنها بین $\frac{1}{20}$ تا $\frac{1}{20000}$ ثانیه باشد . بنا بر این گوش انسان نیز عضو است محدود . هیفتور قوای عقلیه و سایر جوارح و ارکان انسان محدود میباشد در حالیکه ذات باری تعالی نامحدود و غیر متناهی است . در اینصورت چگونه ممکنست که محدود به نامحدود و متناهی به نامتناهی احاطه یابد و آنرا ادراک نماید . انسان حتی بشناخت

کوچکترین ذره‌ئی از موجودات و کائنات عالم که اینبفی و بلیق نائل نگردد دیده است تا چهره سد با ادراک ذات پروردگار که خالق آنهاست . رکن ثانی و طریق دیگر عرفان و شناسائی مشا و معالمت است و آن عبارت از اینست که بین دو شیئی که یکی برای انسان معلوم و دیگری مجهول شیئی که یکی برای انسان و دیگری مجهول است تشابهی موجود باشد و فرد بوسیله آن وجه شبه شیئی مجهول را بشناسد . البته از این طریق فقط شناسائی جزئی حاصل میشود نه کلی باید بین مشبه و مشبه به رابطه‌ئی موجود باشد که آن رابطه عبارت از يك نوع کیفیت است ، مثلاً میگویند : حسین شیر میدان شجاعت است در این جمله حسین را صرفاً "از نظر شجاعت و دلیری به شیر تشبیه کرده اند نه از جهات دیگر . یعنی شجاعت کیفیتی است که بین حسین و شیر بعنوان وجه شبه مطرح گردیده است . وجه شبه همیشه از کیفیات است و کیفیت از جمله اعراض است . عرض آنست که قائم بالذات نباشد بلکه در وجود متکی بغير باشد که آن غیر را جوهر گویند مثلاً "بوی گل عرضی از اعراض است که در وجود متکی بگل است چه اگر گل نباشد بوی گل نیز موجود نخواهد بود حال اگر بگوئیم که میتوان خداوند را به شیئی تشبیه کرد لازم میآید که يك کیفیت هم در خداوند وهم در آن شیئی موجود باشد و حال آنکه کیفیت چنانکه مذکور شد عرضی است و عرضی از جمله شئون عالم امکان است چه اگر در ذات احدیت اعراض موجود باشند وجوه ترکیب در ذات حق لزوم مییابد و ترکیب علامت احتیاج و فقر است و خداوند واجب الوجود (ر)

آن بدون قید و وصف و شرط باشد .

۱- واجب الوجود یا واجب بالذات یعنی موجودی من حیث الذات مصداق موجودیت باشد و موجودیت

است یعنی در وجود خود بدیگری احتیاج ندارد بلکه جمیع کائنات محتاج به حقند ، مثلاً "روشنی هرچیز بنور است اما نور بذاته روشن است - همینطور وجود هر کائناتی محتاج بخداوند است ولی خداوند فی الوجود قائم بالذات است - لهذا معرفت ذات احدیت امری است مستحیل و محال .

حضرت عبدالبهاء "روحی لعنایاته الفدا میفرماید :

(. . . .) بدان ای سالک سبیل هدی که ابواب معرفت کنه ذات حق مسدود است بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز عنکبوت اوهام بر اعصاب عرفان حقیقت عزیز علام نتند و پشه خالک پیرامن عقاب افلاک نگرد . . .) (۱) . بلکه مقصود از عرفان در این حدیث فخیم معرفت مشارق صفات احدیه و مطالع عزیز سبحانیه است که اسماء و صفات الهی در مرایای هیاکل ایشان تابان و درخشان است .

در خاتمه برای بیان معتقد اهل بهاء در این خصوص بجاست عین بیانات حضرت عبدالبهاء

درج گردد (۲) :
" ای سالک سبیل محبوب بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی ذکر مراتب ظهور و بطون حق است در اعراض حقیقت که مشارق عز هویتند مثلاً قبل از اشتعال و ظهور نار احدیه بنفسها لنفسها در هویت غیب مظاهر کلیه است . آن مقام کنز مخفی است و چون آن شجره مبارکه بنفسها لنفسها مشتمل گردد و آن نار موقد ^{حقیقت} ربانیه بذاتها لذاتها برافروزد آن مقام (فاحشانه) ان اعراف است) و چون از مشرق ابداع به جمیع اسماء و صفات نامتناهیة الهیه بر امکان و لامکان مشرق گردد آن مقام ظهور خلق بدیع و صنع جدید است که مقام (فخلقت الخلق است) و چون نفوس مقدسه حجابات کل عوالم و سبحات کل مراتب را خرق نمایند و بمقام مشاهده و لقا بشتابند و معرفان مظهر ظهور مشرف آیند و بظهور آیه الله الکبری فی الافئده فائز شوند در آن وقت طلت خلق ممکنات که عرفان حق است مشهود گردد . "

۱ - صفحه ۴۴ مکاتیب عبدالبهاء جلد ثانی .

۲ - مکاتیب جلد ثانی صفحه ۵۰ .

صمیمی بود! شوخی نبود!

"... انسان صمیمی بود، آنچه بود صمیمی بود، ابد آهیچ زوایدی نداشت، همه اش صمیمی بود. مثلاً اگر انسان را وصف می نمود در قلبش بیشتر وصف می کرد. اگر با انسانی الفت می نمود در قلبش بیشتر الفت می نمود.

صمیمی بود! شوخی نبود! اگر از انسانی مگدومی شد نمی توانست با او حرف بزند، می لوزید. عریب است ..."

از خطابه مبارکه حضرت عبدالبها
مورخه ۲۴ ژانویه ۱۹۱۴ در
رئای ابوالفضائل.

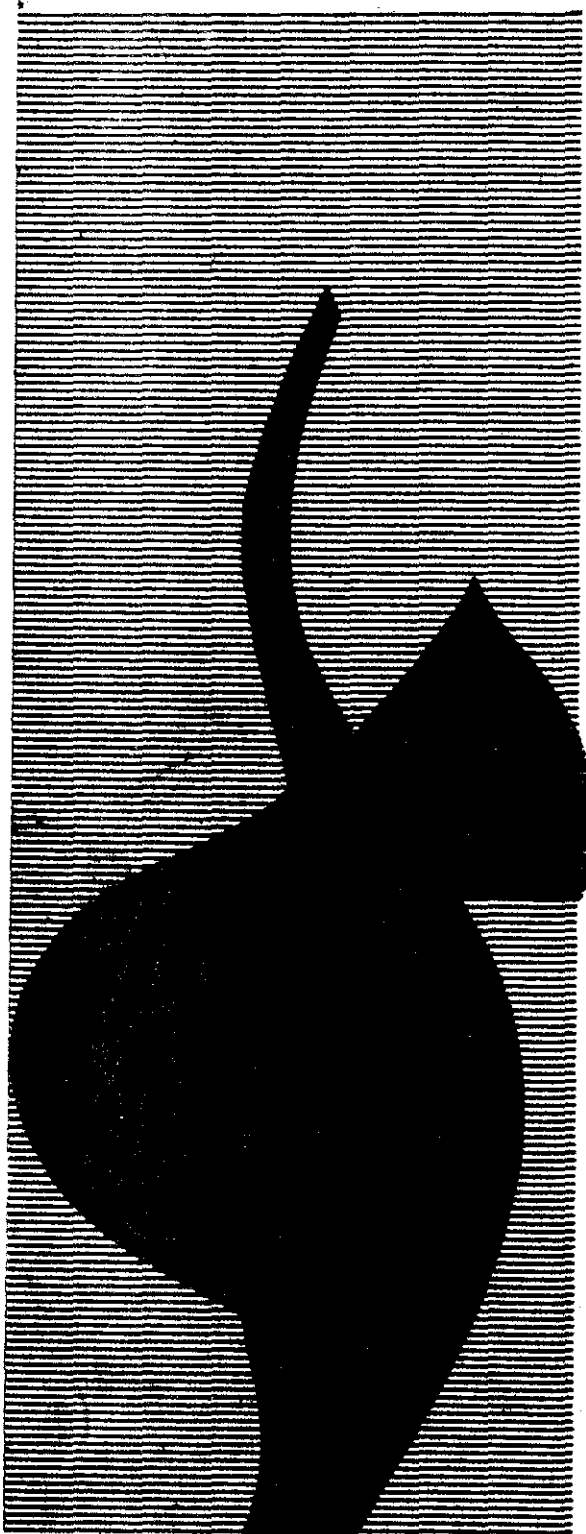
انتخاب دکتر علمبراد داودی

زان باده که ریخت باده پیمای الست
آن کیست که ساغری ندارد در دست
دردی کش پیمانۀ عشقیم همسه
من مست و تو مست و جام مست و می مست

دی ساقی زیبا رخ فرخنده بهم
پسود زخمخانه توحید میم
این وجد و نشاط و شادی و ولوله را
مرهون شراب روح افزای بهم

در مدّ هب عشق شمع و پروانه یکست
در و حرم و کعبه و بتخانه یکست
اعراض و جواهر و معانی و صور
چونان صد فند و در یکدانه یکست

" مصباح "



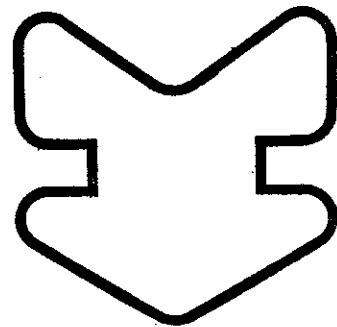
تصادف یا اراده

ممتدی شد . بسیاری از زیست شناسان (بیولوگها) این فرضیه را با دلایل واضح رد کردند . در آخرین دفعه یکی از استادان گسه او هم مثل مؤلف کتاب در انستیتو پاستور کار میکنند . علت پیدایش را اراده غیبی تلقی کرد . این نامه برای تشکرها و نوشته شده که از فرانسه ترجمه کردم . چون مطلب بسیار مهم بود حواشی نیز برای آن نوشتم که بهتر موضوع مفهوم گردد .

دکتر مصباح

● سال گذشته جایزه نوبل نصیب یکی از دانشمندان فرانسه که در موضوع جهش بگفتی با کتریها کشفیاتی کرده بود گردید . در همان سال کتابی منتشر ساخت موسوم به تصادف و لزومیت در آنجا فرضیه ای بنیاد کرده بود که ایجاب اولین مولکول حیاتی بواسطه تصادف بعمل آمده از طرفی شهرت این مرد دانشمند و از طرف دیگر مساعدت محیط برای قبول این فرضیه ای کتاب انعکاس زیادی پیدا کرد و مورد مباحثات

در حقیقت انتشار کتاب تصادف و لزومیت آینده را ما را با غبار کدورت شدید تیره ساخته بود . چه استنتاج این کتاب که بسیار ماهرانه نوشته شده نه تنها در دیده بصیر بر اساس متین قرار نداشت بلکه سد محکمی برای پیشرفت علم بنظر میرسید . دانش که باید در میدان مکاشفات طی مسافت نماید و دائم در سیر و حرکت کشف حقایق کند و بی بلطائف و دقایق برد . استماع بیانات شعا زنگ غمرا از چهره ی ما زدود . این است که از طرف خود و کسانی که علم را یکی از بهترین طرقات برای کشف حقیقت میدانند از شما تشکر میکنم که این مانع را برداشتید و مردم را برای تجسس آزاد گذاشتید .



پرفسور گرامی :

چند شب پیش من وهمسرم با نهایت سرور بحث بیولوژی شما را در تلویزیون ملاحظه کردیم و از نتیجه صحیح و مناسبی که اخذ فرموده بودید بسیار محظوظ شدیم .

موضوع علت غائی خلقت و وجود مشیت اولیه همه وقت محل بحث های طولانی بوده. علمای قرن نوزدهم که تازه از موهومات و خرافاتی که بعلت عدم ادراک حقایق کتب مقدسه احداث شده بود رهایی یافته فروضی بر روی مشاهدات سطحی خود بنیاد کردند که با افکار عمیق و آزاد قرن بیستم موافقت نمی کرد. امروز اغلب فلاسفه و علمای شایع الصیت باین نتیجه رسیده اند که قوه مرموز و مستعری این دستگاه خلقت را بحرکت آورده و میگرداند. در نتیجه موجودات زنده مشکله را از ابتدای پیدایش در روی زمین بطرف تکامل سوق میدهد تا بانسان که صورت کامل خلقت است برساند. برگسون Bergson و تیلارد و شاردن Teillard De Chardin فیلسوف و حیات شناس که هر دو از نوابع کم نظیرند غیر منصفانه (۱) مورد ملامت قرار گرفته اند.

۱ - در همان کتاب تنقیداتی راجع بفسوف متینه این دو دانشمند بعمل آمده بود.

۳ - در شب های تار هر کس نظرش بد و نوار شیری رنگ آسمان افتاده که از مشرق بمغرب ادامه دارد. فرضیه هائی راجع باین کمربند که گرد فلک پیچیده شده بنیاد نهاده اند و تحقیقات امروزه دیگر فروض نیست. حقایق سی است که عقول نوابع را بیبهت و حیرت افکنده و چنان سرگردان ساخته که دیگر مجال فروض و ایهیه باقی نگذارده. در حواشی این نوار که چون خط استوا گرد آسمان حلقه زده کرده است دیده میشود مانند خورشید که جزئی از اجزای کمترین آن توده بخاری است. . . . محیط این نوار . . . ۲۰۰۰۰ سال نوری است و سه ملیون

در صورتیکه فروض آنها بر حسب نقطه اتکا و دیدگاه هر یک بنوبه خود کاملاً قابل دفاع است. با همه این تفصیل ما طریقه حیات شناس بزرگ معاصر ژان رستان Jean Rostand را مرجع میدانیم چه این بزرگوار در حالی که اسرار حیات را در نهایت وضوح و پیدایش فکر و تکلم را در انسان بطور مشروح مورد بحث و مذاقه قرار میدهد خواننده و شنونده را در اخذ نتیجه آزاد میگذارد تا هر یک بر حسب درجه استعداد و با وجهه نظری که باین مسائل ناظر است قضاوت نماید اما خود او چون هنوز در طی طریق است و در دامنه جبال شامخ علم در صعود هر قدر بالا ترمیرود افق مجهولات را وسیع تر مشاهده مینماید و بتجربش افزوده میگردد.

نه کشف کهکشانیهای (۳) فضای
لا یتناهی و نه تحقیق اسرار موجودات بی نهایت

سال لازم است که یک دوره دوران نماید. ولی این تنها صورتی نیست که در آسمان مشاهده میگردد، امروزه یک ملیون از این نوارها که هر یک را گالاکسی Galaxie مینامیم کشف گردیده که هر یک از دیگری تقریباً دو ملیون سال نوری فاصله دارند. برای پیدایش این کهکشانیها فرضیهها شده که بر پایه محکمی قرار ندارد. فرضیه لا پلاس و کانت که مورد واقع شد نبود و باره با تغییراتی که با معلومات علمی امروز موافق تر است نزد یک تر بحقیقت مییابد. در هر صورت پیدایش این گالاکسیها و وجود آوردن کرات دیگر و زمین رفتن هر یک قبل از آنکه کرات دیگر بوجود آرند تمام مطابق نظم و ناموس طبیعی است.

کوچک توانستند باب این سر مکتوم را مفتوح نمایند .

در نتیجه این اکتشافات بیولوژی وحدت حیات از ویروس (۱) Virus يك ملكولى تا انسان محقق گردید و جمیع علمای زیست شناس

اعلام داشتند که با وجود پیچیدگی و آشفتگی کیفیت تکامل موجودات متشکله زنده فقط از طریق جهش بگتی اختلاف حاصل کرده بنشوو نمای خود ادامه میدهند. بطوریکه معلوم میگردد علت تکامل حرکت جوهری است که در نفس حیا

۱ - در حرارت و اشتعال این گالاکسی ها وجود عناصر شبیه بمدار زمین غیر قابل تصور است شاید عنصر نئیدروژن که ساده ترین عناصر است و از یک هسته و یک الکترون تشکیل شده در حواشی گالاکسی و کراتی شبیه بخورشید که یکی از کوچکترین کرات آن است وجود داشته باشد . از این خمیر اولیه گالاکسی ها کرات عظیمی مثل کره خورشید که آبها و امهات کرات دیگرند متولد میشوند . در اینجا نیز کراته نظرانی چند خواسته اند با فرضیات خود تصادف و انتخاب طبیعی را موجد احداث این منظومه های محیر العقول بدانند ولی در قرن بیستم علمای وسیع النظر مستستی و نادرستی فروتن گذشته را بنظر حقارت نگریسته جز با نظر بهت و حیرانی باین صنع الهی دیده نند و ولی لب از اظهار عقیده بسته اند . پیدایش حیات در این کرات نامتناهی نیز رمزی است از رموز طبیعی که فکر آدمی را سخت حیران ساخته نه زمین رشته سرمیتوان تاقتن

نه سر رشته را میتوان یافتن گفتیم که نئیدروژن ساده ترین جسمی است که شناخته شده (البته این بساطت تقریبی است) بمحض آنکه حرارت در این

کرات تقلیل حاصل کرد از عنصر نئیدروژن سایر عناصر تا اورانیوم که ۹۲ عنصر بسیط است بوجود میآیند اما برای آنکه شرایط حیات در کره ای جمع گردد بنظر خیلی دشوار میرسد ولی در مقابل کرات نامتناهی واجدین شرایط مانند کره

زمین بطور قطع بیشمارند . وقتی حرارت نقصان پذیرفت آب از ترکیب اکسیژن و نئیدروژن ممکن میشود و ترکیب کربن و اکسیژن انیدرید کربنیک را بوجود میآورد از این دو با ازت پایه و اساس کرسی حیات در روی کره پیدایش حاصل میکند مواد آلمینی از پلی پتیدها ترکیب شده اند و پروتئینها رشته های پیچیده مولکول های درشتی هستند که وزن مولکولی بسیار بزرگ دارند از هزارها قطعات از ترکیبات ورشته های اسید آمینه های مختلف مولکولهای نامتناهی ماکرو ملکول Macro Molecule بوجود آمده محل حیات واقع میشوند . مثلاً يك ویروس تنها ممکن است از يك مولکول فقط بوجود آمده باشد . در راه سلول ملیارها مولکول پروتئین وجود دارد خواه پروتئین مولده از جنس اسید زوکسی نوکلینیک DNA یا اسید ریبونوکلینیک R.N.A باشد و هر یک شخصیت و وظیفه مخصوص دارند . بعضی در تنهائی و بعضی در اجتماع تغرد بدن در مجموع این سلولها و سلسله اعصاب و سلول عصبانه در همه حیوانات به پیچیدگی خود میافزایند و در دماغ انسان این کثرت و تغرد بنهایت درجه میرسد ولی در همه جای حکم جاری است انسان کتاب عالم وجود است که در او فصول و ابواب و عبارات و کلمات و حروف است در نقطه بسیط تا کتاب کامل محیط برای کائنات است در موقع تجدید نظر همه تغییر میکنند و روح تازه میگیرند .

وجود دارد و عوامل خارجی مانند انتخاب جنسی و طبیعی و یا مساعدت و عدم موافقت محیط عامل ثانوی است که ایداً تا شیر در جنین مولد شده ندارد و در خصائص موروثی اثر نمیگذارد.

از تمام مشاهدات و اکتشافات يك قضیه مسلم میتوانیم نتیجه بگیریم و آن این است که هر موجود زنده متشکله از موجودات متشکله دیگری بوجود آمده که بنوبه خود آن موجودات نیز از موجودات متشکله دیگری پیدایش یافته اند (انتهای این سلسله از وجهت نامعلوم است) اما کلی و جزئی ساده و پیچیده در تحت يك قانونی در سیر و حرکت کنند . متولد میشوند ، کاری انجام میدهند ، مثل خودی بوجود میآورند ، بالاخره میمیرند . بهترین مثال این پیدایش را با وقت در نمو جنین میتوانیم درك کنیم آنوقت عوامل جزئی یا کلی تر را بهمین قیاس مورد بحث و اقتباس قرار میدهیم .

تخم که از دو گامت Gamet بوجود آمده صورت ظاهر آن بسیار ساده است و در میکروسکپ های نوری در نهایت بساطت دیده میشود بر حسب ظاهر مانند سلولهای ساثره است ولی هیچ يك از آنان نمیتواند جایگزین او گردند زیرا فقط اوست که میتواند تمام سلولهای مختلفه را که هر يك وظیفه خاص دارند از حیض کمون بعرضه شهود کشاند بنابراین برای او شریکی نیست چنین شناسی راه کوتاهی است از علم فسیل پاله اونتولوژی Paleontologie بدین معنی که متفرد شدن بلاسترها Blastomers (سلولهای اولیه بعد از تقسیم تخم) همان راهی است که ماده حیاتی اولیه در راه تکامل پیچیده تا ثمر عالم امکان یعنی انسان را با حسن تقویم عیان سازد . در این ثمر است که اراده شاعره ظهور میکند و از فرد کامل انسان

عالم وجود حیات تازه میگیرد . از این دو حکم کدام قابل قبول تر و منطقی تر نزد اولوالالباب است ؟ گفته شود از زمشیت اولیه این انسان کامل که بیضه عالم امکان است جمیع کائنات بوجود میآیند و بسوی تکامل میگردانند . یا بگوئیم از امتزاج تصادفی با احتمال يك در میلیار ماده حیاتی بوجود آمده و در طول زمانهای متوالی فقط او توانسته است که قابل ادامه حیات انتخاب شود و به زیست خود ادامه دهد ؟ آيا سزاوار است برای انكار عوامل ما فوق آنچه حس میکنیم هزاران دلیل بر نقص این حکم باطل را بطاق نسیان نهیم و بر این فرضیه بی پایه دل دهیم . بلی برای کسی که مرغ ندیده فقط پرورش و انما نطفه را تحت مذاقه قرار میدهد . از این سیر تکاملی سلولها و تغیر و تغییر شکل هر يك برای تشکیل یکی از جهازا بحیرت و شگفتی میافتد ولی وقتی جوجه خارج شد و مرغ گردید و تخم گذارد میفهمد که نشو و نماي بیضه بر حسب میل و کششی است که در خود او موجود است و از آباء خود در کمون دارد . مسئله برایش روشن میگردد ولی فکر تقدیر مونا چر مرغ و تخم مرغ او را مشغول میکند و از این سرگردان رهایی نمیابد تا وقتی خود را از سلسله این تسلسل رهایی دهد آنوقت ملاحظه میکند این نشو و نماي کائنات هر چند بصورت متنوعه است ولی بر يك منهج است و هر شیئی باصل خود بازگشت میکند . فقط در انتهای این سلسله قابل ادراك نیست .

راه شناسائی آن غیب و آن جوهر الجواهر را کاملاً مسدود است زیرا منزه از هر اسمی است و مبری از هر صفتی ولی مسمای هر اسمی است و منشاء هر صفتی . نه اولی دارد و نه آخری ولی

هر دو و بینهایت در آن ساخت بهم میرسند پس باید انسان را که جامع جمیع کمالات است در نظر گرفت و توجه را بسوی انسان کامل که غاری از هنر نقص است معطوف داشت .

در میان جمیع اسرار طبیعت که دیده علماء را خیره کرده و فاحصین را ببهت و حیرت کشانده حقیقتی است دقیق و لطیفه ایست رقیق که آلف قلوب است و رابط بین نفوس ، چون اثراتش در مقابل دیده بالحس والعیان مشهود است تحقیق و تفحص آن سهل الوصول و خالی از اشکال است ، و آن مشیت است دارای قوه و قدرتی عجیب که در هر هزار سال بطور تقریب یک مرتبه در یکی از هیاکل انسانی برانگیخته میگردد و آن مشیت در بحبوحه هرج و مرج خلقی بدیج بوجود میآید که در مشیمه ماد رفتوت گیتی نشو و نما کرده مراحل لازمه تکامل را میپیماید تا با حسن التقویم رسد و جا یگزین نظم مندرس قدس شود زیرا هر جامعه مانند هر موجود زنده بعد از وصول بمدارج کمال محکوم بموت و زوال است حال ملاحظه کنیم این اراده چیست که ظلمات را مبدل بنور میکند ، این خلق بدیع کدامست که مبدع ووجدید میگردد ، این هیاکل انسانی که بدون وسائل مادی و علوم اکتسابی با قدرت سلاطین و امراء ارض و مخالفت علماء و فضلاء وقت مقاومت کرده نظمی نوین و حیاتی تازه میآورند از چه مبدئی مبعوث میشوند این پرهماها ، بوداها ، موسی ها ، زردشتها عیسی ها ، محمدها که بر حسب ظاهر مانند سایر مردمانند چه نوع انسانی هستند که گلامشان نافذ و حکمشان مؤثر در اعماق قلوب است بطوری که به تنهایی جامعه ای تشکیل میدهند که افراد آن با همه تباین آراء و تخالف از واق حکم یک هیکل پیدا میکنند و متخصصین دانا

و مبتکرین توانا را بوجود میآورند نه تنها مقاومت من علی الارض مانع رشد و نمو این جنین نمیگردد بلکه همه ارکان عالم برای تکامل او در کار میافتند .

آیا فرعون توانست از فرد ضعیفی مانند موسی جلوگیری کند که دستگاہی چون سلطنت داود و سلیمان برپا نسازد ؟ آیا قدرت قاهره رومان با آن همه نظم و اقتدار توانست مانع مشتق ضعفا از آل اسرائیل گردد تا کلام نافذ آنان در قلوب مستعد مظلومان و ساده دلان تاشیر نکند و آنها را از نفحات مسیحا سی حیات تازه عطا نفرماید ؟ آیا جاننازی و فداکاری آن گروه قلیل در بین فتنه کثیر بت پرستان با ایجاد مهر و محبت و تالیف قلوب ملک قیصر را مسخر ساخت و معاندین را مقلوب نکرد و در ظل ظلیل رایت کلمة الله علوم و معارف و موسیقی و ادبیات و هنر باوج کمال نرسید ؟ آیا سلطنت پرشکوه ایران توانست از گروه عرب نیم وحشی جلوگیری بعمل آورد که بکساح سلطنتی ساسانی نریزند و بنیاد روم شرقی را از هم نپاشند و بالاخره در تحت قوای اسلام تمدنی ایجاد بنمایند که نصف جهان را احاطه نماید و در موقعی که ملل اروپا غرق توحش بودند علم و صنعت را با علی درجه نرسانند .

این است آن مشیت اولیه که اثراتش کاملاً ظاهراست ، این است آن قوه و قدرت مستور که در جمیع کائنات جاری و ساری است و در انسان کامل در نهایت کمال در جلوه و بروز بسط و هست .

و شریعت آخری یعنی دیانت مسیح و آئین محمد که بحساب تقریب در هزار سال و دو هزار سال قبل در کره زمین متولد شده هسرد و پیوند و رفتوت ولی بر خاطر محترم مستور نیست

که در هیکل انسان سلولهای نخبه و بالغ دماغی پیر نمی شوند و نمیرند . علت پیری اختلال مواد بین سلولی است که دیگر قابل سکنی برای سلولهای اصلی نیستند زیرا از طرفی نمیتوانند برای نسوج تا مین غذایی نمایند و از طرف دیگر مواد زائده و سمومات باقی مانده محیط را فاسد میسازند .

در حقیقت پیری در هیکل آدمی و جامعه انسانی يك اصله و تعبیر دارد و يك نوع تعریف میشود .

بدون آنکه بخواهیم بشرح علائم پیری این دو تمدن که پایه و اساس آن مسیحیت و اسلام است بپردازیم اثبات مدعای خود را به قول و وحشت زعماء قوم و دانشمندان یوم راجع میکنیم که از نزدیکی وضع را مشاهده کرده و خامت و تیرگی احوال فرد را در کتب خود با دهشت و بی تمام مرقوم میدارند و برخی از آنان در نهایت دلسوزی با حسن نیت برای تسکین درد تجویزی میکنند ولی هیبهات بیماری پیری را علاجی نیست . ولی برای ما بهائیان افق عالم بسیار روشن است و با اطمینان کامل حرکت جوهری کائنات را مشاهده میکنیم که بدون هیچ انحرافی بتکامل خود ادامه میدهد و قبل از آنکه آتش آرو علائم مشیبه مانند امروز ظاهر گردد دگیتسی از نفعده ایزدی بارور گردیده و حضرت بهاء الله مانند مبعوثین گذشته آئینی آورده که ادامه ادیان سلف است با این تفاوت که در این سر مستمر بمناسبت پیشرفت زمان و نزدیکی مردمان زمین بیکدیگر اعلام وحدت عالم انسانی کرد تا زبده کائنات یعنی ابنا آدم در تحت خیمه یگانگی بتکامل خود ادامه دهند و ملکوت آسمانی موعود را در روی زمین مستقر سازند . این آئین نازنین

نیز مانند آباء اولین خود بل چندین بار ازین مورد ظلم و اهانت واقع گردید و در مقابل مصائب و مصاعب بیشمار مقابلی کرد . هر قدر ضرر بات بی دینی و لطعات مادیت بر شدت خود برای تخریب انظمه گذشته بیافزاید نظم جهان آرا حضرت بهاء الله که خلق مشیت اوست بهتر و زودتر میتواند جمال و کمال خود را ارائه دهد .

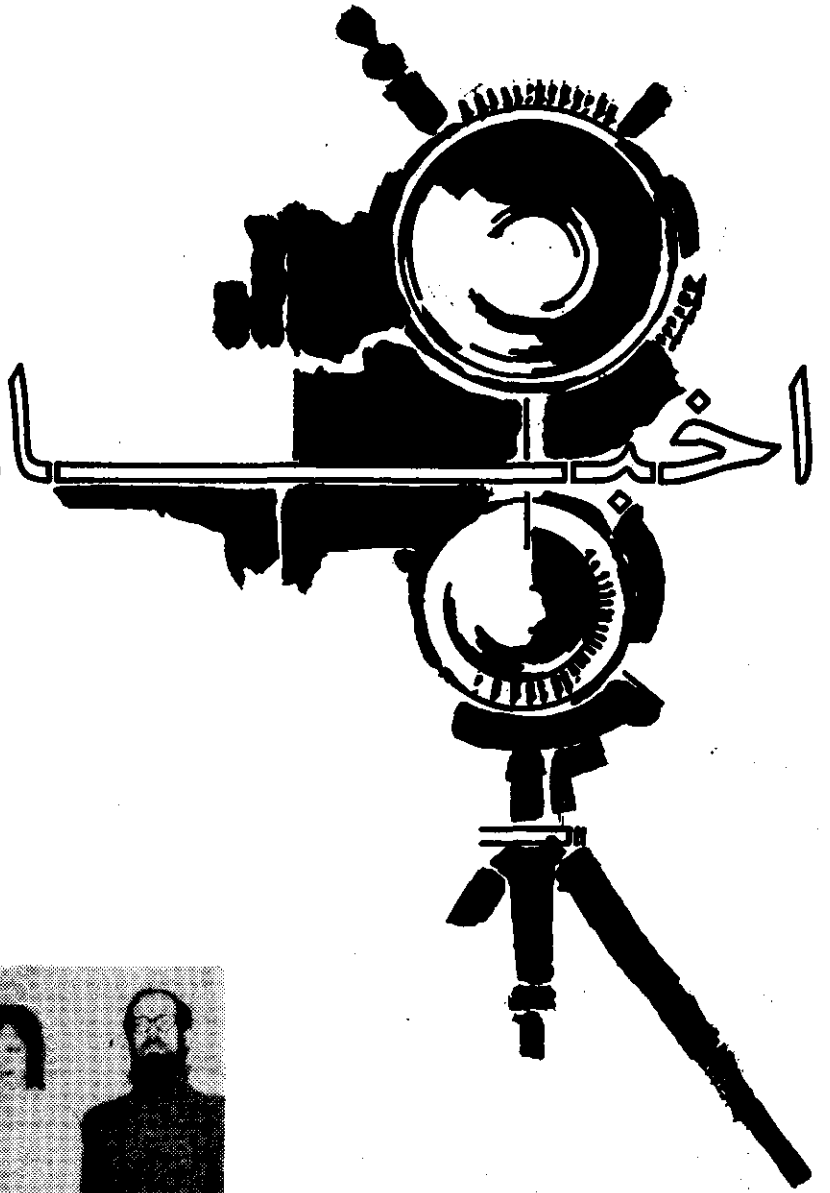
حاملین این پیام در پیش از ۶۰۰۰۰ بلد و قصبه در بسیط زمین متفرقند تا ملکوت آسمانی موعود جمیع کتب مقدسه را مستقر سازند و بنا نهایت ایقان و اطمینان امروز ائتلاف قلوب نژاد آدم را در اکناف و انحاء زمین از هر نوع نژاد و وطن ملاحظه میکنند و امید وارند این رابطه عشق و محبت در ظل رایت الهی ، هر نوع تعصب و خود خواهی را از بین برده و عالم انسانی بسیر تکاملی خود ادامه دهد .

پرفسور عزیز : کلمه اثبات شما که در نهایت شهادت " وجود مشیت مستور در خلقت اسرار حیات را بیان میکرد ، چندان ما را بسرشوق و ذوق آورد که سکوت و خاموشی را زنب عظیم شمردیم . برای عرض تشکر این نامه را تقدیم میداریم . میدانیم اوقات شما چقدر مصروف است ، بنا بر این فقط امید داریم که دفعات دیگر شمارا در مقابل تلویزیون مشاهده کنیم و این سخنان جانپور را که کمتر کسی در این روزگار جرات تکلم به آن دارد استماع کنیم .

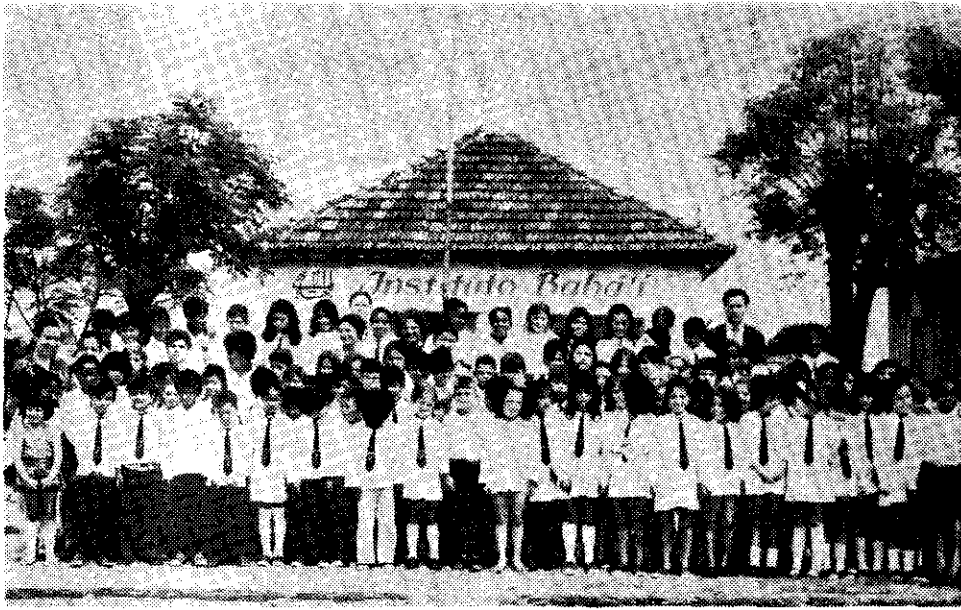
بعد از اظهار غدر خواهی از جرات خود در بیان مطالب بیولوژی در مقابل آن پرفسور عالمقدار تشکرات صمیمانه خود را با اظهار ارادت قلبی تقدیم میداریم .

۶
۵
۵

خبر و محسوسات



اعضای اولین محفل روحانی لیلده هامر
Lillehammer در نروژ که تشکیل
آن جزو اهداف نقشه منبع نه ساله
بود و در رضوان ۱۳۰ بدیع انتخاب
کردند .



مدرسه بهائی که به همت احمای پرت —
آنگره در شهر گراوانانی برزیل تشکیل
گردد.



آقای فرهاد جمفری مهاجر جوان فیلیپین
هنگام ملاقات با آقای ویسنته سیبولو
Vicente Sibulo شهردار شهر ناگا واهد
"الواح ملوک" به ایشان .



اعضای شرکت کننده در مدرسه تابستانه اخیر پاناما .

شرح زندگانی جناب محمود سلمانی اهل بندرعباس معروف به حاجی

از جناب محمود سلمانی تقاضا شد آنچه از ایام تصدیق و شرح تشریف خود بارض اقدس و حضور مبارک حضرت مولی الوری بخا طریشان مانده بیان نمایند او گفت شجاع نظام حاکم بندرعباس مرا بجرم بهائی بودن چوب زیبا دی زد وقتی نجات یافتم بارض اقدس رفته ومدتی در آنجا سلمانی سرکار آقا بودم وبعد مرخصم کردند ببندرعباس برگشتم در این جا سکوت کرده و دیدگانم بصورت فانی خیره ماند گوئی بازیان دل میخواست بگویند از من شیدا و دیوانه مرکز میثاق جمال اقدس ابهی چه میخواهی و چه میپرسی ؟

لذا بمنشی محترم محفل مقدس روحانی بندرعباس جناب سید عبدالرحمن گلبارانسی علیه بهاء الله مراجعه واستدعا شد جریان زندگی خادم رب وود جناب محمود را تشریح فرمایند ایشان محبت فرموده داستان زینل را در اختیار بنده نهادند :

جناب حاجی محمود سلمانی اهل دهکده نای بند است که تا بندرعباس سه کیلو متر فاصله



دارد ایشان در سال ۱۲۹۰ شمسی یعنی شصت و یکسال قبل در بندرعباس موفق بتصدیق شریعت مقدسه الهیه گردیده و در جرگه پاران حضرت رحمن وارد میگردد و در سالهای ۱۲۹۴ - و ۱۲۹۵ در شهر بندرعباس آرایشگاهی دائر میکنند و چون در کسب و کار خود مهارت بسزائی داشته بزودی مورد توجه مردم بخصوص اعیان بلد قرار میگردد او علاوه بر اینکه از فرط اشتعال وانجذاب در خانه اش مرتباً بساط تبلیغ گسترده بسوده در محل کسب خود نیز از نشر نجات الله و ابلاغ کلمه الله آتی غفلت نمی نموده تا آنکه متعارج بملکوت ابهی میرزا حسنعلی رئیس پست بندرعباس علیه غفران الله و رضوانه بفتوای شیخ علی رشتی

پیشوای شیعیان آن شهرستان بدست کسان شجاع نظام حاکم وقت شربت شهادت مینوشد احبای این مدینه که از وقوع آن حادثه جانسوز بسختی متاثر و متالم شده بودند گاه گاهی از ظلم و ستم حاکم وقت صحبت هائی مینمایند ماجرا جویمان که هنوز از خون مظلومان سیراب نشده بودند قضا یا را با آب و تساب تمام بگوش خان حاکم میرسانند که بهائیان بر علیه تو متحد و متفق شده و قریبا " دست به اقداماتی میزنند و یکی از مسببین مراجع آنها محمود سلمانی است که خانه و مغازه اش کانون تبلیغ دیانت بهائی است حاکم مرعوب فراشی میفرستد محمود را بایکی دیگر گرفته بس در الحکومه میبرند حاکم آنان را تکلیف بلعن و طعن بر مقدسات بهائی مینماید آنها میگویند ما بهائی هستیم و جز مدح و ستایش بمقدسات خود چیز دیگری از زبان ما نخواهید شنید و هرگاه مایلید ما را هم میتوانید مانند رئیس پست بمقام شهادت برسانید و مطمئن باشید ما و نفر دادرسی دیگری جز خدا نداریم حاکم دستور میدهد آنان را فلک نموده و چوب زیادی میزنند بحدی که هردو تابوتوان خود را از دست میدهند پس از رهائی محمود به بیثی میروند و از آنجا بهمراه زائرین که عازم کوی حضرت معبود بوده اند به ارض اقدس رفته و دیدگان سرباز سارتر لقای منیر من طاف حوله الاسماء حضرت عبدالبهاء روشن و ساحت دل و جان را مورد غبطه و رشک باغ و گلشن مینماید .

از خود محمود سؤال شد وقتی در محضر مبارک شرح کتک خوردنت بدست شجاع نظام مفروض داشتی چه فرمودند پاسخ داد فرمودند " شجاع بلاست " " شجاع البلاء " باری شش سال در ارض اقدس و در جوار

پر انوار غصن اعظم الهی ساکن شده و بسنه سلمانی مخصوص هیکل مبارک مفتخر میگردد تا آنکه صعود واقع میشود محمود که تا آن زمان حریا مانند مجذوب و شیفته آن طلعت بی مثال بوده از آن مصیبت عظمی یکباره سر به حرای جنون میگذارد ناچار حضرت ورقه علیا اورابه بند رعباس بر میگردد و او در دهکده نای بند مسقط الرأس خود منزوی میشود و از یار و اغیار کناره میگیرد روزها از دریا برای سد جوع خود بصید ماهی میبرد از دو شبها در تنه نای اطراف دهکده با محسوب از دست داده اش بر از و نیاز مشغول میشود سرانجام محفل مقدس روحانی بند رعباس او را برده و در حظیره القدس تحت حمایت خود میگیرد که هنوز هم ساکت است و با گذشت ۵۱ سال از صعود مبارک در دریای بهت و حیرت جنسون آسائی غوطه ور میباشد و با آن کثرت سن و جنون پرفنونی که دارد باز چیز هائی از آن زمان به یاد دارد که جسته و گریخته تعریف میکند و گاهی هم زیر لب زمزمه میکند " در سحرها مونس جانم تویی مطلع بر سوز و حرمانم تویی "

" کور به چشعی که گریان تونیست
 " خون شود آن دل که بریان تونیست

و هر چه محفل عمومی و کلاس تشکیل میشود آرام میاید و ساکت در گوشه ای مینشیند و گوش فرا میدهد برخلاف سلف خود مجنون که خاک می بیخت و اشک میریخت و لیلی را جستجو میکرد او از لای لای هر جمله ای از آیات و الواح الهی معشوق و محبوب دل و جانش را که با چشم خود شاهد و ناظر صعودش بوده میجوید و میطلبد .

بندر رعباس - فانی - محمد منوچهری
 ۱۲۹/۱۹/۱ بدیع

●
جناب مصطفی لطفی نجف آبادی از مهاجرین
ملك آباد اشعاری سروده و ارسال داشته اند كه
ابیاتی از آنرا زیلا" درج میکنیم

یا اگر طالبانه هشیاری
گرتوهم عاشق و گرفتاری
گردراین راه عازم کاری
تواگر مرد سرّ و اسراری

تواگر خالصانه دین داری
خواب در چشم عاشقان نبود
سرّ دین رابه عقل پیدا کن
میکنی درك مفز حرفم را

ز نامه های دوستان

● سرکار خانم شمس الزمان علیقلی (جمشیدی) از اولین قطعه شعری سروده و فرستاده اند که
ضمن تشکر قسعتهایی از آن زیلا* درج میشود :

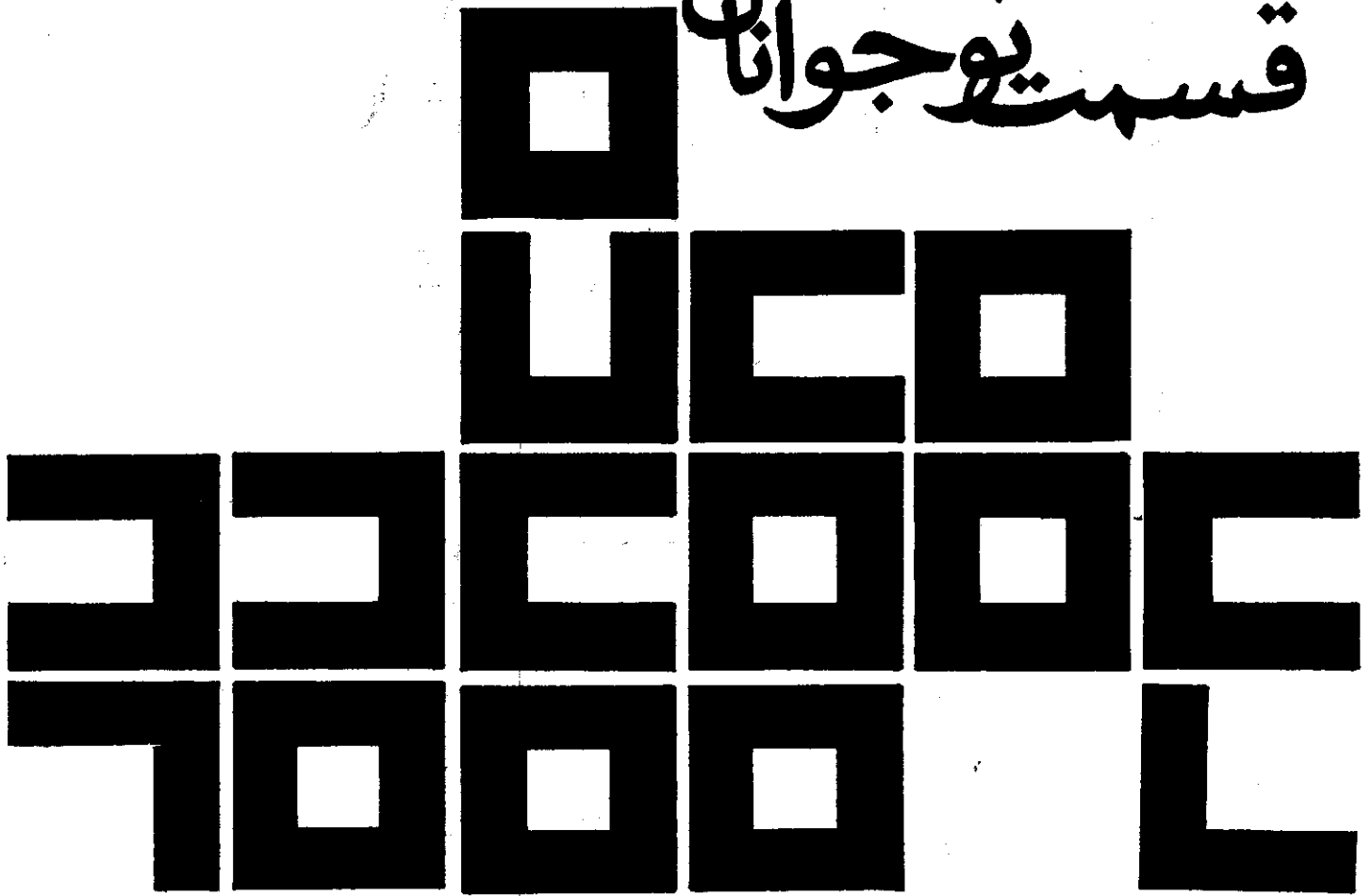
وصفت برون ازهر شمار	عالم بعدلت پایدار	گل از تو گشته مشکبار	بلبل بوصلت بیقرار
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
صوتت برضوان زد صلا	دراردی آمد این ندا	ظاهر بشد نور خدا	هنگام شادی شد بهیا
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
ای حضرت عبدالبهاء	ای عندلیب خوشنوا	ای رهنمون ای رهنما	ای مخزن فضل و عطا
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
گرم فدای روی تو	آن طره گیسوی تو	سرگشته ام درکوی تو	دارم امید از سوی تو
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء



● جناب عبد الصمد جابری متخلص به (مفلس) از برازجان نامه محبت آمیزی ارسال و قطعاتی
از اشعار خود را ضمیمه نموده اند که با اظهار تشکر چند بیتی از اشعارشان را زیلا* نقل میکنیم :

ای خدا این مردگانرا زنده کن	زندگانرا دمدم پاینده کن
بازکن سمع و بصرشان از کرم	بهره شان ده از سر خوان نعم
سازشان آگاه براسرار خویشش	تا که بنمایند طاعت به ز پیشش

قسیت نیوجوانان



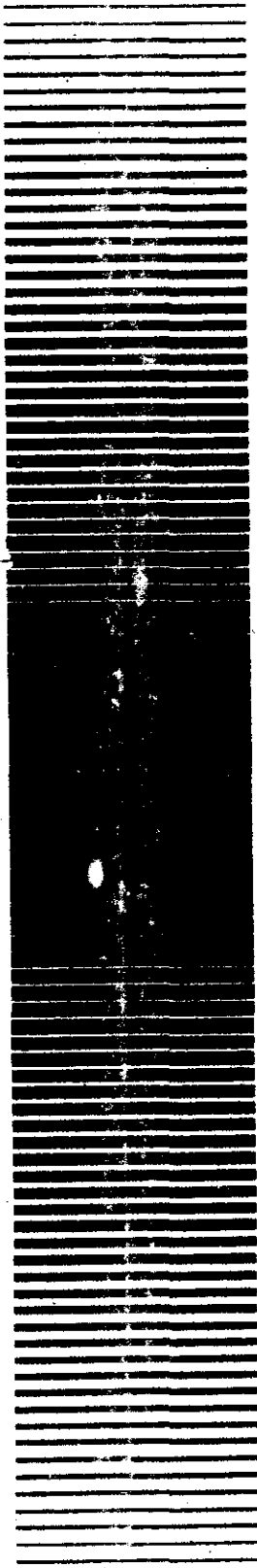
... اسی بار اعلانِ محرمِ نرسن، شہنا در این آیامِ حاصلِ پیامِ الهی، تیسند ...
 خداوند شہنا را انتخاب فرموده تا امرِ الهی را ابلاغ نماید ...

مضمون بیان حضرت نقطہ اولی از تاریخ نبیل زندگی



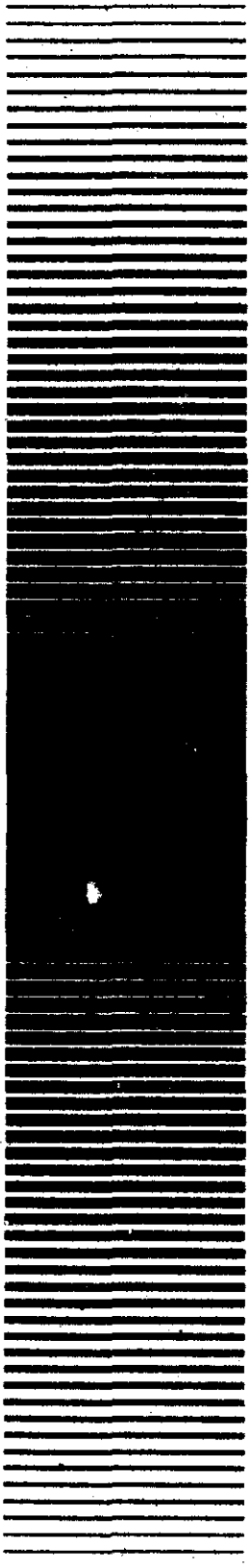
بشرف و مغرب عالم روید و نذا بملکوت الکی کند ...

از کتابت حضرت عبد الہیہ جلد سوم



حال بادشہا و بھقارانِ سما فی اگر دید و محکم پاک پستھانند سبھی برکتش
مخرد و دست و کلمن تخم لعل آسمانی فضیلت و کثرتش نامحدود و درمخرو
و اعصار متصل ، ضمنہا تسکینت ...

از کتابت حضرت صدیق البہاء جلد سوم



حرف‌های در نپشه راه

خوانندگان عزیز :

بایک دنیا محبت دستتان را می فشاریم . در طول شش - هفت سالی که بخشی از آهنگ بدیع را به نوجوانان اختصاص داده ایم ، و بخصوص طی دو سال که کار جدید تحریری اداره این قسمت را بعهده گرفته است ، کمتر فرصتی برای گفتگو با شما عزیزان دست داده است ، با اعتقاد بر اینکه نتیجه کار ، گویای کار ماست ، و توجه شما ، بهترین مشوق ما ، تاکنون سخن از خود و برنامه هایمان نگفته ایم و گذشت زمانی قرب به دو سال نشان داد که تا چه حد فعالیت‌های ما نزد شما عزیزان مأجور است و به صواب مقرون .

اما آنچه که باعث شد این سکوت را بشکنیم ، ضرورت و اهمیت مطلبی است که این شماره نوجوانان را بدان اختصاص داده ایم و آن امر خطیر هجرت است ، در باب این اهمیت و ضرورت در این مقام سخنی نمی گوئیم ، چه که این شماره ، اکثراً ، اختصاص بهمین مقوله دارد و ما کوشش کرده ایم مجموعه دل انگیز و نفیسی در خصوص امر مهاجرت ، فراهم آورده و بنظرتان برسانیم و همانطوریکه ملاحظه خواهید فرمود قسمت اعظم مطالب شماره مخصوص به مطلب مورد نظرمان (هجرت) تخصیص یافته اما مسئله مهم حفظ تنوع را نیز از نظر دور نداشته و مقالات دیگری هم ، برای شما تهیه دیده ایم .

بیش از این سخنی نمی گوئیم ، و بار دیگر آرزو میکنیم که همه با استظها ر به فضل عمیم جمال اقدس ابدی در راه خدمت به آستان حضرت کبریا ، موفق گردیم ، در یافت نامه ها و نظرات شما برایمان بی نهایت خواستنی و ارزشمند است .

هیئت تحریریه نوجوانان

آنچه در این شماره میخوانید

بازگشت....

مقاله دلپذیر است از فریده سبحانی
مهاجر جوان اروپا که میتواند بسی آموزنده
و بهره بخش باشد. صفحات ۱۱ تا ۱۴

برایمان دعا کنید....

مقاله ایست که یکی از نویسندگان ما
در پاسخ مقاله "بازگشت" نوشته و سنی
خواندنی است. صفحات ۱۴ و ۱۵ را
بخوانید.

گلچینی از نامه‌های مهاجرین . . .

برای تکمیل مطالب این شماره نوجوانان
که اکثر مقالات آن به امر اصیل مهاجرت
اختصاص دارد ، تفحص کرده ایم در نامه‌هایی
که ظرف سالهای اخیر مهاجرین جوان و نازنین
ما از اقصی نقاط عالم برایمان فرستاده اند
و بموقع خود نیز بنظرشان رسیده است ، و آنچه
در صفحات ۴۷ تا ۵۱ میخوانید حاصل
نامه های این عزیزان است که مجموعه زیبایی
و خواندنی میباشد .

نغمات آسهانی

با آنکه یکسال از عمر این بخش میگذرد ،
معذلك^{بیت} حسن استقبال دوستان و خوانندگان
عزیز ، سعی خواهیم کرد که در سال جاری
نیز این صفحات را داشته باشیم . نغمات
این شماره را در صفحات ۵۲ و ۵۳ مطالعه
بفرمائید

باطبیعت

نثر شعرگونه ایست از دکتر جلیل
محمودی ، صفحه ۵۴

وبار دیگر آن سه عزیز

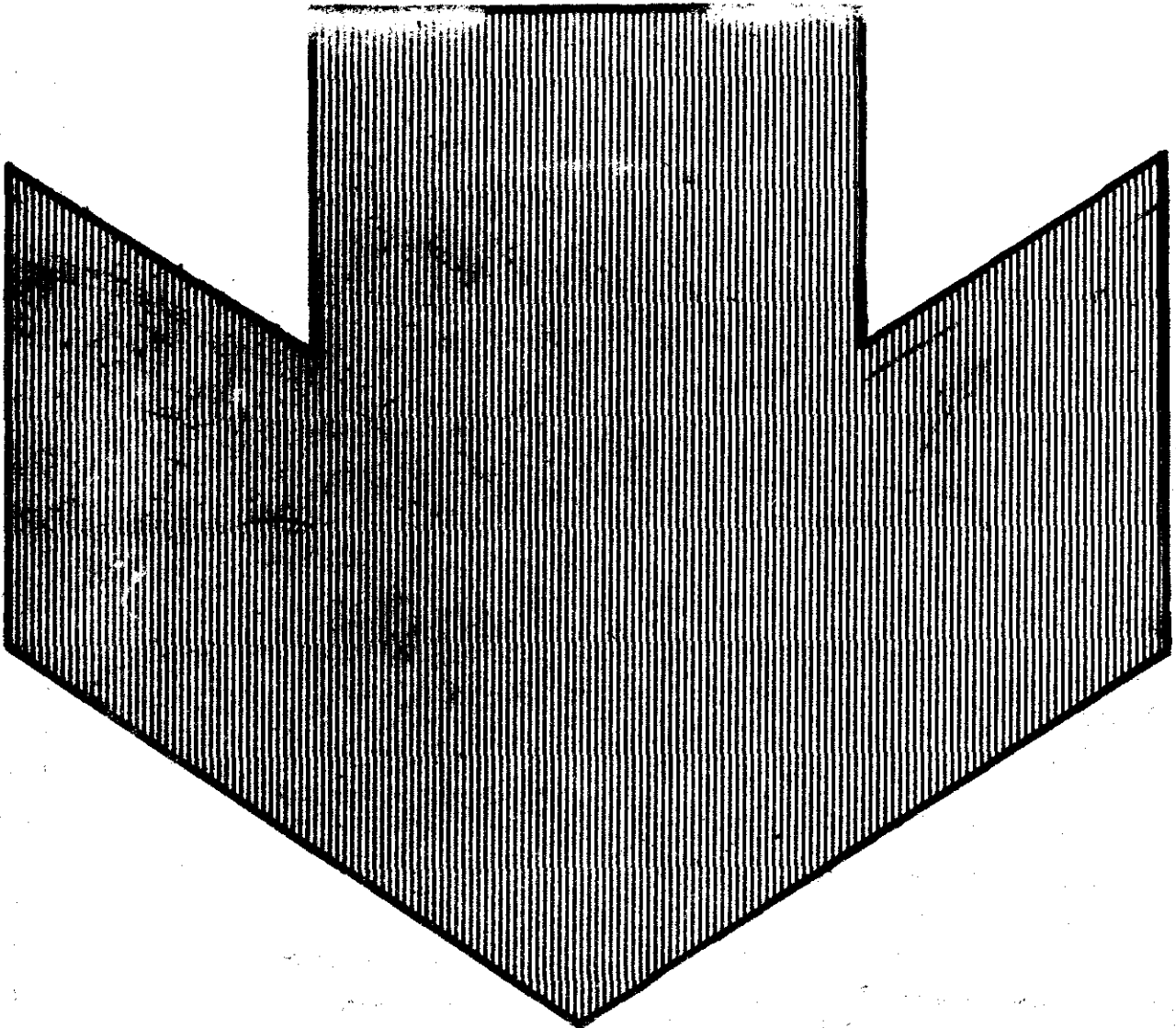
از شهادت آن سه عزیز جوان در فلبین
یکسال گذشت ، یکسال است که عزیزان ما
حیات سرمدی یافته و در ملکوت ابهی با کروبیان
انبس گشته اند . در این شماره یادشان
را گرامی میداریم و نامه ای را که یکی از دوستان
از همان سرزمین فرستاده است و حاوی اخبار
و مطالب جالبی است در صفحات ۵۲ تا ۵۸
بنظرتان میرسانیم .

گفتند صدی آمده است

(مسعود صمدی) همکار سابق ما و
مهاجر کنونی افریقا حرفهایی دارد که بسیار
شنیدنی است ، گفتگوی نویسندگان ما را با او
در صفحات ۱ تا ۱۳ این شماره میخوانند .



بازگشت



۵

۵

شما هم وقتی آرامترین ، دلپسند ترین و
 رویائی ترین خیابان این منطقه را طی کنید ،
 تقریباً در انتهای جاده بیک وپلای مجلدل و
 قدیمی بر میخورید ، به باغی سرسبز و نقشین
 که بی اختیار وقتی بدان قدم مینهید ،
 احساس روحانیت خاصی درخود میکنید ، از
 سالیان پیش آنرا بعنوان حظیره القدس من
 تجریش میشناسم و شاید بیش از نیمی از خاطرات
 شیرین دوران کودکی ونوجوانیم در این مکان
 مقدس خلاصه میشود . کلاسهای درس اخلاق
 همراه با شادبهای کودکان ، احتفالات با
 شور و نشاط دوران نوجوانی ، ضیافت های پر
 شکوه و بالاخره کانونشن های بزرگ محلی و ملی
 جوانان همراه با صدها یاد شیرین دیگر
 همه وهمه حظیره القدس تجریش را بارزوهیای
 شیرین زندگیم بهم آمیخته و بهمین جهت -
 در سرزمینهای دور گاه و بیگاه که به زادگاهم
 میندیشیدم حظیره القدس تجریش درخاطرم
 روشنترین تصویر بود ، تصویری که آرزوی دویا ره
 دیدنش را میکردم .

ویریشب پس از مدتها دوری ، بار دیگر
 برای شرکت در ضیافت نوزده روزه همان اجاده
 آرام و رویائی را پیچودم . راه زیادی در پیوستن
 نبود اما بهرحال فرصتی میداد که در یاد های
 گذشته غوطه ورگردم . یاد هایی که چون چنان
 شیرین دوستشان داشتم . راستی آیا احبای
 تجریش هنوز همانها هستند ؟ در این مدت چه
 تغییراتی حاصل شده ، آیا همه بچه هاس در
 احتفالات شرکت میکنند و یا اطاقها هنوز همان
 تزئینات دلپذیر و آشنای گذشته را دارد ؟
 هرچه بدر حظیره القدس نزدیکتر میشدم
 برشتاب و هیجانم افزوده میشد ، میخواستم همه
 چیز را یکجا بدریک آن بدانم . بر سرعت قدمها

افزودم ، دیگر حتی نمیتوانستم به افکار
 و رویاهای خود شگن خاصی بدهم ، یکبار ره
 خود را مقابل در سالن بزرگ ضیافت دیدم
 بارها در عالم خیال خود را در چنین حالتی
 پشت درسا لن دیده بودم ، اما شهباز
 خیالم هرگز جرأت بازکردن در و وارد شدن
 بسالن را نداشت اما این بار نه در عالم رویا
 بودم ، ونه بر بالهای خیال ، بدینجا ره کشیده
 بودم ، به زادگاه خود بازگشته بودم در حظیره -
 القدس بودم ، در خانه ای که تمام گذشته ها
 و زوایای آنرا میشناختم و بدان مهر میورزیدم ،
 مناجات شروع تلاوت شده بود ، در سالن راه باز
 کردم ، همان محیط آشنای سابق ، همان
 چهره های درخشان و خندان ، همان
 چهره هایی که سالها انتظار دیدارشان را
 داشتم . و اکنون بجمع آنها پیوسته بودم .

نگاهها لبریز از محبت بود ، محبتی آنچنان
 پاک و بی ریا که زنگ تمام غمها را میتوانست در یک
 آن از خاطر ها بشوید ، آرزو میکردم ایکباش
 بتوانم تمام لحظات زندگیم را در کنار آنها
 بگذرانم ، ساعتها دیده از نگاهشان برنگیرم ،
 در میان امواج محبتشان غوطه ورگردم و همه چیز
 دیگر را از یاد ببرم .

بسختی از ریزش اشکها هم جلوه گیری میکردم ،
 با اینهمه گاه و بیگاه مژه شور اشک را در گوشه
 لبانم احساس میکردم .

لحن شیرین مناجات فارسی ، تلاوت
 الواح و آثار مبارکه بزبان مهین وحی و یکدنیسا
 صفا و محبت و آشنائی دیریا ، خدا یا چگونه اینهمه
 لطف و محبت را بیکباره رایگان میسازی ؟ در محضر
 دوستانی بودم که هر یک بنوبه خویش در شاهراه
 عرفان ، ایمان و ایقان فرسنگها راه پیموده و
 قدمها فرسوده بودند ، بارها از بوته امتحانات

د شوار الهی سربلند و پیروز بیرون آمده
و مظهری از خلوص، انقطاع و وفای بودند.

هردمی در حضور چنین سروران غنیمت
است و هرآن انسان از ایشان درس زندگی
میآموزد. چنین بزم روحانی را نباید آسان
از کف داد، باید قدر آن را دانست، در این
بزم میبایست سراسر زندگی را بسراورد، اکنون
بار دیگر زادگاه خود را یافته ام، دوستان
دیرین را در کنار دارم و گرمی محبت احببای
پاک باخته موطن جمال قدم تمام وجودم را گرمی
و حرارت میبخشد.

براستی که چه شیرین و گوار است پس از
مدتها جامه دان در دست داشتن، در بدری
در کوچه و بازارها، دریاها و خشکی هارا
در نور دیدن، با مردم خشن و سرد اقوام و طبل
شاهرا، متعین سروکله زدن، بار دیگر در جمع
یاران و در محفل انس دوستان جای گرفتن،
فرصت کوتاهی بود که اشواق قلبی خود را بیان
کرده و چند کلمه ای از تازه های امری عالم غرب
بگویم میخواستم بگویم که چقدر در کنار شما
خوشبخت و سعادتمندم. دیگر آنی از زندگی
را بدون شما نخواهم گذرانید، سوگند میخورم
هرگز از شما عزیزانم دوری نخواهم جست، کم کم
قیافه معصوم و پیرده رنگ یک نوجوان ۱۵ ساله
آلمانی در خاطر م جان گرفت، تصویر هر لحظه
روشنتر و روشنتر میشد، گریه با چشمان درشت
خاکستری رنگش در دستهای مرتعشی که کسارت
تسجیلی خود را بعنوان اولین بهائی ده خویش
پر میکرد، اولین باری که کتاب مناجات را بدست
گرفته بود و بالاخره یکی از شبهای سرد زمستان -
که برای شرکت در اولین ضیافت نوزده روزه در یکی
از شهرهای مجاور بزحمت خود را با آنجا رسانیده
بود. صحنه ای را بخاطر میاوردم که در یکی

از سفرهای تبلیغی گروهی در یک شهر کوچک
مرزی آلمان، اولین ضیافت نوزده روزه را
بشن گرفته بودیم. روز تعطیلی است و همه
جا بسته، از سالن پذیرائی هم در پانسیون
کوچکی که در آن اقامت داریم، خبری نیست
بناچار در اطاق کوچک خود را بروی جمعیتی
حدود ۵۰ نفر که تمام آنها ضمن دوسه سفر
آخر هفته در دهات و شهرهای کوچک مجاور
با مبارک اقبال بسته اند، باز میکنم. آخر
در آنجا که هنوز از حظیره القدس و مرکز بهائی
خبری نیست. بالای درگاهی پنجره، روی
تخت خوابها، کف اطاق و بالاخره زیر میز تنها
امکانات موجود برای نشستن و تشکیل ضیافت
نوزده روزه است.

احبای تازه تصدیق طبق قرائن قلبی در
دسته های دویاسه نفری وارد اطاق میشوند
که از نظر مسئولین پانسیون اشکالی ایجاد
نشود. چه ضیافت پرشوری، چه پیشنهاد -
های تازه و موثری، چه انجذاب و اشتعالی و
قسمت دوم برنامه به پایان رسیده، تمام مدت -
روز را در راه و در ماشین گذرانده ایم و چون به
اندکی تاخیر بشهر رسیده ایم امکانی برای
تهیه وسائل پذیرائی نداشته ایم، چند عدد
بیسکویت و مقداری پرتقال ریز و درشت یک شیشه
آب معدنی و چند ساندویچ کوچک کالباس که
در راه استفاده نشد مروی میز خود نمائشی
میکنند. جوانان با خوشحالی کودکانی که
بطرف میز میروند، اما هنوز پذیرائی تمام نشده
که مسئول پانسیون وارد میشود، بالحنی جدی
و عصبانی عذر همه میهمانان را خواسته و بمانند
گوشزد میکند که در سفر بعدی اجازه اقامت
در اطاقهای ایشان را نداریم - افسوس که فردا
دیگر برای این دوستان عزیز فرصتی نداریم، زیرا

باغ سرسبز و زیبای حظیره القدس و جاده
 رویائی آنرا در قلم ترسیم میکنم و بار دیگر سه
 سرزمینهای دور دست میزوم ، به سرزمینهای
 که هنوز مردم آن شنیده اند محبوب عالمیان
 ظاهر شده ، به سرزمینهای که جوانان
 نخواستند اش هنوز نمیدانند چگونه میتوان يك
 حظیره القدس تازه درست کرد . آری آری ،
 يك بار دیگر زادگاه زیبایم را ترك خواهم گفت .
 سرزمینهای دور در انتظار هستند .



که اهداف نقشه در شهرهای دیگر انتظار ما
 را میکشند . بدنبال تعیین قرار مراجعت
 در هفته های بعد افسرده و اندوهگین بسا
 دوستان خود وداع میکنیم .

گروه هنوز در آستانه در ایستاده ، چشمان
 درشت و خاکستری رنگش را بطرف من میگرداند
 و میپرسد : راستی ما نمیتوانیم يك حظیره القدس
 برای خود داشته باشیم ؟ شما ها در ایران
 چطورى حظیره القدس درست میکنید ؟ جلسات
 شماها خیلی پرجمعیت و بزرگ است ؟ چه
 خوب میشد اگر یکی از شماها که مدت بیشتری
 بهائی هستید میتواندست پیش ما بیاید ، آنوقت
 میتوانستیم باهمه پدر ما را راجع به امر مبارك
 گفتگو کنیم . آنوقت میتوانستیم بیشتر با حیات
 بهائی آشنا بشویم وعده میکنم در اولین
 فرصت برایش نامه بنویسم و از همه جا برایش شرح
 بدهم . اما فعلاً باید عجله کند و بسه ده
 خودش برگردد .

سئوالات گروه را دوباره تکرار میکنم ، احساس
 میکنم که هنوز مقابلم ایستاده و مصرا نه جواب
 میخواهد . نگاهی با طرف میکنم و بسرعت
 دوباره به قالی قرمز رنگ کف سالن نظرمیدوزم .
 وای بر من ، منکه چنین خود خواه نبودم . چه
 شد که در اندیشه خویش همه چیز دیگر را از یاد
 بردم ؟ گروه هزاران جوان مترصد دیگر در پی
 آنند که از فرزندان موطن جمالقدم درس عشق
 و وفا بیاموزند .

در يك لحظه تمام نیروی خود را بیساری
 طلبید نام مقدس جمال مبارك را آهسته زیر لب
 تکرار میکنم ، دیده به انتهای درمیدوزم و لب
 بسخن میگذارم .

من از یاد مهر شما ، از یاد نگاههای گرم
 و شریفتان برای خود زاد سفر میسازم ، من نقش

فریده سبحانی

تهران . فروردین هزار و سیصد و پنجاه و دو

برای پیمان دعا کنید

من ملك بودم وفردوس برین جایم بود . . .

مهاجر عزیز از سفر بازگشته :

"نامه" زیبایی را امروز بخت خواندن یافتم ، آنقدر شیرین و دلنشین بود که هنوز بتعام نخوانده ، بنوشتن افتاده ام ، که برایت بگویم :
دوست خوشبخت :

چه سعادت بی ، وجه اقتداری ، در معنویت ، و پراه خدمت حضرت بهیچون یافته ای ، گمان نکنی که همه را این بخت و این سعادت حاصل است ، که اگر انسان را " بالقوه " مقامی والا است ، اما
چه بگویم ؟

که خودت میدانی چه خوشبختی ، و میدانی که این تیزرگرزها ، چهاسان بدامت افتاده ، و میدانی که چه زیباست ، وجه غبطه آور و رشک انگیز نیک بختی آنان که همه هستی شده اند ، از فنارسته و به بقا پیوسته اند ، رود وجود شان بدریاره یافته و از انعدام در صحرای خشک بی بری ، رهائی یافته و چه پرشکوه است خوشبختی تو

ماهه دلمان برای " گرو " های عزیز تنگ است :

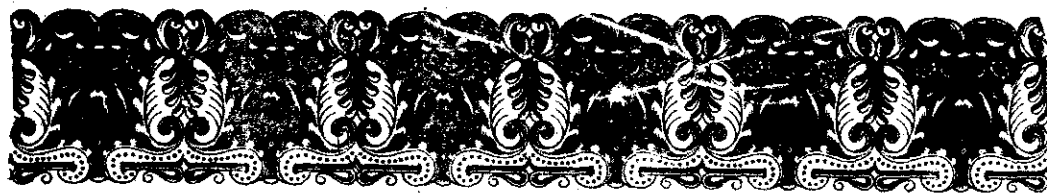
" بله بگذر ماهم این فرصت را داشته باشیم که درهای در سعادت تو شریک باشیم و از صمیم قلب بگوئیم : ماهم دلمان برای " گرو " های عزیز تنگ است ، این نهالان محتاج باران الهی ، به همه متعلق دارند ، به تمامی افراد جامعه دائم التزاید " بشری " به " گرو " عزیز سلام ما را برسان و بگو که برایش دعا میکنیم و بخواه که برایمان دعا کند .

راستی از آن اولین ضیافت ساده - کوچک و خیلی خیلی پرشکوهت چه خبر ، وقتی که شرح آن محفل بی ریای سرشار از روحانیت را میخواندم احساس میکردم که من ، وما ، همه در آنجا هستیم ، در یکی از زوایای اطاق کوچکت ، شاید زیر میز یا کنار تخت ، گوش به نغمات آسمانی که تلاوت میشد داریم . مادر تحریریه آهنگ بدیع ، هر هفته از طریق نامه های مهاجرین عزیز با ایشان در تماسیم ،

می بینیمشان ، با هم حرف میزنیم ، درد دل میکنیم و در غمها و شادیهایشان شریکیم . موقعی که شرح آن ضیافت کوچک ولی خرابی بزرگ را میخواندیم ، همه وجودمان پراز نشاط و سرمستی شده بود ، ما با تو بودیم فریده ، چه موقعیست بزرگی داشتی تو ، و وقتی هم که آن سه وجود عزیز و گرانقدر ما را در شهر ظلمات ، در نهایت جهالت ، باشها در ، سعادت و حیات جاودانی بخشیدند ، ما همه گریستیم ، نه برای آن عزیزان ، که چنان موقف پرشکوهی یافته بودند ، بلکه برای جهال کور باطن بی حیا . اما یک چیز را خوب میدانیم : این اسیران بسند غفلت و ظلمت ، که بانواع و اقسام در همه جا وجود دارند ، سیه بختها ، اصلاً "ابدا" گناهی ندارند . دلمان برایشان میسوزد ، چقدر دنیا در حقشان ظلم کرده است که نمیگذارد چشم باز کنند و خود را ، و دنیای اطرافشان را ببینند و بشناسند ، و تو مهاجر عزیز ، خوب میدانی که وظیفه یک انسان واقعی در بار ماینان چقدر سنگین ، مهم و حیاتی است ، زیرا اگر با "گرو" و گروهها بتوان با دلیل و منطق حرف زد و مجایشان کرد ، و چشمشان را بدنیاشود ، با اینان اصلاً نمیشود از این طریق وارد شد ، و چقدر مهم است ، و حیاتی ، مواجهه با این قبیل کسان ، اما چقدر خوشحال شدیم وقتی دانستیم که تعداد داوطلبان هجرت ، به آن قربانگاه شرم آورنده ها آخر قرن بیستم ، پس از آن واقعه دنیا سوز ، روئینوزنی نهاد ، می بینی چقدر دنیا بهم نزدیک شده و چقدر مردم زود برای همنوعان غافل جاهل زاهدیل خود دل میسوزانند و یکمکشان میشتابند ، شاید که از خواب کوردلی جهالت سر بردارند .

برایمان دعا کنید :

همه شما که توفیق خدمت یافته اید ، رویدرگاه خدا آرید و برایمان دعا کنید ، ما را که ملك بودیم و فردوس برین جایمان بود ، به مناجات ، به نجات برخیزید و بدشتهای فراخ هر چه دورتر و بیارتر ، رهنمون گردید



گلچینی از نامه‌های ویدهای جبرین

همین باب مقدمه

گاهی نامهای از مهاجرین عزیز بنظر خوانندگان ارجمند میرسد . فکرکردیم خالی از لطف نیست اگر در این شماره که بخش نوجوانان راه امر خطیر هجرت اختصاص دادیم ، مروری داشته باشیم در نامه‌های مهاجرین عزیز و جوانمان که در اقصی نقاط عالم بخدمت در راه حضرت کبریا قاعدند . از اینرو آنچه زیلا بنظرتان میرسد برداشتی است از نامه‌هایی که در چهار سال اخیر دریافت داشته‌ایم و خود بنظرتان رساندیم . می‌بینید که این نامه‌ها در مرور دوباره نیز بسی آموزنده و عزیزند بامید توفیق بیشتر برای همه عزیزان جوان .

آهنگ بدیع

از نامه ژاله عهد شوقی

امروز درست سه ماهه ونیم از هنگام ورود به
نیکاراگوا و مهاجرتم باین کشور میگذرد .
تازه از سفر تشویقی ۱۰ روزه به شمال شرق
این کشور بازگشتم . در این سفر با
آقای George Harper (عضو محفل
مقدس روحانی ملی) همراه بودم . سفر هر
چند دشوار بود ولی توأم با روحانیت و نتایج
چندی در برداشت . ابتدا به شهر
Laluz وارد شدیم و بعد به
شهر کوچکی که در نزدیکی آن قرار دارد رفتیم
در همان روز ملاقاتهای متعددی بایک خانواده
پنج نفری در سیونا و چند بسن مبتدی در
لالوز برقرار نمودیم . همگی از امرهای استقبال
نمودند

سال ۲۴ شماره ۲۹۱
فروردین - اردیبهشت ۱۳۴۸

از نامه ناهید مهاجری مهاجر فیلیپین

عزیزانم آنچه احساس میکنم و آنچه که بافتام
بخدا قسم به فضل جمال مبارک بوده نه هیچ
چیز دیگری، طوری شده که هر وقت میخواهم
دعا کنم دیگر جرات درخواست و تمنای چیزی
در خود نمی یابم آنچه رضای اوست شهر بسن
و گواراست، غنی نیست که به فضلش بشادمانی
نیانجامد و مشکلی نیست که به تأییدات
غیبهاش حل نگردد . از جانب من به عزیزان
طهران بگوئید اگر سعادت خواهند راهی
راهش شوند ولی بدون چشم داشت . زیرا او -

آنقدر بزرگوار است که بیش از لیاقت نیز ارزانی
میدارد و برآستی میگویم سراب زندگیم از میان رفته
پوشه گوارای آب حیات بمنه فوران آمده
روباها لباس حقیقت پوشیده در دنیای کس
همگان از اختلالات روانی در ترس و هراسند در
دیار من عقده و نگرانی روحی معنی و مفهومی
ندارد

سال ۲۵ شماره ۱۱-۱۲

بهمن - اسفند ۱۳۴۹

از نامه هوشبند صلح جوی جز جیبای امریکا

چهار روز قبل سه دانشجوی سیاه پوست
از کالج خود مان اتومبیل مرا بسرقت بردند من
فورا* موضوع را به پلیس اطلاع دادم. پلیس گفت
چون سیاه پوست هستند با اولین اخطار اگر
تسلیم نشوند شلیک میکنیم. بالاخره در راه
فلوریدا اتومبیل مورد تعقیب پلیس قرار گرفت و
چون دانشجویان مزبور خوب رانندگسی
نمیدانستند بکوه زدند و پلیس آنها را دستگیر
کرده بشهر آورد. مردم شهر که عموماً از سیاه
پوستان متنفرند تفنگهایشان را برداشته بودند
که هر کدام در کشتن آنها پیشقدم شوند. بهر
حال پلیس بمن گفت چنانچه رضایت ندی هر
کدام از آنها برای همیشه از تحصیل محروم شده
و چون قادر بتأمین خسارت اتومبیل نمیشوند

زندانی خواهند گردید . واقعا* تکلیف من چیست ؟ اگر رضایت دهم آنها به شش ماه و چنانچه ندهم بیش از دو سال حبس محکوم خواهند گردید

از نامه بعد

احساس خوشحالی میکنم چون د پروز —
د اد گاه رفتم تمام خانواد ههای دانشجویمان
سپاهپوست حضور داشتند و با اضطراب و تشویش
منتظر نتیجه بودند . من از جایم بلند شدم و سا
صدای بلند در حالیکه بغض گویم را گرفته بود ،
گفتم من بهائی هستم و چون نمیخواهم کوچکترین
جد مهای بهرادران خودم بزنم لذا از شکایت
خود صرفنظر میکنم . همینکه حرفم تمام شد
د اد گاه مثل بمب منفج شد تمام سپاهها
گریه میکردند یکی از آنها باپایم افتاد و میخواست
پایم را ببوسد ولی مخالفت کرده او را ر آغوش
گرفتم همین عمل باعث شد در شهری که تعصب
نژادی بشدت وجود دارد مورد احترام و علاقه
همه سپاهپوستان قرار گیرم . د پروز بعد از —
د اد گاه بیش از ۲۰ نفر آمدند و گفتند میخواهند
بهائی بشوند

سال ۲۷ شماره ۳ و ۴

خرداد و تیر ۱۳۵۱

از نامه فرشته شیخ

الاسلامی مهاجر دانشگاه

اگر از این بنده حقیر بخواهید شرحی مجمل از دوران کوتاه هجرت خود بیان کند همواره بایستی در کلمه کوتاه تأیید خلاصه نمایم. بلی برای اولین بار از فامیل، خانه و آشیانه دست و آشنا به نقطه‌های دیگر سفر کردم. بجائی که هیچ چیز از آن نمیدانستم، به نقطه‌های که همه چیز متفاوت بود. عشق جمال اقدس ابی بمن نیرو داد، نیروی تحمل دوری، نیروی استقامت در مقابل ناملایمات و سختیهای از قبیل تنهایی، ندانستن زبان و ترس از عدم موفقیت ولی به ترتیب بود بار هجرت را بستم البته با دنیائی پر از امید و آرزو یعنی ابلاغ امر الهی به جمعی از مردم. مردمی که در ماوراء ماده لذت و سروری نمیدانند، ولی دوستان عزیزم یک چیز مهم است و آن اینکه از دوری و هجرت نباید ترسید، از مقابل شدن با مردم گوناگون و مختلف و تفاوت آداب و رسوم نباید هراسید. همانطور که بارها گفته‌اند و میگویند "تأیید شامل حال همه خواهد شد" تأیید کلمه‌های زیبا که هر فرد بهائی باید آن ایمان داشته باشد، کلمه‌ای که وجودش ایشانرا چون کوهی در مقابل سختیهای گوناگون و در مقابل مردمی که بی‌نهایت بی‌ایمان و بی‌اعتقادند استوار و پابرجا نگه میدارد.

سال ۲۷ شماره ۸۷

مهر و آبان - ۱۳۵۱

نغمات آسمانی

ترجمه فرید و سبحانی

The image shows a dark, high-contrast scan of a musical score page. The page is filled with multiple staves of musical notation and corresponding lyrics in Persian. The text is mostly illegible due to the heavy shadows and noise in the scan, but some words like "KONST" and "DE" are visible at the top. The page is bound on the right side, indicated by a metal ring.

آیا "باب" را نمی شناسید؟

اوکه مبشر خورشید است

اوکه بما امید می بخشد

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

باب، "باب"، "باب"، "باب"

آیا بهاء الله را نمی شناسید؟

اوکه ما را خورشید است

اوکه بما بشارت صلح میدهد

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

بهاء الله بهاء الله بهاء الله بهاء الله

آیا عبدالبهاء را نمی شناسید؟

اوکه ما را مثل اعلی است

اوکه کلام بهاء الله را برای ما تبیین میکند

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

عبدالبهاء عبدالبهاء عبدالبهاء عبدالبهاء

با طبیعت...

مراصحرائی ده
تادرزیر آسمان آبی آن
صخره ای را بالش سازم
وهرگ درختان را بالهن
چشمه آبی که
جوهرش
آهنگ دلنوازی بسراید
باد امن کوهی
ودریاچه ای
وعرصه بیکران آسمانی
تا روزها بکوه و صحرا پیمائی بگذرانم
ودر سایه درختی بیاسایم
وشبها آتشی برافروزم
ونغمه سازی آغاز کنم
وبرآسمان بیکران نظر اندازم
وباشمک زدن ستارگان
بتو چشمک بزنم
شهر و غوغای آن از آن شهریان

دکتر جلیل محمودی

و جبار دیگر آن مسیحه عزیز بپر

فرشته هاد یگر بسوی زمین بال نعی گشایند
 تاشرح غمها ورنجهای انسان را به آسمان برند
 فرشته هاد یگر به آستان در چیه قلب نعی نشینند
 تا غبار غمها زمانه را از آئینه دل بزد آیند
 و نیاد رتب محبت میسوزد

.....

امروز سه عزیز شهید شدند
 سه عزیزی که هر روز در محوطه دانشگاه گذر داشتند
 و ندای یابها^{۱۰} الا بهای آنها همه جامی پیچید
 گوش هنوز جای پایشان روی سنگفرش دانشگاه
 هست .

.....

قدم بقدم با آنها بودم و نفس هایشان را لمس
 میکردم و بایکدیگر روزهای خوشی داشتیم .
 به موهبت عشق جمال ذوالجلال رسیدند ،
 برای اولین بار در آخرین نقطه فلبی پیچیدند
 میداند انائو شهر مراوی سیزده بهائی گرد هم
 آمدند تا ندای جمال مبارک را بگوش مردم
 برسانند ، این کشور بخصوص این نقطه اش
 اسرار آمیز است . با آنکه میداند انائو در تسلط
 اسپانیائی ها بوده است اسپانیولها بمسرت
 . . . سال نتوانستند مراوی سیتی را فتح کنند
 ولی سیزده شهیدائی جمال مبارک به فتح روحانی
 آن خطه نائل آمدند ، بدون توپ و تفنگ ، آنها
 سلاحشان پیام و تعالیم آنحضرت بود ، آن صفحه
 را منور ساختند ، برفراز تپهای وسیع و مشرف
 بشهر در دانشگاه M.S.U. مقرر گردیدند و برای
 اولین بار در آن شهر محفل روحانی تشکیل
 دادند .

آن سیزده تن اینان بسودند :

- فروغیه آگاه — پرویز شهیدائی — اسراج
- شهیدائی — دانش صبوری — نورالدین آزاده
- حسن ثابت — بهروز اسحق پور — ضیا رضوانی
- پرویز صادقی (شهید) — فرامرز وجدانی
- (شهید) — فرهاد جعفری — داریوش یزدانی

علی شیدائی - برنامه کارسریعا* معلوم گردید و گروههای تبلیغی برای نفوذ به قلب جنگلها و دهات تشکیل شد. قرار شد در گروههای دیاسه نفری رهسپار شوند و پیام جمال مبارک را بگوش هر وضیع و شریف برسانند. اولین گروه حرکت کرد و به فتح مدینه قلوب یک مدبر مدرسه و یک آموزگار نائل آمد. گروهی که پرویز صادقی عضو آن بود. گروههای دیگر نیز در شهر روان شد. امر از پشت میکرفون مدرسه بزرگ اسلامی به دانشجویان اعلام گردید.

شب هاد رزیر نورستاره و ماه وهوائی لطیف دانشگاه MSU این سیزده تن با پروردگارشان رازونیا میگردند.

معهد کرده بودیم که شهر مراوی سیتی خصوصاً مینداناو را با تشرایمان کشیم، این قرار بین علی شیدائی، پرویز صادقی، فرامرز وجدائی، فرهاد جعفری و اینجانب (داریوش یزدانی) در کشتی که از مانیلا بسوی مینداناو میرفت گذاشته شد. جنگ در قسمت هائی از این جزیره بشدت جریان داشت ولی شهر مالمین بود فقط شامگاه قدری مشکل مینمود. گاه صدای تیرهائی بگوش میرسید که مسلمانان و مسیحیان بجانب هم شلیک میکردند و برای تهدید این خصوصیات به دوستی استقامت امر بهائی در چنین منطقه ای بی نهایت ضروری احساس میشد.

ام. اس. یو. در ۲۸ جولای مهمانساز شهر موسوان داشت بنام پرویز فروغی که یادش برای همیشه باقی خواهد ماند. او مسافتی را که بسیار سخت و دشوار بود طی کرد تا بزیارت احبای مراوی سیتی نائل آید. قلبش از عشق جمال مبارک لبریز بود. جمع ما جمع شد، الواح زیارت میکردیم، قلبهایمان مشتاق و سراپا شور و حال بودیم. بزودی گروهها مقصد خود را تعیین کردند.

پرویز فروغی مهمان ما اگر میماند تنها بود، بنیاد به خواسته خودش با فرامرز وجدائی و پرویز صادقی هازم محلی بنام کاپای شدند (بعدها نامش را یاد گرفتیم).

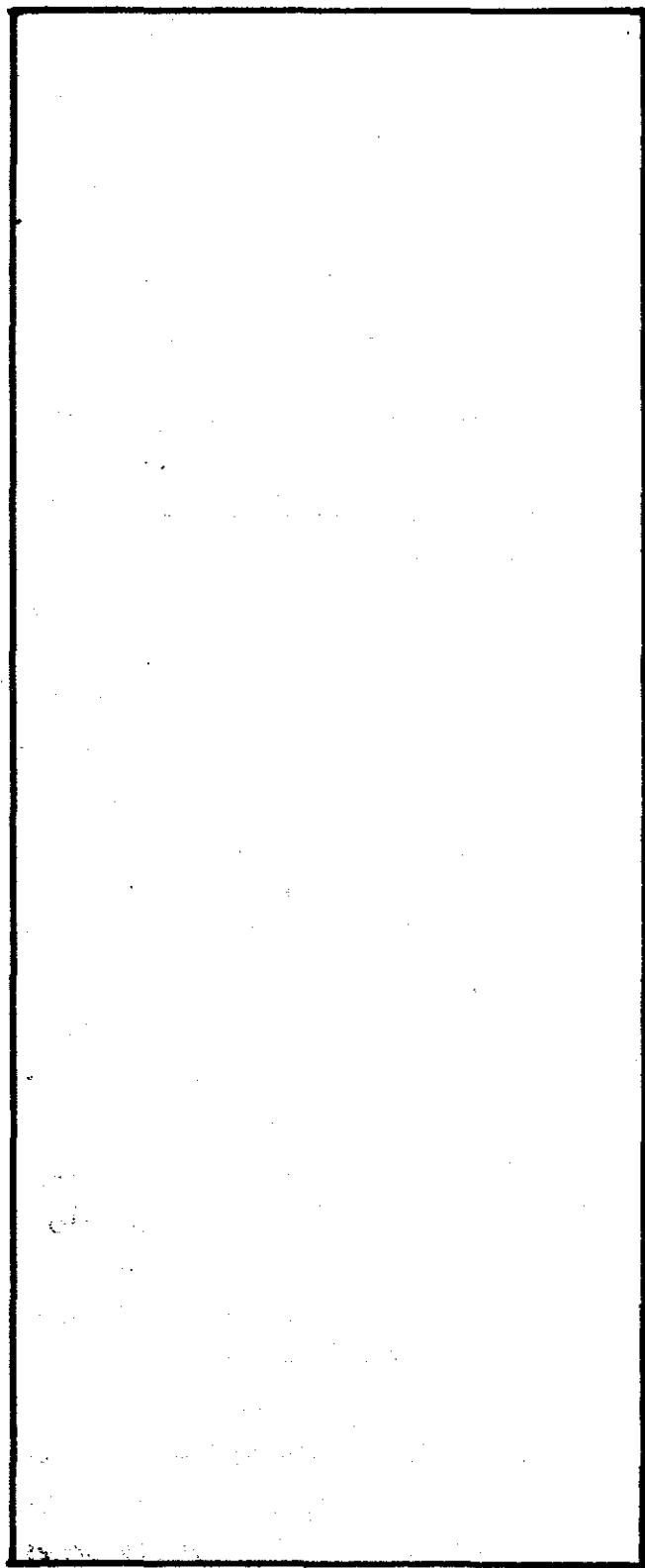
فروغی عزیز میگفت دوست دارم تبلیغ کنم. من هم میخواهم سهیم باشم، گروهها رفتند، قرار این بود که بعد از ظهر به هنگام مراجعت جمع شویم و هر گروه گزارش فعالیت تبلیغی خود را بدهد. گروهها یکی یکی خسته ولی خوشحال برگشتند و از شرح سفر حکایت نمودند. تنها باقی ماند گروه وجدائی، هرچه منتظر شدیم نیامدند. چشمها به جاده خیره مانده بود.

شب فرارسید و باز خبری نشد، فردای آنروز که ۳۱ جولای بود تا ظهر صبر کردیم، چون دیگر برآستی مشوش شده بودیم طرفهای شب بیدار رئیس دانشگاه (دکتر تامانو) رفتیم ساعت ۸ شب با چند جیب بداخل شهر رفتیم و از پلیس وغیره پرسیدیم هیچ یک خبری نداشتند دست بدعا برداشتیم و تا صبح خواب به چشمها نرفت. سایر دانشجویان دانشگاه نیز نگران بودند و به کلاس نرفتند، فردای آنروز من با اتفاق چند دوست و عده ای از افراد پلیس این وارث بسمت کاپای رفتیم و معلوم شد از اینجاده گذشته اند و بعد از مغازه ای که بسرای آخرین بار در آنجا نوشیدنی پبسی و کسوکا صرف کرده بودند دیگر هیچ کس خبری از آنها نداشت.

هرچه بود در این نقطه (واپائو) اتفاق افتاده بود. پنج جیب به همراه افراد رجستجو بود. مردم خبری از آنها نداشتند. چهارشنبه ۲ اوت نزدیک شد. فرماندار قول داده بود که هرچه زودتر این عزیزان را بما تحویل دهد، ۱۱ اتومبیل و ۱۰۰ سرباز با اسلحه های سنگین به کاوش پرداختند. ساعت

۶ بعد از ظهر بود که خبر رسید اجساد آنها را
در چاله ای یافته اند. به محل شتافتیم و این فانی
اولین فردی بود که فرود آمد و ملا حظہ نمود که
این سه عاشق الهی یکدیگر را در آغوش گرفته
یکی شده اند. در آن حال و آن جنگل تاریک
وحزن آور به آستان جمال قدم دست دعا
و مناجات برداشتیم. دیگر دوستان چه کردند
و چه ندیده ای در کمال سکوت انجام دادند این
خود داستانی است که شرحی جداگانه دارد.
قضیه تلگرافاً به فامیل ما خبر داده شد و فردای
آنروز وبسته سامانیگو (عضو هیئت مشاورین
قاره ای) و فقه سامانیگو منشی محفل مقدس
روحانی ملی فیلی بین و جمعی از دانشجویان
باهواپیما به مراوی سیتی آمدند.
ساعت ۹ بود که این فانی با آقای سامانیگو
و دو فرد دیگر عازم محل شهادت شدیم، تحملش
بفرموده جمال مبارک محال است.
ما بر بالای جسد عزیزان جمال مبارک دندان
تحسر بلب میگزیدیم، خبرنگاران جراید،
عکاس ها و فیلم بردارها حضور داشتند و از این
واقعه جانگداز عکس و خبر می گرفتند، دوستان
جوانم جای تأمل است باید بیندیشیم که وظیفه
ما تا چه حد خطیر و عظیم است. ما باید دنیا
را از شر این درندگی ها نجات دهیم. وقت را
صرف تبلیغ کنیم و انسانها حیات روحانی بخشیم
بخاطر دارم که یکی از ما به رئیس دانشگاه
و فرماندار و شهردار گفت ما بدنبال قاتل نمیگردیم
زیرا دوستان ما بخاطر انسانیت و بخاطر بسط
محبت و صلح و و داد بین بشر شهید شدند.
این راه زیبا ولی گاه مخاطره انگیزانم و شما باید
دنبال کنیم.

باری شهر در تب ماتم میسوخت، چشمهای
دانشجویان از اشک پر بود اجساد با آداب بهائیتی
شسته و در قسمت سردخانه بیمارستان نگهداری



شد تا در ساعت ۳ بعد از ظهر یاد اب بهائیس
دفن شوند .

پیام های صلح و مودت و آشتی و وحدت
توسط دانشجویان مسلمان و مسیحی اوج
میگرفت . ۲۴ ایرانی و یک آمریکائی به شهر
مراوی سیتی آمدند ، قبل از مراسم دفن کنفرانسی
در سالن بزرگ دانشگاه ام . اس . پی
برگزار شد ، مناجاتهای بزیانهای فارسی ،
عربی ، محلی و انگلیسی تلاوت گردید . رئیس
دانشگاه پشت بلندگو قرار گرفت و ندا در داد که
"دوستان عزیز ما شرمند هستیم که این سه عزیز
دانشجوی معمولی نبودند آنها پیام بهاء الله
را ، پیام عشق و محبت را به همراه داشتند و
اینگونه شهید شدند " سپس عضو هیئت مشاورین
و بعد یکی از دانشجویان مسیحی و سپس یک
دانشجوی بهائی با چشمی ترولی قلبی آهنین
صحبت کردند . هفتصد نفر جوان شنیدند
پیام بهاء الله را .

ساعت ۳ اتوبوس های دانشگاه دانشجویان
را به بیمارستان شهر مراوی برد ، دوهزار نفر
جوان مجتمع شدند در دف اول رئیس دانشگاه
و معاونین و اساتید و سپس بترتیب ایرانی ها ،
دسته موزیک مارش بالباس های مخصوص رنگین
و سایر دانشجویان سه شهید گردن فراز و غیور
را بدرقه کردند ، بعد به خوابگاه ابدی این
عزیزان که در مرتفع ترین نقطه شهر و مشرف به
دریاچه و محوطه دانشگاه بود رسیدیم . تدفین
یاد اب بهائی انجام گرفت و آن سه شهید ای جمال
محبوب در آن نقطه زیبا آرام گرفتند .

"همه گلگون گفن خفتند و نشکستند پیمانها"

آری در کشتی که از مانیا بسوی مینداناسو
مطرفت عهد بستیم که فیلو پین را با آتش کشیم و چنان
کردیم . شهادت پرویز صادقی ، فرامرز وجدانی ،
و پرویز فروغی و مراسم تشییع و تدفین آنها بزرگترین
تبلین عمومی بود که در ناحیه مراوی سیتی و سراسر
فیلو پین انجام گرفته بود .

داریوش یزدانی

۲۹ می ۷۳

گفتنیهای آهنگ و آهنگ است

گفتند : مسعود صدی آمد ما است و برای
یک دیدار کوتاه ، طهران را مهمانست .
برایمان خبر مسرت بخشی بود ، زیرا که صدی
یکی از عزیزترین همکاران بخش نوجوانان بوده
است و خاطر مقالات خوب و پر لطفتش را هنوز
فراموش نکردیم ، میدانستیم که محضرایین
دوست عزیز مهاجر فوق العاده جالب و
آموزنده است و بهمین خاطر تصمیم گرفتیم
ساعتی را با وی بگذرانیم و از خاطرات و تجربیاتش
شما عزیزان را خبر دهیم ، آنچه در زیر میگذرد
ماحصل گفتگوی چند ساعته ما با این دوست
عزیز است .

آهنگ بدیع

آهنگ بدیع - خوب مسعود جان بگو ببینیم کجا
بودی - چه میکردی ؟

مسعود - من از نیجریه یعنی پر
جمعیت ترین کشور آفریقا که بیش از ۶۰ میلیون
نفر جمعیت دارد ، میآیم . سرزمینی است -
بسیار وسیع ولی امر مبارک در آنجا جوان است .
امر الهی ابتدا از جانب شرق وارد نیجریه شد
و ایادی امرالله جناب بنانی از پیشگامان اشاعه
امردراین خطه بودند (۱۹۵۱) . از اینجهت
در نواحی شرق نیجریه توسعه امر مراتب پیش
از غرب آن بوده است . در سال ۱۹۷۰ محفل
ملی نیجریه تشکیل شد و بطور کلی قدمت امر در
مناطق جنوبی بیش از مناطق شمالی است .
حالا کمی از مناطق جنوبی و شمالی برایتان
بگویم ، این دو منطقه با هم متفاوتند مردمان
جنوب موسوم به یروب میباشند
که عرب و فعلا " مسیحی اند ، آب و هوایش
بعلت نزدیکی بفاقیانوس خیلی مرطوب است ،
مردم شمال معمولا " لباسهای بلند نظیر اعراب
بتن میکنند و کلاه های پهن بر سر دارند . این
دسته بیشتر مسلمان و از قبایل هوسوسا
میباشند . هوای شمال بیشتر خشک و مناطق
آن اغلب بوادی مینماید . در شمال بسا
وجود یکه جمعیتی بالغ بر ۳۰ میلیون نفر در آن -
ساکنند ، بیش از دو محفل نداریم .

اما آنچه از خصوصیات آفریقائیان بطور اعم
میتوان گفت اینست که اصولا " مردم آفریقا
تعصب دینی ندارند و این نکته در پیشرفت
امر الهی تأثیر بسزائی دارد .

دیانت اسلام در حدود ۴۰ سال قبل به
نیجریه وارد شد و علت آن جنگهای آفریقا
بوده است ، اطلاعاتشان در خصوص اسلام عمیق
نیست و راجع به ادیان غیر از اسلام و مسیحیت

نیز اطلاعاتی ندارند ، این مردم حقایق
معنوی را براحتی می پذیرند گوئی این حقایق
وسیله قلوبشان کشف میشود .

آهنگ بدیع : گفتید غیر از اسلام و مسیحیت دینی
در آن سرزمین رایج نیست ، آیا کتب دینی در
آنجا موجود است و مطالعه میشود ؟

مسعود - قرآن موجود است ولی چون
بزرگان عربی است ، از درکش عاجزند ، ولی
کتاب انجیل بعلت ترجمه بزبانهای بومی ،
برای مسیحیان بیشتر قابل درک است .

آهنگ بدیع : در تبلیغ ، بیشتر روی چه
اصولی از دیانت بهائی تأکید میشود ؟

مسعود - اگر در دهکده های راجع
به دیانت بهائی صحبت شود ، بیان مطلب
بسیار ساده و بیشتر در قالب مثال خواهد بود ،
حضرت بهاء الله را بخورشید تعبیر مینمائیم که
عالم تاب است و برای وحدت و اتحاد همه اهل
عالم ظاهر شده اند . مثلا " روحیه خانم در -
خصوص اصل وحدت ادیان میفرمودند : در این
اطاق دیوارهای مختلفی می بینید ، میتوانست
ادیان را با آنها تشبیه کنید ، مثلا " یک دیوار
دیانت حضرت زرتشت یکی دیانت حضرت موسی
دیگری دیانت حضرت مسیح و چهارمی دیانت
حضرت محمد ، دیانت حضرت بهاء الله چون
مفصلی است که همه این دیوارها را با هم متحد
میکند . بدیهی است در دانشگاه در سطح دیگر
صحبت میشود ، آنچه در آفریقائیان قابل تحسین
است ، کنجکاو و طرح سئوالات مختلف پس از
شنیدن مسائل امری است ، ممکن نیست صحبت
تمام شود و سئوال نکنند ، مثلا " از جمله سئوالاتی
که غالبا " مطرح میکنند ، راجع به دعوت و نیا پیش است

و نیز میگویند آیا شما کشیش دارید ؟ تکلیف کلیسا های مسیحیست ؟ آیا در یانت بهائی هم کلیساهای مجلل وجود دارد ؟ چه در نهایت فخر سعی مینمایند کلیساهای مجللی داشته باشند و حاضر نیستند آنها را به هیچ قیمتی از دست بدهند ، در جواب میگوئیم آنچه از نظر ما مهم است ، الفت و محبت و نفس عبادت است ما طبقه روحانی بمفهوم ادیان قبلند اریه و معا بد ما مشرق الاذکار نامید میشود که در انحصار بهائیان نیست و هر فرد با هر دینی و اعتقادی میتواند در آن وارد شده و خدای یکتا را نهایت کند .

آهنگ بدیع : پذیرش برخی از اصول مثلاً -
تساوی حقوق مرد و زن برایشان چگونه است و آیا حساسیتی نسبت بان نشان نمیدهند ؟

مسئله - اینطور که من فهمیدم ما مطور کلی در زندگی قبیلای مرد مقام برتری نسبت بزن دارا میباشد با اینحال در مقایسه با مرد مخاور - زمین زنان افریقائی آزادی بیشتری دارند بهر حال در حین تبلیغ ، اصرار کنیم که بدون - آمارگی قبلی اصل تساوی حقوق زن و مرد را مطرح کنیم .

آهنگ بدیع : افراد تازه تصدیق تا چه حد قادرند مستقلاً علم امر را برافرازند ؟

مسئله - البته شکی نیست که در مراحل اولیه احتیاج به راهنمایی و ارشاد مهاجرین دارند ولی این امر بستگی مستقیم با ایمان مقبلین دارد . برخی در ظرف مدت کوتاهی آنچنان پیشرفت کرده اند که باور نکردنی است . آنها مواظبند که دقیقاً بموجب احکام و دستورات الهی عمل کنند ، مثلاً در وقت شورشیا فاقات وقت خاصی با مرشورت بسند و

میدارند و با وجود فقر ظاهری ، به امر خیریه و تبرعات اهمیت خاصی میدهند و حتی المقدور کمک میکنند چه میدانند که حضرت ولی محبوب امرا لله تبرعات را به گردش خون در شریان امر تشبیه فرموده اند . روزی یکی از تازه تصدیقان ناظر بر نامه جمع آوری تقبلی ها بود بطوریکه هر کس بسهم خود تقبلیش را در پاکتی میریخت با مشاهده این وضع حالتی حاکی از نگرانی نشان داده و گفت ، آیا شما را با ماشین خود میرسانید ؟ وقتیکه مطمئن شد تا محل سکونتش بوسیله اتومبیل من همراهی خواهد شد ، مقداری پول خرید که جهت کرایه اتوبوس در جیب داشت در آورده و با اشتیاق درون پاکت قرار داد . تغییر و تحولی که در روان این پاکدلان پس از اقبال با مر مبارک مشاهده میشود وصف نکردنی است . چه مهتر و برتر از - این برای یک مهاجر که با قلبی از محبت و دلبری خالی از هر نوع تعصب آنها را در آغوش بگیرد و با محبت و تعجب آنان که مقابلاً مراتب محبت و صمیمیت محضه خود را با احساسات پاکشان جواب میدهند ، مواجه شود .

اولین آثاری که سخت مورد علاقه شان قرار میگردد ، مناجات ها و ادعیه مبارکه است ما باید خیلی چیزها از آنها یاد بگیریم ، روحانیت ، صفای باطن و آنچه در قلبشان است خیلی راحت بیرون میریزند و هنوز تمدن پوچ و ظاهری غریب تأثیر سوئی در روحیاتشان نداشته است .

آهنگ بدیع : یک فرد تازه وارد از نظر زبان با چه مشکلاتی مواجه است ؟

معنود - غالباً يك نوع انگلیسی خاصی موسوم به Peagen تکلم مینمایند که خود انگلیسی ها هم آنرا نمیدانند ولی در سطح دانشگاهی انگلیسی صحیح تکلم میشود .

آهنگ بدیع: کتب امری بجهزبانهای ترجمه شده است ؟

معنود - در نیجریه قبائل مختلفی وجود دارد ولی سه قبیله اهمیت بیشتری دارند این قبایل عبارتند از: قبیله ایبو شرق ، قبیله پروینا در جنوب و - قبیله هاوسا در شمال آثارا امری بزبان این قبایل ترجمه شده است . البته قبل از نقشه منیعه ۹ ساله آثار بزبان این قبائل ترجمه شده و در خاتمه نقشه بزبانهای دیگر نیز ترجمه شده است .

آهنگ بدیع: چگونه امر را فریقا پیشرفت نمود ؟

معنود - جناب اولینگاد در شرق تصدیق کردند و بفریب مهاجرت نمودند و اساس امر را نهادند . عده ای تبلیغ شدند بطوریکه در نقشه ۹ ساله در زمره فاتحین امر حضرت متان در آمدند و از جمله همین افراد بودند که به نیجریه آمدند .

آهنگ بدیع: از وسائل ارتباط جمعی تا چه حد میتوان استفاده کرد ؟

معنود - در شمال هنوز استفاده نمیشود چه امر هنوز نضج نگرفته است ولی در جنوب - خصوصاً بوسیله روزنامه ها امرا اعلام میشود (اغلب مصاحبه هایی که مخبرین با حضرت

روحیه خانم داشته اند در روزنامه ها چاپ و منتشر شده است) . بعلاوه افریقائیان بموسیقی بینهایت علاقه مند میباشند ، بیدلیل نیست که سرود های بهائی طرفدار زیاد دارد . احبای جنوب افریقا سرود های بسیار لنوا ساخته اند و از موسیقی استفاده شایان در تبلیغ میشود .

بخاطر دارم در یکی از دهات با جوان تازه - تصدیقی که بیش از یکسال از حیات روحانیست نمیکدشت به صحبت نشستیم ، در موقع ازگشت سرود معروف God Is One (خدایکی است) را با او یاد دادم ، او نیز بسرعت آنرا فرا گرفته ، جوانان را در ور خود جمع نمود و شروع به تمرین نمودند و قرار شد آنرا منتشر نمایند . مطلبی که میتوانم اضافه کنم اینست که حضرت بهاء الله افریقا را به سیاهی چشم تشبیه فرموده اند و علاقهای که نفس ولی امر الله باین مرد داشته اند نیز در همگان مشهود است . حضرت روحیه خانم در سفرهایشان شعاری را که برای اهمیت حیات روحانی افریقا استفاده میکردند (سر نوشت روحانی افریقا) بود میگفتند شما ها که تا این حد از نظر تمدن مادی عقب افتاده اید ، اکنون میتوانید در مدنیّت جدید روحانی سهیم بسزائی داشته باشید چه شما نور دید هاید .

آهنگ بدیع - تأثیر امر در روحیه و شخصیت افریقائیان تا چه حد بود ؟

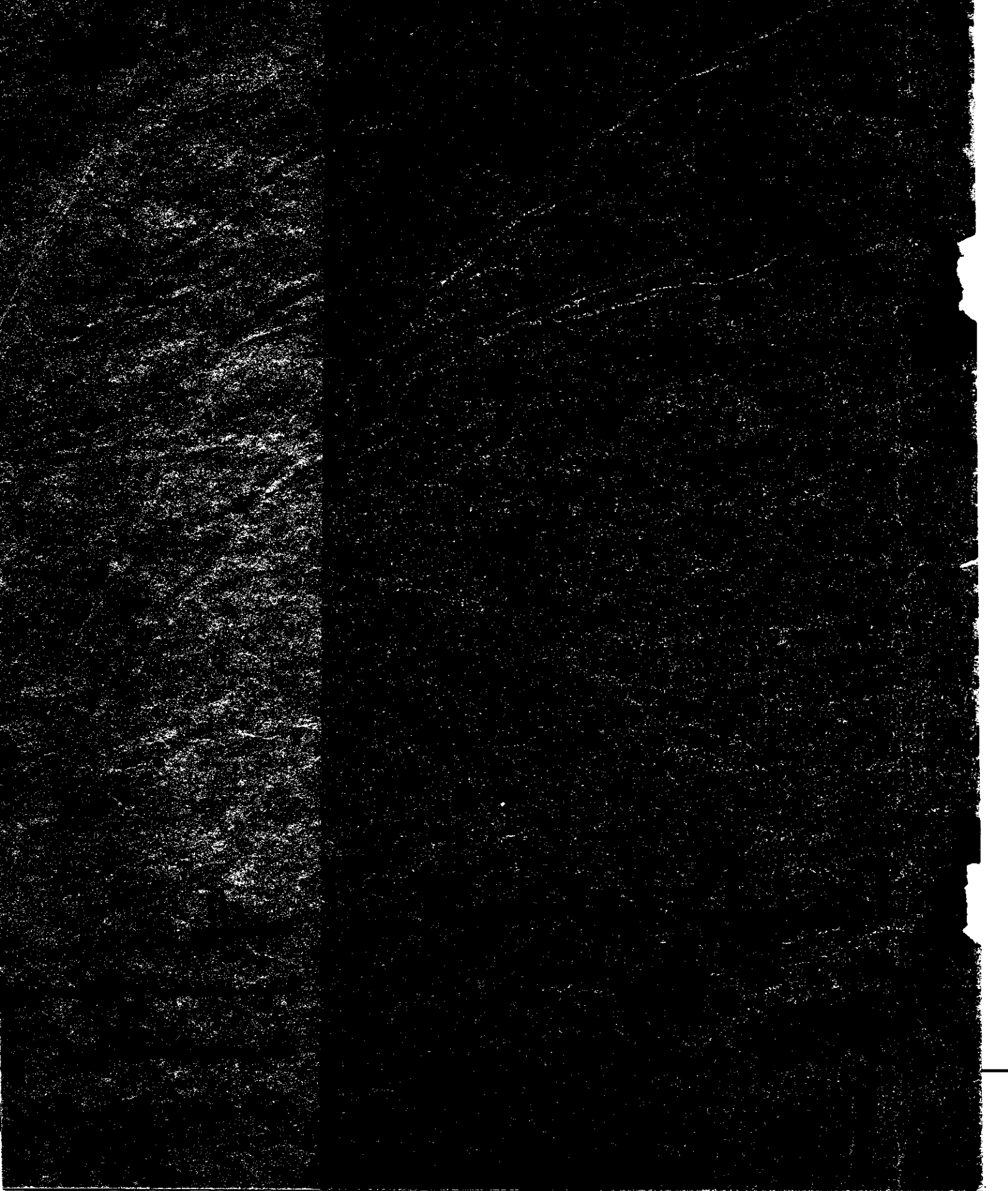
معنود - مرد می که در زهر بارگران تعصبات نژادی تحقیر شده اند دیانت بهائی بآنها ایمان ، غرور ، غلو طبع و هویت اعطانموده است و چنین نعمتی را با جمیع زخاتر و زینت های عالم مبادله نمی نمایند . در محل مهاجرتی من يك دكتر و يك خانم بهائی هستند در جلسه

اولی که با سیاهپوستان افریقائی داشتیم ،
برای آنها بسیار دشوار بود که در مقابل محمد و
سفید پوست اظهار عقیدت نمایند ولی در مقابل
محبت بزرگترین شادی بآنها دست میداد و
چیزی نگذشت که اعضا سیاهپوست محفل هم
در مشورت و ابداء آراء و نظرات شرکت جستند و
خود بقدری از این یگانگی مشعوف بودند که
میخواستند سایرین را بیاورند تا یک جلسه محفل را
از نزدیک ببینند . برای مانیزاین بزرگترین
موهبت الهی بود که مورد اعتماد و محبت آنها
قرار بگیریم بطوریکه مسائل خصوصی و خانوادگیشان
را با ما مطرح میکردند .

آهنگ بدیع : چه پیامی برای جوانان ما
داریم ؟

مسعود - اینکه واقعا " اگر ما قبول
داریم بهائی هستیم و مؤمن با هستی در راهش
کار کنیم و جانفشانی نمائیم میدان خدمت در -
این قاره بکروسیع است جوانان در اكمال نقشه
نضاله و پیشی گرفتن آن از اهدا فمعینه تأثیر
بسیاری داشته اند آیا آنها تا چه میزان مجهز
بوده اند ، اطلاعات و دارائیشان تا چه حد
عوض بود ؟ الا اینکه بفرموده مبارک توشه راهشان
توکل بسود ؟

تنظیم از - سهراب روشن



«اجتبا قطعاً نباید هیچ غربی داخل شوند و در امور سیاستیه مداخله نمایند»
«حضرت عبدالباقر»

آهنگ بدیع

سال

۲۸

شماره ۷-۸

۱۶ شکر العزّة الی ۱۸ شکر القدره ۱۳۰ بدیع

مهر و آبان ۱۳۵۲

مخصوص جامعه بهائی است

فہرست صفحہ

- ۱- لوح مبارک حضرت عبدالہاء ۴
- ۲- از دستخط بیت العدل اعظم الہی ۵
- ۳- شرح نقش نگین اسم اعظم - احمد پیردا ۱۱
- ۴- مقام کلام منظوم در آیات الہیہ
ستید غلام رضا رومیا ۱۴
- ۵- اخبار مصوّر ۲۰
- ۶- قیام و استقامت مصاحبہ با آفای
دکتر ہوشنگ عہدیہ ۲۳
- ۷- منای قُرب (شعر) (عندلیب) ۲۷
- ۸- شرح احوال حاجیہ بی بی صفری ۲۸
- ۹- قیمت نوجوانان ۳۱

1

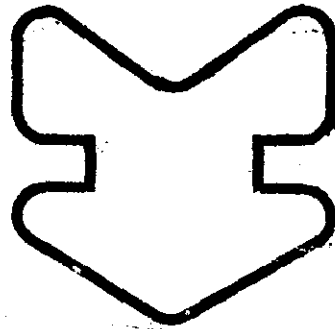
2

تا بعد بموجب شریعت لازم است لهذا خیلی مبارک است در جوانی نتایج
و برکاتش معلوم نیست ولی بعد با انسان می بینند عاقله در تشکیل مخصوصی متولد
میشود و محفوظ . دیگر آنکه تا آخر برادر انسان چنان میگردد که از روز و هر روز محفوظ میماند
و محفوظ بسبب عصمت از آن شیء چه عند الله امر عظیم از عصمت و عفت
نیت از غیر عظم مقامات عالم انسانی است و از خصائص این خلقت روحانی و دون
کنز مقتضیات عالم حیوانی لهذا تا بعد مبارک است و عند الله مستبول ...

« حضرت عبد الباق »

● شرح زیر مستخرج از دستخطی است که بیت العدل اعظم الهی اخبر ما در جواب
سئوالات یکی از اطباءى بهائى مرقوم داشته اند و چون جنبه عمومیت دارد برای
استحضار کلیه یاران درج میشود .

مخفل علی



● همانطور که قوانین حاکم بر حیات جسمانی ، ایجاب می نماید که برای پرهیز از
ضعف و ناتوانی جسمی مواد لازمی را به بدنمان برسانیم و از جسم تحت شرایط
معینی نگهداری کنیم ، به همین گونه قوانین حاکم بر حیات روحانی نیز وجود دارد که
این قوانین در هر عصر و دوره ای توسط مظاهر مقدسه الهیه بر بشریت نازل میگردد و
اگر نوع انسان بخواهد بنحوی صحیح و موزون رشد و نمو نماید باید از این قوانین
که اهمیت حیاتی دارد پیروی نماید . بعلاوه جنبه های مختلف حیات همگس
مربوط هستند بطوریکه اگر فردی قوانین روحانی را بخاطر نفع شخصی نقض نماید
نه تنها بخود بلکه به هیئت جامعه ای که در آن زندگی میکند صدمه و لطمه وارد میسازد
همچنانکه شرایط و اوضاع و احوال بر روی افرادی که در آن جامعه زندگی میکنند
اثر مستقیم دارد .

چنانکه اشاره کرده اید پیروی از احکام حضرت بهاء الله در جامعه امروزی که رویه جاری آن با موازین امریهائی مغایر است بسیار دشوار میباشد ، معذک برخی از قوانین که اساس سلامت اعمال جامعه انسانی را تشکیل میدهد باید در هر وضع و کیفیتی اجرا گردد و قوانین دیگر به ملاحظه ضعف اخلاقی بشر طبق دستور حضرت بهاء الله به تدریج به موقع اجرا گذاشته خواهد شد ، ولی اینگونه قوانین نیز همیشه به مرحله اجرا در آمد باید ادامه یابد و الا جامعه به اصلاح نائل نشده و بطور روز افزون نزول خواهد کرد . وظیفه مهم اهل بهاء اینستکه از قوانین الهی پیروی نموده و بتدریج نوع بشر را بقبول آن جلب نمایند .

از لحاظ تاثير اطاعت و پیروی از قوانین الهی در زندگی فرد باید توجه داشت که مقصود از زندگی در این عالم آمادگی روح است برای عالم بعد . در این عالم شخص باید بیاموزد که چگونه بر شهوات حیوانی خود چیره شده و آنها را تحت تسلط در آورد . حیات این دنیا عبارت از يك سلسله امتحانات و شدائت و موفقیتها و ناکامی ها است که مالا بشیر راه به پیشرفت های روحانی جدید رهنمائی میکند . گرچه گاهی ممکن است این راه بسیار سخت و دشوار بنظر آید ولی بتجربه میتوان دریافت نفوسی که از روی ثبات و استقامت احکام حضرت بهاء الله را پیروی نمایند به ترقیات روحانی نائل میگردند ولی آنانکه بخاطر لذات ظاهری در اجرای قوانین الهی مسامحه و سهل انگاری می ورزند نه تنها امیدواری در دل برورنده به سعادت موهوم نمی رسند بلکه از ترقی روحانی بازمانده با مسائل و مشکلات تازه ای روبرو میگردند

برای روشن شدن مطلب مثالی میآوریم . طبق قوانین بهائی در امر ازدواج علاوه بر رضایت طرفین ، رضایت والدین شرط است . ولی امروزه در اغلب موارد والدین غیر بهائی بدلائل تعصب دینی و یا نژادی از ابراز رضایت خودداری میکنند . بارها دیده شده است که ثبات و پایداری اولاد در امر بهائی چنان والدین را تحت تاثير قرار داده که سرانجام نه تنها رضایت خود را ابراز داشته اند بلکه روحیه شان نیز تحت تاثير قرار گرفته و بستگی و ارتباطشان با فرزندشان بیشتر گشته است .

بنابراین با پیروی از احکام بهائی علیرغم تمام مشکلات نه تنها سنجای اخلاقی خود را تقویت میکنیم بلکه اطرافیان و نزدیکانمان را نیز تحت تاثير قرار می دهیم .

تعالیم بهائی در مورد روابط جنسی واضح و روشن است ، یعنی این روابط تنها میان زوج و زوجه او مجاز میباشد . در این باره مستخرجاتی از چهار نامه که از طرف حضرت ولی امر الله نگاشته شده و جنبه های مختلف این موضوع را روشن میسازد ، باشما در میان میگذاریم . یکی از آنها حاوی قسمتی

است که شما در نامه تان نقل کرده اید. (از نامه مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۳۸
خطاب بیکی از یاران) . عطف به سئوال شما در مورد روش بهائی نسبت به
مساله روابط جنسی و ارتباط آن با ازدواج .

تعالیم بهائی درباره این مطلب حیاتی که راجع به آن اختلاف نظرهای
زیادی وجود دارد ، بسیار روشن و موکد است . بطور خلاصه طرز فکرو روش بهائی
درباره روابط جنسی بر اساس این عقیده است ، که عفت و پاکدامنی باید دقیقاً
از جانب زن و مرد مراعات شود ، نه تنها بخاطر اینکه از نظر علم اخلاق شایسته
و مدوح است ، بلکه از جهت اینکه تنها راه حصول يك ازدواج سعادت‌مندانه
و موفقیت‌آمیز میباشد . بنابراین روابط جنسی جز بصورت ازدواج مجاز نبوده
و کسانی که از این قانون سرپیچی کنند نه تنها در برابر خداوند مسئول خواهند
بود بلکه از طرف جامعه نیز به مجازات لازم خواهند رسید .

دیانت بهائی به اهمیت روابط جنسی واقف است ، ولی هرگونه تعبیر و
برداشت نادرست از اینگونه روابط زیر پوشش عشق های آزاد و ازدواجهای بی
بند و بار و بدون اولاد و نتیجه را محکوم مینماید زیرا این گونه اعمال مضر بحال
انسان و جامعه ای است که در آن زندگی میکند .

تمتع کامل از فریزه جنسی حق طبیعی هر فرد است و قاعده ازدواج شرعاً
بهمین خاطر ایجاد شده است . بهائیان بدون آنکه این حق را تحریم کنند
معتقدند که باید تحت ضابطه و قاعده معین که همان طبقه زوجیت باشد ، اعمال
گردد . ترجمه

(از نامه مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ خطاب به يك نفر از یاران)

" سئوالی که شما درباره دل بستگی زن یا شوهر نسبت به دیگری غیر از همسرش
طرح کرده اید ، در تعالیم الهی بصراحت توضیح گردیده است ، باین ترتیب
که سببه عفت و تقوی مستلزم آن است که چه پیش از ازدواج و چه بعد از آن از لحاظ
روابط جنسی يك زندگی توأم با طهارت و تقوی داشته باشیم . قبل از ازدواج
کاملاً عقیف و بعد از ازدواج در روابط جنسی و گفتار و کردار مطلقاً " بشریک زندگی
خود وفادار باشیم .

جهان امروز ضمن داشتن مشکلات بسیار در ورطه افراط در عشقهای جسمانی
و نقصان ارزشهای روحانی غوطه ور است . احبا باید بقدر امکان این مساله
را درك کرده و بکوشند در سطحی بالاتر از همگنان خود ، که بیش از اندازه و صرفاً
به جنبه های جسمانی وصلت پرداخته و نمونه بارز انحطاط در طول ادوار تاریخ
بشری هستند ، قرار گیرند و باید کوشش کنند که بموازات روابط طبیعی و مشروع
زندگی زناشویی رشته های عمیق دوستی و عشقی ابدی را بر اساس حیات روحانی
استوار نمایند . این یکی از مبادی است که اهل بها باید در آن سرمشق قرار

گیرند و نمونهٔ یک زندگی حقیقی انسانی را راهنما باشند و بدانند که مقام روح انسان بلند است و جسم وسیله ای است از برای تجلی روح تا بنانک او. لازم به تذکر نیست که این مطالب هیچگونه منافاتی بایک زندگی کامل و طبیعی جنسی در چارچوب مشروع ازدواج ندارد. ترجمه

(نقل از نامه مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۴۰ خطاب به یکی از یاران)

" در جواب سؤال شما مبنی بر اینکه آیا غیر از زناشوئی نمونه مشروع دیگری در مورد استفاده از فریزه جنسی وجود دارد ؟ باید گفت بنا بر تعالیم بهائوسی هیچگونه رابطهٔ جنسی مشروع و جایز نیست ، مگر از راه انجام مراسم قانونی ازدواج بین زوجین و در چارچوب زندگی زناشوئی . روابط دیگر نه مشروع است و نه مفید برای سلامت بدن . جوانان بهائی باید از طرفی درس خودداری و تسلط بر نفس را که بدون شك اثر سودمندی بر رشد و تکامل اخلاقی و شخصیت آنها خواهد داشت فرا گیرند ، و از طرف دیگر باید توصیه شوند که پیمان زناشوئی را در جوانی و در حیوضهٔ نیروی جسمانی برقرار سازند . بدون تردید عوامل اقتصادی اغلب در راه ازدواج جوانان مشکلاتی ایجاد میکند ولی در بیشتر موارد بهانه ای بیش نیست و بنا بر این نباید زیاد بدان اهمیت داد " ترجمه

(نقل از نامه مورخ ۳ می ۱۳۶۱ خطاب به یکی از یاران)

" در خصوص سؤال شما مبنی بر اینکه آیا صلاح است دوباره ازدواج کنید ایشان (حضرت ولی امرالله) صحیح نمی بینند که جواب قطعی به این پرسش بدهند ، زیرا این يك مسأله کاملاً خصوصی است که در باره آن شما و دوستانتان و یا محفل محلی بهتر میتوانید قضاوت کنید . البته در شرایط عادی هر فردی باید ازدواج را وظیفه اخلاقی خود بشمارد و جمال مبارك مؤمنین را بآن تشویق فرموده اند ولی بهیچوجه الزامی نیست تصمیم نهائی با خود شخص است که بسا توجه به خواست خود و اثر به تشکیل زندگی خانوادگی یا سر بردن بحال مجرد اتخاذ خواهد نمود . ترجمه

از اینکه حضرت ولی امرالله اشاره بلزوم مجازات از طرف جامعه فرموده اند اظهار تعجب کرده اید . حضرت بهاء الله در کتاب اقدس روابط جنسی نامشروع و غیر اخلاقی را نهی فرموده و در متمم آن کتاب (رساله سؤال و جواب) فرموده اند که تعیین مدارج مختلف جرائم جنسی و مجازات آنها با بیت العدل اعظم خواهد بود . در این مورد باید توجه داشت که در امر بهائی فرق است بین طرز رفتاری که شخص باید در مناسباتش با دیگران داشته باشد (مانند عفو و اغماض ، شکییائی و غیره . . .) ، با طرز رفتار و روش محافل روحانیه که وظیفه دار اجرای احکام الهی از روی عدالت هستند .

بعضی از مسائل جنسی مانند هم جنس گرایی و نظائر آن ممکن است

جنبه بیماری داشته باشد که در این صورت باید بطور قطع اقدامات مؤثر طبیی بعمل آید. از تعالیم حضرت بهاء الله چنین مستفاد میگردد که دم جنس گراشی وضع و حالتی نیست که شخص یا آن موافق بوزن و آنرا طبیعی تلقی کند بلکه انحرافی است که در طبیعت زن یا مرد حاصل شده و باید مهار شده و سرکوب گردد. البته این کار بیک تلاش سخت احتیاج دارد همچنانکه مهار تمامی شخص نسبت به جنس مخالف نیز تلاش بسیار لازم دارد. ممارست و کفایت نفس در این مورد و بسیاری از موارد دیگر زندگی در ترقی و اعتلای روح انسانی اثری سودمند و مفید خواهد داشت، در مورد ازدواج باید به یک نکته توجه داشته که هر چند این امر بسیار پسندیده و مطلوب است و حضرت بهاء الله قویاً آنرا توصیه فرموده اند، معیناً مقصد اصلی حیات انسانی محسوب نمیگردد، چنانکه هرگاه شخص مدت طولانی برای پیدا کردن همسر انتظار بکشد و سرانجام مجرد بماند مفهومش این نیست که از تحقق مقاصد حیاتی خود بازمانده است.

آنچه تا بحال گفته شد در باره تکلیفی بود که یک فرد بهائی باید در مقابل احکام حضرت بهاء الله داشته باشد، اما شما بعنوان یک طبیب مشاور خانواده در مسائل جنسی ممکن است اغلب با خانواده های غیر بهائی سروکار داشته باشید که احکام حضرت بهاء الله را قبول نداشته و دلیلی هم در پیروی از آن احکام نه بینند. شما از قبل در رشته خود واجد شرایط بوده و کار میکرده اید و تردیدی نیست که نظریات خود را بر اساس آنچه که از تحصیل و تجربه آموخته اید - برای می دارید، آموخته هائی که عبارتست از یک سلسله مفاهیم شناخته شده در باره ضمیر انسان، رشد، تکامل، و عملکرد صحیح آن بدون آنکه به تعالیم حضرت بهاء الله توجه و برخوردی داشته باشد. اما حالا بعنوان یک نفر بهائی میدانید که آنچه حضرت بهاء الله راجع به مقصد حیات، سرشت و رفتار انسان در زندگی تعلیم فرموده اند از جانب خدا نازل شده و در نتیجه مبتنی بر حقیقت است. با اینحال ناگزیر مدت زمانی لازم است تا نه تنها تعالیم بهاء الله را مطالعه کرده بدقایق آنها پی برید بلکه در عمل دریا بید که چگونه آن تعالیم استنباطات حرفه ای شما را تغییر میدهد. البته این مطلب برای یک دانشمند غیر معقول و نا منتظره نیست. چه بسا در طی تحقیقات علمی عاملی کشف شده که باعث انقلاب و دگرگونی و تجدید نظر در عرصه پهنای مساعی و کاشفهای بشری گردیده است. شما باید در هر مورد معلومات حرفه ای و قضاوت شخصی خود را که بموازات آگاهی بیشترتان از تعالیم مبارک لطفیتر و منیرتر خواهد گردید مشاوری و راهنما قرار دهید، آنگاه در خواهید یافت که استنباط شما از مشکلات و مسائل انسانی تغییر و توسعه یافته و به راههای جدید و پیشرفته ای برای کمک به مراجعین خود دست یافته اید. روانشناسی هنوز علمی جوان و نارسا است و بهرورایام که

روانشناسان بهائی بر اساس تعالیم حضرت بهاء الله به مثل و نمونه حقیقی حیات
انسانی دست یابند ، موفق به جهش های بزرگ در سبیل پیشرفت این علم شده
و به تخفیف و تسکین مصائب و الام بشری کمک شایان و مؤثری خواهند نمود .

باتحیات بهائی ، بیت العدل اعظم

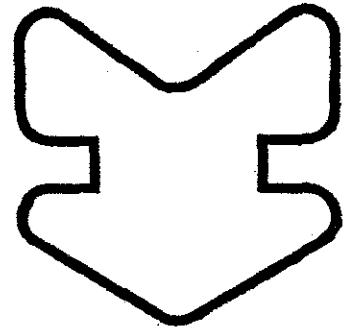


شرح نقش نگین

اسم اعظم

در شرح نقش نگین اسم اعظم با زهم در نشر آهنگ بدیع خوانده اید ، و اینبار از جناب احمد یزدانی میخوانید . شرکت فضلی امر در بررسی و تحقیق این گونه مطالب یقیناً به تزئید معلومات افراد احباً کمک خواهد کرد .
ب . ا

ممیت و غفار و قهار ، اسامی ذات مقدس واحدند و این اسما صفات الهی بابدیت و سرمدیت ذات احدیت همیشه بنحو بساطت و وحدت در ذات مقدس باری تعالی بدون شایبه غیریت و کثرت وجود داشته و دارند و در حقیقت ذات الهی مقدس از اسما صفات متصوره انسان است و این از نیاز و اقتضای احوال ماست که آن غیب الغیوب را هر زمان با اسمی با صفتی میخوانیم . اسم مقدس بها و بهی و بهی نیز در حقیقت ذات مقدس رحمانی ، ابدی و سرمدی بوده . ولی این اسم بخصوص مکنون و مخزون بوده و در هیچ دوره ای از او واردینی بنام اسم اعظم کشف نشده بود .



هر اسمی در ال بر مسمی است و اسما الهی هم مدل بر ذات حق تعالی میباشد ، چون ذات مقدس الهی واحد است ، اسما مختلفه الهی نیز چون مدل بر ذات احدیه هستند در حقیقت واحدند . مثلاً اسم محیی و اسم

در ادعیه و مناجاتهای دوره اسلام فقط در یکی
 و مورد ذکر این اسم مقدس وارد شده آنها هم
 بدون اینکه مفهوم کسی شود که این اسم اعظم
 است. مثلاً در دعای سحر ایام صیام
 شیعیان اسلام بنقل از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام در جمله اول آن چنین وارد شده :
 اللهم انی استلک من بهائک با بهاء و کمال
 بهائک بهی . و امام در مقدمه شرح دعا قسم
 یاد میفرماید که در این دعا اسم اعظم موجود
 است . کلمات دیگر این دعا مثل رحمت
 و عزت و قدرت و غیره ها در اکثر ادعیه اسلامی
 موجود و مذکور است ، ولی کلمه بها جز در یک
 مورد مذکور نیست . شیخ بهائی گوید :
 اسم اعظم را که کس شناسدش

سروری بر جمله اسماء با یدش
 و چون تقدیر و مشیت الهی چنین بوده که پسر از
 طی ادوار دینی عاقبت دین اعظم و ظهور
 اعظمی ظاهر گردد . این اسم مبارک بها هم
 مخصوص آن ظهور اعظم و قیام مظهر کلی الهی
 است که بنام اسم اعظم در میقات خود سر
 مکنون مکشوف گردید و کلمه بها که بمعنی
 کمال حسن و جلال و زیبایی و روشنی درخشنده
 است که با عظمت و جلال این ظهور اعظم منطبق
 است . حال کورا اعظم و در اعظم و ظهور
 اسم اعظم است که بمناسبت تجلی کلی انوار
 رحمانیت بر عموم عالم انسانی ظهور اعظم و کشف
 رمز مخزون یعنی اسم اعظم " بها " شده است
 و در این دوره سلام اهل بها (الله ابهی)
 و شعارشان " یا بها " الابهی " است .

و فی نگین اسم اعظم که گویا از ابداعات
 حضرت عبدالبها ارواحنا لمرسه الاظهر فدا
 میباشد و لوح مبارکی هم از یراعه مرکز میثاق
 الهی در این باب نازل شده است که خلاصه

آن از این قرار است :

این شکل مرکب از دوها و چهارها و دو
 ستاره پنج گوشه درد و طرف آنهاست . شرح
 بها در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم نازل
 شده و آن عبارت است از حدیث (البها
 بها الله) وها رمز از هویت الهیه و حقیقت
 رحمانیه است که عدد آن پنج و در ظهور حضرت
 باب که آنها عددش پنج است متجلی و آشکار
 شده است . اما چهارها اشاره بارکان
 اربعه بیت توحید است که در آثار مبارک حضرت
 اعلی روح ماسواه فداه وارد شده یعنی توحید
 ذات و توحید صفات و توحید افعال و توحید
 عبارات .

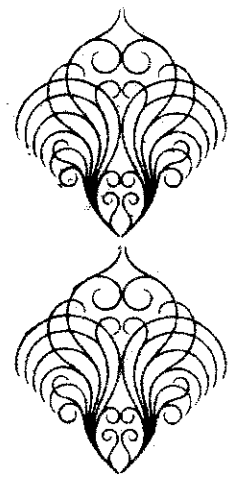
و در وسط نقش نگین اسم اعظم سه سطح
 یا سه خط از دنباله هاها و باء افقی تشکیل
 شده که اشاره بهعالم ثلاثه عالم وجود است که
 عبارت است : از عالم حق که مصدر فیض و
 مشیت است و عالم امر که واسطه افاضه فیض
 بعالم ثالث است یعنی عالم خلق که مطلع
 اقتباس از علم حق و بواسطه عالم امر است
 و باء قائم یا عمودی که از سه خط گذشته
 مقام ظهور حضرت بها الله جل کبریاءه است
 که واجد کمالات هر سه عالم است و باء فقی
 مقام همیشگی و غیبی بت جمال اقدس ابهی
 است . و ترکیب بها وها در یکدیگر اشاره
 باین است که ظهور اسم اعظم که مصدر افاضه
 است و حضرت باب الله الاعظم که مطلع استفا
 در این ظهور مبارک اند ، موجد دوره بهائی
 است چنانکه حدیث اسلامی که میفرماید :
 (انا و علی ابوا هذه الامة) یعنی امت اسلام
 از منبع فیض و حقیقت فاعله که حضرت رسول اکرم
 صلی الله علیه و اله و حضرت علی ابن ابیطالب
 علیه السلام که مصدر استفاضه و اقتباس و قوه

سوره اعراف میفرماید: (وواعدنا موسی ثلثین لیلۃً و اتمناها بعشر میقات ربه اربعین لیلۃ) یعنی عدد ده تکمیل نبوت است که وعده سی سال بوده و بدو سال یعنی چهل سال میقات آن بوده است .

و دو کوکب پنج گوشه در یمین و یسار که علامت هیکل آدمی است (یعنی سرود دست خمیده و دوزانو) ، اشاره بدو وجود مقدس جمال اقدس ابهی و حضرت رب اعلی است .
و این خلاصه فص نگین اسم اعظم است که از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء اقتباس شده است . و اینک انگشتر اسم اعظم زینت بخش دست راست مؤمنین بهائی است که اعتقادات کلی بهائی بحکمت الهیه در آن درج و جمع است .

منفعله است موجود شده است همانطور که مثلاً " نوع بشر از ترکیب آدم و حوا حاصل گردیده . همچنین عدد بهاء که ۹ است و عدد باب که ۵ است چون ۹ را در ۵ ضرب کنیم چهل و پنج میشود و مفردات ۹ راهم از یک تا ۹ باهم جمع کنیم مجموعاً ۴۵ میشود که عدد آدم است و عدد پنج را که عدد باب است از یک تا پنج جمع کنیم ۱۵ میشود و این عدد حواست . پس ترکیب و تقاطع باء باها نیز یعنی مصدر افاضه و مصدر استفاضه موله مصدر موجد دوره بهاء و اینظهور اعظم است .
و عدد چهارها هم چون ۴ را از یک تا ۴ جمع کنیم میشود ده و این اشاره بدوره تکمیل نبوت حضرت موسی است ، چنانکه در قرآن

طهران مهرماه ۱۳۵۰
احمد یزدانی



مقام کلام منظوم در آیات الهیه

شیرازی و کشیرا^۱ من امثالهم مورد نهایت اعزاز و احترام بوده و بنام آنان افتخار و مباحثات نمود و بیاد بود آنان جشنها برپا داشته و میدارند و بزرگان دین در باره شعر فرموده اند که "الشعرا امر الکلام". یعنی شعرا پادشاهان کلام هستند. و همچنین فرموده اند: "ان الله کنوز تحت العرش مفتاحه السنة الشعرا" یعنی بد رستیکه برای خداوند در زیر عرش الهی

● شعر و کلام منظوم همیشه مقامی بس عالی داشته و شعرای هر ملت و قومی مورد اعزاز و احترام آن قوم قرار گرفته اند. در عالم اسلام و مخصوصاً در ایران حکما و شعرای نامداری از قبیل حکیم فردوسی طوسی و حکیم بوریحان بیرونی و حکیم سنائی غزنوی و حکیم نظامی گنجوی و مولانا جلال الدین بلخی و ابن سینا و عطار نیشابوری و حکیم عمر خیام و سعدی و حافظ

گنجهای نیست که کلید آن گنجها زبانهای شعرا است .

در این امر اعظم الهی در مدت يك قرن ادب و شعرای بی نظیری ، امثال حضرات طاهر و نعیم و مصباح و ورقا ، روح الله و نروسینا و نبیل قائنی و نبیل زرندی و بصار و ناطق و بسیاری دیگر بظهور پیوسته اند که در چهار مجلد تذکره شعرای قرن اول بهائی شرح حال و آثار گرانقدر هر یک از آنها مندرج و منتشر است و در آسمان شعرو ادب هر یک اختصری تابان و ستاره ای درخشان میباشند و در الواح و آثار مورد تمجید و تشویق و عنایت واقع گردیده که اگر خواهیم همه آن الواح را نقل نمائیم این مقاله که بنایش بر اختصار است بسیار مفصل خواهد شد ، لذا به ذکر سه لوح مبارک اکتفا میشود .

۱ - لوحی است که بافتخارجناب نعیم نازل و صادر گردیده است .

نشئه رحمانی بخشد تا چه رسد بقصائد و نعوت الهی از فضل بی منتهای حضرت یزدانسی می طلبیم که مانند مرغ سحر در گلشن ترانه ملکوت الهی در محامد و نعوت حضرت کبریا لسان گشائی و حق فصاحت و بلاغت بدهی و از عهد به آئی و عليك التحية و الشنا ع .

و در لوحی که بافتخارجناب عزیز الله مصیبا نازل گردیده میفرماید :

هو الله

ای بلبل گلشن معانی قصیده فریاده بلیغه ملاحظه گردید در نهایت فصاحت اینست ستایش و نعوت نیز آفاق چون در نهایت بلا در محفل روحانیات ترتیل گردد ملاء اعلیٰ بوجد و طرب آیند و اهل ملکوت ابهی بتهلل و تسبیح مشغول شوند پس خوشا بحال شما که سبب سرور و حبور گشتی و باعت وجد و طرب یزدانین و عليك التحية و الشنا ع

و در لوحی که بافتخارجناب آذر منیر نازل شده میفرماید :

هو الله

ای ثابت بر هیمن منظومه آنجناب ملاحظه گردید و نهایت بلاغت و فصاحت در بیان واضح و آشکار ، سبب سرور و حبور گشت و ملاحظه اش مورث فرح و روح و ریحان گردید زیرا دلالت بر نعوت و محامد جمال ابهی و رب اعلیٰ مینمورد و این موهبت کبری است و نام آن دلبر بکتسا از هر زبانی بگذرد چون صهبای روحانسی

هو الله

یا من تشبیت بذیل المیثاق غزل پر حلاوت
قرائت کردید در نهایت بلاغت است قریحه
انسان بمثابه ارض طیبه است که در باطن طبقاً
آب سلسبیل جاری و ساری هر چه بکای و حفر
نعائی بیشتر و لطیف تر نبمان نماید و این نقر
و حفر و کاشی عبارت از کوشش و مداومت در تنظیم
اشعاری چون در تنظیم است لهذا در وقت راحت
هر دم بمحامد و نعوت حضرت مقصود مشغول
شو تا ماء معین و تسنیم سلسبیل از قریحه
جاری گردد . ع

شعر خواند . در آیات این ظهور اعظم نیز آثار
موزونی مشاهده میشود مانند این بیان مبارک
که در کلمات مکتوبه میفرماید :

" در روضه قلب جز گل عشق مکار " . گرچه این
جمله مبارک بر وزن " لا حول ولا قوة الا بالله " ^{تشر}
میباشد که بر وزن رباعی است و لکن چون حسن
جل جلاله در نزول آن اراده شعر فرمود نمیتوان
آنرا شعر نامید .

از حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
اشعار بسیار است که در دیوان آن حضرت مندرج
است و نیز بسیاری اشعار از ائمه اطهار نقل
شده و همه در نهایت فصاحت و کمال بلاغت
و نافع در قلوب و ارواح میباشد و در همه اراده
شعر فرموده اند .

و نیز از حضرت بهاء الله جل ثناءه
آثار است که در آنها اراده شعر فرموده اند
همچنین از حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداء
و در الواح و آثار مقدسه نیز بعضی از ابیات
و اشعار شعرای عرب و عجم را من باب شاهد
نقل فرموده اند .

پس از غروب شمس جمال ابی جمع
از فصحا و شعرای عرب قصائد غرائی در محامد
و ثنا در ضمن رثای آن حضرت انشاء و بحضور
حضرت عبدالبهاء برای عرض تسلیت تقدیم
داشته اند که قسمتی از آنها را جناب ابوالفصاح
در کتاب مستطاب فرائد بمناسبتی نقل فرموده اند
و همچنین هنگام صعود حضرت عبدالبهاء جمعی
از خطبا و شعرای عرب قصائدی در رثا و محامد
و ثنای آن حضرت انشاء که آن خطبه ها و قصائد
در جریده النقیه مطبوعه مدینه منوره حیفاً طبع
و نشر گردیده است .

اما آثاری که از جمال قدم جل اسمع الاعظم
در آنها اراده شعر شده عبارت است از قصیده

اما کلام منظوم در آیات و آثار الهیه .

در بسیاری از آیات قرآنی مشاهده میشود
که اوزان و بحور عروضی موجود است ، من باب
مثال عبارت ، " بسم الله الرحمن الرحیم " که بر
وزن " هست کلید در گنج حکیم " میباشد . و آیه
کریمه " لن تنالوا البرحتى تنفقوا ماتحبون " که
بر وزن عروضی " فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن " است
و آیه شریفه " لترکبن طبقاً " عن طبق " که بر وزن
" مفتعلن مفتعلن فاعلات " است ، و بسیاری
از آیات دیگر قرآن کریم ، اگرچه هر یک دارای
یکی از بحور و اوزان عروضی است و لکن چون حق
تعالی در آیات قرآنی اراده شعر فرموده و
فرموده است که " ما علمناه الشعر " یعنی " بمحمد
نیا موختیم شعر را " . بنا بر این نمیتوان آنها را

عز و رقائیه به لسان عربی که مطلع آن این است

اجذبتنی بوارق انوار طلعمنة
بظهورها كل الشموس تخففت

و ۱۲۶ بیت است که در مجلد سوم کتاب آثار
تلم اعلیٰ باشرح قصیده طبع و نشر گردیده است
و نیز از جمله اشعار مبارک غزلی است که متی
از آن زیلا مرفوم میگردد.



ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار
تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار
آنچه در خمخانه داری نشکند صفای عشق
زان شراب معنوی ساقی همی بخری بیبا
تا که این مستورشیدائی در آید در خروش
تا که این مخمورریانی بر آید از خمار
نار عشقی بر فروز و جمله هستیها بسوز
پس قدم بر دار و اندر کوی عشاقان گذر
تا نگردی فانی از وصف وجودای مرد راه
کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
گر خیال جان همی هستت بدل اینجامیا
ورنثار جان و دل داری بیاهم بیبا
رسم ره این است گروصل بهاداری طلب
ورنباشی مرد این ره دور شوزحمت میا
و مثنوی مبارک که ۳۱۸ بیت است و در
سوم کتاب آثار قلم اعلیٰ مندرج است باین ابیا
شروع میشود.



ای حیات العرش خورشید و داد
که جهان و امکان چو تو نوری نزار
گرنبودی خلق محجوب از لقا
یک د و حرفی گفتم از سر بقا
تا که جانها جمله مرهونت شوند
تا که دلها جمله مجنونت شوند
الی آخر بیانہ الاحلی .

حضرت بهاء الله جللت عظمتہ چنانکه قبلا
اشاره شد در الواح مقدسه من باب شاهد
مثال و یا بمناسباتی دیگر از ابیات و اشعار
شعرای متقدم نقل فرموده اند از جمله در لوح
سلطانی از حکیم ثنائی غزنوی این بیت نقل
شده است :

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند
پند گیرید ای سپیدیتان دمید ه بر عذار
و نیز در همان لوح مبارک این بیت را از شاعر
عرب نقل فرموده اند :

" والبحر بجرجلی ماکان فی قدم
ان الحوادث امواج واشباح
و در کتاب هفت وادی که در مراتب عرفان نازل
شده از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری این
بیت را نقل فرموده اند :

کفر کافرا و دین دیندار را
ذره دردت دل عطارد را
و نیز در همان کتاب مستطاب از حکیم
غزنوی آمده است :

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ
نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا
و در لوح معروف به شکرشکن که خطاب به

میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران است این
بیت خواجه حافظ شیرازی مطلع آن لوح مبارک -
قرار گرفته.

شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارس که به بنگاله میروند
و نیز اشعار مثنوی مولوی و شعرای دیگر در الواح
مقدسه برای شاهد مثال آمده است.

از لسان مطهر حضرت مولی الوری عبدالبهیا
جل شانه نیز بیانات منظوم که در آنها اراده -
شعر فرموده اند بسیار است. از جمله غزل زیر:

این خلق بها در حلقه فتاد
این طوق بهلامی تو بود
هر نفعه مشک کاید بهشام
از خلق خوش و خوی تو بود
گر آب حیات بخشیده حیات
سر چشمه آن جوی تو بود
جان تشنه لب است دلها به تب است
کل در طلب روی تو بود
بنگر صنعا روی دل ما
چون قبله نما سوی تو بود
آثار جنون آماده کنون
دل منتظر هوای تو بود

و در ایام مبارک شخصی بود مفتون محبت الله
امر فرمودند که این ابیات را دائما "قرائت"
ر به لحن خزان تلاوت نماید.

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی
واندر همه عالم مشهور بشیدائی
در نامه مجنونان از نام من آغازند
زین پیش اگر بودم سرد فتر دانائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من، من نایم و تونائی
گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم
من مرده صدساله تو روح مسیحاائی

همچنین غزلی است که میفرمایند:

شمع شبستان حق نوره آفاق بخش
مقتبس از شمع شو شعله و اشراق بخش
شرق منور نما غرب معطر نما
روح بصقلاب ده نوره افلاق بخش
جسم علیل جهان خسته شد و ناتوان
مرهم هر زخم شو داروی دریا بخش
السی آخری بانه الا حللی .

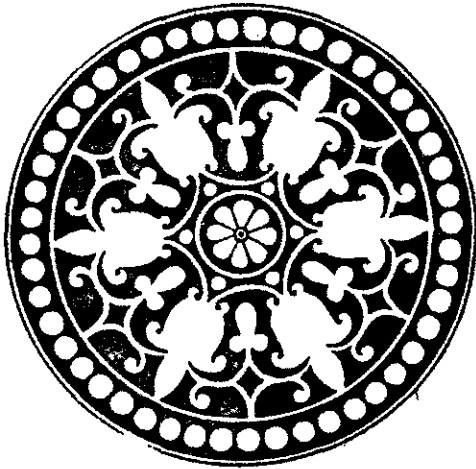
و از جمله بیانات منظوم مثنوی مبارک است
که بر سبیل مناجات از لسان اطهر حضرتش
نازل و جاری گشته:

هو الله
ای خدای پر عطا و ذوالمنن
واقف از جان و دل و اسرار من
در سحرها مونس جانم توئی
مطلع بر سوز و حرمانم توئی

عردلی پیوست با ذکر تدمی
 جز غم تو می نجوید محرمی
 خون شود آن دل که بریان تو نیست
 کوربه چشمی که گریان تو نیست
 در شبان تیره و تار ای قدیر
 یاد تو در دل چو مصباح منیر
 از عنایات بدل روحی بدم
 تا عدم گردد ز لطف تو قدم
 در لیاقت منگبرو در قدرها
 بنگران در فضل خود ای ذوالعطا
 این ظیوریاں و پراشکسته را
 از کرم بال و پری احسان نما
 اما در روشن و سبک نویسنده فرموده اند :

هوالم

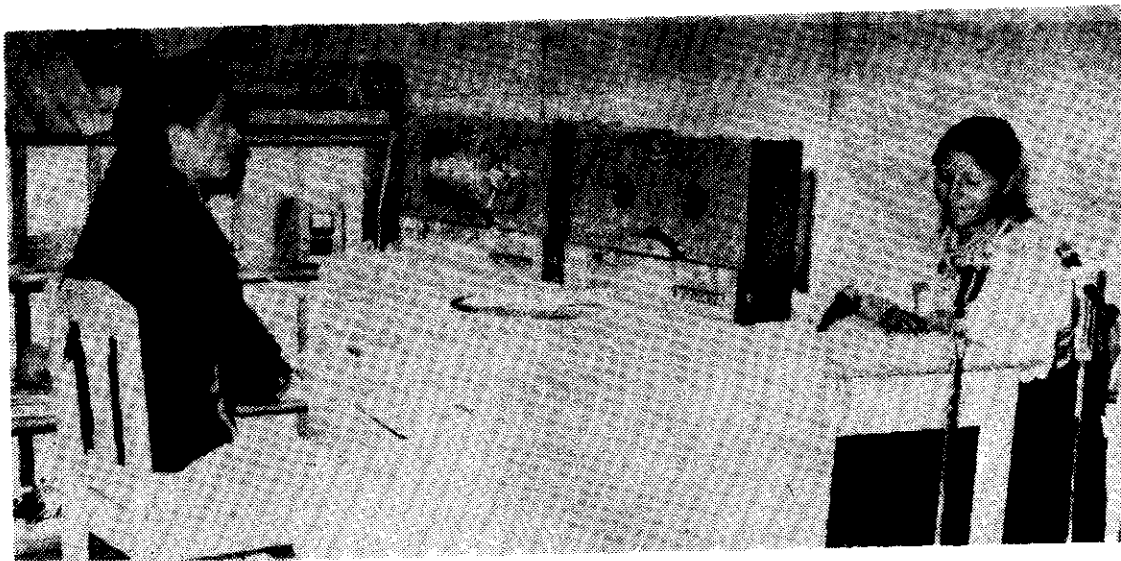
" و اینکه مرقوم داشته بود یکی از دستا
 حق، رساله نوشته تلقاً وجه عرض شده
 ما نزل فی الجواب، الیوم آنچه نوشته میشود
 باید بکمال دقت ملاحظه نمود تا سبب اختلاف
 واقع نشود و محل ایراد قوم نگردد. در لوح
 حکمت این کلمه نازل، ان آذان المعرضین
 مدود قالینا لیسمعوا ما یعترضون به علی اللہ
 المہمین القیوم. این فقره خالی از اهمیت
 نیست باید آنچه نوشته میشود از حکمت خارج
 نشود و در کلمات طبیعت شیر مستور باشد تا
 اطفال روزگار بآن تربیت شوند و بمقام بلوغ
 فائز گردند از قبل ذکر نمودیم که یک کلمه بمثابه
 ربیع است و عالم قلوب از او تازه و خرم شود
 و کلمه دیگر بمثابه سموم، ازها رو اوراد را بسوزاند
 انشاء اللہ مؤلفین از دوستان حق باید بنویسند
 آنچه را که نفوس منصفه بپذیرند و نزد قوم محل
 ایراد واقع نشود " انتهى .



سید غلامرضا روحانی

عراق و محسور

دو نفر از احباب اکوادور Ecuador
به هنگام ضبط و تنظیم برنامه برای
اولین راد یوی بهائی در آن کشور.
این ایستگاه راد یوی با بود کم
اخیرا توسط محفل ملی اکوادور
تاسیس گردیده و مناطقی از
دره های کوهستان صخره ای آنند
را می پوشاند .





تصویری از گروهی از اقبسای
 اکوادور در حال خواندن سرود
 و نواختن موزیک .
 این عکس در کانونشن سنه ۱۹۶۹
 آن کنسورد ر واگابوندا Vagabundo
 برداشته شده است .



اعضای دارالتبلیغ بین المللی در اولین اجلاس خود (ژوئن ۱۹۷۳)

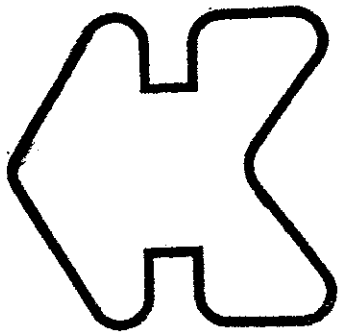
قیام و استقامت

● مصاحبه‌ای با جناب دکتر هوشنگ عهدیه
عضو محترم هیئت مشاورین در آفریقا .

مصاحبه‌کنندگان : رضوان اشرف ، سیروس مشکی
تنظیم : سیروس مشکی

آقای دکتر عهدیه بگرمی از ما استقبال میکنند نگاهش سرشار از مهربانی و چهره اش متبسم و دوست داشتنی است ، تحرك و نشاط يك جوان بیست ساله را دارد . با محبت خاصی ما را به اطاق پذیرائی خانه هدایت میکنند و وقتی خود را معرفی میکنیم مشتاقانه میپرسد که برای آهنگ بدیع چه میتوانند انجام دهد . با اینکه بیان فصیحی دارد از راه تواضع میگوید آخر من که اهل خطابت و کتابت نیستم ، چه شده سراغ من آمده اید ؟ و ما یادمان میآید که او مرد عمل و تبلیغ و یکی از موفق ترین مهاجرین آفریقا است .

کسانی که دکتر عهدیه را میشناسند میدانند که وی در سال ۱۳۳۵ پس از اتمام دانشکده دندانپزشکی دانشگاه طهران بلافاصله بار سفر بست و به قصد مهاجرت راه کشور اتیوپی (حبشه) را در پیش گرفت و از همان ابتدا در (آسمارا) که یکی از شهرهای کوچک اتیوپی است ، اقامت گزید . خود دکتر عهدیه مطلقاً از خود سخنی نمیگوید و دائماً هم تاءکید دارد که از مسائل شخصی و خصوصی زندگی من چیزی ننویسید که بدرد هیچکس نمیخورد ، ولی ما از پدر بزرگوارش که حاضر است ، با استفاده از فرصت کوتاهی که در غیاب دکتر عهدیه پیش میآید ، شنیدیم که شخص دکتر در ابتدای مهاجرتش به اتیوپی دچار



امتحانات عظیمه الهی میگردد ، از جمله در ریث سانحه اتومبیل ، آسیب فراوان دیده و چند ماهی در بیمارستان بستری میگردد و وضع جسمانی مشارالیه بقدری وخیم میگردد که اطباء از وی قطع امید کرده و برای معالجه قطععی پیشنهاد مسافرت به کشورهای اروپائی مینمایند . در این اثنا ، و بدون آنکه عریضه ای بحضور مبارک حضرت ولی عزیز امرالله تقدیم شود ، تلگرافی از آن ساحت منیع عز صدور می یابد تقریبا " بدین مضمون که در باره سلامت هوشندگ عهدیه نگران نباشید و ما برایش دعا میکنیم .

بعد از وصول این تلگراف به وجه غیر منتظره ای حال دکتر عهدیه رو به بهبود میگردد و پس از قلیل مدتی سلامتی کامل اعاده میشود و علاوه بر اینکه نیازی به مراجعه به اطباء سایر کشورهای پیدا نمیشود ، آثار و عوارض تصادف نیز از بین میروند .

از دیگر مشاکی که دکتر عهدیه در اوایل دوران مهاجرتش به آسمارا با آن مواجه شد گرفتاریهای شغلی بود بطوریکه بعلمت قلت مراجعین ، تقریبا " کار مطب تعطیل و از سالن انتظار آن به عنوان محل اجتماع احباء و مبتدیان استفاده میشد و حضوری که خود دکتر عهدیه میگوید : گاهی اوقات افراد بیومی مراجعه میکنند تا در جلسات ما شرکت کرده و از دیا بهائی اطلاعاتی کسب نمایند و ما بعلمت اینکه سینه صدیقی بقدر کافی نداشتیم از ایشان عذرخواست و تقاضا میکردیم چند روز بعد مراجعه کنند .

خوشبختانه دکتر عهدیه و خانواده اش با اصطبار فراوان و توکل به فضل عمیم جمال اقدس الهی امتحانات الهیه را با موفقیت و سربلندری پشت سر گذاشته و همه دیدند که مشاکسل و مضامین اولیه تدریجا " از بین رفته و مدارج ترقی

معنوی و مادی یکی بعد از دیگری پیموده شد بنحوی که امروز ایشان عضو محترم هیئت مشاورین قاره ای در آفریقا و یکی از افراد خدوم و لایق و حقیقه " موفق جامعه جهانی بهائی میباشند و سایر شئون زندگیشان نیز مشحون از موفقیتها و پیروزیها بوده است .

دکتر عهدیه میگوید :

اولین مهاجر

اتیوپی آقای صبری الیاس هستند که در حدود سی و پنج - شش سال پیش به امر حضرت ولی عزیز امرالله به اتیوپی رفتند و به خدمات و فتوحات باهره موفق و از طرف آن حضرت به لقب (فاتح اتیوپی) ملقب گردیدند . و اولین مهاجر شهر آسمارا آقای دکتر فرهومند میباشند که سایر مهاجرین که بعدا " به این شهر آمده و اکثرا " ایرانی و بعضا " مصری بودند از کمک و مساعدتهای ایشان بسیار برخوردار شده اند و در اثر مجاهدات و بذل مساعی این مهاجرین عزیز تاکنون متجاوز از ۱۲۰ نفر از احبای بومی آسمارا قیام به هجرت نموده و تنی چند از ایشان نیز به افتخار عضویت محافل ملی در سراسر عالم نائل شده اند .

از آقای دکتر عهدیه تعداد فعلی احباء را در آسمارا سؤال می کنیم . میگوید :

در حال حاضر حدود صد نفر بهائی در این شهر کوچک ساکنند و جالب اینجاست که چند

روز پیش طی تلگرافی اطلاع یافتیم که در عرض
چهل روز اخیر اقامت من در طهران پانزده
نفر دیگر از اهالی آسمارا در ظل امر مستطل
گشته اند.

میدانیم که بعلت امکانات فراوان، تبلیغ
در افریقا بطور موسّع و اکثری^۱ دسته جمعی
صورت میگیرد و روزانه تعداد کثیری به امر
بهای اقبال میکنند و بطور مثال در ظل
نقشه ۳ ساله در کشور کنیا سه هزار مرکز امری
تأسیس شد که از این میان تعداد هزار
محفل روحانی تشکیل گردید، اما این تازه
شروع کار است، آنچه که پس از حصول این
موفقیتها و بمنظور حفظ و توسعه نتایج حاصله
باید انجام گیرد بعراتب مهمتر و اساسی تر
است. مخاطب ما خیلی خوب بر این مطلب
وقوف دارد، ایشان میگوید: پیشرفت
سریع امر در عالم عموماً^۲ و در افریقا خصوصاً^۳
از افتخارات جامعه کنونی بهائیان عالم است
اما این فتوحات اگر چه بسیار بزرگ است لکن
کامل نیست، فتح کامل، تربیت و تعلیم
صحیح و دقیق افراد تازه تصدیق میباشند
زیرا در حال حاضر سرعت پیشرفت امر در جهان
و کثرت مقلبین جدید، مشکل تازه ای پدید
آورده که عبارتست از لزوم رسیدگی به وضع
تازه تصدیقان و تعلیم و تربیت دائم و کامل
ایشان. وقتی که افراد گوناگونی با طرز تفکر
و ندگی متفاوت و با مشرب و تربیت خاصی که
در ندگی اجتماعی و خانوادگی خویش
یافته اند وارد جامعه امر میشوند هدایت
ایشان و ساختن یک بهائی واقعی بنحوی
که اتحاد و یکپارچگی لازمه بین احباء از هر
نظر حفظ و مراعات شود، از اهم مسائلی
است که با آن مواجهند و بنده معتقدم که

برای نیل به این منظور تعداد مهاجرین ما
باید لا اقل ده برابر تعداد کنونی شود و در
اجرای این نیت، جوانان همانطور که تا
کنون نشان داده اند سهم بسزائی میتوانند
و باید که عهده دار شوند.

د
دکتر عهدیه به مطلب دیگری که فوق العا
دقیق و مهم است اشاره میکند وقتی که میگوید:

احباء بخصوص جوانهای بهائی باید از هر
نظر جسماً و روحاً آمادگی داشته و خود را
برای قبول مسئولیتهای خطیر و سنگینی مجهز
سازند زیرا پیشرفت و توسعه در همه جا موجود
مشکلات و عوارضی است، افزایش سریع افراد
تازه تصدیق وضعی را پیش آورده که هر لحظه
ممکن است به احباء و ظایفی محول شود یا از
ایشان مسئولیتهای خواسته شود که جز با
آمادگی کافی و قبلی نمیتوان با آن مواجه گردید.
در این میان آنچه را که باید از نظر دور نداشت
مسئله انجبار جمعیت دنیا است. بدین تعبیر
که همزمان با افزایش سریع تعداد بهائیان عالم
جمعیت دنیا نیز بوضع بی سابقه ای افزایش
پیدا میکند و ما که قصدمان در بادی امر اقبال
کلیه افراد عالم است باید این نسبت ها را
پیوسته در نظر داشته و با برنامه ریزی صحیح
و دقیق، انتاج آثار مقصوده را تسریع بخشیم
ضمناً باید یادمان باشد که به سرعت به رضوان
(۳۱) بدیع نزدیک میشویم و این سالی است که
برای همیشه بوجه مشعشعی در تاریخ پرافتخار
امرتبت خواهد شد. البته بنده نه اجازه و نه
اطلاع دارم که از برنامه های بیت العدل اعظم

الهی برای سال ۱۳۱ بدیع مطلبی عرض کنم
 اما همینقدر میدانم که از طرف ساحت رفیع بیت العدل اعظم برای سال آینده نقشه های (عظیم) و (سنگینی) طرح شده است و این البته کاملاً بدیهی است چه همانطور که در آغاز نقشه منیعه دهساله فقط ۱۲ محفل ملی داشتیم و حال این تعداد از ده برابر هم تجاوز نموده است، طبعا وظایف و مسئولیتهای احباء در آینده به مراتب سنگین تر و خطیر تر خواهد شد.

ووقتی از آقای دکتر عهدیه در خصوص مشکلات مهاجرت به نقاط فرانسوی زبان افریقا به علت کمبود نسبی مهاجرین که فرانسه بدانند می پرسیم، خیلی صمیمانه میگوید:

این البته اشکالی است که مع التاء سوف وجود دارد اما باید خدمتان عرض کنم که فی الواقع موضوع زبان در امر مهاجرت یک امر ثانوی است و به هیچوجه نباید آنرا در زمره مسائل اصلی بشمار آورد زیرا اولاً انسان زبان را در محیط اصلی خیلی زود و راحت فرا میگیرد به عنوان مثال من و خانم تا وقتی که بهاتیوپی رفتیم زبان ایتالیائی حتی بگوشمان هم نخورد بود ولی بیش از چند ماه نگذشت که براحتی آنرا فرا گرفتیم، ثانیاً در کشورهای افریقائی خیلی از مردم بومی به چند زبان آشنائی دارند و عملاً مشکل چندانی بوجود نمیآید. ثالثاً افرادی که تازه به مهاجرت میروند و به زبان متداول محل مسلط نیستند، در عرض چند ماه اولیه که بفرآگیری زبان مشغولند به طرق

مختلف مؤثر واقع شده و بنوبه خود متمرکز میگردند. مثلاً نفس حضور ایشان بین سایر احباء که موجب دلگرمی و تشویق احباء میشود و با شرکت در تشکیلات محل و یا تبرعاتی که تقدیم میدارند موجب میگردد که مهاجر تازه وارد حتی پیش از آنکه زبان بداند منشاء اثر گردد.

از آقای دکتر میخواهیم اگر مطلب ناگفته مانده برای خوانندگان آهنگ بدیع بگوید. با خوشروئی و لبخند شیرین میگوید:

من از ۱۹ - ۱۸ سال اقامت مهاجرتی در خارج از ایران تجربه ای کسب کرده ام که خیلی دلم میخواهد همه و بخصوص جوانان عزیز بدانند و آن اینست که اگر کسی در راه خدمت به مولای محبوبان قیام نموده و استقامت ورزید قطعاً در کلیه شئون زندگی اعم از مادی و معنوی موفق میگردد و من برای این موضوع مثالها و مصاریق بیشماری سراغ دارم که انشاء الله در فرصتهای آتی برایتان خواهم نوشت اما عجالاً بدانید که چون سرچشمه تمام توانائیهای انسانی، قوای روحانی است بنابراین با اتکا به قوای روحانی و تقویت آن، بدون هیچگونه شبهه ای امور مادی و ظاهری انسان هم تنسیق مییابد بشرط آنکه آن دو شرطی که عرض کردم وجود داشته باشد: اول قیام، دوم استقامت.

منه قریب

عندليب

خار را گل ، جسم را جان میکند
ذره را خورشید تابان میکند
از برای ماه کنعان میکند
گاه جا بر اوج کیوان میکند
هر زمان صد خانه ویران میکند
در منای قرب قربان میکند
اقتدار عشقش آسان میکند
نوح را ایمن ز طوفان میکند
وزعصا ایجاد شعبان میکند
نغمه زن در کنج زندان میکند

عشق زندان را گلستان میکند
قطره زودریای عمان میشود
چاه و زندان را کلید ملک مصر
گاه سربسرخاک ایوان می نهند
هر دمی صد شهر برهم میزند
صد چو اسمعیل را در پای دوست
در جهان هر کار دشواری که هست
روح را بر دار دشمن میزند
قاتلی را می دهد پیغمبری
عندلیبی را بصد وجد و نشاط

شرح احوال حاجیه بی بی صفری



طائف الحرمین مفتخرو بفیوضات رحمانیه فائز
و نایل بودند و بعد به یزد مراجعت و بمکتب
داری اشتغال ورزیدند که شوهرشان حاجی
محمد درویش برحمت حق پیوستند . مرحومه
حاجیه بی بی صفری از شدت ذوق و شوقی
که به تحصیل علوم و کسب کمالات داشتند درایا
پیروی اشتغال به تحصیل ورزیده و بالاخره باخذ
درپلم کامل متوسطه مفتخر شدند و مدبریت
مدرسه تربیت و شیزگان را شخصا بعهده
داشتند تا آنکه تمام مدارس بهائیان ایران
از جمله این مدرسه بسته شد و ایشان بسمت
آموزگار وزارت فرهنگ مشغول و پس از چندین
سال خدمت بازنشسته شدند . مرحومه
حاجیه بی بی صفری تا اواخر زندگی تمام
اوقات بخدمات امری و تدریس جوانان بهائیی
اشتغال داشتند ، لوح مبارک حضرت ولسی
امرالله ارواحنا فداه که بافتخارشان نازل شده
دلیل بارزی برخلوص و روحانیت این خانم
محترمه میباشد .

امه الله سرکار حاجیه بی بی صفری طائف
الحرمین که دره آبان ماه سنه ۱۳۵۱ در سن
۹۲ سالگی بملکوت ابهی صعود نمود ، از ذوات
محترمی است که مدت متجاوز از پنجاه سال
بخدمات فرهنگی اشتغال داشت .

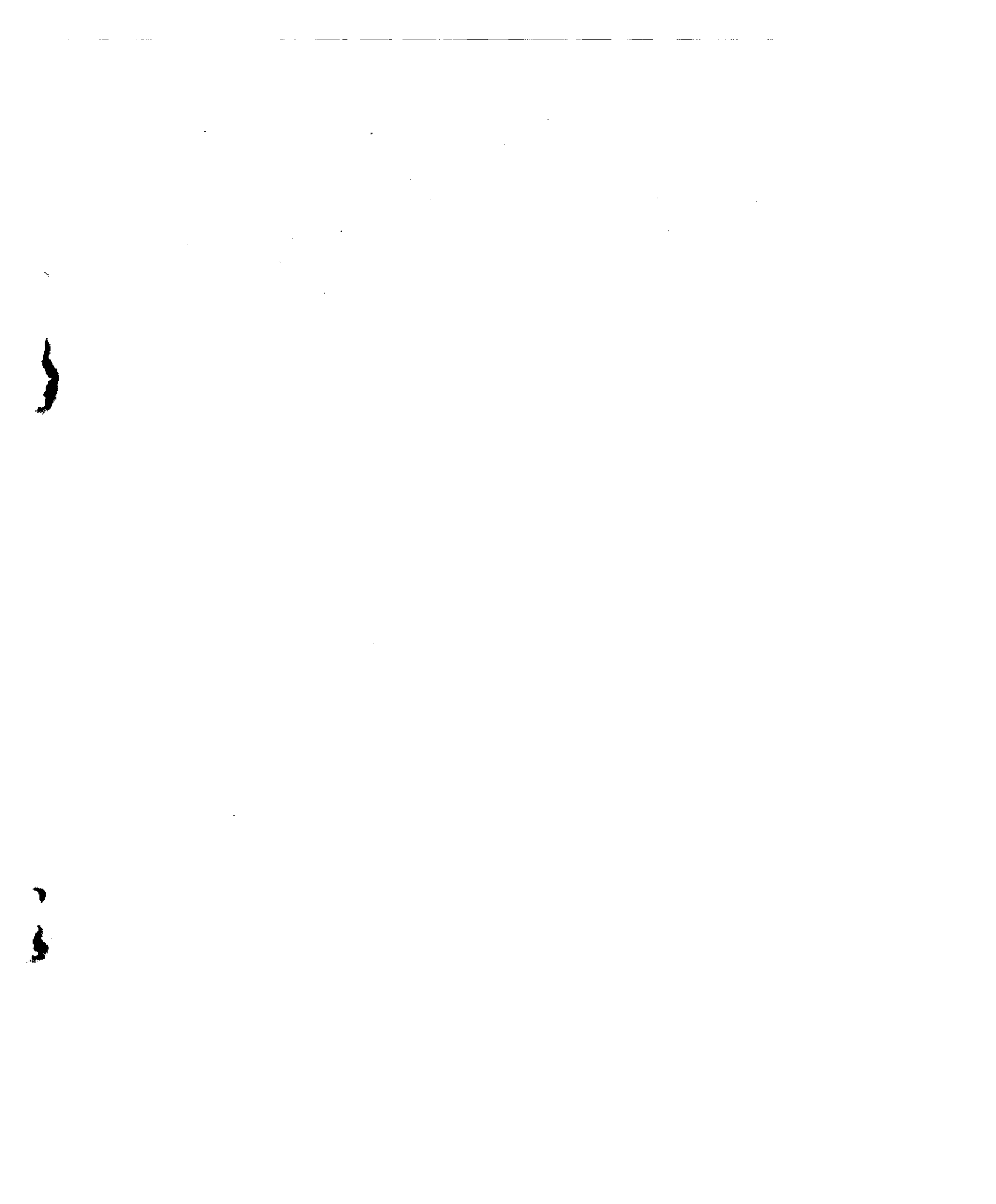
اولین دبستان و شیزگان را با اسم مدرسه
تربیت با اجازه وزارت فرهنگ در سنه ۱۳۲۶ شمسی
در یزد که همین مدرسه نسوان وجود نداشت
بدون کمک احدی تأسیس نمود . دختران یار
و اغیار در این دبستان باخذ تصدیق ششم
ابتدائی موفق میشدند و خیلی مورد تقدیر و
تمجید رؤسا و نفوس معارف پرور یزد بودند . بی
خانم حاجیه بی بی صفری در اوائل جوانی
تصدیق بامر مبارک نمود و در ضوضاء معروف
یزد سال ۲۱ خود و شوهرش مورد ایذاء و اذیت
اعدا واقع شده و صدمات و زحمات بی شماری -
تسحمل نمودند و بالاخره مجبور به ترک یزد شدند
و قصد زیارت مکه و بعد اعتاب مقدسه عکا و حیفا
نمودند و بحضور مبارک حضرت عبدالیهاء و حضرت
ورقه علیا رسیدند و مدت دو ماه مشرف و بلقب



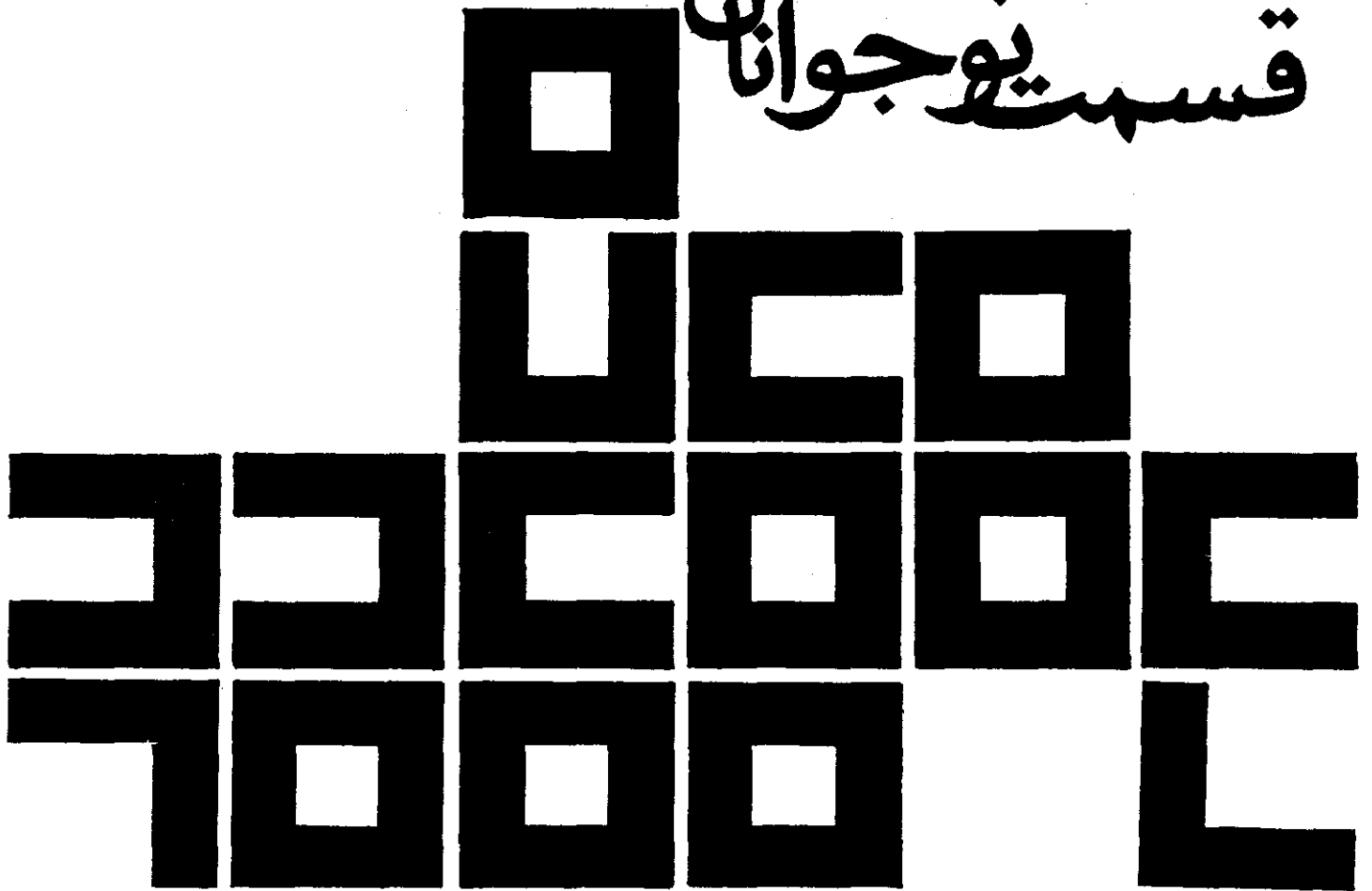
طهران انشاء حاج میرزا بی سمن الحائف اکبرین علیها سلام علیها

۱۳۱۰
 عرفیه لغت بی آن کبر استان مقدس الهی نوروز ۱۶ مرداد
 بمحافل شفقت و درباری حضرت ولی امر که اردو خاندان خانزادگان
 روحانیت و ثبوت و استقامت آن در درگاه مملکت به از
 و کرامت وجود مبارک فرین آنچه در احوال عدم مشورت
 شفقتی مروض داشته بودید در محضر انور معلوم از حق میطلبند تا
 مسائل و اسباب کار افضل و عنایت پروردگار برای
 فراموش آید و بجزایات و اموری که موجب تربیت درگاه کبریا
 در رضای استگنان یعنی با است موفق و توفیق شریف
 خدات امیر آن انشاء در درگاه تربیت یزد بود محسن و جواد
 مبارک بوده است در حال سردی و مشورت است که انظار
 کمال عطف حضرتان باشد جناب لایسید خانم
 و جناب لای علی صلح بوی و انشاء خانم سلطان صلح بوی
 طر از لسان شفقت و کور شدند و طلب موفقت برت
 از درگاه احدیت در حق آن نفوس شایسته در این سینه مایند

حسب انام مبارک مرقوم کرده
 ۹ شهر القدر ۹۳
 ۹ نومبر ۱۹۳۶
 در این شهر



قسبت نوجوانان



... آغاز گفتار پرستش پروردگار است
و این پس از شناسائی است . چشم
پاک باید تا بشناسد و زبان پاک باید
تا بستاید . امروز روهای اهل دانش
و بینش سوی اوست بلکه سویها
را جهله رو بر سوی او

• حضرت بهی الله •

... ای بنده یزدان! روز کردار آمد، وقت
گشتار نیست. پیک پروردگار آشکار،
هنگام انتظار نه. چشم جان بگشا
تاروی دوست بینی. گوش هوش فرا-
دار تا ز مژه سر و ش ایزدی بشنوی ...

• حضرت بهاء الله •

● يك داستان کوتاه:

بنقل از کتاب گوهری کتا : در صفحه ۳۵

● مشعلداران عظمت:

گزارشی از سرزمینهای دوردست در صفحات ۳۶ الی ۳۸

● يك هفته در مدرسه تابستانه:

رپرتاژی از دوره جوانان مدرسه تابستانه

طهران در صفحات ۳۹ الی ۴۷

● نغمات آسمانی:

در صفحات ۴۸ و ۴۹

● موفقیت:

مصاحبه ای است با یکی از جوانان موفق بهائی

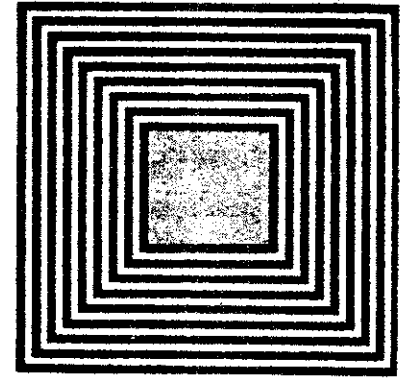
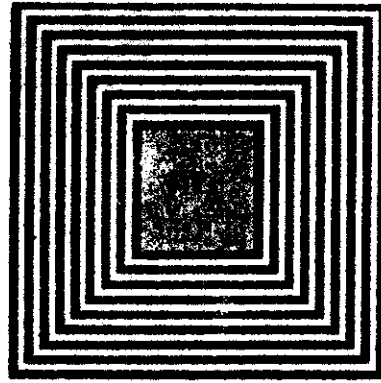
که در کنکور سراسری امسال دانشگاهها مقام

ممتازی را احراز کرده است . در صفحات ۵۰ و ۵۱

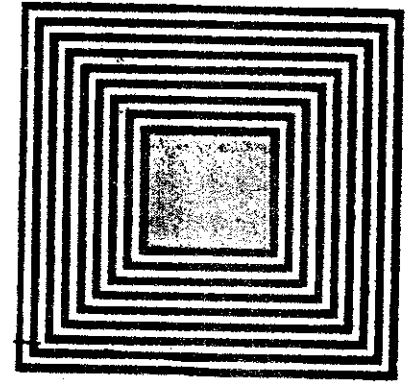
روزی در حضور حضرت عبدالبهمن^{ست} کالسکه ای کرایه ای از اسکندریه به رمله میفرستیم در کالسکه یکی از پاشاهای بسیار محترم و موقر نیز حضور داشت ، ایشان میهمان آنحضرت بودند و بدین ترتیب بسوی منزل مبارک در رمله عازم شدیم . چون بمقصد رسیدیم و از کالسکه پیاده شدیم ، حضرت عبدالبهمن از راننده پرسیدند که چقدر باید کرایه مرحمت کنند راننده خیلی خیلی زیاد تر از حد معمول درخواست کرد . حضرت مولی الوری درخواست او را رد فرمودند . راننده قوی هیگل از جا برخاست و بالحنی بسیار جسارت آمیز آغاز سخن کرده پائین آمد و کمر مبارک را سخت گرفت و بانهایت قوت هیگل مبارک را حرکت میداد و هرچه دلش میخواست میگفت . حضرت شوقی افندی که نهالی تروتازه بودند از این پیش آمد ناگوار مخصوصاً در برابر آن میهمان بزرگوار بی نهایت نگران و خاطر لطیفشان افسرده گردید و چون طفل کوچکی بمیش نبودند و قدرت حمایت در خود نمی دیدند بوحشت افتادند ولی حضرت عبدالبهمن ابداً تغییر حالت ندادند و در کمال آرامی و وقار در مقابل هجمات آن متجاسس ایستادگی فرمودند و بالعمره از اعطای درخواست وی امتناع ورزیدند . بالاخره راننده کمر مبارک را رها کرد و حضرت عبدالبهمن آنچه حقش بود بوی داده فرمودند : بعلمت این رفتارناهنجار خود را از انعامی که در نظر داشتم بتو بدهم محروم نمودی ، و بانهایت سکون و آرامی با میهمان خود وارد منزل شدند

نقل از : گوهر بکتا

یک داستان کوتاه



مشعلداران عظمت



نوشته: ا. ک. فرودی
ترجمه: زهره سراج

مهاجر و واسود وان عزیز
در ناپرویی اقامت دارند . مقدمات سفر را مهیا
کرده و به ناپرویی رفتیم . ایشان را در هتلی
ملاقات کردم ، حق شاهد است که با در آغوش
کشیدن آن عزیزان ، آنچنان قوای جدیدی
در جانم دمیده شد که رنج راه بکلی از جسمم
خارج شد . قرار بود در شانزدهم سپتامبر
۱۹۷۲ کنفرانسی در ناپرویی برگزار شود ، با
خوشحالی از این موقعیت استقبال کردم ، محل
اجتماع سالن زیبایی بود و بحضور دکتر مهاجر
و بسیاری از احباء مزین شده بود . قریب
به دویست نفر در این کنفرانس حضور داشتند
که اعضاء هیئت مشاورین قاره آفریقا ، مبلغین
سیار و واسود وان از جمله آنها بودند . در
آغاز کنفرانس پنج مناجات بزبانهای مختلف
محل آفریقائی تلاوت شد که هر یک کافی بود
انسان را بسرحد انقطاع و ایمان سوق دهد

خورشید پر حرارت و سوزان در آسمان
میتابید ، گرمای هوا بقدری شدید بود که
بدرستی قادر نبودم چشمهایم را باز کنم
غبار سحر دستهایم را پوشانده بود و مرا بی
اختیار بیلد خون پاک شهادتی می انداخت
که در راه تبلیغ و ترفیع امر حضرت محبوب بجان
باختند .

در زیر اشعه خورشید راه می پیمودم
و مصائب بی انتهای راکه در این سرزمین بر
جناب حاجی میرزا حیدر علی وارد آمده بود
بیاد می آوردم . پرتو خورشید طاقت از من
روده بود و فقط یاد آن عزیز بمن نیرو و تسکین
میداد تا براه خود ادامه دهم . غرق در افکار
بودم که یکی از دوستان بهائی از راه رسید
و با وسیله نقلیه خود مرا بمقصد رساند .
اطلاع یافتیم که ایادی امرالله جناب دکتر



مناجاتهای دیگری نیز بوسیله احبای فیلی بین
و مالزی و مناجات‌هایی نیز بزبانهای اندونزی
و فارسی تلاوت شد. تصور میکنم هرگز قادر
نخواهم بود روحانیت خاص آن جلسه و احساسات
خویش را تشریح کنم.

در ابتدا خانم صبری، شروع به صحبت
نمودند و روایاتی را که در زمان حضرت ولی امر^{لله}
دریده بودند شرح دادند. ایشان گفتند:
هنگامیکه در آفریقا سرگرم مهاجرت بودم، شبی
در خواب دیدم که برای تقاضای کمک به امر
تبلیغ، بملاقات حضرت ولی امرالله رفتم ولی
بسبب مشاغل فراوان هیکل مبارک، موفق
بزیارتشان نگردیدم، در عرض حضرت روحیه
خانم را ملاقات کردم و ایشان بمن فرمودند
مگر نمیدانید که تمام پیامبران حق در ملکوت
منتظرند که شما را مدد کنند؟ خانم صبری
اضافه کردند، این روایاتی است که امروز تجسم
آن برای همه شما آسان است، میبایست
درهای آسمان را با ادعیه خود بگشائیم
سپس دکتر مهاجر، ایادی امرالله رشته
سخن را بدست گرفتند و بالحن گیرای خود
حاضرین را مخاطب قرار داده و گفتند، مبلغین
سپارک بدستور بیت العدل اعظم الهی باین
سرزمین آمده اند و اکنون در اینجا حاضرند
از شنیدن کلام الهی به لهجه‌های مختلف
آفریقائی فیلی و اندونزی غرق فرح و سرور
گردیدند، از ایشان تقاضا دارم مراجعت
نکنند، در این جا بمانند تا بتوانند در
کنفرانسهای بعدی به مناجاتهای ژاپنی و
چینی نیز گوش فرادهند. برنگردید چون
امکان دارد دیگر چنین فرصتی دست ندهد
و محروم بمانید. بعد اضافه کردند، باید
سرور باشید چون بیت العدل اعظم بمن

فرمودند مهاجرینی که برای خدمت به قاره آفریقا
آمده اند، فقط مددکار احبای آفریقا نیستند
آنان در این راه، جاذب برکات حق نیز میباشند
بدون شك مجاهدات این گروه، سرمشق نسلیها
آینده خواهد بود، احبای آفریقا آنچنان مشتاق
که اگر فقط خط مشی را بآنها نشان دهیم هرگز
از کوشش باز نخواهند ماند، حال وقت آنست
که ساکنان این سرزمین گروه گروه بامر مبارک
داخل شوند.

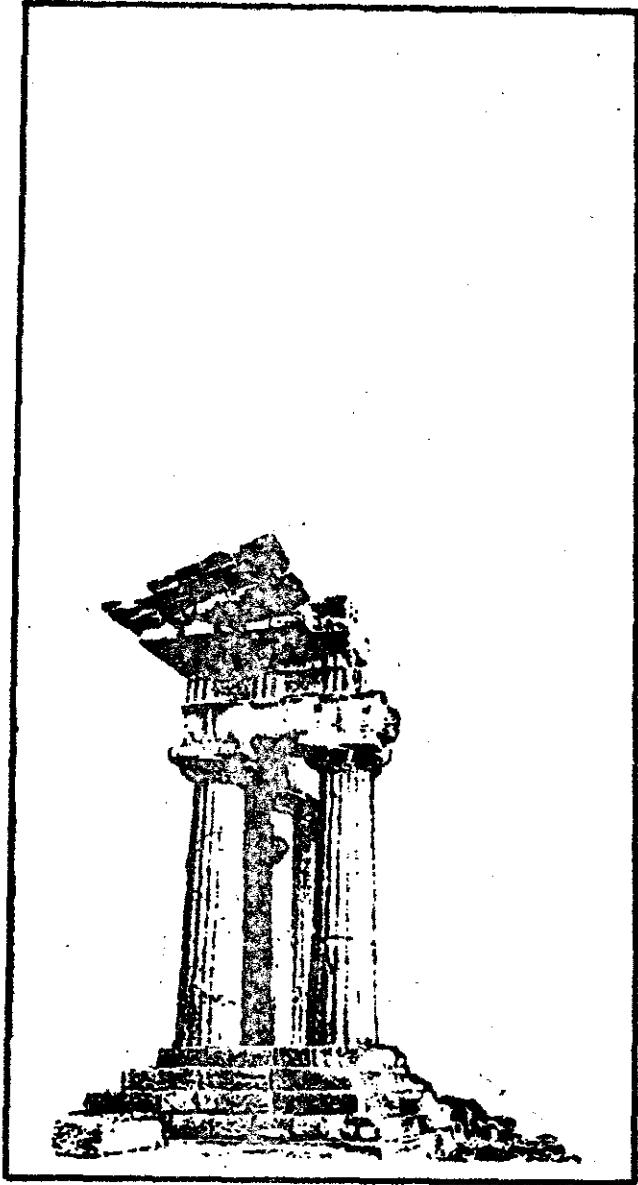
در این وقت یکی از احبای آلاسکا برخاسته
و گفت در آلاسکا دهکده‌ای است که همه اهالی
آن بهائی اند. دکتر مهاجر در حالیکه از این
خبر به شعف آمده بودند، اظهار داشتند
چه عالی، جمعیت این دهکده چقدر است؟ و
او در جواب گفت: خوب... بهر صورت بیش
از هفت نفر در آن دهکده نبودند و من همه
آنها را تبلیغ کردم، دکتر مهاجر سپس بیان
داشتند، وقت آن رسیده که شما یک شهر را
بهائی کنید و بدانید که اگر واقعا "مصمهاشید"
موفق میشوید. شما باید تصمیم بگیرید که یک
مدرسه را بهائی کنید و فقط چند شاگرد اکتفا
نکنید، هدف شما باید این باشد، تمام دهکده
تمام شهر، اگر موفق شوید تمام اهالی یک دهکده
یا یک شهر را بهائی کنید، مناطق دیگر خود
با استقبال امر مبارک خواهند شتافت، تعالی
نوع انسان فقط از راه اتحاد قابل حصول است.

سپس خانم صبری بعنوان رئیس کنفرانس
اضافه کردند: ما از بیت العدل اعظم سپاسگزار
که هر چند وقت یکبار جناب دکتر مهاجر را برای
راهنمایی ما در زمینه برنامه‌های آینده تبلیغی
باینجا میفرستند. ایشان سپر مجاهدات و
خدمات واسود وان را ستودند و اضافه کردند
که کنیا بدون وجود واسود وان قادر نبود نقشه

خود را عملی سازد . بعد از وی خواستند که
 برای حضار صحبت کنند .
 در این هنگام کف زدنهای قریب بسه
 دو بیست نفر ، واسود وان را به پشت بلند گسو
 دعوت کرد ، و او بالحنی شیرین چنین آغاز
 نمود : حقیقت اینست که سخنان جناب دکتر
 مهاجر در من روحی تازه دمید ، فی الواقع این
 تعجیبها برای تشویق منست و من جز شرمساری
 چیزی ندارم . همانطور که دکتر مهاجر فرمودند
 آنها نیکه افریقاراد را هداف مهاجرتی کمسک
 کردند ، به معالک خود نیز حرکت رساندند . من
 شخصا عشق دوستان عزیز افریقائیم را هر کجا
 که بروم در دل خواهم داشت و هرگز قادر به
 فراموش کردن نشان نیستم . سپس نوبت بسه
 مبلغین سیار رسید که هر یک گزارشی از فعالیتهای
 خود بدهند .

ابتدا یک مبلغ هفتاد ساله آغاز به سخن
 نمود و گفت که برای ملاقات گروههای مختلف
 روزانه سیزده الی چهارده ساعت راه پیمائی
 مینموده و این مطلبی بود که همه حضار را
 منقلب ساخت ، سپس یک استاد جوان فیلیپینی
 که از فعالترین و روحانیترین احبا حاضر بود
 سخنرانی نمود و رابند ابمعرفی پدر خود پرداخت
 و این مسأله همراهی خنده و داشت ، چون
 پدرش از او جوانتر بود ، در واقع پدر روحانی
 او یکی از دانشجویان کالجی بود که او در آن
 تدریس میکرد و آن پسر جوان امرالهی را به
 استاد خود ابلاغ کرده بود . همسر آن استاد
 نیز در همان کالج تدریس مینمود و او نیز همچون
 شوهر ، قلبش بنور ایمان روشن شده بود .
 محلی بود بینهایت روحانی که از همسار
 باغ محبت الله در هر گوشه آن چشم میخورد .
 حضار آن جلسه ، همان سپاه آسمانی بودند

که پیامبران خداوند دارند همانها که
 آب حیات در دست به احیاء مردگان برخاسته
 آنها که شعله های عشق در قلبشان زیانسه
 میکشد . آنها که قدرتشان دلهای تیره را به
 افنده نورانی مبدل میکند .
 ما هم میتوانیم باین مقامات فائز شویم
 فقط باید برخاست و با توکل به جمال مبارک
 پیش رفت .



تهیه و تنظیم از: سهراب روشن

يك هفته

در مدرسه

تابستانه



بطوریکه میدانید مدارس تابستانه برای اولین بار در آمریکا جهت تزئید معلومات احیا تا سیس و سیس با استقبال سایر جوامع بهائی در سراسر جهان مواجه شد و عمومیت یافت . حضرت ولی محبوب امراه در اهمیت این مدارس میفرمایند :

" جهان بدون تردید امروز در معرض بحران عظیمی است و شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی ، هرروز صورت پیچیده تری بخود میگیرد . اگر یاران ما یلند که در طریق روشنی و هدایت افکار جهانیان رهبرو پیشرو باشند ، بایستی کار را با خود آموزی و توسعه معلومات امری خویش آغاز کنند و به ریشه گرفتارها و مسائلی که امروزه وسیله اشتغال ذهن مردم روزگار ما فراهم آورده است ، پی برند ."

"بدون شك مدارس تابستانه ، برای انجام این منظور بهترین و مناسبترین فرصت را فراهم مینمایند ."

(۱)

جنبه های مختلفه مدارس تابستانه :

سه کیفیت مهمی که در برنامه هئسای مدارس تابستانه مد نظر است ، روحانیت آموزش و تفریح میباشد و شرط اصلی ترکیب متنا این کیفیات است .

حضرت ولی امراه در توفیق مورخ ۱۵ اوت

۱۹۳۸ بجوانان بهائی لوهلن میفرمایند :

" . . . در حقیقت شما در این مدرسه سه جنبه مهم روحانی ، آموزشی و تفریحی را که ارکان اساسی هر مدرسه تابستانه بهائی است

(۱) از توفیق مبارک خطاب به یکی از یاران که

در مجله اخبار امری آمریکا شماره ۶۳ ژوئن

۱۹۳۲ صفحه ۳ درج گردیده است .

ملحوظ داشته اید . این مؤسسه مهم امری فقط با ترکیب متناسبه اصل میتواند بتماسی اهدافی که برای آن تعیین شده است نائل آید و وظیفه ای را که از لحاظ توسعه معلومات تهییج ذوق و همت احیا و تعمیم اصول مؤلف در میان افراد هر یک از جوامع بهائی برعهده دارد ، بانجام رساند

مطالب مهم و خواندنی در خصوص مدارس تابستانه ، اهمیت مدیریت ، برنامه هفتاد و فعالیتهای جوانان در آثار مبارکه خصوصا در جزوه ای که اخیرا " بدستور بیت العدل اعظم الهی تهیه و نشر گردیده ، بسیار است و نیازی به تکرار آن نیست (۱) ، چه در اینجا مراد شرح مختصری است از دو مین دوره مدارس تابستانه ایران در سال ۱۳۰۰ بدیع که در حدیقه طهران منعقد گردید . تعداد شرکت کنندگان در این دوره بالغ بر ۱۴۰ نفر بودند که اکثریت بیجا جوانان و نوجوانان طهران و اقلیت باشهرستان بود . طبق قرار قبلی رأس ساعت مقرر ، شرکت کنندگان در محل تعیین شده حاضر گردیدند و با اتوبوسهایی که برای این منظور در نظر گرفته شده بود ، بمحل مدرسه عزیمت نمودند . بمحیی ورود ، شرکت کنندگان وسایل خود را بخواهگاهها مشخص حمل نمودند . در آنروز برنامه خاصی نبود . آسمان بتاریکی میگرایید ، هوای شفاف نسیم ملایم و رایحه گلهای حدیقه بر روحانیت جمع جوانان پرشور میافزود . برنامه روزانه مدرسه اجمالا بدینگونه تعیین شده بود . ساعت ۶ بامداد بیداری ، ۶ ۱/۲ الی ۷ ۱/۲ مشرق الاذکار

۷ ۱/۲ الی ۸ ۱/۲ صرف صبحانه و وقت آزاد ، ۸ ۱/۲ الی ۱۰ ۱/۲ کلاس ، ۱۰ ۱/۲ الی ۱۱ وقت آزاد ، ۱۱ الی ۱ بعد از ظهر کلاس صرف ناهار و استراحت و وقت آزاد ، ۴ الی ۶ کلاس ، ۷ صرف شام و از ساعت ۸ الی ۱۰ بعد از ظهر برنامه های هنری و تفریحی و سپس استراحت .

● ۱ - برنامه مشرق الاذکار : اسلامی مجربان برنامه مشرق الاذکار که اختصاص به تلاوت مناجاتهای مبارک حضرت نقطه اولی حضرت بهاء الله ، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله ، قسمتهائی از کلمات مکتوبه ، هفت وادی و یا دریای دانش دارد ، قبلا توسط کمیسیون مشرق الاذکار تهیه و بهر روی تابلو سیاه درج شده است . این دوستان هر یک بالحان طکوتی ، مناجاتها را بزبان های فارسی عربی ، انگلیسی ، آلمانی و ترکی به مصداق فرموده اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو متشوع شود همه محبوب جان و مقصود روان تلاوت و سایر برنامه ها را اجرا مینمایند ، سپس خاطره تاریخی شیخ طهرسی زنده میگرد و کلمه حاضرین که تا حال توجه تام به مناجاتها و آثار مبارک داشته اند ، همصدا نغمه روحبخش " سبح قدوس ربنا ورب العالمانکه والروح " را باوج میسازند و این برنامه هر روز با تغییراتی اجرا میگردد ، چه این مهمترین قسمت روحانی هر دوره مدرسه تابستانه است که طی آن از درگاه الهی طلب تابد و روحا بیشتر میشود .

(۱) رجوع شود به جزوه مدارس تابستانه بهائی ترجمه دستخط . ۱ آوریل ۱۹۷۲ بیت العدل اعظم الهی .

● ۲ - برنامه کلاسها : برنامه‌های گوناگون از طرف لجنه ملی مدارس تاپستانه تنظیم شده است شامل مباحث تاریخی در عهد اولی ، ایهی و میثاق ، عصر رسولی و عصر تکوین و مباحثی پیرامون دین و تائید آن در مدنیات انسانی ، روشهای تبلیغی ، معرفی کتاب مستطاب اقدس موقع کنونی امر در جهان و ناموس اعظم میباشید که بوسیله اساتید مدعو تدریس میگردد و در خاتمه سؤال و جواب و بحث پیش بینی شده است . بعنوان نمونه قسمتی از برنامه کلاس روشهای تبلیغی ذکر میگردد .

استاد باشو طبعی و سروری زائد الوصف در قائق نهفته در آثار مبارک را در خصوص روش تبلیغ بصورت دستورات عملیاتی ذکر میکنند :
 " بدترین نوع تبلیغ ، بحث وجدل با طرف است بهیچکس اعتراض نمائید ، مبارک گفته شود دستو فلان مسلك قابل اجرانیست ، عقیده طرف مقابل را هرچقدر هم که کهنه باشد ، محترم داریند ملاحظه در لوح مبارک حضرت عبدالبها نمائید که میفرمایند :

بعد حاضرین در جلسه که بالغ بر ۱۴ نفر میباشند ، به ۱۴ گروه ۱۰ نفری تقسیم میگرددند و هر گروه عهده دار مطالعه یکی از الواح فرامین تبلیغی حضرت عبدالبها که در مکاتیب مبارکه جلد سوم مندرج است ، میشوند و روز بعد از هر گروه نماینده‌ای انتخاب شده و خلاصه مطالعات گروه مربوطه را جهت اطلاع عموم گزارش میدهند .
 ذیلاً بعنوان نمونه قسمتی از گزارش یکی از گروهها را که موفق بزیارت لوح شماره ۷ و تجزیه و تحلیل آن شده اند ، درج میکنیم .
 در این لوح که بافتخارا حبا و اما الرحمن

(۱) مکاتیب جلد سوم صفحه ۸۰ .



محافل و مجامع ایالات متحده و کانادا، دریا ز ۳
 آوریل سنه ۱۹۱۶ از مرکز میثاق صادر
 گشته است، حضرت عبدالبهاء ضمن تشویق و
 تهییج احبای امریکا و بشارت به افتخارات آتی
 آنان که ناشی از مجاهداتشان در زمینه توسعه
 دامنه امر در اقطار جهان است، در خصوص
 اهمیت تبلیغ و نقشی که جوانان بعهد دارند
 میفرمایند: "ایکاش از برای من میسر میشد که
 پای پیاده ولو کمال فقر بآن صفحات مسافرت
 مینمودم و نعره زنان در شهرها و دهات و کوه
 و بیابان و دریا، یا بهاء الاهی میگفتم و ترویج
 تعالیم الهی مینمودم، ولی حال از برای من
 میسر نه، لهذا در حسرتی عظیم هستم، بلکه
 انشاء الله شما ها موفق گردید"
 از جمله شرایطی که برای تبلیغ بیگان
 میفرمایند، مواد زیر است:

- ۱- دانستن زبان محلی که مهاجر بآن
 سفر مینماید.
- ۲- انقطاع از ماسوی الله.
- ۳- تنزیه.
- ۴- تقدیس.
- ۵- دارا بودن قلبی مالا مال از محبت
 انسانی.

"جمعی زبان دان، منقطع، منزّه، مقدر
 ملو از محبت الله، توجه بسه دسته جزائر . . .
 نمایند."

- ۶- داشتن قلبی ملو از محبت الهی.
- ۷- داشتن لسانی ناظر بذکر الله.
- ۸- توجه تام بملکوت الله.

" و بقلبی طافح به محبت الله
 و لسانی ناظر بذکر الله و دیده‌ئی متوجه
 بملکوت الله ناسرا بظهور رب الجنود بشارت
 دهند"

- داشتن همت بلند.

"دائره همت باید وسیع گردد، هر چه
 وسیعتر شود، موفقیت بیشتر گردد."

۱- تعالی آمال و آرزوها.

"باید آرزوی حیات ابدیه و علویت عالم
 انسانی و ترقیات ربّانی و فیوضات کلیه آسمانی
 و نفعات روح القدس و اعلاء کلمه الله و هدایت
 من علی الارض و ترویج صلح عمومی و اعلان وحدت
 عالم انسانی نمود، کار این است و الا باید بسا
 سایر وحوش و طیور باین حیات جسمانی که
 نهایت آمال حیوانات است، پرداخت و مانند
 بهائم در روی زمین محسوس شد."

۱۱- درک معنی حیات.

"پس واضح است که انسان بجهت زندگانی
 این حیات دنیا خلق نشده است بلکه انسان
 بجهت فضائل نامتناهی و علویت عالم انسانی
 و تقرب درگاه الهی و جلوس بر سریر سلطنت
 ابدیه خلق شده است."

۱۲- اطمینان به کشف استعداد.

"باری این حرب جانسوز نه چنان آتش
 بقلوب زده که وصف داشته باشد و در جمیع
 اقالیم عالم آرزوی صلح عمومی، مضر ضائری
 است، نفسی نمانده که آرزوی صلح و سلام
 ننماید. استعداد عجیبی حاصل، و این از
 حکمت بالغه الهی تا استعداد حاصل شود
 و علم وحدت عالم انسانی و اساس صلح عمومی
 و تعالیم الهی در شرق و غرب ترویج یابد . . ."
 درخاته این لوح مناجاتی بلسان عربی
 زیارت میشود که طی آن مبلغ از درگاه الهی
 طلب احراز شرایط زهرا مینماید:

۱۳- انجذاب بملکوت الله و اشتغال

بنا بر محبت الله.

۱۴ - توکسل .

۱۵ - ترك راحتى و آسائش زودگذر نيمو.

۱۶ - ترك موقف خود بمنظور نشر تعاليم

الهي .

۱۷ - خضوع و خشوع به عتبه عليا و جبروت

عظمى .

۱۸ - دعا و مناجات بدرگاه الهي .

"الهي الهي تراني والها منجذبا" الي ملكوتك الابهى و مشتعلا بنا رحمتك بين الوري و مناديا بملكوتك في هذه الديار الشاسعة الارجاء منقطعا فاسواك ، متوكلا طمسك تاركا الراحة والرخا بعيدا عن الاوطان غربيا طريحا علي التراب خاضعا الي عتبتك العليا ، خاشعا الي جبروتك العظمى مناجيا فسي جنح الليل و بطون الاسحار متضرعا متتهلا في الغدو والاصال .

حائزين اين شرايط چه ثمرى چينند ؟

"... يقين بدانيد كه در هر محفلى

داخل شويد ، در اوج آن محفل روح القدس

موج ميزند و تا ثيدات آسمانى جمال مبارك احا

ميكنند ، اين صرف از تا ثيدات رب الجنود و

نفثات روح القدس است ، حال موفقيت شما

هنوز معلوم نگشته ، عنقریب خواهيدديد كه هر

يك مانند ستاره هاى درى درخشنده در آن

افق نورهدايت بخشيديد و سبب حيات ابد پنه

اهل امريك شديد ."

استاد در خاتمه آلبوم بديعى را كه سليقه

خاصى در آن بكار رفته است بحاضرين نشان

ميدهند و آن آلبوم تهليغى است . صفحه اول

باتصويرى از روضه مباركه ، شمايل مبارك حضرت

عبدالبهاء ، مقام اعلى و دارالآثار تزئين يافته

است . بديعى است در خصوص هريك بزبانى

ساده ، متحرى حقيقت را بايد آگاه نمود . در



صفحات بعد تصاویر مشارق الانکار بهائیی در قارات مختلفه عالم، اماکن تاریخی و زوایای از کنفرانس‌های بین القارات نظیر اجلب مینماید ملاحظه فرمائید که برای يك طالب حقیقت، توضیحات توأم با تصاویر و محبت بهائی اثر بر مراتب بیشتری نسبت به نطق و خطابه صرف خواهد داشت، يك شخص منصف وقتی بصفحه آخر آلبوم میرسد محلی برای انکار و استیحا^شش نمی یابد و این حقیقتی است که استاد عملاً تجربه نموده اند. در اینجا به قسمت ضمیمه آلبوم میرسیم که منتخباتی از خطابات حضرت عبدالهیا^ه به چشم میخورد. در این مرحله مبتدی شائق فرصت مطالعه و غیر در مفاهیم اجتماعی روحانی و اخلاقی امر را مینماید.

● ۳ - برنامه تفریحات و ورزش :

در این دوره برنامه مشخصی جهت این منظور تنظیم نگردیده بود و جوانان سعی میکردند از امکانات ورزشی، هنری، تفریحی و خصوصاً فضای روحانی و محیط طکوتی مدرسه، استفاده کنند.

● گفت و گوئی با چند تن از شرکت کنندگان مدرسه :

در آخرین روز با چند تن از شرکت کنندگان که غالباً نوجوان بودند، مصاحبه‌ئی صورت گرفت. که زیلاً از نظر آنان خواهد گذشت.
خانم هاله لقائی از طهران : شرکت در این مدرسه تابستانه برای من تجربه بزرگی بود چه علاوه بر کسب معارف امری و معاشرت با دوستان بهائی، برای اولین بار بمن فرصت جدا شدن از محیط خانواده را داد.

الهیه امیدى از طهران : فکر میکنم مدارس تابستانه ما راه تکاملی خود را میبماید و از خیلی جهات برای من مفید بود، یکی اینکه مرا با مهاجرت که قبلاً توجه زیادی بآن نداشتیم، بسیار علاقمند ساخت، همچنین بمطالعه کتب و آثار بهائی تشویق شد. هر بایستی از آن کنم که از حضور استادان استفاده زیادی بردم.

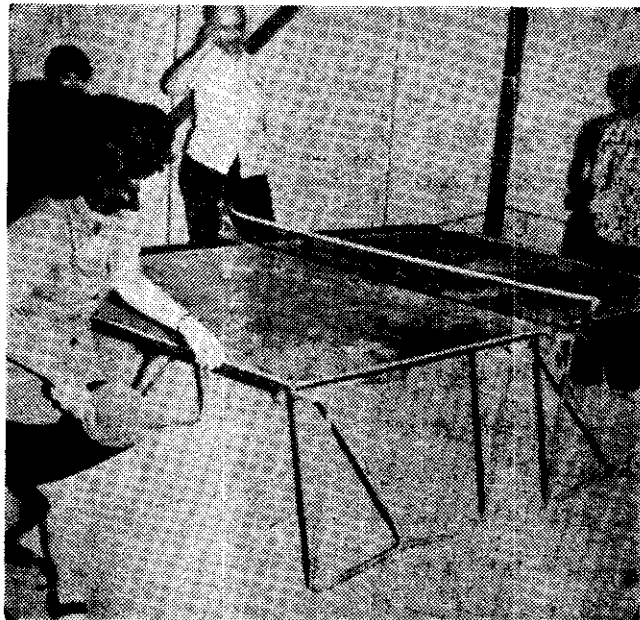
محبوبه محبوبی از اصفهان : از کلاسها و محیط آن که امکان کسب معارف امری و آشنائی بانوجوانان و جوانان عزیز بهائی نقاط مختلف ایران را میداد، استفاده شایان بردم.

محبوبه محبوبی از اصفهان : از محیط بهائی اینجا لذت بردم، از کلاسها نیز استفاده زیاد نمودم ولی فکر میکنم بهتر باشد در ساعات آزاد گروه‌های مختلفی در زمینه‌های مختلف هنری و فکری تشکیل و جوانان متناسب ذوق و علاقه خود هر يك در گروهی فعالیت نمایند.

افسانه مشکی از طهران : من از کلاسها خصوصاً کلاسهای عصر تکوین و معرفی کتب مستطاب اقدس استفاده زیاد نمودم. در خصوص برنامه های تفریحی و آزاد بایستی بگویم برنامه ای که کلبه شرکت کنندگان را جلبیب و سرگرم کند و از هنرمندان متعددی که در جمع وجود داشت حداکثر استفاده را ببرد. اینست که ویرا کندی فعالیتها مشهود بود. با این حال من با گروهی از دستا^مم ایام خوشی را گذراندم.

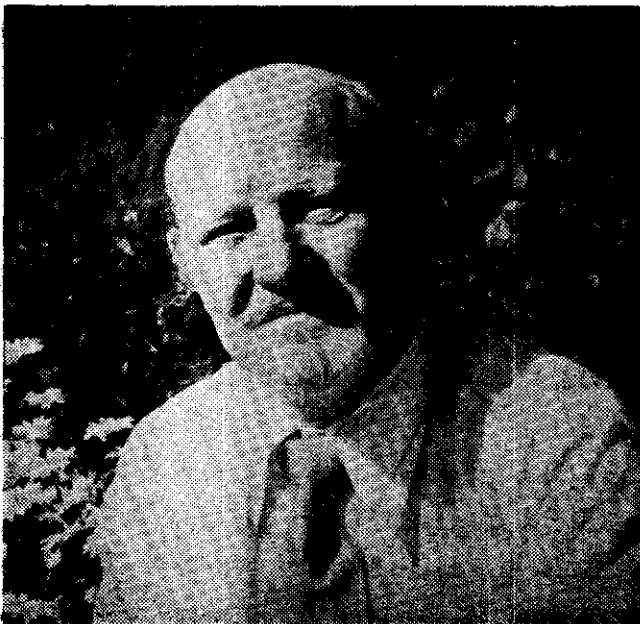
فریدون خلوصی از طهران : از کلاسها خصوصاً مباحث عقلی و استدلالی استفاده شایان بردم در مورد برنامه های تفریحی بنظر میسرود بهتر باشد کلوب های مختلفی

از جمله کلوپ نقاشی ، موسیقی ، تئاتر ، شطرنج و تیمهای ورزشی تحت نظارت کمیسیون های مربوطه تشکیل و نظارت شود تا فعالیت های جوانان بهدر نرود و از نتایج مطالعات هر گروه سایر گروهها استفاده نمایند . مدرسه از نظر محیط اجتماعی خوب بود .



امرالله معصومیان از بابل سر : از کلاسها خصوصا " کلاس عصر تکوین ، موقعیت کنونی امر و دیانت و مدنیت استفاده زیاد نمودم . بنظر این جانب بهتر است زمان کلاسها کوتاهتر و در عوض فرصت مطالعه شخصی جوانان طبق برنامهها تنظیم شده بیشتر باشد . با تشکیل گروه های هنری در ساعات آزاد موافقم .

نسرین فروغی از آبادان : من برای اولین بار در مدرسه تاهستانه شرکت مینمایم ، این مدرسه فرصت بسیار مناسبی جهت آشنائی با دوستان بهائی سایر شهرستانها را فراهم فرام نمود ، از کلاسها استفاده کردم همچنین مینمایم برنامه تفریحی و هنری تحت نظارت و ارشاد یک کمیسیون هنر قرار گیرد .



مرجان هادی پور از شیراز : من نیز برای اولین بار در این مدرسه شرکت مینمایم بدیهی است در این چند روز تجربیات زیادی در یقینتی در زمینه های مختلف امری و اجتماعی کسب نمودم و خاطره آنها فراموش نخواهم کرد .
نغمه ایمانی از ساری : از کلاسهای که در آنها شرکت نمودم ، خصوصا " کلاس روشها تبلیغ استفاده زیاد کردم و روح جدیدی در کالبدم دمیده شد . نکتهای که از گفتنش ناگزیرا این است که بیشتر با دوستان همشهریم بودم چه برنامه های همگانی که باعث آشنائی بیشتر جوانان باهم شود ، کمتر اجرا میشد .
ژاله والا پور از ساری : من از کلاسها

بهره زیاد بردم ولی فکر میکنم در صورتیکه از روشهای آموزشی، سمعی و بصری بیشتر استفاده شود، نتیجه بیشتری خواهد داشت پیشنهاد دیگری که دارم پخش آهنگ ها و سرودهای بهائی در اوقات تفریح و فواصل بین کلاسها است.

امرالله توانگراز طهران : من بطور کلی از این دوره مدرسه استفاده زیاد بردم ولی مسألهای که جلب توجهم را نمود اختلاف سطح (بیشتر از نظر سنتی) شرکت کنندگان بود که در کیفیت مطالب درسی تا شیر مینمود، پیشنهاد میشود حتی المقدور در هر دوره گروههاییکه از نظر آموزشی اختلاف سطح زیاد ندارند شرکت نمایند و در این امر بررسی بیشتری شود در خصوص برنامه های هنری پیشنهاد مینمایم لجنه هنر برنامه های خصوصا برای ارائه در وقت آزاد شبها قبلا تهیه و اجرا نمایند ضمنا در خصوص برنامه کلاسها فکر میکنم بهتر است کلاسها یکی در آن خود جوانان بیشتر فعالیت مینمایند و با تشکیل گروههای مطالعه بتحقیق می پردازند، تشویق شود.

در این جا بد نیست که با میهمان و استاد عزیز امریکائی آقای ادوار شلسینگر که ظاهرا مسن ولی در شور و حال و سرور بسیار جوانان همگام بود، آشنا شویم و اندکی پای صحبت او نیز بنشینیم. از ایشان می پرسیم چطور شد که بهائی شدید وجه عاملی شما را باینجا کشانید؟

من از سنین نوجوانی علاقه زاید الوصفی به فلسفه های الهی و مادی نشان میدادم ولی هیچگاه معماهای عمده فلسفیم را حل شده نمی یافتم. روزی در بیست و سه

سالگی با یکنفر بشدت مشغول بحثی فلسفی بودم و بحث ما بیشتر بجدال مینمود، جوانی که شاهد این قضیه بود پس از اتمام صحبت ما با متانت و وقار خاص کتابی بمن داد که راجع به حضرت بهاء الله بود، مطالعه این کتاب تا شیر عمیق در تار و پود وجود من نمود بطوریکه در صد تحقیق و افزایش معلومات خود برآمدم، تا اینکه در بیست و چهار سالگی با مر مبارک اقبال نمودم.

چه امری برای یک نوجوان بهائی حائز اهمیت است؟

بنظر این جانب مهمترین امر برای یک نوجوان بهائی در مرحله اول شناسائی حضرت بهاء الله است چه که نوجوانی مرحله ای بسیار حساس و مهم در زندگی انسان است، در این مرحله است که مسیر زندگی را انتخاب مینمایم رشته مورد نظر خود مان را برمیگزینیم و دنبال میکنیم، شغل آتی خود را انتخاب مینماییم، لذا با شناسائی جمال قدم مسیر صحیح زندگی را یافته و فعالیتهای خود را بر اساس آن تنظیم مینماییم، من با افراد بالغ زیادی برخورد کرده ام که پیام حضرت بهاء الله را بعد از مرحله نوجوانی و او اخرجوانی استماع نموده و بجا نپذیرفته اند، همین افراد از عان نموده اند که یکا ش این پیام ملکوتی را در عنفوان نوجوانی می شنیدیم و برنامه زندگی خود را بر اساس آن تنظیم و پی ریزی مینمودیم.

دوستان نوجوان من، قدرت جمال مبارک اعجاب انگیز است، فکر کنید من قبل از آنکه بهائی شوم یک یهودی بودم یعنی به هیچیک از مظاهر مقدسه دیگر یعنی حضرت مسیح حضرت محمد، حضرت یسوا، کریشنا و غیره

ایمان نداشتیم ، اما بحضرت اقبال بامر مبارک کلیه آنها را شناختم و به حقانیتشان ایمان آوردم ، اینست قدرت بها^۱ الله که هزاران سال بی اعتقادی را در لحظه ای ایمان مبدل بسه اعتقاد و احترام نسبت بمظاهر مقدسه مینماید . در بیست و چهار سالگی اقبال نمودم وسی وسه سال است که مشغول مطالعه امر اعظم بهائایی هستم ، با اینحال بایستی اعتنا بر آن کنم هنوز مطالعاتم تمام نشده است .

ادوارد در بین صحبت های تر لغات و کلمات را بزبان فارسی بآلهجه ای بر شیون بیان میکند و از اطرافیان تر لغاتی را که نمیداند سوال مینماید چه معتقد است یادگیری زبانها فارسی و عربی برای احبای غیر ایرانی و یادگیری زبان انگلیسی برای احبای ایران بسیار ضروری است ، زیوراد رغیو این صورت احبای غیر ایرانی از گنجیه آثار مبارکه که بزبان وحی و ایرانیان از آثار انگلیسی حضرت ولی محبوب امرالله که ، بالبرای آثار هیکل مبارک است ، محروم میشوند . ادوارد چنین اداه میدهد : من پس از اقبال بمن نظایر آثار مبارک ، سفرهای بیشمار به اطراف و اکناف امریکا جهت تبلیغ و تشویق احبای نمودم ، در این سفرها با بازماندگان احبائی که بحضور حضرت عبدالبها^۱ ، در سال ۱۹۱۲ مشرف شده اند ، ملاقات نموده ام و گفتنیهای بسیار روحبخشی از بیانات آنحضرت و جواب سؤالهایی که از حضور مبارک میشنیده است برایم تعریف نموده اند ، در نظر دارم که مجموعه ای از این خاطرات تهیه نمایم چنانچه مطمئنم در جایی درج شده است .

عقیده ایشان راجع ب مدرسه^۱ تابستانه خواسته میشود . میگویند : متاسفم که به علت ضعف زبان فارسی از کلاسهای درس نتوانستیم استفاده کنیم ، لذا نظری راجع بآن ندارم فقط

متذکر میشوم آنچه در برنامه های آموزشی این کلاسها در درجه اول اهمیت است آموزش حقایق معنوی ، زندگی و حیات بهائی و نظم بدین است . جوانان بایستی یاد بگیرند که چطور از تعالیم مبارک و دستور العمل حیات بهائیی در زندگی روزمره استفاده نمایند و آنرا بسایرین یاد بدهند . من تاکنون از مدارس تابستانه زیادی دیدن کرده ام که مهمترین آن مدرسه^۱ تابستانه ، گرین ایگر در امریکا بوده است

در مقایسه این مدرسه با آنها بایستی بگویم احبای ایران از امکانات خوبی برخوردارند خوابگاه ها ، سلف سرویس ، فضای آزاد و . . . در سطح خوبی قرار دارند . در گرین ایگر برنامه های متعددی در زمینه های اجتماعی و هنری جهت ساعات آزاد در نظر گرفته شده و جوانان در گروه های مختلفه فعالیت مینمایند . سوال میشود ممکنست برنامه تان را بگوئید

میگوئید : من در حدود شش ماه قبل از خدمت دولت بازنشسته شدم قبلا در صنایع الکترونیک ، فعالیت داشتم و تصمیم گرفته ام خود را را اختیار اهداف بیت العدل اعظم الهی قرار دهم . فعلا بعدت دو ماه در ایران خواهم بود ، سپس بنقاطی که تعیین خواهد شد ، عزیمت خواهم نمود . آقای ادوارد شلسینگر کلاس کوتاه مدتی بزبان انگلیسی دائر نمودند و جوانان را بفرآگیری این زبان خصوصا^۱ اصطلاحات و مفاهیم امری تشویق نمودند . در برنامه بحث و مذاکره^۱ جمعی اساتید مدرسه شرکت نموده مطالبی راجع به مبادی روحانی ، نظم اداری و غیره در جواب سوالات نوجوانان حاضر در کلاس ایراد داشتند . وجود ایشان در مدرسه بر رونق برنامه ها افزود و دوستانیکه پای صحبت شیرین ایشان نشسته اند از تجربیات ذیقیمتشان استفاده شایان بردند .

نغمات آسپه

۳ مرتبه

" شخصی پیامی آورد "

عالمیان را
پیامی از عشق
پیامی از زندگی
به همه زندگان
به قلبم سرور

۳ مرتبه

" شخصی پیامی آورد "

عالمیان را
فکر او در سرها
جای او در دلها
درش محبت

اوست بهیچا الله

..... اوست بهیچا الله

انی

Pete Lielausis

Once was a Man Who told a sto - ry,

Once was a Man Who told a sto - ry, Once was a Man Who

told a sto - ry to all man - kind.

1. He told a sto - ry of love,
2. He lives in the minds of men,

Told a sto - ry of life, told the sto - ry to
Lives in hearts of all, lives to teach the

all who lived, told it to my heart.
world of love, He's Ba - há - 'u' - lláh.

Once Was a Man
Who Told a Story

ترجمہ: سہراب روشن

شنیدیم که یکی از درخشانترین چهره‌ها
کنکور سراسری امسال دانشگاهها، و یکی از پنج
داوطلب ممتاز و برگزیده کنکور از میان بیش از نود
هزار داوطلب، يك جوان بهائی بوده است:
مجید ربانی، که ضمناً در میان کلیه داوطلبان
ورود به دانشگاه صنعتی آریامهر نیز رتبه اول
را احراز کرده است.

خواستیم با این جوان، بیشتر آشنا شده
و او را به خوانندگان عزیز خود معرفی کنیم.
وقتی دانستیم برای گفت و شنیدی به جلسه
تحریریه نوجوانان دعوت شده است، با روی
خوش، دعوتمان را پذیرفت و سر ساعت معهود
در محل مورد نظر حاضر شد. همانطور که
انتظار میرفت، نمونه يك جوان مؤمن و مهذب
بهائی بود، با روی بشاش و حالتی که از ادب
و مهربانی اش حکایت میکرد، در جواب سؤال
ما که از موفقیتهايش پرسیدیم، بودیم، گفت:

من در بین داوطلبان ورود به دانشگاه
آریامهر رتبه اول، و میان شرکت کنندگان رشته
ریاضی کنکور سراسری رتبه دوم را احراز کرده‌ام
و قصد دارم در رشته برق و الکترونیک دانشگاه
تحصیل کنم.

مهر سهیم: قبل از اینک
نتایج کنکور اعلام شود، تا چه حد به قبولی خود
امید داشتی؟ یا خنده میگوید:

ممکن است تعجب کنید ولی اصلاً امید
نداشتم که در کنکور قبول شوم چون تعداد
داوطلب بقدری زیاد بود که هرگونه امیدی را از
آدم سلب میکرد. میگوئیم: تو که در يك
خانواده بهائی پرورش یافته و تربیت شده‌ای،
قطعا "تا" تیر محیط خانواده را در موفقیت
کنونی ات، بخوبی درك میکنی. قیافه جدی
بخود میگیرد و میگوید:

موفقیت

واقعا همین طور است ، من همیشه مرهون خانواده ام ، و راهنمائیهای پدرم ، و تعلیمات استادان درس اخلاقم ، بخصوص معلم کلاس دوازدهم درس اخلاقمان هستم ، بحدی که نمی توانم میزانی برای این تاثرات در روحیه و زندگی خودم برشمارم . محیط امری آرام و دلپذیری که من پیرامون خود داشتم ، بیشترین سهم را در ایجاد موفقیت امروز من دارا میباشد میدانیم که مجید در طول ۱۲ سال تحصیلش در ۹ کلاس شاگرد اول بوده است و خودش هم اضافه می کند که :

واقعا اگر تشویقها و محبتهای پدر و مادر نبود ، هیچوقت تمایل به آموختن هر چه بیشتر و بهتر ، که مالا به تعالی معنوی منجر میشود در من بوجود نمی آمد . . .

خودش میگوید : تنها هدف من مفید بودن برای جامعه است ؛ سود منسبت برای هموطنان و موثر برای دیگران . و برای رسیدن باین هدف چه طریقی بر می گزینی ؟

در مرحله اول ادامه تحصیلات آکادمیک و هموازات آن تقویت و افزایش معلومات امری بود مرحله دوم تعلیم و تربیت نو جوانان . و چقدر در جالبست که وقتی از مجید که قصد تکمیل معلومات و آموزش نو جوانان را دارد ، در مورد بزرگترین آرزوی زندگی اش سوال میکنید ، با شور و شوق عجیبی میگوید :

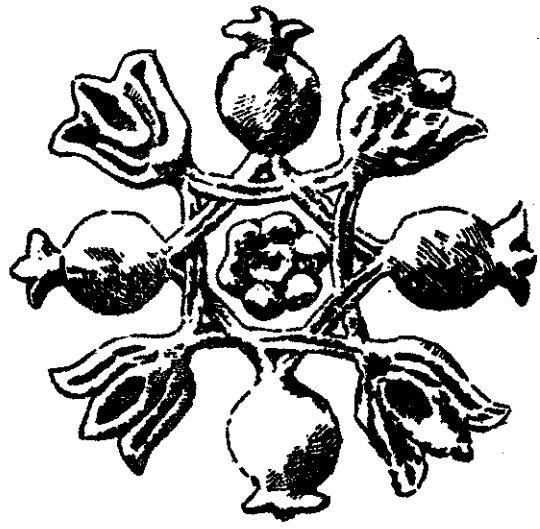
همیشه آرزو داشتم که بیک جای در افتاد این دنیا بیروم و بسه ام سر خدمت کنم .

از فعالیتهای امری او سوال میکنیم میگوید : برنامه های که پیش بینی کرده ام مطالعه کتب امری و آشنائی بیشتر با معارف امری

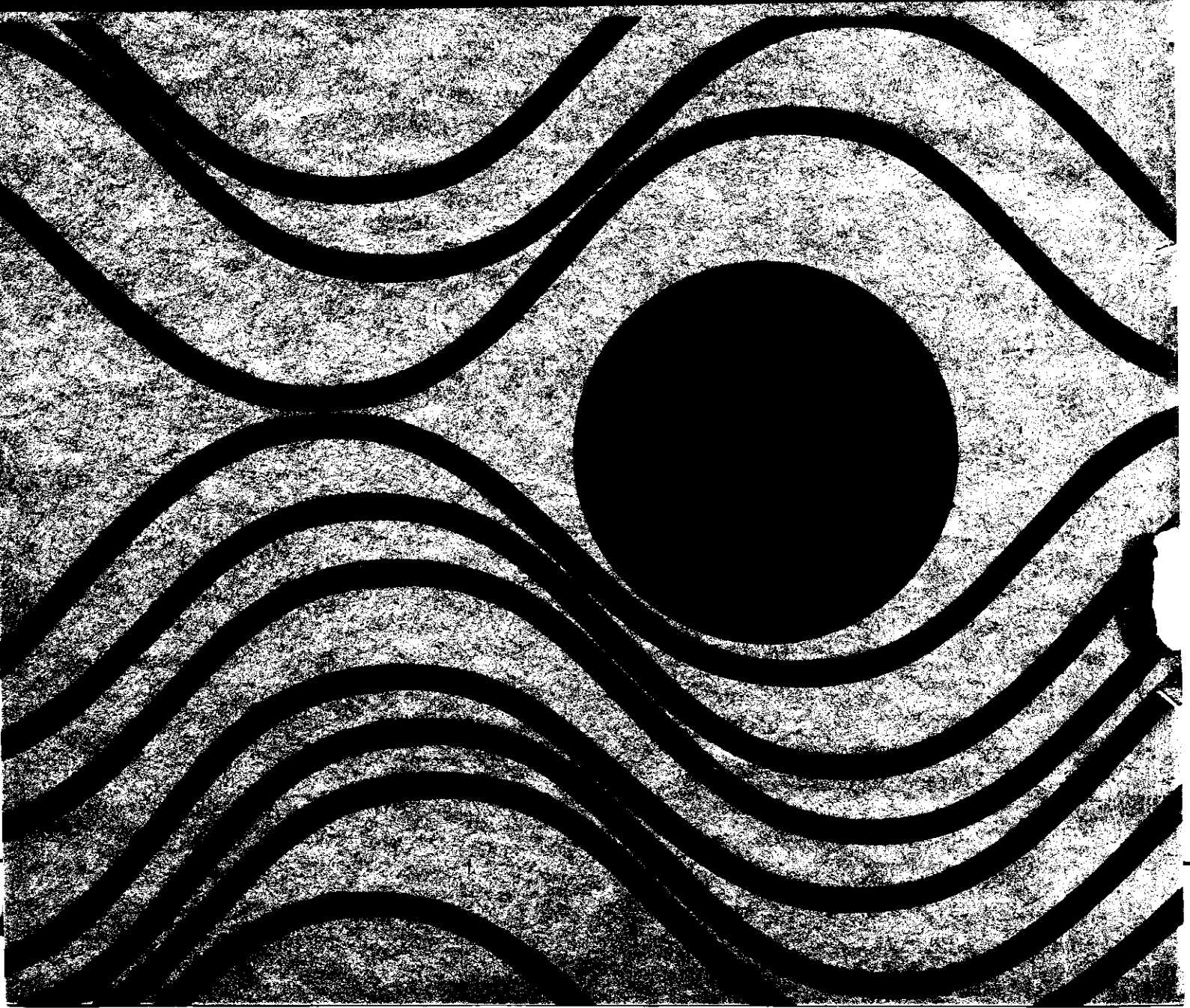
بمنظور درك بیشتر اهمیت و عظمت آن است و در این مهم از پدر خود که کتابخانه بزرگی در اختیارم نهاده و خود مطالعات زیادی در این زمینه نموده است راهنمائی خواهم خواست . آنچه از نحوه مطالعه و کار او برمی آید میتوان در این جمله خلاصه نمود که :

خوب بودن در زمینه های مختلف بهتیر از ظالی بودن در يك زمینه است چه او همواره در دوران تحصیل هموازات مطالعه درسی بسیار فعالیتهای سازنده نیز همت ورزیده است . میگوید : یاد ندارم در دوران تحصیل دیرتر از حد معمول خوابیده و بازودتر از وقت عادی بمنظور آمادگی جهت امتحانات بیدار شده باشم ، چه همواره سعیم بر این بوده که از هر فرصت کوتاهی استفاده شایان برم و باین وسیله بازده کارم نسبتا خوب بوده است .

بهمین جا صحبت ما پایان می پذیرد هر چند گفتنیها بسیار است و او با همان حالت متبسم از جمع ما خارج میشود .



سال ۲۸ - شماره ۱۰۰



«اجتبا قطعاً نباید هیچ غربی داخل شوند و در امور سیاستیه داخله نمایند»
«حضرت عبدالباہ»

آہنگ بدیع

سال

۲۸

شماره‌های

۶۹۵

۱۱ شہر الکلمات الی ۱۵ شہر العزۃ ۳۰ بدیع

مرداد و شہر یور ۱۳۵۲

مخصوص جامعہ بہائی است

فهرست

صفحه

- ۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ۲
- ۲- آیه مبارکه «هل من مفرج...» ۳
- ۳- یادداشت ۱-خ ۴
- ۴- «کنت کنزاً مخفياً...» ۵
- ۵- سه رباعی از عزیزالله مصباح ۱۸
- ۶- تضادف یا اراده دکترا مین الله مصباح ۱۹
- ۷- اخبار مصور ۲۵
- ۸- شرح زندگانی جناب استاد محمود سلمانی محمد منوچهری ۲۸
- ۹- از نامه های دوستان ۳۰
- ۱۰- قسمت نوجوانان ۳۳

1

2

3

بهر

سیلابه جناب محقر عیدیه به آند الابر

بهر الابر

اسحق جابر ذوالکلال چشم پریش که نور ملا علی مشایخ نماید
 گوشه نازین که در این ملکوت همیشگی مشایخ کن
 که نفعات قدس تشمام نماید و زبانی بگش که بی سرراری نماید
 و قدمی بردار که از مغان تا لامکان در نظر نماید و کفر سفین

که در در هر مورد سبب مبذول نماید

ع ع

هَلْ مِنْ مَفْجٍ غَيْرِ اللَّهِ فُلٌ سُبْحَانَ اللَّهِ
هُوَ اللَّهُ كُلُّ عِبَادِهِ وَكُلُّ بَابٍ فَآمُونِ

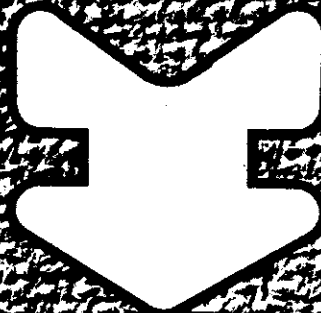


یادداشت...

۱-خ

دوشنبه ۲۹ مرداد ۵۲: جلسه ای داشتیم در حضور جناب دکتر روح عضو محترم بیت العدل اعظم . از خیلی چیزها صحبت داشتند . از آرزوی سی ساله خود و خانمشان برای زیارت خطه مقدس ایران . از عوالمی که در بیت مبارک طهران ، بیت مبارک شیراز ، تاکر و سایر امکنه مقدسه این مرز و بوم داشته اند . از شکوه و زیبایی و پیشرفت ایران که بیش از انتظارشان - با علم باینکه مهد امر جمال اقدس ابهی باید چنین باشد - بوده است . از تمدن تابناک اسلامی که به برازنده ترین صورت ممکن در مساجد و مناره های اصفهان منعکس گردیده است . از تمدن پاک زرتشتی که با عظمتی جاودانه در تخت جمشید جلوه گری میکند . از بازاری این قروغ ایزدی از بطن خورشید نوار امر آنگونه که آفاق را منور ساخته است . از ایمان و اخلاص و عشق و محبت احبای کشور نازنین ایران . از سهم بزرگی که اینان در ساختن تمدن جهانی امر بعهده داشته اند . از آینده ای که شکوهمند و نه بس دور در انتظار این خاک پاک خواهد بود . از سیل زائرین بهائی که از سراسر عالم بقصد دیدار زادگاه نقظه اولی و جمال ابهی به این کشور سرازیر خواهند شد . از موفقیت تحسین انگیز یاران ایران در بیایان رساندن نقشه نه ساله . از قدرت جهانی امر و انسجام و نیرومندی اندام و عضلات آن . از نقشه آینده بیت العدل اعظم که ابواب فضل و رحمت آن در رضوان ۱۳۱ بروی مشتاقان و منتظران باز خواهد شد . از کیفیت عظیم و ابعاد و اهداف حیرت انگیز این نقشه ، از موسسه جلیله دار التبلیغ و اهمیتی که از نظر هماهنگ کردن اقدامات تبلیغی خواهد داشت ، از ابتیاع قصر مزرعه و اراضی حول آن ، از اتمام آخرین ضلع حول حرم اقدس ، از ارتفاع ساختمان مرکز اداری جهانی امر در قلب کرمل و در کنار مرکز روحانی امر ، از اساسنامه دیوان عدل اعظم الهی و عظمت و اهمیست آن ، از پیام محبت آمیز رجبال بیت العدل اعظم ، از صلح ، از یگانگی ، از انسانیت ، از عشق ، از محبت ، کمال ، آزادی ، از همه خوبیها ، از همه زیباییها

کنت کنز امخفیا



معیین افغانسی

الخلق لاعرف) مرقوم فرمایند . جمال کبریائی انجام این امر را به حضرت مولی البری محسول فرمودند در نتیجه لوح مهیمن کنت کنز (۲) در بغداد (۳) از کلک گهبار مرکز میثاق الهی شرف صدور یافت که ما خدا صلی حقیر در نگارش این مقاله همان لوح مبارک است .

در ایامیکه جمال قدیم از کوههای سلیمانیه مراجعت فرموده و در بغداد تشریف داشتند شخصی از عرفا موسوم به علی شوکت پاشا (۱) بحضور انور مشرف گردید و تقاضا نمود که هیکل مبارک شرحی در باره حدیث معروف قدسی (کنت کنز " مخفیا " فاحبیت ان اعرف فخلقت

(۳) حضرت ولی مقدس امرالله در گاد پاسزیای در حین شرح ایام بغداد تصریح میفرمایند که نزول این لوح در بغداد بود ما است .

(۱) صفحه ۴ مکاتیب عبدالبها جلد دوم .
(۲) این لوح در ابتدای مکاتیب عبدالبها جلد ثانی مندرج است .

این لوح اعتراف منع که در عالم عرفان و تصوف نادر و در جامعیت و کاملیت فرید و بی مثل میباشد صدورش از جوانی ۱۵ ساله سبب تحیر و تعجب و فیر ظما و عرفا گردید .

قبل از آنکه به تشریح این لوح بپردازیم اشاره به دو نکته لازم و ضروری بنظر میرسد :

نکته اول اینکه متشرعین فقها اساس حدیث کنت کنز را متزلزل پنداشته اند و آنرا صادر از لسان پیغمبر ندانسته و مجعول میدانند و دلیلی که بر ادعای ایشان اقامه میکنند اینست که میگویند در این حدیث مذکور است که کنت کنز " مخفیا " و میگویند که کلمه مخفیا از نقطه نظر علم صرف صحیح نیست زیرا که عرب نگفته است الطاف مخفیه بلکه گفته است الطاف خفیه و چون کلمه مخفیا اشتباه میباشد و از لسان پیغمبر هم کلام خدا صادر نمیشود بنا " علی ذلک این حدیث از حضرت رسول اکرم نیست .

ولی این علمای ظاهر بین که صرفاً " به شئون و نبوی توجه داشته و هر آنچه را که مخالف امیال و احوال نفسانی خود میدیدند نفی و رد میکردند واقف نبوده اند که کلمه مخفیا درست استعمال گردیده و اشتباه نیست زیرا مجرد این کلمه خفی میباشد که از باب آمده است یکی باب فعل یخفی (باب دوم) که کلمه خفی در اثر ورود به این باب بصورت خفی یخفی درمیآید مانند ضرب یضرب و دیگری باب فعل یفعل (باب چهارم) که کلمه خفی پس از ورود به این باب به خفی یخفی تبدیل میشود مانند علم یعلم . کلمه مخفیا از باب دوم بدست آمده و صحیح میباشد مانند کلمه رمی که چون به باب دوم برده شده کلمه رمی بر وزن مخفی

و رمیا " بر وزن مخفیا " از آن استعمال گردیده است . علیهذا کلمه مخفیا " صواب بوده و اشتباه نمیباشد .

صرف نظر از مطلب فوق حدیث مزبور از ناحیه جمیع عرفا و صوفیه اعم از شیعه و سنی تصدیق گردیده و به آن صحه گذاشته اند . حتی ملامحسن فیض کاشانی که از جمله فقها و مجتهدین میباشد این حدیث را در کتاب کلمات مکتوبه و سایر کتب خود ذکر کرده است .

نکته ثانی آنکه مطالبی را که حضرت عبدالبهیاء روح العالمین له الفداء در این لوح فخیسم تفسیر و تشریح میفرمایند بهیچ وجه من الوجوه عقاید اهل بهاء نیست و حضرتشان مسائیل مندرجه در این لوح را از دیدگاه عرفا و اهل تصوف بیان فرموده اند ، گویانکه خود هیکل مبارک باین مطلب در لوح دیگر اشاره فرموده اند که (بعضی تعبیرات نظریه مشرب بعضی ذکر شده است) (۱) و عقیده دیانت بهائی را در انتهای لوح کنز با جمال بیان میفرمایند که از بعد خواهد آمد . حضرت محمد فرمودند که خداوند گفته است : " کنت کنزاً مخفياً " ما حبیبت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف " . یعنی حق فرموده است ، که من گنجی پنهان بودم پس دوست داشتم که شناخته شوم لذا موجودات و کائنات را خلق کردم تا اینکه مرا بشناسند .

رعایه " للاختصار میتوان بیان داشت که در حدیث کنز به چهار مقام اشاره شده است :

- ۱ - مقام کنز مخفی و مراتب آن .
- ۲ - مقام محبت و اقسام آن .
- ۳ - مقام خلقت و انواع آن .
- ۴ - مقام عرفان و طرق آن .

قبل از تشریح مطالب فوق خاطر قارئین کرام را باین نکته مهم معطوف میدارد که ترقیم جمیع حقایقی که حضرت عبدالبها در لوح کنت کنز بیان فرموده اند از عهدہ این مقال خارج است و برای توضیح و تشریح حقایق مندرجہ در لوح مزبور شایسته است که قاموسی در زمینہ این لوح مبارک توسط اساتید فن نگارش یابد و آنچه که در اینجا تحریر میآید عسری از اعشار محسوب است .

۱- مقام رکنز مخفی :

محققین عرفا و صوفیہ معتقدند که برای حق جل جلالہ مراتب و مقاماتی موجود است یکی از این مراتب که اعلیٰ ترین مقام و مستورترین مرتبہ بوده ، رتبہ احدیت است و میگویند حقیقت وجود که عبارت از خداوند است مقام ذاتی و حقیقی اش مرتبہ احدیت میباشد که عقول بشری از عرفان این مقام قاصر و عاجز است و معتقدند که در این مقام همه چیز ذات است و جز ذات حق چیز دیگری نیست . در مقام احدیت تشبیه میکنند ذات خداوند را به معشوق زیبا که در نهایت عظمت و زیبایی در پس پرده غیب نشسته است و کس دیگری جز او در آنجا نیست .
 دل را شاہدی در حجلہ غیب
 میرا دامنش از تہمت عیب
 نہ با آئینہ رویش در میانہ
 نہ زلفش را کشیدہ دست شانہ
 صبا از طرہ اش نگسستہ تباری
 ندیدہ چشمش از سرمہ غباری
 و چون غیر از ذات حق در آنجا کس دیگری

وجود ندارد لذا عاشق نیز خودش است ، یعنی حق تعالی با اعتقاد صوفیہ در آن مقام بہ ذات خود عشق میورزد .

نمای دلبری با خویش میساخت

قمار عاشقی با خویش میساخت

و چون عالم احدیت است و جز ذات چیز دیگری در آنجا یافت نمیشود لازم میآید کہ عشق نیز خودش باشد . بنابراین اتحاد عشق و عاشق و معشوق در پس پرده احدیت تحقق مییابد . در این مقام نشانه ای از اسماء و صفات موجود نیست ، صحبت از کائنات و موجودات نیست صحبت از عوالم مختلفہ وجود نیست ، صحبت از فرشته و ملکوت نیست ہمہ در آنجا معدومند ، در حقیقت در رتبہ احدیت عالم وجود در کنج عدم افتادہ است و اثری از آن مشہود نبوده و معرفت این مقام ہم برای کسی میسر و مقدور نیست . باین جهت آنرا تعبیر میکنند بذات غیب منبع لایدرک .

دل سوخت بر عارفی رہ نمود

کہ میگفت ہاآہ و افغان و درد
 کہ عمری در این راہ ہشتاد و نہم
 نہ رستم نہ وارستہ ای یافتم

اسم دیگری این مقام ، غیب ہویت است یعنی ہویت و حقیقت وجود در مقام احدیت غیب و پنهان شدہ است .

نام دیگری منقطع وجدانی است بدین معنی کہ قلوب صافیہ و عقول منورہ بشر کہ قادر بہ درک روابط عالم وجود ہستند چون بآن مقام میرسند منقطع شدہ و رشتہ تفکراتشان گسستہ میشود . صوفیہ برای اینکہ بگویند عرفان را اہدا بآنجا راہی نیست نام دیگری برایش قائم شدہ اند موسوم بہ مجهول مطلق ، مدل بر این معنی کہ بہیچ نحوی از انحاء قابل شناخت

نیست زیرا انسان مجهول را بوسیله مقدمات معلومه میشناسد و وقتی چیزی من جمیع الجها مجهول شد دیگر معلومی موجود نیست تا بتوان بوسیله قیاس با آن پی به مجهول برد .

این اولین رتبه از مقام کنز مخفی بود که شناسائی آن یعنی معرفت ذات الهی برای احدی مقدور نیست .

جمال اقدس الهی در لوح معروف به حمد مقدس در مورد عجز عقول بشری از عرفان ذات پروردگار میفرمایند :

(.) چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئون قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الهی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود ، صد هزار موسی در طور طلب به ندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سما قرب از اصفای کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل به طور تقدیس و تنزیه در مکن ذات خود بوده و لا یزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود)

ثانی رتبه کنز مخفی رتبه واحدیت است که عالم اسما و صفات است . در عالم واحدیت حق تجلی ذات خود را در مرایای اسما و صفات مشاهده مینماید . بعبارة آخری حق که از پس پرده احدیت بیرون آمد عالم اسما و صفات شروع شد .

بیرون آمدن از قلیم تقدس

تجلی کرد بر آفاق و انفس

بهر آئینه‌ئی بنمود روئی

بهر جا خاست از وی گفتگوئی

از جمله اسما اسم عظیم است که صفت مشابه است . این کلمه دلالت بر روشنی دارد یکی علم که مفهوم یا حقیقت خاص مستقلی است و دیگری آن کسی که دارای این علم است در حالیکه در عالم احدیت بحثی از صفت و اسم نبود .

البته مراد این نیست که در مقام واحدیت اسما و صفات مجزا از ذات باشند بلکه صفت در این مقام عین ذات است فی المثل وقتی که گفته میشود خداوند عالم است ، مقصود این است که ذات حق علم صرف است ، نه آنکه ذاتی باشد که متعلق بنام علم داشته باشد چه اگر قائل به انفصال شویم لازم میآید که ذات پروردگار مرکب باشد و شیئی مرکب در وجود و تحقق خود احتیاج به اجزایش دارد و چون احتیاج بمیان آید از رتبه خدائی هبوط میکند چه که خداوند غنی بالذات است گذشته از این ترکیب و تحلیل از خصائص ماده است و این مسلم است که ذات الهی در عالم تحیز نبوده و منزله از شئون مادی است .

کلمه احد دلالت بر یکتائی داشت ولی کلمه واحد اسم فاعل است یعنی ذات دارای وحدت . لهذا چون در رتبه دوم ذات الهی به قید اسما و صفات تلقی میشود میسوم به عالم واحدیت میباشد ، یعنی عالم تجلی ذات در مرایای اسما و صفات .

حضرت عبدالهبا جل شانه در باره مقامین احدیت و واحدیت در لوح جناب محب علی میرزای شیرازی میفرمایند :

(. نور حقیقت چون در زجاجه احدیت اشراق نمود عاشق و معشوق دست در آغوش گشتند و احدیت حکمش چنان نافذ و قاطع که گوئی معشوق بود نه عاشق یا عاشق بود نه معشوق و اسما و صفات و تشخصات و تعینات

ونسب و افاضات شئون ذات بودند بنحو اشرف
بکمال بساطت و وحدت و چون آن نور هویت
در زجاجه واحدیت جلوه فرمود اسما^۱ و صفات
پدیدارگشت و صور علمیه الهی اعیان ممکنات
نمودارگردید (۱) .

از مقام احدیت به فیض اقدس و از رتبه
واحدیت به فیض مقدس نیز تعبیر نموده اند
چنانکه قیصری در مقدمه شرح فصوص الحکم فرموده
است که (فان الغیض الالهی ینقسم بالغیض
الاقدم و الغیض المقدس و بالاول یحصل الاعیان
الثابته و استعماداتها الاصلیه فی العلم و
بالثانی یحصل تلك الاعیان فی الخارج) .

ای که در ظاهر مظاهر آشکارا کرده ای
سر پنهان هویت راهبید اکرده ای

تا بود در واحدیت مرا حد را فتح با رب

از تجلی اول و افتح اسما^۲ کرده ای

اولا^۳ از فیض اقدس قابلیت وجود

داده و از فیض مقدس بذل آلاء کرده ای

فیض اقدس که بنامهای قضا^۴ ازلی و مقام

جلا^۵ و کتم بطون و خفا و مرتبت غیب الغیوب

نیز خوانده میشود عبارت از ثبوت اشیا^۶ است

در علم حق و فیض مقدس که از آن به اسامی وجود

منبسط و هویت ساریه و مقام استجلا^۷ و نفس

رحمانی نیز یاد نموده اند عبارت از تحقق اشیا^۸

است در عالم عین .

در اینجا مشکلی بروز مینماید و آن عبارت

از اینست که بیان شد خداوند عالم است لکن

در حالی که معلومی موجود نیست حق به چه

چیزی عالم است ، این علم باید موردی داشته

باشد معلومات حق چیست ، عالم به معدوم که

نمیتوان شد زیرا که علم به عدم تعلق نمیگیرد
بعبارة اخری بیان شد که در مقام واحدیت
خداوند عالم است و علمهم منفک از ذات نیست
یعنی صفت در این رتبه عین ذات است پس
معلوم حق کیست یا چیست . میگویند خداوند

رازق است ولی اگر مرزوقی نباشد حق چگونه

رازق تواند بود . عالم بدون معلوم و رازق بسی

مرزوق و خالق بدون مخلوق که مفهومی ندارد .

عرفا و متصوفه به زعم خود این مشکل را حل

کردند یعنی برای رفع این نقیصه گفتند که

معلومات حق در رتبه واحدیت اعیان ثابت

هستند . باید تجسس نمود که مقصود صوفیه

از اعیان ثابت چیست .

اعیان جمع عین است بزرگان و برادران هم

چشمان و ذاتها را گویند و اعیان در فلسفه بمعنی

خارج است وجود در اعیان یعنی وجود در خارج

و بطور کلی موجودات خارجی را اعم از جواهر و

اعراض اعیان گویند . در اصطلاح سالکان اعیان

صور علمیه را گویند و در اصطلاح حکما ماهیات

اشیا^۹ را نامند . اصطلاح اعیان ثابت از

اصطلاحات اصیل فلسفی نیست لکن منشاء آن

در کلمات افلاطون و پیروانش که قائل بمثل نوریه

و صور علمیه بودند دیده میشود این اصطلاح

در اثار گذشت زمان تحولات خاصی پیدا

کرده و در کلمات متکلمان بصورت ثبوت ازلیه

و در سخنان عرفا بصورت صور علمیه و کونین (۲)

در آمده است و همین اصطلاح را نیز فلاسفه

اسلامی مورد توجه قرار داده و بکار برده اند .

سید شریف (۴) در تعریفات گوید :

(اعیان ثابت در کلمات عرفا بمعنای

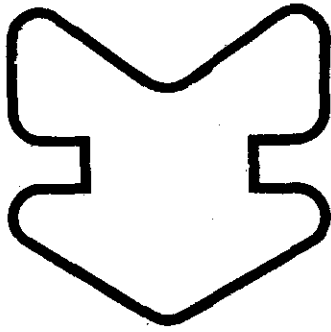
۳ - مراد اعیان ثابت است .

۴ - شریف الدین علی بن محمد بن علی بن علی بن

الحسینی الجرجانی معروف به سید شریف .

۱ - صفحه ۱۶ مائده آسمانی جلد پنجم .

۲ - دیوان حسین منصور حلاج .



۲- مقام محبت :

حضرت مولی الوری در لوح کنز اشاره فرموده اند
که مقام محبت فوق عالم احصاء و بیان طاثر است
و سالکین سهیل عرفان و متمسکین بحور ایمان
بجهتی خاص در این مقام سکوت اختیار نمودند
و لب نگشودند زیرا عشق و محبتی که حق قبل از
ظهور کائنات و موجودات به جمال خود میبخت که
سرچشمه جمیع محبتها و عشقها شد، عین ذات حق
بود و انفصالی بین محبت و ذات احدیت نبود
و این مبرهن است که ذات الهی لم یزل مقدس از عرفا
ولا یزال منزّه از توصیف و بیان بود و هست و اگر
ارجل عقول انسانی قرون متعادی در پیمایشناست
ذات احدیت سالک گردند شهری طی ننمایند .
هرچه گویم عشق را وصف و بیان

چون به عشق آیم خجل مانم از آن
معهدا برخی از عرفا مقامات محبت را در
چهار رتبه منحصر دانسته اند و حضرت عبدالبهاء

حقایق ممکنات است در علم حق تعالی و معیاری
دیگر صور ممکنات را در علم حق که حقایق موجودات
است اعیان ثابتة گویند (۱)

حکما کلیات را ماهیات و حقایق و جزئیات
آنها را هویات نامند و بنا بر این ماهیات عبارت
از صور کلیه اسمائیه اند که متمسکین در حضرت علم اند
و بواسطه فیض اقدس اعیان ثابتة و استعدادات
اصلی آنها در علم حاصل میشوند و بواسطه
فیض مقدس آن اعیان در خارج تحصیل مییابند (۲)
بنا بر این اعیان ثابتة عارفان همان نقشی
را در وجود دارد که مثل افلاطونی و عقول و نفوس
طولیة فلاسفه مشاء دارند .

بعضی از متکلمین حد فاصلی میان موجودات
و معدومات قائل بوده و گویند ممکنات قبل از
وجود نه معدومند و نه موجود بلکه ثابت اند .

بنا بر این مقصود آنها از اصطلاح اعیان
ثابتة و ثابتات واسطه میان وجود و عدم است .
اعیان ثابتة را موجودات ذهنیه نیز میگویند زیرا
دارای ثبوت ذهنی هستند نه وجود عینی مانند
زمان که موجودی ذهنی است و وجود خارجی ۳
ندارد .

حضرت عبدالبهاء جل شانه در یکی از
الواح میفرمایند : (زمان ثبوت دارد ولی
وجود ندارد) ۴ . و بالجمله صوفیه معتقدند
که اعیان ثابتة صور علمیه الهیه بودند که راحه
وجود عینی استشمام ننموده و صرفاً " بوجود علمی
موجود شدند .

گویند وجود خارجی منشأیت اثر است و یا اشیا در
خارج منشأ اثرند و یا آثار وجودی اشیا منوط بوجود
خارجی و عینی آنها است (فرهنگ علوم عقلی صفحه
۲۴۴)
۴- صفحه ۱۰۳ ، مائده آسمانی مجلد ثانی .

۱- تعریفات جرجانی صفحه ۱۹ .

۲- شرح فصوص الحکم قیصری و شرح گلشن راز .

۳- کلمه خارج در فلسفه در مقابل ذهن است چنانکه

عز سلطانہ مراتب محبت را درینج رتبه قلمداد فرموده اند .

و اما آن محبت یا از مقام جمع به جمع است و آن عبارت از مقامی است که ذات احدیت بدون توسط مرایا و مجالی موجودات بجمال خود عشق مییافت و این ظهور و تجلی ذات است در نفس ذات . در این مقام حقایق عاشقین در کتم عدم مستور ولی ذات احدیت رایت عشق و محبت پرافراشته است .

و این محبت از مقام جمع به تفصیل است و این مقامی است که حق انوار جمال خود را در مظاهر بی شمار و مرایای کائنات مشاهده مینماید یعنی در این مقام آیات و نشانه های عشق الهی در مجالی موجودات عیان گردیده و آن ذات یگانه تصویر طلعت خود را در این مجالی ملاحظه فرماید .

تا که عشق نهان نشد پیدا

اثری از جهان نشد پیدا

تا دل از سوز نار عشق نسوخت

پرتو نور جان نشد پیدا

کنت کنز ابیان این نکته است

آه کین نکته دان نشد پیدا

عشق تا جلوه بدیع نکرد

زین معانی بیان نشد پیدا^۱

و این محبت و میل روحانی از مقام تفصیل به تفصیل است و این مرتبه ای است که میفرماید (سنویہ آیاتنا فی الافاق) . یعنی نفوس بشری لیمان جمال مطلق را در مرایای ممکنات و تجلیات انوار فجر ربانی را در مظاهر کائنات مشاهده مینماید .

در این مقام هر چه عشاق الهی در موجودات

نظر مینمایند جز حق وجودی نمیبینند و نشانه ای جز آیات توحید نمیبینند . این مقام را اصطلاح عرفا به توحید شهودی تعبیر شده است به این معنی که مجرد و بان حضرت احدیت بهر چه که نظر میافکنند آنرا دلیل و آیتی بر توحید حق مبینند . صوفیه معتقدند که تمام جهان جلوه گاه جمال خداوند است و هر یک از کائنات بمثابة آئینه ای است که عکس آن معشوق روحانی را منعکس مینماید الا ای گوهر بحر مصفا

که در عالم توئی پنهان و پیدا

برای جلوه عشق جهان نسوز

بسی آئینه ها کردی زاشیا^(۲)

و این حب و عشق از مقام تفصیل به جمع است و این رتبه ای است که عشاق آن ذات یگانه جمال معشوق را منزه از وسائل و میرا از مرایا و مجالی مشاهده مینمایند . یعنی در این مقام محبان طلعت محبوب از تکثر وجود به واحد حقیقی پی برند و مطلقا " بحق ناظر گردند و چنان مجرد و بان جمال قدیم شوند و مستغرق لمعات آن آفتاب سلطان احدیه گردند که از عالم و ما فیها بی خبر شوند ، و فرموده مبارک حضرت مولی الوری " از قطره فانی به بحر باقی راجع گردند . " .

و اما پنجمین رتبه مراتب محبت یعنی رتبه که حضرت عبدالبها^{عز} اسمعلا علی آنرا بمعنای صوفیه اضافه فرموده اند عبارت از میل روحانی و محبت واقعی مجتذ بین جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود که این مقام از رتبه محبت جمع به جمع حکایت نماید . سالک در این مقام لوا مع آن شمس احدیت را از مشرق جمال خود مشرق بیند و از فقر بات بغنای بحت فائز شود و جمال خود را در جمال حق فانی نگرد و جمال حق

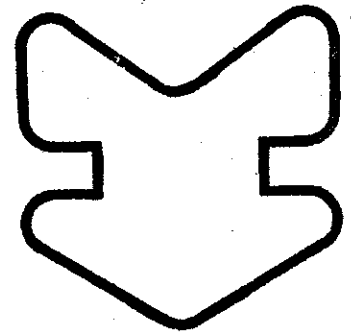
۲- ترجیع بند پنجم حسین منصور حلاج .

۱- ترجیع بند حسین منصور حلاج .

رادرجمال خود باقی یابد . در باره این مقام جمال قدیم عزکبریا در کلمات مبارکه مکتوبه پایین کلمات علیا ترنم فرموده اند . قوله الاحلی :

(ادخل يدك في جيبی لارفع راءسی عن جیبك مشرقا مهیثا) . وحضرت رسول اکرم باین بیانات عظمی تغنی فرموده اند که : (لی مع الله حالات هوا ناوانا هوا لاهوهو وانا نا (۱) .

باری این مقام منبع در رتبه اول مختص بمظاهر قدسیه الهیه است که انوار طلع مشرق لا نهاییه بر کائنات مشرق و لایح است و در رتبه ثانی مربوط است به انفس مجردة انسانیه و صدور ملکوتیه که تجلیات مقام مذکور از شمس مظاهر مقدسه الهیه در مرآت قلوب صافیه ایشان تجلی نموده است .



۳- مقام خلقت :

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح میفرماید
(..... بدانکه خلقت بر دو قسم است ، خلق

- ۱- این حدیث بهانه مختلف روایت گردیده از جمله علامه فیض کاشانی آنرا در کتاب کلمات مکتوبه خود بروایت از حضرت صادق ذکر کرده است .
 - ۲- صفحه ۱۴۰ مکاتیب عبدالبهاء
- مجلد ثانی .

جسمانی و خلق روحانی . . . (۲) مقصود از خلق جسمانی تحقق اشیاء است به فیض وجود و لکن مراد از خلقت روحانی ترقی در مراتب وجود و کسب فضائل و کمالات رحمانی و تربیت حقایق انسانی است و این مقامی است که تعلق به آفرینش ارواح مقدسه در هیات انسانی دارد و تحقیقش منوط است بظهور مظاهر مقدسه الهیه در عالم کونیه . فرد انسانی در اثر خلق روحانی تولد جدید یابد گویی از عالم اموات بعالم روح و حیات قدیم نهاده و نفسی که از این مقام محجوب ماند از سببین محسوب است و لولاینکه بظواهر دارای حیات و حرکت باشد چنانکه در قرآن کریم در باره حمزه سیدالشهدا^ع عم رسول خدا و ابوجهل این آیه نازل گردید که : (اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کم من مثله فی الظلمات لیس بخارج منها) (۳) .

چون حمزه بحضرت رسول (ص) مؤمن گردید حیات روحانی بوی اعطاشد و منظور از شخصی که قادر بخرج از ظلمت نبود ابوجهل است که چون فاقد حیات ایمانی بود در زمیره اموات محسوب گردید .

عرفا و صوفیه از نظر اعتقاد به خلقت ماهیات و کائنات بدو دسته تقسیم شده اند .

برخی از ایشان معتقدند که موجودات و کائنات مجعول (۴) و مخلوق نیستند و الهی نیز در اثبات این قول ارائه نموده اند .

از جمله دلائل آنکه گفته اند : لزوم ذاتی

- ۳- سوره الانعام .
- ۴- جعل بمعنی نهادن و آفریدن و گردانیدن و اعطاکردن آمده است و در اصطلاح فلاسفه عبارت از اثر خاص فاعل است که مناسب با معنای آفریدن میباشد .

مخلوقات و مجعولات حدوث است و حسادت آن است که متصف بعدم (۱) باشد، یعنی قبلاً نبوده و بعد مکنون گردد. ماهیات و اعیان لم یزل در علم حضرت احدیت بوده اند چه که مذکور شد صفات حق عین ذات هستند و نیز علم بی معلوم تحقق نیابد لهذا اگر گفته شود که ماهیات و قابلیات حادث و مخلوق اند لازم می آید که زمانی نبوده و بعد ایجاد شده باشند در این صورت سلب علم از خداوند قبل از خلق حقایق و ماهیات امریست تعبدی و اجباری و این کفری است صریح و آشکار.

دلیل ثانی که ما قلم نموده اند آنست که گفته اند اگر کائنات خلق و جعل شده باشند ناچار باید معتقد بظلم و جور در خلقت خداوند شویم چه که سرشتی بر سعادت و کینونتی بر شقاوت آفریده شده است و همه موجودات از فیض وجود به یکسان و یک نسبت بهره نبرده اند در این صورت مخلوقات مسئول سعید و شقی بودن خود نیستند.

بهر تقدیر این دسته از صوفیه به ادگه مذکوره و براهین دیگر معتقد گردیده اند که کائنات و حقایق مجعول و مخلوق نیستند بلکه لم یزل در مراتب علم الهی بنحو ساطت و وحدت وجود موجود بوده و از شئون ترکیب و کثرت بری بوده چه که وجود کثرت در ذات احدیت مدلل بر احتیاج و نقص است و حق منزله از این شئون است.

ولکن برخی دیگر از طایفه گلشن عرفان بر آنند که علم الهی مستلزم و تابع معلومات نبوده و نیست و معتقد بخلق کائنات میباشند و در اثبات این مقوله دلائلی چند ابراز داشته :

اول آنکه گفته اند جمیع اسما و صفات الهی از قبیل علیم و سمیع و بصیر و غیره در مقام احدیت عین ذاتند چه اگر بین صفات و ذات حق انفصالی موجود بود بیش از دو حالت متصور نبود، یا اسما و صفات جزء ذات بودند یا خارج ذات. اگر جزء ذات بودند در ذات حق ترکیب لازم می آمد و از قبیل بیان شد که این گفته باطل است و ذات احدیت مرکب نمیباشد و اگر خارج از ذات بودند تعدد در مقام لزوم مییافت یعنی باید بتعداد ماهیات و اعیان قدیم وجود می داشت که این مطلب نیز قابل پذیرش نیست پس مبرهن گشت که در مرتبه احدیت چنانکه از قبیل مذکور گردیده بود صفات عین ذات هستند و این مسلم است که معرفت ذات الهی برای احدی مقدور نبوده و هیچ نفسی تاکنون به شناسائی آن قادر نگردیده است. بنا بر این معرفت صفات حق نیز که عین ذاتند مستحیل و محال است واحدی الی یومنا هذایی نبرده است که علم حق به اشیا چگونه است آیا مستدعی معلومات است یا نه.

دلیل ثانی اینکه گفته اند: اگر علم حق مستدعی معلومات بود چون علم حق عین ذات است و تهاین و تغایری بین آن و موجود نیست ناچار از قبول این مطلب بودیم که ذات حق نیز مستدعی و مقتضی معلومات باشد و این مطلب مردود است زیرا طلب و اقتضا حاکی از احتیاج است و احتیاج صفت امکان است نه وجوب و حق تعالی غنی بالذات است.

دلیل ثالث آنکه بیان نموده اند، مخلوقات و مجعولات سعید و شقی خلق نشده اند و خداوند در خلقت موجودات ظلم و جور روا نداشته

است بلکه هر يك از كائنات به اقتضای خود کینونتی را پذیرا شده و رتبه بی از وجود را قبول نموده اند .

حضرت عبدالبهاء روحی لعنیه الفدادر باره این مطلب میفرمایند :

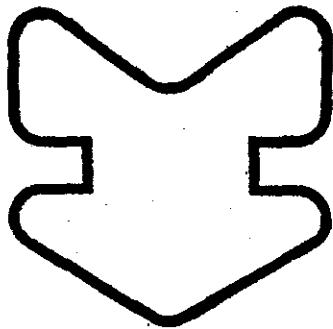
(. . . .) در شمس و اشعه آن ملاحظه نمائید که نسبت افاضه و فعل او بجمیع اشعه یکسان است و لکن اشعه بطلب و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ در و از شمس مفرگزیده است و بعضی در قریب و حول شمس طائف گشته اند . . . (۱) مراد اینست که هر يك از حقایق و قابلیتات که از وجود علمی و معالِم وجود عینی قدام نهادند ذات خود را بروز دادند و حق مسئول نیک بود و مخلوقات نیست . باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خشن گوا اینکه اصولاً در عالم وجود بد و شر موجود نیست و بفرموده حضرت عبدالبهاء در کتابت مفاوضات ، شراز اعدام است زیرا که خوبی عبارت از رسیدن بدرجه کمال است ، بنابراین هم گل خوب موجود است و هم خار خوب ، و لکن چون مقام مقایسه پیش میآید بدی و نیکی ظاهر میشود . مثلاً میگویند گل نسبت به خار خوبست لذا بد مطلق در عالم موجود نیست و همه موجودات در ره کمال گام برمیدارند .

باری دسته اخیر از متصوفه اعتقادشان بر اینست که کائنات مخلوق و مجعولند و در باره خلقت معتقدند که منشاء موجودات هیولای اولی است . یعنی میگویند مبداء عالم عین عبارت است از هیولای و صورت (۱) . هیولای

جنبه مقبولیت دارد و صورت جنبه قابلیت ، مثلاً یک قطعه چوب را میتوان بد و قطعه تقسیم کرد این استعداد قبول و قطعه شدن را مقبولیت گویند و شکلی را که آن چوب پس از شکستن بخود میگیرد قابلیت نامند . هیولای و صورت همیشه ملازم یکدیگرند و یکی بدون دیگری تحقق نمییابد اعیان و حقایقی که در علم حق بودند از

وجود علمی بوجود عینی راه یافتند ، یعنی در ظل اتحاد هیولای و صورت کائنات خلقت یافتند و موجود شدند . عرفا و صوفیه معتقدند که این خلقت کماکان ادامه خواهد داشت تا وقتی که هیولای اولی به تمام معنی از قوه به فعل بیاید آنوقت دوره بلوغ عالم فرا رسیده است و زمانی است که بساط خلقت مادی برچیده میشود زیرا دیگر هیولای موجود نیست که از قوه به فعل نگراشیده باشد و معتقیده اهل تصوف در آن زمان بساط عالم بعد یعنی قیامت گسترده میشود .



۴- مقام عرفان :

آخرین مقام از مقامات اربعه مذکوره در این حدیث شریف مقام عرفانست . البته مراد از

۱ - فلاسفه قدیم ماده را هیولای اولی و هیولای صورت مینامیدند .

۱ - صفحه ۳۸ مکاتیب جلد سوم .

عرفان معرفت ذات احدیت نیست چه که از حیثی امکان خارج است و قابل ادراک نیست زیرا ادراک هر شیئی مرتکن بر دو رکن است . رکن اول - احاطه است باین معنی که انسان به سراسر شناختن يك شیئی باید به آن محیط گردد یعنی کیفیات عوارض و اثراتش را بشناسد .

انسان من حیث جمیع الاعضاء موجودی است متناهی و محدود . مثلاً " چشم بشر تا حد معینی قادر بر دیدن اجسام و تشخیص آنها از یکدیگر است و اگر فاصله جسمی از چشم انسان از آن حد معین تجاوز کند از نظر دید انسانی قابل رویت نخواهد بود . بنا بر این چشم انسان محدود است . همچنین گوش انسان نیز عضو است محدود چه که قادر بر شنیدن جمیع اصوات و صداها نیست بلکه تا يك فاصله معین میتواند صداها را بشنود و هر قدر شنونده از منبع صوت دور شود صدا ضعیف تر میگردد و بعدی که دیگر قابل شنیدن نخواهد بود یعنی گوش در آن فاصله قادر بر استماع نیست آزمایشهای متعدد منتج باین مطلب گردیده است که گوش انسان صرفاً " صوتهای رانمیشوند بشنود که تواتر (فرکانس) آنها بین ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ باشد یا بعبارت دیگر زمان تناوب آنها بین $\frac{1}{20}$ تا $\frac{1}{20000}$ ثانیه باشد . بنا بر این گوش انسان نیز عضو است محدود . هیفتور قوای عقلیه و سایر جوارح و ارکان انسان محدود میباشد در حالیکه ذات باری تعالی نامحدود و غیر متناهی است . در اینصورت چگونه ممکنست که محدود به نامحدود و متناهی به نامتناهی احاطه یابد و آنرا ادراک نماید . انسان حتی بشناخت

کوچکترین ذره‌ئی از موجودات و کائنات عالم که اینبفی و بلیق نائل نگردد پدید است تا چهره سد با ادراک ذات پروردگار که خالق آنهاست . رکن ثانی و طریق دیگر عرفان و شناسائی مشا و معالمت است و آن عبارت از اینست که بین دو شیئی که یکی برای انسان معلوم و دیگری مجهول شیئی که یکی برای انسان و دیگری مجهول است تشابهی موجود باشد و فرد بوسیله آن وجه شبه شیئی مجهول را بشناسد . البته از این طریق فقط شناسائی جزئی حاصل میشود نه کلی باید بین مشبه و مشبه به رابطه‌ئی موجود باشد که آن رابطه عبارت از يك نوع کیفیت است ، مثلاً میگویند : حسین شیر میدان شجاعت است در این جمله حسین را صرفاً " از نظر شجاعت و دلیری به شیر تشبیه کرده اند نه از جهات دیگر . یعنی شجاعت کیفیتی است که بین حسین و شیر بعنوان وجه شبه مطرح گردیده است . وجه شبه همیشه از کیفیات است و کیفیت از جمله اعراض است . عرض آنست که قائم بالذات نباشد بلکه در وجود متکی بغير باشد که آن غیر را جوهر گویند مثلاً " بوی گل عرضی از اعراض است که در وجود متکی بگل است چه اگر گل نباشد بوی گل نیز موجود نخواهد بود حال اگر بگوئیم که میتوان خداوند را به شیئی تشبیه کرد لازم میآید که يك کیفیت هم در خداوند وهم در آن شیئی موجود باشد و حال آنکه کیفیت چنانکه مذکور شد عرضی است و عرضی از جمله شئون عالم امکان است چه اگر در ذات احدیت اعراض موجود باشند و جو ترکیب در ذات حق لزوم مییابد و ترکیب علامت احتیاج و فقر است و خداوند واجب الوجود (ر)

آن بدون قید و وصف و شرط باشد .

۱- واجب الوجود یا واجب بالذات یعنی موجودی من حیث الذات مصداق موجودیت باشد و موجودیت

است یعنی در وجود خود بدیگری احتیاج ندارد بلکه جمیع کائنات محتاج به حقند ، مثلاً "روشنی هر چیز بنور است اما نور بذاته روشن است - همینطور وجود هر کائناتی محتاج بخداوند است ولی خداوند فی الوجود قائم بالذات است - لهذا معرفت ذات احدیت امری است مستحیل و محال .

حضرت عبدالبهاء روحی لعنایاته القدا
میفرمایند :

(. . . .) بدان ای سالک سبیل هدی که ابواب معرفت کنه ذات حق مسدود است بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز عنکبوت اوهام بر اعصاب عرفان حقیقت عزیز علام نتند و پشه خالک پیرامن عقاب افلاک نگرود . . .) (۱) . بلکه مقصود از عرفان در این حدیث فخیم معرفت مشارق صفات احدیه و مطالع عزیز سبحانیه است که اسماء و صفات الهی در مرایای هیاکل ایشان تابان و درخشان است .

در خاتمه برای بیان معتقد اهل بهاء در این خصوص بجاست عین بیانات حضرت عبدالبهاء

درج گردد (۲) :
" ای سالک سبیل محبوب بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی ذکر مراتب ظهور و بطون حق است در اعراض حقیقت که مشارق عز هویتند مثلاً قبل از اشتعال و ظهور نار احدیه بنفسها لنفسها در هویت غیب مظاهر کلیه است . آن مقام کنز مخفی است و چون آن شجره مبارکه بنفسها لنفسها مشتمل گردد و آن نار موقد ^{حقیقت} ربانیه بذاتها لذاتها برافروزد آن مقام (فاحش) ان اعرف است) و چون از مشرق ابداع به جمیع اسماء و صفات نامتناهیة الهیه بر امکان و لامکان مشرق گردد آن مقام ظهور خلق بدیع و صنع جدید است که مقام (فخلقت الخلق است) و چون نفوس مقدسه حجابات کل عوالم و سبحات کل مراتب را خرق نمایند و بمقام مشاهده و لقا بشتابند و معرفان مظهر ظهور مشرف آیند و بظهور آیه الله الکبری فی الافئده فائز شوند در آن وقت طلت خلق ممکنات که عرفان حق است مشهود گردد . "

۱ - صفحه ۴۴ مکاتیب عبدالبهاء جلد ثانی .

۲ - مکاتیب جلد ثانی صفحه ۵۰ .

صمیمی بود! شوخی نبود!

"... انسان صمیمی بود، آنچه بود صمیمی بود، ابد آهیچ زوایدی نداشت، همه اش صمیمی بود. مثلاً اگر انسان را وصف می نمود در قلبش بیشتر وصف می کرد. اگر با انسانی الفت می نمود در قلبش بیشتر الفت می نمود.

صمیمی بود! شوخی نبود! اگر از انسانی مگدومی شد نمی توانست با او حرف بزند، می لوزید. عریب است ..."

از خطابه مبارکه حضرت عبدالبها
مورخه ۲۴ ژانویه ۱۹۱۴ در
رئای ابوالفضائل.

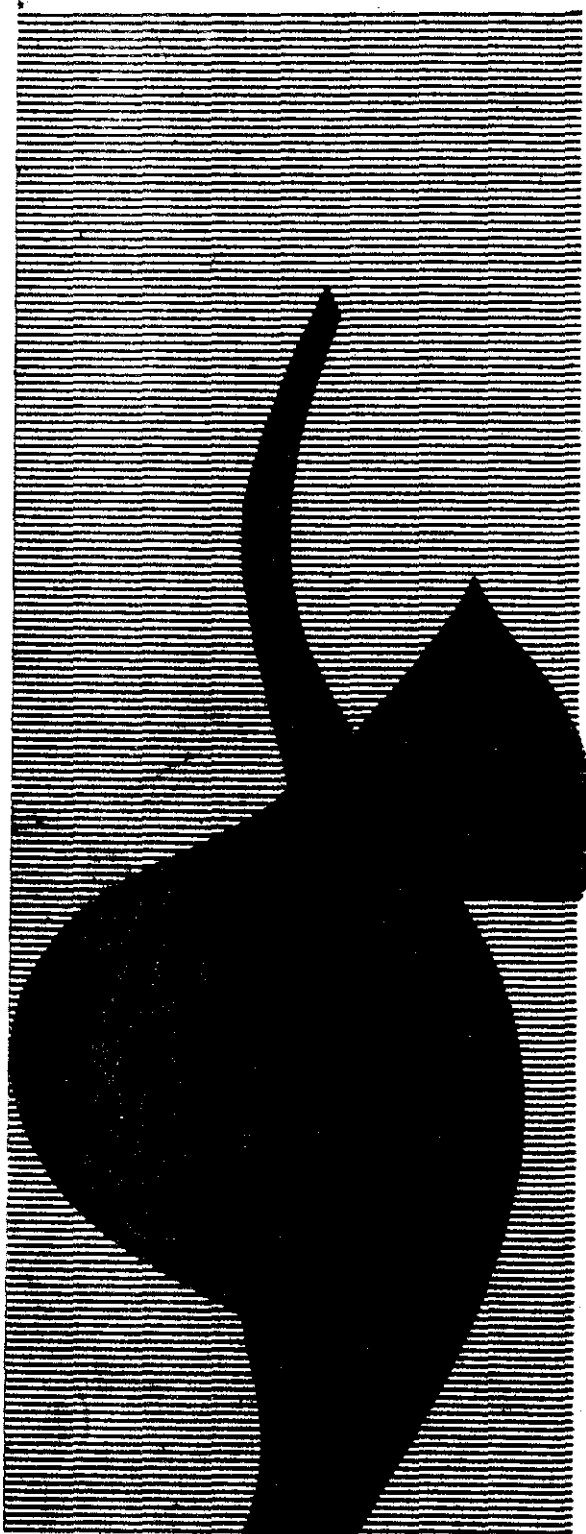
انتخاب دکتر علمبراد داودی

زان باده که ریخت باده پیمای الست
آن کیست که ساغری ندارد در دست
دردی کش پیمانۀ عشقیم همسه
من مست و تو مست و جام مست و می مست

دی ساقی زیبا رخ فرخنده بهم
پسود زخمخانه توحید میم
این وجد و نشاط و شادی و ولوله را
مرهون شراب روح افزای بهم

در مذهب عشق شمع و پروانه یکست
در بروجرم و کعبه و بتخانه یکست
اعراض و جواهر و معانی و صور
چونان صد فند و در یکدانه یکست

" مصباح "



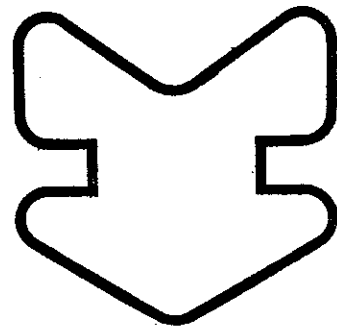
تصادف یا اراده

ممتدی شد. بسیاری از زیست شناسان (بیولوگها) این فرضیه را با دلایل واضح رد کردند. در آخرین دفعه یکی از استادان گسه او هم مثل مؤلف کتاب در انستیتو پاستور کار میکنند. علت پیدایش را اراده غیبی تلقی کرد. این نامه برای تشکرها و نوشته شده که از فرانسه ترجمه کردم. چون مطلب بسیار مهم بود حواشی نیز برای آن نوشتم که بهتر موضوع مفهوم گردد.

دکتر مصباح

● سال گذشته جایزه نوبل نصیب یکی از دانشمندان فرانسه که در موضوع جهش بگفتی با کتریها کشفیاتی کرده بود گردید. در همان سال کتابی منتشر ساخت موسوم به تصادف و لزومیت در آنجا فرضیه ای بنیاد کرده بود که ایجاب اولین مولکول حیاتی بواسطه تصادف بعمل آمده از طرفی شهرت این مرد دانشمند و از طرف دیگر مساعدت محیط برای قبول این فرضیه ای کتاب انعکاس زیادی پیدا کرد و مورد مباحثات

در حقیقت انتشار کتاب تصادف و لزومیت آینده را ما را با غبار کدورت شدید تیره ساخته بود. چه استنتاج این کتاب که بسیار ماهرانه نوشته شده نه تنها در دیده بصیر بر اساس متین قرار نداشت بلکه سد محکمی برای پیشرفت علم بنظر میرسید. دانش که باید در میدان مکاشفات طی مسافت نماید و دائم در سیر و حرکت کشف حقایق کند و بی بلطائف و دقایق برد. استماع بیانات شعا زنگ غمرا از چهره ی ما زدود. این است که از طرف خود و کسانی که علم را یکی از بهترین طرقات برای کشف حقیقت میدانند از شما تشکر میکنم که این مانع را برداشتید و مردم را برای تجسس آزاد گذاشتید.



پرفسور گرامی :

چند شب پیش من وهمسرم با نهایت سرور بحث بیولوژی شما را در تلویزیون ملاحظه کردیم و از نتیجه صحیح و مناسبی که اخذ فرموده بودید بسیار محظوظ شدیم.

موضوع علت غائی خلقت و وجود مشیت اولیه همه وقت محل بحث های طولانی بوده. علمای قرن نوزدهم که تازه از موهومات و خرافاتی که بعلت عدم ادراک حقایق کتب مقدسه احداث شده بود رهایی یافته فروضی بر روی مشاهدات سطحی خود بنیاد کردند که با افکار عمیق و آزاد قرن بیستم موافقت نمی کرد. امروز اغلب فلاسفه و علمای شایع الصیت باین نتیجه رسیده اند که قوه مرموز و مستعری این دستگاه خلقت را بحرکت آورده و میگرداند. در نتیجه موجودات زنده مشکله را از ابتدای پیدایش در روی زمین بطرف تکامل سوق میدهد تا بانسان که صورت کامل خلقت است برساند. برگسون Bergson و تیلارد و شاردن Teillard De Chardin فیلسوف و حیات شناس که هر دو از نوابع کم نظیرند غیر منصفانه (۱) مورد ملامت قرار گرفته اند.

۱ - در همان کتاب تنقیداتی راجع بفسوف متینه این دو دانشمند بعمل آمده بود.

۳ - در شب های تار هر کس نظرش بد و نوار شیری رنگ آسمان افتاده که از مشرق بمغرب ادامه دارد. فرضیه هائی راجع باین کمربند که گرد فلک پیچیده شده بنیاد نهاده اند و تحقیقات امروزه دیگر فروض نیست. حقایق علمی است که عقول نوابع را بیبهت و حیرت افکنده و چنان سرگردان ساخته که دیگر مجال فروض و ایهیه باقی نگذارده. در حواشی این نوار که چون خط استوا گرد آسمان حلقه زده کرده است دیده میشود مانند خورشید که جزئی از اجزای کمترین آن توده بخاری است. . . . محیط این نوار . . . ۲۰۰۰۰ سال نوری است و سه ملیون

در صورتیکه فروض آنها بر حسب نقطه اتکا و دیدگاه هر یک بنوبه خود کاملاً قابل دفاع است. با همه این تفصیل ما طریقه حیات شناس بزرگ معاصر ژان رستان Jean Rostand را مرجع میدانیم چه این بزرگوار در حالی که اسرار حیات را در نهایت وضوح و پیدایش فکر و تکلم را در انسان بطور مشروح مورد بحث و مذاقه قرار میدهد خواننده و شنونده را در اخذ نتیجه آزاد میگذارد تا هر یک بر حسب درجه استعداد و با وجهه نظری که باین مسائل ناظر است قضاوت نماید اما خود او چون هنوز در طی طریق است و در دامنه جبال شامخ علم در صعود هر قدر بالا ترمیرود افق مجهولات را وسیع تر مشاهده مینماید و بتحیرش افزوده میگردد.

نه کشف کهکشانیهای (۳) فضای
لا یتناهی و نه تحقیق اسرار موجودات بی نهایت

سال لازم است که یک دوره دوران نماید. ولی این تنها صورتی نیست که در آسمان مشاهده میگردد، امروزه یک ملیون از این نوارها که هر یک را گالاکسی Galaxie مینامیم کشف گردیده که هر یک از دیگری تقریباً دو ملیون سال نوری فاصله دارند. برای پیدایش این کهکشانیها فرضیهها شده که بر پایه محکمی قرارند دارد. فرضیه لاپلاس و کانت که مورد واقع شد نبود و باره با تغییراتی که با معلومات علمی امروز موافق تر است نزد یک تر بحقیقت مییابد. در هر صورت پیدایش این گالاکسیها و وجود آوردن کرات دیگر و زمین رفتن هر یک قبل از آنکه کرات دیگر بوجود آرند تمام مطابق نظم و ناموس طبیعی است.

کوچک توانستند باب این سر مکتوم را مفتوح نمایند .

در نتیجه این اکتشافات بیولوژی وحدت حیات از ویروس (۱) Virus يك ملكولى تا انسان محقق گردید و جمیع علمای زیست شناس

اعلام داشتند که با وجود پیچیدگی و آشفتگی کیفیت تکامل موجودات متشکله زنده فقط از طریق جهش بگتی اختلاف حاصل کرده بنشوو نمای خود ادامه میدهند. بطوریکه معلوم میگردد علت تکامل حرکت جوهری است که در نفس حیا

۱ - در حرارت و اشتعال این گالاکسی ها وجود عناصر شبیه بمدار زمین غیر قابل تصور است شاید عنصر نئیدروژن که ساده ترین عناصر است وازیک هسته ویک الکترون تشکیل شده در حواشی گالاکسی وکراتی شبیه بخورشید که یکی از کوچکترین کرات آن است وجود داشته باشد . از این خمیر اولیه گالاکسی ها کرات عظیمی مثل کره خورشید که آبها و امهات کرات دیگرند متولد میشوند . در اینجا نیز کراته نظرانی چند خواسته اند با فرضیات خود تصادف و انتخاب طبیعی را موجد احداث این منظومه های محیر العقول بدانند ولی در قرن بیستم علمای وسیع النظر مستستی و نادرستی فروتن گذشته را بنظر حقارت نگریسته جز با نظر بهت و حیرانی باین صنع الهی دیده نند و ولی لب از اظهار عقیده بسته اند . پیدایش حیات در این کرات نامتناهی نیز رمزی است از رموز طبیعی که فکر آدمی را سخت حیران ساخته نه زین رشته سرمیتوان تافتن

نه سر رشته را میتوان یافتن گفتیم که نئیدروژن ساده ترین جسمی است که شناخته شده (البته این بساطت تقریبی است) بمحض آنکه حرارت در این

کرات تقلیل حاصل کرد از عنصر نئیدروژن سایر عناصر تا اورانیوم که ۹۲ عنصر بسیط است بوجود میآیند اما برای آنکه شرایط حیات در کره ای جمع گردد بنظر خیلی دشوار میرسد ولی در مقابل کرات نامتناهی واجدین شرایط مانند کره

زمین بطور قطع بیشمارند . وقتی حرارت نقصان پذیرفت آب از ترکیب اکسیژن و نئیدروژن ممکن میشود و ترکیب کربن و اکسیژن انیدرید کربنیک را بوجود میآورد از این دو با ازت پایه و اساس کرسی حیات در روی کره پیدایش حاصل میکند مواد آلمینی از پلی پتیدها ترکیب شده اند و پروتئینها رشته های پیچیده مولکول های درشتی هستند که وزن مولکولی بسیار بزرگ دارند از هزارها قطعات از ترکیبات ورشته های اسید آمینه های مختلف مولکولهای نامتناهی ماکرو ملکول Macro Molecule بوجود آمده محل حیات واقع میشوند . مثلاً يك ویروس تنها ممکن است از يك مولکول فقط بوجود آمده باشد . در راه سلول ملیارها مولکول پروتئین وجود دارد خواه پروتئین مولده از جنس اسید زوکسی نوکلینیک DNA یا اسید ریبونوکلینیک R.N.A باشد و هر یک شخصیت و وظیفه مخصوص دارند . بعضی در تنهائی و بعضی در اجتماع تغرد بدن در مجموع این سلولها و سلسله اعصاب و سلول عصبانه در همه حیوانات به پیچیدگی خود میافزایند و در دماغ انسان این کثرت و تغرد بنهایت درجه میرسد ولی در همه جای حکم جاری است انسان کتاب عالم وجود است که در او فصول و ابواب و عبارات و کلمات و حروف است در نقطه بسیط تا کتاب کامل محیط برای کائنات است در موقع تجدید نظر همه تغییر میکنند و روح تازه میگیرند .

وجود دارد و عوامل خارجی مانند انتخاب جنسی و طبیعی و یا مساعدت و عدم موافقت محیط عامل ثانوی است که ایداً تا شیر در جنین مولده ندارد و در خصائص موروثی اثر نمیگذارد.

از تمام مشاهدات و اکتشافات يك قضیه مسلم میتوانیم نتیجه بگیریم و آن این است که هر موجود زنده متشکله از موجودات متشکله دیگری بوجود آمده که بنوبه خود آن موجودات نیز از موجودات متشکله دیگری پیدایش یافته اند (انتهای این سلسله از وجهت نامعلوم است) اما کلی و جزئی ساده و پیچیده در تحت يك قانونی در سیر و حرکت کنند . متولد میشوند ، کاری انجام میدهند ، مثل خودی بوجود میآورند ، بالاخره میمیرند . بهترین مثال این پیدایش را با وقت در نمو جنین میتوانیم درك کنیم آنوقت عوامل جزئی یا کلی تر را بهمین قیاس مورد بحث و اقتباس قرار میدهیم .

تخم که از دو گامت Gamet بوجود آمده صورت ظاهر آن بسیار ساده است و در میکروسکپ های نوری در نهایت بساطت دیده میشود بر حسب ظاهر مانند سلولهای ساثره است ولی هیچ يك از آنان نمیتواند جایگزین او گردند زیرا فقط اوست که میتواند تمام سلولهای مختلفه را که هر يك وظیفه خاص دارند از حیض کمون بعرضه شهود کشاند بنابراین برای او شریکی نیست چنین شناسی راه کوتاهی است از علم فسیل پاله اونتولوژی Paleontologie بدین معنی که متفرّد شدن بلاستمرها Blastomers (سلولهای اولیه بعد از تقسیم تخم) همان راهی است که ماده حیاتی اولیه در راه تکامل پیچیده تا ثمر عالم امکان یعنی انسان را با حسن تقویم عیان سازد . در این ثمر است که اراده شاعره ظهور میکند و از فرد کامل انسان

عالم وجود حیات تازه میگیرد . از این دو حکم کدام قابل قبول تر و منطقی تر نزد اولوالالباب است ؟ گفته شود از زمشیت اولیه این انسان کامل که بیضه عالم امکان است جمیع کائنات بوجود میآیند و بسوی تکامل میگردانند . یا بگوئیم از امتزاج تصادفی با احتمال يك در میلیار ماده حیاتی بوجود آمده و در طول زمانهای متوالی فقط او توانسته است که قابل ادامه حیات انتخاب شود و به زیست خود ادامه دهد ؟ آيا سزاوار است برای انکار عوامل ما فوق آنچه حس میکنیم هزاران دلیل بر نقص این حکم باطل را بطاق نسیان نهیم و برای فرضیه بی پایه دل دهیم . بلی برای کسی که مرغ ندیده فقط پرورش و انما نطفه را تحت مذاقه قرار میدهد . از این سیر تکاملی سلولها و تغیر و تغییر شکل هر يك برای تشکیل یکی از جهازا بحیرت و شگفتی میافتد ولی وقتی جوجه خارج شد و مرغ گردید و تخم گذارد میفهمد که نشو و نما بیضه بر حسب میل و کششی است که در خود او موجود است و از آباء خود در کمون دارد . مسئله برایش روشن میگردد ولی فکر تقدیر مونا چر مرغ و تخم مرغ او را مشغول میکند و از این سرگردان رهایی نمیابد تا وقتی خود را از سلسله این تسلسل رهایی دهد آنوقت ملاحظه میکند این نشو و نما کائنات هر چند بصورت متنوعه است ولی بر يك منهج است و هر شیئی باصل خود بازگشت میکند . فقط در انتهای این سلسله قابل ادراك نیست .

راه شناسی آن غیب و آن جوهر الجواهر را کاملاً مسدود است زیرا منزه از هر اسمی است و مبری از هر صفتی ولی مسمای هر اسمی است و منشاء هر صفتی . نه اولی دارد و نه آخری ولی

هر دو و بینهایت در آن ساخت بهم میرسند پس باید انسان را که جامع جمیع کمالات است در نظر گرفت و توجه را بسوی انسان کامل که غاری از هنر نقص است معطوف داشت .

در میان جمیع اسرار طبیعت که دیده علماء را خیره کرده و فاحصین را ببهت و حیرت کشانده حقیقتی است دقیق و لطیفه ایست رقیق که آلف قلوب است و رابط بین نفوس ، چون اثراتش در مقابل دیده بالحس والعیان مشهود است تحقیق و تفحص آن سهل الوصول و خالی از اشکال است ، و آن مشیتی است دارای قوه و قدرتی عجیب که در هر هزار سال بطور تقریب یک مرتبه در یکی از هیاکل انسانی برانگیخته میگردد و آن مشیت در بحبوحه هرج و مرج خلقی بدیج بوجود میآید که در مشیمه ماد فرتوت گیتی نشو و نما کرده مراحل لازمه تکامل را میپیماید تا با حسن التقویم رسد و جا یگزین نظم مندرس قدس شود زیرا هر جامعه مانند هر موجود زنده بعد از وصول بمدارج کمال محکوم بموت و زوال است حال ملاحظه کنیم این اراده چیست که ظلمات را مبدل بنور میکند ، این خلق بدیع کدامست که مبدع ووجدید میگردد ، این هیاکل انسانی که بدون وسائل مادی و علوم اکتسابی با قدرت سلاطین و امراء ارض و مخالفت علماء و فضلاء وقت مقاومت کرده نظمی نوین و حیاتی تازه میآورند از چه مبدئی مبعوث میشوند این پرهماها ، بوداها ، موسی ها ، زردشتها عیسی ها ، محمدها که بر حسب ظاهر مانند سایر مردمانند چه نوع انسانی هستند که گلامشان نافذ و حکمشان مؤثر در اعماق قلب است بطوری که به تنهایی جامعه ای تشکیل میدهند که افراد آن با همه تباین آراء و تخالف از واق حکم یک هیکل پیدا میکنند و متخصصین دانا

و مبتکرین توانا را بوجود میآورند نه تنها مقاومت من علی الارض مانع رشد و نمو این جنین نمیگردد بلکه همه ارکان عالم برای تکامل او در کار میافتند .

آیا فرعون توانست از فرد ضعیفی مانند موسی جلوگیری کند که دستگاہی چون سلطنت داود و سلیمان برپا نسازد ؟ آیا قدرت قاهره رومان با آن همه نظم و اقتدار توانست مانع مشتق ضعفا از آل اسرائیل گردد تا کلام نافذ آنان در قلوب مستعد مظلومان و ساده دلان تاشیر نکند و آنها را از نفحات مسیحا سی حیات تازه عطا نفرماید ؟ آیا جاننازی و فداکاری آن گروه قلیل در بین فتنه کثیر بت پرستان با ایجاد مهر و محبت و تالیف قلوب ملک قیصر را مسخر ساخت و معاندین را مقلوب نکرد و در ظل ظلیل رایت کلمة الله علوم و معارف و موسیقی و ادبیات و هنر باوج کمال نرسید ؟ آیا سلطنت پرشکوه ایران توانست از گروه عرب نیم وحشی جلوگیری بعمل آورد که بکساح سلطنتی ساسانی نریزند و بنیاد روم شرقی را از هم نپاشند و بالاخره در تحت قوای اسلام تمدنی ایجاد بنمایند که نصف جهان را احاطه نماید و در موقعی که ملل اروپا غرق توحش بودند علم و صنعت را با علی درجه نرسانند .

این است آن مشیت اولیه که اثراتش کاملاً ظاهراست ، این است آن قوه و قدرت مستور که در جمیع کائنات جاری و ساری است و در انسان کامل در نهایت کمال در جلوه و بروز بسط و هست .

و شریعت آخری یعنی دیانت مسیح و آئین محمد که بحساب تقریب در هزار سال و دو هزار سال قبل در کره زمین متولد شده هسرد و پیوند و فرتوت ولی بر خاطر محترم مستور نیست

که در هیکل انسان سلولهای نخبه و بالغ دماغی پیر نمی شوند و نمیرند . علت پیری اختلال مواد بین سلولی است که دیگر قابل سکنی برای سلولهای اصلی نیستند زیرا از طرفی نمیتوانند برای نسوج تازه مین غذایی نمایند و از طرف دیگر مواد زائده و سمومات باقی مانده محیط را فاسد میسازند .

در حقیقت پیری در هیکل آدمی و جامعه انسانی يك اصله و تعبیر دارد و يك نوع تعریف میشود .

بدون آنکه بخواهیم بشرح علائم پیری این دو تمدن که پایه و اساس آن مسیحیت و اسلام است بپردازیم اثبات مدعای خود را به قول و وحشت زعماء قوم و دانشمندان بپوشانیم که از نزدیکی وضع را مشاهده کرده و خامت و تیرگی احوال افراد را در کتب خود با دهشت و غم تمام مرقوم میدارند و برخی از آنان در نهایت دلسوزی با حسن نیت برای تسکین درد تجویزی میکنند ولی هیبهات بیماری پیری را علاجی نیست . ولی برای ما بهائیان افق عالم بسیار روشن است و با اطمینان کامل حرکت جوهری کائنات را مشاهده میکنیم که بدون هیچ انحرافی بتکامل خود ادامه میدهد و قبل از آنکه آتش آرو علائم مشیبه مانند امروز ظاهر گردد دگیتسی از نفعده ایزدی بارور گردیده و حضرت بهاء الله مانند مبعوثین گذشته آئینی آورده که ادامه ادیان سلف است با این تفاوت که در این سر مستمر بمناسبت پیشرفت زمان و نزدیکی مردمان زمین بیکدیگر اعلام وحدت عالم انسانی کرد تا زبده کائنات یعنی ابنا آدم در تحت خیمه یگانگی بتکامل خود ادامه دهند و ملکوت آسمانی موعود را در روی زمین مستقر سازند . این آئین نازنین

نیز مانند آباء اولین خود بل چندین بار ازین مورد ظلم و اهانت واقع گردید و در مقابل مصائب و مصاعب بیشمار مقابله کرد . هر قدر ضرر بات بی دینی و لطعات مادیت بر شدت خود برای تخریب انظمه گذشته بیافزاید نظم جهان آرا حضرت بهاء الله که خلق مشیت اوست بهتر و زودتر میتواند جمال و کمال خود را ارائه دهد .

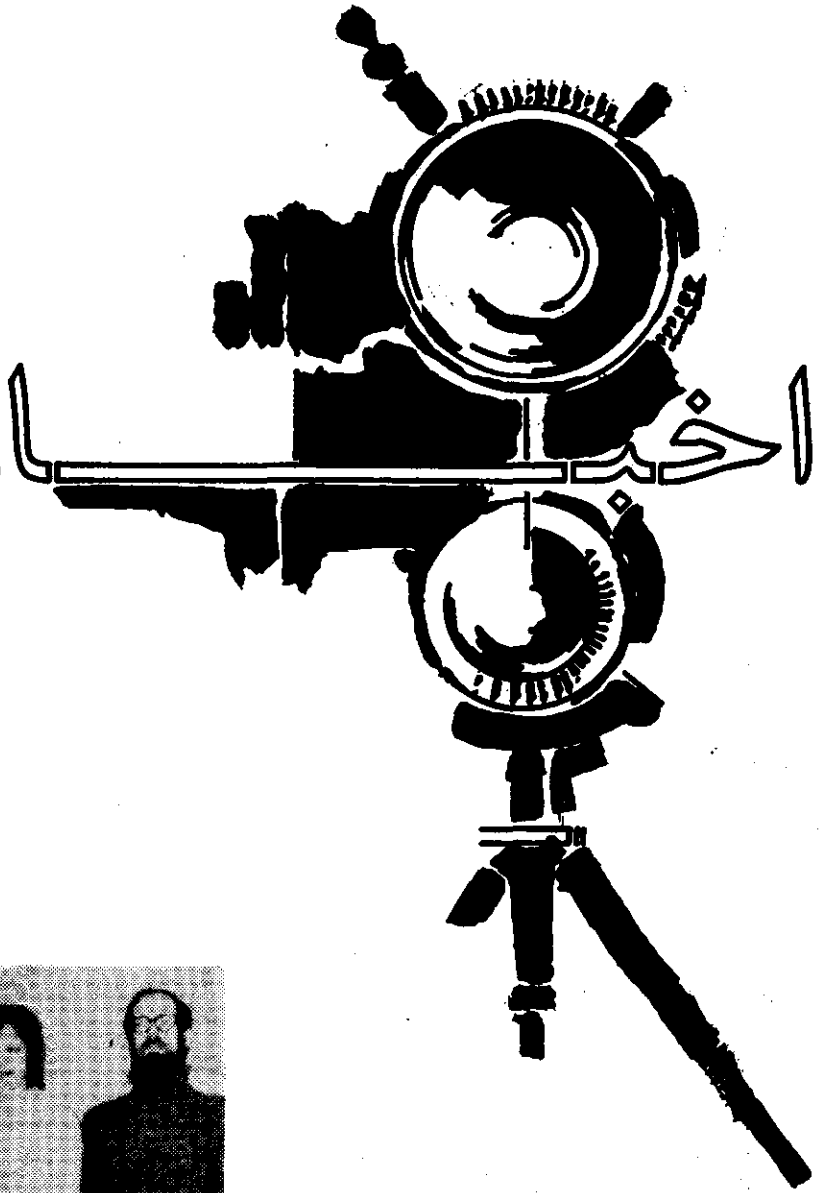
حاملین این پیام در پیش از ۶۰۰۰۰ بلد و قصبه در بسطیط زمین متفرقند تا ملکوت آسمانی موعود جمیع کتب مقدسه را مستقر سازند و بنا نهایت ایقان و اطمینان امروز ائتلاف قلوب نژاد آدم را در اکناف و انحاء زمین از هر نوع نژاد و وطن ملاحظه میکنند و امیدوارند این رابطه عشق و محبت در ظل رایت الهی ، هر نوع تعصب و خود خواهی را از بین برده و عالم انسانی بسیر تکاملی خود ادامه دهد .

پرفسور عزیز : کلمه اثبات شما که در نهایت شهادت " وجود مشیت مستور در خلقت اسرار حیات را بیان میکرد ، چندان ما را بسرشوق و ذوق آورد که سکوت و خاموشی را زنب عظیم شمردیم . برای عرض تشکر این نامه را تقدیم میداریم . میدانیم اوقات شما چقدر مصروف است ، بنا بر این فقط امیدواریم که دفعات دیگر شمارا در مقابل تلویزیون مشاهده کنیم و این سخنان جانپور را که کمتر کسی در این روزگار جرات تکلم به آن دارد استماع کنیم .

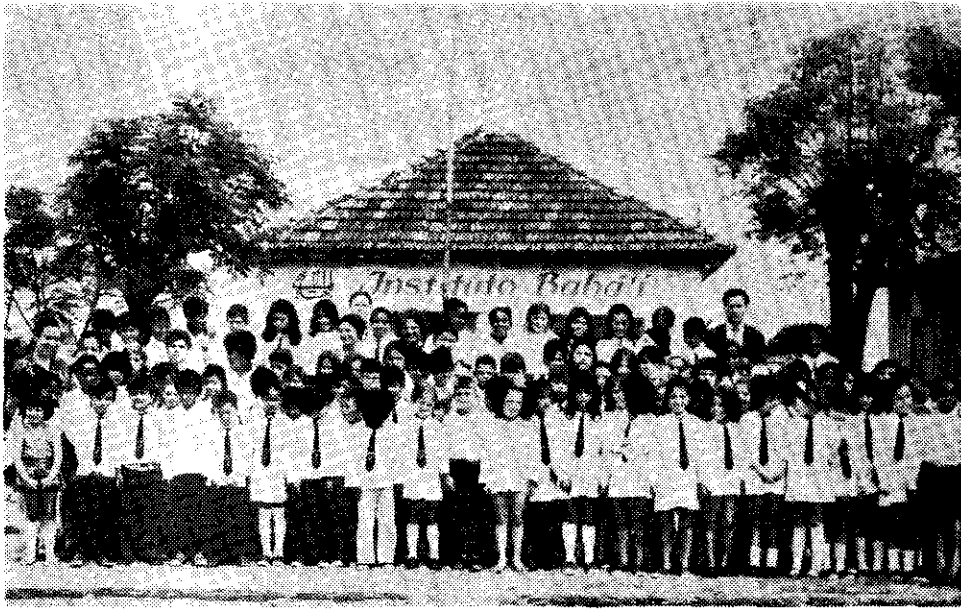
بعد از اظهار غدر خواهی از جرات خود در بیان مطالب بیولوژی در مقابل آن پرفسور عالمقدار تشکرات صمیمانه خود را با اظهار ارادت قلبی تقدیم میداریم .

۶
۵
۵

خبر و محسوسات



اعضای اولین محفل روحانی لیلده هامر
Lillehammer در نروژ که تشکیل
آن جزو اهداف نقشه منبع نه ساله
بود و در رضوان ۱۳۰ بدیع انتخاب
کردند .



مدرسه بهائی که به همت احمای پرت —
آنگره در شهر گراوانانی برزیل تشکیل
گردد.



آقای فرهاد جمفری مهاجر جوان فیلیپین
هنگام ملاقات با آقای ویسنته سیبولو
Vicente Sibulo شهردار شهر ناگا واهد
"الواح ملوک" به ایشان .



اعضای شرکت کننده در مدرسه تابستانه اخیر پاناما .

شرح زندگانی جناب محمود سلمانی اهل بندرعباس معروف به حاجی

از جناب محمود سلمانی تقاضا شد آنچه از ایام تصدیق و شرح تشریف خود بارض اقدس و حضور مبارک حضرت مولی الوری بخا طریشان مانده بیان نمایند او گفت شجاع نظام حاکم بندرعباس مرا بجرم بهائی بودن چوب زیبا دی زد وقتی نجات یافتم بارض اقدس رفتم ومدتی در آنجا سلمانی سرکار آقا بودم وبعد مرخصم کردند ببندرعباس برگشتم در این جا سکوت کرده و دیدگانم بصورت فانی خیره ماند گوئی بازیان دل میخواست بگویند از من شیدا و دیوانه مرکز میثاق جمال اقدس ابهی چه میخواهی و چه میپرسی ؟

لذا بمنشی محترم محفل مقدس روحانی بندرعباس جناب سید عبدالرحمن گلبارانسی علیه بهاء الله مراجعه واستدعا شد جریبان زندگی خادم رب وود جناب محمود را تشریح فرمایند ایشان محبت فرموده داستان زیل را در اختیار بنده نهادند :

جناب حاجی محمود سلمانی اهل دهکده نای بند است که تا بندرعباس سه کیلو متر فاصله



دارد ایشان در سال ۱۲۹۰ شمسی یعنی شصت و یکسال قبل در بندرعباس موفق بتصدیق شریعت مقدسه الهیه گردیده و در جرگه پاران حضرت رحمن وارد میگردد و در سالهای ۱۲۹۴ - و ۱۲۹۵ در شهر بندرعباس آرایشگاهی دائر میکنند و چون در کسب و کار خود مهارت بسزائی داشته بزودی مورد توجه مردم بخصوص اعیان بلد قرار میگردد او علاوه بر اینکه از فرط اشتعال وانجذاب در خانه اش مرتباً بساط تبلیغ گسترده کرده در محل کسب خود نیز از نشر نجات الله و ابلاغ کلمه الله آتی غفلت نمی نموده تا آنکه متعارج بملکوت ابهی میرزا حسنعلی رئیس پست بندرعباس علیه غفران الله و رضوانه بفتوای شیخ علی رشتی

پیشوای شیعیان آن شهرستان بدست کسان شجاع نظام حاکم وقت شربت شهادت مینوشد احبای این مدینه که از وقوع آن حادثه جانسوز بسختی متاثر و متالم شده بودند گاه گاهی از ظلم و ستم حاکم وقت صحبت هائی مینمایند ماجرا جویمان که هنوز از خون مظلومان سیراب نشده بودند قضا یا را با آب و تساب تمام بگوش خان حاکم میرسانند که بهائیان بر علیه تو متحد و متفق شده و قریبا " دست به اقداماتی میزنند و یکی از مسببین مراجع آنها محمود سلمانی است که خانه و مغازه اش کانون تبلیغ دیانت بهائی است حاکم مرعوب فراشی میفرستد محمود را بایکی دیگر گرفته بس در الحکومه میبرند حاکم آنان را تکلیف بلعن و طعن بر مقدسات بهائی مینماید آنها میگویند ما بهائی هستیم و جز مدح و ستایش بمقدسات خود چیز دیگری از زبان ما نخواهید شنید و هرگاه مایلید ما را هم میتوانید مانند رئیس پست بمقام شهادت برسانید و مطمئن باشید ما در سفر دادرس دیگری جز خدا نداریم حاکم دستور میدهد آنان را فلک نموده و چوب زیادی میزنند بحدی که هردو تابوتوان خود را از دست میدهند پس از رهائی محمود به بیثی میروند و از آنجا بهمراه زائرین که عازم کوی حضرت معبود بوده اند به ارض اقدس رفته و دیدگان سرباز سارتر لقای منیر من طاف حوله الاسماء حضرت عبدالبهاء روشن و ساحت دل و جان را مورد غبطه و رشک باغ و گلشن مینماید .

از خود محمود سؤال شد وقتی در محضر مبارک شرح کتک خوردنت بدست شجاع نظام مفروض داشتی چه فرمودند پاسخ داد فرمودند " شجاع بلاست " " شجاع البلاء " باری شش سال در ارض اقدس و در جوار

پرانوار غصن اعظم الهی ساکن شده و بسنه سلمانی مخصوص هیکل مبارک مفتخر میگردد تا آنکه صعود واقع میشود محمود که تا آن زمان حریا مانند مجذوب و شیفته آن طلعت بی مثال بوده از آن مصیبت عظمی یکباره سر به حرای جنون میگذارد ناچار حضرت ورقه علیا اورابه بند رعباس بر میگردد و او در دهکده نای بند مسقط الرأس خود منزوی میشود و از یار و اغیار کناره میگیرد روزها از دریا برای سد جوع خود بصید ماهی میبرد از دو شبها در تنه نای اطراف دهکده با محسوب از دست داده اش بر از و نیاز مشغول میشود سرانجام محفل مقدس روحانی بند رعباس او را برده و در حظیره القدس تحت حمایت خود میگیرد که هنوز هم ساکت است و با گذشت ۵۱ سال از صعود مبارک در دریای بهت و حیرت جنسون آسائی غوطه ور میباشد و با آن کثرت سن و جنون پرفنونی که دارد باز چیز هائی از آن زمان به یاد دارد که جسته و گریخته تعریف میکند و گاهی هم زیر لب زمزمه میکند " در سحرها مونس جانم تویی مطلع بر سوز و حرمانم تویی "

" کور به چشعی که گریان تونیست

" خون شود آن دل که بریان تونیست

و هر چه محفل عمومی و کلاس تشکیل میشود آرام میاید و ساکت در گوشه ای مینشیند و گوش فرا میدهد برخلاف سلف خود مجنون که خاک می بیخت و اشک میریخت و لیلی را جستجو میکرد او از لای لای هر جمله ای از آیات و الواح الهی معشوق و محبوب دل و جانش را که با چشم خود شاهد و ناظر صعودش بوده میجوید و میطلبد .

بندر رعباس - فانی - محمد منوچهری

۱۲۹/۱۹/۱ بدیع

●
جناب مصطفی لطفی نجف آبادی از مهاجرین
ملك آباد اشعاری سروده و ارسال داشته اند كه
ابیاتی از آنرا زیلا" درج میکنیم

یا اگر طالبانه هشیاری
گرتوهم عاشق و گرفتاری
گردراین راه عازم کاری
تواگر مرد سرّ و اسراری

تواگر خالصانه دین داری
خواب در چشم عاشقان نبود
سرّ دین رابه عقل پیدا کن
میکنی درك مفز حرفم را

ز نامه های دوستان

● سرکار خانم شمس الزمان علیقلی (جمشیدی) از اولین قطعه شعری سروده و فرستاده اند که
ضمن تشکر قسمت‌هایی از آن زیلاً درج میشود :

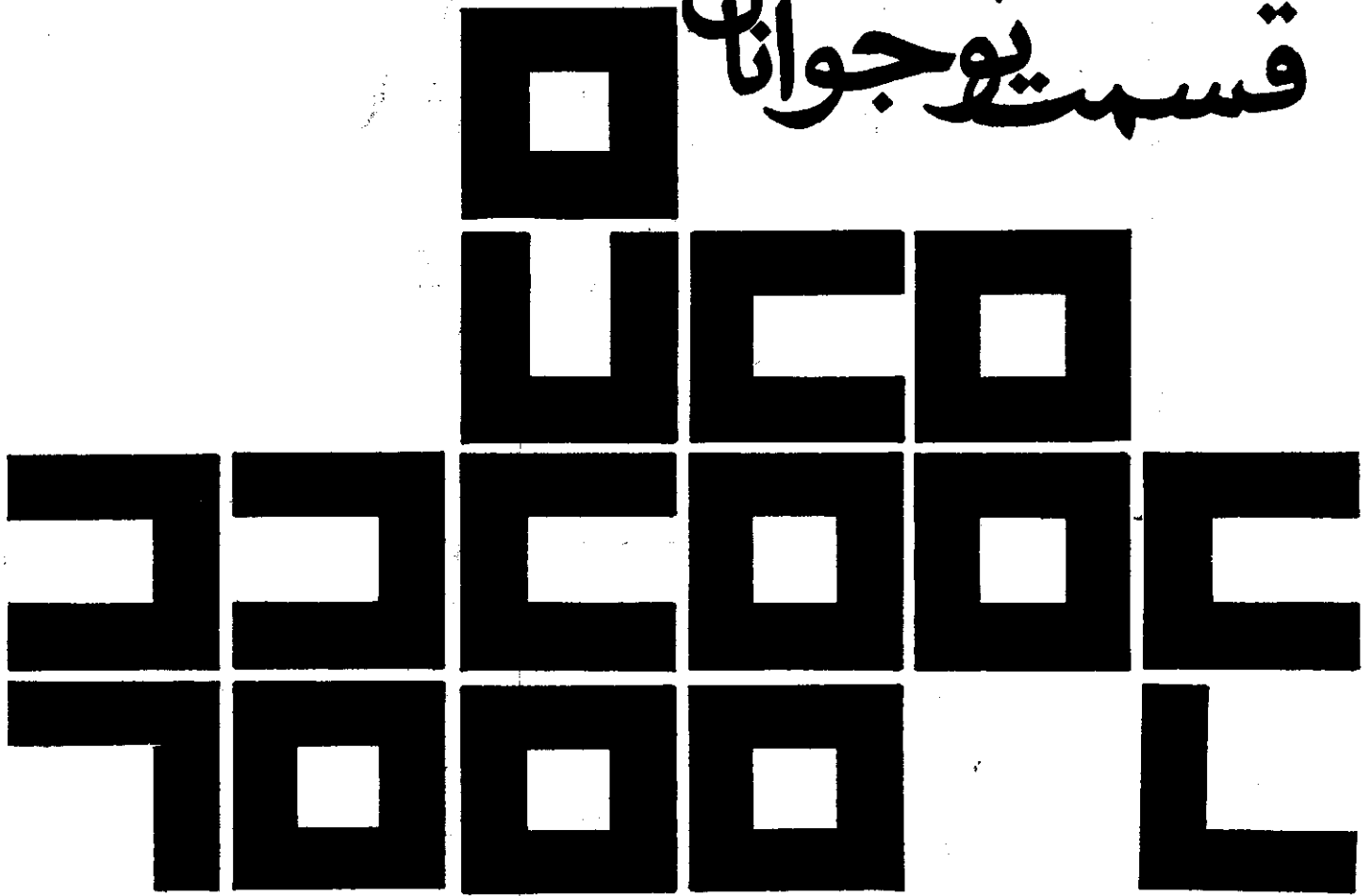
وصفت برون ازهر شمار	عالم بعدلت پایدار	گل از تو گشته مشکبار	بلبل بوصلت بیقرار
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
صوتت برضوان زد صلا	دراردی آمد این ندا	ظاهر بشد نور خدا	هنگام شادی شد بهیا
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
ای حضرت عبدالبهاء	ای عندلیب خوشنوا	ای رهنمون ای رهنما	ای مخزن فضل و عطا
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
گرم فدای روی تو	آن طره گیسوی تو	سرگشته ام درکوی تو	دارم امید از سوی تو
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء



● جناب عبد الصمد جابری متخلص به (مفلس) از برازجان نامه محبت آمیزی ارسال و قطعاتی
از اشعار خود را ضمیمه نموده اند که با اظهار تشکر چند بیتی از اشعارشان را زیلاً نقل میکنیم :

ای خدا این مردگانرا زنده کن	زندگانرا دمدم پاینده کن
بازکن سمع و بصرشان از کرم	بهره شان ده از سر خوان نعم
سازشان آگاه براسرار خویشش	تا که بنمایند طاعت به ز پیشش

فستیو جوانان



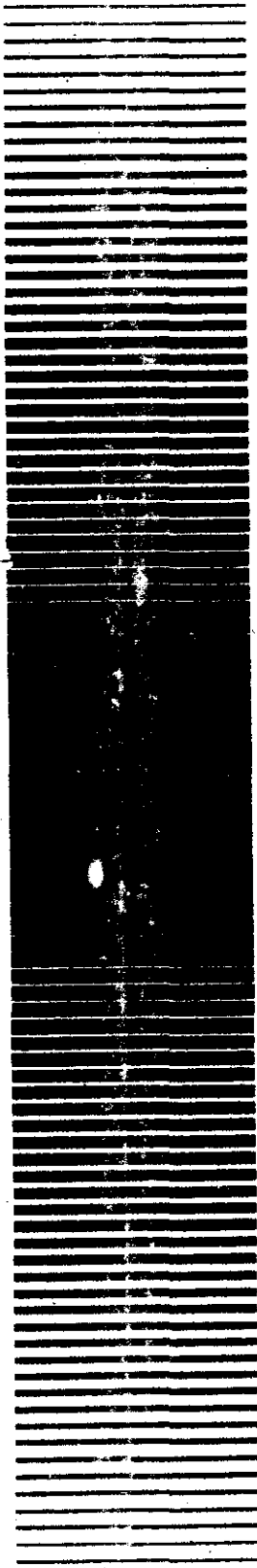
... اسی بار اعلانِ محرمِ نرسن، شہنا در این آیامِ حاصلِ پیامِ الهی، تیسند ...
 خداوند شہنا را انتخاب فرموده تا امرِ الهی را ابلاغ نماید ...

مضمون بیان حضرت نقطہ اولی از تاریخ نبیل زندگی



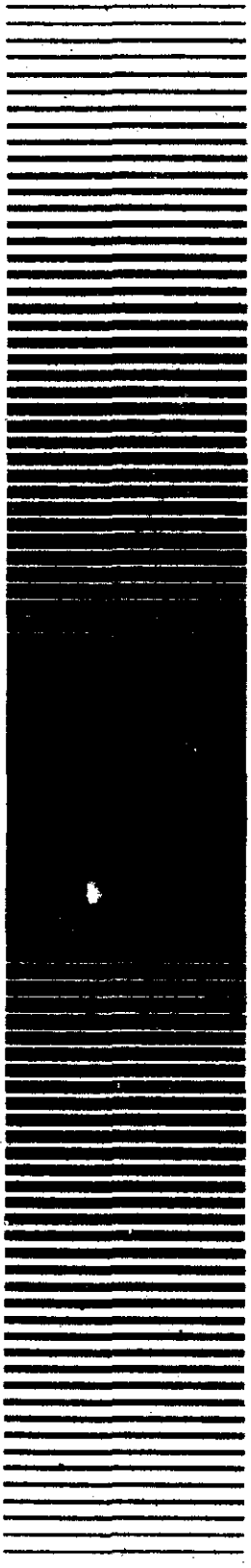
بشرف و مغرب عالم روید و نذا بملکوت الکی کند ...

از کتابت حضرت عبد الہیہ جلد سوم



حال بادشہا و بھقارانِ سما فی اگر دید و محکم پاک پستشانند سبھی برکتش
مخرد و دست و کلمن تخم لعل آسمانی فحش و کثرتش نامحدود و درمروزان
و اعصار متصل ، ضمنہا شگہل کنت ...

از کتابت حضرت صدیق البہاء جلد سوم



حرف‌های در نپشه راه

خوانندگان عزیز :

بایک دنیا محبت دستتان را می فشاریم . در طول شش - هفت سالی که بخشی از آهنگ بدیع را به نوجوانان اختصاص داده ایم ، و بخصوص طی دو سال که کار جدید تحریری اداره این قسمت را بعهدہ گرفته است ، کمتر فرصتی برای گفتگو با شما عزیزان دست داده است ، با اعتقاد بر اینکه نتیجه کار ، گویای کار ماست ، و توجه شما ، بهترین مشوق ما ، تاکنون سخن از خود و برنامه هایمان نگفته ایم و گذشت زمانی قرب به دو سال نشان داد که تا چه حد فعالیت‌های ما نزد شما عزیزان مأجور است و به صواب مقرون .

اما آنچه که باعث شد این سکوت را بشکنیم ، ضرورت و اهمیت مطلبی است که این شماره نوجوانان را بدان اختصاص داده ایم و آن امر خطیر هجرت است ، در باب این اهمیت و ضرورت در این مقام سخنی نمی گوئیم ، چه که این شماره ، اکثراً ، اختصاص بهمین مقوله دارد و ما کوشش کرده ایم مجموعه دل انگیز و نفیسی در خصوص امر مهاجرت ، فراهم آورده و بنظرتان برسانیم و همانطوریکه ملاحظه خواهید فرمود قسمت اعظم مطالب شماره مخصوص به مطلب مورد نظرمان (هجرت) تخصیص یافته اما مسئله مهم حفظ تنوع را نیز از نظر دور نداشته و مقالات دیگری هم ، برای شما تهیه دیده ایم .

بیش از این سخنی نمی گوئیم ، و بار دیگر آرزو میکنیم که همه با استظها ر به فضل عمیم جمال اقدس ابدی در راه خدمت به آستان حضرت کبریا ، موفق گردیم ، در یافت نامه ها و نظرات شما برایمان بی نهایت خواستنی و ارزشمند است .

هیئت تحریریه نوجوانان

آنچه در این شماره میخوانید

بازگشت....

مقاله دلپذیر است از فریده سبحانی
مهاجر جوان اروپا که میتواند بسی آموزنده
و بهره بخش باشد. صفحات ۱۱ تا ۱۴

برایمان دعا کنید....

مقاله ایست که یکی از نویسندگان ما
در پاسخ مقاله "بازگشت" نوشته و سنی
خواندنی است. صفحات ۱۴ و ۱۵ را
بخوانید.

گلچینی از نامه‌های مهاجرین . . .

برای تکمیل مطالب این شماره نوجوانان
که اکثر مقالات آن به امر اصیل مهاجرت
اختصاص دارد ، تفحص کرده ایم در نامه‌هایی
که ظرف سالهای اخیر مهاجرین جوان و نازنین
ما از اقصی نقاط عالم برایمان فرستاده اند
و بموقع خود نیز بنظرشان رسیده است ، و آنچه
در صفحات ۴۷ تا ۵۱ میخوانید حاصل
نامه های این عزیزان است که مجموعه زیبایی
و خواندنی میباشد .

نغمات آسهانی

با آنکه یکسال از عمر این بخش میگذرد ،
معذرت^{طلب} حسن استقبال دوستان و خوانندگان
عزیز ، سعی خواهیم کرد که در سال جاری
نیز این صفحات را داشته باشیم . نغمات
این شماره را در صفحات ۵۲ و ۵۳ مطالعه
بفرمائید

باطبیعت

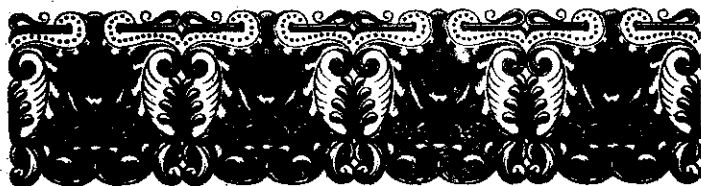
نثر شعرگونه ایست از دکتر جلیل
محمودی ، صفحه ۵۴

وبار دیگر آن سه عزیز

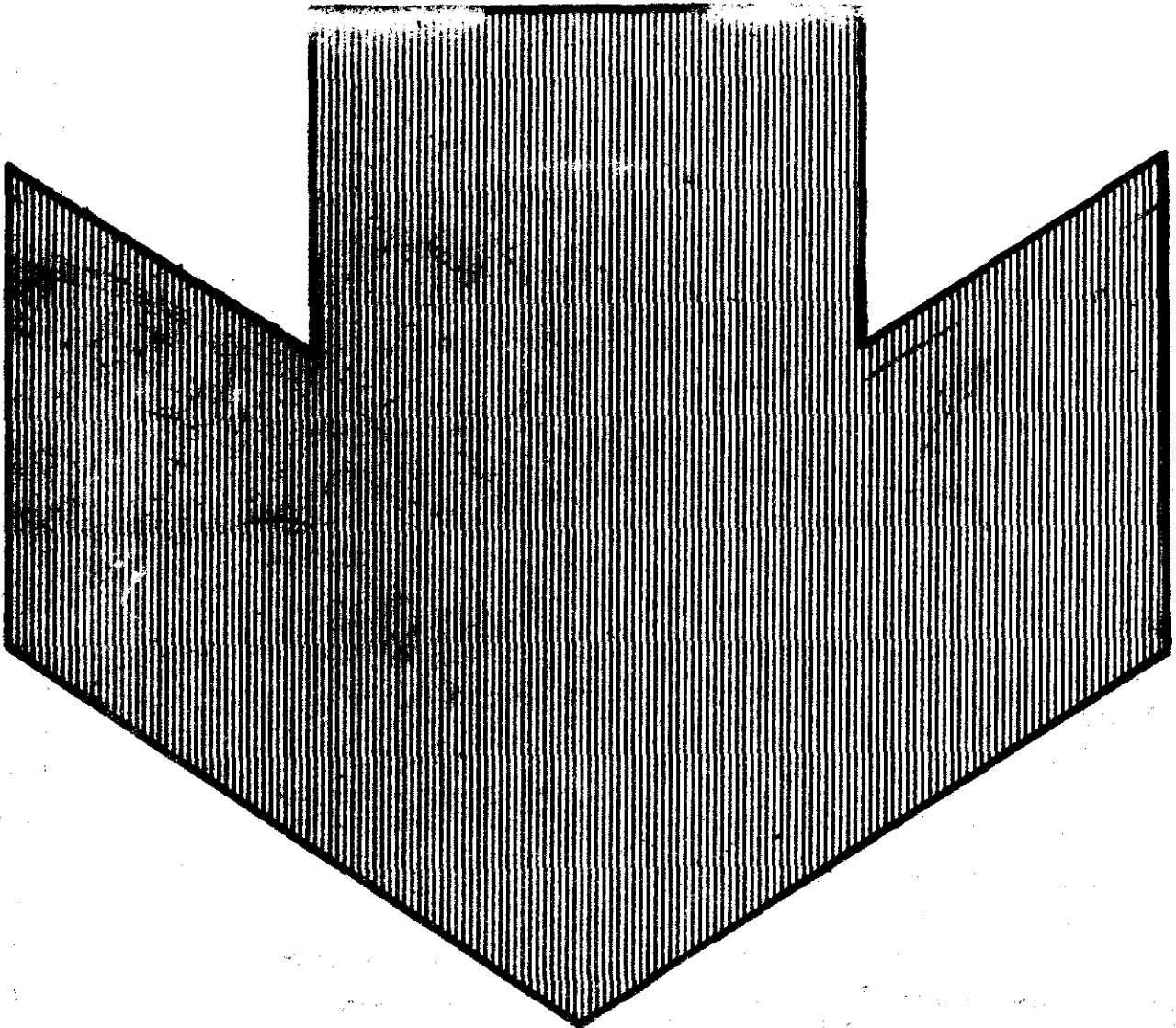
از شهادت آن سه عزیز جوان در فلبین
یکسال گذشت ، یکسال است که عزیزان ما
حیات سرمدی یافته و در ملکوت ابهی با کروبیان
انبس گشته اند . در این شماره یادشان
را گرامی میداریم و نامه ای را که یکی از دوستان
از همان سرزمین فرستاده است و حاوی اخبار
و مطالب جالبی است در صفحات ۵۲ تا ۵۸
بنظرتان میرسانیم .

گفتند صدی آمده است

(مسعود صدی) همکار سابق ما و
مهاجر کنونی افریقا حرفهایی دارد که بسیار
شنیدنی است ، گفتگوی نویسندگان ما را با او
در صفحات ۱ تا ۱۳ این شماره میخوانند .



بازگشت



۵

۶

شما هم وقتی آرامترین ، دلپسند ترین و
روپائی ترین خیابان این منطقه را طی کنید ،
تقریباً در انتهای جاده بیک وپلای مجلدل و
قدیمی بر میخورید ، به باغی سرسبز و نقشین
که بی اختیار وقتی بدان قدم مینهید ،
احساس روحانیت خاصی درخود میکنید ، از
سالیان پیش آنرا بعنوان حظیره القدس من
تجربش میشناسم و شاید بیش از نیمی از خاطرات
شیرین دوران کودکی ونوجوانیم در این مکان
مقدس خلاصه میشود . کلاسهای درس اخلاق
همراه با شادبهای کودکان ، احتفالات با
شور و نشاط دوران نوجوانی ، ضیافت های پر
شکوه وپالاخره کانونشن های بزرگ محلی و ملی
جوانان همراه با صدها یاد شیرین دیگر
همه وهمه حظیره القدس تجربش را بارزوهیای
شیرین زندگیم بهم آمیخته و بهمین جهت -
در سرزمینهای دور گاه و بیگاه که به زادگاهم
میندیشیدم حظیره القدس تجربش درخاطرم
روشنترین تصویر بود ، تصویری که آرزوی دویا ره
دیدنش را میکردم .

ویریشب پس از مدتها دوری ، بار دیگر
برای شرکت در ضیافت نوزده روزه همان اجاده
آرام وروپائی را پیچودم . راه زیادی در پیشت
نبود اما بهرحال فرصتی میداد که در یادهای
گذشته غوطه ورگردم . یادهایی که چون چنان
شیرین دوستشان داشتم . راستی آیا احبای
تجربش هنوز همانها هستند ؟ در این مدت چه
تغییراتی حاصل شده ، آیا همه بچه همدار
احتفالات شرکت میکنند ویا اطاقها هنوز همان
تزیینات دلپذیر و آشنای گذشته را دارد ؟
هرچه بدر حظیره القدس نزدیکتر میشدم
برشتاب و هیجانم افزوده میشد ، میخواستم همه
چیز را یکجا بدریک آن بدانم . بر سرعت قدمها

افزودم ، دیگر حتی نمیتوانستم به افکار
ورویاهای خود شگن خاصی بدهم ، یکبار ره
خود را مقابل در سالن بزرگ ضیافت دیدم
بارها درعالم خیال خود را در چنین حالتی
پشت درسا لن دیده بودم ، اما شهساز
خیالم هرگز جرأت بازکردن در و وارد شدن
بسالن را نداشت اما این بار نه درعالم رویا
بودم ، ونه برپالهای خیال ، بدینجا ره کشیده
بودم ، به زادگاه خود بازگشته بودرحظیره -
القدس بودم ، درخانه ای که تمام گذشته ها
وزوایای آنرا میشناختم و بدان مهر میورزیدم ،
مناجات شروع تلاوت شده بود ، درسالن راه باز
کردم ، همان محیط آشنای سابق ، همان
چهره های درخشان و خندان ، همان
چهره هایی که سالها انتظار دیدارشان را
داشتم . و اکنون بجمع آنها پیوسته بودم .

نگاهها لبریز از محبت بود ، محبتی آنچنان
پاک و بی ریاکه زنگ تمام غمها را میتوانست دریک
آن از خاطر ها بشوید ، آرزو میکردم ایکباش
بتوانم تمام لحظات زندگیم را در کنار آنها
بگذرانم ، ساعتها دیده از نگاهشان برنگیرم ،
در میان امواج محبتشان غوطه ورگردم و همه چیز
دیگر را از یاد ببرم .

بسختی از ریش اشکها هم جلوه گیری میکردم ،
با اینهمه گاه و بیگاه مژه شور اشک را در گوشه
لبانم احساس میکردم .

لحن شیرین مناجات فارسی ، تلاوت
الواج و آثار مبارکه بزبان مهین وحی ویکدنیا
صفا و محبت و آشنائی دیریا ، خدا یا چگونه اینهمه
لطف و محبت را بیکباره رایگان میسازی ؟ در محضر
دوستانی بودم که هر یک بنوبه خویش در شاهراه
عرفان ، ایمان و ایقان فرسنگها راه پیموده و
قدمها فرسوده بودند ، بارها از بوته امتحانات

د شوار الهی سربلند و پیروز بیرون آمده
و مظهری از خلوص، انقطاع و وفای بودند.

هردمی در حضور چنین سروران غنیمت
است و هرآن انسان از ایشان درس زندگی
میآموزد. چنین بزم روحانی را نباید آسان
از کف داد، باید قدر آن را دانست، در این
بزم میبایست سراسر زندگی را بسراورد، اکنون
بار دیگر زادگاه خود را یافته ام، دوستان
دیرین را در کنار دارم و گرمی محبت احببای
پاک باخته موطن جمال قدم تمام وجودم را گرمی
و حرارت میبخشد.

براستی که چه شیرین و گوار است پس از
مدتها جامه دان در دست داشتن، در بدری
در کوچه و بازارها، دریاها و خشکی هارا
در نور دیدن، با مردم خشن و سرد اقوام و طبل
شاهرا، متعین سروکله زدن، بار دیگر در جمع
یاران و در محفل انس دوستان جای گرفتن،
فرصت کوتاهی بود که اشواق قلبی خود را بیان
کرده و چند کلمه ای از تازه های امری عالم غرب
بگویم میخواستم بگویم که چقدر در کنار شما
خوشبخت و سعادتمندم. دیگر آنی از زندگی
را بدون شما نخواهم گذرانید، سوگند میخورم
هرگز از شما عزیزانم دوری نخواهم جست، کم کم
قیافه معصوم و پیرده رنگ یک نوجوان ۱۵ ساله
آلمانی در خاطر م جان گرفت، تصویر هر لحظه
روشنتر و روشنتر میشد، گریه با چشمان درشت
خاکستری رنگش در دستهای مرتعشی که کسارت
تسجیلی خود را بعنوان اولین بهائی ده خویش
پر میکرد، اولین باری که کتاب مناجات را بدست
گرفته بود و بالاخره یکی از شبهای سرد زمستان -
که برای شرکت در اولین ضیافت نوزده روزه در یکی
از شهرهای مجاور بزحمت خود را با آنجا رسانیده
بود. صحنه ای را بخاطر میاوردم که در یکی

از سفرهای تبلیغی گروهی در یک شهر کوچک
مرزی آلمان، اولین ضیافت نوزده روزه را
بشن گرفته بودیم. روز تعطیلی است و همه
جا بسته، از سالن پذیرائی هم در پانسیون
کوچکی که در آن اقامت داریم، خبری نیست
بناچار در اطاق کوچک خود را بروی جمعیتی
حدود ۵۰ نفر که تمام آنها ضمن دوسه سفر
آخر هفته در دهات و شهرهای کوچک مجاور
با مبارک اقبال بسته اند، باز میکنم. آخر
در آنجا که هنوز از حظیره القدس و مرکز بهائی
خبری نیست. بالای درگاهی پنجره، روی
تخت خوابها، کف اطاق و بالاخره زیر میز تنها
امکانات موجود برای نشستن و تشکیل ضیافت
نوزده روزه است.

احبای تازه تصدیق طبق قرائن قلبی در
دسته های دویاسه نفری وارد اطاق میشوند
که از نظر مسئولین پانسیون اشکالی ایجاد
نشود. چه ضیافت پرشوری، چه پیشنهاد -
های تازه و موثری، چه انجذاب و اشتعالی و
قسمت دوم برنامه به پایان رسیده، تمام مدت -
روز را در راه و در ماشین گذرانده ایم و چون به
اندکی تاخیر بشهر رسیده ایم امکانی برای
تهیه وسائل پذیرائی نداشته ایم، چند عدد
بیسکویت و مقداری پرتقال ریز و درشت یک شیشه
آب معدنی و چند ساندویچ کوچک کالباس که
در راه استفاده نشد مروی میز خود نمائشی
میکنند. جوانان با خوشحالی کودکانی که
بطرف میز میروند، اما هنوز پذیرائی تمام نشده
که مسئول پانسیون وارد میشود، بالحنی جدی
و عصبانی عذر همه میهمانان را خواسته و بمانند
گوشزد میکند که در سفر بعدی اجازه اقامت
در اطاقهای ایشان را نداریم - افسوس که فردا
دیگر برای این دوستان عزیز فرصتی نداریم، زیرا

باغ سرسبز و زیبای حظیره القدس و جاده
 رویائی آنرا در قلبم ترسیم میکنم و بار دیگر سه
 سرزمینهای دور دست میزوم ، به سرزمینهای
 که هنوز مردم آن شنیده اند محبوب عالمیان
 ظاهر شده ، به سرزمینهای که جوانان
 نخواستند اش هنوز نمیدانند چگونه میتوان يك
 حظیره القدس تازه درست کرد . آری آری ،
 يك بار دیگر زادگاه زیبایم را ترك خواهم گفت .
 سرزمینهای دور در انتظار هستند .



که اهداف نقشه در شهرهای دیگر انتظار ما
 را میکشند . بدنبال تعیین قرار مراجعت
 در هفته های بعد افسرده و اندوهگین بسا
 دوستان خود وداع میکنیم .

گروه هنوز در آستانه در ایستاده ، چشمان
 درشت و خاکستری رنگش را بطرف من میگرداند
 و میپرسد : راستی ما نمیتوانیم يك حظیره القدس
 برای خود داشته باشیم ؟ شما ها در ایران
 چطورى حظیره القدس درست میکنید ؟ جلسات
 شماها خیلی پرجمعیت و بزرگ است ؟ چه
 خوب میشد اگر یکی از شماها که مدت بیشتری
 بهائی هستید میتواندست پیش ما بیاید ، آنوقت
 میتوانستیم باهمه پدرها را راجع به امر مبارك
 گفتگو کنیم . آنوقت میتوانستیم بیشتر با حیات
 بهائی آشنا بشویم وعده میکنم در اولین
 فرصت برایش نامه بنویسم و از همه جا برایش شرح
 بدهم . اما فعلاً باید عجله کند و بسه ده
 خودش برگردد .

سئوالات گروه را دوباره تکرار میکنم ، احساس
 میکنم که هنوز مقابلم ایستاده و مصرا نه جواب
 میخواهد . نگاهی با طرف میکنم و بسرعت
 دوباره به قالی قرمز رنگ کف سالن نظرمیدوزم .
 وای بر من ، منکه چنین خودخواه نبودم . چه
 شد که در اندیشه خویش همه چیز دیگر را از یاد
 بردم ؟ گروه هزاران جوان مترصد دیگر در پی
 آنند که از فرزندان موطن جمالقدم درس عشق
 و وفا بیاموزند .

در يك لحظه تمام نیروی خود را بیساری
 طلبید نام مقدس جمال مبارك را آهسته زیر لب
 تکرار میکنم ، دیده به انتهای درمیدوزم و لب
 بسخن میگذارم .

من از یاد مهر شما ، از یاد نگاههای گرم
 و شریفتان برای خود زاد سفر میسازم ، من نقش

فریده سبحانی

تهران . فروردین هزار و سیصد و پنجاه و دو

برای پیمان دعا کنید

من ملك بودم وفردوس برین جایم بود . . .

مهاجر عزیز از سفر بازگشته :

"نامه" زیبایی را امروز بخت خواندن یافتم ، آنقدر شیرین و دلنشین بود که هنوز بتعام نخوانده ، بنوشتن افتاده ام ، که برایت بگویم :
دوست خوشبخت :

چه سعادتی ، و چه اقتداری ، در معنویت ، و پراه خدمت حضرت بهیچون یافته ای ، گمان نکنی که همه را این بخت و این سعادت حاصل است ، که اگر انسان را " بالقوه " مقامی والا است ، اما
چه بگویم ؟

که خودت میدانی چه خوشبختی ، و میدانی که این تیزرگرزها ، چهاسان بدامت افتاده ، و میدانی که چه زیباست ، و چه غبطه آور و رشک انگیز نیک بختی آنان که همه هستی شده اند ، از فنارسته و به بقا پیوسته اند ، و رود وجود شان بدریاره یافته و از انعدام در صحرای خشک بی پری ، رهائی یافته و چه پرشکوه است خوشبختی تو

ماهه دلمان برای " گرو " های عزیز تنگ است :

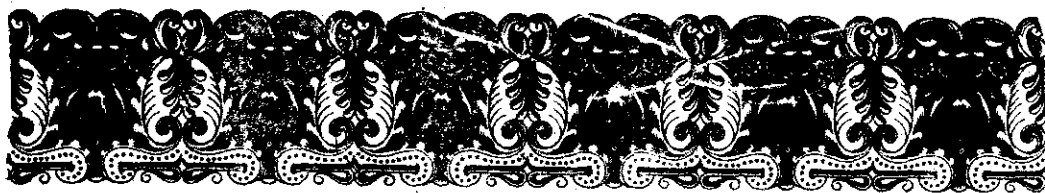
" بله بگذر ماهم این فرصت را داشته باشیم که درهای در سعادت تو شریک باشیم و از صمیم قلب بگوئیم : ماهم دلمان برای " گرو " های عزیز تنگ است ، این نهالان محتاج باران الهی ، به همه متعلق دارند ، به تمامی افراد جامعه دائم التزاید " بشری " به " گرو " عزیز سلام ما را برسان و بگو که برایش دعا میکنیم و بخواه که برایمان دعا کند .

راستی از آن اولین ضیافت ساده - کوچک و خیلی خیلی پرشکوهت چه خبر ، وقتی که شرح آن محفل بی ریای سرشار از روحانیت را میخواندم احساس میکردم که من ، و ما ، همه در آنجا هستیم ، در یکی از زوایای اطاق کوچکت ، شاید زیر میز یا کنار تخت ، گوش به نغمات آسمانی که تلاوت میشد داریم . مادر تحریریه آهنگ بدیع ، هر هفته از طریق نامه های مهاجرین عزیز با ایشان در تماسیم ،

می بینیمشان ، با هم حرف میزنیم ، درد دل میکنیم و در غمها و شادیهایشان شریکیم . موقعی که شرح آن ضیافت کوچک ولی خرابی بزرگ را میخواندیم ، همه وجودمان پراز نشاط و سرمستی شده بود ، ما با تو بودیم فریده ، چه موقعیست بزرگی داشتی تو ، و وقتی هم که آن سه وجود عزیز و گرانقدر ما را در شهر ظلمات ، در نهایت جهالت ، باشها در ، سعادت و حیات جاودانی بخشیدند ، ما همه گریستیم ، نه برای آن عزیزان ، که چنان موقف پرشکوهی یافته بودند ، بلکه برای جهال کور باطن بی حیا . اما یک چیز را خوب میدانیم : این اسیران بسند غفلت و ظلمت ، که بانواع و اقسام درهمه جا وجود دارند ، سیه بختها ، اصلاً " و ابداً " گناهی ندارند . دلمان برایشان میسوزد ، چقدر دنیا در حقشان ظلم کرده است که نمیگذارد چشم باز کنند و خود را ، و دنیای اطرافشان را ببینند و بشناسند ، و تو مهاجر عزیز ، خوب میدانی که وظیفه یک انسان واقعی در بار ماینان چقدر سنگین ، مهم و حیاتی است ، زیرا اگر با "گرو" و گروهها بتوان با دلیل و منطق حرف زد و مجایشان کرد ، و چشمشان را بدنیاشود ، با اینان اصلاً نمیشود از این طریق وارد شد ، و چقدر مهم است ، و حیاتی ، مواجهه با این قبیل کسان ، اما چقدر خوشحال شدیم وقتی دانستیم که تعداد داوطلبان هجرت ، به آن قربانگاه شرم آورنده ها آخر قرن بیستم ، پس از آن واقعه دنیا سوز ، روینفروزی نهاد ، می بینی چقدر دنیا بهم نزدیک شده و چقدر مردم زود برای همنوعان غافل جاهل زاهدیل خود دل میسوزانند و یکمکشان میشتابند ، شاید که از خواب کوردلی جهالت سر بردارند .

برایمان دعا کنید :

همه شما که توفیق خدمت یافته اید ، رویدرگاه خدا آرید و برایمان دعا کنید ، ما را که ملك بودیم و فردوس برین جایمان بود ، به مناجات ، به نجات برخیزید و بدشتهای فراخ هر چه دورتر و بیارتر ، رهنمون گردید



گلچینی از نامه‌های ویشا جرین

همین باب همیشه

گاهی نامهای از مهاجرین عزیز بنظر خوانندگان ارجمند میرسد . فکرکردیم خالی از لطف نیست اگر در این شماره که بخش نوجوانان راه امر خطیر هجرت اختصاص دادیم ، مروری داشته باشیم در نامه‌های مهاجرین عزیز و جوانمان که در اقصی نقاط عالم بخدمت در راه حضرت کبریا قاعدند . از اینرو آنچه زیلا بنظرتان میرسد برداشتی است از نامه‌هایی که در چهار سال اخیر دریافت داشته‌ایم و خود بنظرتان رسانده‌ایم . می‌بینید که این نامه‌ها در مرور دوباره نیز بسی آموزنده و عزیزند با امید توفیق بیشتر برای همه عزیزان جوان .

آهنگ بدیع

از نامه ژاله عهد شوقی

امروز درست سه ماهه ونیم از هنگام ورود به
نیکاراگوا و مهاجرتم باین کشور میگذرد .
تازه از سفر تشویقی ۱۰ روزه به شمال شرق
این کشور بازگشتم . در این سفر با
آقای George Harper (عضو محفل
مقدس روحانی ملی) همراه بودم . سفر هر
چند دشوار بود ولی توأم با روحانیت و نتایج
چندی در برداشت . ابتدا به شهر
Laluz وارد شدیم و بعد به
شهر کوچکی که در نزدیکی آن قرار ارد رفتیم
در همان روز ملاقاتهای متعددی بایک خانواده
پنج نفری در سیونا و چند بسن مبتدی در
لالوز برقرار نمودیم . همگی از امرهای استقبال
نمودند

سال ۲۴ شماره ۲۹۱
فروردین - اردیبهشت ۱۳۴۸

از نامه ناهید مهاجری مهاجر فیلیپین

عزیزانم آنچه احساس میکنم آنچه که با افتخام
بخدا قسم به فضل جمال مبارک بوده نه هیچ
چیز دیگری، طوری شده که هر وقت میخواهم
دعا کنم دیگر جرات در خواست و تمنای چیزی
در خود نمی یابم آنچه رضای اوست شهر بسن
و گواراست، غمی نیست که به فضلش بشادمانی
نیانجامد و مشکلی نیست که به تأییدات
غیبهاش حل نگردد . از جانب من به عزیزان
طهران بگوئید اگر سعادت خواهند راهی
راهش شوند ولی بدون چشم داشت . زیرا او -

آنقدر بزرگوار است که بیش از لیاقت نیز ارزانی می
میدارد و برآستی میگویم سراب زندگیم از میان رفته
پوشه گوارای آب حیات بمنه فوران آمده
روباها لباس حقیقت پوشیده در دنیای کس
همگان از اختلالات روانی در ترس و هراسند در
دیار من عقده و نگرانی روحی معنی و مفهومی
ندارد

سال ۲۵ شماره ۱۱-۱۲

بهمن - اسفند ۱۳۴۹

از نامه هوشپند صلح جوی جز جیبای امریکا

چهار روز قبل سه دانشجوی سیاه پوست
از کالج خود مان اتومبیل مرا بسرقت بردند من
فورا* موضوع را به پلیس اطلاع دادم. پلیس گفت
چون سیاه پوست هستند با اولین اخطار اگر
تسلیم نشوند شلیک میکنیم. بالاخره در راه
فلوریدا اتومبیل مورد تعقیب پلیس قرار گرفت و
چون دانشجویان مزبور خوب رانندگسی
نمیدانستند بکوه زدند و پلیس آنها را دستگیر
کرده بشهر آورد. مردم شهر که عموماً از سیاه
پوستان متنفرند تفنگهایشان را برداشته بودند
که هر کدام در کشتن آنها پیشقدم شوند. بهر
حال پلیس بمن گفت چنانچه رضایت ندی هر
کدام از آنها برای همیشه از تحصیل محروم شده
و چون قادر بتأمین خسارت اتومبیل نمیشوند

زندانی خواهند گردید . واقعا* تکلیف من چیست ؟ اگر رضایت دهم آنها به شش ماه و چنانچه ندهم بیش از دو سال حبس محکوم خواهند گردید

از نامه بعد

احساس خوشحالی میکنم چون د پروز —
د اد گاه رفتم تمام خانواد های د انشجویان
سپاهپوست حضور داشتند و با اضطراب و تشویش
منتظر نتیجه بودند . من از جایم بلند شدم و سا
صدای بلند د رحالیکه بغض گویم را گرفته بود ،
گفتم من بهائی هستم و چون نمیخواهم کوچکترین
جد مهای بهرادران خودم بزنم لذا از شکایت
خود صرفنظر میکنم . همینکه حرفم تمام شد
د اد گاه مثل بمب منفج شد تمام سپاهها
گریه میکردند یکی از آنها باپایم افتاد و میخواست
پایم را ببوسد ولی مخالفت کرده اوراد را غوش
گرفتم همین عمل باعث شد د رشهری که تعصب
نژادی بشدت وجود دارد مورد احترام و علاقه
همه سپاهپوستان قرار گیرم . د پروز بعد از —
د اد گاه بیش از ۲۰ نفر آمدند و گفتند میخواهند
بهائی بشوند

سال ۲۷ شماره ۳ و ۴

خرداد و تیر ۱۳۵۱

از نامه فرشته شیخ

الاسلامی مهاجر دانشگاه

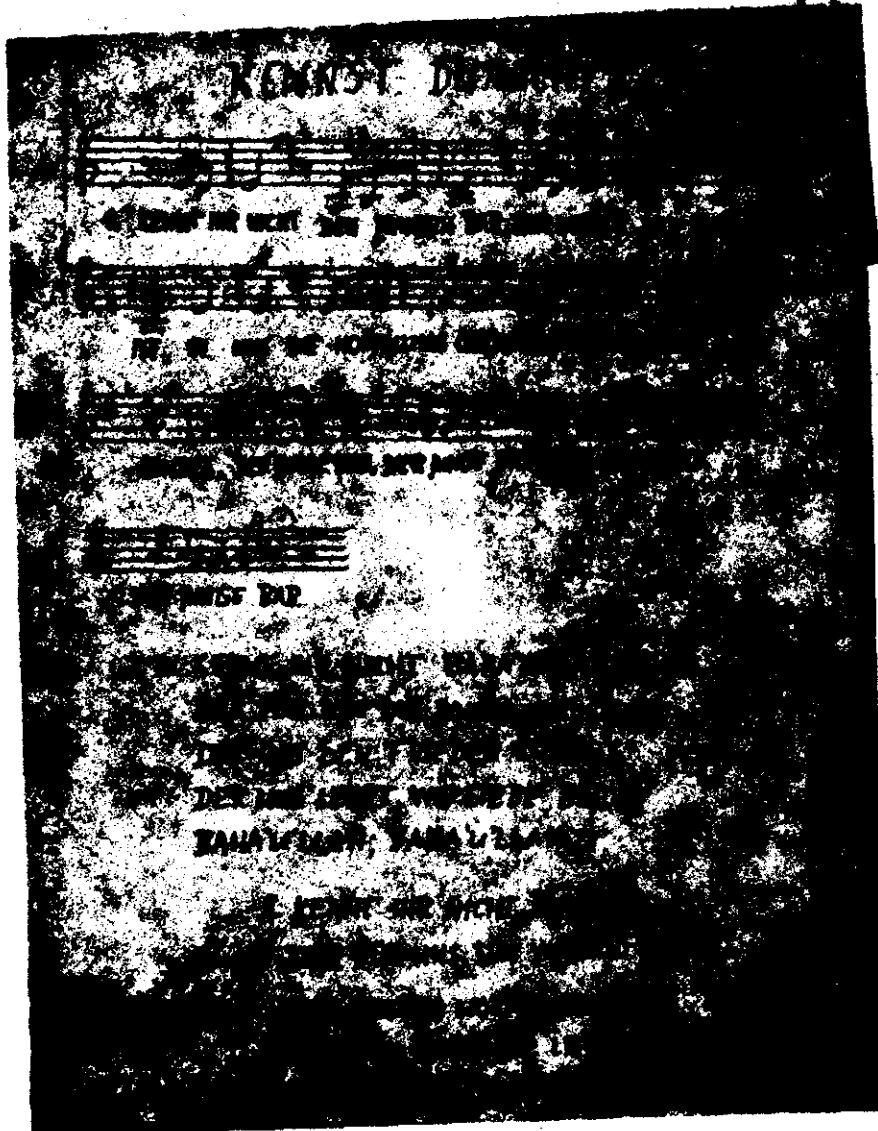
اگر از این بنده حقیر بخواهید شرحی مجمل از دوران کوتاه هجرت خود بیان کند همواره بایستی در کلمه کوتاه تأیید خلاصه نمایم. بلی برای اولین بار از فامیل، خانه و آشیانه دست و آشنا به نقطه‌های دیگر سفر کردم. بجائی که هیچ چیز از آن نمیدانستم، به نقطه‌های که همه چیز متفاوت بود. عشق جمال اقدس ابی بمن نیرو داد، نیروی تحمل دوری، نیروی استقامت در مقابل ناملایمات و سختیهای از قبیل تنهایی، ندانستن زبان و ترس از عدم موفقیت ولی به ترتیب بود بار هجرت را بستم البته با دنیائی پر از امید و آرزو یعنی ابلاغ امر الهی به جمعی از مردم. مردمی که در ماوراء ماده لذت و سروری نمیدانند، ولی دوستان عزیزم یک چیز مهم است و آن اینکه از دوری و هجرت نباید ترسید، از مقابل شدن با مردم گوناگون و مختلف و تفاوت آداب و رسوم نباید هراسید. همانطور که بارها گفته‌اند و میگویند "تأیید شامل حال همه خواهد شد" تأیید کلمه‌های زیبا که هر فرد بهائی باید آن ایمان داشته باشد، کلمه‌ای که وجودش ایشانرا چون کوهی در مقابل سختیهای گوناگون و در مقابل مردمی که بی‌نهایت بی‌ایمان و بی‌اعتقادند استوار و پابرجا نگه میدارد.

سال ۲۷ شماره ۸۷

مهر و آبان - ۱۳۵۱

نغمات آسمانی

ترجمه فرید و سبحانی



آیا "باب" را نمی شناسید؟

اوکه مبشر خورشید است

اوکه بما امید می بخشد

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

باب، "باب"، "باب"، "باب"

آیا بهاء الله را نمی شناسید؟

اوکه ما را خورشید است

اوکه بما بشارت صلح میدهد

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

بهاء الله بهاء الله بهاء الله بهاء الله

آیا عبدالبهاء را نمی شناسید؟

اوکه ما را مثل اعلی است

اوکه کلام بهاء الله را برای ما تبیین میکند

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

عبدالبهاء عبدالبهاء عبدالبهاء عبدالبهاء

با طبیعت...

مراصحرائی ده
تادرزیر آسمان آبی آن
صخره ای را بالمش سازم
وهرگ درختان را بالهن
چشمه آبی که
جو به جارش
آهنگ دلنوازی بسراید
باد امن کوهی
ودریاچه ای
وعرصه بیکران آسمانی
تا روزها بکوه و صحرا پیمائی بگذرانم
ودر سایه درختی بیاسایم
وشبها آتشی برافروزم
ونغمه سازی آغاز کنم
وبرآسمان بیکران نظر اندازم
وباجشمک زدن ستارگان
بتو چشمک بزنم
شهر و غوغای آن از آن شهریان

دکتر جلیل محمودی

و جبار دیگر آن مسیحه عزیز بر

فرشته هاد یگر بسوی زمین بال نعی گشایند
 تاشرخ غمها ورنجهای انسان را به آسمان برند
 فرشته هاد یگر به آستان در چیه قلب نعی نشینند
 تا غبار غمها زمانه را از آئینه دل بزد آیند
 و نیاد رتب محبت میسوزد

.....

امروز سه عزیز شهید شدند
 سه عزیزی که هر روز در محوطه دانشگاه گذر داشتند
 و ندای یابها^{۱۰} الا بهای آنها همه جامی پیچید
 گوش هنوز جای پایشان روی سنگفرش دانشگاه
 هست .

.....

قدم بقدم با آنها بودم و نفس هایشان را لمس
 میکردم و بایکدیگر روزهای خوشی داشتیم .
 به موهبت عشق جمال ذوالجلال رسیدند ،
 برای اولین بار در آخرین نقطه فلبی پیمن
 میداندانو شهر مراوی سیزده بهائی گرد هم
 آمدند تا ندای جمال مبارک را بگوش مردم
 برسانند ، این کشور بخصوص این نقطه اش
 اسرارآمیز است . با آنکه میداندانو در تسلط
 اسپانیائی ها بوده است اسپانیولها بمسدت
 . . . سال نتوانستند مراوی سیتی را فتح کنند
 ولی سیزده شهیدائی جمال مبارک به فتح روحانی
 آن خطه نائل آمدند ، بدون توپ و تفنگ ، آنها
 سلاحشان پیام و تعالیم آنحضرت بود ، آن صفحه
 را منور ساختند ، برفراز تپهای وسیع و مشرف
 بشهر در دانشگاه M.S.U. مقرر گردیدند و برای
 اولین بار در آن شهر محفل روحانی تشکیل
 دادند .

آن سیزده تن اینان بسودند :

- فروغیه آگاه — پرویز شهیدائی — اسراج
- شهیدائی — دانش صبوری — نورالدین آزاده
- حسن ثابت — بهروز اسحق پور — ضیا رضوانی
- پرویز صادقی (شهید) — فرامرز وجدانی
- (شهید) — فرهاد جعفری — داریوش یزدانی

علی شیدائی - برنامه کارسریعا* معلوم گردید و گروههای تبلیغی برای نفوذ به قلب جنگلها و دهات تشکیل شد. قرار شد در گروههای دیاسه نفری رهسپار شوند و پیام جمال مبارک را بگوش هر وضیع و شریف برسانند. اولین گروه حرکت کرد و به فتح مدینه قلوب یک مدبر مدرسه و یک آموزگار نائل آمد. گروهی که پرویز صادقی عضو آن بود. گروههای دیگر نیز در شهر روان شد. امر از پشت میکروفون مدرسه بزرگ اسلامی به دانشجویان اعلام گردید.

شب هاد رزیر نورستاره و ماه وهوائی لطیف دانشگاه MSU این سیزده تن با پروردگارشان رازونیا میگردند.

معهد کرده بودیم که شهر مراوی سیتی خصوصاً مینداناو را با تشرایمان کشیم، این قرار بین علی شیدائی، پرویز صادقی، فرامرز وجدائی، فرهاد جعفری و اینجانب (داریوش یزدانی) در کشتی که از مانیلا بسوی مینداناو میرفت گذاشته شد. جنگ در قسمت هائی از این جزیره بشدت جریان داشت ولی شهر مالمین بود فقط شامگاه قدری مشکل مینمود. گاه صدای تیر هائی بگوش میرسید که مسلمانان و مسیحیان بجانب هم شلیک میکردند و برای تهدید این خصوصیات به دوستی استقامت امر بهائی در چنین منطقه ای بی نهایت ضروری احساس میشد.

ام. اس. یو. در ۲۸ جولای مهمانساز شهر موسوان داشت بنام پرویز فروغی که یادش برای همیشه باقی خواهد ماند. او مسافتی را که بسیار سخت و دشوار بود طی کرد تا بزیارت احبای مراوی سیتی نائل آید. قلبش از عشق جمال مبارک لبریز بود. جمع ما جمع شد، الواح زیارت میکردیم، قلب هایمان مشتاق و سراپا شور و حال بودیم. بزودی گروهها مقصد خود را تعیین کردند.

پرویز فروغی مهمان ما اگر میماند تنها بود، بنیاد به خواسته خودش با فرامرز وجدائی و پرویز صادقی هازم محلی بنام کاپای شدند (بعد ها نامش را یاد گرفتیم).

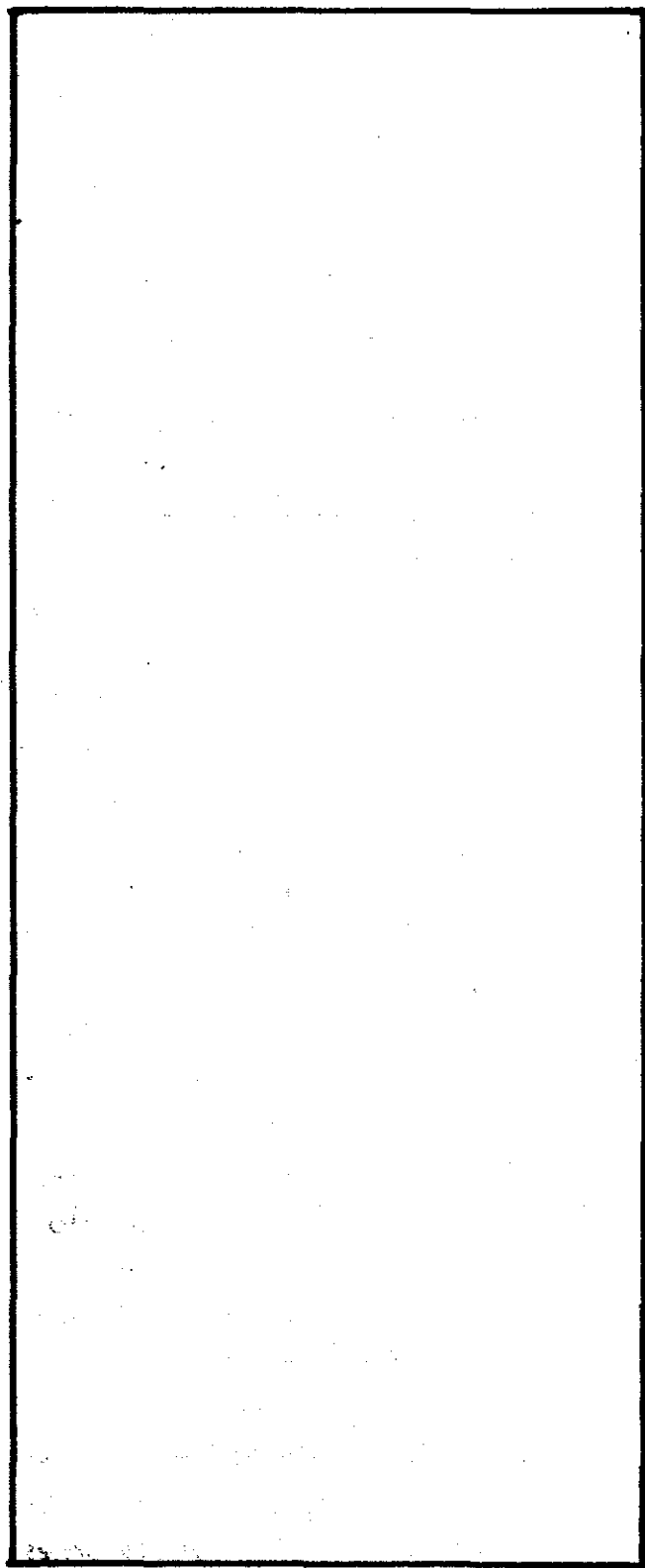
فروغی عزیز میگفت دوست دارم تبلیغ کنم. من هم میخواهم سهیم باشم، گروهها رفتند، قرار این بود که بعد از ظهر به هنگام مراجعت جمع شویم و هر گروه گزارش فعالیت تبلیغی خود را بدهد. گروهها یکی یکی خسته ولی خوشحال برگشتند و از شرح سفر حکایت نمودند. تنها باقی ماند گروه وجدائی، هر چه منتظر شدیم نیامدند. چشمها به جاده خیره مانده بود.

شب فرارسید و باز خبری نشد، فردای آنروز که ۳۱ جولای بود تا ظهر صبر کردیم، چون دیگر برآستی مشوش شده بودیم طرفهای شب بیدار رئیس دانشگاه (دکتر تامانو) رفتیم ساعت ۸ شب با چند جیب بد اخل شهر رفتیم و از پلیس وغیره پرسیدیم هیچ یک خبری نداشتند دست بدعا برداشتیم و تا صبح خواب به چشمها نرفت. سایر دانشجویان دانشگاه نیز نگران بودند و به کلاس نرفتند، فردای آنروز من با اتفاق چند دوست و عده ای از افراد پلیس این وارث بسمت کاپای رفتیم و معلوم شد از اینجاده گذشته اند و بعد از مغازه ای که بسرای آخرین بار در آنجا نوشیدنی پیتی و کاکا صرف کرده بودند دیگر هیچ کس خبری از آنها نداشت.

هر چه بود در این نقطه (واپاتو) اتفاق افتاده بود. پنج جیب به همراه افراد رجستجو بود. مردم خبری از آنها نداشتند. چهارشنبه ۲ اوت نزدیک شد. فرماندار قول داده بود که هر چه زودترین عزیزان را بما تحویل دهد، ۱۱ اتومبیل و ۱۰۰ سرباز با اسلحه های سنگین به کاوش پرداختند. ساعت

۶ بعد از ظهر بود که خبر رسید اجساد آنها را
در چاله ای یافته اند. به محل شتافتیم و این فانی
اولین فردی بود که فرود آمد و ملا حظہ نمود که
این سه عاشق الهی یکدیگر را در آغوش گرفته
یکی شده اند. در آن حال و آن جنگل تاریک
وحزن آور به آستان جمال قدم دست دعا
و مناجات برداشتیم. دیگر دوستان چه کردند
و چه ندیده ای در کمال سکوت انجام دادند این
خود داستانی است که شرحی جداگانه دارد.
قضیه تلگرافاً به فامیل ما خبر داده شد و فردای
آنروز وبسته سامانیگو (عضو هیئت مشاورین
قاره ای) و فقه سامانیگو منشی محفل مقدس
روحانی ملی فیلی بین و جمعی از دانشجویان
باهواپیما به مراوی سیتی آمدند.
ساعت ۹ بود که این فانی با آقای سامانیگو
و دو فرد دیگر عازم محل شهادت شدیم، تحملش
بفرموده جمال مبارک محال است.
ما بر بالای جسد عزیزان جمال مبارک دندان
تحسّر بلب میگزیدیم، خبرنگاران جراید،
عکاس ها و فیلم بردارها حضور داشتند و از این
واقعه جانگداز عکس و خبر می گرفتند، دوستان
جوانم جای تأمل است باید بیندیشیم که وظیفه
ما تا چه حد خطیر و عظیم است. ما باید دنیا
را از شر این درندگی ها نجات دهیم. وقت را
صرف تبلیغ کنیم و انسانها حیات روحانی بخشیم
بخاطر دارم که یکی از مابه رئیس دانشگاه
و فرماندار و شهردار گفت ما بدنبال قاتل نمیگردیم
زیرا دوستان ما بخاطر انسانیت و بخاطر بسط
محبت و صلح و و داد بین بشر شهید شدند.
این راه زیبا ولی گاه مخاطره انگیزانم و شما باید
دنبال کنیم.

باری شهر در تب ماتم میسوخت، چشمهای
دانشجویان از اشک پر بود اجساد با آداب بهائی
شسته و در قسمت سردخانه بیمارستان نگهداری



شد تا در ساعت ۳ بعد از ظهر یاد اب بهائیس
دفن شوند .

پیام های صلح و مودت و آشتی و وحدت
توسط دانشجویان مسلمان و مسیحی اوج
میگرفت . ۲۴ ایرانی و یک آمریکائی به شهر
مراوی سیتی آمدند ، قبل از مراسم دفن کنفرانسی
در سالن بزرگ دانشگاه ام . اس . پی
برگزار شد ، مناجاتهای بزیانهای فارسی ،
عربی ، محلی و انگلیسی تلاوت گردید . رئیس
دانشگاه پشت بلندگو قرار گرفت و ندا در داد که
« دوستان عزیز ما شرمند هستیم که این سه عزیز
دانشجوی معمولی نبودند آنها پیام بهاء الله
را ، پیام عشق و محبت را به همراه داشتند و
اینگونه شهید شدند » سپس عضو هیئت مشاورین
و بعد یکی از دانشجویان مسیحی و سپس یک
دانشجوی بهائی با چشمتی ترولی قلبی آهنین
صحبت کردند . هفتصد نفر جوان شنیدند
پیام بهاء الله را .

ساعت ۳ اتوبوس های دانشگاه دانشجویان
را به بیمارستان شهر مراوی برد ، دوهزار نفر
جوان مجتمع شدند در دف اول رئیس دانشگاه
و معاونین و اساتید و سپس بترتیب ایرانی ها ،
دسته موزیک مارش بالباس های مخصوص رنگین
و سایر دانشجویان سه شهید گردن فراز و غیور
را بدرقه کردند ، بعد به خوابگاه ابدی این
عزیزان که در مرتفع ترین نقطه شهر و مشرف به
دریاچه و محوطه دانشگاه بود رسیدیم . تدفین
یاد اب بهائی انجام گرفت و آن سه شهید ای جمال
محبوب در آن نقطه زیبا آرام گرفتند .

« همه گلگون گفن خفتند و نشکستند پیمانها »

آری در کشتی که از مانیا بسوی مینداناسو
مطرفت عهد بستیم که فیلو پین را با آتش کشیم و چنان
کردیم . شهادت پرویز صادقی ، فرامرز وجدانی ،
و پرویز فروغی و مراسم تشییع و تدفین آنها بزرگترین
تبلین عمومی بود که در ناحیه مراوی سیتی و سراسر
فیلو پین انجام گرفته بود .

داریوش یزدانی

۲۹ می ۷۳

گفتگو بین دو مرد در راه آمدن به است

گفتند : مسعود صدی آمد ما است و برای
یک دیدار کوتاه ، طهران را مهمانست .
برایمان خبر مسرت بخشی بود ، زیرا که صدی
یکی از عزیزترین همکاران بخش نوجوانان بوده
است و خاطر مقالات خوب و پر لطفتش را هنوز
فراموش نکردیم ، میدانستیم که محضرایین
دوست عزیز مهاجر فوق العاده جالب و
آموزنده است و بهمین خاطر تصمیم گرفتیم
ساعتی را با وی بگذرانیم و از خاطرات و تجربیاتش
شما عزیزان را خبر دهیم ، آنچه در زیر میگذرد
ما حاصل گفتگوی چند ساعته ما با این دوست
عزیز است .

آهنگ بدیع

آهنگ بدیع - خوب مسعود جان بگو ببینیم کجا
بودی - چه میکردی ؟

مسعود - من از نیجریه یعنی پر
جمعیت ترین کشور آفریقا که بیش از ۶۰ میلیون
نفر جمعیت دارد ، میآیم . سرزمینی است -
بسیار وسیع ولی امر مبارک در آنجا جوان است .
امر الهی ابتدا از جانب شرق وارد نیجریه شد
و ایادی امرالله جناب بنانی از پیشگامان اشاعه
امردراین خطه بودند (۱۹۵۱) . از اینجهت
در نواحی شرق نیجریه توسعه امر مراتب پیش
از غرب آن بوده است . در سال ۱۹۷۰ محفل
ملی نیجریه تشکیل شد و بطور کلی قدمت امر در
مناطق جنوبی بیش از مناطق شمالی است .
حالا کمی از مناطق جنوبی و شمالی برایتان
بگویم ، این دو منطقه با هم متفاوتند مردمان
جنوب موسوم به یروپ میباشند
که عرب و فعلا " مسیحی اند ، آب و هوایش
بعلمت نزدیکی بفاقیانوس خیلی مرطوب است ،
مردم شمال معمولا " لباسهای بلند نظیر اعراب
بتن میکنند و کلاه های پهن بر سر دارند . این
دسته بیشتر مسلمان و از قبایل هوسوسا
میباشند . هوای شمال بیشتر خشک و مناطق
آن اغلب بوادی مینماید . در شمال بسا
وجود یکه جمعیتی بالغ بر ۳۰ میلیون نفر در آن -
ساکنند ، بیش از دو محفل نداریم .

اما آنچه از خصوصیات آفریقائیان بطور اعم
میتوان گفت اینست که اصولا " مردم آفریقا
تعصب دینی ندارند و این نکته در پیشرفت
امر الهی تأثیر بسزائی دارد .
دیانت اسلام در حدود ۴۰ سال قبل به
نیجریه وارد شد و علت آن جنگهای آفریقا
بوده است ، اطلاعاتشان در خصوص اسلام عمیق
نیست و راجع به ادیان غیر از اسلام و مسیحیت

نیز اطلاعاتی ندارند ، این مردم حقایق
معنوی را براحتی می پذیرند گوئی این حقایق
وسیله قلوبشان کشف میشود .

آهنگ بدیع : گفتید غیر از اسلام و مسیحیت دینی
در آن سرزمین رایج نیست ، آیا کتب دینی در
آنجا موجود است و مطالعه میشود ؟

مسعود - قرآن موجود است ولی چون
بزرگان عربی است ، از درکش عاجزند ، ولی
کتاب انجیل بعلمت ترجمه بزبانهای بومی ،
برای مسیحیان بیشتر قابل درک است .

آهنگ بدیع : در تبلیغ ، بیشتر روی چه
اصولی از دیانت بهائی تأکید میشود ؟

مسعود - اگر در دهکده های راجع
به دیانت بهائی صحبت شود ، بیان مطلب
بسیار ساده و بیشتر در قالب مثال خواهد بود ،
حضرت بهاء الله را بخورشید تعبیر مینمائیم که
عالم تاب است و برای وحدت و اتحاد همه اهل
عالم ظاهر شده اند . مثلا " روحیه خانم در -
خصوص اصل وحدت ادیان میفرمودند : در این
اطاق دیوارهای مختلفی می بینید ، میتوانیست
ادیان را با آنها تشبیه کنید ، مثلا " یک دیوار
دیانت حضرت زرتشت یکی دیانت حضرت موسی
دیگری دیانت حضرت مسیح و چهارمی دیانت
حضرت محمد ، دیانت حضرت بهاء الله چون
مفصلی است که همه این دیوارها را با هم متحد
میکند . بدیهی است در دانشگاه در سطح دیگر
صحبت میشود ، آنچه در آفریقائیان قابل تحسین
است ، کنجکاو و طرح سئوالات مختلف پس از
شنیدن مسائل امری است ، ممکن نیست صحبت
تمام شود و سئوال نکنند ، مثلا " از جمله سئوالاتی
که غالبا " مطرح میکنند ، راجع به دعوت و نیا پیش است

و نیز میگویند آیا شما کشیش دارید ؟ تکلیف کلیسا های مسیحیست ؟ آیا در یانت بهائی هم کلیساهای مجلل وجود دارد ؟ چه در نهایت فقر سعی مینمایند کلیساهای مجللی داشته باشند و حاضر نیستند آنها را به هیچ قیمتی از دست بدهند ، در جواب میگوئیم آنچه از نظر ما مهم است ، الفت و محبت و نفس عبادت است ما طبقه روحانی بفهمود بیان قبلند اریه و معا بد ما مشرق الاذکار نامید میشود که در انحصار بهائیان نیست و هر فرد با هر دینی و اعتقادی میتواند در آن وارد شده و خدای یکتا را بنیاد کند .

آهنگ بدیع: پذیرش برخی از اصول مثلاً -
تساوی حقوق مرد و زن برایشان چگونه است و آیا حساسیتی نسبت بان نشان نمیدهند ؟

مسئله - اینطور که من فهمیدم ما مطور کلی در زندگی قبیلای مرد مقام برتری نسبت بزن دارا میباشد با اینحال در مقایسه با مرد مخاور - زمین زنان افریقائی آزادی بیشتری دارند بهر حال در حین تبلیغ ، اصرار کنیم که بدون آمادگی قبلی اصل تساوی حقوق زن و مرد را مطرح کنیم .

آهنگ بدیع: افراد تازه تصدیق تا چه حد قادرند مستقلاً علم امر را برافرازند ؟

مسئله - البته شکی نیست که در مراحل اولیه احتیاج به راهنمایی و ارشاد مهاجرین دارند ولی این امر بستگی مستقیم با ایمان مقبلین دارد . برخی در ظرف مدت کوتاهی آنچنان پیشرفت کرده اند که باور نکردنی است . آنها مواظبند که دقیقاً "بموجب احکام" در سورات الهی عمل کنند ، مثلاً "در وقت شورشیا فاقات وقت خاصی با مرشورت بسندول

میدارند و با وجود فقر ظاهری ، به امر خیریه و تبرعات اهمیت خاصی میدهند و حتی المقدور کمک میکنند چه میدانند که حضرت ولی محبوب امرا لله تبرعات را به گردش خون در شریان امر تشبیه فرموده اند . روزی یکی از تازه تصدیقان ناظر برنامه جمع آوری تقبلی ها بود بطوریکه هر کس بسهم خود تقبلیش را در ریاضت میریخت با مشاهده این وضع حالتی حاکی از نگرانی نشان داده و گفت ، آیا شما را با ماشین خود میروسانید ؟ وقتیکه مطمئن شد تا محل سکونتش بوسیله اتومبیل من همراهی خواهد شد ، مقداری پول خرید که جهت کرایه اتوبوس در جیب داشت در آورده و با اشتیاق درون پاکت قرار داد . تغییر و تحولی که در روان این پاکدلان پس از اقبال با مر مبارک مشاهده میشود وصف نکردنی است . چه مهتر و برتر از این برای یک مهاجر که با قلبی از محبت و دلبری خالی از هر نوع تعصب آنها را در آغوش بگیرد و با محبت و صمیمیت محضه خود را با احساسات پاکشان جواب میدهند ، مواجه شود .

اولین آثاری که سخت مورد علاقه شان قرار میگردد ، مناجات ها و ادعیه مبارکه است ما باید خیلی چیزها از آنها یاد بگیریم ، روحانیت ، صفای باطن و آنچه در قلبشان است خیلی راحت بیرون میریزند و هنوز تمدن پوچ و ظاهری غریب تأثیر سوئی در روحیاتشان نداشته است .

آهنگ بدیع: یک فرد تازه وارد از نظر زبان با چه مشکلاتی مواجه است ؟

معنود - غالباً يك نوع انگلیسی خاصی موسوم به Peagen تکلم مینمایند که خود انگلیسی ها هم آنرا نمیدانند ولی در سطح دانشگاهی انگلیسی صحیح تکلم میشود .

آهنگ بدیع: کتب امری بجهزبانهای ترجمه شده است ؟

معنود - در نیجریه قبائل مختلفی وجود دارد ولی سه قبیله اهمیت بیشتری دارند این قبایل عبارتند از: قبیله ایبو شرق ، قبیله پروینا در جنوب و - قبیله هاوسا در شمال آثارا امری بزبان این قبایل ترجمه شده است . البته قبل از نقشه منیعه ۹ ساله آثار بزبان این قبائل ترجمه شده و در خاتمه نقشه بزبانهای دیگر نیز ترجمه شده است .

آهنگ بدیع: چگونه امر را فریقا پیشرفت نمود ؟

معنود - جناب اولینگاد در شرق تصدیق کردند و بفریب مهاجرت نمودند و اساس امر را نهادند . عده ای تبلیغ شدند بطوریکه در نقشه ۹ ساله در زمره فاتحین امر حضرت متان در آمدند و از جمله همین افراد بودند که به نیجریه آمدند .

آهنگ بدیع: از وسائل ارتباط جمعی تا چه حد میتوان استفاده کرد ؟

معنود - در شمال هنوز استفاده نمیشود چه امر هنوز نضج نگرفته است ولی در جنوب - خصوصاً بوسیله روزنامه ها امرا اعلام میشود (اغلب مصاحبه هایی که مخبرین با حضرت

روحیه خانم داشته اند در روزنامه ها چاپ و منتشر شده است) . بعلاوه افریقائیان بموسیقی بینهایت علاقمند میباشند ، بیدلیل نیست که سرود های بهائی طرفدار زیاد دارد . احبای جنوب افریقا سرود های بسیار لنوا ساخته اند و از موسیقی استفاده شایان در تبلیغ میشود .

بخاطر دارم در یکی از دهات با جوان تازه - تصدیقی که بیش از یکسال از حیات روحانیست نمیگذشت به صحبت نشستیم ، در موقع ازگشت سرود معروف God Is One (خدایکی است) را با او یاد دادم ، او نیز بسرعت آنرا فرا گرفته ، جوانان را در ور خود جمع نمود و شروع به تمرین نمودند و قرار شد آنرا منتشر نمایند . مطلبی که میتوانم اضافه کنم اینست که حضرت بهاء الله افریقا را به سیاهی چشم تشبیه فرموده اند و علاقهای که نفس ولی امر الله باین مرد داشته اند نیز در همگان مشهود است . حضرت روحیه خانم در سفرهایشان شعاری را که برای اهمیت حیات روحانی افریقا استفاده میکردند (سر نوشت روحانی افریقا) بود میگفتند شما ها که تا این حد از نظر تمدن مادی عقب افتاده اید ، اکنون میتوانید در مدنیّت جدید روحانی سهیم بسزائی داشته باشید چه شما نور دید هاید .

آهنگ بدیع - تأثیر امر در روحیه و شخصیت افریقائیان تا چه حد بود ؟

معنود - مرد می که در زهر بارگران تعصبات نژادی تحقیر شده اند دیانت بهائی بآنها ایمان ، غرور ، غلو طبع و هویت اعطای نموده است و چنین نعمتی را با جمیع زخاتر و زینت های عالم مبادله نمی نمایند . در محل مهاجرتی من يك دكتر و يك خانم بهائی هستند در جلسه

اولی که با سیاهپوستان افریقائی داشتیم ،
برای آنها بسیار دشوار بود که در مقابل محمد و
سفید پوست اظهار عقیدت نمایند ولی در مقابل
محبت بزرگترین شادی بآنها دست میداد و
چیزی نگذشت که اعضا سیاهپوست محفل هم
در مشورت و ابداء آراء و نظرات شرکت جستند و
خود بقدری از این یگانگی مشعوف بودند که
میخواستند سایرین را بیاورند تا یک جلسه محفل را
از نزدیک ببینند . برای مانیزاین بزرگترین
موهبت الهی بود که مورد اعتماد و محبت آنها
قرار بگیریم بطوریکه مسائل خصوصی و خانوادگیشان
را با ما مطرح میکردند .

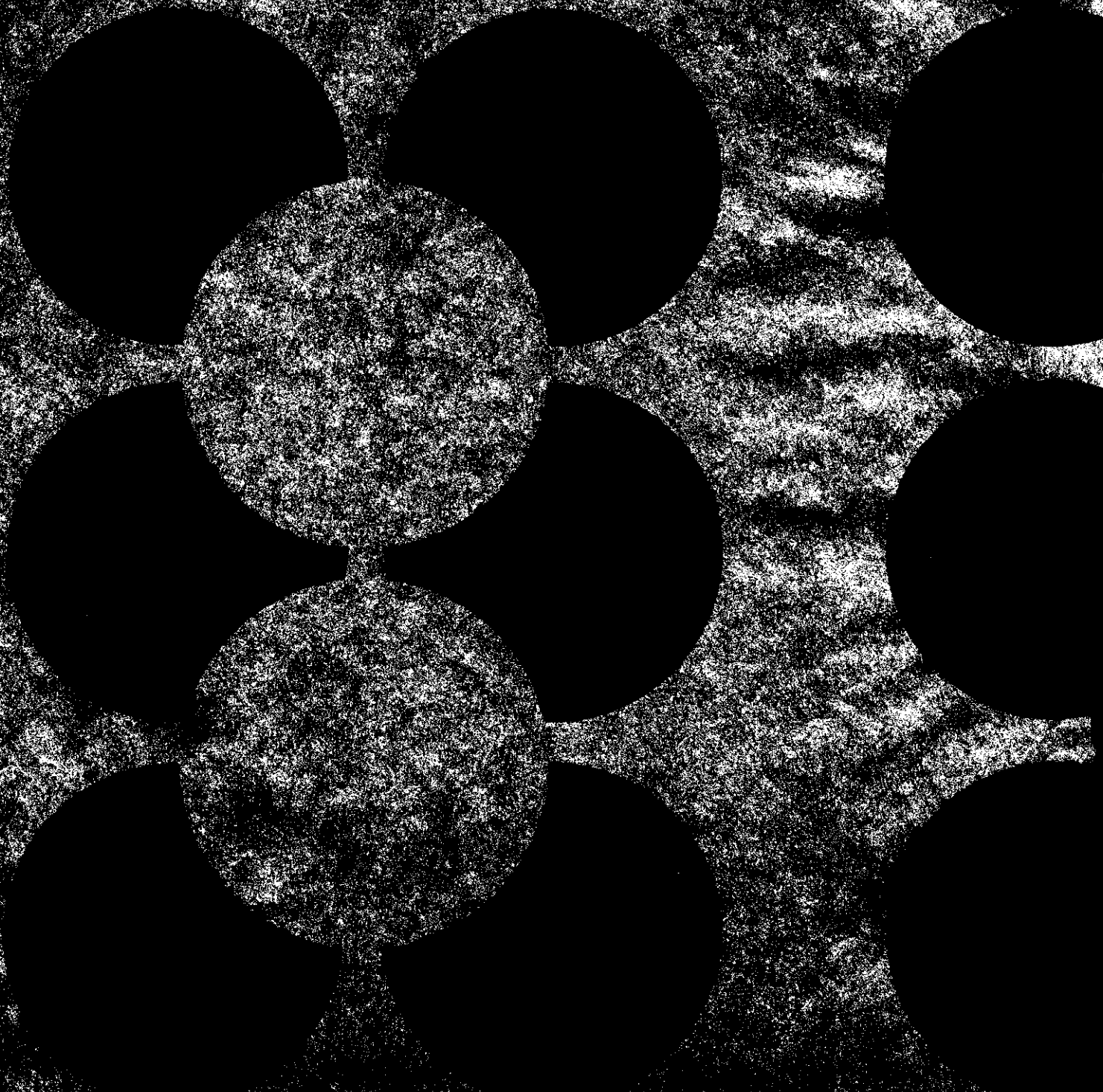
آهنگ بدیع : چه پیامی برای جوانان ما
داریم ؟

مسعود - اینکه واقعا " اگر ما قبول
داریم بهائی هستیم و مؤمن با هستی در راهش
کار کنیم و جانفشانی نمائیم میدان خدمت در -
این قاره بگروسیع است جوانان در اكمال نقشه
نضاله و پیشی گرفتن آن از اهدا فمعینه تأثیر
بسزائی داشتند آیا آنها تا چه میزان مجهز
بوده اند ، اطلاعات و دارائیشان تا چه حد
عوض بود ؟ الا اینکه بفرموده مبارک توشه راهشان
توکل بسود ؟

تنظیم از - سهراب روشن

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header, which is mostly illegible due to the high contrast and graininess of the scan.

Handwritten text below the first line, possibly a subtitle or a line of a list, also mostly illegible.



« اجبا قطعياً نباید هیچ عربی داخل شوند و در امور سیاسته داخله نمایند »
« حضرت عبدالبهاء »

آهنگ بدیع

سال

۲۸

شماره ۹-۱۰

۱۹ شهر القدره الی روم شهر السلطان ۳۰ بیع

آذروردی ۱۳۵۲

فصوص جامعہ بهائی است

فهرست

صفحه

- ۱- اوج مبارک حضرت بهاء الله ۲
- ۲- عالم انسانی محتاج استفاضه از نقشات
روح القدس است - دکتر علیمراد راورد^۷
- ۳- عرفان و عمل - کمال الدین بخت آور ۷
- ۴- محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر
دیانت بهائی ۱۳
- ۵- رجل رشید:
مختصری از شرح حیات امری جناب
میرزا آقاخان قائم مقامی - حزنوش آباری ۱۸
- ۶- اخبار مصطور ۴۰
- ۷- از بیانات حضرت عبید البهاء ۴۲
- ۸- منبع نور و روشنائی (شعر) دکتر توکل عتقا^۷ ۴۳
- ۹- نگین سبز اقیانوس بند - پیروز فضل ۴۴
- ۱۰- نوجوانان ۴۹

بنام آفریننده توانا

سپاس ستایش خداوندی را سراوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی
رهائی داد و بپوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان
برگزید و او را بپوشش دانش و بزرگی آرایش فرمود هر که زنگت خواهشمار از آنگیسته
دل زدود سراوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد .
این پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است خوشار روز
انگه بیاری خداوندیکت از آرایش گیتی و آنچه در اوست رهائی یافت و در سایه خیرت
دانش بیاسود .

آوای هزار دستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان سپید
پس فرمان شد که این بنده پاسخ برخی از پرسش هاللب گشاید و آنچه از رازها که نگارش
آن شاید آشکار نماید در آن نامه پسند نگارش رفته بود که کدام از کیش آوران بر
دیگران برتری دارد در اینجا یگانگی پاک پیدا خداوند کار میفرماید میان پیران اجداد فی
ندیمیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکی است جدائی و برتری میان ایشان
روانه پیامبر است مگو خود را بنام پیران پیشین خوانده پس اگر کسی بنهان این گمشار
پی نبرده بگفته های ناشایسته پردازد دانای بنیاد از گفته او نترسند پدیدار نشود اگر چه

پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک برقرار و گشتار جداگانه پدیدار و در میان
 خردی و بزرگی نمودار ولی نمایش ایشان مانند نمایش مه تابان است چنانچه او هرگاه
 بنمایش جداگانه پدید آید با آنکه همچو گاه او را کاهش نیستی نه پس دانسته شد که این
 نه بیش و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است چه که همه گاه
 خداوند بمانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگشتار و رفتاری که سزاوار آن روز
 بود فرمود. خواست یزدان از پیدایش فرستادگان دو چیز بوده نخستین پادشاهان مردمان
 از تیرگی نادانی و در ستمانی بروشنی دانائی دوم آسایش ایشان و شناختن و دانستن
 راههای آن .

پیمبران چون پزشکانند که پرورش گیتی و کسان آن پرورخته اند تا بدوران گیانگی .
 بیماری بیگانگی را چاره نمایند و در کردار و رفتار پزشک جایی گشتار نه زیرا که او بر کونگی
 کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بغیر از آسمان
 دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای پندار نه
 چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار همچنین پیمبران یزدان همه گاه که جهان را
 بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه شایسته و سزاوار آن روز بود مردم را
 بسوی خداوند گیتا خوانند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنی دانائی راه نمودند .
 پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست کونگی بود .

و آن رهنمایی گمشتگان و آسودگی در ماندگاست .

ای یاران مردمان را آگاهی نه بکشید تا بجلی را جامه آگاهی پوشید و از بند
تیرگی نادانی رهائی بخشید .

باز نگارش رفته بود که گروهی خرد را پیشوا دانسته آنچه ترازوی دانش سنجیدگی
آوردند اگر چه خداوند میانه چرخ خرد را برای مردمان افروخته و مایه رهنمایی ایشان
ساخته ولی بچاکس بی پرورش بجایی نرسد چنانکه بچه شیر خوار اگر پرورش نیابد ناچار
با آنچه سزاوار است نرسد خداوند کار میفرماید هیچ چیز را بی مایه آن هویدا نگردانیم
پس مردم از پرورش ناگزیر است و او را در بلندی و برتری انجامی هویدا نه هر چه شتاب
برتری یابد و هر روز او را روشی جداگانه در خور .

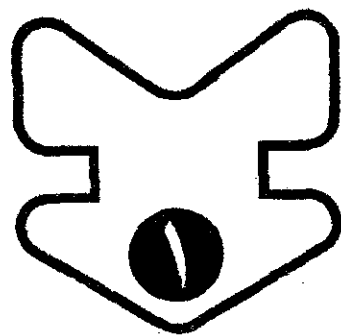
ای خردمندان اگر دانش مردم را اندازه ای هویدا میشد پیروی راسته نواز بود
پس باید کوشش نمود تا برتر از خود را جست و بهر زمان او ز قمار کرد و چون ترازوی دانش
سنجیده شود کسی را جز فرستادگان خداوند این پایگاه بلندند از این سوست که دانشوران
بگفته پیمبران گردیده اند و ایشان را مایه رهائی و رهنمایی مردمان یافته اند زیرا که
دانش آنها را بیش و کمی هویدا نه اگر بنحو ایم در این گفتار سخن گوئیم نامه بستوه آید و خامه
تاب نوشتن نماند اگر در گفتارهای خردمندان بویژه جالینوس دانشور اندیشه نماید
راستی این گفتار آشکار شود .

دیگر در روش آئین داران با یکدیگر نگاه داشته بودند در فرمان تازه می فرماید :
با همه آئین داران به یگانگی و خوشدلی رفتار کنید همیشه فرمانهای یزدانی مردم را بر راه
دوستی و مهربانی خوانده ولی مردمان برخی از آن را پس روی نموده و برخی را بکنار
نهاده اند و بگذار خود پرده ختم از گفتار پروردگاری بهره مانده اند .
از این روست که از گفتارهای یزدانی پنهان مانده و از گوشش بپوش مردم دور شده
اگر دانیان زمین بیدیه بیننده در گفتارهای جهان آفرین بشکند و بپوش و دانش
اندیشه نمایند ناچار پنهان آن پی برده از گفته های پریشان دیگران بگذرند .
دیگر پیش هفتم را خداوند مهربان در سفر مان خود پاسخ فرموده که پارسای آن نیست
بناخواست کسی را در کیش در آوردن روانه راستی از کثی جدا شده پس هر که یزدان
گروید و از دیگران چشم پوشید بر میان پیروی یزدی از گرداهای تیره گی ربانی
یافت در هیچگاه مردمان را بناخواست در آوردن در کیش یزدان روانه ولی
هرگاه آفتاب جهان تاب یزدانی گیتی را روشن فرمود پس از چندی مردمان
فرمانهای یزدی را فراموش نمودند و با آنچه سزاوار نیست رفتار کردند پس اگر
کسی از سپه روان آئین پیبری با ده خورد پدید است که بخواست آن گوهر پاک نبوده
همچنین در همه چیز با سنگرید برخی فرمانهای یزدان را نغمیده اند و بکارهای ناشایسته
پرداخته اند . ای دوستان گفتارهای پیشینان و چگونگی گذشتگان شایسته این روز

فیروزانه . مردمان را بیماری فسه گرفته بکشید تا آنها را بان درمان که ساخته دست
توانائی پزشک یزدانیت رهایی دهید .

باز در چگونگی کیش با نگارش رفته بود خرد مندان گیتی را چون کالبد مردمان دانستند
چنانچه اورا پوشش باید کالبد گیتی را نیز پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان
جامه اوست هر گاه که کند شود بجامه تازه اورا بیا راید چه که همه گاهی را روش
جدگان سزاوار همیشه کیش یزدانی با آنچه شایسته آن روز است بود اوست آشکار .
دیگر در گفته های آئین داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از اینگونه
گفتارهای پیوده دوری جوید آفریننده بکیت مردم را یگان آفریده و اورا بر همه
آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و پیشی و کمی بسته بکشش است هر که بیشتر
کوشد پیشتر رود امید داریم که از زمین دل بیاری ژاله بخشش لاله دانش بروید
و مردم را از تیرگی آرایش بشوید برخی از پرسش ها که در نامه بود زبان خامه پاسبان
آن دوسری نمود چه که امروز شایسته آن نه تازی گوید نه هر دانسته گفته آید
و نه هر گفته ای گاه آن باشد بخواست خداوند هر گاه که شاید بنگارش آن پردازیم .

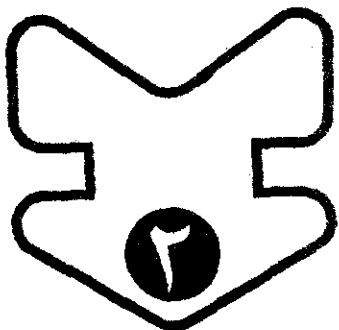
عالم انسانی محتاج استفاضه از نغشات روح القدس است.



دکتر علیمراد - داودی

انسان به روح انسانی ممتاز از موجودات دیگر است. روح انسانی مبداء عقل است و ما عقل را به قوه کاشفه تعریف میکنیم، پس انسان را میتوان موجودی ممتاز دانست که قوه کاشفه دارد. منظور از قوه کاشفه این است که انسان قادر به کشف مجهولات با استناد به معلومات است، یا به عبارت دیگر، انسان میتواند آنچه را که بروی معلوم نیست با اتکا به معلومات

عرفان و عمل



کمال الدین بخت آور

اگرچه ادیان و مذاهب جهان نوع انسان را بعرفان الهی و عمل بتمالیم آسمانی امر و در حقیقت معرفت و اطاعت را لازم و ملزوم هم دانسته اند و لکن در میان فلاسفه و علمای مذہبی پیوسته این بحث جریان داشته است که کدام يك از این دو یعنی عرفان یا عمل مقدم بر دیگری میباشد.

در میان فرق و مذاهب اسلامی گروهی معتقد بوده اند که عرفان بر عمل تقدم ذاتی و شرفی دارد و شخص مومن در رتبه اولی میباید سعی و مجاهدت خود را در مسیر معرفت الهی بکار برد و اول باید بعرفان و ادراک - حقایق روحانی فائز شود. بعقیده آنان طی

۱) عالم انسانی محتاج ...

خود استنساخ کند ، دامنه این استنساخ رارفته رفته وسیع تر سازد ، و بر اثر آن حیات مادی و معنوی خویش را مدام دگرگون نماید و در سیر تکامل و تعالی راهبری کند . در حالی که جانوران دیگر همچنان پای بسته وضع طبیعی خویشند و پیوسته بزرگ حال ساکن و راکند می مانند . او هر دم خویشش را به وضع بدیع درمی آورد و در مراحل متوالی از تجدید و ابتکار پیش می برد . سیر او در این طریق منجر به توقف نمیشود و قدرت او به طی این مسیر انتها نمی پذیرد . در راهی که پایانی برای آن نیست با نیرویی که زوال بر نمی دارد پیش می رود . بدین ترتیب گویی حق آن دارد که از ایمن قدرت بی مثال و لایزال برخوردار باشد و خود را امر فکائات بداند . چون قدرت عقل خود را می آزماید و از این آزمایش پیروز مند و سرافراز بیرون می آید به تدریج به عقل خود مغرور میشود و از این که صاحب چنین قدرتی است احساس فخر و شرف میکند ، و با وجود آن خود را از هر چیز دیگری نیاز می پندارد . عقل را مشکل گشایی توانا می بیند و توانایی آن را محدود به هیچ حدی نمی داند و انصاف باید داد که در شرافت عقل شکی نمیتوان داشت و در فضیلت علم که از آثار عقل است بحثی نمی توان کرد .

اما اگر درست بیندیشد درمی یابد که عقل او این همه آثار را تنها به نیروی خود بدست نیآورده است ، از این همه مجهولات تنها به دست خود پرده برداشته و در راهی چنین دور و دراز تنها به پای خود پیش نرفته است ، بلکه ابتدا نیرویی توانا تر از عقل او خود را نمایان ساخته و پرده ها را به یک سوزدهاست ، درهای بسته را شکوده و منزلهای تازه را باز نموده است ، دست او را گرفته و از این درها

۲) عرفان و عمل

مراحل کمالی معرفت که در اصطلاح حکما قدیم مقامات علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین نامیده میشود ، تنها از طریق تزکیه نفس و ریاضت و کشف و مشاهدت میسر بوده و شخص عارف را نیازی نیست که خود را در قید و بند اجرای احکام ظاهره و عمل و اطاعت از دستورات شرعیه متبذر سازد ، زیرا هدف و منظور از اجرای احکام ظاهره تکامل روح و طهارت نفس و بالاخره تقرب به خداوند است که این مقصود از طریق ریاضت و کشف شهود میسر میشود .

این نظریه در بین اهل تصوف رواجی کامل دارد ، به آری که صنایع متصوفه که خود را اهل طریقت و سایر مذاهب را اهل شریعت میخوانند ، معتقدند که معرفت الهی تنها از طریق دل و قلب میسر بوده و بسیاری از روشها که پیروان سایر مذاهب اتخاذ نموده اند راهی صواب و مقرون بحقیقت نمی باشد . بنابر آنان متشرعین یا اهل شریعت که خود را متبذر با اجرای احکام ظاهره می دانند گرفتار قیل و قال الفاظ و ظواهر کلمات بوده و از درک حقیقت وجودی تعالیم بی خبر و غافل میباشند .

در برابر اهل طریقت ، اهل شریعت قرار دارند که با اجرای احکام کتاب الهی شریعت مقید بوده و معتقدند تنها از طریق وصول به تربیت الهی اجرای احکام ظاهره میباشند بدینکه اگر ادنی تسامحی در این امر خطایر که اطاعت حد و الله است بعمل آید و یا اینکه اجرای احکامی چون صوم و صلوه در بوته نسیان و فراموشی سپرده شود مقصر موقوف درگاه الهی گشته و از درک لقای او در جنت موعود محروم خواهد گردید .

اگر چه چنین اختلاف نظری بین فرق اسلامی بوجود آمده ولی واقعیت این است که

به درون آورده و روبه آن منزلها به راه انداخته است . آن گاه او به نیروی خرد در این راهها به جنبش پرداخته و برای رسیدن بدان منزلها به کوششی برخاسته است . در واقع عقل انسان مایه پیشرفت او در راهی است که به وی نموده اند و تا او قادر به ادراک افقی است که در پیش او گشوده اند . از این رو همواره انتظار آن دارد که چون مرحله ای را به پایان رساند بار دیگر آن دست راهنمای رازگشا را باز یابد تا دوباره پرده ها را به پیک سوزند و راه دیگری در برابر او نمایان سازد . هرگاه او را نبیند ، یا ببیند و نشناسد ، یا غرور و لجاج وی اجازت آن ندهد که سر به فرمان او سپارد و گوهر به سخن او فرا دارد سرگشته و گمراه میشود . عقل او به جای اینکه مایه رستگاری باشد آوارگی میآورد ، و به جای اینکه سودی ببخشد به زیان و خسران گرفتارش میسازد .

این راهنمای رازگشا که در هر دوره ای نگاهی از رخ برمی اندازد و چهره تابناک خود را به پسران آدم نمایان میسازد ، کیست ؟ و نیروئی که از او سر میزند و به عقل انسان می پیوندد تا مایه توانائی آن باشد چیست ؟ وجودی است که در وی طبیعت آدمیت با حقیقت الهیت به هم پیوسته است . معبری است که نور فاعل از مبدأ متعال برای اتصال به عقل انسان در آن به سران آمده است . واسطه ایست که از بند سو به جها بی پایان غیب راه جسته و از سوی دیگر بسوی عالم شهود تجانس یافته است . اگر انسان حیوان باشد نه روح انسانی به وی تعلق گرفته است او انسانی است که روح قدسی از او تشعشع یافته است . اگر انسان را به توه کشف مجهولات تفوق بر سایر موجودات باشد او با قدرت به تجدید حیات عالم بر سایر افراد بنی آدم امتیاز

آثار اسلامی و آیات قران کریم عرفان و عمل را ملازم هم دانسته و یکی را بدون دیگری غیر قابل قبول شمرده است ، بطوریکه هر جا صحبت از ایمان بمیان آمده اعمال صالحه نیز در دنیا آن ذکر گردیده است . از جمله در سوره والعصر میفرمایند : والعصر ان الانسان لفسی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر . یعنی قسم به پروردگای که انسان در خسارتی بزرگ است مگر کسانی که ایمان آورند و اعمال صالحه انجام دهند و مردم را با حقیقت و صبر وصیت نمایند .

در مسیحیت باید گفت که اگر چه تقدم عرفان بر عمل و یا عمل بر عرفان مذهب خاصی را نظیر تصوف اسلامی بوجود نیاورده ولی بطور کلی فرق و مذاهب مسیحی مخصوصاً کلیسای کاتولیک و ارتدکس که هر دو از فرق عمده مسیحیت بشمار میروند سعی کردند که مسیحیان را از تعمق و تفکر در مورد مسائل مذهبی و معرفت فلسفی نسبت به بحثایسق روحانی بر حذر دارند و بخاطر اینکه پولس رسول ، فلاسفه رواقیون و اپیکوریون را تکفیر نموده و آنان را شیطان تسمیه و فلسفه شان را تحریم کرده بود ، لذا آباء کلیسا حتی المقدور مسیحیان را از قیل و قال فلسفی بر حذر نمودند . (۱)

(۱) در زمان قدیم رواقیون شاگردان زنون و اپیکوریون شاگردان اپیکور یا اپیکورس بودند که پولس با آنان در کلیسای یهود مباحثه داشت (اعمال رسولان باب ۱۷) پولس در رساله به کولسیان باب دوم مینویسد ، با خبر باشید که کسی شماران را باید بفلسفه و فکریا ظل . (۲) رساله اول پولس به تسالونیکیان باب پنجم . (۳) انجیل متی باب ۷ .

مستلم دارد . عقل را بی راهنمایی اوکساری بر نیاید و انسان را بی نیازی از وی دست ندهد . تا آریه همین معنی است بیانی که مولی الوری در تبیین تعالیم جمال ایهیسی فرموده است ، و آن اینکه : "عالم انسانی محتاج نفعات روح القدس است ." انسان با روح قدسی به قوت ایمان ارتباط میجوید ، قوت ایمان با توجه و تمسک محفوظ میماند و آنچه این توجه دائم را تعبیر میکند مناسبی است که نام عبادات بر آنها نهاده اند .

عبادت حاکی از احساس احتیاج انسان به نفعات روح قدسی است و مداومت در آن مانع قطع ارتباط وی با مبداء فیض الهی است . ایما به مظهر فیض الهی امری نیست که چون یک بار حاصل آید مدام به قوت خود باقی باشد . بلکه در آن باید با تجدید توجه مایه گیرد و بسا تحکیم تمسک قوام پذیرد . آبی زلال که از سر چشمه‌ای بیرون آید و در جویباری به راه افتد در معرض آن است که در بستر خود به گسل ولای آلوده شود و صفای آن به کدورت تبدیل جوید . ولیکن مادام که اتصال آن به سرچشمه خود محفوظ باشد پیوسته امید میرود که این آلودگیها زدوده شود و صفای اصلی و جلای حقیقی آن باز آید . این اتصال را به هر کوششی که لازم آید محفوظ باید داشت و این رشته آب باریک را با سرچشمه زاینده آن - همواره مربوط باید ساخت تا بیم آن نرود که رفته رفته آلودگی بر آن چیره شود و چنان با خاک و خاشاک بیامیزد که سرانجام دیگر نتوان نام آب بر آن نهاد . حال انسان نیز بدین منوال است ، اگر رشته ارتباط خویش را با مبداء والاتر که مظهر فیض پروردگار است

کلیسا معتقد بود مسیحی واقعی باید بدون تعمق و تحری احکام انجیل را اطاعت نماید و کتاب مقدس را تنها از طریق اعتقاد بردیده قبول نهاده احکامش را بدون چون و چرا اجرا نماید تا قابل دخول در ملکوت پدر باشد زیرا حکمت و علت تعالیم انجیل را غیر از پدر و پسرانسه فرزندش عیسی مسیح شخص دیگری درک نتواند نمود . در صورتیکه در بسیاری از آیات انجیل آمده است که مسیح در تعالیم شفاهی خود شاگردانش را به تحقیق و تحری حقایق امرواز اطاعت کورکورانه علما و فریسیان نهی فرمود .

پولس گفت همه چیز را تحقیق کنید و به آنچه نیکو است متمسک باشید (۲) ، و مسیح فرمود بطلبید که خواهید یافت ، بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد (۳) .

در قرون وسطی دوری و وحشت آباء کلیسا از اندیشه های علمی و مکاتیب فلسفی و احتراز آنان از تعمق و تفکر درباره مسائل الهی و مذهبی سبب ایجاد یکنوع قشریت و انجماد فکری شدید گردید و بتدریج شیار و فاصله عمیقی میان مدارس علمی و کلیسا بوجود آورد و بالاخره به تعارض و تفایر میان علم و دین منتهی گشت .

شارع مقدس بهائی برای جلوگیری از چنین اختلافاتی که در گذشته وجود داشته است اولین موضوع کتاب مستطاب اقدس را که ام الکتاب عالم بهائی است ، همین مسئله یعنی تالار معنوی عرفان و عمل قرار داده و نظر اهل بهاء را با اهمیت و ضرورت معرفت و خدمت تواءم معطوف داشته اند ، چنانچه میفرمایند :

" ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الذی كان مقام نفسه في عالم الامر و الخلق " . یعنی اولین چیزیکه بر بندگان خداوند فرض و واجب شده است شناسائی

بشکند و قدرت عقل را با قوت ایمان متبرک سازد به تدریج آثار انسانیت در وی روبه زوال میرود و عقل خود وسیله ای برای فساد و ضلال او در راه ناپیدا کردن زندگی این جهان میشود . اما اگر ایمان خود را که پیک بار حاصل شده است با عبادت خدای متعال و تمسک به الطاف ربانی الجلال و توجه به درگاه غنی لایزال تقویت نکند ایمان او بسا اینکه شاید در بدایت حال از قوتی بسیار برخوردار بوده است در سر اشیب می افتد تا آنجا که چون به خود باز آید از گمراهی و سرکشگی خویشتن به تعجب و تحیر دچاری می آید . در چنین موقعی است که غرور نابخرد خود را زشت می شمارد و از این همه کبر و ناز که به عقل قاصر خود داشت سرافکنده و شرمسار میشود . باید دعا کرد که آنان که عقل جزئی خود را کافی می شمارند و با وجود آن از هر عامل مدد بخش دیگری استغناء می جویند و ایمان را خاص ضعیفان ناسمی پندارند و عبادت را در شان خود نمی دانند اندکی زودتر به خود باز آیند و احتیاج خویش را به استفاضه از روح قدسی و ارتباط با مظهر فیض الهی به چشم دل باز بینند و به زبان حال باز گویند :

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن
 ظلمات است بتسرس از خطر گمراهی

مشرق وحی و مطلع امر اوست همانکه در حکم خداوند است در عالم امر و خلق .

جمال قدم پیر از بیان اهمیت و وجوب عرفان الهی و شناسائی مآهرا و ضرورت عقل و اطاعت که در حقیقت ثمره ایمان محسوب میشود اشاره فرموده و در دنباله آیه مزبور چنین میفرماید :
 " انما افزتم بهذا المقام الاسنى والا فحق الاعلى
 ینبغى لکل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود
 لانهما معا لا یقبل احدهما دون الاخر " .

یعنی زمانیکه فائز شدید بدین مقام روشن و افق بلند (عرفان) سزاوار است برای هر نفسی که اطاعت نماید آنچه را که امر شده است به اواز جانب مقصود عالمیان ، بجهت آنکه آند و باهم اند و یکی بدون دیگری مقبول نمیشد ، ایضا در در لوحی میفرمایند : اول الامر عرفان الله و اخره هو التمسک بما نزل من سماء منشیة المہیمنه علی من فی السموات والارضین (۱) . ایضا در لؤلؤ تجلیات چنین میفرمایند : تجلی اول از آفتاب حقیقت اشراق نمود معرفت حق جل جلاله بوده و معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر معرفت اسم اعظم ، اوست مکلم طور که بر عرش شهور ساکن و مستویست و اوست غیب مکنون و سر مخزون ، کتب قبل و بعد الهی بذکرش مزین و به شنایش ناطق به نصب علم العلم فی العالم و ارتفعت رایة التوحید بین الامم لقا الله حاصل نشود مگر بلقا او ، با و ظاهر شد آنچه که ازل الازل مستور و پنهان بوده اندکم به بالحق و نطق بکلمة الصعق بها من فی السموات والارض الامن شاء الله ایمان بالله و عرفان او تمام

(۱) اول امر عرفان الهی است و پیر از آن -
 تمسک بآنچه نازل شده است از آسمان مشیت الهی که محیط است بر آسمانها و زمینها .

۲ عرفان و عمل

نشود مگر بتدقیق آنچه از او آهرشده و همچنین عمل بآنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته .

اکنون با توجه بنصوص مبارکه فوق بخوبی معلوم میشود که در امر بهائی عرفان بدون اطاعت و اطاعت بدون معرفت مقبول درگاه حضرت احدیت نیست لذا هر فرد مؤمن و معتقد باید قبل از قیام بخد مت و اطاعت به تحقیق و مجاهدت پرداخته و بشناسائی حقایق روحانی و مظهر امر الهی فائز گردد و پس از وصول بمقام عرفان و حصول برتبه تقلید و اطمینان با اطاعت و انقیاد احکام و حدود الهیه پردازد ، بعبارۀ دیگر فرد بهائی بفرموده جمال قدم که میفرمایند : انظر بعینک لا بعین العیاد (۱) ، باید با چشم بینا و گوش شنوا و قلب لطیف و دل پاک و فارغ از تعصبات به تحری و تجسس پردازد و همانطور که فرموده اند اغتمسوا فی بحریانی (۲) در دریای بیانات الهیه تعمق نماید تا بجواهر و حقایقی که در کمون آثار الهی مکنون و مستور است آگاهی حاصل کند ، متحررین حقیقت در سبیل تحرر و تحقیق باید از هر گونه تقلید و اطاعت کورکورانه که در میان ملل و اقوام قبل متداول بوده است اجتناب ورزیده و حقایق را با بیطرفی کامل و با روحی آزاد از هر تعصب جستجو کند و پس از حصول بمقام بلند و روشن عرفان و کسب معرفت به اطاعت از احکام و تعالیم الهیه قیام نماید .

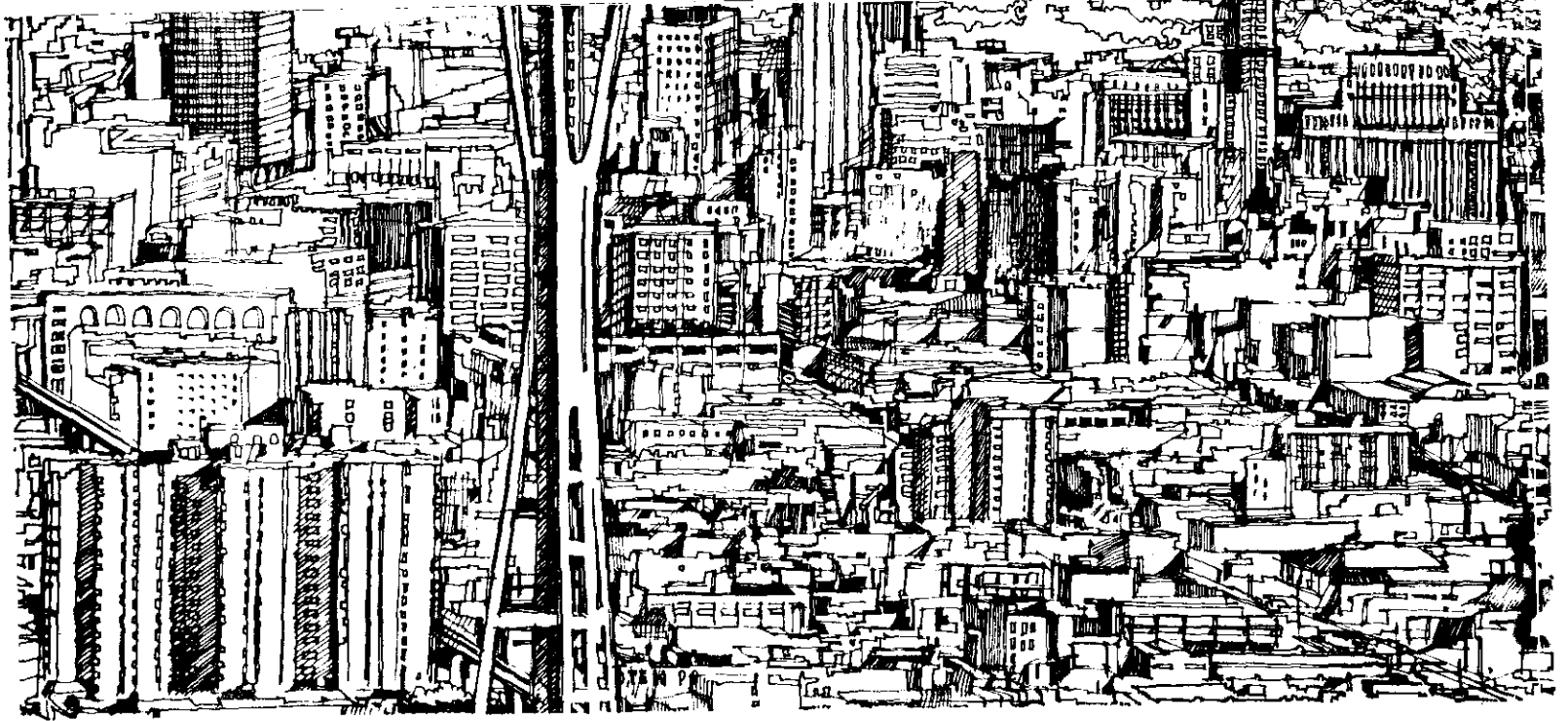
فلاسفه و حکمای الهی نیز معتقدند که چون روح انسانی را دو جنبه نظری و عملی موجود میباشد پس نفس ناطقه را نیز دو نوع تکامل ضروری بوده و انسان باید از دو جنبه نظری و عملی کمال و ترقی حاصل نماید .

۳ عرفان و عمل

جنبه اولای این تکامل عبارت از سیر کمالی روح در (قوه نظری) نفس ناطقه است که در اصطلاح ادیان آنرا ایمان و عرفان نامند ، بعبارت دیگر عرفان و معرفت عبارت از فضائل و کمالاتی است که روح در نتیجه آگاهی بحقایق روحانی و ادراک اسرار و رموز کتب مقدسه حاصل مینماید و بدین وسیله از لحاظ جنبه نظری و عملی ترقی یافته و بحریم مسائل معنوی که آنرا حکمت الهی یا فلسفه اولی نامند راه می یابد . واضح است چون هر ادراک و معرفتی برای انسان کمال و فضیلتی محسوب میشود آنانکه در مدت حیات بچنین آگاهی و شناسائی فائز نمی شوند و فاقد احساس معنوی و ادراک حقایق روحانی میباشند ولو اینکه اعمال صالح انجام دهند از نظر نفس ناطقه (قوه نظری) ضعیف و ناتوان و صغیر و نابالغ اند ، بعبارت دیگر چنین افرادی هر چند در جنبه عملی روح توانگری دارند ولی از لحاظ اینکه نسبت بحقایق روحانی معرفتی نیافته اند فقیر و مستمند و ناقص و نابالغ محسوب میگردند ، مانند مرغی که در یک بال قدرت یافته و نیرومند گشته ولی در بال دیگر ضعیف و ناتوان است ، واضح است چنین مرغی را هرگز قدرت و توانائی اوج و پرواز بمقامات عالییه نخواهد بود ، پس کمال واقعی انسان که ادیان الهیه عموماً و دیانت مقدس بهائی خصوصاً تعلیم فرموده اند ، منوط به آنست که از جمیع جهات کامل گردد ، یعنی هم از جنبه نظری که عرفان و ایمان است و هم از لحاظ عملی که اطاعت و خدمت است ، در این صورت است که انسان کمال واقعی حاصل خواهد نمود . لانهما معاً لا یقبل احد همدون الاخر .

(۳) شناور شوید در دریای بیانات من .

(۱) نظر کن با چشم خود نه با چشم دیگران .



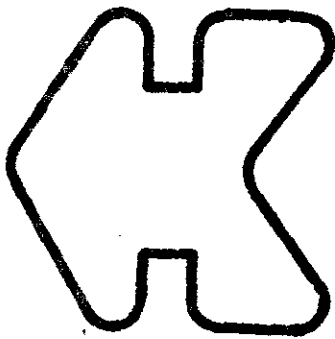
محیط زیست و ارزش های انسانی از نظر دیانت بهائی

مقدمه

کنفرانس بین المللی "محیط زیست انسانی" که اولین اجلاس آن در استکهلم، پایتخت سوئد برگزار شد بلحاظ همبستگی مستقیم موضوع کنفرانس با سرنوشت بشریت بی اندازه مورد توجه جهانیان قرار گرفت.

در این کنفرانس، ۱۵۰ نفر بعنوان نمایندگان دول عضو سازمان ملل متحد و ۶۰۰ نفر بعنوان ناظر، طبق دعوت رسمی دبیرخانه سازمان، شرکت کرده بودند.

از جانب جامعه جهانی بهائی جنابان دکتر ارتور لئون داهل
Dr. Arthur Leon Dahl
و دکتر تورلیف اینگه لوگ،
Dr. Torlif Ingelög



که اولی از امرینا و متخصص در گیاهان دریائی و دومی عضو مدفل روحانی ملی بهائیان سوئد و متخصص در جنگلداری هستند ، شرکت کردند .

" محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر دیانت بهائی " عنوان جزوه است که از طرف نمایندگان جامعه جهانی بهائی بین کلیه شرکت کنندگان در کنفرانس توزیع شد .

مطالب این جزوه و سخنران جنابان دکتر داهل و دکتر اینگه لوگ تاثير مهمی بر کنفرانس بجای گذاشت و موجب شد که در توصیه های کنفرانس بر آن اساس اصلاحاتی صورت گیرد .

با آنکه از تاریخ کنفرانس سوئد مدتی گذشته ، ولی بقول جناب دکتر ویکتور آراجو ، نماینده جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل متحد چون سازمان ملل متحد توجه خاصی به مسئله محیط زیست میذول میدارد و کنفرانس استکهلم فقط نقطه شروع بوده است بنابراین جوامع بهائی میتوانند از مطالب این جزوه ، در زمین های که بمناسبت روز سازمان ملل متحد یا حقوق بشر و موقعیتهای دیگر تشویق میشود و از محیط زیست صحبتی بمان میآید بتکرار استفاده نمایند ، زیرا نظریات دیانت بهائی راهی به اشکالات محیط زیست مربوط میشود بطور کلی مطرح نموده است .

ا . ب

در دوره های سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت ولی بکلی ائتلاف من علی الارض غیر قابل (حصول) (۱) زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان قطعات خسته عالم ارتباط و اتصال معدوم بلکه در بین اسم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معسر . لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار متنوع و محال . اما حال و وسائل اتصال بسیار و فی الحقیقه قطعات خسته عالم حکم یک قطعه یافته و از برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر بتسمیکه هر نفسی بواسطه نشریات ، متدر بر اطلاع احوال و ادیان و افکار جمیع مملکت و مدین همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و مدن و قری محتاج یکدیگر . و از برای هیچ یک استفنای از دیگری نه زیرا روابط سیاسیه بین کل موجود و ارتباط تجارت و صنعت و زراعت و معارف در نهایت محکم مشهود لهذا اتفاق کل و اتحاد عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انوار عالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیتهی دیگر دارد اینست که ملاحظه مینمائی در هر روزی معجز جدیدی مینماید و عاقبت در انجمن عالم شمعیهای روشنی برافروزد . (مکاتیب عبدالبهاء)

(۱) در نسخه چاپی مکاتیب جلد اول این کلمه دیده نشد ولی در ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله از مکاتیب معادل آن وجود دارد . ا . ب

محیط زیست و ارزش های

انسانی

از نظر

دیانت پرستی

● فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من
علی الارض اهل آن .

* حضرت بهاء الله *

● انه یصیر مبداء الفساد فی تجاوزه کما کان
مبداء الاصلاح فی اعتداله .

* حضرت بهاء الله *

● بیماری اصلی

آثار و شواهد خارجی بیماری محیط
کنونی نباید ماهیت و علت اصلی آنرا از نظر دور
بدارده در تجزیه و تحلیل هائی که از مسئله
محیط زیست انسانی بعمل آمده ریشه مشکلاتی
که جهان امروز با آن روبروست نشان داده نشده
و ناتوانی نهاد های اجتماعی عالم و نظام
ارزشهای مبتنی بر آن نسبت به تأمین نیازهای
جدید انسان بیان نگردیده است .

بشر مناسبات تازه ای با محیط طبیعی و
هم بانوع خویش برقرار کرده است . دگرگونی
عمیق محیط مادی که در این قرن بعد علم
و تکنولوژی حاصل گردیده ، از طرفی به بشر
اجازه داده است تا نیروهای طبیعی را مهار
ساخته و موانع مادی را که در راه وحدت جهان
وجود دارد از میان بردارد ، و از طرف دیگر
همین تحول و دگرگونی روابط اجتماعی معضل
و پیچیده ای را موجب گردیده است .

پس ناگزیریکی از دوره را باید انتخاب
کرد ؛ بازگشت و تنزل به سطح ساده ای از فن

و تکنولوژی یا قبول و انجام تمامی آنچه که برای متحقق ساختن وحدت جهان لازم است .

براز رسول به هدف اخیر و بعبارتی دیگر مدنیتی جهانی ، برماست که جامعه‌هایمان و ارزشهای آنها از نو بسازیم .

با علم باینکه عناصر اصلی سیستم محیط زیست بزرگ دیگر اثر متقابل دارند و تغییر این اثر در سایر اجزای اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی نیز بحشم میخورد ، میتوان دریافت کسسه «مبستگی حیات در کره» ارزش محتاج به آنچنان اقدام بیکباردهای است که ماهنوز به آن حد نرسیده ایم . بنظر میرسد که راه حل‌های پنجانبه تنها مشکلات را دیرپا تر خواهد کرد با این وجه ما در انتخاب نظامی جدید و عملی از ارزشها برای جهان مردمیم در حالیکه تا وحدت در اساس — وحدت ارزشهای انسان حاصل نشود ، مشکلات اجتماعی خواه ساده خواه پیچیده ، آینه‌دل باقی خواهد ماند .

● اساس ارزشهای انسانی

جای مشکفتی است که در جستجوی راه حل برای مسائل جاری جهان ، از جمله محیط زیست ، دین که عادتاً " وسیعترین قلمرو تجربیات بشری در زمینه ارزشهای انسانی و معترف هدف و مقصد اوست بندرت مورد توجه قرار گرفته ، یا اینحال دیانت به مفهوم وسیع آن هرگز راکد نبوده است .

پیمبران و نهضت‌های جدید در طول تاریخ بشریت با هم در پیوسته و آدمی را به مجاری اجتماعی و فرهنگی نوی رهنمون شده اند .

بخموص اذیان عمده در فراهم آوردن و تجهیز عناصر مثبتت بگرد هم و تبدیل آنها به یک نیروی همبسته اجتماعی با ارزشهای مشترک ، حداقل برای مدتی از زمان ، توفیق یافته‌اند .

نیاز زمان ما نیز همین است . فندان تفاهم و توافق مردم در اساس یعنی اهداف و مقاصد ، تلاشها را برای یافتن راه حل‌های جامع‌پایدار در مورد مسائل مهم جهانی ، خواه مسائل محیط زیست خواه مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ، عقیم گذارده است .

سر نوشت بشر بیش از یکصد سال پیش توسط حضرت بهاء‌الله ، بیت ایرانی سرگسون مسجون و شارع دیانت بهائی ، پیش بینی شد . آثار قلبی آنحضرت ، که باعتقاد بهائیان من عندالله و دارای قدرت و نفاذ الهی است ، راه حصول تفاهم و استقرار نظم جهانی را که منجر به دگرگونی عالم و وحدت جامعه انسانی خواهد گردید ، به بشریت ارائه فرمود .

بسیاری از تعالیمی که توسط حضرت بهاء‌الله تشریح گردیده بمنزله راه حل فوری برای مشکلات محیط زیست بشمار میآید . در حقیقت ریشه خیلی از مشکلات کنونی جهان را میتوان در کوتاهی ما از توجه به تعالیم روحانی و اخلاقی حضرت بهاء‌الله و عمل به اصول اجتماعی که وسیله آنحضرت مقرر گردیده ، جستجو کرد . تعالیم و اصولی که شمه ای از آنها زیلاً ملاحظه خواهد گردید .

عقاید دیانت بهائشی مربوط به محیط زیست

● مدنیتی دائم الاتساع برای اهل عالم ،

مستلزم بازشناسی کیفیت حیات با توجه به ارزشهای معنوی آن .

● توافق علم و دین چه در زمینه ارزشهای مادی و چه معنوی ، ارزشهایی که بانیاذهای کمال گرای انسان مربوط میشود .

● وحدت عالم انسانی ، مستلزم شناخت برادری جمیع افراد بشرو ترک تعصبات نژادی و مذهبی و طبقاتی و جنسی و ملی .

● وحدت در کثرت ، یا قبول تفاوت بین افراد و اجتماعات بمنوا یک وجه امتیاز و تفریق و مساز کردن مسئولیتهای فردی با مسئولیتهای اجتماعی .

● نظم جهانی ، شامل یک حکومت جهانی بنمایندهای جمیع ملل و اقوام ، دارای قدرت لازم برای حفظ صلح عمومی و رهبری جامعه جهانی .

● اقتصاد جهانی ، متضمن بکار گرفتن منابع بنفع عام بشر و احیاء منابع قابل استفاده .

● عدالت اجتماعی ، متکفل استقرار حقوق و امتیازات مساوی برای همه افراد بشرو تعهد هر فرد در برابر هممنوع خود برعایت رفاه و آسایش او .

● تعلیم و تربیت عمومی ، بخاطر رسیدن به تازهمی جهانی مبتنی بر تخری حقیقت و احساس مسئولیت مشترک در خانواده انسان .

● اعتدال در جمیع شئون منجمله گسترش تمدن مادی .

همینقدر که این اصول بمردم جهان آموخته شد و در زندگی روزمره ایشان مورد عمل قرار گرفت عدم تعادل محیط زیست انسانی تخفیف خواهد یافت .

هر چند این الگو در عین سادگی جنبه جهانی دارد ، معیذا بر حسب احتیاجات محلی و شرائط اقلیمی و خصوصیات جمعیتی قابل انطباق و اجراست .

هم اکنون جامعه جهانی بهائی که در بیش از پنجاه هزار (۱) نقطه از کسره ارض مستقر شده و از نژادها و طبقات و معتقدات و فرهنگهای متفاوت ترکیب یافته ، در تلاش است تا چنین تحول اساسی را در ارزشهای انسانی و تفاهات او بوجود آورد . در حقیقت امروزه بهائیان قابلیت اجرا و تحقق پذیری این نوایا را عملاً نشان میدهند .

از آنجا که تعالیم حضرت بهاء الله زندگی مردم کلیه نقاط عالم را تغییر میدهد و انسانها را ، خواه متعلق به مناطق در حال توسعه و خواه متعلق به مناطق توسعه یافته ، در راه خدمت به نوع خود متحد میسازد ، جوامع بهائی نیز سهم مثبت و مؤثری در راه ایجاد جهانی متحد و محیط زیستی مقرون به عدالت و کمال ایفاء میکنند .

(۱) این رقم اکنون به حدود شصت هزار رسیده است . ا . ب

رجل رشید...

مختصری از شرح
حیات امیری جناب
میرزا آقاخان
قائم مقامی
اعلیٰ اللہ مقامہ

چون آفتاب ملاء اعلیٰ و نیر افق کبریا از
عالم بالا برسطح غیرا و جهان ادنی پرتو
موهبت و عنایت مبذول داشت عالم خاک را
تایناک و رشک مرکز افلاک نمود و ذرات و جود
و حقائق عالم غیب و شهود را باهتر از آورد و روح
جدید درکالبد افسرده و ماء یوس آفاق و انفس
بد صید و ضمائر و سرائر صافیه لطیفه مستعدہ
را بانوار کمالات الہیہ و صفات عالیہ ایمانیہ
بپاراست و ذرات وجود نفوس جلیله و ذوات معد^{سه}
شریفه فی را از تابش حرارت و بخشش نورانیت
و افزایش قوت و قدرت خود بجنبش و حرکت آورد
و از قوه نافذہ و تائیدات خفیه و تائیدات باهر
کامله بریاض قلوب و حدائق وجود، رجال عظیم
الشانہ را سبز و خرم نمود و بانواع گل و ریاحین
معرفت و ازهار و اثمار فضل و مکرمت مزین فرمود
و از جمله نفوس مهمه عظیمه و اشخاص شخیصه
کریمه که در اثر این انوار الہیہ و مواهب سماویہ



باوج عزت و سعادت ابدیه نائل گردید و از پرتو این نیر اعظم و جلوه اظهاراتمباعلی المقام رسید و دارائی و ثروت و تجملات و شئونات عالم ملک از ملکوت عزت باز نشناخت و سطوت و قدرت ظاهره از خدمت بمعتبه الهیه و عبودیت درگاه رب البریه محروم نشاخت و تا آخر حیات چون نجم درّی از افق ایمان و ایقان و ثبوت و رسوخ و تمسک بعهد و پیمان بدرخشید و نوربخشید جناب میرزا آقاخان قائم مقامی ، افاض اللہ علی جدثه و اهل الرحمتہ و انزل علی مرقدہ طبقات النور من سما الفضل و العنايه ، بود . هر چند برای تحریر و نگارش شرح حیات و اخلاق آن نخبه دوران برگزیده حضرت رحمان ، قلمی توانا و نقاد و فکری عمیق و وقاد و نویسنده کامل و ادانا لازم و فرصت و مجال و حواس جمع و فراغت بال لازم این کار که هیچیک برای این عبد ضعیف میسر و فراهم نیست ، و لکن بمقاد کریمه " ما لایدرک کله لایترک کله " برحسب وظایف و وجدانی و تقاضای نجل جلیل سلیل رشید آن راحل کریم ، جناب منوهرخان قائم مقامی مختصری از اطلاعات و خاطرات و مشاهدات خود را در این اوراق مینگارد زیرا از سنه هزار و دویست و نود و سه شمسی هجری تا دم آخر حیات که قریب چهل سال میشود با آنحضرت تماس داشته و از فیض بیانات حکیمانه و مرقومات کریمانه ایشان محظوظ و مستفیض میشدم یعنی هر وقت در طهران یا اراک بودم اغلب اوقات فیض حضورشان را درک مینمودم و در مواقع مسافرت هم در هر شهر و قریه و قصبهئی که بودم کمتر هفتهئی میگذشت که یکی دو دست خطشان نرسد و بصر و بصیرت را منور نسازد راز میگویند و درها می سفتند ، مرقوماتشان هر یک در مقام خود بدع بود و واقعا " حالت تنبیه و

تذکر و تبصر در امور می بخشود و بر اطلاعات و معلومات انسان بر امور مادی و معنوی و اسرار شئون زندگی میافزود و نقایق را کشف و حقائق را آشکار مینماید که از انظار و افکار اغلبی از نفوس مستور بود و حکمت و بصیرت میآموخت که عقل و فکر را قوت و نشاط و جان و روان را بهجت و انبساط می بخشود .

باری اسم شریف ایشان میرزا آقاخان مشهور به قائم مقامی ، ابن مرحوم میرزا بهلول خان ، ابن مرحوم میرزا محمد وزیر ابن مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صد اعظم دوره محمد شاه قاجار و از سادات صحیح النسب و الاتبار بود و در وصف همین میرزا ابوالقاسم قائم مقام است که لسان عنایت در لوح مبارک کلمات فردوسیه میفرماید ، قوله جل جلاله : " از حضرت محمد شاه مع علو مقام و امر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء " سید مدینه تدبیر و انشاء ، مقصود میرزا ابوالقاسم قائم مقام است ، و حضرت عبدالیهبها روح الوجود لحدود الفدا راجع بدان امیر جلیل از جمله میفرماید : " آقا میرزا ابوالقاسم قائم مقام اول شخص ایران بود ، بسیار با کفایت همین بسراست که میان هفتاد پسر که فتحعلی شاه داشت قائم مقام کاری کرد که ولایت عهد را از همه پسر ها منع کرد و بمحمد شاه که نبیره اش بود داد . الفرر قائم مقام نفوذ تمام داشت و چون ارکان دولت و نوکرهای درخانه دست و پایشان بسته بود و جرأت نداشتند دخل کنند . مثلاً " قائم مقام یکنفر از اجزای مخصوص را میدید ، تحقیق در لباسهای او میکرد و حسا میکرد که هزار تومان لباسهای اوست ، تحقیق در موجب او میکرد ششصد تومان موجب داشت

میگفت کسی که ششصد تومان مواجب دارد چگونه هزار تومان لباس تمام میکند اینها از کجا پیدا میشود . باری این گونه دقتها داشت باطنا" اجزا خوششان نبود . با حاجی میرزا آقاسی سازش کردند که باید برضد قائم مقام اقدامات کرد ، بمحمد شاه گفتند که نفوذ میرزا ابوالقاسم طوری است که اگر بخواهد درد و ساعت میتواند اخلال کند در بساط سلطنت چنانچه سلطنت را از عموهای شما منع کرد از شما هم میتواند منع کند و کسیکه اینقدر صاحب نفوذ است برای سلطنت مضر است ، این بود که محمد شاه او را کشت ، و بسیار کار بدی کرد اگر نکتته بسود الان ایران بهترین ممالک بود .

و در مورد دیگر میفرمایند : " حاجی میرزا آقاسی نهایت عداوت را بمرحوم میرزا (۱) - داشت زیرا ایشان را رفیق قائم مقام مرحوم و رقیب خویش میدانست زیرا با مرحوم قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) نهایت الفت و محبت را داشتند این مسئله نیز سبب بغض و عداوت شده بسود" و جناب میرزا علی اکبر برار شهید حکایت میکرد وقتی که با جناب قائم مقامی مشرف بودیم یک روز حضرت عبدالبهاء فرمودند : وقتی اتفاق افتاد که وزیر من باب دشمنی مرحوم میرزا عباس را متهم بخیانت نمودند و بزعم خود از روی - دفاتر و اوراق مربوطه مبلغ کزافی که بالغ بر چندین ده هزار تومان بود باقی دار کردند مرحوم قائم مقام خبردار شد در غیاب و بسودون اطلاع مرحوم میرزا بد فاطر مراده و رسیدگی نمود و رفع اتهام فرمود و براءت و صحت عمل ایشان را واضح و بضرعین از وزرا اثبات نمود و با وجود چنین مسامحت و خدمتی ابدی" بروی مرحوم میرزا نیاورد و مسئله را از ایشان مکتوم داشت .

بالجمله جناب میرزا آقاخان قائم مقامی سلیل جلیل و حفید رشید مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و بزرگی و جلالت و علو مقام و خلوص نیت و کفایت و درایت و تدبیر و لیاقت و حسن انشاء و کتابت و ابتکار در تخریر و مراسله و حمایت از حق و عدالت را بنحو اکمل و اتم از جد بزرگوار خود ارث سپرد و بعلاوه در صفت کرم وجود و بذل موجود و دستگیری ضعفا و افتادگان و اعانت بفقرا و درماندگان معسرف خواص و عوام بود . باری این وجود زیجود ایام کودکی و صباوت را با والد ماجد خود مرحوم میرزا بهلول خان در قریه در مهن که در سه چهار فرسخی سمت شمال غربی سلطان آباد عراق (اراک) واقع است بسر میبرد و آزاد و آقازاده منش و ارباب وار و حاکم و مسلط بر اهالی حتی بر افراد عاقله ، از جوانان فامیل و عموزاد همسا و غیره ها زندگانی مینمود و از امثال و اقربان کسی را جرئت و یارای مقاومت یا او نبود ، و سواد فارسی و عربی و ادبیات و خط نویسی را نزد معلم محلی تحصیل نمود و در این فنون و صنعت نقاشی براعت و مهارت یافت و سرآمد دیگران گردید . میفرمود : جوان بودم که مبلغ امر الهی مرحوم آقا سید اسد الله قمی بقصد تبلیغ بمحل ما آمد ، چون پدرم وسیع المشرب بود و با هر فرقه و مذهبی آزادانه معاشرت مینمود و از هیچ گروهی اجتناب نداشت مرحوم آقا سید اسد الله بمنزل ما وارد شد ، من خیلی جوان و مغرور و متعصب و شرور بودم ، شنیدم که مهمان ما بابی است ، بهیجان آمدم و برای درک صواب در صد قتل او برآمدم و تفنگها حاضر و آماده کردم ، وقتی که خواستم نیتم را عملی کنم آقا سید اسد الله فهمید و فرمود مگر شما

(۱) منصف از مرحوم میرزا پدربزرگوار جمال آقا سید الهی جل سلطانه جناب میرزا عباس وزیر نوری است .

نخوانده آید که جد بزرگوارتان میفرماید: اکرم
الضیف ولو كان كافراً، الحمد لله شما که جوان
عاقل و عالمی هستید، خلاصه یامن خیلی سی
مهربانی نمود و کم کم مرارام و آرام کرد و بسا
کمال مهارت و هوشیاری از من رفع استیحا ش
نمود و کلمه الله را بر من و عموزادهام حبیب الله
خان احتشام نظام القافر نمود و هدایتان نمود
من دل باخته امراله و علاقه مند با قاسم
اسدالله شدم و خود را سبق خوان اودانستم.
باری قائم مقامی از ده بشهراراک آمد
و اقامت گزید و با امتحان افتاد و از حیث امور
مادی دچار زحمت و پیریشانی گردید بطوریکه
چندی را بصنعت نقاشی و یاکارهای ضعیف
دیگر در اراک و بروجرد امرار معاش مینمود و بسا
عسرت و سختی معیشت میفرمود و لکن بسیار نظر
بلند و مستغنی الطبع و بی اعتنا باغنیا بسود
جناب شهید مجید آقامیرزا علی اکبر میفرمود: در
بحبوحه تنگدستی و سختی بعضی از نفسوس
خیر خواستند مساعدتی بایشان بنمایند، پنجاه
تومان از بین خود جمع کردند و تقدیم ایشان
نمودند ولی ایشان قبول نفرمودند و وجه را پس
فرستادند و بنهایت عسرت و قناعت زندگانی
مینمودند و اعتنا باحدی نمیفرمودند و در امر
چون کره نار بودند، تا اینکه شی در عالم
رویا جمال مبارک بایشان ظاهر میشوند و امر
میفرمایند بایشان که تپه ای را در آن نواحی
پشکافند و حفاری نمایند و عتیقه جات و نفائسی
که در زیر خاک مدفون و مستور است در آورند،
خلاصه قائم مقامی مشغول حفاری میشود و اشیاء
نفیسه زیاد از زیر زمین بیرون میآورد و شمسرو
هنگفتی بدستش میآید و متدرجا در عدد متعین
درجه اول اراک محسوب میشود، قرا متعده
معتبره در بیست در بلوک فراهان و آب و زمین

و مستغلات فراوان در خود شهر ابتیاع مینماید
و جمع کثیری از یار و اغیار را مشغول کسارو
دارای ثروت و اعتبار میکند. باری آن ایمان
و اعتقاد کامل و نظرفضل و عنایت الهی باضافه
اصل و نسب شامخ و کفایت و درایت ذاتی و
صفت کرم و بخشش و شهامت فطری با این ثروت
موفور او را در بین عموم اهالی اراک حتی وزرا و
وکلا و زمامداران امور در مرکز معروف و مشهور
نمود و کل را خاضع و متلق ساخت.

در آن اثناء سرویس حمل و نقل پیست
دولتی راتا سیس نمود، ازاراک تا مدیر بروجرد
و همدان و کرمانشاهان الی سرحد عراق عرب
که هر چند فرسخ مرکزی بود دارای سه چهار
کمند اسب و هر کمندی چهار اسب و دستگاههای
کالسکه و درشکه و دلجان و گاری و انبارهای
علیق و اعضاء و اجزا و کارگر از مفتش و نویسنده
و سورچی و مهتر از حساب بدر بود و کل دعا
گوی قائم مقامی بودند و بخد متگذاری او افتخار
مینمودند و او را با قاضی و بزرگی و صفت عظوفت
و بخشندگی میستودند و بسر ارباب خود قسم
یاد مینمودند. و خود قائم مقامی مرکز در عراق
بود و کالسکه مخصوص چهار اسبه شخصی داشت
بهرجا سفر مینمود سوار میشد و همیشه عده کثیری
گماشته و نوکر در عمارت بیرونی جناب قائم مقامی
حاضر و منتظر ارجاع خدمت بودند و کمتر روزی
میگذشت که ده بیست سی نفر مهمان از یارو
اغیار اهل محل و خارج در سفره ایشان
اطعام نشوند و از خوان نعمت ایشان مرزوقی
نگردند. خیابان قائم مقامی در اراک مرکز ادار
و عمارات و منازل عده کثیره ایشان بود همه
روز از صبح تا شام ملو از جمعیت و مراجعین
و متظلمین بود و پیشکاران و گماشتگان ایشان
بر تق و فتق امور مشغول و مسلط بر نفوس بودند

و بکمال قدرت حرکت مینمودند و لکن خود قائم مقامی خیلی ساده زندگانی مینمود و ابداً در بند خوراک و لباس خود نبود ، چه بسا اتفاق میافتاد که انواع اغذیه لذیذ در سفره ایشان مهیا و مهیاان تناول مینمودند و خود ایشان بنان آبگوشت یا ماست و پنیر قناعت میکردند در لباس و کفش و کلاه و در اخذی و رفتار بقدری ساده و بی آرایش بودند که اشخاصی کسه اسمشانرا شنیده و لکن خودشانرا ندیده بودند همینکه میدیدند باور نمیکردند که این شخص با این سرووضع قائم مقامی باشد . خود ایشان حکایت مینمودند که : یکی از سرداران بختیاری حاجی عراقی شده بود مراندیده خیلی احترام و ^{حظ} مینمود و با احباب خوش رفتاری میکرد و از شرعاً حافظ مینمود ، از قضا گذارم بمراق افتاد بدیدتم آمد همینکه لباس و وضع مرادید سرد شد و تغییر حال و سلوک داد بنای مخالفت گذاشت و برای دخل خود عده از احباب آمره و مشهد زلف آباد را بحسب انداخت و مبلغی ماء خود داشت و سپس بسائرین پرداخت . من بطهران برگشتم و کوشش کردم تا او را معزول و مبلغ ماء خودی را برپس گرفته ، بکنتم این هم جریمه آستین کهنه باشد . باری قائم مقامی خیلی صریح اللجه بود و در مقام حقیقت گوئی و حقیقت نویسی از احدی ملاحظه و وا همه نمینمود ، حقیقت را بدون پرده میگفت و هیچوقت فدای منافع و تمنیات اشخاص نمیکرد و در مقابل حقیقت از رنجش و دشمنی نفوس نمیهراسید و پروائی نداشت ، از کسی تملقی نمیکفت و کسی را گول نمیزد و هرگز اغفال نمیکرد راست و صریح مطالب و حقائق را میگفت خواه کسی را بد بیاید خواه خوش ، ایمان خود را در هیچ موردی مکتوم نمیداشت و تقیه و کتمان عقیده نمینمود ، همه او را بنام بهائی میشناختند و لکن

چون احتیاج باو داشتند و یا اینکه از سبب و تشنه میترسیدند و یا مردی خیرش میدانستند نزد او خاضع بودند و احترامش مینمودند و واقعا دوستش میدانستند و ارادت بحضرتش میورزیدند ، اراده قوی داشت و قولی نافذ ، رائی صارم داشت و عزمی جازم ، شجاعت و شهامت و بسالت و قوت قلب صفت ممتازه قائم مقامی بود و عظمت روح و سعه صدر و وفور عقل و بلندی نظر از مزایای ذاتیه آن مرد جلیل نامی ، اغلب اوقات باین فرد شعر مترنم بود :

ز آب خرد ماهی خورد خیسزد
 سستیز نهنگ است آنکه در دریا
 و پیوسته این فرد رانیز تکرار مینمود :
 زین هر همان سست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا ورستم دستام آرزو سست
 و نیزورد زبانش این مصراع بود :
 مرد آنست که لب بندد و بازوبگشاید . چه قدر تسلط بنفس خود داشت و بمحض اراده و تصمیم بزرگترین عادت و عمل را ترک مینمود . باصل و نسب و اخلاق فطری و ارشی اشخاص خیلی اهمیت میداد و میگفت :

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
 تربیت نا اهل را چون کردگان برگنبد است

قوه توکل عجیبی داشت و در موارد شدائد و مصائب و رزایا کوه استقامت و صبر بود و بهیچ سانحه و گرفتاری و شدت و ابتلائی و رنج و مشقتی اهمیت نمیداد ، واقعا بتمام معنی مصداق این فرد شعر را آشکارا مینمود :
 کرد رعایا آید اینک صدفش دلها
 ورتیر قضا آید اینک هدفش جا
 و ایمان و اخلاق و رفتار و حالاتش چه قدر منطبق با این بیان ساطع البرهان حضرت امیر مومنان

ای سلیل سید مدینه مدیر دولت
 نمودم که از ازاد دون دم زدم حال نشسته خرم این نامه بر دم زور آرد
 و خوی تو سجا طرا آمد و خدا باینکه در امر سبالی از پیش نظر گذشتی ای
 بجان دول نامی و تمام قوت با مر خادم دور رضای آتی بیوالی نماید
 که نزدی دور اعلا می گشته اند مدبری نبوده که نمودی ای سلیل مدبر بزرگوار
 سلیل علی و خاندان آن سرور برادر استغنی میر سار سرور از انیم که
 اندووان بنیان بینی بنادند و سب با وضه شدی که از وند که اعلی خرد
 نسیان آستان میرسد و روح الشخص بزرگوار در ملکوت امی انفا رسیده
 چه نویسم که از خاص نیست که فرط است و برش حقیقت و محمود است
 درگاه ابدیت آن یار و فاد از در بهایت روح و ریاست و
 علیک السلام ان الله

(۹۱ رمضان ۱۲۲۷)

طهران

حضرت میرزا آقاسی خانی

علی علیه السلام بود که در شرایط روح ایمانی
 و نفس قدسیه آسمانی میفرماید و پنج قسوه بود و
 خاصیت را جهت او می شمارد ، بقوله عز بیانیه :
 " اما انشر القدسیه الایمانیه ولها خمس قسواة
 الصبر فی البلاء و الفقر فی الفنا و النعم فی
 الشقا و العز فی الذل و الشکر فی القضاء ولها
 خاصیتان التسلیم و الرضاء " . حقیقتا " مصداق
 واقعی این جمله حدیث قائم مقامی بود که در
 موارد بلا صابر و در ورود قضایا شاکر بود ، در
 بحبوحه غنا خود را فقیر و در هنگام فقر و تنگدستی
 خود را بی نیاز و غنی میدید . در مواقع عسرت
 و نعمت خود را ذلیل و در موارد ذلت خود را عزیز و
 جلیل مشاهده میکرد . چقدر سخی الطبع و کریم
 النفس و چه قدر تسلیم و راضی بمقدر است الهیه
 و بی اعتنا بشئون فانیه نبویه بود . باری تا
 این مرد جلیل و شریف در ارات توقف و سکونت
 داشت جمع کثیری از اهالی ادعای ایمان
 میکردند و خود را بهائی میخواندند و بمحافل
 احبا وارد میشدند ، ولی احبا آنها را بهائیان
 قائم مقامی مینامیدند ، در آن اوقات امر واحبا
 در آن صفحات آزاد بودند و اعدا کمتر متعسر فر
 میشدند مگر وقتی که چشم قائم مقامی را دور میدیدند
 آفتابور مجتهدی بود که خیلی نفوذ داشت
 و دشمن سرسخت امر واحبا و ضد جناب
 قائم مقامی بود ، ولیکن رفتار ایشان طوری بود
 که عاقبت مهربانی و عذرخواهی نمود و خود را
 طرفدار و حامی امر و بهائیان معرفی کرد .
 معتقد این است که قائم مقامی از احدی
 جز خدا نمیترسید و تابع راء دیگران نمیگردید ،
 توکل عجیبی داشت و کاملا " تسلیم قضا و قدر بود
 و میگفت هر چه باید بنمود میشود ، پسر انسان
 از برای چه و از که بترسد . با اینکه دشمنان
 زیاد داشت و محاط بخطررات بود معینا آخر

شبها یگه و تنها در کوچه و پسر کوچه ها
 اغلب اوقات عبور و مرور مینمود . یکوقتی مبلغ
 امر الهی مرحوم حاجی غلامعلی کاشی بایشان
 اظهار نمود که آقا شما دشمن دارید ، شبها
 تنها در کوچه و بازار عبور نفرمائید ، اینهمه
 نوکر دارید یکی دو نفر را همراه خود بردارید
 ایشان جواب دادند که جناب حاجی چکنم
 که طبیعت من غیر از دیگران است ، دیگران
 هر چه میخواهند نترسند ، میترسند و من هر
 چه میخواهم بترسم ، نمیترسم .

جناب قائم مقامی دو سفر حضور مبارک
 حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه مشرف شده
 بودند و خاطرات شیرین و خوبی داشتند .
 سفر اول در عکا و سفر ثانی در پاریس ،
 سفر اول با جناب میرزا علی اکبر برار شهید
 بودند . در هنگام مرخصی هیکل اطهر فرمودند
 که برای تبلیغ امر باشتیان بروند . لدی الورو
 بارک ، جناب قائم مقامی امتثالا " للاء مر فورا "

حرکت بآنصوب مینمایند ، ولی بادستگاه و جلال
 و سوار . از قضا پس از ورود مبتلا بدرد دل
 شدیدی میشوند و مجبور بر مراجعت میگرددند
 قائم مقامی فوق العاده مورد اطمینان و عنایت
 حضرت عبدالبهاء و مقرب آستان بود .
 در اوایل سال هزار و دو بیست و نود و سه
 شمسی که بنده با متصاعد الی الله جناب
 اخوان صفا اغسه الله فی بحار رحمة الکیبری
 در کرمانشاهان بودیم ، جناب قائم مقامی هم
 در آن مدینه اداره چاپارخانه داشتند خیلی
 مفصل و معتبر ، رئیس اداره شان که از طرف
 ایشان بود ، شخصی بود بظاهر آراستسه و
 پیراسته و خوش هیکل ، دارای محاسنی توپسی
 و عمامه سبزرنگ و قیافه حق بجانب و صورتی
 مظلوم نما و زبانی چرب و نرم ، با این هیکل

عوام فریب و تصدی کار مهم در دستگاه قائم مقامی بود که نظر احترام و اعتماد و توجه احباب را بحود جلب نموده و رئیس محفل روحانی محل شده بود. ماکه وارد کرمانشاهان شدیسم طولی نگشید که شهر برهم خورد و جمعی اشار به همراه مشهدی عبدالرسول نابکسار بمنزل ما ریختند و قصد ضرب و قتل و غارت داشتند و سپس بشرحی که در ترجمه حیات جناب اخوان صفا مرقوم شده جمعیت بسدون حصول مقصد متفرق شدند و این آتش خاموش گشت. متعاقب آن جناب قائم مقامی سید را از اداره خود اخراج فرمود و قضیه مکتوم و جهت نامعلوم ماند تا سال بعد که بنده در اراک بودم. روزی با جناب قائم مقامی روید در اطای نشسته از هر مقوله صحبت در میان بود، تا سخن کشید بوضای کرمانشاهان و حرکت اجباری جناب اخوان صفا. ایشان فرمودند: نه شما و نه اخوان صفا و نه سایر احبا، هیچیک نفهمیدید که این فساد و پیش آمد از داخل و کرم از خود درخت بود. بنسده خیلی استیحاشر کردم و نمیخواستم باور کنم که این آتش بدست احباب روشن شده باشد فرمودند خیلی ساده هستی، و از جا برخاستند و از گنجه خود لوحی آوردند بخط مبارک حضرت عبدالیهاء که در صدر ورقه مرقوم فرموده "محرمانه" و سپس مرقوم فرموده بودند "سید فرج اللہ را باوج خوشی از کارخویش بیرون آرید زیرا بکلی مفشوش مینماید و در طهران با حضرات یموتیها آشنائی سری داشت حال اقرار مینماید".

بعد ایشان شرح دادند که این لوح مبارک در جوف پاکت سر بسته و مهور بوسیله مسافرین خلج آباری بمن رسید. پس از زیارت

فورا برای اجرای امر مطاع مبارک اقدام کردم و چون قانونا بدون اثبات جرم و خیانت نمیتوانستم اخراجش نصیم مبلغی مخارج کردم و مفتش فرستادم و خیانتهای اداری او را کشف و بعلاوه مسیو مولیتر رئیس کل پست را هم با خود موافق کردم و سپس اخراجش نمودم و این قضیه را تا الساعه احدی نفهمیده است. قائم مقامی از این قبیل کارها زیاد میکرد که خسود میدانست و حضرت عبدالیهاء و اسراری بسود بین عبد و مولی.

بناوریکه از قبیل بیان داشتیم، جناب قائم مقامی تا خود در اراک بود احدی را جرأت تعرض و ازیت باحبا نبود، همینکه مسافرت مینمود اشار ظلوم و حقوق هجوم مینمودند.

در زمستان سال هزار و دوست و نسود و سه هجری شمسی حاجی میرزا حسن بروجردی که بعدا به نیکو شهرت یافت، با ریش و عمامه و لباس تمام آخوندی فرارا از بروجرد وارد اراک گردید و چون قائم مقامی در محل نبود بمنزل میرزا علی اکبر شهید که همواره حاضر بسرای پذیرائی واردین از احبا بود ورود نمود زیرا پدرش تازه مرده و موقوفات اسلامی در تصرف داشته و آخوند های بروجرد میخواستند از چنگ پسرش (حاجی میرزا حسن) در آورند نسبت صوفی و بابی باو داده تکفیر و تعقیبش کردند، او هم فرار کرد و باراک آمد که هم از خطر محفوظ بماند و هم بعنوان اینکه بنا به او را تکفیر و فراری کرده اند، جناب قائم مقامی اقدام کند و موقوفات را مسترد دارد. قائم مقامی که در اراک نبود ناچار چندی را در منزل جناب شهید در انتظار ماند و در محافل احبا با مبتدیها صحبت میداشت و چون در عیسن آخوندی مشرب عرفانی و تصوف داشت و بالفطره

با علمای شیخ مخالف بود و مخصوصاً که اموال موقوفه را هم از دستش گرفته و تکفیر و از وطنش فرار داده بودند ، دل پر دزدی از علمای و آخوندها داشت و لهذا در هر مجلسی از مجازات احباب و یا در مقاله با مبتدیان مذمت و بدگویی از علماء میکرد و حدیث " اکثر اعدائے من العلماء " را همه جا میخواند و شرح و بسط میداد ، تا اینکه خبریگوش علماء اراک رسید و شاید از علمای بروجرد هم سفارش شده بود ، این بود که به هیچ آمده آقا نور مجتهد که قبلاً ذکر شد ماء مورین غلاطو شدادی بمنزل جناب شهید فرستاده که مهمان و میزبان را باشدت و خفت نزد او ببرند . از قضا مهمان از اراک رفته بود ، میزبان مظلوم که صدای دق الباب رامیشنود با همان لباس مختصر منزل با کفش سریانی بدون شال و لباس رو شخصاً بیعت در رفته باز میکنند و خوش آمد میگوید ، سراغ خان میرزا حسن را میگیرند ، همینکه یقین میکنند رفته است ، میزبان مظلوم را بدون اجازه برگشتن و قبا و عبا و کفش و کلاه پوشیدن گشان گشان و کتک زنان تا بمنزل آقانور که مسافت زیادی است از کوچه و بازار میبرند . اهل بازار که این حدت و شدت نوکران آقا و بیچارگی و ذلت آن مظلومانرا می بینند ، هر یک آلت و اسلحه ببر میدارد و در کان خود را می بندد و بطرف خانه مجتهد روانه میشود و شاید هم این عمل در اثر اشاره نوکران سوسه . خلاصه میروند بقصد اینکه آقا فتوای قتل بدهد و اینها اجرا کنند . جناب شهید میفرمود : ایام عید نوروز بود که این واقعه اتفاق افتاد مرابطان آقانور بردند ، عتاب و خطاب زیاد نمود و تهدید بقتل کرد و گفت چرا میرزا حسن بروجردی را بمنزل خود راه دادی و حال اگر تبری از دین

بهای ننگی فتوی بگشتنت میدهم . این قبیل بیانات آقا و از دحام مردم با چهره های غضب آلود و آلات قتاله در دست را که میدیدم یقین بر گذشته شدن خود میکردم ، تصور نجات و امید حیات بهیچ وجه برای من نبود و لکن رئیس نظامیه خبردار شده با عده پلیس خود را رسانید و مرا از جنگ آقا بهرزیان بودرها دورتا دور مرا پلیس مسلح احاطه کردند ، خود از جلو براه افتاد و ما هم با پلیسها از عقب معجلانه روانه شدیم تا با اداره نظامیه رسیدیم از من قول گرفت که در زندان دیگر تبلیغ نکنم و بهانه بدست دشمنان ندهم و در همان ابتدای واقعه و گرفتاری ، متصدی اداره قائم مقامی بوسیله تلگراف فوری قضیه را بجناب قائم مقامی که در طهران بودند خبر داد ، ایشان هم بلا درنگ سه تلگراف تهدید آمیز فوری یکی بمجتهد و یکی بحاکم وقت و یکی هم بر رئیس نظامیه مخابره کردند ، از قرار اظهار شهید مضمون تلگراف با آقا نور این بود : آقانور مجتهد رنود گولت نزنند میرزا علی اکبر برار صند و قدر من است دوازده هزار تومان نزد شما امت دارم اگر موئی از سراو کم شود شما مسئول خون او و پول من خواهید بود . شهید میفرمود : این تلگراف ها مثل آب بود که بر روی آتش ریخته شد و همه را سرجای خود نشانید و سپس اقدامات اساسی در طهران نمود . بحکم مرکز پس از یک هفته از زندان در آمدم .

فصل زمستان سال ۱۳۰۴ که جناب قائم مقامی ساکن شاه آباد فراهان بودند ، ایشان سخت مریض و بستری گشتند ، بطوریکه احباب شاه آباد و مشهد ذلف آباد از بهبود ایشان مأیوس شده مجالس دعا تشکیل دادند و طلب شفا برای ایشان

نمودند ، تیرهای دهن به هدف اجابت اصابت نمود و صحت و سلامت عودت کرد . در آن اثناء در بهمن ماه عدهٔ مردم شقاوت کار بتحریریک بعضی اشرا ر شبانه بمنزل جناب میرزا علی اکبر برار در اراك رفته و آن بزرگوار و شش نفر دیگر را که در آن خانه بودند از زن و خواهر زن جوان و چهار نفر پسرشان که بزرگتر شان دوازده ساله و کوچکترشان چهل و پنجروزه بود به بدترین عذاب و فجیعترین صورت سربریده و شهید

کرده و رفته بودند و قاتلین نامعلوم بودند ، تا اینکه جناب قائم مقامی باراك برگشتند ، از همان اول سال هزارو دو بیست و نود و پنج کشف قاتلین شهید را وجههٔ همت خود قرار دادند ، خرجها کردند و وقتها صرف نمودند ، تدبیرها بکار بردند زحمتها کشیدند ، مستنطق کامل از طهران وارد نمودند و مظنونین راتحت استنطاق کشیدند و یکی از آنها را که مختارخان قزوینسی بود ، مترجم رئیس قشون روس بود ، بچه تدبیر

اظهار عنایاتیکه در الواح و توقیعات نازله بافتخار این بنده شرمند نسبت بمصاعدا الی الله جناب قائم مقامی روحی لمرقه الغدا شده بدین قرار است :

۱ - حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک که مورخ رمضان ۱۲۳۹ میفرمایند :

" حضرت قائم مقامی فی الحقیقه اول خادم امر رحمانیست "

۲ - کاتب حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مینویسند ، در تاریخ ۱۶ جنوری ۱۹۲۵ از میزبان عزیز حضرت آقای میرزا آقاخان قائم مقامی روحی فداه ستایش فرموده بودید و طلب موفقیت از برای ایشان فرموده بودید ، میفرمایند : (حضرت ولی امرالله) ، ایشان الحمد لله مجسمه تائید و توفیقند و الطاف و عنایات مبارک همواره شامل حالشان بوده بطوریکه اخلاق و رویه حیاتیشان موجب عزت امرالله است مخصوصا از برای آن حضرت و حضرت ایشان در مقام رب عزیز از اعماق قلب و جان طلب مزید موفقیت

بخدمت و حصول سعادت و عزت فرمایند .

۳ - ایضا " کاتب مبارک در توقیع منیع

۱۳ شهرالعلم ۱۰۰ ، ۲۸ اکتوبر ۱۹۴۳

مینویسند : " راجع بجناب قائم مقامی فرمودند از قبل این عبد آن رجل رشید را اطمینان دهند و تکبیر و تحسیت ابلاغ نمایند ، در جمیع شئون و احوال در یاد و خاطرند ، آنی فراموش نگردند در حق ایشان دعا نمایم و تائید و توفیق دائما مسئلت نمایم .

۴ - ایضا " کاتب مبارک در توقیع منیع

۴ شهرالجلال ۱۰۳ - ۱۲ آپریل ۱۹۴۶ -

مینویسند : " وجود عزیز نورانی جناب قائم مقامی هر چند بظاهراز بقعه مبارکه دورند ولی در حقیقت حاضر حضور و ناظر و منظور هیچوقت ایشان را فراموش نفرمایند و هرگونه نصرت و تائیدی را در حقشان سائل و آملند .

نویسنده مقاله - نوش آبادی

و سیاستی از کارش انداختند و از دست روسها گرفتند و بزندانش سپردند و سپس تحت الحفظ بطهران فرستادند و بحبسش انداختند. دیگری مصطفی خان نامی بود که فراریخراسان نموده بود. بجناب محقق الدوله عطاای که آنوقت رئیس پست بسیار مقتدر آن ایالت بود باتعمین منزل مظنون فراری در مشهد تلگراف نمودند و او را خواستند، جناب عطاای هم فرستادند او را دستگیر و تحت الحفظ اعزام بطهران و وارد زندانش کردند. خلاصه بحسن تدبیر و کفایت و همت و شهامت این مرد رشید در اندک زمانی مرتکبین این قتل فجیع کشف و یکی بعد از دیگری جلب و در زندان مرکز جمع شدند و بنا بود بکیفر اعمال خود برسند که عرق تعصبات بحرکت آمد و رشوت و برطییل قدم بمیدان نهاد و پس از مدتی مدید زجر و عذاب شدید عاقبت جنایتکاران ارزندان در آمدند و آزاد شدند.

عین عبارت نامه جناب قائم مقامی در این خصوص که چند سال قبل برای اطلاع بنده مرقوم فرمودند این است: "قاتلین برار و کسانش این چهار نفر بودند. اول مصطفی خان پسر عباسقلی خان عموزاده حاجی میرزا محمد علیخان مجتهد که فعلاً زنده است. دوم میرزا آقای سرابندی که در بارفروش مازندران زنده و عضو مالیه آنجاست، و درویش صفائی است سوم مختارخان مترجم رئیس قشون روسها در حدود کاشان مرد. چهارم میرزا محمد پسر آقایوسف دلال که او هم زنده است، در موقع گرفتاری و زندانی، مشهدی حسینعلی صراف ترک که شوهر خواهر مختارخان بود و با بنده آشنائی داشت چهارهزار تومان آورد که پول را بگیرد و حضرات را مستخلص نماید، قبول نکرد.

و بمحفل اطلاع دادم. لابد ببرد و بصدرالعلماء ازلی داد و اسباب استخلاص آنانرا فراهم آورد. باری بمقاد "

هردم از این داربری میرسند

تازه تیر از تازه تری میرسند در تابستان همان سال که در گیلو دارپیدا کردن قاتلین حضرات برار بودند، روزی خبر آوردند که همین امروز صبح قرینه مؤمنه مرحوم میرزا مهدیخان مترجم السلطان را در مشهد زلف آباد که در هفت فرسخی شهراراک است بقتل رسانیده اند و قاتل نامعلوم است. فوراً حضرت قائم مقامی عموزاده خود مرحوم حبیب الله خان احتشام نظام را که از احباء بود ماء مور و با نمایندگان حکومت و نظمیة بوسیله کالسکه شخصی خود بمحل واقعه برای کشف قاتل اعزام داشت. لدی الورد بفاصله چند ساعت قاتل را کشف کردند و از او اقرار گرفتند و با خود بشهرش آوردند و بزندانش انداختند. زمان ریاست وزرائی مرحوم سپهسالار اعظم تنکا بنی بود. حضرت قائم مقامی و جناب احتشام نظام اقدام نمودند و پشت کار را گرفتند تا حکم اعدام قاتل از طهران صادر شد. علمای محل بهیجان آمدند و فریاد و شریعتاً بلند کردند و مردم را تحریک نمودند. داکین را بستند و بازار را تعطیل کردند و در مسجد مجتمع شدند و نعره های واویلا و وادینا کشیدند و بر این حکم دولت اعتراض کردند و گفتند قاتل مسلمان بوده و مقتوله بهائی، قاتل مرد بوده و مقتوله زن، در مملکت اسلامی مسلمانسی را برای خون کافری و مردی را بخونخواهی زنی نمیشود کشت و جدا استخلاص قاتل را ارزندان خواستند، از این طرف هم جواب دادند که مملکت مشروطه و بموجب قانون اساسی جمیع

اهالی در مقابل قانون مساوی الحوق قند
اما اینکه قاتل مرد بوده و مقتول زن ، زن آستن
بوده پس مقتول دو نفرند . باری پافشاریها
کردند تا اینکه بالاخره جمعیت متفرق شدند
و مخدول و منکوب و ماء یوس از مقاومت گشتند
و قاتل را بدار مجازات آویختند .

و دیگر جناب قائم مقامی میفرمود : یکوقتی
اهالی شیر اراک درویشی را تحریک کرده بودند
در کوچه و بازار قدم میزد و یا معرکه میگرفت
و نسبت بامر بدگوئی و سب و لعن میکرد ، احباب
بستوه آمده و چاره نمیتوانستند کرد ، هرچه هم
بحکومت و نظامیه مراجعه و شکایت شدی اثر
ماند ، تا اینکه یکروز چتری در دست داشتم
و سر بناها ایستاده بودم که خبر آوردند
درویش در وسط چهار سوق بزرگ معرکه برپا
کرده و جمعیت زیادی گرد او جمع شده و دارد
نسبت بامر بدگوئی میکند . من بی اختیار
بطرف بازار رفتم تا بچار سوق رسیدم ، دیدم
درویشی است بلند قد و قطور باریشی انبوه
در وسط معرکه ایستاده و بدگوئی میکند و صداها
مردم بازاری و شرور هم دور او را گرفته اند
میفرمودند : با کمال جسارت صف جماعت را
شکافتم و بوسط معرکه رفتم با یک دست ریش
طویل درویش را گرفتم و با دست دیگر چتر
را بی در پی بر سر او کوفتم ، تماشاچیان که
مرا با آن حال دیدند هر یک بسمتی فرار کردند
یکوقتی دیدم دستم از حس افتاده و یکی از نوکرها
که اغیار هم بود رسید و ریش درویش را از چنگم
در آورد و شروع بزدن بر سرو کله او کرد ، من
جلو افتادم و گفتم بیارش ، کشان کشان آوردش تا
بمنزل ، دادم در مستراح حبسش کردند . بود
تا شب شد . او را خواستم و نصیحتش کردم و
محبت و نوازشش نمودم ، مبلغی پول باو دادم

و گیوهئی بیایش کردم و بر ترک یکی از نوکرها
سوارش کرده گفتم از خاک اراک خارج که شدی
پیاده اش کن و برگرد .

چند روزی از این قضیه گذشت مردم
دیدند درویش مقوق الاثر گردیده ، بهیجان
آمدند و بتحریر آخوندها داکین را بستند
و بعنوان اینکه قائم مقامی درویش را کشته و در
چاه انداخته میخواستند بریزند و محله و منزل
ما را غارت و خونبهای درویش را بدست آرند
من دیدم بداتفاقی افتاد ، چند نفر را فرستادم
با طرف که درویش را پیدا کنند و بیاورند و لکن
هیچیک پیداایش نکردند و دست خالی برگشتند
در این اثناء خود درویش از شورش مردم اراک با
خبر شده فوراً خود را رسانید و ببازار رفت و از
این سر بازار گرفت تا آن سر بازار قدم زد و
فحشهای رکیک و بد بمحرکین داد و فریاد
میزد و میگفت شماها بودید که مرا وادار به بدگوئی
باین طایفه میکردید ، وقتی که بچنگ قائم مقامی
افتادم و بر سر و مغزم کوفتند شما کجا رفتید یکی
از شما نیامد بداد من برسد و اقلاً مرا از دست
او نجات دهد . آن وقت مسلمان نبودید حالا
مسلمان شده اید و این هیاهو و غوغا برپا
کرده اید که پول خون مرا از مال غارتی بدست
آورید ، آفرین باین غیرت ، صد رحمت باین
مسلمانی . خلاصه مردم هرچه کردند او را
خاموش کنند نتوانستند ، تا عاقبت آمدند پیش
من و تقاضا کردند که شما او را ساکت نمائید
من فرستادم دنبال درویش آمد و روانعاش کردم .
باری این مرد شریف بواسطه اینکه ایمان
و اعتقادش کامل و نیتش خالص و اراده اش قوی
و تصمیماتش قطعی و قوه توکلش شدید و دست
گرمش مبسوط و خوان انعامش ممدود بود ، بهر
کاری اقدام مینمود موفق بود و ملائکه تا نمیبند

نصرتش مینمود و هیچکس را یاری مقاومت با او نبود و هیچ نفسی در میدان مبارزه با او صرفه نمیرد. بالجملة در همان اوان متدرجا اراک را ترك کرد و طهران را محل سکونت قرار داد و بخدمات امری پرداخت.

در اواسط سال هزار و بیست و نود و پنج بود که بنده از اراک بطهران رفتم، جناب قائم مقامی فرمودند: زمستان آینده گرانی و قحطی شدیدی میشود باید احبا را مطلع ساخت که تا ممکن است آذوقه و خوراکی زمستان خود را تهیه نمایند. در محافل و مجالس بطور خصوصی و عمومی باحبا تذکریده که حتی اسباب و اثاثیه منزلشان را بفروشند و گندم و جو و سنگ و باغلی و ذرت بخرند و نگاهداری فرمودند حضرت عبدالبهاء در خواب بمن فرمودند امسال گرانی و قحطی خواهد شد و ای بحال اغنیای احبا اگر یک نفر از فقرا آنها از گرسنگی بمیرد، خلاصه اصرار و پافشاری جناب قائم مقامی و انتشار این روایا و تذکرات میرمانه این عبد بینوا که معتقد بخوابهنا و حرفهای ایشان بودم از طرفی احبا را وادار کرد که بهر نحوی هست و لو بفروش فرشها و اسباب و اثاثیه بیت باشد، خوراک زمستان خود را تهیه نمایند و از طرف دیگر متصدیان امور روحانی مشغول جمع آوری اعانات جهت زمستان فقرا شدند، من جمله از تمام اعیان و متمولین درجه اول یاران دعوت نمودند و مبلغ هنگفتی تقبلی گرفتند. آخر همه صورت تقبلیها را نزد قائم مقامی بردند، ایشان هم جمعی از کل وجوه زده بقدر جمع کل خود نوشتند. خلاصه وجوه را جمع آوری نموده خواربارزیادی بنام فقرا خریدند و ذخیره کردند و ضمناً کسبیه مخصوص تعیین نموده بخانه های فرد فرد احبا

در طهران رفته و تعداد جمعیت هرعائله و دخل و خرج هر يك را معلوم و مرقوم نمودند کسانی که هیچ نداشتند و یا کسر خرج داشتند از روی کمال دقت معلوم و برای هر يك از محتاجین جیره بندی نمودند و از اول شروع بتنگی و گرانی و نایابی خواربار و شدت سختی و قحطی تا فصل بهار جیره و مقرری هر خانوار رسانیدند و برای شب عید هم برنج و روغن فراوان تهیه کرده بطور سرشمار بهمگی دادند که پلو بخورنی و خوش باشند. خلاصه نگذاشتند یک نفر بها گرسنه بماند و در ضیق معیشت باشد، در حالتی که در آن سال خیلی ها از مردم دیگر از گرسنگی مردند، میرفتند بسلاخ خانه ها خون میخوردند و میمردند، علفهای صحرا را میخوردند و تلف میشدند، حتی شنیده شد که بچه های خود و دیگرانرا بعضی ها کشتند و خوردند و لکن از فقرا احبا احدی از گرسنگی تلف نشد. فی الحقیقه تمام این خیر و برکات که نصیب احبای فقیر و غنی گردید، فقرار از نجات داد و اغنیای را داخل فیض و صواب کرد همه از حسن تدبیر و صفای ضمیر و اقدامات و جوانمردی این مرد شریف بود.

فراموش نمیکنم که، در زمستان سال هتزار و دو بیست و نود و هفت شمسی، جناب میرزا محمود فروغی اعلی الله مقامه و اسکنه فی جوار رحمته، بطهران تشریف آورده و شوق و شوری در احبا ایجاد نمود. حضرت قائم مقامی در صد تبلیغ و هدایت مجتهدین و علماء و رؤساء اراکی که همه در آن اوقات در طهران بودند برآمد و تهیه و تدارک مفصل دید. روزی رسماً و کتبا از همه آنها از قبیل عضد السلطان پسر مظفرالدین شاه و سهام السلطان بیات و حاجی سید احمد مجتهد و حاجی سید محمود

کتابت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

این کتابت در پنج طرز مختلف نوشته شده است
اول آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
دوم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
سوم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
چهارم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
پنجم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
ششم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
هفتم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
هشتم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
نهم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
دهم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتابت در تمام این کتابت در تمام این کتابت
دوم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
سوم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
چهارم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
پنجم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
ششم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
هفتم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
هشتم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
نهم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت
دهم آنکه در تمام این کتابت در تمام این کتابت

مجتهد که درد و پسران حاجی آقا محسن عراقی بودند و حاجی میرزا محمد علیخان مجتهد و غیرهم از علما و طالب علوم دینی و تجار قریب هفتاد نفر را برای ناهار دعوت فرمود و سه چهار نفری هم از احباب مانند جناب میرزا رحیم خان ارجمند و جناب حاجی ابوالحسن امین و غیرهما بودند. جناب فروغی تشریف آوردند مجلس بسیار مجلل و با ابهتی در تالار منزل ایشان تشکیل گردید. مدعوین هر یک که بجای خود قرار گرفتند مکالمه و مناظره شروع و تا عصر بطول انجامید و در کمال صراحت و وضوح بر کل اتمام حجت گردید و عظمت و حقاقت امر ثابت و برهن شد. متعاقب این قضیه لوحی از سماء فضل و عنایت بافتخار جناب قائم مقامی نازل که: حضرت عبدالبهاء روح الوجود لوجوده الفدا نهایت عنایت را نسبت بآن جوهر خلوص و وفا میفرمایند. از جمله خطاب بایشان میفرمایند: "در رضای الهی شیوهی نمانده که نزدی". و در لوح مبارکی که بافتخار این عبدنازل میفرمایند: "حضرت قائم مقامی فی الحقیقه اول خادم امر رحمانیست".

باری چنانچه قبلاً گفته شد، یکی از صفات ممتازه حضرت قائم مقامی کرم و بخشش بود و افعال در مواقع بخشش و عطا ابر ریزنده بودند و مخصوصاً بمصداق بیان مبارک که میفرمایند "بها فیان باید مظاهر رحمت عامها شنید و مطالع فیفر خواص مانند آفتاب بر گلشن و کلخن هر دو و بنابند و بمثابه ابرنیشان بر گل و خار هر دو و بیارند، بریار و اغیار بذل درهم و دینار مینمودند بدون اینکه نزد کسی اظهار نمایند و یا بر کسی منت بگذارند. مشهور بود که تبلی السرائر است، امروز باید حقایق آشکار

در دست قائم مقامی پول و سنگ ریزه یکسان است و دست راستش که سید هد دست چپش خیردار نمیشود، برخلاف اغلب نفوس که تظاهر مینمایند و عملیات خیر خود را با آب و تاب بس دیگران میکشند. بقول شاعر:

دارد هزار در صدف و دم نیاورد
یک بیضه مرغ دارد و فریاد

در اراک که بود فقرا و درماندگان محل را میشناخت و از وضعیت زندگانی و احتیاجات ضروری آنان اطلاع داشت، فصل زمستان و یا مواقع تنگدستی آنان که میشد پولهای نقره و قرانی و دوقرانی را بجیب میریخت و آخر شبها عبا بسر میکشید و بگه و تنها در کوچه و پسر کوچه براه میافتاد، یکی بیکی در خانه فقرا را میزد همینکه در را میگشودند بطوریکه شناسندش دست را از زیر عبا در آورده بقدر احتیاج برعائله وجهی میداد و بدون کلمه صحبت بسرعت رد میشد و ابداً بکسی اظهار نمیکرد و بروی کسی نمیآورد. هر از چند شب کارش همین بود تا موقع گشایش برسد. چقدر با حقیقت، چه قدر خوش نیت، چه قدر رحیم و بافتوت بود، همانطوریکه نسبت بمعجزه و فقرا رؤف و مهربان و طرفدار و پشتیبان قوی آنان بود. بهمان طور هم نسبت به خائنان و ظالمان از هر طبقه و دارای هر مقام که بودند شدید العمل و سخت گیر بود برای آنان رحمت کبری بود، و برای اینان نقت عظمی، میگفت و مینوشت و تعقیب مینمود و اصرار و ابرام میکرد تا حقایق را آشکار مینمود و ظلم و تعدی و خیانت و تقلب بدکاران را اثبات میکرد. در این خصوص ابداً از کسی ملاحظه مینمود و رودریاستی و محافظه کاری و مداهنه و مجازگویی نمیکرد و میفرمود: بسوم

شود تا خائن جای امین را اشغال نکنند و ظالم حق مظلوم را غصب ننماید. حاضر بود مبلغهای گزاف خرج کند و خسارت ببرد تا حقیقتی کشف شود. بسا اتفاق میافتاد که با شخصی طرف مراغه میشد، مبلغی خرج میکرد و خسارت میکشید تا حق خود را در دسترس و محاکم حقوقی اثبات و اعلان مینمود، همینکه حرف خود را بکرسی مینشانند و حق و عدالت را غالب مینمود، حق خود را بطرف یا دیگری می بخشید. هم مظهر عدل بود و هم آیهت فضل. هم عواطف و احساسات روحانسی داشت و هم تدابیر در امور جسمانی. چه قدر فطن و مردم شناس بود. کانه اسرار قلوب را میخواند و از عقائد و افکار و مراتب ایمانی و اخلاقی هر کس اطلاع داشت. چه نظر صائبی داشت، هر چه میگفت همان بود هر چند بعضی که بعوالم ایشان وارد نبودند از گفته های ایشان در حوله اولی استیحتش مینمودند و باب گله و شکایت میگشودند و لسی بعد معلوم میشد که نظریات و اظهارات ایشان صائب بوده است.

باری جناب قائم مقامی سفری برای کارهای شخصی بامریکا رفتند و در مراجعت بساحت اقدس حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لعنایاته الفدا مشرف شدند و از روح اعظم الهی کسب قوه و فیض عظیم روحانی نمودند. در نامه یازدهم آبانماه آنسال مرقوم فرموده بودند: "جریده" اطلاعات خبر سقوط عفریت آواره را داد که شیاطین اطراف آن بیست سی نفری معرفی خود را نموده اند. خاطر افتاد روزی در حیفاً موقعی که از امریک برگشته بودم، مجله خالصی زاده و میرزا عبد الله مبلغ و آواره را برایم فرستادند. صبحی شد بمجله در کنار درخت

بادامی که نزدیک مقام اعلی روئیده بود نشسته و ردیه بر آنها مینوشتم و نزد خود میگفتم اگر ایران رسیدم او را خفه مینمایم. شش هفت صفحه نوشته بودم که آقای افغان وارد و گفتند حضرت ولی امرالله فرمودند، آواره را رها کن این بیوفا باید آنقدر زنده بماند تا اعزاز امر و ارتفاع ظهور جمال قدم را ببیند. فرمان مبارک مرا وادار کرد که اطاعت کنم. نه، سخن از اخلاق کریمانه و خدمات مخلصا

قائم مقامی بود. می بخشید و ابداً اظهار نینمود، بذل میفرمود و بهیچوجه تظاهر نمیکرد، در همین سفر امریکا چه قدر بسذل و بخششها نموده و چه انفاقها و چه قدر تقدیمی ها برای عز امرالله نموده که احدی جز خدا خبردار نشده و بعد ها یکی دو فقره اش از دیگران شنیده شد. مثلاً از جمله بعد از چندین ماه در اخبار امری امریکا خواننده شد که جناب قائم مقامی دوازده هزار دلار برای ساختمان مشرق الانکار تقدیم نموده اند و لسی از خودشان کلمه "مسموع نشد، حتی اگر ابراز میشد باطناً خوشش نمیآمد و سخن دیگر بر میان میآورد.

در شهر اراک در همان خیابان قائم مقامی سه باب عمارت بسیار مجلل آجرساز دارای متجاوز از بیست اتاقهای فوقانی و تحتانی و سالونی وسیع و آبرومند با اراضی زیاد و باغچه های جلو ساختمان تقدیم فرموده که الان حظیره القدر و محل اجتماع احیاست. در شاه آبشار اراک خانه بسیار آبرومند پرا خرید و بپسری حظیره القدر داده اند. خلاصه کمتر نقطه امریست در فراهان اراک که انسان وارد شود و آثاری از آن مرحوم مشاهده نکند. همچنین تقدیمی های گرانبه و

تليل العليل ایشان در طهران برای حظیره
القد سر ملی و غیره ها حالب توجه و ضرب المثل
دوستان الهی است.

چه قدر غمخوار و مهربان بودند چه قدر
رعایت و محبت مینمودند ، فی الحقیقه از هر
پدری مهربانتر و دلسوزتر بودند . انسان
که بخند متش می رسید از فیض دیدار و شنیدن
گفتارش سیر نمیشد ، حکایتها مینمود ، مثلها
میزد ، بذله ها میگفت ، سرگذشتها بیان
میکرد ، تاریخها نقل میفرمود ، مشاهدات
و تجربیات خود را شرح میداد ، دقایق امور
امری را چه از گذشته و چه آینده بیان میفرمود
زمانداران امور دولت و رؤساء مملکت و ملت
را که در قرون ماضیه و حالیه بوده و هستند
کاملاً میشناخت مثل اینکه بزرگشان کرده بود
و خصوصیات زندگانی و شئون شخصی ایشان
را تشریح میفرمود .

در کار عتیقه شناسی متخصص و استاد
بی نظیر بود ، از تاریخ و سرگذشتهای
سلاطین و امرا و وزراء و علماء و شاهیرازمنه
غایره و حالات و خصوصیات و علل فتح و ظفر
و یا شکست و جهت عظمت و نفوذ و شهرت
و جلوس بر سریر عزت و سلطنت هر یک را ^{نسبت} امید او
بمناسبت شرح میداد و بر معلومات و اطلاعات
مصاحبین میافزود . چه قدر خوش کلام و شیرین
گفتار بود . خلاصه مجالست و مصاحبتش
بسیار مفید و سودمند و مکاتیب و نامه هایش
شیرین و دلپسند بود .

محرر نمونه و برای پی بردن با فکاروسیک
نامه نگاری آن سرور ابرار چند جمله از نامه هایش
که در این چند ماهه اخیر این سنه برای فدک
مرقوم و بشیراز و کرمان ارسال داشته اند
ذیلاً درج میشود :

در نامه چهارم تیر مینویسند : " در اول قرن
ذهبی و جوانی خود را بشیخوخیت معرفی
نموده اید ، توبه کن خیال فاعلیت دار آقای
..... در یک شب از خیال مویش سفید و پیر
شد ، میرزا را دیدم میمیرد و وقتی
از هجران و پیری زمینگیر شده بود آرزویش را
بر آوردم ، جوان خندان ، گردن کلفت تمام
عیاری شده است اتفاقاً لوحی از
جمال مبارک بخط جناب معلم ابراز داشت
بنام لوح وفا که شکایت بسیار از احباب و بلعم
با عور که کنایه از یحیی ازل است میفرمایند و امر
میکند این لوح را با محلول العاس و طلا
نوشته نشر و طبع کنید ، زیاد از حد تعجب
کردم ، چرا این لوح دیده و منتشر نشده
آقای نوش آبادی دیدم احباب آن روز چون
ایمان کامل به بها^۱ الله نداشته از چند نفر
زرگرو جواهری بازاری پرسیدند ، العاس محلول
میخواهم ، آنها جواب دادند نداریم ، محال
است . احباب قبول کرده مثل حالا ابداً
فکر نکردند که اگر چنین چیزی محال بود امر
با اجرای آن نمیفرمودند و حال آنکه با تا^۲مین
شش ماه وقت و صد تومان مخارج حاصل میشود
و جز^۳ مورفاشور روشن رحیق مختوم است
آقای نوش آبادی منبع گریه و شادی هردو یکی
است خدا هم یکیست ، عقل و نفس هم یکیست
یا ایتها النفس المظمئه ارجعی الی ربک راضیه
مرضیه ، پس این همه اختلافات از خود خواهی
و عدم علم و بصیرت است ، از سابق عرض شد
که انبیا^۴ عظام در بدیهیات صحبت و انزال کتب
فرموده اند ، و خودشان و اوامرو نواهی شان از
شدت ظهور مستور مانده آنچه را که مؤمنین
دوره^۵ اولیه استعداد فهمیدن نداشته علم
مکنون و سر مخزون شده که وعده بقیامت و محشر

ظفران حضرت قاسم مکر علیہ السلام و الله اعلم

هلو الابحی

ارباب بیان جنیت که کاتبه نمود این بزرگوارت من غیر و غیر مدار و جان در دل

بنان بر او که نام از هر سون سحر و تمنع مردم بد آید و مذات و فخر و عودت تربت باشد

ذات صیغه فیدان سحر علی غایت آرزو را در هر چه بود و لغو و قسم بیگانه در ملکوت است

غایت بنات است که الهامه از سعاد او نفس بیست گردید که آیت هر است و نظر اول

بدای بی سوخته علم ازین سکران خدا که در آن ستر است که آیت فیض باهرت

عبدیما غایت آملی قلب و حب سید آن فاذن ببارک دارد اید جانست که در آن در باب

شمه ازین جلوه غایب و سکن اید حکمت را بیدار چنگ نهی که بسبب فرغ و فرغ مجربان و نسفا

گنود بدید علی بن ابی طالب از سحر و سحر و سحر و سحر از اعطاف هر بار که سحر است

جنت بر کوه و عید ابهه ان سحر علیها عتر ۹ رقم ۱۳۳۶ حفا ۱۴

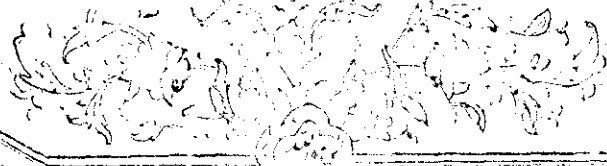
گیری نموده اند . از شخص سرکار میپرسم امروز کدام سر و رمزی در نزد اهل بهاء مستور و مخفی مانده و کدام قضیه و امری راجع بآتیه مجهول مانده که از قبل خبر نداده باشند ، نقشه دهساله بهترین نمونه از جاده های شوسه امر اعظم است و آنچه مخفی و مستور و لاینحل مانده احبای الهی سلیقه بخرج داده عرفان باقی کرده درخواست اند بفرمند و الامحلول الماس کاری ندارد منکرین انبیاء و معرضین از بهاء الله را می بینید بر حسب ظاهر کورند با وجود اینکه از روی کلمات انبیا و حکما کاشف جزئی از اسرار طبیعت گشته از خود خواهی و غرور دست بیکی از بدیهیات انفجارا سنگتراشان قدیمه و موجبات زلزله و تماس رعد و برقهای حاضر زده این آلت مخرب بی ثمر فولادین را که زره از ذرات اتمی در درونش حبس کرده محذوق در هوای لزوج مینمایند . بلی هر گنوله ای که برای خوراک صد هزار کشتی بعب افکن سخارج میکنند چند صد ملیون دلار میشود ، با این حال تکلیف فردای خود را ابداً نمیدانند ، شما یقین دارید که جنگ سوم و عذاب عظیم و عقاب عقیمش حتمی است قبلاً نوشتم خواب بی تعبیر نمیشود قحطی و جوع در پیش است ” .

در نامه مورخ ۳۰ تیر مینویسند : ” ساعت دوازده شب خسته و نالان عودت ، چنان افتادم که در مقدمه صبح خواب دیدم ، جمال مبارک در سن جوانی با نهایت فروتنی در پشت بامی که حقیقتاً نشسته بودم و پارچه نرعی مال جلال همایونرا نقشه برداری میکردم ، نزول اجازت کرده فرمودند : پارچه اش مال جلال همیون است ، اما من از برای توتاج زیبائی از شمس و مهر نقش و ترسیم میکنم که باقی و برقرار

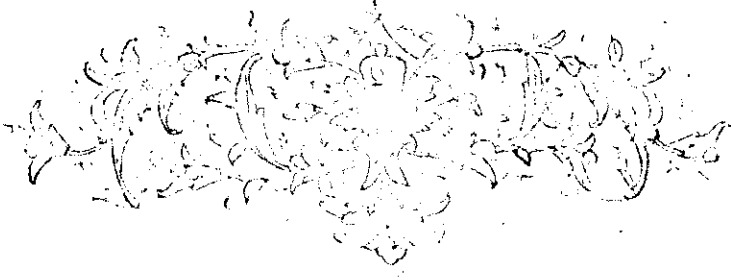
باشد ، جمال مبارک چنان تاج را زینت و نقاشی کردند که حقیر از شدت انفعال از خواب بیدار و بنوشتن مشغول گردید ، فانی آقاخان قائم مقامی ” .

در نامه چهارم آبانماه مینویسند : ” از روزی که از محامد و اوصاف لطیف روحانی نوشتم دیگر در قطع نفس خبری جز سرازیری قبر و مجازات اعمال برنخ نداشتم تا سه شب قبل حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه را خواب دیدم تشریف به بیدستان کرج آورده فرمودند : مسن بمدارک و دوسیه های شما مراجعه و رسیدگی کردم ، در داندک از شش داندک حق بجانب تو میباشد ، عرض کردم زیاد برای شکایتی ندارم چهار نفر احباب فقیر خالص و مخلص همراه داشتند ناگاه چشمم باز شد آقای نوش آبادی بجان عزیزت قسم این چند وقت که بعالم برنخ تشریف برده بودم ، والله اگر بهزاران هزار کتاب اسدی طوسی که با جان برابر است اعتنائی بقدر سوزنی می داشتم ، حالا که چشمم بساز و قدرت نوشتن پیدا کرده از پوست خرهای پندک دنیا که کفش علمایند نسنگدم سرکارهم اگر صبر داشته باشی آخرت مثل بنده بالا تر خواهد شد . ” باز مینویسند ” داروی همه دردها صبر است ، صبر ” .

در نامه یازدهم مرداد مینویسند : ” طوری عرصه تنگ شد که آهسته نان خشکها را درهائی کوفته با قدری دوغ ترکرده مکرر در مکرر بخوراک ده دوازده نفر بچه ها داده ، با این وصف بقدری خوش حال و مطمئن و مسرور و غنی بودیم که حاتم بخشی های واقعی کرده ، مثلاً بهر جان کندن بود ، سالی صد تومان اعنانه حبیب الدوله عراقی را رساندیم بعد از آنکه ماءون سلطنت غصب خود و پدرش را



این است برینا نامده بی معانی و جمله کرده نغمه مس و تابود و با کمال است از دنیا
 و خوشایست بهر او ای بر مهران تا زنده در امان عالم است غنچه باغی با پیش بهر ایشان
 اوله در شهر است خرمگه رفیق قدم در افق نیست خرمگه روی است ولی در آن ای است
 از است مهربان و با شکر ازی قدمه ای در یک و در هر یک مهربان خورده با دیده که مهربانند
 شش شوق چون غنچه زده سوز کرده و جهان خورنده با وجود آن بقدر امکان بلا مطر لازم است
 بجای است محمد فایده و داور می از هر که سلطنت است و سید صدارت خطی خواهد زیرا از است
 و عدالت صدارت با حق است این است نیست که با کاران با وفا رفتار نماید و در حاکمان
 هر چه بود و بشناسان را دوست مهران کرده و در هر کان را فرشته آسمان شود و شمام را محبت و سلام
 مقابل نمید و بیخ و سنان را بروج در بحران بر بری نماید نیست صفت سالکان و این است
 روحانیان جمال قدم و اسم اعظم روحی که خدا چنین سکون فرمودند و همین نعم نمودند و شکر
 این ارضای بر دست کسی شود و این خمارشند و هیچ حقیقت بر شد و افتاب حقیقی بر لوحش
 راسخ چمن شود و غنچه شادمانی گردد و خلعت الحجه و آسمان ع



تفویض بخدمت رضا کرد و وفات نمود ، ایرانیها کلاً بنای امامزاده کشی و حزب کشی را نهادند و بطوری راهها را مسدود نمودند که سپهسالار مأمون فرار با زندران و در راه آن را مقتول نمودند ، لیکن کمان حضرت رضا که اجساد قائم مقام یا شدند من جمله سلطان سید احمد که الساعه بقعه رفیعین در قریه هزاروه موجود است ، جمیع کتب و اشیاء حضرت رضارا بالوراثه جمع کرده بمناسبت اینکه شهریان سو زرد شتی زن امام حسین علیه السلام بود بفرانجا رفته املاک کوهستانی مثل هزاروه و مهرآباد و ساروق و جیریا را که متجاوز از ده فرسخ است متصرف و به تبلیغ و ترویج تشیع مشغول گردیدند و نفوذ کامل یافته کم کم داخل وزارت کریم خان و قاجار شدند . اگر کتابخانه حضرت رضا که بالوراثه بقائم مقامی هارسیده بود همراه میرزا حسن عموی قائم مقام بزرگ نمیبود ، تمام قائم مقامها از دم شمشیر آغا محمد خان و فتحعلیخان قاجار جان میدادند جناب نوش آبادی بحق حقانیت مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء قسم یاد میکنیم که در این چهار سال ونیم که زمینگیر شد م صحرا و دریاها بردولت و ثروت و علم و اطلاعاتم افزود که اکسیر فضه و طلا بهیچ چیزی ارزش ندارد .

و در نامه هفتم مه‌رمه مینویسند : اصل دین یکرنگی است . حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه ، چون دو بعد از ظهر گرسنه بمسافرخانه تشریف آورده غذائی نبود کاسه های خالی دم خورد ، ماسافرین را برداشته بر روی زمین جالس شده لقمه نانی برته آنها مالیده میل کردند و فرمودند این است معنی ستر و دم خوردن مؤمن .

در نامه یازدهم آبان مینویسند : هنسوز بنده با روح پرنده که کشفیات زمینی و آسمانی دارد ، جسماً قوت رفتن از این اطاق باطاق دیگر را ندارد تا بزیارت ایادی ایطالیائی که شخص مجرب و مطلع مؤمنی است موفق شوم ، کرمان بصریح بیان مبارک جمال قدم جل زکرة الاعظم دارای رجال است که ما آنرا بجواهر نفوس و سرآمد فعال مؤمن با مر محسوب میکنیم . شکی نیست این رجال حاضر ، مخفی ساکت و صامت نشسته و بعضی مخمور و معجوب هستند . مرد حسابی کلنگ را بردارویسک فریاد خبردار بزن لا بد از آن جمع و مجموعه های شهری چند نفری از دهه غفلت سرد آورده میگویند چه خبر است . توهم مثل در اویش بکتاش داد بزن . استغفرالله کم کم خواهد رسید دید این ها همان رجال موعود یا رجال الغیب موجودند که در احادیث و الواح مبارک نازل هر کس مقامی دارد . لوطی غلامحسین مرحوم در موقع حقه بازی چه میکرد ؟ یک شمشیر کاوش امانت داری بود ، یعنی انگشتر الماس شما را بچشم برهمزدن که آنرا چشم بندی میگویند میربود و بعد از امتحان در غفلت و کوری چشم مردم بصاحبش از جیب دیگری نشان میداد . اوضاع دنیا برای عقیب همینطور هاست ، خیمه شب بازی که جمال مبارک مثال آنرا زده اند چه بسیار مثلی مناسب این زمانه است . بقول مرحوم قائم :

روزگار است آن که عزت دهد که خوار دارد دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسازد بالجمله جناب قائم مقامی در تحریر بسیار سریع القلم بودند و همینکه کاغذ تمام میشد دیگر مراجعه بآن نمینمودند ، هر چه میگفتند یا مینوشتند فطری بود نه تصنعی و

ساختگی . آخرین دستخطشان که ببیننده رسید تاریخش ۲۷ آذرماه بود ، تا اینک مئاسفانه در تاریخ ۱۴ دیماه تلگراف صعود آن روح پاک بعالم افلاک که پسر پاک گهرش جناب منوهر قائم مقامی مخابره فرموده رسید و آتش عسرت و اسف برجان و روان و روح و جسم این ناتوان را بگذاخت . طیب الله شراه و اسکنه فی جوار رحمته موله و روحی لثربته الفدا . چیزی که قدری روح را تسلی بخشید و سبب سکون و آرامش گردید ، صدور و نزول تلگراف منیع مبارک مولای خون و مهربان حضرت ولی مقدس امرالله جواهرالوجود و حقائق الغیب و الشهود لجدوه الفدا بود که صورتش

این است :

ترجمه تلگراف منیع مبارک راجع بصعود جناب قائم مقامی

از صعود مروج مخلص امرالله متاثر خدمات ممتدش شایان تقدیر برای ترقی روح اود رملکوت ابهی دعا میکنم مراتب همدردی مرا از این فقدان اسفناک به منتسبین ابلاغ نمائید ، مقتضی است محافل تذکر شایسته فی منعقد گردد .

امضای مبارک شوقی

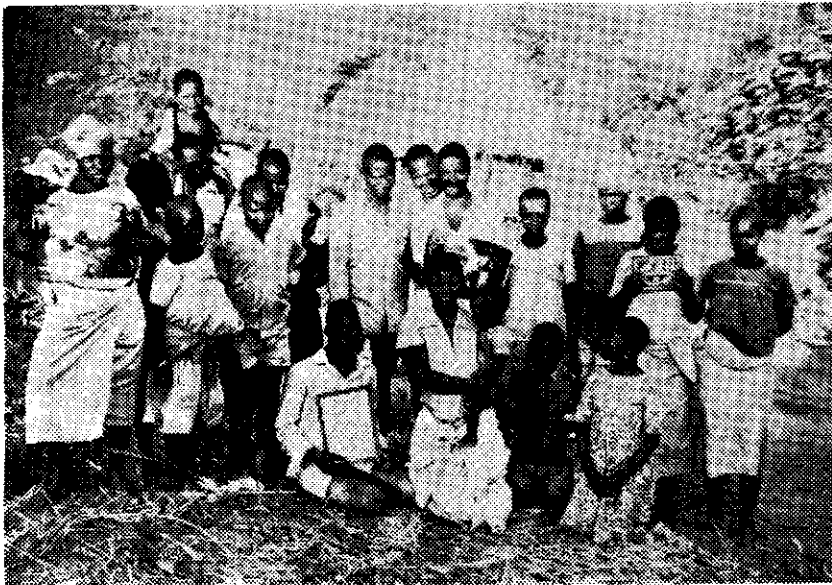
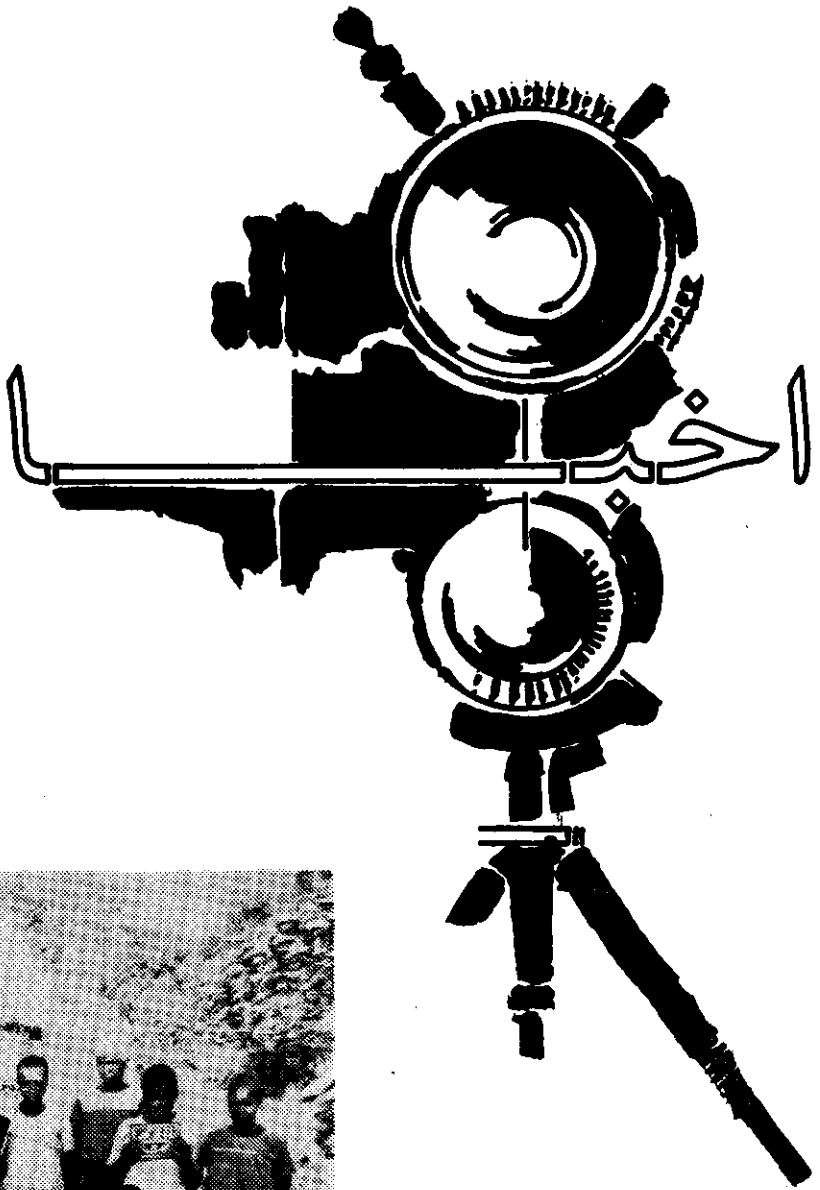
در نهایت عجله باحواس پریشان این ترجمه حیات نوشته شد . از قارئین التماس دعا دارد

فانی دانی حسن نوش آریا

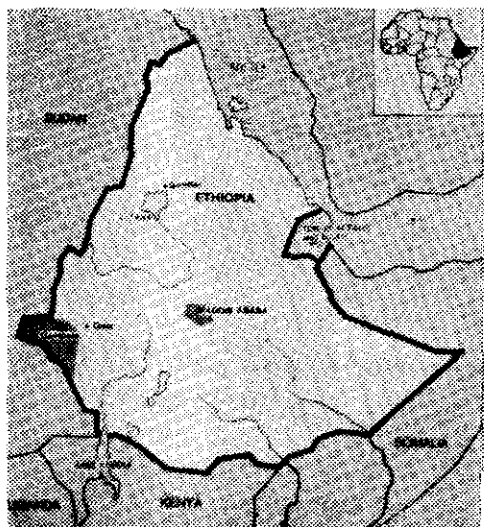
بتاریخ ۱۹ شهرالسلطان ۱۱۰

۱۷ بهمن ماه ۱۳۳۲

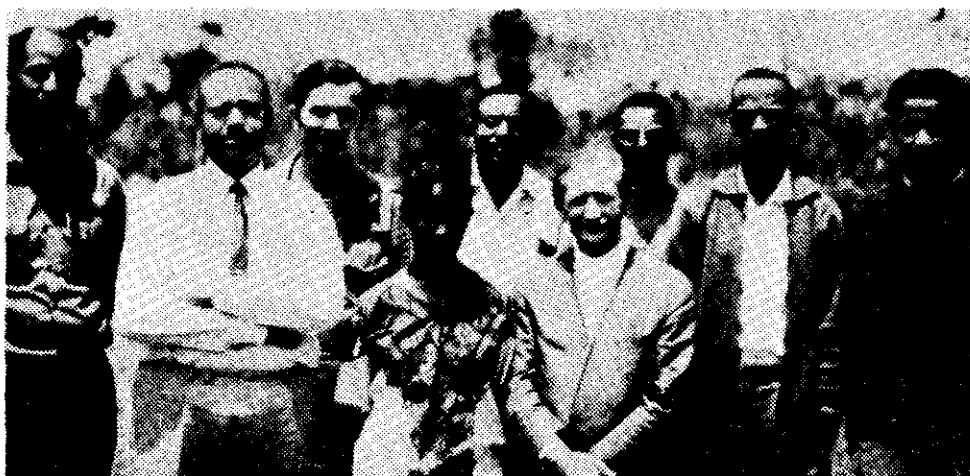
ارجمند و سحر



عده‌ای از احبباً در یکی از دهکده‌های کشور کنیا



جناب دکتر هوشنگ عهدیه عضو هیئت مشاورین قاره‌ای در آفریقا
با عده‌ای از احمای انجمنی در کنفرانسی که در شهر آسمارا منعقد
گسردید .



اعضای محفل ملی (مرکزی)
بهاثیان شمال شرق آفریقا

..... از جمله اموری که محتاج اصلاحات
تامه کامله است ، طریق تعلم علوم و ترتیب
تحصیل معارف و فنون است . چه که از عدم
ترتیب بسیار پریشان و متفرق گشته و قسوس
موجزه که داعی بر تطویلش نه بغایت مطوّل
شده بقسمی که باید متعلمین مدت مدیده
از هان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که
تصور صرفست و بهیچوجه تحقق ندارد چه که
تعمق در اقوال و افکار است که اگر بدیده بصیرت
ملاحظه شود واضح و مشهور گردد که این
نکات بعد از وقوع نیز نیست

..... این مطلب بسیار محتاج به تفصیل
و محاکمه مکمله است تا اینکه ثابت و مبرهن
گردد که بعضی علوم که الیوم اهتمامی در آن
نه منتهای محسنات را داشته و هم چنین
واضح و مدلل شود که هیات ملت بهیچ وجه
محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده نبوده

از بیانات حضرت عبدالبها

نقل از رساله مدنیه

منبع نور و روشنائی...

د کتر توکل عنقائسی

آئینه جلوه خدائسی
خورشید جلالت بهائسی
بگزیده ترا به خدائسی
شد شهره به دوره طلائسی
ای منبع نور و روشنائسی
چون تو بسر پیرا کبرائسی
جانسی که نباشدت فدائسی
هر سو علم جها نگشائسی

ای نو گل باغ کبریا ئسی
از شرق جمال تست طالع
آئی که خدا به فلك تو حید
از فیض قدم تست کایسن دور
چشم دور جهان به تست روشن
از روز نخست کس نیا مد
در روی زمین نبوده و نیست
بر پاست زیا بهاء الابهیسی

هستند در این جهاد اعظم
مردوزن و شیخ و شاب باهم

نگین سبز اقیانوس هند

پهروز فضل‌ی

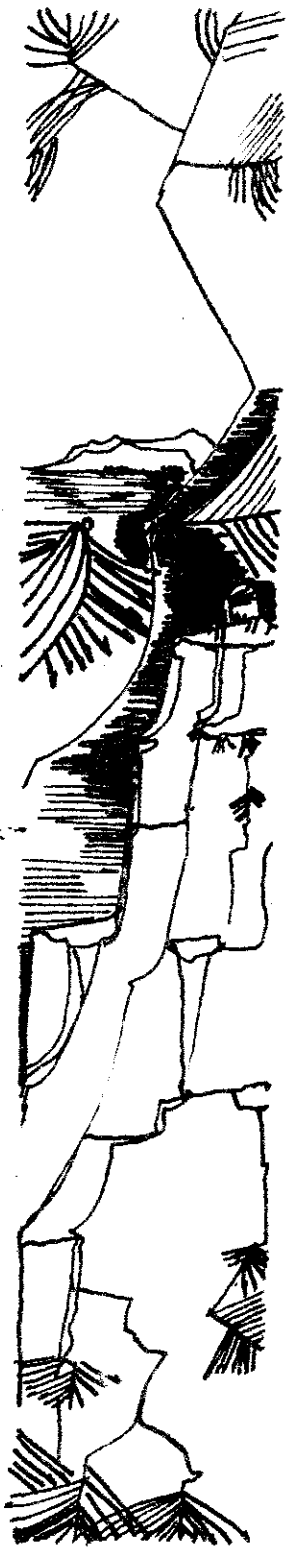
جزیره سیلان که يك پارچه گل و گیاه و جنگل است چون زمردی بر دامنه
آبی اقیانوس هند نشسته . در این بوستان گسترده بزرگ سیزده ملیون نفر از اقوام
تیره پوست ، سنهال ، تامیل ، مالزی و هند و وعده ای از اخلاف مهاجرین مسلمان
عرب زندگی میکنند . زبان رسمی کشور زبان سنهالی و زبان دوم که بسیار
معمول و متداول میباشد زبان انگلیسی است .

در سراسر جزیره پنج دانشگاه وجود دارد که اول ژانویه هر سال کلاسهای
خود را آغاز می کنند . دروس دانشگاه در اغلب رشته ها با انگلیسی تدریس
میشود و چون روش تدریس آنها مانند دانشگاههای انگلستان است مدارک
تحصیلی آنها در بسیاری کشورها بخصوص انگلستان معتبر است . حد متوسط
هزینه زندگی برای دانشجو حدود چهار هزار ریال و برای يك خانواده چهار
نفری کمتر از هشت هزار ریال در ماه است .

سیلان بیست و سه سال قبل بوسیله جناب دکتر لقمانی مهاجر عزیز و دلیر
هندی با شریعت نازنین حضرت بهاء الله آشنا شد و اکنون محفل ملی و پنجاه
ويك محفل روحانی محلی و تشکیلات مربوطه در این اقلیم مستقر گردیده است .

تشکیلات بهائی در دولت سیلان تسجیل شده و دیانت بهائوسی
بعنوان یکی از ادیان رسمی کشور میتواند در همه جا معرفی و تبلیغ گردد . در
حقیقت مردم سیلان که فقیر و رنج دیده ولی آرام و خوب و مهربانند همه مستعد
و منتظر شنیدن رنه ملکوتی هستند تا فوج فوج در ظل سرایرده اسم اعظم وارد
شوند . جامعه بهائی سیلان با همه جوانی و نوخاستگی با پشت سر گذاشتن
مشکلاتی که کهگاه با آنها مواجه بوده است اکنون بعنوان يك جامعه مستعد
و تازه نفس در آستانه پیروزی های بیشمار قرار گرفته است .

کلمبو پایتخت سیلان از سوم تا پنجم اوت گذشته شاهد برگزاری اولین
کنفرانس جوانان بهائی بود ، این کنفرانس با حضور بیست و هشت نفر از جوانان
بهائی ایران تشکیل شد . این کنفرانس که سه روز بطول انجامید در محیط



ساده و ظاهراً فقیرانه حظیره القدس ملی سیلان با روحانیت و صفا و جلال و درخشش خاصی برگزار شد . اخوت و برادری نژادها ، یکرنگی تمام رنگها و پیگانگی و اتحاد کم نظیر اقوام مختلف در سالن کنفرانس بشدت جلوه میکرد . احباء از همه طبقات در این کنفرانس شرکت کرده بودند ، جوانان سفید پوست ایرانی و آمریکائی که منصوب به دو جامعه قدیمی و باتجربه بهائی در شرق و غرب عالمند در کنار احباء تیره پوست و بسیار عزیز سیلان که از ادیان بودائی هندو ، مسیحی و مسلمان به شریعت الهی اقبال نموده اند در تحت لوای پیا پیاء الابهی دور هم گرد آمده و در خصوص مسائل مهمه امری به بحث و مذاکره نشستند . در فواصل برنامه ها ترانه های خوش امری که بزیانهای فارسی



انگلیسی ، هندی ، سنهالی و تامیل خوانده میشد به شور و اشتعال شرکت کنندگان را من میزد . روز چهارم اوت احباء در یک میتینگ عمومی که با حضور عده ای از مقامات مملکتی سیلان برگزار میشد شرکت نمودند و در این میتینگ بعضی از

سخنرانی ناطقین بهائی ، یکی از رجال مملکتی سیلان صحبت نمود و در طی سخنان خود از شریعت جهانی بهائی تجلیل نمود و آنرا بعنوان شریعتی که میتواند برای مردم سیلان ناملاً مفید واقع شود ستوده و بالاخره بعد از خاتمه کنفرانس روز پنجم اوت بیست و یک نفر از جوانان بهائی ایران همراه با آنک و شوز در فرودگاه کلمبویا احباء سیلان و هفت نفر از رفقای ایرانی خود که بعنوان مهاجر در سیدین باقی ماندند خدا حافظی کردند و با یک دنیا خاطره به وطن خود بازگشتند . مهاجرین ایرانی تازه وارد سیلان همراه با مهاجرین عزیز ایرانی و آمریکائی که از قبل در سیلان بودند بلافاصله در تحت قیادت و ارشاد محفل ملی مجاهدات پی غیر جدیدی را آغاز نمودند . بدون درنگ گروههای مختلف به شهرها و دهکده ها اعزام شدند و بفاصله یکماه بعد از کنفرانس امر الهی در مدارس ، معابد ، کلیساها ، گذرگاههای عمومی ، دهکده های جنگلی ، دراتوبوس ، قطار و یا مغازه ها ، در همه جا به عده زیادی ابلاغ گردید . با این همه آنچه که انجام شده در مقابل وظائف و مسئولیت هائی که در پیش است قطره ای بدریاراماند . هزارها نفر از احباء تازه تصدیق در شهرها و دهات احتیاج به تزئید معلومات و کسب معارف جدید دارند . کتابخانه های امری میبایستی در سراسر جزیره تاسیس گردند . حفاظت در محلی ، مدافع و لجنات تابعه آنها بایستی در شهرها و دهکده ها ایجاد گردند . کتب بهائی باید هرچه زودتر و بیشتر بزبانهای بومی ترجمه و تکثیر گردند ، مبلغین بومی سیار جدیدی بایستی تعلیم داده شوند ، کلاسهای دروس اخلاق بایستی برای نونهالان بهائی هرچه بیشتر تاسیس گردند . مجلات و نشریات امری که وسیله ارتباط احباء با تشکیلاتند باید بوجود آمده و مداوماً انتشار یابند ، فتح دانشگاهها ، کالج ها ، مدارس و آموزشگاهها که محل تجمع عقول و افکار جوان و پرچوش است باید مورد توجه کامل و فوری قرار گیرد . اینها که گفته شد و صدها که ذکر نگردید همه اهدافی هستند که مهاجرین تازه نفس و پرچوش و خروش را بخود میطلبند . سیلان منتظر و چشم براه است . چشم براه مهاجرین خلاق ، سازنده و سازمان دهنده ای که از آنچه که هست یا نیست چیزهای بهتر و برتر بوجود آورند و آیا برآستی وقت آن نرسیده که اخلاف همان شهیدان مظلوم مردانه قیام کنند و شراره های عشق و محبت الهی را در قلوب بکر سیزده ملیون مردم این جزیره سراسر سبز و زیبا برافروزند ؟

تصحیح

● شاعر گرامی جناب سید غلامرضا روحانسی
نویسنده مقاله (کلام منظوم در آیات الهیه)
مندرج در شماره ۷ و ۸ سال جاری آهنگ
بدیع یکی دو اشتباه تایپی و نکته تحریری را
متذکر شده اند که محض اطلاع خوانندگان
عزیز ذیلاً درج میشود .

۱ - صفحه ۱۶ ستون اول سطور ۱۷ و ۱۸
آیه کریمه (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حَبَبْتُمْ)
بر وزن عروضی چهار مرتبه (فاعلاتن) است که
اشتباهاً سه مرتبه ماضین شده .

۲ - صفحه ۱۷ ستون دوم سطور ۱۱ و ۱۲
(لوح سلمان) با اشتباه (لوح سلمانسی)
ماضین شده .

۳ - لوح مبارک مندرج در صفحه ۹ (سطو
۱۴ به بعد از حضرت بهاء الله جل ثنائیه
میباشد و چنانکه از ظاهر آن پیدا است
مربوط به سبک و روش نگارش نیست بلکه مربوط
است باینکه نگارش در استان الهی (سبب
اختلاف واقع نشود و محل ایراد قوم نگردد) .



فهرست نوجوانان

صفحه

۵۰

۱- قیمت روحانی

۵۲

(کمال)

۲- ایام درگذراست

۵۳

۳- آثار مبارکه در خضوع و خشوع

۵۵

۴- چند داستان کوتاه (برگزیده از کتاب بدایع الآثار و خاطرات حبیب)

۵۹

(فروغ ارباب)

۵- در کلمبیا چه دیدم

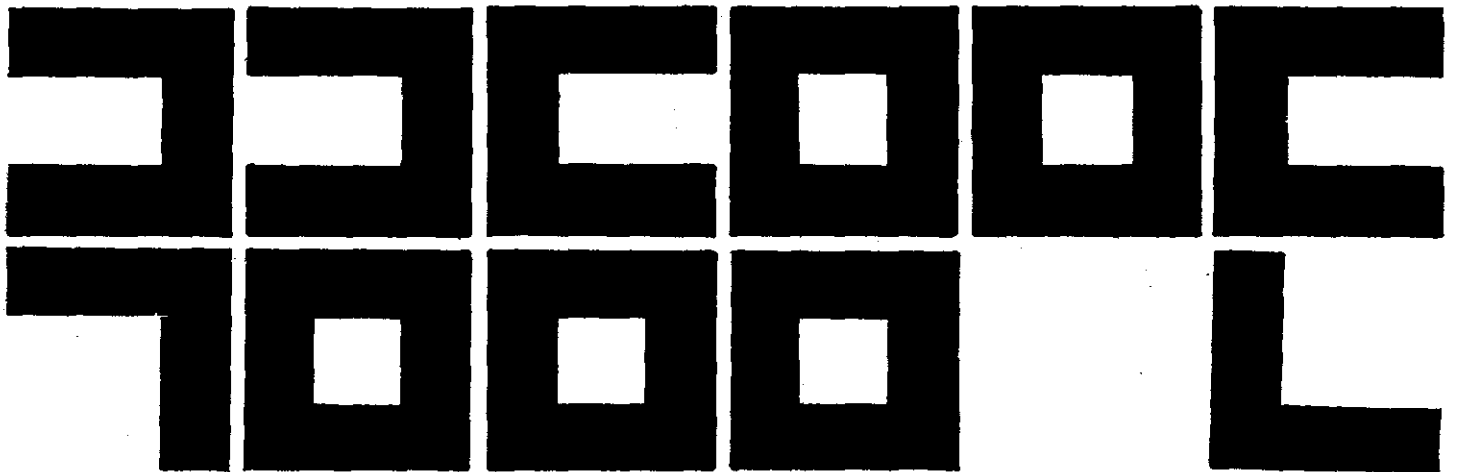
۶- هاجروا اوطانکم

(نامه احمد جانبان ۶۱)

۷- داستانی از کنسرت

سیلز و کرافت ۶۴

فهرست نوجوانان



حضرت عبدالباہ، میفرماید : قوله الاعلیٰ :

ای پاران الہی وقت آنست کہ با جمیع عل نہایت مہربانی ہفت
نمائید و منظر رحمت حضرت احدیت شوید ، جان عالم گردید و روح
حیات در ہیکل نبی آدم .

حضرت بہاء اللہ میفرماید قوله عزبیانہ :

اصل مذہب کہ از سما، امر الہی نازل شدہ مقصود اتحاد و اتفاق
خلق بودہ .

انشاء الله برق شوق در بدن عالم بمثابه رگ شریان بحرکت آید
و جمیع از آن حرکت که سبب و علت احداث حرارت است ،
بحرارت محبت الله فائز شوند تا جمیع متحداً با حق الله ناظر و مجتهدش
قائم گردند و خدمت حق امری است که سبب اصلاح عالم است
نه نزاع و جدال . انتهى « امر و خلق جلد سوم صفحه ۲۰۷ »

ایام درگذر است

است و حرکت خیل الهی بیدرنگ باید سبقت و پیشی گرفت و شمع نورانی افروخت " ، تا کسی بهر کوران شعله ای خواهی نمود ، تا بچند مشت پرستند خواهی کوبید تا چند درمضی عمر گذران خواهی گریست و تا چه زمان فکر از دنیا فارغ نخواهی کرد ، برخیز ، برخیز ، تا به چشم سر بینی آنچه جز در کتاب ندیده ای حرکت نما تا حکمت ریخته شدن خون هزاران شهید را دریابی .

" عمرها چون برق میگذرد و فرقا بریستر تراب مقر و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود امور از شصت " . همتی ، غیرتی ، جنبشی " انوار تائید رب غفور جمیع اقالیم و جود را احاطه کرده و جنود ملاء اعلی باعانت احبباء و نصرت اصفیا هجوم نموده " تا فرصت باقی است قیام کن ، قیام عاشقانه ، اهل دنیا چشم امید بسوی تو دوخته و آرزوی آن دارند که از خوان نعمت الهی مرزوقشان کنی . فیض الهی بر شما ارزانی گشته چنانچه بخلعت ایمان و رماء عرفان مزین گشته اید از خمر باقی الهی سرمست شده اید حال وقت جنبش است " یا احبباء البهائ" یوم یوم شماست و وقت وقت شما آنچه الهی لازم و واجب و مغناطیس تائید الهی است : قیام جم غفیری از مؤمنین و مؤمنات از شیخ و شاب ، غنی و فقیر ، امی و ادیب و سیاه و سفید بر نصرت دین مبین است " . آیا

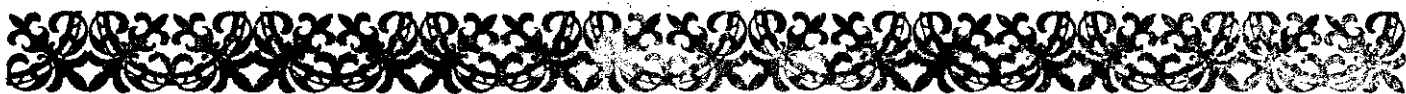
" ایام درگذر است ، تا وقت باقی جهدی باید که بآنچه شایسته و سزاوار این قرن افخم اعزاز منع مشعشع الهی است موفق گردیم " . چه مشکل است در بادیه امر تصور اینکه اگر حرکت کنیم چه خواهد شد ، و چه آسان است زمانی که حرکت کردیم دیدار جنود ملاء اعلی به چشم سر که بیاری ما شتافته اند . سالها آرزوی آن داشتم که لایق خدمت کردم و توفیق هجرت دست دهد ، و اکنون افسوس آن میخورم که چرا زودتر دامن همت بر کمر نردم . افسوس و صد هزار افسوس که گذشته باز نمیکرد و اوقات رفته تکرار نخواهد شد .

حال هشدار بتو . . بتو دوست من بتو عزیز دل و جان که صبحگاهان بادلسی زار بدرگاه حضرت بی نیاز ناله میکنی که : " ای پروردگار مستمندانیم مرحمتی کن و فقیرانیم از بحر غنا نصیبی بخش محتاجیم علاجی ده دلایلانیم عزتی بخش " . و اکنون که ید غیبی از آستین موهبت بدرآمده ، موج بحر غنا اوج گرفته و طبیب حاذق معجون عزت از محور حقیقت خویش مهیا نموده و زمانیکه جنود ملاء اعلی در اوج علا صف بسته و مهیا و منتظر و مترصد مرد میدان و فارس عرفان که بمحضر جولان نصرت نمایند و تائید کنند " خموش نشستن تاکی و فکر کردن تا چند ، وقت تنگ

سزاوار است اکنون که خود از بحر الطاف
 جمال بی مثال محبوب الهی سیراب گشته اید
 دیگران در جهل خویش باقی گذارید؟
 برخیزید و از زاویه جنون بدر آئید، ایام گوشه
 نشینی و سکون و آسودگی گذشته، در این
 میدان وسیع قدم گذارید و مباشرت به عمل
 نمائید، برخیزید، برخیزید و به پرهای محبت
 رحمان پرواز نمائید که شاید بقرب معنوی فائز

گردید". برخیزید و به یاری ما بشتابید، آتش
 فقر و نفاق، پستی و نائت، جهل و کفر
 دامن همگان را نرفته. "بگرئید و بنالید و
 بشتابید تا آبی بر این آتش پرشعله بریزید بلکه
 بهمت شما این نائره جهان سوز خاموش گردد"
 بامید آنکه بدید اریک یک شما در نقاط
 مهاجرتی نائل گردیم

کمال



انکار و تمسک در خضوع و خستیدگی

حضرت بهاء الله می فرمایند، قوله الاعلی :

● اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان
 الهی آن خضوع فی الحقیقه به حق راجع چه
 که ناظر به ایمان اوست البته در این صورت
 اگر نفسی مقابل مثل او حرکت نماید و یا
 استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر بعلم
 عمل خود و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر
 عمل نفس مقابل بخود او راجع است، همچنین
 اگر نفسی استکبار نماید آن استکبار به حق
 راجع است نعوذ بالله من ذلك یا اولی الالباء.
 و نیز میفرمایند: قوله الاعلی .
 "بنی انسان عزیز است چه که در کل آیت حق
 موجود لکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی
 دیدن خطائی است کبیر."

● همچنین حضرت عبدالبهاء میفرمایند
قوله الجمیل : " الیوم هر خاضع که بهیچ وجه
رائحه وجود در او نیست و به بندگی جمیع
دوستان قائم رویش چون مه تابان درخشنده
و هدایت بخشنده " .

● و نیز میفرمایند قوله الجلیل :
" هر نفسی از برای خویش وجودی بیند و خیال
تمیز و تفردی ، آن از آثار نفاق است و علامت
نفاق ، باید شعور خود را فراموش کرده و در مقام
فناهی محض ، آمد و الا ملاحظه وجود عاقبت سبب
شرک گردد و بادی کفر محض ، خضوع و خشوع
و محو و فنا و اطاعت و انقیاد محبوب " .
و نیز میفرمایند ، قوله الجلیل :
" آنکه که از خود راضی است مظهر شیطان
است و آنکه راضی نیست مظهر رحمن ، خود پرست
ترقی نمیکند اما آنکه خود را ناقص می بیند در
صدد اکمال خویش برمی آید و ترقی میکند ، اگر
کسی هزار حسن داشته باشد باید آنها را نبیند
بلکه در صدد دیدن نقص خود باشد . . . انتہی

چند داستان کوتاه

تفسیر حدیث || || حضرت عبد البہا فرمودند کہ : جمال مبارک در عنفوان جوانی روزی در قصبہ بالرود وارد منزل میرزا محمد تقی مجتہد مشہور شدند ، در حالیکہ چہار نفر از تلامذہ معتمد مجتہد مذکور با جمعی از طلاب دیگر حاضر بودند ، و مجتہد این حدیث را از تلامذہ قریب الاجتہاد خود میپرسد ، کہ میفرماید : الفاطمہ خیر النساء العالمین الاموالد المریم . یعنی حضرت فاطمہ مهمترین زنان دنیا است مگر آنکہ را کہ مریم تولید نمود و حال آنکہ مریم دختری را تولید ننمودہ کہ در این حدیث او را مستثنا میفرماید . ہر یک در جواب تفسیری نمود و توجیہی کرد ولی میرزا محمد تقی مجتہد هیچیک را قبول ننمود . در آن میان جمال مبارک فرمودند : این تعلیق بامر محال است یعنی جز آنکہ از مریم متولد شد دیگر حضرت فاطمہ از ہمہ زنان دنیا مہمتر است و چون مریم دختری نہ داشت پسر مثل فاطمہ محال است مجتہد مذکور سکوت نمود و چون جمال مبارک بیرون تشریف بردند ، بتلامذہ خود گفت کہ من متوقع نبودم کہ جوانی با کلاہ معنی حدیث را چنان بیان نماید کہ شما نفوس قریب الاجتہاد باعامامہ و لباس علم ہی بآن نبردہ باشید .

از کتاب بدایع الآثار جلد دوم از صفحات ۳۳۹ - ۴۰

تشریف شاهزاده ● هیکل مبارک حضرت عبدالبها* حکایت از ایام بغداد و اقتدار جمال ابهسی و قیام بر اعلا* کلمه الله میفرمودند . از جمله ذکر کیوان میرزا فرمودند که خواست بواسطه* میرزا محیط در کمال خفا نصف شب بحضور مبارک مشرف شود چون ایسن استدعای شاهزاده از روی تفتن بود نه تبصر و تدین ، لهذا جواب فرمودند که من در سفر کردستان غزلی نوشته ام که دو بیت آن اینست :

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا ورنه جان و دل داری همبیا و همبیار
 رسم ره اینست اگر وصل بهاداری طلب ورنه باشی مرد این رهد و رشوز حمت میار

اگر باین شرایط میآید بسیار خوب والا فلا . میرزا محیط این بیان مبارک را بعینه برای او حکایت کرد ، چنان خائف شد که جرئت تشریف ننمود

از اول امر استغنا و استقلال جمال مبارک جمیع را حیران نمود روز بروز آیات و تعالیم مبارک اعناق را خاضع کرد و انوار شمس حقیقت آفاق را منور و لامع نمود تا آنکه علم امرالله مرتفع شد و نزد دول و ملل عالم مسلم که این طایفه هیچ نیت و قصدی جز صلح و سلام اهل عالم ندارند و بهیچوجه مداخله در امور سیاسی و فساد نخواهند . از کتاب بدایع الآثار جلد ثانی از صفحات ۳۳۵ - ۳۳۶

راپرت متصرف عکا ● هیکل مبارک حضرت عبدالبها* در مسافرخانه عکا فرمودند : سفیر عثمانسی از امریکا بمتصرف عکا نوشته بود که درباره* حضرات تحقیقی نموده راپرتی بدهد متصرف جواب داده بود ، اینها (یعنی بهائیان) ابداء* در امور سیاسی دخالتی ندارند و روایات درباره* ایشان متباین است ، اما حقیقت حال مجهو است ، ولی آنچه واضح است این است ، اینها بعد از فلانی (یعنی حضرت عبدالبها*) از بین میروند .

من از مطالب خوشم آمد ولی این مطلب را بی ربط نوشته و اشتباه کرده امراللهی مربوط بوجود من نیست . حاجی میرزا آقاسی هم همین مطلب را در - ظهور حضرت اعلی میگفت ، که اگر این را بکشیم و از بین ببریم این ضوضا از بین میروند . درباره جمال قدم هم میگفتند که اگر از ایران بیرون کنیم نفی و سرگون کنیم از میان میروند . نمیدانند آنچه را که می کنند بنفع امرالله است و سبب عزت امرالله ، ما که در دست آنها هستیم ، اسیر آنها هستیم هرچه میخواهند بکنند حرفی نداریم .

(از کتاب خاطرات حبیب صفحه ۳۸)

عرب لختی سیاه ● هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در مسافرخانه عکا فرمودند ، یکروز در بغداد با دوسه نفر از احباب به شکار رفتیم ، یک عرب برهنه سیاه سوخته سوار شتر بود جلو آمد . یکی از رفقا میخواست بطور شوخی او را با تفنگ بترساند ، دیگری با دست اشاره کرد و نگذاشت . نان خواست دادیم ، توتون و چپق میخواست دادیم چماق خواست دادیم قهوه خواست نداشتیم ، بالاخره راضی رفت . همان شخصی که با دست اشاره کرد و مانع از ترسانیدنش شد میگفت این عرب لختی را باین هیکل لاغر و اندام باریک و سیاهش نگاه نکنید صاحب عشیره بزرگی است و سواران زیادی دارد اگر کسی باو معترض شود فوراً جیغی کشید و نعره بلند میکند ، فریادی زده غوغائی برپا میکند ، سواران بکمکش شتافته پیاده ها از عقب میرسند و انتقام میکشند . حال ما هم حال آن سیاه بیابانی است .
 «اهرا» ما لخت و عربان و بی ناصر و معین و یکه و تشها ولی در باطن جنود ملاه
 اعلی ناصر است ، هر وقت ما را در معرض تعرض بینند فوراً بیاری و مددکاری
 میشتابند .
 از کتاب خاطرات حبیب - صفحه ۹۹

طوطی مسافرخانه

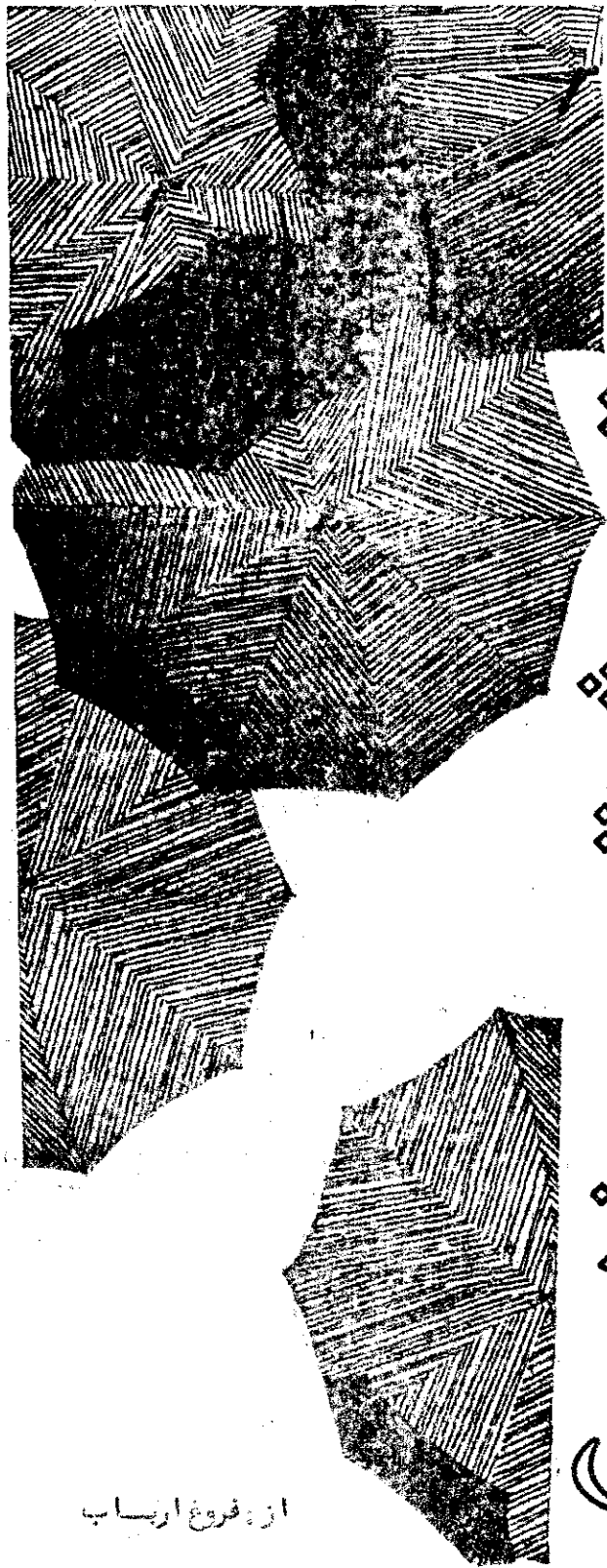
● جلوی سرسرای مسافرخانه يك بشکه پیت حلیمی شیرداری گذاشته بودند که احباب دست و رو میشستند و ضو می گرفتند . روی پیت حلیمی قفسر پیک طوطی آویزان بود که مسافری از هندوستان همراه آورده بودند ، این طوطی یکمال فصاحت میگفت " الله ابهی " گاهی میگفت ، ده بگو ، ده بگر ، یا سرالله هر وقت حضرت عبدالبهاء بمسافرخانه تشریف میآوردند صدای بلند فریاد میزد " الله ابهی " ، حضرت عبدالبهاء تبسم می فرمودند و جواب میدادند " الله ابهی " .
 از کتاب خاطرات حبیب جلد دوم

جناب حبیب الله مؤید که سالهای متعددی از حیات خویش را در جوارمولای عزیز حضرت عبدالبهاء گذرانده اند و نیز مورد عنایت حضرت ولی محبوب امرالله بوده اند ، خاطرات خدمات و ایام تشریف خویش را در ضمن دو جلد کتاب پرشده تحریر آورده اند که بنام " خاطرات حبیب " موسوم است . داستان کوتاه زیر از جلد دوم این خاطرات نقد میشود ●

آقا ابوالقاسم یزدی

در باغ رضوان که سر چمنش مانند جزیره‌ئی است محل جلوس مبارک کسه
عرشش بر آب قرار گرفته ، یعنی پایه نیمکتها روی آب است ، باغچه بندی
و گل کاری زیبایی دارد که انسان از تماشا سیر نمیشود . چه گل‌های رنگارنگی،
چه سبزه‌یی چه عطر بنفشه و نارنجی که انسان را مست و مخمور مینمایند
گل و ریحان و سنبل و ضیمران در آنجا جمع بود . باغبان این باغ موسوم به آقا
ابوالقاسم یزدی است که هم باغبان است و هم سرایدار . چون باغ دراز عکاس
و وسط بیابان است ، اغلب عربهای وحشی می آیند گلها را کنده ، میوه هارا
می برند و خسارت وارد میسازند . چون آقا ابوالقاسم هم ماءمور به محبت ومدارا
است لذا نمی تواند مانع از ورود آنها بشود ، گاهی ماءخود به حیا میشوند و
نیرنگ بخرج می داد ، مثلاً " اگر میرفت بشهر که تهیه آذوقه نماید در مراجعت
به دوست و آشنائی بر میخورد که آنها میل به آمدن باغ بود و آقا ابوالقاسم هم
سریف و سنگول بود و از پذیرائی او بی میل نبود ، وقتی که دم در باغ میرسید
فریاد میزد ، آهای شکرالله ، شکرالله ، بیاد را واکن او هم بلافاصله می آمد و
در را باز مینمود . معنی این رمز این بود که یعنی شکر خدا کسی جور مزاحم
مانیست در را باز کن ، و اگر کسی بود که واقعا زیان کار و مزاحم شعار بود از
پشت در صدا می زد " آهای حسن ، آهای حسن " ، یعنی هستند ، در را باز
نکن . او هم هر قدر در را می زد و دق الباب میکرد و فریاد میکشید از توی باغ
از نفس کسی سروصدا بلند نمی شد ، بالاخره او هم که مزاحم بود ماءیوس شده
میرفت تا خود آقا ابوالقاسم بیک رمز و اشاره‌ای در را باز میکرد و وارد میشد
خلاصه باین نیرنگ و تدبیر میوه های باغ و مرکباتش ، همچنین گل و سبزه اش را
از دستبرد اشخاص بیگانه حفظ میکرد و برای پذیرائی احبا^۱ الله و زائرین جانش
راهم مضایقه نمیکرد ، همه را در نهایت محبت و مهربانی پذیرائی میکرد ، طباق^{های}
گل و میوه بود که نثار میکرد ، میگفت و می خندید و خدمت میکرد ، احبا هم هر
قدر ممکن بود می خوردند مابقی را هم بعنوان تبرک همراه میبردند .

در گلپریا جبهه دینک هر



از فرغ اریاب

در کلمبیا عشق دیدم و انقطاع و فنا . عشقی
که بفرموده جمال الهی خون نارش برافروخت
خرمن عقل بسوخت و سالک را از خود بیخود
ساخت . چنانکه جوانانی چند در آن مدن و
دیار چندان گرفتار عشقند که جز اراده معشوق
چیزی نبینند و جز دستورات محبوب کلمه ای
نشنوند . از دنیا و مافیها گذشته اند و از لذت
دنوی رسته ، چنان وارسته و منقطع اند که
بیک جزئی پوششی قانع و به چند لقمه ای نان
راضی . با پای پیاده قدم در جنگها و دشتها
می نهند و با بومیان پاکدل که از مظاهر تمدن
محروم اند در مخور و محشور میشوند و ندای حق
را بسمع منتظرین موعود الهی میرسانند . این
عشاق جمال محبوب که در بحر عشق الهی
مستغرقند آنچنان در مقام ایمان و ایقاند که
فنا می محض مشاهده میشوند . در می راحت و
آسایش نخواهند بل آرزوی فدا در ره جانان
دارند آنان بیان مبارک مولای محبوب در رساله
هفت وادی را بخوبی درک کرده اند ، که میفرماید
" مبارک گردنی که در کندش افتد و فرخند سری
که در راه محبتش بخاک افتد ، پس ای دوست
از نفسیگانه شوتا به یگانه بی بری و از خاکدان
فانی بگذرتا در آشیان الهی جای گیری
نیستی باید تا نار هستی برافروزی و مقبول راه
عشق شوی " . باری این گروه عشاق چون
شنیدند جوانی از میان ایشان هنگام مسافرت
برای تشکیل محفل صعود نموده ، همگسی
بهر او شادبها کردند و از برای خویش غمها
خوردند که چرا از چنین موهبتی محروم بوده اند
باری مشاهده شد که دونفر جوان از مناطق
شمالی که در دانشگاه تعلیم می دیدند چو
ندای الهی را شنیدند ترك تحصیل نموده برای
کمک به احبای کلمبیا عزم سفر کرده اند و پسر

از طی مسافتی و ورود راز بدستور محفل کلمبیا باتفاق جوانان بهائی این دیار به روستا^{ها} رفته جوانانی را که بشرف ایمان مشرف میگشتند با خود بشهر می آوردند و در خانه یکی از اعضاء محفل بآنها اصول دیانت بهائی تعلیم داده میشد سپس جملگی به چند گروه تقسیم و بنا بر دستورات محفل مقدس اول هر هفته هر گروه سه نفری بسوی دیاری حرکت میکردند گروهی برای تبلیغ و گروهی برای تعلیم مبلغین این گروهها حامل بستههایی بسیار کوچک و سبک بودند که شامل مثال مبارک حضرت مولی الوری و جزواتی چند از تعالیم مبارکه که اخیراً بزبان اسپانیولی تهیه شده و چند وسیله کوچک شخصی بود .

سفر این فاتحین قلوب و مریبان تا آخر هفته بطول می انجامید ، آخر هفته با قلبی سرشار از رضایت و خشنودی با اسامی تعدادی تابل توجه از مبلغین باز میگرددند و در روزی مرکز بهائی با استراحت می پرداختند و گزارشی حاکی از فتوحات روحانی خویش به اعضاء محفل می دادند و در جلسات مشورتی که بمنظور طرح نقشه اهداف هفته دیگر تشکیل میشد شرکت میکردند .

محفل ملی کلمبیا چند مرکز تبلیغ در نقاط مختلفه این کشور بوجود آورده که مرکز بهائیتی نامیده میشود . مرکز بهائی هم خانه ای است شبیه بخانه دهقانان ، جوانان وارسته و خدوم بر حصیری روی زمین می خوابند و باغذای ناچیزی سد جوع میکنند . چون اینجا از ثروت دنیوی نشانه ای نیست . نه قصری مشاهده میشود و نه خانه مجللی ، نه فرش هست و نه چلچراغی مرکز بهائی در نهایت سادگی است ، فقط محلی است برای اجتماع احباء هرناحیه . بومیان پاکدل که از نژاد سیاه و سرخ اند اغلب به این مراکز مراجعه میکنند و از این آئین اعظم کسب اطلاع مینمایند و هرروز تعداد مقلبین امرالهی

افزوده میشود ، آنقدر که تعلیم آنان با وجود بودن عدای از بهائیان منقطع و فداکار بسیار مشکل بنظر میرسد ، اگرچه آنها شب و روز میگو آرام و قرار ندارند ، منتظرین را به وادی عشق و وصال می کشانند ، ولی آیا این عده معدود از عهد این ماء موریت خطیر برمی آیند و بسا وجود این همه گروه مبلغین تعلیم آنها میسر و ممکن است ؟ مسلماً نه ، این امر بسیار مشکل بنظر میرسد . جوانان کلمبیا دست رجا بسوی ما دراز کرده اند و از راه دور نماند میکنند که ای جوانانی که در مهد امرالله ساکنید تاریخ شهدای امر و اقیال احبای اولیه را از منظر بگذرانید و ببیندیشید که اگر جانبازی و فداکاری آن دلباختگان روی محبوب نبود چنین فتوحاتی میسر میشد ؟ حال تاریخ تجدید شده ، بشتابید بشتابید ، منقطع از امور دنیوی بسوی این دیار حرکت کنید و این تشنگان کاه و سراقان را سیراب نمائید . بکوشید تا این سرگشتگان وادی عشق را بسوی محبوب راه نمائید از دنیای فانی درگذرید و به اسباب زرد و سرخ ناهری دل میندید . برای نجات اهل عالم قدم بردارید و رضای الهی را بر هر چیز ترجیح دهید . این بیان مبارک احلای جمال اقدس ابهی را که در رساله هفت وادی فرموده اند بخاطر بسپارید : " ای دوست دل که محل اسرار باقیه است محل افکار فانیه مکن و سرمایه عمر گرانیه را باشتغال دنیای فانیه از دست مده از عالم قدسی به تراب دل میند و اهمل بساط انسی وطن خاکی میسند " .

آری آن جوانان از خود گذشته چشم امید به جوانان ما دارند و در انتظار کمک هستند . باشد که با خواندن این سطور گروهی چند عزم آن دیار کنند ، به یاری خواهران و برادران خویش بر خیزند و در جلب رضای محبوب عالمیان بحد امکان بکوشند .

هنوز از پرواز هواپیمائی که ما را از زادگاهمان
 به سرزمین دوردست آفریقا می برد ساعتی
 نگذشته بود ، که شروع یا بلاغ کلمه کردیم ، پس
 از تشریف بارض مقصود و زیارت اعتاب مقدسه و
 دعا برای طلب موفقیت و تائید عازم کنیا که
 در شرق آفریقا واقع است شدیم . درین راه
 مسافریں راجع به امر صحبت میکردیم و در ضمن
 گاهی از شیشه های هواپیما بیاین نگاه میکردیم
 و از یکدیگر می پرسیدیم ، دیدگهائی که سفیدها
 را توی آن می جوشانند ، کجا هستند و ما بکجا
 میرویم ؟ در آنجا چه خبر است ؟ آدمها چگونه
 و سرنوشت ما چگونه خواهد بود و چه حوادثی
 انتظار ما را میکشد ؟ بالاخره ساعت هفت صبح
 روز بیست و هشت مرداد پنجاه و یک به فرودگاه
 نایروبی وارد و با استقبال گرم احبائی که
 به پیشواز آمده بودند ، روبرو شدیم .

تا چند روز خیال میکردیم که خواب می بینیم
 از دوستان می پرسیدم اینجا همان آفریقای
 است که ما از آن هیولائی وحشتناک در ذهن
 خود ساخته بودیم ؟ باری زیبایی نایروبی
 پایتخت کنیا بقدری ما را متعجب ساخته بود
 که دائم در خیابانها به ماطرو ساختمانها نگاه
 میکردیم و از فرط تعجب و حیرت سرمان گیج
 میرفت .

از همان ساعتی که مستقر شدیم ، در خیابا
 نایروبی براه افتادیم و با مردم که اکثراً انگلیسی
 صحبت میکردند در باره امر گفتگو می داشتیم .
 بقدری این آزادی بیان و عقیده ما را تحت تاثیر
 قرار داده بود که خواب و خوراک را فراموش کرده
 بودیم و از فردای روز ورود به کنیا به همراه احبای
 بومی ، رفتن به نقاط تبلیغی را در سر لوحه
 کارهای خود قرار دادیم و در مسیر اتوبوس به
 همه جزوات تبلیغی داده و تمام طول راه را نیز

و خواب جزوات
 او و حجاب از

نامه: احمد جانباز

در باره امر گفتگو میکردیم . در همان ایام در کنفرانسی که در شمال کنیا تشکیل شد ، شرکت کردیم ، در آنجا از دیدار جوانان عزیز بهائی سایر کشورها روح تازه ای در ما دمیده شد ، پس از خاتمه کنفرانس بنده و تعدادی از دوستان پس از پانزده روز اقامت در کنیا به امر هیئت مشاورین قاره ای به تانزانیا که در افریقای شرقی واقع است ، عزیمت کردیم . در تانزانیا پس از ملاقات احباب دستور محفل مقدس ملی که برای هر یک از ما نقطه ای را در نظر گرفته بودند بنده به قسمت شمالی شهر دارالسلام که بیست مایل تا مرکز شهر فاصله دارد ، رفتم و از همان ابتدا در پانزده نقطه که هر کدام بین سه تا پنج هزار نفر جمعیت داشتند ، شروع به ابلاغ کلمه نمودم . این ناحیه ساحلی پوشیده از جنگلهای سرسبز است . کلبه هایی که مردم در آن زندگی میکنند بسیار جالب و خنک میباشد و با وسائل ابتدائی تهیه میشود . در این ناحیه کارخانه های سیمان ، کنسرو سازی و دانشکده منابع دریائی و صید ماهی وجود دارد که کارکنان ، دانشجویان ، استادان و وابستگان هر یک در اطراف آن زندگی میکنند و اقوام مختلف از غرب و شرقی در اینجا دیده میشوند ، اکنون که این نامه را مینویسم تقریباً هشت ماه از اقامت در این ناحیه میگذرد و در این مدت هشت محفل روحانی تشکیل و در نتیجه اهداف این قسمت تمام شده است . در اثر زندگی با بومیان اینجا ، انس و الفت عجیبی بینمان بوجود آمده . از خدا خواهان نام امکانات زندگی را در اینجا فراهم کنند چون ترك این عزیزان برایم خیلی مشکلی است ، گوئی مشیت الهی هم برماندم قرار گرفته چون امکانات کار و اقامت دائم کم کم فراهم میشود .

تا قبل از آمدن بافریقا گاهی از خود می پرسیدم راستی تا ئید یعنی چه ؟ و چگونه است ؟ اما حالا میفهمم . در این جا افرادی بنور ایمان مشرف میشوند که از نظر سواد و معلومات ظاهری شاید خیلی از ما بالاتر باشند اما همانطور که در آثار مبارکه نیز نویسد داده شده ، همینکه ما شروع به صحبت میکنیم کلمات چنان پخته ، بجا و موثر میشوند که تا اعماق دل مستمعین نفوذ میکنند و بعد از مدت بسیار کوتاهی در اثر تائید جمال مبارک که بندگان ناچیزی چون ما را وسیله قرار میدهند ، افراد مهمی وارد جامعه امر میشوند ، واقعا در نظر بگیرید چه چیز دیگر جز تائیدات جمال مبارک میتواند چنین ثمراتی ببار آورد ؟

حقیقتا يك يك احبای ایران بخصوص جوانان جواهری هستند و در هر جای دنیا که مهاجر یا مهاجرانی وجود دارند ، احبای ایران نیز حتما هستند . واقعا وقتی پسای صحبتشان می نشینیم ، می بینیم با تمام محرومیت ها ، با تمام احیاناً دریدریها چه زندگی پرشکوه و سعادت مندانه ای دارند ، هر دقیقه از این زندگی برای کسانی که به ارزش آن پی ببرند بیشترین ارزشها را دارد . اگر بخواهم از خاطرات و شیرینی های دوران کوتاه مهاجرتم بگویم ، مثنوی هفتاد من گاغذ میشود . فقط از خدا میخواهم تا آن زمان که نفسی برمیآید ، قدرت و توانائی بدهد تا امر مبارکش را بگوش خاص و عام برسانم . واقعا هیچ لذتی با لذت تبلیغ برابری نمیکند . داشتن يك هدف مشخص و مقصدی که منجر به سعادت دنیوی و اخروی گردد طریق صوابی است که رضای الهی را موجب میگردد و این امر آرزوی هر انسان روشن رایی است . لذت زندگی در این گوشه دنیا را نمیتوان

بازگو کنیم . احساس و عواطف پرشکوه ، پاکسی
صفا ، راستی ، درستی ، خوش نیتی ، خوش قلبی
محبت ، دوستی ، مهمان نوازی و بسیاری دیگر
از کمالات برجسته ، انسانی این افراد را قادر به
بیان نیستیم ، مگر خود بیایید و از نزدیک ببینید
سطح فکر مردم بالاست ، مثلاً " وقتی صحبت
از وحدت عالم انسانی میشود ، اهمیت و لزوم
آنها درک میکنند و وقتی طریق رسیدن بدان را در
امر مبارک می یابند ، عاشقانه قبول و در راه آن
جانفشانی میکنند . قبل از مهاجرت با فریقا
هیچوقت تصور نمیکردم که روزی بتوانم در جامعه
امر مصدر خدمتی گردم و بنحوی موثر واقع شوم
واقعا " حالا وقتی می بینم بدین حد کوششهای
ما بتا " نید الهی موید میشود لذت می برده خدا
را شکر میگویم که این سعادت را نصیب کرده است .
ما جوانان بهائی در هر کجا که هستیم اگر به
مسئولیت خطیر خود درقبال امر پی ببریم
میتوانیم هزاران هزار انسان را با تابانیدن
نور ایمان به قلبهایشان خوشبخت و سعادتمند
سازیم . بدون اغراق فکر میکنم اگر میلیونها
دلار پول میداشتم و یا کاخهای با عظمت پر جواهر
و جلال از آن من بود ، اینقدر احساس خوشبختی
نمیکردم که حالا میکنم . معتقدم ما جوانان
بهائی هستیم که باید وسیله ای شده و امر
مبارک را به اقصی نقاط عالم برسانیم و تنها راه
نجات بشریت از انهدام و فلاکت را بهمگان
عرضه داریم . نمیدانید چقدر فرح بخش
است وقتی که در این جا دور هم جمع شده و با
کمال صفا سرودهای محلی میخوانیم . من خیلی
زرنگ و باهوش نیستم اما در مدت کوتاهی زبان
محلی اینجا را که زبان سواهیلی است یاد
گرفتم . پشتکار و استقامتی یافته ام که قبلاً
اصلاً در خود سراغ نداشتم . آیا اینها

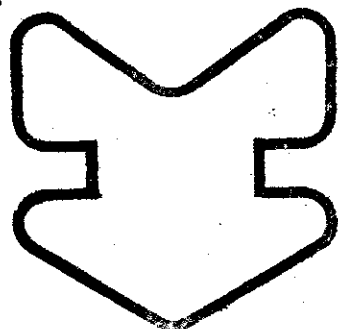
چیز دیگری جز شمول تا " نیدات جمال مبارک
میتواند باشد ؟

جهت اطلاع دوستان عرض میکنم اولاً " اگر
در دل خود حتی يك درصد تمایل به مهاجرت
احساس میکنید ، بهیچوجه معطل نشوید و از هیچ
چیز نهراسید ، با ایمان و ایقان و اتکا " بحق
و جمال مبارک اقدام کنید ، همه چیز درست
خواهد شد ، فقط کمی اراده و شهامت لازم است
که الحمد لله همه احباب دارند . باور کنید این
نامه را در نیمه های شب و با استفاده از فرصت
کوتاهی که برای خواب دارم ، مینویسم با چراغ
دستی کم فروغی که دود هم میکند . چرا ؟ فقط
باین خاطر که فکر میکنم آن ها که قبل از ما
بمهاجرت رفته اند ، اگر هر کدام گوشه ای از
واقعیات را برای ما می نوشتند و در جریان اوضاع
و احوال قرارمان میدادند ، بنده و برادران و
خواهران روحانی خیلی زودتر از اینها بمهاجرت
رفته و زودتر باین موهبت نائل شده بودیم .
در اینجا یعنی کشورهای افریقائی با افراد
که دارای تخصص و حرفه ای باشند ، احتیاج
است و مخصوصاً آنهائیکه دارای تحصیلات عالی
هستند از حقوق و مزایای بسیاری برخوردار
میشوند . برای کسانی که بخواهند تحصیل کنند
نیز دانشگاههای معتبری وجود دارد . برای
سرمایه گذاری و ایجاد کارخانه و شرکت نیز
موقعیت های بسیار مناسبی وجود دارد حتی
با سرمایه های قلیل هم میتوان کارگاه یا مغازه
باز کرد .

بهر جهت دوستان عزیز ، انشاء الله هر
يك از شما هر چه زودتر در یکی از میسادیین
هجرت ، به خدمت حق مشغول خواهید شد .

سیلز

گرافت



دنیا بی است
مملو از شور و شمع روحانی و شوق خدمت
بآستان الهی .
"سیلز و گرافت" که حتماً جوانان عزیز
آنها را خوب می شناسند ، نمونه بارزی از -
خادمان صمیمی و عاشقان قداکار محبوب خود
هستند ، فکر و ذکرشان و امید و آرزویشان
خدمت بآستان الهی است . قدرت روحانی
تعالیم مبارک و خلاقیت آیات الهی در این
جوانان روح جدیدی دمیده است . با اینکه
بیش از شش سال از اقبالشان بامر مبارک نمیگذرد
معذالک در اثر خلوص و پشتکار و عشقی که
به نشر تعالیم و آثار مبارک دارند عده بیشمار
را با امر مبارک آشنا ساخته و در تمام
مسافرت‌هایی که در ایالات مختلفه این کشور
ترتیب داده اند همین سیلز و گرافت بودند که
دوماه قبل در کنفرانس ملی جوانان امریکا در

دو هفته پیش نبود که وارد امریکا شده و از
ملاقات احبای عزیز کلمبس فرق تحیر بودم ، تحیر
از این که دوستان این دیار چگونه بکسبه رسید
ساله پیموده اند . البته طی اقامت در انگلستان
شاهد بودم که احبای و صدقین آنجا چه شوری
داشتند ، ولی وقتی انسان به این سرزمین
پهنای و تمدن که همه فرق در مادیات هستند
و فرصت اینکه حتی همسر و فرزند آن و خویشان
خرد را ببینند ندارند وارد میشود بالطبع
توقع ندارد که این صحنه های روحانی سرشار
از عشق و محبت را مشاهده کند . واقعاً جای
تمام احبای ایران بخصوص جوانان عزیز خالی
که این وجوه نورانی و این عاشقان دلخسته
جمال اقدس الهی را ببینند . اکثر مردم مطالع
آثار و تعالیم مبارک که کوشا هستند و آرزو مندند
آن فارسی را فراگیرند تا بتوانند از اصل
آثار مبارکه استفاده نمایند .

در اگلاهما در کنسرت عظیمی که برای عمود در
 دو نوبت اجرا کردند به بیش از ۲۲ هزار نفر
 امر را ابلاغ نمودند که حتماً داستان کنفرانس
 بسمع جوانان عزیز رسیده است . حال بشرح
 کنسرتی که در کلمبس اجرا نمودند می پردازیم .
 ساعت هفت بود که ما بسوی Grove City که
 چند مایلی شهر کلمبس است براه افتادیم ،
 هنوز مسافتی به آنجا مانده بود که دیدم
 جاده بسیار شلوغ است و گروه کثیری بسوی این
 شهر رهسپارند تا کنسرت سیلز و گرافت
 را که محبوب اکثر جوانان امریکائی هستند تماشا
 کنند . وقتی وارد شهر شدیم جمعی از احباب
 را در نزدیکی محل کنسرت که یکی از پارکهای
 معروف شهر است ملاقات کردیم در حالیکه
 همه مدال بهائی بر سینه زده مشغول گفت
 و شنود بودند . ما هم به جمع آنها ملحق
 شدیم . جمعیت بود که داخل پارک میشد
 در حدود ساعت هشت همه احباب دسته
 جمعی وارد پارک شده و روی صندلی های
 خود که قبلاً رزرو شده بود جای گرفتند و
 همینطور دسته دسته جمعیت بآمدن خود
 ادامه میدادند . ساعت نزدیک ۹ شب بود که
 رئیس جلسه شروع کنسرت را اعلام کرد و در ضمن
 خیر مقدم متذکر شد که این اجتماع یکی از
 بزرگترین اجتماعاتی است که تا بحال در ایمن
 پارک تشکیل شده و اعلام کرد که قبل از سیلز
 و گرافت انگلند England Dan و فورد کولسی

(John F. Coley)

برای شما خواهند خواند . در این موقع دو
 جوان پشت میکروفون قرار گرفتند و پس از اینکه
 سرو صدا و ابراز احساسات مردم آرام شد
 یکی از آنها گفت میخواهم برای شما شعری
 بخوانم که سرگذشت پها مبر جدیدی است بنام

بهاء الله که چهل سال در زندان بسر برده
 و حالا امرش عالم گیر شده است . تا این را
 گفت احبائشی که در چند ردیف با هم نشسته
 بودیم دست زدیم و از اینکه دانستیم آنها هم
 بهائی هستند از خوشحالی نمی دانستیم
 چکار کنیم ، همینطور اشک می ریختیم و بنوای
 ساز این دو جوان که داستان مالوویت حضرت
 بهاء الله را بصورت آوازی مؤثر و دلنشینی
 بسمع نسل جدید که سازنده اجتماع فردای
 دنیا هستند میرسانند نگوش می دادیم ، وقتی
 تمام شد فهمیدیم انگلند برادر کوچک
 جیمز سیلز است که وقتی میشنود برادر بزرگش
 بهائی شده با مادرش فوراً به کالیفرنیا میروند
 که جیمز را نجات داده بدیانت خود برگردانند
 ولی وقتی به جیمز می رسند پس از اطلاع از
 کیفیت امر مبارک هر دو آنها ایمان می آورند
 خلاصه بعد از خاتمه قسمت اول نوبت به سیلز
 و گرافت رسید که تا اعلان کردند تمام جمعیت
 ده هزار نفری شروع کردند به هورا کشیدن و
 شادی کردن و وقتی آنها روی صحنه آمدند
 آنقدر همه فریادهای شادی میکشیدند که
 صدای خواننده را کسی نمی شنید . بعد از
 اینکه سکوت برقرار شد قسمت اول برنامه خود
 را اجرا کردند و در قسمت دوم " داش گرافت"
 Dash Craft گفت : این شعری را کس
 برایتان میخواهم بخوانم راجع به تاریخ دیانتی
 است که از سرزمین ایران ظهور کرده و دنیائی
 را به تعالیم خود روشن نموده و مؤسسان
 حضرت بهاء الله میباشند که چهل سال از عمر
 مبارکشان را در زندان بسر برده اند . بعد
 با آهنگی ملکوتی شروع بخواندن کرد و بین هر
 چند خطی که میخواند همه با هم با صدای بلند
 میگفتند ، بهاء الله ، بهاء الله . واقعاً زمین

و زمان از تائیر این نغمات بلرزه درآمده بود و اشک بی اختیار از چشمان ما جاری بود ، همه پیش خود می گفتیم ، خدایا این معجزه است ؟ باری بعد از اتمام برنامه همه را به سالن هتل می بردند که خودشان در آن اقامت داشتند دعوت کردند که اگر کسی راجع بدیانت بهائی و پیاموریه سؤال دارد بپرسد . ولی همینطور مردم^{ست} می زدند و خواهان اجرای مجدد برنامه بودند روی این اصل دوباره هر دو روی صحنه آمدند جیمز که گیتار می زد ، این بار با زدن ویلون و بعد فلوت جمعیت را مسحور استعداد خود نموده و با نواختن آهنگ های محلی همه را غرق در سرور و شادی نمود . وقتی که کف زدن ها و تشویقها و فریاد های شادی تخفیف یافت جیمز گفت : ما باید به جلسه تحری حقیقتی که قبلا بشما اعلام کردیم برویم و انشاء الله در آنجا شما را می بینیم . از جلسه که خارج می شدیم از یکی از پلیسهای انتظامات که در گوشه ای ایستاده بود ، پرسیده شد این جلسه بنظر شما چطور بود ؟ گفت : یکی از بزرگترین و منظم ترین کنسرت های بود که تا بحال در این پارک برگذار شده است ، معمولا " با پریشا شدن این نوع کنسرتها ما منتظر و مترصد جار و جنجال و دعوا هستیم ولی برعکس ، امشب يك روح الفت عجیبی در بین جمعیت وجود داشت و این بدون شك بواسطه وجود گروه سیلور و گرافت بود که چنین با قوه روحانی و آواز دلنشین همه را مسحور خود کرده بودند . جوانان عزیز همین نظم و ترتیب و روح اتحا و اتفاق بود که در کنفرانس عظیم اکلاهما باعث تبلیغ چند نفر از پلیس های انتظامات آن محل شد .

باری جلسه کنسرت تمام شد و به جلسه

تحری حقیقت رفتیم کاش بودید و بچشم خودتان می دیدید که جوانان بهائی غرب چه میکنند داش گرافت Dash Craft با آنکه آتش است در تبلیغ بواسطه اجرای کنسرت های پیاپی بسیار خسته و صدایش گرفته بود و نتوانست در این جلسه شرکت کند ولی جیمز و برادرش James Ross & Dan

که آهنگ ها و اشعار آنها رامی سازد ، هر سه نفر دست بسینه با کمال خضوع و ادب کوه معمولا " در گروههای خواننده و جوانان این سن کمتر دیده میشود ایستاده بودند و به سئوالات جمعیت پاسخ می دادند . همه ما حیران بودیم که اینها با این برنامه های سنگین چگونه فرصت مطالعه پیدای کنند هر موضوعی را که مورد بحث قرار می دادند فوراً برای تائید مطالب خود یکی از بیانات مبارکه را از حفظ می خواندند ، یکی از حاضرین پرسید : چگونه شما میتوانید خواننده و دنیای مادی را که هر روز با آن سروکار دارید با دنیای روحانی که اینقدرهای بند آن هستید تطبیق دهید .

جواب : دنیای ما و هدف ما دیانت بهائی است ، وقتی کسی عاشق و دلپاخته حضرت بهاء الله باشد بجان و دل سعی میکند که به هدف خود برسد در این صورت تطبیق دادن ایند و خیلی آسان میشود .

سؤال — نظر دوستان و خوانندگان دیگر راجع بشما چیست ؟ آیا آنها از اینکه شما اینقدر پای بند دین هستید تعجب نمی کنند ؟ جواب : البته اوائل آنها میگفتند شما هاد یوانه هستید ، حتی می گفتند محبوبیت خود را بزودی از دست خواهید داد ، ولی ما توجهی بحرف آنها نکردیم گذاشتیم که خودشان آینه شده ما را ببینند و قضاوت کنند که چگونه در ظل

دیانت بهائی قطره دریا و زره آفتاب میگردد .
سئوال - شما برای آهنگهای خود از چسبه
منابعی الهام می گیرید که آنقدر مورد توجه
قرار میگیرد .

جواب : تعالیم حضرت بهاء الله بمنزله اقیانوس
عظیمی است که منبع الهامات بی حد و حصری
در جمیع مراتب و شئون علمی و هنری و ادبی
و روحانی است .

خلاصه مرتباً راجع به دیانت و تعالیم هدیه
حضرت بهاء الله سئوالاتی میگردند و جوابهای
که بآنها داده میشد هر کدام باب تازه ای بر روی
جوانان سرگشته باز مینمود و چنان باعث شادی
روح و روان آنها میگشت که در پرسش و سئوال
از یکدیگر سبقت گرفته مشتاقانه خواهان کتب
و اطلاعات بیشتری میشدند و سئوالات ادامه
داشت . به ساعت ۲/۵ صبح رسیده بودیم

هنوز همه در این سه وجود نورانی نشستند و چنان
غرق در عوالم روحانی بودند که زمان و مکان
ز همه چیز فراموش شده بود . در این موقع
با تلاوت دو مناجات که یکی بعد از دیگری تلاوت
شد اختتام جلسه اعلام گردید و اکثر متحریران
حقیقت با گرفتن جزوات امری نشانی جلسات
تبلیغی با قلبی شاد و روحی آکنده از تشکرو
سپاسگزاری از جیمز و دوستانش خدا حافظی کرده
بعنازل خود بازگشتند . بعد از اینکه سالن
کمی خلوت شد تازه احباب مجال گفتگو و ملاقات
با آنها را پیدا کردند . در این موقع بیاد شما
جوانان عزیز ایران افتادم و از جیمز خواهش
کردم که عکسی را که با

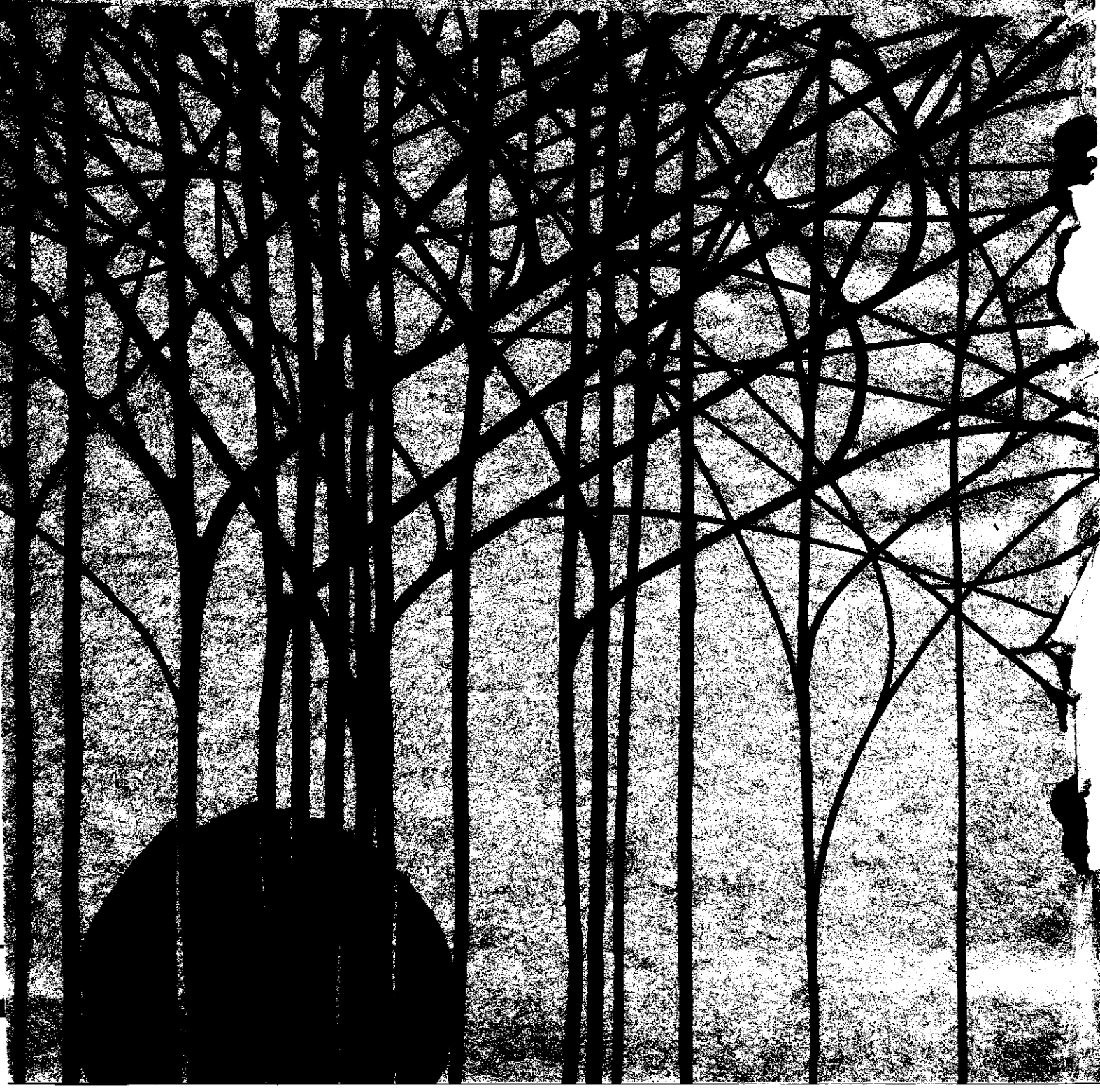
برایتان امضاء کند . فوراً با کمال خوشحالی
امضاء کرد و همانطوریکه ملاحظه میفرمائید نوشته :
" تقدیم بجوانان عزیز ایران " . بعد از صحبت
و گفتگوی زیاد یکی از احباء گفت : شما خسته

شده اید بهتر است استراحت کنید . جیمز
گفت : البته ، برپا کردن کنسرت و خواندن
برای جمعیت خسته کننده است ولی همینکه
وارد جلسه تبلیغی که معمولاً همیشه بعد
از هر کنسرتی داریم ، میشویم تمام خستگی
و فرسودگی روحی و جسمی خود را از یاد برده
و چنان انرژی و قوتی میگیریم که مافوق تصور
است و الان که نزد شما هستیم کاملاً سرحال
و شادابیم و تازه وقتی جلسات تبلیغی بپایان
میرسد من و برادرم و بقیه افراد گروه دو رهم
جمع میشویم و راجع به جلسه تبلیغی که
داشتیم صحبت می کنیم . همماش فکرون کرمان
این است که چکار کنیم که بر رونق جلسات
تبلیغی افزوده شود ، ایداً فکر نمیکنیم چه
نقشه ای بکشیم که مثلاً کنسرتان بهتر شود
دلخوشی ما این است که زودتر کنسرت تمام
شود و به جلسه تبلیغی برسیم .

در این موقع با آرزوی موفقیت برای ایشان
از آنها خدا حافظی نموده و با قلبی آکنده
از امید و آرزوی خدمت باستان مولای حنون
به خانه های خود بازگشتیم .

آفتاب

سال بیست و هشتم - شماره های ۱۱ و ۱۲



«اجبا قطعياً نباید بیسج عربی داخل شوند و در امور سیاسته داخله نمایند»
«حضرت عبدالباہ»

آہنگ بدیع

سال

۲۸

شماره‌های

۱۱-۱۲

شہر السلطان - شہر الملک - شہر العلاء

بہمن واسفند

۱۳۵۲

مخصوص جامعہ بہائی است

فهرست

صفحه

- | | |
|----|--|
| ۲ | الموح مبارك حضرت بهاء الله |
| ۴ | ۲- یادداشتی برای این شماره |
| | ۳- شرح احوال متصاعدالی الله جناب آقامیرزا جعفر هاری اف |
| ۶ | رحمانی شیرازی هاری رحمانی شیرازی |
| ۲۲ | ۴- دیانت جهانی ترجمه فریدون سلیمانی |
| ۲۷ | ۵- طلعت معشوق (شعر) عندلیب |
| ۲۸ | ۶- هلال محرم (شعر) احمد نیکونژاد (فاضل) |
| ۳۰ | ۷- از بیانات حضرت عبدالبهاء |
| ۳۱ | ۸- حاجی ابوالحسن امین عزیزالله سلیمانی |
| ۴۰ | ۹- اخبار مصور |
| ۴۴ | ۱۰- فهرست عمومی سال ۲۸ |
| ۴۷ | ۱۱- نوجوانان |

در میان گلزار احدیه و ارض طایران گستان صدقه صبح
بشارت آهراز اقی جان طالع شد و نار هدایت موسوس زرد سده عزربانی
لامع گشت و رضوان آهرا بیدایع ریاضین سنو تر زین گویره و شهر جیاست
قدمی در اعلا کعبه ز روئیده و نخر قامت جانانه در ریض جان خیر سرو
بوستان قامت کشیده و ببلان کعبه حجت میرزا تابش حال مهر و شوش خرمی
فل در خروشنده و عاشقان ز رحمت از پر تو طلعتش و نجات خدایب گلزار
منصف و مدبو شند و صلا سر و شس حق را در آن فضا رخ جانفزار سینی
احدی بگوشش همیش نویزند سپر از طالبان جبار خدای کمال و اسکا کف از طریق
سلطان به مثال کمر بهمت بر بندید که زرد این فضا کعبه در حمت منبسطه قشمر برید

وزرا نیز در بایر بی پایان فضل عمیم سلطان احدیه نصیب بردارید و بهره ای
زرا نیز خوان نعمت جاوید بردارید که جمیع آفاق را احاطه نموده و بر کفر است
و جو مقتضای عدالت حضرت معبود افاضه گوید همه باید که انشاء الله
بغایت حق در این گمشده قدم چون اطمینان عرش بر برید و بر این شایسته
اعظم وارد گوید و زرا نیز عین صاف و کوش با قریب نوشید کتک ذلک
فضل الذکر کان فرایم الله مشهوراً و عز سماً القدر منزولاً .

یادداشت‌های برای این شماره

با این جلد، که پیش از پایان سال، آماده و پرداخته گردید سال جاری را به پایان می‌بریم و برای شما در آستانه عید صیام، نوروز و سال تازه شادی و برکت آرزو می‌کنیم.

در این سال از طرف محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران نقشه یکساله داخلی برای اكمال و اتمام بقایای نقشه نه ساله بیت العدل اعظم الهی طرح و تنظیم شد که سهم کوچک ما از این نقشه با جبران تاخیر ایفاء و عملی گردید.

ظرف سال مورد گفتگو، شش جلد دو شماره ای، که تدریجاً سنت شده، انتشار دادیم که اولین آن به یاد یکصدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس، نه در شان آن سفر کریم و قسطا سرعظیم بل در حد عجز و ناتوانی این شرمندگان، هدیه شد و در مجلدات بعدی سعی کردیم هر بار به تناسب حال و موقع آثاری — حتی المقدور کمیاب — از ضلعات قدسیه، امهاتی از دستخط های بیت العدل اعظم هادی طریق اهل بهاء، نوشته های محققانه ای در توضیح آیات الهیه و قضایای تاریخیه، شرح حالهائی از مشاهیر خادمین و سابقین امر و مطالب و مآثر دیگر تقدیم گرد.

مصممیم در سال آینده کماکان در پایان هر دو ماه شمسی یک جلد انتشار

دهیم با این فری که اولاً بر کیفیت و حجم نشریه، تا جائیکه ممکن است، بیفزائیم
و ثانیاً بجای شماره های دو گانه بد کریک شماره ردیف (مسلسل) با
فید ماههای مربوط اکفنا نمائیم . کمتر کردن فاصله
انتشار، از دو ماه ، با توجه به امکانات فعلی غیر محتمل بنظر میرسد و بهر حال
اگر چنین بختی فراهم آید یقین بدانید کوتاهی نخواهیم کرد .

از شما که با کمال مناعت و شکیبائی ناهمواریهای ما را تحمل کرده اید ، حال
که براهی هموارتر افتاده ایم ، استدعا می کنیم و حتی می خواهیم .:

①- در اشتراك آهنگ بدیع برای خود و تشویق دیگر یاران بر این امر دریغ
نفرمائید و فراموش نکنید که تقویت نشریات امری مورد توجه و توصیه
حضرت ولی عزیز امرالله بوده است .

②- مطالب آهنگ بدیع را که با همکاری نخبه، فضلا و نویسندگان بهائی تهیه
میشود و در زمینه های تحقیق و تزئید معلومات و اطلاعات و ایجاب حیات
بهائی و تلطف عواطف و احساسات روحانی بسیار سود مند و شریکش
است مطالعه فرمائید و افراد خانواده بخصوص جوانان خود را باین رویه
عادت دهید .

③- آهنگ بدیع را بمانند گنجینه، حفظ آثار تاریخی امری نگریسته و آنچه از
نصوص و آیات و الواح و توفیعات و مکاتیب و تصاویر و خطوط تاریخی و غیره ،
اصل یا عکس ، در اختیار دارید سواد عکس آنرا از طریق شرکت نونمیلان
باین نشریه ارسال دارید تا با تکثیر در چندین هزار نسخه خطر کم یسا
نابود شدن آن اثر، که چه بسا نسخه منحصر بفرد باشد ، برای همیشه
زائل گردد .

④- با ما مکاتبه کنید ، بنویسید ، بخواهید ، تذکر دهید و همکاری فرمائید زیرا
بدون هدایت و همکاری شما نواقص رفع و کمالات حاصل نخواهید گردید .

به یاری شما چشم دوخته ایم و نامه هایتان را منتظریم .

با تقدیم تحیات بهائیس

لجنه ملی آهنگ بدیع

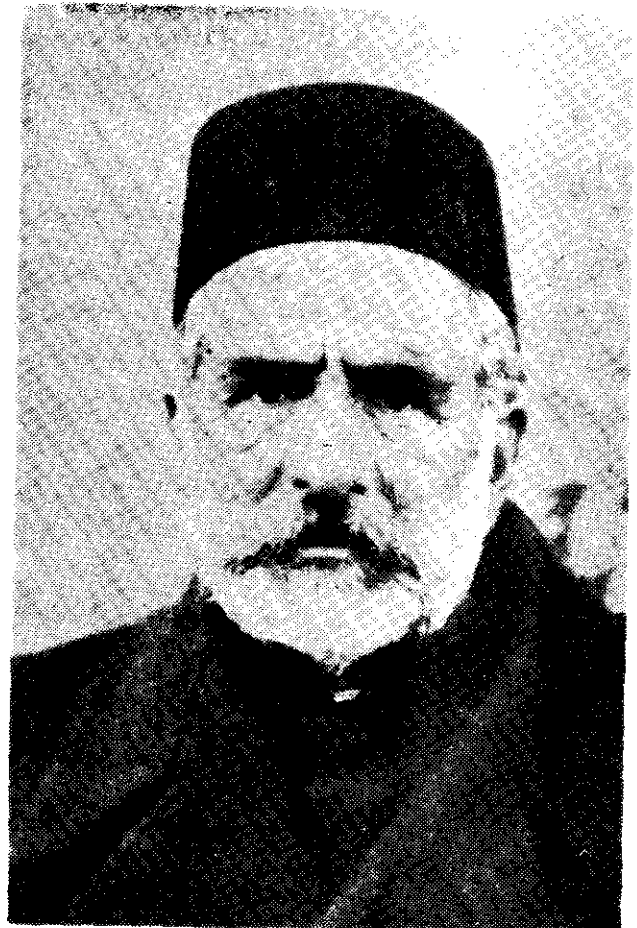
شرح احوال

متـ صاعد الی اللہ جناب آقا میرزا جعفر هادی اف رحمائی شیرازی

هادی رحمائی شیرازی

نوشتن شرح حال پدر توسط فرزند خیال
میکم امریست مشکل و شاید کمتر کسی قادر بر
تحریر وقایع و اتفاقاتی باشد که حتی قبل از
تولد او بوده و باید از مسموعات و محفوظات
و خاطرات خویش استفاده کرده و وضع تصدیق
پدر خود را که در صف عشاق و دلباختگان امر
الهی است مجسم کند .

اوراق تاریخ را حدود هشتاد سال به عقب
ورق می زنیم تا به زمانی برسیم که یاران راست
و متمسکین به عروة الوثقی ایمان در ایـران
تفرقند ست اعدا و مخالفین سرسخت هستند
حوادثی جانگداز در کشور مقدس مهد امرالله
اتفاق می افتد ، چه بسا عشاق امرالهی را به
میادین شهادت میبرند ، خانه هاراتسراج
میکند ، اموال نفوس را غارت مینمایند ، ولی
همه این از بیت و آزارها و شکنجه ها ، یاران را
جسورتر و در سبیل خدمت قویتر و عاشقتر
میکند عده ای هم راه هجرت را پیش گرفته
و به سوی افطار شمالیه در سیرو سفرند مذهب
مدینه عشق که به اراده مقدسه الهیه قرار



است اولین مشرق الانکار در آن خطه برپا
 شود بیشتر از سایر محل ها مورد توجه یاران
 عزیز می باشد چه که میدان کار و کسب در آنجا
 وسیع و آزادی کامل موجود است ، لهذا
 عده ای با شوق و ولهیی فوق العاده به این
 مدینه روی آورده و همه روزه عائله هائی از
 اصفهان - شیراز - کرمان و خراسان وارد -
 میشوند و با چنان الفت و صمیمیت و محبتی دور
 همدیگر مجتمع میگردد که گوئی حکم يك عائله
 را دارند و دست اتحاد و اتفاق بهمیدگراده
 به نشر نغذات الله و تبلیغ امرالله مشغولند
 و سکوت و صمت ایران را با ابلاغ امر الهی جبراً
 مینمایند و البته برکات الهی هم شامل است و
 وضع مادی آنان نیز بظاهر ظاهر در نهایت
 سرعت رو بترقی است در این بین از مسلمین هم
 عده ای بمنظور جهانگردی و استفاده مادی قصد
 سفر به روسیه میکنند .

شخصی بنام میرزا هادی از اهالی جهرم
 که از محترمین آن خطه است با مقداری تنباکو
 که مال التجاره او را تشکیل میدهد به معیت
 فرزند خویش میرزا جعفر که در عنفوان شباب
 و تقریباً ۲۵ ساله است عازم عشق آباد میشود
 و در همان سال اول ورود بر اثر عارضه کسالت
 دعوت حق را لبیک میگوید و بر حسب وصیتش
 پسر جنازه او را برای دفن در جوار حضرت
 رضا بمشهد حمل کرده و به عشق آباد معاودت
 و به تجارت خود مشغول میشود و چون جوانی
 متمسک و ضعیف و ورزشکار و مقتدر بوده و همسواره
 هم در نهایت مسرت و باروی خندان در کمال
 شجاعت و شهامت در صد دستگیری از ضعفا
 و بیچارگان و کمک به سالخوردگان و مخصوصاً
 مساعدت به نفوسیکه در چنگال بی رحمی

ظالمین قرار می گرفتند ، بوده ، یاران عشق
 آباد نسبت به مشارالیه نظر محبتی داشته اند
 و هر زمان که مورد بی مهری غیر بهائیان قرار
 میگرفته اند ، آقامیرزا جعفر را که خود مسلمان
 متعصب بود ولی بر حسب غیرت نمیتوانست
 ظلم و جور و جفا به مظلومان را مشاهده نماید
 بحمایت می طلبیدند و چون همه میدانستند
 که او مسلمان و مقتدر و قوی است لهذا اجرات
 جسارت به احبای را نداشتند چه میدانستند
 او طرفدار مظلوم است و ابداً توجهی به دین
 و مذهب طرف ندارد .

در بین یاران عشق آباد نفر محترم
 و معزز بنام جناب محمدرضا ارباب که خود
 از محترمین و تجار داراز اول بود نسبت به
 این جوان محبتی فوق العاده ابراز مینمود
 و اغلب در مهمانیها عیقه در منزل خود برپا
 میکرد از این جوان هم دعوت مینمود او هم
 دوستی با جناب ارباب را مفتتم شمرده و خود
 را در صف علاقمندان ایشان قرار داده بود
 ماههای گذشت و این محبت فیما بین روز بروز
 شدت مییافت تا روزی که حضرت حاجی
 وکیل الدوله افغان به آرزوی زیارت جمال قدم
 جل اسمه الاعظم از طریق عشق آباد عازم
 ارض اقدس بودند . در این شهر از طرف
 آقامحمد رضا ارباب جلسه زیافت باشکوهی
 برپا شد که یاران راستان بزیارت حضرت
 افغان نائل شوند و در بین مهمانها از آقا
 میرزا جعفر هم دعوت شده بود . مهمانان
 قسریك يك وارد جلسه شده و هر يك در مجلس
 نشستند ، در این وقت حضرت حاجی وکیل
 الدوله افغان سدره مبارکه تقدیس وارد جلسه
 شده و همه بکمال خضوع و خشوع نسبت

بایشان تواضع کرده و مراسم ادب بجای آورند
و در این وقت جناب میزبان محترم شروع بسلام
معرفی یک یک مهمانان عزیز میکند و هر یک را به
اسم و شهرت معرفی مینماید تا نوبت به مهمان
غیر بهائی میرسد ، صرفاً به ذکر نام و شهرت
ایشان اکتفا میکند . حضرت افغان صحبت
میزبان را قطع نموده میفرمایند این شخص که
بنام آقا میرزا جعفر هادی اف شیرازی معرفی
کردید بهائی هستند ؟ میزبان محترم برای
رعایت ادب و هم اینکه میباید مهمانان ناراحت
نوند میفرمایند ایشان مرد بسیار خوبی هستند
و نسبت به اعیان هم کمال محبت را مجری
میدارند . حضرت افغان مجدداً میفرمایند
با خوبی و بدی او کاری ندارم میپرسم این
شخص بهائی است یا نه بمجرد اینکه سؤال راجع
به مذهب مطرح میشود جوان شیرازی با حالت
برافروخته تیام کرده و از حضرت افغان سؤال
میکند یا مذهب من چکار دارید ؟ در این
وقت حضرت افغان با یک دهنه و شکوهی در
نهایت لطف و محبت میفرمایند ، منظور من از
این سؤال آن بود که بدانم شما بهائیس
هستید یا نه ؟ و حال که فهمیدم مسلمان
هستید از جناب میزبان درخواست میکنم که
فردا شب هم همین عده را به این منزل به شام
دعوت کنید و مقداری هم چوب پر خار انار
تهیه کنند من کاری دارم ، میزبان محترماً
در این حال بی نهایت ناراحت شده و بجه
جناب افغان اظهار میکنند که این جوان
نهایت محبت را به یاران مجری میدارد و هر
وقت مشکلی برای هر یک از عزیزان پیش آمد کند
بکمال محبت به رفع آن مبادرت میجوید و از حق
مظلومان در نزد اغیار هم همیشه دفاع میکنید
حضرت افغان کلام ایشان را قطع نموده میفرما

ترتیبی که برای مهمانی فردا شب داده ام شما
علمی کنید من با این جوان کار دارم ، ادای
این کلمات حالت جوان را متغیر و ناراحت
کرده از جای خود بلند شده خطاب به حضرت
افغان میگوید ، فردا شب بامن چکار دارید
همین الان بیان کنید ، البته جلسه از حالت
روحانیت خارج شده همه ناراحت و نگران
و مضطربند که میباید واقعه نا مناسبی روی
دهد ، ولی حضرت افغان با عظمت و شکوهی
فوق العاده با اتکاء به تائیدات الهیه
جوان را مخاطب ساخته میفرمایند ، فردا
شب در همین منزل وقتی همه مهمانان جمع
شدند من تو را روی زمین میخوابانم و بسا
چوبهای انار که ملو از خار است به کف پایت
محکم میگویم اینقدر میزنم تا خون جاری شود
آن وقت تو را مخاطب قرار داده و میگویم ای
بی غیرت صاحب امر شیرازی و توهم شیرازی
چطور غیرت قبول میکند که او را قبول نکردی؟

در یک آن ، اراده مقدسه جمال قدم
جل اسمع الاعظام به تقلیب قلب این جوان تعلق
میگیرد و سر نوشتی جدید برای این مهمان
غیر بهائی تعیین میفرماید و او را در صاف
مستضعفین عباد خویش قرار داده و اجازه
میفرماید که کلمه مبارکه الله ابهی بر زبان راند .

پس از این بیانات ، جناب آقا میرزا جعفر
شیرازی ، جوان غیور مسلمان یکمرتبه به اقدام
حضرت افغان می افتد گوئی این کلمات آب
گوارائی بود که بر لبان تشنه جان رفته رسیده
این نفخه صور را که برگوش او دمیده شده بسو
بجان خریدار شد و بی تأمل و درنگ گفت
من بهائی شدم و اشکهای خود را که مانسند

مقدمه

این بر سر و بر سر استیم | آواز است بسجده بارک شرف خیر بر سر

دیگر هر که در نظر بر سر کعبه جدا که توبه بکوت غیب از سر

آن خانه است قدیم کعبه در صحنه کعبه در صحنه کعبه در صحنه کعبه

گردد که پشت آینه از این کمال و حال بر سر و با وجع غمت

بغیر صحنه کعبه که در گردید و با غیر صحنه کعبه در صحنه کعبه

آید الحمد لله در سال هجرت که در سال هجرت که در سال هجرت

در کعبه است باین آید که در کعبه است باین آید که در کعبه

تا بندد و بر سر از این که در سال هجرت که در سال هجرت

خالص نمایند در محبت این سال هجرت که در سال هجرت

معارف آید از این سال هجرت که در سال هجرت که در سال هجرت

و عرفان آید از این سال هجرت که در سال هجرت که در سال هجرت

عابر پیشا که شدید این مقام عظم مقام است

و حال صغیر و فقیر است البیاض بر سر کعبه که در سال هجرت

حقه و مورد لطف آن محبوب مطلق و این است که در سال هجرت

آید در مقام کعبه که در سال هجرت که در سال هجرت که در سال هجرت

شود در محبت جا و جوار آید که در سال هجرت که در سال هجرت

این بر سر و بر سر استیم | آواز است بسجده بارک شرف خیر بر سر

این بر سر و بر سر استیم | آواز است بسجده بارک شرف خیر بر سر

مروارید غلطان از دید گانش جاری و ساری بود
 پاك ميكرد و با صدای بلند ناله و زاری ميكرد ،
 هم گریان بود که چرا در این مدت از این
 نعمت محروم بود ، و هم شاد و خندان که
 بغض و عنایت جمال قدم من دون نیاقت و
 استحقاق به شرف عبودیتش نائل شده ناله ها
 ميكرد ، گریه ها ميكرد ، يك يك میهمانان را در
 بغل گرفته میبوسید و میبوئید . حضرت آقا
 محمد رضا ارباب که وسیله این سعادت شده
 بود دعاها ميكرد . حضرت افغان را که دستش
 را گرفته و به این آئین مقدس هدایت نموده بودند
 میبوسید و رجاء مینمود که او را هم همراه خود به ارض اقدس
 ببرند تا در محضر مبارکش ذیل مقدسش را گرفته
 تنا و رجای عفو تا خیر در اقبال به این آئین
 نازنین بکنند . فوراً شروع به تهیه مقدمات
 عزیمت خود نمود و بعد از هشت روز که از این
 شب تاریخی گذشت در معیت حضرت افغان
 عازم کوی جانان شد . ولی وقتی وارد ارض اقدس
 شدند که نه روز از صعود آن طلعت معبود
 میگذشت . دیگر معلوم است که چه حالتی
 به این زائرین دست داد ، چه که با يك دنیا
 آمال و آرزو به عشق زیارت معبود خود آمدند
 و از این فیض محروم ماندند . همه گریان و
 نالان ، ولی ید قدرت الهی از جیب اقتدار
 در آمد و سگان کشتی شریعت الله را بدست
 حضرت سرالله الاعظم عبدالبهاء روح ماسواہ
 فداء داد و با آن عنایت و مرحمتی که بفرموده
 مبارک نرم نرمک گوی و با مردم بساز چنان
 زائرین را غوطه ور در دریای مکرمت و لطف
 و شفقت خود فرمود که آنچه را میخواستند در
 طلعت مظهر ظهور ببینند در نفس مبین این
 آئین نازنین دیدند .

توجه به طلعت حضرت من طاف حوله الاسماء
 غم فراق را به شادی زیارت روی و مویش تبدیل
 نمود . ایامی چند در محضر انورش بمعبودیت
 قائم و هرروز و هر ساعت و هر آن به مرحمتی
 مخصوص مخصص شدند و این سفر فرخنده حد و
 سه ماه فیض زیارت را نصیب آنان کرد . سپس
 به روسیه مراجعت و به کار و کسب مشغول و
 بخدمت احبباء نازنین شاد و مسرور بود . ولی
 آتش عشق زیارت عبدالبهاء او را دقیقه ای آرام
 نمیگذاشت ، تا پس از ده سال باز رجای
 تشریف نمود و این تمنا مورد قبول واقع و با عا
 عشق و شور و وله بسوی ارض اقدس رهسپار شد
 در این وقت بود که ابواب برکت مادی هم
 بر وجهش مفتوح و در صف یکی از پنج نفر متمولین
 روسیه که به خزین موصوف بودند قرار گرفت ولی
 البته سایر خزین ها بر او از حیث مادی تفوق
 داشتند . بمجرد رسیدن به ارض اقدس و
 جبین سائی بر آن تراب مقدس ناراحتی آن هیکل
 مکرم را احساس کرد و متوجه شد که ورود مسافرت
 در مهمانخانه های حیفا و عکا و تماس ناقضین
 عهد و میثاق با آنان سبب ناراحتی قلب حضرت
 من طاف حوله الاسماء رافراهم میکند . این بود
 که بفکر افتاد و فکر خود را به این نحو بمسرف
 محبوبش رسانید که مولای من ، چون زائرین
 محلی که دور هم دیگر جمع باشندند ارند و هر يك
 در مهمانخانه بسر میبرند ، ناقضین هم در کمین
 هستند و سبب ناراحتی آنها رافراهم میکنند اگر
 اراده مبارک قرار گیرد ، این عید بکمال عبودیت
 و افتخار حاضر مسافرخانه ای بسازم تا زائرین
 همه مهمان حضرت عبدالبهاء باشند .

در لحظه ای که این آرزو را باخاکپای مبارک

در آرزوی خیر است
 خونی که در این روزگار
 نافرمانی خون که در این روزگار
 تا آنکه آنگاه که مغربین از روزگار
 مایه چون سرور این عالم است
 در این مقام هر خطه و دیار
 در زمانه مشایخ و اولاد
 مش چهار محراب کن دو چهار محراب
 تا در قعر عید الهی کل است
 معنای است حکم الهی در این
 ایند از خدا عالم در این عالم
 است و کلمه بر این روزگار

اوله
 صاحب زاری
 در محراب عید الهی

معمروض میداشت قلب الطاف مولای محبوب هم آماده استماع این تمنا بود و اذن صادر شد دیگر معلوم است چه حالت وجد و شغف و سروری به او دست داد . شروع کرد به های های گریستن که چه شد و چه افتخاری بود نصیب من شد ، منگه خورد را خوب می شناسم و لیاقت چنین افتخاری را ندارم ولی در همین حین در گوش صدائی طنین انداز شد که داده حق را قابلیت شرط نیست . لهذا فوراً در صد تمبیه زمین برای تحقق آرزوی خود برآمد و قدمه زمینی بسیار نزدیک مقام مقدس اعلی در نظیر گرفت و با صاحب آن مذاکره کرد و پس از آماده شدن برای فروش ، مراتب را به محضر انور معروض داشت و حضرت مولی الوری عبدالبهاء روزی برای مشاهده زمین سرافرازش فرمودند ، بمجرد موافقت و پسند زمین فوراً به دوائر حکومتی مراجعه و زمین را به نام حضرت عباس افسندی در دوائر حکومتی ثبت و خریداری نمود و سند رابه محضر مولای خود تقدیم داشت . حضرت مولی الوری خطاب به مشارالیه فرموده بودند : آقا میرزا جعفر چرا زمین را به اسم خودت خریدی عرض میکند قربان من معلوم نیست تا نیم ساعت دیگر زنده باشم ، ولی حضرت عبدالبهائیانصد هزار سال دیگر خواهند بود ، بحسب عنایت الهی بوج آمد و ایشان را این نهایت بکرمت و عنایت امیدوار میفرمایند . فوراً مقدمات ساختمان را فراهم نموده و نقشه بنا را تحت نظر هیکل مظهر تنظیم و قرار مربوطه به ساختمان را به مقاطعه کار داده و از جناب آقامیرزا محسن داماد مبارک خواهش میکند که نظارت بر ساختمان را عهده دار شوند و خود به روسیه مراجعت میکند . پس از چندی به بهانه مشاهده وضع ساختمان تمنای اذن تشریف مینما که با عنایت مخصوص رجایش منور قبول واقع

و برای مرتبه سوم عازم کوی محبوب میگردد .

پس از تشریف بحضور مبارک و عنبه بوسی معلوم میشود هنوز کار ساختمان به اتمام نرسیده ، لهذا با شتاب و عجله هر چه تمامتر بر تعداد کارگران افزوده و بفاصله یکماه به کار ساختمان خاتمه میدهد . روزی به حضور مبارک عرض میکند که فردا شب مسافرخانه حاضر است و اگر اراده مقدسه مولای محبوب تعلق گرفته باشد احباً شام را در مسافرخانه در محضر مبارک صرف نمایند . حضرت من اراده الله میفرمایند ، آقامیرزا جعفر هنوز بنا و عمله آنجا کار میکنند اطاق ها معلو از خاک است چطور میتوانی به احباً شام بدهی ؟ عرض میکند اگر اراده مقدسه مولای پتعلق گیرد همه امور حل است . تبسمی فرموده و میفرمایند تو که هر کاری دلت میخواهد بکنی میکنی ، فردا شب میهمان تو هستیم . ایشان فوراً به جمع احباً آمده و مژده میدهد که عزیزان من اگر میخواهید فردا شب در محضر حضرت سرالله الاعظم شام بخورید باید همگی کمر همت ببندید و امروز و فردا اطاقی در مسافرخانه تمیز کنیم و نجار بیاید با تخته میز و صندلی موقتی درست کند و همه شماها هم مشغول خاک کشی از اطاقها بشوید تا پلوی در محضر مبارک بخورید . دیگر معلوم است از این مژده چه حالتی به احباً دست میدهد همه به مسافرخانه رفته و مشغول خدمت و کار میشوند و برای فردا شب اطاق مسافرخانه حاضر و آماده پذیرائی از طلعت عبدالبهاء میشود .

در این شب چه هنگامه ای برپا است چراغها در دامنه کرمل روشن است ، ساختمان ظاهرش مرتب شده احباً همه در مسافرخانه صف کشیده اند ، قلوب همگی میطپد و اشکهای

مطالع

در شایسته بر جان نامشاید در زنده بر طاعت صد کردید به ناله
 قلب عبا و از خود بر بست در میان آجا که کردد مسبب خارج از
 بلا در راه را که در زنگه هر جهت از خارج است توفی از زبان دولت
 در میان آجا در بخش در هزار سال کرده به نسبت تأثیر دارد شرح در
 چه مساکب جزوا تحصیل بنیام و ناله در بر یکسوز و در هر یکتا و باوان
 با یکدیگر آری شمرده در دست تامل استان فوا قلبی که در بخش فو کلا
 تا جمع بجان در طیش فکرتش نموده راه تو بویند از ز تو بویند در صف تو بویند

بشنید این را از تو بویند
 کس نه در راه از کمان کمان
 این کلام را در میان
 در هر روز در نظر تا آجا که
 تا آجا که در میان
 در هر روز در نظر تا آجا که

از شکر آف بین تو را که در صد نفوس اصدافک و اصداف هم منیعین
 مستقیق بر جمع انون و اجرام عین از خاسته بین بر یک و اول
 ریزه خردانیت بین طکت و چشمه حکمت بلبلانو و ده اولان سبب دایم
 فی مودت آجا سخن بر طینه است از دست اقتدر الغیر از این و اگر هم از همی

در شایسته بر جان در شایسته بر جان در شایسته بر جان
 در شایسته بر جان در شایسته بر جان در شایسته بر جان
 در شایسته بر جان در شایسته بر جان در شایسته بر جان
 در شایسته بر جان در شایسته بر جان در شایسته بر جان
 در شایسته بر جان در شایسته بر جان در شایسته بر جان

۲۸
 در شایسته بر جان
 در شایسته بر جان

سرت از دیدگان جاری است و هر دقیقه که از ساعت میگذرد سالها در نظر مشتاقان روی — عبدالبهاء جلوه میکند . منتظرند که آن مثل اعلاى شریعت حضرت بهاء الله ، آن یوسف مصرجان و معشوق جان و محبوب روان احبباء بسوی مسافرخانه نزول اجلال فرمایند .

پس از مدتی قلیل مولای محبوب به کمال شکوه و جلال خرامان خرامان تشریف فرما میشوند . در این موقع است که ستایندگان نام مبارکش نمیدانند که سرود ستار چگونه بیای قدمش اندازند به محضر ورود صدای جانفزای الله ابهیی چنان دامنه کرم الهی را میلرزاند که نجم درمی میثاقی از شدت مسرت و شمعرف در مسافرخانه توقف فرموده و خطاب به آقامیرزا جعفر میفرمایند : آقامیرزا جعفر هر چه دولت میخواهد بگو . بحضور مبارک تعظیم میکنند برای مرتبه دوم میفرمایند ، مردیتو گفتم هر چه دولت میخواهد بگو . در این موقع دیگر اختیاری از دست بدر رفته به اقدام مبارک افتاده زارزار شروع به گریستن میکند . در اینوقت حضرت حاجی میرزا حیدرعلی ، آن روح مجسم قلم و کاغذی بدست گرفته و به محضر مبارک عرض میکند ، اگر اراده مبارک تعلق گیرد شرحی بیاید این بانی مسافرخانه مرقوم فرمایند که برسر در مسافرخانه نصب شود تا معلوم گردد که بانی چه شخصی بوده . در این وقت هیکل اطهر میفرمایند : حاجی ما چه بنویسیم جز آنکه بنویسیم میرزا جعفر دیوانه بود ، هر چه میشود نوشت زیرا تا شخص دیوانه جمال مبارک نباشد نمیتواند اموال خود را تقدیم جمال قدم نماید . در این هنگام هیکل اطهر حضرت مولی السوری روی کاغذی که حاجی میرزا حیدرعلی بحضور مبارک تقدیم نموده بود ، این فرمان ملکوتی

را مرقوم میفرمایند :

این بنیان مهمانخانه روحانی است و بانسی آقا میرزا جعفر شیرازی رحمانی

دیگر معلوم است چه حالت وجد و شعفسی به همه حضار دست میدهد . نعره های یابها ، الابهی و یا عبدالبهاء از سینه های حاضرین بعنان آسمان سر میکشد . هیکل اطهر هم در نهایت پشاشت و مسرت میفرمایند تا بحال از بابت زائرین خیال ما ناراحت بود چه که در مسافرخانه ها منزل میکردند و ناقصین آنها را راحت نمیگذاشتند حال از این بیخود در این مسافرخانه جمع میشوند و بادلی شاد و دور از دشمنان امر به زیارت مشغول میشوند خدا پدر آقامیرزا جعفر را بیامرزد که فکر ما را راحت کرد .

البته اسفار ایشان و زیارت طلعت معبود به پنج سفر رسیده است و همواره مورد عنایت حضرت مولی الوری عبدالبهاء روح ماسواه فداه بوده و الواح عدیده که همه و همه عنایات مخصوصه از آن ساحت مقدس است خطاب به ایشان نازل و مناجاتهای متعدد که به افتخار ایشان نازل شده موجود است .

در ایام حضرت مولی الوری بنا بر عشق و علاقه و عبودیتی که به حضرت شوقی افندی ربانی داشته اند ، باب مکاتبه فیما بین مفتوح بوده و مورد عنایات لاتعد و لا تحصى آن حضرت بوده و در دوران ولایت عظمی هم به الواح متعدده مفتخر و متباهی گشته و در هنگام صعود هم که پس از پنجاه سال دوری از وطن و سیر و سفر در ممالک مختلف از طرف دولت شوروی بایران سرگون شدند مجدداً به زادگاه

خود چهرم رفته و در آن محل و همان منزلی که
متولد شده بودند دعوت حق را لبیک گفته و با
نهایت ثبوت و رسوخ و استقامت چشم از این
جهان بسته و بملکوت ابهی گشودند و ایسن

لوح مبارک پس از صعودشان به افتخار حرم
مدرمه شان سرکار عطیه خانم رحمانی شیرازی
نازل شده که الی الابد سبب و مایه فخر و
مباهات بازماندگان است .

حرم من صعد الی الرفیق الاعلی جناب آقا میرزا جعفر هادی اف رحمانی علیها
بهاء الله ملاحظه نمایند .

خبر محزن اثر صعود و عروج قرین جلیل جناب آقا میرزا جعفر علیه رضوان الله و
بهاءه بسمع مبارک مولای رؤف و مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لوجودته الفدا
واصل و بسیار فقدان آن نفس نفیس موجب تأسف و تحسر وجود اقدس شـ
فرمودند آن شخص جلیل مانند جبل راسخ ثابت و مستقیم بر امر بود و مادام الحیا
بر خدمت و جانفشانی قائم و مستدیم همیشه اوقات شاد و خرم و خندان بود
و در سختی و تنگی و مصائب و بلایا چون شمع فروزان جز رضای الهی آرزوئی
نداشت و غیر از حصول موفقیت بر خدمت تمنائی نجست البته چنین روح آزاد و
جان شاد مفقود و پنهان نه بلکه حاضر و موجود و نمایان لهذا فرمودند آن ورقه
ثابته راسخه از عروج آن روح زکیه محزون و مکدر نباشند و مطمئن باشند که
در مقامات متبرکه طلب مغفرت و علو درجات در حق آن متصاعد الی الله میشود
و جمیع بازماندگان را از قبل اینعبد بیان تسلیت و تعزیت ابلاغ دارید .
حسب الامر مبارک مرقوم گردید .

نورالدین زین

شعبان
۱۳۵۰
۱۵ دسمبر ۱۹۳۱

ملاحظه گردید
بند و آستانش شوقی



موم من صندالی ازین اراعی جناب ابراهیم جعفری لادی انش ربنا عیسیٰ مبارک و خطایا

بزرگواران از صود و روح زمین عیسیٰ جناب ابراهیم جعفری علیه صلوات الله
 پس سبکت بر لای رؤف و در بیان حضرت لادم الله از او خداوند
 و اصل و بسیار فندان آن نفس نفیس موجب است و شکر وجود او که
 فرموده اشخص عیسیٰ مانند جل رس است مستقیم ابرام بود و ادا ام بکرت
 بر خدمت و جانفشانی تمام دستگیر همیشه اوقات شاه و در
 بود و در نخی و کنگی و صاحب و بلا با چون شمس فردزان جزوفی الهی
 آوردنی عزت و بجز از حصول معرفت بر خدمت تنانی بخت ایست
 چنین روح از کوا و بیان شاه مفتوح و پنهان نه بلکه حاضر و موجود
 لهذا فرموده آن درود نامه دانسته از عروج آن روح و کینه محزون و
 مگر در نباشند و طبعش بشده که در مقامات سیرت کعب معرفت
 در جارت در حق انصاف عدالی آید بشود و هیچ بازمانده کان در از
 اینجند بیان شکیست و تکریمت اطلاع دایره حلال مهربان از آن
 نورانی نام

شیراز
 ۱۲۵۰
 ۱۵ دهر
 ۱۹۲۱

Handwritten signature or note in Persian script.

حرم ایشان عطیه خانم که نوه دختری مرحوم مشکین قلم بودند نیز به عنایات
مندسه مبارکه مفتخر و متباهی و لوح مبارکی از حضرت مولی الوری و هم عنایت نا^ه
از حضرت ورقه مبارکه علیا که بمناسبت ازدواج فرزند ه آنان شرف صدور یافته زینت
این شرح حال است تا سبب علو درجاتشان در عالم بالا باشد .

• هوایا بهسی •

ای ورقه متحرکه مهتره از نفحات الله اصابع از کثرت تحریر از کار و حرکت
افتاده قلم حکم نوک خاری یافته مدار دوات قریب تمام است با وجود
این بتحریر این ورقه مشغولم ای امه الله شکر کن خدا را که قرین بنده
مقرب درگاه حق شدی و انیس مشتعل نار محبت حضرت رب خویش
و پیوندت ناطق بثنای خدای بی مانند و اقاربت نزدیکان آستان
حضرت خداوند نعمت ظاهر و باطن در کمال است و موهبت جمال
بیمثال شاهد حال پر دست تضرع و نیاز بدرگاه حضرت بی انبیا ساز
بلند کن و بگو ای رب لك الشکر بما انعمت علی بهذه العطیة التی
كانت غبطة قلوب ورفات الفردوس فی اعلى الغرفات و البهاء علیك و علی
قرینك و علی ابیک و علی امك و علی اخوانك العظام .

مقدمه

در این کتاب که منتهی به معرفت
اصول استوار در علم الهی است

فکر در آن در این فنر ما در این فنر
بوی این فنر است

منتهی در این فنر که در این فنر
در این فنر است

شماره این فنر که در این فنر
در این فنر است

منازل این فنر که در این فنر
در این فنر است

مفرد این فنر که در این فنر
در این فنر است

بهر این فنر که در این فنر
در این فنر است

عنه قرب و در این فنر
در این فنر است

۴۴

مقدمه

عشره اول
در این فنر که در این فنر
در این فنر است

" هو الابهسى "

عشق آباد ورقه زکيه موقته ضلع جناب ميرزا جعفر عليه بهاء الله الابهسى
ملاحظه نمايند .

" هو اللسه "

عید رضوانست و نور احدیت از مطلع غیب رحمانیت ساطع و لامع و فیض
جلیل ملیک فردانیت از جهان پنهان متهاطل و متراکم بشارت ملکوت
از جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علو امر و بشارت سمو کلمه الله
از جمیع اطراف میدمد بحمد الله که صیت جمال قدم روحی لاجبائها الفدا
جهانگیر گشته و آوازه امرالله در شرق و غرب عالم منتشر شده ایمن
امور کل اسباب سرور احبای است لهذا برکل لازم که بقدر مقدر
اسباب سرور فراهم آورند انشاء الله سور و ازدواج آنورقه مبارک و
میمونست و بعوض ایام گذشته انشاء الله خوش و مسرور خواهی شد و
باکمال اتحاد و اتفاق و یگانگی با همدیگر زندگانی خواهید نمود
فی الحقیقه قرین معلوم خادم امرالله و مستقیم بر عهد و میثاقند از
قبل این فانیان تکبیر مالانهایه بایشان برسانید انشاء الله عنقریب
نیتر میثاقی روحی فداه از افق حیفا طال خواهد شد و اذن حضور
آنورقه و جناب مذکور را عرض خواهد داشت و بشارتش را خواهد داد
دیگر اما الله آن ارض را فردا فرد بابهی و ابدع تکبیرات مکبریم
باقی البهائ و علیک .

امة البهائ

بهائیه

ورقات مقدسه آنورقه و جمیع ورقات موقته را ناکرند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عنوان

عبد شکر و نور تعریف از شیخ بزرگوار حسن و کمال
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
مکتب اربع محبت بر سر وچ پیش روی تو ای پادشاه
سکون بر اربع امان بدو بگردد هرگز
روم را حیات انوار جان بر گشته و آلاءه با او در کشف
و غیب از گشته شده این کرم بر سر سار کس
لند از کرم تو هم بهتر خدا در بسیار بر او کرم
است و در کرم و از دلیح انور بر کرم تو بر کرم
کار گشته است در کرم تو در کرم تو در کرم
انگاه در فاق و جان با محمد کرم تو کرم تو کرم تو
فرین معلوم خاطر او را در کرم تو در کرم تو در کرم تو
بیز فانی است کرم تو کرم تو کرم تو کرم تو کرم تو

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
مکتب اربع محبت بر سر وچ پیش روی تو ای پادشاه
سکون بر اربع امان بدو بگردد هرگز
روم را حیات انوار جان بر گشته و آلاءه با او در کشف
و غیب از گشته شده این کرم بر سر سار کس
لند از کرم تو هم بهتر خدا در بسیار بر او کرم
است و در کرم و از دلیح انور بر کرم تو بر کرم
کار گشته است در کرم تو در کرم تو در کرم تو
انگاه در فاق و جان با محمد کرم تو کرم تو کرم تو
فرین معلوم خاطر او را در کرم تو در کرم تو در کرم تو
بیز فانی است کرم تو کرم تو کرم تو کرم تو کرم تو

دیانت جهانی

بقلم آرتور دال ARTHUR DAHL

ترجمه و اقتباس فریدون سلیمانی

از عالم برهائشی (جلد ۱۳)

که طی قرون و اعصار در سطوح مختلف زندگی نوع بشر نفوذ کرده و قوف کامل داشته باشد. اختلافاتی که مجموعه آنها با کمک سلاحهای نابودکننده امروزی، تمدن آینده را بنا بپوشی تهدید میکند و سبب گمراهی علم تکنولوژی که در آستانه کشف رموز سیارات سماوی و دست یافتن به منابع جدید انرژی است میشود. اختلافاتی که سبب میشود نیروها و فعالیتها

جهان امروز نیازمند دیانتی جهانی و مستقل است که تا سپهر روحانیت نماید و حصارها را که میان قلوب مردمان جدائی انداخته از میان بردارد و یک جامعه متحد انسانی جدید بر پایه های عدالت و محبت بنا کند.

دیانتی که درد را بشناسد و بر مشکل عصر حاضر یعنی اختلافات عمیق و ریشه داری

شمر بخش انسانی در جهت ناصحیح بکار برده شود و توجه انسان از دشمنان طبیعی خود یعنی جهل، مرض و گرسنگی بازماند.

افکار عمومی جهان هر روز بیشتر بایمن حقیقت واقف میگردد که تنها راه دست یافتن بصلح، حل این اختلافات در سطح جهانسی است و این اعتقاد که منشاء و سرچشمه تمام این مشکلات فقدان يك محرك معنوی و اخلاقی بسیار قوی است بسرعت رو برشد و توسعه مییابد. مشاهده وضع کنونی ادیان عتیقه که روزگاری سرچشمه هدایت معنوی بشر بوده اند نشان میدهد که نه تنها خلاقیتشان را از دست داده اند بلکه خود منشاء اختلافات عظیمی هستند که سبب جدائی پیروان آنها از یکدیگر در طی قرون و اعصار متعددی شده است و قدم اول برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی از میان برداشتن شکافهای عمیقی است که بین پیروان ادیان بزرگ عالم بر اثر تعصبات جاهلان بوجود آمده و آنها را از تفاهم و همزیستی که ضامن بقای نوع انسان است محروم ساخته.

آنچه امروز روح تشنه بشر را سیراب میکند رهبری روحانی جدیدی است که بقوای معنوی موارد تناقض بین اعتقادات مختلف را مرتفع سازد و تعالیم آن بر اساس علم و منطق استوار باشد و تا سیستم حکومتی نماید که ساکنین قطعاً مختلفه عالم با وجود دارا بودن مقاصد و افکار و مشارب و ارزشهای متفاوت در ظل آن یکرنگی را احساس کنند و با اعتقاد اهل بها دیانت بهائی از چنین موهبت ممتازی برخوردار است. خطای بزرگی که پیروان ادیان گذشته

در اثر سوء تعبیر کلمات الهیه مرتکب شده و میشوند اینست که مصرانه معتقدند پیامبر و مؤسس دیانت آنها آخرین و بزرگترین انبیای الهی بوده و پس از او درهای رحمت الهی بر روی بشر بسته شده است، در صورتیکه بعقیده اهل بها "رگ جهان در دست پزشک داناست درد را می بیند و بدانی درمان میکند درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر". پس در هر زمان انبیاء مقدسه الهیه برای انجام سه وظیفه اساسی مبعوث میشوند:

۱- بیان مجدد حقایق لایزال روحانییه و تأسیس مدنیت الهیه که اساس دینان بزرگ را تشکیل میدهد.

۲- تدوین تعالیم و دستوراتیکه مطابق مقتضیات عصر بوده و نفوذ و خلاقیت چنین احکامی محدود بدوره همان دیانت مییابد و با ظهور مظاهر الهیه قابل تغییر است.

۳- انتشار يك نیروی معنوی و غیر قابل لمس که سبب تقلیب ارواح و هدایت نفوس مستعده

بسوی انبیای الهی بوده و محرک اصلی تحولاتی است که در تمدن بشری بوجود میآید و بمعبارت دیگر سبب ظهور جواهر معانی از معدن انسانی* میشود* .

اهل بهاء را عقیده بر اینست که دستورات مؤسسين اديان بزرگ عالم از منبع واحد نازل شده و كل از سرچشمه فيض احديه جاري گشته و اساس واحدی را بنیان گذاری نموده اند و اگر تغییراتی در فروع مشاهده میشود ناشی از نیازهای تغییر پذیر است که جوامع انسانی در هر زمان داشته و دارند . اگر این مفهوم را با زمان حاضر قیاس کنیم مشاهده میشود که عصر حاضر از جهات بسیار به زمان ظهور انبیای بزرگ شباهت دارد .

پایه ها و میانی اخلاقی استحکام خود را از دست داده ، اختلافات رویتزاید است و مردم ناخود آگاهانه در جستجوی راه نجاتی هستند که از يك منبع الهی سرچشمه گرفته باشد ولی راه وصول بآنها پیدانی کنند .

بعقیده اهل بهاء کیمیای سعادت و رستگاری نوع بشر در تعالیم حضرت بهاء الله که بعنوان رهبر روحانی عصر حاضر از طرف خداوند برگزیده شده نهفته است و اوست که با انجام سه وظیفه اساسی سابق الذکر بمنظور استقرار صلح و تحقق وحدت عالم انسانی ظهور فرموده است :

این نهضت مقدس در ۲۳ می ۱۸۴۴ بسا ظهور جوانی که خود را مبشر ظهور روحانی عظیمی معرفی فرمود شروع شد و نفوس بسیاری از علمای بزرگ با و گرویدند و دورانی را بوجود

آورد که از لحاظ مدت بسیار کوتاه و از نظر حوادث کثیره ای که اتفاق افتاد از باشکوهترین و قهرمانی ترین ادوار تاریخ بشر محسوب میشود

در میان پیروان این جوان که لقب باب در برای خود انتخاب فرمود ، جوانی بنام میرزا حسینعلی که فرزند یکی از وزرا بود ولسی توجهی بمسائل سیاسی و اجتماعی نداشت بانشار امر باب قیام فرمود و بهمین سبب گرفتار سجن و غل و زنجیر شد و در سنه ۱۸۵۳ در زندان رسالت عظیم مظهریت الهی باو القا گردید و این راز را تا ده سال با کسی در میان نگذاشت ، تا اینکه در سال ۱۸۶۳ اظهار امر فرمود و از پیروان باب باستثنای معدودی كل با و مؤمن شدند و باین ترتیب دیانت بهائی تا سیم گشت .

حضرت بهاء الله از هنگام اظهار امر تا سنه ۱۸۹۲ که صمود نمود با وجود اینکه پیوسته در تبعید و حبس و شکنجه ایام راسپی میفرمود آثار و الواح و کتب متعدد احکام و تعالیم دیانت خود را تدوین و طی مکاتیب مهمنی امر خویش را بسلاطین و روحانیون بزرگ عالم ابلاغ نموده عهد الستی را که خداوند در آغاز آفرینش با بندگان خود بسته بود تجدید فرمود ، عهدی که از يك جهت خداوند هدایت نوع بشر را بسوی مدنیست الهی بعهد گرفته و از جهت دیگر بشر پیروی و تبعیت از احکام و دستورات الهی را که توسط انبیای رحمانی بظهور میرسد پذیرفته است . او در حقیقت موعود مقدس است که در کتب آسمانی بظهورش بشارت داده شده ولی اکثر ناس معشوق حقیقی را که بی حجاب

بین خلق ظاهر شده شناختند و از تعالیم حیات بخش او که نوع انسان را بمعیارهای دقیق از اخلاق و روحانیت هدایت میکند غافل شدند و مسئولیت خود را در قبال عهدی که با خدا بسته بودند فراموش کردند. شاید باین سبب که اکثر ناسرطور می کنند که ظهور انبیاء از احتیاجات ادوار گذشته بوده و در عصر حاضر نوع انسان بدرجه ای از علم و وفیقت رسیده است که راه خود را تشخیص دهد، غافل از اینکه حل مشکلات مادی و معنوی هر عصر و زمان در ید قدرت آن مهابط وحی رحمانی است.

در تاریخ ادیان، حضرت بهاء الله اولین مظهر ظهوری هستند که آثار مبارکشان بسا بقلیم نفس مقدس خودشان و یا بتقریرایشان توسط کاتب وحی برشته تحریر کشیده شده و تماماً این آثار بعنوان کتب آسمانی و وحی الهی مورد قبول اهل بهاء میباشد و مشتمل بر دستورات اخلاقی و تعالیم اجتماعی و دستورات عملی اداری است از قبیل برخورداری از خلوص نیت، شرافت ذاتی، سخاوت طبع و احتراز از خود بینی و خود خواهی، تمسک بعفت و تقوای خالص و برخورداری از کلیه مواهبی که خداوند برای آسایش انسان بوجود آورده است.

حضرت بهاء الله اعتقاد به بقای روح را پس از فنای جسمانی تائید فرموده و هدف انسان را در عالم خاکی پرستش خالق و عشق بهم نوع و توجه بتعالیم عالیه مظاهر مقدسه و بکاربردن آنها در زندگی روزمره جهت کسب رضای محبوب ذکر فرموده اند و منتها آرزوی اهل بهاء برخورداری از موهبت لقا پس از خروج روح از جسم خاکی است و درها و نماز نقش بسیار

اساس را در دیانتیهائی دارا میباشد و مناجاتهای بسیار زیبا و لطیفی که در آثار مبارکه وجود دارد گواهی بر این حقیقت است ولی تمام تعالیم و دستورات مبارکه این ظهور اعظم منجر بیک هدف میگردد و آن حصول وحدت عالم انسانی است.

در ادوار گذشته پیشرفت ادیان الهیه منحصر بمنطقه ای مخصوص بود ولی شرایط و اقتضای این زمان چنانست که تمام افراد بشری ناچار بایستی تحت یک نظام روحانی، واقتصاد در آیند و با استقرار دستورات حضرت بهاء الله شکافهای بین ادیان و گروههای مختلف مرتفع میشود و بشریت بسوی توافقی جهانی هدایت میگردد و این هم آهنگ سازی برای یک ملت یا یک گروه کوچک از افراد انسانی نیست بلکه مقصد عظیم حضرت بهاء الله اتحاد نوع انسان است. و برای رسیدن باین هدف شرط اول اینست که بشر از روی عقیده راسخ و ایمان کامل، تجدید حیات روحانی عصر حاضر را بپذیرد و سپس ذهن خود را از جمیع تعصبات که ناشی از اوهنام و خرافات عمیق و ریشه دار ادوار گذشته میباشد پاک کند و پس از آن اجرای تعالیم فسرری حضرت بهاء الله بمنظور ایجاد موازنه اصولی و منطقی بین زندگی فرد و اجتماع و وقف نیروهای انسانی جهت فعالیت های شریخش عمومی و همچنین تنفیذ تعالیم اجتماعی و استقرار دستور العمل اداری حضرت بهاء الله قرار دارد.

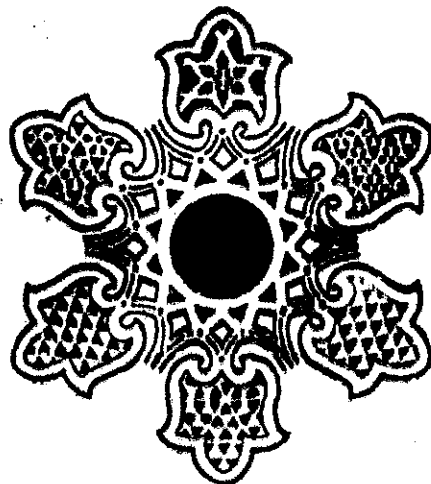
و نتیجه کلی از این بحث اینکه بهائیت عبارت از یک دیانت، یک اجتماع و یک راه درست

برای زندگی است . حقایق را ارائه میدهد که جهانیان بآن نیازمند ولی عملاً از آن روی گردان هستند و قوانین و اصولی را وضع نموده است که راه نجات نوع انسان از این هرج و مرج و آشفتگی های گونه گون است .

بهائیت هنوز در مراحل طفولیت خود بسر میبرد و در قیاس با سایر ادیان بزرگ عالم بنظر میرسد پیشرفت چندان سریعی نداشته است و این بآن سبب است که تنفیذ و استقرار چنین اصول محکم و متین محتاج زمان طولانی تر و از خود گذشتگی و فداکاری بیشتر از طرف پیروانش میباشد و در مقابل همین تعالیم نه تنها مشکلات شخصی آنها را که يك اجتماع مدرن و پیشرفته و در همین حال پیچیده برایشان بوجود میآورد از میان بر میدارد بلکه نوعی از ادراک الهام بخش بآنها عطا میکند که بکمک آن بتوانند در شکل دادن سالهائی که دیانت را بسوی عظمت رهبری میکند مستقیماً شرکت داشته باشند ، دیانتی که اهل عالم را برای باشکوه تر و زیباترین رسالت الهی یعنی حصول وحدت

عالم انسانی آماده میکند .

در آثار حضرت شوتی افندی اصل وحدت عالم انسانی بعنوان غایت قصوی و منتها رجه کمال نوع انسان در سیر تکامل بشری ارائه شده است . سیری که آغاز آن در ولادت زندگی خانواده و نتیجه پیشرفت آن وصول بمسئولیت مشترک در زندگی عشیره ای و سپس هدایت بسوی زندگی شهر نشینی و پس از آن گسترش بسوی تأسیس ملیت های مستقل و مطلق بوده است . اصل وحدت عالم انسانی گرچه هنوز بمنصه ظهور نرسیده واز مرحله يك تئوری عظیم تجاوز ننموده است ولی همچنانکه حضرت بهاء الله اراده فرموده اند ، نبل بآن مرحله نهائی این سیر اعجاب انگیز بود و نه تنها وصول بآن ضروری بلکه اجتناب ناپذیر است ولی آنچه که برای اهل بهائیت است و برای اهل عالم نیز بزودی به ثبوت خواهد رسید اینست که جز نیروی خلاقه جمال مبارک که موهبت بتائیدت الهیه میباشد هیچ قدرت دیگری قادر با استقرار وحدت عالم انسانی در روی زمین نخواهد بود .



طلعت معشوق

وی نعمت حل مشکل عشاق
تیر عشق تو بر دل عشاق
در شب تار محفل عشاق
جاکنند در مقابل عشاق
وصل معشوق حاصل عشاق
عشق معشوق قاتل عشاق
گگ عشق وی از گیل عشاق
عشق گر دید حائل عشاق
کشد از جان سلاسل عشاق
مستوی شد بعرض ابهائی

عند ایوب

ای رخت شمع محفل عشاق
تا کمان گشت ابروی تو نشست
با خیال رخت بود روشن
ایخوثر آندم که طلعت معشوق
دیبا دیبا می که شود
گشته گشتن خوش است اگر گردد
چه عجب گسر برود از پسر مرگ
غیر معشوق هیچ نیست ولیک
ایخوثر آندم که نغمه دلکش
که شهنشاه ملک زیبائی



هر چند رویه این نشریه آنست که کمتر از آثار
طبع شده قبلی استفاده میکند ولی از آنجا که
شعر " هلال محرم " جناب احمد نیکونژاد (فاضل)
بموقع و هم شیرین سروده شده و نسبت به آنچه
که در نشریه محلی طهران بنظر دوستان الهی
رسیده مختصر تغییراتی کرده به نشر آن مبادرت
می نمائیم بامید آنکه مقبول خاطر خوانندگان
عزیز قرار گیرد .

ا - ب

هلال محرم

تضمین از غزل حافظ

زنفخ صور در ابدان دمید مشد ارواح

کنونکه از چمنستان حق وزید اریاح

بین هلال محرم بخواه ساغر اراج

گشود باب لقا بر جهان بدفتاح

که ماه امن و امانست و سال صلح و صلاح

از این سهیل کشیدم نه پای نمائند

براه دوست بسی توسن طلب راندم

عزیز دار زمان وصال را کانند

د می که دیدمش این خط ز عارضش خواندم

مقابل شب قدر است و روز استفتاح

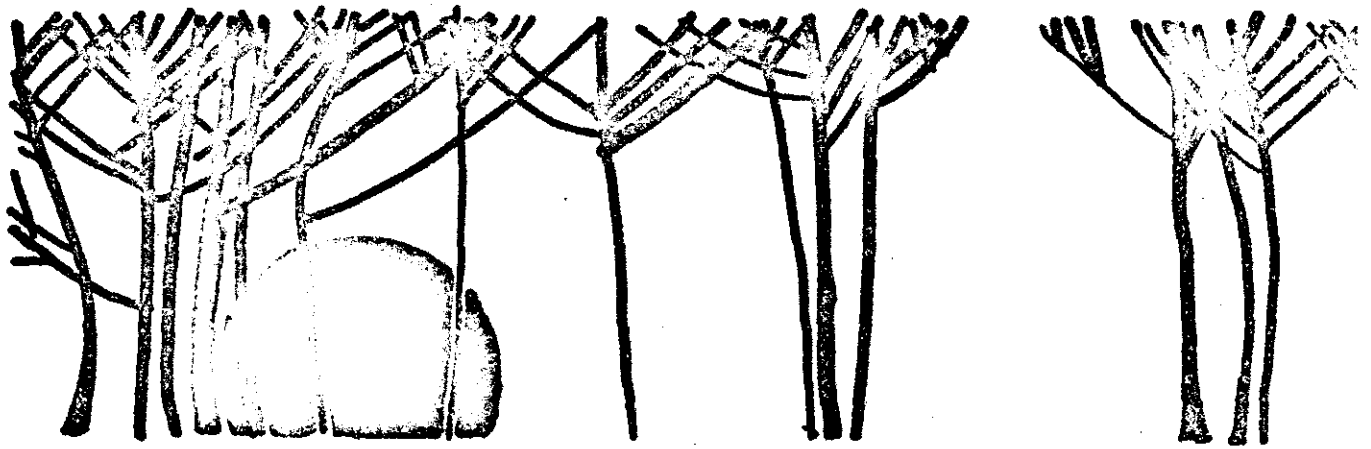
چنین سراجی بجز کار محبسی نکند

جهان آبی و خاکی وفا بسی نکند

نزاع هر سرد نهی از دون کسی نکند

راین سراب فنا تکیه جز خسی نکند

باشتی ببرای نور دیده گوی فلاح



محرّم آمد و سرزد و نیر اعظم یکی چو طلعت اعلیٰ در گرجمال قدم

منادی قدمی زد صلاهی صلح امم ولی تو فارغی از کار خویش و میترسم

کسه کس درت نگشاید چو گم کنسی مفتاح

کنونکه پادشاه غیب خیمه زد به شهود کنونکه روی زمین گشت جنت موعود

کنونکه یافت بشر آگهی ز شتر ^{چو} بیار بادیه که روزش بخیر خواهد بود

هر آنکه جام صبوحش نهد چراغ صباح

در این زمان که نیوشندگان بانگ ^{لست} کشند جام بلا و برند دست بدست

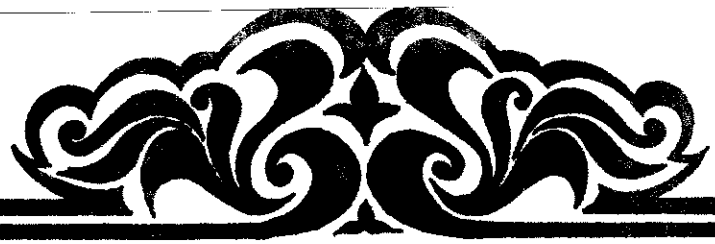
زنند در ره حق پشت پا بهر چه ^{هست} کدام طاعت نایسته آید از من مست

که بانگ شام ندانم ز فالح الا صباح

در این بساط بسیط جهان پهناور که حاضرند خلائق بمحضر داور

از آنکه لطف حقت فاضلا بود یاور بیوی صبح چو حافظ شبی بروز آور

که بشکفت گل عیشت ز شعله مصباح



..... فهم تمالیم جمال مبارک خیلی مشکل است بظاهر چنین بنظر می آید که فهمش سهل است ولیکن وقتیکه تشریح شود آنوقت معلوم میشود که فهمیده نشده است .

در اواخر ایام ، جمال مبارک ، مثلاً این عبارت ، " ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار " ، را همه می خواندند و گمان می کردند که فهمیده اند ، تا آنکه در امریکا در صحبت تشریح شد ، آنوقت واضح شد که تا بحال هیچکس ملتفت معنای آن بیان مبارک نمی شدند .

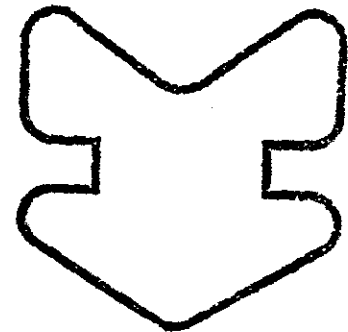
در دوره های سابق همه اشک و شجره بیان شده است یکی شجره طیبه و یکی شجره حبیبه چنانکه در قرآن می فرماید " مثلها کتسیره طیبه اصلها فی الارض و فرعها فی السماء " و در بیان شجره نقی و شجره اثبات می فرماید و جمیع بیان معلو از این بیان است ، نفوس که در ظل امر می آیند از شجره اثباتند و نفوس که نیستند از شجره نقی اند . جمال مبارک اینها را برداشته و یک شجره اش کردند پس هیچکس ملتفت نشد .

می فرماید " همه باریک دارید و برگ یک شاخسار " تا این بیان سبب اتحاد ملل ارض شود بکنی جدائی و بیگانگی از میان خلقت خدا برافتد

● از بیانات شفاهی حضرت عبدالیهاء سبب نهم آگست ۱۹۱۶ در بیت مبارک . نقل از یادداشت های جناب دکتر لطف الله حکیم در زمان تشرف بحضور حضرت عبدالیهاء .

حاجی ابوالحسن امین

دو خاطره از کتاب لحظات تلخ و شیرین



لجنه جلیله منی آدنک بدیع از فدوی
خواسته اند که شرحی در باره احوال جناب
حاجی ابوالحسن امین اردکانی بنویسم لهذا
فانی آنچه از شخص ایشان دیده و شنیده بود
در موضع از کتاب "لحظات تلخ و شیرین"
نویسه ام، عیناً باینجانتل مینمایم.

● عزیز الله سلیمانی

● موضع اول راجع است بسال ۱۳۰۱ شمسی
که حقیر بمعیت جناب نادرنیرو علیه رضوان الله
از عشق آباد بایران مسافرت و پسر از یازده ماه
با هم بعشق آباد مراجعت نمودیم و موضع ثانی
مربوط است بسنه ۱۳۰۳ شمسی که بنسب در
ملازمت جناب آقا سید عباس علوی طیب الله
مشواه از عشق آباد بایران آمده و هر دو چندی
در طهران اقامت داشتیم .

اما قبل از نقل عبارات کتاب من بسباب
توضیح بعرض میرساند که حاجی ابوالحسن
اردکانی دویمین امین حقوق الله بوده است
چه، اولین آنها حاجی شاه محمد منشاری است
که ملقب به امین البیان بوده و درسنه ۱۲۹۸
قمری در میاند آب آذر بایجان در فتنه شیخ
عبید الله کرد که پیروانش بفرمان او مرد هراقتل
عام مینمودند مقتول گشت و حاجی ابوالحسن
هم که در آن زمان با او همراهی میکرد پایش
زخم گلوله برداشت و خود را در میان مقتولین
انداخته خویش را مرده وانمود کرد و باین تدبیر
از مرگ نجات یافت . امین سیم جناب حاجی
غلامرضا امین اصفهانی و امین چهارم
جناب آقا میرزا ولی الله ورقا و امین پنجم که در
حال حیات دستند جناب آقا میرزا علی محمد
ورقا میباشند و این دو بزرگوار یعنی دو امین
اخیر پدر و فرزند بوده و از جانب حضرت
ولی امر الله سرد و بسعت ایادی امر نیز موسوم
گردیده اند . اینک عبارات کتاب لحظات تلخ
و شیرین از موضع اول :

● از جمله کسانی که مکرر بزیارتش نایمسل
گشتیم جناب حاجی ابوالحسن اردکانی امین

حقوق الله بود . این بزرگوار در اولین دفعه ملاقات نام و نشان و نسب و حسب ما را پرسید و چون دانست که حقیر نوه شاطار رضا اردکانی هستم بسیار نوازش نمود ، بعد هم در هر مجلسی که بهم میرسیدیم غدوی را معرفی و شطاری از مناقب شاطار را بیان میکرد و میفرمود ، من زنده شده شاطار رضا هستم و افتخار دارم که با او شمشه‌ری میباشم . باری يك روز که ما در نقصر از خیابان امیریه عبور میکردیم ، گفتیم خوب است که سلامی بجناب حاجی غلامرضای امین امین بدهیم . منزل ایشان در همان نزدیکی بود رفتیم دیدیم حاجی امین بزرگ یعنی حاجی ابوالحسن اردکانی هم آنجا تشریف دارند و در صدند که از منزل بیرون بروند مارا که دیدند خوش آمد گفتند و از حیاط باطاق برگشتند . همگی نشستیم و ایشان بکمال محبت شروع بصحبت نمودند . من جمله بغدوی فرمودند ، تو هنوز در اول جوانسی هستی و جوانها آرزو دارند که دنیا را بخوشی بگذرانند اما در چنین ایامی که ابتدای امر است قیام بخد مت عند الله قیمت دارد زیرا چه بسیارند کسانی که پول جمع میکنند و خانه میخرند و زن میگیرند و اولاد میآورند و چقدر کم هستند نفوسی که برای ترویج دین الله از عالم و عالمیان منقطع میشوند . حالا من برفیقت که زن و بچه دارد تکلیفی نمیکنم اما دلم میخواهد تو که مجرد هستی خود را بدینا آلوده نکنی و تا عمر داری بخد مت امر مشغول باشی ، در شهرها و قریه ها سفر کنی هر جا که وارد شدی اگر احباب مبتدی آوردند با او صحبت بداری و اگر مبتدی نبود برای خود احباب آیت بخوانی و صحبت کنی ، برو خوب فکر کن اگر حاضر باین کار هستی از بابت مخسار

نگران میباش من خطی با حباب مینویسم که بحساب حقوق الله هر جا هر مبلغ برای تولازم باشد بدهند و قبضه رسید گرفته برای من بفرستند زیرا من اذن دارم که در این قبیل راهها از حقوق الله خرج کنم . باری بیانات ایشان تا نزدیک ظهر طول کشید ، وقتی که خواستیم مرخص بشویم فرمود همینجا باشید بعد کمی پول از جیب در آورده بحاجی غلامرضا داده گفت این دو نفر مهمان من هستند بچه ها را بفرستد و تانان سنگ و پنج سیر ماست بگیرند و چون اینها پیش من خیلی عزیزند بسک سیر پنیر و دو دسته سبزی هم بخرند . حاجی غلامرضا پسری را طلبید و پول را باو تسلیم نمود و دستور داد اشیای مذکور را بگیرند وقتی که آن پسر بیرون رفت حاجی امین که حواسش پیش ما بود پرسید که سبزی هم گفتی بگیرد ؟ حاجی غلامرضا گفت بلی حاجی آقا خاطر جمع باشید آبگوشت هم داریم ، حاجی امین گفت چرا زود تر نگفتی تا من بخرم نیفتم جائیکه آبگوشت هست دیگر ماست و پنیر زیادی است همان سبزی برای زینت سفره کفایت میکند اگر چه آن هم اسراف است . مختصر آن روز تا غروب آنجا بودیم و از فرمایشات حاجی امین که بسیار طبیعی و دلچسب و شمرده و نمکین و تماما امری و روحانی بود مستفیض شدیم . این مرد بزرگ تاریخی ، تمام حرکات و سکناتش دیدنی بود . هر چند شرح رفتار و گفتار در این دفتر نمیگنجد ، مع هذا نمیتوان بکسی از آن صرف نظر نمود و باید اشاره بپاره‌ای از اوصافش کرد .

از صفات بارز حاجی امین امانت و انقطاع و قناعت بود . در وصف امانتشن همین بس که حضرت مولی الوری در لوحی خطاب با حباب



فرموده بودند که: قیصر حاجی امین قیصر من است یعنی قیصری که بابت دریافت حقوق الله اومید هد کافی است و حتماً وجه را بساحت اقدس خواهد رسانید . حاجی امین میگفت من اگر ببینم یکنفر بهائی دارد از گرسنگی میمیرد یک شاهی پول باو نمیدهم اگر خدا از من باز خواست نمود که چراتو با اینکه پول پیشت بود ببیند هام چیزی نداری ، عرض میکنم خدا یا من امین تو بودم و امین باید امانت نگهدار باشد ، و کیل تو نبودم که پولهایت راهرجا رسید خرج کنم مگر در جاهائی که تو خودت اشاره کرده باشی .

و در انتقاع چنان بود که بقول خودش نه یک مبرار فر داشت و نه یک شاهی پول .

والده حقیر حکایت میکرد که وقتی عیال حاجی امین در اردکان فوت کرد ، بعد از چند روز بیوه از خانمهای احباب طالب همسری او گردید و چون همیشه حاجی امین در سفر بود آن زن انتظار کشید تا اینکه باردگان آمد آنگاه نیت خود را با او اظهار داشت . حاجی امین گفت ، من نه خانه دارم و نه اسباب خانه و نه پول ، با این حال چه طور زن بگیرم آن خانم گفت من هیچ چیز از شما نمیخواهم فقط مایلم که نام شما بر روی من باشد ، حاجی امین گفت من همیشه در سفر هستم باین سبب ^{نه} ممکن است که پیش تو بمانم و نه اینکه ترا با خود ببرم آن زن گفت مانع مسافرت شما نمی شوم همینقدر کافی است که هر وقت گذارتان باردگان افتاد بخانه خویش نزد زن خود تشریف بیاورید . حاجی امین گفت من مجبورم دست خالی بخانه بیایم زیرا یک شاهی پول ندارم تا سوغات بخرم یا خرج خانه کنم و این باعث خجالت من میشود آن خانم گفت عیبی ندارد هر وقت که آمد پس

مهمان عیال خود باشید . حاجی امین گفت پول مهریه و خرج مجلس عقد را چه کنیم ، آن خانم گفت این مخارج هم بعهده خودم خواهد بود . حاجی امین گفت ، خیلی خوب پس حالا میتوانیم احباب را برای تلاوت خطبه نکاح دعوت کنیم .

اما در قناعت و صرفه جوئی چنان بود که همیشه در خیابانها پیاده را میرفت و جورابها

را بیرون آورده زیر بغل میگرفت تا زود کمینسه نشود و بمقصد که میرسید میپوشید . اخیراً هر زمان که در طهران بسر میرد اگرچه منزلش خانه حاجی غلامرضا بود لکن هر سه چهار ماه یکمرتبه آن هم بیش از یکی دو روز در آنجا دیده نمیشد چه ، عادتش براین بود که چون از خانه بیرون میآمد ، بتعام منازل احباب که در سر راهش واقع بود وارد میشد و در هر خانه یکایک افراد احوالپرسی و تفقد میکرد و از آنجا بیرون آمده بمحل دیگر میرفت ، هنگام ظهر بهر منزلی که میرسید میگفت من مهمان شما هستم هر چه خودتان دارید برای من هم بیارید و اگر حالا میخواهید چیزی برای ظهر آماده کنید برای من خود را بزحمت میندازید ، غذای من عبارت از نصف نان و یک کاسه دوغ است اگر دوغ هم میسر نباشد یک عدد پیاز برای نان خورش کافی است . احباب میدانستند که حاجی امین تعارف نمیکند و از تکلف خوشش نیامد ، بنابراین اگر آش یا آبگوشت یا چیز دیگر حاضر داشتند میآوردند و گرنه نان و ماست تهیه مینمودند و او خود دوغ درست میکرد و دوغ حاجی امینی مشهور بود ، بدین معنی که از بسیاری آب جز سفیدی اشری از ماست در آن نبود ، خودش میگفت من همین دوغ کم مزه را با نان میخورم و روز بروز چاقتر میشوم . بازی بهمین کیفیت بنوبت از منازل دوستان خبر میگرفت و شب بهرجا میرسید میماند شامش هم مانند ناهارش بود و صبح از آن جا بیرون میشد و همینطور تمام محله ها را گردش میکرد تا در ظرف سه چهار ماه یکدوره جمیع احباب را از غنی و فقیر دیدن میکرد و دوباره عمل را تجدید مینمود و در این ملاقاتها هر کس هر چه بعنوان حقوق الله از نقد و جنس تقدیم

میکرد میگرفت و قبضه رسید میداد ، آنگاه اجناس را توسط سوداگران احباب بفروش میرسانید .

روزی در یک مجلس مهمانی يك نفر از احباب بایشان گفت ، حاجی آقا قبا و پیراهنی که بمن سپرده بودید هنوز فروش نشده ، حاجی امین گفت آنها را جایی بگذار که مردم ببینند و به مشتریانها بگو که قبا گشاد و بلند و خوش دوخت و پیرهن سفید و تازه و بادوام است تا زود بخرند آن مرد گفت حاجی آقا من همیشه این حرفها را میگویم اما باز هم نمیخرند ، میگویند گران است حاجی امین گفت ، اگر بنظر خودت هم گران میآید کمی ارزاتر کن .

حاجی امین بهر خانه ای که میرفت اهلیش بی اندازه سرور میشدند و قدمش را مبارک میشمردند زیرا محبتهای پدرانه و اندرزهای حکیمانه اش نه چنان جالب بود که نفسی بتواند دوستش ندارد و با آنکه مطالب را صریح و بی پرده بیان میکرد احدی نمیزنجید . مثلاً در آن زمان آقا سید نصرالله باقراف از حیث تشخیص و تعول در میان احباب شخص اول بود . ایامی که ماد و رفیق در منزل او بودیم يك مرتبه حاجی امین بانجا آمد و چون باقراف مالیک ده بیست قریه در بیست در اطراف طهران و مازندران بود و مقداری از اوقاتش بمکاتبه و مذاکره در باره آن املاک میگذشت حاجی امین گفت ، وقتی که ماهنوز باین امر مبارک مؤمن نشده بودیم خیال میکردیم روزی که حضرت موسی از قارون رنجید و بزمین گفت بگیریش براستی زمین او را تا قوزک پایش بخود کشید و دفعه دوم که گفت بگیریش او را تا زانو فروبرد و همینطور گفت بگیریش تا اینکه تا سر بر زمین فرو رفت اما بعد که داخل این امر شدیم کم کم

فهمیدیم اینها معنی دارد و دانستیم حضرت موسی همینکه بزمین گفت قارون بگیر ، قارون یک قلعه تازه خرید دوباره که گفت ای زمیسن بگیرش باز هم یک قلعه خرید و همینطور بنفرین موسی بقدری قارون قلعه خرید که بگلی در - ملکداری غرق شد و از خدا بیخبر ماند . باقراف همه اینها را گوش میداد و میگفت ، حاجی آقا فرمایش شما درست است کارهای دنیا آد مر از خدا بیخبر میکند .

حاجی امین احباب را تشویق مینمود که دخترها و پسرها رازود عروس و داماد کنند تا مبادا که شیطان نفس بر جوانان مستولی شود و آنان را از داریتی عفاف منحرف سازد و از آنجا جمیع خانواده ها را میشناخت بسیاری ازدوستان او را واسطه خواستگاری قرار میدادند .

بخاطر دارم در طهران روزی بسبب عروض تب ملازم بستر بودم آقا نادری برای کاری بیرون رفت در مراجعت بی اختیار بخند افتاد گفت نمیدانی امروز حاجی امین چه کار خوشمزهئی کرد ، گفتم چه بود ، گفت گویا یکی از جوانان احباب از ایشان خواهش کرده بوده است که دختری را با معرفی کند تا با هم ازدواج نمایند . امروز من در میدان توپخانه بحاجی امین برخورد و با ایشان روانه شدم ، در این اثنا جوانی رسید و بحاجی امین سلام و تعارف کرد ، حاجی امین گفت پسر من شو او هم با ما آمد تا رسیدیم بخیا بیا لاله زار ، حاجی امین داخل مفازهئی شد جوانی که صاحب مفازه بود برخاست و احترام نمود ، حاجی امین بی معذلی ب جوان اولی گفت این جوان (یعنی صاحب مفازه) یک خواهر دارد مثل حب نبات اما

سواد ندارد امروز یا فردا یا وقتی دیگر همراهش میشود و میروی بمنزلشان الله ابهی میگوئی و می نشینی و با پدر و مادرش احوالپرسی میکنی خواهش راهم که توی خانه است می بینی هم خودش را ، هم حرف زدنش را او هم ترامی بیند اگر هم را پسندیدید و پدر و مادر هاتان هم راضی شدند عروسی راه میاندازید ، راهم خواستید دعوت میکنید ، نخواستید هم که هیچ اما اگر دختر رانپسندی یا او ترانپسندی باز بمن خبریده یک دختر دیگر سراغ دارم خیلی از این دختر بهتر ، او را معرفی میکنم . بنده از آقا نادر پرسیدم این جوان چه میگفتند گفت هردو ساکت بودند و از خجالت رنگ برنگ میشدند .

حاجی امین تا وقتی که افتاده نشده بوده است ، بتمام شهرهای ایران و سایر ممالک سفر میکرده و در هر جا اگر فرصت مییافته واجب میدانسته است که بمنازل جمیع احباب برود و احوالشان را بپرسد .

هاشم خانی بود از احباب بسیار گرم خلخال که در دوره قاجاریه سرهنگ بوده است ، این شخص میگفت مردی از صلحا و محترمین تبریز را میخواستیم تبلیغ کنیم ، چندی با او صحبت داشتیم ایمان نیآورد تا وقتی که حاجی امین وارد تبریز شد . آن شخص که دیگر محرم و از احوال احباب مطلع بود با حاجی امین ملاقات کرد و بی آنکه مذاکرات تبلیغی بمیان آورد پسر از یک هفته موءمن شد ، بعد ها پرسیدیم علت تصدیق توجه بود ، گفت ملاحظه احوال حاجی امین موجب حصول یقین شد . گفتیم چطور ، گفت : من با خود فکر میکردم که لابد

این مرد هم مثل سادات که برای جمع آوری خمس پیمان متمولین میروند و اخاذی میکنند نزد بهائیهها بودند امر میروند و فقط با آنها گرم میگیرد، ولی دیدم هیچ فرقی مابین دارند و نادار نمیگذارد حتی در همسایگی ما یک زن پیر فقیر بهائی بسود بمنزل او هم رفت و مثل پدر دلجوئی و مهربانی کرد، هنگام بیرون آمدن با پول و لباس هیچ داد. آنوقت دانستم که این آدم رفتار شبا^{هت} بعلماء و سادات مسلمان ندارد و فهمیدم این امر مبارک حق است که نفوس را اینطور تربیت میکند.

باری یکی از حکایات شنیدنی قصه ایمان آوردن حاجی امین بامر مبارک حضرت اعلی است که ان شاء الله در جای دیگر این کتاب ذکر خواهد شد.

● اما عبارات کتاب در موضع ثانی این است:

● " باری پس از یکماه بطهران آمدیم و قرار برسر این بود که هر دو بعشق آباد مراجعت نمائیم الا اینکه مدت سه ماه یا قدری بیشتر توقفمان طول کشید. در طهران جناب علوی غالباً در منزل آقا میرزا ضیاءالدین خان منادی داماد جناب ملا علی اکبر ایادی مهمان بودند و امین عبد در خانه مرحوم میرزا محمد علی خان بهائیس سکونت داشتیم، شیخ حسن بروشکی نیز که با او در سفر پیشتر هم منزل بودم در همان خانه اطاقی اجاره کرده بود که دوباره بایکدیگر هم خرج شدیم. جناب علوی همه روزه بانجا آمده

ساعتی من نشستند، روزی طرف صبح هنگامیکه تازه آمده بودند، جناب ابوالحسن اردکانسی امین حقوق الله که قبلاً شرحی از بزرگواریش گذشت بنا بعادت خود که در تمام خانه ها بدیدن احبا میرفت، گذارش بانجا افتاد و داخل منزل شد. اول از صاحبخانه بعد از سایرین و مستأجرین احوالپرسی کرده آنگاه باطاق ما آمد. چهار نفر در آن اطاق نشسته و عبارت بودیم از حضرت علوی و شیخ محمد حسن بروشکی و حقیرو یکنفر از احبای جوان اصفهان که او هم در همان خانه سکونت داشت حاجی امین به پاس حرمت علوی و بروشکی که هر دو از صنف علماء و تازه تمذیق بودند نشست و گرم صحبت شد، تا اینکه رشته کلام بچگونگی ایمان خودش منجر گردید و موبعوان قضیه را شرح داد و چنان شیرین و شمرده ادای مطلب کرد که همگی حظ کردیم و چون بیش از شش ساعت بیاناتش طول کشید ظهر در همانجا ماند و نان و پنیر و انگور گذرانندیم. موقعی که میخواست برود از یک کیسه کوچک متقالی دو عدد اشرفی پنج قرانی بیرون آورده یکی را بجناب علوی و دیگری را به بروشکی داد گفت چون شماها عالم و بزرگوارید اینها را تقدیم میکنم تا خوب بامرالله خدمت کنید، بعد یک عدد ده شاهی نقره به بنده داده گفت، توهنوز مثل اینها عالم نشده ای تا مستحق طلا باشی همین ترا برسر است بشرط اینکه خدمت این دو نفر را خوب بجا آری و از شان استفاده کنی و کم کم خود را بمقام اینها برسانی و اگر بتوانی بگذرانی، وقتیکه وقتیکه خواست بند کیسه را بکشد و درش را ببندد آن جوان اصفهانی گفت حاجی آقا پس قسمت بنده کو، حاجی امین نگاهی باو انداخته گفت توهم بطمع افتادی؟ بعد از میان کیسه یک عدد

پنج شاهی سفید در آورده باو داد و گفت
بگیر این هم مال تو اما تو طفیلی هستی .
فردای آن روز حکایت این بذل و بخشش حاجی
امین میان احباب منتشر و جزو عجایب و قایم
و غرایب اتفاقات تلقی گشت زیرا هرگز کسی
نه دیده و نه شنیده بود که حاجی امین سکه
طلا بکسی بدهد . باری چون این عید قبلا
در این کتاب وعده داده ام که قصه ایمان آوردن
حاجی امین را بعرض برسانم اکنون آنچه در این
زمینه از فرمایشات همان روزش در خاطر مانده
است حتی الامکان بعبارات و اصطلاحات خودش
مینگارم .

میفرمود : من در جوانی ذلیله و در مسلمان
متعصب بودم ، والدینم از محترمین اردکان
بودند و از محله دیگر دختر تاجری را برای
خواستگاری کردند . آن تاجر شترپسرو همین
دختر را داشت ، کسان دختر باین وصلت
رضایت دادند اما بشرطی که عروس بخانسه
داماد نرود بلکه داماد بخانه عروس بیاید تا
از دخترشان دور نباشند . پدر و مادر من
راضی شدند و من در خانه پدرزن ساکن شدم
زنم هم مثل خودم دیندار و متعصب بود پدر
برادرهایش نیز اهل دیانت و تقوی بودند
بیشتر شبها من و برادرزنهایم شب نشینی
داشتیم . یک شب که در هم نشسته بودیم
در اثنای صحبتهای گوناگون زکری از بابیان
بمیان آمد ، من بلا مقدمه گفتم این ذایفه محب
مردمان نجر خبیثی هستند که اسباب گمراهی
مسلمانها میشوند ، خدا عذابشان را زیاد
کند . یک روز قیقه کسی چیزی نگفت بعد
برادر بزرگ عیالم گفت ابوالحسن تو با این
ذایفه نشست و برخاست داشته ای گفتم نه

گفت با هیچکدامشان آشنا هستی گفتم نه گفت
از اعتقادشان خبر داری گفتم نه گفت پسر غلط
میکنی که پشت سرشان مزخرف میگوئی ، مرد که
خر تو بچه جرئت کسانی را که ندیده ای و نمیدانی
عقیده شان چیست فحش میدهی اگر همین
امشب سقط شدی و در محضراتی از تو بازخواست
شد که بگدام برهان بذایفه بایی بدگفتی چه
جواب میدهی ؟ من دیدم راست میگوید خجل
شدم و سکوت کردم اما حالم خراب شد بعد از
اینکه خلوت شد باو گفتم اگر کسی بخواهد از
عقیده بایبها چیزی بفهمد باید چکند ، گفتم
من ترا میبرم پیش یکی از این ذایفه اما بشرطی
که مثل آدم باشی و نامربوط نگوئی شب بعد
مرا محرمانه بمنزل شاطر رضای اردکانی برد او
هم ما را در بالا خانه اش نشانید و خوش آمد
گفت و پذیرائی کرد ، آنگاه برادرزنم بایشان
گفت ، ابوالحسن میخواهد بداند حضرات بایبه
چه میگویند . شاطر رضا همینکه خواست شروع
بصحبت نماید ، من گفتم جناب شاطر اول بفرمائید
که شما پیغمبر ما و ائمه ما را قبول دارید یا نه ،
اگر قبول دارید با هم صحبت میکنیم و اگر قبول
ندارید زحمت بخود مد دهید که حاضر نیستم يك
کلمه از شما بشنوم ، گفت البته که قبول داریم
خدا لعنت کند کسی را که منکر پیغمبر و ائمه
اطهار بشود ، ما بنا بفرموده حضرت رسول
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
باین امر ایمان آورده ایم چرا که آنها وعده
ظهور قائم آل محمد را دادند و ما منتظر آن
حضرت بودیم ، تا وقتیکه ظاهر شد و باو گرویدیم
گفتم خیلی خوب حالا که چنین است بفرمائید
دلیل حقانیت این ظهور چیست ؟ شاطر رضا
آن شب و چند شب دیگر اقامه دلیل کرد و هرچه
از آیات قرآن و خبر و حدیث که میدانست برایم

خواند تا شب گفتم آیا این قاضی که آمده کلمات هم دارد یا نه؟ گفت آری آیات بسیاری از قلم مبارک کن صادر شده است. گفتم عربی است یا فارسی؟ گفت هم عربی است هم فارسی. گفتم میشود دید یا بکسی نشان نمیدهید گفت چرانشان ندهیم، میدهیم. گفتم من میخواهم ببینم برخاست رفت یک دستمال ابریشمی که لایش چیزی بود آورد، دیدم کتابی است بخط خوش که روی کاغذ بسیار خوب نوشته شده است بوسید و بدستم داد و آن بیان فارسی بود وقتی که باز کردم دیدم نوشته است، ملخص این باب چنین و چنان، چند سطر که تلاوت کردم دیدم چیزی نمیفهمم. گفتم این کلمات بگوش من مثل کلمات شخصی است که برای آدم فارس ترکی حرف بزند یا برای آدم ترک فارسی صحبت کند. شاطر رضا گفت: کم کم باصطلاحاتش آشنا میشوی بعد لذت خواهی برد. گفتم بعدش را نمیدانم اما حالا که خواندنتش فایده ندارد، ضمناً دانستم که همه برادرزنهایم بابی هستند ولی زخم خیرندارد. بهر صورت شاطر رضا و برادرزنهایم مرا بمجالس خودشان که در جاهای خلوت بکمال احتیاط منعقد میشود رهنمائی میکردند.

در آن مجالس یک نفر یک نفر میآمدند و مجلس که تمام میشد یک نفر یک نفر میرفتند. من هم مرتباً حاضر میشدم و گوی بعد از آن آیات حضرت نقه را استماع مینمودم و نصفه های شب که مجلس بهم میخورد بتنهائی مراجعت میکردم. عیالم وقتی که میرسید تا اینوقت سب کجا بودی میگفتم روزه خوانی بودم یا عذر دیگر میآوردم. تا اینکه شبی در فصل تابستان که مصادف با ماه رمضان بود مجلس در باغی منعقد شد که یک فرسخ با اردکان

فاصله داشت نزدیک بنصفه شب که برخاستند و متفرق شدند من هم حرکت کردم و تنهها از باغ بیرون آمده قدم در راه نهادم و خطاب بخودم کرده گفتم، ابوالحسن تو درست یک سال است که با این طایفه صحبت میداری هر سئوالی و اشکالی که بنظرت آمده گفته شی اینها هم هر جوابی که داشته اند داده اند دیگر نه تو چیزی داری که نگفته و نپرسیده باشی و نه اینها چیزی که نگفته باشند، پرسشهای است که دیگر نه باین بندگان خدا زحمت بدهی و نه خود را سرگردان کنی، امشب تکلیف خود را معین کن اگر بابی میشوی همین امشب بشو و دیگر پرداختی مکن اگر هم در مسلمانان باقی میمانی دیگر رابطه را با اینها قطع کن. بعد از اینکه این قرار را با خود گذاشتم، شروع کردم بفکر کردن و یکایک مذاکراتی که از پارسال تا بامشب مابین من و حضرات رد و بدل شده بود بخاطر آورد، تا اینکه بخانه رسیدم چراغ روشن بود و عیالم توی اطاق عقبی پهلوی بچه اش دراز کشیده اما بیدار بود، صدای پای را که شنید گفت ابوالحسن تویی؟ گفتم بله گفت برای سحری برنج پخته ام توی دینک است من خوابم میآید اگر بیدار نشدم خودت ظرف کن بخور و مواظب باش نمازت قضا نشود. گفتم خیلی خوب و در اطاق جلو پشت بر تخت خواب داده نشستم و دوباره بافکار خود فرو رفتم ساعتی که گذشت بچه گریه کرد مادرش بیدار شده دید چراغ میسوزد، صدا زد که ابوالحسن گفتم بلی گفت خوابی یا بیدار؟ گفتم بیدار گفت چرانی خوابی؟ گفتم میخوابم، گفت حالا اینهمه می نشینی سحر خوابت میبرد گفتم نه آسوده باش، باز سفارش کرد که میساز نمازت قضا بشود، گفتم نه. او خوابید و من

همینطور نشسته فکر میکردم تا وقتی که صوت
 مناجات سحر و آهنگ از آن بلند و کم کم هوا
 روشن و آفتاب طالع شد و روز بالا آمد ناگهان
 عیانم بیدار شده باین اطوار دیدم و دیدم من
 همانطور بر تخت خواب تکیه داده نشسته ام
 چراغ هم میسوزد ، گفت ابوالحسن نماز خواندی؟
 گفتم نه ، گفت سحری خوردی؟ گفتم نه ، گفت
 خوابت برده بود؟ گفتم نه ، گفت پسر چرا سحری
 نخوردی؟ گفتم من بایی شدم . دیوانه وار
 گفت خای عالم تو سرم شود این چه حرفی است
 که میزنی؟ گفتم همیشه میشنوی ، گفت بلکه
 شوخی میکنی؟ گفتم نه جدی میگویم . گفت
 خدا نکرده بلکه دیوانه شده ای؟ گفتم ابداً
 دیوانه نیستم ، عقل و هوشم بجای خود است .
 شروع کرد بشیون کردن ، گفتم داد و بیداد مکن
 که اگر دنیا را پراز فریاد کنی من همین هستم
 که گفتم بنا نیست از حرفم برگردم منتهمی
 اگر برای تو مشکل است طلاق میدهم ، ریه
 کنان گفت نه طلاق میخواهم بدهی و نه بایی
 میخواهم باشی . خلاصه مدتها میانمان
 گفتگو شد تا بالاخره او را راضی کردم که گوش
 بحر فرم بدهد تا بداند که چرا بایی شده ام بعد
 شروع کردم بتفتن مطالب ولی او بسکه باخوندا
 عقیده داشت و آنها هم از بابیها بد گوئی
 کرده بودند نمیتوانست باور کند که خایفه آخوند
 دشمن حق است . آخر کار گفتم تو بکدام پیش از
 این علماء بیشتر ارادت داری؟ گفت بفلانکم
 گفتم خیلی خوب ، حالا من یک آیه از قرآن

مینویسم بیربیش او معنیش را بپرس اگر مشل
 آدم جوابت داد ، هر چه آخوند ها میگویند
 درست است . بعد فلان (حاجی امین آیه
 و سوره اش را در نظر داشت لکن فانی فراموش
 کرده ام) آیه را نوشته بدستش دادم ، عصری
 رفته بود بمسجدی که همان آخوند وعظ میکرد
 بعد از تمام شدن موعظه باخوند سلام کرد و
 کاغذ را بدستش داده گفته بود جناب آخوند
 برای رضای خدا این آیه قرآن را برای من
 معنی کنید . آخوند اول نگاهی بآیه انداخته
 بعد با صوت خشن و قیافه ای مثل جانور گفته بود
 چه غلط های زیادی ، زنکه ناقص عقل ترا چه
 بآیه قرآن ، کدام سگی بتو این کار را یاد داده
 اگر دفعه دیگر از این غلطها کردی میگویم
 زیانت را ببرند تو برو جل بچه بشوی . خانه
 جارو کن . عیالم وقتی از مسجد برگشت دیدم
 خیلی پریشان است . پرسیدم چه شده قضایا
 را نقل کرد ، گفتم دیدی . گفت آری خوب
 فهمیدم که چیزی بارشان نیست . بعد از آن
 دل بسخنانم داد تا وقتی که مطلب را دریافت .

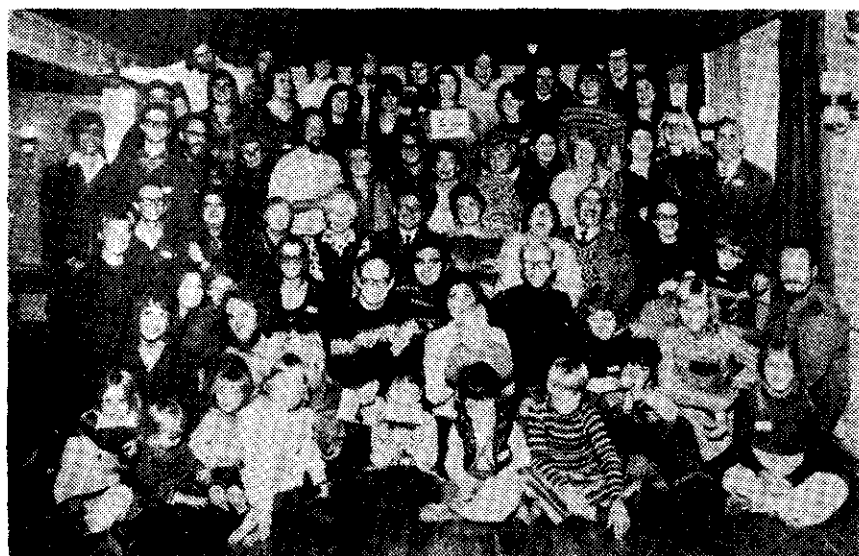
این بود شرح ایمان حاجی امین بحضرت
 اعلی . همان روز در دنباله این مطلب
 شرح مبسوطی هم از چگونگی مجاهدات خویش
 در معرفت من بظهره الله تا وقتی که در حمام
 عکا بزیارت جمال ابهی فایز گردیده بود بیان
 کرد ، که درست بخاطر نمانده است . لهذا
 بداستان حاجی امین خاتمه داده میشود .



عده‌ای از احببای شیلی در حال
تبلیغ در یکی از خیابانهای دهکده
ساحلی کالدرای Caldera.



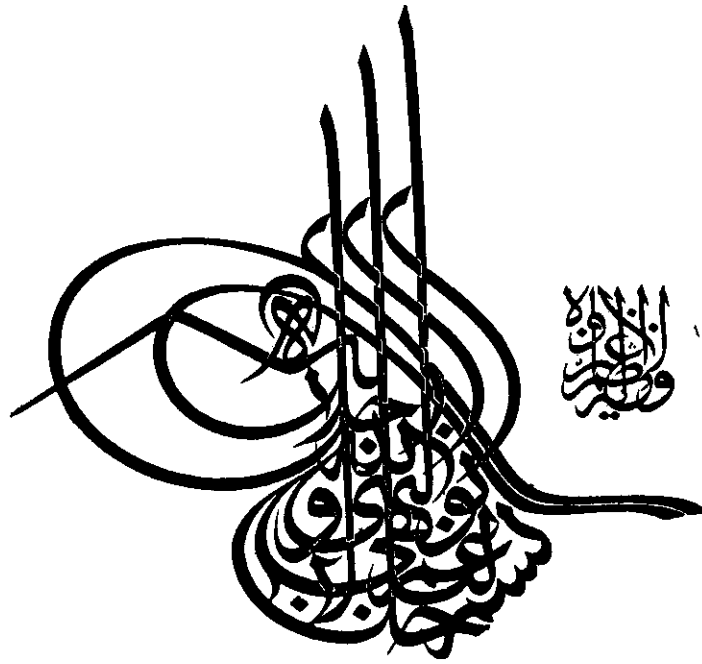
حضرت امه البهسا روحیه خانم و ایادی
 امرالله جناب جلال خاضع همراهی
 از احببا در مدرسه تابستانه
 ژونو Juneau در آلاسکا .



احبای کشورهای اسکاندیناوی در -
 کنفرانسی که در شهر لیل هاممر
 Lillehammer نروژ از ۲۱ الی ۲۳
 سپتامبر تشکیل گردید .

• خواننده عزیز :

۱ - یقیناً بخاطر دارید که در شماره قبل (۱۰۲۹)
یکی از الواح منجمه مقدسه فارسیه جمال قدم جل
اسمه الاعظم با عنوان (بنام آفریننده متوانا) زیب
صفحات اول نشره شده بود
چون نسخه طبع شده آن دیده نشده و یکی دو نسخه خطی
بیش از آن در دسترس نبود در صورتیکه یاران الهی
نسخ دیگری موجود داشته و سواد عکسی یا -
رونوشتی از آنها باین لجنه ارسال فرمایند بسیار
سپاسگزار خواهیم شد .



● خط تزئینی فوق از مجموعه یکی از خانوارهای بهائی برداشته شد بدون آنکه خطاط آن شناخته شود.

فهرست عمومی سال ۲۸

• آثار مبارک

شماره	صفحه	
۲	۲۹۱	آیاتی از کتاب مستطاب اقدس
۲	۴۹۳	لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - ای بشیر حق ...
۲	۶۹۵	" " " " " " - ای عاشق ذوالجلال ...
۳	۶۹۵	آیه مبارکه " هل من مفرج ...
		قسمتی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - تا "هل بموجب شریعت لازم است ...
۲	۱۰۹۹	لوح مبارک حضرت بهاء الله - بنام آفریننده توانا، سپاس و ستایش ...
۴۲	۱۰۹۹	از بیانات حضرت عبدالبهاء - نقل از رساله مدنیه
۲	۱۲۹۱	لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - ای بلبلان گزارا حدیه وای طایران گستان صدیه ۱۰۰۰
۳۰	۱۲۹۱	از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نقل از یادداشت‌های جناب دکتر لطف‌الله حکیم

• از دست‌خط‌های بیت العدل اعظم

۳	۲۹۱	ترجمه قانون اساسی بیت العدل اعظم
۵	۸۹۷	شرح مستخرج از دستخط بیت العدل اعظم در جواب بعضی سئوالات در مورد ازدواج

• شرح حال و مطالب تاریخی

۶	۴۹۳	پنجم بدیع بشری	کوه مقدس کرمل و استقرار عرش مبارک در مقام اعلی
---	-----	----------------	--

۲۸	۶۰۵	* محمد منوچهری	شرح زندگانی جناب استاد محمود سلمانی
۲۸	۸۰۷		شرح احوال حاجیه بی بی صفری
			رجل رشید - مختصری از شرح حیات امری جناب
۱۸	۱۰۰۹	* حسن نوش آبادی	میرزا آقاخان قائم مقامی
			شرح احوال متقاعد الی الله جناب میرزا جعفر
۶	۱۲۰۱۱	* هادی رحمانی شیرازی	هادی اف رحمانی شیرازی
۳۱	۱۲۰۱۱	* عزیزالله سلیمانی	حاجی ابوالحسن امین ...

● مباحث عمومی

۱۹	۲۰۱	پنجم نصرت الله محمد حسینی	سرگذشت نزول و انتشار کتاب اقدس
۴۸	۲۰۱	* عبد الحمید اشراق خاوری	کتاب اقدس
۵۸	۲۰۱	* محمد علی فیضی	درباره کتاب مستطاب اقدس
۵	۶۰۵	* معین افغانی	شرح "کنت بنزا مخفیا ..."
۱۹	۶۰۵	* دکتر امین الله مصباح	تصادف یا اراده
۱۱	۸۰۷	* احمد یزدانی	شرح نقش نگین اسم اعظم
۱۴	۸۰۷	پنجم سید غلامرضا روحانی	مقام کلام منظوم در آیات الهیه
۷	۱۰۰۹	* دکتر علیمراد راودی	عالم انسانی محتاج استفاضه از نشانات روح القدس است
۷	۱۰۰۹	* کمال الدین بخت آور	عرفان و عمل
۱۳	۱۰۰۹		محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر دیانت بهائی
۲۲	۱۲۰۱۱		دیانت جهانی بهائی - پنجم آرتور دال - ترجمه فریدون سلیمانی

● مصاحبه‌ها و گزارش‌ها

۲۴	۴۰۳	تهیه عیاد قیان * سیروس مشکى -	گفتگوئی با گوریا فیضی مؤلف کتابی با تیراژ نامحدود قیام و استقامت (مصاحبه با آقای دکتر هوشنگ عهدیه)
۲۳	۸۰۷	رضوان الله اشرف	
۴۴	۱۰۰۹	* پیروز فضل‌سی	نگین سبز اقیانوس دهند

● مطالب گوناگون و سرمقاله‌ها

۴	۴۹۳	بقلم: ا-خ	فرمان
۴	۶۹۵	" " ا-خ	یادداشت
۳۰	۶۹۵		از نامه های دوستان
۴	۱۲۹۱۱	" " ا-خ	یادداشتی براین شماره

● اشعار

۴۴	۲۹۱	اثر دکتر توکل عنقائی	اقدم مقدس
۷۴	۲۹۱	" احمد نیکونزاد (فاضل)	بمناسبت صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس
۲۲	۴۹۳	" نعمت الله زکائی پوهائی	از خلقت ما قطعه معرفت بود
۱۸	۶۹۵	" سزیز الله صباح	سه رباعی
۲۷	۸۹۷	" عندلیب	منای قرب
۴۴	۱۰۹۹	" دکتر توکل عنقائی	منبع نور و روشنائی
۲۸	۱۲۹۱۱	" احمد نیکونزاد (فاضل)	هلال محرم
۲۷	۱۲۹۱۱	" عندلیب	طلعت معنوسوق

فهرست

۱- قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بهاء الله

۲- باور...

۳- داستانهای کوتاه

۴- میراث عشق

۵- از نامه های مهاجرین

۶- شعر

۷- فهرست عمومی سال ۲۸ قسمت نوجوانان

صفحه

۴۸

۵۰ -سخ

۵۳

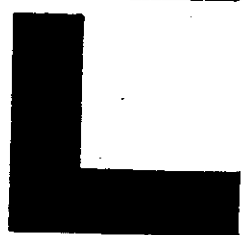
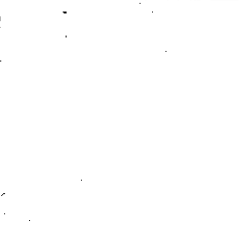
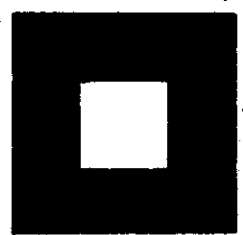
۵۷ فریده سبحانی

۶۰

۶۳ از دکتر عطاء الله فریدونی

۶۵

فهرست نوجوانان



... مقصود از انقطاع انقطاع نفس از
ماسوی الله است یعنی ارتقا بہ مقامی
جوید کہ هیچ شیئی از اشیا در آنچه
ما بین سموات و ارض مشہود است او را از
حق منع ننہاید یعنی حب شیئی و اشتغال
بآن او را از حب الہی و اشتغال بدکراو
محجوب ننہاید ...

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت
اهل دیار معانی و بیان منوط باوست
واوست روح حقیقی و ماء معنوی که
حیات کل شیئی از مدد و عنایت او بوده و-
خواهد بود و تجلی او در هر مرآتیی بلون
او ظاهر.....

حضرت بهاء الله

باور...

من همیشه جوانهای بهائی را باور داشته‌ام و به سزاواری آنها معتقد بوده‌ام. ایمان پاکشان، اندیشهٔ نغزشان، صمیمیت آشکارشان و سنبل و شورانگیز کلامشان همواره الهام بخش من بوده است. هیچ‌گاه در آگاهی و دانایی و تدبیر و بینایشان تردید نکرده‌ام و از قریحه و استعداد شگفت‌انگیز و روحانی نهفته در درونشان غافل نبوده‌ام.

دوستانم شاهدند که من اینها را به گزاف نمی‌گویم و تا چه حد در اعلام این نظریه باک و پابرجایم. در محفل نمانده که بهنگام صحبت از جوانان، به خروش نیایم و در اوصاف و محامدشان داد سخن ندهم و هرگز نشده که کوچکترین خرده‌ای را بر آنان پذیرا آیم.

آخر من خود روزی جوان بودم و بهتر از هر کس میدانم که در آن روز چه روح پاکیزه و لطیفی داشتم و چقدر به حضرت بهاء الله عشق می‌ورزیدم و هر چه جوان بهائی دیدم اینگونه بوده‌اند. ممکن است به اقتضای سن و سال شیطنتی کنند، سروصدائی راه بیندازند و صدای خنده شان به گوش فلک برسد، ساده‌تر بگویم ممکن است کارهایی بکنند که به مذاق بزرگترها خوش نیاید اما آنجا که حیثیت و احترام و تقدم امر در میان است زبونی نمی‌پذیرند و پهنی نشینند. اینرا چه در صدر امروزه در حال حاضر ثابت کرده‌اند؛ از بدیع و روح الله گرفته تا فاتحین رعنای قارهٔ افریقا و آسیا و اروپا. سرسبز باد کشت وجودشان و خرم باد باغ و بهارشان.

اینان پیام آور شادی، اینان بر بادده افسوس، اینان بنیان کن سکوت، اینان غلغله انداز، اینان شور افکن، اینان شیرگیر، اینان چابک، سبک خیز، بادپا، سازنده، اینان راه گشا، دلیر، راستین، اینان دشمن گرم، اینان

مگر اروپای خاموش و سرد را جنبش و گرمی نه بخشیدند، مگر تالارها و میدانهای ده هزار نفری و بیشتر را در آمریکا به لرزه درنیاوردند، مگر کار خلاقه ای را در هند و آسیای جنوب شرقی و آفریقا دست نیازیدند، مگر کسی جرئت یافت که از نفوذشان به اعماق جزائر و جنگلها، نشیب و فراز دره ها و کوهها و دامنه دشتها و هامونها سواره یا پیاده، با دو چرخه و گاری و باری و هرچه که به دستشان آمد جلوگیری کند.

مگر از این پیش از غوغای کنفرانسهای فیش و پالمو، از دهانهای بیبها، الیبها، نوی میدلبورو، از روحانی سرودهای برتر گروه (دان برکوز) نارسیا، از ترانه های جهانگیر سبیلزاند کرافت و نغمه های کامبل و پانچودر همین صفحات نخواندید و مگر رسالتی را که نیروهای جوان بهائی در ای نقشه نه ساله بعهدہ گرفت و آنچنان شکوهمندانہ به پایان برد چندانکه به شهادتنامه لیاقت و شایستگی از سوی بیت العدل اعظم الهی متباهی گردید ندیدید.

روز سومی را که در آن لایتناهای ملکوت، در میان آن بادها، آن آبها، آن سروها، آن عطر پراکنده از گنجا، آن آرامش جاودانه، آن خلوتگیاہ راز، آن سکوت سرمدی، آن قدمگاه همه قدسین و فرستادگان خدا، آنجا که نشئه ایمان سراسر وجودم را سیراب ساخت و زلال آیه های پاک قلبم را صیقل داد بسر میبرد، در جای خانه حضرت عبدالبها، سپیده به روضه میارک که ناگهان جوانی بما پیوست که همه معیارها و ارزشها را بهم ریخت. بنگارید "صادق" اسم نازنین آن مظهر مهر و وفا را باز گویم، نام تو میرفت عاشقان بشنوند جمله به رقص آمدند سامع و قائل، صادق ساده و خاضع، آنچنانکه تمام حرکاتش فریاد بر میآورد بهائی است بما پیوست. آنقدر آرامش، شرف، مردانگی و بزرگواری از جنبش گسترده و قامت افراخته یی غرورش ساطع بود که بیننده را در همان نگاه اول مجذوب میساخت. به دیدنش گوئی در نعمت های عالم بروی یکی از ایادیان عزیز امرالله که در خدمتش بودیم گشوده شد چندانکه با آمیزه ای از اشک و خنده و هیجان و سکور در آغوشش کشید و با ناضل ترین کلامی که در شان یک جوان بهائی تواند بود به محفلیمان معرفیش فرمود. "صادق" به فارسی شیرین و سپس بانگلیسی، که با اعتقاد خودش رسا نبود، با چه قوت روح و گرمی و صداقتی بیان مافی الضمیر کرد. از خود

چیزی نگفت . آنچه گفت همانها بود که حضرت مولی الوری به گوش هوشمندی
فراخوانده بودند ، منتها بزیان خودش . به هیچکس تذکر نداد . لحن خطاب
و آهنگ فرمان نگرفت . خیلی شمرده و صمیمی و مطمئن گفت که او در وستانشش
در آفریقا امر را هدف میدانند و در رتبه اولی قرار میدهند ، باقی امور برای
آنها ثانوی است ، وسیله است ، ناچیز است . زندگی برای آنها یعنی ابلاغ
دیانت بهائی بهر آدم خوشبختی که در مسیرشان قرار میگیرد و نواز خللال
حرفهایش می فهمیدی که زندگی چیست و رضایت خاطر و بی نیازی کدام است
و سخت نمید و حسرت زده بر جای می ماندی .

امر با برنائی آغاز کرد . مبشرش در عنفوان شباب بود که به چنان قیامی
دست زد . ظهورش در جوانی و شهادتش در جوانی واقع شد . یارانش که
فصل حیرت آوری از حماسه و شکوه آفریدند جمله در کمال جوانی و قوت عمر بودند .

مظهر ظهور با احترام و اعتبار بی حصری که بزمان صباحت و بدایت شباب
برای آقای اهل بها حضرت عبدالهیا ، قائل بود نکته مهمی را به بهائیان
انشاء فرمود .

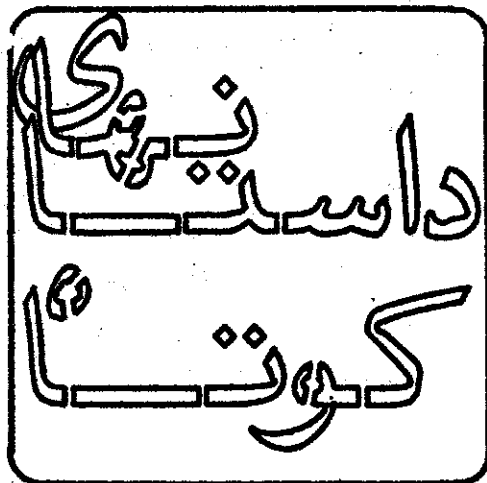
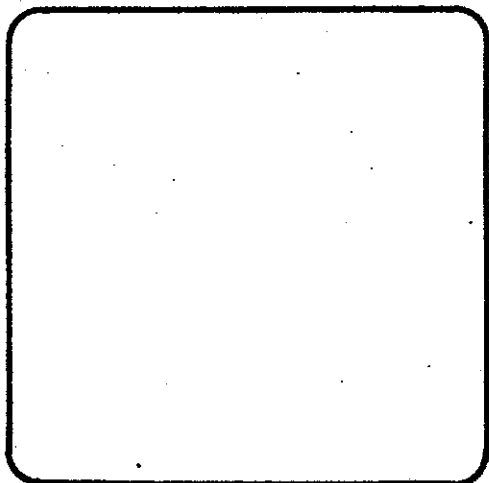
حضرت مولی الوری با انتصاب حضرت شوقی افندی در سنین جوانی به ولایت
امر موهبت بزرگی به عالم انسانی ارزانی داشت و حضرت ولی امرالله اساس نظم
اداری بهائی را ، که آینده مدنیت جهان بر آن مستوی خواهد بود ، در آغاز
ولایت و شباب ریخت .

چه بخواهیم چه نخواهیم نیروی جوانی چیرگی خواهد گرفت و به سازندگی
و خلاقیت ادامه خواهد داد . از بیت العدل اعظم خبر میرسد که دومین نقشه ،
که مدت پانز سال خواهد بود آماده شده و فرمان اجرای آن در رضوان ۱۳۱
صادر خواهد گشت ، همان زمانی که بار دیگر تلالو و درخشش این نیرو
در سطح جامعه جهانی بهائی آشکار خواهد شد .

پای ها در رکاب و بدنها بر زمین استوار و مرکبها آماده ، تاخت ، دیگر
چه کسی قادر خواهد بود که شهسواران جوان را از شتاب باز دارد ؟

خ . ا

بهمن ۵۳



● کوزه سفالی

نقل از مقدمه کتاب درگه دست

باغبان سالخورده‌ای که گل میپرورد ، روزی بگلستان خویش رفت و نظری
باوراد و ازهار مینمود که همه ساله بدست ماهر خود کاشته بود و چون روزی يك
يك گلها را دید دریافت که از تشنگی پژمرده اند . استاد باغبان با خود گفت
گلهای من تشنه اند ، آب میخواهند چگونه آب بآنها رسانم . اتفاقاً در کنار
راه کوزه سفالی حقیری افتاده بود که بهیچ دردی نمیخورد . استاد بگوشه چشم
لذاف و مکرمت در وی نظر افکند و آن کوزه ناچیز را از خاک و خاشاک مخلصت
بدست لطف و مکرمت خویش برداشت و لبخندی زده فرمود ، امروز این بدرد من
میخورد ، کوزه ناچیزی بیش نیست ولی در رهگذر من و دردسترس من خالی افتاده
است ، الان بچیز دیگری جز همین کوزه نیازی ندارم این بگفت و آن کوزه سفالی
خالی را در دست گرفت و آهنگ سرچشمه فرمود آنرا از آب پرکرد و بسوی گلستان
بازگشت ، آن کوزه حقیر در دست استاد قدیر عوالس از سرور و بهجت را سیر
مینمود که بوصف نیاید . استاد عزیز شقایق و ازهار خود را با همان کوزه سفالی

سقايت نمود و بارها آنها بدست عنایت خود بسرچشمه برد و پرکرد و باز آورد و -
 آنقدر باغ را سقايت فرمود که گلهاي پژمرده حياتي بديع يافته ، استاد دلشاد
 گردید که گلستانش سرسبز و خرم باقی ماند همه را خود آب داد و گلها را از نسو
 زندگانی عنایت فرمود ولی برای همین کار همان کوزه ناچیز سفالی را بکاربرد
 و از همان کوزه سفالی ناچیز بود که آب حیات جاری شد و برپشه و ساق و برگ
 گلها رسید و چون استاد کارش پایان یافت کوزه را بر زمین نهاد و کوزه سفالی حقیر
 پا خود همی گفت، سرراهش می افتم باشد که باز روزی مرا بکار برد ، سرراهش
 می افتم نزدیک اقدامش جای میگیرم و خالی از همه چیز و هم چنان چشم پراهش
 میمانم .

جوانان عزیز که دلها و قلمهای شکسته و زندگانی خالی از خار و خاشاک
 هوا جسو و اوهام خود را بدرگه دوست می گذارند بییقین مبین بدانند که دستهای
 مکرمت حق هر يك را از خاک برداشته و در اوج افلاک آسمانهای خدمت و هجرت
 ابر رحمتی میفرماید که سرزمینهای خشك و بایر را آبیاری نمایند و جهان تیره و تار
 را بزودی آینه ملکوت اسرار سازند و باهمم عالیه خویش ثمری را بشریا رسانند .

فانوس کش

(از کتاب خاطرات حبیب / صفحه ۲۸۳)

بیرزا نورالدین زین حکایت میکرد که مرحوم محمود افندی مفتی بکنفرازا اهل
 عراقی یکی از دهات عکا بود . شخص شجاعی بود ، اهالی عکا از او حساب
 میبردند ، و قتیکه موءمن شد شبها میرفت بیرون شهر عکا ببیند آیا مسافری زائری
 آمده است ؟ ضمناً يك فنربادی (فانوس) همراه میبرد ، و قتیکه مسافرا را
 میدید و مطمئن میشد بهائی است با او دستور میداد فنرا روشن کند و از جلو
 برود ، شیخ محمود هم از عقب میآمد مردم بخيال اینکه نوکر شیخ محمود است
 پایی نمیشدند ، بعد که مسافرا میآورد و حضور مشرف میشد از همان راه برمیگرد
 و میبرد بیرون عکا و بهمین وسیله واسطه تشریف احبا میشد .

● حضرت ابوالفضائل در بیروت

از کتاب خاطرات حبیب از صفحات ۹۰ - ۹۱

موقعیکه عده محصلین و واردین بیروت زیاد شد حضرت ابوالفضائل هم به بیروت تشریف آوردند در آن ایام که عده واردین روز افزون بود هر کس می شنید که ایشان در بیروت اند بکمال شوق و اشتیاق طالب دیدار میشد و به ملاقات میرفت . این فاضل و فیلسوف شهیر با قدی خمیده و دستهای لرزان مشغول پذیرائی میشد و تمام کارها را بنفسه انجام میداد ، اهدا راضی نمیشد که احدی خدمت او را بکند ، هر قدر استدلال میکردیم و اصرار میورزیدیم که شما بنشینید و اجازه بدهید ما جای درست کنیم قبول نمیفرمودند و راضی نمیشدند که کسی خدمت ایشانرا بکند بلکه مایل بودند خدمات دیگرانرا نیز عهده دار شوند بکمال عجز و التماس عرض میکردیم اوقات شریف خیلی گرانبها است خوبست آنرا صرف تحریر بفرمائید ، باز قبول نمیفرمودند تا اینکه قضیه بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض شد شاید امر مبارک صادر شود و ایشانرا ملزم فرمایند که قبول یک خدمتکار بنمایند . حضرت عبدالبهاء فرمودند اهدا مزاحم ایشان نشوید و کسی دخالت بکارهای ایشان نکند و ایشانرا بمیل خودشان بگذارید زیرا هم همین قسم مطلوب ایشان است .

● وزیر و نوکر

از کتاب خاطرات حبیب

هی کل مبارک حضرت عبدالبهاء قصه آن شاه را بیان کردند که از وزیرش پرسید که باید فلان روز بگوشی خدا چه میخورد و چه میپوشد و چه میکند . بعد وزیر بخانه مهموم و مغموم آمد که من چه میدانم خدا چه میخورد چه میپوشد

و چه میکند چون نوکرش او را باین حزن شدید دید گفت مسئله را بگوئید
 من با عقل ضعیفم بتوانم ترا یاری کنم ، گفت سلطان چنین ایرادی گرفتند
 چنین سئوالاتی نمود ، گفت من دو جوابش را میدهم و جواب سوم را هم روز -
 خلعت پوشان خواهم داد ، جواب اولی اینست که خداوند غصه بندگانش
 را میخورد و جواب دوم آنکه خدا لباس ستاری بندگانش در بردارد . چون
 وزیر دو سئوال را حاضر نموده جواب را بعرض شاه رساند شاه مبهور شد و
 از جواب ماند . فرمود این جواب تونیست ، وزیر شرح حال را عرض کرد
 شاه فرمود خوبست آن نوکر وزیر بشود و تو نوکری او را عهده دارشوی .

روزیکه نوکر خلعت پوشید و وزیر شد بارابش که قبلاً وزیر بود گفت اینهم
 کار خداست که از یکی میگیرد و بدیگری میدهد .

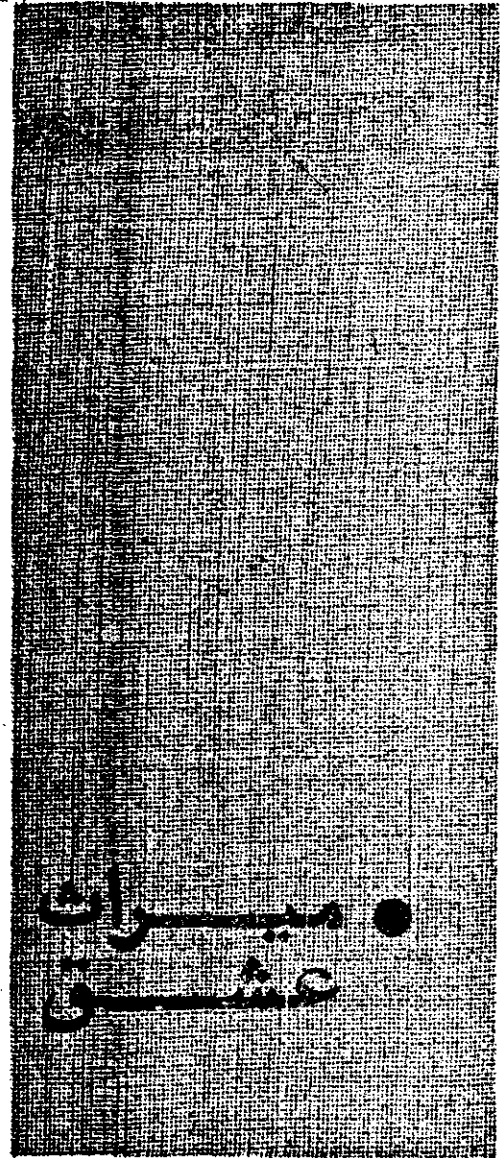


تجدید چاپ

۱- در شماره ۹ و ۱۰ سال بیست و هشتم لطفاً اشتباهات
 زیر اصلاح فرمائید .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۰	۹	مبلغین	مقبلین
۶۰	۱۸	.	.
۶۰ ستون دوم	۷	.	.

۲- مقاله (بیلز و کرافت) منتشره در شماره ۹ و ۱۰ نوشته
 خانم ثریا فیضی (معانی) است که متأسفانه نام
 ایشان از قلم افتاده بود . همچنین عکسی همراه
 مقاله مزبور رسیده که در یکی از شماره های آینده مورد
 استفاده قرار خواهد گرفت .



آثار خستگی شدید در تمامی صورتش نمودار بود ، خستگی ناشی از تلاش روزهای بس پرمشغله و طولانی ، با این همه بس برق تصمیمی که از اعماق روح پرتوانش نیرو میگرفت و در چشمان نافذش میدرخشید خستگی را بازچه می گرفت ، نگاهش از سختی های آسانی میگذشت و به دور دستها می پیوست ، به دور دستهای يك آینده شیرین و رویائی اندکی روی مبل جا بجا شد و چهره اش بسمت دیگر متقابل گردید . حالا نیمرخش درست مقابل من قرار داشت و میتوانستم بی آنکه از نگاه نافذش در اندیشه باشم تماشايش كنم . حدود ۶۰ سال و شاید کمی بیشتر داشت چهره اش کوشا ، مصمم و جذاب بود و لبخندش شیرینی بر گوته لبانش نقش می بست . صحبتش با اطرافیان گل انداخته و از گرفتاریهای گوناگون خود که برای تدارك وسائل سفر داشته سخن میگفت این روزها کارم از صبح تا شب دوندگی توی ادارات است ، شبها از یاد درد خواب درست و حسابی ندارم ، اما خوب بالاخره دارد درست میشود ، انشاء الله هفته دیگر همین موقع در هواپیما هستیم و هر چه زودتر در محل مهاجرتی در افریقا مستقر میشویم . توی شهری که ما میرویم يك خانوازه ایرانی دیگر هم هست ، پسرم فیروز هم در یکی از شهرهای نزد يك کار میکند و گاهی میتوانیم همدیگر را ببینیم . با اشتیاق تمام میپرسم راستی خانم سبحانی از بقیه بچه ها چه خبر دارید ؟ صورتش را بطرف من میگرداند ، اما حس میکنم برای چند لحظه آنجا نیست . بر بالهای سبك روح بسوی فرزندانش پرواز میکند بسوی فرزندانى که دیرزمانى است راهسى سرزمینها و دیارهای دور دست نمود و او اکنون

هریک هزاران فرسنگ از خواهر و یا برادر دیگرش
فاصله دارد ، گویی اکنون همه آنها را با هم
و در کنار خود می بیند .

غرور و شادی در نگاهش بهم می آمیزد ، غرور
مادری که سالهای جوانی را پشت سر نهاده و به
بهای آن ، فرزند در دامان خودش پرورده ،
فرزندانی که در قارات مختلف عالم سرگشته و
سوداغی جمال قدم در تب و تاب عشق میسوزند
و قدم ثبات و استقامت در راه نهاده اند .
حالت چشمانش برای لحظه ای کوتاه تغییر
میکند و اندکی نگران و مضطرب میشود ، از دنیا
شیرین خود خارج شده دیده بد و دختسر
نوجوانی که مقابلش نشسته اند میدوزد ، و بعد
برق شادی و رضا ، غرور و امید چشمانش را پر
میکند ، " حالا دیگر پری و سوسن هم بزرگ
شده اند ، برای آنها جای نگرانی نیست
دفته آینده سه نفری با هم با فریقا میرویم ،
بعد هم پری برای ادامه تحصیل و مهاجرت
به یکی دیگر از ممالک افریقائی که مهاجر لازم
دارد عزیزت میکند ، باین ترتیب همه
چگر گوشگانم ، همه سرمایه های عمرم در خدمت
امر خواهند بود . نمیدانید از بچگی چقدر
دلتم میخواست مهاجرت کنم ، من عاشق مهاجرت
بودم ، اما امکانش برایم وجود نداشت اینست
که سعی کردم لا اقل بچه هایم محروم نمانند .
بالاخره بهر ترتیب بود آنها را از خودم جدا
کردم ، حالا هر هفته که برای هر کدام نامه
مینویسم تکرار میکنم ، از سختیهای مهاجرت
نهراسید ، مرتب تشویقشان میکنم که مثل کسوه
ثابت و استوار باشند و مباد اخیال بازگشت
بکنند ، هر کدام از آنها از مهاجرت برگردد
فرزند من نیست ."

بعد دامنه صحبت به گذشته کشید همیشه ،
به فداکاری مهاجرین اولیه ، به قهرمانان عهد
رسولی و به احبای ستم دیده ایران و جان
بازیهای ایشان . بالحن شیرینی صحبتش
را ادامه میدهد . " در زمان حضرت اغلی
چهار برادر رشید و قوی که بایشان مؤمن
شده بودند با هم قسم یاد میکنند که در رکاب
قائم شمشیر بزنند و در راهش کشته بشوند
اما هر وقت بنیاد مادر که نسال و فرسوده خودشان
میفتادند ، قدمهایشان سست میشد ، آخر
تکلیفشانرا مادر معلوم کرد باین ترتیب که یکروز
در خانه را بروی هر چهار نفر آنها بست
و هیچکس را بداخل راه نداد و اظهار داشت
اگر فرزندان واقعی من هستید باید همه شما
بطرف قلعه شیخ طهرسی حرکت کنید ، شمشیر
بزنید و در راه قائم قربانی بشوید .

و چهار مرد جانباز بسوی قربانگاه خویش
شتافتند . درید و ورود به قلعه جناب
باب الباب از وضع و حال ایشان پرسیدند و
چون ذکر مادر خویش نمودند ، جناب
باب الباب به کوچکترین برادر امر فرمودند به
خانه و کاشانه خویش بازگشته عهد دار
انجام خدمات مادر گرد . جناب ایشان
امتناع میکرد و میگفت مادرم یکبار مرا به قربانگاه
فرستاده و مسلماً بار دیگر مرا زنده بنزد خود
نخواهد پذیرفت . جناب باب الباب مرقومها
جهت مادر ایشان نگاشته و برادر کوچک بسا
لقب بقیه السیف بنزد مادر بازگشت ، شیرین
با دیدن فرزند سالم خود سخت بر آشفت
که من تورا به قربانگاه فرستادم و تو باپسای
خود پیش من باز آمدی ؟ اما سرانجام به امر
جناب باب الباب گردن نهاده فرزند خویش

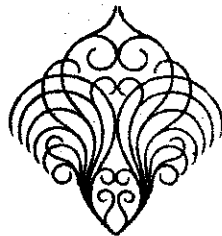
را بار دیگر به خانه راه داد و باینترتیب
جناب بقیه السیف از آن پسر و نایفه رسانیدن
آنوقه به محصورین قلعه را برعهده گرفته و در
سراسر عمر خویش در راه امر خدمت میکرد .

آری سرنوشت چنین بود که خون ایشان
به یکباره در راه دوست ریخته نشود ، اما با
چنانغشائی مداوم خود در طول حیات و بسا
آوارگی و سرگستگی در کوی و دیار باعـث
هدایت نفوس بیشمارى بسوی محبوب یکتا
گردید . البته تفصیل شرح حال و خدمات
ایشان در جلد هفتم مصابیح هدایت آمده
و تنها افتخار مادرزندگی اینست که نواده
ایشان هستیم

در یک لحظه آن شیرزن تاریخ را در نظر
مجسم می کنم که با تن فرتوت اما اراده محکم
بسوی درپیش میرود ، تمامی نیروی خود را در
دستها جمع کرده و کلون درخانه را بروی
فرزندان می بندد و میگوید ، اگر شما فرزندان من

هستید باید همه در راه قائم شمشیر
بزنید و جان قربان کنید . و در همین حال
تصویر او را باگذشتن سه نسل بر چهره نیرنگ
که مقابلم نشسته متجلی میبینم ، همانگونه
کوشا و شجاع و با اراده . او هم همانگونه
فرزندان خویش را از خود جدا ساخته و در اطراف
و اکثاف جهان به میادین خدمت رهسپار
ساخته ، شما مهاجر هستید مباد افکر
برگشتن بکنید ، شما نباید برگردید
و این باز خود او نیز قدم در راه هجرت نهاد
آخر او هنوز از جد خویش جوانتر است
و یارای حرکت دارد . شاید اگر شیرزن تاریخ
نیز اندکی جوانتر یعنی در سنین کنونی
نواده خویش بود او نیز به میدان فدا
میشتافت ، اما سرنوشت برای او ، آخرین
فرزند و اعقاب او راه دیگری قلمزده بود ؛
استمرار خدمت و ایثار .

نوشته : فریده : طهران آذر ۱۳۵۲



از نامه های مهرشاه جزین

.... کولی های اینجا از لحاظ خصوصیات اخلاقی به ایرانیها خیلی شبیهند مثلاً خیلی مهمان نوازند و نیز از نظر علاقه به فرزندانشان نیز شباهت خاصی به ملت خودمان دارند بهمین جهت از ما ایرانیها خیلی خوششان آمده .

از خصوصیات آنها این است که عکس العملشان سریع و غیرقابل پیش بینی است . برای نمونه : يك شب تا ساعت ۱۰/۳۰ در منزل آنها بودیم و بعد به محل مدرسه تابستانه برگشتیم و ساعت ۱۱/۳۰ که آماده خوابیدن شده بودیم عده ای از آنها بمدرسه آمده و از ما تقاضا کردند راجع به امر با آنها صحبت کرده و اطلاعاتی در اختیارشان بگذاریم . آقای روح الله مهرابخانی که مهاجر اسپانیا هستند و در آنجا تشریف داشتند صحبت کردند و از لزوم دیانت جهانی مطالبی اظهار داشتند و نیز تعالیم این آئین جدید را برای آنها تشریح کردند . کولیها از بیانات ایشان تحت تأثیر واقع شده و گفتند که ما احساس کردیم محبتی که شما بهائیان نسبت به ما دارید واقعی است و برخلاف سایر سفیدپوستان تظاهر نمی کنید . باری بحث تا حدود ساعت ۱/۳۰ صبح بطول انجامید و آنگاه کولیها بمنزل خودشان مراجعت کردند .

پس از رفتن آنها همگی ما چه ایرانی ، چه امریکائی ، چه فنلاندی از شدت شوق اشک می ریختیم ، حالت عجیبی بود خود را به جمال مبارک نزدیک حس می کردیم ، در اینحال دستجمعی بدعا و مناجات پرداختیم . حدود ساعت ۴/۳۰ صبح با خواندن سرود الله ایبهی هر کدام برای خوابیدن به اطاقهایما

مراجعت کردیم ولی بیقین هیه چکدام خوابمان نبرد (و صبح همگی با چشمان سرخ و صورت پف کرده سر میز صبحانه حاضر شدیم) .

دوست من ، نمی دانی قدرت جمال مبارک چه میکند و چگونه افراد انسانی را نسبت به امر محب میسازد . امیدم چنان است که اراده مولای مهربان بر این قرار گیرد که این کولیهای خوش قلب و پاک طینت به شرف ایمان فائز گردند و از سرچشمه وحدت و یگانگی امر متدربهای سیراب شوند .

زیلا ادراکی

پدر و مادر عزیزم :

..... از مسافرتم برایتان بنویسم ، روز شنبه گذشته اول بیکی از شهرها بنام ناکورو عزیمت و در آنجا یک دختر امریکائی بهائی را که باهم قرار مسافرت داشتیم ، ملاقات کردم و باتفاقی مسافرتمان شروع شد . ما بیکی از استانهای جنوب غربی کنیا بنام کیسی (KISII) بنا بدستور لجنه ملی تبلیغ مسافرت کردیم و در چندین ده مختلف بملاقات احبا موفق شدیم ، نمدانیستند چه دنیاى باصفائی دارند ، این مردمان آنقدر خوش قلب و بامحبت هستند که شما نمیتوانید تصور کنید . تاثير محبت آنها در من بقدری شدید بود که بالاخره روز آخر که همه برای خدا حافظی جمع شده بودند ، نتوانستم از گریستن خود داری کنم .

و اما از بقیه مسافرتم بگویم ، میدانید انسان حتی اگر دهانش را هم ببندد و هیچ تبلیغ نکند ، نفس مسافرت کردن و از جایی به جایی رفتن ، با مردم در آمیختن و با آنها يك رنگ بودن خودش تبلیغ است . به یکی از دهات که وارد شدیم ، بمنزلی دعوت شده بودیم که بسیار جالب بود ، روی دیوارها اطاق تماما نقاشی شده و باخط درشت مکرر نوشته شده بود . " رئیس ایسن خانه حضرت بها" الله هستند ، همه به این خانه خوش آمدید . همچنین بسیاری از تعالیم بهائی . بی اختیار خدا را شکر کردم ، و بفکر فرورفتن که حضرت بها" الله در کمال مظلومیت قسمت اعظم حیات مبارکش را در زندان

عنا بسر بردند ، چه کسی میدانست که بعد از يك قرن ، عشق و ایمان بایشان به کوچکترین دهات یکی از کشورهای افریقائی نیز سرایت میکند . خلاصه باید بگویم که من در حقیقت یک هفته در بهشت بسر بردم . البته ما زبان همدیگر را نمی فهمیدیم ولی زبان عشق چیزی است که احتیاج به بیان ندارد . البته همیشه یکی دو مترجم همراهمان بودند و مقداری از سلام و تعارفشان را بزرگان خودشان یاد گرفتیم و وقتی آنها را تکرار میکردیم ، بسیار لذت میبردند . در این دهی که وصفش را برایتان نوشتم ، د نفر از اعضاء محفل روحانی اش خانمها هستند . انشاء الله هر وقت که شما به کنیا آمدید ، من دوباره مرخصی میگیرم و به ملاقات احبا میرویم . میدانید چمانقدر میفرمایند کسی که برای تبلیغ امرالله قیام نماید جنود ملائعالی بکمک او خواهند شتافت . این يك حقیقت است که هر کسی باید آنرا تجربه کند ، باور کنید از لحظه ای که از خانه قدم بیرون میگذارم تا لحظه ای که بخانه برمیگردم ، وجود این ملائک آسمانی وجود الهی را دائما همراه خود حس میکنم . مسأله مسافرت در افریقا و رفتن بد هات ، بخصوص اگر انسان به اوضاع نا آشنا باشد ، کار ساده ای نیست ، میدانید که ما چند اتوبوس و ماشین سواری عوهر کردیم و چقدر پیاده روی کردیم با اینهمه بنظر خیلی ساده و آسان میرسید ، با دستان می آمد من همان ژیلایسی هستم که نمیتوانستم دو قدم پیاده راه بروم و فوراً سرگیجه میگرفتم ، حالا کیلومترها زیر آفتاب راه میروم و تائیدات الهی آنچنان شامل است که نه تنها احساس کسالت نمی کنیم بلکه خیلی سالم و سر حالیم .

حرف آخرم آنست که دعا و مناجات را فقط پیر از نماز بخوانید ، در تمام ساعات روز بخوانید و تاثیرش را ببینید .

ژیلای محبوس

من در اندیشه نشستم

من در اندیشه‌ی بی‌همراهی

تنهایی

من در اندیشه‌ی آینده‌ی وهم‌آلودم

من در اندیشه نشستم!

درد بی‌آوازی

بی‌راهی

درد بی‌انجامی

ناکامی

درد غمگین بودن

درد بی‌فردائی

درد سرم می‌جوشید

سرسنگین من از غم سنگین

بوی مردن میداد

چشم غمگین من از غم رنگین

بوی مردن میداد

بوی مردن میداد اندام

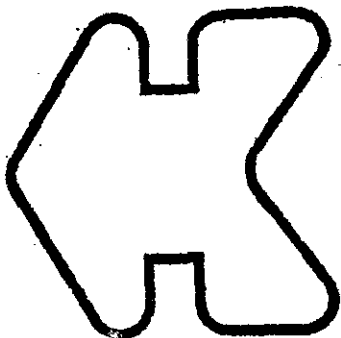
که تو از روزنه‌ی افکارم جوشیدی

به شیم خندیدی

به غم خندیدی

این قطعه یادبود سالگرد تسجیل من است

دکتر عطاالله فرید ونسی



بدلم خندی

و نگاه گرمت

شب من را خندی

ود و دستت

سرسنگین من

— ازغم سنگین را —

چشم غمگین من

— ازغم رنگین را —

بنوازش هایش تسکین داد

عطر اندام تو در من پیچید

شور ایمان تو در من جوشید

از درونم اینک

عطر ماندن ،

بودن ،

میآید ،

عطر آغازیدن

خندیدن

عطر اندیشیدن

فهرست عمومی سال ۲۸ - نوجوانان

صفحه	شماره	آثار مبارکه
۳۴	۴۹۳	مثنوی مبارک - ای نگار از روی تو آمد بهار ...
۳۶	۴۹۳	از بیانات حضرت عبدالبها - عید عید رضوان است
۳۳	۶۹۵	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبها
۳۲	۸۹۷	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بها الله
۵۰	۱۰۹۹	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بها الله و حضرت عبدالبها
۵۳	۱۰۹۹	آثار مبارکه در خضوع و خشوع
۴۸	۱۲۹۱۱	فطمانی از آثار مبارکه حضرت بها الله

مطالب عمومی و گوناگون

۳۷	۴۹۳	بقلم فرهنگد طوسی	هدد سلیمان عشق
۵۹	۴۹۳	هیئت تحریریه نوجوانان	شیخ الرئیس و سیاست - قطعه‌ای از کتاب محاضرات
۳۶	۶۹۵	بقلم فریده سبحانی	حرفهایی در نیمه راه
۴۰	۶۹۵	" سیروس مشکی	بازگشت
۴۴	۶۹۵	" داریوش یزدانی	برایمان دعا کنید
۵۴	۶۹۵	نوشته ا.ک. فرودی ترجمه زهره سراج	بارد یگر آن سه عزیز
۳۶	۸۹۷	بقلم کمال	مشعلداران عظمت
۵۲	۱۰۹۹	" فروغ ارباب	ایام در گذر است
۵۹	۱۰۹۹	" ثریا فیضی (معانی)	در کلبیچه دیدم
۶۴	۱۰۹۹	"	سلیز و کرافت
۵۰	۱۲۹۱۱	"	باور

داستانهای کوتاه

۴۰	۴۹۳	چند داستان دل انگیز با انتخاب س - م
----	-----	-------------------------------------

صفحه	شماره		
۳۵	۸۹۷	به نقل از کتاب گوهریکتا	یک داستان کوتاه
۵۵	۱۰۹۹		چند داستان کوتاه از بدایع الآثار و از کتاب خاطرات حبیب
۵۳	۱۲۹۱۱		داستانهای کوتاه

مصاحبه ها و گزارش ها

۴۳	۴۹۳	تهیه و تنظیم سهراب روشن	نوجوانان عزیز گفتند صدی آمده است
۵۸	۶۹۵	روشن	
۳۹	۸۹۷	تهیه و تنظیم سهراب روشن	یک هفته در مدرسه تابستانه موفقیت - مصاحبه با یک جوان نمونه
۵۰	۸۹۷		
۵۷	۱۲۹۱۱	بقلم فریده سبحانی	میراث عشق

اشعار و سرود ها

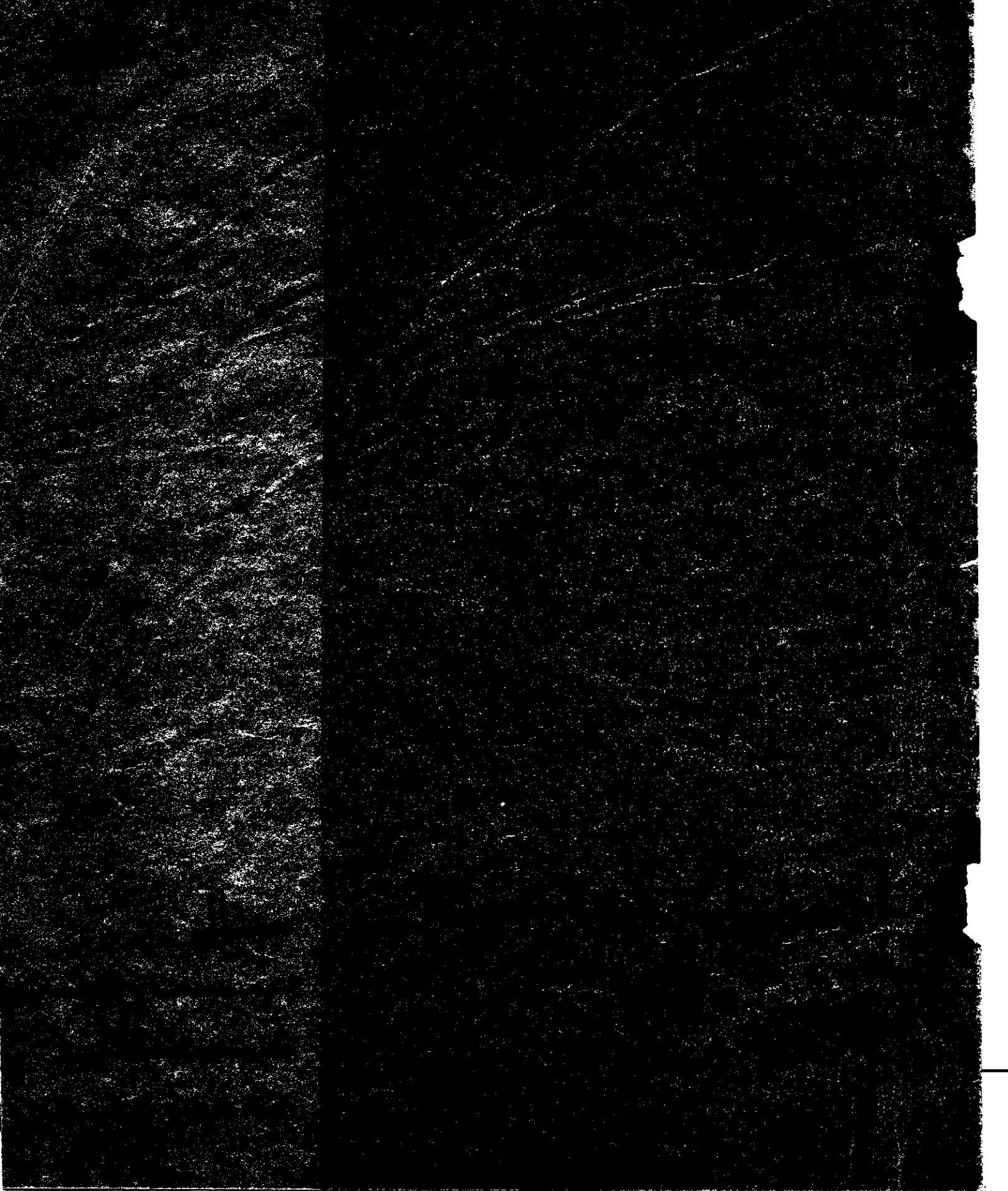
۴۴	۴۹۳	ترجمه س - ر	نغمات آسمانی - آرزوی بزرگ
۵۱	۶۹۵	فریده سبحانی	نغمات آسمانی - آیا نمی شناسید
۵۳	۶۹۵	اثر دکتر جلیل محمودی	با طبیعت
۴۸	۸۹۷	ترجمه سهراب روشن	نغمات آسمانی - شخصی پیامی آورد
۶۳	۱۲۹۱۱	اثر دکتر عطاالله فریدونسی	من در اندیشه نشستم

مقالات علمی

۴۶	۴۹۳	(از سری پنج سفر پرخطر علمی ترجمه هوشمند فتح اعظم	قطب شمال
----	-----	---	----------

از نامه های مهاجرین

۴۶	۶۹۵	ناهدید مهاجری هوشمند صلح جو	از نامه های ژاله عهد شوقی - و فرشته شیخ الاسلامی
۶۱	۱۰۹۹		هاجر و اوطانکم - از نامه - احمد جانباز
۶۰	۱۲۹۱۱		از نامه های زیلا ادراکی و زیلا محبوس



«اجتبا قطعاً نباید هیچ غربی داخل شوند و در امور سیاستیه مداخله نمایند»
«حضرت عبدالباقر»

آهنگ بدیع

سال

۲۸

شماره ۷-۸

۱۶ شکر العزّة الی ۱۸ شکر القدره ۱۳۰ بدیع

مهر و آبان ۱۳۵۲

مخصوص جامعه بهائی است

فہرست صفحہ

- ۱- لوح مبارک حضرت عبدالہاء ۴
- ۲- از دستخط بیت العدل اعظم الہی ۵
- ۳- شرح نقش نگین اسم اعظم - احمد پیردا ۱۱
- ۴- مقام کلام منظوم در آیات الہیہ
ستید غلام رضا رومیا ۱۴
- ۵- اخبار مصوّر ۲۰
- ۶- قیام و استقامت مصاحبہ با آفای
دکتر ہوشنگ عہدیہ ۲۳
- ۷- منای قُرب (شعر) (عندلیب) ۲۷
- ۸- شرح احوال حاجیہ بی بی صفری ۲۸
- ۹- قیمت نوجوانان ۳۱

1

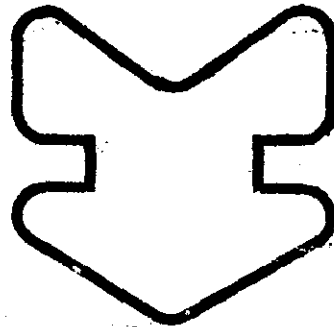
2

تا حد موجب شریعت لازم است لهذا خیلی مبارک است در جوانی تاج
 و برکاتش معلوم نیست ولی بعد با انسان می بینند عاقله که تشکیل مخصوصی متولد
 میشود و محفوظ . دیگر آنکه تا آخر برادر انسان چنان میگردد که از روز و هر روز محفوظ میماند
 و محفوظ بسبب عصمت انسان میشود چه عند الله امر را عظم از عصمت و عصمت
 نیست زیرا عظم مقامات عالم انسان است و از خصائص این خلقت روحانی و دون
 کنز مقتضیات عالم حیوانی لهذا تا حد مبارک است و عند الله مستبول ...

« حضرت عبد الباق »

● شرح زیر مستخرج از دستخطی است که بیت العدل اعظم الهی اخبر ما در جواب
سئوالات یکی از اطباءى بهائى مرقوم داشته اند و چون جنبه عمومیت دارد برای
استحضار کلیه یاران درج میشود .

محفل ملی



● همانطور که قوانین حاکم بر حیات جسمانی ، ایجاب می نماید که برای پرهیز از
ضعف و ناتوانی جسمی مواد لازمی را به بدنمان برسانیم و از جسم تحت شرایط
معینی نگهداری کنیم ، به همین گونه قوانین حاکم بر حیات روحانی نیز وجود دارد که
این قوانین در هر عصر و دوره ای توسط مظاهر مقدسه الهیه بر بشریت نازل میگردد و
اگر نوع انسان بخواهد بنحوی صحیح و موزون رشد و نمو نماید باید از این قوانین
که اهمیت حیاتی دارد پیروی نماید . بعلاوه جنبه های مختلف حیات همگس
مربوط هستند بطوریکه اگر فردی قوانین روحانی را بخاطر نفع شخصی نقض نماید
نه تنها بخود بلکه به هیئت جامعه ای که در آن زندگی میکند صدمه و لطمه وارد میسازد
همچنانکه شرایط و اوضاع و احوال بر روی افرادی که در آن جامعه زندگی میکنند
اثر مستقیم دارد .

چنانکه اشاره کرده اید پیروی از احکام حضرت بهاء الله در جامعه امروزی که رویه جاری آن با موازین امریهائی مغایر است بسیار دشوار میباشد ، معذک برخی از قوانین که اساس سلامت اعمال جامعه انسانی را تشکیل میدهد باید در هر وضع و کیفیتی اجرا گردد و قوانین دیگر به ملاحظه ضعف اخلاقی بشر طبق دستور حضرت بهاء الله به تدریج به موقع اجرا گذاشته خواهد شد ، ولی اینگونه قوانین نیز همیشه به مرحله اجرا در آمد باید ادامه یابد و الا جامعه به اصلاح نائل نشده و بطور روز افزون نزول خواهد کرد . وظیفه مهم اهل بهاء اینستکه از قوانین الهی پیروی نموده و بتدریج نوع بشر را بقبول آن جلب نمایند .

از لحاظ تائید اطاعت و پیروی از قوانین الهی در زندگی فرد باید توجه داشت که مقصود از زندگی در این عالم آمادگی روح است برای عالم بعد . در این عالم شخص باید بیاموزد که چگونه بر شهوات حیوانی خود چیره شده و آنها را تحت تسلط در آورد . حیات این دنیا عبارت از یک سلسله امتحانات و شدائید و موفقیتها و ناکامیها است که مالا بشیر راه پیشرفت های روحانی جدید رهنمائی میگردد . گرچه گاهی ممکن است این راه بسیار سخت و دشوار بنظر آید ولی بتجربه میتوان دریافت نفوسی که از روی ثبات و استقامت احکام حضرت بهاء الله را پیروی نمایند به ترقیات روحانی نائل میگردند ولی آنانکه بخاطر لذات ظاهری در اجرای قوانین الهی مسامحه و سهل انگاری می ورزند نه تنها امیدواری در دل برورنده به سعادت موهوم نمی رسند بلکه از ترقی روحانی بازمانده با مسائل و مشکلات تازه ای روبرو میگردند

برای روشن شدن مطلب مثالی میآوریم . طبق قوانین بهائی در امر ازدواج علاوه بر رضایت طرفین ، رضایت والدین شرط است . ولی امروزه در اغلب موارد والدین غیر بهائی بدلائل تعصب دینی و یا نژادی از ابراز رضایت خودداری میکنند . بارها دیده شده است که ثبات و پایداری اولاد در امر بهائی چنان والدین را تحت تائید قرار داده که سرانجام نه تنها رضایت خود را ابراز داشته اند بلکه روحیه شان نیز تحت تائید قرار گرفته و بستگی و ارتباطشان با فرزندشان بیشتر گشته است .

بنابراین با پیروی از احکام بهائی علیرغم تمام مشکلات نه تنها سبب ایستایی اخلاقی خود را تقویت میکنیم بلکه اطرافیان و نزدیکانمان را نیز تحت تائید قرار می دهیم .

تعالیم بهائی در مورد روابط جنسی واضح و روشن است ، یعنی این روابط تنها میان زوج و زوجه او مجاز میباشد . در این باره مستخرجاتی از چهار نامه که از طرف حضرت ولی امر الله نگاشته شده و جنبه های مختلف این موضوع را روشن میسازد ، باشما در میان میگذاریم . یکی از آنها حاوی قسمتی

است که شما در نامه تان نقل کرده اید. (از نامه مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۳۸
خطاب بیکی از یاران) . عطف به سئوال شما در مورد روش بهائی نسبت به
مساله روابط جنسی و ارتباط آن با ازدواج .

تعالیم بهائی درباره این مطلب حیاتی که راجع به آن اختلاف نظرهای
زیادی وجود دارد ، بسیار روشن و موکد است . بطور خلاصه طرز فکرو روش بهائی
درباره روابط جنسی بر اساس این عقیده است ، که عفت و پاکدامنی باید دقیقاً
از جانب زن و مرد مراعات شود ، نه تنها بخاطر اینکه از نظر علم اخلاق شایسته
و مدوح است ، بلکه از جهت اینکه تنها راه حصول يك ازدواج سعادت‌مندانه
و موفقیت‌آمیز میباشد . بنابراین روابط جنسی جز بصورت ازدواج مجاز نبوده
و کسانی که از این قانون سرپیچی کنند نه تنها در برابر خداوند مسئول خواهند
بود بلکه از طرف جامعه نیز به مجازات لازم خواهند رسید .

دیانت بهائی به اهمیت روابط جنسی واقف است ، ولی هرگونه تعبیر و
برداشت نادرست از اینگونه روابط زیر پوشش عشق های آزاد و ازدواجهای بی
بند و بار و بدون اولاد و نتیجه را محکوم مینماید زیرا این گونه اعمال مضر بحال
انسان و جامعه ای است که در آن زندگی میکند .

تمتع کامل از فریزه جنسی حق طبیعی هر فرد است و قاعده ازدواج شرعاً
به همین خاطر ایجاد شده است . بهائیان بدون آنکه این حق را تحریم کنند
معتقدند که باید تحت ضابطه و قاعده معین که همان طبقه زوجیت باشد ، اعمال
گردد . ترجمه

(از نامه مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ خطاب به يك نفر از یاران)

" سئوالی که شما درباره دل بستگی زن یا شوهر نسبت به دیگری غیر از همسرش
طرح کرده اید ، در تعالیم الهی بصراحت توضیح گردیده است ، باین ترتیب
که سببه عفت و تقوی مستلزم آن است که چه پیش از ازدواج و چه بعد از آن از لحاظ
روابط جنسی يك زندگی توأم با طهارت و تقوی داشته باشیم . قبل از ازدواج
کاملاً عقیف و بعد از ازدواج در روابط جنسی و گفتار و کردار مطلقاً " بشریک زندگی
خود وفادار باشیم .

جهان امروز ضمن داشتن مشکلات بسیار در ورطه افراط در عشقهای جسمانی
و نقصان ارزشهای روحانی غوطه ور است . احبا باید بقدر امکان این مساله
را درك کرده و بکوشند در سطحی بالاتر از همگنان خود ، که بیش از اندازه و صرفاً
به جنبه های جسمانی وصلت پرداخته و نمونه بارز انحطاط در طول ادوار تاریخ
بشری هستند ، قرار گیرند و باید کوشش کنند که بموازات روابط طبیعی و مشروع
زندگی زناشویی رشته های عمیق دوستی و عشقی ابدی را بر اساس حیات روحانی
استوار نمایند . این یکی از مبادی است که اهل بها باید در آن سرمشق قرار

گیرند و نمونه یک زندگی حقیقی انسانی را راهنما باشند و بدانند که مقام روح انسان بلند است و جسم وسیله ای است از برای تجلی روح تابناک او. لازم به تذکر نیست که این مطالب هیچگونه منافاتی بایک زندگی کامل و طبیعی جنسی در چارچوب مشروع ازدواج ندارد. ترجمه

(نقل از نامه مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۴۰ خطاب به یکی از یاران)

" در جواب سؤال شما مبنی بر اینکه آیا غیر از زناشوئی نمونه مشروع دیگری در مورد استفاده از فریزه جنسی وجود دارد ؟ باید گفت بنا بر تعالیم بهائوسی هیچگونه رابطه جنسی مشروع و جایز نیست ، مگر از راه انجام مراسم قانونی ازدواج بین زوجین و در چارچوب زندگی زناشوئی . روابط دیگر نه مشروع است و نه مفید برای سلامت بدن . جوانان بهائی باید از طرفی درس خودداری و تسلط بر نفس را که بدون شك اثر سودمندی بر رشد و تکامل اخلاقی و شخصیت آنها خواهد داشت فرا گیرند ، و از طرف دیگر باید توصیه شوند که پیمان زناشوئی را در جوانی و در حیوضه نیروی جسمانی برقرار سازند . بدون تردید عوامل اقتصادی اغلب در راه ازدواج جوانان مشکلاتی ایجاد میکند ولی در بیشتر موارد بهانه ای بیش نیست و بنا بر این نباید زیاد بدان اهمیت داد " ترجمه

(نقل از نامه مورخ ۳ می ۱۳۶۱ خطاب به یکی از یاران)

" در خصوص سؤال شما مبنی بر اینکه آیا صلاح است دوباره ازدواج کنید ایشان (حضرت ولی امرالله) صحیح نمی بینند که جواب قطعی به این پرسش بدهند ، زیرا این يك مسأله کاملاً خصوصی است که در باره آن شما و دوستانتان و یا محفل محلی بهتر میتوانید قضاوت کنید . البته در شرایط عادی هر فردی باید ازدواج را وظیفه اخلاقی خود بشمارد و جمال مبارك مؤمنین را بآن تشویق فرموده اند ولی بهیچوجه الزامی نیست تصمیم نهائی با خود شخص است که بسا توجه به خواست خود و اثر به تشکیل زندگی خانوادگی یا سر بردن بحال مجرد اتخاذ خواهد نمود . ترجمه

از اینکه حضرت ولی امرالله اشاره بلزوم مجازات از طرف جامعه فرموده اند اظهار تعجب کرده اید . حضرت بهاء الله در کتاب اقدس روابط جنسی نامشروع و غیر اخلاقی را نهی فرموده و در متمم آن کتاب (رساله سؤال و جواب) فرموده اند که تعیین مدارج مختلف جرائم جنسی و مجازات آنها با بیت العدل اعظم خواهد بود . در این مورد باید توجه داشت که در امر بهائی فرق است بین طرز رفتاری که شخص باید در مناسباتش با دیگران داشته باشد (مانند عفو و اغماض ، شکیائی و غیره . . .) ، با طرز رفتار و روش محافل روحانیه که وظیفه دار اجرای احکام الهی از روی عدالت هستند .

بعضی از مسائل جنسی مانند هم جنس گرایی و نظائر آن ممکن است

جنبه بیماری داشته باشد که در این صورت باید بطور قطع اقدامات مؤثر طبیی بعمل آید. از تعالیم حضرت بهاء الله چنین مستفاد میگردد که دم جنس گراشی وضع و حالتی نیست که شخص یا آن موافق بوزن و آنرا طبیعی تلقی کند بلکه انحرافی است که در طبیعت زن یا مرد حاصل شده و باید مهار شده و سرکوب گردد. البته این کار بیک تلاش سخت احتیاج دارد همچنانکه مهار تمامی شخص نسبت به جنس مخالف نیز تلاش بسیار لازم دارد. ممارست و کفایت نفس در این مورد و بسیاری از موارد دیگر زندگی در ترقی و اعتلای روح انسانی اثری سودمند و مفید خواهد داشت، در مورد ازدواج باید به یک نکته توجه داشته که هر چند این امر بسیار پسندیده و مطلوب است و حضرت بهاء الله قویاً آنرا توصیه فرموده اند، معیناً مقصد اصلی حیات انسانی محسوب نمیگردد، چنانکه هرگاه شخص مدت طولانی برای پیدا کردن همسر انتظار بکشد و سرانجام مجرد بماند مفهومش این نیست که از تحقق مقاصد حیاتی خود بازمانده است.

آنچه تا بحال گفته شد در باره تکلیفی بود که یک فرد بهائی باید در مقابل احکام حضرت بهاء الله داشته باشد، اما شما بعنوان یک طبیب مشاور خانوارها در مسائل جنسی ممکن است اغلب با خانوارهای غیر بهائی سروکار داشته باشید که احکام حضرت بهاء الله را قبول نداشته و دلیلی هم در پیروی از آن احکام نه بینند. شما از قبل در رشته خود واجد شرایط بوده و کار میکردید و تردیدی نیست که نظریات خود را بر اساس آنچه که از تحصیل و تجربه آموخته اید - برایز میدارید، آموخته هائی که عبارتست از یک سلسله مفاهیم شناخته شده در باره ضمیر انسان، رشد، تکامل، و عملکرد صحیح آن بدون آنکه به تعالیم حضرت بهاء الله توجه و برخوردی داشته باشد. اما حالا بعنوان یک نفر بهائی میدانید که آنچه حضرت بهاء الله راجع به مقصد حیات، سرشت و رفتار انسان در زندگی تعلیم فرموده اند از جانب خدا نازل شده و در نتیجه مبتنی بر حقیقت است. با اینحال ناگزیر مدت زمانی لازم است تا نه تنها تعالیم بهاء الله را مطالعه کرده بدقایق آنها پی برید بلکه در عمل دریا بید که چگونه آن تعالیم استنباطات حرفه ای شما را تغییر میدهد. البته این مطلب برای یک دانشمند غیر معقول و نا منتظره نیست. چه بسا در طی تحقیقات علمی عاملی کشف شده که باعث انقلاب و دگرگونی و تجدید نظر در عرصه پهنای مساعی و کاشفهای بشری گردیده است. شما باید در هر مورد معلومات حرفه ای و قضاوت شخصی خود را که بموازات آگاهی بیشترتان از تعالیم مبارک لطفتر و منیرتر خواهد گردید مشاوری و راهنما قرار دهید، آنگاه در خواهید یافت که استنباط شما از مشکلات و مسائل انسانی تغییر و توسعه یافته و به راههای جدید و پیشرفته ای برای کمک به مراجعین خود دست یافته اید. روانشناسی هنوز علمی جوان و نارسا است و بهرورایام که

روانشناسان بهائی بر اساس تعالیم حضرت بهاء الله به مثل و نمونه حقیقی حیات
انسانی دست یابند ، موفق به جهش های بزرگ در سبیل پیشرفت این علم شده
و به تخفیف و تسکین مصائب و الام بشری کمک شایان و مؤثری خواهند نمود .

باتحیات بهائی ، بیت العدل اعظم

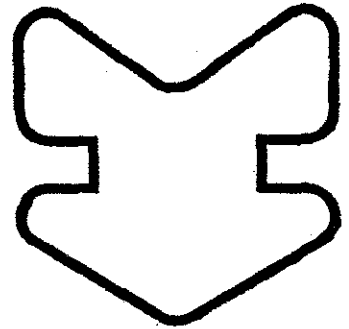


شرح نقش نگین

اسم اعظم

در شرح نقش نگین اسم اعظم با زهم در نشر آهنگ بدیع خوانده اید ، و اینبار از جناب احمد یزدانی میخوانید . شرکت فضلی امر در بررسی و تحقیق این گونه مطالب یقیناً به تزئید معلومات افراد احباً کمک خواهد کرد .
ب . ا

ممیت و غفار و قهار ، اسامی ذات مقدس واحدند و این اسما صفات الهی بابدیت و سرمدیت ذات احدیت همیشه بنحو بساطت و وحدت در ذات مقدس باری تعالی بدون شایبه غیریت و کثرت وجود داشته و دارند و در حقیقت ذات الهی مقدس از اسما صفات متصوره انسان است و این از نیاز و اقتضای احوال ماست که آن غیب الغیوب راهر زمان با اسمی با صفتی میخوانیم . اسم مقدس بها و بهی و بهی نیز در حقیقت ذات مقدس رحمانی ، ابدی و سرمدی بوده . ولی این اسم بخصوص مکنون و مخزون بوده و در هیچ دوره ای از او واردینی بنام اسم اعظم کشف نشده بود .



هر اسم دال بر مسمی است و اسما الهی هم مدل بر ذات حق تعالی میباشد ، چون ذات مقدس الهی واحد است ، اسما مختلفه الهی نیز چون مدل بر ذات احدیه هستند در حقیقت واحدند . مثلاً اسم محیی و اسم

در ادعیه و مناجاتهای دوره اسلام فقط در یکی
 و مورد ذکر این اسم مقدس وارد شده آنها هم
 بدون اینکه مفهوم کسی شود که این اسم اعظم
 است. مثلاً در دعای سحر ایام صیام
 شیعیان اسلام بنقل از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام در جمله اول آن چنین وارد شده :
 اللهم انی استلک من بهائک با بهاء و کمال
 بهائک بهی . و امام در مقدمه شرح دعا قسم
 یاد میفرماید که در این دعا اسم اعظم موجود
 است . کلمات دیگر این دعا مثل رحمت
 و عزت و قدرت و غیره ها در اکثر ادعیه اسلامی
 موجود و مذکور است ، ولی کلمه بها جز در یک
 مورد مذکور نیست . شیخ بهائی گوید :
 اسم اعظم را که کس شناسدش

سروری بر جمله اسماء با یدش
 و چون تقدیر و مشیت الهی چنین بوده که پسر از
 طی ادوار دینی عاقبت دین اعظم و ظهور
 اعظمی ظاهر گردد . این اسم مبارک بها هم
 مخصوص آن ظهور اعظم و قیام مظهر کلی الهی
 است که بنام اسم اعظم در میقات خود سر
 مکنون مکشوف گردید و کلمه بها که بمعنی
 کمال حسن و جلال و زیبایی و روشنی درخشنده
 است که با عظمت و جلال این ظهور اعظم منطبق
 است . حال کورا اعظم و در اعظم و ظهور
 اسم اعظم است که بمناسبت تجلی کلی انوار
 رحمانیت بر عموم عالم انسانی ظهور اعظم و کشف
 رمز مخزون یعنی اسم اعظم " بها " شده است
 و در این دوره سلام اهل بها (الله ابهی)
 و شعارشان " یا بها " الابهی " است .

و فی نگین اسم اعظم که گویا از ابداعات
 حضرت عبدالبها ارواحنا لمرسه الاظهر فدا
 میباشد و لوح مبارکی هم از یراعه مرکز میثاق
 الهی در این باب نازل شده است که خلاصه

آن از این قرار است :

این شکل مرکب از دوها و چهارها و دو
 ستاره پنج گوشه درد و طرف آنهاست . شرح
 بها در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم نازل
 شده و آن عبارت است از حدیث (البها
 بها الله) وها رمز از هویت الهیه و حقیقت
 رحمانیه است که عدد آن پنج و در ظهور حضرت
 باب که آنها عددش پنج است متجلی و آشکار
 شده است . اما چهارها اشاره بارکان
 اربعه بیت توحید است که در آثار مبارک حضرت
 اعلی روح ماسواه فداه وارد شده یعنی توحید
 ذات و توحید صفات و توحید افعال و توحید
 عبارات .

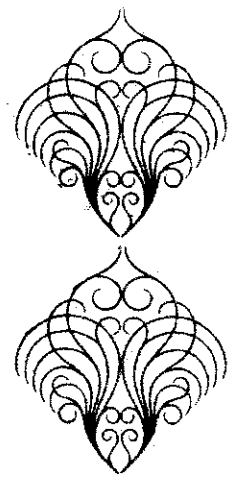
و در وسط نقش نگین اسم اعظم سه سطح
 یا سه خط از دنباله هاها و باء افقی تشکیل
 شده که اشاره بهعالم ثلاثه عالم وجود است که
 عبارت است : از عالم حق که مصدر فیض و
 مشیت است و عالم امر که واسطه افاضه فیض
 بعالم ثالث است یعنی عالم خلق که مطلع
 اقتباس از علم حق و بواسطه عالم امر است
 و باء قائم یا عمودی که از سه خط گذشته
 مقام ظهور حضرت بها الله جل کبریائه است
 که واجد کمالات هر سه عالم است و باء فقیسی
 مقام همیشگی و غیبی بت جمال اقدس ابهی
 است . و ترکیب بها وها در یکدیگر اشاره
 باین است که ظهور اسم اعظم که مصدر افاضه
 است و حضرت باب الله الاعظم که مطلع استفا
 در این ظهور مبارک اند ، موجد دوره بهائی
 است چنانکه حدیث اسلامی که میفرماید :
 (انا و علی ابوا هذه الامة) یعنی امت اسلام
 از منبع فیض و حقیقت فاعله که حضرت رسول اکرم
 صلی الله علیه و اله و حضرت علی ابن ابیطالب
 علیه السلام که مصدر استفاضه و اقتباس و قوه

سوره اعراف میفرماید: (وواعدنا موسی ثلثین لیلۃً و اتمناها بعشر میقات ربه اربعین لیلۃ) یعنی عدد ده تکمیل نبوت است که وعده‌سی سال بوده و بدو سال یعنی چهل سال میقات آن بوده است .

و دو کوکب پنج گوشه در یمین و یسار که علامت هیکل آدمی است (یعنی سرود دست خمیده و دوزانو) ، اشاره بدو وجود مقدس جمال اقدس ابهتی و حضرت رب اعلی است .
و این خلاصه فص‌نگین اسم اعظم است که از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء اقتباس شده است . و اینک انگشتر اسم اعظم زینت بخش دست راست مؤمنین بهائی است که اعتقادات کلی بهائی بحکمت الهیه در آن درج و جمع است .

منفعله است موجود شده است همانطور که مثلاً " نوع بشر از ترکیب آدم و حوا حاصل گردیده . همچنین عدد بهاء که ۹ است و عدد باب که ۵ است چون ۹ را در ۵ ضرب کنیم چهل و پنج میشود و مفردات ۹ راهم از يك تا ۹ باهم جمع کنیم مجموعاً ۵۴ میشود که عدد آدم است و عدد پنج را که عدد باب است از يك تا پنج جمع کنیم ۱۵ میشود و این عدد حواست . پس ترکیب و تقاطع باء باها نیز یعنی مصدر افاضه و مصدر استفاضه مولهست موجد دوره بهاء و اینظهور اعظم است .
و عدد چهارها هم چون ۴ را از يك تا ۴ جمع کنیم میشود ده و این اشاره بدوره تکمیل نبوت حضرت موسی است ، چنانکه در قرآن

طهران مهرماه ۱۳۵۰
احمد یزدانی



مقام کلام منظوم در آیات الهیه

شیرازی و کشیرا^۱ من امثالهم مورد نهایت اعزاز و احترام بوده و بنام آنان افتخار و مباحات نمود و بیاد بود آنان جشنها برپا داشته و میدارند و بزرگان دین در باره شعر فرموده اند که "الشعرا امر الکلام". یعنی شعرا پادشاهان کلام هستند. و همچنین فرموده اند: "ان الله کنوز تحت العرش مفتاحه السنة الشعرا" یعنی بد رستیکه برای خداوند در زیر عرش الهی

شعر و کلام منظوم همیشه مقامی بس عالی داشته و شعرای هر ملت و قومی مورد اعزاز و احترام آن قوم قرار گرفته اند. در عالم اسلام و مخصوصاً در ایران حکما و شعرای نامداری از قبیل حکیم فردوسی طوسی و حکیم بوریحان بیرونی و حکیم سنائی غزنوی و حکیم نظامی گنجوی و مولانا جلال الدین بلخی و ابن سینا و عطار نیشابوری و حکیم عمر خیام و سعدی و حافظ

گنجهای نیست که کلید آن گنجها زبانهای شعرا است .

در این امر اعظم الهی در مدت يك قرن ادب و شعرای بی نظیری ، امثال حضرات طاهر و نعیم و مصباح و ورقا ، روح الله و نروسینا و نبیل قائنی و نبیل زرندی و بصار و ناطق و بسیاری دیگر بظهور پیوسته اند که در چهار مجلد تذکره شعرای قرن اول بهائی شرح حال و آثار گرانقدر هر یک از آنها مندرج و منتشر است و در آسمان شعرو ادب هر یک اختصری تابان و ستاره ای درخشان میباشند و در الواح و آثار مورد تمجید و تشویق و عنایت واقع گردیده که اگر خواهیم همه آن الواح را نقل نمائیم این مقاله که بنایش بر اختصار است بسیار مفصل خواهد شد ، لذا به ذکر سه لوح مبارک اکتفا میشود .

۱ - لوحی است که بافتخارجناب نعیم نازل و صادر گردیده است .

نشئه رحمانی بخشد تا چه رسد بقصائد و نعوت الهی از فضل بی منتهای حضرت یزدانسی می طلبیم که مانند مرغ سحر در گلشن ترانه ملکوت الهی در محامد و نعوت حضرت کبریا لسان گشائی و حق فصاحت و بلاغت بدهی و از عهد به آئی و عليك التحية و الشنا ع .

و در لوحی که بافتخارجناب عزیز الله مصیبا نازل گردیده میفرماید :

هو الله

ای بلبل گلشن معانی قصیده فریاده بلیغه ملاحظه گردید در نهایت فصاحت اینست ستایش و نعوت نیز آفاق چون در نهایت بلا در محفل روحانیات ترتیل گردد ملاء اعلیٰ بوجد و طرب آیند و اهل ملکوت ابهی بتهلل و تسبیح مشغول شوند پس خوشا بحال شما که سبب سرور و حبور گشتی و باعت وجد و طرب یزدانین و عليك التحية و الشنا ع

و در لوحی که بافتخارجناب آذر میسر نازل شده میفرماید :

هو الله

ای ثابت بر هیمن منظومه آنجناب ملاحظه گردید و نهایت بلاغت و فصاحت در بیان واضح و آشکار ، سبب سرور و حبور گشت و ملاحظه اش مورث فرح و روح و ریحان گردید زیرا دلالت بر نعوت و محامد جمال ابهی و رب اعلیٰ مینمورد و این موهبت کبری است و نام آن دلبر بکتسا از هر زبانی بگذرد چون صهبای روحانیسی

هو الله

یامن تشبیت بذیل المیثاق غزل پر حلاوت
قرائت کردید در نهایت بلاغت است قریحه
انسان بمثابه ارض طیبه است که در باطن طبقاً
آب سلسبیل جاری و ساری هر چه بکای و حفر
نعائی بیشتر و لطیف تر نبمان نماید و این نقر
و حفر و کاشی عبارت از کوشش و مداومت در تنظیم
اشعاری چون در تنظیم است لهذا در وقت راحت
هر دم بمحامد و نعوت حضرت مقصود مشغول
شو تا ماء معین و تسنیم سلسبیل از قریحه
جاری گردد . ع

شعر خواند . در آیات این ظهور اعظم نیز آثار
موزونی مشاهده میشود مانند این بیان مبارک
که در کلمات مکتوبه میفرماید :

" در روضه قلب جز گل عشق مکار " . گرچه این
جمله مبارک بر وزن " لا حول ولا قوة الا بالله " ^{تنشیر}
میباشد که بر وزن رباعی است و لکن چون حسن
جل جلاله در نزول آن اراده شعر فرمود نمیتوان
آنرا شعر نامید .

از حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
اشعار بسیار است که در دیوان آن حضرت مندرج
است و نیز بسیاری اشعار از ائمه اطهار نقل
شده و همه در نهایت فصاحت و کمال بلاغت
و نافع در قلوب و ارواح میباشد و در همه اراده
شعر فرموده اند .

و نیز از حضرت بهاء الله جل ثناءه
آثار است که در آنها اراده شعر فرموده اند
همچنین از حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداء
و در الواح و آثار مقدسه نیز بعضی از ابیات
و اشعار شعرای عرب و عجم را من باب شاهد
نقل فرموده اند .

پس از غروب شمس جمال ابی جمع
از فصحا و شعرای عرب قصائد غرائی در محامد
و ثنا در ضمن رثای آن حضرت انشاء و بحضور
حضرت عبدالبهاء برای عرض تسلیت تقدیم
داشته اند که قسمتی از آنها را جناب ابوالفصاح
در کتاب مستطاب فرائد بمناسبتی نقل فرموده اند
و همچنین هنگام صعود حضرت عبدالبهاء جمعی
از خطبا و شعرای عرب قصائدی در رثا و محامد
و ثنای آن حضرت انشاء که آن خطبه ها و قصائد
در جریده النقیه مطبوعه مدینه منوره حیفاً طبع
و نشر گردیده است .

اما آثاری که از جمال قدم جل اسمع الاعظم
در آنها اراده شعر شده عبارت است از قصیده

اما کلام منظوم در آیات و آثار الهیه .

در بسیاری از آیات قرآنی مشاهده میشود
که اوزان و بحور عروضی موجود است ، من باب
مثال عبارت ، " بسم الله الرحمن الرحیم " که بر
وزن " هست کلید در گنج حکیم " میباشد . و آیه
کریمه " لن تنالوا البرحتى تنفقوا ماتحبون " که
بر وزن عروضی " فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن " است
و آیه شریفه " لترکبن طبقاً " عن طبق " که بر وزن
" مفتعلن مفتعلن فاعلات " است ، و بسیاری
از آیات دیگر قرآن کریم ، اگرچه هر یک دارای
یکی از بحور و اوزان عروضی است و لکن چون حق
تعالی در آیات قرآنی اراده شعر فرموده و
فرموده است که " ما علمناه الشعر " یعنی " بمحمد
نیا موختیم شعر را " . بنا بر این نمیتوان آنها را

عز و رقائیه به لسان عربی که مطلع آن این است

اجذبتنی بوارق انوار طلعمنة
بظهورها كل الشموس تخففت

و ۱۲۶ بیت است که در مجلد سوم کتاب آثار
تلم اعلیٰ با شرح قصیده طبع و نشر گردیده است
و نیز از جمله اشعار مبارک غزلی است که متی
از آن زیلا مرفوم میگردد.

ای حیات العرش خورشید و داد
که جهان و امکان چو تو نوری نزا
گرنه بودی خلق محجوب از لقا
یک د و حرفی گفتم از سر بقا
تا که جانها جمله مرهونت شوند
تا که دلها جمله مجنونت شوند
السی آخر بیانہ الاحلی .

حضرت بهاء الله جللت عظمتہ چنانکه قبلاً
اشاره شد در الواح مقدسه من باب شاهد
مثال و یا بمناسباتی دیگر از ابیات و اشعار
شعرای متقدم نقل فرموده اند از جمله در لوح
سلطانی از حکیم ثنائی غزنوی این بیت نقل
شده است :

پند گیرید ای سپاهیتان گرفته جای پند
پند گیرید ای سپیدیتان دمید ه بر عذار
و نیز در همان لوح مبارک این بیت را از شاعر
عرب نقل فرموده اند :

" والبحر بجزلی ماکان فی قدم
ان الحوادث امواج واشباح
و در کتاب هفت وادی که در مراتب عرفان نازل
شده از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری این
بیت را نقل فرموده اند :
کفر کافرا و دین دیندار را
ذره دردت دل عطارد را
و نیز در همان کتاب مستطاب از حکیم
غزنوی آمده است :

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ
نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا
و در لوح معروف به شکرشکن که خطاب به

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار
تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار
آنچه در خمخانه داری نشکند صفای عشق
زان شراب معنوی ساقی همی بگری بیبا
تا که این مستورشیدائی در آید در خورش
تا که این مخمورریانی بر آید از خمار
نار عشقی بر فروز و جمله هستیها بسوز
پس قدم بر دار و اندر کوی عشاقان گذر
تا نگردی فانی از وصف وجودای مرد راه
کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
گر خیال جان همی هستت بدل اینجامیا
ورنثار جان و دل داری بیاهم بیبا
رسم ره این است گروصل بهاداری طلب
ورنیشای مرد این ره دور شوزحمت میا

و مثنوی مبارک که ۳۱۸ بیت است و در
سوم کتاب آثار قلم اعلیٰ مندرج است باین ابیا
شروع میشود .

میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران است این
بیت خواجه حافظ شیرازی مطلع آن لوح مبارک -
قرار گرفته.

شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارس که به بنگاله میروند
و نیز اشعار مثنوی مولوی و شعرای دیگر در الواح
مقدسه برای شاهد مثال آمده است.

از لسان مطهر حضرت مولی الوری عبدالبهیا
جل شانه نیز بیانات منظوم که در آنها اراده -
شعر فرموده اند بسیار است. از جمله غزل زیر:

این خلق بها در حلقه فتاد
این طوق بلا موی تو بود
هر نفعه مشک کاید بمشام
از خلق خوش و خوی تو بود
گر آب حیات بخشیده حیات
سر چشمه آن جوی تو بود
جان تشنه لب است دلها به تب است
کل در طلب روی تو بود
بنگر صنعا روی دل ما
چون قبله نما سوی تو بود
آثار جنون آماده کنون
دل منتظر هوای تو بود

و در ایام مبارک شخصی بود مفتون محبت الله
امر فرمودند که این ابیات را دائما "قرائت"
ر به لحن خزان تلاوت نماید.

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی
واندر همه عالم مشهور بشیدائی
در نامه مجنونان از نام من آغازند
زین پیش اگر بودم سرد فتر دانائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من، من نایموتونائی
گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم
من مرده صدساله تو روح مسیحاتی

همچنین غزلی است که میفرمایند:

شمع شبستان حق نوره آفاق بخش
مقتبس از شمع شو شعله و اشراق بخش
شرق منور نما غرب معطر نما
روح بصقلاب ده نوره افلاق بخش
جسم علیل جهان خسته شد و ناتوان
مرهم هر زخم شو داروی دریا بخش
السی آخری بانه الاحلی .

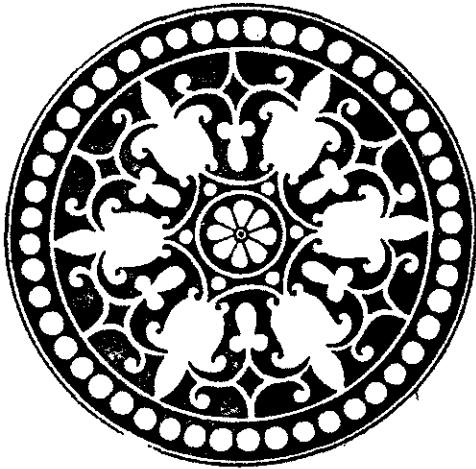
و از جمله بیانات منظوم مثنوی مبارک است
که بر سبیل مناجات از لسان اطهر حضرتش
نازل و جاری گشته:

هو الله
ای خدای پر عطا و ذوالمنن
واقف از جان و دل و اسرار من
در سحرها مونس جانم توئی
مطلع بر سوز و حرمانم توئی

عردلی پیوست با ذکر ترمی
 جز غم تو می نجوید محرمی
 خون شود آن دل که بریان تو نیست
 کوربه چشمی که گریان تو نیست
 در شبان تیره و تار ای قدیر
 یاد تو در دل چو مصباح منیر
 از عنایات بدل روحی بدم
 تا عدم گردد ز لطف تو قدم
 در لیاقت منگبرو در قدرها
 بنگران در فضل خود ای ذوالعطا
 این ظیوریاں و پراشکسته را
 از کرم بال و پری احسان نما
 اما در روشن و سبک نویسنده فرموده اند :

هوالم

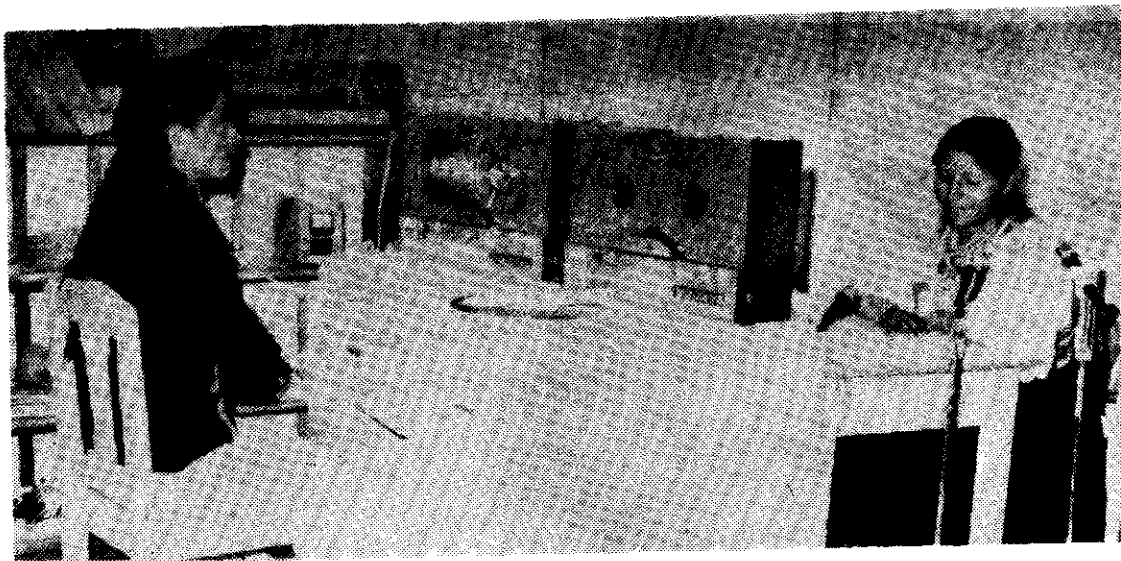
" و اینکه مرقوم داشته بود یکی از دستا
 حق، رساله نوشته تلقاً وجه عرض شده—ذا
 ما نزل فی الجواب، الیوم آنچه نوشته میشود
 باید بکمال دقت ملاحظه نمود تا سبب اختلاف
 واقع نشود و محل ایراد قوم نگردد. در لوح
 حکمت این کلمه نازل، ان آذان المعرضین
 مدود قالینا لیسمعوا ما یعترضون به علی اللہ
 المہمین القیوم. این فقره خالی از اهمیت
 نیست باید آنچه نوشته میشود از حکمت خارج
 نشود و در کلمات طبیعت شیر مستور باشد تا
 اطفال روزگار بآن تربیت شوند و بمقام بلوغ
 فائز گردند از قبل ذکر نمودیم که یک کلمه بمنابہ
 ربیع است و عالم قلوب از او تازه و خرم شود
 و کلمه دیگر بمنابہ سموم، ازها رو اوراد را بسوزاند
 انشاء اللہ مؤلفین از دوستان حق باید بنویسند
 آنچه را که نفوس منصفه بپذیرند و نزد قوم محل
 ایراد واقع نشود " انتهى .



سید غلامرضا روحانی

عراق و محسور

دو نفر از احباب اکوادور Ecuador
به هنگام ضبط و تنظیم برنامه برای
اولین راد یوی بهائی در آن کشور.
این ایستگاه راد یوی با بود کم
اخیرا توسط محفل ملی اکوادور
تاسیس گردیده و مناطقی از
دره های کوهستان صخره ای آنند
را می پوشاند .





تصویری از گروهی از اقبسای
 اکوادور در حال خواندن سرود
 و نواختن موزیک .
 این عکس در کانونشن سنه ۱۹۶۹
 آن کنسورد رو اگا بوند Vagabundo
 برداشته شده است .



اعضای دارالتبلیغ بین المللی در اولین اجلاس خود (ژوئن ۱۹۷۳)

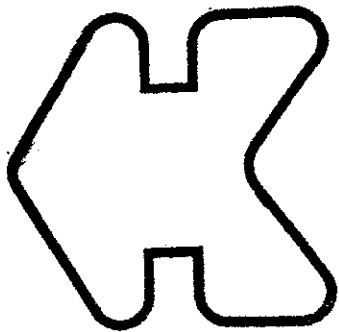
قیام و استقامت

● مصاحبه‌ای با جناب دکتر هوشنگ عهدیه
عضو محترم هیئت مشاورین در آفریقا .

مصاحبه کنندگان : رضوان اشرف ، سیروس مشکی
تنظیم : سیروس مشکی

آقای دکتر عهدیه بگرمی از ما استقبال میکنند نگاهش سرشار از مهربانی و چهره اش متبسم و دوست داشتنی است ، تحرك و نشاط يك جوان بیست ساله را دارد . با محبت خاصی ما را به اطاق پذیرائی خانه هدایت میکنند و وقتی خود را معرفی میکنیم مشتاقانه میپرسد که برای آهنگ بدیع چه میتوانند انجام دهد . با اینکه بیان فصیحی دارد از راه تواضع میگوید آخر من که اهل خطابت و کتابت نیستم ، چه شده سراغ من آمده اید ؟ و ما یادمان میآید که او مرد عمل و تبلیغ و یکی از موفق ترین مهاجرین آفریقا است .

کسانی که دکتر عهدیه را میشناسند میدانند که وی در سال ۱۳۳۵ پس از اتمام دانشکده دندانپزشکی دانشگاه طهران بلافاصله بار سفر بست و به قصد مهاجرت راه کشور اتیوپی (حبشه) را در پیش گرفت و از همان ابتدا در (آسمارا) که یکی از شهرهای کوچک اتیوپی است ، اقامت گزید . خود دکتر عهدیه مطلقاً از خود سخنی نمیگوید و دائماً هم تاءکید دارد که از مسائل شخصی و خصوصی زندگی من چیزی ننویسید که بدرد هیچکس نمیخورد ، ولی ما از پدر بزرگوارش که حاضر است ، با استفاده از فرصت کوتاهی که در غیاب دکتر عهدیه پیش میآید ، شنیدیم که شخص دکتر در ابتدای مهاجرتش به اتیوپی دچار



امتحانات عظیمه الهی میگردد ، از جمله در ریث سانحه اتومبیل ، آسیب فراوان دیده و چند ماهی در بیمارستان بستری میگردد و وضع جسمانی مشارالیه بقدری وخیم میگردد که اطباء از وی قطع امید کرده و برای معالجه قطععی پیشنهاد مسافرت به کشورهای اروپائی مینمایند . در این اثنا ، و بدون آنکه عریضه ای بحضور مبارک حضرت ولی عزیر امرالله تقدیم شود ، تلگرافی از آن ساحت منیع عز صدور می یابد تقریبا " بدین مضمون که در باره سلامت هوشندگ عهدیه نگران نباشید و ما برایش دعا میکنیم .

بعد از وصول این تلگراف به وجه غیر منتظره ای حال دکتر عهدیه رو به بهبود میگذازد و پس از قلیل مدتی سلامتی کامل اعاده میشود و علاوه بر اینکه نیازی به مراجعه به اطباء سایر کشورهای پیدا نمیشود ، آثار و عوارض تصادف نیز از بین میروند .

از دیگر مشاکی که دکتر عهدیه در اوایل دوران مهاجرتش به آسمارا با آن مواجه شد گرفتاریهای شغلی بود بطوریکه بعلمت قلت مراجعین ، تقریبا " کار مطب تعطیل و از سالن انتظار آن به عنوان محل اجتماع احباء و مبتدیان استفاده میشد و حضوری که خود دکتر عهدیه میگوید : گاهی اوقات افراد بیومی مراجعه میکنند تا در جلسات ما شرکت کرده و از دیا بهائی اطلاعاتی کسب نمایند و ما بعلمت اینکسبیه صدیقی بقدر کافی نداشتیم از ایشان عذرخواست و تقاضا میکردیم چند روز بعد مراجعه کنند .

خوشبختانه دکتر عهدیه و خانواده اش با اصطبار فراوان و توکل به فضل عمیم جمال اقدس الهی امتحانات الهیه را با موفقیت و سربلندری پشت سر گذاشته و همه دیدند که مشاکسل و مضامین اولیه تدریجا " از بین رفته و مدارج ترقی

معنوی و مادی یکی بعد از دیگری پیموده شد بنحوی که امروز ایشان عضو محترم هیئت مشاورین قاره ای در آفریقا و یکی از افراد خدوم و لایق و حقیقه " موفق جامعه جهانی بهائی میباشند و سایر شئون زندگیشان نیز مشحون از موفقیتها و پیروزیها بوده است .

دکتر عهدیه میگوید :

اولین مهاجر

اتیوپی آقای صبری الیاس هستند که در حدود سی و پنج - شش سال پیش به امر حضرت ولی عزیر امرالله به اتیوپی رفتند و به خدمات و فتوحات باهره موفق و از طرف آن حضرت به لقب (فاتح اتیوپی) ملقب گردیدند . و اولین مهاجر شهر آسمارا آقای دکتر فرهومند میباشند که سایر مهاجرین که بعدا " به این شهر آمده و اکثرا " ایرانی و بعضا " مصری بودند از کمک و مساعدتهای ایشان بسیار برخوردار شده اند و در اثر مجاهدات و بذل مساعی این مهاجرین عزیز تاکنون متجاوز از ۱۲۰ نفر از احبای بومی آسمارا قیام به هجرت نموده و تنی چند از ایشان نیز به افتخار عضویت محافل ملی در سراسر عالم نائل شده اند .

از آقای دکتر عهدیه تعداد فعلی احباء را در آسمارا سؤال می کنیم . میگوید :

در حال حاضر حدود صد نفر بهائی در این شهر کوچک ساکنند و جالب اینجاست که چند

روز پیش طی تلگرافی اطلاع یافتیم که در عرض
چهل روز اخیر اقامت من در طهران پانزده
نفر دیگر از اهالی آسمارا در ظل امر مستطل
گشته اند .

میدانیم که بعلت امکانات فراوان ، تبلیغ
در افریقا بطور موسّع و اکثری^۲ دسته جمعی
صورت میگردد و روزانه تعداد کثیری به امر
بهای اقبال میکنند و بطور مثال در ظل
نقشه ۳ ساله در کشور کنیا سه هزار مرکز امری
تأسیس شد که از این میان تعداد هزار
محفل روحانی تشکیل گردید ، اما این تازه
شروع کار است ، آنچه که پس از حصول این
موفقیتها و بمنظور حفظ و توسعه نتایج حاصله
باید انجام گیرد بعراتب مهمتر و اساسی تر
است . مخاطب ما خیلی خوب بر این مطلب
وقوف دارد ، ایشان میگوید : پیشرفت
سریع امر در عالم عموماً " در افریقا خصوصاً "
از افتخارات جامعه کنونی بهائیان عالم است
اما این فتوحات اگر چه بسیار بزرگ است لکن
کامل نیست ، فتح کامل ، تربیت و تعلیم
صحیح و دقیق افراد تازه تصدیق میباشند
زیرا در حال حاضر سرعت پیشرفت امر در جهان
و کثرت مقلبین جدید ، مشکل تازه ای پدید
آورده که عبارتست از لزوم رسیدگی به وضع
تازه تصدیقان و تعلیم و تربیت دائم و کامل
ایشان . وقتی که افراد گوناگونی با طرز تفکر
و ندگی متفاوت و با مشرب و تربیت خاصی که
در ندگی اجتماعی و خانوادگی خویش
یافته اند وارد جامعه امر میشوند هدایت
ایشان و ساختن یک بهائی واقعی بنحوی
که اتحاد و یکپارچگی لازمه بین احباء از هر
نظر حفظ و مراعات شود ، از اهم مسائلی
است که با آن مواجهند و بنده معتقدم که

برای نیل به این منظور تعداد مهاجرین ما
باید لا اقل ده برابر تعداد کنونی شود و در
اجرای این نیت ، جوانان همانطور که تا
کنون نشان داده اند سهم بسزائی میتوانند
و باید که عهده دار شوند .

د
دکتر عهدیه به مطلب دیگری که فوق العا
دقیق و مهم است اشاره میکند وقتی که میگوید :

احباء بخصوص جوانهای بهائی باید از هر
نظر جسماً و روحاً آمادگی داشته و خود را
برای قبول مسئولیتهای خضیر و سنگینی مجهز
سازند زیرا پیشرفت و توسعه در همه جا موجود
مشکلات و عوارضی است ، افزایش سریع افراد
تازه تصدیق وضعی را پیش آورده که هر لحظه
ممکن است به احباء و ظایفی محول شود یا از
ایشان مسئولیتهای خواسته شود که جز با
آمادگی کافی و قبلی نمیتوان با آن مواجه گردید .
در این میان آنچه را که باید از نظر دور نداشت
مسئله انجبار جمعیت دنیا است . بدین تعبیر
که همزمان با افزایش سریع تعداد بهائیان عالم
جمعیت دنیا نیز بوضع بی سابقه ای افزایش
پیدا میکند و ما که قصدمان در بادی امر اقبال
کلیه افراد عالم است باید این نسبت ها را
پیوسته در نظر داشته و با برنامه ریزی صحیح
و دقیق ، انتاج آثار مقصوده را تسریع بخشیم
ضمناً باید یادمان باشد که به سرعت به رضوان
(۳۱) بدیع نزدیک میشویم و این سالی است که
برای همیشه بوجه مشعشعی در تاریخ پرافتخار
امرتبت خواهد شد . البته بنده نه اجازه و نه
اطلاع دارم که از برنامه های بیت العدل اعظم

الهی برای سال ۱۳۱ بدیع مطلبی عرض کنم
 اما همینقدر میدانم که از طرف ساحت رفیع بیت العدل اعظم برای سال آینده نقشه های (عظیم) و (سنگینی) طرح شده است و این البته کاملاً بدیهی است چه همانطور که در آغاز نقشه منیعه دهساله فقط ۱۲ محفل ملی داشتیم و حال این تعداد از ده برابری هم تجاوز نموده است، طبعا وظایف و مسئولیتهای احباء در آینده به مراتب سنگین تر و خطیر تر خواهد شد.

ووقتی از آقای دکتر عهدیه در خصوص مشکلات مهاجرت به نقاط فرانسوی زبان افریقا به علت کمبود نسبی مهاجرین که فرانسه بدانند می پرسیم، خیلی صمیمانه میگوید:

این البته اشکالی است که مع التاء سوف وجود دارد اما باید خدمتان عرض کنم که فی الواقع موضوع زبان در امر مهاجرت یک امر ثانوی است و به هیچوجه نباید آنرا در زمره مسائل اصلی بشمار آورد زیرا اولاً انسان زبان را در محیط اصلی خیلی زود و راحت فرا میگیرد به عنوان مثال من و خانم تا وقتی که به اتیوپی رفتیم زبان ایتالیائی حتی بگوشمان هم نخورد بود ولی بیش از چند ماه نگذشت که براحتی آنرا فرا گرفتیم، ثانیاً در کشورهای افریقائی خیلی از مردم بومی به چند زبان آشنائی دارند و عملاً مشکل چندانی بوجود نمیآید. ثالثاً افرادی که تازه به مهاجرت میروند و به زبان متداول محل مسلط نیستند، در عرض چند ماه اولیه که بفرآگیری زبان مشغولند به طرق

مختلف مؤثر واقع شده و بنوبه خود متمرکز میگردند. مثلاً نفس حضور ایشان بین سایر احباء که موجب دلگرمی و تشویق احباء میشود و با شرکت در تشکیلات محل و یا تبرعاتی که تقدیم میدارند موجب میگردد که مهاجر تازه وارد حتی پیش از آنکه زبان بداند منشاء اثر گردد.

از آقای دکتر میخواهیم اگر مطلب ناگفته مانده برای خوانندگان آهنگ بدیع بگوید. با خوشروئی و لبخند شیرین میگوید:

من از ۱۹ - ۱۸ سال اقامت مهاجرتی در خارج از ایران تجربه ای کسب کرده ام که خیلی دلم میخواهد همه و بخصوص جوانان عزیز بدانند و آن اینست که اگر کسی در راه خدمت به مولای محبوبان قیام نموده و استقامت ورزید قطعاً در کلیه شئون زندگی اعم از مادی و معنوی موفق میگردد و من برای این موضوع مثالها و مصادیق بیشماری سراغ دارم که انشاء الله در فرصتهای آتی برایتان خواهم نوشت اما عجالاً بدانید که چون سرچشمه تمام توانائیهای انسانی، قوای روحانی است بنابراین با اتکا به قوای روحانی و تقویت آن، بدون هیچگونه شبهه ای امور مادی و ظاهری انسان هم تنسیق مییابد بشرط آنکه آن دو شرطی که عرض کردم وجود داشته باشد: اول قیام، دوم استقامت.

منه قریب

عندلییب

خار را گل ، جسم را جان میکند
ذره را خورشید تابان میکند
از برای ماه کنعان میکند
گاه جا بر اوج کیوان میکند
هر زمان صد خانه ویران میکند
در منای قرب قربان میکند
اقتدار عشقش آسان میکند
نوح را ایمن ز طوفان میکند
وزعصا ایجاد شعبان میکند
نغمه زن در کنج زندان میکند

عشق زندان را گلستان میکند
قطره زودریای عمان میشود
چاه و زندان را کلید ملک مصر
گاه سربسرخاک ایوان می نهند
هر دمی صد شهر برهم میزند
صد چو اسمعیل را در پای دوست
در جهان هر کار دشواری که هست
روح را بر دار دشمن میزند
قاتلی را می دهد پیغمبری
عندلییبی را بصد وجد و نشاط

شرح احوال حاجیه بی بی صفیری



طائف الحرمین مفتخرو بفیوضات رحمانیه فائز
و نایل بودند و بعد به یزد مراجعت و بمکتب
داری اشتغال ورزیدند که شوهرشان حاجی
محمد درویش برحمت حق پیوستند . مرحومه
حاجیه بی بی صفیری از شدت ذوق و شوقی
که به تحصیل علوم و کسب کمالات داشتند درایا
پیروی اشتغال به تحصیل ورزیده و بالاخره باخذ
درپلم کامل متوسطه مفتخر شدند و مدبریت
مدرسه تربیت و شیزگان را شخصا بعهده
داشتند تا آنکه تمام مدارس بهائیان ایران
از جمله این مدرسه بسته شد و ایشان بسمت
آموزگار وزارت فرهنگ مشغول و پس از چندین
سال خدمت بازنشسته شدند . مرحومه
حاجیه بی بی صفیری تا اواخر زندگانی تمام
اوقات بخدمات امری و تدریس جوانان بهائیی
اشتغال داشتند ، لوح مبارک حضرت ولسی
امرالله ارواحنا فداه که بافتخارشان نازل شده
دلیل بارزی برخلوص و روحانیت این خانم
محترمه میباشند .

امه الله سرکار حاجیه بی بی صفیری طائف
الحرمین که دره آبان ماه سنه ۱۳۵۱ در سن
۹۲ سالگی بملکوت ابهی صعود نمود ، از ذوات
محترمی است که مدت متجاوز از پنجاه سال
بخدمات فرهنگی اشتغال داشت .

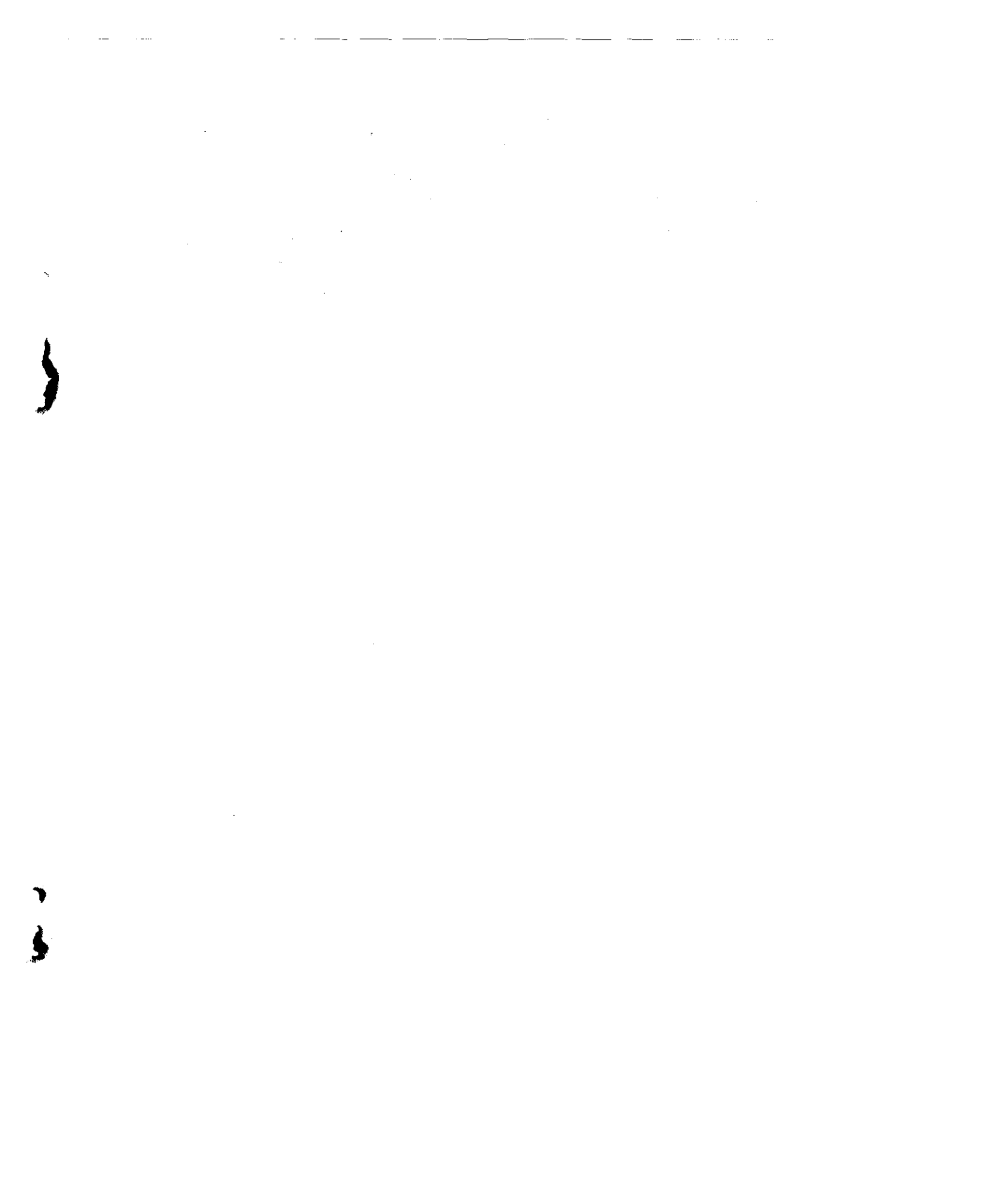
اولین دبستان و شیزگان را با اسم مدرسه
تربیت با اجازه وزارت فرهنگ در سنه ۱۳۲۶ شمسی
در یزد که همین مدرسه نسوان وجود نداشت
بدون کمک احدی تاسیس نمود . دختران یار
و اغیار در این دبستان باخذ تصدیق ششم
ابتدائی موفق میشدند و خیلی مورد تقدیر و
تمجید رؤسا و نفوس معارف پرور یزد بودند . بی
خانم حاجیه بی بی صفیری در اوائل جوانی
تصدیق بامر مبارک نمود و در ضوضاء معروف
یزد سال ۲۱ خود و شوهرش مورد ایذاء و اذیت
اعدا واقع شده و صدمات و زحمات بی شماری -
تسحمل نمودند و بالاخره مجبور به ترک یزد شدند
و قصد زیارت مکه و بعد اعتاب مقدسه عکا و حیفا
نمودند و بحضور مبارک حضرت عبدالهیا و حضرت
ورقه علیا رسیدند و مدت دو ماه مشرف و بلقب



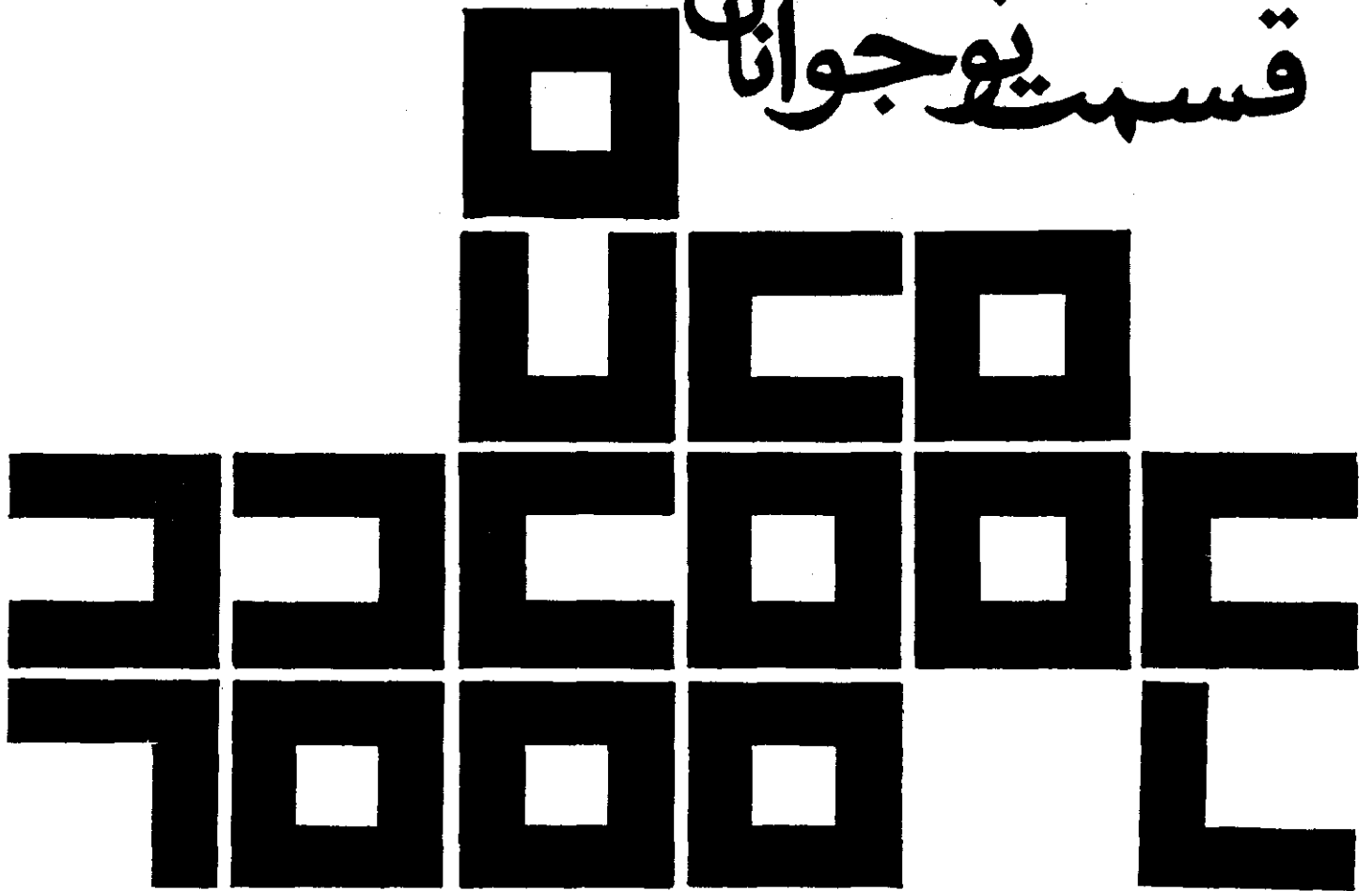
طهران انستیتو حاجیربی بی صغیر الخائف الحزین علیها السلام

۱۳۱۰
 عرفیه لغت بی آن کبر استان مقدس الهی نوروز ۱۶ مرداد
 بمحافظت شفقت و درباری حضرت ولی امر تبارک و تعالی در جاذبه خاور و آفتاب
 روحانیت و نبوت و استقامت آن در درگاه نور و طهارت و لطافت
 و کرامت و وجود مبارک فرین آنچند براج بعد مشنوبت و عیش
 شغلی مروض داشته بودید در محضر انور معلوم از حق میطلبند تا
 مسائل و اسباب کار افضل و عنایت پروردگار برای آنکه
 فراموش آید و بجزایات و اموری که موجب تربیت درگاه کبریا
 و رضای استگنان یعنی با است موفق و توفیق شریف
 خدات امیر آن انستیتو در درگاه تربیت یزد بود محسن و جواد
 مبارک بوده است در حال سردی و در درگاه کرامت و انوار
 کمال عطاوت حضرتان باشد جناب لایسید حاتم
 و جناب لای علی صلح بوی و امیر آنه خانم سلطان صلح بوی
 طراز انسان شفقت و کور شدند و طلب موفقت و است
 از درگاه احدیت در حق آن نفوس ثابته در این سینه ما بیند

حسب انام مبارک مرقوم کرده
 ۹ شهریور ۱۹۳۶
 ۹۳



قسبت نوجوانان



...آغاز گفتار پرستش پروردگار است
و این پس از شناسائی است . چشم
پاک باید تا بشناسد و زبان پاک باید
تا بستاید . امروز روهای اهل دانش
و بینش سوی اوست بلکه سویها
را جهله رو بر سوی او

• حضرت بهی الله •

... ای بنده یزدان! روز کردار آمد، وقت
گشتار نیست. پیک پروردگار آشکار،
هنگام انتظار نه. چشم جان بگشا
تاروی دوست بینی. گوش هوش فرا-
دار تا ز مژه سر و ش ایزدی بشنوی ...

• حضرت بهاء الله •

● يك داستان کوتاه:

بنقل از کتاب گوهری کتا : در صفحه ۳۵

● مشعلداران عظمت:

گزارشی از سرزمینهای دوردست در صفحات ۳۶ الی ۳۸

● يك هفته در مدرسه تابستانه:

رپرتاژی از دوره جوانان مدرسه تابستانه

طهران در صفحات ۳۹ الی ۴۷

● نغمات آسمانی:

در صفحات ۴۸ و ۴۹

● موفقیت:

مصاحبه ای است با یکی از جوانان موفق بهائی

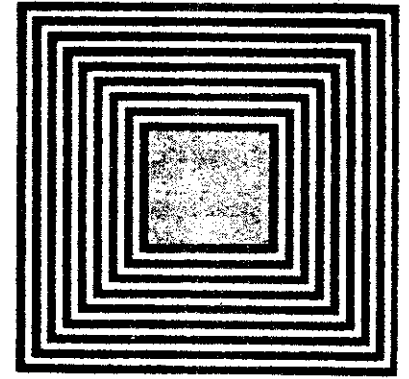
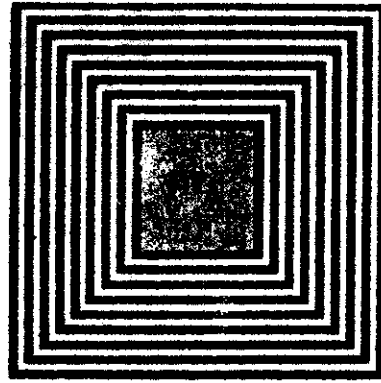
که در کنکور سراسری امسال دانشگاهها مقام

ممتازی را احراز کرده است . در صفحات ۵۰ و ۵۱

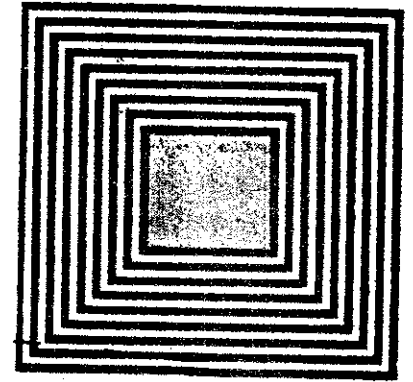
روزی در حضور حضرت عبدالبهمن^{ست} کالسکه ای کرایه ای از اسکندریه به رمله میفرستیم در کالسکه یکی از پاشاهای بسیار محترم و موقر نیز حضور داشت ، ایشان میهمان آنحضرت بودند و بدین ترتیب بسوی منزل مبارک در رمله عازم شدیم . چون بمقصد رسیدیم و از کالسکه پیاده شدیم ، حضرت عبدالبهمن از راننده پرسیدند که چقدر باید کرایه مرحمت کنند راننده خیلی خیلی زیاد تر از حد معمول درخواست کرد . حضرت مولی الوری درخواست او را رد فرمودند . راننده قوی هیگل از جا برخاست و بالحنی بسیار جسارت آمیز آغاز سخن کرده پائین آمد و کمر مبارک را سخت گرفت و بانهایت قوت هیگل مبارک را حرکت میداد و هرچه دلش میخواست میگفت . حضرت شوقی افندی که نهالی تروتازه بودند از این پیش آمد ناگوار مخصوصاً در برابر آن میهمان بزرگوار بی نهایت نگران و خاطر لطیفشان افسرده گردید و چون طفل کوچکی بمیش نبودند و قدرت حمایت در خود نمی دیدند بوحشت افتادند ولی حضرت عبدالبهمن ابداً تغییر حالت ندادند و در کمال آرامی و وقار در مقابل هجمات آن متجاسس ایستادگی فرمودند و بالعمره از اعطای درخواست وی امتناع ورزیدند . بالاخره راننده کمر مبارک را رها کرد و حضرت عبدالبهمن آنچه حقش بود بوی داده فرمودند : بعلمت این رفتارناهنجار خود را از انعامی که در نظر داشتم بتو بدهم محروم نمودی ، و بانهایت سکون و آرامی با میهمان خود وارد منزل شدند

نقل از : گوهر بکتا

یک داستان کوتاه



مشعلداران عظمت



نوشته: ا. ک. فرودی
ترجمه: زهره سراج

مهاجر و واسود وان عزیز
در ناپرویی اقامت دارند . مقدمات سفر را مهیا
کرده و به ناپرویی رفتیم . ایشان را در هتلی
ملاقات کردم ، حق شاهد است که با در آغوش
کشیدن آن عزیزان ، آنچنان قوای جدیدی
در جانم دمیده شد که رنج راه بکلی از جسمم
خارج شد . قرار بود در شانزدهم سپتامبر
۱۹۷۲ کنفرانسی در ناپرویی برگزار شود ، با
خوشحالی از این موقعیت استقبال کردم ، محل
اجتماع سالن زیبایی بود و بحضور دکتر مهاجر
و بسیاری از احباء مزین شده بود . قریب
به دویست نفر در این کنفرانس حضور داشتند
که اعضاء هیئت مشاورین قاره افریقا ، مبلغین
سیار و واسود وان از جمله آنها بودند . در
آغاز کنفرانس پنج مناجات بزبانهای مختلف
محل افریقائی تلاوت شد که هر یک کافی بود
انسان را بسرحد انقطاع و ایمان سوق دهد

خورشید پر حرارت و سوزان در آسمان
میتابید ، گرمای هوا بقدری شدید بود که
بدرستی قادر نبودم چشمهایم را باز کنم
غبار سحر دستهایم را پوشانده بود و مرا بی
اختیار بیلد خون پاک شهادتی می انداخت
که در راه تبلیغ و ترفیع امر حضرت محبوب بجان
باختند .

در زیر اشعه خورشید راه می پیمودم
و مصائب بی انتهای راکه در این سرزمین بر
جناب حاجی میرزا حیدر علی وارد آمده بود
بیاد می آوردم . پرتو خورشید طاقت از من
روده بود و فقط یاد آن عزیز بمن نیرو و تسکین
میداد تا براه خود ادامه دهم . غرق در افکار
بودم که یکی از دوستان بهائی از راه رسید
و با وسیله نقلیه خود مرا بمقصد رساند .
اطلاع یافتیم که ایادی امرالله جناب دکتر



مناجاتهای دیگری نیز بوسیله احبای فیلی بین
و مالزی و مناجات‌هایی نیز بزبانهای اندونزی
و فارسی تلاوت شد. تصور میکنم هرگز قادر
نخواهم بود روحانیت خاص آن جلسه و احساسات
خویش را تشریح کنم.

درابتدا خانم صبری، شروع به صحبت
نمودند و روایاتی را که در زمان حضرت ولی امر^{لله}
دیده بودند شرح دادند. ایشان گفتند:
هنگامیکه در آفریقا سرگرم مهاجرت بودم، شبی
در خواب دیدم که برای تقاضای کمک به امر
تبلیغ، بملاقات حضرت ولی امرالله رفتم ولی
بسبب مشاغل فراوان هیکل مبارک، موفق
بزیارتشان نگردیدم، در عرض حضرت روحیه
خانم را ملاقات کردم و ایشان بمن فرمودند
مگر نمیدانید که تمام پیامبران حق در ملکوت
منتظرند که شما را مدد کنند؟ خانم صبری
اضافه کردند، این روایاتی است که امروز تجسم
آن برای همه شما آسان است، میبایست
درهای آسمان را با ادعیه خود بگشائیم
سپس دکتر مهاجر، ایادی امرالله رشته
سخن را بدست گرفتند و بالحن گیرای خود
حاضرین را مخاطب قرار داده و گفتند، مبلغین
سپارک بدستور بیت العدل اعظم الهی باین
سرزمین آمده اند و اکنون در اینجا حاضرند
از شنیدن کلام الهی به لهجه‌های مختلف
آفریقائی فیلی و اندونزی غرق فرح و سرور
گردیدند، از ایشان تقاضا دارم مراجعت
نکنند، در این جا بمانند تا بتوانند در
کنفرانسهای بعدی به مناجاتهای ژاپنی و
چینی نیز گوش فرادهند. برنگردید چون
امکان دارد دیگر چنین فرصتی دست ندهد
و محروم بمانید. بعد اضافه کردند، باید
سرور باشید چون بیت العدل اعظم بمن

فرمودند مهاجرینی که برای خدمت به قاره آفریقا
آمده اند، فقط مددکار احبای آفریقا نیستند
آنان در این راه، جاذب برکات حق نیز میباشند
بدون شك مجاهدات این گروه، سرمشق نسلیها
آینده خواهد بود، احبای آفریقا آنچنان مشتاق
که اگر فقط خط مشی را بآنها نشان دهیم هرگز
از کوشش باز نخواهند ماند، حال وقت آنست
که ساکنان این سرزمین گروه گروه بامر مبارک
داخل شوند.

در این وقت یکی از احبای آلاسکا برخاسته
و گفت در آلاسکا دهکده‌ای است که همه اهالی
آن بهائی اند. دکتر مهاجر در حالیکه از این
خبر به شعف آمده بودند، اظهار داشتند
چه عالی، جمعیت این دهکده چقدر راست؟ و
او در جواب گفت: خوب... بهر صورت بیش
از هفت نفر در آن دهکده نبودند و من همه
آنها را تبلیغ کردم، دکتر مهاجر سپس بیان
داشتند، وقت آن رسیده که شما یک شهر را
بهائی کنید و بدانید که اگر واقعا "مصمباشید
موفق میشوید. شما باید تصمیم بگیرید که یک
مدرسه را بهائی کنید و فقط چند شاگرد اکتفا
نکنید، هدف شما باید این باشد، تمام دهکده
تمام شهر، اگر موفق شوید تمام اهالی یک دهکده
یا یک شهر را بهائی کنید، مناطق دیگر خود
با استقبال امر مبارک خواهند شتافت، تعالی
نوع انسان فقط از راه اتحاد قابل حصول است.

سپس خانم صبری بعنوان رئیس کنفرانس
اضافه کردند: ما از بیت العدل اعظم سپاسگزار
که هر چند وقت یکبار جناب دکتر مهاجر را برای
راهنمایی ما در زمینه برنامه‌های آینده تبلیغی
باینجا میفرستند. ایشان سپس مجاهدات و
خدمات واسود وان را ستودند و اضافه کردند
که کنیا بدون وجود واسود وان قادر نبود نقشه

خود را عملی سازد . بعد از وی خواستند که
 برای حضار صحبت کنند .
 در این هنگام کف زدنهای قریب بسه
 دو بیست نفر ، واسود وان را به پشت بلند گسو
 دعوت کرد ، و او بالحنی شیرین چنین آغاز
 نمود : حقیقت اینست که سخنان جناب دکتر
 مهاجر در من روحی تازه دمید ، فی الواقع این
 تعجیبها برای تشویق منست و من جز شرمساری
 چیزی ندارم . همانطور که دکتر مهاجر فرمودند
 آنها نیکه افریقا را در اهداف مهاجرتی کمسک
 کردند ، به معالک خود نیز حرکت رساندند . من
 شخصا عشق دوستان عزیز افریقا شیم راهر کجا
 که بروم در دل خواهم داشت و هرگز قادر به
 فراموش کردن نشان نیستم . سپس نوبت بسه
 مبلغین سیار رسید که هر یک گزارشی از فعالیتهای
 خود بدهند .

ابتدا یک مبلغ هفتاد ساله آغاز به سخن
 نمود و گفت که برای ملاقات گروههای مختلف
 روزانه سیزده الی چهارده ساعت راه پیمائی
 مینموده و این مطلبی بود که همه حضار را
 منقلب ساخت ، سپس یک استاد جوان فیلیپینی
 که از فعالترین و روحانیترین احبا حاضر بود
 سخنرانی نمود و رابند ابمعرفی پدر خود پرداخت
 و این مسأله همرا بخنده و داشت ، چون
 پدرش از او جوانتر بود ، در واقع پدر روحانی
 او یکی از دانشجویان کالجی بود که او در آن
 تدریس میکرد و آن پسر جوان امرالهی را به
 استاد خود ابلاغ کرده بود . همسر آن استاد
 نیز در همان کالج تدریس مینمود و او نیز همچون
 شوهر ، قلبش بنور ایمان روشن شده بود .
 محلی بود بینهایت روحانی که از همسار
 باغ محبت الله در هر گوشه آن چشم میخورد .
 حضار آن جلسه ، همان سپاه آسمانی بودند

که پیامبران خداوند دارند همانها که
 آب حیات در دست به احیا مردگان برخاسته
 آنها که شعله های عشق در قلبشان زیانسه
 میکشد . آنها که قدرشان دلهای تیره را به
 افنده نورانی مبدل میکند .
 ما هم میتوانیم باین مقامات فائز شویم
 فقط باید برخاست و با توکل به جمال مبارک
 پیش رفت .



تهیه و تنظیم از: سهراب روشن

يك هفته

در مدرسه

تابستانه



بطوریکه میدانید مدارس تابستانه برای اولین بار در آمریکا جهت تزئید معلومات احیا تا سیس و سیس با استقبال سایر جوامع بهائی در سراسر جهان مواجه شد و عمومیت یافت . حضرت ولی محبوب امراه در اهمیت این مدارس میفرماید :

" جهان بدون تردید امروز در معرض بحران عظیمی است و شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی ، هر روز صورت پیچیده تری بخود میگیرد . اگر یاران ما یلند که در طریق روشنی و هدایت افکار جهانیان رهبرو پیشرو باشند ، بایستی کار را با خود آموزی و توسعه معلومات امری خویش آغاز کنند و به ریشه گرفتارها و مسائلی که امروزه وسیله اشتغال ذهن مردم روزگار ما فراهم آورده است ، پی برند ."

"بدون شك مدارس تابستانه ، برای انجام این منظور بهترین و مناسبترین فرصت را فراهم مینمایند ."

(۱)

جنبه های مختلفه مدارس تابستانه :

سه کیفیت مهمی که در برنامه هئسای مدارس تابستانه مد نظر است ، روحانیت آموزش و تفریح میباشد و شرط اصلی ترکیب متنا این کیفیات است .

حضرت ولی امراه در توفیق مورخ ۱۵ اوت

۱۹۳۸ بجوانان بهائی لوهلن میفرماید :

" . . . در حقیقت شما در این مدرسه سه جنبه مهم روحانی ، آموزشی و تفریحی را که ارکان اساسی هر مدرسه تابستانه بهائی است

(۱) از توفیق مبارک خطاب به یکی از یاران که

در مجله اخبار امری آمریکا شماره ۶۳ ژوئن

۱۹۳۲ صفحه ۳ درج گردیده است .

ملحوظ داشته اید . این مؤسسه مهم امری فقط با ترکیب متناسبه اصل میتواند بتماسی اهدافی که برای آن تعیین شده است نائل آید و وظیفه ای را که از لحاظ توسعه معلومات تهییج ذوق و همت احیا و تعمیم اصول مؤلف در میان افراد هر یک از جوامع بهائی برعهده دارد ، بانجام رساند

مطالب مهم و خواندنی در خصوص مدارس تابستانه ، اهمیت مدیریت ، برنامه هفتاد و فعالیتهای جوانان در آثار مبارکه خصوصا در جزوه ای که اخیرا " بدستور بیت العدل اعظم الهی تهیه و نشر گردیده ، بسیار است و نیازی به تکرار آن نیست (۱) ، چه در اینجا مراد شرح مختصری است از دو مین دوره مدارس تابستانه ایران در سال ۱۳۰ بدیع که در حد یقه طهران منعقد گردید . تعداد شرکت کنندگان در این دوره بالغ بر ۱۴۰ نفر بودند که اکثریت بیست و جوانان و نوجوانان طهران و اقلیت باشهرستان بود . طبق قرار قبلی رأس ساعت مقرر ، شرکت کنندگان در محل تعیین شده حاضر گردیدند و با اتوبوسهایی که برای این منظور در نظر گرفته شده بود ، بمحل مدرسه عزیمت نمودند . بمحیی ورود ، شرکت کنندگان وسایل خود را بخواهگاهها مشخص حمل نمودند . در آنروز برنامه خاصی نبود . آسمان بتاریکی میگرایید ، هوای شفاف نسیم ملایم و رایحه گلهای حدیقه بر روحانیت جمع جوانان پرشور میافزود . برنامه روزانه مدرسه اجمالا بدینگونه تعیین شده بود . ساعت ۶ بامداد بیداری ، ۶½ الی ۷½ مشرق الاذکار

۷½ الی ۸½ صرف صبحانه و وقت آزاد ، ۸½ الی ۱۰½ کلاس ، ۱۰½ الی ۱۱ وقت آزاد ، ۱۱ الی ۱ بعد از ظهر کلاس صرف ناهار و استراحت و وقت آزاد ، ۴ الی ۶ کلاس ، ۷ صرف شام و از ساعت ۸ الی ۱۰ بعد از ظهر برنامه های هنری و تفریحی و سپس استراحت .

● ۱ - برنامه مشرق الاذکار : اسلامی مجربان برنامه مشرق الاذکار که اختصاص به تلاوت مناجاتهای مبارک حضرت نقطه اولی حضرت بهاء الله ، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله ، قسمتهائی از کلمات مکتوبه ، هفت وادی و یا دریای دانش دارد ، قبلا توسط کمیسیون مشرق الاذکار تهیه و بر روی تابلو سیاه درج شده است . این دوستان هر یک بالحان طکوتی ، مناجاتها را بزبان های فارسی عربی ، انگلیسی ، آلمانی و ترکی به مصداق فرموده اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو متشوع شود همه محبوب جان و مقصود روان تلاوت و سایر برنامه ها را اجرا مینمایند ، سپس خاطره تاریخی شیخ طهرسی زنده میگرد و کلمه حاضرین که تا حال توجه تام به مناجاتها و آثار مبارک داشته اند ، همصدا نغمه روحبخش " سبح قدوس ربنا ورب العالمانکه والروح " را باوج میسازند و این برنامه هر روز با تغییراتی اجرا میگردد ، چه این مهمترین قسمت روحانی هر دوره مدرسه تابستانه است که طی آن از درگاه الهی طلب تائید و روحا بیشتر میشود .

(۱) رجوع شود به جزوه مدارس تابستانه بهائی ترجمه دستخط . ۱ آوریل ۱۹۷۲ بیت العدل اعظم الهی .

● ۲ - برنامه کلاسها : برنامه‌های گوناگون از طرف لجنه ملی مدارس تاهستانه تنظیم شده است شامل مباحث تاریخی در عهد اولی ، ایهی و میثاق ، عصر رسولی و عصر تکوین و مباحثی پیرامون دین و تائید آن در مدنیات انسانی ، روشهای تبلیغی ، معرفی کتاب مستطاب اقدس موقع کنونی امر در جهان و ناموس اعظم میباشید که بوسیله اساتید مدعو تدریس میگردد و در خاتمه سؤال و جواب و بحث پیش بینی شده است . بعنوان نمونه قسمتی از برنامه کلاس روشهای تبلیغی ذکر میگردد .

استاد باشو طبعی و سروری زائد الوصف در قائق نهفته در آثار مبارک را در خصوص روش تبلیغ بصورت دستورات عملیاتی ذکر میکنند :
 " بدترین نوع تبلیغ ، بحث وجدل با طرف است بهیچکس اعتراض نمائید ، مبارک گفته شود دستو فلان مسلك قابل اجرانیست ، عقیده طرف مقابل را هرچقدر هم که کهنه باشد ، محترم داریند ملاحظه در لوح مبارک حضرت عبدالبها نمائید که میفرمایند :

بعد حاضرین در جلسه که بالغ بر ۱۴ نفر میباشند ، به ۱۴ گروه ۱۰ نفری تقسیم میگرددند و هر گروه عهده دار مطالعه یکی از الواح فرامین تبلیغی حضرت عبدالبها که در مکاتیب مبارکه جلد سوم مندرج است ، میشوند و روز بعد از هر گروه نماینده‌ای انتخاب شده و خلاصه مطالعات گروه مربوطه را جهت اطلاع عموم گزارش میدهند .
 ذیلاً بعنوان نمونه قسمتی از گزارش یکی از گروهها را که موفق بزیارت لوح شماره ۷ و تجزیه و تحلیل آن شده اند ، درج میکنیم .
 در این لوح که بافتخارا حبا و اما الرحمن

(۱) مکاتیب جلد سوم صفحه ۸۰ .



مخالف و مجامع ایالات متحده و کانادا، در پانزدهم آوریل سنه ۱۹۱۶ از مرکز میثاق صادر گشته است، حضرت عبدالبهاء ضمن تشویق و تهنیت احبای امریکا و بشارت به افتخارات آتی آنان که ناشی از مجاهداتشان در زمینه توسعه دامنه امر در اقطار جهان است، در خصوص اهمیت تبلیغ و نقشی که جوانان بعهد دارند میفرمایند: "ایکاش از برای من میسر میشد که پای پیاده ولو کمال فقر بآن صفحات مسافرت مینمودم و نعره زنان در شهرها و دهات و کوه و بیابان و دریا، یا بهاء الاهی میگفتم و ترویج تعالیم الهی مینمودم، ولی حال از برای من میسر نه، لهذا در حسرتی عظیم هستم، بلکه انشاء الله شماها موفق گردید"

از جمله شرایطی که برای تبلیغ بیگان میفرمایند، موارد زیر است:

- ۱- دانستن زبان محلی که مهاجر بآن سفر مینماید.
- ۲- انقطاع از ماسوی الله.
- ۳- تنزیه.
- ۴- تقدیس.
- ۵- دارا بودن قلبی مالا مال از محبت انسانی.

"جمعی زبان دان، منقطع، منزّه، مقدر، ملو از محبت الله، توجه بسه دسته جزائر . . . نمایند."

- ۶- داشتن قلبی ملو از محبت الهی.
- ۷- داشتن لسانی ناظر بذکر الله.
- ۸- توجه تام بملکوت الله.

" و بقلبی طافح به محبت الله و لسانی ناظر بذکر الله و دیده‌ئی متوجه بملکوت الله تا سرا بظهور رب الجنود بشارت دهند"

- داشتن همت بلند.

"دائره همت باید وسیع گردد، هر چه وسیعتر شود، موفقیت بیشتر گردد."

۱- تعالی آمال و آرزوها.

"باید آرزوی حیات ابدیه و علویت عالم انسانی و ترقیات ربانی و فیوضات کلیه آسمانی و نفعات روح القدس و اعلاء کلمه الله و هدایت من علی الارض و ترویج صلح عمومی و اعلان وحدت عالم انسانی نمود، کار این است و الا باید بسایر وحوش و طیور باین حیات جسمانی که نهایت آمال حیوانات است، پرداخت و مانند بهائم در روی زمین محسور شد."

۱۱- درک معنی حیات.

"پس واضح است که انسان بجهت زندگانی این حیات دنیا خلق نشده است بلکه انسان بجهت فضائل نامتناهی و علویت عالم انسانی و تقرب درگاه الهی و جلوس بر سریر سلطنت ابدیه خلق شده است."

۱۲- اطمینان به کشف استعداد.

"باری این حرب جانسوز نه چنان آتش بقلوب زده که وصف داشته باشد و در جمیع اقالیم عالم آرزوی صلح عمومی، مضر ضائرهاست، نفسی نمانده که آرزوی صلح و سلام ننماید. استعداد عجیبی حاصل، و این از حکمت بالغه الهی تا استعداد حاصل شود و علم وحدت عالم انسانی و اساس صلح عمومی و تعالیم الهی در شرق و غرب ترویج یابد . . . درخاته این لوح مناجاتی بلسان عربی زیارت میشود که طی آن مبلغ از درگاه الهی طلب احراز شرایط زهرا مینماید:

۱۳- انجذاب بملکوت الله و اشتغال

بنا بر محبت الله.

۱۴ - توکسل .

۱۵ - ترك راحتى و آسائش زودگذر نيمو.

۱۶ - ترك موقف خود بمنظور نشر تعاليم

الهي .

۱۷ - خضوع و خشوع به عتبه عليا و جبروت

عظمى .

۱۸ - دعا و مناجات بدرگاه الهي .

"الهي الهي تراني والها منجذبا" الي ملكوتك الابهى و مشتعلا بنا رحمبتك بين الوري و مناديا بملكوتك في هذه الديار الشاسعة الارجا منقطعا فاسواك ، متوكلا طمسك تاركا الراحة والرخا بعيدا عن الاوطان غربيا طريحا علي التراب خاضعا الي عتبتك العليا ، خاشعا الي جبروتك العظمى مناجيا فسي جنح الليل و بطون الاسحار متضرعا متبهلا في الغدو والاصال .

حائزين اين شرايط چه ثمرى چينند ؟

"... يقين بدانيد كه در هر محفلى

داخل شويد ، در اوج آن محفل روح القدس

موج ميزند و تا ثيدات آسمانى جمال مبارك احا

ميكنند ، اين صرف از تا ثيدات رب الجنود و

نفثات روح القدس است ، حال موفقيت شما

هنوز معلوم نگشته ، عنقریب خواهيدديد كه هر

يك مانند ستاره هاى درى درخشنده در آن

افق نورهدايت بخشيديد و سبب حيات ابد په

اهل امريك شديد ."

استاد در خاتمه آلبوم بديعى را كه سليقه

خاصى در آن بكاررفته است بحاضرين نشان

ميدهند و آن آلبوم تهليغى است . صفحه اول

باتصويرى از روضه مباركه ، شمايل مبارك حضرت

عبدالبهاء ، مقام اعلى و دارالآثار تزئين يافته

است . بديهى است در خصوص هريك بزبانى

ساده ، متحرى حقيقت را بايد آگاه نمود . در



صفحات بعد تصاویر مشارق الانکار بهائیی در قارات مختلفه عالم، اماکن تاریخی و زوایای از کنفرانس‌های بین القارات نظیر اجلب مینماید ملاحظه فرمائید که برای يك طالب حقیقت، توضیحات توأم با تصاویر و محبت بهائی اثر بر مراتب بیشتری نسبت به نطق و خطابه صرف خواهد داشت، يك شخص منصف وقتی بصفحه آخر آلبوم میرسد محلی برای انکار و استیحااش نمی یابد و این حقیقتی است که استاد عملاً تجربه نموده اند. در اینجا به قسمت ضمیمه آلبوم میرسیم که منتخباتی از خطابات حضرت عبدالهیا، بچشم میخورد. در این مرحله مبتدی شائق فرصت مطالعه و غیر در مفاهیم اجتماعی روحانی و اخلاقی امر را میابد.

● ۳ - برنامه تفریحات و ورزش :

در این دوره برنامه مشخصی جهت این منظور تنظیم نگردیده بود و جوانان سعی میکردند از امکانات ورزشی، هنری، تفریحی و خصوصاً فضای روحانی و محیط طکوتی مدرسه، استفاده کنند.

● گفت و گوئی با چند تن از شرکت کنندگان مدرسه :

در آخرین روز با چند تن از شرکت کنندگان که غالباً نوجوان بودند، مصاحبه‌ای صورت گرفت. که زیلاً از نظر آنان خواهد گذشت.
خانم هاله لقائی از طهران : شرکت در این مدرسه تابستانه برای من تجربه بزرگی بود چه علاوه بر کسب معارف امری و معاشرت با دوستان بهائی، برای اولین بار بمن فرصت جدا شدن از محیط خانواده را داد.

الهیه امید از طهران : فکر میکنم مدارس تابستانه ما راه تکاملی خود را میبماید و از خیلی جهات برای من مفید بود، یکی اینکه مرا با مهاجرت که قبلاً توجه زیادی بآن نداشتیم، بسیار علاقمند ساخت، همچنین بمطالعه کتب و آثار بهائی تشویق شد. هر بایستی از آن کنم که از حضور استادان استفاده زیادی بردم.

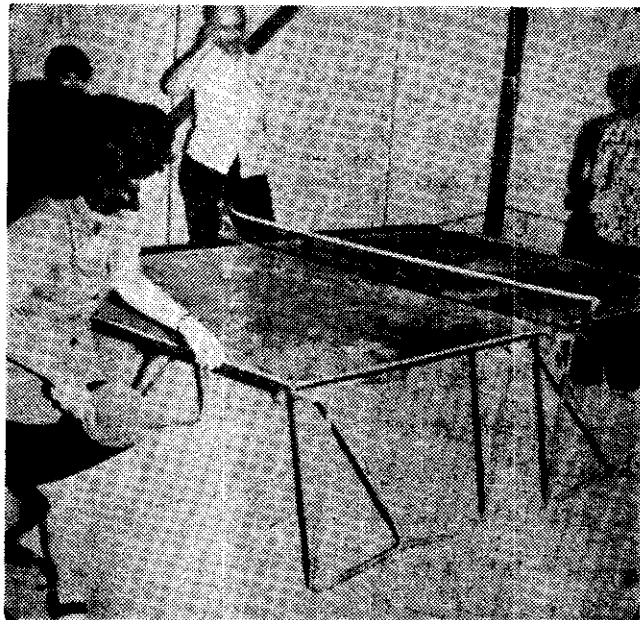
محبوبه محبوبی از اصفهان : از کلاسها و محیط آن که امکان کسب معارف امری و آشنائی بانوجوانان و جوانان عزیز بهائی نقاط مختلف ایران را میداد، استفاده شایان بردم.

محبوبه محبوبی از اصفهان : از محیط بهائی اینجا لذت بردم، از کلاسها نیز استفاده زیاد نمودم ولی فکر میکنم بهتر باشد در ساعات آزاد گروه‌های مختلفی در زمینه‌های مختلف هنری و فکری تشکیل و جوانان متناسب ذوق و علاقه خود هر يك در گروهی فعالیت نمایند.

افسانه مشکی از طهران : من از کلاسها خصوصاً کلاسهای عصر تکوین و معرفی کتب مستطاب اقدس استفاده زیاد نمودم. در خصوص برنامه های تفریحی و آزاد بایستی بگویم برنامه ای که کلبه شرکت کنندگان را جلبیب و سرگرم کند و از هنرمندان متعددی که در جمع وجود داشت حداکثر استفاده را ببرد. اینست که ویرا کندی فعالیتها مشهود بود. با این حال من با گروهی از دوستانم ایام خوشی را گذراندم.

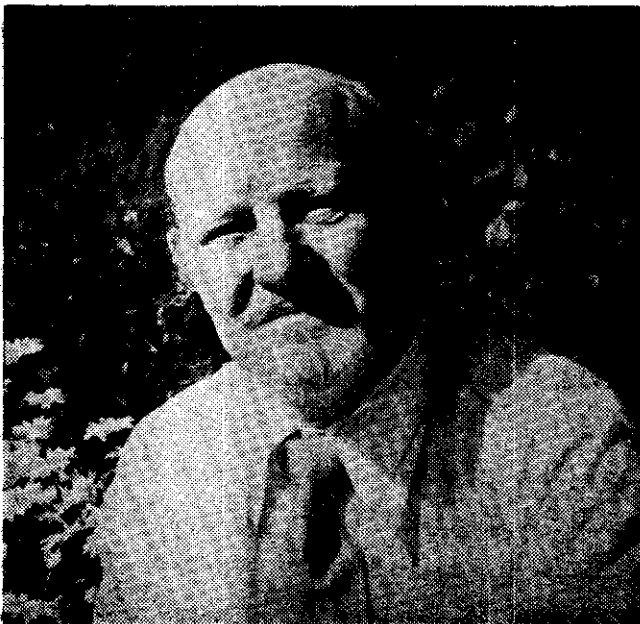
فریدون خلوصی از طهران : از کلاسها خصوصاً مباحث عقلی و استدلالی استفاده شایان بردم در مورد برنامه های تفریحی بنظر میسرود بهتر باشد کلوب های مختلفی

از جمله کلوپ نقاشی ، موسیقی ، تئاتر ، شطرنج و تیمهای ورزشی تحت نظارت کمیسیون های مربوطه تشکیل و نظارت شود تا فعالیت های جوانان بهدر نرود و از نتایج مطالعات هر گروه سایر گروهها استفاده نمایند . مدرسه از نظر محیط اجتماعی خوب بود .



امرالله معصومیان از بابل سر : از کلاسها خصوصا " کلاس عصر تکوین ، موقعیت کنونی امر و دیانت و مدنیت استفاده زیاد نمود . بنظر این جانب بهتر است زمان کلاسها کوتاهتر و در عوض فرصت مطالعه شخصی جوانان طبق برنامهها تنظیم شده بیشتر باشد . با تشکیل گروه های هنری در ساعات آزاد موافقم .

نسرین فروغی از آبادان : من برای اولین بار در مدرسه تاهستانه شرکت مینمایم ، این مدرسه فرصت بسیار مناسبی جهت آشنائی با دوستان بهائی سایر شهرستانها را فراهم فرام نمود ، از کلاسها استفاده کردم همچنین مینمایم برنامه تفریحی و هنری تحت نظارت و ارشاد یک کمیسیون هنر قرار گیرد .



مرجان هادی پور از شیراز : من نیز برای اولین بار در این مدرسه شرکت مینمایم بدیهی است در این چند روز تجربیات زیادی در یقینتی در زمینه های مختلف امری و اجتماعی کسب نمودم و خاطره آنها فراموش نخواهم کرد .
نغمه ایمانی از ساری : از کلاسهای که در آنها شرکت نمودم ، خصوصا " کلاس روشها تبلیغ استفاده زیاد کردم و روح جدیدی در کالبدم دمیده شد . نکتهای که از گفتنش ناگزیرا این است که بیشتر با دوستان همشهریم بودم چه برنامه های همگانی که باعث آشنائی بیشتر جوانان باهم شود ، کمتر اجرا میشد .
ژاله والا پور از ساری : من از کلاسها

بهره زیاد بردم ولی فکر میکنم در صورتیکه از روشهای آموزشی، سمعی و بصری بیشتر استفاده شود، نتیجه بیشتری خواهد داشت پیشنهاد دیگری که دارم پخش آهنگ ها و سرودهای بهائی در اوقات تفریح و فواصل بین کلاسها است.

امرالله توانگراز طهران : من بطور کلی از این دوره مدرسه استفاده زیاد بردم ولی مسألهای که جلب توجهم را نمود اختلاف سطح (بیشتر از نظر سنتی) شرکت کنندگان بود که در کیفیت مطالب درسی تا شیر مینمود، پیشنهاد میشود حتی المقدور در هر دوره گروههاییکه از نظر آموزشی اختلاف سطح زیاد ندارند شرکت نمایند و در این امر بررسی بیشتری شود در خصوص برنامه های هنری پیشنهاد مینمایم لجنه هنر برنامه های خصوصا " برای ارائه در وقت آزاد شبها قبلا " تهیه و اجرا نمایند ضمنا " در خصوص برنامه کلاسها فکر میکنم بهتر است کلاسها یکی در آن خود جوانان بیشتر فعالیت مینمایند و با تشکیل گروههای مطالعه بتحقیق می پردازند ، تشویق شود .

در این جا بد نیست که با میهمان و استاد عزیز امریکائی آقای ادوار شلسینگر که ظاهرا " مسن ولی " در شور و حال و سرور بسیار جوانان همگام بود ، آشنا شویم و اندکی پای صحبت او نیز بنشینیم . از ایشان می پرسیم چطور شد که بهائی شدید و چه عاملی شما را باینجا کشانید ؟

من از سنین نوجوانی علاقه زاید الوصفی به فلسفه های الهی و مادی نشان میدادم ولی هیچگاه معماهای عدیده فلسفیم را حل شده نمی یافتم . روزی در بیست و سه

سالگی با یکنفر بشدت مشغول بحثی فلسفی بودم و بحث ما بیشتر بجدال مینمود ، جوانی که شاهد این قضیه بود پس از اتمام صحبت ما با متانت و وقار خاص کتابی بمن داد که راجع به حضرت بهاء الله بود ، مطالعه این کتاب تا شیر عمیق در تار و پود وجود من نمود بطوریکه در صد تحقیق و افزایش معلومات خود برآمدم ، تا اینکه در بیست و چهار سالگی با مر مبارک اقبال نمودم .

چه امری برای یک نوجوان بهائی حائز اهمیت است ؟

بنظر این جانب مهمترین امر برای یک نوجوان بهائی در مرحله اول شناسائی حضرت بهاء الله است چه که نوجوانی مرحله ای بسیار حساس و مهم در زندگی انسان است ، در این مرحله است که مسیر زندگی را انتخاب مینمایم رشته مورد نظر خود مان را برمیگزینیم و دنبال میکنیم ، شغل آتی خود را انتخاب مینماییم ، لذا با شناسائی جمال قدم مسیر صحیح زندگی را یافته و فعالیتهای خود را بر اساس آن تنظیم مینماییم ، من با افراد بالغ زیادی برخورد کرده ام که پیام حضرت بهاء الله را بعد از مرحله نوجوانی و او اخرجوانی استماع نموده و بجا نپذیرفته اند ، همین افراد از عان نموده اند که یکا ش این پیام ملکوتی را در عنفوان نوجوانی می شنیدیم و برنامه زندگی خود را بر اساس آن تنظیم و پی ریزی مینمودیم .

دوستان نوجوان من ، قدرت جمال مبارک اعجاب انگیز است ، فکر کنید من قبل از آنکه بهائی شوم یک یهودی بودم یعنی به هیچیک از مظاهر مقدسه دیگر یعنی حضرت مسیح حضرت محمد ، حضرت یسوا ، کریشنا و غیره

ایمان نداشتیم ، اما بحضرت اقبال بامر مبارک کلیه آنها را شناختم و به حقانیتشان ایمان آوردم ، اینست قدرت بها^۱ الله که هزاران سال بی اعتقادی را در لحظه ای ایمان مبدل بسه اعتقاد و احترام نسبت بمظاهر مقدسه مینماید . در بیست و چهار سالگی اقبال نمودم وسی وسه سال است که مشغول مطالعه امر اعظم بهائوسی هستم ، با اینحال بایستی اعتنا بر آن کنم هنوز مطالعاتم تمام نشده است .

ادوارد در بین صحبت های تر لغات و کلمات را بزبان فارسی بآلهجه ای بس شیوین بیان میکند و از اطرافیان تر لغاتی را که نمیداند پرسش می کند و از او میگوید چه معتقد است یا دیگری زبانها فارسی و عربی برای احبای غیر ایرانی و یادگیری زبان انگلیسی برای احبای ایران بسیار ضروری است ، زیاده روی این صورت احبای غیر ایرانی از گنجیه آثار مبارکه که بزبان وحی و ایرانیان از آثار انگلیسی حضرت ولی محبوب امرالله که ، بالبرای آثار هیکل مبارک است ، محروم میشوند . ادوارد چنین اداه میدهد : من پس از اقبال بمن نظایر آثار مبارک ، سفرهای بیشمار به اطراف و اکناف امریکا جهت تبلیغ و تشویق احبای نمودم ، در این سفرها با بازماندگان احبائی که بحضور حضرت عبدالبها^۲ ، در سال ۱۹۱۲ مشرف شده اند ، ملاقات نموده ام و گفتنیهای بسیار روحبخشی از بیانات آنحضرت و جواب سؤالهایی که از حضور مبارک میشنیده است برایم تعریف نموده اند ، در نظر دارم که مجموعه ای از این خاطرات تهیه نمایم چنانچه مطمئنم در جایی درج شده است .

عقیده ایشان راجع ب مدرسه^۳ تابستانه خواسته میشود . میگویند : متاسفم که به علت ضعف زبان فارسی از کلاسهای درس نتوانستیم استفاده کنیم ، لذا نظری راجع بآن ندارم فقط

متذکر میشوم آنچه در برنامه های آموزشی این کلاسها در درجه اول اهمیت است آموزش حقایق معنوی ، زندگی و حیات بهائی و نظم بدنی است . جوانان بایستی یاد بگیرند که چطور از تعالیم مبارک و دستور العمل حیات بهائوسی در زندگی روزمره استفاده نمایند و آنرا بسایرین یاد بدهند . من تاکنون از مدارس تابستانه زیادی دیدن کرده ام که مهمترین آن مدرسه^۴ تابستانه ، گرین ایگر در امریکا بوده است

در مقایسه این مدرسه با آنها بایستی بگویم احبای ایران از امکانات خوبی برخوردارند خوابگاه ها ، سلف سرویس ، فضای آزاد و . . . در سطح خوبی قرار دارند . در گرین ایگر برنامه های متعددی در زمینه های اجتماعی و هنری جهت ساعات آزاد در نظر گرفته شده و جوانان در گروه های مختلفه فعالیت مینمایند . سوال میشود ممکنست برنامه تان را بگوئید

میگوئید : من در حدود شش ماه قبل از خدمت دولت بازنشسته شدم قبلا در صنایع الکترونیک ، فعالیت داشتم و تصمیم گرفته ام خود را را اختیار اهداف بیت العدل اعظم الهی قرار دهم . فعلا بعدت دو ماه در ایران خواهم بود ، سپس بنقاطی که تعیین خواهد شد ، عزیمت خواهم نمود . آقای ادوارد شلسینگر کلاس کوتاه مدتی بزبان انگلیسی دائر نمودند و جوانان را بفرآگیری این زبان خصوصا^۵ اصطلاحات و مفاهیم امری تشویق نمودند . در برنامه بحث و مذاکره^۶ جمعی اساتید مدرسه شرکت نموده مطالبی راجع به مبادی روحانی ، نظم اداری و غیره در جواب سوالات نوجوانان حاضر در کلاس ایراد داشتند . وجود ایشان در مدرسه بس رونق برنامه ها افزود و دوستانیکه پای صحبت شیرین ایشان نشسته اند از تجربیات ذیقیمتشان استفاده شایان بردند .

نغمات آسپه

۳ مرتبه

" شخصی پیامی آورد "

عالمیان را
پیامی از عشق
پیامی از زندگی
به همه زندگان
به قلبم سرور

۳ مرتبه

" شخصی پیامی آورد "

عالمیان را
فکر او در سرها
جای او در دلها
درش محبت

اوست بهیچا الله

..... اوست بهیچا الله

انی

Pete Lielausis

Once was a Man Who told a sto - ry,

Once was a Man Who told a sto - ry, Once was a Man Who

told a sto - ry to all man - kind.

1. He told a sto - ry of love,
2. He lives in the minds of men,

Told a sto - ry of life, told the sto - ry to
Lives in hearts of all, lives to teach the

all who lived, told it to my heart.
world of love, He's Ba - há - 'u' - lláh.

Once Was a Man
Who Told a Story

ترجمہ: سہراب روشن

شنیدیم که یکی از درخشانترین چهره‌ها
کنکور سراسری امسال دانشگاه‌ها، و یکی از پنج
داوطلب ممتاز و برگزیده کنکور از میان بیش از نود
هزار داوطلب، يك جوان بهائی بوده است:
مجید ربانی، که ضمناً در میان کلیه داوطلبان
ورود به دانشگاه صنعتی آریامهر نیز رتبه اول
را احراز کرده است.

خواستیم با این جوان، بیشتر آشنا شده
و او را به خوانندگان عزیز خود معرفی کنیم.
وقتی دانستیم برای گفت و شنیدی به جلسه
تحریریه نوجوانان دعوت شده است، با روی
خوش، دعوتمان را پذیرفت و سر ساعت معهود
در محل مورد نظر حاضر شد. همان‌طور که
انتظار میرفت، نمونه يك جوان مؤمن و مهذب
بهائی بود، با روی بشاش و حالتی که از ادب
و مهربانی اش حکایت میکرد، در جواب سؤال
ما که از موفقیت‌هایش پرسیدیم، بودیم، گفت:

من در بین داوطلبان ورود به دانشگاه
آریامهر رتبه اول، و میان شرکت‌کنندگان رشته
ریاضی کنکور سراسری رتبه دوم را احراز کرده‌ام
و قصد دارم در رشته برق و الکترونیک دانشگاه
تحصیل کنم.

مبهر هستیم: قبل از اینک
نتایج کنکور اعلام شود، تا چه حد به قبولی خود
امید داشتی؟ با خنده میگوید:

ممکن است تعجب کنید ولی اصلاً امید
نداشتم که در کنکور قبول شوم چون تعداد
داوطلب بقدری زیاد بود که هرگونه امیدی را از
آدم سلب میکرد. میگوئیم: تو که در يك
خانواده بهائی پرورش یافته و تربیت شده‌ای،
قطعا "تا" تیر محیط خانواده را در موفقیت
کنونی ات، بخوبی درک میکنی. قیافه جدی
بخود میگیرد و میگوید:

موفقیت

واقعا همین طور است ، من همیشه مرهون خانواده ام ، و راهنمائیهای پدرم ، و تعلیمات استادان درس اخلاقم ، بخصوص معلم کلاس دوازدهم درس اخلاقمان هستم ، بحدی که نمی توانم میزانی برای این تاثرات در روحیه و زندگی خودم برشمارم . محیط امری آرام و دلپذیری که من پیرامون خود داشتم ، بیشترین سهم را در ایجاد موفقیت امروز من دارا میباشد میدانیم که مجید در طول ۱۲ سال تحصیلش در ۹ کلاس شاگرد اول بوده است و خودش هم اضافه می کند که :

واقعا اگر تشویقها و محبتهای پدر و مادر نبود ، هیچوقت تمایل به آموختن هر چه بیشتر و بهتر ، که مالا به تعالی معنوی منجر میشود در من بوجود نمی آمد . . .

خودش میگوید : تنها هدف من مفید بودن برای جا معصه است ؛ سود منسبت برای هموطنان و موثر برای دیگران . و برای رسیدن باین هدف چه طریقی بر می گزینی ؟

در مرحله اول ادامه تحصیلات آکادمیک و هموازات آن تقویت و افزایش معلومات امری بود مرحله دوم تعلیم و تربیت نو جوانان . و چقدر در جالبست که وقتی از مجید که قصد تکمیل معلومات و آموزش نو جوانان را دارد ، در مورد بزرگترین آرزوی زندگی اش سوال میکنید ، با شور و شوق عجیبی میگوید :

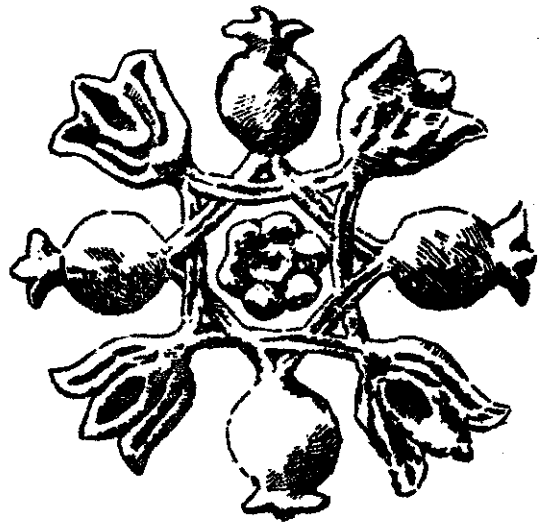
همیشه آرزو داشتم که بیک جای در افتاد این دنیا بیروم و بسه ام سر خدمت کنم .

از فعالیتهای امری او سوال میکنیم میگوید : برنامه های که پیش بینی کرده ام مطالعه کتب امری و آشنائی بیشتر با معارف امری

بمنظور درك بیشتر اهمیت و عظمت آن است و در این مهم از پدر خود که کتابخانه بزرگی در اختیارم نهاده و خود مطالعات زیادی در این زمینه نموده است راهنمائی خواهم خواست . آنچه از نحوه مطالعه و کار او برمی آید میتوان در این جمله خلاصه نمود که :

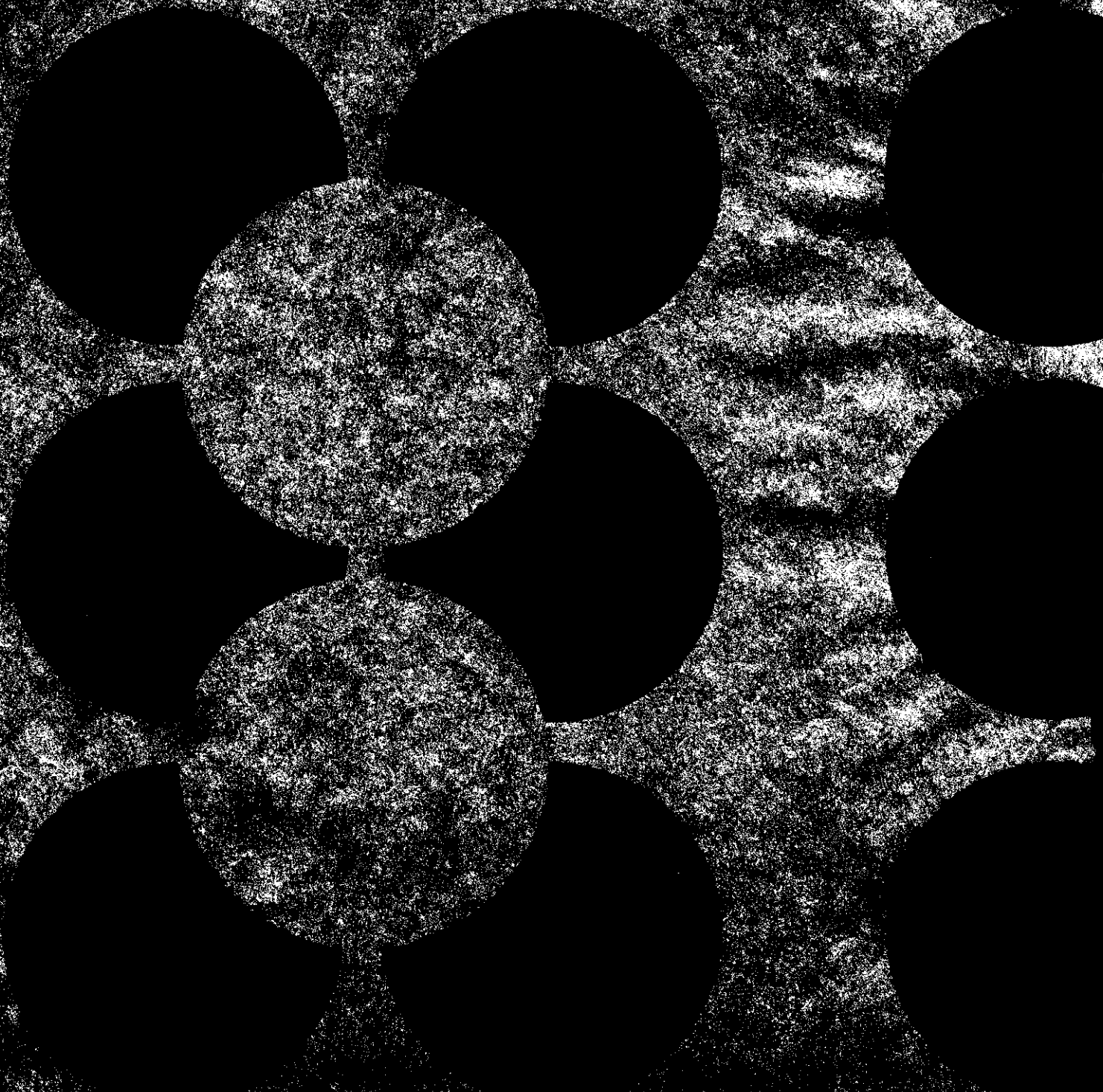
خوب بودن در زمینه های مختلف بهتر از ظالی بودن در يك زمینه است چه او همواره در دوران تحصیل هموازات مطالعه درسی بسیار فعالیتهای سازنده نیز همت ورزیده است . میگوید : یاد ندارم در دوران تحصیل دیرتر از حد معمول خوابیده و بازودتر از وقت عادی بمنظور آمادگی جهت امتحانات بیدار شده باشم ، چه همواره سعیم براین بوده که از هر فرصت کوتاهی استفاده شایان برم و باین وسیله بازده کارم نسبتا خوب بوده است .

بهمین جا صحبت ما پایان می پذیرد هر چند گفتنیها بسیار است و او با همان حالت متبسم از جمع ما خارج میشود .



Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header, which is mostly illegible due to the high contrast and graininess of the scan.

Handwritten text below the first line, possibly a subtitle or a line of a list, also mostly illegible.



« اجبا قطعياً نباید هیچ عربی داخل شوند و در امور سیاسته داخله نمایند »
« حضرت عبدالبهاء »

آهنگ بدیع

سال

۲۸

شماره ۹-۱۰

۱۹ شهر القدره الی روم شهر السلطان ۳۰ بیع

آذروردی ۱۳۵۲

فصوص جامعہ بهائی است

فهرست

صفحه

- ۱- اوج مبارک حضرت بهاء الله ۲
- ۲- عالم انسانی محتاج استفاضه از نقشات
روح القدس است - دکتر علیمراد راورد^۷
- ۳- عرفان و عمل - کمال الدین بخت آور ۷
- ۴- محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر
دیانت بهائی ۱۳
- ۵- رجل رشید:
مختصری از شرح حیات امری جناب
میرزا آقاخان قائم مقامی - حزنوش آباری ۱۸
- ۶- اخبار مصطور ۴۰
- ۷- از بیانات حضرت عبید البهاء ۴۲
- ۸- منبع نور و روشنائی (شعر) دکتر توکل عتقا^۷ ۴۳
- ۹- نگین سبز اقیانوس بند - پیروز فضل ۴۴
- ۱۰- نوجوانان ۴۹

بنام آفریننده توانا

سپاس ستایش خداوندی را سراوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی
رهائی داد و بپوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان
برگزید و او را بپوشش دانش و بزرگی آرایش فرمود هر که زنگت خواهشمار از آنگیسته
دل زدود سراوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد .
این پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است خوشار روز
انگه بیاری خداوندیکت از آرایش گیتی و آنچه در اوست رهائی یافت و در سایه خیرت
دانش بیاسود .

آوای هزار دستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان سپید
پس فرمان شد که این بنده پاسخ برخی از پرسش هاللب گشاید و آنچه از رازها که نگارش
آن شاید آشکار نماید در آن نامه پسند نگارش رفته بود که کدام از کیش آوران بر
دیگران برتری دارد در اینجا یگانگی پاک پیدا خداوند کار میفرماید میان پیران اجداد فی
ندیمیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکی است جدائی و برتری میان ایشان
روانه پیامبر است مگو خود را بنام پیران پیشین خوانده پس اگر کسی بنهان این گمشار
پی نبرده بگفته های ناشایسته پردازد دانای بنیاد از گفته او نترسند پدیدار نشود اگر چه

پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک برقرار و گشتار جداگانه پدیدار و در میان
 خردی و بزرگی نمودار ولی نمایش ایشان مانند نمایش مه تابان است چنانچه او هرگاه
 بنمایش جداگانه پدید آید با آنکه همچو گاه او را کاهش نیستی نه پس دانسته شد که این
 نه بیش و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است چه که همه گاه
 خداوند بمانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگشتار و رفتاری که سزاوار آن روز
 بود فرمود. خواست یزدان از پیدایش فرستادگان دو چیز بوده نخستین پادشاهان مردمان
 از تیرگی نادانی و در ستمانی بروشنی دانائی دوم آسایش ایشان و شناختن و دانستن
 راههای آن .

پیمبران چون پزشکانند که پرورش گیتی و کسان آن پرورخته اند تا بدوران گیانگی .
 بیماری بیگانگی را چاره نمایند و در کردار و رفتار پزشک جایی گشتار نه زیرا که او بر کونگی
 کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بغیر از آسمان
 دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای پندار نه
 چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار همچنین پیمبران یزدان همه گاه که جهان را
 بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه شایسته و سزاوار آن روز بود مردم را
 بسوی خداوند بگیتا خوانند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنی دانائی راه نمودند .
 پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست کونگی بوده

و آن رهنمایی گمشتگان و آسودگی در ماندگاست .

ای یاران مردمان را آگاهی نه بکشید تا بجلی را جامه آگاهی پوشید و از بند
تیرگی نادانی رهائی بخشید .

باز نگارش رفته بود که گروهی خرد را پیشوا دانسته آنچه ترازوی دانش سنجیدگی
آوردند اگر چه خداوند میانه چرخ خرد را برای مردمان افروخته و مایه رهنمایی ایشان
ساخته ولی بچاکس بی پرورش بجایی نرسد چنانکه بچه شیر خوار اگر پرورش نیابد ناچار
با آنچه سزاوار است نرسد خداوند کار میفرماید هیچ چیز را بی مایه آن هویدا نگردانیم
پس مردم از پرورش ناگزیر است و او را در بلندی و برتری انجामी هویدا نه هر چه شتاب
برتری یابد و هر روز او را روشی جداگانه در خور .

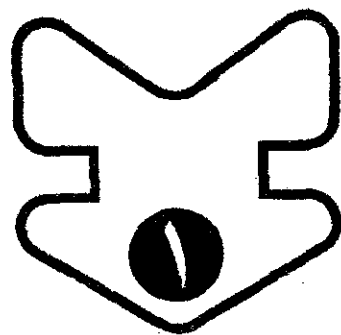
ای خردمندان اگر دانش مردم را اندازه ای هویدا میشد پیروی راسته نواز بود
پس باید کوشش نمود تا برتر از خود را جست و بهر زمان او ز قمار کرد و چون ترازوی دانش
سنجیده شود کسی را جز فرستادگان خداوند این پایگاه بلندند از این سوست که دانشوران
بگفته پیمبران گردیده اند و ایشان را مایه رهائی و رهنمایی مردمان یافته اند زیرا که
دانش آنها را بیش و کمی هویدا نه اگر بنحو ایم در این گفتار سخن گوئیم نامه بستوه آید و خامه
تاب نوشتن نماند اگر در گفتارهای خردمندان بویژه جالینوس دانشور اندیشه نماید
راستی این گفتار آشکار شود .

دیگر در روش آئین داران با یکدیگر نگاه داشته بودند در فرمان تازه می فرماید :
با همه آئین داران به یگانگی و خوشدلی رفتار کنید همیشه فرمانهای یزدانی مردم را بر راه
دوستی و مهربانی خوانند ولی مردمان برخی از آن را پس روی نموده و برخی را بکنار
نهاده اند و بگذار خود پرده ختم از گفتار پروردگاری بهره مانده اند .
از این روست که از گفتارهای یزدانی پنهان مانده و از گوشش بپوش مردم دور شده
اگر دانیان زمین بیدیه بیننده در گفتارهای جهان آفرین بشکند و بپوش و دانش
اندیشه نمایند ناچار پنهان آن پی برده از گفته های پریشان دیگران بگذرند .
دیگر پیش هفتم را خداوند مهربان در سفر مان خود پاسخ فرموده که پارسای آن نیست
بناخواست کسی را در کیش در آوردن روانه راستی از کثی جدا شده پس هر که بیزدان
گروید و از دیگران چشم پوشید بر میان پیروی یزدی از گرداهای تیره گی ربانی
یافت در هیچگاه مردمان را بناخواست در آوردن در کیش یزدان روانه ولی
هرگاه آفتاب جهان تاب یزدانی گیتی را روشن فرمود پس از چندی مردمان
فرمانهای یزدی را فراموش نمودند و با آنچه سزاوار نیست رفتار کردند پس اگر
کسی از سپه روان آئین پیروی با ده خورد پدید است که بخواست آن گوهر پاک نبوده
همچنین در همه چیز با سنگریذ برخی فرمانهای یزدان را نغمیده اند و بکارهای ناشایسته
پرداخته اند . ای دوستان گفتارهای پیشینان و چگونگی گذشتگان شایسته این روز

فیروزانه . مردمان را بیماری فسه گرفته بکشید تا آنها را بان درمان که ساخته دست
توانائی پزشک یزدانیت رهایی دهید .

باز در چگونگی کیش با نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانستند
چنانچه او را پوشش باید کالبد گیتی را نیز پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان
جامه اوست هر گاه که کند شود بجامه تازه او را بیاورید چه که همه گاه بی باروش
جدگان سزاوار همیشه کیش یزدانی با آنچه شایسته آن روز است بودید و آشکار .
دیگر در گفته های آئین داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از اینگونه
گفتارهای پیوده دوری جوید آفریننده بکیت مردم را یگان آفریده و او را بر همه
آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکشش است هر که بیشتر
کوشد پیشتر رود امید داریم که از زمین دل بیاری ژاله بخشش لاله دانش بروید
و مردم را از تیرگی آرایش بشوید برخی از پرسش ها که در نامه بود زبان خامه پاسبان
آن دوسری نمود چه که امروز شایسته آن نه تازی گوید نه هر دانسته گفته آید
و نه هر گفته ای گاه آن باشد بخواست خداوند هر گاه که شاید بنگارش آن پردازیم .

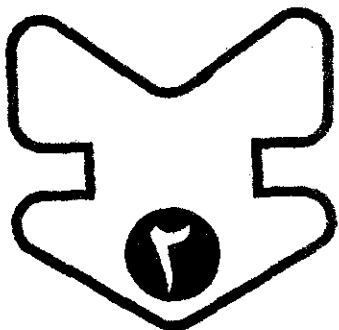
عالم انسانی محتاج استفاضه از نغشات روح القدس است.



دکتر علیمراد - داودی

انسان به روح انسانی ممتاز از موجودات دیگر است. روح انسانی مبداء عقل است و ما عقل را به قوه کاشفه تعریف میکنیم، پس انسان را میتوان موجودی ممتاز دانست که قوه کاشفه دارد. منظور از قوه کاشفه این است که انسان قادر به کشف مجهولات با استناد به معلومات است، یا به عبارت دیگر، انسان میتواند آنچه را که بروی معلوم نیست با اتکا به معلومات

عرفان و عمل



کمال الدین بخت آور

اگرچه ادیان و مذاهب جهان نوع انسان را بعرفان الهی و عمل بتمالیم آسمانی امر و در حقیقت معرفت و اطاعت را لازم و ملزوم هم دانسته اند و لکن در میان فلاسفه و علمای مذہبی پیوسته این بحث جریان داشته است که کدام يك از این دو یعنی عرفان یا عمل مقدم بر دیگری میباشد.

در میان فرق و مذاهب اسلامی گروهی معتقد بوده اند که عرفان بر عمل تقدم ذاتی و شرفی دارد و شخص مومن در رتبه اولی میباید سعی و مجاهدت خود را در مسیر معرفت الهی بکار برد و اول باید بعرفان و ادراک - حقایق روحانی فائز شود. بعقیده آنان طی

۱) عالم انسانی محتاج ...

خود استنساخ کند ، دامنه این استنساخ رارفته رفته وسیع تر سازد ، و بر اثر آن حیات مادی و معنوی خویش را مدام دگرگون نماید و در سیر تکامل و تعالی راهبری کند . در حالی که جانوران دیگر همچنان پای بسته وضع طبیعی خویشند و پیوسته بربک حال ساکن و راکند می مانند . او هر دم خویشش را به وضع بدیع درمی آورد و در مراحل متوالی از تجدید و ابتکار پیش می برد . سیر او در این طریق منجر به توقف نمیشود و قدرت او به طی این مسیر انتها نمی پذیرد . در راهی که پایانی برای آن نیست با نیروئی که زوال بر نمی دارد پیش می رود . بدین ترتیب گویی حق آن دارد که از ایمن قدرت بی مثال و لایزال برخوردار باشد و خود را امر فکائات بداند . چون قدرت عقل خود را می آزماید و از این آزمایش پیروز مند و سرافراز بیرون می آید به تدریج به عقل خود مغرور میشود و از این که صاحب چنین قدرتی است احساس فخر و شرف میکند ، و با وجود آن خود را از هر چیز دیگری نیاز می پندارد . عقل را مشکل گشائی توانا می بیند و توانائی آن را محدود به هیچ حدی نمی داند و انصاف باید داد که در شرافت عقل شکی نمیتوان داشت و در فضیلت علم که از آثار عقل است بحثی نمی توان کرد .

اما اگر درست بیندیشد درمی یابد که عقل او این همه آثار را تنها به نیروی خود بدست نیآورده است ، از این همه مجهولات تنها به دست خود پرده برداشته و در راهی چنین دور و دراز تنها به پای خود پیش نرفته است ، بلکه ابتدا نیروئی توانا تر از عقل او خود را نمایان ساخته و پرده ها را به یک سوزده است ، درهای بسته را شکوده و منزلهای تازه را باز نموده است ، دست او را گرفته و از این درها

۲) عرفان و عمل

مراحل کمالی معرفت که در اصطلاح حکما قدیم مقامات علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین نامیده میشود ، تنها از طریق تزکیه نفس و ریاضت و کشف و مشاهدات میسر بوده و شخص عارف را نیازی نیست که خود را در قید و بند اجرای احکام ظاهره و عمل و اطاعت از دستورات شرعیه متبذر سازد ، زیرا هدف و منظور از اجرای احکام ظاهره تکامل روح و طهارت نفس و بالاخره تقرب به خداوند است که این مقصود از طریق ریاضت و کشف شهود میسر میشود .

این نظریه در بین اهل تصوف رواجی کامل دارد ، به آری که صنایع متصوفه که خود را اهل طریقت و سایر مذاهب را اهل شریعت میخوانند ، معتقدند که معرفت الهی تنها از طریق دل و قلب میسر بوده و بسیاری از روشها که پیروان سایر مذاهب اتخاذ نموده اند راهی صواب و مقرون بحقیقت نمی باشد . بنابر آنان متشرعین یا اهل شریعت که خود را متبذر با اجرای احکام ظاهره می دانند گرفتار قیل و قال الفاظ و ظواهر کلمات بوده و از درک حقیقت وجودی تعالیم بی خبر و غافل میباشند .

در برابر اهل طریقت ، اهل شریعت قرار دارند که با اجرای احکام کتاب الهی شریعت مقید بوده و معتقدند تنها از طریق وصول به تربیت الهی اجرای احکام ظاهره میباشند بدینکه اگر ادنی تسامحی در این امر خطایر که اطاعت حد و اله است بعمل آید و یا اینکه اجرای احکامی چون صوم و صلوه در بوته نسیان و فراموشی سپرده شود مقصر موقوف درگاه الهی گشته و از درک لقای او در جنت موعود محروم خواهد گردید .

اگر چه چنین اختلاف نظری بین فرق اسلامی بوجود آمده ولی واقعیت این است که

به درون آورده و روبه آن منزلها به راه انداخته است . آن گاه او به نیروی خرد در این راهها به جنبش پرداخته و برای رسیدن بدان منزلها به کوششی برخاسته است . در واقع عقل انسان مایه پیشرفت او در راهی است که به وی نموده اند و تا او قادر به ادراک افقی است که در پیش او گشوده اند . از این رو همواره انتظار آن دارد که چون مرحله ای را به پایان رساند بار دیگر آن دست راهنمای رازگشا را باز یابد تا دوباره پرده ها را به یک سو زند و راه دیگری در برابر او نمایان سازد . هرگاه او را نبیند ، یا ببیند و نشناسد ، یا غرور و لجاج وی اجازت آن ندهد که سر به فرمان او سپارد و گوهر به سخن او فرا دارد سرگشته و گمراه میشود . عقل او به جای اینکه مایه رستگاری باشد آوارگی میآورد ، و به جای اینکه سودی ببخشد به زیان و خسران گرفتارش میسازد .

این راهنمای رازگشا که در هر دوره ای نگاهی از رخ بر می اندازد و چهره تابناک خود را به پسران آدم نمایان میسازد ، کیست ؟ و نیرویی که از او سر میزند و به عقل انسان می پیوندد تا مایه توانائی آن باشد چیست ؟ وجودی است که در وی طبیعت آدمیت با حقیقت الهیت به هم پیوسته است . معبری است که نور فاعل از مبدأ متعال برای اتصال به عقل انسان در آن به سران آمده است . واسطه ایست که از بند سو به جهای بی پایان غیب راه جسته و از سوی دیگر بسوی عالم شهود تجانس یافته است . اگر انسان حیوان باشد نه روح انسانی به وی تعلق گرفته است او انسانی است که روح قدسی از او تشعشع یافته است . اگر انسان را به توه کشف مجهولات تفوق بر سایر موجودات باشد او با قدرت به تجدید حیات عالم بر سایر افراد بنی آدم امتیاز

آثار اسلامی و آیات قران کریم عرفان و عمل را ملازم هم دانسته و یکی را بدون دیگری غیر قابل قبول شمرده است ، بطوریکه هر جا صحبت از ایمان بمیان آمده اعمال صالحه نیز در دنیا آن ذکر گردیده است . از جمله در سوره والعصر میفرمایند : والعصر ان الانسان لفسی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر . یعنی قسم به پروردگای که انسان در خسارتی بزرگ است مگر کسانی که ایمان آورند و اعمال صالحه انجام دهند و مردم را با حقیقت و صبر وصیت نمایند .

در مسیحیت باید گفت که اگر چه تقدم عرفان بر عمل و یا عمل بر عرفان مذهب خاصی را نظیر تصوف اسلامی بوجود نیاورده ولی بطور کلی فرق و مذاهب مسیحی مخصوصاً کلیسای کاتولیک و ارتدکس که هر دو از فرق عمده مسیحیت بشمار میروند سعی کردند که مسیحیان را از تعمق و تفکر در مورد مسائل مذهبی و معرفت فلسفی نسبت به بحثایسق روحانی بر حذر دارند و بخاطر اینکه پولس رسول ، فلاسفه رواقیون و اپیکوریون را تکفیر نموده و آنان را شیطان تسمیه و فلسفه شان را تحریم کرده بود ، لذا آباء کلیسا حتی المقدور مسیحیان را از قیل و قال فلسفی بر حذر نمودند . (۱)

(۱) در زمان قدیم رواقیون شاگردان زنون و اپیکوریون شاگردان اپیکور یا اپیکوروس بودند که پولس با آنان در کلیسای یهود مباحثه داشت (اعمال رسولان باب ۱۷) پولس در رساله به کولسیان باب دوم مینویسد ، با خبر باشید که کسی شماران را باید بفلسفه و فکریا ظل . (۲) رساله اول پولس به تسالونیکیان باب پنجم . (۳) انجیل متی باب ۷ .

مستلم دارد . عقل را بی راهنمایی اوکساری بر نیاید و انسان را بی نیازی از وی دست ندهد . تا آریه همین معنی است بیانی که مولی الوری در تبیین تعالیم جمال ایهیسی فرموده است ، و آن اینکه : "عالم انسانی محتاج نفعات روح القدس است ." انسان با روح قدسی به قوت ایمان ارتباط میجوید ، قوت ایمان با توجه و تمسک محفوظ میماند و آنچه این توجه دائم را تعبیر میکند مناسبی است که نام عبادات بر آنها نهاده اند .

عبادت حاکی از احساس احتیاج انسان به نفعات روح قدسی است و مداومت در آن مانع قطع ارتباط وی با مبداء فیض الهی است . ایما به مظهر فیض الهی امری نیست که چون یک بار حاصل آید مدام به قوت خود باقی باشد . بلکه در آن باید با تجدید توجه مایه گیرد و بسا تحکیم تمسک قوام پذیرد . آبی زلال که از سر چشمه‌ای بیرون آید و در جویباری به راه افتد در معرض آن است که در بستر خود به گسل ولای آلوده شود و صفای آن به کدورت تبدیل جوید . ولیکن مادام که اتصال آن به سرچشمه خود محفوظ باشد پیوسته امید میرود که این آلودگیها زدوده شود و صفای اصلی و جلای حقیقی آن باز آید . این اتصال را به هر کوششی که لازم آید محفوظ باید داشت و این رشته آب باریک را با سرچشمه زاینده آن - همواره مربوط باید ساخت تا بیم آن نرود که رفته رفته آلودگی بر آن چیره شود و چنان با خاک و خاشاک بیامیزد که سرانجام دیگر نتوان نام آب بر آن نهاد . حال انسان نیز بدین منوال است ، اگر رشته ارتباط خویش را با مبداء والاتر که مظهر فیض پروردگار است

کلیسا معتقد بود مسیحی واقعی باید بدون تعمق و تحری احکام انجیل را اطاعت نماید و کتاب مقدس را تنها از طریق اعتقاد بردیده قبول نهاده احکامش را بدون چون و چرا اجرا نماید تا قابل دخول در ملکوت پدر باشد زیرا حکمت و علت تعالیم انجیل را غیر از پدر و پسرانسه فرزندش عیسی مسیح شخص دیگری درک نتواند نمود . در صورتیکه در بسیاری از آیات انجیل آمده است که مسیح در تعالیم شفاهی خود شاگردانش را به تحقیق و تحری حقایق امرواز اطاعت کورکورانه علما و فریسیان نهی فرمود .

پولس گفت همه چیز را تحقیق کنید و به آنچه نیکو است متمسک باشید (۲) ، و مسیح فرمود بطلبید که خواهید یافت ، بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد (۳) .

در قرون وسطی دوری و وحشت آباء کلیسا از اندیشه های علمی و مکاتیب فلسفی و احتراز آنان از تعمق و تفکر درباره مسائل الهی و مذهبی سبب ایجاد یکنوع قشریت و انجماد فکری شدید گردید و بتدریج شیار و فاصله عمیقی میان مدارس علمی و کلیسا بوجود آورد و بالاخره به تعارض و تفایر میان علم و دین منتهی گشت .

شارع مقدس بهائی برای جلوگیری از چنین اختلافاتی که در گذشته وجود داشته است اولین موضوع کتاب مستطاب اقدس را که ام الکتاب عالم بهائی است ، همین مسئله یعنی تالار معنوی عرفان و عمل قرار داده و نظر اهل بهاء را با اهمیت و ضرورت معرفت و خدمت تواءم معطوف داشته اند ، چنانچه میفرمایند :

" ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الذی كان مقام نفسه في عالم الامر و الخلق " . یعنی اولین چیزیکه بر بندگان خداوند فرض و واجب شده است شناسائی

بشکند و قدرت عقل را با قوت ایمان متبرک سازد به تدریج آثار انسانیت در وی روبه زوال میرود و عقل خود وسیله ای برای فساد و ضلال او در راه ناپیدا کردن زندگی این جهان میشود . اما اگر ایمان خود را که پیک بار حاصل شده است با عبادت خدای متعال و تمسک به الطاف ربانی الجلال و توجه به درگاه غنی لایزال تقویت نکند ایمان او بسا اینکه شاید در بدایت حال از قوتی بسیار برخوردار بوده است در سر اشیب می افتد تا آنجا که چون به خود باز آید از گمراهی و سرکشگی خویشتن به تعجب و تحیر در جاری می آید . در چنین موقعی است که غرور نابخرد خود را زشت می شمارد و از این همه کبر و ناز که به عقل قاصر خود داشت سرافکنده و شرمسار میشود . باید دعا کرد که آنان که عقل جزئی خود را کافی می شمارند و با وجود آن از هر عامل مدد بخش دیگری استغناء می جویند و ایمان را خاص ضعیفان ناسمی پندارند و عبادت را در شان خود نمی دانند اندکی زودتر به خود باز آیند و احتیاج خویش را به استفاضه از روح قدسی و ارتباط با مظهر فیض الهی به چشم دل باز بینند و به زبان حال باز گویند :

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن
 ظلمات است بتسرس از خطر گمراهی

مشرق وحی و مطلع امر اوست همانکه در حکم خداوند است در عالم امر و خلق .

جمال قدم پیر از بیان اهمیت و وجوب عرفان الهی و شناسائی مآهرا و ضرورت عقل و اطاعت که در حقیقت ثمره ایمان محسوب میشود اشاره فرموده و در دنباله آیه مزبور چنین میفرماید :
 " انما افزتم بهذا المقام الاسنى والا فحق الاعلى
 ینبغى لکل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود
 لانهما معا لا یقبل احدهما دون الاخر " .

یعنی زمانیکه فائز شدید بدین مقام روشن و افق بلند (عرفان) سزاوار است برای هر نفسی که اطاعت نماید آنچه را که امر شده است به اواز جانب مقصود عالمیان ، بجهت آنکه آند و باهم اند و یکی بدون دیگری مقبول نمیشد ، ایضا در در لوحی میفرمایند : اول الامر عرفان الله و اخره هو التمسک بما نزل من سماء منشیة المہیمنه علی من فی السموات والارضین (۱) . ایضا در لؤلؤ تجلیات چنین میفرمایند : تجلی اول از آفتاب حقیقت اشراق نمود معرفت حق جل جلاله بوده و معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر معرفت اسم اعظم ، اوست مکلم طور که بر عرش شهور ساکن و مستویست و اوست غیب مکنون و سر مخزون ، کتب قبل و بعد الهی بذکرش مزین و به شنایش ناطق به نصب علم العلم فی العالم و ارتفعت رایة التوحید بین الامم لقا الله حاصل نشود مگر بلقا او ، با و ظاهر شد آنچه که ازل الازل مستور و پنهان بوده اندکم به بالحق و نطق بکلمة الصعق بها من فی السموات والارض الامن شاء الله ایمان بالله و عرفان او تمام

(۱) اول امر عرفان الهی است و پیر از آن -
 تمسک با آنچه نازل شده است از آسمان مشیت الهی که محیط است بر آسمانها و زمینها .

۲ عرفان و عمل

نشود مگر بتدقیق آنچه از او آهرشده و همچنین عمل بآنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته .

اکنون با توجه بنصوص مبارکه فوق بخوبی معلوم میشود که در امر بهائی عرفان بدون اطاعت و اطاعت بدون معرفت مقبول درگاه حضرت احدیت نیست لذا هر فرد مؤمن و معتقد باید قبل از قیام بخد مت و اطاعت به تحقیق و مجاهدت پرداخته و بشناسائی حقایق روحانی و مظهر امر الهی فائز گردد و پس از وصول بمقام عرفان و حصول برتبه تقلید و اطمینان با اطاعت و انقیاد احکام و حدود الهیه پردازد ، بعبارۀ دیگر فرد بهائی بفرموده جمال قدم که میفرمایند : انظر بعینک لا بعین العیاد (۱) ، باید با چشم بینا و گوش شنوا و قلب لطیف و دل پاک و فارغ از تعصبات به تحری و تجسس پردازد و همانطور که فرموده اند اغتمسوا فی بحریانی (۲) در دریای بیانات الهیه تعمق نماید تا بجواهر و حقایق که در کمون آثار الهی مکنون و مستور است آگاهی حاصل کند ، متحررین حقیقت در سبیل تحرر و تحقیق باید از هرگونه تقلید و اطاعت کورکورانه که در میان ملل و اقوام قبل متداول بوده است اجتناب ورزیده و حقایق را با بیطرفی کامل و با روحی آزاد از هر تعصب جستجو کند و پس از حصول بمقام بلند و روشن عرفان و کسب معرفت به اطاعت از احکام و تعالیم الهیه قیام نماید .

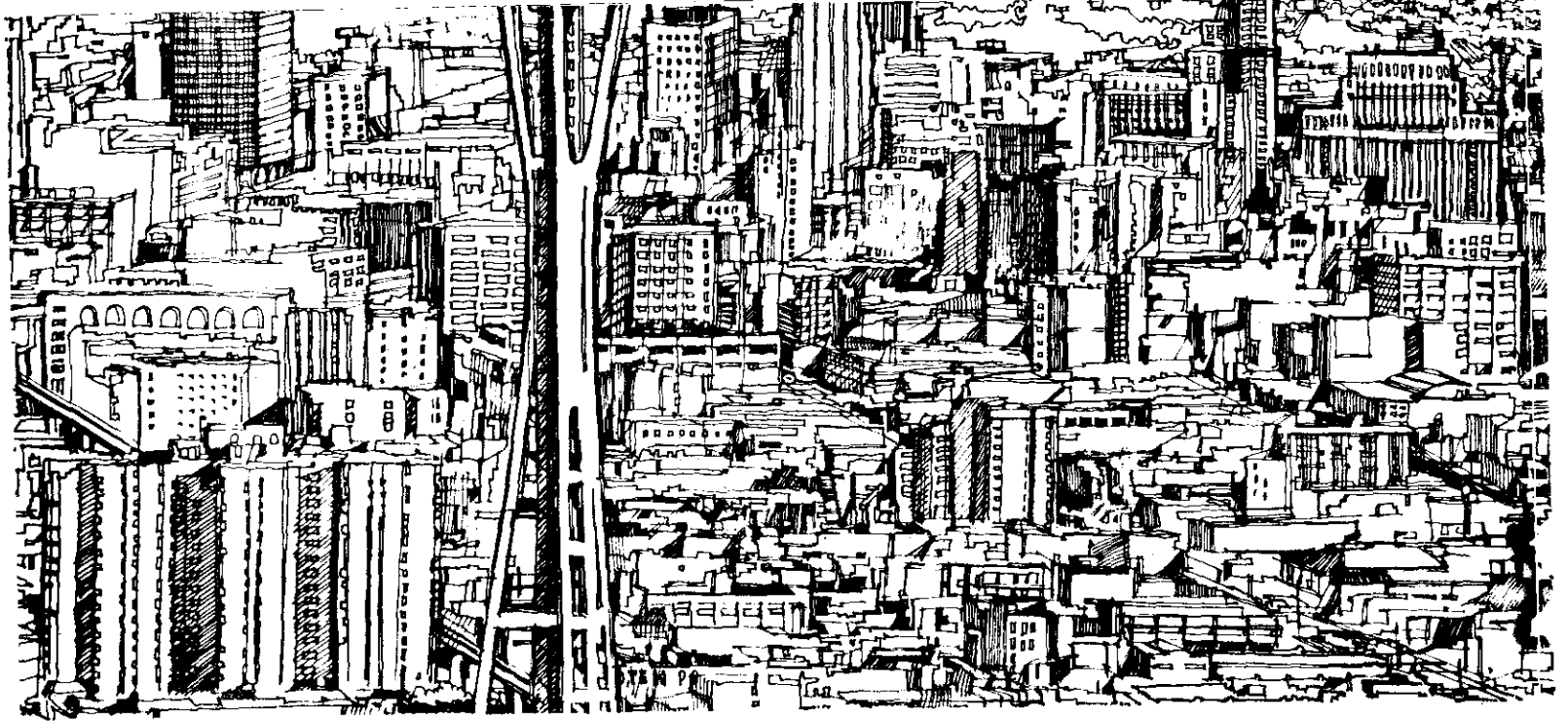
فلاسفه و حکمای الهی نیز معتقدند که چون روح انسانی را دو جنبه نظری و عملی موجود میباشد پس نفس ناطقه را نیز دو نوع تکامل ضروری بوده و انسان باید از دو جنبه نظری و عملی کمال و ترقی حاصل نماید .

۳ عرفان و عمل

جنبه اولای این تکامل عبارت از سیر کمالی روح در (قوه نظری) نفس ناطقه است که در اصطلاح ادیان آنرا ایمان و عرفان نامند ، بعبارت دیگر عرفان و معرفت عبارت از فضائل و کمالاتی است که روح در نتیجه آگاهی بحقایق روحانی و ادراک اسرار و رموز کتب مقدسه حاصل مینماید و بدین وسیله از لحاظ جنبه نظری و عملی ترقی یافته و بحریم مسائل معنوی که آنرا حکمت الهی یا فلسفه اولی نامند راه می یابد . واضح است چون هر ادراک و معرفتی برای انسان کمال و فضیلتی محسوب میشود آنانکه در مدت حیات بچنین آگاهی و شناسائی فائز نمی شوند و فاقد احساس معنوی و ادراک حقایق روحانی میباشند ولو اینکه اعمال صالح انجام دهند از نظر نفس ناطقه (قوه نظری) ضعیف و ناتوان و صغیر و نابالغ اند ، بعبارت دیگر چنین افرادی هر چند در جنبه عملی روح توانگری دارند ولی از لحاظ اینکه نسبت بحقایق روحانی معرفتی نیافته اند فقیر و مستمند و ناقص و نابالغ محسوب میگردند ، مانند مرغی که در یک بال قدرت یافته و نیرومند گشته ولی در بال دیگر ضعیف و ناتوان است ، واضح است چنین مرغی را هرگز قدرت و توانائی اوج و پرواز بمقامات عالییه نخواهد بود ، پس کمال واقعی انسان که ادیان الهیه عموماً و دیانت مقدس بهائی خصوصاً تعلیم فرموده اند ، منوط به آنست که از جمیع جهات کامل گردد ، یعنی هم از جنبه نظری که عرفان و ایمان است و هم از لحاظ عملی که اطاعت و خدمت است ، در این صورت است که انسان کمال واقعی حاصل خواهد نمود . لانهما معاً لا یقبل احد همدون الاخر .

(۳) شناور شوید در دریای بیانات من .

(۱) نظر کن با چشم خود نه با چشم دیگران .



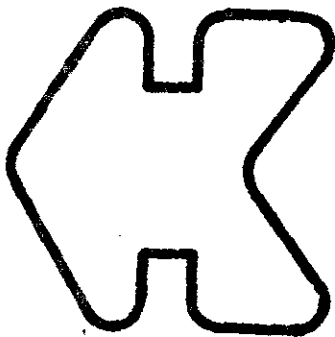
محیط زیست و ارزش های انسانی از نظر دیانت بهائی

مقدمه

کنفرانس بین المللی "محیط زیست انسانی" که اولین اجلاس آن در استکهلم، پایتخت سوئد برگزار شد بلحاظ همبستگی مستقیم موضوع کنفرانس با سرنوشت بشریت بی اندازه مورد توجه جهانیان قرار گرفت.

در این کنفرانس، ۱۵۰ نفر بعنوان نمایندگان دول عضو سازمان ملل متحد و ۶۰۰ نفر بعنوان ناظر، طبق دعوت رسمی دبیرخانه سازمان، شرکت کرده بودند.

از جانب جامعه جهانی بهائی جنابان دکتر ارتور لئون داهل
Dr. Arthur Leon Dahl
و دکتر تورلیف اینگه لوگ،
Dr. Torlif Ingelög



که اولی از امرینا و متخصص در گیاهان دریائی و دومی عضو مدفل روحانی ملی بهائیان سوئد و متخصص در جنگلداری هستند ، شرکت کردند .

" محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر دیانت بهائی " عنوان جزوه است که از طرف نمایندگان جامعه جهانی بهائی بین کلیه شرکت کنندگان در کنفرانس توزیع شد .

مطالب این جزوه و سخنران جنابان دکتر داهل و دکتر اینگه لوگ تاثير مهمی بر کنفرانس بجای گذاشت و موجب شد که در توصیه های کنفرانس بر آن اساس اصلاحاتی صورت گیرد .

با آنکه از تاریخ کنفرانس سوئد مدتی گذشته ، ولی بقول جناب دکتر ویکتور آراجو ، نماینده جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل متحد چون سازمان ملل متحد توجه خاصی به مسئله محیط زیست میدول میدارد و کنفرانس استکهلم فقط نقطه شروع بوده است بنابراین جوامع بهائی میتوانند از مطالب این جزوه ، در زمین های که بمناسبت روز سازمان ملل متحد یا حقوق بشر و موقعیتهای دیگر تشویق میشود و از محیط زیست صحبتی بمان میآید بتکرار استفاده نمایند ، زیرا نظریات دیانت بهائی راهی به اشکالات محیط زیست مربوط میشود بطور کلی مطرح نموده است .

ا . ب

در دوره های سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت ولی بکلی ائتلاف من علی الارض غیر قابل (حصول) (۱) زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان قطعات خسته عالم ارتباط و اتصال معدوم بلکه در بین اسم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معسر . لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار متنوع و محال . اما حال و وسائل اتصال بسیار و فی الحقیقه قطعات خسته عالم حکم یک قطعه یافته و از برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر بتسمیکه هر نفسی بواسطه نشریات ، متدر بر اطلاع احوال و ادیان و افکار جمیع مملکت و مدین همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و مدن و قری محتاج یکدیگر . و از برای هیچ یک استفنای از دیگری نه زیرا روابط سیاسیه بین کل موجود و ارتباط تجارت و صنعت و زراعت و معارف در نهایت محکم مشهود لهذا اتفاق کل و اتحاد عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انوار عالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیتهی دیگر دارد اینست که ملاحظه مینمائی در هر روزی معجز جدیدی مینماید و عاقبت در انجمن عالم شمعهای روشنی بر افروزد . (مکاتیب عبدالبهائی)

(۱) در نسخه چاپی مکاتیب جلد اول این کلمه دیده نشد ولی در ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله از مکاتیب معادل آن وجود دارد . ا . ب

محیط زیست و ارزش های

انسانی

از نظر

دیانت پرستی

● فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من
علی الارض اهل آن .

* حضرت بهاء الله *

● انه یصیر مبداء الفساد فی تجاوزه کما کان
مبداء الاصلاح فی اعتداله .

* حضرت بهاء الله *

● بیماری اصلی

آثار و شواهد خارجی بیماری محیط
کنونی نباید ماهیت و علت اصلی آنرا از نظر دور
بدارده در تجزیه و تحلیل هائی که از مسئله
محیط زیست انسانی بعمل آمده ریشه مشکلاتی
که جهان امروز با آن روبروست نشان داده نشده
و ناتوانی نهاد های اجتماعی عالم و نظام
ارزشهای مبتنی بر آن نسبت به تأمین نیازهای
جدید انسان بیان نگردیده است .

بشر مناسبات تازه ای با محیط طبیعی و
هم بانوع خویش برقرار کرده است . دگرگونی
عمیق محیط مادی که در این قرن بعد علم
و تکنولوژی حاصل گردیده ، از طرفی به بشر
اجازه داده است تا نیروهای طبیعی را مهار
ساخته و موانع مادی را که در راه وحدت جهان
وجود دارد از میان بردارد ، و از طرف دیگر
همین تحول و دگرگونی روابط اجتماعی معضل
و پیچیده ای را موجب گردیده است .

پس ناگزیری یکی از دوره را باید انتخاب
کرد ؛ بازگشت و تنزل به سطح ساده ای از فن

و تکنولوژی یا قبول و انجام تمامی آنچه که برای متحقق ساختن وحدت جهان لازم است .

براز رسول به هدف اخیر و بعبارتی دیگر مدنیتی جهانی ، برماست که جامعه‌هایمان و ارزشهای آنها از نو بسازیم .

با علم باینکه عناصر اصلی سیستم محیط زیست بزرگ دیگر اثر متقابل دارند و تغییر این اثر در سایر اجزای اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی نیز بحشم میخورد ، میتوان دریافت کسسه «مبستگی حیات در کره» ارزش محتاج به آنچنان اقدام بیکباردهای است که ماهنوز به آن حد نرسیده ایم . بنظر میرسد که راه حل‌های پنجانبه تنها مشکلات را دیرپا تر خواهد کرد با این وجه ما در انتخاب نظامی جدید و عملی از ارزشها برای جهان مردمیم در حالیکه تا وحدت در اساس — وحدت ارزشهای انسان حاصل نشود ، مشکلات اجتماعی خواه ساده خواه پیچیده ، آینه دل باقی خواهد ماند .

● اساس ارزشهای انسانی

جای مشکفتی است که در جستجوی راه حل برای مسائل جاری جهان ، از جمله محیط زیست ، دین که عادتاً " وسیعترین قلمرو تجربیات بشری در زمینه ارزشهای انسانی و معترف هدف و مقصد اوست بندرت مورد توجه قرار گرفته ، یا اینحال دیانت به مفهوم وسیع آن هرگز راکد نبوده است .

پیمبران و نهضت‌های جدید در طول تاریخ بشریت با هم در پیوسته و آدمی را به مجاری اجتماعی و فرهنگی نوی رهنمون شده اند .

بخموص اذیان عمده در فراهم آوردن و تجهیز عناصر مثبتت بگرد هم و تبدیل آنها به یک نیروی همبسته اجتماعی با ارزشهای مشترک ، حداقل برای مدتی از زمان ، توفیق یافته‌اند .

نیاز زمان ما نیز همین است . فندان تفاهم و توافق مردم در اساس یعنی اهداف و مقاصد ، تلاشها را برای یافتن راه حل‌های جامع‌پایدار در مورد مسائل مهم جهانی ، خواه مسائل محیط زیست خواه مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ، عقیم گذارده است .

سر نوشت بشر بیش از یکصد سال پیش توسط حضرت بهاء الله ، بیت ایرانی سرگسون مسجون و شارع دیانت بهائی ، پیش بینی شد . آثار قلبی آنحضرت ، که باعتقاد بهائیان من عندالله و دارای قدرت و نفاذ الهی است ، راه حصول تفاهم و استقرار نظم جهانی را که منجر به دگرگونی عالم و وحدت جامعه انسانی خواهد گردید ، به بشریت ارائه فرمود .

بسیاری از تعالیمی که توسط حضرت بهاء الله تشریح گردیده بمنزله راه حل فوری برای مشکلات محیط زیست بشمار میآید . در حقیقت ریشه خیلی از مشکلات کنونی جهان را میتوان در کوتاهی ما از توجه به تعالیم روحانی و اخلاقی حضرت بهاء الله و عمل به اصول اجتماعی که وسیله آنحضرت مقرر گردیده ، جستجو کرد . تعالیم و اصولی که شمه ای از آنها زیلاً ملاحظه خواهد گردید .

عقاید دیانت بهائشی مربوط به محیط زیست

● مدنیته دائم الاتساع برای اهل عالم ،

مستلزم بازشناسی کیفیت حیات با توجه به ارزشهای معنوی آن .

● توافق علم و دین چه در زمینه ارزشهای مادی و چه معنوی ، ارزشهایی که بانیاذهای کمال گرای انسان مربوط میشود .

● وحدت عالم انسانی ، مستلزم شناخت برادری جمیع افراد بشر و ترک تعصبات نژادی و مذهبی و طبقاتی و جنسی و ملی .

● وحدت در کثرت ، یا قبول تفاوت بین افراد و اجتماعات بمنوا یک وجه امتیاز و تفریق و مساز کردن مسئولیتهای فردی با مسئولیتهای اجتماعی .

● نظم جهانی ، شامل یک حکومت جهانی بنمایندهای جمیع ملل و اقوام ، دارای قدرت لازم برای حفظ صلح عمومی و رهبری جامعه جهانی .

● اقتصاد جهانی ، متضمن بکار گرفتن منابع بنفع عام بشر و احیاء منابع قابل استفاده .

● عدالت اجتماعی ، متکفل استقرار حقوق و امتیازات متساوی برای همه افراد بشر و تعهد هر فرد در برابر هممنوع خود بر رعایت رفاه و آسایش او .

● تعلیم و تربیت عمومی ، بخاطر رسیدن به تازهمی جهانی مبتنی بر تخری حقیقت و احساس مسئولیت مشترک در خانواده انسان .

● اعتدال در جمیع شئون منجمله گسترش تمدن مادی .

همینقدر که این اصول ب مردم جهان آموخته شد و در زندگی روزمره ایشان مورد عمل قرار گرفت عدم تعادل محیط زیست انسانی تخفیف خواهد یافت .

هر چند این الگو در عین سادگی جنبه جهانی دارد ، معیذا بر حسب احتیاجات محلی و شرائط اقلیمی و خصوصیات جمعیتی قابل انطباق و اجراست .

هم اکنون جامعه جهانی بهائی که در بیش از پنجاه هزار (۱) نقطه از کسره ارض مستقر شده و از نژادها و طبقات و معتقدات و فرهنگهای متفاوت ترکیب یافته ، در تلاش است تا چنین تحول اساسی را در ارزشهای انسانی و تفاهات او بوجود آورد . در حقیقت امروزه بهائیان قابلیت اجرا و تحقق پذیری این نوایا را عملاً نشان میدهند .

از آنجا که تعالیم حضرت بهاء الله زندگی مردم کلیه نقاط عالم را تغییر میدهد و انسانها را ، خواه متعلق به مناطق در حال توسعه و خواه متعلق به مناطق توسعه یافته ، در راه خدمت به نوع خود متحد میسازد ، جوامع بهائی نیز سهم مثبت و مؤثری در راه ایجاد جهانی متحد و محیط زیستی مقرون به عدالت و کمال ایفاء میکنند .

(۱) این رقم اکنون به حدود شصت هزار رسیده است . ا . ب

رجل رشید...

مختصری از شرح
حیات امیری جناب
میرزا آقاخان
قائم مقامی
اعلیٰ اللہ مقامہ

چون آفتاب ملاء اعلیٰ و نیر افق کبریا از
عالم بالا برسطح غیرا و جهان ادنی پرتو
موهبت و عنایت مبذول داشت عالم خاک را
تایناک و رشک مرکز افلاک نمود و ذرات و جود
و حقائق عالم غیب و شهود را باهتر از آورد و روح
جدید درکالبد افسرده و ماء یوس آفاق و انفس
بد صید و ضمائر و سرائر صافیه لطیفه مستعدہ
را بانوار کمالات الہیہ و صفات عالیہ ایمانیہ
بپاراست و ذرات وجود نفوس جلیلہ و ذوات معد^{سه}
شریفہ فی را از تابش حرارت و بخشش نورانیت
و افزایش قوت و قدرت خود بجنبش و حرکت آورد
و از قوه نافذہ و تائیدات خفیه و تائیدات باہرہ
کاملہ بریاض قلوب و حدائق وجود، رجال عظیم
الشانہ را سبز و خرم نمود و بانواع گل و ریاحین
معرفت و ازهار و اثمار فضل و مکرمت مزین فرمود
و از جمله نفوس مهمہ عظیمہ و اشخاص شخیصہ
کریمہ کہ در اثر این انوار الہیہ و مواهب سماویہ



باوج عزت و سعادت ابدیه نائل گردید و از پرتو این نیر اعظم و جلوه اظهاراتمباعلی المقام رسید و دارائی و ثروت و تجملات و شئونات عالم ملک از ملکوت عزت باز نشناخت و سطوت و قدرت ظاهره از خدمت بمعتبه الهیه و عبودیت درگاه رب البریه محروم نشاخت و تا آخر حیات چون نجم درّی از افق ایمان و ایقان و ثبوت و رسوخ و تمسک بعهد و پیمان بدرخشید و نوربخشید جناب میرزا آقاخان قائم مقامی ، افاض اللہ علی جدشه و اهل الرحمته و انزل علی مرقدہ طبقات النور من سما الفضل و العنايه ، بود . هر چند برای تحریر و نگارش شرح حیات و اخلاق آن نخبه دوران برگزیده حضرت رحمان ، قلمی توانا و نقاد و فکری عمیق و وقاد و نویسنده کامل و ادانا لازم و فرصت و مجال و حواس جمع و فراغت بال لازم این کار که هیچیک برای این عبد ضعیف میسر و فراهم نیست ، و لکن بمقاد کریمه " ما لایدرک کله لایترک کله " برحسب وظایف و وجدانی و تقاضای نجل جلیل سلیل رشید آن راحل کریم ، جناب منوهرخان قائم مقامی مختصری از اطلاعات و خاطرات و مشاهدات خود را در این اوراق مینگارد زیرا از سنه هزار و دویست و نود و سه شمسی هجری تا دم آخر حیات که قریب چهل سال میشود با آنحضرت تماس داشته و از فیض بیانات حکیمانه و مرقومات کریمانه ایشان محظوظ و مستفیض میشدم یعنی هر وقت در طهران یا اراک بودم اغلب اوقات فیض حضورشان را درک مینمودم و در مواقع مسافرت هم در هر شهر و قریه و قصبهئی که بودم کمتر هفتهئی میگذشت که یکی دو دست خطشان نرسد و بصر و بصیرت را منور سازد راز میگویند و درها می سفتند ، مرقوماتشان هر یک در مقام خود بدع بود و واقعا " حالت تنبیه و

تذکر و تبصر در امور می بخشود و بر اطلاعات و معلومات انسان بر امور مادی و معنوی و اسرار شئون زندگی میافزود و نقایق را کشف و حقائق را آشکار مینماید که از انظار و افکار اغلبی از نفوس مستور بود و حکمت و بصیرت میآموخت که عقل و فکر را قوت و نشاط و جان و روان را بهجت و انبساط می بخشود .

باری اسم شریف ایشان میرزا آقاخان مشهور به قائم مقامی ، ابن مرحوم میرزا بهلول خان ، ابن مرحوم میرزا محمد وزیر ابن مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صد اعظم دوره محمد شاه قاجار و از سادات صحیح النسب و الاتبار بود و در وصف همین میرزا ابوالقاسم قائم مقام است که لسان عنایت در لوح مبارک کلمات فردوسیه میفرماید ، قوله جل جلاله : " از حضرت محمد شاه مع علو مقام و امر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء " سید مدینه تدبیر و انشاء ، مقصود میرزا ابوالقاسم قائم مقام است ، و حضرت عبدالیهبها روح الوجود لحدوده الفدا راجع بدان امیر جلیل از جمله میفرماید : " آقا میرزا ابوالقاسم قائم مقام اول شخص ایران بود ، بسیار با کفایت همین بسراست که میان هفتاد پسر که فتحعلی شاه داشت قائم مقام کاری کرد که ولایت عهد را از همه پسر ها منع کرد و بمحمد شاه که نبیره اش بود داد . الفرر قائم مقام نفوذ تمام داشت و چون ارکان دولت و نوکرهای درخانه دست و پایشان بسته بود و جرأت نداشتند دخل کنند . مثلاً " قائم مقام یکنفر از اجزای مخصوص را میدید ، تحقیق در لباسهای او میکرد و حسا میکرد که هزار تومان لباسهای اوست ، تحقیق در موجب او میکرد ششصد تومان موجب داشت

میگفت کسی که ششصد تومان مواجب دارد چگونه هزار تومان لباس تمام میکند اینها از کجا پیدا میشود . باری این گونه دقتها داشت باطنا" اجزا خوششان نبود . با حاجی میرزا آقاسی سازش کردند که باید برضد قائم مقام اقدامات کرد ، بمحمد شاه گفتند که نفوذ میرزا ابوالقاسم طوری است که اگر بخواهد درد و ساعت میتواند اخلال کند در بساط سلطنت چنانچه سلطنت را از عموهای شما منع کرد از شما هم میتواند منع کند و کسیکه اینقدر صاحب نفوذ است برای سلطنت مضر است ، این بود که محمد شاه او را کشت ، و بسیار کار بدی کرد اگر نکتته بسود الان ایران بهترین ممالک بود " .

و در مورد دیگر میفرمایند : " حاجی میرزا آقاسی نهایت عداوت را بمرحوم میرزا (۱) - داشت زیرا ایشان را رفیق قائم مقام مرحوم و رقیب خویش میدانست زیرا با مرحوم قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) نهایت الفت و محبت را داشتند این مسئله نیز سبب بغض و عداوت شده بسود" و جناب میرزا علی اکبر برار شهید حکایت میکرد وقتی که با جناب قائم مقامی مشرف بودیم یک روز حضرت عبدالبهاء فرمودند : وقتی اتفاق افتاد که وزیر من باب دشمنی مرحوم میرزا عباس را متهم بخیانت نمودند و بزعم خود از روی - دفاتر و اوراق مربوطه مبلغ کزافی که بالغ بر چندین ده هزار تومان بود باقی دار کردند مرحوم قائم مقام خبردار شد در غیاب و بسودون اطلاع مرحوم میرزا بد فاطر مراده و رسیدگی نمود و رفع اتهام فرمود و براءت و صحت عمل ایشان را واضح و بضرعین از وزرا اثبات نمود و با وجود چنین مسامحت و خدمتی ابدی" بروی مرحوم میرزا نیاورد و مسئله را از ایشان مکتوم داشت .

بالجمله جناب میرزا آقاخان قائم مقامی سلیل جلیل و حفید رشید مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و بزرگی و جلالت و علو مقام و خلوص نیت و کفایت و درایت و تدبیر و لیاقت و حسن انشاء و کتابت و ابتکار در تخریر و مراسله و حمایت از حق و عدالت را بنحو اکمل و اتم از جد بزرگوار خود ارث سپرد و بعلاوه در صفت کرم وجود و بذل موجود و دستگیری ضعفا و افتادگان و اعانت بفقرا و درماندگان معسرف خاوص و عوام بود . باری این وجود زیجود ایام کودکی و صباوت را با والد ماجد خود مرحوم میرزا بهلول خان در قریه در مهن که در سه چهار فرسخی سمت شمال غربی سلطان آباد عراق (اراک) واقع است بسر میبرد و آزاد و آقازاده منش و ارباب وار و حاکم و مسلط بر اهالی حتی بر افراد عاقله ، از جوانان فامیل و عموزاد همسا و غیره ها زندگانی مینمود و از امثال و اقربان کسی را جرئت و یارای مقاومت یا او نبود ، و سواد فارسی و عربی و ادبیات و خط نویسی را نزد معلم محلی تحصیل نمود و در این فنون و صنعت نقاشی براعت و مهارت یافت و سرآمد دیگران گردید . میفرمود : جوان بودم که مبلغ امر الهی مرحوم آقا سید اسد الله قمی بقصد تبلیغ بمحل ما آمد ، چون پدرم وسیع المشرب بود و با هر فرقه و مذهبی آزادانه معاشرت مینمود و از هیچ گروهی اجتناب نداشت مرحوم آقا سید اسد الله بمنزل ما وارد شد ، من خیلی جوان و مغرور و متعصب و شرور بودم ، شنیدم که مهمان ما بابی است ، بهیجان آمدم و برای درک صواب در صد قتل او برآمدم و تفنگها حاضر و آماده کردم ، وقتی که خواستم نیتم را عملی کنم آقا سید اسد الله فهمید و فرمود مگر شما

(۱) منصف از مرحوم میرزا پدربزرگوار جمال آقا سید الهی جل سلطانه جناب میرزا عباس وزیر نوری است .

نخوانده آید که جد بزرگوارتان میفرماید: اکرم
الضیف ولو كان كافراً، الحمد لله شما که جوان
عاقل و عالمی هستید، خلاصه یامن خیلی
مهربانی نمود و کم کم مراراً و آرام کرد و بسا
کمال مهارت و هوشیاری از من رفع استیحا ش
نمود و کلمه الله را بر من و عموزادهام حبیب الله
خان احتشام نظام القافر نمود و هدایتان نمود
من دل باخته امراه و علاقه مند با قاسم
اسد الله شدم و خود را سبق خوان اودانستم.
باری قائم مقامی از ده بشهر اراک آمد
و اقامت گزید و با امتحان افتاد و از حیث امور
مادی دچار زحمت و پیریشانی گردید بطوریکه
چندی را بصنعت نقاشی و یاکارهای ضعیف
دیگر در اراک و بروجرد امرامعاش مینمود و بسا
عسرت و سختی معیشت میفرمود و لکن بسیار نظر
بلند و مستغنی الطبع و بی اعتنا با غنیا بسود
جناب شهید مجید آقامیرزا علی اکبر میفرمود: در
بحبوحه تنگدستی و سختی بعضی از نفسوس
خیر خواستند مساعدتی بایشان بنمایند، پنجاه
تومان از بین خود جمع کردند و تقدیم ایشان
نمودند ولی ایشان قبول نفرمودند و وجه را پس
فرستادند و بنهایت عسرت و قناعت زندگانی
مینمودند و اعتنا با حدی نمیفرمودند و در امر
چون کره نار بودند، تا اینکه شی در عالم
رویا جمال مبارک بایشان ظاهر میشوند و امر
میفرمایند بایشان که تپه ای را در آن نواحی
پشکافند و حفاری نمایند و عتیقه جات و نفائسی
که در زیر خاک مدفون و مستور است در آورند،
خلاصه قائم مقامی مشغول حفاری میشود و اشیاء
نفیسه زیاد از زیر زمین بیرون میآورد و شمسرو
هنگفتی بدستش میآید و متدرجاً در عدد متعین
درجه اول اراک محسوب میشود، قرا متعده
معتبره در بیست در بلوک فراهان و آب و زمین

و مستغلات فراوان در خود شهر ابتیاع مینماید
و جمع کثیری از یار و اغیار را مشغول کسارو
دارای ثروت و اعتبار میکند. باری آن ایمان
و اعتقاد کامل و نظرفضل و عنایت الهی با ضافه
اصل و نسب شامخ و کفایت و درایت ذاتی و
صفت کرم و بخشش و شهامت فطری با این ثروت
موفور او را در بین عموم اهالی اراک حتی وزرا و
وکلا و زمامداران امور در مرکز معروف و مشهور
نمود و کل را خاضع و متعلق ساخت.

در آن اثناء سرویس حمل و نقل پیست
دولتی راتا سیس نمود، ازاراک تا مدیر بروجرد
و همدان و کرمانشاهان الی سرحد عراق عرب
که هر چند فرسخ مرکزی بود دارای سه چهار
کمند اسب و هر کمندی چهار اسب و دستگا ههای
کالسکه و درشکه و دلجان و گاری و انبارهای
علیق و اعضاء و اجزا و کارگر از مفتش و نویسنده
و سورچی و مهتر از حساب بدر بود و کل دعا
گوی قائم مقامی بودند و بخد متگذاری او افتخار
مینمودند و او را با قاضی و بزرگی و صفت عظوفت
و بخشندگی میستودند و بسر ارباب خود قسم
یاد مینمودند. و خود قائم مقامی مرکز در عراق
بود و کالسکه مخصوص چهار اسبه شخصی داشت
بهرجا سفر مینمود سوار میشد و همیشه عده کثیری
گماشته و نوکر در عمارت بیرونی جناب قائم مقامی
حاضر و منتظر ارجاع خدمت بودند و کمتر روزی
میگذشت که ده بیست سی نفر مهمان از یارو
اغیار اهل محل و خارج در سفره ایشان
اطعام نشوند و از خوان نعمت ایشان مرزوقی
نگردند. خیابان قائم مقامی در اراک مرکز ادار
و عمارات و منازل عده کثیره ایشان بود همه
روز از صبح تا شام ملو از جمعیت و مراجعین
و متظلمین بود و پیشکاران و گماشتگان ایشان
بر تق و فتق امور مشغول و مسلط بر نفوس بودند

و بکمال قدرت حرکت مینمودند و لکن خود قائم مقامی خیلی ساده زندگانی مینمود و ابداً در بند خوراک و لباس خود نبود ، چه بسا اتفاق میافتاد که انواع اغذیه لذیذ در سفره ایشان مهیا و مهیاان تناول مینمودند و خود ایشان بنان آبگوشت یا ماست و پنیر قناعت میکردند در لباس و کفش و کلاه و در اخذی و رفتار بقدری ساده و بی آرایش بودند که اشخاصی کسه اسمشانرا شنیده و لکن خودشانرا ندیده بودند همینکه میدیدند باور نمیکردند که این شخص با این سرووضع قائم مقامی باشد . خود ایشان حکایت مینمودند که : یکی از سرداران بختیاری حاجی عراقی شده بود مراندیده خیلی احترام و ^{حظ} مینمود و با احباب خوش رفتاری میکرد و از شرعاً حافظ مینمود ، از قضا گذارم بعراق افتاد بدیدتم آمد همینکه لباس و وضع مرادید سرد شد و تغییر حال و سلوک داد بنای مخالفت گذاشت و برای دخل خود عده از احباب آمره و مشهد زلف آباد را بحسب انداخت و مبلغی ماء خود داشت و سپس بسائرین پرداخت . من بظهران برگشتم و کوشش کردم تا او را معزول و مبلغ ماء خودی را برپس گرفته ، بکنتم این هم جریمه آستین کهنه باشد . باری قائم مقامی خیلی صریح اللهجه بود و در مقام حقیقت گوئی و حقیقت نویسی از احدی ملاحظه و وا همه نمینمود ، حقیقت را بدون پرده میگفت و هیچوقت فدای منافع و تمنیات اشخاص نمیکرد و در مقابل حقیقت از رنجش و دشمنی نفوس نمیهراسید و پروائی نداشت ، از کسی تملقی نمیگفت و کسی را گول نمیزد و هرگز اغفال نمیکرد راست و صریح مطالب و حقائق را میگفت خواه کسی را بد بیاید خواه خوش ، ایمان خود را در هیچ موردی مکتوم نمیداشت و تقیه و کتمان عقیده نمینمود ، همه او را بنام بهائی میشناختند و لکن

چون احتیاج باو داشتند و یا اینکه از سبب و تشنه میترسیدند و یا مردی خیرش میدانستند نزد او خاضع بودند و احترامش مینمودند و واقعا دوستش میدانستند و ارادت بحضرتش میورزیدند ، اراده قوی داشت و قولی نافذ ، را ئی صارم داشت و عزمی جازم ، شجاعت و شهامت و بسالت و قوت قلب صفت ممتازه قائم مقامی بود و عظمت روح و سعده صدر و وفور عقل و بلندی نظر از مزایای ذاتیه آن مرد جلیل نامی ، اغلب اوقات باین فرد شعر مترنم بود :

ز آب خرد ماهی خورد خیسزد
 سستیزد نهنگ است آنکه در دریا
 و پیوسته این فرد رانیز تکرار مینمود :
 زین هر همان سست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا ورستم دستام آرزو سست
 و نیزورد زبانش این مصراع بود :
 مرد آنست که لب بندد و بازوبگشاید . چه قدر تسلط بنفس خود داشت و بمحض اراده و تصمیم بزرگترین عادت و عمل را ترک مینمود . باصل و نسب و اخلاق فطری و ارشی اشخاص خیلی اهمیت میداد و میگفت :

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
 تربیت نا اهل را چون کردگان برگنبد است

قوه توکل عجیبی داشت و در موارد شدائد و مصائب و رزایا کوه استقامت و صبر بود و بهیچ سانحه و گرفتاری و شدت و ابتلائی و رنج و مشقتی اهمیت نمیداد ، واقعا بتمام معنی مصداق این فرد شعر را آشکارا مینمود :
 کرد رعایا آید اینک صدفش دلها
 ورتیر قضا آید اینک هدفش جا
 و ایمان و اخلاق و رفتار و حالاتش چه قدر منطبق با این بیان ساطع البرهان حضرت امیر مومنان

ای سلیل سید مدینه مدیر دولت
 نمودم که از ازاد دون دم زدم حال نشسته خرم این نامه بر دم زور آرد
 و خوی تو سجا طرا آمد و خدا اینکه در امر سالی از پیش نظر گذشتی ای
 بجان دول نامی و تمام قوت با مر خادم دور رضای آتی بیوالی نماید
 که نزدی دور اعلا می گشته مدبری نبوده که نمودی ای سلیل مدبر بزرگوار
 سلیل طلیعی و خاندان آن سرور برادر استغنی میر سار سرور از انیم که
 اندووان بیان مینماید و سبب و نصرتی که از اوند که اعلی خرد
 نسیان آستان میرسد و روح الشخص بزرگوار در ملکوت امی انفا رساند
 چه نویسم که از خاص نیست که فرط است و برش حقیقت و محمود است
 درگاه ابدیت آن یار و فاد از در بهایت روح و بر بهایت
 علیک السلام ان الله

۹۱ رمضان ۱۲۲۷

طهران

حضرت میرزا آقاسی قزوینی علیه السلام

علی علیه السلام بود که در شرایط روح ایمانی
 و نفس قدسیه آسمانی میفرماید و پنج قسوه و
 خاصیت را جهت او می شمارد ، بقوله عز بیانیه :
 " اما انشر القدسیه الایمانیه ولها خمس قسواة
 الصبر فی البلاء و الفقر فی الفنا و النعم فی
 الشقا و العز فی الذل و الشکر فی القضاء ولها
 خاصیتان التسلیم و الرضاء " . حقیقتا " مصداق
 واقعی این جمله حدیث قائم مقامی بود که در
 موارد بلا صابر و در ورود قضایا شاکر بود ، در
 بحبوحه غنا خود را فقیر و در هنگام فقر و تنگدستی
 خود را بی نیاز و غنی میدید . در مواقع عسرت
 و نعمت خود را ذلیل و در موارد ذلت خود را عزیز و
 جلیل مشاهده میکرد . چقدر سخی الطبع و کریم
 النفس و چه قدر تسلیم و راضی بمقدر است الهیه
 و بی اعتنا بشئون فانیه نبویه بود . باری تا
 این مرد جلیل و شریف در ارات توقف و سکونت
 داشت جمع کثیری از اهالی ادعای ایمان
 میکردند و خود را بهائی میخواندند و بمحافل
 احبا وارد میشدند ، ولی احبا آنها را بهائیان
 قائم مقامی مینامیدند ، در آن اوقات امر واحبا
 در آن صفحات آزاد بودند و اعدا کمتر متعسر
 میشدند مگر وقتی که چشم قائم مقامی را دور میدیدند
 آفتابور مجتهدی بود که خیلی نفوذ داشت
 و دشمن سرسخت امر واحبا و ضد جناب
 قائم مقامی بود ، ولیکن رفتار ایشان طوری بود
 که عاقبت مهربانی و عذر خواهی نمود و خود را
 طرفدار و حامی امر و بهائیان معرفی کرد .
 معتقد این است که قائم مقامی از احدی
 جز خدا نمیترسید و تابع راءای دیگران نمیگردید ،
 توکل عجیبی داشت و کاملا " تسلیم قضا و قدر بود
 و میگفت هر چه باید بنمود میشود ، پسر انسان
 از برای چه و از که بترسد . با اینکه دشمنان
 زیاد داشت و محاط بخطررات بود معینا آخر

شبها یگه و تنها در کوچه و پسر کوچه ها
 اغلب اوقات عبور و مرور مینمود . یک وقتی مبلغ
 امر الهی مرحوم حاجی غلامعلی کاشی بایشان
 اظهار نمود که آقا شما دشمن دارید ، شبها
 تنها در کوچه و بازار عبور نفرمائید ، اینهمه
 نوکر دارید یکی دو نفر را همراه خود بردارید
 ایشان جواب دادند که جناب حاجی چکنم
 که طبیعت من غیر از دیگران است ، دیگران
 هر چه میخواهند نترسند ، میترسند و من هر
 چه میخواهم بترسم ، نمیترسم .

جناب قائم مقامی دو سفر حضور مبارک
 حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه مشرف شده
 بودند و خاطرات شیرین و خوبی داشتند .
 سفر اول در عکا و سفر ثانی در پاریس ،
 سفر اول با جناب میرزا علی اکبر برار شهید
 بودند . در هنگام مرخصی هیکل اطهر فرمودند
 که برای تبلیغ امر باشتیان بروند . لدی الورو
 بارک ، جناب قائم مقامی امتثالا " للاء مر فورا "
 حرکت بآنصوب مینمایند ، ولی باد ستگاه و جلال
 و سوار . از قضا پس از ورود مبتلا بدرد دل
 شدیدی میشوند و مجبور بر مراجعت میگرددند
 قائم مقامی فوق العاده مورد اطمینان و عنایت
 حضرت عبدالبهاء و مقرب آستان بود .

در اوایل سال هزار و دو بیست و نود و سه
 شمسی که بنده با متصاعد الی الله جناب
 اخوان صفا اغسه الله فی بحار رحمة الیکبری
 در کرمانشاهان بودیم ، جناب قائم مقامی هم
 در آن مدینه اداره چاپارخانه داشتند خیلی
 مفصل و معتبر ، رئیس اداره شان که از طرف
 ایشان بود ، شخصی بود بظاهر آراستسه و
 پیراسته و خوش هیکل ، دارای محاسنی توپسی
 و عمامه سبزرنگ و قیافه حق بجانب و صورتی
 مظلوم نما و زبانی چرب و نرم ، با این هیکل

عوام فریب و تصدی کار مهم در دستگاه قائم مقامی بود که نظر احترام و اعتماد و توجه احباب را بحود جلب نموده و رئیس محفل روحانی محل شده بود. ماکه وارد کرمانشاهان شدیسم طولی نگشید که شهر برهم خورد و جمعی اشار به همراه مشهدی عبدالرسول نابکسار بمنزل ما ریختند و قصد ضرب و قتل و غارت داشتند و سپس بشرحی که در ترجمه حیات جناب اخوان صفا مرقوم شده جمعیت بسدون حصول مقصد متفرق شدند و این آتش خاموش گشت. متعاقب آن جناب قائم مقامی سید را از اداره خود اخراج فرمود و قضیه مکتوم و جهت نامعلوم ماند تا سال بعد که بنده در اراک بودم. روزی با جناب قائم مقامی رویداد در اطای نشسته از هر مقوله صحبت در میان بود، تا سخن کشید بوضای کرمانشاهان و حرکت اجباری جناب اخوان صفا. ایشان فرمودند: نه شما و نه اخوان صفا و نه سایر احبا، هیچیک نفهمیدید که این فساد و پیش آمد از داخل و کرم از خود درخت بود. بنسده خیلی استیحاشر کردم و نمیخواستم باور کنم که این آتش بدست احباب روشن شده باشد فرمودند خیلی ساده هستی، و از جا برخاستند و از گنجه خود لوحی آوردند بخط مبارک حضرت عبدالیهاء که در صدر ورقه مرقوم فرموده "حجرانه" و سپس مرقوم فرموده بودند "سید فرج اللہ را باوج خوشی از کار خویشش بیرون آرید زیرا بکلی مفسوش مینماید و در طهران با حضرات یموتیها آشنائی سری داشت حال اقرار مینماید".

بعد ایشان شرح دادند که این لوح مبارک در جوف پاکت سر بسته و مهور بوسیله مسافری خلیج آباری بمن رسید. پس از زیارت

فورا برای اجرای امر مطاع مبارک اقدام کردم و چون قانونا بدون اثبات جرم و خیانت نمیتوانستم اخراجش نصیم مبلغی مخارج کردم و مفتش فرستادم و خیانتهای اداری او را کشف و بعلاوه مسیو مولیتر رئیس کل پست را هم با خود موافق کردم و سپس اخراجش نمودم و این قضیه را تا الساعه احدی نفهمیده است. قائم مقامی از این قبیل کارها زیاد میکرد که خسود میدانست و حضرت عبدالیهاء و اسراری بسود بین عبد و مولی.

بناوریکه از قبیل بیان داشتیم، جناب قائم مقامی تا خود در اراک بود احدی را جرأت تعرض و اذیت باحبا نبود، همینکه مسافرت مینمود اشار ظلوم و حقوق هجوم مینمودند.

در زمستان سال هزار و دوست و سه و سه هجری شمسی حاجی میرزا حسن بروجردی که بعدا به نیکو شهرت یافت، با ریش و عمامه و لباس تمام آخوندی فرارا از بروجرد وارد اراک گردید و چون قائم مقامی در محل نبود بمنزل میرزا علی اکبر شهید که همواره حاضر بسرای پذیرائی واردین از احبا بود ورود نمود زیرا پدرش تازه مرده و موقوفات اسلامی در تصرف داشته و آخوند های بروجرد میخواستند از چنگ پسرش (حاجی میرزا حسن) در آورند نسبت صوفی و بابی باو داده تکفیر و تعقیبش کردند، او هم فرار کرد و باراک آمد که هم از خطر محفوظ بماند و هم بعنوان اینکه بنا به او را تکفیر و فراری کرده اند، جناب قائم مقامی اقدام کند و موقوفات را مسترد دارد. قائم مقامی که در اراک نبود ناچار چندی را در منزل جناب شهید در انتظار ماند و در محافل احبا با مبتدیها صحبت میداشت و چون در عیسن آخوندی مشرب عرفانی و تصوف داشت و بالفطره

با علمای شیخ مخالف بود و مخصوصاً که اموال موقوفه را هم از دستش گرفته و تکفیر و از وطنش فرار داده بودند، دل پر دزدی از علمای و آخوندها داشت و لهذا در هر مجلسی از مجازات احباب و یا در مقاله با مبتدیان مذمت و بدگویی از علماء میکرد و حدیث "اکتر اعدائک من العلماء" را همه جا میخواند و شرح و بسط میداد، تا اینکه خبریگوش علماء اراک رسید و شاید از علمای بروجردهم سفارش شده بود، این بود که به هیچ آمده آقا نور مجتهد که قبلاً ذکر شد ماء مورین غلاط و شدادی بمنزل جناب شهید فرستاده که مهمان و میزبان را باشدت و خفت نزد او ببرند. از قضا مهمان از اراک رفته بود، میزبان مظلوم که صدای دق الباب را میشنود با همان لباس مختصر منزل با کفش سریانی بدون شال و لباس رو شخصاً بیعت در رفته باز میکنند و خوش آمد میگوید، سراغ آقا میرزا حسن را میگیرند، همینکه یقین میکنند رفته است، میزبان مظلوم را بدون اجازه برگشتن و قبا و عبا و کفش و کلاه پوشیدن گشان گشان و کتک زنان تا بمنزل آقا نور که مسافت زیادی است از کوچه و بازار میبرند. اهل بازار که این حدت و شدت نوکران آقا و بیچارگی و ذلت آن مظلومانرا می بینند، هر یک آلت و اسلحه ببر میدارد و در کان خود را می بندد و بطرف خانه مجتهد روانه میشود و شاید هم این عمل در اثر اشاره نوکران سوسه. خلاصه میروند بقصد اینکه آقا فتوای قتل بدهد و اینها اجرا کنند. جناب شهید میفرمود: ایام عید نوروز بود که این واقعه اتفاق افتاد مراباطاق آقا نور بردند، عتاب و خطاب زیاد نمود و تهدید بقتل کرد و گفت چرا میرزا حسن بروجرده را بمنزل خود راه دادی و حال اگر تبری از دین

بهای ننگی فتوی بگشتنت میدهم. این قبیل بیانات آقا و از دحام مردم با چهره های غضب آلود و آلات قتاله در دست را که میدیدم یقین بر گذشته شدن خود میکردم، تصور نجات و امید حیات بهیچ وجه برای من نبود و لکن رئیس نظامیه خبردار شده با عده پلیس خود را رسانید و مرا از جنگ آقا بهرزیان بودرها دورتا دور مرا پلیس مسلح احاطه کردند، خود از چلو براه افتاد و ما هم با پلیسها از عقب معجلانه روانه شدیم تا با اداره نظامیه رسیدیم از من قول گرفت که در زندان دیگر تبلیغ نکنم و بهانه بدست دشمنان ندهم و در همان ابتدای واقعه و گرفتاری، متصدی اداره قائم مقامی بوسیله تلگراف فوری قضیه را بجناب قائم مقامی که در طهران بودند خبر داد، ایشان هم بلا درنگ سه تلگراف تهدید آمیز فوری یکی بمجتهد و یکی بحاکم وقت و یکی هم بر رئیس نظامیه مخابره کردند، از قرار اظهار شهید مضمون تلگراف با آقا نور این بود: آقا نور مجتهد رنود گولت نزنند میرزا علی اکبر برار صند و قدر من است دوازده هزار تومان نزد شما امت دارم اگر موئی از سراو کم شود شما مسئول خون او و پول من خواهید بود.

شهید میفرمود: این تلگرافها مثل آبی بود که بر روی آتش ریخته شد و همه را سرجای خود نشانید و سپس اقدامات اساسی در طهران نمود. بحکم مرکز پس از یک هفته از زندان در آمد.

فصل زمستان سال ۱۳۰۴ که جناب قائم مقامی ساکن شاه آباد فراهان بودند، ایشان سخت مریض و بستری گشتند، بطوریکه احباب شاه آباد و مشهد ذلف آباد از بهبود ایشان مأیوس شده مجالس دعا تشکیل دادند و طلب شفا برای ایشان

نمودند ، تیرهای دهن به هدف اجابت اصابت نمود و صحت و سلامت عودت کرد . در آن اثناء در بهمن ماه عدهٔ مردم شقاوت کار بتحریریک بعضی اشرا ر شبانه بمنزل جناب میرزا علی اکبر برار در اراك رفته و آن بزرگوار و شش نفر دیگر را که در آن خانه بودند از زن و خواهر زن جوان و چهار نفر پسرشان که بزرگتر شان دوازده ساله و کوچکترشان چهل و پنجروزه بود به بدترین عذاب و فجیعترین صورت سربریده و شهید

کرده و رفته بودند و قاتلین نامعلوم بودند ، تا اینکه جناب قائم مقامی براك برگشتند ، از همان اول سال هزارو دو بیست و نود و پنج کشف قاتلین شهداء را وجههٔ همت خود قرار دادند ، خرجها کردند و وقتها صرف نمودند ، تدبیرها بکار بردند زحمتهای کشیدند ، مستنطق کامل از طهران وارد نمودند و مظنونین راتحت استنطاق کشیدند و یکی از آنها را که مختارخان قزوینسی بود ، مترجم رئیس قشون روس بود ، بچه تدبیر

اظهار عنایاتیکه در الواح و توقیعات نازله بافتخار این بنده شرمند نسبت بمصاعدا الی الله جناب قائم مقامی روحی لمرقه الغدا شده بدین قرار است :

۱ - حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک که مورخ رمضان ۱۲۳۹ میفرمایند :

" حضرت قائم مقامی فی الحقیقه اول خادم امر رحمانیست "

۲ - کاتب حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مینویسند ، در تاریخ ۱۶ جنوری ۱۹۲۵ از میزبان عزیز حضرت آقای میرزا آقاخان قائم مقامی روحی فداه ستایش فرموده بودید و طلب موفقیت از برای ایشان فرموده بودید ، میفرمایند :

(حضرت ولی امرالله) ، ایشان الحمد لله مجسمه تائید و توفیقند و الطاف و عنایات مبارک همواره شامل حالشان بوده بطوریکه اخلاق و رویه حیاتیشان موجب عزت امرالله است مخصوصا از برای آن حضرت و حضرت ایشان در مقام رب عزیز از اعماق قلب و جان طلب مزید موفقیت

بخدمت و حصول سعادت و عزت فرمایند .

۳ - ایضا " کاتب مبارک در توقیع منیع شهر العلم ۱۰۰ ، ۲۸ اکتوبر ۱۳۴۳ مینویسند : " راجع بجناب قائم مقامی فرمودند از قبل این عبد آن رجل رشید را اطمینان دهند و تکبیر و تحسیت ابلاغ نمایند ، در جمیع شئون و احوال در یاد و خاطرند ، آنی فراموش نگردند در حق ایشان دعا نمایم و تائید و توفیق دائما مسئلت نمایم .

۴ - ایضا " کاتب مبارک در توقیع منیع شهر الجلال ۱۰۳ - ۱۲ آپریل ۱۹۴۶ - مینویسند : " وجود عزیز نورانی جناب قائم مقامی هر چند بظاهراز بقعه مبارکه دورند ولی در حقیقت حاضر حضور و ناظر و منظور هیچوقت ایشان را فراموش نفرمایند و هرگونه نصرت و تائیدی را در حقشان سائل و آملند .

نویسنده مقاله - نوش آبادی

و سیاستی از کارش انداختند و از دست روسها گرفتند و بزندانش سپردند و سپس تحت الحفظ بطهران فرستادند و بحبسش انداختند. دیگری مصطفی خان نامی بود که فراریخراسان نموده بود. بجناب محقق الدوله عطاای که آنوقت رئیس پست بسیار مقتدر آن ایالت بود باتعمین منزل مظنون فراری در مشهد تلگراف نمودند و او را خواستند، جناب عطاای هم فرستادند او را دستگیر و تحت الحفظ اعزام بطهران و وارد زندانش کردند. خلاصه بحسن تدبیر و کفایت و همت و شهامت این مرد رشید در اندک زمانی مرتکبین این قتل فجیع کشف و یکی بعد از دیگری جلب و در زندان مرکز جمع شدند و بنا بود بکیفر اعمال خود برسند که عرق تعصبات بحرکت آمد و رشوت و برطییل قدم بمیدان نهاد و پس از مدتی مدید زجر و عذاب شدید عاقبت جنایتکاران ارزندان در آمدند و آزاد شدند.

عین عبارت نامه جناب قائم مقامی در این خصوص که چند سال قبل برای اطلاع بنده مرقوم فرمودند این است: "قاتلین برارو کسانش این چهار نفر بودند. اول مصطفی خان پسر عباسقلی خان عموزاده حاجی میرزا محمد علیخان مجتهد که فعلاً زنده است. دوم میرزا آقای سرابندی که در بارفروش مازندران زنده و عضو مالیه آنجاست، و درویش صفائی است سوم مختارخان مترجم رئیس قشون روسها در حدود کاشان مرد. چهارم میرزا محمد پسر آقایوسف دلال که او هم زنده است، در موقع گرفتاری و زندانی، مشهدی حسینعلی صراف ترک که شوهر خواهر مختارخان بود و با بنده آشنائی داشت چهارهزار تومان آورد که پول را بگیرد و حضرات را مستخلص نماید، قبول نکرد.

و بمحفل اطلاع دادم. لابد برود و بصدرالعلماء ازلی داد و اسباب استخلاص آنانرا فراهم آورد. باری بمقاد "

هردم از این داربری میرسند

تازه تیر از تازه تری میرسند در تابستان همان سال که در کیرو داریپیدا کردن قاتلین حضرات برار بودند، روزی خبر آوردند که همین امروز صبح قرینه مؤمنه مرحوم میرزا مهدیخان مترجم السلطان را در مشهد زلف آباد که در هفت فرسخی شهراراک است بقتل رسانیده اند و قاتل نامعلوم است. فوراً حضرت قائم مقامی عموزاده خود مرحوم حبیب الله خان احتشام نظام را که از احباء بود ماء مور و با نمایندگان حکومت و نظمیة بوسیله کالسکه شخصی خود بمحل واقعه برای کشف قاتل اعزام داشت. لدی الورد بفاصله چند ساعت قاتل را کشف کردند و از او اقرار گرفتند و با خود بشهرش آوردند و بزندانش انداختند. زمان ریاست وزرائی مرحوم سپهسالار اعظم تنکا بنی بود. حضرت قائم مقامی و جناب احتشام نظام اقدام نمودند و پشت کار را گرفتند تا حکم اعدام قاتل از طهران صادر شد. علمای محل بهیجان آمدند و فریاد و شریعتاً بلند کردند و مردم را تحریک نمودند. داکین را بستند و بازار را تعطیل کردند و در مسجد مجتمع شدند و نعره های واویلا و وادینا کشیدند و بر این حکم دولت اعتراض کردند و گفتند قاتل مسلمان بوده و مقتوله بهائی، قاتل مرد بوده و مقتوله زن، در مملکت اسلامی مسلمانسی را برای خون کافری و مردی را بخونخواهی زنی نمیشود کشت و جدا استخلاص قاتل را ارزندان خواستند، از این طرف هم جواب دادند که مملکت مشروطه و بموجب قانون اساسی جمیع

اهالی در مقابل قانون مساوی الحاق قند
اما اینکه قاتل مرد بوده و مقتول زن ، زن آستن
بوده پس مقتول دو نفرند . باری پافشاریها
کردند تا اینکه بالاخره جمعیت متفرق شدند
و مخدول و منکوب و ماء یوس از مقاومت گشتند
و قاتل را بدار مجازات آویختند .

و دیگر جناب قائم مقامی میفرمود : یکوقتی
اهالی شیر اراک درویشی را تحریک کرده بودند
در کوچه و بازار قدم میزد و یا معرکه میگرفت
و نسبت بامر بدگوئی و سب و لعن میکرد ، احباً
بستوه آمده و چاره نمیتوانستند کرد ، هرچه هم
بحکومت و نظامیه مراجعه و شکایت شدی اثر
ماند ، تا اینکه یکروز چتری در دست داشتم
و سر بناها ایستاده بودم که خبر آوردند
درویش در وسط چهار سوق بزرگ معرکه برپا
کرده و جمعیت زیادی گرد او جمع شده و دارد
نسبت بامر بدگوئی میکند . من بی اختیار
بطرف بازار رفتم تا بچار سوق رسیدم ، دیدم
درویشی است بلند قد و قطور باریشی انبوه
در وسط معرکه ایستاده و بدگوئی میکند و صداها
مردم بازاری و شرور هم دور او را گرفته اند
میفرمودند : با کمال جسارت صف جماعت را
شکافتم و بوسط معرکه رفتم با یک دست ریش
طویل درویش را گرفتم و با دست دیگر چتر
را بی در پی بر سر او کوفتم ، تماشاچیان که
مرا با آن حال دیدند هر یک بسمتی فرار کردند
یکوقتی دیدم دستم از حس افتاده و یکی از نوکرها
که اغیار هم بود رسید و ریش درویش را از چنگم
در آورد و شروع بزدن بر سرو کله او کرد ، من
جلو افتادم و گفتم بیارش ، کشان کشان آوردش تا
بمنزل ، دادم در مستراح حبسش کردند . بود
تا شب شد . او را خواستم و نصیحتش کردم و
محبت و نوازش نمودم ، مبلغی پول باو دادم

و گیوهئی بیایش کردم و بر ترک یکی از نوکرها
سوارش کرده گفتم از خاک اراک خارج که شدی
پیاده اش کن و برگرد .

چند روزی از این قضیه گذشت مردم
دیدند درویش مقبول الاثر گردیده ، بهیجان
آمدند و بتحریر آخوندها داکین را بستند
و بعنوان اینکه قائم مقامی درویش را کشته و در
چاه انداخته میخواستند بریزند و محله و منزل
ما را غارت و خونبهای درویش را بدست آرند
من دیدم بد اتفاق افتاد ، چند نفر را فرستادم
با طرف که درویش را پیدا کنند و بیاورند و لکن
هیچیک پیداایش نکردند و دست خالی برگشتند
در این اثناء خود درویش از شورش مردم اراک با
خبر شده فوراً خود را رسانید و ببازار رفت و از
این سر بازار گرفت تا آن سر بازار قدم زد و
فحشهای رکیک و بد بمحرکین داد و فریاد
میزد و میگفت شماها بودید که مرا وادار به بدگوئی
باین طایفه میکردید ، وقتی که بچنگ قائم مقامی
افتادم و بر سر و مغزم کوفتند شما کجا رفتید یکی
از شما نیامد بداد من برسد و اقلاً مرا از دست
او نجات دهد . آن وقت مسلمان نبودید حالا
مسلمان شده اید و این هیاهو و غوغا برپا
کرده اید که پول خون مرا از مال غارتی بدست
آورید ، آفرین باین غیرت ، صد رحمت باین
مسلمانی . خلاصه مردم هرچه کردند او را
خاموش کنند نتوانستند ، تا عاقبت آمدند پیش
من و تقاضا کردند که شما او را ساکت نمائید
من فرستادم دنبال درویش آمد و روانعاش کردم .
باری این مرد شریف بواسطه اینکه ایمان
و اعتقادش کامل و نیتش خالص و اراده اش قوی
و تصمیماتش قطعی و قوه توکلش شدید و دست
گرمش مبسوط و خوان انعامش ممدود بود ، بهر
کاری اقدام مینمود موفق بود و ملائکه تا نمیبند

نصرتش مینمود و هیچکس را یاری مقاومت با او نبود و هیچ نفسی در میدان مبارزه با او صرفه نمیرد. بالجملة در همان اوان متدرجا اراک را ترك کرد و طهران را محل سکونت قرار داد و بخدمات امری پرداخت.

در اواسط سال هزار و بیست و نود و پنج بود که بنده از اراک بطهران رفتم، جناب قائم مقامی فرمودند: زمستان آینده گرانی و قحطی شدیدی میشود باید احبا را مطلع ساخت که تا ممکن است آذوقه و خوراکی زمستان خود را تهیه نمایند. در محافل و مجالس بطور خصوصی و عمومی باحبا تذکریده که حتی اسباب و اثاثیه منزلشان را بفروشند و گندم و جو و سنگ و باغی و نررت بخرند و نگاهدارند و فرمودند حضرت عبدالبهاء در خواب بمن فرمودند امسال گرانی و قحطی خواهد شد و ای بحال اغنیای احبا اگر یک نفر از فقرا آنها از گرسنگی بمیرد، خلاصه اصرار و پافشاری جناب قائم مقامی و انتشار این روایا و تذکرات میرمانه این عبد بینوا که معتقد بخوابهنا و حرفهای ایشان بودم از طرفی احبا را وادار کرد که بهر نحوی هست و لو بفروش فرشها و اسباب و اثاثیه بیت باشد، خوراک زمستان خود را تهیه نمایند و از طرف دیگر متصدیان امور روحانی مشغول جمع آوری اعانات جهت زمستان فقرا شدند، من جمله از تمام اعیان و متمولین درجه اول یاران دعوت نمودند و مبلغ هنگفتی تقبلی گرفتند. آخر همه صورت تقبلیها را نزد قائم مقامی بردند، ایشان هم جمعی از کل وجوه زده بقدر جمع کل خود نوشتند. خلاصه وجوه را جمع آوری نموده خواربارزیادی بنام فقرا خریدند و ذخیره کردند و ضمناً کسبیه مخصوص تعیین نموده بخانه های فرد فرد احبا

در طهران رفته و تعداد جمعیت هرعائله و دخل و خرج هر يك را معلوم و مرقوم نمودند کسانی که هیچ نداشتند و یا کسر خرج داشتند از روی کمال دقت معلوم و برای هر يك از محتاجین جیره بندی نمودند و از اول شروع بتنگسی و گرانی و نایابی خواربار و شدت سختی و قحطی تا فصل بهار جیره و مقرری هر خانوار رسانیدند و برای شب عید هم برنج و روغن فراوان تهیه کرده بطور سرشمار بهمگی دادند که پلو بخورند و خوش باشند. خلاصه نگذاشتند یک نفر بها گرسنه بماند و در ضیق معیشت باشد، در حالتی که در آن سال خیلی ها از مردم دیگر از گرسنگی مردند، میرفتند بسلاخ خانه ها خون میخوردند و میمردند، علفهای صحرا را میخوردند و تلف میشدند، حتی شنیده شد که بچه های خود و دیگرانرا بعضی ها کشتند و خوردند و لکن از فقرا احبا احدی از گرسنگی تلف نشد. فی الحقیقه تمام این خیر و برکات که نصیب احبای فقیر و غنی گردید، فقرار از نجات داد و اغنیای را داخل فیض و صواب کرد همه از حسن تدبیر و صفای ضمیر و اقدامات و جوانمردی این مرد شریف بود.

فراموش نمیکنم که، در زمستان سال هفتاد و دو بیست و نود و هفت شمسی، جناب میرزا محمود فروغی اعلی الله مقامه و اسکنه فی جوار رحمته، بطهران تشریف آورده و شوق و شوری در احبا ایجاد نمود. حضرت قائم مقامی در صد تبلیغ و هدایت مجتهدین و علماء و رؤساء اراکی که همه در آن اوقات در طهران بودند برآمد و تهیه و تدارک مفصل دید. روزی رسماً و کتبا از همه آنها از قبیل عضد السلطان پسر مظفرالدین شاه و سهام السلطان بیات و حاجی سید احمد مجتهد و حاجی سید محمود

تاریخ جامع شریف بمصر
تالیف مولانا ابوالحسن علی دینوری
جلد اول

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وعلیٰ آله الطیبین الطاهرین
موسیٰ بن جعفر کاتب لیسان
جلد اول
تالیف مولانا ابوالحسن علی دینوری
تاریخ جامع شریف بمصر
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وعلیٰ آله الطیبین الطاهرین
تاریخ جامع شریف بمصر
تالیف مولانا ابوالحسن علی دینوری
جلد اول

تاریخ جامع شریف بمصر
تالیف مولانا ابوالحسن علی دینوری
جلد اول

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وعلیٰ آله الطیبین الطاهرین
تاریخ جامع شریف بمصر
تالیف مولانا ابوالحسن علی دینوری
جلد اول
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وعلیٰ آله الطیبین الطاهرین
تاریخ جامع شریف بمصر
تالیف مولانا ابوالحسن علی دینوری
جلد اول

مجتهد که درد و پسران حاجی آقا محسن عراقی بودند و حاجی میرزا محمد علیخان مجتهد و غیرهم از علما و طالب علوم دینی و تجار قریب هفتاد نفر را برای ناهار دعوت فرمود و سه چهار نفری هم از احباب مانند جناب میرزا رحیم خان ارجمند و جناب حاجی ابوالحسن امین و غیرهما بودند. جناب فروغی تشریف آوردند مجلس بسیار مجلل و با ابهتی در تالار منزل ایشان تشکیل گردید. مدعوین هر یک که بجای خود قرار گرفتند مکالمه و مناظره شروع و تا عصر بطول انجامید و در کمال صراحت و وضوح بر کل اتمام حجت گردید و عظمت و حقاقت امر ثابت و برهن شد. متعاقب این قضیه لوحی از سماء فضل و عنایت بافتخار جناب قائم مقامی نازل که: حضرت عبدالبهاء روح الوجود لوجوده الفدا نهایت عنایت را نسبت بآن جوهر خلوص و وفا میفرمایند. از جمله خطاب بایشان میفرمایند: "در رضای الهی شیوهی نمانده که نزدی". و در لوح مبارکی که بافتخار این عبدنازل میفرمایند: "حضرت قائم مقامی فی الحقیقه اول خادم امر رحمانیست".

باری چنانچه قبلاً گفته شد، یکی از صفات ممتازه حضرت قائم مقامی کرم و بخشش بود و افعال در مواقع بخشش و عطا ابر ریزنده بودند و مخصوصاً بمصدق بیان مبارک که میفرمایند "بها فیان باید مظاهر رحمت عامها شنید و مطالع فیفر خواص مانند آفتاب بر گلشن و کلخن هر دو و بنابند و بمثابه ابرنیشان بر گل و خار هر دو و بیارند، بریار و اغیار بذل درهم و دینار مینمودند بدون اینکه نزد کسی اظهار نمایند و یا بر کسی منت بگذارند. مشهور بود که تبلی السرائر است، امروز باید حقایق آشکار

در دست قائم مقامی پول و سنگ ریزه یکسان است و دست راستش که سید هد دست چپش خیردار نمیشود، برخلاف اغلب نفوس که تظاهر مینمایند و عملیات خیر خود را با آب و تاب بس دیگران میکشند. بقول شاعر:

دارد هزار در صدف و دم نیاورد
یک بیضه مرغ دارد و فریاد

در اراک که بود فقرا و درماندگان محل را میشناخت و از وضعیت زندگانی و احتیاجات ضروری آنان اطلاع داشت، فصل زمستان و یا مواقع تنگدستی آنان که میشد پولهای نقره و قرانی و دوقرانی را بجیب میریخت و آخر شبها عبا بسر میکشید و یکه و تنها در کوچه و پسر کوچه براه میافتاد، یکی بیکی در خانه فقرا را میزد همینکه در را میگشودند بطوریکه شناسندش دست را از زیر عبا در آورده بقدر احتیاج برعائله وجهی میداد و بدون کلمه صحبت بسرعت رد میشد و ابداً بکسی اظهار نمیکرد و بروی کسی نمیآورد. هر از چند شب کارش همین بود تا موقع گشایش برسد. چقدر با حقیقت، چه قدر خوش نیت، چه قدر رحیم و بافتوت بود، همانطوریکه نسبت بمعجزه و فقرا رؤف و مهربان و طرفدار و پشتیبان قوی آنان بود. بهمان طور هم نسبت به خائنان و ظالمان از هر طبقه و دارای هر مقام که بودند شدید العمل و سخت گیر بود برای آنان رحمت کبری بود، و برای اینان نقت عظمی، میگفت و مینوشت و تعقیب مینمود و اصرار و ابرام میکرد تا حقایق را آشکار مینمود و ظلم و تعدی و خیانت و تقلب بدکاران را اثبات میکرد. در این خصوص ابداً از کسی ملاحظه مینمود و رودریاستی و محافظه کاری و مداهنه و مجازگویی نمیکرد و میفرمود: بسوم

شود تا خائن جای امین را اشغال نکنند و ظالم حق مظلوم را غصب ننماید. حاضر بود مبلغهای گزاف خرج کند و خسارت ببرد تا حقیقتی کشف شود. بسا اتفاق میافتاد که با شخصی طرف مراغه میشد، مبلغی خرج میکرد و خسارت میکشید تا حق خود را در دسترس و محاکم حقوقی اثبات و اعلان مینمود، همینکه حرف خود را بکرسی مینشانند و حق و عدالت را غالب مینمود، حق خود را بطرف یا دیگری می بخشید. هم مظهر عدل بود و هم آیهت فضل. هم عواطف و احساسات روحانسی داشت و هم تدابیر در امور جسمانی. چه قدر فطن و مردم شناس بود. کانه اسرار قلوب را میخواند و از عقائد و افکار و مراتب ایمانی و اخلاقی هر کس اطلاع داشت. چه نظر صائبی داشت، هر چه میگفت همان بود هر چند بعضی که بعوالم ایشان وارد نبودند از گفته های ایشان در حوله اولی استیحتش مینمودند و باب گله و شکایت میکشودند و لسی بعد معلوم میشد که نظریات و اظهارات ایشان صائب بوده است.

باری جناب قائم مقامی سفری برای کارهای شخصی بامریکا رفتند و در مراجعت بساحت اقدس حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لعنایاته الفدا مشرف شدند و از روح اعظم الهی کسب قوه و فیض عظیم روحانی نمودند. در نامه یازدهم آبانماه آنسال مرقوم فرموده بودند: "جریده" اطلاعات خبر سقوط عفریت آواره را داد که شیاطین اطراف آن بیست سی نفری معرفی خود را نموده اند. خاطر افتاد روزی در حیفای موقعی که از امریک برگشته بودم، مجله خالصی زاده و میرزا عبد الله مبلغ و آواره را برایم فرستادند. صبحی شد بعجله در کنار درخت

بادامی که نزدیک مقام اعلی روئیده بود نشسته و ردیه بر آنها مینوشتم و نزد خود میگفتم اگر ایران رسیدم او را خفه مینمایم. شش هفت صفحه نوشته بودم که آقای افغان وارد و گفتند حضرت ولی امرالله فرمودند، آواره را رها کن این بیوفا باید آنقدر زنده بماند تا اعزاز امر و ارتفاع ظهور جمال قدم را ببیند. فرمان مبارک مرا وادار کرد که اطاعت کنم. نه، سخن از اخلاق کریمانه و خدمات مخلصا

قائم مقامی بود. می بخشید و ابدا اظهار نینمود، بذل میفرمود و بهیچوجه تظاهر نمیکرد، در همین سفر امریکا چه قدر بسذل و بخششها نموده و چه انفاقها و چه قدر تقدیمی ها برای عز امرالله نموده که احدی جز خدا خبردار نشده و بعد ها یکی دو فقره اش از دیگران شنیده شد. مثلاً از جمله بعد از چندین ماه در اخبار امری امریکا خواننده شد که جناب قائم مقامی دوازده هزار دلار برای ساختمان مشرق الانکار تقدیم نموده اند و لسی از خودشان کلمه "مسموع نشد، حتی اگر ابراز میشد باطناً خوشش نمیآمد و سخن دیگر بر میان میآورد.

در شهر اراک در همان خیابان قائم مقامی سه باب عمارت بسیار مجلل آجرساز دارای متجاوز از بیست اتاقهای فوقانی و تحتانی و سالونی وسیع و آبرومند با اراضی زیاد و باغچه های جلو ساختمان تقدیم فرموده که الان حظیره القدر و محل اجتماع احیاست. در شاه آبشار اراک خانه بسیار آبرومند پرا خرید و بپسری حظیره القدر داده اند. خلاصه کمتر نقطه امریست در فراهان اراک که انسان وارد شود و آثاری از آن مرحوم مشاهده نکند. همچنین تقدیمی های گرانبه او

تليل العليل ایشان در طهران برای حظیره
القد سر ملی و غیره ها حالب توجه و ضرب المثل
دوستان الهی است.

چه قدر غمخوار و مهربان بودند چه قدر
رعایت و محبت مینمودند ، فی الحقیقه از هر
پدری مهربانتر و دلسوزتر بودند . انسان
که بخند متش می رسید از فیض دیدار و شنیدن
گفتارش سیر نمیشد ، حکایتها مینمود ، مثلها
میزد ، بذله ها میگفت ، سرگذشتها بیان
میکرد ، تاریخها نقل میفرمود ، مشاهدات
و تجربیات خود را شرح میداد ، در قایق امور
امری را چه از گذشته و چه آینده بیان میفرمود
زمانداران امور دولت و رؤساء مملکت و ملت
را که در قرون ماضیه و حالیه بوده و هستند
کاملاً میشناخت مثل اینکه بزرگشان کرده بود
و خصوصیات زندگانی و شئون شخصی ایشان
را تشریح میفرمود .

در کار عتیقه شناسی متخصص و استاد
بی نظیر بود ، از تاریخ و سرگذشتهای
سلاطین و امرا و وزراء و علماء و شاهیرازمنه
غایره و حالات و خصوصیات و علل فتح و ظفر
و یا شکست و جهت عظمت و نفوذ و شهرت
و جلوس بر سریر عزت و سلطنت هر یک را ^{نسبت} امید او
بمناسبت شرح میداد و بر معلومات و اطلاعات
مصاحبین میافزود . چه قدر خوش کلام و شیرین
گفتار بود . خلاصه مجالست و مصاحبتش
بسیار مفید و سودمند و مکاتیب و نامه هایش
شیرین و دلپسند بود .

محرر نمونه و برای پی بردن با فکاروسیک
نامه نگاری آن سرور ابرار چند جمله از نامه هایش
که در این چند ماهه اخیر این سنه برای فدک
مرقوم و بشیراز و کرمان ارسال داشته اند
ذیلاً درج میشود :

در نامه چهارم تیر مینویسند : " در اول قرن
ذهبی و جوانی خود را بشیخوخیت معرفی
نموده اید ، توبه کن خیال فاعلیت دار آقای
..... در یک شب از خیال مویش سفید و پیر
شد ، میرزا را دیدم میبرد و وقتی
از هجران و پیری زمینگیر شده بود آرزویش را
بر آوردم ، جوان خندان ، گردن کلفت تمام
عیاری شده است اتفاقاً لوحی از
جمال مبارک بخط جناب معلم ابراز داشت
بنام لوح وفا که شکایت بسیار از احباب و بلعم
با عور که کنایه از یحیی ازل است میفرمایند و امر
میکند این لوح را با محلول العاس و طلا
نوشته نشر و طبع کنید ، زیاد از حد تعجب
کردم ، چرا این لوح دیده و منتشر نشده
آقای نوش آبادی دیدم احباب آن روز چون
ایمان کامل به بها^۱ الله نداشته از چند نفر
زرگرو جواهری بازاری پرسیدند ، العاس محلول
میخواهم ، آنها جواب دادند نداریم ، محال
است . احباب قبول کرده مثل حالا ابداً
فکر نکردند که اگر چنین چیزی محال بود امر
با اجرای آن نمیفرمودند و حال آنکه با تا^۲مین
شش ماه وقت و صد تومان مخارج حاصل میشود
و جز^۳ مورفاشور روشن رحیق مختوم است
آقای نوش آبادی منبع گریه و شادی هردو یکی
است خدا هم یکیست ، عقل و نفس هم یکیست
یا ایتها النفس المظمئه ارجعی الی ربک راضیه
مرضیه ، پس این همه اختلافات از خود خواهی
و عدم علم و بصیرت است ، از سابق عرض شد
که انبیا^۴ عظام در بدیهیات صحبت و انزال کتب
فرموده اند ، و خودشان و اوامرو نواهی شان از
شدت ظهور مستور مانده آنچه را که مؤمنین
دوره اولیه استعداد فهمیدن نداشته علم
مکنون و سر مخزون شده که وعده بقیامت و محشر

ظفران حضرت قاسم علیہ السلام علیہ السلام

هلو الابحی

از بیت بر بیان جنیت که کاتبه نمود این بزرگوارت من غیر و غیر مدار در جان و دل

بنان بر آقا که نام از خورشید استخیر و منیع مردم باد آقا و مذات و منور و عودت تربیت شد

ذات صیغه فیدان شریف علی غایت آرزو را در خیر نشود و مقصود چشم بیگانه در ملکوت است

غایت بشارت است که الهامه از سعاده او نفس بیگانه گوید که آیت هجرت و ظهور است

بدایع بی سوخته علم ازین سلوک خدا که در آن استوری است که آیت فیض هجرت

عبدیما غایت آملی قلب و حب سید آن فاضل مبارک دارد امید جانست که در آن در باب

شمه ازین جلوه نماید و سخن امید حکمت را بسیار چنگ نماند که بسبب فرخ و فرخ مجربان و نسیان

گنود بدید علی بن ابی طالب از تشریح حدیث است و در باب غرور از اعطاف جبار که در ترمیم است

بیت برگرد و عید ابهت ان بر علیها عتبر ۹ رقم ۱۳۳۶ حفا

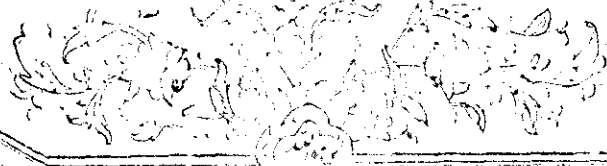
گیری نموده اند . از شخص سرکار میپرسم امروز کدام سر و رمزی در نزد اهل بهاء مستور و مخفی مانده و کدام قضیه و امری راجع بآتیه مجهول مانده که از قبل خبر نداده باشند ، نقشه دهساله بهترین نمونه از جاده های شوسه امر اعظم است و آنچه مخفی و مستور و لاینحل مانده احبای الهی سلیقه بخرج داده عرفان باقی کرده درخواست اند بفرمند و الامحلول الماس کاری ندارد منکرین انبیاء و معرضین از بهاء الله را می بینید بر حسب ظاهر کورند با وجود اینکه از روی کلمات انبیاء و حکما کاشف جزئی از اسرار طبیعت گشته از خود خواهی و غرور دست بیکی از بدیهیات انفجارا سنگتراشان قدیمه و موجبات زلزله و تماس رعد و برقهای حاضر زده این آلت مخرب بی ثمر فولادین را که زره از ذرات اتمی در درونش حبس کرده محذوق در هوای لزوج مینمایند . بلی هر گنوله ای که برای خوراک صد هزار کشتی بعب افکن سخارج میکنند چند صد ملیون دلار میشود ، با این حال تکلیف فردای خود را ابداً نمیدانند ، شما یقین دارید که جنگ سوم و عذاب عظیم و عقاب عقیمش حتمی است قبلاً" نوشتم خواب بی تعبیر نمیشود قحطی و جوع در پیش است " .

در نامه مورخ ۳۰ تیر مینویسند : " ساعت دوازده شب خسته و نالان عودت ، چنان افتادم که در مقدمه صبح خواب دیدم ، جمال مبارک در سن جوانی با نهایت فروتنی در پشت بامی که حقیقتاً نشسته بودم و پارچه نرعی مال جلال همایونرا نقشه برداری میکردم ، نزول اجازت کرده فرمودند : پارچه اش مال جلال همیون است ، اما من از برای توتاج زیبائی از شمس و مهر نقش و ترسیم میکنم که باقی و برقرار

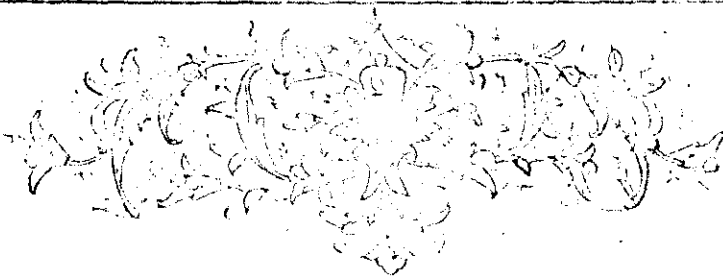
باشد ، جمال مبارک چنان تاج را زینت و نقاشی کردند که حقیر از شدت انفعال از خواب بیدار و بنوشتن مشغول گردید ، فانی آقاخان قائم مقامی " .

در نامه چهارم آبانماه مینویسند : " از روزی که از محامد و اوصاف لطیف روحانی نوشتم دیگر در قطع نفس خبری جز سرازیری قبر و مجازات اعمال برنخ نداشتم تا سه شب قبل حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه را خواب دیدم تشریف به بیدستان کرج آورده فرمودند : مسن بمدارک و دوسیه های شما مراجعه و رسیدگی کردم ، در داندک از شش داندک حق بجانب تو میباشد ، عرض کردم زیاد برای شکایتی ندارم چهار نفر احباب فقیر خالص و مخلص همراه داشتند ناگاه چشمم باز شد آقای نوش آبادی بجان عزیزت قسم این چند وقت که بعالم برنخ تشریف برده بودم ، والله اگر بهزاران هزار کتاب اسدی طوسی که با جان برابر است اعتنائی بقدر سوزنی می داشتم ، حالا که چشمم بساز و قدرت نوشتن پیدا کرده از پوست خرهای پندک دنیا که کفش علمایند نسنگدم سرکارهم اگر صبر داشته باشی آخرت مثل بنده بالا تر خواهد شد . " باز مینویسند " داروی همه دردها صبر است ، صبر . "

در نامه یازدهم مرداد مینویسند : " طوری عرصه تنگ شد که آهسته نان خشکه ها را در رهان کوفته با قدری دوغ ترکرده مکرر در مکرر بخوراک ده دوازده نفر بچه ها داده ، با این وصف بقدری خوش حال و مطمئن و مسرور و غنی بودیم که حاتم بخشی های واقعی کرده ، مثلاً " بهر جان کندن بود ، سالی صد تومان اعنانه حبیب الدوله عراقی را رساندیم بعد از آنکه ماءون سلطنت غصب خود و پدرش را



این است برینا نامده بی معانی و جمله در هر لغت و نام و با کلماتی آشنا از دنیا
 و خوشایند است و این را در هر زبان نامیده و در زبان عالمی گفته و عقیده را عقلی بگویند و هر کس
 اولی در شهر است هر کس را که در افاق نیست هر کس را که روی است و بی زبان این است
 از است مهربان و با او است از بی گفته و بی گفته و بی گفته و بی گفته و بی گفته و بی گفته
 شش شوق چون عقیده برده سوز کرده و جهان هر روز با او و در این بقدر امکان ملاطفت لازم است
 بجا است محله خانه و داور می از هر که سلطنت است و سید صدارت خطی خواهد زیرا از است
 و عدالت صدارت با حق است این است که بیست است که با کاران او با رفتار نماید و در هر
 هر چه بود و سخنان را دوست مهربان کرده و در زبان را فرشته آسمان شود و ششام را بحیثیت سلام
 مقابل نمید و بیخ و سخنان را بروج در جهان برابر نماید بیست صفت سالکان و این است
 روحانیان جمال قدم و اسم اعظم روحی را خدا چنین سکون فرمودند و همین نعم نمودند و هر
 این ارضای هر کس است شود و این عبارت است و بیست صفت است و اوقات حقیقی بر او بخشید
 راضی هر کس شود و غم را خشنود و غم را خشنود و غم را خشنود و غم را خشنود



تفویض بحضرت رضا کرد و وفات نمود ، ایرانیها کلاً بنای امامزاده کشی و حزب کشی را نهادند و بطوری راهها را مسدود نمودند که سپهسالار ماء موم فرار با زندران و در راه آن را مقتول نمودند ، لیکن کمان حضرت رضا که اجساد قائم مقام یا شدند من جمله سلطان سید احمد که الساعه بقعه رفیعین در قریه هزاروه موجود است ، جمیع کتب و اشیاء حضرت رضا را بالوراثه جمع کرده بمناسبت اینکه شهریان سو زرد شتی زن امام حسین علیه السلام بود بفرانجا رفته املاک کوهستانی مثل هزاروه و مهرآباد و ساروق و جیریا را که متجاوز از ده فرسخ است متصرف و به تبلیغ و ترویج تشیع مشغول گردیدند و نفوذ کامل یافته کم کم داخل وزارت کریم خان و قاجار شدند . اگر کتابخانه حضرت رضا که بالوراثه بقائم مقامی هارسیده بود همراه میرزا حسن عموی قائم مقام بزرگ نمیبود ، تمام قائم مقامیها از دم شمشیر آغا محمد خان و فتحعلیخان قاجار جان میدادند جناب نوش آبادی بحق حقانیت مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء قسم یاد میکنیم که در این چهار سال ونیم که زمینگیر شد م صحرا و دریاها بردولت و ثروت و علم و اطلاعاتم افزود که اکسیر فضه و طلا بهیچ چیزی ارزش ندارد .

و در نامه هفتم مه‌رمه مینویسند : اصل دین یکرنگی است . حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه ، چون دو بعد از ظهر گرسنه بمسافرخانه تشریف آورده غذائی نبود کاسه های خالی دم خورد ، ماسافرین را برداشته بر روی زمین جالس شده لقمه نانی برته آنها مالیده میل کردند و فرمودند این است معنی ستر و دم خوردن مؤمن .

در نامه یازدهم آبان مینویسند : هنسوز بنده با روح پرنده که کشفیات زمینی و آسمانی دارد ، جسماً قوت رفتن از این اطاق باطاق دیگر را ندارد تا بزیارت ایادی ایطالیائی که شخص مجرب و مطلع مؤمنی است موفق شوم ، کرمان بصریح بیان مبارک جمال قدم جل زکراه الا عظم دارای رجال است که ما آنرا بجواهر نفوس و سرآمد فعال مؤمن با مر محسوب میکنیم . شکی نیست این رجال حاضر ، مخفی ساکت و صامت نشسته و بعضی مخمور و معجوب هستند . مرد حسابی کلنگ را بردارویسک فریاد خبردار بزن لا بد از آن جمع و مجموعه های شهری چند نفری از دهه غفلت سرد آورده میگویند چه خبر است . توهم مثل در اویش بکتاش داد بزن . استغفرالله کم کم خواهد رسید دید این ها همان رجال موعود یا رجال الغیب موجودند که در احادیث و الواح مبارک نازل هر کس مقامی دارد . لوطی غلامحسین مرحوم در موقع حقه بازی چه میکرد ؟ یک شمشیر کاوش امانت داری بود ، یعنی انگشتر الماس شما را بچشم برهمزدن که آنرا چشم بندی میگویند میربود و بعد از امتحان در غفلت و کوری چشم مردم بصاحبش از جیب دیگری نشان میداد . اوضاع دنیا برای عقیب همینطور هاست ، خیمه شب بازی که جمال مبارک مثال آنرا زده اند چه بسیار مثلی مناسب این زمانه است . بقول مرحوم قائم :

روزگار است آن که عزت دهد که خوار دارد دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسازد بالجمله جناب قائم مقامی در تحریر بسیار سریع القلم بودند و همینکه کاغذ تمام میشد دیگر مراجعه بآن نمینمودند ، هر چه میگفتند یا مینوشتند فطری بود نه تصنعی و

ساختگی . آخرین دستخطشان که ببیننده رسید تاریخش ۲۷ آذرماه بود ، تا اینک متأسفانه در تاریخ ۱۴ دیماه تلگراف صعود آن روح پاک بعالم افلاک که پسر پاک گهرش جناب منوهر قائم مقامی مخابره فرموده رسید و آتش عسرت و اسف برجان و روان و روح و جسم این ناتوان را بگذاخت . طیب الله شراه و اسکنه فی جوار رحمته موله و روحی لثربته الفدا . چیزی که قدری روح را تسلی بخشید و سبب سکون و آرامش گردید ، صدور و نزول تلگراف منیع مبارک مولای خون و مهربان حضرت ولی مقدس امرالله جواهرالوجود و حقائق الغیب و الشهود لوجوده الفدا بود که صورتش

این است :

ترجمه تلگراف منیع مبارک راجع بصعود جناب قائم مقامی

از صعود مروج مخلص امرالله متأسفانه خدمات معتمدش شایان تقدیر برای ترقی روح او در ملکوت ابهی دعا میکنم مراتب همدردی مرا از این فقدان اسفناک به منتسبین ابلاغ نمائید ، مقتضی است محافل تذکر شایسته فی منعقد گردد .

امضای مبارک شوقی

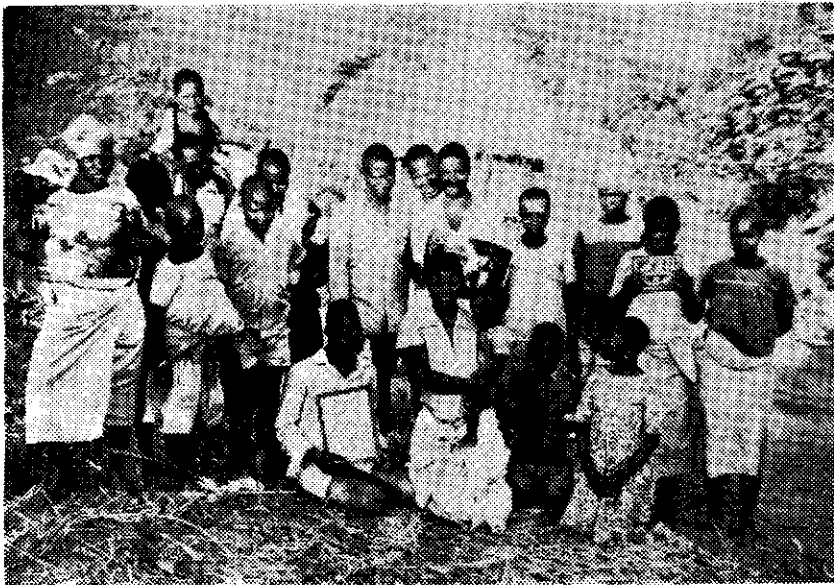
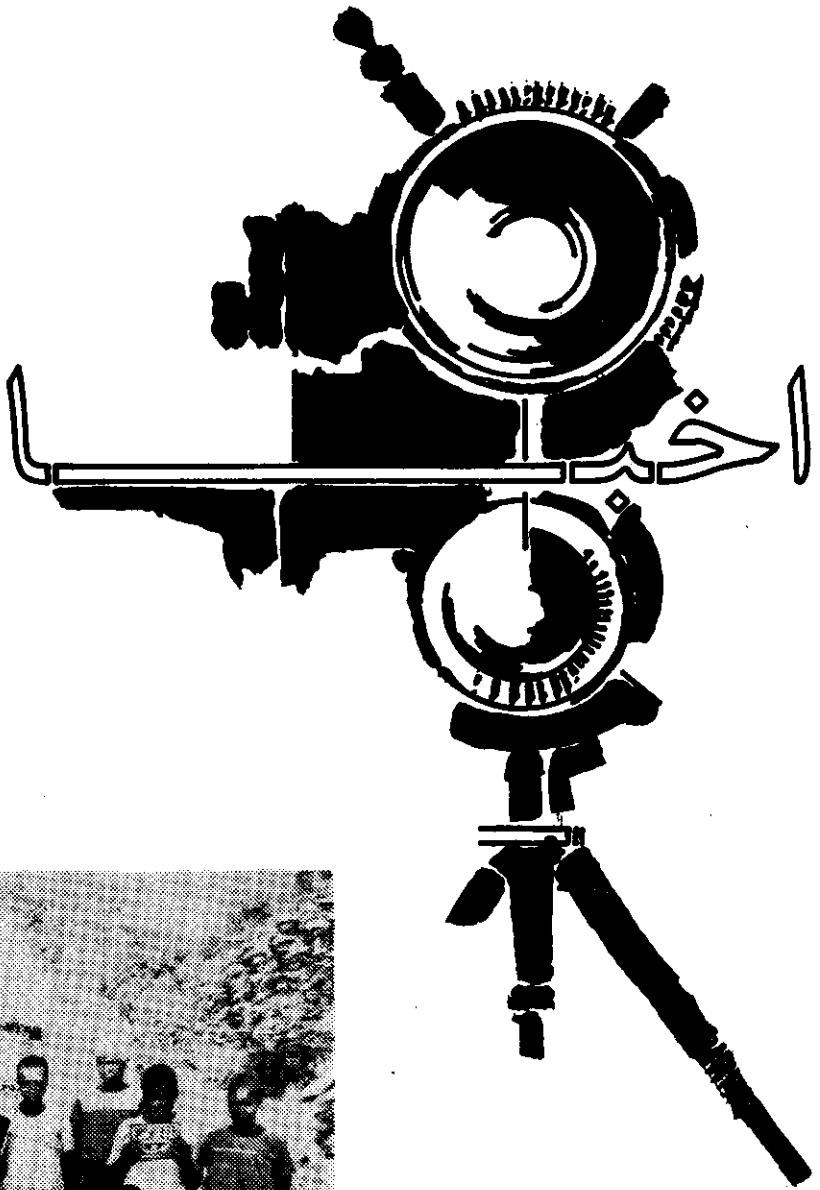
در نهایت عجله باحواس پریشان این ترجمه حیات نوشته شد . از قارئین التماس دعا دارد

دانی حسن نوش آریا

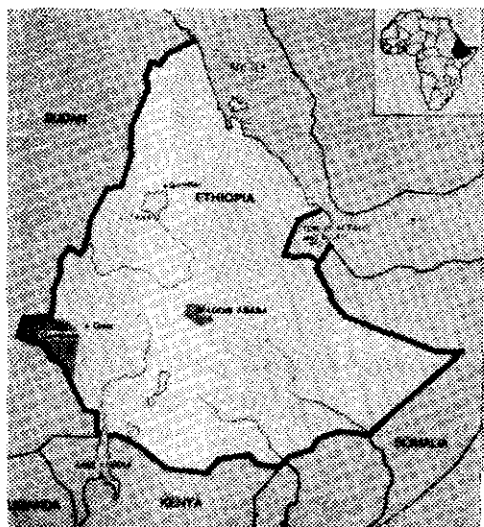
بتاریخ ۱۹ شهرالسلطان ۱۱۰

۱۷ بهمن ماه ۱۳۳۲

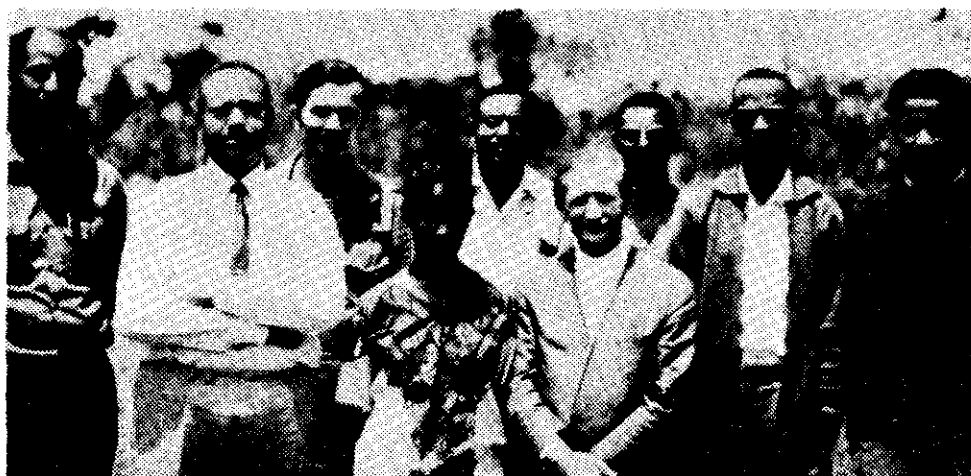
ارجمند و محسن



عده‌ای از احبباً در یکی از دهکده‌های کشور کنیا



جناب دکتر هوشنگ عهدیه عضو هیئت مشاورین قاره‌ای در آفریقا
با عده‌ای از احمای انجمنی در کنفرانسی که در شهر آسمارا منعقد
گسردید .



اعضای محفل ملی (مرکزی)
بهاثیان شمال شرق آفریقا

..... از جمله اموری که محتاج اصلاحات
تامه کامله است ، طریق تعلم علوم و ترتیب
تحصیل معارف و فنون است . چه که از عدم
ترتیب بسیار پریشان و متفرق گشته و قسوس
موجزه که داعی بر تطویلش نه بغایت مطول
شده بقسمی که باید متعلمین مدت مدیده
از هان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که
تصور صرفست و بهیچوجه تحقق ندارد چه که
تعمق در اقوال و افکار است که اگر بدیده بصیرت
ملاحظه شود واضح و مشهور گردد که این
نکات بعد از وقوع نیز نیست

..... این مطلب بسیار محتاج به تفصیل
و محاکمه مکمله است تا اینکه ثابت و مبرهن
گردد که بعضی علوم که الیوم اهتمامی در آن
نه منتهای محسنات را داشته و هم چنین
واضح و مدلل شود که هیات ملت بهیچ وجه
محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده نبوده

از بیانات حضرت عبدالبها

نقل از رساله مدنیه

منبع نور و روشنائی ...

د کتر توکل عنقائسی

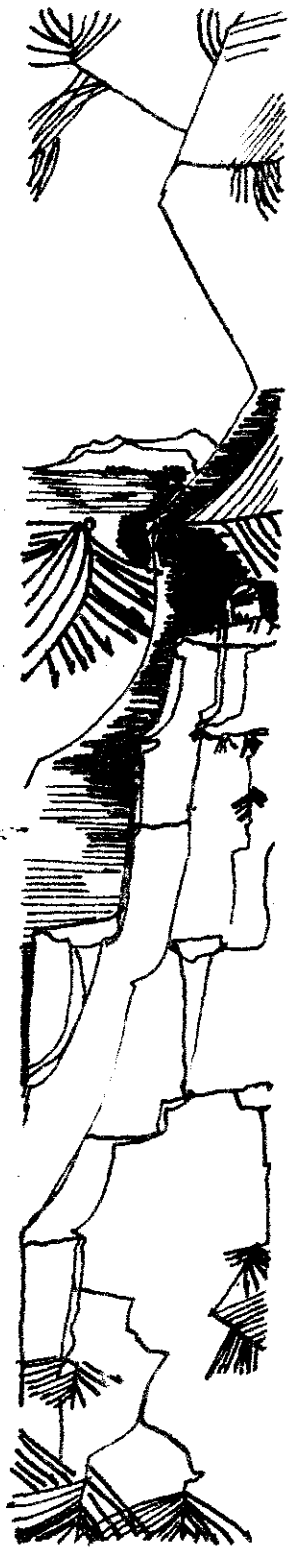
آئینسه جلوه خدائسی
خورشید جلالت بهائسی
بگزیده ترا به خدائسی
شد شهره به دوره طلائسی
ای منبع نور و روشنائسی
چون تو بسر یراکبرائسی
جانسی که نباشدت فدائسی
هر سو علم جها نگشائسی

ای نوگل باغ کبریا ئسی
از شرق جمال تست طالع
آئی که خدا به فلك تو حید
از فیض قدم تست کایسن دور
چشم دور جهان به تست روشن
از روز نخست کس نیا مد
در روی زمین نبوده و نیست
بر پاست زیا بهاء الابهیسی

هستند در این جهاد اعظم
مردوزن و شیخ و شاب باهم

نگین سبز اقیانوس هند

پهروز فضل‌ی



جزیره سیلان که یک پارچه گل و گیاه و جنگل است چون زمردی بر دامنه
آبی اقیانوس هند نشسته . در این بوستان گسترده بزرگ سیزده ملیون نفر از اقوام
تیره پوست ، سنهال ، تامیل ، مالزی و هند و وعده ای از اخلاف مهاجرین مسلمان
عرب زندگی میکنند . زبان رسمی کشور زبان سنهالی و زبان دوم که بسیار
معمول و متداول میباشد زبان انگلیسی است .

در سراسر جزیره پنج دانشگاه وجود دارد که اول ژانویه هر سال کلاسهای
خود را آغاز می کنند . دروس دانشگاه در اغلب رشته ها با انگلیسی تدریس
میشود و چون روش تدریس آنها مانند دانشگاههای انگلستان است مدارک
تحصیلی آنها در بسیاری کشورها بخصوص انگلستان معتبر است . حد متوسط
هزینه زندگی برای دانشجو حدود چهار هزار ریال و برای یک خانواده چهار
نفری کمتر از هشت هزار ریال در ماه است .

سیلان بیست و سه سال قبل بوسیله جناب دکتر لقمانی مهاجر عزیز و دلیر
هندی با شریعت نازنین حضرت بهاء الله آشنا شد و اکنون محفل ملی و پنجاه
ویک محفل روحانی محلی و تشکیلات مربوطه در این اقلیم مستقر گردیده است .

تشکیلات بهائی در دولت سیلان تسجیل شده و دیانت بهائوسی
بعنوان یکی از ادیان رسمی کشور میتواند در همه جا معرفی و تبلیغ گردد . در
حقیقت مردم سیلان که فقیر و رنج دیده ولی آرام و خوب و مهربانند همه مستعد
و منتظر شنیدن رنه ملکوتی هستند تا فوج فوج در ظل سرایرده اسم اعظم وارد
شوند . جامعه بهائی سیلان با همه جوانی و نوخاستگی با پشت سر گذاشتن
مشکلاتی که کهگاه با آنها مواجه بوده است اکنون بعنوان یک جامعه مستعد
و تازه نفس در آستانه پیروزی های بیشمار قرار گرفته است .

کلمبو پایتخت سیلان از سوم تا پنجم اوت گذشته شاهد برگزاری اولین
کنفرانس جوانان بهائی بود ، این کنفرانس با حضور بیست و هشت نفر از جوانان
بهائی ایران تشکیل شد . این کنفرانس که سه روز بطول انجامید در محیط

ساده و ظاهراً فقیرانه حظیره القدس ملی سیلان با روحانیت و صفا و جلال
 و درخشش خاصی برگزار شد . اخوت و برادری نژادها ، یکرنگی تمام رنگها
 و یگانگی و اتحاد کم نظیر اقوام مختلف در سالن کنفرانس بشدت جلوه میکرد .
 احباء از همه طبقات در این کنفرانس شرکت کرده بودند ، جوانان سفید
 پوست ایرانی و آمریکائی که منصوب به دو جامعه قدیمی و باتجربه بهائی در شرق
 و غرب عالمند در کنار احباء تیره پوست و بسیار عزیز سیلان که از ادیان بودائی
 هندو ، مسیحی و مسلمان به شریعت الهی اقبال نموده اند در تحت لوای پیا
 بهاء الابهی دور هم گرد آمده و در خصوص مسائل مهمه امری به بحث و مذاکره
 نشستند . در فواصل برنامه ها ترانه های خوش امری که بزیانهای فارسی



انگلیسی ، هندی ، سنهالی و تامیل خوانده میشد به شور و اشتعال شرکت کنندگان
 دامن میزد . روز چهارم اوت احباء در یک میتینگ عمومی که با حضور عده ای از
 مقامات مملکتی سیلان برگزار میشد شرکت نمودند و در این میتینگ بعضی از

سخنرانی نادرین بهائی ، یکی از رجال مملکتی سیلان صحبت نمود و در طی سخنان خود از شریعت جهانی بهائی تجلیل نمود و آنرا بعنوان شریعتی که میتواند برای مردم سیلان ناملاً مفید واقع شود ستوده و بالاخره بعد از خاتمه کنفرانس روز پنجم اوت بیست و یک نفر از جوانان بهائی ایران همراه با آنک و شوز در فرودگاه کلمبویا احباء سیلان و هفت نفر از رفقای ایرانی خود که بعنوان مهاجر در سیدن باقی ماندند خدا حافظی کردند و با یک دنیا خاطره به وطن خود باز گشتند . مهاجرین ایرانی تازه وارد سیلان همراه با مهاجرین عزیز ایرانی و آمریکائی که از قبل در سیلان بودند بلافاصله در تحت قیادت و ارشاد محفل ملی مجاهدات پی غیر جدیدی را آغاز نمودند . بدون درنگ گروههای مختلف به شهرها و دهکده ها اعزام شدند و بفاصله یکماه بعد از کنفرانس امر الهی در مدارس ، معابد ، کلیساها ، گذرگاههای عمومی ، دهکده های جنگلی ، دراتوبوس ، قطار و یا مغازه ها ، در همه جا به عده زیادی ابلاغ گردید . با این همه آنچه که انجام شده در مقابل وظائف و مسئولیت هائی که در پیش است قطره ای بدریاراماند . هزارها نفر از احباء تازه تصدیق در شهرها و دهات احتیاج به تزئید معلومات و کسب معارف جدید دارند . کتابخانه های امری میبایستی در سراسر جزیره تاسیس گردند . حفاظت در محلی ، مدافع و لجنات تابعه آنها بایستی در شهرها و دهکده ها ایجاد گردند . کتب بهائی باید هرچه زودتر و بیشتر بزبانهای بومی ترجمه و تکثیر گردند ، مبلغین بومی سیار جدیدی بایستی تعلیم داده شوند ، کلاسهای دوسر اخلاق بایستی برای نونهالان بهائی هرچه بیشتر تاسیس گردند . مجلات و نشریات امری که وسیله ارتباط احباء با تشکیلاتند باید بوجود آمده و مداوماً انتشار یابند ، فتح دانشگاهها ، کالج ها ، مدارس و آموزشگاهها که محل تجمع عقول و افکار جوان و پرچوش است باید مورد توجه کامل و فوری قرار گیرد . اینها که گفته شد و صدها که ذکر نگردید همه اهدافی هستند که مهاجرین تازه نفس و پرچوش و خروش را بخود میطلبند . سیلان منتظر و چشم براه است . چشم براه مهاجرین خلاق ، سازنده و سازمان دهنده ای که از آنچه که هست یا نیست چیزهای بهتر و برتر بوجود آورند و آیا برآستی وقت آن نرسیده که اخلاف همان شهیدان مظلوم مردانه قیام کنند و شراره های عشق و محبت الهی را در قلوب بکر سیزده ملیون مردم این جزیره سراسر سبز و زیبا برافروزند ؟

تصحیح

● شاعر گرامی جناب سید غلامرضا روحانسی
نویسنده مقاله (کلام منظوم در آیات الهیه)
مندرج در شماره ۷ و ۸ سال جاری آهنگ
بدیع یکی دو اشتباه تایپی و نکته تحریری را
متذکر شده اند که محض اطلاع خوانندگان
عزیز ذیلاً درج میشود .

۱ - صفحه ۱۶ ستون اول سطور ۱۷ و ۱۸
آیه کریمه (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حَبَبْتُمْ)
بر وزن عروضی چهار مرتبه (فاعلاتن) است که
اشتهاها سه مرتبه ماضین شده .

۲ - صفحه ۱۷ ستون دوم سطور ۱۱ و ۱۲
(لوح سلمان) با اشتباه (لوح سلمانسی)
ماضین شده .

۳ - لوح مبارک مندرج در صفحه ۹ (سطو
۱۴ به بعد از حضرت بهاء الله جل ثنائیه
میباشد و چنانکه از ظاهر آن پیدا است
مربوط به سبک و روش نگارش نیست بلکه مربوط
است باینکه نگارش در استان الهی (سبب
اختلاف واقع نشود و محل ایراد قوم نگردد) .



فهرست نوجوانان

صفحه

۵۰

۱- قیمت روحانی

۵۲

(کمال)

۲- ایام درگذراست

۵۳

۳- آثار مبارکه در خضوع و خشوع

۵۵

۴- چند داستان کوتاه (برگزیده از کتاب بدایع الآثار و خاطرات حبیب)

۵۹

(فروع ارباب)

۵- در کلمبیا چه دیدم

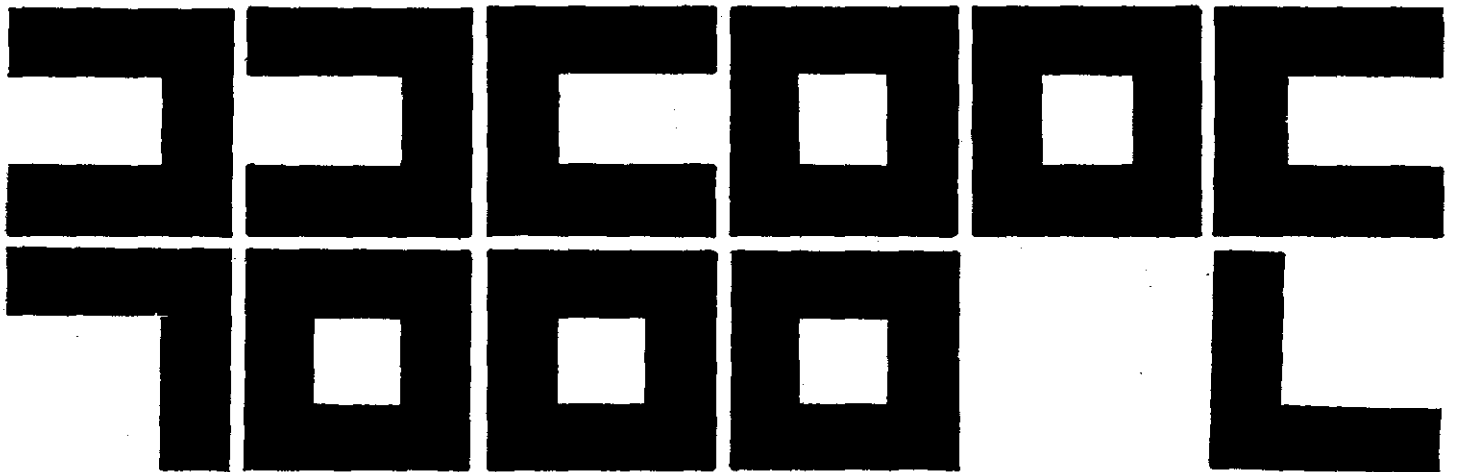
۶- هاجروا اوطانکم

(نامه احمد جانبان ۶۱)

۷- داستانی از کنسرت

سیلز و کرافت ۶۴

فهرست نوجوانان



حضرت عبدالباہا میفرماید : قوله الاعلیٰ :

ای پاران الہی وقت آنست کہ با جمیع عل نہایت مہربانی ہفت
نمائید و منظر رحمت حضرت احدیت شوید ، جان عالم گردید و روح
حیات در ہیکل نبی آدم .

حضرت بہاؤ اللہ میفرماید قوله عزبیانہ :

اصل مذہب کہ از سماء امر الہی نازل شدہ مقصود اتحاد و اتفاق
خلق بودہ .

انشاء الله برق شوق در بدن عالم بمثابه رگ شریان بحرکت آید
و جمیع از آن حرکت که سبب و علت احداث حرارت است ،
بحرارت محبت الله فائز شوند تا جمیع متحداً با حق الله ناظر و مجتهدش
قائم گردند و خدمت حق امری است که سبب اصلاح عالم است
نه نزاع و جدال . انتهى « امر و خلق جلد سوم صفحه ۲۰۷ »

ایام درگذر است

است و حرکت خیل الهی بیدرنگ باید سبقت
و پیشی گرفت و شمع نورانی افروخت " ، تا کسی
بهر کوران شعله ای خواهی نمود ، تا بچند
مشت برستند ان خواهی کوبید تا چند رمضی
عمر گذران خواهی گریست و تا چه زمان فکر از
دنیا فارغ نخواهی کرد ، برخیز ، برخیز ،
تا به چشم سر بینی آنچه جز در کتاب ندیده ای
حرکت نما تا حکمت ریخته شدن خون هزاران
شهید را دریابی .

" عمرها چون برق میگذرد و فرقا بریستر
تراب مقر و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و
امور از شصت " . همتی ، غیرتی ، جنبشی
" انوار تا " تید رب غفور جمیع اقالیم و جود را
احاطه کرده و جنود ملا " اعلی باعانت احبباً
و نصرت اصفیاء " هجوم نموده " تا فرصت باقی
است قیام کن ، قیام عاشقانه ، اهل دنیا
چشم امید بسوی تو دوخته و آرزوی آن دارند
که از خوان نعمت الهی مرزوقشان کنی . فیض
الهی بر شما ارزانی گشته چنانچه بخلعت
ایمان و رما " عرفان مزین گشته اید از خمر باقی
الهی سرمست شده اید حال وقت جنبش است
" یا احبباً البهائ " یوم یوم شماست و وقت وقت
شما آنچه الیوم لازم و واجب و مغناطیس تا " تید
الهی است : قیام جم غفیری از مؤمنین و مؤمنات
از شیخ و شاب ، غنی و فقیر ، امی و ادیب و
سیاه و سفید بر نصرت دین مبین است " . آیا

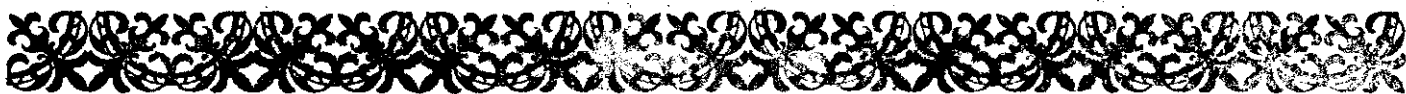
" ایام درگذر است ، تا وقت باقی
جهدی باید که بآنچه شایسته و سزاوار این
قرن افخم اعزاز منع مشعشع الهی است موفق
گردیم " . چه مشکل است در بادیه امر تصور
اینکه اگر حرکت کنیم چه خواهد شد ، و چه
آسان است زمانی که حرکت کردیم دیدار جنود
ملا " اعلی به چشم سر که بیاری ما شتافته اند .
سالها آرزوی آن داشتم که لایق خدمت
کردم و توفیق هجرت دست دهد ، و اکنون
افسوس آن میخورم که چرا زودتر دامن همت
بر کمر نردم . افسوس و صد هزار افسوس که
گذشته باز نمیکرد و اوقات رفته تکرار
نخواهد شد .

حال هشدار بتو . . بتو دوست من
بتو عزیز دل و جان که صبحگاهان بادلسی زار
بدرگاه حضرت بی نیاز ناله میکنی که : " ای -
پروردگار مستمندانیم مرحمتی کن و فقیرانیم
از بحر غنا نصیبی بخش محتاجیم علاجی ده
دلایلانیم عزتی بخش " . و اکنون که ید غیبی
از آستین موهبت بدرآمده ، موج بحر غنا
اوج گرفته و طبیب حاذق معجون عزت از
بحور حقیقت خویش مهیا نموده و زمانیکه
" جنود ملا " اعلی در اوج علا صف بسته و مهیا
و منتظر و مترصد مرد میدان و فارس عرفان که
بمحضر جولان نصرت نمایند و تا " تید کنند " خموش
نشستن تاکی و فکر کردن تا چند ، " وقت تنگ

سزاوار است اکنون که خود از بحر الطاف
 جمال بی مثال محبوب الهی سیراب گشته اید
 دیگران در جهل خویش باقی گذارید؟
 برخیزید و از زاویه جنون بدر آئید، ایام گوشه
 نشینی و سکون و آسودگی گذشته، در این
 میدان وسیع قدم گذارید و مباشرت به عمل
 نمائید، برخیزید، برخیزید و به پرهای محبت
 رحمان پرواز نمائید که شاید بقرب معنوی فائز

گردید". برخیزید و به یاری ما بشتابید، آتش
 فقر و نفاق، پستی و نائت، جهل و کفر
 دامن همگان را نرفته. "بگرئید و بنالید و
 بشتابید تا آبی برای آتش پرشعله بریزید بلکه
 بهمت شما این نائره جهان سوز خاموش گردد"
 بامید آنکه بدید اریک یک شما در نقاط
 مهاجرتی نائل گردیم

کمال



انکار و سبک گزینی در خجسته و خجسته

حضرت بهاء الله می فرمایند، قوله الاعلی :

● اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان
 الهی آن خضوع فی الحقیقه به حق راجع چه
 که ناظر به ایمان اوست البته در این صورت
 اگر نفسی مقابل مثل او حرکت نماید و یا
 استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر بعلم
 عمل خود و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر
 عمل نفس مقابل بخود او راجع است، همچنین
 اگر نفسی استکبار نماید آن استکبار به حق
 راجع است نعوذ بالله من ذلك یا اولی الالباء.
 و نیز میفرمایند: قوله الاعلی .
 "بنی انسان عزیز است چه که در کل آیت حق
 موجود لکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی
 دیدن خطائی است کبیر."

● همچنین حضرت عبدالبهاء میفرمایند
قوله الجمیل : " الیوم هر خاضع که بهیچ وجه
رائحه وجود در او نیست و به بندگی جمیع
دوستان قائم رویش چون مه تابان درخشنده
و هدایت بخشنده " .

● و نیز میفرمایند قوله الجلیل :
" هر نفسی از برای خویش وجودی بیند و خیال
تمیز و تفردی ، آن از آثار نفاق است و علامت
نفاق ، باید شعور خود را فراموش کرده و در مقام
فناهی محض ، آمد و الا ملاحظه وجود عاقبت سبب
شرک گردد و بادی کفر محض ، خضوع و خشوع
و محو و فنا و اطاعت و انقیاد محبوب " .

و نیز میفرمایند ، قوله الجلیل :
" آنکه که از خود راضی است مظهر شیطان
است و آنکه راضی نیست مظهر رحمن ، خود پرست
ترقی نمیکند اما آنکه خود را ناقص می بیند در
صدد اکمال خویش برمی آید و ترقی میکند ، اگر
کسی هزار حسن داشته باشد باید آنها را نبیند
بلکه در صدد دیدن نقص خود باشد . . . انتہی

چند داستان کوتاه

تفسیر حدیث || || حضرت عبد البہا فرمودند کہ : جمال مبارک در عنفوان جوانی روزی در قصبہ بالرود وارد منزل میرزا محمد تقی مجتہد مشہور شدند ، در حالیکہ چہار نفر از تلامذہ معتمد مجتہد مذکور با جمعی از طلاب دیگر حاضر بودند ، و مجتہد این حدیث را از تلامذہ قریب الاجتہاد خود میسرمد ، کہ میفرماید : الفاطمہ خیر النساء العالمین الاموالد المریم " . یعنی حضرت فاطمہ مهمترین زنان دنیا است مگر آنکہ را کہ مریم تولید نمود و حال آنکہ مریم دختری را تولید ننمودہ کہ در این حدیث او را مستثنا میفرماید . ہر یک در جواب تفسیری نمود و توجیہی کرد ولی میرزا محمد تقی مجتہد ہیچیک را قبول ننمود . در آن میان جمال مبارک فرمودند : این تعلیق بامر محال است یعنی جز آنکہ از مریم متولد شد دیگر حضرت فاطمہ از ہمہ زنان دنیا مہمتر است و چون مریم دختری نہ داشت پسر مثل فاطمہ محال است مجتہد مذکور سکوت نمود و چون جمال مبارک بیرون تشریف بردند ، بتلامذہ خود گفت کہ من متوقع نبودم کہ جوانی با کلاہ معنی حدیث را چنان بیان نماید کہ شما نفوس قریب الاجتہاد باعامامہ و لباس علم ہی بآن نبردہ باشید .

از کتاب بدایع الآثار جلد دوم از صفحات ۳۳۹ - ۴۰

تشریف شاهزاده ● هیکل مبارک حضرت عبدالبها* حکایت از ایام بغداد و اقتدار جمال ابهسی و قیام بر اعلا* کلمه الله میفرمودند . از جمله ذکر کیوان میرزا فرمودند که خواست بواسطه* میرزا محیط در کمال خفا نصف شب بحضور مبارک مشرف شود چون ایسن استدعای شاهزاده از روی تفتن بود نه تبصر و تدین ، لهذا جواب فرمودند که من در سفر کردستان غزلی نوشته ام که دو بیت آن اینست :

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا ورنه جان و دل داری همبیا و همبیار
 رسم ره اینست اگر وصل بهاداری طلب ورنه باشی مرد این رهد و رشوز حمت میار

اگر باین شرایط میآید بسیار خوب والا فلا . میرزا محیط این بیان مبارک را بعینه برای او حکایت کرد ، چنان خائف شد که جرئت تشریف ننمود

از اول امر استغنا و استقلال جمال مبارک جمیع را حیران نمود روز بروز آیات و تعالیم مبارک اعناق را خاضع کرد و انوار شمس حقیقت آفاق را منور و لامع نمود تا آنکه علم امرالله مرتفع شد و نزد دول و ملل عالم مسلم که این طایفه هیچ نیت و قصدی جز صلح و سلام اهل عالم ندارند و بهیچوجه مداخله در امور سیاسی و فساد نخواهند . از کتاب بدایع الآثار جلد ثانی از صفحات ۳۳۵ - ۳۳۶

راپرت متصرف عکا ● هیکل مبارک حضرت عبدالبها* در مسافرخانه عکا فرمودند : سفیر عثمانسی از امریکا بمتصرف عکا نوشته بود که درباره* حضرات تحقیقی نموده راپرتی بدهد متصرف جواب داده بود ، اینها (یعنی بهائیان) ابداء* در امور سیاسی دخالتی ندارند و روایات درباره* ایشان متباین است ، اما حقیقت حال مجهو است ، ولی آنچه واضح است این است ، اینها بعد از فلانی (یعنی حضرت عبدالبها*) از بین میروند .

من از مطالب خوشم آمد ولی این مطلب را بی ربط نوشته و اشتباه کرده امراللهی مربوط بوجود من نیست . حاجی میرزا آقاسی هم همین مطلب را در - ظهور حضرت اعلی میگفت ، که اگر این را بکشیم و از بین ببریم این ضوضا از بین می رود . درباره جمال قدم هم میگفتند که اگر از ایران بیرون کنیم نفی و سرگون کنیم از میان میروند . نمیدانند آنچه را که می کنند بنفع امرالله است و سبب عزت امرالله ، ما که در دست آنها هستیم ، اسیر آنها هستیم هرچه میخواهند بکنند حرفی نداریم .

(از کتاب خاطرات حبیب صفحه ۳۸)

عرب لختی سیاه ● هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در مسافرخانه عکا فرمودند ، یکروز در بغداد با دوسه نفر از احباب به شکار رفتیم ، یک عرب برهنه سیاه سوخته سوار شتر بود جلو آمد . یکی از رفقا میخواست بطور شوخی او را با تفنگ بترساند ، دیگری با دست اشاره کرد و نگذاشت . نان خواست دادیم ، توتون و چپق میخواست دادیم چماق خواست دادیم قهوه خواست نداشتیم ، بالاخره راضی رفت . همان شخصی که با دست اشاره کرد و مانع از ترسانیدنش شد میگفت این عرب لختی را باین هیکل لاغر و اندام باریک و سیاهش نگاه نکنید صاحب عشیره بزرگی است و سواران زیادی دارد اگر کسی باو معترض شود فوراً جیغی کشید و نعره بلند میکند ، فریادی زده غوغائی برپا میکند ، سواران بکمکش شتافته پیاده ها از عقب میرسند و انتقام میکشند . حال ما هم حال آن سیاه بیابانی است .
 «اهرا» ما لخت و عربان و بی ناصر و معین و یکه و تشها ولی در باطن جنود ملاه
 اعلی ناصر است ، هر وقت ما را در معرض تعرض بینند فوراً بیاری و مددکاری
 میشتابند .
 از کتاب خاطرات حبیب - صفحه ۹۹

طوطی مسافرخانه

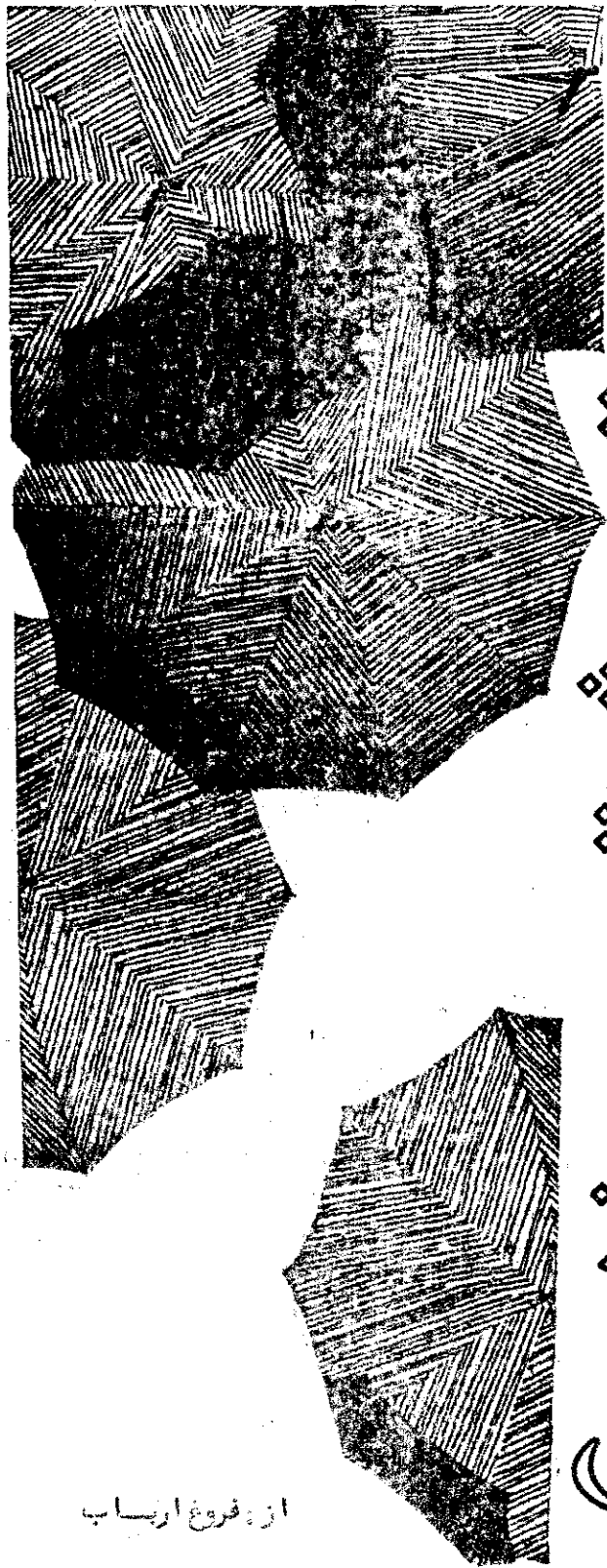
● جلوی سرسرای مسافرخانه یک بشکه پیت حلیمی شیرداری گذاشته بودند که احباب دست و رو میشستند و وضو می گرفتند . روی پیت حلیمی قفسر پیک طوطی آویزان بود که مسافری از هندوستان همراه آورده بودند ، این طوطی یکمال فصاحت میگفت " الله ابهی " گاهی میگفت ، ده بگو ، ده بگر ، یا سرالله هر وقت حضرت عبدالبهاء بمسافرخانه تشریف میآوردند صدای بلند فریاد میزد " الله ابهی " ، حضرت عبدالبهاء تبسم می فرمودند و جواب میدادند " الله ابهی " .
 از کتاب خاطرات حبیب جلد دوم

جناب حبیب الله مؤید که سالهای متعددی از حیات خویش را در جوار مولای عزیز حضرت عبدالبهاء گذرانده اند و نیز مورد عنایت حضرت ولی محبوب امرالله بوده اند ، خاطرات خدمات و ایام تشریف خویش را در ضمن دو جلد کتاب پرشده تحریر آورده اند که بنام " خاطرات حبیب " موسوم است . داستان کوتاه زیر از جلد دوم این خاطرات نقد میشود ●

آقا ابوالقاسم یزدی

در باغ رضوان که سر چمنش مانند جزیره‌ئی است محل جلوس مبارک کسه
عرشش بر آب قرار گرفته ، یعنی پایه نیمکتها روی آب است ، باغچه بندی
و گل کاری زیبایی دارد که انسان از تماشا سیر نمیشود . چه گل‌های رنگارنگی،
چه سبزه‌یی چه عطر بنفشه و نارنجی که انسان را مست و مخمور مینمایند
گل و ریحان و سنبل و ضیمران در آنجا جمع بود . باغبان این باغ موسوم به آقا
ابوالقاسم یزدی است که هم باغبان است و هم سرایدار . چون باغ دراز عکاس
و وسط بیابان است ، اغلب عربهای وحشی می آیند گلها را کنده ، میوه هارا
می برند و خسارت وارد میسازند . چون آقا ابوالقاسم هم ماءمور به محبت ومدارا
است لذا نمی تواند مانع از ورود آنها بشود ، گاهی ماءخود به حیا میشوند و
نیرنگ بخرج می داد ، مثلاً " اگر میرفت بشهر که تهیه آذوقه نماید در مراجعت
به دوست و آشنائی بر میخورد که آنها میل به آمدن باغ بود و آقا ابوالقاسم هم
سریف و سنگول بود و از پذیرائی او بی میل نبود ، وقتی که دم در باغ میرسید
فریاد میزد ، آهای شکرالله ، شکرالله ، بیاد را واکن او هم بلافاصله می آمد و
در را باز مینمود . معنی این رمز این بود که یعنی شکر خدا کسی جز مزاحم
مانیست در را بازکن ، و اگر کسی بود که واقعا زیان کار و مزاحم شعار بود از
پشت در صدا می زد " آهای حسن ، آهای حسن " ، یعنی هستند ، در را باز
نکن . او هم هر قدر در را می زد و دق الباب میکرد و فریاد میکشید از توی باغ
از نفس کسی سروصدا بلند نمی شد ، بالاخره او هم که مزاحم بود ماءیوس شده
میرفت تا خود آقا ابوالقاسم بیک رمز و اشاره‌ای در را باز میکرد و وارد میشد
خلاصه باین نیرنگ و تدبیر میوه های باغ و مرکباتش ، همچنین گل و سبزه اش را
از دستبرد اشخاص بیگانه حفظ میکرد و برای پذیرائی احبا^۱ الله و زائرین جانش
راهم مضایقه نمیکرد ، همه را در نهایت محبت و مهربانی پذیرائی میکرد ، طباق^{های}
گل و میوه بود که نثار میکرد ، میگفت و می خندید و خدمت میکرد ، احبا هم هر
قدر ممکن بود می خوردند مابقی را هم بعنوان تبرک همراه میبردند .

در گل‌سپهر چینه و پیکر



از فرغ اریاب

در کلبیا عشق دیدم و انقطاع و فنا . عشقی
که بفرموده جمال الهی خون نارش برافروخت
خرمن عقل بسوخت و سالک را از خود بیخود
ساخت . چنانکه جوانانی چند در آن مدن و
دیار چندان گرفتار عشقند که جز اراده معشوق
چیزی نبینند و جز دستورات محبوب کلمه ای
نشنوند . از دنیا و مافیها گذشته اند و از لذت
دنوی رسته ، چنان وارسته و منقطع اند که
بیک جزئی پوششی قانع و به چند لقمه ای نان
راضی . با پای پیاده قدم در جنگها و دشتها
می نهند و با بومیان پاکدل که از مظاهر تمدن
محروم اند در مخور و محشور میشوند و ندای حق
را بسمع منتظرین موعود الهی می رسانند . این
عشاق جمال محبوب که در بحر عشق الهی
مستغرقند آنچنان در مقام ایمان و ایقاند که
فنا می محض مشاهده میشوند . در می راحت و
آسایش نخواهند بل آرزوی فدا در ره جانان
دارند آنان بیان مبارک مولای محبوب در رساله
هفت وادی را بخوبی درک کرده اند ، که میفرماید
" مبارک گردنی که در کندش افتد و فرخند سری
که در راه محبتش بخاک افتد ، پس ای دوست
از نفسیگانه شوتا به یگانه بی بری و از خاکدان
فانی بگذرتا در آشیان الهی جای گیری
نیستی باید تا نار هستی برافروزی و مقبول راه
عشق شوی " . باری این گروه عشاق چون
شنیدند جوانی از میان ایشان هنگام مسافرت
برای تشکیل محفل صعود نموده ، همگسی
بهر او شادبها کردند و از برای خویش غمها
خوردند که چرا از چنین موهبتی محروم بوده اند
باری مشاهده شد که دو نفر جوان از مناطق
شمالی که در دانشگاه تعلیم می دیدند چو
ندای الهی را شنیدند ترك تحصیل نموده برای
کمک به احبای کلبیا عزم سفر کرده اند و پسر

از طی مسافتی و ورود راز بدستور محفل کلمبیا باتفاق جوانان بهائی این دیار به روستا^{ها} رفته جوانانی را که بشرف ایمان مشرف میگشتند با خود بشهر می آوردند و در خانه یکی از اعضاء محفل بآنها اصول دیانت بهائی تعلیم داده میشد سپس جملگی به چند گروه تقسیم و بنا بر دستورات محفل مقدس اول هر هفته هر گروه سه نفری بسوی دیاری حرکت میکردند گروهی برای تبلیغ و گروهی برای تعلیم مبلغین این گروهها حامل بستههایی بسیار کوچک و سبک بودند که شامل مثال مبارک حضرت مولی الوری و جزواتی چند از تعالیم مبارکه که اخیراً بزبان اسپانیولی تهیه شده و چند وسیله کوچک شخصی بود .

سفر این فاتحین قلوب و مریبان تا آخر هفته بطول می انجامید ، آخر هفته با قلبی سرشار از رضایت و خشنودی با اسامی تعدادی تابل توجه از مبلغین باز میگرددند و در روزی مرکز بهائی با استراحت می پرداختند و گزارشی حاکی از فتوحات روحانی خویش به اعضاء محفل می دادند و در جلسات مشورتی که بمنظور طرح نقشه اهداف هفته دیگر تشکیل میشد شرکت میکردند .

محفل ملی کلمبیا چند مرکز تبلیغ در نقاط مختلفه این کشور بوجود آورده که مرکز بهائیتی نامیده میشود . مرکز بهائی هم خانه ای است شبیه بخانه دهقانان ، جوانان وارسته و خدوم بر حصیری روی زمین می خوابند و باغذای ناچیزی سد جوع میکنند . چون اینجا از ثروت دنیوی نشانه ای نیست . نه قصری مشاهده میشود و نه خانه مجللی ، نه فرش هست و نه چلچراغی مرکز بهائی در نهایت سادگی است ، فقط محلی است برای اجتماع احباء هرناحیه . بومیان پاکدل که از نژاد سیاه و سرخ اند اغلب به این مراکز مراجعه میکنند و از این آئین اعظم کسب اطلاع مینمایند و هر روز تعداد مقلبین امرالهی

افزوده میشود ، آنقدر که تعلیم آنان با وجود بودن عدای از بهائیان منقطع و فداکار بسیار مشکل بنظر میرسد ، اگرچه آنها شب و روز میگو آرام و قرار ندارند ، منتظرین را به وادی عشق و وصال می کشانند ، ولی آیا این عده معدود از عهد این ماء موریت خطیر برمی آیند و بسا وجود این همه گروه مبلغین تعلیم آنها میسر و ممکن است ؟ مسلماً نه ، این امر بسیار مشکل بنظر میرسد . جوانان کلمبیا دست رجا بسوی ما دراز کرده اند و از راه دور نماند میکنند که ای جوانانی که در مهد امرالله ساکنید تاریخ شهدای امر و اقیال احبای اولیه را از منظر بگذرانید و ببیندیشید که اگر جانبازی و فداکاری آن دلباختگان روی محبوب نبود چنین فتوحاتی میسر میشد ؟ حال تاریخ تجدید شده ، بشتابید بشتابید ، منقطع از امور دنیوی بسوی این دیار حرکت کنید و این تشنگان کاه و سراقان را سیراب نمائید . بکوشید تا این سرگشتگان وادی عشق را بسوی محبوب راه نمائید از دنیای فانی درگذرید و به اسباب زرد و سرخ ناهری دل میندید . برای نجات اهل عالم قدم بردارید و رضای الهی را بر هر چیز ترجیح دهید . این بیان مبارک احلای جمال اقدس ابهی را که در رساله هفت وادی فرموده اند بخاطر بسپارید : " ای دوست دل که محل اسرار باقیه است محل افکار فانیه مکن و سرمایه عمر گرانیه را باشتغال دنیای فانیه از دست مده از عالم قدسی به تراب دل میند و اهمل بساط انسی وطن خاکی میسند " .

آری آن جوانان از خود گذشته چشم امید به جوانان ما دارند و در انتظار کمک هستند . باشد که یا خواندن این سطور گروهی چند عزم آن دیار کنند ، به یاری خواهران و برادران خویش بر خیزند و در جلب رضای محبوب عالمیان بحد امکان بکوشند .

هنوز از پرواز هواپیمائی که ما را از زادگاهمان
 به سرزمین دوردست آفریقا می برد ساعتی
 نگذشته بود ، که شروع یا بلاغ کلمه کردیم ، پس
 از تشریف بارض مقصود و زیارت اعتاب مقدسه و
 دعا برای طلب موفقیت و تائید عازم کنیا که
 در شرق آفریقا واقع است شدیم . درین راه
 مسافریں راجع به امر صحبت میکردیم و در ضمن
 گاهی از شیشه های هواپیما بیاین نگاه میکردیم
 و از یکدیگر می پرسیدیم ، دیدگهائی که سفیدها
 را توی آن می جوشانند ، کجا هستند و ما بکجا
 میرویم ؟ در آنجا چه خبر است ؟ آدمها چگونه
 و سرنوشت ما چگونه خواهد بود و چه حوادثی
 انتظار ما را میکشد ؟ بالاخره ساعت هفت صبح
 روز بیست و هشت مرداد پنجاه و یک به فرودگاه
 نایروبی وارد و با استقبال گرم احبائی که
 به پیشواز آمده بودند ، روبرو شدیم .

تا چند روز خیال میکردیم که خواب می بینیم
 از دوستان می پرسیدم اینجا همان آفریقای
 است که ما از آن هیولائی وحشتناک در ذهن
 خود ساخته بودیم ؟ باری زیبایی نایروبی
 پایتخت کنیا بقدری ما را متعجب ساخته بود
 که دائم در خیابانها به ماطرو ساختمانها نگاه
 میکردیم و از فرط تعجب و حیرت سرمان گیج
 میرفت .

از همان ساعتی که مستقر شدیم ، در خیابا
 نایروبی براه افتادیم و با مردم که اکثراً انگلیسی
 صحبت میکردند در باره امر گفتگو می داشتیم .
 بقدری این آزادی بیان و عقیده ما را تحت تاثیر
 قرار داده بود که خواب و خوراک را فراموش کرده
 بودیم و از فردای روز ورود به کنیا به همراه احبای
 بومی ، رفتن به نقاط تبلیغی را در سر لوحه
 کارهای خود قرار دادیم و در مسیر اتوبوس به
 همه جزوات تبلیغی داده و تمام طول راه را نیز

خواب و خیال

نامه: احمد جانباز

در باره امر گفتگو میکردیم . در همان ایام در کنفرانسی که در شمال کنیا تشکیل شد ، شرکت کردیم ، در آنجا از دیدار جوانان عزیز بهائی سایر کشورها روح تازه ای در ما دمیده شد ، پس از خاتمه کنفرانس بنده و تعدادی از دوستان پس از پانزده روز اقامت در کنیا به امر هیئت مشاورین قاره ای به تانزانیا که در افریقای شرقی واقع است ، عزیمت کردیم . در تانزانیا پس از ملاقات احباب دستور محفل مقدس ملی که برای هر یک از ما نقطه ای را در نظر گرفته بودند بنده به قسمت شمالی شهر دارالسلام که بیست مایل تا مرکز شهر فاصله دارد ، رفتم و از همان ابتدا در پانزده نقطه که هر کدام بین سه تا پنج هزار نفر جمعیت داشتند ، شروع به ابلاغ کلمه نمودم . این ناحیه ساحلی پوشیده از جنگلهای سرسبز است . کلبه هایی که مردم در آن زندگی میکنند بسیار جالب و خنک میباشد و با وسائل ابتدائی تهیه میشود . در این ناحیه کارخانه های سیمان ، کنسرو سازی و دانشکده منابع دریائی و صید ماهی وجود دارد که کارکنان ، دانشجویان ، استادان و وابستگان هر یک در اطراف آن زندگی میکنند و اقوام مختلف از غرب و شرقی در اینجا دیده میشوند ، اکنون که این نامه را مینویسم تقریباً هشت ماه از اقامت در این ناحیه میگذرد و در این مدت هشت محفل روحانی تشکیل و در نتیجه اهداف این قسمت تمام شده است . در اثر زندگی با بومیان اینجا ، انس و الفت عجیبی بینمان بوجود آمده . از خدا خواهان نام امکانات زندگی را در اینجا فراهم کنند چون ترك این عزیزان برایم خیلی مشکلی است ، گوئی مشیت الهی هم برماندم قرار گرفته چون امکانات کار و اقامت دائم کم کم فراهم میشود .

تا قبل از آمدن بافریقا گاهی از خود می پرسیدم راستی تا ئید یعنی چه ؟ و چگونه است ؟ اما حالا میفهمم . در این جا افرادی بنور ایمان مشرف میشوند که از نظر سواد و معلومات ظاهری شاید خیلی از ما بالاتر باشند اما همانطور که در آثار مبارکه نیز نویسد داده شده ، همینکه ما شروع به صحبت میکنیم کلمات چنان پخته ، بجا و موثر میشوند که تا اعماق دل مستمعین نفوذ میکنند و بعد از مدت بسیار کوتاهی در اثر تائید جمال مبارک که بندگان ناچیزی چون ما را وسیله قرار میدهند ، افراد مهمی وارد جامعه امر میشوند ، واقعا در نظر بگیرد چه چیز دیگر جز تائیدات جمال مبارک میتواند چنین ثمراتی ببار آورد ؟

حقیقتا يك يك احبای ایران بخصوص جوانان جواهری هستند و در هر جای دنیا که مهاجر یا مهاجرانی وجود دارند ، احبای ایران نیز حتما هستند . واقعا وقتی پسای صحبتشان می نشینیم ، می بینیم با تمام محرومیت ها ، با تمام احیاناً دریدریها چه زندگی پرشکوه و سعادت مندانه ای دارند ، هر دقیقه از این زندگی برای کسانی که به ارزش آن پی ببرند بیشترین ارزشها را دارد . اگر بخواهم از خاطرات و شیرینی های دوران کوتاه مهاجرتم بگویم ، مثنوی هفتاد من گاغذ میشود . فقط از خدا میخواهم تا آن زمان که نفسی برمیآید ، قدرت و توانائی بدهد تا امر مبارکش را بگوش خاص و عام برسانم . واقعا هیچ لذتی با لذت تبلیغ برابری نمیکند . داشتن يك هدف مشخص و مقصدی که منجر به سعادت دنیوی و اخروی گردد طریق صوابی است که رضای الهی را موجب میگردد و این امر آرزوی هر انسان روشن رایی است . لذت زندگی در این گوشه دنیا را نمیتوان

بازگو کنیم . احساس و عواطف پرشکوه ، پاکسی
صفا ، راستی ، درستی ، خوش نیتی ، خوش قلبی
محبت ، دوستی ، مهمان نوازی و بسیاری دیگر
از کمالات برجسته ، انسانی این افراد را قادر به
بیان نیستیم ، مگر خود بیایید و از نزدیک ببینید
سطح فکر مردم بالاست ، مثلاً " وقتی صحبت
از وحدت عالم انسانی میشود ، اهمیت و لزوم
آنها درک میکنند و وقتی طریق رسیدن بدان را در
امر مبارک می یابند ، عاشقانه قبول و در راه آن
جانفشانی میکنند . قبل از مهاجرت با فریقا
هیچوقت تصور نمیکردم که روزی بتوانم در جامعه
امر مصدر خدمتی گردم و بنحوی موثر واقع شوم
واقعا " حالا وقتی می بینم بدین حد کوششهای
ما بتا " نید الهی موید میشود لذت می برده خدا
را شکر میگویم که این سعادت را نصیب کرده است .
ما جوانان بهائی در هر کجا که هستیم اگر به
مسئولیت خطیر خود درقبال امر پی ببریم
میتوانیم هزاران هزار انسان را با تابانیدن
نور ایمان به قلبهایشان خوشبخت و سعادت مند
سازیم . بدون اغراق فکر میکنم اگر میلیونها
دلار پول میداشتم و یا کاخهای با عظمت پر جواهر
و جلال از آن من بود ، اینقدر احساس خوشبختی
نمیکردم که حالا میکنم . معتقدم ما جوانان
بهائی هستیم که باید وسیله ای شده و امر
مبارک را به اقصی نقاط عالم برسانیم و تنها راه
نجات بشریت از انهدام و فلاکت را بهمگان
عرضه داریم . نمیدانید چقدر فرح بخش
است وقتی که در این جا دور هم جمع شده و با
کمال صفا سرودهای محلی میخوانیم . من خیلی
زرنگ و باهوش نیستم اما در مدت کوتاهی زبان
محلی اینجا را که زبان سواهیلی است یاد
گرفتم . پشتکار و استقامتی یافته ام که قبلاً
اصلاً در خود سراغ نداشتم . آیا اینها

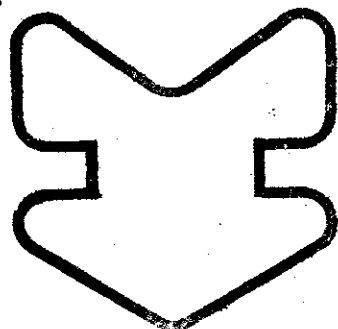
چیز دیگری جز شمول تا " نیدات جمال مبارک
میتواند باشد ؟

جهت اطلاع دوستان عرض میکنم اولاً " اگر
در دل خود حتی يك درصد تمایل به مهاجرت
احساس میکنید ، بهیچوجه معطل نشوید و از هیچ
چیز نهراسید ، با ایمان و ایقان و اتکا " بحق
و جمال مبارک اقدام کنید ، همه چیز درست
خواهد شد ، فقط کمی اراده و شهامت لازم است
که الحمد لله همه احباب دارند . باور کنید این
نامه را در نیمه های شب و با استفاده از فرصت
کوتاهی که برای خواب دارم ، مینویسم با چراغ
دستی کم فروغی که دود هم میکند . چرا ؟ فقط
باین خاطر که فکر میکنم آن ها که قبل از ما
بمهاجرت رفته اند ، اگر هر کدام گوشه ای از
واقعیات را برای ما می نوشتند و در جریان اوضاع
و احوال قرارمان میدادند ، بنده و برادران و
خواهران روحانی خیلی زودتر از اینها بمهاجرت
رفته و زودتر باین موهبت نائل شده بودیم .
در اینجا یعنی کشورهای افریقائی با افرادی
که دارای تخصص و حرفه ای باشند ، احتیاج
است و مخصوصاً آنهائیکه دارای تحصیلات عالی
هستند از حقوق و مزایای بسیاری برخوردار
میشوند . برای کسانی که بخواهند تحصیل کنند
نیز دانشگاههای معتبری وجود دارد . برای
سرمایه گذاری و ایجاد کارخانه و شرکت نیز
موقعیت های بسیار مناسبی وجود دارد حتی
با سرمایه های قلیل هم میتوان کارگاه یا مغازه
باز کرد .

بهر جهت دوستان عزیز ، انشاء الله هر
يك از شما هر چه زودتر در یکی از میسادیین
هجرت ، به خدمت حق مشغول خواهید شد .

سیلز

گرافت



دنیاى است
مملو از شور و شمع روحانى و شوق خدمت
بآستان الهى .
"سیلز و گرافت" که حتماً جوانان عزیز
آنها را خوب مى شناسند ، نمونه بارزى از -
خادمان صمیمى و عاشقان قداکار محبوب خود
هستند ، فکر و ذکرشان و امید و آرزویشان
خدمت بآستان الهى است . قدرت روحانى
تعالیم مبارک و خلاقیت آیات الهى در این
جوانان روح جدیدى دمیده است . با اینکه
بیش از شش سال از اقبالشان بامر مبارک نمیکگذر
معدالك در اثر خلوص و پشتکار و عشقى که
به نشر تعالیم و آثار مبارک دارند عده بیشمارى
را با امر مبارک آشنا ساخته و در تمام
مسافرتهاى که در ایالات مختلفه این کشور
ترتیب داده اند همین سیلز و گرافت بودند که
دوماه قبل در کنفرانس ملی جوانان امریکا در

دو هفته پیش نبود که وارد امریکا شده و از
ملاقات احبای عزیز کلمبس فرق تحیر بودم ، تحیر
از این که دوستان این دیار چگونه بکشبه رخصت
ساله پیموده اند . البته طى اقامت در انگلستان
شاهد بودم که احبا و صدقین آنجا چه شوری
داشتند ، ولى وقتى انسان به این سرزمین
پهناور و متعدي که همه فرق در مادیات هستند
و فرصت اینکه حتى همسر و فرزند ان و خویشان
خرد را ببینند ندارند وارد میشود بالطبع
توقع ندارد که این صحنه های روحانى سرشار
از عشق و محبت را مشاهده کند . واقعاً جای
تمام احبای ایران بخصوص جوانان عزیز خالص
که این وجوه نورانى و این عاشقان دلخسته
جمال اقدس الهى را ببینند . اکثراً در مطالع
آثار و تعالیم مبارک که کوشا هستند و آرزو مندند
ان فارسى را فراگیرند تا بتوانند از اصل
آثار مبارکه استفاده نمایند .

در اگلاهما در کنسرت عظیمی که برای عمود در
 دو نوبت اجرا کردند به بیش از ۲۲ هزار نفر
 امر را ابلاغ نمودند که حتماً داستان کنفرانس
 بسمع جوانان عزیز رسیده است . حال بشرح
 کنسرتی که در کلمبس اجرا نمودند می پردازیم .
 ساعت هفت بود که ما بسوی Grove City که
 چند مایلی شهر کلمبس است براه افتادیم ،
 هنوز مسافتی به آنجا مانده بود که دیدم
 جاده بسیار شلوغ است و گروه کثیری بسوی این
 شهر رهسپارند تا کنسرت سیلز و گرافت
 را که محبوب اکثر جوانان امریکائی هستند تماشا
 کنند . وقتی وارد شهر شدیم جمعی از احباب
 را در نزدیکی محل کنسرت که یکی از پارکهای
 معروف شهر است ملاقات کردیم در حالیکه
 همه مدال بهائی بر سینه زده مشغول گفت
 و شنود بودند . ما هم به جمع آنها ملحق
 شدیم . جمعیت بود که داخل پارک میشد
 در حدود ساعت هشت همه احباب دسته
 جمعی وارد پارک شده و روی صندلی های
 خود که قبلاً رزرو شده بود جای گرفتند و
 همینطور دسته دسته جمعیت بآمدن خود
 ادامه میدادند . ساعت نزدیک ۹ شب بود که
 رئیس جلسه شروع کنسرت را اعلام کرد و در ضمن
 خیر مقدم متذکر شد که این اجتماع یکی از
 بزرگترین اجتماعاتی است که تا بحال در ایمن
 پارک تشکیل شده و اعلام کرد که قبل از سیلز
 و گرافت انگلند England Dan و فورد کولسی

(John F. Coley)

برای شما خواهند خواند . در این موقع دو
 جوان پشت میکروفون قرار گرفتند و پس از اینکه
 سرو صدا و ابراز احساسات مردم آرام شد
 یکی از آنها گفت میخواهم برای شما شعری
 بخوانم که سرگذشت پها مبر جدیدی است بنام

بهاء الله که چهل سال در زندان بسر برده
 و حالا امرش عالم گیر شده است . تا این را
 گفت احبائشی که در چند ردیف با هم نشسته
 بودیم دست زدیم و از اینکه دانستیم آنها هم
 بهائی هستند از خوشحالی نمی دانستیم
 چکار کنیم ، همینطور اشک می ریختیم و بنوای
 ساز این دو جوان که داستان مالکویت حضرت
 بهاء الله را بصورت آوازی مؤثر و دلنشینی
 بسمع نسل جدید که سازنده اجتماع فردای
 دنیا هستند میرسانند نگوش می دادیم ، وقتی
 تمام شد فهمیدیم انگلند برادر کوچک
 جیمز سیلز است که وقتی میشنود برادر بزرگش
 بهائی شده با مادرش فوراً به کالیفرنیا میروند
 که جیمز را نجات داده بدیانت خود برگردانند
 ولی وقتی به جیمز می رسند پس از اطلاع از
 کیفیت امر مبارک هر دو آنها ایمان می آورند
 خلاصه بعد از خاتمه قسمت اول نوبت به سیلز
 و گرافت رسید که تا اعلان کردند تمام جمعیت
 ده هزار نفری شروع کردند به هورا کشیدن و
 شادی کردن و وقتی آنها روی صحنه آمدند
 آنقدر همه فریادهای شادی میکشیدند که
 صدای خواننده را کسی نمی شنید . بعد از
 اینکه سکوت برقرار شد قسمت اول برنامه خود
 را اجرا کردند و در قسمت دوم " داش گرافت"
 Dash Craft گفت : این شعری را کس
 برایتان میخواهم بخوانم راجع به تاریخ دیانتی
 است که از سرزمین ایران ظهور کرده و دنیائی
 را به تعالیم خود روشن نموده و مؤسسان
 حضرت بهاء الله میباشند که چهل سال از عمر
 مبارکشان را در زندان بسر برده اند . بعد
 با آهنگی ملکوتی شروع بخواندن کرد و بین هر
 چند خطی که میخواند همه با هم با صدای بلند
 میگفتند ، بهاء الله ، بهاء الله . واقعاً زمین

و زمان از تائیر این نغمات بلرزه درآمده بود و اشک بی اختیار از چشمان ما جاری بود ، همه پیش خود می گفتیم ، خدایا این معجزه است ؟ باری بعد از اتمام برنامه همه را به سالن هتل می بردند که خودشان در آن اقامت داشتند دعوت کردند که اگر کسی راجع بدیانت بهائی و پیاموریه سؤال دارد بپرسد . ولی همینطور مردم^{ست} می زدند و خواهان اجرای مجدد برنامه بودند روی این اصل دوباره هر دو روی صحنه آمدند جیمز که گیتار می زد ، این بار با زدن ویلون و بعد فلوت جمعیت را مسحور استعداد خود نموده و با نواختن آهنگ های محلی همه را غرق در سرور و شادی نمود . وقتی که کف زدن ها و تشویقها و فریاد های شادی تخفیف یافت جیمز گفت : ما باید به جلسه تحری حقیقتی که قبلا بشما اعلام کردیم برویم و انشاء الله در آنجا شما را می بینیم . از جلسه که خارج می شدیم از یکی از پلیسهای انتظامات که در گوشه ای ایستاده بود ، پرسیده شد این جلسه بنظر شما چطور بود ؟ گفت : یکی از بزرگترین و منظم ترین کنسرت های بود که تا بحال در این پارک برگذار شده است ، معمولا " با پریشا شدن این نوع کنسرتها ما منتظر و مترصد جار و جنجال و دعوا هستیم ولی برعکس ، امشب يك روح الفت عجیبی در بین جمعیت وجود داشت و این بدون شك بواسطه وجود گروه سیلر و گرافت بود که چنین با قوه روحانی و آواز دلنشین همه را مسحور خود کرده بودند . جوانان عزیز همین نظم و ترتیب و روح اتحا و اتفاق بود که در کنفرانس عظیم اکلاهما باعث تبلیغ چند نفر از پلیس های انتظامات آن محل شد .

باری جلسه کنسرت تمام شد و به جلسه

تحری حقیقت رفتیم کاش بودید و بچشم خودتان می دیدید که جوانان بهائی غرب چه میکنند داش گرافت Dash Craft با آنکه آتش است در تبلیغ بواسطه اجرای کنسرت های پیاپی بسیار خسته و صدایش گرفته بود و نتوانست در این جلسه شرکت کند ولی جیمز و برادرش James Ross & Dan

که آهنگ ها و اشعار آنها رامی سازد ، هر سه نفر دست بسینه با کمال خضوع و ادب کوه معمولا " در گروههای خواننده و جوانان این سن کمتر دیده میشود ایستاده بودند و به سئوالات جمعیت پاسخ می دادند . همه ما حیران بودیم که اینها با این برنامه های سنگین چگونه فرصت مطالعه پیدا می کنند هر موضوعی را که مورد بحث قرار می دادند فوراً برای تائید مطالب خود یکی از بیانات مبارکه را از حفظ می خواندند ، یکی از حاضرین پرسید : چگونه شما میتوانید خواننده و دنیای مادی را که هر روز با آن سروکار دارید با دنیای روحانی که اینقدرهای بند آن هستید تطبیق دهید .

جواب : دنیای ما و هدف ما دیانت بهائی است ، وقتی کسی عاشق و دلپاخته حضرت بهاء الله باشد بجان و دل سعی میکند که به هدف خود برسد در این صورت تطبیق دادن ایند و خیلی آسان میشود .

سؤال — نظر دوستان و خوانندگان دیگر راجع بشما چیست ؟ آیا آنها از اینکه شما اینقدر پای بند دین هستید تعجب نمی کنند ؟ جواب : البته اوائل آنها میگفتند شما هاد یوانه هستید ، حتی می گفتند محبوبیت خود را بزودی از دست خواهید داد ، ولی ما توجهی بحرف آنها نکردیم گذاشتیم که خودشان آینه شده ما را ببینند و قضاوت کنند که چگونه در ظل

دیانت بهائی قطره دریا و زره آفتاب میگردد .
سئوال - شما برای آهنگهای خود از چسبه
منابعی الهام می گیرید که آنقدر مورد توجه
قرار میگیرد .

جواب : تعالیم حضرت بهاء الله بمنزله اقیانوس
عظیمی است که منبع الهامات بی حد و حصری
در جمیع مراتب و شئون علمی و هنری و ادبی
و روحانی است .

خلاصه مرتباً راجع به دیانت و تعالیم هدیه
حضرت بهاء الله سئوالاتی میگردند و جوابهای
که بآنها داده میشد هر کدام باب تازه ای بر روی
جوانان سرگشته باز مینمود و چنان باعث شادی
روح و روان آنها میگشت که در پرسش و سئوال
از یکدیگر سبقت گرفته مشتاقانه خواهان کتب
و اطلاعات بیشتری میشدند و سئوالات ادامه
داشت . به ساعت ۲/۵ صبح رسیده بودیم

هنوز همه در این سه وجود نورانی نشستند و چنان
غرق در عوالم روحانی بودند که زمان و مکان
را همه چیز فراموش شده بود . در این موقع
با تلاوت دو مناجات که یکی بعد از دیگری تلاوت
شد اختتام جلسه اعلام گردید و اکثر متحریران
حقیقت با گرفتن جزوات امری نشانی جلسات
تبلیغی با قلبی شاد و روحی آکنده از تشکرو
سپاسگزاری از جیمز و دوستانش خدا حافظی کرده
بعنازل خود بازگشتند . بعد از اینکه سالن
کمی خلوت شد تازه احباب مجال گفتگو و ملاقات
با آنها را پیدا کردند . در این موقع بیاد شما
جوانان عزیز ایران افتادم و از جیمز خواهش
کردم که عکسی را که با

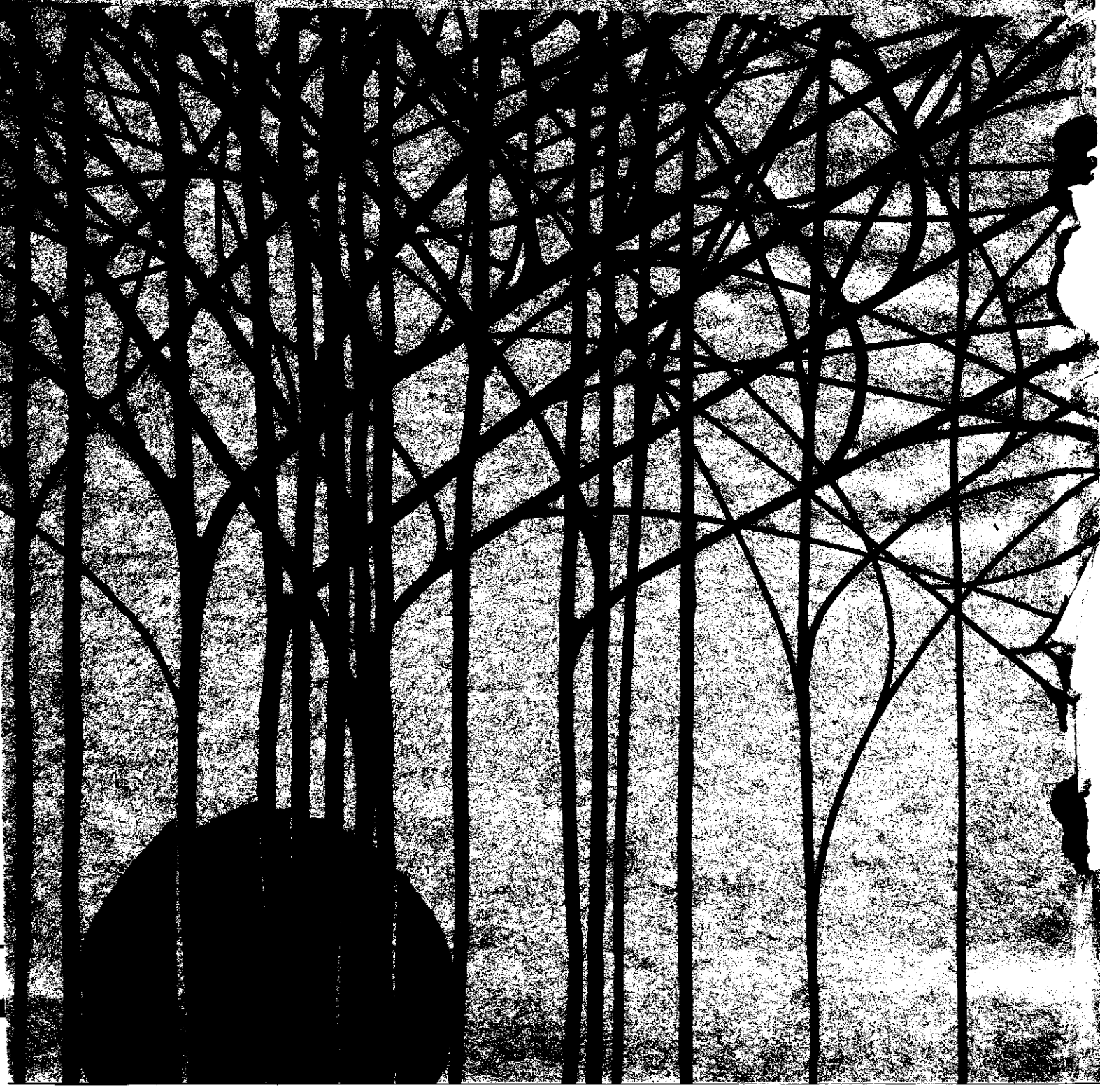
برایتان امضاء کند . فوراً با کمال خوشحالی
امضاء کرد و همانطوریکه ملاحظه میفرمائید نوشته :
" تقدیم بجوانان عزیز ایران " . بعد از صحبت
و گفتگوی زیاد یکی از احباء گفت : شما خسته

شده اید بهتر است استراحت کنید . جیمز
گفت : البته ، برپا کردن کنسرت و خواندن
برای جمعیت خسته کننده است ولی همینکه
وارد جلسه تبلیغی که معمولاً همیشه بعد
از هر کنسرتی داریم ، میشویم تمام خستگی
و فرسودگی روحی و جسمی خود را از یاد برده
و چنان انرژی و قوتی میگیریم که مافوق تصور
است و الان که نزد شما هستیم کاملاً سرحال
و شادابیم و تازه وقتی جلسات تبلیغی بپایان
میرسد من و برادرم و بقیه افراد گروه دو رهم
جمع میشویم و راجع به جلسه تبلیغی که
داشتیم صحبت می کنیم . همماش فکرون کرمان
این است که چکار کنیم که بر رونق جلسات
تبلیغی افزوده شود ، ایداً فکر نمیکنیم چه
نقشه ای بکشیم که مثلاً کنسرتان بهتر شود
دلخوشی ما این است که زودتر کنسرت تمام
شود و به جلسه تبلیغی برسیم .

در این موقع با آرزوی موفقیت برای ایشان
از آنها خدا حافظی نموده و با قلبی آکنده
از امید و آرزوی خدمت باستان مولای حنون
به خانه های خود بازگشتیم .

آفتاب پدید

سال بیست و هشتم - شماره های ۱۱ و ۱۲



«اجبا قطعاً نباید هیچ عربی داخل شوند و در امور سیاسته داخله نمایند»
«حضرت عبدالبهاء»

آهنگ بدیع

سال

۲۸

شماره‌های

۱۲-۱۱

شهر السلطان - شهر الملك - شهر العلاء

بهمن و اسفند

۱۳۵۲

مخصوص جامعه بهائی است

فهرست

صفحه

- | | |
|----|--|
| ۲ | الموح مبارك حضرت بهاء الله |
| ۴ | ۲- یادداشتی برای این شماره |
| | ۳- شرح احوال متصاعدالی الله جناب آقامیرزا جعفر هاری اف |
| ۶ | رحمانی شیرازی هاری رحمانی شیرازی |
| ۲۲ | ۴- دیانت جهانی ترجمه فریدون سلیمانی |
| ۲۷ | ۵- طلعت معشوق (شعر) عندلیب |
| ۲۸ | ۶- هلال محرم (شعر) احمد نیکونژاد (فاضل) |
| ۳۰ | ۷- از بیانات حضرت عبدالبهاء |
| ۳۱ | ۸- حاجی ابوالحسن امین عزیزالله سلیمانی |
| ۴۰ | ۹- اخبار مصور |
| ۴۴ | ۱۰- فهرست عمومی سال ۲۸ |
| ۴۷ | ۱۱- نوجوانان |

در میان گلزار احدیه و ارض طایران گستان صدقه صبح
بشارت آهراز اقی جان طالع شد و نار هدایت موسوس زرد سده عزربانی
لامع گشت و رضوان آهرا بیدایع ریاضین سنو تر نین گویره و شهر جیاست
قدمی در اعلا کعبه ز روئیده و نخر قامت جانانه در ریض جان خیر سرو
بوستان قامت کشیده و ببلان کعبه حجت میرزا تابش حال مهر و خوش خیمای
قل در خروشنده و عاشقان ز رحمت از پر تو طلعتش و نجات خدایب گلزار
منصف و مدبوته و صلا سر و شس حق را در آن فضا رخ جانفزار سینی
احدی بگوشش همیش نویشد سپر از طالبان جبار خدای کمال و اسکا کف از طریق
سلطان به مثال کمر بهمت بر بندید که زرد این فضا کعبه در حمت منبسطه قشمر برید

و زرا نیز در بایر بی پایان فضل عمیم سلطان احدیه نصیب بردارید و بهره ای
 زرا نیز خوان نعمت جاوید بردارید که جمیع آفاق را احاطه نموده و بر کفر است
 و جو مقتضای عدالت حضرت معبود افاضه گوید همه باید که انشاء الله
 بغایت حق در این گمشدن قدم چون اطمینان عرش بر برید و بر این شایسته
 اعظم وارد گوید و زرا نیز عین صاف و کوش با قرینوشید کثر ذلک
 فضل الذکر کان فرایم الله مشهوراً و عز سماً القدر منزولاً .

یادداشت‌های برایین شماره

با این جلد، که پیش از پایان سال، آماده و پرداخته گردید سال جاری را به پایان می‌بریم و برای شما در آستانه عید صیام، نوروز و سال تازه شادی و برکت آرزو می‌کنیم.

در این سال از طرف محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران نقشه یکساله داخلی برای اكمال و اتمام بقایای نقشه نه ساله بیت العدل اعظم الهی طرح و تنظیم شد که سهم کوچک ما از این نقشه با جبران تاخیر ایفاء و عملی گردید.

ظرف سال مورد گفتگو، شش جلد دو شماره‌ای، که تدریجاً سنت شده، انتشار دادیم که اولین آن به یاد یکصدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس، نه در شان آن سفر کریم و قسطا سرعظیم بل در حد عجز و ناتوانی این شرمندگان، هدیه شد و در مجلدات بعدی سعی کردیم هر بار به تناسب حال و موقع آثاری — حتی المقدور کمیاب — از ضلعات قدسیه، امهاتی از دستخط‌های بیت العدل اعظم هادی طریق اهل بهاء، نوشته‌های محققانه‌ای در توضیح آیات الهیه و قضایای تاریخیه، شرح حالهائی از مشاهیر خادمین و سابقین امر و مطالب و مآثر دیگر تقدیم گرد.

مصممیم در سال آینده کماکان در پایان هر دو ماه شمسی یک جلد انتشار

دهیم با این فری که اولاً بر کیفیت و حجم نشریه، تا جائیکه ممکن است، بیفزائیم
و ثانیاً بجای شماره های دو گانه بد کریک شماره ردیف (مسلسل) با
فید ماههای مربوط اکفنا نمائیم . کمتر کردن فاصله
انتشار، از دو ماه ، با توجه به امکانات فعلی غیر محتمل بنظر میرسد و بهر حال
اگر چنین بختی فراهم آید یقین بدانید کوتاهی نخواهیم کرد .

از شما که با کمال مناعت و شکیبائی ناهمواریهای ما را تحمل کرده اید ، حال
که برای هموارتر افتاده ایم ، استدعا می کنیم و حتی می خواهیم .:

①- در اشتراك آهنگ بدیع برای خود و تشویق دیگر یاران بر این امر دریغ
نفرمائید و فراموش نکنید که تقویت نشریات امری مورد توجه و توصیه
حضرت ولی عزیز امرالله بوده است .

②- مطالب آهنگ بدیع را که با همکاری نخبه، فضلا و نویسندگان بهائی تهیه
میشود و در زمینه های تحقیق و تزئید معلومات و اطلاعات و ایجاب حیات
بهائی و تلطف عواطف و احساسات روحانی بسیار سود مند و شریکش
است مطالعه فرمائید و افراد خانواده بخصوص جوانان خود را باین رویه
عادت دهید .

③- آهنگ بدیع را بمانند گنجینه، حفظ آثار تاریخی امری نگریسته و آنچه از
نصوص و آیات و الواح و توفیعات و مکاتیب و تصاویر و خطوط تاریخی و غیره ،
اصل یا عکس ، در اختیار دارید سواد عکس آنرا از طریق شرکت نونمیلان
باین نشریه ارسال دارید تا با تکثیر در چندین هزار نسخه خطر کم یسا
نابود شدن آن اثر، که چه بسا نسخه منحصر بفرد باشد ، برای همیشه
زائل گردد .

④- با ما مکاتبه کنید ، بنویسید ، بخواهید ، تذکر دهید و همکاری فرمائید زیرا
بدون هدایت و همکاری شما نواقص رفع و کمالات حاصل نخواهید گردید .

به یاری شما چشم دوخته ایم و نامه هایتان را منتظریم .

با تقدیم تحیات بهائیس

لجنه ملی آهنگ بدیع

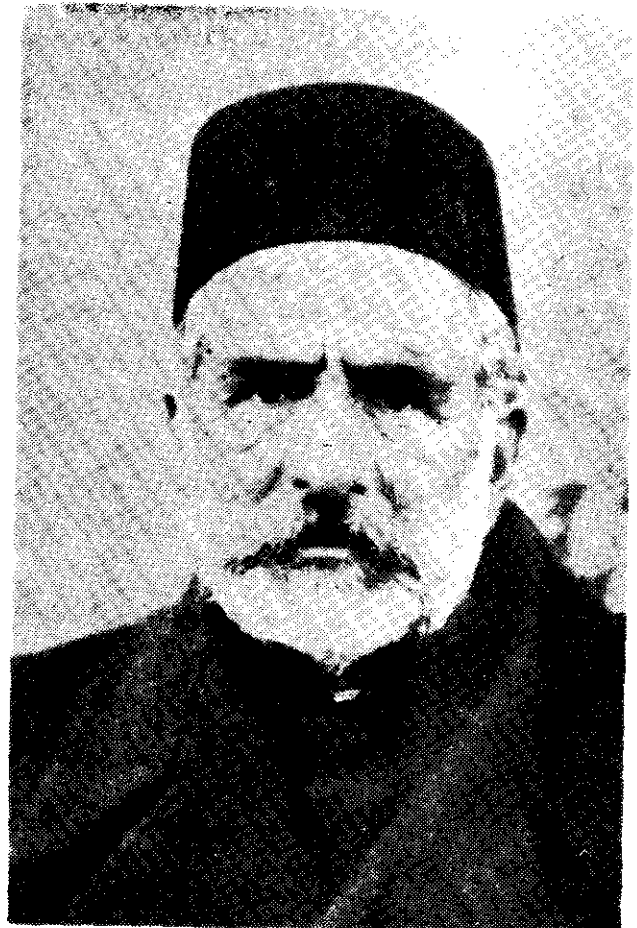
شرح احوال

متـ صاعد الی اللہ جناب آقا میرزا جعفر هادی اف رحمائی شیرازی

هادی رحمانی شیرازی

نوشتن شرح حال پدر توسط فرزند خیال
میکم امریست مشکل و شاید کمتر کسی قادر بر
تحریر وقایع و اتفاقاتی باشد که حتی قبل از
تولد او بوده و باید از مسموعات و محفوظات
و خاطرات خویش استفاده کرده و وضع تصدیق
پدر خود را که در صف عشاق و دلباختگان امر
الهی است مجسم کند .

اوراق تاریخ را حدود هشتاد سال به عقب
ورق می زنیم تا به زمانی برسیم که یاران راستا
و متمسکین به عروة الوثقی ایمان در ایـران
تفرقار دست اعدا و مخالفین سرسخت هستند
حوادثی جانگداز در کشور مقدس مهد امرالله
اتفاق می افتد ، چه بسا عشاق امرالهی را به
میادین شهادت میبرند ، خانه هاراتساراج
میکند ، اموال نفوس را غارت مینمایند ، ولی
همه این از بیت و آزارها و شکنجه ها ، یاران را
جسورتر و در سبیل خدمت قویتر و عاشقتر
میکند عده ای هم راه هجرت را پیش گرفته
و به سوی افطار شمالیه در سیرو سفرند مذهب
مدینه عشق که به اراده مقدسه الهیه قرار



است اولین مشرق الانکار در آن خطه برپا
 شود بیشتر از سایر محل ها مورد توجه یاران
 عزیز می باشد چه که میدان کار و کسب در آنجا
 وسیع و آزادی کامل موجود است ، لهذا
 عده ای با شوق و ولهیی فوق العاده به این
 مدینه روی آورده و همه روزه عائله هائی از
 اصفهان - شیراز - کرمان و خراسان وارد
 میشوند و با چنان الفت و صمیمیت و محبتی دور
 همدیگر مجتمع میگرددند که گوئی حکم يك عائله
 را دارند و دست اتحاد و اتفاق بهمیدگراده
 به نشر نغذات الله و تبلیغ امرالله مشغولند
 و سکوت و صمت ایران را با ابلاغ امر الهی جبراً
 مینمایند و البته برکات الهی هم شامل است و
 وضع مادی آنان نیز بظاهر ظاهر در نهایت
 سرعت رو بترقی است در این بین از مسلمین هم
 عده ای بمنظور جهانگردی و استفاده مادی قصد
 سفر به روسیه میکنند .

شخصی بنام میرزا هادی از اهالی جهرم
 که از محترمین آن خطه است با مقداری تنباکو
 که مال التجاره او را تشکیل میدهد به معیت
 فرزند خویش میرزا جعفر که در عنفوان شباب
 و تقریباً ۲۵ ساله است عازم عشق آباد میشود
 و در همان سال اول ورود بر اثر عارضه کسالت
 دعوت حق را لبیک میگوید و بر حسب وصیتش
 پسر جنازه او را برای دفن در جوار حضرت
 رضا بمشهد حمل کرده و به عشق آباد معاودت
 و به تجارت خود مشغول میشود و چون جوانی
 متمسک و ضمناً ورزشکار و مقتدر بوده و همسواره
 هم در نهایت مسرت و باروی خندان در کمال
 شجاعت و شهامت در صد دستگیری از ضعفا
 و بیچارگان و کمک به سالخوردگان و مخصوصاً
 مساعدت به نفوسیکه در چنگال بی رحمی

ظالمین قرار میگرفتند ، بوده ، یاران عشق
 آباد نسبت به مشارالیه نظر محبتی داشته اند
 و هر زمان که مورد بی مهربی غیر بهائیان قرار
 میگرفته اند ، آقامیرزا جعفر را که خود مسلمان
 متعصب بود ولی بر حسب غیرت نمیتوانست
 ظلم و جور و جفا به مظلومان را مشاهده نماید
 بحمايت می طلبیدند و چون همه میدانستند
 که او مسلمان و مقتدر و قوی است لهذا اجرات
 جسارت به احبای را نداشتند چه میدانستند
 او طرفدار مظلوم است و ابداً توجهی به دین
 و مذهب طرف ندارد .

در بین یاران عشق آباد نفر محترم
 و معزز بنام جناب محمدرضا ارباب که خود
 از محترمین و تجار داراز اول بود نسبت به
 این جوان محبتی فوق العاده ابراز مینمود
 و اغلب در مهمانیها تیکه در منزل خود برپا
 میکرد از این جوان هم دعوت مینمود او هم
 دوستی با جناب ارباب را مفتتم شمرده و خود
 را در صف علاقمندان ایشان قرار داده بود
 ماههای گذشت و این محبت فیما بین روز بروز
 شدت مییافت تا روزی که حضرت حاجی
 وکیل الدوله افغان به آرزوی زیارت جمال قدم
 جل اسمه الاعظم از طریق عشق آباد عازم
 ارض اقدس بودند . در این شهر از طرف
 آقامحمد رضا ارباب جلسه زیافت باشکوهی
 برپا شد که یاران راستان بزیارت حضرت
 افغان نائل شوند و در بین مهمانها از آقا
 میرزا جعفر هم دعوت شده بود . مهمانان
 قسریك يك وارد جلسه شده و هر يك در مجلس
 نشستند ، در این وقت حضرت حاجی وکیل
 الدوله افغان سدره مبارکه تقدیس وارد جلسه
 شده و همه بکمال خضوع و خشوع نسبت

بایشان تواضع کرده و مراسم ادب بجای آورند و در این وقت جناب میزبان محترم شروع بسلامه معرفی یک یک مهمانان عزیز میکند و هر یک را به اسم و شهرت معرفی مینماید تا نوبت به مهمان غیر بهائی میرسد ، صرفاً به ذکر نام و شهرت ایشان اکتفا میکند . حضرت افغان صحبت میزبان را قطع نموده میفرمایند این شخص که بنام آقا میرزا جعفر هادی اف شیرازی معرفی کردید بهائی هستند ؟ میزبان محترم برای رعایت ادب و هم اینکه میباید مهمانان ناراحت شوند میفرمایند ایشان مرد بسیار خوبی هستند و نسبت به اعیان هم کمال محبت را مجری میدارند . حضرت افغان مجدداً میفرمایند با خوبی و بدی او کاری ندارم میپرسم این شخص بهائی است یا نه بمجرد اینکه سؤال راجع به مذهب مطرح میشود جوان شیرازی با حالت برافروخته تیام کرده و از حضرت افغان سؤال میکند یا مذهب من چکار دارید ؟ در این وقت حضرت افغان با یک دیمنه و شکوهی در نهایت لطف و محبت میفرمایند ، منظور من از این سؤال آن بود که بدانم شما بهائیس هستید یا نه ؟ و حال که فهمیدم مسلمان هستید از جناب میزبان درخواست میکنم که فردا شب هم همین عده را به این منزل به شام دعوت کنید و مقداری هم چوب پر خار انار تهیه کنند من کاری دارم ، میزبان محترماً در این حال بی نهایت ناراحت شده و بجهت جناب افغان اظهار میکنند که این جوان نهایت محبت را به یاران مجری میدارد و هر وقت مشکلی برای هر یک از عزیزان پیش آمد کند بکمال محبت به رفع آن مبادرت میجوید و از حق مظلومان در نزد اغیار هم همیشه دفاع میکنید . حضرت افغان کلام ایشان را قطع نموده میفرمایند

ترتیبی که برای مهمانی فردا شب داده ام شما عملی کنید من با این جوان کار دارم ، ادای این کلمات حالت جوان را متغیر و ناراحت کرده از جای خود بلند شده خطاب به حضرت افغان میگوید ، فردا شب بامن چکار دارید همین الان بیان کنید . البته جلسه از حالت روحانیت خارج شده همه ناراحت و نگران و مضطربند که میباید واقعه نا مناسبی روی دهد ، ولی حضرت افغان با عظمت و شکوهی فوق العاده با اتکاء به تائیدات الهیه جوان را مخاطب ساخته میفرمایند ، فردا شب در همین منزل وقتی همه مهمانان جمع شدند من تو را روی زمین میخوابانم و بسا چوبهای انار که ملو از خار است به کف پایت محکم میگویم اینقدر میزنم تا خون جاری شود آن وقت تو را مخاطب قرار داده و میگویم ای بی غیرت صاحب امر شیرازی و توهم شیرازی چطور غیرت قبول میکند که او را قبول نکردی؟

در یک آن ، اراده مقدسه جمال قدم جل اسمع الاعظام به تقلیب قلب این جوان تعلق میگیرد و سر نوشتی جدید برای این مهمان غیر بهائی تعیین میفرماید و او را در صفت مستضعفین عباد خویش قرار داده و اجازه میفرماید که کلمه مبارکه الله ابهی بر زبان راند .

پس از این بیانات ، جناب آقا میرزا جعفر شیرازی ، جوان غیور مسلمان یکمرتبه به اقدام حضرت افغان می افتد گوئی این کلمات آب گوارائی بود که بر لبان تشنه جان رفته رسیده این نفخه صور را که برگوش او دمیده شده بسوی جان خریدار شد و بی تأمل و درنگ گفت من بهائی شدم و اشکهای خود را که مانسند

مروارید غلطان از دید گانش جاری و ساری بود
 پاك ميكرد و با صدای بلند ناله و زاری ميكرد ،
 هم گریان بود که چرا در این مدت از این
 نعمت محروم بود ، و هم شاد و خندان که
 بغض و عنایت جمال قدم من دون نیاقت و
 استحقاق به شرف عبودیتش نائل شده ناله ها
 ميكرد ، گریه ها ميكرد ، يك يك میهمانان را در
 بغل گرفته میبوسید و میبوئید . حضرت آقا
 محمد رضا ارباب که وسیله این سعادت شده
 بود دعاها ميكرد . حضرت افغان را که دستش
 را گرفته و به این آئین مقدس هدایت نموده بودند
 میبوسید و رجاء مینمود که او را هم همراه خود به ارض اقدس
 ببرند تا در محضر مبارکش ذیل مقدسش را گرفته
 تنا و رجای عفو تا خیر در اقبال به این آئین
 نازنین بکند . فوراً شروع به تهیه مقدمات
 عزیمت خود نمود و بعد از هشت روز که از این
 شب تاریخی گذشت در معیت حضرت افغان
 عازم کوی جانان شد . ولی وقتی وارد ارض اقدس
 شدند که نه روز از صعود آن طلعت معبود
 میگذشت . دیگر معلوم است که چه حالتی
 به این زائرین دست داد ، چه که با يك دنیا
 آمال و آرزو به عشق زیارت معبود خود آمدند
 و از این فیض محروم ماندند . همه گریان و
 نالان ، ولی ید قدرت الهی از جیب اقتدار
 در آمد و سگان کشتی شریعت الله را بدست
 حضرت سرالله الاعظم عبدالبهاء روح ماسواه
 فداء داد و با آن عنایت و مرحمتی که بفرموده
 مبارك نرم نرمك گوی و با مردم بساز چنان
 زائرین را غوطه ور در دریای مکرمت و لطف
 و شفقت خود فرمود که آنچه را میخواستند در
 طلعت مظهر ظهور ببینند در نفس مبین این
 آئین نازنین دیدند .

توجه به طلعت حضرت من طاف حوله الاسماء
 غم فراق را به شادی زیارت روی و مویش تبدیل
 نمود . ایامی چند در محضر انورش بمعبودیت
 قائم و هرروز و هر ساعت و هر آن به مرحمتی
 مخصوص مخصص شدند و این سفر فرخنده حد و
 سه ماه فیض زیارت را نصیب آنان کرد . سپس
 به روسیه مراجعت و به کار و کسب مشغول و
 بخدمت احبباء نازنین شاد و مسرور بود . ولی
 آتش عشق زیارت عبدالبهاء او را دقیقه ای آرام
 نمیگذاشت ، تا پس از ده سال باز رجای
 تشریف نمود و این تمنا مورد قبول واقع و با عا
 عشق و شور و وله بسوی ارض اقدس رهسپار شد
 در این وقت بود که ابواب برکت مادی هم
 بر وجهش مفتوح و در صف یکی از پنج نفر متمولین
 روسیه که به خزین موصوف بودند قرار گرفت ولی
 البته سایر خزین ها بر او از حیث مادی تفوق
 داشتند . بمجرد رسیدن به ارض اقدس و
 جبین سائی بر آن تراب مقدس ناراحتی آن هیكل
 مکرم را احساس کرد و متوجه شد که ورود مسافرت
 در مهمانخانه های حیفا و عکا و تماس ناقضین
 عهد و میثاق با آنان سبب ناراحتی قلب حضرت
 من طاف حوله الاسماء رافراهم میکند . این بود
 که بفکر افتاد و فکر خود را به این نحو بمسرف
 محبوبش رسانید که مولای من ، چون زائرین
 محلی که دور هم دیگر جمع باشندند ارند و هر يك
 در مهمانخانه بسر میبرند ، ناقضین هم در کمین
 هستند و سبب ناراحتی آنها رافراهم میکنند اگر
 اراده مبارك قرار گیرد ، این عید بکمال عبودیت
 و افتخار حاضر ماسافرخانه ای بسازم تا زائرین
 همه مهمان حضرت عبدالبهاء باشند .

در لحظه ای که این آرزو را باخاکپای مبارك

تو بگو
مردمان در کشتن خون پاکت و در کشتن
فارسند خون پاکت و در کشتن
تا سهر کجی که مغزین از زانوین
عاشق چون سوزد از آتش شکر
زین صاف به خطه و دیار کوه کوه
در خانه مشاغل غلامان تو مجرب
مش چهار محراب کن دو چهار محراب
تا در قهر عبد الهی کل است
معنایست چاک ای کرده و سب
ایند از خدا عالم در چشمه روان
است و کلمه بر صبح از زانوین

اول
صاحب زانوین
محمد مصطفی علیه السلام

معمروض میداشت قلب الطاف مولای محبوب هم آماده استماع این تمنا بود و اذن صادر شد دیگر معلوم است چه حالت وجد و شغف و سروری به او دست داد . شروع کرد به های های گریستن که چه شد و چه افتخاری بود نصیب من شد ، منگه خورد را خوب می شناسم و لیاقت چنین افتخاری را ندارم ولی در همین حین در گوش صدائی طنین انداز شد که داده حق را قابلیت شرط نیست . لهذا فوراً در صد تمبیه زمین برای تحقق آرزوی خود برآمد و تمامه زمینی بسیار نزدیک مقام مقدس اعلی در نظیر گرفت و با صاحب آن مذاکره کرد و پس از آماده شدن برای فروش ، مراتب را به محضر انور معروض داشت و حضرت مولی الوری عبدالبهاء روزی برای مشاهده زمین سرافرازش فرمودند ، بمجرد موافقت و پسند زمین فوراً به دوائر حکومتی مراجعه و زمین را به نام حضرت عباس افسندی در دوائر حکومتی ثبت و خریداری نمود و سند رابه محضر مولای خود تقدیم داشت . حضرت مولی الوری خطاب به مشارالیه فرموده بودند : آقا میرزا جعفر چرا زمین را به اسم خودت خریدی عرض میکند قربان من معلوم نیست تا نیم ساعت دیگر زنده باشم ، ولی حضرت عبدالبهائیانصد هزار سال دیگر خواهند بود ، بحسب عنایت الهی بوج آمد و ایشان را این نهایت بمرکت و عنایت امیدوار میفرمایند . فوراً مقدمات ساختمان را فراهم نموده و نقشه بنا را تحت نظر هیکل مظهر تنظیم و قرار مربوطه به ساختمان را به مقاطعه کار داده و از جناب آقامیرزا محسن داماد مبارک خواهش میکند که نظارت بر ساختمان را عهده دار شوند و خود به روسیه مراجعت میکند . پس از چندی به بهانه مشاهده وضع ساختمان تمنای اذن تشریف مینماید که با عنایت مخصوص رجایش منور قبول واقع

و برای مرتبه سوم عازم کوی محبوب میگردد .

پس از تشریف بحضور مبارک و عنبه بوسی معلوم میشود هنوز کار ساختمان به اتمام نرسیده ، لهذا با شتاب و عجله هر چه تمامتر بر تعداد کارگران افزوده و بفاصله یکماه به کار ساختمان خاتمه میدهد . روزی به حضور مبارک عرض میکند که فردا شب مسافرخانه حاضر است و اگر اراده مقدسه مولای محبوب تعلق گرفته باشد احباً شام را در مسافرخانه در محضر مبارک صرف نمایند . حضرت من اراده الله میفرمایند ، آقامیرزا جعفر هنوز بنا و عمله آنجا کار میکنند اطاق ها معلو از خاک است چطور میتوانی به احباً شام بدهی ؟ عرض میکند اگر اراده مقدسه مولای پتعلق گیرد همه امور حل است . تبسمی فرموده و میفرمایند تو که هر کاری دلت میخواهد بکنی میکنی ، فردا شب میهمان تو هستیم . ایشان فوراً به جمع احباً آمده و مژده میدهد که عزیزان من اگر میخواهید فردا شب در محضر حضرت سرالله الاعظم شام بخورید باید همگی کمر همت ببندید و امروز و فردا اطاقی در مسافرخانه تمیز کنیم و نجار بیاید باخته میز و صندلی موقتی درست کند و همه شماها هم مشغول خاک کشی از اطاقها بشوید تا پلوی در محضر مبارک بخورید . دیگر معلوم است از این مژده چه حالتی به احباً دست میدهد همه به مسافرخانه رفته و مشغول خدمت و کار میشوند و برای فردا شب اطاق مسافرخانه حاضر و آماده پذیرائی از طلعت عبدالبهاء میشود .

در این شب چه هنگامه ای برپا است چراغها در دامنه کرمل روشن است ، ساختمان ظاهرش مرتب شده احباً همه در مسافرخانه صف کشیده اند ، قلوب همگی میطپد و اشکهای

مطالع

در شایسته بر جان نامشاید در زنده بر طاعت صد کردید پیشگاه
قلب الهی و از او برست در میان اجناس کرده مسبب خاکی بر سر
بلای در راه را که نریزید هر جهت از خارج است توفیق از زبان دولت
در میان اجناس در خورشید در خورشید کرده به نیت تا بر در راه
چهار سارک جزوا تحصیل بنام و ناله در راه سکنه و در هر یک کتار و مالون
با یکدیگر آید نشود در دست تا نکلان خفا قلبی که با بخش نکلان
تا جمع بجا از خطش نکلان نموده راه تو بپسند از نو گویند در راه تو بپسند

ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی
ببیند این را از تو خطیم و تو بیخوشی

از نظر آنف بین تو و جان که مدد نفوس احدی ناک و اجدهم نمی بین
سفیقان در جمع انون و اجدهم سفیقان در جمع انون و اجدهم
راند خردانیت بین طاعت و چشمه حکمت بلالو و ده اولان سبب در آن
فی مودت اجناس که تو بپسند از نو گویند در راه تو بپسند

در شایسته بر جان نامشاید در زنده بر طاعت صد کردید پیشگاه
قلب الهی و از او برست در میان اجناس کرده مسبب خاکی بر سر
بلای در راه را که نریزید هر جهت از خارج است توفیق از زبان دولت
در میان اجناس در خورشید در خورشید کرده به نیت تا بر در راه
چهار سارک جزوا تحصیل بنام و ناله در راه سکنه و در هر یک کتار و مالون
با یکدیگر آید نشود در دست تا نکلان خفا قلبی که با بخش نکلان
تا جمع بجا از خطش نکلان نموده راه تو بپسند از نو گویند در راه تو بپسند

۲۸ مهر ۱۳۰۹ هجری قمری
محمد علی محمدی

سرت از دیدگان جاری است و هر دقیقه که از ساعت میگذرد سالها در نظر مشتاقان روی — عبدالبهاء جلوه میکند . منتظرند که آن مثل اعلاى شریعت حضرت بهاء الله ، آن یوسف مصرجان و معشوق جان و محبوب روان احبباء بسوی مسافرخانه نزول اجلال فرمایند .

پس از مدتی قلیل مولای محبوب به کمال شکوه و جلال خرامان خرامان تشریف فرما میشوند . در این موقع است که ستایندگان نام مبارکش نمیدانند که سرود ستار چگونه بیای قدمش اندازند به محضر ورود صدای جانفزای الله ابهیی چنان دامنه کرم الهی را میلرزاند که نجم درمی میثاقی از شدت مسرت و شمعرف در مسافرخانه توقف فرموده و خطاب به آقامیرزا جعفر میفرمایند : آقامیرزا جعفر هر چه دولت میخواهد بگو . بحضور مبارک تعظیم میکنند برای مرتبه دوم میفرمایند ، مردیتو گفتم هر چه دولت میخواهد بگو . در این موقع دیگر اختیاری از دست بدر رفته به اقدام مبارک افتاده زارزار شروع به گریستن میکند . در اینوقت حضرت حاجی میرزا حیدرعلی ، آن روح مجسم قلم و کاغذی بدست گرفته و به محضر مبارک عرض میکند ، اگر اراده مبارک تعلق گیرد شرحی بیاید این بانی مسافرخانه مرقوم فرمایند که بر سر در مسافرخانه نصب شود تا معلوم گردد که بانی چه شخصی بوده . در این وقت هیکل اطهر میفرمایند : حاجی ما چه بنویسیم جز آنکه بنویسیم میرزا جعفر دیوانه بود ، هر چه میشود نوشت زیرا تا شخص دیوانه جمال مبارک نباشد نمیتواند اموال خود را تقدیم جمال قدم نماید . در این هنگام هیکل اطهر حضرت مولی السوری روی کاغذی که حاجی میرزا حیدرعلی بحضور مبارک تقدیم نموده بود ، این فرمان ملکوتی

را مرقوم میفرمایند :

این بنیان مهمانخانه روحانی است و بانسی آقا میرزا جعفر شیرازی رحمانی

دیگر معلوم است چه حالت وجد و شعفسی به همه حضار دست میدهد . نعره های یابها ، الابهی و یا عبدالبهاء از سینه های حاضرین بعنان آسمان سر میکشد . هیکل اطهر هم در نهایت پشاشت و مسرت میفرمایند تا بحال از بابت زائرین خیال ما ناراحت بود چه که در مسافرخانه ها منزل میکردند و ناقضین آنها را راحت نمیگذاشتند حال از این بیخود در این مسافرخانه جمع میشوند و بادلی شاد و دور از دشمنان امر به زیارت مشغول میشوند خدا پدر آقامیرزا جعفر را بیامرزد که فکر ما را راحت کرد .

البته اسفار ایشان و زیارت طلعت معبود به پنج سفر رسیده است و همواره مورد عنایت حضرت مولی الوری عبدالبهاء روح ماسواه فداه بوده و الواح عدیده که همه و همه عنایات مخصوصه از آن ساحت مقدس است خطاب به ایشان نازل و مناجاتهای متعدد که به افتخار ایشان نازل شده موجود است .

در ایام حضرت مولی الوری بنا بر عشق و علاقه و عبودیتی که به حضرت شوقی افندی ربانی داشته اند ، باب مکاتبه فیما بین مفتوح بوده و مورد عنایات لاتعد و لا تحصى آن حضرت بوده و در دوران ولایت عظمی هم به الواح متعدده مفتخر و متباهی گشته و در هنگام صعود هم که پس از پنجاه سال دوری از وطن و سیر و سفر در ممالک مختلف از طرف دولت شوروی بایران سرگون شدند مجدداً به زادگاه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الذين هم خير خلق
أخرجهم الله من
الظلمات إلى النور
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الذين هم خير خلق
أخرجهم الله من
الظلمات إلى النور
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الذين هم خير خلق
أخرجهم الله من
الظلمات إلى النور
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
الذي هو خير
الخلق أجمعين

خود چهرم رفته و در آن محل و همان منزلی که
متولد شده بودند دعوت حق را لبیک گفته و با
نهایت ثبوت و رسوخ و استقامت چشم از این
جهان بسته و بملکوت ابهی گشودند و ایسن

لوح مبارک پس از صعودشان به افتخار حرم
مدرمه شان سرکار عطیه خانم رحمانی شیرازی
نازل شده که الی الابد سبب و مایه فخر و
مباهات بازماندگان است .

حرم من صعدا الی الرفیق الاعلی جناب آقا میرزا جعفر هادی اف رحمانی علیهما
بهاء الله ملاحظه نمایند .

خبر محزن اثر صعود و عروج قرین جلیل جناب آقا میرزا جعفر علیه رضوان الله و
بهاءه بسمع مبارک مولای رؤف و مهربان حضرت ولی امر الله ارواحنا لوجود ته الفدا
واصل و بسیار فقدان آن نفس نفیس موجب تأسف و تحسر وجود اقدس شـ
فرمودند آن شخص جلیل مانند جبل راسخ ثابت و مستقیم بر امر بود و مادام الحیا
بر خدمت و جانفشانی قائم و مستدیم همیشه اوقات شاد و خرم و خندان بود
و در سختی و تنگی و مصائب و بلایا چون شمع فروزان جز رضای الهی آرزوئی
نداشت و غیر از حصول موفقیت بر خدمت تمنائی نجست البته چنین روح آزاد و
جان شاد مفقود و پنهان نه بلکه حاضر و موجود و نمایان لهذا فرمودند آن ورقه
ثابته راسخه از عروج آن روح زکیه محزون و مکدر نباشند و مطمئن باشند که
در مقامات متبرکه طلب مغفرت و علو درجات در حق آن متصاعد الی الله میشود
و جمیع بازماندگان را از قبل اینعبد بیان تسلیت و تعزیت ابلاغ دارید .
حسب الامر مبارک مرقوم گردید .

نورالدین زین

شعبان ۱۳۵۰
۱۵ دسمبر ۱۹۳۱

ملاحظه گردید
بند و آستانش شوقی



موم من صندالی ازین اراعی جناب ابراهیم جعفری نادی است درین مجلس مبارک در خطبای

بزرگواران از صود و روح زمین جیل جناب ابراهیم جعفری علیه صلوات الله
 پس سبکت بر لای رؤف و در بیان حضرت لقا ام آله از او خا صرا
 و اصل و بسیار فندان آن نفس نفیس موجب است و شکر وجود او است
 فرموده اشخص جیل مانند جیل رس است سقیم ارم بود و ادا ام بکرت
 بر خدمت و جانفشانی قائم دستگیر همیشه اوقات شاه و در
 بود در نخی و کنگی و صاحب و بلا با چون شمس فردزان جزوفی الهی
 آوردنی عزت و بجز از حصول معرفت بر خدمت تنانی بخت ایست
 چنین روح از کوا و بیان شاه و مفتوح و پنهان نه بلکه حاضر و موجود
 لهذا فرموده آن درود نامه دانسته از عروج آن روح و کینه محزون و
 مگر در نباشند و طبعش باشد که در مقامات سیرت کعب معرفت
 در جارت در حق انصاف عدالی آید میشود و هیچ بازماندگان را از
 اینجند بیان شلیت و تکریمت اطلاع دایره حلال ام مبارک از آن
 نورانی نام

شیراز
 ۱۲۵۰
 ۱۵ دهر
 ۱۹۳۱

Handwritten signature or note in Persian script.

حرم ایشان عطیه خانم که نوه دختری مرحوم مشکین قلم بودند نیز به عنایات
مندسه مبارکه مفتخر و متباهی و لوح مبارکی از حضرت مولی الوری و هم عنایت نا^ه
از حضرت ورقه مبارکه علیا که بمناسبت ازدواج فرخنده آنان شرف صدور یافته زینت
این شرح حال است تا سبب علو درجاتشان در عالم بالا باشد .

• هوایا بهسی •

ای ورقه متحرکه مهتره از نفحات الله اصابع از کثرت تحریر از کار و حرکت
افتاده قلم حکم نوك خاری یافته مدار دوات قریب تمامیست با وجود
این بتحریر این ورقه مشغولم ای امه الله شکر کن خدا را که قرین بنده
مقرب درگاه حق شدی و انیس مشتعل نار محبت حضرت رب خویش
و پیوندت ناطق بثنای خدای بی مانند و اقاربت نزدیکان آستان
حضرت خداوند نعمت ظاهر و باطن در کمال است و موهبت جمال
بیمثال شاهد حال پر دست تضرع و نیاز بدرگاه حضرت بی انبیا ساز
بلند کن و بگو ای رب لك الشکر بما انعمت علی بهذه العطیة التی
كانت غبطة قلوب ورفات الفردوس فی اعلى الغرفات و البهاء علیك و علی
قرینك و علی ابیک و علی امك و علی اخوانك العظام .

مقدمه

در این کتاب که منتهی به معرفت
اصول استوار در ادب و ادب است

فکر در آن که با معرفت
مادد در معرفت است

منتهی در این است که در این
در این است

شماره در این است که در این
در این است

مفهوم در این است که در این
در این است

در این است که در این
در این است

در این است که در این
در این است

در این است که در این
در این است

۴۴

مقدمه

در این است که در این
در این است

" هو الابهسى "

عشق آباد ورقه زکيه موقته ضلع جناب ميرزا جعفر عليه بهاء الله الابهسى
ملاحظه نمايند .

" هو اللسه "

عید رضوانست و نور احدیت از مطلع غیب رحمانیت ساطع و لامع و فیض
جلیل ملیک فردانیت از جهان پنهان متهاطل و متراکم بشارت ملکوت
از جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علو امر و بشارت سمو کلمه الله
از جمیع اطراف میدمد بحمد الله که صیت جمال قدم روحی لاجبائها الفدا
جهانگیر گشته و آوازه امرالله در شرق و غرب عالم منتشر شده ایمن
امور کل اسباب سرور احبای است لهذا برکل لازم که بقدر مقدر
اسباب سرور فراهم آورند انشاء الله سور و ازدواج آنورقه مبارک و
میمونست و بعوض ایام گذشته انشاء الله خوش و مسرور خواهی شد و
باکمال اتحاد و اتفاق و یگانگی با همدیگر زندگانی خواهید نمود
فی الحقیقه قرین معلوم خادم امرالله و مستقیم بر عهد و میثاقند از
قبل این فانیان تکبیر مالانهایه بایشان برسائید انشاء الله عنقریب
نیتر میثاقی روحی فداه از افق حیفا طال خواهد شد و اذن حضور
آنورقه و جناب مذکور را عرض خواهد داشت و بشارتش را خواهد داد
دیگر اما الله آن ارضرا فردا فرد بابهی و ابدع تکبیرات مکبریم
باقی البهائ و علیک .

امة البهائ

بهائیه

ورقات مقدسه آنورقه و جمیع ورقات موقتهرا زا کردند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عنوان

عبد شکر و نور تعریف از شیخ بزرگوار حسن و کمال
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
مکتب اربع محبت بر سر وچ پیش روی تو ای پادشاه
سکون بر اربع امان بدو بگردد بر سر
و در حیاتش انوار جلالش در آفاق عالم
و در غربتش آرزوی همه باشد
لذا بر کمالش همه بندند و در حسابش همه
است و در همه روز و در همه آنکه در هر جا که
کار گذشتنش است در همه شرف و در غلبه
انگاه در فاق و بیگانه با همه کوزه گاه
فرین معلوم خاطر او را در همه دنیا
بجز فانیانست که با او در همه جهان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

دیانت جهانی

بقلم آرتور دال ARTHUR DAHL

ترجمه و اقتباس فریدون سلیمانی

از عالم برهائشی (جلد ۱۳)

که طی قرون و اعصار در سطوح مختلف زندگی نوع بشر نفوذ کرده و قوف کامل داشته باشد. اختلافاتی که مجموعه آنها با کمک سلاحهای نابودکننده امروزی، تمدن آینده را بنا بپوشی تهدید میکند و سبب گمراهی علم تکنولوژی که در آستانه کشف رموز سیارات سماوی و دست یافتن به منابع جدید انرژی است میشود. اختلافاتی که سبب میشود نیروها و فعالیتها

جهان امروز نیازمند دیانتی جهانی و مستقل است که تا سیر روحانیت نماید و حصارها را که میان قلوب مردمان جدائی انداخته از میان بردارد و یک جامعه متحد انسانی جدید بر پایه های عدالت و محبت بنا کند.

دیانتی که درد را بشناسد و بر مشکل عصر حاضر یعنی اختلافات عمیق و ریشه داری

شمر بخش انسانی در جهت ناصحیح بکار برده شود و توجه انسان از دشمنان طبیعی خود یعنی جهل، مرض و گرسنگی بازماند.

افکار عمومی جهان هر روز بیشتر بایمن حقیقت واقف میگردد که تنها راه دست یافتن بصلح، حل این اختلافات در سطح جهانسی است و این اعتقاد که منشاء و سرچشمه تمام این مشکلات فقدان يك محرک معنوی و اخلاقی بسیار قوی است بسرعت رو برشد و توسعه مییابد. مشاهده وضع کنونی ادیان عتیقه که روزگاری سرچشمه هدایت معنوی بشر بوده اند نشان میدهد که نه تنها خلاقیتشان را از دست داده اند بلکه خود منشاء اختلافات عظیمی هستند که سبب جدائی پیروان آنها از یکدیگر در طی قرون و اعصار متعددی شده است و قدم اول برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی از میان برداشتن شکافهای عمیقی است که بین پیروان ادیان بزرگ عالم بر اثر تعصبات جاهلان بوجود آمده و آنها را از تفاهم و همزیستی که ضامن بقای نوع انسان است محروم ساخته.

آنچه امروز روح تشنه بشر را سیراب میکند رهبری روحانی جدیدی است که بقوای معنوی موارد تناقض بین اعتقادات مختلف را مرتفع سازد و تعالیم آن بر اساس علم و منطق استوار باشد و تا سیستم حکومتی نماید که ساکنین قطعاً مختلفه عالم با وجود دارا بودن مقاصد و افکار و مشارب و ارزشهای متفاوت در ظل آن یکرنگی را احساس کنند و با اعتقاد اهل بها دیانت بهائی از چنین موهبت ممتازی برخوردار است. خطای بزرگی که پیروان ادیان گذشته

در اثر سوء تعبیر کلمات الهیه مرتکب شده و میشوند اینست که مصرانه معتقدند پیامبر و مؤسس دیانت آنها آخرین و بزرگترین انبیای الهی بوده و پس از او درهای رحمت الهی بر روی بشر بسته شده است، در صورتیکه بعقیده اهل بها "رگ جهان در دست پزشک داناست درد را می بیند و بدانایی درمان میکند درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر". پس در هر زمان انبیاء مقدسه الهیه برای انجام سه وظیفه اساسی مبعوث میشوند:

۱- بیان مجدد حقایق لایزال روحانیه و تأسیس مدنیت الهیه که اساس دینان بزرگ را تشکیل میدهد.

۲- تدوین تعالیم و دستوراتیکه مطابق مقتضیات عصر بوده و نفوذ و خلاقیت چنین احکامی محدود بدوره همان دیانت میباشد و با ظهور مظاهر الهیه قابل تغییر است.

۳- انتشار يك نیروی معنوی و غیر قابل لمس که سبب تقلیب ارواح و هدایت نفوس مستعده

بسوی انبیای الهی بوده و محرک اصلی تحولاتی است که در تمدن بشری بوجود میآید و بمعبارت دیگر سبب ظهور جواهر معانی از معدن انسانی* میشود* .

ت
اهل بهاء را عقیده بر اینست که دستورا مؤسسین ادیان بزرگ عالم از منبع واحد نازل شده و کل از سرچشمه فیض احدیه جاری گشته و اساس واحدی را بنیان گذاری نموده اند و اگر تغییراتی در فروع مشاهده میشود ناشی از نیازهای تغییر پذیر است که جوامع انسانی در هر زمان داشته و دارند . اگر این مفهوم را با زمان حاضر قیاس کنیم مشاهده میشود که عصر حاضر از جهات بسیار به زمان ظهور انبیای بزرگ شباهت دارد .

پایه ها و میانی اخلاقی استحکام خود را از دست داده ، اختلافات رویتزاید است و مردم ناخود آگاهانه در جستجوی راه نجاتی هستند که از يك منبع الهی سرچشمه گرفته باشد ولی راه وصول بآنها پیدانی کنند .

ی
بعقیده اهل بهاء کیمیای سعادت و رستگاری نوع بشر در تعالیم حضرت بهاء الله که بعنوان رهبر روحانی عصر حاضر از طرف خداوند برگزیده شده نهفته است و اوست که با انجام سه وظیفه اساسی سابق الذکر بمنظور استقرار صلح و تحقق وحدت عالم انسانی ظهور فرموده است :

این نهضت مقدس در ۲۳ می ۱۸۴۴ بسا ظهور جوانی که خود را مبشر ظهور روحانی عظیمی معرفی فرمود شروع شد و نفوس بسیاری از علمای بزرگ با و گرویدند و دورانی را بوجود

آورد که از لحاظ مدت بسیار کوتاه و از نظر حوادث کثیره ای که اتفاق افتاد از باشکوهترین و قهرمانی ترین ادوار تاریخ بشر محسوب میشود

در میان پیروان این جوان که لقب باب برای خود انتخاب فرمود ، جوانی بنام میرزا حسینعلی که فرزند یکی از وزرا بود ولسی توجهی بمسائل سیاسی و اجتماعی نداشت بانشار امر باب قیام فرمود و بهمین سبب گرفتار سجن و غل و زنجیر شد و در سنه ۱۸۵۳ در زندان رسالت عظیم مظهریت الهی باو القا گردید و این راز را تا ده سال با کسی در میان نگذاشت ، تا اینکه در سال ۱۸۶۳ اظهار امر فرمود و از پیروان باب باستثنای معدودی کل با و مؤمن شدند و باین ترتیب دیانت بهائی تا سیم گشت .

حضرت بهاء الله از هنگام اظهار امر تا سنه ۱۸۹۲ که صمود نمود با وجود اینکه پیوسته در تبعید و حبس و شکنجه ایام راسپی میفرمود آثار و الواح و کتب متعدد احکام و تعالیم دیانت خود را تدوین و طی مکاتیب مهمنی امر خویش را بسلاطین و روحانیون بزرگ عالم ابلاغ نموده عهد الستی را که خداوند در آغاز آفرینش با بندگان خود بسته بود تجدید فرمود ، عهدی که از يك جهت خداوند هدایت نوع بشر را بسوی مدنیست الهی بعهد گرفته و از جهت دیگر بشیر پیروی و تبعیت از احکام و دستورات الهیها را که توسط انبیای رحمانی بظهور میرسد پذیرفته است . او در حقیقت موعود مقدس است که در کتب آسمانی بظهورش بشارت داده شده ولی اکثر ناس معشوق حقیقی را که بی حجاب

بین خلق ظاهر شده شناختند و از تعالیم حیات بخش او که نوع انسان را بمعیارهای دقیق از اخلاق و روحانیت هدایت میکند غافل شدند و مسئولیت خود را در قبال عهدی که با خدا بسته بودند فراموش کردند. شاید باین سبب که اکثر ناسرطور می کنند که ظهور انبیاء از احتیاجات ادوار گذشته بوده و در عصر حاضر نوع انسان بدرجه ای از علم و وفیضت رسیده است که راه خود را تشخیص دهد، غافل از اینکه حل مشکلات مادی و معنوی هر عصر و زمان در ید قدرت آن مهابط وحی رحمانی است.

در تاریخ ادیان، حضرت بهاء الله اولین مظهر ظهوری هستند که آثار مبارکشان بسا بقلیم نفس مقدس خودشان و یا بتقریرایشان توسط کاتب وحی برشته تحریر کشیده شده و تماماً این آثار بعنوان کتب آسمانی و وحی الهی مورد قبول اهل بها میباشد و مشتمل بر دستورات اخلاقی و تعالیم اجتماعی و دستورات العمل اداری است از قبیل برخورداری از خلوص نیت، شرافت ذاتی، سخاوت طبع و احتراز از خود بینی و خود خواهی، تمسک بعفت و تقوای خالص و برخورداری از کلیه مواهبی که خداوند برای آسایش انسان بوجود آورده است.

حضرت بهاء الله اعتقاد به بقای روح را پس از فنای جسمانی تائید فرموده و هدف انسان را در عالم خاکی پرستش خالق و عشق بهم نوع و توجه بتعالیم عالیه مظاهر مقدسه و بکاربردن آنها در زندگی روزمره جهت کسب رضای محبوب ذکر فرموده اند و منتها آرزوی اهل بها برخورداری از موهبت لقا پس از خروج روح از جسم خاکی است و دعا و نماز نقش بسیار

اساس را در دیانتبهائی دارا میباشد و مناجاتهای بسیار زیبا و لطیفی که در آثار مبارکه وجود دارد گواهی بر این حقیقت است ولی تمام تعالیم و دستورات مبارکه این ظهور اعظم منجر بیک هدف میگردد و آن حصول وحدت عالم انسانی است.

در ادوار گذشته پیشرفت ادیان الهیه منحصر بمنطقه ای مخصوص بود ولی شرایط و اقتضای این زمان چنانست که تمام افراد بشی ناچار بایستی تحت یک نظام روحانی، واقتصاد در آیند و با استقرار دستورات حضرت بهاء الله شکافهای بین ادیان و گروههای مختلف مرتفع میشود و بشریت بسوی توافقی جهانی هدایت میگردد و این هم آهنگ سازی برای یک ملت یا یک گروه کوچک از افراد انسانی نیست بلکه مقصد عظیم حضرت بهاء الله اتحاد نوع انسان است. و برای رسیدن باین هدف شرط اول اینست که بشر از روی عقیده راسخ و ایمان کامل، تجدید حیات روحانی عصر حاضر را بپذیرد و سپس ذهن خود را از جمیع تعصبات که ناشی از اوهنام و خرافات عمیق و ریشه دار ادوار گذشته میباشد پاک کند و پس از آن اجرای تعالیم فسرده حضرت بهاء الله بمنظور ایجاد موازنه اصولی و منطقی بین زندگی فرد و اجتماع و وقف نیروهای انسانی جهت فعالیت های شریخش عمومی و همچنین تنفیذ تعالیم اجتماعی و استقرار دستور العمل اداری حضرت بهاء الله قرار دارد.

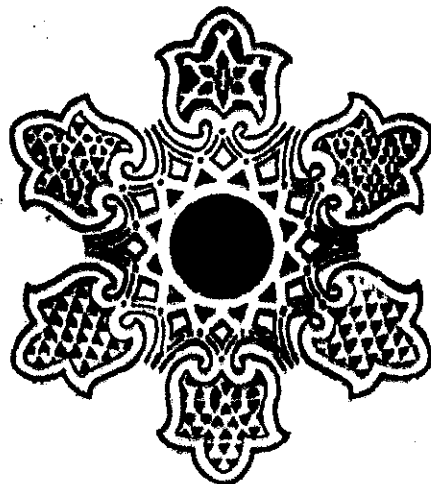
و نتیجه کلی از این بحث اینکه بهائیت عبارت از یک دیانت، یک اجتماع و یک راه درست

برای زندگی است . حقایق را ارائه میدهد که جهانیان بآن نیازمند ولی عملاً از آن روی گردان هستند و قوانین و اصولی را وضع نموده است که راه نجات نوع انسان از این هرج و مرج و آشفتگی های گونه گون است .

بهائیت هنوز در مراحل طفولیت خود بسر میبرد و در قیاس با سایر ادیان بزرگ عالم بنظر میرسد پیشرفت چندان سریعی نداشته است و این بآن سبب است که تنفیذ و استقرار چنین اصول محکم و متین محتاج زمان طولانی تر و از خود گذشتگی و فداکاری بیشتر از طرف پیروانش میباشد و در مقابل همین تعالیم نه تنها مشکلات شخصی آنها را که يك اجتماع مدرن و پیشرفته و در همین حال پیچیده برایشان بوجود میآورد از میان بر میدارد بلکه نوعی از ادراک الهام بخش بآنها عطا میکند که بکمک آن بتوانند در شکل دادن سالهائی که دیانت را بسوی عظمت رهبری میکند مستقیماً شرکت داشته باشند ، دیانتی که اهل عالم را برای باشکوه تر و زیباترین رسالت الهی یعنی حصول وحدت

عالم انسانی آماده میکند .

در آثار حضرت شوتی افندی اصل وحدت عالم انسانی بعنوان غایت قصوی و منتها رجه کمال نوع انسان در سیر تکامل بشری ارائه شده است . سیری که آغاز آن در ولادت زندگی خانواده و نتیجه پیشرفت آن وصول بمسئولیت مشترک در زندگی عشیره ای و سپس هدایت بسوی زندگی شهر نشینی و پس از آن گسترش بسوی تأسیس ملیت های مستقل و مطلق بوده است . اصل وحدت عالم انسانی گرچه هنوز بمنصه ظهور نرسیده واز مرحله يك تئوری عظیم تجاوز ننموده است ولی همچنانکه حضرت بها^ع الله اراده فرموده اند ، نبل بآن مرحله نهائی این سیر اعجاب انگیز بود و نه تنها وصول بآن ضروری بلکه اجتناب ناپذیر است ولی آنچه که برای اهل بهامسلم است و برای اهل عالم نیز بزودی به ثبوت خواهد رسید اینست که جز نیروی خلاقه جمال مبارک که موجد بتائیدات الهیه میباشد هیچ قدرت دیگری قادر با استقرار وحدت عالم انسانی در روی زمین نخواهد بود .



طلعت معشوق

وی نعمت حل مشکل عشاق
تیر عشق تو بر دل عشاق
در شب تار محفل عشاق
جاکنند در مقابل عشاق
وصل معشوق حاصل عشاق
عشق معشوق قاتل عشاق
گگ عشق وی از گیل عشاق
عشق گر دید حائل عشاق
کشد از جان سلاسل عشاق
مستوی شد بعرض ابهائی

عند ایوب

ای رخت شمع محفل عشاق
تا کمان گشت ابروی تو نشست
با خیال رخت بود روشن
ایخوثر آندم که طلعت معشوق
دبدا دبدآ رمی که شود
کشته گشتن خوش است اگر گرد
چه عجب گسر برود از پسر مرگ
غیر معشوق هیچ نیست ولیک
ایخوثر آندم که نغمه دلکش
که شهنشاه ملک زیبائی



هر چند رویه این نشریه آنست که کمتر از آثار
 طبع شده قبلی استفاده میکند ولی از آنجا که
 شعر " هلال محرم " جناب احمد نیکونژاد (فاضل)
 بموقع وهم شیرین سروده شده و نسبت به آنچه
 که در نشریه محلی طهران بنظر دوستان الهی
 رسیده مختصر تغییراتی کرده به نشر آن مبادرت
 می نمائیم بامید آنکه مقبول خاطر خوانندگان
 عزیز قرار گیرد .

ا - ب

هلال محرم

تضمین از غزل حافظ

کنونکه از چمنستان حق وزید اریاح
 گشود باب لقا بر جهان بدفتاح
 زنفخ صور در ابدان دمید مشد ارواح
 بین هلال محرم بخواه ساغر اراج

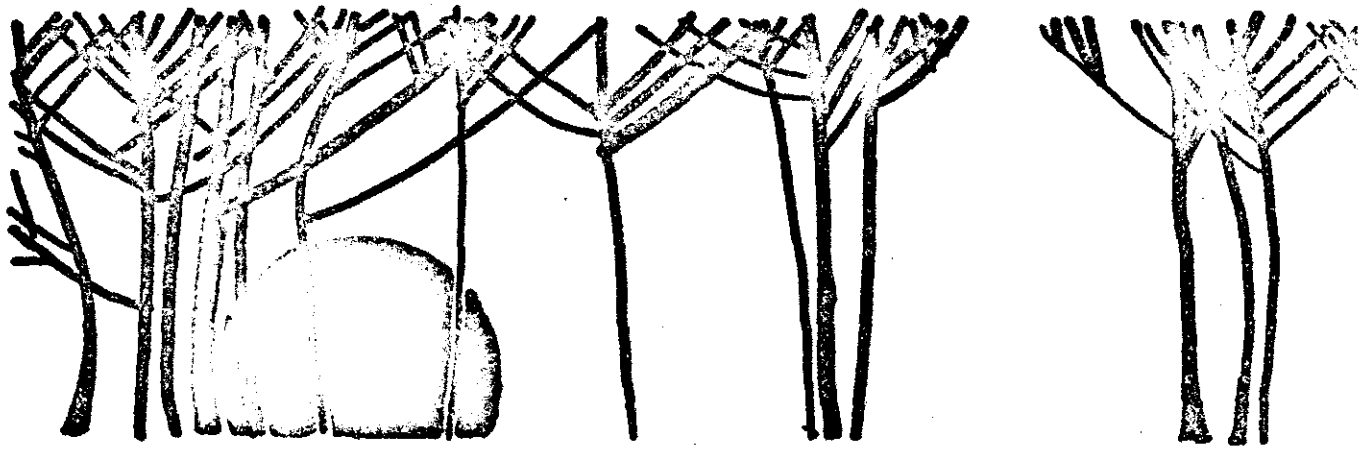
که ماه امن و امانست و سال صلح و صلاح

براه دوست بسی توسن طلب راندم
 در می که دیدمش این خط ز عارضش خواندم
 از این سهیل کشیدم نه پای نمائند
 عزیز دار زمان وصال را کانندم

مقابل شب قدر است و روز استفتاح

جهان آبی و خاکی وفا بسی نکند
 راین سراب فنا تکیه جز خسی نکند
 چنین سراجی بجز کار محبسی نکند
 نزاع هر سرد نهی از دون کسی نکند

باشتی ببرای نور دیده گوی فلاح



محرّم آمد و سرزد و نیر اعظم یکی چو طلعت اعلیٰ در گرجمال قدم

منادی قدمی زد صلاهی صلح امم ولی تو فارغی از کار خویش و میترسم

کسه کس درت نگشاید چو گم کنسی مفتاح

کنونکه پادشاه غیب خیمه زد به شهود کنونکه روی زمین گشت جنت موعود

کنونکه یافت بشر آگهی ز شتر ^{چو} بیار بادیه که روزش بخیر خواهد بود

هر آنکه جام صبوحش نهد چراغ صباح

در این زمان که نیوشندگان بانگ ^{لست} کشند جام بلا و برند دست بدست

زنند در ره حق پشت پا بهر چه ^{هست} کدام طاعت نایسته آید از من مست

که بانگ شام ندانم ز فالق الا صباح

در این بساط بسیط جهان پهناور که حاضرند خلائق بمحضر داور

از آنکه لطف حقت فاضلا بود یاور بیوی صبح چو حافظ شبی بروز آور

که بشکفت گل عیشت ز شعله مصباح



..... فهم تمالیم جمال مبارک خیلی مشکل است بظاهر چنین بنظر می آید که فهمش سهل است ولیکن وقتیکه تشریح شود آنوقت معلوم میشود که فهمیده نشده است .

در اواخر ایام ، جمال مبارک ، مثلاً این عبارت ، " ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار " ، را همه می خواندند و گمان می کردند که فهمیده اند ، تا آنکه در امریکا در صحبت تشریح شد ، آنوقت واضح شد که تا بحال هیچکس ملتفت معنای آن بیان مبارک نمی شدند .

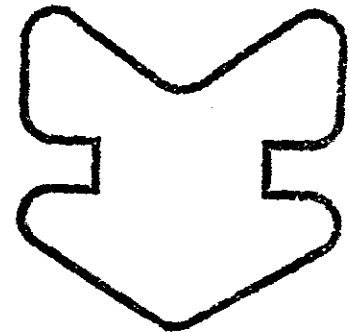
در دوره های سابق همه اشک و شجره بیان شده است یکی شجره طیبه و یکی شجره حبیبه چنانکه در قرآن می فرماید " مثلها کتسیره طیبه اصلها فی الارض و فرعها فی السماء " و در بیان شجره نقی و شجره اثبات می فرماید و جمیع بیان مطلق از این بیان است ، نفوس که در ظل امر می آیند از شجره اثباتند و نفوس که نیستند از شجره نقی اند . جمال مبارک اینها را برداشته و یک شجره اش کردند پس هیچکس ملتفت نشد .

می فرماید " همه باریک دارید و برگ یک شاخسار " تا این بیان سبب اتحاد ملل ارض شود بکنی جدائی و بیگانگی از میان خلقت خدا برافتد

● از بیانات شفاهی حضرت عبدالیهاء سبب نهم آگست ۱۹۱۶ در بیت مبارک . نقل از یادداشت های جناب دکتر لطف الله حکیم در زمان تشرف بحضور حضرت عبدالیهاء .

حاجی ابوالحسن امین

دو خاطره از کتاب لحظات تلخ و شیرین



لجنه جلیله منی آدنک بدیع از فدوی
خواسته اند که شرحی در باره احوال جناب
حاجی ابوالحسن امین اردکانی بنویسم لهذا
فانی آنچه از شخص ایشان دیده و شنیده بود
در موضع از کتاب "لحظات تلخ و شیرین"
نویسه ام، عیناً باینجانتل مینمایم.

عزیز الله سلیمانی

● موضع اول راجع است بسال ۱۳۰۱ شمسی
که حقیر بمعیت جناب نادرنیرو علیه رضوان الله
از عشق آباد بایران مسافرت و پسر از یازده ماه
با هم بعشق آباد مراجعت نمودیم و موضع ثانی
مربوط است بسنه ۱۳۰۳ شمسی که بنسب در
ملازمت جناب آقا سید عباس علوی طیب الله
مشواه از عشق آباد بایران آمده و هر دو چندی
در طهران اقامت داشتیم .

اما قبل از نقل عبارات کتاب من بسباب
توضیح بعرض میرساند که حاجی ابوالحسن
اردکانی دویمین امین حقوق الله بوده است
چه، اولین آنها حاجی شاه محمد منشاری است
که ملقب به امین البیان بوده و درسنه ۱۲۹۸
قمری در میاند آب آذر بایجان در فتنه شیخ
عبید الله کرد که پیروانش بفرمان او مرد هراقتل
عام مینمودند مقتول گشت و حاجی ابوالحسن
هم که در آن زمان با او همراهی میکرد پایش
زخم گلوله برداشت و خود را در میان مقتولین
انداخته خویش را مرده وانمود کرد و باین تدبیر
از مرگ نجات یافت . امین سیم جناب حاجی
غلامرضا امین اصفهانی و امین چهارم
جناب آقا میرزا ولی الله ورقا و امین پنجم که در
حال حیات دستند جناب آقا میرزا علی محمد
ورقا میباشند و این دو بزرگوار یعنی دو امین
اخیر پدر و فرزند بوده و از جانب حضرت
ولی امر الله سرد و بسعت ایادی امر نیز موسوم
گردیده اند . اینک عبارات کتاب لحظات تلخ
و شیرین از موضع اول :

● از جمله کسانی که مکرر بزیارتش نایسل
گشتیم جناب حاجی ابوالحسن اردکانی امین

حقوق الله بود . این بزرگوار در اولین دفعه ملاقات نام و نشان و نسب و حسب ما را پرسید و چون دانست که حقیر نوه شاطار رضا اردکانی هستم بسیار نوازش نمود ، بعد هم در هر مجلسی که بهم میرسیدیم غدوی را معرفی و شطاری از مناقب شاطار را بیان میکرد و میفرمود ، من زنده شده شاطار رضا هستم و افتخار دارم که با او شمشه‌ری میباشم . باری يك روز که ما در نقسری از خیابان امیریه عبور میکردیم ، گفتیم خوب است که سلامی بجناب حاجی غلامرضای امین امین بدهیم . منزل ایشان در همان نزدیکی بود رفتیم دیدیم حاجی امین بزرگ یعنی حاجی ابوالحسن اردکانی هم آنجا تشریف دارند و در صدند که از منزل بیرون بروند مارا که دیدند خوش آمد گفتند و از حیاط باطاق برگشتند . همگی نشستیم و ایشان بکمال محبت شروع بصحبت نمودند . من جمله بغدوی فرمودند ، تو هنوز در اول جوانسی هستی و جوانها آرزو دارند که دنیا را بخوشی بگذرانند اما در چنین ایامی که ابتدای امر است قیام بخد مت عند الله قیمت دارد زیرا چه بسیارند کسانی که پول جمع میکنند و خانه میخرند و زن میگیرند و اولاد میآورند و چقدر کم هستند نفوسی که برای ترویج دین الله از عالم و عالمیان منقطع میشوند . حالا من برفیقت که زن و بچه دارد تکلیفی نمیکنم اما دلم میخواهد تو که مجرد هستی خود را بدینا آلوده نکنی و تا عمر داری بخد مت امر مشغول باشی ، در شهرها و قریه ها سفر کنی هر جا که وارد شدی اگر احباب مبتدی آوردند با او صحبت بداری و اگر مبتدی نبود برای خود احباب آيات بخوانی و صحبت کنی ، برو خوب فکر کن اگر حاضر باین کار هستی از بابت مخسار

نگران میباش من خطی با حباب مینویسم که بحساب حقوق الله هر جا هر مبلغ برای تولازم باشد بدهند و قبضه رسید گرفته برای من بفرستند زیرا من اذن دارم که در این قبیل راهها از حقوق الله خرج کنم . باری بیانات ایشان تا نزدیک ظهر طول کشید ، وقتی که خواستیم مرخص بشویم فرمود همینجا باشید بعد کمی پول از جیب در آورده بحاجی غلامرضا داده گفت این دو نفر مهمان من هستند بچه ها را بفرستد و تانان سنگک و پنچ سیر ماست بگیرند و چون اینها پیش من خیلی عزیزند بسک سیر پنیر و دو دسته سبزی هم بخرند . حاجی غلامرضا پسری را طلبید و پول را باو تسلیم نمود و دستور داد اشیای مذکور را بگیرند وقتی که آن پسر بیرون رفت حاجی امین که حواسش پیش ما بود پرسید که سبزی هم گفتی بگیری ؟ حاجی غلامرضا گفت بلی حاجی آقا خاطر جمع باشید آبگوشت هم داریم ، حاجی امین گفت چرا زود تر نگفتی تا من بخرم نیفتم جائیکه آبگوشت هست دیگر ماست و پنیر زیادی است همان سبزی برای زینت سفره کفایت میکند اگر چه آن هم اسراف است . مختصر آن روز تا غروب آنجا بودیم و از فرمایشات حاجی امین که بسیار طبعی و دلچسب و شمرده و نمکین و تماما امری و روحانی بود مستفیض شدیم . این مرد بزرگ تاریخی ، تمام حرکات و سکناتش دیدنی بود . هر چند شرح رفتار و گفتار در این دفتر نمیگنجد ، مع هذا نمیتوان بکلی از آن صرف نظر نمود و باید اشاره بپاره ای از اوصافش کرد .

از صفات بارز حاجی امین امانت و انقطاع و قناعت بود . در وصف امانتشن همین بس که حضرت مولی الوری در لوحی خطاب با حباب



فرموده بودند که: قیصر حاجی امین قیصر من است یعنی قیصری که بابت دریافت حقوق الله اومید هد کافی است و حتماً وجه را بساحت اقدس خواهد رسانید . حاجی امین میگفت من اگر ببینم یک نفر بهائی دارد از گرسنگی میمیرد یک شاهی پول باو نمیدهم اگر خدا از من باز خواست نمود که چراتو با اینکه پول پیشت بود ببیند هام چیزی نداری ، عرض میکنم خدا یا من امین تو بودم و امین باید امانت نگهدار باشد ، و کیل تو نبودم که پولهایت راهرجا رسید خرج کنم مگر در جاهائی که تو خودت اشاره کرده باشی .

و در انتقاع چنان بود که بقول خودش نه یک مبرار فر داشت و نه یک شاهی پول .

والده حقیر حکایت میکرد که وقتی عیال حاجی امین در اردکان فوت کرد ، بعد از چند روز بیوه از خانمهای احباب طالب همسری او گردید و چون همیشه حاجی امین در سفر بود آن زن انتظار کشید تا اینکه باردگان آمد آنگاه نیت خود را با او اظهار داشت . حاجی امین گفت ، من نه خانه دارم و نه اسباب خانه و نه پول ، با این حال چه طور زن بگیرم آن خانم گفت من هیچ چیز از شما نمیخواهم فقط مایلم که نام شما بر روی من باشد ، حاجی امین گفت من همیشه در سفر هستم باین سبب ^{نه} ممکن است که پیش تو بمانم و نه اینکه ترا با خود ببرم آن زن گفت مانع مسافرت شما نمی شوم همینقدر کافی است که هر وقت گذارتان باردگان افتاد بخانه خویش نزد زن خود تشریف بیاورید . حاجی امین گفت من مجبورم دست خالی بخانه بیایم زیرا یک شاهی پول ندارم تا سوغات بخرم یا خرج خانه کنم و این باعث خجالت من میشود آن خانم گفت عیبی ندارد هر وقت که آمد پس

مهمان عیال خود باشید . حاجی امین گفت پول مهریه و خرج مجلس عقد را چه کنیم ، آن خانم گفت این مخارج هم بعهده خودم خواهد بود . حاجی امین گفت ، خیلی خوب پس حالا میتوانیم احباب را برای تلاوت خطبه نکاح دعوت کنیم .

اما در قناعت و صرفه جوئی چنان بود که همیشه در خیابانها پیاده را میرفت و جورابها ^{پیش}

را بیرون آورده زیرفل میگرفت تا زود کمینسه نشود و بمقصد که میرسید میپوشید . اخیراً هر زمان که در طهران بسر میرد اگرچه منزلش خانه حاجی غلامرضا بود لکن هر سه چهار ماه یکمرتبه آن هم بیش از یکی دو روز در آنجا دیده نمیشد چه ، عادتش براین بود که چون از خانه بیرون میآمد ، بتعام منازل احباب که در سر راهش واقع بود وارد میشد و در هر خانه یکایک افراد احوالپرسی و تفقد میکرد و از آنجا بیرون آمده بمحل دیگر میرفت ، هنگام ظهر بهر منزلی که میرسید میگفت من مهمان شما هستم هر چه خودتان دارید برای من هم بیارید و اگر حالا میخواهید چیزی برای ظهر آماده کنید برای من خود را بزحمت میندازید ، غذای من عبارت از نصف نان و یک کاسه دوغ است اگر دوغ هم میسر نباشد یک عدد پیاز برای نان خورش کافی است . احباب میدانستند که حاجی امین تعارف نمیکند و از تکلف خوشش نیامد ، بنابراین اگر آش یا آبگوشت یا چیز دیگر حاضر داشتند میآوردند و گرنه نان و ماست تهیه مینمودند و او خود دوغ درست میکرد و دوغ حاجی امینی مشهور بود ، بدین معنی که از بسیاری آب جز سفیدی اشری از ماست در آن نبود ، خودش میگفت من همین دوغ کم مزه را با نان میخورم و روز بروز چاقتر میشوم . بازی بهمین کیفیت بنوبت از منازل دوستان خبر میگرفت و شب بهرجا میرسید میماند شامش هم مانند ناهارش بود و صبح از آن جا بیرون میشد و همینطور تمام محله ها را گردش میکرد تا در ظرف سه چهار ماه یکدوره جمیع احباب را از غنی و فقیر دیدن میکرد و دوباره عمل را تجدید مینمود و در این ملاقاتها هرکس هر چه بعنوان حقوق الله از نقد و جنس تقدیم

میکرد میگرفت و قبضه رسید میداد ، آنگاه اجناس را توسط سوداگران احباب بفروش میرسانید .

روزی در یک مجلس مهمانی يك نفر از احباب بایشان گفت ، حاجی آقا قبا و پیراهنی که بمن سپرده بودید هنوز فروش نشده ، حاجی امین گفت آنها را جایی بگذار که مردم ببینند و به مشتریانها بگو که قبا گشاد و بلند و خوش دوخت و پیرهن سفید و تازه و بادوام است تا زود بخرند آن مرد گفت حاجی آقا من همیشه این حرفها را میگویم اما باز هم نمیخرند ، میگویند گران است حاجی امین گفت ، اگر بنظر خودت هم گران میآید کمی ارزاتر کن .

حاجی امین بهر خانه ای که میرفت اهلیش بی اندازه سرور میشدند و قدمش را مبارک میشمردند زیرا محبتهای پدرانه و اندرزهای حکیمانه اش نه چنان جالب بود که نفسی بتواند دوستش ندارد و با آنکه مطالب را صریح و بی پرده بیان میکرد احدی نمیزنجید . مثلاً در آن زمان آقا سید نصرالله باقراف از حیث تشخیص و تعول در میان احباب شخص اول بود . ایامی که ماد و رفیق در منزل او بودیم يك مرتبه حاجی امین بانجا آمد و چون باقراف مالیک ده بیست قریه در بیست در اطراف طهران و مازندران بود و مقداری از اوقاتش بمکاتبه و مذاکره در باره آن املاک میگذشت حاجی امین گفت ، وقتی که ماهنوز باین امر مبارک مؤمن نشده بودیم خیال میکردیم روزی که حضرت موسی از قارون رنجید و بزمین گفت بگیریش براستی زمین او را تا قوزک پایش بخود کشید و دفعه دوم که گفت بگیریش او را تا زانو فروبرد و همینطور گفت بگیریش تا اینکه تا سر بر زمین فرو رفت اما بعد که داخل این امر شدیم کم کم

فهمیدیم اینها معنی دارد و دانستیم حضرت موسی همینکه بزمین گفت قارون بگیر ، قارون یک قلعه تازه خرید دوباره که گفت ای زمیسن بگیرش باز هم یک قلعه خرید و همینطور بنفرین موسی بقدری قارون قلعه خرید که بگلی در - ملکداری غرق شد و از خدا بیخبر ماند . باقراف همه اینها را گوش میداد و میگفت ، حاجی آقا فرمایش شما درست است کارهای دنیا آد مر از خدا بیخبر میکند .

حاجی امین احباب را تشویق مینمود که دخترها و پسرها رازود عروس و داماد کنند تا مبادا که شیطان نفس بروجوانان مستولی شود و آنان را از داریتی عفاف منحرف سازد و از آنجا جمیع خانواده ها رامیشناخت بسیاری ازدوستان او را واسطه خواستگاری قرار میدادند .

بخاطر دارم در طهران روزی بسبب عروض تب ملازم بستر بودم آقا نادری برای کاری بیرون رفت در مراجعت بی اختیار بخند افتاد گفت نمیدانی امروز حاجی امین چه کار خوشمزهئی کرد ، گفتم چه بود ، گفت گویا یکی از جوانان احباب از ایشان خواهش کرده بوده است که دختری را با معرفی کند تا با هم ازدواج نمایند . امروز من در میدان توپخانه بحاجی امین بزخوردم و با ایشان روانه شدم ، در این اثنا جوانی رسید و بحاجی امین سلام و تعارف کرد ، حاجی امین گفت پسرم همراه من شو او هم با ما آمد تا رسیدیم بخیا بان لاله زار ، حاجی امین داخل مفازهئی شد جوانی که صاحب مفازه بود برخاست و احترام نمود ، حاجی امین بی معالی بجوان اولی گفت این جوان (یعنی صاحب مفازه) یک خواهر دارد مثل حب نبات اما

سواد ندارد امروز یا فردا یا وقتی دیگر همراهش میشود و میروی بمنزلشان الله ابهی میگوئی و می نشینی و با پدر و مادرش احوالپرسی میکنی خواهش راهم که توی خانه است می بینی هم خودش را ، هم حرف زدنش را او هم ترامیبیند اگر هم را پسندیدید و پدر و مادر هاتان هم راضی شدند عروس راه میاندازید ، مرا هم خواستید دعوت میکنید ، نخواستید هم که هیچ اما اگر دختر رانپسندی یا او ترانپسندی باز بمن خبریده یک دختر دیگر سراغ دارم خیلی از این دختر بهتر ، او را معرفی میکنم . بنده از آقا نادر پرسیدم این دوجوان چه میگفتند گفت هر دو ساکت بودند و از خجالت رنگ برنگ میشدند .

حاجی امین تا وقتی که افتاده نشده بوده است ، بتمام شهرهای ایران و سایر ممالک سفر میکرده و در هر جا اگر فرصت میافتد واجب میدانسته است که بمنازل جمیع احباب برود و احوالشان را بپرسد .

هاشم خانی بود از احباب بسیار گرم خلخال که در دوره قاجاریه سرهنگ بوده است ، این شخص میگفت مردی از صلحا و محترمین تبریز را میخواستیم تبلیغ کنیم ، چندی با او صحبت داشتیم ایمان نیآورد تا وقتی که حاجی امین وارد تبریز شد . آن شخص که دیگر محرم و از احوال احباب مطلع بود با حاجی امین ملاقات کرد و بی آنکه مذاکرات تبلیغی بمیان آورد پسر از یکهفته موءمن شد ، بعد ها پرسیدیم علت تصدیق توجه بود ، گفت ملاحظه احوال حاجی امین موجب حصول یقین شد . گفتیم چطور ، گفت : من با خود فکر میکردم که لابد

این مرد هم مثل سادات که برای جمع آوری خمس پیمان متمولین میروند و اخاذی میکنند نزد بهائیهها بودند امر میروند و فقط با آنها گرم میگیرد، ولی دیدم هیچ فرقی مابین دارند و نادار نمیگذارد حتی در همسایگی ما یک زن پیر فقیر بهائی بسود بمنزل او هم رفت و مثل پدر دلجوئی و مهربانی کرد، هنگام بیرون آمدن با پول و لباس هیچ داد. آنوقت دانستم که این آدم رفتار شبا^{هت} بعلماء و سادات مسلمان ندارد و فهمیدم این امر مبارک حق است که نفوس را اینطور تربیت میکند.

باری یکی از حکایات شنیدنی قصه ایمان آوردن حاجی امین بامر مبارک حضرت اعلی است که ان شاء الله در جای دیگر این کتاب ذکر خواهد شد.

● اما عبارات کتاب در موضع ثانی این است:

● " باری پس از یکماه بطهران آمدیم و قرار برسر این بود که هر دو بعشق آباد مراجعت نمائیم الا اینکه مدت سه ماه یا قدری بیشتر توقفمان طول کشید. در طهران جناب علوی غالباً در منزل آقا میرزا ضیاءالدین خان منادی داماد جناب ملا علی اکبر ایادی مهمان بودند و امین عبد در خانه مرحوم میرزا محمد علی خان بهائیس سکونت داشتیم، شیخ حسن بروشکی نیز که با او در سفر پیشتر هم منزل بودم در همان خانه اطاقی اجاره کرده بود که دوباره باید یکدیگر هم خرج شدیم. جناب علوی همه روزه بانجا آمده

ساعتی من نشستند، روزی طرف صبح هنگامیکه تازه آمده بودند، جناب ابوالحسن اردکانی امین حقوق الله که قبلاً شرحی از بزرگواریش گذشت بنا بعادت خود که در تمام خانه ها بدیدن احبا میرفت، گذارش بانجا افتاد و داخل منزل شد. اول از صاحبخانه بعد از سایرین و مستأجرین احوالپرسی کرده آنگاه باطاق ما آمد. چهار نفر در آن اطاق نشسته و عبارت بودیم از حضرت علوی و شیخ محمد حسن بروشکی و حقیرو یکنفر از احبای جوان اصفهان که او هم در همان خانه سکونت داشت حاجی امین به پاس حرمت علوی و بروشکی که هر دو از صنف علماء و تازه تمذیق بودند نشست و گرم صحبت شد، تا اینکه رشته کلام بچگونگی ایمان خودش منجر گردید و موبعوان قضیه را شرح داد و چنان شیرین و شمرده ادای مطلب کرد که همگی حظ کردیم و چون بیش از شش ساعت بیاناتش طول کشید ظهر در همانجا ماند و نان و پنیر و انگور گذرانیدیم. موقعی که میخواست برود از یک کیسه کوچک متقالی دو عدد اشرفی پنج قرانی بیرون آورده یکی را بجناب علوی و دیگری را به بروشکی داد گفت چون شماها عا و بزرگوارید اینها را تقدیم میکنم تا خوب بامرالله خدمت کنید، بعد یک عدد ده شاهی نقره به بنده داد گفت، توهنوز مثل اینها عالم نشده ای تا مستحق طلا باشی همین ترا بس است بشرط اینکه خدمت این دو نفر را خوب بجا آری و از شان استفاده کنی و کم کم خود را بمقام اینها برسانی و اگر بتوانی بگذرانی، وقتیکه وقتیکه خواست بند کیسه را بکشد و درش را ببندد آن جوان اصفهانی گفت حاجی آقا پس قسمت بنده کو، حاجی امین نگاهی باو انداخته گفت توهم بطمع افتادی؟ بعد از میان کیسه یک عدد

پنج شاهی سفید در آورده باو داد و گفت
بگیر این هم مال تو اما تو طفیلی هستی .
فردای آن روز حکایت این بذل و بخشش حاجی
امین میان احباب منتشر و جزو عجایب و قایم
و غرایب اتفاقات تلقی گشت زیرا هرگز کسی
نه دیده و نه شنیده بود که حاجی امین سکه
طلا بکسی بدهد . باری چون این عید قبلا
در این کتاب وعده داده ام که قصه ایمان آوردن
حاجی امین را بعرض برسانم اکنون آنچه در این
زمینه از فرمایشات همان روزش در خاطر مانده
است حتی الامکان بعبارات و اصطلاحات خودش
مینگارم .

میفرمود : من در جوانی ذلیله و در مسلمان
متعصب بودم ، والدینم از محترمین اردکان
بودند و از محله دیگر دختر تاجری را برای
خواستگاری کردند . آن تاجر شترپسرو همین
دختر را داشت ، کسان دختر باین وصلت
رضایت دادند اما بشرطی که عروس بخانه
داماد نرود بلکه داماد بخانه عروس بیاید تا
از دخترشان دور نباشند . پدر و مادر من
راضی شدند و من در خانه پدرزن ساکن شدم
زنم هم مثل خودم دیندار و متعصب بود پدر
برادرهایش نیز اهل دیانت و تقوی بودند
بیشتر شبها من و برادرزنهایم شب نشینی
داشتیم . یک شب که درهم نشسته بودیم
در اثنای صحبتهای گوناگون زکری از بابیان
بمیان آمد ، من بلا مقدمه گفتم این ذایفه محب
مردمان نجر خبیثی هستند که اسباب گمراهی
مسلمانها میشوند ، خدا عذابشان را زیاد
کند . یک روز قیقه کسی چیزی نگفت بعد
برادر بزرگ عیالم گفت ابوالحسن تو با این
ذایفه نشست و برخاست داشته ای گفتم نه

گفت با هیچکدامشان آشنا هستی گفتم نه گفت
از اعتقادشان خبر داری گفتم نه گفت پسر غلط
میکنی که پشت سرشان مزخرف میگوئی ، مرد که
خر تو بچه جرئت کسانی را که ندیده ای و نمیدانی
عقیده شان چیست فحش میدی اگر همین
امشب سقط شدی و در محضراتی از تو بازخواست
شد که بگدام برهان بذایفه بایی بدگفتی چه
جواب میدی ؟ من دیدم راست میگوید خجل
شدم و سکوت کردم اما حالم خراب شد بعد از
اینکه خلوت شد باو گفتم اگر کسی بخواهد از
عقیده بایبها چیزی بفهمد باید چکند ، گفتم
من ترا میبرم پیش یکی از این ذایفه اما بشرطی
که مثل آدم باشی و نامربوط نگوئی شب بعد
مرا محرمانه بمنزل شاطر رضای اردکانی برد او
هم ما را در بالا خانه اش نشانید و خوش آمد
گفت و پذیرائی کرد ، آنگاه برادرزنم بایشان
گفت ، ابوالحسن میخواهد بداند حضرات بایبه
چه میگویند . شاطر رضا همینکه خواست شروع
بصحبت نماید ، من گفتم جناب شاطر اول بفرمائید
که شما پیغمبر ما و ائمه ما را قبول دارید یا نه ،
اگر قبول دارید باهم صحبت میکنیم و اگر قبول
ندارید زحمت بخود مد دهید که حاضر نیستم يك
کلمه از شما بشنوم ، گفت البته که قبول داریم
خدا لعنت کند کسی را که منکر پیغمبر و ائمه
اطهار بشود ، ما بنا بفرموده حضرت رسول
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
باین امر ایمان آورده ایم چرا که آنها وعده
ظهور قائم آل محمد را دادند و ما منتظر آن
حضرت بودیم ، تا وقتیکه ظاهر شد و باو گرویدیم
گفتم خیلی خوب حالا که چنین است بفرمائید
دلیل حقانیت این ظهور چیست ؟ شاطر رضا
آن شب و چند شب دیگر اقامه دلیل کرد و هرچه
از آیات قرآن و خبر و حدیث که میدانست برایم

خواند تا شب گفتم آیا این قاضی که آمده کلمات هم دارد یا نه؟ گفت آری آیات بسیاری از قلم مبارک کن صادر شده است. گفتم عربی است یا فارسی؟ گفت هم عربی است هم فارسی. گفتم میشود دید یا بکسی نشان نمیدهید گفت چرانشان ندهیم، میدهیم. گفتم من میخواهم ببینم برخاست رفت یک دستمال ابریشمی که لایش چیزی بود آورد، دیدم کتابی است بخط خوش که روی کاغذ بسیار خوب نوشته شده است بوسید و بدستم داد و آن بیان فارسی بود وقتی که باز کردم دیدم نوشته است، ملخص این باب چنین و چنان، چند سطر که تلاوت کردم دیدم چیزی نمیفهمم. گفتم این کلمات بگوش من مثل کلمات شخصی است که برای آدم فارس ترکی حرف بزند یا برای آدم ترک فارسی صحبت کند. شاطر رضا گفت: کم کم باصطلاحاتش آشنا میشوی بعد لذت خواهی برد. گفتم بعدش را نمیدانم اما حالا که خواندنتش فایده ندارد، ضمناً دانستم که همه برادرزنهایم بابی هستند ولی زخم خیرندارد. بهر صورت شاطر رضا و برادرزنهایم مرا بمجالس خودشان که در جاهای خلوت بکمال احتیاط منعقد میشود رهنمائی میکردند.

در آن مجالس یک نفر یک نفر میآمدند و مجلس که تمام میشد یک نفر یک نفر میرفتند. من هم مرتباً حاضر میشدم و گوی بعد از آن آیات حضرت نقه را استماع مینمودم و نصفه های شب که مجلس بهم میخورد بتنهائی مراجعت میکردم. عیالم وقتی که میرسید تا اینوقت سب کجا بودی میگفتم روزه خوانی بودم یا عذر دیگر میآوردم. تا اینکه شبی در فصل تابستان که مصادف با ماه رمضان بود مجلس در باغی منعقد شد که یک فرسخ با اردکان

فاصله داشت نزدیک بنصفه شب که برخاستند و متفرق شدند من هم حرکت کردم و تنهها از باغ بیرون آمده قدم در راه نهادم و خطاب بخودم کرده گفتم، ابوالحسن تو درست یک سال است که با این طایفه صحبت میداری هر سئوالی و اشکالی که بنظرت آمده گفته شی اینها هم هر جوابی که داشته اند داده اند دیگر نه تو چیزی داری که نگفته و نپرسیده باشی و نه اینها چیزی که نگفته باشند، پرسشهای است که دیگر نه باین بندگان خدا زحمت بدهی و نه خود را سرگردان کنی، امشب تکلیف خود را معین کن اگر بابی میشوی همین امشب بشو و دیگر پرداختی مکن اگر هم در مسلمانان باقی میمانی دیگر رابطه را با اینها قطع کن. بعد از اینکه این قرار را با خود گذاشتم، شروع کردم بفکر کردن و یکایک مذاکراتی که از پارسال تا بامشب مابین من و حضرات رد و بدل شده بود بخاطر آورد، تا اینکه بخانه رسیدم چراغ روشن بود و عیالم توی اطاق عقبی پهلوی بچهایش دراز کشیده اما بیدار بود، صدای پای را که شنید گفت ابوالحسن تویی؟ گفتم بله گفت برای سحری برنج پخته ام توی دینک است من خوابم میآید اگر بیدار نشدم خودت ظرف کن بخور و مواظب باش نمازت قضا نشود. گفتم خیلی خوب و در اطاق جلو پشت بر تخت خواب داده نشستم و دوباره بافکار خود فرو رفتم ساعتی که گذشت بچه گریه کرد مادرش بیدار شده دید چراغ میسوزد، صدا زد که ابوالحسن گفتم بلی گفت خوابی یا بیدار؟ گفتم بیدار گفت چرانی خوابی؟ گفتم میخوابم، گفت حالا اینهمه می نشینی سحر خوابت میبرد گفتم نه آسوده باش، باز سفارش کرد که میساز نمازت قضا بشود، گفتم نه. او خوابید و من

همینطور نشسته فکر میکردم تا وقتی که صوت
 مناجات سحر و آهنگ از آن بلند و کم کم هوا
 روشن و آفتاب طالع شد و روز بالا آمد ناگهان
 عیانم بیدار شده باین اطوار دیدم و دیدم من
 همانطور بر تخت خواب تکیه داده نشسته ام
 چراغ هم میسوزد ، گفت ابوالحسن نماز خواند؟
 گفتم نه ، گفت سحری خوردی؟ گفتم نه ، گفت
 خوابت برده بود؟ گفتم نه ، گفت پسر چرا سحری
 نخوردی؟ گفتم من بایی شدم . دیوانه وار
 گفت خاک عالم تو سرم شود این چه حرفی است
 که میزنی؟ گفتم همیشه میشنوی ، گفت بلکه
 شوخی میکنی؟ گفتم نه جدی میگویم . گفت
 خدا نکرده بلکه دیوانه شده ای؟ گفتم ابداً
 دیوانه نیستم ، عقل و هوشم بجای خود است .
 شروع کرد بشیون کردن ، گفتم داد و بیداد مکن
 که اگر دنیا را پراز فریاد کنی من همین هستم
 که گفتم بنا نیست از حرفم برگردم منتهمی
 اگر برای تو مشکل است طلاق میدهم ، ریه
 کنان گفت نه طلاق میخواهم بدهی و نه بایی
 میخواهم باشی . خلاصه مدتها میانمان
 گفتگو شد تا بالاخره او را راضی کردم که گوش
 بحر فرم بدهد تا بداند که چرا بایی شده ام بعد
 شروع کردم بتفتن مطالب ولی او بسکه باخوندها
 عقیده داشت و آنها هم از بابیها بد گوئی
 کرده بودند نمیتوانست باور کند که خایفه آخوند
 دشمن حق است . آخر کار گفتم تو بکدام پیش از
 این علماء بیشتر ارادت داری؟ گفت بفلانکم
 گفتم خیلی خوب ، حالا من یک آیه از قرآن

مینویسم بیربیش او معنیش را بپرس اگر مشل
 آدم جوابت داد ، هر چه آخوندها میگویند
 درست است . بعد فلان (حاجی امین آیه
 و سوره اش را در نظر داشت لکن فانی فراموش
 کرده ام) آیه را نوشته بدستش دادم ، عصری
 رفته بود بمسجدی که همان آخوند وعظ میکرد
 بعد از تمام شدن موعظه باخوند سلام کرد و
 کاغذ را بدستش داده گفته بود جناب آخوند
 برای رضای خدا این آیه قرآن را برای من
 معنی کنید . آخوند اول نگاهی بآیه انداخته
 بعد با صوت خشن و قیافه ای مثل جانور گفته بود
 چه غلط های زیادی ، زنکه ناتصر عقل ترا چه
 بآیه قرآن ، کدام سگی بتو این کار را یاد داده
 اگر دفعه دیگر از این غلطها کردی میگویم
 زیانت را ببرند تو برو جل بچه بشوی . خانه
 جارو کن . عیالم وقتی از مسجد برگشت دیدم
 خیلی پریشان است . پرسیدم چه شده قضایا
 را نقل کرد ، گفتم دیدی . گفت آری خوب
 فهمیدم که چیزی بارشان نیست . بعد از آن
 دل بسخنانم داد تا وقتی که مطلب را دریافت .

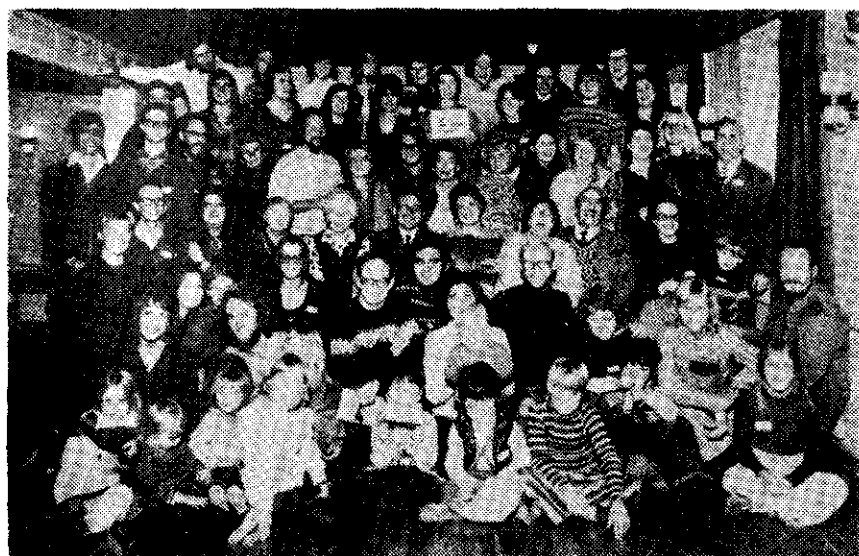
این بود شرح ایمان حاجی امین بحضرت
 اعلی . همان روز در دنباله این مطلب
 شرح مبسوطی هم از چگونگی مجاهدات خویش
 در معرفت من بظهره الله تا وقتی که در حمام
 عکا بزیارت جمال ابهی فایز گردیده بود بیان
 کرد ، که درست بخاطر نمانده است . لهذا
 بداستان حاجی امین خاتمه داده میشود .



عده‌ای از احببای شیلی در حال
تبلیغ در یکی از خیابانهای دهکده
ساحلی کالدرآ Caldera.



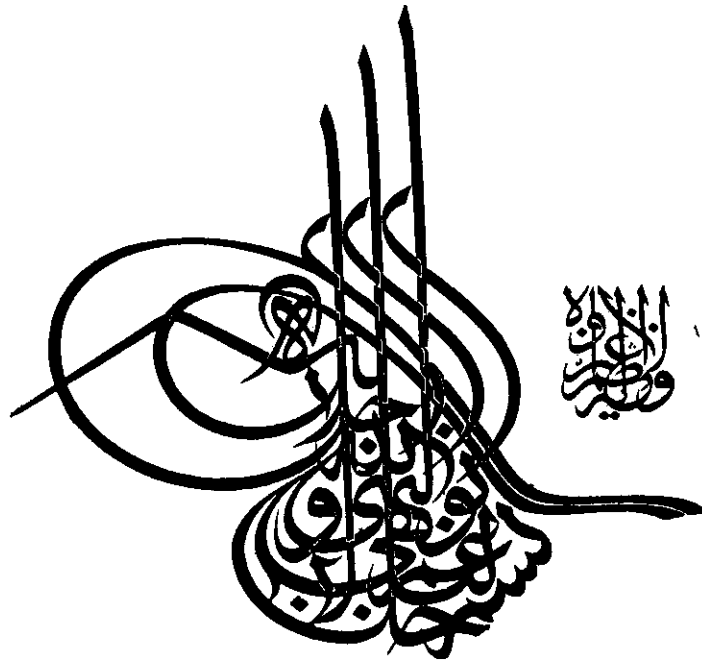
حضرت امه البهسا روحیه خانم و ایادی
 امرالله جناب جلال خاضع همراهی
 از احببا در مدرسه تابستانه
 ژونو Juneau در آلاسکا .



احبای کشورهای اسکندیناوی در -
 کنفرانسی که در شهر لیل هاممر
 Lillehammer نروژ از ۲۱ الی ۲۳
 سپتامبر تشکیل گردید .

• خواننده عزیز :

۱ - یقیناً بخاطر دارید که در شماره قبل (۱۰۲۹)
یکی از الواح منجمه مقدسه فارسیه جمال قدم جل
اسمه الاعظم با عنوان (بنام آفریننده متوانا) زیب
صفحات اول نشره شده بود
چون نسخه طبع شده آن دیده نشده و یکی دو نسخه خطی
بیش از آن در دسترس نبود در صورتیکه یاران الهی
نسخ دیگری موجود داشته و سواد عکسی یا -
رونوشتی از آنها باین لجنه ارسال فرمایند بسیار
سپاسگزار خواهیم شد .



● خط تزئینی فوق از مجموعه یکی از خانوارهای بهائی برداشته شد بدون آنکه خطاط آن شناخته شود.

فهرست عمومی سال ۲۸

• آثار مبارک

شماره	صفحه	
۲	۲۹۱	آیاتی از کتاب مستطاب اقدس
۲	۴۹۳	لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - ای بشیر حق ...
۲	۶۹۵	" " " " " " - ای عاشق ذوالجلال ...
۳	۶۹۵	آیه مبارکه " هل من مفرج ...
		قسمتی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - تا "هل بموجب شریعت لازم است ...
۲	۱۰۹۹	لوح مبارک حضرت بهاء الله - بنام آفریننده توانا، سپاس و ستایش ...
۴۲	۱۰۹۹	از بیانات حضرت عبدالبهاء - نقل از رساله مدنیه
۲	۱۲۹۱	لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - ای بلیان گزارا حدیه وای طایران گستان صدیه ۱۰۰۰
۳۰	۱۲۹۱	از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نقل از یادداشت‌های جناب دکتر لطف‌الله حکیم

• از دست‌خط‌های بیت العدل اعظم

۳	۲۹۱	ترجمه قانون اساسی بیت العدل اعظم
۵	۸۹۷	شرح مستخرج از دستخط بیت العدل اعظم در جواب بعضی سئوالات در مورد ازدواج

• شرح حال و مطالب تاریخی

۶	۴۹۳	پنجم بدیع بشری	کوه مقدس کرمل و استقرار عرش مبارک در مقام اعلی
---	-----	----------------	--

۲۸	۶۰۵	* محمد منوچهری	شرح زندگانی جناب استاد محمود سلمانی
۲۸	۸۰۷		شرح احوال حاجیه بی بی صفری
			رجل رشید - مختصری از شرح حیات امری جناب
۱۸	۱۰۰۹	* حسن نوش آبادی	میرزا آقاخان قائم مقامی
			شرح احوال متقاعد الی الله جناب میرزا جعفر
۶	۱۲۰۱۱	* هادی رحمانی شیرازی	هادی اف رحمانی شیرازی
۳۱	۱۲۰۱۱	* عزیزالله سلیمانی	حاجی ابوالحسن امین ...

● مباحث عمومی

۱۹	۲۰۱	بمقام حضرت الله محمد حسینی	سرگذشت نزول و انتشار کتاب اقدس
۴۸	۲۰۱	* عبد الحمید اشراق خاوری	کتاب اقدس
۵۸	۲۰۱	* محمد علی فیضی	درباره کتاب مستطاب اقدس
۵	۶۰۵	* معین افغانی	شرح "کنت بنزا مخفیا"
۱۹	۶۰۵	* دکتر امین الله مصباح	تصادف یا اراده
۱۱	۸۰۷	* احمد یزدانی	شرح نقش نگین اسم اعظم
۱۴	۸۰۷	بمقام سید غلامرضا روحانی	مقام کلام منظوم در آیات الهیه
۷	۱۰۰۹	* دکتر علیمراد راودی	عالم انسانی محتاج استفاضه از نشانی روح القدس است
۷	۱۰۰۹	* کمال الدین بخت آور	عرفان و عمل
۱۳	۱۰۰۹		محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر دیانت بهائی
۲۲	۱۲۰۱۱		دیانت جهانی بهائی - بمقام آرتور دال - ترجمه فریدون سلیمانی

● مصاحبه ها و گزارش ها

۲۴	۴۰۳	تهیه عیاد قیان * سیروس مشکی -	گفتگویی با گوریا فیضی مؤلف کتابی با تیراژ نامحدود قیام و استقامت (مصاحبه با آقای دکتر هوشنگ عهدیه)
۲۳	۸۰۷	رضوان الله اشرف	
۴۴	۱۰۰۹	* پیروز فضل‌سی	نگین سبز اقیانوسر هند

● مطالب گوناگون و سرمقاله ها

۴	۴۹۳	بقلم، ا-خ	فرمان
۴	۶۹۵	ا-خ	یادداشت
۳۰	۶۹۵		از نامه های دوستان
۴	۱۲۹۱۱	ا-خ	یادداشتی براین شماره

● اشعار

۴۴	۲۹۱	اثر دکتر توکل عنقائی	اقدم مقدس
۷۴	۲۹۱	احمد نیکونزاد (فاضل)	بمناسبت صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس
۲۲	۴۹۳	نعمت الله زکائی پوهائی	از خلقت ما قطعه معرفت بود
۱۸	۶۹۵	عزیز الله مصباح	سه رباعی
۲۷	۸۹۷	عندلیب	منای قرب
۴۴	۱۰۹۹	دکتر توکل عنقائی	منبع نور و روشنائی
۲۸	۱۲۹۱۱	احمد نیکونزاد (فاضل)	هلال محرم
۲۷	۱۲۹۱۱	عندلیب	طلعت معنوسوق

فهرست

۱- قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بهاء الله

۲- باور...

۳- داستانهای کوتاه

۴- میراث عشق

۵- از نامه های مهاجرین

۶- شعر

۷- فهرست عمومی سال ۲۸ قسمت نوجوانان

صفحه

۴۸

۵۰ -سخ

۵۳

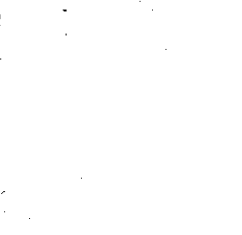
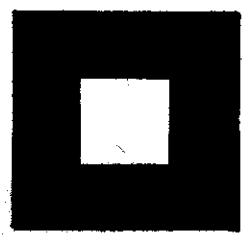
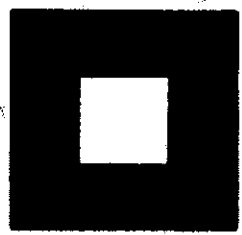
۵۷ فریده سبحانی

۶۰

۶۳ از دکتر عطاء الله فریدونی

۶۵

فهرست نوجوانان



... مقصود از انقطاع انقطاع نفس از
ماسوی الله است یعنی ارتقا بہ مقامی
جوید کہ هیچ شیئی از اشیا در آنچه
ما بین سموات و ارض مشہود است او را از
حق منع ننہاید یعنی حب شیئی و اشتغال
بآن او را از حب الہی و اشتغال بدکراو
محجوب ننہاید ...

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت
اهل دیار معانی و بیان منوط باوست
واوست روح حقیقی و ماء معنوی که
حیات کل شیئی از مدد و عنایت او بوده و-
خواهد بود و تجلی او در هر مرآتیی بلون
او ظاهر.....

حضرت بهاء الله

باور...

من همیشه جوانهای بهائی را باور داشته‌ام و به سزاواری آنها معتقد بوده‌ام. ایمان پاکشان، اندیشهٔ نغزشان، صمیمیت آشکارشان و سنبل شورانگیز کلامشان همواره الهام بخش من بوده است. هیچ‌گاه در آگاهی و دانایی و تدبیر و بینایشان تردید نکرده‌ام و از قریحه و استعداد شگفت‌انگیز و روحانی نهفته در درونشان غافل نبوده‌ام.

دوستانم شاهدند که من اینها را به گزاف نمی‌گویم و تا چه حد در اعلام این نظریه باک و پابرجایم. در محفل نمانده که بهنگام صحبت از جوانان، به خروش نیایم و در اوصاف و محامدشان داد سخن ندهم و هرگز نشده که کوچکترین خرده‌ای را بر آنان پذیرا آیم.

آخر من خود روزی جوان بودم و بهتر از هر کس میدانم که در آن روز چه روح پاکیزه و لطیفی داشتم و چقدر به حضرت بهاء الله عشق می‌ورزیدم و هر چه جوان بهائی دیدم اینگونه بوده‌اند. ممکن است به اقتضای سن و سال شیطنتی کنند، سروصدائی راه بیندازند و صدای خنده شان به گوش فلک برسد، ساده‌تر بگویم ممکن است کارهایی بکنند که به مذاق بزرگترها خوش نیاید اما آنجا که حیثیت و احترام و تقدم امر در میان است زبونی نمی‌پذیرند و پهنی نشینند. اینرا چه در صدر امروزه در حال حاضر ثابت کرده‌اند؛ از بدیع و روح الله گرفته تا فاتحین رعنای قارهٔ افریقا و آسیا و اروپا. سرسبز باد کشت وجودشان و خرم باد باغ و بهارشان.

اینان پیام آور شادی، اینان بر بادده افسوس، اینان بنیان کن سکوت، اینان غلغله انداز، اینان شور افکن، اینان شیرگیر، اینان چابک، سبک خیز، بادپا، سازنده، اینان راه‌گشا، دلیر، راستین، اینان دشمن گرم، اینان

مگر اروپای خاموش و سرد را جنبش و گرمی نه بخشیدند، مگر تالارها و میدانهای ده هزار نفری و بیشتر را در آمریکا به لرزه درنیاوردند، مگر کار خلاقه ای را در هند و آسیای جنوب شرقی و آفریقا دست نیازیدند، مگر کسی جرئت یافت که از نفوذشان به اعماق جزائر و جنگلها، نشیب و فراز دره ها و کوهها و دامنه دشتها و هامونها سواره یا پیاده، با دو چرخه و گاری و باری و هرچه که به دستشان آمد جلوگیری کند.

مگر از این پیش از غوغای کنفرانسهای فیش و پالمو، از دهانهای بیبها، الیبها، نوی میدلبورو، از روحانی سرودهای برتر گروه (دان برکوز) نارسیا، از ترانه های جهانگیر سبیلزاند کرافت و نغمه های کامل و پانچودر همین صفحات نخواندید و مگر رسالتی را که نیروهای جوان بهائی در ای نقشه نه ساله بعهدہ گرفت و آنچنان شکوهمندانہ به پایان برد چندانکه به شهادتنامه لیاقت و شایستگی از سوی بیت العدل اعظم الهی متباهی گردید ندیدید.

روز سومی را که در آن لایتناهای ملکوت، در میان آن بادها، آن آبها، آن سروها، آن عطر پراکنده از گنجا، آن آرامش جاودانه، آن خلوتگیاہ راز، آن سکوت سرمدی، آن قدمگاه همه قدیسین و فرستادگان خدا، آنجا که نشئه ایمان سراسر وجودم را سیراب ساخت و زلال آیه های پاک قلبم را صیقل داد بسر میبرد، در جای خانه حضرت عبدالبها، سپیده به روضه مبارکه ناگهان جوانی بما پیوست که همه معیارها و ارزشها را بهم ریخت. بنگارید "صادق" اسم نازنین آن مظهر مهر و وفا را باز گویم، نام تو میرفت عاشقان بشنوند جمله به رقص آمدند سامع و قائل، صادق ساده و خاضع، آنچنانکه تمام حرکاتش فریاد بر میآورد بهائی است بما پیوست. آنقدر آرامش، شرف، مردانگی و بزرگواری از جنبش گسترده و قامت افراخته یی غرورش ساطع بود که بیننده را در همان نگاه اول مجذوب میساخت. به دیدنش گوئی در نعمت های عالم بروی یکی از ایادیان عزیز امرالله که در خدمتش بودیم گشوده شد چندانکه با آمیزه ای از اشک و خنده و هیجان و سکور در آغوشش کشید و با ناضل ترین کلامی که در شان یک جوان بهائی تواند بود به محفلیمان معرفیش فرمود. "صادق" به فارسی شیرین و سپس بانگلیسی، که با اعتقاد خودش رسا نبود، با چه قوت روح و گرمی و صداقتی بیان مافی الضمیر کرد. از خود

چیزی نگفت . آنچه گفت همانها بود که حضرت مولی الوری به گوش هوشمندی
فراخوانده بودند ، منتها بزبان خودش . به هیچکس تذکر نداد . لحن خطاب
و آهنگ فرمان نگرفت . خیلی شمرده و صمیمی و مطمئن گفت که او در وستانشش
در آفریقا امر را هدف میدانند و در رتبه اولی قرار میدهند ، باقی امور برای
آنها ثانوی است ، وسیله است ، ناچیز است . زندگی برای آنها یعنی ابلاغ
دیانت بهائی بهر آدم خوشبختی که در مسیرشان قرار میگیرد و نواز خللال
حرفهایش می فهمیدی که زندگی چیست و رضایت خاطر و بی نیازی کدام است
و سخت نمید و حسرت زده بر جای می ماندی .

امر با برنائی آغاز کرد . مبشرش در عنفوان شباب بود که به چنان قیامی
دست زد . ظهورش در جوانی و شهادتش در جوانی واقع شد . یارانش که
فصل حیرت آوری از حماسه و شکوه آفریدند جمله در کمال جوانی و قوت عمر بودند .

مظهر ظهور با احترام و اعتبار بی حصری که بزمان صباحت و بدایت شباب
برای آقای اهل بها حضرت عبدالهیا ، قائل بود نکته مهمی را به بهائیان
انشاء فرمود .

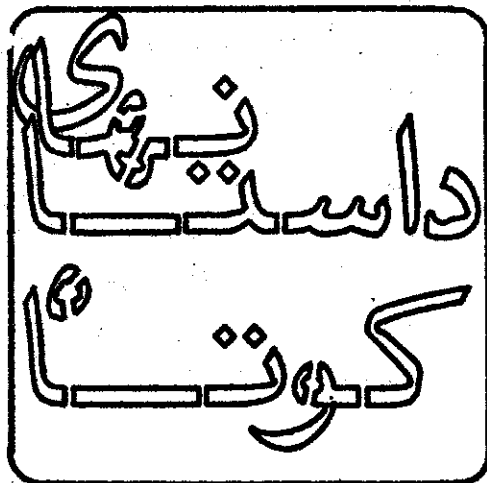
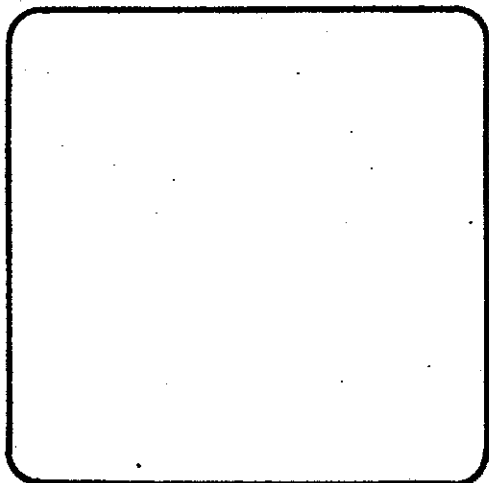
حضرت مولی الوری با انتصاب حضرت شوقی افندی در سنین جوانی به ولایت
امر موهبت بزرگی به عالم انسانی ارزانی داشت و حضرت ولی امرالله اساس نظم
اداری بهائی را ، که آینده مدنیت جهان بر آن مستوی خواهد بود ، در آغاز
ولایت و شباب ریخت .

چه بخواهیم چه نخواهیم نیروی جوانی چیرگی خواهد گرفت و به سازندگی
و خلاقیت ادامه خواهد داد . از بیت العدل اعظم خبر میرسد که دومین نقشه ،
که مدت پانچ سال خواهد بود آماده شده و فرمان اجرای آن در رضوان ۱۳۱
صادر خواهد گشت ، همان زمانی که بار دیگر تلالو و درخشش این نیرو
در سطح جامعه جهانی بهائی آشکار خواهد شد .

پای ها در رکاب و بدنها بر زمین استوار و مرکب ها آماده ، تاخت ، دیگر
چه کسی قادر خواهد بود که شهسواران جوان را از شتاب باز دارد ؟

خ . ا

بهمن ۵۳



● کوزه سفالی

نقل از مقدمه کتاب درگه دوست

باغبان سالخوردی‌ای که گل میپرورد ، روزی بگلستان خویش رفت و نظری باوراد و ازهار مینمود که همه ساله بدست ماهر خود کاشته بود و چون روزی يك گلهای را دید دریافت که از تشنگی پژمرده اند . استاد باغبان باخود گفت گلهای من تشنه اند ، آب میخواهند چگونه آب بآنها رسانم . اتفاقاً درکنار راه کوزه سفالی حقیری افتاده بود که بهیچ دردی نمیخورد . استاد بگوشه چشم لطف و مکرمت در وی نظر افکند و آن کوزه ناچیز را از خاک و خاشاک مخلص بدست لطف و مکرمت خویش برداشت و لبخندی زده فرمود ، امروز این بدرد من میخورد ، کوزه ناچیزی بیش نیست ولی در رهگذر من و دردسترس من خالی افتاده است ، الان بچیز دیگری جز همین کوزه نیازی ندارم این بگفت و آن کوزه سفالی خالی را در دست گرفت و آهنگ سرچشمه فرمود آنرا از آب پرکرد و بسوی گلستان بازگشت ، آن کوزه حقیر در دست استاد قدیر عوالم از سرور و بهجت را سیر مینمود که بوصف نیاید . استاد عزیز شقایق و ازهار خود را با همان کوزه سفالی

سقايت نمود و بارها آنها بدست عنایت خود بسرچشمه برد و پرکرد و باز آورد و -
 آنقدر باغ را سقايت فرمود که گلهاي پژمرده حياتي بديع يافته ، استاد دلشاد
 گردید که گلستانش سرسبز و خرم باقی ماند همه را خود آب داد و گلها را از نسو
 زندگانی عنایت فرمود ولی برای همین کار همان کوزه ناچیز سفالی را بکار برد
 و از همان کوزه سفالی ناچیز بود که آب حیات جاری شد و برپشه و ساق و برگ
 گلها رسید و چون استاد کارش پایان یافت کوزه را بر زمین نهاد و کوزه سفالی حقیر
 پا خود همی گفت، سرراهش می افتم باشد که باز روزی مرا بکار برد ، سرراهش
 می افتم نزدیک اقدامش جای میگیرم و خالی از همه چیز و هم چنان چشم پراهش
 میمانم .

جوانان عزیز که دلها و قلمهای شکسته و زندگانی خالی از خار و خاشاک
 هوا جسو و اوهام خود را بدرگه دوست می گذارند بییقین مبین بدانند که دستهای
 مکرمت حق هر يك را از خاک برداشته و در اوج افلاک آسمانهای خدمت و هجرت
 ابر رحمتی میفرماید که سرزمینهای خشك و بایر را آبیاری نمایند و جهان تیره و تار
 را بزودی آینه ملکوت اسرار سازند و باهمم عالیه خویش ثمری را بشریا رسانند .

فانوس کش

(از کتاب خاطرات حبیب / صفحه ۲۸۳)

بیرزا نورالدین زین حکایت میکرد که مرحوم محمود افندی مفتی بکنفرازا اهل
 عراقی یکی از دهات عکا بود . شخص شجاعی بود ، اهالی عکا از او حساب
 میبردند ، و قتیکه موءمن شد شبها میرفت بیرون شهر عکا ببیند آیا مسافری زائری
 آمده است ؟ ضمناً يك فنربادی (فانوس) همراه میبرد ، و قتیکه مسافرا را
 میدید و مطمئن میشد بهائی است با او دستور میداد فنرا روشن کند و از جلو
 برود ، شیخ محمود هم از عقب میآمد مردم بخيال اینکه نوکر شیخ محمود است
 پایی نمیشدند ، بعد که مسافرا میآورد و حضور مشرف میشد از همان راه برمیگردد
 و میبرد بیرون عکا و بهمین وسیله واسطه تشریف احبا میشد .

● حضرت ابوالفضائل در بیروت

از کتاب خاطرات حبیب از صفحات ۹۰ - ۹۱

موقعیکه عده محصلین و واردین بیروت زیاد شد حضرت ابوالفضائل هم به بیروت تشریف آوردند در آن ایام که عده واردین روز افزون بود هر کس می شنید که ایشان در بیروت اند بکمال شوق و اشتیاق طالب دیدار میشد و به ملاقات میرفت . این فاضل و فیلسوف شهیر با قدی خمیده و دستهای لرزان مشغول پذیرائی میشد و تمام کارها را بنفسه انجام میداد ، اهدا راضی نمیشد که احدی خدمت او را بکند ، هر قدر استدلال میکردیم و اصرار میورزیدیم که شما بنشینید و اجازه بدهید ما جای درست کنیم قبول نمیفرمودند و راضی نمیشدند که کسی خدمت ایشانرا بکند بلکه مایل بودند خدمات دیگرانرا نیز عهده دار شوند بکمال عجز و التماس عرض میکردیم اوقات شریف خیلی گرانبها است خوبست آنرا صرف تحریر بفرمائید ، باز قبول نمیفرمودند تا اینکه قضیه بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض شد شاید امر مبارک صادر شود و ایشانرا ملزم فرمایند که قبول یک خدمتکار بنمایند . حضرت عبدالبهاء فرمودند اهدا مزاحم ایشان نشوید و کسی دخالت بکارهای ایشان نکند و ایشانرا بمیل خودشان بگذارید زیرا هم همین قسم مطلوب ایشان است .

● وزیر و نوکر

از کتاب خاطرات حبیب

هی کل مبارک حضرت عبدالبهاء قصه آن شاه را بیان کردند که از وزیرش پرسید که باید فلان روز بگوشی خدا چه میخورد و چه میپوشد و چه میکند . بعد وزیر بخانه مهموم و مغموم آمد که من چه میدانم خدا چه میخورد چه میپوشد

و چه میکند چون نوکرش او را باین حزن شدید دید گفت مسئله را بگوئید
 من با عقل ضعیفم بتوانم ترا یاری کنم ، گفت سلطان چنین ایرادی گرفتند
 چنین سئوالاتی نمود ، گفت من دو جوابش را میدهم و جواب سوم را هم روز -
 خلعت پوشان خواهم داد ، جواب اولی اینست که خداوند غصه بندگانش
 را میخورد و جواب دوم آنکه خدا لباس ستاری بندگانش در بردارد . چون
 وزیر دو سئوال را حاضر نموده جواب را بعرض شاه رساند شاه مبہوت شد و
 از جواب ماند . فرمود این جواب تونیست ، وزیر شرح حال را عرض کرد
 شاه فرمود خوبست آن نوکر وزیر بشود و تو نوکری او را عهده دارشوی .

روزیکه نوکر خلعت پوشید و وزیر شد بارابش که قبلاً وزیر بود گفت اینهم
 کار خداست که از یکی میگیرد و بدیگری میدهد .

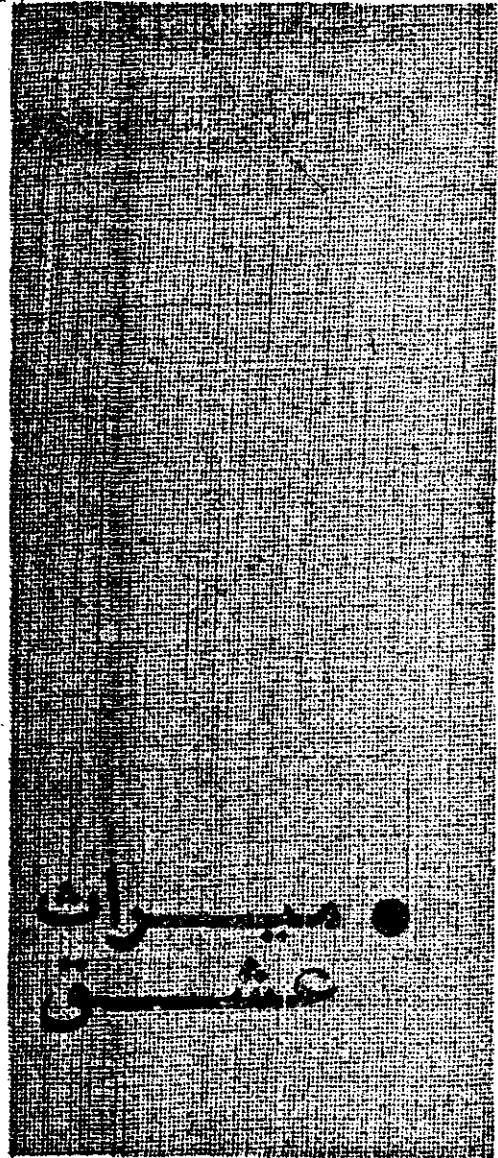


تجدید چاپ

۱- در شماره ۹ و ۱۰ سال بیست و هشتم لطفاً اشتباهات
 زیر اصلاح فرمائید .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۰	۹	مبلغین	مقبلین
۶۰	۱۸	.	.
۶۰ ستون دوم	۷	.	.

۲- مقاله (بیلز و کرافت) منتشره در شماره ۹ و ۱۰ نوشته
 خانم ثریا فیضی (معانی) است که متأسفانه نام
 ایشان از قلم افتاده بود . همچنین عکسی همراه
 مقاله مزبور رسیده که در یکی از شماره های آینده مورد
 استفاده قرار خواهد گرفت .



آثار خستگی شدید در تمامی صورتش نمودار بود ، خستگی ناشی از تلاش روزهای بس پرمشغله و طولانی ، با این همه بس برق تصمیمی که از اعماق روح پرتوانش نیرو میگرفت و در چشمان نافذش میدرخشید خستگی را بازچه می گرفت ، نگاهش از سختی های آسانی میگذشت و به دور دستها می پیوست ، به دور دستهای يك آینده شیرین و رویائی اندکی روی مبل جا بجا شد و چهره اش بسمت دیگر متقابل گردید . حالا نیمرخش درست مقابل من قرار داشت و میتوانستم بی آنکه از نگاه نافذش در اندیشه باشم تماشايش كنم . حدود ۶۰ سال و شاید کمی بیشتر داشت چهره اش کوشا ، مصمم و جذاب بود و لبخندش شیرینی بر گوشت لبانش نقش می بست . صحبتش با اطرافیان گل انداخته و از گرفتاریهای گوناگون خود که برای تدارك وسائل سفر داشته سخن میگفت این روزها کارم از صبح تا شب دوندگی توی ادارات است ، شبها از یاد درد خواب درست و حسابی ندارم ، اما خوب بالاخره دارد درست میشود ، انشاء الله هفته دیگر همین موقع در هواپیما هستیم و هر چه زودتر در محل مهاجرتی در آفریقا مستقر میشویم . توی شهری که ما میرویم يك خانوازه ایرانی دیگر هم هست ، پسرم فیروز هم در یکی از شهرهای نزد يك کار میکند و گاهی میتوانیم همدیگر را ببینیم . با اشتیاق تمام میپرسم راستی خانم سبحانی از بقیه بچه ها چه خبر دارید ؟ صورتش را بطرف من میگرداند ، اما حس میکنم برای چند لحظه آنجا نیست . بر بالهای سبك روح بسوی فرزندانش پرواز میکند بسوی فرزندانى که دیرزمانى است راهسوی سرزمینها و دیارهای دور دست نمود و او اکنون

هریک هزاران فرسنگ از خواهر و یا برادر دیگرش
فاصله دارد ، گویی اکنون همه آنها را با هم
و در کنار خود می بیند .

غرور و شادی در نگاهش بهم می آمیزد ، غرور
مادری که سالهای جوانی را پشت سر نهاده و به
بهای آن ، فرزند در دامان خودش پرورده ،
فرزندانی که در قارات مختلف عالم سرگشته و
سوداغی جمال قدم در تب و تاب عشق میسوزند
و قدم ثبات و استقامت در راه نهاده اند .
حالت چشمانش برای لحظه ای کوتاه تغییر
میکند و اندکی نگران و مضطرب میشود ، از دنیا
شیرین خود خارج شده دیده بد و دختسر
نوجوانی که مقابلش نشسته اند میدوزد ، و بعد
برق شادی و رضا ، غرور و امید چشمانش را پر
میکند ، " حالا دیگر پری و سوسن هم بزرگ
شده اند ، برای آنها جای نگرانی نیست
هفته آینده سه نفری با هم با فریقا میرویم ،
بعد هم پری برای ادامه تحصیل و مهاجرت
به یکی دیگر از ممالک افریقائی که مهاجر لازم
دارد عزیمت میکند ، باین ترتیب همه
چگر گوشگانم ، همه سرمایه های عمرم در خدمت
امر خواهند بود . نمیدانید از بچگی چقدر
دلتم میخواست مهاجرت کنم ، من عاشق مهاجرت
بودم ، اما امکانش برایم وجود نداشت اینست
که سعی کردم لا اقل بچه هایم محروم نمانند .
بالاخره بهر ترتیب بود آنها را از خودم جدا
کردم ، حالا هر هفته که برای هر کدام نامه
مینویسم تکرار میکنم ، از سختیهای مهاجرت
نهراسید ، مرتب تشویقشان میکنم که مثل کسوه
ثابت و استوار باشند و مباد اخیال بازگشت
بکنند ، هر کدام از آنها از مهاجرت برگردد
فرزند من نیست ."

بعد دامنه صحبت به گذشته کشید همیشه ،
به فداکاری مهاجرین اولیه ، به قهرمانان عهد
رسولی و به احبای ستم دیده ایران و جان
بازیهای ایشان . بالحن شیرینی صحبتش
را ادامه میدهد . " در زمان حضرت اغلی
چهار برادر رشید و قوی که بایشان مؤمن
شده بودند با هم قسم یاد میکنند که در رکاب
قائم شمشیر بزنند و در راهش کشته بشوند
اما هر وقت بنیاد مادر که نسال و فرسوده خودشان
میفتادند ، قدمهایشان سست میشد ، آخر
تکلیفشانرا مادر معلوم کرد باین ترتیب که یکروز
در خانه را بروی هر چهار نفر آنها بست
و هیچکس را بداخل راه نداد و اظهار داشت
اگر فرزندان واقعی من هستید باید همه شما
بطرف قلعه شیخ طهرسی حرکت کنید ، شمشیر
بزنید و در راه قائم قربانی بشوید .

و چهار مرد جانباز بسوی قربانگاه خویش
شتافتند . درید و ورود به قلعه جناب
باب الباب از وضع و حال ایشان پرسیدند و
چون ذکر مادر خویش نمودند ، جناب
باب الباب به کوچکترین برادر امر فرمودند به
خانه و کاشانه خویش بازگشته عهد دار
انجام خدمات مادر گرد . جناب ایشان
امتناع میکرد و میگفت مادرم یکبار مرا به قربانگاه
فرستاده و مسلماً بار دیگر مرا زنده بنزد خود
نخواهد پذیرفت . جناب باب الباب مرقومها
جهت مادر ایشان نگاشته و برادر کوچک بسا
لقب بقیه السیف بنزد مادر بازگشت ، شیرین
با دیدن فرزند سالم خود سخت بر آشفت
که من تورا به قربانگاه فرستادم و تو باپسای
خود پیش من باز آمدی ؟ اما سرانجام به امر
جناب باب الباب گردن نهاده فرزند خویش

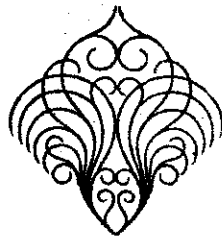
را بار دیگر به خانه راه داد و باینترتیب
جناب بقیه السیف از آن پسر و نایفه رسانیدن
آنوقه به محصورین قلعه را برعهده گرفته و در
سراسر عمر خویش در راه امر خدمت میکرد .

آری سرنوشت چنین بود که خون ایشان
به یکباره در راه دوست ریخته نشود ، اما با
چنانغشائی مداوم خود در طول حیات و بسا
آوارگی و سرگشتگی در کوی و دیار باعـث
هدایت نفوس بیشمارى بسوی محبوب یکتا
گردید . البته تفصیل شرح حال و خدمات
ایشان در جلد هفتم مصابیح هدایت آمده
و تنها افتخار مادرزندگی اینست که نواده
ایشان هستیم

در یک لحظه آن شیرزن تاریخ را در نظر
مجسم می کنم که با تن فرتوت اما اراده محکم
بسوی درپیش میرود ، تمامی نیروی خود را در
دستها جمع کرده و کلون درخانه را بروی
فرزندان می بندد و میگوید ، اگر شما فرزندان من

هستید باید همه در راه قائم شمشیر
بزنید و جان قربان کنید . و در همین حال
تصویر او را باگذشتن سه نسل بر چهره نیرنگ
که مقابلم نشسته متجلی میبینم ، همانگونه
کوشا و شجاع و بااراده . او هم همانگونه
فرزندان خویش را از خود جدا ساخته و در اطراف
و اکثاف جهان به میادین خدمت رهسپار
ساخته ، شما مهاجر هستید مباد افکر
برگشتن بکنید ، شما نباید برگردید
و این باز خود او نیز قدم در راه هجرت نهاد
آخر او هنوز از جد خویش جوانتر است
و یارای حرکت دارد . شاید اگر شیرزن تاریخ
نیز اندکی جوانتر یعنی در سنین کنونی
نواده خویش بود او نیز به میدان فدا
میشتافت ، اما سرنوشت برای او ، آخرین
فرزند و اعقاب او راه دیگری قلمزده بود ؛
استمرار خدمت و ایثار .

نوشته : فریده : طهران آذر ۱۳۵۲



از نامه های مهرشاه جزین

..... کولی های اینجا از لحاظ خصوصیات اخلاقی به ایرانیها خیلی شبیهند مثلاً خیلی مهمان نوازند و نیز از نظر علاقه به فرزندانشان نیز شباهت خاصی به ملت خودمان دارند بهمین جهت از ما ایرانیها خیلی خوششان آمده .

از خصوصیات آنها این است که عکس العملشان سریع و غیرقابل پیش بینی است . برای نمونه : يك شب تا ساعت ۱۰/۳۰ در منزل آنها بودیم و بعد به محل مدرسه تابستانه برگشتیم و ساعت ۱۱/۳۰ که آماده خوابیدن شده بودیم عده ای از آنها به مدرسه آمده و از ما تقاضا کردند راجع به امر با آنها صحبت کرده و اطلاعاتی در اختیارشان بگذاریم . آقای روح الله مهرابخانی که مهاجر اسپانیا هستند و در آنجا تشریف داشتند صحبت کردند و از لزوم دیانت جهانی مطالبی اظهار داشتند و نیز تعالیم این آئین جدید را برای آنها تشریح کردند . کولیها از بیانات ایشان تحت تأثیر واقع شده و گفتند که ما احساس کردیم محبتی که شما بهائیان نسبت به ما دارید واقعی است و برخلاف سایر سفیدپوستان تظاهر نمی کنید . باری بحث تا حدود ساعت ۱/۳۰ صبح بطول انجامید و آنگاه کولیها بمنزل خودشان مراجعت کردند .

پس از رفتن آنها همگی ما چه ایرانی ، چه امریکائی ، چه فنلاندی از شدت شوق اشک می ریختیم ، حالت عجیبی بود خود را به جمال مبارک نزدیک حس می کردیم ، در اینحال دستجمعی بدعا و مناجات پرداختیم . حدود ساعت ۴/۳۰ صبح با خواندن سرود الله ایبهی هر کدام برای خوابیدن به اطاقهایما

مراجعت کردیم ولی بیقین هیه چکدام خوابمان نبرد (و صبح همگی با چشمان سرخ و صورت پف کرده سر میز صبحانه حاضر شدیم) .

دوست من ، نمی دانی قدرت جمال مبارک چه میکند و چگونه افراد انسانی را نسبت به امر محب میسازد . امیدم چنان است که اراده مولای مهربان بر این قرار گیرد که این کولیهای خوش قلب و پاک طینت به شرف ایمان فائز گردند و از سرچشمه وحدت و یگانگی امر متدربهای سیراب شوند .

زیلا ادراکی

پدر و مادر عزیزم :

..... از مسافرتم برایتان بنویسم ، روزشنبه گذشته اول بیکی از شهرها بنام ناکورو عزیمت و در آنجا یک دختر امریکائی بهائی را که باهم قرار مسافرت داشتیم ، ملاقات کردم و باتفاقی مسافرتمان شروع شد . ما بیکی از استانهای جنوب غربی کنیا بنام کیسی (KISII) بنا بدستور لجنه ملی تبلیغ مسافرت کردیم و در چندین ده مختلف بملاقات احبا موفق شدیم ، نمدانید چه دنیاى باصفائی دارند ، این مردمان آنقدر خوش قلب و بامحبت هستند که شما نمیتوانید تصور کنید . تاثير محبت آنها درمن بقدری شدید بود که بالاخره روز آخر که همه برای خدا حافظی جمع شده بودند ، نتوانستم از گریستن خود داری کنم .

و اما از بقیه مسافرتم بگویم ، میدانید انسان حتی اگر دهانش را هم ببندد و هیچ تبلیغ نکند ، نفس مسافرت کردن و از جایی به جایی رفتن ، با مردم در آمیختن و با آنها یک رنگ بودن خودش تبلیغ است . به یکی از دهات که وارد شدیم ، بمنزلی دعوت شده بودیم که بسیار جالب بود ، روی دیوارها اطاق تماما نقاشی شده و باخط درشت مکرر نوشته شده بود . " رئیس ایسن خانه حضرت بها" الله هستند ، همه به این خانه خوش آمدید . همچنین بسیاری از تعالیم بهائی . بی اختیار خدا را شکر کردم ، و بفکر فرورفتن که حضرت بها" الله در کمال مظلومیت قسمت اعظم حیات مبارکش را در زندان

عنا بسر بردند ، چه کسی میدانست که بعد از يك قرن ، عشق و ایمان بایشان به کوچکترین دهات یکی از کشورهای افریقائی نیز سرایت میکند . خلاصه باید بگویم که من در حقیقت یک هفته در بهشت بسر بردم . البته ما زبان همدیگر را نمی فهمیدیم ولی زبان عشق چیزی است که احتیاج به بیان ندارد . البته همیشه یکی دو مترجم همراهمان بودند و مقداری از سلام و تعارفشان را بزرگان خودشان یاد گرفتیم و وقتی آنها را تکرار میکردیم ، بسیار لذت میبردند . در این دهی که وصفش را برایتان نوشتم ، د نفر از اعضاء محفل روحانی اش خانمها هستند . انشاء الله هر وقت که شما به کنیا آمدید ، من دوباره مرخصی میگیرم و به ملاقات احبا میرویم . میدانید چمانقدم میفرمایند کسی که برای تبلیغ امرالله قیام نماید جنود ملائعالی بکمک او خواهند شتافت . این يك حقیقت است که هر کسی باید آنرا تجربه کند ، باور کنید از لحظه ای که از خانه قدم بیرون میگذارم تا لحظه ای که بخانه برمیگردم ، وجود این ملائک آسمانی وجود الهی را دائما همراه خود حس میکنم . مسأله مسافرت در افریقا و رفتن بد هات ، بخصوص اگر انسان به اوضاع نا آشنا باشد ، کار ساده ای نیست ، میدانید که ما چند اتوبوس و ماشین سواری عوهر کردیم و چقدر پیاده روی کردیم با اینهمه بنظر خیلی ساده و آسان میرسید ، با دستان می آمد من همان ژیلایسی هستم که نمیتوانستم دو قدم پیاده راه بروم و فوراً سرگیجه میگرفتم ، حالا کیلومترها زیر آفتاب راه میروم و تائیدات الهی آنچنان شامل است که نه تنها احساس کسالت نمی کنیم بلکه خیلی سالم و سر حالیم .

حرف آخرم آنست که دعا و مناجات را فقط پیر از نماز بخوانید ، در تمام ساعات روز بخوانید و تاثیرش را ببینید .

ژیلای محبوس

من در اندیشه نشستم

من در اندیشه‌ی بی‌همراهی

تنهایی

من در اندیشه‌ی آینده‌ی وهم‌آلودم

من در اندیشه نشستم!

درد بی‌آوازی

بی‌راهی

درد بی‌انجامی

ناکامی

درد غمگین بودن

درد بی‌فردائی

درد سرم می‌جوشید

سرسنگین من از غم سنگین

بوی مردن میداد

چشم غمگین من از غم رنگین

بوی مردن میداد

بوی مردن میداد اندام

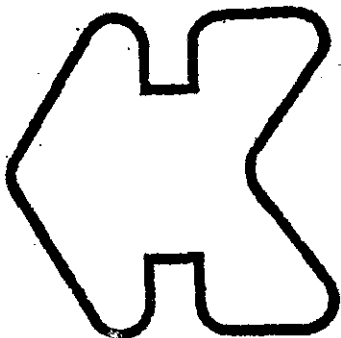
که تو از روزنه‌ی افکارم جوشیدی

به شیم خندیدی

به غم خندیدی

این قطعه یادبود سالگرد تسجیل من است

دکتر عطاالله فرید ونسی



بدلم خندی

و نگاه گرمت

شب من را خندی

ود و دستت

سرسنگین من

— ازغم سنگین را —

چشم غمگین من

— ازغم رنگین را —

بنوازش هایش تسکین داد

عطر اندام تو در من پیچید

شور ایمان تو در من جوشید

از درونم اینک

عطر ماندن ،

بودن ،

میآید ،

عطر آغازیدن

خندیدن

عطر اندیشیدن

فهرست عمومی سال ۲۸ - نوجوانان

صفحه	شماره	آثار مبارکه
۳۴	۴۹۳	مثنوی مبارک - ای نگار از روی تو آمد بهار ...
۳۶	۴۹۳	از بیانات حضرت عبدالبها - عید عید رضوان است
۳۳	۶۹۵	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبها
۳۲	۸۹۷	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بها الله
۵۰	۱۰۹۹	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بها الله و حضرت عبدالبها
۵۳	۱۰۹۹	آثار مبارکه در خضوع و خشوع
۴۸	۱۲۹۱۱	فطمانی از آثار مبارکه حضرت بها الله

مطالب عمومی و گوناگون

۳۷	۴۹۳	بقلم فرهنگد طوسی	هدد سلیمان عشق
۵۹	۴۹۳		شیخ الرئیس و سیاست - قطعه‌ای از کتاب محاضرات
۳۶	۶۹۵	هیئت تحریریه نوجوانان	حرفهای در نیمه راه
۴۰	۶۹۵	بقلم فریده سبحانی	بازگشت
۴۴	۶۹۵	" سیروس مشکی	برایمان دعا کنید
۵۴	۶۹۵	" داریوش یزدانی	بار دیگر آن سه عزیز
۳۶	۸۹۷	نوشته ا.ک. فرودی ترجمه زهره سراج	مشعلداران عظمت
۵۲	۱۰۹۹	بقلم کمال	ایام در گذر است
۵۹	۱۰۹۹	" فروغ ارباب	در کلبیا چه دیدم
۶۴	۱۰۹۹	" ثریا فیضی (معانی)	سلیز و کرافت
۵۰	۱۲۹۱۱	" ا.خ	باور

داستانهای کوتاه

۴۰	۴۹۳	چند داستان دل انگیز با انتخاب س - م
----	-----	-------------------------------------

صفحه	شماره		
۳۵	۸۹۷	به نقل از کتاب گوهریکتا	یک داستان کوتاه
۵۵	۱۰۹۹		چند داستان کوتاه از بدایع الآثار و از کتاب خاطرات حبیب
۵۳	۱۲۹۱۱		داستانهای کوتاه

مصاحبه ها و گزارش ها

۴۳	۴۹۳	تهیه و تنظیم سهراب روشن	نوجوانان عزیز گفتند صدی آمده است
۵۸	۶۹۵	روشن	
۳۹	۸۹۷	تهیه و تنظیم سهراب روشن	یک هفته در مدرسه تابستانه موفقیت - مصاحبه با یک جوان نمونه
۵۰	۸۹۷		
۵۷	۱۲۹۱۱	بقلم فریده سبحانی	میراث عشق

اشعار و سرود ها

۴۴	۴۹۳	ترجمه س - ر	نغمات آسمانی - آرزوی بزرگ
۵۱	۶۹۵	فریده سبحانی	نغمات آسمانی - آیا نمی شناسید
۵۳	۶۹۵	اثر دکتر جلیل محمودی	با طبیعت
۴۸	۸۹۷	ترجمه سهراب روشن	نغمات آسمانی - شخصی پیامی آورد
۶۳	۱۲۹۱۱	اثر دکتر عطاالله فریدونسی	من در اندیشه نشستم

مقالات علمی

۴۶	۴۹۳	(از سری پنج سفر پرخطر علمی ترجمه هوشمند فتح اعظم	قطب شمال
----	-----	---	----------

از نامه های مهاجرین

۴۶	۶۹۵	ناهدید مهاجری هوشمند صلح جو	از نامه های ژاله عهد شوقی - و فرشته شیخ الاسلامی
۶۱	۱۰۹۹		هاجر و اوطانکم - از نامه - احمد جانباز
۶۰	۱۲۹۱۱		از نامه های زیلا ادراکی و زیلا محبوس